۱۵۶۹۰

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب: صد دارو دیا ناقص فارسی
مصنف / مؤلف: محمد مؤمن الحسینی
خطی / چاپی: نسخ ۲۶ سطری
سال تحریر: ۱۲۲۱ ق عدد اوراق: ۳۳
جزء کتب: طب شماره خصوصی
شماره عمومی: ۱۵۶۹۰ شماره قبض
واقف: خریداری آستان قدس تاریخ وقف: اردیبهشت ۱۳۶۷
طول: ۲۵ عرض: ۱۳٫۷ شماره صفحات

احمد طالبیان
مرمت کار کتب خطی

این نسخه بعد از باز کردن تماماً بصورت تک برگ در آمد
ومرمت آن از تاریخ ۷۵٫۳٫۲۴ الی ۷۵٫۴٫۳۰ باتمام رسید

احمد طالبیان
۱۳۷۵٫۴٫۳۱

صنعت معجون فلافلی

فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل عود بلسان سنبل الطیب

حماما زنجبیل تخم کرفس تخم سبب لیمو سلیخه اسارون بساسی

زرشک سماق عسل صاف سیصد مثقال کوفته و بیخته

و عسل را بقوام اورده و ادویه را مخلوط باو نمایند

قدر شربتش بران طبیب است

نقل من کتاب الفاظ الادویه

در بیان ادویه بسته کثیر المنفعه که در کتب متداوله قدما کمتر است ذکر آنها چون پادزهر و مومیائی و چوب چینی و چا
و قهوه و تنباکو و چگونگی استعمال آنها در سبب بهم رسیدن پادزهر در کتب معتبره حکما منقولست که در ایام
حکومت خرم زاد که یکی از اجداد بهمن اسفندیار بود اخنوش نام مردی که بصلاح حال و صدق مقال اشتهار
و وجه معیشتش از صیادی که یعنی چیدن ادویه از صحرا و شناختن آن میگذشت و هر روز بصحرای آن دیار و کوهها
آن ولایت میرفت و ادویه و عقاقیر جمع میکرد و بشهر آورده بعطاران میفروخت روزی در اثنای سیر و سیاحت و تفحص ادویه نظرش بر کوزن کوهی
... که بر قله کوه ایستاده فریاد میکرد و گاهی دست و گاهی دم خود را بر زمین میزد و حرکات عجیب از آن سر زد او مشاهده مینمود و گاهی در حین جست
و خیز نگاه بجانب آسمان میکرد و از روی نشاط و خوشحالی آوازی غریب غیر مکرر از او سر میزد اخنوش از حالات آن کوزن بدید حیرت برداشته
در کمین او شد و نزدیک او رسیده چنانکه حربه را بر او انداخت که بیهوش گردید و از قله بپایین افتاد اخنوش در ساعت او را ذبح کرد و در اثنای
ذبح نظرش افتاد که در دهن او سر افعی بزرگست که نیم جاوید در دهن او مانده اخنوش از مشاهده این ...
زیاده شد فی الحال شکم او را بشکافت و از زهره که بزبان فارسی آنرا زهردان گویند سنگ املس هموار یافت
اخنوش سنگ مذکور را بر چوب زده کتاب ... بخدمت ملک خرم زاد آورده حقیقت کوزن بتمامه آنچه مشاهده نموده
بود مذکور ساخت ملک حکیم ارسناسیوس را که از اجداد حکیم بقراط و از تلامذه حکیم اوقلیدس صاحب تریاق صغیر و برادرزاده
او بود و ملک فارس منصب وزارت داشت ملک خرم زاد طلبیده آنچه از اخنوش شنیده بود باو تقریر کرد حکیم ارسناسیوس
پس از تامل بسیار از اخنوش پرسید که در دهن کوزن کف داشت یا نه گفت دهن کوزن بسیار پر کف بود پس حکیم از اخنوش
سؤال کرد که در دهن او جراحتی هم بود یا نه جواب داد که کرمی بود سبز رنگ و چنان مرئی میشد که پوست از آن موضع کنده اند پس حکیم
گفت خوراک این کوزن همیشه افعی بوده چنانچه از علامات او معلوم شده و در روده‌های او دو سنگ متولد میشود که یکی
از آنها تریاق زهر هلاهل است و دویم زهر است ملک تبسم نموده فرمود که این امر محتاج به امتحان باید نمود حسب الحکم
ملک ... بزندانیان ... ملک بانها همزبانی نمود که آیا شما واجب القتل هستید جواب دادند که بمقتضای شرع
... ماسنگیست که مشتبه است بزهر و تریاق بشما میدهیم اگر مردید بمجازات رسیدید و از عقوبت
... از قتل و اگر تریاق باشد شمارا منافع بسیار حاصل خواهد شد و آزاد خواهید شد آنها قبول کرده
... هم بوده دو مثقال هشت کس تسویه نموده قسمت کرد و بایشان خوراند

یکی از آنها از درخت نارنجی گرفته بتمامه مکید و هفت نفر دیگر بالای آن چیزی نخوردند بعد از پنج روز
آنها را طلبیده پرسش نمود یکی از ایشان گفت که مدتی کلالی بود که مرا خفقان بهم رسیده بود و عزم
کرده بودم اکنون بمجرد خوردن این سنگ آن مرض بالکلیه از من برطرف شد دویم گفت که مرا درد سر کهنه بود
و دمی از آن آرام نداشتم از خوردن این سنگ آن درد سر از من زایل شد و هیچ اثر از آن باقی نماند سیوم گفت که
من بسیار ضعف داشت اکنون قوت عظیم پیدا کرده که در جوانی این حالت نداشتم چهارم گفت که مرا ذرب ...
اکنون برطرف شد پنجم گفت مدتی از درد زانو متالم بودم اکنون درد من زایل شد ششم گفت که مرا بواسیر مولم بود و الحال آن المها زایل شد
هفتم گفت که مدت مدید در ساق قرح خبیثه بود که همیشه از آن صدید متعفن جاری بود اکنون از همه پاک شده مندمل شد
هشتم گفت که دو ماه شد که مرا ... عظیم حادث شده بود اکنون بعد از خوردن این سنگ درد بیشتر شده حکیم پرسید
که بعد از خوردن آن چه خوردی گفت آب یک نارنج تمام مکیدم حکیم گفت این شدت درد بفعل آن نارنج است نه فعل سنگ
ترشی نارنج بارد یابس است و برودت مستلزم جمع و قبضیت چنانکه یبوست موجب امساک و حفظ است و آن مرد وصف مانع
حرارت این حجر و ظهور آثار آن و لهذا حکما بعد از آن ترشیها منع فرموده اند و نیز هیچ دوائی خاصیت مثل آن و تریاق و ...
بجز این هیچ ترشی نکرده اند و وجه تسمیه سنگ پادزهر باعتقاد حکیم مذکور آنکه چون شخص هشتم نارنج مکیده بود و بجانب او ...
درد بسیار زیاده شد و بسیار اشتداد بهم رسانیده بود در مجلس خرم زاد آمد و فریاد بر آورد که مرا پادزهر دهید چونکه ...
فرمود که نام این پادزهر قرار دهند و معرب پادزهر است و در اختیارات بدیعی حجر التیس فادزهر است و از اثر تریاق پیش گفته اند و آن بسیار ...
و بدان رو که در بهمن نیز بسیار شد و برنگ دیگر طبقات دارد و در میان آن چیزیست که گویا مغز است و آن چون مخلصه ...
که از خراسان آمده اند و این بصحت رسیده آنچه مشهور است بغیر از شبانکاره در هیچ موضع دیگر حاصل نمیشود و حالا در هند
در بعضی محلها بهم رسیده چنانچه مذکور خواهد شد چون غذای این گوسفندان مار باشد و مخلصه و بسبب عدم آب این سنگ
در شکم آنها بسته گردد بنا بر آن سبب آنرا تریاق طبیعی گویند و گفته اند که در زهره وی باشد و آنچه محقق شده آنست که بعد از شیر دادن
یابند و بغایت عزیز بود و باطراف ... گویند چون بشکنند سبز رنگ و زرد رنگ باشد و این رنگها ... معلوم و بقول ارسطاطالیس
فادزهر بسیار است بعضی از آن زرد و بعضی اغبر و بعضی برنگ خاک و بعضی مشکی و بعضی بسفیدی مایل و بهترین آنها
و بعد از آن اغبر و بقول رازی حجر پادزهر سنگ زرد آن عدیم الطعم و فایده او برای دفع زهرها و برای دفع زهر بیش
در وی تاثیر قوی عظیم دیده و ابن جمیع نقل کرده که حیوانی او را ... یابند از همه اصناف از آنجا بهتر است بتجربه ...
صحیح دهند و باز سمی از سموم قتاله باو دهند از او مضرتی و فایده باو نرسد و حرارت نیز انگیزد و غلطی بهم زند ...

جهة آنکه بخاصیت تاثیر میکند صاحب جامع آورده که فادزهر را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی زهر هر چه باشد
دیگری بر سنگی سلوم رفع سموم حار و بارد کند شرباً و تعلیقاً و حکیم عماد الدین محمود شیرازی میگوید که من سنگی
دیده ام مایل بسفیدی و زردی بود و با وجود آن دیشه ریشه بود مانند ریشهای شب یمانی و در مداقعه بیش هیچ از دواهای مفرده
و مرکبه بقوت او ندیدم و نیز از معالجات بقراطی نموده که از بلاد فارس حجری می آورند که از احجار التیس میخوانند و میگویند که در معدن
زیرین تیس جبلی متولد میشود و صورت آن صورت حیوانات در خشو و سلاست و چون بشکنند تو بر تو و تو بر تو مانند پوست پیاز
و اندرون پوستها آن مغز گیاه سبز بود و طبقها گویا برگ های پیچیده اند و از فادزهر گیاهی گویند چون از آب آن بیاشامند و بر موضع لسع هوام
طلا نمایند در عشا و در بسکین یابد و اخراج سم کند و نیز نقل میکند که در هند و ستان در کوه لکنوا از اعمال تلنکانه در چند موضع انجا پیدا میشود
خصوصاً در کنهود و حوالی آن بخینا فادزهر انجا سه توله و چهار توله بسیار دیده اند و همچنین در ده نکله میباشد و اکثر کوسفند انجا میباشد
بخینا اگر کوسفند را بکشند پنج توله و شش توله از شیردان بدر می آید و در اکثر مواضع آن میباشد بخینا فرنگیان بسیار از انجا خریده بجانب
علاقه خود میبرند و در زمانیکه فادزهر میبوی میباشد که دانه از آنها چهار توله و پنج توله نشان داده اند که یکی از آنها به پانصد هون که عبارت پنجاه تومان
عراق باشد و هزار و پانصد روپیه انجا خریده و فروخت در سرکار پادشاهانه کرده بجواهر جمع شاه و پادزهر تلنکانه بر غیر
چون خلاصه بسته میشود بخینا بر تخم تمر هندی و کچله و پارچه سفال و سنگ بسته میشود و این کوسفند از قسم زینه اند بصحرا کوهی و خینا
در شبانکاره از بز کوهی حاصل میشود اکنون آنچه متعارف است در ستند که بز بیده او را از محال استهناتی شمارند و نیز میگویند که دیده
شخصی را زنبور گزیده بود و موضع لسع زنبور متورم کشته و حمره بسیار ظاهر شده قدری از پادزهر گیاهی با آب سائیده بر آن موضع
مالیدم هر جا که طلا بان میرسید در حال لون خود می آمد و آماس تخفیف می یافت و قتی از اوقات شخصی را مار گزیده بود و در آن وقت
تریاق کبیر حاضر نبود قدری از فادزهر بوزن قیراطی بشیر آسوده بحلق او دادند که بیاشامد و قدری شیر بخورد دادند و دفع شد
اینکه کردند بحال آمد مثلاً که شد امتحان حجر التیس لون آن اغبر بود یعنی سیاهی که بسرخی زند آنچه بنیک باشد چون با شیر بر سنگ بسایند
تیره رنگ بود و آنکه از شکم بز کوهی باشد در شیر داوی بود و دیگر آنکه سوزنی کرم کنند در آتش تا سرخ شود و در آن بند اگر مصنوع
بود دود سیاه از او برآید و نوک سوزن زرد نشانند و دیگر آنکه پادزهر را در انگشتری نشانند و اگر با سر او چشم کنند و او را با
ریسمانی کوزه نهند و بعد از هفت روز بر آرند اگر چشم او ضعیف باشد بشکست و الا بنیک نباشد و این از تجارب دیگر چون پادزهر حیوانی صحیح
بر موضع گزیدگی بگذارند بآن موضع بچسبد و تا دمی که تمام جذب سم نکند از آن جدا نشود و دیگر اختلاف در وزن میباشد از ربع
تا بیست مثقال شنیده و آنچه بزرگتر آمد بهتر از آن برنگ چغندر بعد از آن زرد و سفید خام و امتحانش با نیطرون است
چون بسایند و بر شیر زنند شیر ه بندد و دیگر آنکه چون بر دهم عقرب بمالند عقرب نکزد و اگر بگزد اثر نکند و دیگر آنکه چون مقدار

دو جو سوده در حلق افعی ریزند افعی بمیرد و اگر قدری از آن بجوجه مرغ دهند و افعی بدو کار ندکرا و را بگزد جوجه هلاک نمایند و الا
پادزهر کانی سفید رنگ باشد بآب بر عضوی که متالم باشد از سقطه طلا کنند ازاله الم و منع ورم نماید و چون زهر خورده بخورد از زهر ایمن
بطریق عرق بیرون آرد فادزهر حجری فی الجمله رمی دارد باعتدال و در ملمس نرم میشود و از او بیشتها باریک بهم پیوسته جراحات مفرط نباشد
و حجری فایده دهد جمیع سموم حیوانی و نباتی را و جمیع هوام را که هر کاه بوزن دوازده جو بسایند و با گرفته بر بزند و بخورانند سم را از بدن
بعرق و ترشیح بیرون آرد و از موت رهاند و ملکوی را در قلاده بیاویزند یا در انگشتری کنند و در حین شرب زهر او را در دهن گیرند نفع بخشد و اگران
خاتم را بر موضع لسع عقرب و هوام و طیان ر آرد و آسیمون نماید نفع ظاهر شود و اگر سوده آن بیاشامند و بر موضع لسع هوام ارضیه در جای
دهند جذب سم کند بترشیح اخراج کند و اگر قبل از آنکه تدارک کنند موضع لسع متعفن شود از پادزهر و افشان او را اصلاح میاورد و دفع سم میکند و اگر او را
عصر نمایند سمیت بیش او زایل شود و اگر از این بقدر دو جو بسایند و با موم و چرب در دهن افاعی و حیات ریزند دفع حس از آنها کند و بکشد و یکی نوعی از حجر که بدان مالکاز
مار ملک و حل ترتیب یافته باشد و بعینه حجر مذکور محسوس شود و چون او را بر دو جوی بصلابه کنند سرخ شود مانند خون تازه و اگر بر موضع لسع هوا کنند نفع می دهد
در عشا جمع کنند شود طبع بطریق استعمال نمودن فادزهر حیوانی بقول احمد یوسف پادزهر حار است و حرارتش قوی است اگر کسی را بجهت ضعف باشد مثقال
بخورانند نفع دهد دلش قوی گرداند و شربت جهت سموم حاره ملدوغ و ملسوع دوازده جو است و جهت ضعف دل و قوه باه دانگی و اگر هر روز آن را تناول کنند یکی
از همه قسمها زهرها و مرطوبات مزاج این مفید است چه آنکه عملش بخاصیت است نه طبیعت و طبیعت را تعاون کند و هر که خواهد بدن را فادزهر کند باید که هر هفته دو روز
ترک کند یکی منع نموده اند که در حین خوردن بدبند و تریاک کرده اند از ابا الخاصیه ضرر میرسانند **طریق دیگر فادزهر** که بعد از تنقیه بدن و معده از اخلاط
مناسبه و زهر روز دو دانگ بشر آب یا بکلاب تا شش دانگ بسه روز اخر شود و از عقب آن بساعته شربت کلاب و نبات بیاشامند و قریب ظهر بخورد آب یا قاتل غب نمایند
از کیفیات و لبنیات و حموضات و مسدده املاحظه نمایند تمام شخصی که اول تا اول پایین بطریق ملاحظه کند خاکسار که هیچ بسیار با قوه حرارت غریزی افتا بیفزاید
و قوت بدن نماید و از سموم ضرر چند نبا شد و امراض بلغمی و سوداوی را نافع بود و نقل از حکیم محمود شیرازی که چون حکمای انتقاد در خوردن فادزهر انشا
کانفر موده اند و هر کسی خوردن آن اجتهادی نموده اند و اکثر مردم از خوردن این ترکیب منافع بسیار یافتند بلکه جوانی از سر یافتند و مطلقا ضرر ملحوظ نکشت
صفت آن فادزهر نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک طسوج سنبل الطیب یک مثقال بعد از نقل هفت مجموع را بر سنگ سماق صلایه نموده حب کنند و مجموع را مستو اسه روز
بخورند و از سیر کهنه و سفید تعاکر زیاد باشد و غذا نخود آب گوشت بره که دارچینی و قرنفل داشته باشد بخورند و از نقل آب بادام قند و شربت نبات
و عرق بید مشک تناول نماید و بعد از خوردن ترکیب بنوشید آب سرد ننوشند که مبادا قولنج شود و در این ترکیب قدری زعفران بخورند کرده اند
که داخل سازند که از آن تفریح تمام حاصل شود **نوع دیگر** پادزهر حیوانی یک مثقال یاقوت سرخ رمانی دو جو لعل بدخشانی دو جو مروارید
سه جو زبرجد سه جو صندل سفید سوده یکجو عود هندی یکجو ورق طلا یکجو ورق نقره یکجو مصطکی یکجو سنبل الطیب یکجو مشک یکجو عنبر یکجو مجموع این ادویه
نیم مثقال زیاده نیست باید که هر کدام علیحده صلایه کنند و وزن کرده ترکیب کنند و سه حب نمایند و هر روز یکی از آن ناشتا فرو برند و کلاکرم کرده و بید مشک
از پی آن بخورند و میانه روز مرغ فربه در نخود آب پخته بخورند و آخر روز شربت نبات با عرق بید مشک بیاشامند و یک هفته قبل از خوردن

ند از بعوث و حموضات و غموم و هموم و مباشرت و اکر دربها احتیاج افتد و باز یکمرتبه اول نوروز بشرط مذکور معجون زنند و دیکر ده
باین دو دانك و یکمثقال بود نوعی دیکر بکیرند فادزهر نیم مثقال یاقوت سرخ لعل بدخشانی از هر یك نیم دانك زبرجد یکدانك و دو ورق
طلا و چهار ورق نقره مشك یکجو و مثل مصطکی و نیم دانك عود هندی کوفته و بیخته بکلاب سرشته سه حب متساوی سازند و هر روز ناشتا
یکی فرو برند و بعد از ان دو قاشق کلاب بنوشند و قریب بظهر نخود آب از مرغ فربه و قدری برنج با افاویه بخورند و اخر روز شربت نبات
بعرق بید مشك بنوشند و مربای سیب شیرین و جوارش عود هندی و جوارش مصطکی و پسته قندی و بادام قندی نقل کنند و یکهفته
پیش از ان و یکهفته بعد از ان و در اثنا از ترشیها و سبزیها و روغن و شیر و قسیها و از مباشرت اجتناب کنند تا فایده تمام و کمال یابند نوعی دیکر
که باتفاق حکمای متاخرین مرتب شده فادزهر شبانکاره شش دانك یاقوت احمر لعل بدخشی زمرد زبرجد مشك عنبر اشهب مصطکی عقیق
یمنی از هر یك نیم دانك عود یکدانك جواهر را با فادزهر بر سنك سماق صلایه کنند و بکذارند که بر همان سنك خشك شود باز بکلاب
سرشته چهل حب سازند و هر روز یک حبه با شربت از قند و کلاب و عرق کاوزبان و تخم بالنکو بیاشامند و از میوهای ترش و لبنیات و حموضات
پرهیز کنند یکهفته قبل از ان و یکهفته بعد از ان و نیز از مباشرت اجتناب نمایند والله اعلم بالصواب آمدن سبب بهم رسیدن مومیایی منقولست
که بعضی از ملوک زادکان روزکار از فریدون قریب براب فارسی که نام موضعی است بشکار برامدند ناکاه بزکی را تیر زدند و ان تیر خورده
از نظر ایشان غایب شد چندانکه جستند نیافتند پس از هفته دیکر باز بهمان سبب جستجوی تیر زدکی مینمودند اتفاقا بغاری
رسیدند که چشمه ابی در وی بود و اب ان کفی بسر اورده و ان صید تیر خورده بر ساحل ان چشمه یافتند تیری به پهلوی او رسیده بود
دیدند که بجای پوست او باز کشته و اندکی او بجسته و جراحت درونش مطلقا مندمل شده از این حال تعجب بسیار نمودند و کس پیش ملك فرستادند
فرستاده از حقیقت حال خبر دادند ملك جماعتی را که در علم طب ماهر و دانا بودند استفسار این واقعه تعیین فرمود ان جماعت بحکم ملك
بدان موضع رسیده تفحص این واقعه نمودند هر چه بر روی اب کنارها انبوده و از ان جوشیده همه را جمع کرده جراحتها و کوفتهای
اعضا و کسر استخوانها بیازمودند بغایت سریع النفوذ یافتند و از این حقیقت حال او پدید امد اکاه ساختند مکرر شکر حکیم علی الاطلاق
بجا اوردند که چنین تریاقی بدین نیکویی و بسیار منافع در عهد من بروی کار امده فرمودند براغار در بنهادند و حوضی اساس کردند و در پیش
ان از اهن باریك بشکل غربالی ساختند نصب کردند تا اب فیضان از ان مکمن از سوراخها بدر رود و مومیا باز ماند و معارف و مشاهیر که قضات
و حکام باشند مامور کردانید تا بدان موضع رفته هر یك مهر خود را بر ان در نهادند و تا اخر سال مستحفظ و ضابط مهر بدان موضع میرفتند
و در ایشان کشوده میشود و هر چه مومیا حاصل شده باشد بحضور ایشان بر ساختند و باز بمهر انجماعت مختوم ساخته
و ملك میرفتند و اکنون نیز همین ضابطه محفوظ و محطوط اسات بوده است که صد درم سنك حاصل شود و کاهی کمتر ازین وجه تسمیه
مومیایی این چشمه بر کنار دهی است که بنام موسوم است اموم یعنی شمع و مومیایی نام ان دیه است باین وجه تسمیه مومیایی خوانند و چون مومیای از فاد
در منافع بسیار و ملوك بان بسیار ملوك دیکر را بدو وجه فخر کنند اول بنیاد زهر دوم بهم مومیا و مومیا دوا مفرد است

وقایم مقام مرک

وقایم مقام مرکب و تریاق میشود و هرکاه با ادویه ترکیب کنند قوت او زیاده شود و ان چهار نوع است اول انکه در کوه فارس است و بهم میرسد و انجا اغ
میکویند و در هر سالی سه قطعه یا چهار قطعه بهم میرسد بشکل زبان کاو و انجانکاه با نام میباشد و بعد از سه ماه اندرون غار میروند می
و باز در رش مقفل میسازند و حوالی ان غار چاهها بسیار است که مومیایی بیرون می اید بصورت زفت و از ولایت روم می ایند از جبا شمن
اکراد و این قویتر از وضعیفتر از معدنیست و اینرا بعمل از سنك برایند نافع جهت وهن و کسر و اورام بلغمیه و عضوی که ضرب و از سر کی یافته باشد
بشراب کداخته و نافع است جهت خدری که از برد واقع شده باشد و غیر نافع آخر بر و سقطه را چون بزیت بمالند و انچه مشهور است بحجو اجون با
قدیمی مرغند مومیایی چهره را با صبر سوده بعسل بر تمام بدن انها می مالیدند و خمی را از عسل کرده از اندرون می انداختند و در زمین میک
و سر شرکی پوشیدند چون پانصد سال میکذشت انمیت جمله مومیایی شده از انچه ان را خمیر میکفته اند و خاصیت این جهت کوفت عضو باطن
از جهت عضو باطن از باطن و جهت عضو ظاهر از ظاهر بعمل اوردند و بغیر این مغز دماغ او مغز استخوان انها و فرنکی مستعمل و مع
میسازند با سطریق بعد از مردن بقطران و قیر و صبر الوده در خم عسل می انداختند پس از پانصد سال انمیت جمله مومیایی میشود برای در
بنوشند نفع تمام دهد و مجربست و انچه از اجزای زفت بود و منافع ان نزدیك بمنافع مومیایی است نیکوترین مومیایی معدنی بود
داراب جرد فارس بود و طبع او کرم در سیوم و لطیف و محلل باشد بفعل ابی در اخر درجه دوم کرم و خشك بود د
ح بود بخاصیت و مومیایی معدنی زود بر اتش بکدازد و در طعمش زفات و حدت و مرارت باشد و انچه خوبست مایل بعطریت و
میشود و چون ترسازند بجربت ظاهر شده باشد و قبول اذابت نکند استحانات مومیایی بقول ارسطاطالیس که خواهی که از ابیات زنبا بکیر جکر کوسف
بشکاف پس فی الحال مومیایی بمال چون بهم چسبد نیکوست و الا بد و نیز پای مرغی بشکنند و شبی قدری مومیایی در خمیر کرده بکاو یش فرو برند اکر
شکسته او درست شود خاصیت و منافع و قدر شربت ان بدانکه مومیایی از ادویه تریاقیست و هم در انواع علل نفعش پدید امد و او ستم
زمین را نفع دهد طلاء و شربا و استخوان شکسته را بر بپیوندد و بقول شیخ الرئیس اکر جبه مومیایی را در اب مرزنکوش حل کرده و در بینی چ
و درد سر کهن را ببرد و صرع و سرکشتن را نیز سودمند بود و همین قدر را اکر در روغن یاسمین حل کنند و در کوش قطره کنند درد کوش
از کوش ببرد و اینچنین از ان با روغن کل و اب غوره حل ساخته فتیله را بدو الوده در کوش نهند ریش کوش را درست سازد و یکحبه از او و حبه از
حب البان حل کرده در بینی چکانند درد سر کهن زایل کند و چون یکحبه با شیر خر بدهند خونی که در مرض بیرون می اید باز دارد و تنقیه از او چو
و کرد یا بدهند خفقان معدی را ببرد و دمه کرمی که در فم معده جمع شده باشد و در زنان هر سقطه که بر معده و سینه و جکر افتاده
و تنقیه از او با کشکاب عناب و سپستان و بیخ سوسن در وجع شانه باشند سر و ناشتا بدهند انواع سرفه را ببرد و تنقیه
غرغره کنند خناق بکشاید و تنقیه از او با شراب مویز نقوع اکر در وجع جوشانیده باشند غرغره کنند همه انواع درد حلق را
از دو دانك کل ارمنی و دانکی زعفران با اب سك انکور تا اب جیا چنبر بدهند درد کوفتکی را سودمند اید و طبق از و با شیر و شکر
در دها اکر درمان و احلیل بود زایل کند و اکر کسی را ایجا که چیزی زهر الوده خورده اثار هلك و انکه در اب جوشانیده

احل کرده بدهند دفع شراب کند جهت دفع زهر عقرب و رتیلا نیم دانک با شراب صرف یا روغن گل کاو دهند رفع مضرت آن کند و اگر کسی را سپرز
...شده باشد پوست بیخ کبر و تخم پنجنکشت را بجوشانند و طسوج مومیا در آن حل کرده بدهند مرض سپرز را بحال آورد و درد دندان ببرد
...باد بواسیر هر هفته طسوج مومیا با روغن گاو بدهند باد بشکند و چون آب پیش بند شود دو قو و فقاح اذخر در آب بجوشانند مومیا در آن
...بدهند ادرار بول نماید و در ابتدای مرض جذام و داء الفیل هر روز نیم دانک در آبی که در او افتیمون جوشانیده باشند بدهند نفع تمام بدهد
...شرابی برد و اختناق رحم را دو حبه سنگ مومیا با آبی که در و سداب جوشانیده باشند بدهند نافع باید و تب ربع را با آبی که در او افسنتین
...برده در وی جوشانیده باشند نیم دانک مومیا بدهند آن تب را رفع کند و حبه از آن فواق را زایل کند چون بطبیخ کرفس بیاشامند و جهة کسر ریاح
...کند و درد دندان زایل شود نیم دانک با کرده و انیسون جوشانیده باشند حل کنند و بر شکم مستسقی طلا کنند نفع بدهد و جهة ضعف دل
...حل کرده طلا کنند بسیار قوی گرداند بطریق نفوذ کلای بقول ارسطاطالیس سیر خوک که نمک سود نکرده باشند با مومیا آمیخته در گوش
...اندازند نیکو کند اگر اصم مادر زاد باشد و محمد زکریا در کتاب خود آورده جهة قوة باه که اگر کسی را منی خرج شده باشد و خواهد که جماع
...در آخر حرکت دو جو یا دو نخود مومیا در نیم دانک عسل سفید حل کرده و اگر محرور باشد با شراب ترنجبین بنوشد بسیار مجربست
...و این از اسرار است و حب مخترع صاحب مفرح النفس که نقل کرده بعد از اجماع نموده ام که سستی بعد از جماع که طاری شود مطلقا مدر شود
...جهة سقطه و ضربه نافع است و همچنین نافع است جهة وهن و خلع صفت آن مومیا کابلی سه جزو صمغ عربی یک جزو نیم و برابر هر دو نبات بگلاب حب...
...حبه تناول نمایند و اگر بالای آن شراب صرف بیاشامند انفع خواهد بود و با ماء العسل نیز والله اعلم بالصواب در سبب پیدا شدن چوب چینی
فواید آن و از بیخ چینی و بیخ حیات نیز نام مند و در بهمان ستان ... معمول نبوده و در این چند سال پیدا شده و سببش آنست که در دیار قطلی
...مردم بصحرا آمده بخوردن نباتات و بیخها مشغول شدند چون این بیخ خالی از طعمی نبود بیشتر میخوردند که مرکب از
...سودا و یا قروح متعفنه بود و بواسیر و مانند اینها داشتند از خوردن این شفا می یافتند و از آن تجربها بظهور آمد
...شد اما چون در صحرا نمک هم نمیرسید هر جا که بردند آن بی نمک داده نخورد طبع آن گرم و خشک است و گویند طبع چینی حار رطب است
...سوداوان با ... یابس است و علاج مرض بضد است و چون حرارت بین نداو گویند در درجه اولی است و چون تقطیع و تذویب میکند گرم رطب
...هر آینه رطوبت در درجه ثانیه باشد لیکن جمهور برآنند که بالخاصیه نافع باشد نه بالطبع و این بیخ را خواص بسیار است و از بسکه آثار خوب از این مشاهده
...که این بیخ از آب حیوة پرورش یافته و روش خوردنش بطریق تعریق مشهور است و چون اکثر بعد از تنقیه بدن بجمله ... بکار میبرند
...بند از نمک و لبنیات و حموضات و شربتها و غذاهای بسیار میخورند نفع کلی میبینند و این بیخ در رفع مرض آتشک و داء الثعلب
...و خیشه و ترسیل (?) و اورام نظیر ندارد چنانکه بتجربه اکثر حکما رسیده و در الهام زن و سیح معا و بعضی از اقسام ذوسنطاریا
...بکار انداخته بسیار خواهد بود که هنوز بتجربه نرسیده و از غرایب آنکه در علم طب مهارت داشت منقولست که محمد بن امام
...مقامو دلم (?) اثرها خوب مشاهده کردم نخستین در رفع مرض که من آن دانستم دو نوع بجز آن از مثل ضعف ... با نیم ... خصیة الثعلب

صلابه کرده

صلابه کرده و با شیر بنات و گلاب بقدر حاجت و یکدانک زعفران با لوده بپخته دادم و اگر نیمدانک عنبر اضافه کنند هم خوبست و این یک...
مزاج شخصی حار باشد بجای خصیة الثعلب هامناسب مثل لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا بنشاسته یا پالوده بپزند و مداومت کنند
نوعی دیگر نیم سیر بیخ چینی کوفته و بیخته و دو سیر نبات و نیم سیر گلاب بقوام آورده و یکتوله عنبر با نبات صلابه نموده بعد از آنکه حوا...
کم شود بریزند و با یکدیگر بر هم زنند و بعد از آن ادویه بیخ چینی در آن ریخته و شیر زده و خمیر زده بردارند و از آن هر روز بقدر نیم تو...
تخمین کرده بدهند نوعی دیگر طریق قهوه در یک سیر آب با دو سیر نبات آثار بیخ چینی در قهوه داخل کرده بجوشانند و بطریق قهوه بیاشامند
کرده با نبات بخورند نوعی دیگر با عسل سرشته بخورند نوعی دیگر قدری بادام داخل این بخورند شخصی را دیدم که میگفت مدتهاست که هر...
میخورم و قوة تمام بخود مشاهده میکنم و تعریف منافع بسیار میگفت که یافته ام نوعی دیگر عرق او را مثل عرق دارچینی کشیده بنوشند
مربای آن میسازند و این نیز نفع تمام دارد نوعی دیگر معاجین اکر با ادویه مناسب ترکیب کنند چنانکه حکیم عماد الدین محمد شریعه حکیم ابو علی ترکیبات
که بعد از این مذکور خواهد شد و این ترکیب مخترع حکیم عماد الدین است اثرها خوب دارد و شربت اقل آن دو مثقال و اکثر تا سه مثقال صفت آن چوب چینی هف...
مصطکی عود زعفران اسنبل الطیب ساذج تودری سرخ و سفید دارچینی فلفل دار فلفل قرنفل زنجبیل گل سرخ شقاقل جوزبوا...
اذخر بوزیدان فرنجمشک بهمنین صندلین دارچینی انیسون بادرنجبویه خصیة الثعلب بسباسه طباشیر اشنه ... اسطوخودوس خولنجان
از هر یک دو مثقال مشک خالص عنبر اشهب از هر کدام یکمثقال قند سفید کوفته بوزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند نوعی دیگر معجون
از مخترعات حکیم عماد الدین شیرازی زرنباد جدوار زراوند مدحرج خولنجان ماهی زهره دیوند چینی افتیمون هلیله سیاه اسطوخودوس
دارچینی سنبل مصطکی جوزبوا زعفران بسباسه قرنفل هیل از هر یک دو مثقال بیخ چینی یازده مثقال کوفته و بیخته بسه چندان عسل...
هر روز پنج مثقال نسخه دیگر چوب چینی شصت مثقال سیاه دانه هفت درم قرنفل نیم درهم مشک قدری کوفته و بیخته با سه چندان عسل معجون سازند نسخه...
چوب چینی یک استار فلفل دار فلفل کرد زنجبیل عاقر قرحا بزباز جوزبوا قرنفل سیاه دانه نانخواه از هر یک بیست مثقال عسل مصفی پنج استار...
کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی موافق برداشت طبیعت بخورند نسخه دیگر هلیله سیاه و کابلی و هلیله زرد و بلیله و املج
از دانه هلیله زنگی دارچینی بزباز سنبل اسارون قرنفل زعفران سورنجان مصری خولنجان سعد کندر دار فلفل زنجبیل بادیان رومی نانخواه
تخم شلغم بوزیدان شقاقل جوزبوا عود هندی اجزا برابر چوب چینی بقدر مجموع داروها عسل صاف بقوام آورده دو وزن ادویه معجون...
و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال از برای دفع درد استخوان و اشتها و هضم طعام بی نظیر است و فواید دیگر بسیار دارد نسخه
از صدر الشریعه که در معجون سورنجان کم و زیاد کرده صفت آن چوب چینی تازه هشتاد و مثقال سورنجان شش درم ماهیزهره بو...
پوست بیخ کبر و شیطرج از هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس و رازیانه فلفل سفید از هر یک نیم درم ملح هندی یک...
انیسون گل سرخ زنجبیل قاقله قرنفل از هر یک سه درم تربد مجوف و مصطکی و روغن بادام از هر یک ده درم زعفران پنج...
سه وزن ادویه شربتی سه مثقال جهة درد مفاصل سودمند است بسیار نسخه دیگر از صدر الشریعه گیلانی جهة آتشک کهنه و نفع...

پهلو و مفاصل و قوت باه و قوت اعضای تناسل نافع است و مجرب است صفت آن چوب چینی مربی و از هر دو هشت مثقال بلیله کابلی چینی و
چینی و سنبل الطیب اسارون عود هندی مصطکی قرنفل ساذج از هر یک سه مثقال فلفل مشک عنبر اشهب از هر یک یک مثقال زنجبیل زعفران از
هر یک دو مثقال عسل سه وزن ادویه معجون سازند و هر روز دو مثقال ناشتا بخورند نسخه دیگر از چوب چینی سراپون که نافع است ضیق النفس را
...ان عنصل مشوی پرسیاوشان فراسیون زوفای خشک سورنجان مصری کرب السوس شونیز از هر یک دو مثقال تربد سفید مجوف چهار
...المیعه یابسه میعه سایله بود زرنبی ساذج هندی سنبل خشک سکبینج عفص از هر یک سه مثقال پنج مهک پنج انجدان سفید از هر یک
مثقال دیوند چینی پنج مثقال چوب چینی بیست مثقال و بعضی سه مثقال تخم کرنب اضافه میکنند اجزای کوفته و بیخته دو شبانروز در سرکه
بخیسانند و در سایه خشک کنند و با روغن بادام تلخ بیست مثقال و روغن نارجیل ده مثقال چرب کرده با سه وزن عسل کف گرفته معجون
سازند شربتی یک تولچه با سکنجبین بعد سرکه که در آن عنصل مشوی پرورده باشند یک استار با دو سیر عسل کف گرفته سکنجبین سازند
طریق انکباب چوب چینی در ظرفی شش سیر آب و دو نیم سیر شاه چوب چینی سوده و بیخته در آن آب بیخته ساعتی رها کنند و بر آتش که بجوش در آید چون
جوش بجوشد دیگ فرود آرند و سر آن دیگ سرپوش محکم بکنند و بر بالای دیگ دان بگذارند و هر گاه که خواهند بخار در یابند کرسی که در میان
سوراخ باشد و دیگر راه نداشته باشد و دو اولا دیگر بالای انگشت افروخته گذارند و کرسی مذکور را بر بالای آن نهند
و بران دوزن کرسی گذاشته که راه بدر رو باد نباشد پس از آن بر کرسی نشسته چادری یا لحافی بر سر کشند چنانچه منفذ
...شکم خمیر آن دوزن کرسی دور سازند و دو سه کهری یا هر قدر وقت که خواهند بنشینند تا بخار آن بجمیع اعضا برسد
و عرق در آید بعد از آن برخاسته آهسته آهسته آن چادر را از خود دور سازد که بسیار نفع بخشد و الله اعلم بالصواب در بیان چای
خطایی و آن را در بعضی کتب قدیمه صای دیده شده بصاد مهمله و الف و یای تحتانی و آن گرم و تر است بدرجه دویم و آن محلل و مسخن
...ر و مقوی معده و هاضم و مفرح ارواح است مداومت آن رنگ را سرخ و بدن را نرم کند و قوت دل و دماغ و معده و جگر
دهد و اشتهای طعام می آورد و هضم میکند و هیضه را علاجی نیکوست و در دفع بواسیر و سل و قولنج و سرفه و ضیق النفس
...یاد مهمل است و نفع بالخاصیه میدهد جوشیده چای آنست که اگر با آب جوشانیده محل زخم تیر را با آن آب بشویند معاینه و ازاله سم
مینماید طریق طبخ آن چای خطایی نیم تولد در میان پنج سیر آب صاف با آتش نرم بجوشانند و هرگاه آب کم کنند دیگر اضافه
کنند تا پنج شش کهری چنین بجوشانند و بعد از آن همین قدر بادیان خطایی با دو تولد دارچینی داخل سازند و دو سه کهری
بجوشانند و پنج شش قرنفل و اندکی مشک و عنبر اضافه کرده بکار برند یعنی مثل قهوه شیرین قدری نبات انداخته شیرین نموده
بنوشند پیش از طعام و بعد از طعام نافع بود در بیان قهوه بقول حکمای متاخرین بارد است در درجه سیوم و یابس است در درجه
دوم قابض است و احداث سودا مینماید و مورث قولنج است و جمیع امراض سوداوی را قوت میدهد و جلد را خشک
...ت میسازد و بواسیر و سل و سرفه و تنگی نفس را زیان دارد و رنگ را سیاه و تباه کند و وهم و توحش می افزاید
وسبب کابو

وسبب کابوس میشود و برای سوداوی مزاجان بسیار بد است لیکن برای بلغمی مزاجان و مرطوبان بد نیست
بدخوابی میارد و طبیعت را بیدار میدارد و استرخاء معده که از حرارت و رطوبت بهم رسیده باشد نفع
میدهد و قاطع شهوت و مانع نوم است و عربان که قهوه بسیار میخورند و مع هذا بکثرت جماع مشهورند بواسطه آنست
که عمده غذای ایشان خرما است و آن ماده تولد منی است و انبعاظ است از اینجهه قهوه ضرر نمیرساند و منقولست از حکیم عماد
محمود شیرازی که طبع قهوه هیچ شبهه نیست که بارد یابس است چون دو کیفیت این ظاهر آید و برجا اصرار نمیرسد غالبا در درجه
ثانیه باشد اما آنکه دو کیفیت متناوبند هو نوعست شامل و آن ثمره ایست بقدر حب الغار و دو پاره است مغز او در پایه غلاف
و آن پوست سیاه رنگ و تنک تر از پوست حب الغار در پوست و مغز او هیچکدام تلخی و تیزی نیست مگر اندکی تلخی و با قبض
و تفاهه محسوس میشود و در مغزش صلابتی هست و اکثر پوست او را میجوشانند و آب آن میخورند و در مکه
معظمه چنین معمولست و در بسیاری از مواضع مغز او را برشته میکنند چنین نزدیک باحتراق رسد و آنرا
به پوست مخلوط ساخته میجوشانند و در مکه معظمه مغز او بریان کنند تا نیم سوخته شود چنانچه طعم آن بتلخی و
سوختگی گراید چو بجوشیده پوست او بنوشند باین مغز تنقل نمایند چه مقصود ایشان از اینها همه بیداری
غیر تفریح طبع یعنی جوشیده در تسکین اوجاع و افاده نشاط دخل تمامی دارد و زهاد جهه قیام لیل بر آن راغب
میباشند و در تسکین ثوران یعنی حرکت و غلیان خون میکند و حدت صفرا و لذع از امی نشانند و احتراق سودا و
غلظه از آن کم میکند و لهذا در حمیات دموی و صفراوی میخورند و بخاصیه حصبه و جدری را مفید است
و در یرقان نیز نفع تمام دارد و اکثر انواع صداع را مفید است خاصه وقتی که سبب آن احتراق و آنچه
غلیظی اخلاط باشد و انجماد خون رقیق میکند و تب ربع را نفع تمام دارد و بنده را هم که مجذومی نیز
سودمند خواهد بود و دفع گرسنگی و تشنگی میکند طریق پختن آن یک شربت که پنج مثقال یا ده مثقال باشد
در هشتاد مثقال آب بجوشانند تا سی مثقال بماند صاف کرده گرما گرم بنوشند و سرد آن عظیم
باشد و ضرر کلی بدل میرساند و خفقان از مضرات است و اصلاح آن بدواء المسک و نبات و گلاب
و یا زعفران داخل کنند طبخ او قبل از آنکه سرد شود او را صاف سازند تا اثقال قوت او را جذب نکنند و ثقل
او در میان آن نگذارند و بسیار بجوشانند و طبخ او بسیار غلیظ شده باشد مضر است و
خوردن او خوب نیست و هر روز یکدفعه اکتفا توان نمود و شرب او غبا یعنی یکروز در میان
خوردن نیکوست و اگر بالای طعام بخورند از تعطیش آن اندیشه داشته باشند و بر بالا
...وند و الله اعلم بالصواب در سبب رسیدن تنباکو که از هند بجز ... بدیع

موحده وجیم وسکون زاء مهمله وفتح موحده ثانی وخفا ئها وسکون نون وکاف فارسی دراین اوان برونده
کرده وآغاز ظهورش در هند انتهاء سلطنت اکبر بادشاهست وابتداء جهانکیر بادشاه که سال هزار
چهارده هجری باشد و پیشتر از جانب فرنک دراین دیار آمده واکنون در جمیع اماکن هندوستان کشت
وکار او می شود واز تکاب کشیدن دخانش شغاد کروم کشته ومشعوف ومرغوب جهانیان کردیده
طبع جوهر او یابس است واز سموم قتاله است ودخانش بسبب ناریت حار یابس است مخدر ومکدر حواس و
قوتست ومملل ومسخن جمیع اعضا ومضعف دماغ ومزاج هر عضوی که رطوبت زیاده از قدر حاجت باشد
نافع است در معده که رطوبت بسیار باشد تحلیل آن می نماید واعانت بر هضم میکند وضعف بصر که جهت اجتماع
رطوبت باشد یا بخار سود کند وتنکی نفس که بسبب کثرت وغلظت بلغم سینه باشد ویا بسبب کثرة اجتماع
بخار باشد نفع دارد ودر مزاج هر عضوی که یبوست زیاده از قدر حاجت باشد مضر است و هر چیزی که اکر رطوبت
وبخار زیاده از قدر ضروری باشد نافع است واکر زیاده نباشد نقصان تمام دارد ورطوبت کبد را تحلیل
میبرد ومجاری را خشک میکند وازاین قوة جاذبه کم میشود وازکیموس باز میماند وخشکی ودرشتی جلد و
هزال بدن بهم میرساند وبت دق شیخوخیت پیدا میشود وامراض چند پیدا میشود که علاج آن متعسر یا متعذر
باشد شخصی را قولنج بهم رسید قریب نصف شب پیش فقیر آمد وهیچ دوایی درانوقت حاضر نبود واو
نزدیک بمردن بود باجازت دادم که تنباکو بکشد دود در اوفهمید با اندک استعمال خفت ظاهر
شد چون در رودها محل آنست پس دود هم محل قوی بجای تنباکو یا امثال این مرض کار او میکند
و هر نفع که از هر دودی آید چه ادخنه کلها مسخن ومجفف ومفتح اند پس اکر دخان ادویه که بقلب وکبد ودماغ
ومعده وسایر اعضا وقوی مناسب باشد بکشند یقین که باعضا مذکوره ضرر کم میرساند واز
ضرر تنباکو محفوظ میماند شخصی استسقی داشته از بیکردو او در معده او شده بود چنانچه ضعیف
کشته بود که هیچ ادویه را قبول نمیکرد فقیر بعد از تفکر بسیار ملهم شدم که دوایی که درین مرض
مقدار ازاده بیست اضافه کرده دود انرا در رنک تنباکو کشیدن حکم کردم نفع عظیم ظاهر شد
شیخ الرئیس در قانون جهت دفع اسهال مزمن فرموده ونیز بتجربه فقیر رسیده عزیزی را از فار ضعف
بصارتش کم شده بود چنانچه مطلقا از حس بینایی افتاده پس از عهد بعیدی باو رسیدم
که کتابت میکرد از ان عزیز استفسار نمودم پاسخ داد که برک مدتی برک تنباکو با برک
در کتب فنخنکشت کوبیده خشک کرده بالمناصفه تنباکو کشیدم از خاصیت او د

دبرکها بعد از تمامی نمو وقبل از زرد شدن وتخمها را بعد از [illegible] خشکی وکلها وشکوفها
بعد از شکفتن وقبل از پژمردکی مکر کل سرخ را که قبل از [illegible] ت وشاخها را بعد از تمامی
نمو وقبل از خشک شدن وبیخها را بعد از استحکام [illegible] برک بلکه آخر فصل خریف وصمغ
وعصاره را در اول ریختن شکوفه باید کرفت [illegible] خدا آخر روز وقبل از طلوع آفتاب وبعد
غروب بوده هوا صاف باشد وحفظ ادویه [illegible] نمناک وجای بسیار کرم ودر آفتاب نباید
نمود مکر مطلب خشکی او باشد وهرچه [illegible] ش زایل شود در سایه باید خشک کرد بدانکه هلیله
دوا بالذات بکیفیة است وغذا [illegible] رش بکمیة وتاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است
بچهار مرتبه چه هرچه بقدر اعتدال [illegible] و دربدن معتدل ومتغیر شدن اولا از کیفیت بدن
اکر بدن ثانیا تغیر محسوس [illegible] مکرر وزیادتی مقدار اثر او بقدر سهل محسوس شود آنرا
معتدل کویند واکر تغیر [illegible] استعمال وزیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند
وهرکاه تغیر ظاهری [illegible] کونهایت تغیر دهد وبمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه
ثالث وهرکاه طبیعت [illegible] بحد هلاک رساند درجه رابع نامند وهریک از درجات را اغراض
میباشد که او [illegible] ن درجه کویند وتقسیم درجات بنحو دیکر که در کتب قدما ومتاخرین ملاحظه
شده ونکار [illegible] چنانست که ببرهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنعست ومادامی
که [illegible] محسوسه نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود وغلبه ان بحدی که بکمیة زیاده
[illegible] که اول مرتبه احساس است درجه اول نامیده اند وغلبه دو چندان را درجه
[illegible] س را درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس در حار درجه دوم مثلا دو جزو
[illegible] بود ودر سیم سه چندان ودر چهارم چهار چندان وشدة وضعف کیفیات دوا
[illegible] ربیهای است چنانکه در فلفل وکندم مشاهده میشود وان منوط بر کثرة وقلة اجزاء حاره
[illegible] ست بر سایر اجزاء وقدر شربت هریک منوط است بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و
[illegible] مقتضی آنست پس اکر بحسب زیادتی وکمی مقدار هریک از او تبدل کیفیات محسوسه مشتبه با حساس
[illegible] مزاج مافوق وما تحت آن شود بسبب اشتباه مذکور قلت وکثرت مقدار وکمیة خواهد بود نفس کیفیت نرج
[illegible] هذا اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت وکثرة کمیة باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات میشود
[illegible] بجهة تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالبه بنهج دیکر غیر آنچه اولا مذکور شده بیان نموده اند
چون بدن مشتمل بر افضیه مثل معده وامعا ومجاری مانند عروق وبر اخلاط محصوره بر عروق
[illegible] رطوبة ثانیة محصوره در عروق شعریه وفوهات سواقی دبر اعضا ودروح در جمیع اجزاء مذکوره

سارِیت پس هرچه بقدری که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر
شدن از کیفیت بدن تاثیر در هیولای شاغل افضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل بعبارت اوست یا اثر آن
باقی خواهد بود پس اگر تاثیر او منحصر در روح بخار و مجاری است و تجاوز از آن در شان او نیست درجه اول است
و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجه سیم
و اگر تاثیر او روح و خلط و رطوبت ثانیه و اعضا را شامل کردد که تنها تاثیرات درجه چهارم و اکثر آنچه تا
او بمرتبه چهارم باشد سم قاتلست مگر آنکه بحسب صورة نوعیه تریاقیه با او باشد و مراتب قوای او منحصرات
به مرتبه و قوت عبارتست از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال المحسوسه اوست در موضع ملاقی
مرتبه اول فعل محسوس او و تبریدات بسبب کیفیة مشابهه که در مبدا ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج
اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثالث ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن لوازم مرتبه اولست چه آن
ذی مزاج ثانوی مرکب است از اجزایی که هر یک را کیفیت مزاجی اولی مختلفة الاثرات مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی
و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت حاصل شده و اثر او غیر آثار مزاج اجزا خواهد بود چون ردع و
قبض و لهذا هرچه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی در اثر موافق اثر
اجزاء مفرده او است آن مرکب را متوافقة القوة گویند و اگر مخالف باشد مثلا هم تبرید و هم تسخین کند متضادة
القوة نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوة متضاده را در مکان خود استعمال مینماید در صورتی که غلبه
نداشته باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانیست بواسطه افعال الصورت نوعیه و بالخاصیه عبارت
از وست مثل فعل حجر الیهود و تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی اوست که تلطیف اخلاط عاصیه دما
بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی اوست که بواسطه صورة نوعیه دفع
سم مینماید بدانکه بنابر مذهب شیخ رئیس قدس سره و محققین که ببقای صور عنصری در مرکبات قایلند
باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزاء متفاعله متماثله میباشد
و تاثیر او مرتبه ایست از مراتب و بدستور مزاج ثانوی را هم اثریست غیر آن مثل شیر که مرکب است از مایه و دهن
و جبنیه و تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثریست غیر آثار
و تاثیر اجزاء غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشد
مرتبه اثر صور نوعیه اجزاء غیر متفاعل غیر متماثل در تحت مرتبه اثر صور نوعی ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماند
که بعضی از مرکبات بی صور نوعیه اند مثل خاک مخلوط باب و کفی که مرکب است از اب و هوا و بخاری که مرکب
از اب و اتش و هرچه با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب میباشد بحدی که تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد
مثل طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات و آن معادن سبعه است و گویند بسایط منطرقه

زیبق

زیبق و کوکرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بود کوکرد و فوقیت تا رتبه صابغه غالب باشد صورة
ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوة بارده صورت فضی گیرد و چون اجزاء ردی الجوهر بوده کبریت که
باشد با قوة مائیه صورت قلعی باید و هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب منکون گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده
اسباب صبغ و فور داشته بدی جوهر کبریت مانع باشد صورت نحاسی پذیرد و چون با این حال یبوست شدید
غالب باشد صورت ردی توتیا که خارصینی نامند قابض شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر
باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی قابض گردد و انقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی
جوهر هر یک شود ممکنست و غیر محکم الترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفریق اجزاء بسیار سهل است
مانند کوکرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار نیست و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج دوایی را ندانند
از تحلیل اجزاء او استنباط میتوان نمود چه هرگاه قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر کنند سائل او اجزاء
مائی و زبد آن اجزاء هوایی و صاعد شده اجزاء ناری و سفلش اجزاء ارضی خواهد بود پس مزاج او را بغلبه و بقدر
اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند و آنچه تشخیص امزجه توان نمود طعوم است چه حدوث طعم از اثر کیفیة
حاره و بارده و معتدله در ماده لطیفه و غلیظه و متوسط بینهما است و از فعل حار در لطیف حرافت
ظاهر میشود و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحة و از فعل بارد در لطیف حموضه و در غلیظ
عفوصه و در متوسط قبوضه و از فعل معتدل الحرارة والبرودة در لطیف دسومة و در غلیظ
حلاوة و در متوسط از لطیف و غلیظ تفاهه و تعریف هر یک و بیان افعال آن بعد از این مذکور خواهد شد
تخمیص ثانی در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه متشابه کلی و تفسیر اسامی و لغات
که در این تالیف مذکور میشود و در سایر کتب ادویه مدون علیها است پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را
افعال کلی میباشد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و امثال آن
نمودن یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلی است مانند تفتیح و تسدید و ردع
و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات منحصرات در نه قسم ۱ لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل کو
کبک و شراب و زرده تخم نیمبرشت ۲ لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه ۳ لطیف صالح الکیموس
قلیل الغذا چون انار و سیب و کاهو ۴ لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هرچه تند
و تلخ و شور باشد ۵ غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گوسفند و زرده تخم که زیاده پخته شود ۶
غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو و اسب و کبش ۷ غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند ارز و
۸ غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کومه ۹ متوسط اللطافة والکثافة
که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت بره یکساله که حملی نامند ۱ متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم

ازوی که قید آن عبارت از وی است ۱۱ متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انکور ۱۲ متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا
مانند زردک ۱۳ متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته باشد ۱۴ متوسط
ردی الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته نباشد ۱۵ لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مثل نان
گندم بسیار خوب پخته ۱۶ غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله ۱۷ لطیف ردی الکیموس
متوسط الغذا مانند نان بد پخته ۱۸ غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مثل کلم بو حلو که کرنب عبارت

حرف الالف

ازوست و تفسیر اسامی و بیان فعل هریک و صفات هریک به ترتیب حروف بدین نهج آ حرف الالف
اکال یعنی خوردن عضو هرچه بسبب افراط تحلیل و جلا و تفریق و نفوذ نقصان جوهر عضو نماید
باین اسم نامند اصل بمعنی بیخ است اعم از انکه از شجر یا از گیاه باشد اغصان بمعنی شاخهاست و مخصوص شجر
و گیا ساق دار است اکلیل بمعنی تاج و ابر تاریک و ضیاء ان ماه و در ادویه مراد از وی چتری بودن شکوفه و بار
نباتات اکله و اکالیل جمع ان اجام بمعنی نی زار است ادویه جمع وادی بمعنی گیاه دود خانهاست انکباب
مراد از و نگاه داشتن عضو است بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند اکثار الجشیم کشیدن

حرف الباء

چیزی استنشاق به بینی کشیدن چیز مایع که بسیار سایل باشد الباء بشع بمعنی بدمزه است و هرچه را طعم
مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینها که آب در ان جمع
شده باشد و بفارسی مرداب نامند بخور هرچه دود او را استعمال نمایند بنک گرهها که در ساق انجا منکوفه

رفع سم ح

شود بازهر اسم فارسی تریاقست گویند هرچه کند و مصنوع نباشد مخصوص باین اسم بر بود بفارسی لعوذ
بزر انچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد چون خشخاش بافور جمع بقراط باکور نخستین میوه که

حرف التاء

بتر بریدن بصاق و بزاق آب دهن بعر بفتح اول سرکین بکر شتر جوان و بکر اول ولد و شیره التاء تفه بمعنی
بیمزه است و مراد از وطعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه و تاثیر او ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تولید
بلغم است تریاق بفارسی تریاک نامند هرچه در شان او باشد که حفظ قوة و صحت مزاج و روح بجدی کند که
ضرر سم نماید باین اسم نامند گویند مخصوص ضماد و انیکه افیون را تریاک مینامند بجهة حفظ قوة است که در
امر با تریاق اشتراک دارد تصفیق امیختن شراب با آب تعلیق آویختن چیزی بکردن و سایر اعضا تکرج
بفارسی سبود گویند وان متغیر شدن طعمست یا بو یا هر دو تکلیس بمعنی چارو ج کردن و سیراب نمودن و بره
داشتن امده و مراد از و مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهة نفوذ و تاثیر علت و دفع کردن ثقل و گل

حرف الثاء

خواه باحراق باشد یا بعمل دیگر تصعید انکه باتش اجزاء او را صعود فرمایند و لطیفتا و را اخذ کنند
ثمثر لغة یونانی است و مراد از و هرچه از نباتات ما بین درخت و گیاه باشد ثمره بار نباتات مثل خوشه و میوه

حرف الجیم

و امثال ان ثقل بمعنی گران آمدن بر طبع و در فعل بوده سریع النزول جاوشیر جرجیر بمعنی کوکه بلغو رنا جوکه

نیرک

٩

زمین سنگلاخ جبر کسر عضو شکسته را بستن جالی بمعنی پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات لزجه
و جامده است از سطح عضو مانند انزروت و مرجالی ملین طبیعت است اگرچه بی قوة مسهله باشد جاذب بمعنی
کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات بسبب حرارت از مکان او بجانب خود مثل ثافسیا و
شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن میکشد مثل گوشت حلزون جامد بمعنی بسته شده
که در شان او سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم جمه بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع

حرف الحاء

جز و چیزی جفاف خشکی ح حامض بمعنی ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری
و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفای تندی خون و تولید ریاح و ضرر اعصاب است و هرچه زبان را اندکی
بگزد و با قلیل جلا و عذوبة و تقطیع باشد حامض نامند حکاکه انچه از سابیدن دو چیز جدا شود حلو
هرچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در واحداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل او نضج
و تلیین و جلاست و کثیر الغذا و محبوب قوتها و معطش میباشد حریف بمعنی کزنده است که اجزاء او زبان
فرو رفته بسیار بگزد و تفریق اجزاء او نماید و فعل ان تحلیل و تنقیه و تعفین و احراق و تلطیف بجهة شدة
حرارت حاد بمعنی تند است و ان مرکب از تلخی و حرافت است و فعل او مثل افعال اجزاء اوست حلاق سترده جمود
اعم از فیله و فرزنجه است حب انچه در ثمر بار باشد و بی غلاف مثل گندم حمل بار نباتات اعم از ثمر و مثال
ثمرات حلیب شیره نخها و غیران و شیر تازه دوشیده است حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند

حرف الخاء

مخصوص نباتیست که بر روی زمین پهن بوده با ساق باشد و بحد ثمش نرسد خ خاثر انچه اجزاء خلط او با هم
خفیف بمعنی سبک و انچه بر طبع احتمال او آسان بوده سریع النزول باشد خمل بمعنی پرزاست و در ادویه هرچه شبیه
پرز بر سطح ظاهر او باشد مثل انچه بر روی به میباشد خاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از چیزیست که

حرف الدال

در سطح جراحت تفرق نگذاشته پوست برویاند خلع بیرون رفتن هر استخوان و غیره از مکان خود خلع
خلعلع صبغ آخر و سرگین طیور د دسم هرچه زبان را نرم سازد و اجزاء او را منبسط نماید بی احداث حرارت
و بفارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و تلیین و ارخاء بی احداث سخونت است دوا مطلق انکه تاثیر بکیفیت
کند و جزو بدن نشود دوای غذایی انکه تاثیر بکیفیت او زیاده بر تاثیر کمیت باشد دوای سمی انکه بکیفیت
تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دابق انکه بجهت لزوجت کثیفه بدست چسبد
مثل دبق دهنی انچه در جوهر او چربی باشد و باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها دلوک بمعنی ما

حرف الذال

و مراد از و انچه از سونات با انگشت بدندان بمالند ذ ذفر بدبویی ذرور انچه ساییده بی مایعی بر عضو

حرف الراء

بپاشند ذوالخاصیه انکه بتاثیر بصورت نوعیه کند اعم از انکه زهر باشد یا دفع زهر کند ر رض کوفتن
رخو نرم و سست رخص بفتح اول و ثانی بناز پرورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد رزین

ومرد برد بارد و دراد ویه انچه در متانت وخوش جوهری تمام باشد رادع انکه مواد را مانع ریختن بعضو
شده اعضا را قابل ورود ان نسازد ودع مقابل جذبست رمص رطوبت غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع
شده چسبیده باشد ردی الکیموس انچه از و اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیه متکون شود رجیع فضله
هضم اول انسان رسوب ته نشین مایعات وانچه در مایعات اندازند و در روی ان نایستد راسب مانند دُرد
سرکین حیوانات ز زعوقه طعم بیاد کوبه و مرکب از مرارة و ملوحه است زهر شکوفه زغب اول موی که در حیوانات
براید اسم کیمیات که ساغری باشد ودراد ویه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تان باشد مزغب نامند
س سایل انچه اجزاء او در جهات حرکت کند اعم از انکه اتصال الاجزاء او منقطع شود یا نشود مثل اب و دوغنها سبخ
شوره زار سبط بی کره ساحل کنار دریا سم انچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیه کیفیت و خاصیت مزاج انسانرا فاسد کند
مانند پیش سنون انچه بدندان بپاشد و بمالند و مقوی جوهر او باشد سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشند
سهک بد بو شدن کوشت و بوی عرق که از بدن اید سهک زمین نرم ش شطب بضم اول و ثانی از قانون الادویه
جوهر شمشیر و بفتح اول وسکون ثانی از قاموس اللغه جدا کردن ود ورشدن وپوست باز کردن ودراد ویه
مرهم با نیصفات باشد شطب کویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد و کامل و انکه با اجزاء دقیقه باشد و ان
دورق ولیف وصمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرها
کوشک ودراد ویه انچه در اطراف ذوایت و برامدکیها داشته باشد مشرف نامند شمه انچه بو کنند شتر بفتح اول
و ثانی دریدن پلک زیرین چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح اول و ثانی فراخی کوشه دهان شلخ بفتح اول و سکون
ثانی مر شکستن و فراخی سفیدی بر روی اسب و شلخ عضل بمعنی از هم باز شدن ص صفیق پوست درشت
صحریه زمین سنکستان صفق بفتح اول و ثانی ابی که برادیم یا مشک نو بریزند پس زرد کردد بمعنی طرف
وکنار و در نباتات انچه چین دار و باز ردی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند صالح الکیموس
انچه از وخون متولد کردد که بهمه جهت اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط باو بقدر طبیعی باشد و خلط ابه
از و بهم نرسد ض ضماد انچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و ببندند اعم از انکه موم
و روغن داشته یا نداشته باشد ط طلا انچه از رقیق القوام بر عضو مالند طبیخ انچه جوشانیده اب او را
استعمال کنند طیب بکون ثانی خوشبو و بتشدید یا ان پاکیزه طری تازه طحن خورد کردن وطاحونه اسیاب است
سنی باسم لازم اوست طافی انچه بر روی اب ایستد طرز دعبارت از تمام چیزیست ع عفص بکسر فا طعم مجست
که زبان را درشت سازد و اجزاء او را بسبب برودت بهم اورد و در فعل و تبرید و تکثیف و تصلب و خشونه
و ردعت عاصر انچه با وجود بهم اوردن اجزاء عضو بفشارد مانند ضماد دانه تمر هندی در دمل
ودر قانون فشارنده کوید عث بضم اول وسکون ثانی کیاهیست و عصیر اب افشرده از نباتات که بجهد نشده باشد

حرف الراء
حرف السین
حرف الشین
حرف الصاد
حرف الضاد
حرف الطاء
حرف العین

عصاره

عصاره بمعنی عصیر است اما در انچه باتش و با فتاب منعقد کرده باشد استعمال مینمایند عنقود خوشه نبات است
وعناقید جمع انست عطر بوی خوش غ غرغره بمعنی او از مختلفات که از حلق براید و مراد از او حرکت دادن مایعات در حلق
و فرو نبردن غض بضاد معجمه تازه از نباتات غسال بمعنی شست و شو دهنده انچه جلای سطح عضو باعانت رطوبت
مایعه دهد ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است ودر اغذیه بیشتر همین اولست و استعمال لفظ کثیف در ادویه
ف فتیله بمعنی شافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه که رحم وقبل را مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنک بنفش است
ق قابض طعم کیرنده را نامند که اجزاء بدن را بهم اورد و درشت نسازد و در فعل او تبرید و تجفیف و تغلیظ
و تقویه اشتهاست و در غیر طعم مراد از و حابس است که بسبب بهم اوردن اجزاء عضو حبس و امساک نماید قطور
انچه در کوش و اعضا چکانند قاشر هرچه بحدی جالی باشد که چرک از سطح استخوان تواند زدود و در سطح
جلد تقشیر نمود قاتل انچه از ضدیت هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی کفته اند زهر حیوانست مخصوص باسم
و غیر حیوانست مخصوص بقاتل است قضبان شاخهای کیاه بی ساق و قضیب واحد اوست قنبعه بضم اول و سکون
ثانی خوشه کشت ک کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد شبیه بکشک کیموس اخلاط متولده
از هضم کبدیست کثیر الغذا انچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کماد انچه کرم کرده بر عضو ببندند مثل تکمید
سبوس کندم کثیف بخلاف لطیف انچه زیست که اجزاء او بدشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند و
نفوذ در اجزاء بدن بسرعت نماید کاسر الریاح انچه قوام ریاح غلیظ را بحرارت رقیق ساخته دفع نماید مانند
تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده است و مراد از وانچه جلد را بجهة احراق و تجفیف بهم اورد و مجاری خلط
سایل را مسدود سازد مثل زاج در قطع دم جراحت ل لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا
غلیظتر و از ضماد رقیقتر باشد لصوق لزاق انچه بر عضو بچسبانند و یا چسباندنی باشد لعوق بمعنی انکشت
پیچ است که از معجون رقیقتر باشد لعابی انچه از خیسانیدن او در اب اجزاء ان مخلوط برطوبه شده چیزی
لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق او رفع شود لطیف انچه در شان او باشد بعد از ورود بدن منقسم
کردیدن باجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن بسرعت مثل زعفران لزج انچه در شان او بوده باشد
بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در و که قابل امتداد کشته منقطع نکردد مثل خبازی لحاء نبات
باریک نباتات لخلخه انچه از مایعات در ظرفی کرده برم زده بو کنند لیف انچه از اصول دبخار نباتات روید
و با دیکر از لحا باشد لاذع هرچه بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق اتصال در منافذ
کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو ان بانفراده محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه م مالح شور انچه
در زبان نفوذ کند بدون کوندکی و جلاء دهد و فعلا و تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل با اعتدال
مرتلخ هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیه بوده طبع را بهم زند و فعل او تسخین و جلا

حرف الغین
حرف الفاء
حرف القاف
حرف الکاف
حرف اللام
حرف المیم

ومنع تعفن است ملطف انچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل حاشا مغلظ
انچه بخلاف او باشد محلل هرچه در شان او باشد که تفریق خلط بحرارة مبخره واخراج اجزاء ان جزوا
بعد جزو از موضع اشتباک خلط کند مانند جند مجمد هرچه ضد محلل باشد وگویند مخصوص
بارد قابض است مخشن هرچه سطح عضو را درشت کند واجزاء او را در بلندی و پستی مختلف سازد
اعم از انکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهت تفریق اجزا مانند خردل مملس انچه سطح عضو را
نرم و یکسان سازد واو ضد مخشن است مفتح انچه منافذ عضو را گشاده سازد تا اسان شود
اخراج خلط را مجتمع از مسالک ان مانند فطراسالیون و هرچه حریف و مر لطیف و سیال لطیف
مایل بحرارت و مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف باشد مفتح است مرخی هرچه عضو را سست کند
بحرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان مصلب انچه ضد مرخی باشد منضج انچه
خلط را قابل دفع سازد اعم از انکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش یا بعکس ان مانند طبیخ حاشا
یا مجمد لازم سازد چون حلبه مقطع انچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند ما بین خلط لزج و سطح عضو
ملاصق ان و رفع او نماید بدون تصرف در قوام مانند سکنجبین مفشی هرچه ریاح مجتمعه را متفرق
قابل رفع کند محکک هرچه بسبب قوة نافذه حاده تحریک اجزاء لذاعه بسیار ماکند مثل انجره مقرح
هرچه بقوت حرارت نافذه تفریق اجزاء عضو نموده اخلاط او را بسبب جذب قرح فاسد و واجب الدفع ساخته
طبیعت دفع اجزاء فاسده کند مثل بلادر محمر انچه بسبب حرارت جذب به جذب خون بظاهر جلد کند
مثل ضماد انچه با خردل محرق هرچه بقوة نافذه تحلیل اجزاء لطیفه و رطوبة کرده احداث رمادیة نماید
مثل فرفیون مفتت انچه تفریق اجزاء خلط متحجر کند مثل زجاج محرق معفن هرچه رطوبة عضو را فاسد
بنوعی که بدل ما یتحلل نتواند شد بدون احداث احراق و تاکل مانند زرنیخ مقوی هرچه تعدیل
مزاج و قوام اعضا بحدی کند که قبول ریختن فضول نموده تمامًا تواند نمود خواه بالخاصیة باشد مثل گل مختوم
یا بسبب تعدیل مزاج مانند روغن گل سرخ مرقق انچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ منضج هرچه در هضم
بخلاف منضج و هاضم باشد مفرح هرچه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند
رفع نماید مشهی انچه تحریک طبع بخواستن غذا کند منعظ انچه بسبب تولید ریاح لطیفه در مجاری عصاب
وعضلات اعضا تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب مدر انچه
اخراج مائیه اغذیه و فضول سیاله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مسهل هرچه اخراج فضول
اعضا از طریق امعا نماید معرق انچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد از مسامات او بظاهر اخراج
کند مقیئ هرچه اخراج فضول از طریق مری کند ملین اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعدة والامعا

مسکن

٦٦

مسکن هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مطفی انچه اخلاط حاره را کسر حدة نماید مخدر
انچه تکثیف روح حساس که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل
افیون واکثر مخدرات سرد و خشک میباشد مزلق هرچه ترطیب و تلیین سطح عضو بحد لغزندگی
کند یا انچه دران محتبس باشد بحرکت او حرکت نماید مثل الوی بخارا مجفف انچه افناء رطوبات یا تقلیل
ان کند مانند سندروس مسدد انچه بسبب کثافة و پیوسته در مجاری محتبس شده منع رفع مواد واجب
الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجة باعث تسدید گردد مانند لعابها مغری انچه بالفعل یا بالقوه
بوده در وی رطوبة لزجة باشد که بسبب حبس سیلان مواد گردد مثل اهل شسته معطش انچه طبیعت را
باب مع محتاج ترویح سازد اعم از انکه ترویح او شود مثل معده وجگر یا بهوا مثل دل و ریه معطس هرچه بقوة
نافذه تحریک مواد دماغی بجانب خیشوم کند و بسبب دفع ان عطسه حادث گردد مصلح انچه اصلاح حال
ماکول و مشروب نماید اعم از انکه دفع ضرر ان کند یا معاونه بر فعل ان نماید یا حفظ قوة یا کسر حدة او کند
یا بدرقه بجهة وصول او باعضا گردد موتنج هرچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبات او را زیاد سازد
مثل موم روغن مدمل هرچه بسبب تکثیف و تجفیف رطوبة سطح جراحت لزج و چسبنده کرده دهن
زخم را بهم آورد مانند دم الاخوین ملحم انچه بسبب تجفیف لطیف و تعدیل مزاج خونی که وارد موضع جراحت
شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند میبخ بهیج و باقته مرادفات
مایع انچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مزاق پراکنده مفرق بفتح اول و کسر ثالث
تارک سر و در اثمار و گلها هرچه سر او هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند معقف خمیده و کج شده
مضغ خاییدن چیزیراست ممضوغ هرچه او را خاییده باشد منبت انچه خواب آورد یا منوم مرادف مسکر
هرچه مستی آورد اعم از انکه با تفریح باشد یا نه مضمضه هر مایعی که در دهن حرکت دهند مروخ مالیدن
چیزی بر اعضا ممسوح انچه در مالیدن بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو نکنند مبرود انچه بوی ان ماخوذ
کرده باشند منخول انچه بیخته باشد منتن بدبو مصلول انچه در شستن او مبالغه کرده باشند محرق انچه در سوختن
حرف النون بحد رمادیه رسیده ن ناشف انکه جذب رطوبة سیاله کند اعم از انکه منافذ او مرئی نباشد مثل امل ابریشم
یا مرئی باشد مثل اسفنج و ناشف الکحل نیز نامند نجم نبات بی ساق بلغت نبطی در لغات مراد از لغة قویات
و در ادویه مراد خود رویی که نکشته باشد نفاخ هرچه در او رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل
یافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها
و قسم ثانی را فعل تقویة باه هست نفوخ انچه از ادویه یا غیره سائیده بی مایعی در بینی دمند نقوع و نقیع
انچه انکه بجوشانیده صاف و استعمال کنند نثاره انچه جوهان ودم از ان ریزه شده باشد نطول هرچه

حرف الواو
جوشاینده آب از ابرا اعضا ریزند و پاشویه شمی [شمیده] از وست نشوقی آنچه به بینی کشند و وعز بغین معجمه
زمین نخت و من سستی و می کبکون هادر دا ستخوان که بدون تفرق اتصال باشد و ثب جستن از جایی

حرف الهاء
و تی کردن و قود برافروختن آتش و هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و کند داییدن غذا و خلط کند
و سبب قبول هضم او شود مثل مصطکی هش آنچه جرم اوست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه
شود مثل صبر خوب و غاریقون هنک پاره شدن

تشخیص ثالث
تشخیص ثالث در بیان ماهیت و کیفیت و خواص
ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت بترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه
بلغه یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی نماند که هرچه مجرب دیکرانست بلفظ کویند
مجربات یا مجرب دانسته اند ادا میشود و آنچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجربات مذکور میشود و در هر دوا افعال
کلیه او اولا بیان میشود مثل آنکه مفتح است یا رادع و امثال آن تا آثار او متجرها افعال مذکوره که با فلان
چیز فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد ندانسته با چیزها موافق غیر مذکور و در امراض غیر
مسطور تواند استعمال نمود و تجارب دیگر حاصل کرده و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و ورق
و برک و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر با انفراد
باشد و بدستور تا جمیع خواص بر کرد ذکر نماید مرتکب بیان خاصیت جزو دیگر آن چیز شود بخلاف سایر
کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده اند و خاصیتی از برک و بار و بار آن
مرتکب ذکر سایر آثار بیخ او شده اند و علی هذا القیاس و چون مداوی چند از سموم بیک نسق است و مرتب را با آن نفرا ده
دوایی منحصر نیست بنا بر مراعات اختصار علاج هر یکی را در طی ذکر ماهیت آن بیان نموده در تشخیص رابع
که مخصوص است امر سموم خواهد شد ان شاء الله تعالی از متون کتب ظاهر میشود که اول کسی که تالیف در ادویه مفرده
نموده دیسقوریدوس یونانی است که نزد بعضی لقمان عبارت از وست و تالیف مذبور مسمی بمقالات السبعه
فی الحشائش است و ثانی قول که ادویه عین راجع نموده و ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق کبیر را تحریر کرده
و رابع جالینوس ملقب برأس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان فرموده و متعرض بدل و مصلح و سایر تعداد
نکشته و اول کسی که از یونانی بسریانی نموده دیدروس نصاری بابلی است و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس
اسحق ابن حنین نحیش ابوری از یونانی و سریانی بعربی نقل نموده با مزید افادات و تالیف مذکور مسمی بمنقولات
اسحق گشته و حنین ولد او اغذیه را از ادویه جدا کرده ابن بختیشوع در آن باب تالیفات نموده و اول
کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریا که کتاب کامل الادویه و کتاب شامله را تحریر فرموده
پس شیخ رئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی ابن جزله صاحب منهاج و جرجیس ابن یوحنا
و صاحب نافع و امین الدوله و ابن تلمیذ مؤلف مغنی و ابن بیطار مؤلف مالا یسع الطبیب جمله که مشهور کتاب مع

بغداد یست

بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تالیف نموده و مؤلف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده
و بعد از آن حکیم علی کیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه
الف و ثمانین است بنظر رسیده که بلغت فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد حرف الالف مع الالف

حرف الالف مع الالف
اطریلال لغت بربری و بمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و بترکی غارا یاغی گویند
و مراد از و تخمیست بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه او شبیه به شبت
و گلش سفید و برکش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز تیره و شبیه بباز یانه است قسمی

بهم ح
از دو قوست و تخم خلال الخلیل و تخم خلال گویند و در آخر سیم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی الات
نفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی کرده و مثانه و چون با زجاج سبو زنند و با عسل بیاشامند

رفع ح
مفتت حصاة و بیکدرهم او را با عسل جهت ریاح و ایلاوس بسیار مجرب دانسته اند و ضماد از مجفف
قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و بدستور شرب او مسقط جنین و مضر جگر حار و

شر ح
مصلحش سکنجبین و مضر کرده و مصلحش کثیرا و بدلش در اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یکدرهم تا سه
درهمست با عسل یا شراب چون در فصل گرمی هوا یکدرهم او را با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک
دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع مکشوف دارند
تا آفتاب بر و تابد و آب ننوشند و عرق کنند و در روز اول نهایت تا روز سیم موضع برص آبله کرده
بعد از دفع زرداب بالکلیه برطرف میشود و مجربست و گفته اند که هرگاه از مفرد او هر روز سه درهم
با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور در مدت مذبور استعمال نمایند یقینا رفع برص
میشود آکسن لغت یونانیست و بمعنی مبری الکلب است بجهت رفع او زهر سگ دیوانه را و آن نباتیست ساقش بقدر
ذرعی و شبیه بشاهتره و برکش شبیه ببرک فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و ثمرش
سرخی و سیاه و تخم او مایل بپهنی و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترمس کوچک تر و در طعم بحدت
و تندی و تلخی نانخواه و گلش سرخ مایل بتیرگی و از زیر برکها میروید در اول سیم گرم و در آخر اول
خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و کرده و مفاصل و
ورکین و مجفف باعتدال و طبیخ او جهت جمود و برودت مفرط و سعوط آن جهت زکام و ضیق النفس و بلغم
مجتمع در قصبه ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد با زهران و ضماد جهت
کلف و با عسل جهت جوششها با سرکه زرداب از و پالایند و قدر شربتش تا دو درهم و مضر جگر حار
و مصلحش کثیرا و بدلش نصف وزنش حب الغار یا دو وزن آن نانخواه است و جالینوس فرموده که چون
او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاهدارند با سی و سه مثقال عسل بدفعات یا بدو دفعه بخورند

در میان سک دیوانه کزیده بنوشد بغایت مفیدست و دو درم از بیخ او که با شیر تازه بیاشامند بقی رفع
سک دیوانه کزیده نماید هرچند که از اب نیز بترسد و کویند چون کیاه او را بجمیع اجزا با رچه سرخ بسته
بر اعضای دردناک مواشی به بندد رفع الم میکند و صاحب جامع انطاکی مخصوص بدرد سر دانسته میداند
و کویند تعلیق او بر درخانه موجب حفظ صحت اهل خانه است و مؤلف جامع الادویه از محمد بن احمد
نقل میکند که این کیاه در شام بسیار است و حشیشة السلحفات نامند خوردن او بغایت مقوی باه
و نکاه داشتن او بغایت مورث تعشق زنانست بحدی که اصلا ممانعت بجا مل او نکند اارعیس جیر ابن
اسحق در الف مع الراء ذکر کرده وان پوست درخت زرشک است در اول کرم و در دوم خشک و
با قوة بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبیخ او مقوی جکر بارد و مفتح و با قوة رادعه و ضماد
او با شراب جهة درد جکر اکر بی تب باشد و با اب سرد با وجود تب بغایت مفید و بدستور شراب
سرکه که در ان جوشیده باشد همین خاصیت دارد و طبیخ او دفع کرم جکر کوسفند مجربست و حقنه بطبیخ
او منقی جرک و قرحه امعا و مضمضه او جهة قلاع خبیثه و درد دندان و تقویه لثه و اکتحال او مقوی
باصره و در جمیع افعال مثل ماميران و قطور خیسانده او در کلاب جهة تخفیف رطوبة و حفظ صحت
چشم و رفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض
و قدر شربتش از جرم او دو مثقال از طبیخش تا سی درم و مضر سعال و مصلحش عسل اامیلیس بلغة
بربری و مغربی نباتیست شجری در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامتی و زیاده از ان و برکش مانند
مورد و نرم و ثمرش بقدر دانه سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و از درون
او سفید و زرد مایل بسرخی و مستعمل از و ریشهای باریک اوست مرکب القوی در برودة و یبوسة
در دوم قابض و اب خیسانده او که رنگ اب کیرد جهة استسقا و زردی رخسار مجربست
و بدستور چون با کوشت طبخ نمایند و اب کوشت را بیاشامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جکر
و سپرز و مفتح سدهٔ ان و قدر شربت از جرم او دو درم است اا ابار لغة عربیست و ان سرب سوخته او طریق
احراق او در دستور مذکور است و در درجه دوم سرد و خشک و مغسول او جهة قرحه چشم و جوشش
ان و جراحات خصیه و اعضا و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و با روغن کل سرخ جهة
قروح مقعده با سرکه جهة تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سرنج و خورد ننش کشنده است اا ابزون
بلغة یونانی اسم سمنست اا آمولن لغة یونانی واسم نشاسته است که نشا نامند اا افیس یعنی طامه یونانی اسم قنبیل است اا
انیس یونانی اسم انیسون است اا ارن بلغة یونانی لوف الکبیر است اا ارضا بهرن یونانی لوف الصغیر است اا غلس
یونانی شعیر است اا انو نیلس اشر است اا امی یونانی نانخواه است اا بوهن معرب با تن یونانی درختیست شبیه

بدرخت عناب و ثمرش مثل انکور و زرد و با حلاوت و برکش شبیه به برک صنوبر و عریضتر از ان و خزان نمی کند
و تخمش مانند تخم حنا قسم هندی با خطوط سفید و قسم حبشی سیاه و صلب و املس و بهترین اقسام هندیست
در اول کرم و در اخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح
سدهٔ سپرز و اکتحال محکوک او با اب و ذرور ش جهة بیاض رقیق و قرحه و بثور و دمعه و بهبوی زیاد
و جرب و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژکان و نشاره او جهة حبس خون زخمهای
تازه نافع و محرق مغسول نشاره او لطیفتر و در افعال مذکوره اثر ان سریعتر و طلا مسحوق مطبوخ
او در شراب محلل خنازیر است و کویند بالخاصیه اطفای خون بخاری میکند و با سفیدی تخم مرغ
جهة سوختکی اتش و بانفراده جهة تجفیف کوشت زیادتی قروح خبیثه و منع جوششهای بزرابه
بلد کردن اعضا مجربست و قدر شربتش تا سه درم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است اا
ابراذار و لغة فارسی و ان سلق جبلی است اا الوی بخارا اسم فارسی ادرک است اا اب دار و مومیایی است
و محمد بن ذکریا داوی بکر را باین اسم خوانده اا ارزیان اسم فارسی جنداست اا آهن اسم فارسی حدید است
اا ... اسم فارسی حجر مغناطیس است اا اردمیده بفارسی اسم سمیذ است اا ارد سپوس اسم فارسی خشکار است اا
ارد جو بریان کرده اسم سویق الشعیر است اا ارد کنار سویق النبق است اا الوی سفید اسم شابلوط است اا الو بالو اسم
فارسی قراصیا است اا امرو اسم فارسی کمثری است اا امله اسم فارسی املج است اا ارد جو دقیق الشعیر است اا اب نیشکر اسم فارسی
عسل القصب است اا اب باران اسم ماء المطر است اا اب چکیده از کوزه و غیره ماء القطر است اا اب جوشانیده اسم ماء التمر است اا
اب جو ... اسم کشک الشعیر است اا اب پنیر اسم فارسی ماء الجبن است اا اب اهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است اا
ماهی نکسود اسم فارسی ماء النون است اا اب درخت کافور ماء الکافور است اا اب کامه اسم فارسی مری است اا
اهک اسم فارسی نوره است اا ابی اسم فارسی سفرجل است اا انناب پرا اسم حرباست اا ابک بیاء موحده باصطلاح
اهل کیمیا زیبق است اا انک بنون رصاص اسود است اا اینه چینی انچه از مس و برنج و نقره سازند اا اردیج بترکی اسم دد است
اهبل اا اغو بترکی اسم ... است اا اغور بترکی اسم لبا است اا اغاج دان بترکی اسم صودانیا است اا بلوچ بفارسی
اسم قند مکرر است اا ازبویه بفارسی کل اشنان نامند اا ابق باصطلاح اکسیریان زیبق است اا اورس اسم فارسی
اهبل است و ابرس نیز کویند اا الک واله اسم فارسی سنبل الطیب است اا اموری بهندی خردل است اا الک بلغة هندی اسم
اقش است اا امه بهندی اسم سویق است اا ابقر بفارسی شوره کویند وان از بخار مائی بر روی زمین شوره زار
بهم میرسد و بعد از تصفیه ان با نمک شبیه بنمک میشود در اخر سیم کرم و خشک و مفتح سده و منقی
بلغم و اوساخ بدن و مسهل ان بغایت حتی ... از نمک و بوره در افعال و جهة علل سپرز و درد
کمر نافع و مجربست اند و مضر مری کرده و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی است

الالف مع الباء

و ربع درهم او تا دو درهم با شکر جهت احتباس بول که هیچ چیز دفع نشود مجرب است و از خواص او سیر کردن
بعمل مخصوص که ابرا در ظرف روی تو تیا کرده در آب شوره حرکت دهند و نیز جزو اعظم بارود است
ابل بهندی اسم مانت ابریفارسی اسم استفنج است ابوخلسا بفارسی هوچوبه نامند و اصنا میباشد قسم اول
نباتیست شبیه ببرگ کاهو و با ریکتر و با خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین و ساق مزغب و کلش اشقر
و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بیبا سرخ و قوتش تا چها سال باقی میماند در اول دوم گرم و خشک و محلل
اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مجفف و طبیخ او جهت درد سپرز و جگر
و نقرس و دردکرده و حصات و یرقان و بثهای کهنه و طلاء او جهت بهق و سوختگی اتش و جراحات و تحلیل
خنازیر و با ارد جو جهت حمره که باد سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر
شربتش دو درهم است و چون بیخ او را در روغن بجوشانند و فیروطی ترتیب دهند جهت سوختگی اتش و حمول آن
و بدستور حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قویترست و قسم ثانی را برگ ریزتر
و خشن و ساقش زرد و خشن و پر شعبه و کلش مایل به بنفشی و ریزه و قابض تر از قسم اول و ضمادش جهت
حمره و منع عرق و بیخ او حابس اطیعت و قسم ثالث را برگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخها او زیر
و کلش بنفش و بیخش دراز تر و سرخ و تند طعم تر از همه و جهت گزیدن افعی و مثقال از بیخ او با شراب جهت
انشیاء و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث و از ان کلش ریزه تر و بغایت سرخ و در اخر
دوم گرم و خشک و یکمثقال و نیم ان با زوفا و قردمانا جهت حب القرع و سایر کرم امعا بغایت نافع و ضمادش
با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه و عصا او با عسل جهت قلاع و حمول در طبیخ
او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط او جهت تنقیه دماغ و رفع اثار و غلظت
طبقات چشم و با سرکه شربا و ضمادا جهت سپرز ممید و قطور روغنی که دران جوشانیده باشند جهت درد
گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل و رمها و کلش در جمیع افعال قویتر از برگ او و اشنا
بیخ و گل و تخم ان بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنان است ابریشم بکسر اول و فتح
سین مهمله ابریشمت و گویند مراد از و فیله ایست که کرم ابریشم سوراخ نکرده و بیرون نیامده باشد و بر آمده باشد از
کرده او را قز نامند و انچه در آب بجوشانند از و کشیده باشند از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت
در اول گرم و خشک و با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی دل و روح طبیعی و باه مسمن بدن و جهت خفقان
و ضعف معده و ربو با طبیخ او با شکر جهت تفتیح سدها و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او
ضعیفتر و جهت قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن حریر جهت منع ایمن سیدن قمل ازموده و
محرق او مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته او بوزن او است

طريق

انفع ح

نامثل ان ح

پیله است ح

طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه برده و سنگ سایده ابهل بفتح اول و
سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثانی نیز امده است و ان قسمی از سرو کوهی است و مراد از و بار او شبیه بنبق
تازه او سرخ و رسیده ان سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریه و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر سرو کوهی
باشد و برگش شبیه ببرگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوه مجففه و قابضه و لذاعه
و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه و محوق او با عسل جهت ربو
و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و چون ده درهم او را دانه بیرون کرده با روغن گاو تازه بقدر انکه ورا
فرا گیرد بر اتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس سایند با ده درهم فانید مخلوط نموده هر صبح دو درهم با
اب گرم بارد المزاج بنوشد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد بواسیر و دفع قسا کرم معا بغایت نافع
و چون با عسل سرشته هر روز از یکدرهم تا سه درهم او را مدت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و بجهة ربو
و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود قطور او جهت گرانی و گمیه
مجربست و ضماد او بدستور ضمادها برکف جهت اورام حار و سیاهی جلد و چرک و اثاری که از فضول بهم رسد و جهة
که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و جهت قروح عسره و اکله و نمله و اندمال الجراحات سفید و طلای او با سرکه
جهت داء الثعلب مجرب و با بخیره جهت جمود اعضا و با عسل جهت جراحت بدندان و نهش و اکله ان و لعوق
یکوقیه ان با نصف ان روغن تازه گاو و مثل هر دو عسل که تا یکهفته مدت او کنند جهت کزاز مجرب دانسته اند
و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حماما و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل
ان سلیخه و در تلطیف بوزنش دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است ابوقالس بلغة یونانی اسم غاسول است
و ابو قاوس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتیست ما بین درخت و گیاه برگش از برگ
زیتون باریکتر و ما بین برگها خارهای سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل بلابل و شاخهای
او پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت اوست که با اردکرسنه خشک
کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست با ان میشویند و باین سبب غسول نامند و مؤلف
تذکره اولوالالباب او را اشنان دانسته و مؤلف جامع بغدادی داغلط محمل نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان
باشد چه اشنان از برگ نمیباشد و عطریه ندارد و مسمی بغاسول فارسیست او در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول
سیم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبه خالص و بدستور دو دانگ و ده قیراط
از مخلوط مجفف مذکور با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و زرداب و گویند جهت استسقاء حار مجربست
و همچنین سه قیراط از بیخ و یکمثقال از عصاره اش با ماء العسل همین عمل میکند و مضر احشا و مصلحش عسل
و خوردن اب سرد و نشستن دران قاطع اسهال اوست ابوقیطس نباتیست شبیه به ابو قالس و بیشاروی گونه

در وضع النفس ح

ومفروش بر روی زمین وبخش سطبر درسیم کرم وخشک وجهة ضیق النفس وصرع ودرد اعضا
واستسقا نافع ومصلحش عسل است ومضر بمعده وقدر شربتش یک مثقال ابیل بنانیست بخش شبیه ببلغم
خوش طعم وبرکش مثل اشنیت وشاخهای او بسیار وتخمش شبیه بتخم زردک و در کنار دریا رویید مولف
اختیارات گوید برک انجه در زمین خشک رسته قاتل است در دوم کرم وخشک ومدر بول وجهة سرز
ازموده وقدر شربتش تا دو درهم است ابرکا کتابه دام عنکبوت و در حرف عین انشاء الله مذکور میشود
ابرون لغة یونانیست ام الحیوت وبعربی حی العالم وبفارسی همیشه بهار نامند ازجملهٔ ریاحین و کاینه سه است
کبیر او راسبت بیشه در کوهها ساقش بقدر ذرعی وزیاده سطبری انگشت مهین وبا رطوبه که بدن ست
و برکش شبیه بزبان وباریک وبا رطوبت وگلش مابین زردی وسفیدی وبستانی اوظهر از کوهیست و
صغیر او منبت سنگلاخ ومحوطها ومواضع که سایه داشته باشد وشاخهای او ریزه وانجا یک برون مدام
وبرک ورینه وپر اب وبقدر شبری وگلش کوچک وزرد مایل بسرخی وتخمش مثل تخم خیارزه ودر باغها
اصفهان وغیره بلاد بسیار است در اخر دوم سرد ودر اول خشک وبا قوت قابضه ورادع ومفتح سده جگر
وبهره وقاتل اقسام کرم امعا ومعده ومسکن حدت خون ومقوی معده حار ومانع ترول الدم وجهة
سح واسهال بلک وقیه از ابش با شراب نافع وضماد او با ارد جو جهة قروح خبیثه ومفاصل حاره وزخمهای
کهنه وسوختگی اتش ونمله واورام حار چشم ونقرس مجرب وبطول عصارهٔ او جهة گزیدن رتیلا وبادر
گل سرخ جهة درد سر واکتحال او جهة رمد وحمول او جهة قطع رطوبات سایلهٔ رحم مفید وطلا او جهة باد
سرخ که تیغ زده خون ان موضع با اب ومخلوط کرده مجربست وبا حنا جهة خارش بدن ببستو ازموده وبرک
خشک سایده او را جهة رفع اسهال المزمن مجرب دانسته اند وفرزجه برک او جهة سیلان رحم وقطور
روغن زیتون که برک یا عصارهٔ او را در ان جوشانیده باشند جهة درد گوش حار بسیار نافع است وگویند مضر
سپرز است ومصلحش گل ارمنی وقدر شربتش از عصاره او تا سه مثقال ونیم تا هفت مثقال واز برکش تا پنج مثقال
وبدلش کاهوست واز دیسقوریدوس منقولست که نوعی از حی العالم میباشد در قد وبرک شبیه بخرفه
ومزغب وغبار الوده ودر نهایت گرمی ومقرح جلد وضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر است ابزار کیاهی
ساقش نازک وشکننده ودر انتهای ساق برکهاهم پیچیده بجای گل ودربهار در بلاد بارده وجایها سایه
مکانی که نمناک باشد ومواضعی که مدتی اب در ان ایستاده باشد میروید ودر بغداد وموصل او را در شیر
پخته میخورند با اندک تلخی وتندیست ودر صورت شبیه بهلیون در دوم گرم ومشهی ودیر هضم وعصاره اش
جهة اورام رخوه وریحیه ومرکبة نافع وچون در اب نمک بخیسانند تلخی وتندی از و زایل شود بغایت محرک باه
ومصلحش جهة رفع نفل او نعناع وشونیز وسرکه وکرویا است ابت بلغة مغربی کوشت النک ودراتج

مذکور

مذکور میشود ابن عرس حیوانیست بری ومعروف وبفارسی راسو وموش خرما نامند شبیه بموش وسر او
وپاهایش دراز تر از موش است واز وی بزرکتر وموی دمش افشان ودر مصر بجای بهای الفت میکیرند ودر اتجا
عرسه نامند در سیم کرم وخشک وگوشت او محلل ریاح غلیظه ومبهی ومقوی جگر وموافق صاحب استسقا
بارد المزاج وپادزهر سموم است اچون با سنبل کذا و روغن کنجد یا روغن نارس با ب پخته باشد وچون پوست
او را کنده جوفش را بعد از پاک کردن بنمک اندوده ودر سایه خشک کنند دو مثقال او را با شراب جهة
هوام ودفع زهر طفیقون وچون بجای نمک کشنیز پر کرده خشک نموده باشد جهة صرع وگزیدن هوام
بهترین ادویه است وچون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهة نقرس بسیار مفید وخوردن
دو مثقال از خون او با اب وعسل جهة صرع وطلای خون او جهة خنازیر وصرع وضماد گوشت او جهة درد
کمر ومفاصل وجذب سم وپیکان از بدن ومضر محرورین ومصلحش سرکه وکاسنی وانار ترش ومضر احشا
واصلاح ان در روغن زیتون وکنجد پختن است وگویند چون کعب او را در زن ندکی برون او زنان
تعلیق نمایند منع حمل کند وچون او طعام زهر دار مشاهده کند بلرزد وموی بر تن او راست شود اگر دو
انچه در طعامها کنند اعم از انکه بقول باشد یا ادویه یا ابیه ام کماجی بترکی اسم خباریست ابل بهندی
فرنجمشک است ابرک بهندی طلق است ابراز مولف تذکره گوید بلغة شام گیاه سورنجان است ابو فروه
اسم شاه بلوط است ابن اوی کلب بریست وبفارسی شغال نامند ابو تمرون بلغة رومی بعر است ابراز القطا بلغة
مغربی ابرون الصغیر است ابو الاجسا کبریت است ابو الارواح زیبق است ابلیوا بلغة عربی ابرون است
ابریز براء مهمله مکسوره وزاء معجمه ذهب خالص ابروبون بلغة یونانی اسم اشنه است ابکه بترکی اسم دیه است
ابیون بیونانی دانیج است ابادون بیونانی وج است ابلون نشاسته اب سنبل الطیب است ابو قلمون
حجر الیتفات ابلیز طین مصری است ابرق شقنین بحری است ابو عماع صقر است ابر بیون برومی اسم
ایرسا است ابو قلیا برومی اسم اسقاناخ است ابو غلس برومی گل خیری است ابری برومی الوف الصغیرات
ابوطامون بیونانی اسم قثاء الیهود است ابرج برج کابلی است ابرهیمیه ازجمله اغذیه وان اشی است که با
غوره وقند وعود وادویه حاره وبادام وگلاب ترتیب دهند مقوی معده ودل وجگر ومفرح است
اترج بضم همزه وبفارسی بالنک وترنج نامند وپوست او در دوم گرم وخشک وتخم او در اول سیم گرم ودر
دوم خشک وبرگ وشکوفه او در اخر دوم کرم ومجفف ومحلل وملطف وترشی او مقوی دل ودر اخر
دوم سرد وخشک وقابض ومسکن تب صفراوی ومقطع مرة الصفرا وبا قوة تریاقیه وملطف ومشهی
وصافی کننده روح وخون از صفرا ومانع ریختن صفرا بمعده وامعا وجهة خفقان حاره وتقویه معده
وجگر وتسکین حرارت احشا وبرقان وتشنگی واسهال الصفراوی وکبدی وخضاب وگزیدن عقرب بر تنه

ومارشاخدارا نافع است وطلای او جهت کلف و قوبا و قلع رنگ سیاه و مرکب انجا و قطور او جهت بردن
که در چشم باشد نافع و غرغره مطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید و مضر سینه
عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التین و بدلش آب نارنج و آب لیمو و چون جواهر و مروارید را
در ان بخیسانند مضمحل سازد و رب او در افعال قویتر از آب غوره است او جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط
و قطع قی و رفع سموم و اکحال او جهت بیاض و طلاء او جهت قوبا نافع و گوشت او که شحم نامند در اول سوم
و تر و دیرهضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده بدماغ و مورث قولنج
و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشهی و با قوه تریاقیه
و معطش و مفتح و محلل نفخ معده خصوصا چون با عسل پرورده شده باشد و طبیخ خشک او مسکن قی صفراوی
و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان و عصاره پوست و گوشت او که با هم کوبیده شده باشد جهت گزیدن افعی نافع
و همچنین ضماد ان همین اثر دارد و طلاء پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار مفید و غیر محرق او را
چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن ان و چون پوست یکعدد ان را با التمام در شراب اندازند در ساعت
تریاق کند و مضر جگر و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنج درم
و از تر تا هفت مثقال است و تخم در افعال مانند پوست او و با قوت مسهله و دو مثقال از مقشر او
مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب به ثبوت
ضماد او و آشامیدن یکدرم از مقشر او مغز بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج ان و طلاء او جهت
تحلیل ورم بلغمی و سون او جهت تقویت لثه و روغن تخم او جهت بواسیر طلاء و شربا بغایت موثر و مفتح
سده گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی با ان تدهین کند گویند عقرب باو
نزدیکی نکند و مجربست و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات
نافع و برگ او هاضم طعام و منفخ معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و
شکوفه او در افعال مثل برگ او و از ان لطیفتر و بوییدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت دفع ضرر
هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ او همین اثر دارد و مولف جامع انطاکی مروارید محلول
در آب ترنج را که در قارورها کرده و در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت رفع جمیع سموم و امراض
اعضاء رئیسه و جهت زحیر مجرب میداند چون با اشربه مناسبه نوشند و هر روغن ترنج که پوست غالب او
ششصد دادر روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل یا در دو رطل روغن کنجد انداخته
و بهر سه شبانروز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بیشتر گرم و خشک و
محلل و تدهین ان جهت امراض بارده و عصبانی و دمفاصل و دفع لرزیدن تب ربع و بر اسفل ثنه جهت

رفع

الالف مع الثاء

رفع بردن مواد را سفلا و بر بدن جهت استرخا و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق
النساء و درد کرده و مثانه و جهت رویانیدن مو و سعوط او جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه
و مضمضه او جهت درد دندان نافع است اتنکن هندی ابخره است اتویلک هندی دلونج است ایمثر یونانی
و اسم بانونج است اتان عربی و اسم حمار شیره است اتری هندی اسم اصفانات انباطون شرابیست که از آب
انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین اثاونون
یونانی اسم شترخار است اثانقون یونانی اسم اشق است اثردهو یونانی اسم بنفسج است اثامیطیقون بلغة
رومی موست اثمد بفارسی سرمه بهندی انجن نامند سنگیست سیاه و براق صفائحیه و اصل اکثیر را اعتقاد است
که چون چند روز با صابون سبک نمایند قلعی خوبی میشود بهترین او اصفهانی است که از نواحی قهپایه خیزد
در دوم سرد و در سیم خشک و گویند در چهارم خشک است و بمراتب درجات در اختلاف نموده اند قابض و مجفف
قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و مقوی اعضا و منقی چرک زخمها و گوشت زیاد جهت
تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال ان و التیام سایر قروح اعضا
و با اندک مشک مقوی باصره پیران و حمول او جهت قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بریشان
و نصف سر جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و با پیه تازه جهت سوختگی آتش و با روغنها چون بر بدن
طلا کنند جهت کشتن و دفع قمل و ذرور او جهت جراحات تازه و قطع خون او و قروح ذکر و خصیه و طبقه
قرنیه چشم بغایت مفید و محرق او که با پیه سرشته بر آتش گذاشته باشند تا شعله ور گشته بسوزد لطیفتر و مغسول
او الطف است و با مروارید و سرگین حردون و شکر جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب و با حضض و شیاف جهت دمعه
و جرب بد شود مجربست و مضر شش و مفاصل و خوردن او قاتلست و بدلش انار و مصلحش شکر و کثیرا است
اثرار بلغة اهل بابل اسم ابرباریس است اثل بلغة عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است بهندی جهاو گویند بقدر
سرو عظیم و برگش خشن و با زغب اندکی و ثمرش بی شکوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از ان و تیره رنگ مایل
بزردی و درجوف او دانهای ریزه و بهم چسبیده و گویند آب او سرخ است و عذبه و ثمرة الاثل نامند و مولف
اختیارات و جامع انطاکی و مغنی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی
و درخت گز را مشتبه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که اهل عراق اقسام
سرو کوهی و طرفا و اثل اقسام گز است و جوز الاثل غیر ثمرة العرعر و عذبه غیر ثمرة الطرفا است و اثل در اول سرد
و در دوم خشک و با قوه قابضه و اندک ملوحه و مرارت و جلا و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام و سده
و ورم سپرز و منع سفیدی مو و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم ان و طبیخ او با آب و عفص
و پوست انار قائم مقام حب زنبق است در ازاله قروح خبیثه و آتشک و اکله و نمله و مضمضه او جهت درد دندان

وضمادش جهة تحلیل ورم جگر وبخور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای ابله وبواسیر وجوششهای ریزه
کرا باز وترا ودو خاکستر وآب طبیخ او تا چهل وپنج مثقال واز عصارهٔ او تا سی مثقال ومضعف معده
وبدلش جوز السرو ومصلحش صمغ عربی است وشیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل
تمر زبان تنقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صبغ الاول را بعکا ونمرش در دوم سرد ودر سیم خشک
وبعضی در دوم گرم میدانند واصلی ندارد قاطع اسهال وسیلان خون ورادع مواد ومقوی معده
وجگر وسپرز واعضاست واشامیدنا وجهة نفث الدم وربو ومنع انصباب نزلات واسهال صفراوی
ورطوبی وبود اده او با کل خوردنی وبدستور دو درم ونیم او با یکدرم ونیم کلنار که دو سه دفعه
مرضعه همین مقدار بنوشند جهة قطع اسهال المجرب ودر حبس سیلان خون بینا مفید وطبیخ یکوقیه
او وخیسانیدلش در آب گرم که با شکر بنوشند جهة یرقان وگزیدن رتیلا وجرب رطب ورطوبات رحم و
در مزاج اطفال جهة دفع رطوبات متعفن نافع وچون تقیع او را سه روز تا هفت روز بنوشند واز عقب
او دوغ ونان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن وخوبی رنگ ورخسار وتقویة معده وتنقیهٔ
رطوبات فاسدهٔ ان میشود وچون با صندل وافسنتین جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورند جهة
تقویهٔ اعضاء غذا واعضاء وسده سپرز بعدیل وجهة مغص نافع وچون در گلاب خیسانیده در چشم
بچکانند جهة ردع مواد وتقویة اجفان وحدة بصر مفید وذرور او جهة قطع خون جراحت
وبردن گوشت زیاد وغسول او جهة جرب رطب ونیکو کردن رنگ رخسار ورفع قمل وحمول او جهة
رفع رطوبت رحم زیرج ومضمضه بطبیخ او وبدستور خاییدن ان جهة تقویه لثه وتاکل دندان وضماد
مطبوخ ان در سرکه وآب جهة ورم سپرز نافع ومضر سپرز ومصلحش ... وقدر شربت از سایدهٔ او دو
درم تا چهار درم وبدلش بوزندان عفص یا پیه **آناراتلو** بعربی اسم بیخنکشت است ویونانی اغلیا مند
بمعنی طاهر وپاک است وبا این شجر وگیاه ودر مواضع صلب قریب بابها میروید شاخهای او قوی و
صلب وبرگش از برگ زیتون ریزه تر وکم رنگ تر وبر سر شاخ بخد شبیه به پنج انگشت وچون بدست
بمالند بوی او در عطریه شبیه به بیاسه وگلش سفید مایل بسرخی واز رقی وگلش از طفل کوچکتر و
سفید وبعضی سیاه وشاخ او را نفع نیست ومداومت تخم او قاطع نسل وکاهش آب او در دوم گرم وخشک
وگویند در سیم خشک است وبعضی در دوم سرد وتر دانسته اند وبعضی در دوم سرد ودر اول خشک
میدانند با قوة قابضه ومحلل وملطف ومفتح ومدر حیض وتخمش لطیفتر وباد زهر سموم ومجفف منی
شکنندهٔ بادها وزیاد کنندهٔ شیر وجهة گزیدن مار وهوام وسگ دیوانه وسدهٔ جگر وسپرز وصاحب
جنون وباشراب جهة گشودن حیض بغایت مفید وضماد او جهة تحلیل ورم صلب واعیا وورم سپرز وجراحات

جهة خروج مقعد وتقویة مو نافع ودر قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب وقدر شربت از طبیخ او

والتوای

والتوای عصب ودرد پا ودرد سر رطوبی ودردی مثل قرانیطس ولیثرغس نافع وبدستور نطول مطبوخ او
در سرکه با روغن زیتون وطلا او با آب جهة درد وشقاق مقعد وحمول وبخور ثمر او با مثل ان پودنه صحرائی
جهة ادرار حیض وجلوس در طبیخ او جهة ورم رحم ومقعد ومرهم او با کرهٔ تازه وبرگ رز جهة صلابت
انثیین وفرش کردن برگ او جهة کسر قوه باه وگریزانیدن هوام موثر وبخور او نیز باعث گریختن هوام و
مضر گرده ومصدع ومصلحش صمغ عربی وقدر شربتش یک مثقال وگویند بدلش دو وزن ان شاه دانه
وهفت عدد از برگ او مسهل قوی ومجربست وگویند تکیه کردن بر چوب او ودرخت فراش مانع احتلام
وقاطع نعوظ است **آنانا سیا** بیونانی اسم معجونیست بمعنی منقذ الامراض وگویند اسم جگرگرک است وچون
الف مع الجيم
معجون مذکور را یک جز جگر گرک است بنابرین باین اسم موسوم شد **اجا** بلغة هندی درختیست برگش از برگ
چنار پهن تر وشکوفهٔ او چون ریسمانهای سرخ گره زده او بخته وبارش شبیه بهلیله وچوبش در آتش نسوزد
وچون دو درهم پنج او را نیمکوب بجوشانند وبا دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهة حبس بول بسیار از موده
اجر بلغة یونانی ودر عربی با الف ممدوده وهم بفتح الف مستعملست در دوم گرم ودر چهارم خشک
جالی ومقطع وبا آب کرفس اشامیدن مفتت حصات وضماد او با آب غوره جهة رفع شری ومنع ظهور ان
وبا نمک وسرکه جهة خنازیر وبا سرکین گاو جهة اورام وبثور بلغمی واستسقاء لحمی وزقی وسوء القنیه وذرور
او جهة قطع خون جراحات تازه وجلوس بر روی اجر گرم جهة زحیر رطوبی وبارده ودر پیچ مجرب خصوصا
وقتی که روغن گل بران ریخته باشد وچون اجرای ندیده را بیا قافته در آب یا شراب اندازند
که از ان جوش او ودوسه را بخار ان بدارند معرق قوی ودر تحلیل مواد باردهٔ دماغ ونزلات مزمنه
ودر سرو کهنه بعدیل ومجربست وقدر شربتش تا یکدرهم وروغن او که اجر را بقدر یکمثقال ریزه کرده
در آتش سرخ نموده در روغن زیتون انداخته بعد از ان کوبیده یا قرع معکوس تقطیر نموده باشند
مثانه صح
بغایت گرم وسریع النفوذ وملطف ومحلل واشامیدن او جهة تفتیت سنگ مجرب دانسته اند ومدر بول
وجهت سایر علل مثانه نافع وکشندهٔ کرم معده وامعا وجهة مغص بارد ورياح ونفخ باطنی وظاهری
وسموم بارده وگزیدن عقرب وفالج ولقوه ورعشه وعرق النسا ومفاصل وتحلیل خون منجمد
وبا شربت زوفا جهة ضیق النفس ودفع فضلات ریه مفید واکتحال او جهة تحلیل آب نازل بچشم بعدیل
وحمول او جهة گشودن خون بواسیر وقطع ساکردن دانهٔ بواسیر ورفع گرمهای مقعد وفرزجهٔ او جهة گشودن
خون حیض واخراج جنین زنده ومرده ومشیمه سریع الاثر وسعوط او جهة صرع ونسیان ودوار او
جهت کشتن کرم دندان وتسکین الم ان وطلای او جهة زخم آتشک بعدیل وقطور او جهة ثقل سامعه
ونتوء او جهة امراض باردهٔ بینی ودماغ وضماد او با آشق جهة ورم سپرز بغایت مفید وقدر شربتش

ازیك مثقال تا دو مثقال است ومضر معده ومصلحش سرکه ومضر کرده ومصلحش کتیرا اجود بلغة هندی اسم کرفس است اجواین هندی اسم نانخواه است اجری هندی کرسنه است اجاص بفارسی آلو بخارا وامّا اکرچه شامل اقسام الوی زرد وسیاه والوچه والوی ترش جنکلی وشالوج والوی سرخ آدم زاد والوی سیاه بزرك است در اوّل سرد ودر دوم تر وملین ومزلق ومسهل صفرای رقیق ومسکن حرارت دل وقی صفراوی وتشنکی وجهة تبهای حادّه وصداع حار وخارش بدن نافع وطبیخ نیم رطل او در دو رطل آب بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی وبی اذیت است وموافق سینه ومثل سایر ترشیها مضر سعال ونفوخ او مرطب معده وجهة قی وغثیان حادّ مفید وغرغره بطبیخ برك وبیخ او جهة ورم لهات ونزلات دماغی وورم لوزتین وتقویه بن دندان واشامیدنش جهة رفع کرم معده وضماد برك او با سرکه جهة کشتن کرم امعا مجرب ومضر دماغ ومصلحش عناب ومضر معده ومصلحش کلقند ودر سبرود مصطکی وکند رو عسل وقدر شربتش تا نیم رطل وبدلش تمر هندی والوی صحرایی وجنکلی مجفف او مطبوخ او در کلاب قابض طبع وصمغ الو کرمتر از صمغ عربی وبیوستانکمتر از ان ومفتت حصات وجهة سرفه نافع واکتحال او جهة حدت بصر وضماد او با سرکه جهة قوبا وجوشش بدن اطفال مفید ورب او سرد وتر وملین طبع ومسکن تشنکی ودر تبهای حاره والتهاب مواد وسایر اثار مثل اب او اجوان هندی بنج است اجلاجندن هندی صندل ابیض است اجولا هندی فودنج بری است اجلی کروی کرنه کاثیرا هندی قثاء الحمار است اجاص ابیض ادرك است اخیون بلغة یونانی بمعنی راس الافعی است و ثمر کیا میت شبیه بسرافعی وبی ساق ونبات او خشن وباریك وبرکش از برك ابوخلسا وکاهو ریزه تر وبا رطوبتی که بدست چسبد وخار دار ومزغب وشاخها بنفش وتمرش شبیه بسرافعی وبیخش بقدر انکشت ومایل بسیاهی وباریك ودر ازهد در دوم کرم ودر اوّل تر ومفتت حصات ومدرّ بول وحیض وشیر وعرق وبیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند واکر با شراب وچیزهای منبت بیاشامند کویند جهة درد کمر مجرب است ومورث خارش وجوشش ومصلحش شیر وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش دانه ترنج است احریض بفارسی کل کافشه ورنك زعفران وبلغة دیلمی کاجیره نامند نباتی او در دوم کرم ودر اوّل خشك وبری درستیم کرم وقوتش تا سه سالی باقی میماند منضج وباقوة قابضه ومحرك باه ومنوم ومحلل ومقوی جکر وکداز نده خون منجمد مطلقا وضماد او با عسل جهة قوبا وبا آب ما برشانه جهة احتباس بول مجرب وطلاء او با عسل جهة بهق وبرص وقلاع اطفال وبا سرکه جهة خارش بدن واورام حاره وباد سرخ وورم جکر مفید ومضر سپرز ومصلحش صمغ ومصلحش وسیخ ومفید معده ومصلحش عسل وقدر شربتش یکمثقال وچون با کوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن ان ولذاذت اطعمه میشود

الالف مع الحاء

احداق المرضی بهار است وان نوعی از الحوان ومذکور خواهد شد احداق البقر عنب اسود است اجلب بربری اسم شبرم است احدیا واحلدیا بیونانی افعی است اخثاء البقر سرکین کاو است در اخر اوّل کرم ودر دوم خشك ومحلل وجاذب واشامیدن دو مثقال تا سه مثقال کهنه نیم سوخته او جهة استسقا ودفع سموم بسیار ازموده وضماد تازه او که سرد نشده باشد جهة ورم جراحات عارضه از کارد وامثال ان وقطع سیلان وتورّم وانده مال الجراحت ودرد مفاصل وعرق النسا ودفع الم کزیدن هوام ودوی با ارد جو جهة جوششها وبا سرکه جهت ورم حار وبا عسل جهة اورام بارده وبا بوره وکوکرد وامثال ان جهت استسقا وبا زعفران جهة کشودن خراج وبا اقلا جهة ورم پستان وباب اسفیل جهة قوبا وسعفه وداء الثعلب مجرب وبا سرکه جهت خنازیر واورام صلبه وثولول وکزیدن زنبور وورم ودرد زانو وتکرار ضماد پخته او در روغن زیتون وکذاشتن بر بدن تا خشك شود جهة بیرون اوردن خار وپیکان وامثال ان از بدن وبر زیر ناف زنان جهة اخراج جنین مرده وهرکاه مدتی بکذرانند باعث کشتن جنین زنده وبرپشت زنان وتهیکاه جهة رفع قولنج ودمی دریحی سریع الانزاست وبر مقعد جهة درد ورم ان وطلاء سوخته او با سرکه بر پیشانی جهة قطع رعاف ونفوخ او در بینی بستور جهة رعاف وباروغن نمرود جهة نقرس وبخور او جهة عسر ولادت وکریزانیدن پشه وقطور ساییده او باروغن بادام تلخ و شراب جهة الم وضربان کوش بسیار مفید است اخرونس بیونانی ابادطون است اخراس بیونانی کمثری بری است افکه بلغة مصری بسبتایج است اخیلونس بیونانی نانخواه است اخسینه خردل بری است اخریط کراث بری است اخربطوس کوبن بری است اخیروس نباتیست غیر کندم صحرایی منبت او کنارها شبیه بکیاه ارزن وثمرش سیاه وریزه وکلش سفید وثمرش در ادویه چشم وکوش مستعمل وباقوة مجففه ومحلله وقابضه است اخینونس اخیرونس است ادرك عربی است بفارسی الوچه سلطانی نامند در اوّل سرد ودر سیده او در دوم تر ومسکن حدّت صفرا وملین طبع ورب او قابض واب برك او کشنده کرم معده وتارس او مسهل ومسهّل وقاطع قی ونفاخ ومفسد معده ومصلحش کلقند واب الوچه رسیده جهة سرفه حار وضماد قوبا نافع است اذارا بلغة بربری انجیص کناس الارض عبارت از وباشد ادفونس بیونانی عرعر است ادرافس از ریونست ادویه حاره عبارت از ابازیر است ادویه خوشبو عبارت از افاویه است اذرکون بفارسی اسم اذریون است اذراق بذال معجمه لغة سریانی وبفارسی کچوله ودر شکابن وماز ندران کلاج دارو نامند بجنت مدور وپهن وبیار تلخ وخشك وبغایت صلب وبعد از انکه درای خیسانیده پوست او را کرفته باشند بوهان ریزه باید کرد برکش از برك بنفشه سبزتر وسطبرتر وکلش مثل کل بنفشه ودر رنگ سرخی وساقش از ساق بنفشه سطبرتر وسرخ در اخر سیم کرم وخشك وسم حیوانات دم دار وبا کحا صبل المزاج

الالف مع الخاء

الالف مع الدال

الالف مع الذال

بسیار سرد است ابمزاج طبیعی بدون احتراق خلط وجهة فالج و درد کمر وامراض بارده عصبانی مجرب و ضماد
او جهة کلف وجرب وقوبا وعرق النسا ومفاصل وامراض بارده مفید ومشوش ذهن ومسکر ومصلحش
شکر وادویه خوشبو وقدر شربتش از یکدانگ تا دو دانگ و یکمثقال او کشنده است او در کتب هنود
خواص او را بسیار ذکر کرده اند وچون بصحت نپیوسته بود ذکر نمود وحقیر معجونی از آن ترکیب نموده و در
دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج واسترخا و دردهای بارد مجرب وبعید بل وبدلا یقون وقاطع
عادت معتادیان اذریو یونانی نبتیست سیاه رنگ وشبیه بشلغم وبر روی او چیزهای مثل کره دسته
وگیاه او خار دارد وبقدر شبری وبیخ او شاخ وبرگش شبیه برگ کرنب وثمرش شبیه بغلاف نخود
ودران دو صد یا سه عدد دانه مایل بزردی ومنبت او کشت زارهاست وبرهانی عرطنیثا
نامند وبفارسی چوبه چوبه صباغان گویند واو غیر چوبه ایست که از آن وقسمی انجو دیر بهم است او در بودن چرك
از جامه وپشمینه مثل صابونست در وسط سوم گرم وخشک وجالی ومعطش ومفتح ومسکن فواق
ومدر بول وحیض ومسقط جنین ومفتت حصات ومحلل وجاذب فضول دماغی وبا قوة تریاقیه وجهة
گزیدن هوام وتسکین درد دندان ودفع موی مفاصل بقوة مسهله وجهة احتباس حیض وضماد او با سرکه
جهة عرق النسا وداء الثعلب وورم سپرز وحمولا وجهة بواسیر وتنقیه رحم واعانت بر حمل وذرور
او جهة جراحات خبیثه وسعوطا ومفتح سده مصفاة وبغایت معطش وطلاء خاکستر او جهة مفاصل
ودرد ورك نافع ومضر احشا ومصلحش رب مورد وکثیرا وقدر شربتش تا یکمثقال وسه مثقال او
کشنده وبدلش در رفع سم بوزنش دانه ترنج وزراوند طویل وفودنج اذرقی غیرا داراقی است ودر
ترجمه باهرومست جوك مذکور است که آن شبیه بزبد البحر ودر نهایت حدت وبغایت محلل ومسکن
دردهای بارده مزمنه است وخوردن آن بقدر دانگی کشنده است ودر اطلیه مستعمل است وظاهرا
قسم پنجم زبد البحر است اذخر بفارسی کاه مکه وگربه دشتی نامند نباتیست شبیه بکولان که نوعی
از ابلاست بیخش غلیظ وبیخ او شاخ وباریك وبرگش ریزه تر از کو دلانت و از آن در حجم وقد کوچکتر
ومایل بسرخی وزردی وثقیل الرایحه وشکوفه او وبیخ او ابنوه وسفید وباعطریه وتند طعم و
گزنده ودیسقوریدوس فرموده که قسمی از واثمری میباشد سیاه رنگ در دوم گرم وخشک ومحلل و
مفتح ومدر بول وحیض وفضلات ومقطع اخلاط ومنضج ومفتت حصات ومسکن اوجاع بارده با طبیخ
ومقاوم سموم هوام وجهة ورم معده ونفث الدم وبادهای وجهة استسقا وعلل کرده وبیخ
وشدخ عضل وبا مصطکی جهة تنقیه فضلات دماغی وبا ترنجبین جهة سپرز ویکمثقال او را با قلقل
با القوه جهة رفع غشیان مجرب دانسته اند وجهة انالذخوف نافع وضماد او جهة ورم بارد جگر وممّا

وصل

ومعده وسپرز ودباغ جمیع اعضا وجلوس در طبیخ او جهة ورم رحم ودرد مفاصل ومضمضه او سود
او جهة درد دندان وتقویه لثه وعمور ورفع رطوبات ومداومت واشامیدن طبیخ او جهة مفاصل بارده بغایت
مفید وبا سکنجبین جهة او اخرنها ملینی مجرب وشکوفه او لطیفه ودر افعال ضعیفتر است او مضر
کرده ایست تر ادرار ومضر محرور ومصدع ومصلحش گلاب وصندل وقدر شربتش از نیم مثقال
تا یکمثقال وبدلش یاسمن وقسط وبدل فقاح او قصب الذریره است وعرق اذخر بغایت لطیف وبا قوة
تریاقیة ودر افعال شبیه باوست وروغن او که شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را بپوشانند
گذاشته باشند دو ماه تابستان در آفتاب پرورده باشد سه چهار مرتبه صاف نموده وشکوفه را تازه کرده باشند
در سیم گرم وخشک وبا قوة قابضه واشامیدن او جهة تحلیل ریاح بارد باطنی وطلاء او جهة دردهای
بارده وبرص وروییدن مو وانواع خارش اعضا ورفع ماندگی ودلوك او جهة زدودن دندان وجوشیدن
دماغ نافع است اذارافیون باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است پر سوراخ وبیاسپید وبی زرد رنگ او
شبیه بزهره اسیوس در افعال از زبد البحر اقوی واز سموم قویه وقدر دو دانگ او کشنده وطلاء
او با آب جهة عرق النسا وورم پستان وجرب وکلف وبثور واکتحال او جهة رفع ناخنه وبیاض چشم قوی
دواب بسیار موثر است اذریون بفارسی گل آفتاب پرست نامند نباتیست مابین شجر وگیاه بقدر ذرعی
برگش بزوایه ونرم بقدر برگ چرچیر وبا اندك زغبیة وگلهای او بزرگ وپهن وسه دور زرد درخشنده
ودر وسط او برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی وبغایت خوش منظر وهمیشه رو بآفتاب دارد وبحرکت او
دور میکند وبزی او قوی تر از بنات بنیت وتوثیق اقوال المولف اختیار است برارباب نظر پوشیده نخواهد بود در
دوم گرم وخشک ومحلل وجالی وبا قوة تریاقیه ومدر حیض وفضلات ومسقط جنین ومنهی ومفتح قوی ومفتت
حصات وجهة حاجت ربه وتقویه معده وجگر ووجع فواد وبواسیر وگزیدن هوام وگریزانیدن او
وتنقیه دماغ واحشا ورفع قولنج وتفتیح سده دماغ ونقصان شم واستسقا ویرقان وام الصبیان وامراض
بارده وچهار درهم از آب برگ او با آب گرم مقیی قوی ویکدرهم او مقوی دل بارد المزاج ومورث غضب
در محرور المزاج ودو درهم از برگ کوبیده او جهة اخراج جنین ورفع احتباس حیض وضماد او جهة درد مفاصل
عرق النسا وخنازیر وبرکمر جهة نعوظ وحمولا او مسقط جنین ومعین ابستنی عاقر واب بیخ او جهة درد دندان بیخ صح
بارد نافع ومضر سپرز ومصلحش انیسون وعسل ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش از نیم یك
وبیخ وبرگ او تا چهار مثقال واز جرم او یکمثقال وبدلش مثل ونصف او سلیخه وربع آن زعفران او خواص
اوست که مگس برگل او نمی نشیند واز دود او موش وچلپاسه میگریزد وچون حامله قدری از آن در دست
چپ گرفته دست را بر روی او کنار دو بطفل ضرر عظیم میرسد واگر ملتی بدستور نگاه دارد باعث

اشطفل میشود **اذان الفار** ایجه در کنار ابها و در بیشها و سایها روید نباتیست نازك برك او مایل بتدویر و شبیه بکوش موش و کیاه او بی ساق و بی کل و بر زمین پهن میشود و شاخهای او سه بهلو و چون بدست بمالند بوی خیار از وظاهر میشود و این نوع را مزاج در دویم سرد و تر و با قوه قابضه و با اندك قوت محلله و ضماد ش بارد جهه ورم حار چشم و سایر اعضا و جمره و قطور ابیاو جهه درد کوش و دم و ثان و سعوطش جهه صداع حار نافعست و مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده و روی ان سه قسم است قسمی را شاخهای باریك از یك اصل میروید و شاخهای اسفل سرخ و مجوف و برکهای باریکتر و درازتر از نوع نبات و مایل بسیاهی و وسط و پشت برکها محدب و اطراف برکها اند و زوج زوج بر شاخها و سته و هر شاخ مشتمل بر شاخهای ریزه و کلش لاجوردی و بعضی را کلش زرد و بیخش بقدر انکشتی و پر شعبه و فرق در میان انیقسم و اسقولوقندریون انست که این را برك نرم و دراز و ریزه است و اسقولوقندریون بخلاف اوست در حرارت و برودت معتدل و در دویم خشك و جهه صرع و لقوه و طلاء بیخ او جهه نوا صیر چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهه تنقیه رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال است و کویند مصلح او تخم خرفه است و قسم دیکر را منبت ریك زارها و شاخهای ان بر روی زمین پهن میشود و برکش مایل بتدویر و بیکل و بیبار شبیه بنوع نباتی و از ان ریزه تر و با حرافت و کویند بی کل نیست بلکه بجهه نهایت ریزکی و چسبیدن او بشاخها درست مرئی نمیشود در سیم کرم و خشك و جهه سموم و اورام بارده و رفع اثار و جذب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد عصاره او بر کمر و قضیب و مراق باعث تحریك عظیم باه حتی بیران و مایوس الحال میکردد و مطبوخ خشك او را چون ضماد کنند در ین تاثیر ضعیفتر است و قسم سیم را برك مایل بتدویر و خاردار و مزغب و شاخهای نیزه دار و مفروش بر روی زمین در اخر سیم کرم و خشك و با قوت سمیه و زبون ترین اقسام و مقی قوی و مسهل و زیاد او کشنده و الصاق برك او بر ختا باعث سرخی بشره و شیر او مقرح جلد و مؤلف ما یسع کوید که چون سه مثقال و نیم او را جوشانیده اب ان را با نعناع بنوشند و از عقب ان ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند و دیکر متکون نمیشود و مؤلف تذکره این خاصیت را بجهه نوع نباتی او ذکر کرده و ابن تلمیذ در معنی میفرماید که اقسام اذان الفار مرزنجوشات و از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود چه مرزنجوش متصف بصفات دیکر و از جمله ریاحین و باعطریت و برکش شبیه بکوش موش و مایل بتدویر نیست و کل او سفید مایل بسرخی و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفا میباشد و تنویش قول صاحب اختیارات نهایت ظهور دارد **اذان الارنب** بلغت بربری لصیقی است **اذان العنز** عصی الراعی است **اذان الثور** لسان الثور است **ادریاس** بلغت عبرانی ثافسیا است **اذان العبد** بلغت بربری مرهار الراعیست **اذان**

همچنین مع

الفيل لوف الکبیر است **اذان الجدی** نوع برك لسان الحمل است **اذان الشاة** و **اذان الغزال** لصیقی است و کویند لسان الحمل است و بلکی را اذان الغزال نامند **اذان الدب** قلومس است **اذان القیس القسیس** نوعی از اذربونست **اذناب الخیل** لحیة التیس است **اذمال** لغاثا بفارسی ابراهیمی کویند و بعربانی ارمال نامند و او خشبی است شبیه بقرفه و باعطریت و منبتش هند و یمن و بنات او بقدر ذرعی و برکش تیره رنك و کلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست اوست و مایل بزردی میباشد و در اخر دویم کرم و خشك و نایب مناب قرنفل و دارچینی و مقوی دل و احشا و معین هضم و جمیع قوتها و حابس طبع و مانع انتشار زخمها و اکله و مدر فضلات و ضماد او جهه بثور و اورام و اندمال قروح و منع تعفن اعضا و بوییدن او جهه تقویه دماغ و مضمضه او جهه استحکام لثه و امراض دندان و طلاء او جهه اصلاح ناخن و اشامیدن او جهه قطع غثیان و کویند بوی دهان تکیابه **ارفیطون** معرب از ارقیثون یونانی و ان نباتیست مزغب ساقش مربع و ست و قریب بذرعی و برکش مایل باستداره و اکلیل او مایل بسرخی و تخمش بقدر زیره و از ان کوچکتر و سیاه و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در دویم کرم و خشك و لطیف و جالی و مجفف و دافع امراض دهان و دندان و درد سینه و نفث الدم و تسکین درد مفاصل بعید یك نیم رطل از طبیخ او جهه عسر البول و عرق النسا و ضماد او جهه سوختکی اتش و مفاصل و شقاق و قرحه سر انکشتان که از برودت باشد نافع و مضر کلیه و مصلحش روغنها و قدر شربتش تا شش درهم و بدلش بحسب مؤلف ما لا یسع کوید که صنف دیکر از و میباشد برکش شبیه ببرك کدو و از ان بزرك تر و صلب و مایل بسیاهی و مزغب و بیخش بزرك و سفید و مجفف با قبض و محلل و ذرور برك او جهه قروح خبیثه نافع و بدستور ضماد تازه او و طلاء مدقوق ان جهه درد مفاصل که بارده باشد و چون دو درهم او را با مثل و حب صنوبر بنوشند جهه تنقیه جرك شش نافعست **ارمینین** بیونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد و بری او غیر مستعمل و نبات ان برکش شبیه ببرك باهل و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او مستدیر و اغبر و کویند ارمینین درخت قلقلانست در سیم کرم و محلل و جذاب و یکدرهم او با شراب بغایت محرك باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج جنین و قطور او با عسل جهه قرحه چشم نافعست **اردقباقی** بلغت یونانی نباتیست شبیه بکبر و بسیار تند رایحه و لاذع و در غایت حرارت و اجتناب از ان اولی است مکر در اطلیه که مصلحا استعمال نمایند و مؤلف اختیارات کوید قثاء الحمار است و سندان ظاهر است وضعا معنی کوید ثمر او از اطلاق میشود **اراك** درخت مسواك است شجر او قریب بدرخت انار و برکش عریض و خزان نمیکند و خار و کلش مایل بسرخی و ثمرش بقدر نطم و بعد از رسیدن سیاه میشود و با اندك حلاوت در اول کرم و در اخر ثانیه خشك و جالی و محلل و مقطع و مفتح سدد و جهه رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه

زخم صح

وضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة تحلیل ورم و بواسیر و سعفه وطبیخ او جهة عسر البول وتنقیة
مثانه وتخم او جهة تقویة معده و رفع اسهال بغایت نافع وضماد برگ او محلل ومانع نزلات وماشرا و نمله
ومسواک کردن بچوب او جالی دندان ومقوی لثة واکثار او مورث جوشش لهات و سحج ومصلحش
کثیرا و قدر شربتش از طبیخش تا نصف رطل واز تخمش تا سه درهم وبدلش صندلست ارتکان بلغة
فارسی سنگریزهای سبک است زرد رنگ وکوچک محرق او لطیف وطلاء ان با اب کشنیز ومانند او
جهة اورام حار و با عسل جهة بردن گوشت زیاد و با قیروطی جهة رویاندن گوشت و با مزورات
جهة [illegible] اندن حصات نافع است واجتناب از خوردن او اولیست اذز معرب آزدین بیونانی است
[illegible] برنج نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و بالخاصیه در محرور المزاج
حرارت و در مبرود المزاج برودت احداث میکند وظاهرا بجهة این تاثیر قدما واکثر متاخرین ضررا
مزوره از برنج نفرموده اند ومخصوص اصحاء دانسته اند چه در مرضی احداث کیفیة متضاده و در
اصحاء کیفیة متوافقه شرطست وحکمای هند معتقدند بر انکه او باعث طول عمر وصحت بدنست
ودر حدیث نیز اینمعنی ورود یافته وبرنج هندی را لزوجت کمتر واو را چینا نامند وبرنج سرخ را
قبض بیشتر وسفید در تغذیه قویتر واقسام او مسدد و قابض وبتنهایی قلیل الغذا وجهة زحیر
واسهال دموی واختناق رحم وامراض گرده ومثانه مفید وبا شیر و شکر کثیر الغذا ومشهی ومسمن
بدن ومولد منی و با دوغ نافع وستاق مسکن حرارت وجهة اسهال صفراوی وتشنگی وغثیان نافع وبا
زجهة زحیر وبا پیه گرده بز و روغن جهة مغص واکثار او مصلح حال بدن ورنگ رخسار ومولد
خلط صالح ومورث دیدن خوابهای خوب ومولد قولنج وسدة واعتقال طبع ومصلحش خیسانیدن
ان در اب نخاله وخوردن او با شیرینی وچون در اب قرطم بجوشانند رفع سدد او میکند واشامیدن
اب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط مراری معده وامعا وبا شیر تازه بالمناصفه ده روز
جهة تولید منی مجرب وحقنه باب مغسول او جهة سحج وقرحه امعا نافع و در جلا دادن جواهر بعدیل
واب نخالة او درین اثر قویتر وطلاء او با زرنیخ جهة کلف واثار وضماد او با پیه جهة کشودن دمل و زود رس
جهة جراحات تازه واشامیدن او در برنج که بیاپخته باشد با پیه گرده بز جهة افراط اسهال مرضی واسهال
دوائی و سحج بغایت مجرب واب مطبوخ شلتوک مسقط جنین وپوست شلتوک که بسیار نرم وصلایه کرده
باشند از جمله سموم است وگویند یکمثقال او کشنده است ومولف تذکره منکر این اثر است ومکرب [illegible] مصرع
میداند و سعوط کردن برنج که در حین سفید کردن او بهم میرسد جهة قطع رعاف مجرب وبدل برنج ارزن جو
معقولست ارز بضم اول و سکون راء درخت صنوبر بری است و از رفتار [illegible] حاصل میشود ارسطون شراب

غلیظی است

غلیظی است که از خمر وادویه حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر ومقوی احشا بارد است ارندبرند بیخیست
شبیه به پیاز شکافته واز سیستان ارند مولف تذکره گوید که ان بیخ سوسن سفید است که بفارسی اورا سوسن
ازاد نامند و زنبق عبارت از وست بغایت گرم وجذاب وجالی وطلاء او جهة قطع خون بواسیر مفید
واشامیدن او بغایت مدر حیض وقدر شربتش تا یکدرهم است ومولف ما لا یسع گوید که او بیخ سوسن ترنج است احمر صح
که دلبو نامند ارجوان معرب از ارغوان فارسی است گرم مایل باعتدال ومخرج اخلاط لزجه وجهة برودت
معده وگلیه وتصفیه لون وطبیخ او مقئی ومنقی الات تنفس ومعده وسوخته او حابس نزف الدم و
وخضاب نیکوست وزنان از و خطا میسازند وریشه بیخ او را چون بقدر دو درهم بجوشانند مقی قویست
ومصلحش رب عناب وتمام وبدلش صندل سرخ ونصف ان گل سرخ است وداند ارغوان در ادویة
چین قائم مقام تخم بزنج است ارافوا بیونانی تخمیست سیاه ومدور وتلخ در میان گندم وعدس میباشد وبفارسی
سیهک نامند ملین ومحلل وضماد او باسرکه جهة اورام صلبه حار وتسکین درد دندان نافع ورد الغذا
ونفاخ ومورث قولنج ریحی ومصلحش سرکه ممزوج بشیرینیست ارنب بری بفارسی خرگوش نامند و
عربی [illegible] گویند وارنب معرب از [illegible] است و ان حیوانیست معروف وگویند مثل زنان حایض
میشود ومنقلب میگردد نر او بمادگی وبالعکس وبهترین او سفید است در اول سیم گرم ودر دوم رطب
گویند خشک است پوشیدن پوست او مسخن بدن ومعدل خلط وقاطع بواسیر ومانع تاثیر برودت در بدن هواجح
وموی محرق وغیر محرق ان حابس خون همه اعضا وخون برشته او جهة اسهال وقرحه امعا ورفع سموم وطلاء
خون گرم تازه او جهة کلف وبهق وبثوری که اب سفید از ان ترشح کند وجوشش خشکی که در سر بهم رسد
ومسکن دردهای کهنه ومغز سر او که مشوی باشد جهة رعشه مرضی و دو لوک او جهة اصلاح امراض لثه
ودردان واعانت بر رویبدن دندان اطفال وخاکستر دماغ او با پیه خرس وماء العسل با اب پیاز عنصل
جهة رفع داء الثعلب وپنیر مایه او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهة صرع وتحلیل
شیر منجمد در معده وگزیدن افعی وادویه قتاله وسه قیراط او را با شراب جهة تب ربع مجرب دانسته اند
وطلاء او جهة سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهة رفع سیلان رطوبات رحم واشامیدن
وحمولان بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان وزهره او را تاثیر بعکس پنیر مایه است
وجلوس در طبیخ ان جهة نقرس ومفاصل وخوردن گوشت او مولد خون غلیظ وبهتر از خونی که از گوشت
گاو وبز و میش بهم رسد وجهة بول در فراش وسلس البول ورعشه وفالج وامراض بارده نافع واصلاح
او پختن اوست بجلاب وگلاب و روغن وشبت ومضر محرور المزاج ومصلحش کاسنی وسرکه وانار [illegible]
مجموع او را پخته تناول نمایند جهة حذر نافع وهرگاه مجموع او را بسوزانند وسه مثقال او را بنوشند جهة

سنک کرده مفید وچون جوف او را پاك نکرده در ظرفی بسوزانند و با روغن کل طلا نمایند جهة رو باید
موی سر بسیار مؤثر وضماد خاکستر استخوان او محلل آثار خنازیر و پیه او جهة شقاق ومنع ریختن مو و بول او جهة
حدت باصره و سرکین او بقدر نیم درهم تا یك درهم شربا جهة سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق
مرد و چشم او مورث هیبت در نظرها و مؤلف تذکره کوید که چون هفت روز هر روز حبه از مغز
سر او باد و اوقیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی میکند و مجربست و مؤلف جامع الادویه کوید
که چون خصیه او را بنمك تلخ و ورس منکوس کنند و دو دانك او را سعوط نمایند جهة لقوه مجربست و خوردن
ان با روغن سداب جهة اخراج مشیمه از موده است و بلیناس کوید که چون زهره او را بنوشند خواب برینه غلبه کند
که تا سرکه باو ندهند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و بینیرمایه او را با سرکه باد زهر جمیع سموم میدانند
و کویند چون ارنب قرح او را پخته تناول نماید در حال ابستن کرده و همچنین حمول سرکین او را جهة دفع چشم بد کوید
مؤثر است **ارنب بحری** حیوانیست صدفی شکل مایل بسرخی و ما بین اجزای او چیزی سبز مانند برك اشنان و سر او در صلابت
مثل اشنان وان سم قاتلست و در نهایت حرارت واحراق وضماد کوبیده او بتنهائی و با تخم انجره سترنده موی و
همچنین طلاء روغن طبیخ او و سوخته او جلا باصره و دندان و طلاء خون او جهة کلف و بهق نافع و خاکستر
سر او با پیه خرس و بتنهائی جهة داء الثعلب بغایت مفید است و ابن تلمید طلاء او را جهة کزیدن زنبور زهر دار
و وجع الاثر مفید است **ارجیق** معرب ارداجیقه یونانی وان زیره است **ارغاهو** یونانی قسمی از مامیثا **ارجن** بعربی
عنکبوت است **اراة** مصطکی است **ارطاماسیا** یونانی برنجاسف است **ارسوطولوخا** یونانی زراوند طویل
ارماینا یونانی لاجورد است **ارسطا** یونانی بزر البنج است **ارماط** درختکاوی است **اریضا** یونانی
دوینج **اربیان** بلغة شامی نهار است وان غیر بیان است که ماهی و بیان کویند **ارتیغس** یونانی
فلفل است **ارمینا** یونانی نوشادر است **ارقون** حنا است **ارمانیون** یونانی بزر البنج است **ارسانیقی** و
ارسانیقون یونانی زرنیخ است **اردوسمر** **اروییمن** یونانی تودری است **ارکفن** یونانی **وارنابیس**
بعربی حمص است **ارطوناس** یونانی طین قیمولیا است **ارقت** بعربی تیس جبلی است **اریدا** یونانی بمعنی بیخ نبات
ارمطس یونانی توره است **ارونایس** یونانی نوعی از مرو است **ارقلس** یونانی تمام نباتی است
اربعة اربعین سقولوقندریا است **ارتیز** بفارسی رصاص ابیض است **ارغان** اسم حنا و روغن او را
نیز نامند **ارجان** اسم لوز البربر او روغن اوست **ارطی** یونانی درخت غربیاست **ارماوشیرهای**
اشیره **ادوم** رهاوس است **ارطیا** یونانی عنقود است **ارمینافن** یونانی مشمش است **اربابترکی** شعیر
ارغیلم اسم عراقی بقلة الحمقا است **ارعون** کافور مومی است **اراموی** یونانی شقایق النعمان است **ارقد**
مرقشیثا است **اردم** ازدیون است **ارتولس** یونانی اهیل است **ارمونیا** یونانی اقاقیا است **ارمایو** برنائی

املج است **ارورا** بسریانی اوزاست **ارخس** یونانی خصی الکلب است **ارونیا** یونانی زعرور است **ارند**
انلو است **اروسه** ابوخلسا است **ارجالون** فاشرا است **ارتقی** یونانی حلبة است **ارز** بفارسی زفت رومی است
اروایه بفارسی خیری صحرائی است **ارندی** هندی خروع است **ارزن** بفارسی دخن است **ارده** بفارسی
وحشی است **اردك** بفارسی بط است **ازاد درخت** بفارسی اسم درختی است عظیم ثمرش شبیه بزعرور _الالف مع الزاء_
و با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور و اواخر بهار میرسد و مدتها در درخت میماند و برکش سبز املس مایل بسیاهی
و شبیه ببرك ترنج و خزان نمیکند و در تنکابن حلیدار نامند و در طبرستان طاخك نامند و نوعی را ثمر شبیه
بفندق وان نوع از سموم است و بعربی سیسبان و هندی نکاین نامند کلش سرخ شبیه بخیری و در غایت خوشبوئی
کلش در سیم کرم و در اخر اول خشك و مفتح سدد دماغی و برك او کشنده قمل و جهة دراز کردن موی و ثمرش
از سموم و عصاره برك او با عسل جهة قولنج نافع و مفتح و مدر و جهة سموم بارده و عرق النساء و احتباس حیض
و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش تا سه درهم و عصاره تخم او با عسل و با سکنجبین مقاوم جمیع
سموم و برکش سم حیوانات و بدلش در دراز کردن مو شهدانج است و چون پوست او را با شاهتره و هلیله
سیاه بجوشانند و طبیخ او را بنوشند جهة بهق و بلغمی ازموده و یك درهم از تخم او کشنده است و مؤلف تذکره
کوید که عصاره او مقوی و مانع غثیان و ضماد برك و شاخ او محلل خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد او و مؤلف _حصاة_
جامع بغدادی کوید که وقت شرب عصاره او بهار و پائیز است و در دو فصل دیکر منوع و ثمره و ورق او منقی
قروح متقیحه سر و چون عصاره برك و ثمر او را با قدری مرداسنك سائیده با روغن کل سرخ چند روز
بر روی یکدیکر بر سر بمالند و هر دو زیکبار تجدید کنند و هر سه روز یکبار و زنجام روند و بعد از حمام بدستور
بمالند و سر را بلباس خفیف بپوشند مو را برویاند و قروح او را زایل کند **ازداد** کافور مومی است **ازود**
بلغة بربری حندقوقا است **اذوری** دار شیشعان است **ازوا** ابن کی صبر است **اسروع** کرمیست که در سبزه زار _الف مع السین_
و دیکر او رضمادش ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد **اسفیداج** بفارسی سفیده نامند انچه از قلعی
ترتیب دهند اسفیداج رومی کویند و طریق اقسام آن چون قلعی را صفایح کرده با نکور کوبیده با تخم ان اغشته
بر روی یکدیکر کذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه تند داشته باشد کذاشته سر ظرف را مستحکم نمایند که
بخار سرکه قلعی بمرور از هم بریزد پس از سرکه بیرون او رده خشك کنند پس سائیده و همین عمل مکرر کنند
تا همه قلعی حل شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است وانچه از سرب ترتیب دهند
یکی همین دستور است و یکی احراق اوست وان ابار است نه اسفیداج و در احراق او اکر مبالغه شود سیرنج
حاصل میشود و در دوم سرد و در سیم خشك و غسل او منظر است تا لطیف و مجفف بی لذع شود
مبرد و مسدد و مغری و قالع کوشت زیاد و مندمل قروح و جهة سوختکی اتش و با سرکه و روغن کل سرخ

جهة درد سر و باشیر جهة ورمهای حار و مفاصل حار مجرّب و جهة زخمها و شقاق و درد چشم و بثور ان
و بیاض و دقیق چشم حیوانات و باشیر دختران و سعیدی تخم جهة رمد حار و با آب عنب الثعلب و دادعات
جهة باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و در مرهم با اقلیما و آب بیخ جهة منع روییدن موی مجرّب
و جهة دفع بد بویی زیر بغل و کنج ران و حمول ان جهة منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن
او مورث خناق و زیاده از یک درم او کشنده است و بدلش ابار و سرنج است **اسفیداج الرصاص**
بفارسی سفیداب یزدی نامند و از آن از سنگ کچ صفائحی براق و امثال آن در یزد و نواحی اصفهان
بعمل میاورند حالی و معزی و دافع اثار جرب و صاف کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات و در
و طلاء او جهة باد سرخ و اورام حارّ مجرّبست و خوردن او کشنده است **اسل** بفتح اول و ثانی بلغة — با آب حج
عرب نباتیست که از آن حصیر میبافند و در کنار آبها و در زمین ابدار میروید و نرم ماده میباشد و زرد اکو کاه
نامند دانه او سیاه مایل باستدارة و بزرگتر از تخم ماده و کیاه او خشن و سطبرتر از ماده و هر دو را
مزاج مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل درد دها ضمادا و جهة استسقا و سهر و مالیخولیا و خاکستر
بیخ ان قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهة حکه نافع و [illegible] او بقدر ده درهم با شراب
جهة اسهال و نزف الدم و با قوة مدده و ضماد برکهای متصل به بیخ او جهة کزیدن هوام و دنبال ان نافع
و تخم نوع غلیظ او بغایت منوم و بقدر یک درهم او مورث سبات و مصلحش کل انکبین عسلی و فلافلی و تخم
دقیق او کم ماده است جهة ابدان قویه و مستسقی و غلیظ او جهة ابدان یابسه مفید است **اسلیخ** کیاهیست
منبت او ریکزارها و شاخش دراز و زرد رنک و برکش شبیه به توتیزک و مستعمل صباغان مغرب
و شاخش شبیه به نی و با تجویف و برکش باریک و اغبر در سیم کرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط
غلیظه و دفع اورام سموم و معص و ریاح بعید [illegible] و ضمادا مطبوخ ورق او و دود او دفع اورام بلغمی مجرّب
دانسته اند و طلاء مطبوخ او با ارد جو جهة جرب نافع و قسمی از و را برک ریزه تر و ساقش پر شعبه
و بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلافهای بسیار و متراکم مانند غلاف نخود و از
کوتاه تر و نرمتر و تخمهای او بسیار ریزه و سیاه و در ثنه او سطبری انکشت و رنکش مابین زردی و سرخی
و بسیار تند طعم و از قسم اول کرمتر و تندتر و در ریکزارها و کوهها میروید و هفت درهم او با بیخ و تخمش جهة
درد احشا و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریحی یک درم او را جهة کزیدن عقرب و سموم قتاله مجرّب
دانسته اند و کویند ضماد او کل و انثیین را کوچک میکند و جهة مفاصل مفید و چون او را با بیخ البقوه
و جند و کندش انهرب مثل [illegible] بیان [illegible] ده درهم بنوشند ریاح انثیین را زائل
کند و هر کاه مثقال [illegible] بیضتین را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش ازنیم

تا دو درهم

تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او قرد ماما و در صباغی بدلش عصفرات
و مستعمل او بیخ اوست **اسفنج** بفارسی ابر مرده کویند آن چیزیست که بر روی سنکهای کنار دریا متکون میشود
قسمی از و که متخلخل و وسیع الثقب و نرم و شبیه بپنبه و پر سوراخ آماده کویند و قسمی که باصلابت و با نقبهای
صغارست نر نامند در اول کرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوة جاذبه چون تازه او را با [illegible]
ممزوج یا شراب تر کرده بر جراحات تازه بکذارند التیام دهد و بالخاصیه قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ
و مطبوخ با آب جهة التیام زخمهای کهنه و خشک او مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهة منع نزف الدم
قویتر و جهة رمد یابس و جلاء باصره و فتیله تازه او [illegible] و کتان مفتح افواه عروق منضمه
و جراحات خاسیه و محرق مغسول او در داروهای عین نافع ترست و چون قطعه او را بقدری که توان فرو برد
بخیاطه بسته بلع نمایند و یکسر خیاطه را بدست نکاه دارد و لمحه صبر کند که جذب رطوبات کرده بالیده کردد و بعد از آن
خیاطه را بکشند تا از کلو او را بیرون آورند در اخراج زلو و خار که در حلق مانده باشد بعید نیست
و سنکهایی که در جوف او بهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب و چون خواهند که بجهة زینت اسفنج را
سفید کنند باید قسم ماده او را با آب تر کرده مکرر در آفتاب یا مهتاب نکاه دارند **اسل** ریکی اول بلغة مغرب — کذاشتند حج
اسم نباتی بحریست منبت او نهرهای ایستاده ساحل دریا خصوص دریا قلزم و ساحل جبل [illegible] و در ابتدای
روییدن یکساق بقدر ذرعی و شبیه بنجی العالم است و چون محاذی روی اب شود از برک و شکوفه شبیه
بمور ظاهر میشود ثمرش بقدر فندق و مستطیل و مزغب و با اندک [illegible] و چون بخورند از قلیل او
سدر و از کثیرش سبات عارض میکردد و آن ثمر مرکب القوی و مسخن و دلوک و بخور او جهة درد دندان و آشامیدن
او با شیر تازه در نحور و با شراب درمبرو و بغایت محرک باه و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت
غریزی و حابس بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او لزج و بعد از خشکی شبیه بکندر
و دقیق و با رطوبة فضلیه و جهة امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است **اسد** بفارسی شیر نامند
کوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع
و قطور او با روغن تخم انجره در احلیل جهة نعوظ بی بدیل و طلاء او جهة کلف و زهره او مقوی ماسکه
و آشامیدن یک دانک از کهنه او زن باشد بازدارنده تخم بهم رسد جهة کسی که از زبان [illegible] کویند مجرب و وقت
استعمال او در حین هلال ماه شرط دانسته اند و کویند جلوس بر جلد او جهة رفع نقرس و بواسیر مجربست و بوی
پوست او با موبر کودکان اطفال پیش از بلوغ جهة ازالة صرع و بخور موی او جهة کریزانیدن هوام و سباع و دفع
بومی نافع و طلاء پیه و زهره او بر بدن باعث کریختن سباع از [illegible] و ضماد پیه مابین دو چشم او بر روی مورث
مهابت در نظرها و قضاء حاجات و کذاشتن قطعه از جلد او در میان جامهها مانع کرم زدن آنست اکر کرم در جامهها موجود باشد

سفیدج

باعث قتل ان و چون یکدرهم سرکین او را شراب حل نموده بمعتادین شراب دهند سبب رفع خواهش او کردد
و کویند شیر ازاله او از خوردن تا حیات میکریزد و مولف جامع الادویه از اسطو نقل میکند که کباب خصیه
شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون بکافند و با بوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند
و بروغن زنبق چرب نموده با آب کرم ناشتا بنوشند جهة جمیع دردهای درونی مثل قولنج و مغص
و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جکر بغایت مفید است اسطوخودوس یونانی بمعنی حافظ الارواح و ان
کیاهی است برکش شبیه ببرگ صعتر و از ان درازتر و باریکتر و کلش مایل بسفیدی و ساقش واحد و باریک
و بی ساق و ورقش کمتر از شبری دقیقه او مثل اکثر اجزای شبیه بجو و بی تخم و مایل بسرخی و تند طعم و باندک
تلخی در اول دوم کرم و خشک و کویند مرکب القوی است و اجزای بارده او کمتر و این قول اقرب و محلل
و ملطف و مفتح سدد و جالی و با قوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در تقویت ارواح دماغیه بلا
و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مرة سودائی دماغی و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزله
و بیشتر از تریاق و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی الات بول و با قوت تریاقیه و سعوط یکدرهم او با عسل
منقی قوای دماغی و اشامیدن یکدرهم او با ماء العسل جهة جنبیدن مغز سر که از ضربه و سقطه حادث
شده باشد و تنها جهة رعشه دماغی و دو جزو او با یکجزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشد جهة برودت
معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد پخته او جهة درد مفاصل و نقرس و نقوع و مطبوخ او جهة استسقا
و ورم بارد جکر و سقیفه کرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی و جهة
صداع معده و با عاقرقرحا و سکنجبین جهة صرع و با شراب جهة نفخ و درد اعضا و اضلاع و سموم مشروبه
نافع و مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی محرورین و مصلحش سکنجبین و کویند مضر شش است و مصلحش
کثیرا و صمغ عربی و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش در الات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا
افیمون و مساوی ان کل او با شکر و عسل که هر روز یک مثقال از کل او خورده شود جهة رفع سودا
و تفریح مجرب دانسته اند او مولف تذکره کوید که چون او را با ثلث او کشنیز خشک و ربع او مرزنجوش و تسع ان هر یک
از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند یا بجوشانند و هر شب در وقت خواب ملازمت نمایند جهة دفع نزله
و رمد و ترهل و ربو و کرانی سامعه و ضعف باصره مجرب است اسیوس بالف ممدوده بلغة یونانی اسم نمک
چینی است و ان نمکی است که بر روی سنگ سفید و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد
و ان اسیوس و نمک را زهره اسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و فوقتر از سنگ اوست و بهترین سنگ
سریع التفتت و رکهای زرد قلیل علو داشته باشد در سیم کرم و خشک و با لذع و معفن و جهة قروح کهنه با پیه
سریع الاندمال و بودن کوشت زیاد و با عسل منقی زخمها و با موم روغن مانع انتشار قروح خبیثه و باقلی

جهة

جهة نقرس و طلاء ان با سرکه جهت سپرز و کرده و با صمغ البطم و زفت جهة تحلیل خنازیر و مغسول
بدشدن و تعسیل قلیمیا ملطف و جلا بصر و جهة بردن بیاض و رفع اثار نافع و بالخاصیه زهره اسیوس
قاطع خون لهات است و خوردن او با عسل جهة قرحه شش نافع و مورث بحج و مصلحش صمغ عربی و قدر
شربتش از یک دانک تا نیم درهم اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه و ان مرقی است
که از ادویه حاره و کوشت مرغ و غیران و بقول و امثال ان که طعم غالب نداشته باشد ترتیب دهند
لطیف و مرتب و صالح الکیموس و موافق امزجه سوداوی و صاحب سعال و قرحه ریه و امثال ان اسقیلات
لغة یونانی است و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند برکش شبیه ببرگ ترکس و ساقش بی تجویف
و سبز مایل بزردی و بیخش مثل پیاز و بزرگ و بهوای سرد سبز میباشد و محتاج بغرس نیست و هرچه دور از
تنها بروید سم قاتل است در اخر سیم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده
و منقی اعضا و جلا و جاذب خون بظاهر جلد و محرق و مقرح اعضا و ملطف اخلاط غلیظه و تریاق زهر
هوام و جهة ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد کوش
و شقیقه و درد سر بارد و نبات و ثالیل و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداوی و قروح بلغمی و محرور المزاج
و اسهال الدموی نافع و مشوی او که بخمیر کرفته و در اتش پخته باشد بحدی که خمیر منفسخ کرده دو مرتبه
مستعمل و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه مقوی معده و چون تخم مرغی درجوف او کنند و بپزند تخم را
بنوشند مسهل اخلاط غلیظه و معدلان و چون کوبیده او را با نطرون بقدر ربع ان در پا جهة موضع داء
الثعلب بان چندان بمالند که بجوشد و ریزد موی بروید و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و مرکب
صفا وقیه او را در ده وقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و ان روغن را ضماد نموده برکف
پاها بمالند و کف پا را تا صبح بر زمین نگذارند و یکهفته همین عمل کنند اعاده شهوت مایوسین کند و اکثر مجرب
دانسته اند و اشامیدن نیم قیراط او که در عسل پخته باشند جهة احتباس بول و درد معده و سوء الهضم و تقویت
معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث ریه و مغص نافع و آب برگ او را که با دو چندان عسل بقوام اورده باشند
جهة ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ او در خانه و بدن شود تعلیق ان جهة طرد حشرات و هوام موثر و چون
ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا پیاز خشک شود و طلاء روغن مذکور جهة جمود اظفار و سرما زدکی
و درد مفاصل و نقرس و درد کوش و سده ان و با موم و قلیلی کوکرد جهة قروح شهدیه و جرب متقرح و با پیه
مکه و حنا و بازفت و حنا جهة شوریا بیه سر اطفال مفید و قیراطی از عنصل و دیهها او که با هم کوبیده
باشند مقنی قوی و ضماد پخته او جهة ثالیل و شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد او در سرکه
جهة کزیدن افعی و بوی او کشنده مکسها کرفته و بالخاصیه قاتل موش دشتی و داشتن ان باخود موجب

سباع و مار و قمل و مورچه و مگس و چون او را کوبیده با آب او آرد کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهة
استسقا مفید و چون جوف غنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهق را اگر هیچ دوا بر طرف
نکند زایل سازد و مجربست و چون نزدیک تاک عنب نمایند انگور را با صلاح آورد و عنب در پای درخت
انار و به مانع ریختن شکوفه آن و تخم او ملین طبع و جهة مغص و درد مقعد و رحم مفید و چون
کوبیده با سرکه جبهها ابا زند و یکعدد از او میان انجیر گذاشته بگروزد رعسل رقیق حل نمایند
بیرون آورند و انجیر را بمکند و آب گرم بر اثر آن بنوشند یا انچه که درد بوده جوشانیده بنوشند باد رفع قولنج
صعب نماید و مجربست و غنصل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصدع و مورث غثیان
و مفتح و مقطع و مصلحش شیری که سنگ تفته داغ کرده باشند و ربوب فواکه و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش طبور و گویند سیر و گویند اسقوردیون که سیر صحراییست و قردمانا و وج و مؤلف تذکره
قایل ببدل او نیست و گویند خاکستر او با روغن گل جهة شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافعست و سرکه
غنصل که او را با چوبی مثل کارد ریزه کرده بریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل او را
در هفت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف آن را محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن
افشرده بیرون آورند یا غنصل تازه را تا شش ماه در سرکه بیندازد در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه
و مقوی معده و حلق و قوه هاضمه و جهة صاف کردن آواز و بد بویی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و
جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویه اعضاء ضعیفه و اعاده صحه بدن و رنگ رخسار و
حده بصر و مضمضه او جهة سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهة گرانی سامعه
و آشامیدن او جهة تنقیه سینه و ربو و یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل تا دو وقیه
و نیم آنکه بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال کرد و شراب غنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه او و
اعصام نیست بخلاف سرکه و جهت تب ربع و فالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر
محمومین و صاحبان قرحهات و دستور شراب ساختن او مثل عمل سرکه اوست که بجای سرکه آب انگور باشد
و سه ماه در آفتاب بگذارند. ناس معرب اناس سریانی و بفارسی مورد نامند درختیست او بلند
تر از درخت انار و برگش ریزه تر و سبزتر از برگ انار و مایل باستداره و تخمش سیاه و خزان نمیکند
و با عطریست و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوه
تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم او و آب بیکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی هست
و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و باصره و مدر بول و قابض و
محلل و مفتح و حابس اسهال و جهة نزلات و تفتیت حصاة و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع

تخم

سموم خصوص جهة رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلاء او جهة ورم حار و قروح نافع و در آب او که آب
تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهة تسکین قی و رفع خمار و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال
و آشامیدن تخم و عصاره او جهة نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات
و سرفه رطوبی و دق و تشنگی و سرفه حار و ذرب صفراوی و ضماد نخته تخم او جهة سیاه کردن مو و با شراب
جهة قروح پا و کعب و با آرد جو جهة ورم حار چشم و ضماد برگش جهة نمله و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه
و سقطه و بواسیر و داحس و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهت حکه و جلاء ناخن
و آثار و رعاف و درد سر و با عفص و صدر و گل سرخ و اقاقیا جهة تقویه اعضا ناهضین مجرب و بخور او
جهة رفع وبا و رفع هوام و سقوط دانه بواسیر نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهة اسهال مراری و چون
ربع رطل از آب برگ او که با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهة قروح مقعد
و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو با آب او جهة منع ریختن مو بسیار مؤثر و چون با آمله کهنه
خیسانیده در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند جهة رویانیدن مو مجربست و قطور
آب او جهة چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه و سلاق و دمعه قویتر از توتیا و جهة کلف نافعست
و ذرور برگ او جهة رفع جراحات و بیخ جلد و بد بویی زیر بغل و داحس مفید و در ساق درخت مورد
گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست و او را ابلک آس نامند و مؤلف اختیارات حمل بر صفتاس نموده و آن
بنکه نامیده و این دلیل غایت جهل او میتواند بود و ابلک آس در جمیع افعال قویتر از برگ و ثمر اوست و بعد از
آنکه او را کوبیده و سودانیده باب نارسیده رخت قرصها ساخته در سایه خشک کرده باشند بدو بویدن مورد
مانع صعود بخارات حاره بدماغ و مؤلف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او مهیج جماع است و قدر شربتش
تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس اقاقیا و در اورام حضض و گویند بدلش مطلقا
برگ توت است و مضر صاحبان زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد
که آب برگ تازه یا مطبوخ او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض
و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهة التحام زخمها و قروح سر و بثور و شقاق و بیخ و استرخاء مفاصل
و سوختگی آتش و تقویه مو و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و ورم بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه
او انگشتری ساخته صاحب درد کیسه ران در خنصر موافق کند بالخاصیه تسکین یابد. آس بری مورد بری
برگش زردتر و عریضتر از بستانی و طرفش تند شبیه به بستانی و چوبش صلبتر و در قد کمتر از ذرعی و ثمرش
بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ میروید و شاخهای بستانی از یک اصل بر می آید و مرد اسفرم نامند
و بلغت تنکابن جوکوینده و در زمستان برگ نمیریزد بستانی قابض و آشامیدن ثمر و برگ او با شراب مفتت

حصاة مثانه وجهة يرقان وتقطير بول رطوبي واسهال ودفع ادرار شير وتقويه معده وجگر
ودماغ شربا وجهة اخراج کرم مقعد حمولا وجهة صرع ودفع رطوبات دماغ وصداع بلغمي نافعست
واين سرماجوشير قوة او را با داود ميدانند وبعضي بقوة افسنتين ميدانند واين تلميذ ضعيف
وسقطه کبر براحشا واقع شود بالخاصيه مفيد دانسته اند اسقولوقندريون يوناني وبمعني
مزيل الصفادست وان نباتيست بيساق وبي شکوفه وبي ثمر ومنبتش سنگلاخها که سايه باشد
وبرگش شبيه ببرك بسفايج وطرف اسفل برك مايل بسرخي وطرف اعلي سبز ومشرف ودر غير در دوم
گرم ودر سيم خشك ولطيف ومحلل ومفتح ومدر وجهة تفتيت سنگ گرده ومثانه ويرقان
وفواق وصرع وامراض سوداوي نافع وجهة سپرز شربا وضمادا بعد مل وچون چهل روز با سکنجبين
تناول نمايند مجرد در دفع ورم سپرز گويند مجربست وتعليق او مانع حمل وقدر شربتش تا سه درهم
ومضر دل وريه ومصلحش عسل وبدلش پوست بيخ کبر وگويند دو وزن او کماد ذيوس است وگويند حاجي
سوخته بدل اوست وصاحب الاعتقادات که اسقولوقندريون بيخ کبر است وشيخ
رئيس باين معني اشاره نموده اند اسقوردنيون سير صحرائيست هرچه را بوته في دندانه باجبلي نامند
وانچه مرکب از دو دندانه بزرك باشد شامي گويند وهرچه باد ندانه وجبار کوچك وپوستش زود
جدا شود مصري نامند وشقورديون يوناني عبارت ازوست تلخ وقابض ولذاع وبرگش بزه
واغبر وکم عرض تر از سير بستاني وگلش مايل بسرخي وساقش دراز وقسمي را گلش وساقش سفيد در آخر
سيم گرم وخشك وترياق زهرها ومدر بول وحيض ومحلل وجالي ودر جميع افعال قويتر از سير بستانيست
ودر ثوم چون خواص مشروح است تکرار باعث تطويل ميکرد وقدر شربتش تا دو درهم و
بدلش اسقيل وتخمش بغايت منهي صبر ودالمزاج ات اسارون بلغه سرياني بيخ گياهيست برگش
دراز وباريك وکج واز زرد چوبه باريکتر وبا اندك عطريه وتندي وسفيدي مايل بزردي وبعضي
اغبر مايل بزردي ومنبتش جنگلها وگياه او منبسط بر روي زمين وبرگش شبيه ببرك شل
ولبلاب وازان کوچکتر ومايل باستداره وگلش بنفش ودر زير برگ شبيه بگل بيخ وتخمش مثل تخم
کاجيره که قرطم عبارت ازوست وقسمي از او را ساق نيم ذرعي ومدور وبرگش مثل برك قنطوريون
دقيق واعلاي ساق پرشعبه بعضي بر بالاي بعضي ودر اطراف شعبها مثل دانه گندم ودر جوف وازان
چيزي زغبي وبيخش بسيطري خضر وکم گره وخوشبو وخوش طعم وقسمي را برك مثل قلم ازرق
واغبر وصلب وشاخهاي او پراگنده وگلش بزرك وبنفش وثمرش مثل ثمر کبر ودر جوفش تخمي مثل
تخم خطمي وبرانجاري ميپيچد وبيخش مانند دار چيني وبرگ وقوي الرايحه وتلخ ولذاع واين قسم

مخصوص

مخصوص است صاد در دفع سموم وگزيدن مارها وقسمي را برك از همه اقسام ريزه تر وشاخهاي او منبسط بر روي زمين
وگلش بنفش وبيخش نرم وبي گره وزرد وتلخ وباعطريه ومنبت او کوهها ساده واين قسم ضعيفتر از اقسام اربعه است
ومجموع در آخر دوم گرم وخشك وبهترين او قسم اولست که از فرنك وافريقيه وشام خيزد ملطف ومحلل
ومدر ومفتح ومنقي معده وجگر وسپرز وگرده از اخلاط بارده وبا ماء العسل مسهل قوي بلغم وجهة حصاة
وعسر بول واحتباس حيض ودرد ورك ومفاصل وعرق النسا ونقرس نافع خصوصا که دو ماه در آب انگور خيسانيده
باشند وبايد بازاي هر سه مثقال او آب انگور چهار رطل ونصف ويا شير شتر وگوسفند بيهي قوي مبرد
ومرطوبت وجهة تسکين دردهاي باطني واستسقا ويرقان سددي وورم جگر وتنقيه آلات بول از رطوبات
لزجه وامراض بارده دماغ وسده وجگر وصلابه سپرز واکتحال او جهة امراض طبقه قرنيه ودود آن جهة
گريزانيدن عقرب وضماد او با شير تازه برکنج ران وپشت زهار جهة نعوظ بيبا مؤثر ومضر ريه ومصلحش
مويزج وقدر شربتش از يکمثقال تا سه مثقال وبدلش وج مثل وزن او يا زنجبيل است با نصف او
خولنجان ونصف او وج وحکماي هند را اعتقاد انست که چون قبل از بروز آبله بنيمدرهم او را بيابند بريح شديد بو
آبله بيبا کم بيرون آيد ومجرب ميدانند اسد العدس گياهيست شبيه بگياه عدس ونوعي از طراثيث
دانسته اند برگش مزغب وبا لزوجه وگلش سفيد وزرد شبيه بگل لبلاب وبيبيا از ان کوچکتر و
ساقش مثل ريسمان باريك واغبر مايل بسرخي وبيخش مثل زردك وبيبيا کوچك وبرگياهي که در حوالي او بهم ميرسد
مي پيچد وفاسد ميسازد ولهذا هالوك ناميده اند در سيم خشك وبا قوه بارده ودر دوم گرم ومحلل
بلغم وسوداي غير محترق ومدر بول ومفتت حصاة وبا سکنجبين جهة يرقان وبا آب کرفس جهة حصاة وطلاء
او با سرکه جهة نمله ومنع زياد شدن او مؤثر وچون با سرکه مداومت خوردن ان کنند پخته وخام او باعث
لاغري بدن فربه ميشود واصلا مضرتي نميرساند وچون با گوشت طبخ نمايند گوشت را زود مهرا سازد
وگويند مکرب ومغثي است ومصلحش بنفشه وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش افتيمون ودو دهم الصل او
وربع او سند روس است اسفاناج بفارسي اسفناج نامند وبيوناني سوماخيوس گويند بري او در افعال
مثل بستاني است وبستاني معروف ودر اخر اول سرد وتر گويند معتدلست ملين طبع وبا قوه جاليه
ورادعه وسريع الهضم وزود کم نفخ تر از ساير بقول وجهة جميع امراض سينه والتهاب وتشنگي وتبهاي حار
ودرد پشت وسل وعصاره او با شکر جهة يرقان وحصاة وعسر بول وپخته او جهة درد سر ودرد کمر ولذع اخلاط
مراري وخام او جهة درد گلو ولهات وپخته او با افلا جهة نزلات حاره مجرب وضماد پخته او جهة درد مفاصل
حاره واورام واحتباس بول که از حرارت باشد وضماد خام او جهة ورم فلغموني وگزيدن زنبور وانفجار
وطلاء مطبوخ او با سفيداب جهة شوره مفيد ومضر بارد المزاج ومصدع ايشان ومصلحش پختن او با روغن

بادام و دارچینی و ابکامه و قدر شربتش از عصاره او تا ده مثقال و بدلش خرفه و قطف و تخم جهة
وجع الفؤاد و درد احشا و بتهای کهنه و شیره او جهة تب دق و سل مجرب و ضماد پخته او جهة اورام حاره
و تلیین اورام صلبه بیاما مؤثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش دو درهم است اسبوب بلغة
فارسی اسم درخت پیوندی نارنج و ترنج و لیموست که با یکدیگر پیوند کنند و بعربی ربوع نامند و در افعال
ضعیفتر از ترنج و قویتر از لیمو و مقاوم سموم و مضر سینه است اسطرطیقوس اطراطیقوس است اسرنج سرنج است
اسرب رصاص اسود است اسفست معرب از اسپست و ان حندقوقا است اسفیوش لغة فارسی اسم
بزرقطونا است اسفند سفید بفارسی اسم خردل ابیض است اسد الارض الحصات و حرباء نیز
باین اسم نامند اسقولوس اثرار است اسقال و اسقیلا اسقیل است اسقلیبنس اسقولوقندریون است
اسما الاون یونانی سوسن بری است اسفنط خمر است اسفیر اقتا الحمار است اسفراج اسم اندلسی هلیون است
اسطریوس حجر الشفا است اسقلیا طیوقوس جلنار است اسابر ابی نار است اسبرغم بفارسی
شاه اسفرم است اسایون یونانی سلیخه است اسطرطس یونانی سنگ مرمر است اسطفلن اسرطم
قفر الیهود است اسرخا زرنیخ سرخ است اسود سالخ مار سیاه است اسقوردون یونانی خبث الحدید است
اسطافالن یونانی جزر است و بلغة روم اسطفلین و بلغة شام اسطون نامند استی اود بترکی
اسم فلفل است اسقوالین یونانی بروانی است اسپلی بلغة تنکابن اسم جری است اسنان بلغة تنکابن
حماض است اسطام نوعی از حدید است اسنة الدیانیة شبیه است اسنحار بلغة اهل بیت المقدس
تودری است اسرقون زنجفر سوخته است اسمار دو اسفرم اس بری است اسپندان بفارسی ابتاطون است
اسقلنا یونانی قثاء بری است اسطاقوس یونانی زبیب است اسطافیون اغریا زبیب الجبلات است اسکر
سندی اسم بهمن ابیض است اسپرک هندی اسم اکلیل الملک است اسپرزه و اسبغول بفارسی بزرقطونا است سند
واسفند بفارسی حرمل است اسفناج رومی و قطف است اسپرک بفارسی زردچوبه است استخوان خرما بفارسی اسم نوی التمر است
اسکو بلغة تنکابن سعد است و کرمهای درشت زلو را نیز باین اسم نامند و بعربی حب الزلم گویند و آن مدور
و بیاض لذیذ و شیرین و بقدر نخودی میباشد و برگش باریکتر از برگ کراث و زیاده بر سه عدد میباشد و بی
ثمر و بی گل و در ریگزارها هر بهار میروید باستر فارسی بغل است اشق معرب از اوشه فارسی است و آن　الف مع الشین
صمغی است مایل بزردی نبات او شجری و کوچک و ساقش باریک و مزغب و مایل بسفیدی و گلش مایل
بسرخی و ازرقی و منابت او بلاد سرد سیر و گویند صمغ نبات اشترغاز است در دوم گرم و در آخر اول
خشک و محلل و ملطف و جاذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل
بلغم غلیظ و زردآب و مفتت حصاة و مخرج جنین و کشنده کرم روده و با قوة مجففه و منقی فضلات مجوزه

وبارکه

و با سرکه اشامیدن جهة سپرز و با ماء الشعیر جهة ربو و عسر نفس و قطنا و با عسل جهة صرع و تنقیه رطوبات
سینه و عسر بول و دفع ضرر ادویه مسهله و درد هیکا و ورکین و درد کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح و فتق
و خدر و ضماد او جهة تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه جهة ورم جگر و سپرز و ریاح تحتان و بهق و کلف
و خنازیر و ریاح انثیین و اورام بلغمی و با نطرون و روغن حنا جهة اعیاء امتلائی و مواد بارده و اکحال
او جهة بیاض و رمد و جرب و شعیره و رطوبت چشم و مرهم او جهة بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه
و غرغره او با آب جهة تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق سوداوی و بلغمی نافع و مضر معده و گرده و مصلح
اول انیسون و ثانی زوفا و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش سکبینج است یا جاوشیر یا مر کرا
اشترغاز معرب از اشترخار فارسی است نباتی است شبیه بباداورد گلش زرد و سفید و خارهای او دراز و
دانه اش کوچکتر از دانه باداورد و بیخ او شبیه به بیخ انجدان و بدبو و بدطعم و تند و با تلخی و مستعمل بیخ اوست
و گیاه تازه او را مثل کاهو در موصل و مصر میخورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است و در سیم گرم و خشک
و بهترین او سبز که پرورده است مفتح سده و مدر بول و با قوة تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم و یکمثقال
از جرم او جهة تب ربع که از ماده بلغمی باشد نافع و طلاء او با سرکه جهة اورام بارده و تسکین درد او
و در قوة مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت از سرکه او تا پنج مثقال و از جرم
او تا دو درهم و مغثی و مصلحش شربت عود و ریباس و بدلش انجدان و عرق او جهة گرده و جگر و سپرز
نافع و قدر شربتش تا سه اوقیه است اشنه لغة عربی است بفارسی دوالک نامند و آن چیزیست شبیه بریسمانهای
باریک بهم پیچیده و بر شاخهای صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون میشود و بهترین او سفید و خوشبو　درخت صح
و تازه و زبونترین او سیاه است در اول گرم و خشک و انچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد و مجموع
آن با قوة قابضه و محلله و ملینه و مفتح سده رحم و مدر حیض و منوم قوی خصوصا با شراب و مقوی باه
و مفرح و مقوی معده و دل و جگر و جهة رفع غشیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیاء و سنگ
مثانه و نشستن در طبیخ او جهة تسکین دردها و ضماد مسحوق او با آب جهة تقویه اعضاء ضعیفه مثل
بناگوش و کنج ران و زیر بغل و ما بین کتفین و رفع الم آنها و جهة تلیین صلابات و ردع اورام و تقویه جگر
و رفع بدبوئی زیر بغل و با سرکه جهة سپرز نافع و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهة تقویه چشم و تنقیه
از درخت بلوط باشد جهة حرارت و حمره چشم مفید و مضر امعاء و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه
درهم و بدلش قردمانا بوزن او و بخور او جهة احتناق رحم مؤثر است اشخیص لغة عربی است سفید و سیاه میباشد
برگ نوع سفید او سفید مایل بسرخی و از برگ میباشد و بدستور صحرایی و کوهی میباشد و گل او مجوف　وبجسب صح
برگ شبیه ببرگ کنگر و بی ساق و بیخش سفید و در میان برگش خاری شبیه بخار کنگر و گلش بنفش و تخم

شبیه بقرطم ضمغ او را مثل مصطکی زنان استعمال مینمایند و ثمرش مثل کبر و نوع سیاه را برک از قسم اول
نرمتر و ریزه تر و تنان اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبری و سرخ رقیه و کلش خار بطور و نقطه دار
و بیخش سطبر و سیاه و کاه هست سوراخها داشته باشد و اندرونش سرخ و ملاذع زبان و مستعمل از و
بیخ اوست و هر کیاه که در حوالی او روید فاسد میشود و جزاف صاحب اختیارات در کمال الظهور تصریح
نموده که نوعی از ماذریون و ماذریون از یتوعات بخلاف تخصیص و اختلاف ماهیته هر یک از تحقیق
کتب ظاهر است سفید او در دوم کرم و خشک و با قوه تریاقیه و مجهر قیراطی او با شراب قابض طبع
و با طبیخ فودنج جبلی جهة اخراج حب القرع و یکمثقال او جهة رفع جنون و صرع و طبیخ او جهة عسر البول
و کزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با تیره مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلاء او با سرکه جهة
تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا یکدرهم و مصدع و مصلحش شکرات و سیاه او در آخر سیم کرم
و خشک و در دو مثقال او کشنده و محرق و تند و در مشروبات غیر مستعمل و طلاء او جهة جرب و قوباء
و با روغنها جهة تحلیل مو بارده و ضماد او بر دندان مفتت قوی و بر جراحات متآکله منقی آن و لطوخ
مطبوخ او با سرکه و کوکو در قیصر الیهود جهة قطع ثالیل مؤثر و خاکستر هر دو نوع او جهة قلاع مجرب
دانسته اند اشنان کیاهیست بی برک و شاخهای آن ریزه و شبیه بکرههای خشک شده و کازران بآن جامه
میشویند و سفید او را خرء العصافیر و سبز او را غاسول نامند و آن غیر القلی است و مؤلف تذکره اشنان
دراز کرده است در سیم کرم و در آخر دوم خشک و جلا و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و سه درهم سبز او مسهل
زرداب و یکدرهم مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده و بخور او مسقط جنین و
مرده و طلاء او جهة بردن کوشت زیاد زخمها و سنون او جهة جلاء دندان نافع و مضر معده و
دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش عسل الاشراس بفارسی سریش نامند
و آن بیخ گیاهی است که برک او مثل تره و عریضه
و برک قویتر و کلش سفید مایل بسرخی و ثمرش مستدیر و تند طعم میباشد و با عفوصت است در اول کرم و
خشک و محرق او در دوم کرم و در سیم خشک و ضماد او جهة جبر کسر و باد فتق و دمل و قروح خبیثه
و ورم خصیه و کوفتکی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهة جرب و حکه و تلیین صلابات
و با آرد جو جهة سعفه و آشامیدن او جهة درد پهلو و سرفه و یرقان و صفرا و سوختن و سحج و خشونت
حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه رافع داء الثعلب و بهق سفید و تخم او
جلا و قاطع اخلاط غلیظه و کرمتر از اصل آن و جهة نفث الدم و با ماء العسل جهة تنقیه جگر نافع و موّرث
سدد و مصلحش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش کلقند و قدر شربتش تا یکدرهم و از محرق او تا یکمثقال

وازتخم

وازتخمش و ده درهم و بدلش دو راکثر افعال غری السمک است و کویند مغاث و یاکرسنه اشیرانا اسم یونانی خصی الکلب
و مؤلف تذکره ظاهرا غافل شده مکرر ذکر نموده است اشموسا نوعی از مرو و کرمتر از اقسام او است اشقاقل شقاقل
اشنادارو اسم فارسی فوفل خشک است اشنلابوس دار شیشعان است اشقون اسم ترکی دیبا است اشیاف
در ماهیثا انشاء الله مذکور خواهد شد اشیثون بلغه مصری جعفاج است اشکانی بلغه تنکابن و طبرستان
بقله یمانیه است اشبیل بلغه کیلانی نوعی از بطارخ است اشترکیاه اسم فارسی سلیخه است اصابع فرعون سنکی است
بقدر انکشت شبیه بنی و کره دار و مجوف و با اندک سختی و از یمن خیزد و قسمی از و با رطوبه سیال و
آن در افعال قائم مقام مومیائی است و بهترینش مخطط سیک زود شکن است در سیم کرم و خشک
و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته شود التیام بدهد و جهة التئام عدیل
ندارد اصابع صفر بیخی است بقدر کف دست اطفال و بشکل پنج انکشت و پر از رطوبه و چون خشک
شود رنکش ابلق از زردی و سفیدی میکردد و با اندک حلاوت و منبت او ریکزارهای نزدیک انهار
و برکش شبیه ببرک کندنا و ساقش باریک و از سر آن برکل و کلش بنفش و قسمی دیکر بیخش شبیه بنان
پلنک و زرد و این کمتر و تندتر است و مؤلف تذکره کوید که آن غیر کف مریم است او سنبهانیه او نیز دیکر
وصف نموده در دوم کرم و خشک و بغایت محلل و فضول غلیظه و منقی اعضاء عصبانیه و تریاق سموم
هوام و جهة جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویه مناسب اعضا و ضماد او جهة تحلیل صلابات و بخور
او جهة کریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم آخر مسقط جنین و مضر الات بول و مصلحش تخم نور و بلوط
و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش یک وزن و نیم او هزارچشان و دو ثلث آن سعد است اصابع هرمس شکوفه سورنجان
و در سورنجان موصوف است اصل الفلفل دار فلفل است اصل الفلت بفارسی بیخ شبیبی نامند و آن بیخ ماثو
هندی است کرم و خشک و مسکر و مخدر و جهة معده بارده و درد مفاصل و امثال آن شربا و ضمادا
نافع و محرق خون و مورث سدد و مشوش حواس و مصلحش در سیر خیسانیدن و قدر شربتش یکدانک
اصابع الصفر مؤلف مغنی کوید که ابو ریحان وصف نبات او را نکرده است و کفته که آن دوا بیست هندی
و تخمش مستعمل بلاد ما و شبیه است بلبلوک و چون در دهان ساعتی نکاهدارند پوست او شکافته
مغز او ظاهر میکردد مثل پنبه دانه در تحریک باه بسیار مؤثر است اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر و
بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی است اصابع العذاری بذال معجمه نوعی از انکور طویل القد است اصابع القینات
فرنجمشک است اصابع الملک اکلیل الملک است اصل الانجذا الخراسانی انجدان است اصل السوس
در سوس موصوف است اصل السوس الابیض در سوسن مذکور میشود اصل السوسن الاسمانجونی ابرسا است
اصل الراسن نوعی از فلجونی است و بترکی اندر کویند اصف بیخ کبر است اصطرک میعه یابسه است

الصاد
الالف مع

الافقع العنام
الافقع الماء

اصل المرجان است بستد اصل النیلوفر الهندی بیخ او است بسد اصطفی معیه سایلات اصل الغرطینیا ادر بو
اصل اللفاح البری یبروج الصنم است اصطورنه است اضراس الکلب بسفایج است اضراس العجوز
خلنات اطراطیقون یونانی و بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی حالی نامند وان بنا نیست ساقش
کمتر از زرعی و صلب و خشن و بر اطرافش کلی شبیه بابونج و بعضی ازو مایل بنفشی و در دور ان برکها
و مجموع کل و برکها شبیه بکواکب و برکهای ساق او باریک و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ مدور
کرم و خشک و با قوت مبرده و قابضه و محلل و مجفف ضماد برک او جهت ورم حار چشم و بر آمدن
حدقه و تسکین درد ان و طلاء ان جهت تسکین درد حالبین و کنج ران و ورم ان بغایت مؤثر و اثاث مدر
او جهت خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درم است اطریه بفارسی اش ارده نامند از اغذیه معروفه
و ماهیچه و رشته قطایف و بغرا اشامل است انچه از ارد کندم و روغن بادام و اسفناج و خرفه
امثال ان ترتیب دهند بفارسی اوماج نامند جهت سرفه و نفث الدم و خشونت حلق و سینه و قرحه
امعا و مثانه نافع و مرخی معده و بارده است و انچه با کشک و ماست استعمال نمایند بطی الهضم است
و سدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظه و مصلحش سیر و ادویه حاره است او انچه از ارد جو ترتیب
دهند جهت سل و تبهای حاره و با ترشی جهت اخلاط مراری و تسکین حدت خون و انچه کوشت باشد
کثیر الغذا و مرطب بدن و مسمن و با شیر نیز کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و قطایف که بفارسی
رشته خطایی کویند بدون طبخ با آب یا شیر تنها مستعمل است انچه از ارد برنج ترتیب دهند سریع الهضم
از انچه با ارد کندم و نشاسته سازند قابضه و مسکن است و از کندم کثیر الغذا و از نشاسته بعد است
اقربت الحناء الکلبة است بستان اطماو اطمو و اطیو اسم بربری رته است و فوفل را نیز نامند اطرغا
اسم سریانی اترج است اطرخیا اسم سریانی بادرنجبویه است اطریون عصارة قثاء الحمار است اطیطو
اسقیلات اطمیسا قیصوم است اطلاء بیونانی درخت غرب است اطاطار درسدیدی کفته که بفارسی
اشاک کویند اظفار الطیب بفارسی ناخن پریان نامند و ناخن خرس و ناخن بویا کویند و ان جسم صلبی است
صدفی شبیه بناخن و مدور و خوشبو و سفید مایل بزردی و از سواحل بحر هند خیزد و از اقسام حلزون است
و بعضی از ان سرخ و با نفخه و بعضی سفید و بزرک و با دسومت و کم بو و قسمی بزرک تر از اول و کوچک تر
از ثانی و سیاه و ناخن دیو کویند و بهترین قسم اول هندیست و اقسام از او چون بسوزانند بوی خوش از ان
ظاهر میشود در دوم کرم و خشک و مدر فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظه و جهت اختناق
رحم و صرع و خفقان رطوبی و معده و درد بارد جکر و رحم و اخراج خون منعقد در کرده و جمیع امراض
بارده مزمن دخون او جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع

ومصلح

الافقع العین
الافقع الملعین
الافعى والفعله

ومصلحش سکنجبین و مورث بحج و مصلحش کل ارمنی و قدر شربتش از یک درم تا سه درهم است و بدلش قصب الذریره است
اظفار الجن نباتیست بی برک و بی کل شبیه بناخن جیده و اغبر مایل بسیاهی و اول کرم و خشک و جهة
یرقان و سیاه سرفه یابس و بالخاصیته جهة دفع بخو ابی نافع و طلاء او با سرکه چون پخته باشد جهة تحلیل
اورام مفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و شربتش تا سه مثقال است اعین السرطان کویند اثلوات
و کویند سکومه کشت اعیون ملکیه است اعلو بوطس بعربی اطلق است اغریون قثاء الحمار است املس یونانی بو
طام است و اسم اثلق افالوجها اسم یونانی عود البخور است اغرلیوس بیونانی حنظل است اغیرطون بیونانی
حلقا است اغمش بلغة حجاز و یمن اسم نوشادر است اغرسطس بیونانی ثیل است اغیریس بیونانی جوز رومی است
اغریا بیونانی بمعنی ارض است اغلیو اسم یونانی میفختج است اغیر عبارت است از بیخ و نبات و توتیای
کرمانی که با یکدیگر سایبده باشد اغلان اشی اسم ترکی جندات است افیقطس اسم یونانی و بمعنی محلل است
وان نباتیست کمتر از زرعی و ساقش باریک و کلش مایل بسفیدی و برکش عریض و پرشاخ و مزغب و تخمش
بزرک تر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و بیخش بی ریشه و نرم و با عطریت و بوی کیاهش
شبیه ببوی ترنج و منبتش سواحل بحار و ممر ابها و جایی که جو و عدس کشته باشد و در مصر و ساحل
دریای شام بسیار است و در صعید مصر او را اشلجم نامند در دوم کرم و خشک و با اندک حدت
و برکش و سایر اجزای او جهة سدد جکر و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و اعیا و صلابات و درد پا و نفخ
سپرز و احشا و ضماد پخته او جهة جمیع سموم قتاله نافع و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند
و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره بیخش در منافع قویتر و بعد از فصل بهار در بیخ او
رطوبتی بهم میرساند که عصاره توان کرفت و روغن او در اثار مثل اوست و زبت السلجم نامند افیقون
بیونانی نباتیست شبیه به افیقطس مکرر دیو و در ز و اخامیه و بد مبرد و محدر و در اطلیه را دعه
مستعمل و شربا و جایز نیست افیمبدیه بیونانی اسم نباتیست ما بین شجر و کیاه و منبتش صحراها و برکش زیاده
بر دوازده عدد میشود بی کل و بی ثمر و ریشهای او باریک و سیاه و ثقیل الرایحه و بیطعم سرد و تر و ضماد او
مانع بزرک شدن پستان خصوصا با روغن زیتون نادسوده و اشامیدن او مانع تولد دزن و مزه و قدر شربتش
از برک و بیخ او جهة قطع تولد سه مثقالست که با شراب بنوشند افعی اسم عبرانی مارست و بعربی حیه است
و اقسام او را اسامی بسیار و بزرک و کوچک و سیاه و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بتیرکی و ابلق و غیره
یافت میشود و بهترین او ماده اشقر مایل بسرخیست و ماده او را چهار دندان میباشد و نر او را دو دندان و باید
جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و باید چشمش مایل بسرخی و سرش
عریض و جلدش صلب و مایل بباریکی بوده از اب و عمارات و جنکل و شوره زار دور باشد و در اواخر بهار صید

شود و بعد از صید بی امتداد زمان قطع شود و طریق قطع او آنست که سر مار را با دنباله او بهم بسته بقدر
چهار انگشت از سر و دنباله بیکضرب قطع کنند و هرچه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بحرکت باشد
استعمال آن نباید کرد پس از قطع باید پوست و احشای او را انداخت و بعد از آن استعمال نموده بغایت
و بابس و مجفف و محللات چون با آب و شبت و روغن زیتون طبخ نمایند و بالا کنند تا تناول نمایند
مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده تحلیل میدهد و در مجذوم این معنی بتجربه رسیده او را خوردن
بیا او متقرح شده مثل فلس ماهی پوست میریزد و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل بقمل و کیفه بدن نجح
مقشر جلد دفع میکند و خوردن او جهة سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب
و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویه قوتها حیوانی و حواس و طول عمر مؤثرات هر کاه بسیار
بکبار تناول نمایند و ضماد گوشت خام او جهة رفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع و جهة
داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع بارده مزمنه نافع و اکثار او محرق اخلاط و مصدع
و مصلحش شیر و رب میوها و چون هفت عدد افعی را بر دیگ پشم سرخ ارغوانی خفه کرده باز ای
هر یک گرهی بزنند و بستن آن ریسمان را بر گردن صاحب خناق جهة رفع علت بالخاصیه مجرب دانسته اند
و نمک افعی که جوف او را پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از گوشت و قرص افعی در افعال قریب باو و طریق
ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف او چند بار با آب بشویند و خشک کرده در دیگ سفالی یا
قلعی دار با آب بقدری که او را بپوشاند و اندکی شبت و اندکی نمک چندان بجوشانند که مهرا کرده پس
گوشت او را از استخوان جدا ساخته در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع یا مثل او نان خشک میده پاکیزه
اضافه نموده با مرق گوشت او خمیر کرده قرصها تنک بوزن یکمثقال بسازند و با اندک روغن لبان
تدهین کنند تا منکرج نشود و قدر نان تا کر ربع او باشد لطبرات و بخودی که در حین جوشانیدن
گوشت با او بجوشانند در افعال قریب بقرصات افیثون بیونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و ساق او
بوشاخها او باریک و از سه عدد زیاد نمیشود شبیه ببرگ سداب و بسیار سبز و ثمرش مثل خیار کوچکی برکش صح
صنوبری شکل و سیاه و گلش زرد و صدفی و بیخش بقدر امرودی و پر از رطوبه و چون خشک شود
باطن او سفید و ظاهرش سیاه باشد در دوم گرم و خشک و لذاع و اشامیدن تا عالی آن مقیی و اسافل
آن مسهل و مجموع آن مقیی و مسهل بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبه او پنج قیراط و مؤلف تذکره
کوید که رطوبه در ثمر اوست و جهة تحلیل صلابات و جلای بیاض چشم نافع افتیمون بیونانی و بمعنی دواء الجنون
و آن نباتیست بسیار سرخ و فروع او مثل خیاطه و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه
تر و سرخ مایل بزردی و بنباتات و اشیایی که نزدیک باو باشد می تند و بیخش شبیه بزردک و فضا

کوید

۳۰

کوید که در حوالی و چیزی غیر وید و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش زرد نخته دانه می بندد در سیم گرم
و در دوم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهة نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان
و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهة امراض سوداوی و تنقیه سودا بیعدیل و چون یکهفته هر روزه
درهم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهة دفع خفقان و توحش و مالیخولیا
و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم او را بلته بسته در دو ثلث رطل شراب یک شب خیسانیده روز دیگر افشره
صاف او را با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال سودا از نهایت
قوة کند بدون مضرت و باعث ضعف نمیشود و مؤلف تذکره ثلثی رطل را ثلثین رطل دانسته و قدح
بر مؤلف مالا یسمع نموده و او را اعتقاد آنست که یک رطل او را در سی رطل یا چهل روز باید خیسانیده
و مطبوخ او با مویز جهة مالیخولیا که از مداومت شراب بهم باشد خصوصا که با بنفشه و اصل السوس
و بادرنجبویه و گل گاوزبان و چون ضعیف التركیبات زیاده از یکدو جوش نباید داد و مضر صفراوی
و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کثیرا و بیران او موافق و کوینده مضر ریه و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر
شربتش تا سه مثقال و در مطبوخها تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است با یکوزن و نیم او و حاشا یا مثل او
حاشا و دو دانگ او تربد و تخم او را ابنا بدر گویید افسنتین بلغة یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه
بیابونه گاوچشم برگش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل بنجاسف و انبوه و ساقش بلند و گل
او مثل گل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه باسپند و با تلخی و قبض و بوی او با عطریه ثقیلی و قسمی با برگ پهن
برگ زردک و سفید و گلش زرد بی اوراق سفید و در مصر و سلیمه نام و زبون ترین اقسام اوست و
بهترین او رومی طرسوسی است و سوری که با حرافه و تلخی و قبض باشد در اول دوم گرم و در آخر آن خشک
و مفتح و ملطف و منضج و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن
و جگر و معده مبرد و مدر بول و حیض و عرق و شیر و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه
و محلل ریاح و جهة یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن و ماء اصفر و طحال و با بادرین جهة درد معده
و با افیتمون جهة تنقیه سودا نافع و چون چند روز از طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهة دفع سقوط
اشتها که از رطوبه باشد مجرب و دو درهم او جهة گزیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهة سم شوکران و با سرکه
جهة قطر نافع و جهة بواسیر و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده باشد باشد او
و قطور آب او با عسل و روغن بادام تلخ جهة امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و جمود
او با موم جهة حب القرع و ضماد او جهة شری و بخار مطبوخ او در شراب جهة درد گوش و طلاء مطبوخ او
در میفختج جهة درد چشم و با عسل جهة رفع اثر بنفشی تحت پلک چشم و در سرکه جهة مفاصل حار و ...

او با موم و روغن گل جهة درد تهیگاه و درد جگر و درد معدهٔ کهنه مجرب و محلل صلابات و جهة داء الثعلب
و داء الحیه و بواسیر و صلابت رحم و ورم سپرز ضماد او نافع و اکتحال او جهة دمعه و غشاوه و استرخاء جفن و کثافت
او و رمیا متاع مانع کرم زدن و آلات بجتن او با مرکب باعث منع ارضه از کتابی که بان مرکب کتابت کنند
و طلاء او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و دود او جهة گریزانیدن هوام و باشیدن طبیخ
او کشندهٔ کیک و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در محرور شربتا ناد و قدر شربتش از یک مثقال
تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درم تا ده درم و بدلش جهة معده بوزنش اسارون و نصف او هلیله
زرد و بجهة جگر عصارهٔ غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصارهٔ افسنتین که اب او را در آفتاب خشک
کنند دوا فعال قوی و مفتح سدهٔ جگر و جهة بثرهای کهنه و مرکبه و تقویهٔ معده و تنقیهٔ ان از اخلاط مره و استسقا
و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش ریوند و قدر شربتش
تا یک درم و بدلش سه وزن او افسنتین است یا غافث یا شکاعی و شراب او مقوی معده و مدر بول و حیض
و جهة امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سدد و برانگیختن اشتها و تقویهٔ هضم و ازالهٔ کزاز و نفخ باطنی و رفع
کرم معده و سموم حیوانی و مشروبه نافع است و مانع وبا و حدوث امراض و طریقه ان که نود مثقال
افسنتین را در شش هزار مثقال اب انگور چندان بجوشانند که بثلث رسد پس سه ماه گذاشته بعد از ان
صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال
سلیخه نیمکوب کرده در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم ساخته بعد از دو ماه
صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین که ده درم از ان را در چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یک رطل کل افسنتین
کرده چهل روز در افتاب بگذارند جهة برودت ظاهر و باطن بدن و اشامیدن پنج درم او جهة رفع
یرقان و سدهٔ جگر و سدهٔ سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و بجهة تقویهٔ معده و دفع احتباس حیض و نتن
قطور و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از ان دافع خمار و قطور او جهة کرم گوش
و ریاح ان و طلاء او جهة درد چشم و با قیروطی جهة تقویهٔ معده و ورم ان نافع است افیون اسم یونانی و بمعنی
مسبت و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از و شیر خشخاش سیاه است سفید و
بهترین او مایل بسفیدی و صاف که در آب زود حل شود و از اتش زود مشتعل گردد و در افتاب یکباره گداز
و قوی الرایحه باشد در چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در اخر سیم و مخدر و منوم و مسکن دردها
و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهة اسهال و سحج و قرحهٔ امعا و سرفه و ضیق النفس
و رمد و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد
او جهة درد سر و تجفیف قروح و ورم ها حار و با زردهٔ تخم پخته و زعفران جهة ورم و با شیر دختران و زعفران

جهة نقرس حار و رمد و فتیله او با مرضاف و زعفران بالسویه جهة زحیر مجرب و قطور او با روغن بادام و مغز زعفران
جهة درد گوش و با موم و روغن جهة جرب و حکه نافع و در معاجین داخل و مرکبه حافظ قوة ان و مسقط اشتها
و قوة باه بشرط مداومت و مضر تنفس و مصلحش جند و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش یک حبه
تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درم او کشنده و بدلش سه مثل او بزر البنج و یکوزن
بیخ لفاح و در احتباس طمث و کافور و کهربا افلیجه نحنیت شبیه بخردل و تند بو و با عطریه شبیه
ببوی شبت و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف
تخم او مانند بزر البنج است و از هند خیزد و زرد و سیاه او نبون و گویند او قسم کوچک کبابه است در دوم گرم و
در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سدد دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل
ریاح و مشهی و مفتح سدد احشا و مقوی دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر سموم و اروغ ارند و طلاء — و با قوة قابض صح
او با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خناق و مصلحش روغن
بادام و قدر شربتش تا دو مثقال و بعضی گویند افلیجه برگ جوز بوا است و اصلی ندارد افشرج معرب افشره
فارسی و بعربی عصیر نامند و ان مخصوص اب فواکه است افیاون و بحذف واو اسم شیح جبلی است افقراسقون
بو بخاات که ان حند فقا باشد افربون فرفیون است افسین یونانی [illegible] یا اسم رومی فرفیون است افرایمون
ضفع است افاریقون قسم اول دیفروحس است افاسون اسم روغن تربت است افلاطون مقل ازرق است
افروسالینون حجر القمر است افاویه ادویه خشبوات که در طعامها کنند افیقرها اخلکوس است افرنده
اسم یونانی جراد است افیقس اسم یونانی عصفر است افیون یونانی اسم بزور است افیودیفقسا یونانی تخم
خبازی است افثیمون یونانی باد اورد است افیمونا یونانی دارچینی است افیغاین یونانی سداب است
اقحوان اسم عربی است و یونانی او [illegible] و بفارسی بابونهٔ گاو چشم نامند و نوع صغیر را بهار گویند — [illegible] الفنیع
بری و بستانی میباشد شاخهای او باریک و برگش شبیه برگ کشنیز و زرد و ماننده و گلش زرد و سفید و دور اطراف
او برگهای ریزهٔ سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه و با اندک تلخی و فی الحقیقه صنفی از بابونه
است و فرقش ان که بابونه تخم نمیدارد و او دارد و مستعمل گل اوست گرم در دوم خشک مسخن قوی و محلل — در سیم گرم صح
و مفتح سدهٔ جگر و افواه عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوة تریاقیه و مفتت
حصات و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهة درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و قراقر معده
و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهة ربو و سرفه و نفث الدم و جاورس در طبیخ او
جهة صلابت رحم و طلاء اب تازه او بر انثیین و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد او جهة التواء
عصب و با موم و روغن جهة ورم صلب و شربتش نیم مثقال با سکنجبین جهة برانگیختن اشتها نافع و دفع زحیر

اومدر حیض ومنقی رحم واکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین ومکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه
وقدر شربتش تا ده مثقال وبدلش بابونج او تخم صغیر او در دوم کرم و در اول خشک و در افعال ضعیفتر
از اول وباشراب جهة نیکویی رنگ رخسار وتحلیل دم صلب و اکتحال خشک او جهة تقویة طبقات چشم وظلمت
بصر وجلاء آثار وقروح ودفع نزول آب نافع است وروغن اقحوان که گل او را در چهار مثل آن روغن
زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته باشند جهة نضج جراحات عصب و التواء عصب و درد
اسافل بدن ومقعد وصلابت رحم ودرد گوش وتفتیح مسامات و ادرار نمودن عرق موثر و اشامیدن یکدرهم او
مدر عرق وجهة رفع قولنج مفید است اقاقیا بلغة یونانی اسم عصاره قرط است و او را از ثمر نوعی از مغیلان
که قرظ نامند قبل از رسیدن آن افشرده میگیرند وقبل از جفاف یا قوتی ونکست وبعد از آن سیاه میشود
در دوم سرد و در سیم خشک ومغسول او در دوم خشک وقابض وقاطع نزف الدم ومجفف ورادع
وغیر مغسول او بالذع وحابس نزلات واسهال اکلا وضمادا ومقوی بدن و اعضاء مسترخیه از اعیا
وبسبب امراض وضمادش جهة ورم حار و باد سرخ و ورم رحم ومقعد و داخس و برآمدگی حدقه و سوختگی
آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهة قطع ادرار عرق و با لادن و روغن گل جهة قطع اسهال اطفال
مجرب وموروث سدد و مصلحش روغن بادام و شربتش تا یکدرهم وبدلش بوزن آن عدس و صندلست
و گویند حضض و اخیر انسب است افتون بیونانی نباتیست شبیه بباداورد و اهل مغرب راس الشیخ
نامند برگش مثل باداورد و ساقش کوتاه تر و غلیظتر و گلش مثل او پرخار و خارهای جوانب گلش مثل
سوزن و ساق نازک او را پوست کنده میخورند و تخمش از قرطم ریزه تر در دوم گرم و در اول خشک
و بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و باشندی میباشد گویند جهة کزاز و تشنج عضلی بینی با شراب مجربست
وجهة ورم مزمن و تشنج عضل ضمادش مفید و تخمش با شراب جهة رفع سموم نافع و مضر کرده
و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش شکاعیست و نزد بعضی لافرق میان
افتون و نبات اشترغار نخواهد بود و ظاهرا اسم یونانی اشترغار باشد اقط بفارسی کشک نامند
و آن دوغیست که از طبخ منجمد کرده در چکانیدن بعد از دفع مائیه خشک کنند سرد و خشک و دیر
هضم و قابض و مبرد و بریان کرده او جهة اسهال مزمن بغایت نافع و ضماد سوخته او جهة داء الثعلب و دفع
نزف الدم بواسیر مفید و با پشم سوخته و جو سوخته با لوبیه جهة خراز مجربست که اول سر را با روغن
گل چرب کرده بعد از آن طلا کنند و مولد ریاح و بلغم غلیظ خام و سدد و مصلحش جوارشات و کلقند آت
اقلیمیا بیونانی اسم اخیریت که از گداختن اجساد منطبقه مانند مس و نقره و طلا مثل کف و دردی بر روی
آن و در تحتانی منجمد کرده و آنچه در تحت بهم رسد از جمله کف او است که بعد از گداختن و بهم رسید

کو

کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت جمع میشود و بهترین او طلایی و آنچه در رنگ شبیه باصل آن
فلز باشد و طلایی مایل بزردی وفضی سفید وسیاه طلایی از غلبه بوده ایست که بر طلا میزنند و گویند کانی
هم میباشد مرقشیثایی بزهت هرهک در طبع مثل معدن آن پیوسته زیاده بر وغالب مجفف و مقوی
باصره و منقی جراحات و جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و دفع تعفن زخمها و بیاض عین
و بهق و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب طلاء او بکیفیات جهة خفقان و تقویة دل
نافع است و مستعمل از و محرق مغسول و بدلش مرداسنگ محرق مغسول او و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند
ذهبی و مرقشیثی او را در گداختن و بعد از گداز در عسل بریزند تا سرد شود یکجزو او با نزده جزو سیماب
شمس کنند مجربست و حقیر این معنی را موقوف بشروط مخفیه میداند اقماع رمان الهندی نارنج [illegible]
قرقومعا اقیوس بیونانی کمثری است اقیبا مازریون سفید است اقاقالس تمیز است اقرهس [illegible]
اقارون اسم رومی وجست اقطن ماطس کل علیق القدس است افریوسیون رعی الابل است اقوادو کرویاست اقطی
بیونانی خمان کبیر است افینا ارانیقی بیونانی شکاعیست افینا الوقی بیونانی بادآورد است اقویلاسون دهن
بلسانات است افیمارون بیونانی سورنجانست اقویطن بیونانی خانق النمر است اقطن بیونانی ماش است اقومارنو
رازیانه بری است اقرقرا هندی عاقرقرحا است اقراس الملک جوز الکوثل است اقلاروطس بیونانی طرفا است
اقلابوس بیونانی انجره است اکلیل الملک نباتیست برگش مدور بقدر درهم و شاخهای او باریک و درشت
و صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش زرد و ریز و بعضی بنفش و بعضی را
سفید و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب و هلالی و در غلاف تخم مدور ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه
حلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت و یبوست در دوم غالب و محلل و منضج و قابض
و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهة صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده
و سپرز و امراض مقعد و رحم شربا و ضمادا نافع و جهة تحلیل فضول باطنی و طلاء پخته او با سفیدج جهة
اورام مرکبة خارج چشم و رحم و مقعد و انثیین و مطبوخ او باب و بشراب جهة قروح شهدیه سر و با
افسنتین جهة ورم جگر و سپرز و معده و فطور عصاره او جهة درد گوش و اشامیدن سه درهم او با تخم
او با میفختج جهة ورم احشا نافع و عصاره او با زعفران جهة کل ضربان مجرب و طبیخ او جهة ربو و تفتیت
حصاة و حقنه او جهة تقویة امعا و تنقیه و تسکین درد امعا مفید و شرب او مضر انثیین و مصلحش عسل
و مویز و انجیر و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درهم و بدلش بابونج است اکلیل الجبل نباتیست
بقدر ذرعی و برگش دراز و باریک مانند و مایل بسیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها و مایل بسفیدی
و ازرقی و ثمرش صلب و مایل باستداره و تخمش ریزه و برگ و شکوفه او با اندک تلخی و خوشبویی او و غیره

زادع اورام
و جالی کلف
و آثار سیاه و رادع
سپرز و با زعفران
و افیون دافع مفاصل
و تقربات
و خوردن
طلاء
او
صح

الالف مع الکاف

قرهمانات در سیم کرم وخشک ومدر بول وحیض ومحلل ریاح ومفتح سدد جکر وسپرز ومنقی سینه وجهة
درد جکر ویرقان سوداوی وسرفهٔ مزمن واستسقا وسنک کرده ومثانه وضماد او جهة تحلیل اورام مزمنه
نافع ومضر محرور ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش افسنتین وچون شکم صید را
از احشا خالی کرده از این کیاه پر کنند منع تعفن او میکند ودر منع تعفن لحوم بهتر از نمک است اکتمکت
بلغة هندی سنکیت بقدر بادام ومستدیر وسیاه وسبک وقسمی مایل بطول بقدر بلوط وچون حرکت
دهند صدای از جوف او مسموع میشود ودر جوف او سنک کوچکی موجود است وقسمی با نطاف کل
ومستدیر وکوچکتر وقسمی دیکر شبیه باو بزرکتر وسفید ودر جوف هر دو چیزی سفیدی مثل …
در سیم سرد وخشک ومحلل اورام وحابس نزف الدم وچون در پوستی بسته بر پای چپ زنان ببندند
جهة عسر ولادت تجربت نموده وتعلیق او با ریسمان سرخ حفظ جنین ومنع اسقاط ونکاه داشتن
او در دست راست جهة غالب شدن بر خصم وتعلیق او بر درخت جهة منع ریختن ثمران وجهول او
که با شیر دختران سایید باشند جهة حامله شدن زنان عقیم بسیار مؤثر است ومراد از اکتمکت دو قسم
سیاهست ودو قسم سفید ودر احجار مذکور میشود اکارع جمع کراع وان ابفارسی پاچه نامند
بهترین او پاچهٔ کوسفند وبزغاله است لزج ودیر هضم وبعد از انهضام مولد خون صالح رقیق
ومعتدل الغذا وجهة ناقهین وصاحب بواسیر وسودای محرق وسحج وخشونت حلق وسینه وشقاق لبان
وکرفتکی اواز وسرفهٔ یابس وسل ودق ونفث الدم وعسر بول وهزال مفرط وصاحبان زخم والتیام شکستکی
استخوان وباصمغ عربی جهة سحج واسهال مراری ومنع لذع مواد حاده ودفع مضرت دواهای حار مثل …
وآب پاچه جهة سرفهٔ حار وتلیین طبع یابس المزاج وحقنهٔ او جهة مغص وزحیر سددی مجرب وطلاء او جهة
یبوست دماغ وضعف آن وتحلیل خنازیر واورام صلب وطلای روغن جوف پاچهٔ با فرفیون وزعفران
وروغن کل جهة تسکین درد سر وضربان مفاصل مجرب ومولد قولنج ومصلحش شراب کهنه وسرکه
وعسل وپختن او با کرفس ودارچینی ومانند آن واستخوان سوخته او رافع نزف الدم جراحت وباصبر
جهة قطع شاکردن دانهٔ بواسیر مؤثر است اکثوث کثوث است اکروهانا رومی است اکرونس جوز
رومی است اکر البحر لیف البحر است اکل نفسه فرفیون است وکویند کافور است اکرار نوع کبیر صعتر رومی است
اکیالوس یونانی جندباستر است اکوفلین یونانی جو مانه است اکومالی ابو خلسا است اکوفن کرفس است اکیر
اسم ترکی ودج است اکر بفتح الف وسکون کاف اسم هندی عود است الکهرون هندی جو نا است الیه
بفارسی دنبهٔ کوسفند کرم وتر ومحلل اورام صلبه وملین اعضا وچون یکصد درم دنبهٔ کوسفند نر را
سه حصه کرده هر روز یکحصه را با عاقرقرحا وزنجبیل وتربد بنوشند جهة رفع عرق النسا مجرب

الف مع اللام

دانسته اند

دانسته اند وچون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود جهة تشنج یابسی وکزاز ومؤلف مجربه
مجرب ودیر هضم ومکرب وردی الغذا ومضعف قوه هاضمه ومؤلف تذکره کوید که بسیار یابد که در میرود
موجب تخمه شود ومصلحش ابکامه وسرکه ودوبه حاده الوین یونانی اسم نباتیست کمتر از ذرعی
مایل بسرخی وشاخهای او باریک وصلب وپوست او سیاه وبرکش ریزه وکلش زرد مایل بسرخی وزردی
وتخمش شبیه بچغندر وبا رطوبت وتند طعم وتخمش شبیه بتخم افتیمون ومنبت او ریکزارها وکنار انهار
در سیم کرم وخشک وجالی وغسال ومقطع ومفتح ویکدرهم از تخم او تا دو مثقال با یکدرهم نمک
وچهار اوقیه آب ویک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا وجهة دفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت
مؤثر وپوست بیخ او در این فعل قویتر وجهة یرقان سودا نافع ومورث سحج ومصلحش کثیرا وعناب
وقدر شربتش تا سه درهم واز پوست بیخ او تا دو درهم است الب بعربی اسم درخت خار داریست شبیه
بدرخت اترج وبرکش ریزه تر وشبیه ببرک زیتون وخارش بیشتر ونضارت وسبزی او زیاده تر وسیم
کل حیوانات او در قلع قوی تر چون داخل غذای کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد واکر بو کنند دود
درستا کور شود وکر ومنبت او یونیترین نبات بلاد تهامه وجبل تمرم است الوسن والوسن یونانی بمعنی یذهب
الکلب وانکیاهیست شبیه بکیاه … وبا خشونت وبرکهای اسفل او مستدیر ومابین برکها تخمش شبیه
بترمس وان در میان دو پرده است ورنکش مابین سیاهی وسرخی وکویند نوعی از عکرش و… در دوم کرم
وخشک وجالی آثار ومحلل اورام وبا شوکران جهة ورم خصیه عجیب النفع وبالخاصیه جهة کزیدن سک
دیوانه مجرب دانسته اند او مصدع ومصلحش مرزنجوش وقدر شربتش تا یکمثقال است البخ بلام ساکنه ونون
مفتوحه وبمعنی الاصل است وان بیخ نباتیست شبیه بزردک وساقش سطبر وبقدر شبری وکلش
سفید مانند کل زردک وتخمش سفید وطولانی وخالدار وطولا وکمتر از ترنج ودو سر شاخهای
او قیه مثل جوز وبهترین او هندی در اخر دوم کرم وخشک وبا اندک تلخی ومؤلف تذکره سرد وتر در سیم
میداند وبالخاصیه تخم او رافع جهة شری از هر خلطی که باشد مجرب دانسته اند وباید روز اول نیم درهم
او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند وهر روز دو درم یکمثقال در روز آخر یکدرهم ویکمثقال البان وثمر وساق
هر یک که باشد با شراب وعسل جهة سقوط مشیمه مجرب دانسته اند وبیخ او جهة تقطیر بول رطوبتی
نافعست الومالی یونانی وبمعنی عسل ثخین است وان رطوبتی است شبیه بمیعه سائله که از ساق درختی
حاصل میشود بهترین او براق صاف شیرین غلیظ است در سیم کرم ودر دوم تر وسه اوقیه او بانه او جهة
مسهل فضول خام ومرة الصفرا واخلاط ردیه وجهة جرب وقروح ودرد مفاصل نافع وروغنی که از شاخهای
درختان چو شاییدن ان با روغنها میکیرند طلای او جهة درد عصب وجرب متقرح واکتحال او جهة ظلمت

سیم مع

بصر نافع وشارب الو مالیدکان وسبات بهم میرسد و باید نخوابد و حرکت کند و مصلحش کنجبین

و میبه ست السقافن لسان الایلات الیاء یونانی خطمی است ایج نعرو است الطوسیز ست الیون

یونانی ملح است المقطرهن یونانی کهربا است السانا نخواه است السنة العصافیر لسان العصافیر است

الاطیفنی ببلاد است الواج مؤلف جامع الادویه کوییم که او شبیه به بیش است در شکل و در بلاد عجم کازرک

نامند و مؤلف اختیارات نوعی از خلصه شمرده الابوز یونانی راسن است الباس اسم ترکی تفاح ماش است البطوط

کث برکنت الاکلنلا اسم ترکی ذراریح ست الوط اسم فارسی عقاب است المدا اسم ترکی تفاح ست الاملان بلغة

دیلمی فاشرا است الیکا اسم ترکی مخ است الاجی اسم هندی قافله است السی اسم هندی بزرکنات فن الملا

یونانی ببیا ست املج ثمر درخت هندی معروفست و مستعمل مقشر بیدانه و چون در شیر بخیسانند

شیر املج نامند و کویند شرطست که تازه او را چند روز در شیر بجوشانند و بعد از ان خشک کنند و آنچه

در شیر پرورده نشده باشد تلخ و بیا عفص و در دوم سرد و در سیم خشک و بشیر پرورده در اول

سرد و در دوم خشک و قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و فسا

و لطف سودا بر وح و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنکی و اب دهن و خون بواسیر و نزف الدم

و مجفف رطوبه معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعضا و مشهی و مسهل سودا و بلغم

رقیق بعسر و با ارد کنار و اب به و قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و اشامیدن سفوف او با

بالسویه هر روز پنجدرهم با اب کرم جهة بیح و حرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی

چشم مجرب و قطور اب منقوع او که کوبیده خیسانیده باشند جهة ازاله بیاض عین آزموده است

خصوصا بعد ازان دو عدت سا املج را افشرده تا سه بار املج را تازه کنند و شربت معمول از املج و افسنتین

در تقویه معده بیعدیل و روغن او با برک مورد با پنج پوست صنوبر بالسویه پخته و اب طبیخ ازا

با مثل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهة تقویه مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیا

و تقویه اعضا و خروج مقعد و سرعت نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را با اب املج

خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنجدرهم و در مطبوخ تا ده درهم و مضر

سپرز و مبرودین و مصلحش عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر

افعال پوست زرد هلیله کابلی است و املج پرورده ملین طبع و مقوی اعضای باطنیه و هضم و قاطع نزف

الدم و جهة بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او قطعا سیاهی است ام غیلان درختیست خاردار منبت

او بادیه و عوام طلح نامند و اهل بادیه سمر و بفارسی مغیلان و صمغ او را صمغ عربی و ثمرش را اقرط

و صنط و عصاره ثمر او را اقاقیا کویند قسمی بقدر درخت سیب و آن کوچکتر و شاخ سطبر و قدر او سقمل

وهی

و چون کهنه کرده مثل ابنوس سیاه شود و قسمی بزرکتر و ساقش سیاه رنک و بیا ملبند میشود و برک هر دو قسم

از برک سیب ریزتر و کلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانهای او پهن و بقدر ترمس سرخ

با ان پوست حیوانات را دباغی میکند جمیع اجزاء او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و نطول

طبیخ خار و برک او جهة تقویه اعضاء مسترخیه و اشامیدن او قاطع اسهال و مفتح سدد و ضماد برک تازه

او جهة التحام جراحات و دفع اورام و جلوس در طبیخ او جهة بروز مقعد و رطوبات رحم و ثمرش در برکت جهة

دباغت قائم مقام مازو و عصاره برک و ثمر تازه او قاطع نزف الدم و پوست و شاخ و ساق او جهة قطع

خون جراحات تازه بسیار نافع و جهت اجزاء روغن شیح صمغات و بیخ او جلا و سنون ان جهة استحکام

لثه و سواک او مقوی دندانست و انچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که

قرط و ام غیلان و طلح و غیر یکدیکر باشند و بعد از تامل رفع اشتبا میشود امدریان یونانی اسم شجری است

برکش شبیه ببرک کبر و رایحه برک بانتدی و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کمی

و او را التبیج منبت او اکثر مقابر بیت المقدس و ان نواحی است و در موضع ایوب و بحیره التبیج مند تا و در اول

سیم کرم و خشک و مفتح سده و لطیف و محلل و مقوی جکر علیل و اورام باطنی و مسکن بیجش که معصر

نامند و تحمل درغلافی و بقدر دانه کنار مایل بزردی و خشکی و اب تازه و اب مطبوخ برک و شاخ او جهة

رفع سموم هوام خصوصا عقرب و سل دیرینه و ضماد و شرب او جهة اورام و جرب و ابرص و عسر بول و فواق

و طلا او جهة کلف و قطور عصاره او جهة بیاض چشم و ذرور برکش جهة جراحات تازه نافع و قدر شربت

از عصاره تازه او هفت مثقال و از مطبوخ او چهارده مثقال املوخ لغة بربری است بمعنی اما یلنا و ان

ساقیست ما بین شجر و کیاه و مثل نی بند دارد و مجوف و منبت او سنکلاخ کنارها و کبیر و صغیر میباشد

صغیرش بقدر یک شبر و زیاده و ساقش خشبی و بقدر سطبری انکشت و از ساق و شاخهای دیبا مجتمع رو بیده

و بند دار و چون کششی بدهند بند ها از هم جدا و برکش مثل برک زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ

و بعد از خشک شدن سیاه کردد و بیخش خشبی و صلب مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک

و قابض و مقوی اعضاء طبیعیه و مانع نزلات و با شراب قابض جهة اسهال و طبیخ او جهة فتق و قیله و منع

علل مثانه و کرده و مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و تنکی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا اب نصف

رسد و صاف او را تا نیم رطل بنوشند جهة ضعف جکر و احشا و دل مفید و هر کاه با اب انکور بجوشانند

و هر روز تا یک رطل بنوشند جهة فربه کردن بدن لاغر و نیکوی رخسار و تنقیه رحم و ذرور ش جهة قطع

نزف الدم جراحات و رویانیدن کوشت مؤثر و قدر شربتش تا پنج درهم است و مؤلف تذکره منبت املوخ را

منحصر در اندلس میداند امادیطن یونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم و قدش کمتر از ذرعی و برکش باریک

دپراکنده وتنه مستدیر وسفید وبعضی سرخ وبقدر فندق وبرکوده فیه دانهٔ زردی وبیخش باریک
ومنبتش کوهستانی جنکلی ودرنتکابن لیاره نامند ودربلاد روم وفرنک جهة تب ازان تاج تریب
میدهند کرم ولطیف وملطف ومقطع اخلاط غلیظه ومدر بول وحیض ومانع ریختن مواد بمعده
ومنشف رطوبات وباماء العسل محلل انچه درمعده ومثانه منجمد شده باشد وباشراب ممزوج
باب جهة قطع نزله مجرب دانسته اند ومستعمل از وقیه او وکناشتن درمیان جامه مانع کرم زدن ان
ومضر معده ومصلحش اب به وقدر شربتش نه قیراطست امروجع الکبد ا فنیقطس است ومؤلف
جامع بغدادی غیران دانسته است امّ الکلب تحریبت دبیعی بقدر دزعی مایل بزردی برکش شبیه برک
لاغیه ویا اندک خشونة وکلش زرد وشبیه بکل لاغیه وبد بو ومنبتش مزارع ودربلاد مصر بسیار است
عصارهٔ او وراد ومثقال وبرک خشک او وراد وو درم جهة کزیدن سک دیوانه واقسام او عقرب مجرب
دانسته اند او با پیه یا روغن زیتون بنوشند امعا جمع معاوان روده حیوانات از جملهٔ اعضاء عظیمه وقلیل الغذا
ودیرهضم ودرسیم سرد وخشک ومولد قولنج ومصلحش جوارش عود وشراب ومطبوخ او با کوشت وسرکه
وزعفران او ادویه حاره جهة معده که صفرای رقیق مائی متولد شود نافع امبرباریس بفارسی زرشک نامند
ومعروفست واز مطلق او مراد دانه بیرون کرده اوست ودر دوم سرد وخشک وباقوة قابضه
ومقوی معده وجگر ودل ومانع ریختن مواد با عضا وقاطع صفرا وتشنکی ومسکن حرارت معده وجگر
وغلیان خون وبا ادویه حاره خوشبو مثل سنبل وامثال ان مفتح سده جگر ومقوی جگر سرد وتر
وسایر احشا وجهة اسهال که از سردی وضعف جگر واحشا باشد وبجهة استسقا وبا ادویه حاره جهة ورن
وبا افسنتین جهة تقویه هاضمه وایا ومانع قی وغثیان وبا زعفران جهة صلابت جگر نافع ودوائیه تنها
وبا ادویه مناجهة قرحه امعا واسهال که از ضعف سبب شده باشد وضماد زرشک رادع اورام حار وشربت ان | احشا صح
که اب زرشک واب سیب مساوی بوده اب لیمو نصف یکی باشد وباشکر بقوام اورند جهة دفع سموم قتاله
وکرب ودافع خفقان وغثیان وضعف اشتها ومؤلف تذکره مجرب دانسته وکویند چون اب ترنج ومروارید
اضافه کنند در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروقست وزرشک مولد ریح ومصلحش قرنفل وبعضی
طبع ومصلحش شکر وشیرینیها وقدر شربت از اب او تابیست مثقال واز جرم او یازده مثقال واز ربّ او
او تا سه مثقال وبدلش مثل او کل سرخ ودو ثلث او صندل سفید وعصاره زرشک در افعال قوی تر و
وبدلش دو وزن ان زرشک دانه بیرون کرده است وپوست بیخ زرشک امرغیس است ومذکور شده مؤلف
مالایبع زوقال قرابنیادا ودرخواص مثل زرشک بیان نموده وظن حقیر انست که قراقاط قریب | غیر صح
الطبع با زرشک باو زوقال قرابنیا ومذکور خواهد شد امونیاقن یونانی اشق است امیرون نانخواه ا

امامون یونانی حماما امعاء الارض خراطین امروسیا عنقود او میجون رابنو نام الخلود نوعی از حلزونست
وان دلینس است اماغیرهن بعبرانی خرنوب نبطی است اماطیطس یونانی شادنج است اموليقون یونانی
ابارانست امعالیا یونانی لوزاست امورعی برومی عکر الزیت است امعاسین برومی ابغوره است امرود
اسم فارسی کمثری است املسلا بهندی کوکرد فارسی است اینلیس یونانی اسم نباتیست مابین شجر وکیاه ودر شوره زار | النوع الالفامع
مواضع افتاب روید برکش مثل برک عدس وساقش بقدر شبری وبیخش باریک وکوچک وکلش سرخ مایل
به بنفشی وبدبو وتخمش درغلاف دقیقی وقسمی از وکوچک برک وساقش مرتفع نمیشود در اول کرم ودر دوم
خشک ومفتح ومحلل ومدر بول وبا قوة قابضه وتخم وبیخ وکلش جهة عسر البول ودرد کرده بغایت مفید
وبا سکنجبین جهة صرع وفرزجه او با روغن کل وشیر زن جهة صلابت رحم وورم ان بسیار نافع وذرور
جهة زخمها ورویانیدن کوشت مؤثر وقدر شربتش از یکمثقال ونیم تا دو مثقالست انغرا یونانی اسم
نباتیست کوچکتر از درخت انار وبرکش مثل برک بادام وعریضتر از ان وکلش شبیه بکل انار وازان بزرکتر
وبیخش سفید وکوچک وچون خشک شود بوی شراب ازو اید جهة رفع توحش وجنون وتقویه حواس ودهن
بغایت مفید حتی اینکه چون حیوانی از بیخ وبرک وشاخ او بخورد تا عشی الی او میشود وضماد برک او جهة | ومنبت اوکوهها است و مخصوص بزمانی نیست و معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قوی تر بشرا و بالخاصیة صح
منع قروح خبیثه نافع ومؤثر است انفالاجل بلغة مغربی اسم ثمریست شبیه به بلبنی کاو بنات او تمام
شجر وکیاه ودبیعی وبرکش شبیه به برک کاسنی وازان ریزه تر وکلش بنفش وشبیه به شب بوی بنفش وازو
ریزه تر معتدل وبا قوة محلله ومدر حیض واشامیدن طبیخ برک او وبالخاصیه جهة رفع سموم نافع ونطول او محلل
صلابات ومسکن درد کزیدن هوام است اندروطالیس یونانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر روم شبیه
باشنان وبسیار سرخ وبی برک وتخمش درغلافی مثل غلاف نخود وتلخ وتند ودر معرب کلخ وملاح نامند
وظاهر انوعی از قاقلی باشد در اول سیم کرم وخشک ومدر بول ومفتح ومحلل وتخم او وطبیخ او جهة
استسقا مجرب اطبا وجهة نفوذ وسنک مثانه وعسر بول واحتباس حیض شربا وطلاء وجلوسا نافع
وقدر شربت از تخمش یکمثقال با شراب وامثال او واز طبیخش با شکر یا سرکه یا شراب تا ربع رطل انکیره
مؤلف جامع الادویه امین الدوله کوید که ان کیاهیست منبتش جویبار جبال کیلان چون برروی او نشسته
بر روی زمین بخوابانند وزدیکو انچه قسم نراست باز راست میشود مشاکت کند وانچه ماده است اینها هیئت بیماند
وبلغة صقالیه خاوانی نامند کرم وخشک وضماد برک خشک او با اب کوکرد در بکر وبهق را زایل میکند
وتخم او بغایت مورث نعوظ مردان واز قسم ماده موجب شدت شبق زنان واندکی از او با شراب منوم
قوی بحدی که تا سه شبانه روز شارب او بیدار نشود وخوردن روغن زیتون با اب کرم رفع خواب
او میکند وقدر شربتش تا دو درم است اناغالس یونانی اسم کیاهیست برکش شبیه بمرزنجوش ومایل باستدارة

و درد سر بارد و رفع بواسیر و تقویه مری و ترشی او جهة قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ
گرده و مثانه و دانه او جهة سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهة نزف الدم و طلاء شاخ و برگ
او جهة دراز کردن و سیاه داشتن موی نافع و گویند مضعف حرکات و مصلحش مویز انجبار نباتیست
برگش شبیه برگ رطبه و با اندک زغبی مثل غبار و شاخهای او قویتر از شاخ رطبه و مایل بسرخی
و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق متشبث میشود و آنچه در نزدیکی او شبیه باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن
گل غلافهای کوچک از و بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خبی و سرخ و مستعمل از و عصاره
بیخ تازه او و ریشهای باریک اوست و انرا الحاء انجبار گویند در سیم سرد و خشک و قاطع خون
از جمیع اعضا خصوصاً از سینه و نواصیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی امعا و اعضا
و جهة تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و دفع سموم و
انفتاح افواه عروق مقعد و سل تازه و کهنه حتی نزف بول را نافع و ضماد او و آشامیدن او جهة بیخ و اسهال
کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ و متلثات و ذرورش جهة زود یافتن گوشت و قطع
نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش یکمثقال و از عصاره او الی یکدرم و از برگش پنجدرم
و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و ربع آن گل ارمنی است انجدان بفارسی انگدان
و بلغة دار المرز کوله پر نامند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلند تر از قامتی نیز میشود
برگش شبیه برگ کلم و آنان بزرگتر و گلش چتری مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید
و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او را بترکی مالدرغان و بیخش را بعربی محروث و صمغ
او را حلتیت طیب نامند و قسمی از آن ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صفحه سوخته و پر سوراخ و شاخ
ضعیفه از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیت منتن و بفارسی انگوزه و گیاه او را انکماه نامند سفید
بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و بیخ او در سیم و مدر بول و حیض و شیر و مسمن کرده و رود
و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهة عسر بول بلغمی و برانگیختن
اشتها و تقویه هاضمه و دفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه و سده سپرز و سکنجبین
او با سفنج جهة تب ربع مجرب و بدستور جهة تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایت مؤثر و جهة درد سینه
و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و دفع فواق حتی بوییدن آن مجرب و با شراب
در اخراج جنین قوی الاثر و ضمادش با موم و روغن جهة خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال آن و
با روغن زیتون جهة کهنه تحت عین و طلاء مطبوخ او با سرکه و پوست انار جهة بواسیر و دزو راو
و برص او جهة اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش

تادو مثقال

تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن او و دو دانگ آن حلتیت و گویند بوزنش دو فراوان اذابست و مضر
محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او که از ساق و بیخ آن با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک
و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهة برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف
هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کامه و سرکه و بدلش ترشی انار غار
و بیخ او در افعال قویتر از سایر اجزا او و طلاء او محلل اورام و مانع زیاد شدن خنازیر و ملحم زخمها و قدر
شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است و مصلحش عسل و حنا جامع انطاکی گوید که چون زن بعد از حیض
بلا فاصله هر روز یکدرم از انجدان بنوشد تا یکهفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید
بادیان رومی باشد یا سیاه انیسون بفارسی [illegible] گویند تخم نباتیست بلند تر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو
و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طویل و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی
و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح و معده و سایر اعضا و مبهی
و قابض طبع خصوصاً برشته کرده او و مقوی کرده و مفتح سده جگر و سپرز و طحال و مجاری نفس و جهة
صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصات و تب بلغمی و سوء
القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوت تریاقیه و بخورش جهة درد سر و نزلات بارده و
اخراج جنین و مشیمه و سنون او جهة جلاء دندان خصوصاً محرق او و رفع بدبویی دهان و اکتحال او را جهة سبل
کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل که انیسون در آن جوشانیده باشند جهة کری و ثقل سامعه و خاییدن او جهة
خفقان و طلاء مطبوخ او در سرکه جهة تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهة رفع زردی رخسار زنان
زاییده نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش دو درم
تا پنجدرم و بدلش تخم شبت و ربع او رازیانه و در تقویه باه مثل او انجره است انجره لغة فارسی و بعربی قریص
و بلغة دار المرز گزنه نامند و بترکی گجیت کن نباتیست برگش پر تشریف و انبوه و با خارهای بسیار ریزه
و خارهای ساقش اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمره جلد و سوزش و خارش کرده و گلش زرد و تخمش
براق و نرم و با اندک پهنی و تیره رنگ و از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره مطلقاً آن است و در اول سیم گرم
و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفرح اعضا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی
سینه و شش و معده و مفتح فم و سده جگر و سپرز و محلل و گذشتن برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف
و جهول نیم مثقال او و مرضها بالمناصفه بغایت مدر حیض و ضمادش با برگ تازه او جهة بر آمدگی رحم و تحلیل دبیله
و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصاً با عسل و جهة التوای عصب و با نمک جهة جراحت سگ دیوانه گزیده
و با قیروطی جهة ورم سپرز و پخته او با روغن زیتون جهة ورم حار و ورم پشت گوش و طبیخش با ماء الشعیر

بجهة تنقیه شش وسینه وتخمش جهة ربو والات تنفس واستسقا وحلل کرده وسپرز واخراج ماء اصفر
وبلغم لزج وبا سکنجبین جهة درد سپرز ودرد پهلو ورد کرده ومسکن ان درحال وطبیخ او باصل السوس
جهة تنقیه مثانه انجرك واشامیدن او باتخم کرفس وشیر کوسفند بغایت مهیج باه وبا شراب
مسهل باعتدال بلغم وفتیله او باعسل بدستور مسهل است وضماد او بدستور برکش محلل ورمها
وبا مرهم جهة اکله وقروح وسرطان وباعسل جهة بدن کردن قضیب مجرب دانسته اند وطلاء
او باعسل بر قضیب وکنج ران محرك باه ومضر کرده وامعا ومصلحش صمغ عربی وکثیرا ومضر مقعد
ومصلحش عناب وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش وزن ما نا یا حرف ومضمضه عصاره او محلل
ورم لهاة وذرور تخم او وبرکش مجفف زخمها متاکله وسرطان متقرح است ابی لذعی وحذفها انزروت
در اصفهان کنجد ودر شکابن کینجه نامند صمغ درخت خاردار است بقدر دو ذرع وبرکش شبیه
ببرك مورد ودرخت کندر ومنبت او بلاد فارس وترکستان وسرخ وسفید ومایل بزردی میباشد
وبهترین او قسم اخیر است که در بالیدکی مثل کند رصمغا وزود شکن ودر طعمش تلخی باشد در اخر دوم
کرم ودر اول دوم خشك ومجفف بی لذع وبهترین مسهلات بلغم غلیظ وبالعرض مسهل صفرا
ومحلل ریاح غلیظه ومفتح سده ومسقط جنین وکرم معده وامعا وجهة مفاصل وورك وعرق
النسا بالخاصیه نافع وجاذب بلغم غلیظ از عمق بدن خصوصا باهلیله وتربد وسکبینج واشامیدن
ان ودر تسمین هزول بغایت موثر چون پنج درم او را با سه قیراط حجر البقر که عوام اندزروا کویند کذا
وده درم نار جیل مخلوط کرده چهار حصه کنند وچهار روز بعد از حمام وبعد از خوردن چند
عدد زرده تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب کردد وبغدادی کوید که زنان مصر انزروت را با
هندوانه تا نصف روز خیسانیده جهة تسمین تا ده درم او را می اشامند وکویند پنج درم سایده ان
سبب تشدید مثانه وچسبیدن او با حشا کشنده است خصوصا مطلق محلولا از اسرار مکتومه شمرده اند
ومصلحش صمغ عربی وروغن بادام است وهرکاه مفردا استعمال نمایند باید روغن ده چندان او باشد
وقدر شربتش مفردا از نیم مثقال تا دو مثقال ومرکبا با سایر مسهلات یکمثقال وبدلش بوزنش صبر است
واستعمالا او در خارج جهة التحام ونایل کردن کوشت زیاد وپاك کردن چرك زخمها وقطع سیلان
خون ورفع اثار جدری وبا نطرون جهة ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد وباعسل سرشته بفتیله
الوده در کوش کذاشتن جهة پاك کردن چرك کوش دیبا موثر است واکتحال او خصوصا بعد از انکه در شیر
الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهة چسبیدن پلك چشم ودفع نزلات وجرب وسلاق مفید است
وچون با مروارید ومرجان سوخته وشکر بالسویه ذرور دیبا زند جهة ازاله بیاض عین مؤلف تذکره مجرب

دانسته

دانسته است انفحه بفارسی پنیرمایه نامند واز هر حیوانی در حین ذکران حیوان مذکور میشود ومجموع انفحه ها اقادر
کرم وخشك وملطف ومحلل وباقوه تریاقیه ومنجمد کننده کل ذایب وذایب کل منجمد مثل خون وشیر که در معده
واعضا منجمد شده باشد ومانع رعاف وحابس اسهال مزمن وسحج ونزف الدم وسیلان رحم ورافع اختناق رحم ودرد
شکم وروده وباسرکه محلل خون منجمد در معده ومجرب دانسته اند او پنیرمایه خرکوش وبزکوهی واهو وشتر
وکوسفند وفیل بقدر نخودی بغایت مشهی اند انتله جدوار اندلسی است بلغت انجا اسم بیخ است صلب ومنحنی
ازو سیاه وکثیر الفروع وبزرك وبقدر بیخ کولان وفروع او شبیه بریشه نبطا فلن ومغزش سرخ وطعمش
مثل طعم دانه شفتالو وبرکش مایل بسرخی وشبیه ببرك عنب الثعلب وانبوه وقسمی سفید برکش مثل برك
سنا مایل بزردی وخشونة وطعمش شیرین ورایحه برك او اندك تند وباعطریة ومنبت انتله بلاد اندلس
وچین است سفید او در اخر دوم کرم وخشك ودر رفع سم هوام ضعیفه از قسم سیاه ومستعمل ازو برك اوست
بجهة تحلیل ریاح وتسکین دردهای باطنی نافع وقدر شربتش تا دو مثقال وبیخش کشنده حیوانات است
بغیر انسان ومحرك باه وسیاه او در اخر سیم کرم وخشك ومثل جدوار تریاق سموم واز ان ضعیفتر
ومشهی ومسخن معده وجکر ومحلل مواد بلغمی ونفخة او در شراب قاطع بواسیر وحمول او مقوی رحم
ومحلل ورم ان وورم سایر اعضا وتدهین بروغن او موجب درازی مو بغایت ومورث خناق
وکرب ومجفف رطوبات ومصلحش روغن کنجد وشیرینی وقدر شربتش یکقیراط است بغدادی کوید که در حوالی او
کیاهی میروید که چون کوسفند بخورد میمیرد مثل کیاه پیش وانخوردن کیاه انتله رفع سمیت او میشود
وبلغت انجا کیاه مزبور را طواره نامند ومؤلف تذکره کوید که کیاه انتله کشنده حیوانات است انب ماد نجان
انقردیا اسم رومی بلادر است انجدان رومی سیاالیوس است او کویند کاشم است انداسیون بخور الاکراد است
اندروصا بوس انذروبیلون بیونانی اسم فارسی است ومؤلف جامع تسمیی انذروصابوس را بلغة یونانی اسم لسان
العصافیر دانسته اناغورس بلغة رومی اناغالس است اناغلیس بیونانی اذان الفار است انغوانفون مریحات
انجا است اسم اقسام ریاحین مثل رجبیل پرورده ... انفاقین رومی حصرم است انجل خطمی است انودیا
عصاره قثاء الحمار است انارکیوم خشخاش است انومیا شقایق النعمان است انیقیا بیونانی انطولا
برومی کاسنی دشتی است انقلین بیونانی بهارنج وان نوعی از اقحوان است انالیقی انجره است انجرة الوادی حشیشه
الزجاج است انبوب الملك وانبوب الراعی نوعی از ابروت است انجبار عود است اندوسمن هیوفاریقون است وبلغة شامی
اندروینا کویند انزبهر اسطوخودوس است اناکیرا اسم نبطی اناغالس است انداهوس بیونانی اسم ماش است انحفطیا
جلنار است انفاق روغن زیتون نارسیده است انجرك مرزنجوش است انجیده فراسیون است انبوب ناعوا اماانا
انسانا مویزج است انفون ورد منتن بیونانی ... است انباریقن خنثی است انبالرلوقا بیونانی فاشرات

انلرماليا فاشرستين است انجا وانقليا وانيسا ريوس ابوخلسا انفافيون ابرعون است اناطيطو رازی
يونانی اكنكت است انبرون وج است انجير بفارسی تين است انكور بفارسی عنب است اناريجه بلغة مازند
فتمی آنجرات است انارد بفارسی حب الرمان است انار دان دشتی بفارسی حب القلقل است ازرق زهم است
انجير بغدادی بقدر تعيمانی است و در مصر او را انجير فرنكی كويند انقود اسم فارسی تركی نامت
انجكك بفارسی اسم داغ ابروج است اندرز اسم فارسی حجر البقرات است انكبين بفارسی عسل است ابلی هندی
تمر هندی است انكوزه حلتيت منتن است انده اسم هندی بيض است اندرون هندی اسم حنظل است انولا
هندی اسم املج است اندرجو هندی لسان العصافير است

الالف مع الواو

اوز اسم جنس مرغ ابی است و كويند مراد از ان
نوع كبير اوست و مجموع اناد وم كرم و تا اخر دوم تر و مسمن غليظ الغذا دير هضم و دردمبر و دمحرك
باه و هر كاه با ادويه حار بپزند بهتر است و اب كامه و اب انار مصلح اوست و طلاء مغز سر او جهة ورم مقعد
ان موده اويه او جهة صلابت اعصاب و تقعد و تشقق جلد و داء الثعلب و حينه و جهة رفع اذيت ابی كه در كوش
رفته باشد با وبارد یا قلاجهة ورم بيت بالخاصيه مفيد و زرده تخم او جهة از هری عقل و قطود او با رو غن
زيتون نيم كرم كرده در رحم جهة رفع احتباس حيض نافع و كوشت او كه بها جهة باشد جهة اليا قوه
و زياده كردن پيه كرده و ريزانيدن سنك كرده و مثانه موثر و مولف جامع الادويه كويد كه خون اورا
چون با ابريك بنوشند جهة درد مثانه و حصاة البيا نافع و پوست تخم او مجوقا جهة اسهال دموی و بتكر
ادويه و بيضه و زبل او جهة سرفه خشك مفيد است انونا يونانی بمعنی مسقط الاجنه است و ان نوعی انا بوخلسا
كه هو جوبه تا بركش دراز و باريك و نرمتر از برك هو جوبه و بی كل و بی ساق و بی ثمر و مايل بسياهی بغايت كرم و تند
تلخ و باسميه و خون او خطرناك و طلاء او محلل مواد غليظه و كويند ثمن درم او جهة عسر الولادت نافع است
اوافيوس بلغة يونانی بمعنی حدقی است چه كل او شبيه بزكس و نيا ركوچك و انبوه و بنفش و اندرون تو
زرد و بركش شبيه برك كندنا و ساقش بقدر شبری و دسطبری انكشت و نورانی مثل شمع و بيخش شبيه
به پياز نركس و كويند در شام و مصر بسيار است او در شب ميدرخشد در اول سرد و در دوم خشك و رطوبت
معتدل و تخمش و حرارت معتدل و در دوم خشك و جهة اسهال مزمن كويند مجرب است و جهة يرقان
زرد و سيا نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بيخ او در اخر دوم سرد و در اول خشك و مدر بول و حابس
اسهال و جهة سموم و كزيدن رتيلا و ضماد او با شراب جهة منع روييدن موی قبل البلوغ طلا كنند موثر
و قدر شربتش تا سه درهم و مضر كرده و مصلحش كتيرا و كويند عسل است اوسيد اسم فارسی نوعی از نيلوفر
هندی است در سيم كرم و خشك و محلل رياح و مواد بارده و قدر شربتش يكدرهم و بيخش سرد و خشك و در فعل
و طبع مثل لفاح و جهة بواسير و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نيم درهم و بدلش بيخ لفاح است

اوفيمونداس

اوفيمونداس يونانی اسم نباتيست شبيه بباد روج شاخهای او بقدر شبری و مزغب و مايل بتيرکی و تخمش شبيه بتونيز
دسيا و در غلافی مثل غلاف بزر البنج و مستعمل تخم اوست و در دوم كرم و خشك و ملطف و مجفف و بالغ
و يكدرم تا دو درم جهة نهش افعی و هوام با شراب نافع و يكدرهم او را با مرضعا و فلفل جهة عرق النساء مجرب دانسته اند
اونومالی يونانی شراب عسل است كه شراب و چندان عسل باشد و بجوشانند تا بقوام ايد يا عسل را با اب انكور
بجوشانند و اخير در جلا و تحليل و انضاج قوی تر است و هر چند كهنه شود تليين او كمتر كردد كرم و خشك و مفتح
و محلل و ملين و مدر است و بعد از طعام استعمال نبايد كرد كه قاطع اشتها و موجب انقلاب معده ميكردد اوانا
يونانی اسم عصا نباتيست منبتش بوادی عرب قريب بمصر بركش شبيه ببرك تره تيزك و پر سوراخ كه كويا كرم زده يا سلم
و كم اب و ريزنده و كلش زرد و بزرك و شبيه بعصاره ماميثا كرم و تند و جهة ظلمة چشم و تنقيه ان و سلاق
و دمعه بغايت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره خشخاش و غيره ان دانسته و مولف تذكره تصريح بعصاره كرده
اوجاليوس ابوخلسا است اوقيمن يونانی بادروج است اوداساليون يونانی كرفس جبلی است چه اودا بمعنی جبل و سالیون
كرفس است اوذر يونانی اسم اب است اوذرما يونانی ماء العسل است اومادیا يونانی عصاره قثاء الحمار است اوكوما لی
يونانی سكنجبين عسلی است اوماج بتركی اطريه بی ترشی است اودرما يونانی من عسلی است و عسل داود كويند
ان روغنی است غليظ و با اندك شيرينی و از ساق درختی حاصل ميشود و هر چند كهنه كردد بهتر است كرم و تر
و جهة جرب رطب و درد مفاصل و تاريكی چشم نافع و بيست درم او با اب مسهل قوی بلغم خام و مورث سستی
بدنست و مادام كه عمل او تمام نشود نبايد بخواب رفت اوباذن يونانی الحوان است اودنوساليون يونانی فره است يعنی
اوديرا يونانی ازرات است اودنو يونانی خمر است اوماريقا يونانی رازی رومی است اوقطاريون غافث است اورنلوقالسيمرا
اوديقاس صعتر است اوذريا بارزی يونانی فلفل الماء است اوادن يونانی بيض طيور است اوفلس يونانی
اويقس يونانی اسم اظفار الطيب است اوجی بلغة مازندرانی حشيشة العلقات است اوقنس يونانی لسان الحمل است
اوماثيانا يونانی سمسم است اوزدجورس يونانی زنبق است اوبوفروس يونانی كرم العنب است اوحا بلغة تنكابن درخت
غرب است اذهيره هندی كاسنی است اوت هندی ابلاتست اودككليك بتركی اسم وج است اونالك بتركی حرملست
اوتلكو بتركی اسم رنج است اوبكه اسم ريه است بتركی اوس هندی املج است اهليلج اصفر هليله زرد است بهترين او بالينه زرد

الالف مع الهاء اسم بلج آمج است

مايل بسرخی با ملاست در اخر اول سرد و در دوم خشك و مسهل بعجز صفرا و بلغم و مقوی معده و دماغ
و مفتح سدد و مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم اوست و جرم او و ساير هليلجات محدث قولنج و دفع رقيق خلط
و ابقای غليظ و مجموع امقوی حواس و ذهن و جهة خفقان و صداع و غثيان و جذام و حميات مركبه و درد سر و استقا
و رياح بواسير و منع صعود بخار بدماغ و تصفيه رنك و درخشانی و اطفاء ماده سودا كه از احتراق صفرا باشد
نافعند و بعضی در حميات منع كرده اند و اين قول خطاست مكر انكه خلط غليظی با صفرا و بلغم رقيق نباشد و در حقنها

بدستور منع نموده اند ودر شرح اسباب وقواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکورست که هلیله در حقنه ان باید کرد
واین قول جهت بیت او حقیر در حقنه اسهال کرانی که باشد بنهایت وجمیع امعا بوده مکرر کرده و باعث دفع علت
شده واسدلال مانع جبغیر از صورتی ندارد چه حقنه را از در افضیه است انه مسالکه باعث انضمام و نفاخ
مواد غلیظه کرده خصوصا که با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله
قوی الفعل و قوی المقدار او در دستورات مذکور میشود و دود هلیله زرد جهت دمعه و تجفیف رطوبات
و منع بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته بپزند و بدستور قطور آب خیسانیده او همین آثار دارد
و سنون دانه او جهت تقویه لثه و خون بن دندان و درویانیدن گوشتان معید و مضر سفل و مصلحش عناب
و سپستان و مصلحش قبض لازم عسل او روغن بادام و قند و ترنجبین و قدر شربتش از جرمش تا پنج درهم و
در مطبوخات و منقوع از هفت درهم تا ده درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص بیلکات
و آن خواص بجربه است سرعه کداختن معادن خصوصا حدید را **اهلیلج هندی** و اسود نیز نامند بفارسی هلیله سیاه است
و او را بیانه و بقدر موپز سیاه و صلب در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون و
روح از خلط سوداوی و جهت بواسیر و تنقیه احشا و ورم سپرز و رطوبت معده و جهت بود او
اسهال معید و نگاه داشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی موی او و تقویه لثه بغایت مؤثر و گویند مضر
حکرات و مصلحش عسل او و قدر شربتش از جرم تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیله
کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و نیم آن تخم مورد **اهلیلج کابلی** بهترین او بالیدن و سیاه مایل بزردی
در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را درکری باعتدال میدانند مسهل بلغم
و سودا و صفرای مخلوط با خلاط و مدبول و بهترین اقسام و در افعال قویتر از هلیله زرد و سیاه و مجموع
خواص هلیله زرد مذکور شد و گویند چون یکسال هر روز یکعدد را تناول نماید موی سفید نشود
و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالخاصیت
جهت دفع ضرر آبها و بیا خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول و دود تخم او جهت قطع خون بواسیر
و نزف الدم اعضا و تقویه دندان و لثه مجرب و قدر شربتش از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال
و بدلش هلیله سیاهست و ترابی که زیاده از یکسال بر او نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده
بلغمی و مقوی جگر و حواس است **اهلیلج صینی** از صنف کابلی است و زرد مایل بسبزی و سیاه و کوچک و درشت
دانه و کم گوشت و مایل بتدویر و ضعیف الفعل بحدی که با وجود سایر هلیلها استعمال نباید نمود اهالی
از جمله اغذیه است او آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است اکه صاف کرده بیاشامند و بعضی با ترشی در حین طبخ داخل کنند
و خواص او تابع نوع بقول و امثال آنست **اهلیم** بهندی حرمل است **اهوتیه** بیونانی اسفیداج است **امع الیاء** ایمار انوطالی

وتقویه موح

الالف مع الیاء

بیونانی

بیونانی بمعنی عشبه مکرمه مقدسه است و در مصر زیتونیه نامند نباتیست زیاده بذرعی و شاخهایش
پر کره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطرافش پر زواید و تخمش باریک
و دراز و گلش زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنند برنگ نقره گردد بلا عوض و را خرد و دوم گرم
و خشک و گویند معتدلست مجفف و مفتح و جهت تحلیل ریاح و درد دهان و بثور دهان و طلاء و استسقا
و با شراب جهت یرقان و سپرز و بخورش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت نهش هوام و طلاء برگش جهت
اورام حاره و قروح و پاشیدن کره اسفل جهت تب یومی و کره ثانی جهت تب بلغمی و ثالث جهت تب غب و رابع جهت
ربع گویند مجربست و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند قدر شربتش
از یک مثقال تا دو مثقال و مضر سفل و مصلحش کتیرا **ایدا ازبدا** بیونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ آس بزرگ و
اصل برگ چتری طویل شبیه بخیوط تاک انگور رسته و شکوفه او بر سر ان خیوط میباشد و طعمش تلخ قابض در
دوم سرد و در سیم خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعا و جالب حیض میباشد و بیخش سرد و تر و قابض
و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقالست **ایدیغون** بیونانی بمعنی مندیست
و آن چیزیست شبیه که بر صدف و غیر جمع شده خشک میگردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغانست
مبرد و با تحلیل جهت ورم حار و قروح عین نافعست **ایریفارون** بیونانی بمعنی الشیخ فی الربیع است و آن نباتیست
ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی و برگش شبیه ببرگ ترتیزک و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل به بنفشی و ابوه
و در بو شبیه بسیب و در وسط گلش چیزی بباریکی موی رسته لاغیر منحنی و در بهار سفید میشود و منتثر
شهرها خراب و زمین شوره زارات و در بیخ نفعی نیست بیاسرد و بالذات تحلیل و خوردن تازه
او در حال حدوث خناق و در فعل مثل فطر و ضمادش جهة ورم خصیه و معده و باکندر جهة جراحت عصب
و سایر اعضا نافعست **ایرسا** بیونانی بمعنی قوس قزح است و مراد از فیخ سوسن کبود بریست جهة سوسن
کبود رنگش مرکبست از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن کبود بری مجبلی پهن و دراز و بقدر انگشتی
و پر گره است در دوم گرم و خشکی او کمتر و ملطف و مسخن و مسهل ماء اصفر و بلغم غلیظ و منقی صفرا و جهة
سینه و شش و مغص و درد جگر و سپرز و کزاز که از برودت باشد و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس حیض
و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا و امراض رحم و باسرکه جهة گزیدن هوام و ورم و سده سپرز و با شراب
جهة پاره شدن عضل و با شراب جهة بوی خمر چون مضمضه کنند و ضمادش که پخته باشد جهة درد رحم
و صلابات و انضمام فم رحم و اورام صلبه مزمنه و خنازیر و با سرکه جهة درد سر کهنه و با چندان او جهت بوی
سفید جهة کلف و فرزجه اش با عسل جهة اخراج جنین و ذرورش جهة رویانیدن گوشت بر استخوان
والتیام زخمهای غایره و بد بوی و ناصور و با عسل جهة پاک کردن چرک زخمها و جلوس در طبیخش جهة صلابت مقعد

ورم وامراض بارده ان وقطور طبیخ او یا سرکه جهة نزلات و دوی کوش ومضمضهٔ او جهة درد دندان
امتلایی و روغن او جهة کشودن افواه عروق بواسیر واشامیدن او جهة دفع سمیت فطر و بیخ و کثیرا
وبلنا وقیهٔ او مسهل قوی و غرغره ان با ماء العسل جهة خشونت قصبه ریه مفید و بدلش دهن الغار
وبدل ایرسا در اسهال ماء اصفر ثلث وزنش مازریون با بیت مثقال شیرخشت و قدر شربتش دو مثقال
وکویند مضر شش است ایذمیر یونانی چیزیست شبیه به پشم ومایل بسبزی و بر ساق و شاخهای درخت
جنکلی متکون میشود و در تنکابن دارجیح نامند سرد و خشک وجهة اسهال مجرب و زرد و محرق و غیر محرق او
جهة نزف الدم جراحات تازه وکهنه ومحرق او بجهة قروح بغایت مؤثر وقدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است
ایل بفارسی کاو کوهیست و انواع میباشد نوعی زرد رنک وقوی هیکل و دو شاخ که میر میباشد و بقر الوحش
نامند و بفارسی کوزن کویند وبهترین انواعست ونوعی در دامن کوهها که درختستان باشد و جثه از هم
بزرکتر و زمستان موی او مایل بسیاهی و در فصل کرما سرخ میشود و بی دنباله او و عمل تا و در تنکابن شوم نامند
کاو بزکی جوی نامند و نوعی که در کوههای کرمسیر میباشد از عمل بزرکتر و دنباله دار آنرا یحمور کویند و نوعی
که در کوههای سردسیر میباشد بقر جبلی نامند و همه ان هر ساله در پاییز شاخ می اندازند و قوی تر و بهتر عنز
از اول بر میاورند و بغایت طویل العمر میباشد و کویند که بعد از هر صد سال مثانه دیکر در و بهم میرسد
وبعد مثانه عمر او معلوم میشود و والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده
واز خواص انست که مار را بنفس از سوراخ بیرون اورده میخورد و در خواص نقلا وقتی نداده کوشت
انثی او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرد و ینه و دنباله جمله همه انواع از
سموم و کوشت انچه در هوای کرم بعد از ذبح و اندن نیا ذبح کرده نباشند با سمیت است و مصلح کوشت
او نهایت طبخ اوست با روغن واشامیدن شراب و ماء العسل بعد از ان و شاخ سوخته او بیکمثقال
با یکمثقال کثیرا که مصلح ضر راوست بشتا جهة نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج
صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع وچون ریزه کرده در کوزه سفال کذاشته در تنور
محکم بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در افتاب بنشینند بهق را زایل کند و با روغن
جهة شقاق نافع و هرکاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهة تنقیهٔ باصره و منع سیلان مواد و تنقیهٔ
قرحه چشم مفید و سنون او جهة تقویة وجلاء دندان و قلاع بغایت مؤثر و طلاء ان برغاو پستان
مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست و قضیب و خصیه او هرکاه جهة کزیدن مار و هوام مجرب و یکمثقال
از خون برشته او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و طلاء دنباله سوخته او بر ذکر و کنج ران و عانه با شراب
باعث نعوظ فی الفور مرجی او بغایت مؤثر و بخور شاخ او جهة کریزانیدن هوام مجرب و جرکی که در جوف قضیب ختنه

الالف

اوجع

اوجع میشود و عموما تریاک کاو کوهی نامند و در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و هرکاه طفل را
در روز ولادت قبل از انکه شیر بدهند قدر یکحبه از ان جرک در شیر حل نموده در کامش کشند مادام الحیوة
طفل را از کزیدن هوام ایمن میباشد واز رؤیت او مار سست شده حرکت نتواند کرد و مجربست وقضیب مجفف
مسحوق او با شراب وامثال ان جهة تقویهٔ باه نایب مناب سقنقور و یکمثقال او تریاق کزیدن افعی و مفتت
حصات و بینه مایهٔ او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع ابستنی و بیه او جهة تشنج و امراض
بارده نافع ومحلل صلابات است ایدرسارون فارسی است ایطاما درخت غرب است ایرفان حنا است ایقاقالس
عفص سبز است ایزیرا عشبة النار است ایدع دم الاخوین است ایهقا جرجیر بری است ایمینوهن اسقولوقندریون
ایرس یونانی عاقرقرحا است ایوس یونانی زنجار است ایاطیس یونانی بنفشج است ایکبلین بردی ابنوس است
ایکیم ترکی عنبر است ایبیک بترکی ابریشم است ایوک بترکی قاقم است اینک بترکی بقر است ایلک بترکی حمار است
ایا اسم ترکی مشک است ایلوا هندی صبر زرد است ایرمسا هندی بابونج است الباء مع الالف بابونج بفارسی
بابونه کویند در جمیع اجزا مثل الحیوانات مکرر دکل که کوچکتر از الحیوانات در دوم کرم و در اخر اول
خشک و ملطف و محلل با جذب ومفتح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعضا و باه و با
تریاقیه وجهة تب بلغمی وسوداوی و مرکبه و تنقیهٔ سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغ و تحلیل بقایای
رمد و ریاح و درد جکر و احشا و مقعد و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنک مثانه
و تسکین دردها و ورم جکر و ربو و یرقان و اعیا و عفونة سودا و بلغم و قولنج ایلاوس شربا و ضمادا
نافع و طلاء او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ او بدستور نطولان در اکثر علل مفید و مضر
و مصلح او عسل و شربت انا بدوخابیدن او جهة قلاع و ذرور او جهة عرق متنجه بغایت نافع و قدر شربتش
تا سه مثقال و بدلش قیصوم و بنجاسف و الحوان و بیخ او کرم و خشک تر و در افعال قویتر از کل او و یکمثقال
او با شراب العسل بسیار محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن کل سرخ ترتیب دهند کرم و محلل اورام
بارده و مجفف و طلا او جهة رفع تب لرز بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیا و تسدید مسامات
از سرما با و تمدد و تحلیل ریاح اعضا و کرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و کویند بخور
بابونج باعث کریزانیدن هوام میشود باذنجان معرب از فارسی است و بعربی مغد و وغد کویند بستانی
او در دوم کرم و خشک و کویند خشکی او در سیم او مقوی معده و مفتح سددی که از غیر او بهم رسد
و خود بنفسه مسدد و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن
صداع حار و خوشبو کننده عرق و دافع صنان که بد بوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث
درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و مفسد رنک رخسار و مصلح او طبخ اوست با روغن و کوشتهای فربه

الباء مع الالف

وسرکه وخوردن او با ابا انار ترش وشیرین ونار دان وکوله پروکویا وامثال ان وضماد بنالهء او که
کویند با بادام تلخ جهة بواسیر وامراض مقعد وذرور دبناله وشکوفهء او بعد از جرب کردن مقعد
بروغن بادام یا روغن بابونه جهة ورم مقعد وبواسیر مجرب وچون باذنجان را مهرا پخته تا مضمحل شود
وصاف نموده ابا ورا با روغن زیتون بجوشانند تا ابها سوخته روغن بماند بوضرا تا یکسال برنک بدن
میدارد ودر رفع ثالیل مجربست خصوصا چون شب از نقل ان به بندد وروز بان روغن چرب کنند واکر اب
اورا با روغن تخم کتان بجوشانند جهة شقاق و ورم صلب ورفع قشاع که از سرما وبرف بر دست وپا رسد
باشد بغایت مؤثر وچون رسیدهء او را که تخمش زرد شده باشد مهرا کنند وتخم اورا با موم وروغن
بمالند شقاق انکشتان را در حال زایل کند وهرکاه باذنجان زرد شده را خالی کرده جوفش را بروغن
تخم کدو پر کرده قریب یکروز در دیکدان وتنور کرم بکذارند وروغن را ازو استخراج نمایند جهة رفع درد
کوش مجربست وچون با قماع وکلش را اضماد نمایند جهة بواسیر بعدیلاست واز خواص اوست که بسبب
سرعت کدازش معدنی میکردد وچون نوشادر را در وکذاشته در تداخل کنند ومشتریا کداخته دران محلول
ریزند بغایت تنقیه نماید ومجرب دانسته اند وبدستور سایدن کبریت را در شب محلول با او باعث
سفیدی کبریت وثبات او دانسته اند باذنجان بری را ساق بقدر درعی وپرشعبه وبرک شبیه ببرک
اسفناج وتند بو وثمرش بقدر زیتون وکردکان وپرخار وسیرابت ملطف ومحلل وکرم وخشکتر
از بستانی وضماد ثمرش جهة اورام بلغمی وسیاه کردن مو واکتحال برک خشک او جهة بیاض چشم وجلاء باصره
ودمعه نافع باقلی تازه اش دراول سرد وتر وخشکش دراول سرد ودر دوم خشک وکلش کوزربا اعتدال
وپوست اند ... ومجفف وقابض وباقلی مقوی باه او وسریع الانحدار از معده وضماد مسدد ...
محلل ومنضج وبا رطوبه فضلیه وجهة قرحه امعا واسهال وقی وتنقیه سینه وشش وتقویه ان ومنع
مواد رقیقه از دماغ وتسکین سعال واب طبیخش جهة خشونة حلق وجلاء رطوبات ومنع تولد حصات وفتح سده
وضمادش با ارد جو جهة ضربه وورم پستان که از جهة انجماد شیر باشد خصوصا هرکاه با نعناع وسرکه
پخته باشد وبا حلبه وعسل جهة تحلیل دمل وورم بن کوش وباکندر وکل سرخ وسفیدی مرغ جهة برامدکی
حدقه وباکل خطمی وامثال ان جهة ورم خصیه واورام حاره وپخته او با شراب جهة ورم طالبین وکلف
ونمش وتحلیل خنازیر خصوصا با ارد جو وشبت تنها وروغن زیتون کهنه وبا پیه خوک جهة نقرس مجرب دانسته اند
چون باقلای تازه را دو حصه کنند ... برزخم زلو وامثال ان کذارند قطع سیلان خون نماید
وبستن او بر موضع کزیده سک دیوانه با حب ... وذرورش جهة منع ریختن موی چشم وطلاء او با
او فاد زهرکاو جهة سرخی وسطبری پلک چشم بسیار نافع وضماد برک وپوست بیرون او جهة خشکی

التی

التی مجرب وکلش مسکن حرارت دماغ وچون در هاون قلعی ساییده در افتاب کذارند خضاب نیکو جهة ...
باقلا مورث نفخ واختلاج وثقل دماغ وفساد ذهن ومبخر با فراط ادمصلح او جوشانیدن با بادام وروغن
وادویه حاره واضافه نمودن وخاکستر کاه باقلا جهة رفع اثار جرب سیاه نافعست باقلی قبطی وباقلی نبطی
نوع ریزه باقلی معروف بقدر ترمس وسیاه لون منبت او در راههای ایستاده وبیخش سطبر مثل پنج نی وبرکش
بزرکتر از برک باقلی بستانی وکلش سرخ وبقدر کل سرخ بسیار قابض وموافق معده وبهترین ادویه قرحه امعا
واسهال مزمن است ودر افعال بلیغ تر از باقلای معروف باقلی مصری ترمس است بادرنجبویه معرب از
بادرنکبویه فارسی است وبعربی مفرح القلب کویند نباتیست در بوشیه به بادرنک وخود رو وبستانی میباشد نوعی را
برکش لطیف وطولانی واطراف برک مثل اره وساقش پرشعبه وشبیه بریحان وکلش سفید مایل بسرخی وبجای
سبزی با طعام میخورند ربیعی وصیفی میباشد وهرسال تخم او سبز میشود ریشهء او وتخمش شبیه تخم کتان واغبر از بقله
اترجیه نامند وترنجان کویند ونوعی دیکر در بوشیه با وواز وتند بوتر ومایل بتلخی وصحرایی وبستانی
میباشد وشاخهای بسیار از یک بیخ میروید وبرکش باخشونت وعریض واز برک نعناع بزرکتر وکلش
سفید وکم تخم ودر دار المرز او را بادرنجبویه مینامند وریشهء او مثل ریشهء نعناع هرسال سبز میشود
وکوبه این نوع را دوست میدارند وجمعی که هر دو را یکی میدانند ... مؤلف اختیارات بدیعی کفته
کران بالنکوست غلطست چه تخم بادرنجبویه باریکتر از تخم ریحان واغبر است وحقیر تخم بالنکو را کشته کیاه اورا
از جملهء ریحان شمرده واند ریحان سبز بزرک برک است ودر بوی مثل شاهسفرم وبادرنجبویه در دوم
کرم ومقوی دل ودماغ وحواس ومعده وجکر ومفتح ومفرح وملطف خلط غلیظ وضماد ومورث ذکا
وحفظ وجهة عسر النفس وخفقان وغشی ونوازل وتحلیل سودا وامراض بلغمی وکابوس ومغص ورکیز کرده — وامراض صح
ورفع سموم مطلقا ووحشة سوداوی وسده دماغ نافع وبرک سحوق او از پنج درهم تا ده درهم با شراب
جهة کزیدن سک دیوانه ورتیلا شربا وضمادا مفید وخاییدن او جهة ازالهء بوی شراب وبدبویی دهان بسیار
مؤثر ومضمضهء طبیخش جهة فساد دندان وجلوس در ان جهة احتباس حیض وضمادش جهة درد مفاصل وطلاء
ابا او جهة جرب سوداوی ونمله ونار فارسی واکله ورفع لرزه وقشعریره وبا نمک جهة خنازیر وسه درهم
او با پنج درهم نطرون جهة قرحه امعا وبا یکمثقال نطرون جهة رفع حب القرع وسم اروغ ولعوق او با عسل
جهة عسر النفس انتصابی نافع ومضر ... ومصلحش صمغ عربی وکندر وبدلش ... وزن ان ابریشم ودو ثلث ان
پوست ترنج وقدر شربتش از خشک او تا ده درهم واز تازه اش تا بیست درهم او کویند چون یکسال اورا با
وتخم خشک کرده در پارچهء ابریشم بسته با خود نکاهدارند باعث محبت بدلها میکردد وتخمش
افعال ضعیفتر از برکش ویکمثقال او جهة رفع لرزه وقشعریره ومغص نافعست وقدر شربتش تا دو مثقال است بالنکو

نوعی از ریحان ودر بو شبیه بان وسبزه مایل بسفیدیت و برکش بی کنکره ودر ثقیف وتخمش از تخم ریحان
بالیده تر ودر افعال قریب بتخم شاهسفرم وجهة اسهال صفراوی ودموی که از امعا باشد با کلاب مجرب
وجهة مغص وزحیر مفید وقدر شربتش دو مثقالست وبدلش تخم ریحان **بادروج** لغة نبطی است وبعربی
حوک وبفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان وبرکش درشت وساقش مربع وپرشاخ وکم بوی تر از ریحان
مایل بسرخی ودر مصر ریحان احمر کویند بری وبستانی میباشد وخریفی است نه ربیعی وظاهرا تخمش تخم شربتی است
که از شیراز می آورند وبا شربت قند میخورند در دوم کرم ودر اول خشک وبا رطوبت فضلیه ومفرح
ومقوی دل ودافع معده ومنهی ومدر بول وحیض وعرق ومنضج ومحلل اورام واستنشاق کوبیده او
معطش قوی وملین طبع وجهة خفقان وغشی وعسر النفس وضعف جکر بارد وسده سپرز وتقویه
وسعوط او با سرکه وکافور جهة رعاف وقطور عصاره ان جهة جلاء بصر ودمعه وطلاء او جهة ورم چشم
ومنع نزلات وکزیدن عقرب وزنبور وشیر بحری وباارد جو وروغن کل وسرکه جهة اورام حار نافع و
او بریان دافع اورام او ومولد شیر است وخاییدن او جهة دفع کندی دندان وزایل کردن رطوبات
عارضی سینه وشش ودرکوش کذاشتن او جهة درد دان موثر واکثار او مولد خلط مراری وظلمت بصر وباسلیق
ودوار وکویند مولد کرم معده او مصلح او خرفه وحیا وسرکه وقدر شربت از اب او تا ده مثقال
وبدلش بوزنا وسوسنبرست واز خواص اوست که چون خاییده در افتاب بکذارند کرم ازو متولد شود
وچون انرا در افتاب بحمل بخایند وکرم ان در دندان نکشد وتخمش مانع تولد سود او جهة عسر بول
نفخ نافع وضماد او بر پستان مولد شیر وقدر شربتش تا سه مثقال وروغن او که اب او را با مثل ان در
زیتون بجوشانند تا روغن باقی ماند کرم وتند وجالی ومصفا وقی او باب کرم جهة اخراج کرم معده
او جهة مواد بارده وتحلیل رطوبات وتقویه اعضا نافع است **بادزهر** اسم فارسی تریاقست وبفارسی
حجر التیس نامند ومراد اطبا از حجری است که ... بادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از حجر التیس
ومؤلف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده وموجود ان ... واین معنی دلیلست بر عدم مطالعه کتب معتبره
وابن تلمید در مغنی کوید که معدن او برای ارسطو وغیره اقاصی هند واهل چین است ونیز قسم میباشند
سفید وزرد وسبز واغبر ومنقط ورازی در طب ملوکی بیان فرموده که مابین زردی وسفیدی ودر
وسمه مشاهده نموده ودر دفع ضرر بیش تجربه کرده اند وابن مندویه کوید که زرد مایل بزردی وسبزی است
ودر بخیه مسطور است که معدن او کرمان در کوه زراندست وسه قسم میباشد سبز نیمرنک وزرد مایل بسفیدی
ومایل بسرخی وچیزی با اوست که در اتش نمیسوزد واز امخاط الشیطان نامند وحقیر قسم سبز تیره
وزرد مایل بسیاهی وزرد کاهی را مشاهده نموده است وکویند امتحان اوانست که زردچوبه را بروی سنکی

بساید وبعد از ان بادزهر را هرکاه رنک زردچوبه سرخ شود خوبست والا فلا وکویند که علامت خوبی او انست
که در افتاب کرم عرق کند وچون سایند بر موضع کزیده افعی ومانند ان بپاشند سم را بطریق شیر نماید
وچون قدر دو جو او را با اب سایند ودر کلوی افعی ومار بکنند بکشد یا حیوانات پیش ایشان دهند باد زهر را
بدهند هرکاه از ان سم خلاص یابد خوبست وحقیر این امتحان را بجهة پیدا ندید در حرارت معتدل ودر اخر
دوم خشک وتا دوازده جو ان مقاوم جمیع سموم حیوانی ونباتی ومعدنی ومداومت ان هر روز بقدر
حافظ صحت ومانع ضرر هوای وبائی واختلاف میاه واهویه ونکاهداشتن او مانع کزیدن هوام وموافق جمیع
امزجه ومقوی دل وجمیع اعضای رئیسه وحافظ حرارت ورطوبت غریزی ومانع تعفن اخلاط وزایل کننده
ان ومنهی ومقوی اعضا وقوی ومفاصل ومحلل ورادع اورام بارده وحاره وجهة خفقان بغایت مجرب
وقدر شربتش در دفع سموم از سه نخود تا دو دانک ودر سایر خواص از یک قیراط تا یک دانک است وکویند
ابتدا میدن بیمار ان اعرفا وکه از تابش افتاب بهم رسد جهة ازالة خفقان فی الفور مجرب **بادزهر حیوانی**
مراد از مطلق ان حجر التیس است وان سنکی است در شیردان بز کوهی متکون میکردد واکثر او طولانی مثل بلوط
میباشد وبهترین او سبز مایل بسیاهی وبراق وتو بر تو مثل پیاز ودر جوفش چوب مخلصه باشد وانچه مدور میباشد
شود در جوفش تخم مخلصه یافت کردد وچون با سرکه بسایند مایل بسرخی باشد ونوع هندی او را سیاهی بسیار
غالب بر سبزی ودر جوفش پشم واخشاب یافت میشود ودر خواص از پیشی ضعیف تر از نوع شبانکاره
شیراز است وفرق میان عملی وغیر عملی انست که چون سوزنی را کرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود
ودر دوزردی مشاهده شود واز عملی دود سیاه را خرد دوم کرم ودر اول سیم خشک ومقوی جمیع اعضا
ومنهی وتریاق سموم است ودر خواص مثل معدنی است مکر انکه در محرور المزاج تب مضرات ومحرق خون و
التهابات واسهال دموی ومحلل اورام بارده وباب کشنیز جهة حار نافع وباب ریحان جهة کزیدن زنبور مجرب
وطلاء او باکلاب جهة طاعون وفتوق وبواسیر وباشراب جهة کزیدن هوام مفید وقدر شربتش از یک قیراط
تا دوازده قیراط است او نوعی از بادزهر حیوانی حجر الایل است ... وکوهی کیرند ابن جمیع کوید که بهترین فادزهرها است
وموافق جمیع امزجه است بالخاصیه وچون سه روز هر روز نیم دانک بنوشد هیچ سمی در مدت حیوة در و اثر
نکند ودر سایر افعال مثل بادزهر معدنیات ونوعی دیکر حجر الحیة است وان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
بارزد لغة فارسی است وبعربی قنه وبترکی قاسنی نامند صمغ نباتیست شبیه به برک خیار وشابه نبات سکبینج
وساقش باریکتر از ان سفید است که مایل بزردی باشد در بالید کی شبیه بکندر بهتر از سرخ وزرد ثقیلست
در اول سیم کرم ودر دوم خشک وقوتش تا ده سال باقیست مفتح ومحلل وملین ومسخن ومدر حیض ومسقط
جنین وباعسل مفتت حصاة ومفتح سده کرده وتریاق سموم وجاذب وجهة عسر النفس وسرفه کهنه وربو و خناق

رحم وصرع و بواسیر وقطع عضل وامراض عصب ومحلل بلغمی وضعف معده وجگر وسپرز و باشراب
جهة سموم وطفیفون نافع وضمادش جهة دمل وخنازیر واعیا وکزاز وکلف وقلع اثار و بامرهمها
جهة رویانیدن گوشت وکناشتن او بر دندان کرم خورده جهة دفع درد ان وبخورش جهة صرع وخناق
رحم ولخولج جنین ومشیمه نافع ومضر دماغ ومصلحش روغن بنفشه وکافور ومفسد گوشت صحیح
وقدر شربتش یکدرم وبجهة سموم یکمثقال وبدلش بهموزن او سکبینج وربع ان جاوشیر است وقطور او
با روغن سوسن جهة درد گوش و درد سر بلغمی مفید است باداورد لغة فارسی است وکنگر سفید نیز گویند
وبعربی شوکة البیضا نامند ومؤلف جامع تمیمی او را عصفر بری میداند وان نباتی خاردار است بقدر دو ذرع
وساقش بقدر انگشت ابهام و برگش بزرگتر از ان ومثلث و سفید ومزغب وخاردار و ثمرش مثل قبه وپرخار و گلش
بنفش ودر جوف قبه چیزی مثل پشم وخارهای قبه بقدر سوزن وتخمش شبیه بقرطم ومدور و بعضی
شکاعی را غیر باداورد میدانند ومیگویند که شکاعی اسم عربی است و باداورد اسم فارسی وتحقیق انست
که یک جنسند وشکاعی را گلش مایل بزردی و برگش عریضتر وسفیدتر وقبه او بزرگتر و ساق او کوتاه
تر است وتخمش اندک پهنتر در اول گرم وخشک وگویند در اول سرد او اظهر حرارت اوست وبیخش
قویتر و با قوة مبرده ومجففه ومحللات وتخمش گرمتر ولطیف ومفتح وقویتر از برگ اوست مسهل
بلغم غلیظ و سودا ومدر بول وحیض ومفتت حصا ومفتح سده ومحلل و با قوة قابضه ومقاوم سموم
ویکدرم از بیخ او جهة نفث الدم سینه واسهال کهنه ودرد معده وعسر بول وگویند هوام وبثهای مزمن بلغمی
سوداوی وضعف معده واستسقا ویرقان وتخم او جهة کزاز وتحلیل ریاح ودرد ورک کمر وسفره ومالید
نش نافع او را بر داء الثعلب جهة ازاله ان مجرب دانسته اند ومضمضه بطبیخ او جهة درد دندان وضماد
جهة ورم بلغمی وابا وجهة دفع تشنگی والتهاب نافع ومضر شش ومصلح او افنتین وبدلش ثلثان وقدر
شربت ان تخم تا دو مثقال واز ابش سه مثقال واز خواص بیخ اوست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند
باذیلوفن بلغة اندلسی عینیه گویند وان نباتیست پیسا و برگش شبیه ببرگ لبلاب کوچک ودو شعب
برگش اثری شبیه بدلق و بارطوبتی بیا چسبنده ومزغب وتندبوی و برجا وسایر اشیای چسبنده گرم ومحلل
ومقطع ومجفف قوی وتخم و برگش مدر بول واکثار او مدر خون ویکمثقال ان با شراب جهة سپرز وضیق
النفس وضماد ثمر کوبیده او بر اعضا مانع قشعریره بیها وبجدی محففه منی است که چون تخمی وهفت روز تناول نمایند
قطع نسل کند وطلاء او محلل مواد بلغمی وسوداویست بارود باصطلاح اهل مغرب زهرة الاسیوس را او
در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است ودر باب شین مذکور شد که ان بخار ممالحیست
که در شوره زار منعقد گردد بعد از رفع اجزای کثیفه شبیه بنمک سفید میشود وبجهة غریب اشیای ثقیله

وتغییر

۲۴

وتغییر معادن سالیوس صقلبی استخراج نموده وبالفعل مرکبا او را با گوگرد و زغال وچوب بید بارود نامند
از سموم ودر طب غیر مستعملات ودر زور او خابس خون جراحات تازه است با کمال سوزش واز خواص انست
که چون اهن را به زرنیخ بیالایند و با مثل ان مس بکشا زند وبعد از ان شوره مثنا بپاشند اهن صعود نموده
اهن در کمال نرمی گردد بازی بفارسی باز نامند از جمله سباع طیور معروفست گوشت او در دوم گرم
ودر سیم خشک وبطئ الهضم وردئ الغذا ومحلل اورام وجاذب سموم مجوف ومر سوخته او جهة اندمال جراحت
وقطور خون او جهة بیاض عین وطرفه وهمچنین زهره او بغایت مفید وطلاء سرگین او جهة رفع اثار وکلف
وحمول او جهة اخراج مشیمه وجنین واعانت بر حمل گویند مجربست باشق معرب از باشه است وبعربی صقر نامند
در دوم گرم وخشک ولطیفتر از باز زهره او جهة نزول اب بیاض عین وطرفه قویتر از زهره باز و سرگین
او جهة ازاله کلف مجرب وگوشت او را چون نمکسود کرده بسابند وسه روز با اب سرد بنوشند جهة سعال
بارد ورینو نافع وقدر شربتش یکمثقال وجگر نمکسود او همین اثر دارد وچون باشه را با پر وجمیع اجزا بجوشانند
تا مهرا شود واب صاف کرده او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة عرق النسا ومفاصل
واعیا وتعب نافع است واز خواص اوست که چون چشم او را با پارچه کبود ی بسته بر بازوی چپ ببندند از طمث
ما نعها مانع نشود ومهاریس گوید که نیم درم از زهره او بدستو ر دماغ او جهة خفقان سوداوی
مجربست بان در حب البان مذکور میشود بان اسم هندی تنبول است بارح عنب الثعلب است باریح نازجیل است
بارسقا رلقس زنجار معدنی است باری رعلا دیر انی بزرگ است باریقون شوکرانست باطن نوعی از علیق است
باروق بعبرانی اسفیناج است باالبن یونانی خشخاش زبدی است بابلبون ابلیوا است بابن هندی اسم مرست
باباری یونانی فلفل است بارسطاریون یونانی بمعنی حمام وان رعی الحمام است باسیون وباقیون معلات
باالقیلر ابوخلسا است بادامات بفارسی نوعی از خلافست بالداکر هندی لوفاست بانی هندی ماء است
بابرنک هندی برنک کابلی است بات هندی برگ نباتاتست باقلاهندی قسم اخیر فتنغ است اباری هندی
ریحانست باوا هندی زیبق است باک هندی اسد است باج هندی زمرد است باثر هندی اسم حجرات باره
هندی خبازیست بال هندی شعر است بادل هندی لوز است بالک هندی اسفناج است باجن هندی منجنیقست
باز هرکاوی بفارسی حجر البقر است بار سروکوهی بفارسی ابهل است بالنک بفارسی اترج است بادیان بفارسی رازیانجست
بادیان رومی بفارسی انیسونست بار گل صحرایی بفارسی لیلاست بارمو هندی دوقواست بابونه کاو بفارسی
اقحوانست بادام بفارسی لوزاست بار درخت گز بفارسی ثمرة الطرفاء است بار درخت سرو بفارسی جوز
السرواست ودر سروکفته میشود بار درخت بنه بعضی گویند بفارسی عیون البقر است بابوه بفارسی کرات است
بارتنگ بفارسی لسان الحمل است وبترکی باغ یرپاغی نامند بار درخت سدر بفارسی نبق است بار درخت عود

الباء مع الباء

بفارسی اسم مرتومات **بارس** اسم ترکی یوزلت **بادام کوهی** بفارسی جلوزات **بالدرغان** بترکی شقاقل الجدات
باطباط اسم ترکی بذر البنجات **بال** بترکی عسل است **بالیغ** بترکی سمک است **باقرقشا** بترکی امعاء **باقری** بترکی
کبد است **بازی** بفارسی بازی است **بابانه** بفارسی بابونه است **باقریقره** اسم ترکی قطاة است **مع الباء ببغا** بفارسی طوطی
نامند و از خوردن پیه او لاجورد و قرطم زود تر تعلیم سخن گویی میکرده در دوم گرم و در اول خشک و بادی
بطی الهضم و گوشت او جهة التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهة رفع ثآلیل مفید و خوردن دل او زبان
او فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین او جهة رفع کلف و آثار و نیکو کردن رخسار و خون
او جهة ازاله بیاض نافعست **ببرمشیر** بلاد هندات و در جمیع خواص قویتر از اسد است **ببر الله** زرد اولد
طویلات **ببری** هندی شاهسفرم است **مع التاء تبع** بنبذ التمرات و نزد بعضی نبیذ دخن و گویند نبیذ
عسل است **بتکه** بترکی قابضه و بفارسی سکدان طبور است **بتیک** هندی بقم است **بتکری** هندی شب یمانی است
بتی هندی مرارات **بتهر** هندی حجرات **بتانه** هندی حلزات **بتاوی** یونانی سرخس است
مع الجیم بجم ثمرة الطرفا است **بج** هندی وج است **بجنالی** هندی بیش است **بجوره** هندی اترج است **بجهور** هندی
عقرب است **مع الحاء بحتحات** بحاء مهمله اذان الغزلات **بج** بلغة اندلس قطلب است **مع الخاء بخور مریم**
قسمی از عرطنیثا و صراوست و آن نباتیست برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر بکبودی او سبز و بکبودی او
مایل بسفیدی و مزغب و ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی هم کبود میشود
و بیخش مثل شلغم و عریض و سیاه و کیاه او را بخور مریم نامند و منبت او جایهای سایه است و مستعمل از و بیخ و عصاره او
و گیاه عرطنیثا خار دار و ساقش دراز تر و برگش شبیه ببرگ کلم و پرشاخ و بیخش شبیه بیخ بخور مریم
و سیاه تر و مثل کره چیزهای برآمده میباشد بخلاف بخور مریم در اول سیم گرم و خشک در آخران و مفتح و
محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة یرقان و تفتیح افواه عروق
و ماساریقا و دفع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهة رفع ضرر داروی قتاله و زیاد
کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضماد ش باد زهر و و اهای کشنده بقوة
جاذبه و با سرکه جهة نتوء مقعد و کلف و داء الثعلب و جهة نقرس و التواء عصب و با روغن زیتون کهنه
جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهة عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقعد
و محرورین و مصلحش کتیرا و بلا ابانارو قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال
و از خواص او است که چون بر شکم ضماد نماید اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلاء کیاه تازه او که کوبیده
باشند جهة ورم سپرز بعید بل و سعوط او بغایت منقی دماغ و تحمش جالی و ضماد او جهة کلف و نمش و خنازیر
و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال او جهة نزول آب مفید و عصاره و بیخ او در این افعال قویتر است و قسمی

کرم صح

از بخور مریم

از بخور مریم را تا تش شبیه به مکل و برگش باریک و عصا کش او بقدر دو ذرعی و باریک و در اطراف آن مثل شعبه از
شعبها کل شبت و تخمش شبیه بتخم شبت میباشد تعلیق بیخ او را دمنع حمل مجرب دانسته اند **بخور الاکراد** نباتیست
غیر جامد ساقش شبیه بساق داز یانه و برگش در حوالی بیخ وابنوه و گلش زرد و بیخش باالیده و سیاه و صلب
و پر رطوبة و منبت او کوهها و درخت دار و صمغش که از ساق او بهم رسد سرخ و بدبو و با تندی در آخر
سیم گرم و خشک و عصاره اش در اول سیم و بیخش در آخر دوم و کیاه او در دوم مدر و فضلات و مفتح
و مسقط جنین و مفتح و صمغش جهة سینه و شش و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد
او جهة سرسام بلغمی و عرق النسا و گزاز و ممتلان و بخورش جهة اختناق رحم و وبا و گریزانیدن هوام و عقرب
و سده زکامی و تجفیف رطوبات دماغ و نزلات و هوام و بانی و قطور او جهة ثقل سامعه و درد گوش بارد
کل جرخ و سنون او جهة دندان کرم خورده و ریزانیدن آن مؤثر و بیخش ملین طبع و جهة جراحات خبیثه و اندمال
آن و جهة عسر بول و مغص و تحلیل و نفخ و درد مثانه و طلاء سوخته او با زفت جهة قروح رطبه و بادیه
نافع و در سایر افعال ضعیفتر از صمغ او و کیاه ازان اضعف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلحش او بنفشه
و قدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصاره بیخ یکمثقال و از جرم دو مثقال و بدلش حب الغار او گویند حمول
یکقیراط او در ساعت اسقاط جنین میکند **بخور السودان** هندی دست نامند نباتیست مثل نقد شبری
و شاخهای مثل او بلاجوردی مایل و گلش سفید و با رطوبتی است که بدست میچسبد در دوم گرم و خشک
و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون
محلل اورام صلبه و بلغمی و سوداوی و بیخ و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا یکمثقال **بخنج** مطبوخ است
بخیب بول شتر اعرابی است **مع الدال بداسفان** معرب از بداسکان فارسی و آن گیاهیست شبیه به بردی
و زرد رنگ ذهبی و باریکتر از بردی و از آن زمبر و سبد و نی نازها و دستهای ایستاده و اهل بیخ
دست و بیخ از آن میسازند و گویند در بادها بیجان بسیار است گرم و خشک و ملطف و محلل و مدر بول که
برکت و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش یکوزن و نیم او در وج و بوزیدان
زیره کرمانی **بدرانک** امد ریات **بدلیون** مقلات **بده** اسم فارسی محرب بات **بدکسکاوبدکسان**
و **بدشقان** باسقانت **مع الراء برنجاسف** بفارسی بوی مادران نامند نباتیست ساق دار و قریب بذرعی
و شاخهای او باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتر دار و زرد و سفید و مایل بکبودی بنفشه میباشد و بقیل از آن
تا عطریه و با نباتات نانخواه چسبندگی است و در کوه و صحرای سایه دار میروید و او غیر قیصوم چه قیصوم
شبیه بافسنتین و اکثر یکساق از یک ریشه میروید و بی شاخ و زیاده بر شبریات و برگش شبیه ببرگ سداب
و بنق و از آن نیز ریزه تر و باچسبندگی قلیلی و گلش زرد و سفید میباشد و با عطریه قوی بی ثقل دایحه و منبت

الباء مع الدال

الباء مع الراء

او مخصوص کوهستانهاست که باران در انجا بیشتر شود و اکثر اطبا عشبا بین مشوش ذکر کرده اند و هر دو انکجره نسبتها
و بعضی که دو چیز دانسته اند بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و بعضی صفات او را در قیصوم مذکور
ساخته اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصات و دو درم
کل او با عسل مخرج اقسام کرم معده و مجرب و اشامیدن طبیخ او و جلوس در ان جهت احتباس حیض
و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهت درد سینه و اقسام دردها
و تفتیح سدد دماغی و تقویه دماغ و سرسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین درد
و بدستور مطبوخ او جهت امراض مذکوره و سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و حمول او با مرضات جهت دفع
فضلات رحم و درد و سوختگی او جهت تجفیف قروح و استنشاق طبیخ او جهت زکام و امراض دماغی نافع
و گویند مضر گرده است و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی
بابونج و گویند در همه خواص مثل افسنتین است **برساوشان** لغت یونانی و بمعنی دواء الصدر و بفارسی پرسیاوشان
و عوام سنبل نامند و بعربی شعر الجبار و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جمة القنا و شعر الکلاب
و کزبرة البیر و سقاسا الاسود و وصیف نامند و ان نباتیست برگش شبیه بگشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای
او بسیار باریک و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا ششماه باقیست معتدل
مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم
معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصات و اخراج مشیمه
و خون نفاس و ضمادش که پخته باشد با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و خایه
او جهت عرق النسا و محرقش جهت منع ریختن موی و رویانیدن ان و خراز و سفوف خشک او جهت اسهال و طلاء
تازه او جهت قروح خبیثه نافع و جهت گزیدن سگ دیوانه شربا و ضمادا مفید و طلاء کوبیده او با مغز
ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع و درد و سوختگی او جهت اندمال قروح و اکله نافع و مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و قدر شربت از جرم او تا هفت درم و از اب طبیخش تا بیست درم و بدلش جهت الام ششی
بوزنش بنفشه و نصف ان اصل السوس است **بردی** در صفاهان پیزر گویند و ان نباتیست ساقش غلیظ
و زیاده بر ذرعی و مدور و نرم و اورا بریده کرده در دیگها ترتیب میدهند کاشش مستدیر و ضخیم و سفید
و دهنی و خوش منظر و برگش مثل خرما دراز و تخمش ریزه تر از حلبه و ملحج و بیخش با حلاوت و کاغذ
مصری از ان ازبیخش که پخته باشد ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی ان کاغذ است در دوم
سرد و در اول خشک و اب او جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز و بدستور
بیخ او و خاییدن او جهت دفع بوی سیر و شراب و ضماد او جهت تحلیل اورام و محرق او جهت زخمهای

مزمنه

مزمنه و قروح خبیثه و اکله دهن و اعضا و نفث الدم و نزف الدم جراحات تازه و اشامیدن او با سرکه جهت سپرز
نافع و گویند مضر احشا است و مصلحش عسل **برطانیقی** یونانی نباتیست غیر بستانی از هر زرعی و برگش شبیه ببرگ
حماض رومی و از ان دقیق تر و سیاه تر و مزغب و ساقش باریک و گلش مایل بسرخی و تخمی از ان شبیه بحبوبات
مرکب القوی و با قوه قابضه و گویند در اول دوم گرم و خشک است و محلل اورام و منقی اثار و برگش و عصاره اش
جهت التیام جراحات و مضمضه طبیخ خشک او جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و اشامیدن
ان جهت بهقها نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش ایجقندر است **برنگ کابلی** دانه ایست مدور و سیاه و املس
از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی در اخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل
بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعا و مصلحش کتیرا و مستعمل از ان
مقشر ان و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل است **بربا مصری** بربا لغت مصری
بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر باین اسم مسمی است و ان شبیه است بکرفس و خوشبو و شبیه ببوی رازیانه
و با اندک تندی و تخمش سبز و باریک در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات
و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و گرده و ملطف و محرک باه و منقی مجاری بول و جهت بواسیر
بسیار نافع و مضر دماغ و مصلح او نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش کبابه و مداومت خوردن نبات
او جهت رفع زردی رخسار ازموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیفتر از تخم اوست **برسیان** اسم فارسی نباتیست
منبت او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد و بی شکوفه و گل تخم میکند در اول بهمن میرسد و ازاد و بیر غیر مشهور است
گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلاء اب او را با گلاب
جهت محافظت جلد که از جرب و غیر ان باشد مجرب دانسته اند و اب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در
خواص مثل بادرنجبویه است **برم** مؤلف مغنی شکوفه امغیلان میدانند و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درختی دیگر
شبیه بام غیلان بقدر زعرور و بزردی یا سفیدی و خوشبو و منوم و مفرح و تازه او مسهل و خشکش قابض
و جهت سرفه کهن و نفث الدم نافع و عرق او جهت تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک
بربوق بفارسی شابانک و معرب او شاباج است درختیست قریب بدرخت انار و پرشاخ و برگش شبیه
ببرگ زعرور و از ان تیره تر و مزغب و رایحه او تند و بدبوی و شکوفه او مثل خوشه و با زردی و وسط
شکوفه او زغب دارد در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده بادها و عصاره
برگ او جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویه معده و تسکین دردهای حشا ایشان شربا و ضمادا
نافع و سه درم ان با یکدانگ حب و شیر مسهل قویست و یکمثقال او با یکحبه جاوشیر مسکن مغص کل
حیوانی که از سردی باشد و سعوط او با عصاره سداب و جند و روغن بادام تلخ جهت رفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ

دبویدن برکا وجهة سده منخرین واغشیهٔ دماغ ونکام وزدو دبرک خشک او جهة الیا قروح وضماد
او بازفت جهة خنازیر نافع ومضر امعا ومصلحش صمغ عربی وبدلش مرزنجوش وقدر شربت از عصاره او
تا سه مثقال وازبرک خشک او تا دو درهم است ابروق بلغة اهل مغرب اسم خنثی است وبعجمی اسم سنکیت سبد
وزرد وچون تبشت مایل بسفیدی باشد ودر عراق متکون کردد ومثل کهربا وسند روس کاه میربایند در دوم
کرم وخشک ومانع سیلان خون مطلقا وجهة خفقان وسرز شربا وضمادا نافع ودرور او جهة الیام جراحت موثر وخام
او باعث ایمنی از غرق شدن وپیچیدن او در پارچه باسنک چخماق ودر زیر سر کذاشتن باعث خواب بیدن هم جهه
درد او وزن ساخ کرده وکویند مجربست برکل شیرازی برک قسمی از عنب الثعلب است وبیخ او عود بری است
بیا کرم وخشک ومسکر قوی وزیاده او مورث جنون وکشنده است برواق بلغة عجمی است سیریا عبری ویونانی
اسقوالس مند ونباتیت پرشاخ وشاخها مثل کماکج وخمیده وکلش سفید وثمرش مثل زیتون وطعم او تند و
بخش سفید وپوست بیخ او بازردی در اول کرم وتر وبا تفریح وموافق سینه ودماغ ومفتح سده ومفتت حصاة
وجهة استسقا وبواسیر وضمادا او جهة بهق وداء الثعلب واورام وسوختهٔ او باعسل جهة تقویه جکر
وعضا او جهة سفیدی چشم نافع ومضر مثانه ومصلحش انیسون وقدر شربتش تا یکدرهم وبدلش بقول ودمعه مع
مؤلف تذکره ریباس است برسین بلغة مصری رطبه است بربلون از جمله یتوعات وکویند قسمی از ابلیکوا است برسیون
ثمر درختیست شبیه بامرود منبتا واسکندریه ودر مصر تنا ولمیتما بید ودر سایر بلاد بعیده است هم
برنو دبرنج کابلی برنک است وبعربی حنطات برغوثی یونانی بزرقطونا است برانس یونانی بمعنی منتن است وکرا
باین اسم نیز مینامند برنقش اشنواست برقوق بلغة مغربی مشمش وبلغة شامی الوچه است ابربر بعربی ثمر
اراک است برهقانغ اسم مروات برنطوره بلغة اندلس عجور لا اکراد است برادة الحدید درصدیدهو صوفت
برده سلام بلغة مغربی لسان الحملات برونا سریانی برماثون دبرونثون برویی برا یونانی ابهل است
بروانیا یونانی فاشرا است برسیا الوسیونت برسن قطن است برشوم بعربی فک است برزونا سب
ها بوا است برطیقون طین مغره است برنی یونانی اسم ابریشم برکینه قصب الذریره برد برلوس قنبرست برمر
هر است برابرا بفارسی سطاریون است براجیل کرفس است برتنا دارد عصی الراعی است برهلیا سریانی تخم
رازیانه است بریون یونانی فاشنه است بردش یونانی جنطیانا است برسیقا هیلا یونانی سفرجل است برغل حشیش است
برتیس یونانی بهمن است برهوطالون برومی اذن بونه است برهین هندی ساوج است بریخ بفارسی اسم ادند
برق بفارسی اسم ثلج است برهمی هندی اسم قسمی از بیش است برعت بلغة خراسان قثاء بری است برموم بفا
حکیر است برنک نیل بفارسی وسمه است برستوک بفارسی خطاطیف است بری هندی ششاست که بعربی ربه نامند
برمون هندی الوس است برسوخ بترکی زبرجد است برغود براء اول وبلام اسم فارسی حنظل است بریا بفارسی هدهد است

برام حجر البرام است
الباء مع الزاء
بزرقطونا مشهور است ودر اصفهان اسپرزه است ودر شیراز بنکو نامند سفید وسرخ وسیاه
میباشد وبهترین او سفید وزبونترین او سیاه وشکوفه هر یک برنک اصل اوست در دویم سرد ودر دوم تر وسیاه او باپوست
واجتناب از خوردن او اولیست وسفید او مسکن تشنگی محرورین وباقوة محلله وملین طبع وبو داده ان قابض
وجهة تبهای حاره وغلیان خون وخشونة سینه وحلق وزبان وعلل صفراوی وذات الجنب وامراض سوداوی
واخلاط سوخته وسرفه ومغص وقرحهٔ امعا وزحیر وضمادا او باروغن کل سرخ وسرکه جهة درد مفاصل ونقرس
حاد ونرم کردن اورام ظاهری وخنازیر وورم صلب وجرب وحمره وباب دهن جهة دمل محرق ریاروغن بنفشه
جهة درد سرجما وترطیب دماغ واعضا وشق شدن کود دراز کردن ناخن وضمادا کوبیده او که با مثل او روغن کل ویبو
خشخاش پخته باشد جهة اورام حاده وتسکین درد ان مجربست ومضر عصب ومفسدا شتها ومصلحش عسل وسکنجبین
عسلی وقدر شربتش از دو درهم تا ده درهم وبدلش در تبرید خرفه ودر نضج تخم کتان ودر سرفه وخشونة حلق
وامثال ان بهیدانه ده درهم کوبیده او کشنده است بزعنج بفارسی اسم بار درخت پسته است که پسته نیز نامند وکویند
درخت پسته یکسال بار می آورد ویکسال ثمرش دانه نمی بندد واو را بزعنج نامند ودر حوالی مثل پوست
بیرون پسته نیست بلکه سرد وخشک ودباغت قابض ومفرح ودر افعال مانند اقاقیا است بزرکتان در کتان
موصوفست وبفارسی بزرک نامند واز بزر مطلق مراد اوست بزور تخم نباتات است وهر تخمی در ضمن
اصل ان موصوفست بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است بزر الجزر البری دوقوات بزر الارجوان در ارجوان
موصوف وغیره نسمیرج است بزر الذیل الاسود حبلاهنک است بزر العصفر قرطم است بزر القنب شاهدانج است
بزر بلاسقیر حرف بابلی است بزرد رازیانج رومی انیسون است بزر الفنجنکشت در انلق مذکورات بزر دود
تخم کل سرخ است ودر ورد مذکور بزرقا رعاده است بزر الخمخم نود ریات بزر رومان البری وبزر المظ جنبذ
القلقلات بزر المخبزی قلتات بزراق القمح حجر القمرات بزر اللهوه نود ریات بزاق بصاق است وبفارسی
ابرهمن بزباز بفارسی تباسه است ابز بفارسی معز وتیر را شاملست بزجه بفارسی اسم ورل بری است بزغاله بفارسی جدی است
الباء مع السین
بسفایج بیخهاست مایل بسیاهی وباریک وکره دار واز مرکهی ریشها برامده وانددرونش سبز وبنات
او بی ساق ویکشاخ برک دار شبیه ببالطیور ودرتابستان کیاه سرخی وبقدر یکتبر وانهیا شاخها درختان وازبیخ
اشجار میروید ودرستکا بن دار نامند ودر دوم کرم ودر اول خشک وکویند در اول کرم آ ودر سوم ته
معتدل ومسهل مرهٔ سودا وبلغم غلیظ وهر خلطی را که ملاقی کند ومحلل نفخ وشیر منجمد در معده وقولنج
ومنجمد کنندهٔ شیر غیر منجمد ومفرح بالعرض از جهة دفع سودا وجهة جذام وعلل سوداوی ومفاصل وضمادا
او جهة التواء عصب وشقاق میان انکشتان نافع وخوردن او باشکر وباطعه خصوصا پختن او در مرق مرغ
یا ماء العسل موجب اسهال مواد بی ضرر است ومطبوخ با اصل السوس وانیسون جهة سرفه وضیق النفس وربو

ومداومت مطبوخ او باعناب جهة سقوط بواسیر بغایت موثر و چون سه مثقال او را جوشانده با فلوس خیار
شنبر و یا با ترنجبین جهة ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجرب و مغثی و مضر سینه و کرده و مصلح
آن پرسیاوشان و جوشانیدن او با ماء الشعیر و فواکه یابسه و باخروس سال دار و قدر شربتش از جرم
او تا سه درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهة مواد سوداوی نصف وزنش افتیمون و ربع آن
نمک هندی است **ابنا** بفارسی بن باز گویند و آن پوست اندرون جوز بوا و بر جوز چسبیده بهترین او تند بوی
اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و گویند در اول و در دوم خشک است محلل ریاح
و صلابات باطنی است و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان
و جهة سلس البول و بیح و نفث الدم و قرحه امعاء و رطوبت سینه و شش و اسهال کهنه و درد سپرز و منع دوار و عنتر
و ضعف معده و تقویت رحم و رطوبات آن و ضماد او با برگ مورد جهة رفع بدبوئی زیر بغل آزموده و با سرکه بر
و عسل جهة اورام صلبه و فرزجه او با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط
او جهة صرع و شقیقه و طلاء او با عسل در حمام جهة درد پشت زن زاینده و دفع ریاح نفاس مجرب و مصدع
و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا
ابد بلغة هندی اسم مرجان است و بفارسی بیخ مرجان و بعربی مرجان را قرول نیز گویند و آن معرب از قروالیون
یونانی است و بیخ مرجان را بعربی خنف نامند و آن سنگی است با قوه نباتیه که از قعر دریا بیرون کرده و در دست
او سفید است و هر چند بلند بر میشود سرخ تر میگردد و شاخها دارد و مرجان بیخ او سفید و سرخ و سیاه نیز میباشد
و سیاه قوی تر است و سفید ضعیف و بهترین سرخ او آن است که صاف و کم سوراخ و صلب و بی رمل باشد
در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد
شده باشد خصوصا محرق آن و جهة وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم
و اسهال دموی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و نیم مثقال او که با ضعف آن صمغ عربی با تخم مرغ سفیدی نیم برشته
باشد با آب برد نوشید جهة قطع نزف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته آن و محرق مغسول او بغایت مقوی دل و دندان و دبر جهة بردن گوشت زیاد زخمها و رفع آثار آن و محرق او جهة نزف الدم ظاهری
و تقویت دندان و زایل کردن زردی بن دندان و بثور چشم و تقویت باصره و دمعه و جرب و بیاض و سلاق و
قطور او با روغن لبان جهة ثقل سامعه و کری نافع و امین الدوله گوید که سه روز هر روز چهار دانگ او را
با سکنجبین بنوشد البته رفع ورم سخت سپرز میکند و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کتیرا و بدلش
جهة حبس خون بونزش دم الاخوین و قدر شربتش تا یکمثقال و اولی استعمال محرق او است در جمیع مذکورات
و محلول او را در رفع جذام مجرب یافته اند و از خواص او است که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بیست درهم

کماخته

کماخته انگشتری یا نگین داری ترتیب دهند و بند را در آن نصب کنند و قمر و شمس در حد اتحاد خود مقارنه
باز هر دو ایستاده باشد با خود نگاه دارد در حال صرع قطع شود و دارنده او گلو کرعی نرسد و از چشم بد ایمن باشد
بستان افروز لغة فارسی است و بعربی حبق البستان گویند و بفارسی تاج خروس و گل حلوا نیز نامند و او غیر حماحم است
که حبق نبطی باشد چه حماحم را برگش عریض و الوان و نبات او قوی تر و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز را
برگش سبز و ریزه و پر گل و گلش سرخ مایل به بنفشی و بی رایحه و تخمش ریزه و براق و سیاه است در دوم سرد و خشک
و قابض و رادع و آب او با جلاب و سکنجبین جهة حرارت معده و جگر و سده سپرز و رفع سمیت خاتق النمر
نافع و جرم او ثقیل و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب او تا یک اوقیه و نیم و بدلش حماحم و تخمش جهة اسهال
نایب مناب تخم بارتنگ است و چون کوبیده در یک رطل شیر خشت بند شب در مهتاب گذاشته بنوشند و سه روز بدین دستور
و زیاده بر آن مداومت کنند جهة رفع حرقة البول و بول الدم مجرب است و قدر شربتش دو مثقال **البسر** غوره خرما است
که زرد و مایل بشیرینی شده باشد و مراتب هفت گانه خرما در ثمر مذکورات و بسر مرتبه چهارم است و اول مرتبه حرارت
و هر چند شیرین تر شده باشد گرم تر گردد در اول گرم و خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهة
بواسیر و نفث الدم خاییدن او جهة تقویت لثه نافع و مسدد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین
و انار ترش و شیرین و مضر سینه و شش و مصلحش خشخاش است و رب بسر در مزاج مثل او و جهة قی و اسهال
ضعف معده و بنیاد او مسکر و قابض و مقوی معده و امعاء است **بستیباج** بفارسی خلال مکه و بعربی سُعد
نامند نباتیست خاردار و برگش با خشونت و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخهای بقدر شبری از یک بیخ
میروید و باریک و او را خلال میکنند و بر سر هر شاخی چیزی مثل قبه و خشن و تخمش شبیه بنانخواه و طعمش تند
و او را خنبرک نامند گیاه او در اول دوم گرم و خشک و با اندک عطریه و خلال کردن با آن جهة تقویت
دندان نافع و طلای او محلل اورام و جلوس در طبیخ او مصلح حال رحم و مدر بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک
و صد عدد او کشنده اقسام کرم معده و امعاء و مجرب و او را بفارسی درمنه و ترکی نامند و مفتح سده جگر
و مدر بول و جهة سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج و استسقاء
و درد مفاصل نافع و مضر ریه و مصلحش کشنیزات و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر سر و مصلحش
ترمس و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش شیح ارمنی است **بستیج** کندر است **بیله** بلغة مصر نوعی از جلبان است
و آن خلو تری است در غایت تلخی **بیاسا** حومل عربیات **بلا** مصلات **ببقیں** یونانی بقس **ابقسا** شاهترج است
ببوروتون یونانی نوع ثقیل توتیای مصنوع است **اپنا** بفارسی اسم ضرع است **پته** بفارسی فستق است و بهندی
پستی گویند **فصل الباء مع النون** **بنات** درختیست حجازی و در عراق مصر نیز میباشد و درین اوان تخم او را بجای حب البان الباء مع النون
استعمال مینمایند و ثمر دار او بقدر درخت توت سفید و بی ثمر او از آن کوچکتر و برگش مثل برگ صعتر و با رطوبة

چسبنده و باشیرینی و کاش زرد و تخمش شبیه بکبابه و بی مزه و ثمرش مثل خوشه و درون دانهای او و مایل
بزردی و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون جوزی قطع نمایند از ان آب سفیدی
تراوش کند و بعد از خشک شدن مایل بسرخی کردد و بهترین اجزاء او دمعۀ اوست و مسواک چوب او مقوی
لثه و دافع بدبویی دهان است مجموع اجزاء او در دوم کرم و در اول خشک و برکش با رطوبۀ فضلیه و دمعۀ
او جهة بیاض عین و تنقیۀ زخمها و تجفیف آن و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار فرمودن
بول و حیض و حمول او با زعفران جهة اعانت حمل و تنقیۀ رحم و تحلیل ریاح نافع و دانۀ او مقوی معده
و اعضاء باطنی و جهة کزیدن عقرب شربا و ضمادا معین و روغن دانۀ او مسهل بلغم و مره سودا
و مورث مغص و برکش بتنهایی و با روغنها خضاب نیکوست و چوب او را با خود داشتن موجب قضای
حوایج است و باین سبب او را خشب الدیار هند و چون حب او موجب مغص و کرب و امراض بدست
اجتناب از خوردن او اولی است **لبنین** نوعی از نیلوفر مصری است و در حین زیادتی آب نیل میروید
ساقش بقدر عمق آب و کلش سفید و بقدر دقیقه خشخاش و در طلوع آفتاب از آب بیرون می آید و در غروب
پنهان میشود تخمش بعدس و بیخش مثل شلغم و از ان کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است
و اهل مصر از پخته و خام میخورند و در دوم سرد و در اول سیم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش
مقوی معده و باه و جهة زحیر و اسهال صفراوی و بواسیر جهة سرفه نافع و کلش با قوة مسهل و روغن
معمول از کل او جهة ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوطا و طلاء مفید و شربت او در افعال
مثل شربت نیلوفر و دانۀ او محلل ورمها و جهة بواسیر نافع و کویند مضر مثانه است و مصلحش عسل
و قدر شربتش تا هجده مثقال و بدلش نیلوفر است **بشنین** بعربی اسم برک حنظل است **بشمه** تخمیرج است
بشنک جنطیانا **بثولیون** بزبان بربری قطونا است **بنّا** بلغة بربری بسفایج است **بشم** بفارسی
اسم صوفت **بپنک** اسم ترکی سنور است **پته** اسم فارسی برگ است **بشم و زغ** بفارسی طحلب است **بنبا**
هندی اسطوخودوس است **مع الصابصل** بفارسی پیاز است و بری او بوته در چشمه سارهای
کوهها کثیر الوجود و طعم و بوی و برکش مانند پیاز و بترکی کومران نامند و قوی تر از بستانی است در آخر
سیم کرم و خشک و کویند در چهارم کرم است و با رطوبۀ فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوت خصوصا — و در اول سیم
پخته او با کوشت چرب و رافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض
و مفتت حصات و مطبوخ مضر او کثیر الغذا و ملین طبع و پخته او با چربی جهة تنقیۀ شش و سینه از
اخلاط لزجه و پخته او در سرکه با پرورده در سرکه جهة یرقان و سپرز و برانکیختن اشتها و تقویۀ هاضمه و منع غشیان
صفراوی و بلغمی و بتنهایی مانع غثیان است و دویه کرسنه و رافع سموم و آب او جهة رفع ضرر سک دیوانه

کزیده

کزیده نافع خصوصا چون یکپارک بوزن شاه از ان در عرض سه روز خورده شود بغایت مجربست و قطور آن
جهة دمعه و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول آب و با عسل جهة بیاض و سعوطا منقی دماغ و بوییدن او
جهة رفع ضرر هوای وبائی و سنونی دماغ و چکانیدن آب او و کذاشتن پخته او در کوش جهة ثقل سامعه
و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کردن رنک و رخسار و با آب
و عسل و نمک جهة برص و کلف و ثالیل و قروح شهدیه کویند مجربست و با موی آدمی جهة زخم سک دیوانه
کزیده و با انجیر جهة کزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او جهة نضج اورام بارده و با زرده تخم مرغ بار دو غیر
تازه جهة درد و ورم مقعد و حکه و با روغن کوهان شتر جهة شقاق مقعد و بواسیر و زحیر مجربست و حمول
او جهة کشودن رکهای بواسیر و سیلان فرمودن خون موثر و جهة کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق او
با موی سوخته و کافور جهة آکله مجرب و قیروطی از او با پیه مرغ جهة ریش شدن پا از کفش و موزه مفید
و مضر محرورین و اکثار او مورث قی و نسیان و لیثغ و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ
در جرم معده و موجب تشنکی و مصدع محرورین و مصلحش شستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن
آب انار و کاسنی تناول نمودن و رافع بوی او با قلی و نان سوخته و کردکان مشوی است و تخم او در آخر
دوم کرم و خشک و با رطوبۀ فضلیه و منهی و ضماد آن جهة داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است
بصل القی پیازیست ریزه و پوست او سیاه و برکش از برک بلبوس درازتر بغایت مقیی و اکر قدری زیاده
خورده شود فضله را بقی دفع کند و بسقوط قوة و خناق کشنده و اولی استعمال ناکردن اوست **بصل**
العنصل و **بصل الفار** و **بصل البر** اسقیل است **بصل الماکول** بلبوس است **بصل الزیر** و **بصل الذئب** بلبوس است
و کویند صنفی از بلبوس است **بصل النرجس** پیاز نرجس است و در حرف نون مذکور میشود و بسنور سایر پیازها
در حین ذکر نباتات مذکور است **بصاق** ابی هرنات و در انسان مذکور **بصاق القمر** حجر القمر است **بصل الحیة**
و **بصل الحنابله** اسقیل است و کویند بلبوس است **مع الطابطم** بفارسی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود
و در خزان میکند و برکش با عطریة و تخمش سبز و شبیه بنماق و عدس و از ان بزرکتر و با خوشه و مغزش
سبز و پوست او ترش و بفارسی بن نامند و در جبة الخضراء موصوف و صمغ او را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک
البطم مذکورات اما درخت و برک و شاخ او در اول سیم کرم و خشک و محلل و قابض و نطول پوست او محلل اورام
و برکش خضاب موی و خاکستر چوب او جهة داء الثعلب و برک خشک او با روغن یا سرکه جهة رویانیدن
و دراز کردن موی موثر است **بطیخ** لغة رومی است و بفارسی خربزه نامند و یونانی تایق نامند و شیرین او سرد
و در دوم تر و شیرین او و تفه شیرینی مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک کم جرم است و بهترین شیرین
او ملیونات که خربزه کرماک باشد و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معده نیست و سریع

التنفس هم نیست وموافق صفراوی وسوداوی ودر برودت وحرارت معتدل ومرطب دماغ وبدن و
مفتح سده وجلا او زیاده از سایر اقسام ومجموع اصناف خربزه مدر بول ومخرج حصات وجالی وسریع النفوذ
وملطف ومرطب ومدر عرق وشیر ومسهل انچه با ورسد ومصلح حال کرده وفروج طبخ با و جالی اندوم وخ
احشا وسریع الاستحالة بخلطی که در معده باشد ومصلحش سرکه وآب انار ترش وناشتا خوردن او مورث تبهای
صفراوی وبر بالای طعام موجب تخمه وبا اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سده وبهترین اوقات تناول او
مابین دو طعامات که طعام اول از معده منحدر شده باشد وضماد گوشت خربزه جهة تسکین ورم ودرد
چشم واورام صلبه وبا بوره جهة کلف واثار وضماد مجموع او وجالی جلد جهة بهق وکلف وضماد پوست او
جهة منع نزلات وورم دماغ خصوصا جهة اطفال لدا شامیدن دو درهم پوست خشک او وجهة اخراج
حصات وانداختن آن در دیک باعث زود پخته شدن گوشت وبغایت ازموده ویک مثقال تا ده مثقال
از ریشه خربزه مقیئ قوی وضماد او با عسل جهة قروح شهدیه نافعست وتخم او در اول گرم ودر دوم
تر وملین ومبهی ومفتح سدد جگر ومدر بول ومنقی گرده ومثانه وامعا وجهة سرفه حار ودرد سینه
وخشونة زبان وحلق وتبهای حاره ومرکبه وتشنگی وحرقة البول وجهة بدرقه شدن قوة ادویه
جگر ومجاری بول وتسکین حرقة وخشونة قضیب که از جهة حصات بهم رسیده باشد وضماد کوبیده منقی
مقشر او بغایت جالی بشره وجهة کلف مجربست وگویند مضر سپرز ومصلحش عسل است وقدر شربتش
از دو درهم تا پنج درهم **بطیخ هندی** بفارسی هندوانه وبعربی دلاع وذا بوقه نامند در اول درجه دوم سرد
ودر آخر آن تر ومسکن حدت صفرا وخون وتشنگی ومدر بول وملین طبع وآب او با عسل وزنجبیل
جهة قطع بلغم وبا شیر جهة امراض سوداوی وبا تمر هندی جهة مواد صفراوی وجرب وحکه وبا سکنجبین
جهة تفتیح سده وادرار بول ویرقان ومواد محترق واعانه بر هضم وبا شیر خشت وامثال آن جهة
تبهای حاره ودفع خلط ردی الکیفیة که کم مقدار باشد مفید ومولد خون رقیق وبلغم شیرین ومرطب
بدن ومضر سپرز وبارد المزاج ومضر معده سرد ومصلحش گلقند وعسل وقند وامثال آن ودر
مزاجی که صفرا بیشتر غالب باشد هندوانه از جهة لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل آب کدو که در
معده مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه ودرد مفاصل وامثال آنست وچون هندوانه را سوراخ
کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را محکم کنند ویک هفته در زیر سرگین اسب دفن کنند آب او مثل
شراب مسکر گردد اما مغثی ومفسد معده است وتخم او در درجه دوم سرد وتر ودر جمیع افعال مانند تخم
کدو است وقدر شربتش تا پنج درهم ودر اخراج حصات واغذار خربزه از معده گویند مجربست ومربای
پوست هندوانه بعسل وشکر جهة سرسام وسواوی وبهر پیری ودرد سینه وضعف معده که از خلط
کراث

کراث باشد وتقویه هاضمه نافع است **بط** بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی والوان مختلف واهلی ووحشی میباشد
در دوم گرم ودر اول خشک ومرطب برطوبة فضلیه وکثیر الغذا ومسمن بدن وکرده ومبهی ومصفی صوت
ودافع ریاح ومولد خون غلیظ سریع التعفن ودیر هضم ومصدع ومصلحش سرکه وزنجبیل وادویه حاره وسکنجبین
وضماد گوشت او با نمک جهة ثالیل وخاکستر پر وبال او جهة تحلیل خنازیر وزبلان جهة کلف وتمش وخنازیر نافع
وپیه او بهترین پیهها وگرم وملین ومحلل وبا قوة نافذه وجهة خناق وورم پستان بارد یا قلی مجرب وجهة سرفه
شرباً نافع وحکاردک پرواری مولد خون صالح وجهة خفقان مفید وتخم او غلیظ ودیر هضم ودر افعال ضعیفه
از تخم مرغ وجهة رفع هزال وسرفه ودرد سینه وباه کاها جهة قطع سیلان خون وذخیره برشته او با شراب ودوغن زیتون
جهة زود برآمدن اطفال نافع وپوست او با مروارید وشکر ونوشادر جهة رفع بیاض چشم بغایت ازموده است
وسنگدان او دیر هضم واز تعفن دور است وچون هضم شود مقوی معده واحشا است **بطارخ** اسم مادهٔ تخم
ماهیست که هنوز تخم نشده باشد ومدة بقای او بقدر انگشتی وسایل او نیز میباشد بیل بزیک وبهترین او تازه مایل
بزردی سایلات مکسود او در دوم گرم وخشک وقاطع بلغم وجالی قصبه ریه وریاح نافع وسریع التعفن
ومضر محرورین ومصلحش زنجبیلات که بالخاصیة قطع تشنگی آن میکند وسکنجبین وترشیها مطلقا
در گیلان تخم ماهی را الشبیل منیتا قریب الفعلات با و **بطراخیون** بطارخ است **بطیخ زنق** بر او نیز امیم **بطیخ**
سندی و**شامی** و**فلسطینی** بطیخ هندی است **بطرابونا** اسم سنگلاخ است **بطراسالیون** بیونانی بمعنی کرفس
جبلی است آوان قطراسالیون است **بطراخوا** بیونانی ضفدع است **بطرهن** بیونانی خرنوب النوک است **ابطیطس** بیونانی
یبروج است **ابطسفا** بیونانی مومیایی است **بطارین** بیونانی سرخس است **بطرالاون** بیونانی نفط است **ابطینه** بکل
بطباط عصی الراعی است
مع العین بعیر اسم جمل است **بعوض** پشه صغیر است که بفارسی خالیه نامند
بعر اسم سرگین حیوانات که خشک واز هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند وشتر **مع الغین بغل** بفارسی
استر نامند از فرط حرارت مزاج توالد نمینماید وبندرت واقع میشود وبهترین او آنست که مادرش ماده یار
باشد وزبونترین آنکه پدرش اسب باشد ومادرش الاغ در سیم گرم وخشک وگوشت او جهة درد مفاصل
وپیه او مسکن نقرس وعرق النسا وچون با روغن زیتون دلک او را طبخ نموده سه روز با آب عصی الراعی
بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد میشود وچون زن سه مثقال از جگر او سه روز بعد از طهر ششم
بخورد مانع حمل میگردد وبدستور بول او همین اثر دارد وبدستور موی او وفرزجه چرک گوش او وبخور
سم او مسقط مشیمه وگریزاننده هوام وهمچنین بخور زبل او وجهة گریزانیدن هوام وخوردن آن جهة تسکین قولنج
نافع وچون ذکر او را با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده در موی بمالند جهة دراز کردن وسیاه
کردن آن مجرب وذکر الاغ نیز همین اثر دارد وضعیفتر از او است **بغراغتائیت** خراسانی که از آرد گندم خمیر کرده بقدر

وجهه کرده وسپرز صح

التاء مع العین

الباء مع العین

الباء مع القاف

درهمی ترتیب میدهند و باقلیه که از سرکه و دوشاب وادویه حارّه و کوشت سازند ما باشد استعمال مینمایند کرم مایل
باعتدال و مشهی و مسکن تشنگی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و اصحاب
ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مولف تذکره موافق
انچه مذکور شد ذکر نموده و همین خاصیت دارد دیگر ماهیچه و اش اکرا که در اصفهان اش مینامند **بقلة الحمقا**
بفارسی خرفه نامند و ببربری انکعیلم و بفرنکی برغالسا نبات ان کمتر از زرعی و اکثر او مفروش بر زمین و ساقش
بقدر انکشتی و بیانات و شکننده و برکش ریزه و مایل بتدویر و کلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی
در سیم سرد و تر و کویند در دوم تر است و اب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و جرکی که از سینه
اید و مانع نزلات و جهة حصات و ادرار فرمودن بول و حرقة ان و نواصیر و بواسیر و حرارت جگر و تبهای حاده
و رفع حب القرع و درد مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و درد سر حار نافع و ضماد او با روغن گل جهة صداع
حار و سوختگی اتش و اورام حارّه و باشراب جهة بثور سر و بارد جوجهة مقدمه شقاقلوس و ورم چشم و ورم
دماغ و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و اشامیدن او با ریوند جهة قطع شب مجرب و حقنه او جهة
جهة درد انثیین حار و سیلان فضول با امعا و رحم و ضماد بیخش جهة ثالیل قوی تر از نبات او و نبات او در
مرورّه و صداع و امراض حارّه بغایت نافع و مضرّ باه مبرودین و ضعیف الحراره و بالخاصیه مسقط اشتها
و کثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربتش از اب او تا بیست مثقال
کردن نبات او مانع احتلام او تخمش در جمیع افعال مثل اب او و از ان ضعیفتر و دزوش جهة قلاع اطفال
نافع و دفع تشنگی قوی تر از نبات او و کویند مضر سپرز و معده بارده او و مصلحش قند و قدر شربتش تا یکدرم
و بدلش در اکثر امور بزرقطونا و بودادهٔ او قابض و غیر بوداده ملین طبع **البقر الوحشی** نوعی از ایل است
و مذکور شد **بق** بفارسی پشه است در دوم کرم و خشک و با اندک سمیت و بوداده او جهة صداع مزمن
و اختناق رحم و لعوق سوخته او با عسل جهة سعال مزمن و بلع نمودن زنده او جهة رفع عسر بول و نفوخ او
در مجرای بول جهة احتباس بول و تفتیت حصات نافع است و کویند چون هفت عدد او را از ثقبه باقلای مثقوب
بلع نمایند قبل از نوبه جهت رفع تب ربع مجرب و طلاء روغن او با اب لیمو رفع اذیت گزیدن او میکند
و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه کاو چند روز در مکانی بخور نمایند منع تولد او نماید و مجرب دانسته اند
بقم درختیست عظیم مینبات هند و زنگبار و برکش مثل برک بادام و کلش بسیار زرد و ثمرش مدوّر و مایل
بسبزی و در اخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و رنگین میکردد و چون دو سه شب او را بجیسانند
بغایت خوشرنگ میشود و از چوب او صباغان استعمال میکنند و رنگ بقمی مشهور است در سیم کرم و در دوم
خشک و بجد یهم او کنند و کویند علاج پذیر نیست ذرور او جهة التیام قروح کهنه و جراحات و قطع

نزف الدم

نزف الدم و غسول با اب او جهة نیکوئی رنگ و رخسار و تقویت مفاصل نافعست **بقم** بضم با و تشدید قاف
و فتح ان بلغة یمن اسم جوز ماثل است **بقس** بفارسی درخت شمشار نامند برکش مثل برک انار و از ان کوچکتر
و سبزتر و ساقهای او سفید و شاخهای او در زمستان و خزان نمکیند و کلش سفید و در غایت عطریه و تخمش سیاه و مانند فلفل
در دوم کرم و خشک و برکش سم حیوانات خصوصاً شتر و ضماد نشاره او با حنا جهة تقویت مو و تفرق شدن
که در استخوانها سرات و با سفیدی تخم مرغ وارد کندم جهة استحکام مفاصل و وثی و وهن و نطول طبیخ
برک او جهة خروج مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب دهان
و ضماد طبیخ او با شراب کهنه تا بقوام رسد جهة باد سرخ و نملهٔ اکّاله و سعفه و با عسل و حنا جهة رفع اثار جلد نافع
و قدر شربت از تخم تازهٔ او که دانه را بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک او سه مثقال و شکوفه او مقوی
دل و دماغ و عرق او قوی تر از شکوفه تاریخ است **بقنوفرلن** یونانی نباتیست برکش شبیه به ترتیزک و از ان
سطبرتر و تند طعم و ساقش مربع و کلش شبیه بکل بادروج و تخمش شبیه و مانند تخم کتان و بیخش مدوّر روبیناو ناپخته
بزردی و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه ببوی شراب و بیخش سنکلاخها کرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع
و ضماد برکش جهة جراحات عظیمه و ثالیل منکوس و جذب خار پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل
مسهل بلغم و مرّه سودا و قدر شربتش تا ده مثقال **بقلة یمانیه** نباتیست شبیه بکاسنی و از ان ریزه تر
کنارهای او مبرو به مایل بسرخی و بی طعم است او در دشتستان و طبرستان تاشکنی نامند و ابن تلمیذ کوید تخمش شبیه بتخم
بستان افروز و قسم ماده سرخ تر است و در دوم تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه
و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و ضماد ش جهة جرب و حکه و اورام حارّه و درد سر و خراج و قروح
و ورم چشم و ثالیل و قروح باطنی و علیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش جوارش ها
و تخمش سرد و خشک و رادع و جهة امراض حارّه و اورام شربا و ضمادا نافع و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر
شربتش تا سه مثقال **بقلة حامضه** را بخراسان کویند قسمی از حماض بزرک و در روایت بی ثمر و از برک کوچکتر
و ترش مزه و در جاهای نمناک میروید و در افعال مثل حماض و مضر عصب و مصلحش عسل است **بقلة البراری** نباتیست از
بری کوچکتر و بیخش بر روی زمین پهن میشود و کلش زرد بخلاف ثمار بری که بیخش بر زمین فرو رفته است ابن تلمیذ
شوری و تلخی و در اخر زمستان میروید و در تابستان میخورند و تخمش شبیه بدانه پنبه در اول سرد و در رطوبت معتدل
و کویند کرم و خشک است مقوی احشا و معده و جگر و جهة خفقان و بوی دهان و تقویه لثه و دهان و تب ربع بلغمی
نافع و در جای خواب کذاشتن موجب خوابهای خوبست **بقلة الذهبا** نباتیست برکش شبیه ببرک بارتنگ و از ان ریزه تر
و بیخش باریک و پرشعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر منابت او ارمینیه و بلاد مغرب و خزان او در بهار
در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند و پوست بیخ او را میپزند تا مثل زفت میشود و چون به پیکان

وحربها بما لند بهر حیوانی اکه بجورد وبچون او مخلوط شود درساعت او را بکشد ودر اندلس بیخ مقشر از پوست
او را بجای کندش استعمال مینمایند در نهایت کرمی وخشکی وسه درهم او کشنده است ابقی بقلة خراسانیه بقله
حامضه است بقلة الرمل بقلة البراریت بقلة مبارکه وبقلة الزهرا وبقلة لبنیه بقلة الحمقا است بقلة اترجیه
ترنجانست واو قسمی از بادرنجبویه است او مذکور شد بقسما خبز الکعکات بقلة الشا وبقلة فارسیه بادرنجبویه است
بقلة عربیه بقلة یمانیه است بقلة یهودیه هندبای بریست وکویند قرصعنه است بقلة الغزال مشکطرامشیع است
بقلة بارده لبلابست بقلة الانصار کرنبست بقلة الخطاطیف دواء الخطاطیف است وکویند عروق
صفرست بقلة العدس نودنج بریست بقلة ذهبیه وبقلة الروم قطفست بقلة الحمقا بری البلوا است
بقلة الملك شاهترهست بقلة عایشه جرجیر بستانیست بقار سطاخیدرست بقسیلس یونانی بقرا است
بقلة الاوجاع یونانی او را قالیا نامند نباتیست مغربی وبوادی افریقیه در طعم شبیه بابنیون باشد
تلخی در دوم کرم وخشک وجهة درد شکم هر شخصی در هر زمانی مفید است بقلة النصب بادرنجبویه صحراییست
بقلة دشتی تفاقیست بقر کاو است بهترین او کوساله یکساله است که عجل نامند وبعضی او را بهراز کو
چهار ساله سفید اند وزرد او بهترین سایر الوان کوشت کاو وزیاده از یکسال در دوم کرم ودر سیم خشک
وغلیظ ودیر هضم ومورث امراض سوداوی وبعد انهضم تام مقوی بدن ومسمن وقاطع اسهال وقی
وجهة اصحاب ریاضات وفوق نافع وسبب تعفن خون ومضر اصحاب نقرس ومفاصل وقاطع حیض ومسدد
واکبار او موجب نفخ ومصلح او مزابوختن وباعسل وسرکه وادویه حاره ملطفه مثل دارچینی خوردن وسکنجبین
وشیر بینها سوای خرما موافقست ومرقان که چربی گداخته شد باسرکه جهة صاحبان مرار وجکر
نافع ومانع انصباب مرار بمعده وامعاء وانتشار صفرات ومدر بول وجهة یرقان نافع وخوناب کباب
بیچربی وجهة کشتن کرم کوش وسوختکی آتش مفید وشاخ او در دوم سرد ودر سیم خشک واشامیدن یک مثقال
سوخته او باآب سرد مانع رعاف وباشراب قاطع اسهال ودرو دار وسوهان کرده ضماد سوخته او جهة
الته وجلای دندان والتیام قروح نافع وسم سوخته او نیز همین اثر دارد ودو مثقال او باعسل جهة اخراج
حب القرع وتقویة باه ومداومت او هر روز نیم مثقال باسکنجبین جهة رفع سپرز موثر وپیه او در
بهترین پیه خوك وزهره او تا چهارم کرم وخشک ودر معاجین جهة صاف کردن منی واشامیدن او باعسل
جهة حکه ومرض اتشك وطلای او جهة قروح خبیثه وکزیدن جانوران وتسکین درد زخمها وورم قضیب
وفرج وغلاف خصیه وتحلیل ورم ان وبابوره وطین قیمولیا جهة جرب متقرح وبرش وسبوسه سر
وفرهجه او باادویه مناسبه جهة احتباس حیض وتنقیه رحم واکتحال او باعسل جهة بیاض چشم وقطور
او باشیر زنان وشیر جهة کوش وکرانی سامعه وجراحت کوش وبامرهم جهة منع چرك زخمها وغیره او باعسل

والیدن

والیدن درخارج جهة خناق وطلاء او جهة قروح مقعد وباطرون وسنگ رخام جهة حراز مفید وضید
مجفف او راسوهان کرده باتخم شبرشت خوردن بغایت مقوی بجوزشاخ او جهة کریختن هوام واسقاط جنین
ومترها او جهة تلیین اورام صلبه وشقاق وبواسیر وشقیقه واستخوان سوخته او مانع زیاد شدن اکله
واشامیدن خون او بقدر یکوقیه کرم کرده باشد کشنده وضماد ش بارد جو ملین اورام صلبه ودق
خشك او جهة حبس کردن خون جراحت ومنع ورم ان بغایت مفید وضماد خون تازه او که باخون حیض
ممزوج کرده باشد جهة نقرس ودرد مفاصل کویند مجربست ودر دست کردن انکشتری که از شاخ بیخ
او ساخته باشد ودر دست چپ کنند جهة رفع صرع بالخاصیه موثرست وچون کوشت او را با مهر ابوخته
وباخون او در شیشه کرده چهل روز تعفین نمایند وبکنارند تا کرمها بکند یکوا بجو رند یکماند ثم قاتلست
وچون بابزر البنج قدری از ان نفوخ کنند بیهوش میباشد وکویند ازموده است او خواص بول او در بول
الباء مع الکاف
مطلق وسرکین او واحشا وشیر او در لبن مذکورست بکاء درختیست معروف در مکه معظمه شبیه بشام
وبرکش از ان ریزه تر وثمرش از انار دو رواب سفیدی که از ان میچکد از ماندن سرخ میشود بخلاف دمعه
بشام در دوم کرم وخشک ومنضج صلابات ومسهل چوب او ودمعه او جهة تقویه لثه ومنع افتادن دندان
خاکستر او جهة التیام قروح وبرکش محلل رمد وتخمش مقوی معده وجهة سرفه واورام بلغمی وسوداوی
نافعست ابکمون لغة فارسی وبعربی عرفج نامند از جمله نبوعاتست ودر کنارها مهروید وشبیه بدرختست ودو
شاخش زیاده بر پنج صد دمیشود ومایل بسرخی وشیر دارد ودو تخمه اعضا از پنجه میکویند وبرکش شبیه
ببرگ کاج وپیچیده وکلش سفید ودو درهم وتخمش شبیه به تخم مداهانه واو راحب الفقد نامند ودر سیم کرم وخشک ومفتح
سدد احشا وجهة سپرز بغایت نافع وچون زن در ساعت ایکعد از ان تخم تناول نماید در ان سال حامله نشود
واکر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نکردد بکام حب الاثلست بکاین هندی از اد درخت
بکوینه غوشناست بکیر هندی خارشتر است بکری هندی مغرست بکورتکن بترکی علیقست بکان بیت
الباء مع اللام
حسك است بکایت هندی بنجنکشتست بلسان درختیست بقدر سفز وبرکش شبیه ببرگ سداب وازان سفیدتر
ودر بوی شبیه بان ومنبت او عین الشمس توابع مصرست ودر طلوع شعری یمانی ساق درختها را شکافته ابهای
او که مثل صمغ منجمد میشود روغن بلسانست ومؤلف تذکره ساکن مصر میفرماید که بالفعل معدوم واز چوب
بلسان وسایر اجزای سازند وبدستور بجای حب بلسان ثمر بنام راعطاران میفروشند ضماد برکش جهة
کزیدن عقرب وطبیخ ان جهة تحلیل نفخ ورباح غلیظه وقطور مطبوخ او جهة درد کوش وضماد بیخ درخت مذکور
که سوزانیده شد باسرکه جهة ثالیل ومرهای پوست تازه او باعسل جهة تقویه معده ودفع رطوبات نافع
وچون شاخ برك او را پخته واب از ان باروغن بجوشانند قائم مقام روغن است وخواص حب وعود ودهن او

دو مقام خود گفته میشود **بلبوس** لغة یونانیست بفارسی نیز و تلخه پیازنامند و بعربی بصل الذئب وان مثل پیاز تو بر تو نیست بلکه مثل یک دانه سیر و پوست او سیاه و متشنج و برکش مثل برگ پیاز و عریضتر از ان و در طعم و بوی شبیه بپیاز و بزرگی داغ سوغانی و در لوستان طبرستان و بعضی از باران بزرگ میشود و تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولاتست و ابن تلمید گوید که مثل پیازاست و کوچک مطاول و رنگش ارغوانی و زنان از و گلگونه میسازند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل او رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برکش مثل کراث و گلش شبیه به بنفشه و طعمش با حلاوتست در اول سیم گرم و خشک و گویند در آخر اول خشکست و مهیج باه و جلا و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد او بر کمر و حوالی قضیب جهة تقویة باه و بدستور جهة التواء عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهة تقویة بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهة در دسعدم و با زرده تخم مرغ جهة کهنه بحت چشم و با ادویه مناسبه جهة تالیل مسامیریه و با سکنجبین جهة بثور لبنیه و با آرد جو جهة شکاف عضل و ناخن و با خانق النمر جهة کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه جهة عرب و طلای پخته او در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهة بخار سر و زخمهای تازه و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شربتش تا ... با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک باه مرطوبین و منهی طعامست **بلیلج** ثمر درخت هندیست مایل باستداره و بزرگتر از عفص شبیه بهلیله چینی و پوست او رقیقتر از پوست هلیله و مستعمل پوست اوست در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیة مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهة بواسیر و بوداء او جهة اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهة دمعه مفید و مضر سفل و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش املهء مقشرات بقدر ثلث و گویند شکوفه حنا مثل او و ثلث او مورد و سدس او هلیله سیاهست و چون روزی نیم درهم او را با نیم درهم شکر و آب کرم مداومت نماید جهة قطع سیلان آب دهان و تقویه باصره بینا مفیدست **بلوط** بلغة طبرستان دار مازی نامند و بفارسی بالوط گویند قسمی از ان دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را بهش نامند و او از قسم مستطیل لذیذتر و درختان شبیه بدرخت فندق و ان شاه بلوطات و ماکول اهل بلاد و ابن تلمید شاه بلوط را قسمی از بلوط داده و قسم شمرده و مؤلف مالایسع سه قسم ذکر کرده و این اصوبست و در بعضی صورت شاه بلوط نیز افشا اوست و مستطیل و قسم میباشد یکی ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده و امین الدوله از محمد بن احمد و او از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میدهد و یکسال عفص و شیرین ماکول او در اول سرد و در دوم خشک و تلخ او در اول سیم خشک

وباید بناب

ونایب مناب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و نزف الدم و جهة سحج و سلس البول و تقطیر البول و قرحه امعاء و خفقان و غثیان که از ضعف معده باشد نافع و ضماد او با پیه خوک بمکو جهة ورم حار و اورام بلغمی و سوخته او جهة قلاع و قروح ساعیه و حمول او جهة قطع سیلان رحم نافع و نان او ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب نبطیست و درخت بلوط را جمیع اجزا بارد و یابس است و ریشهای باریک او یابس تر و جهة قطع سیلان رحم و امثال ان نافع و برگ او جهة التیام جراحات تازه و خاکستر چوب او جهة دندان و جهة آکله مفید و چون بلوط را با نیم وزن ان کندر با روغن زیتون سرشته مداومت شرب او کنند قاطع سلسل البول و بول فراش و ادرار مذی و منی و مجفف نار فارسیست و مجرب دانسته اند و آبی که در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهة خضاب ابرو بهتر از خطاطیست و جفت البلوط که پوست رقیق اوست و بر مغز او ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهة جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شرب و ضماد او جهة قوقوبا نافع و بدلش گلنار او گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل اوست و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقالست و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض و یبس او کمتر از بلوطست و غذائیتش و عرق و باقوه جالیه و مسمن بدن و مولد بیه گرده و مشوی او با اشربه منهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهة دفع سموم بغایت مؤثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و تفاح و اقسام بلوط مضر حلق و مثانه و مصلحش ان بزرخند قوقی و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت او را با مرار پخته بکشند بروی کماد نموده و قدر آن را با طین قیمولیا سرشته باشد بغایت سیاه کند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست شلوک است **بلوط الارض** اسمیست مشترک بر کمادریوس و بوی بیخ نباتی که برکش مثل برگ کاسنی عریض و منبت او در بلاد ریها و بخت کولان که نوع از سلاست و اوحد و ارسطینا از اندلسیست و طعم او شیرین و با اندک تلخی در دوم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و مفتح سدد اعضای باطنه و مدر بول و حیض و رافع ملالت و ضمادش جهة پاک کردن زخمهای متعفن و گوشت زیاد و منع زیادتی قروح نافع و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است **ابلوطی** نباتیست برکش شبیه ببرگ سیر و سیاه لون و بدبو و شاخهای ان مربع و سیاه و برکش خیری شبیه به بشم و گل ان مدور و زرد و اغبر است گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهة گزیدن سگ دیوانه و پخته او در زیر خاکستر جهة بواسیر مجرب دانسته اند و با عسل جهة پاک کردن زخمها نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و هم وزن او بدل فراسیون **بلح** بحاء مهمله ثمر درخت خرماست که سبز بوده زرد مایل بسرخی شده باشد و غوره خرما نامند و داخل اکثر طیوب میکنند در اول دوم سرد و در آخر ان خشک و با عطریة و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون

بواسیر و مقوّی لثه و ضمّاد او ملصق جراحات تازه و مقوّی عصب و مسترخی و خوشبو کننده عرق و مداومت
اکل او بهم قاطع جذام و مضرّ شش و سینه و مولّد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه و مربّا — و مولد خلط غلیظ صح
وقدر شربتش دو درهم و جزو اعظم سک و رامک است و چون آب او را با آب غوره بجوشانند تا غلیظ
کرده و در چشم کشند جهة قطع دمعه و جرب و سلاق مجرّبست **بلجة** بجاء مهمله بلغة مغربی گیاهیست
که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او باریک و سرخ و بهم پیچیده شبیه به پیچیدن کرمها باشد و
بر روی زمین مثل دایره مستدیر میباشد و گلش سرخ و سفید است گرم و خشک و مقطّع و محلّل و غرغره عصاره
و طبیخ او جهة اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در رطب مستعمل نیست و ضماد او محلّل قوی است
بل بلغة هندی خیار هندی است بزرگتر از خیار کبر و تخم او تلخ و مغز ثمرش چرب و پوستش سیاه و اندرون
او سفید مایل بزردی و مستعمل تخم اوست در آخر دوم گرم و خشک و با قوّة قابضه و مقوّی احشا و محلّل
صلابات و طبیعت عصب و جهة فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارش جهة
تحلیل ریاح بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مشهّی و بخور او جهة باد بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش
تا یک مثقال و مصدّع محرورین و مصلحش کشنیز است و مؤلّف اختیارات بدیعی هلو و شل و قل را اجزاء یک ثمر
دانسته و نه چنانست **بلادر** بلغة هندی است و بعربی حب الفهم و ثمر الفهم نامند و آن بار درختیست شبیه
بثمر بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و مغز ثمرش نغنش و در درون او و مثل مغز بادام شیرین و ما بین مغز و پوست
او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درختش بقدر درخت گردکان و برگش عریض و ابنه
و تند و خوابیدن در زیر او باعث سکرو سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در سیم
و مغز ثمره در سیم گرم و در اول خشک و بی مضرت و مشهّی و مهیّج باه و عسل او را مخلوط بروغن کاو بیاید
استعمال نمود محلّل و مسخن و مقرّح جلد و ملطّف و جهة امراض بارده دماغ و عصبانی و رطوبات و تقویه ذهن و دماغ
و رطوبات و ریاح و تقویه اعضا و رفع سلسل البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع
ثالیل و وسم آثار جلد نافع و مضرّ محرورین و محرّق خون و مورث پیوسته دماغ و جوشش دهان و بدن — و سایر صح
و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشعیر و دوغ و هندوانه
و دو مثقال او کشنده است و قدر شربتش از ربع درم تا نیم درم و بدلش پنج وزن او فندق و ربع او روغن
بلسان و سدر ابن نفطست و اکتحال او در چشم چارپایان مورث بیاض و رافع آن خربق و ضماد او با ادویه مناسبه
غیر مقوّمه جهة جمیع امراض بارده نافع و بخور او زایل کننده بواسیر و مسقط دانه اوست و پوست بلادر
مشهّی و جهة حفظ سیما مو بغایت مؤثرات خصوصا هرگاه با روغن نطرون تبرکوده باشد **بلسکی** نباتیست
پرشاخ و خشن و مربع ساق و شاخهای او دراز و برگش متفرق و شبیه ببرگ روناس و مایل باستدارت و گلش

سفید

سفید و تخمش صلب و مدور و میان او مایل بکجی و چوپانان شیر را با او صاف میکنند و لهذا مصفّی الرعاة
نیز نامند مرکب القوی و حرارت و یبوست او غالب و ملطّف و پنج درهم از جرم او بد ستور نیم اوقیه
از عصارهٔ او بجهة گزیدن افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره او و آب مطبوخ او و گل جهة درد گوش و ضماد ثمر — بارو غن صح
با پیه خوک جهة ابتداء خنازیر مفیدست **بلبل** مرغیست معروف بقدر عصفوری و خونش الحاد در سیم گرم
و خشک و بغایت محرّک باه خصوصا بیضه او و مغز او و سرگین او و بیا بجا و باقیض و ضمادش جهة رنگ
رخسار و ازاله کلف و شعر زاید اجفان و حمول او جهة اسقاط جنین مؤثر و خاکستر پر او جهة التیام جراحت
و خوردن خون گرم او جهة تصفیه صوت و شش مفیدست **بلور** بلام مشدد مفتوح سنگیست سفید
و شفاف است و بفارسی بلور نامند اکتحال او جهة بیاض و سبل و جرب و تعلیق او جهة ارتعاش اطفال
و از خواب جستن مؤثرات **بلوط الملک** شاه بلوطست و در بلوط مذکور شد **بابن** عدسست **بلس** بعربی تین است **بیفرا**
بلوسیطون گلنار است **بلنجمشک** بجیم و بکاف فرنجمشکست **بلنطس** بلغة اندلس بقله یمانی است **بلسان** بیونانی
اسم بلسانست **بلسقی** بیونانی حرف بابلی است **بلاسفین** بلغة بربری حرف بربریست **بلاذر** عرطینثا است
بلمون و **بکمون** بفارسی اسم عرنجاست **مابطاون** بقله یمانیه است بلغة یونانی **بلبوسا** بودنجانست
بلواسه شقراقست **بلارح** لقلقاست **بلابس** ببربری بابونجست **بلجیه** بخاء معجمه هرا تجست **بلنجا** بوعا سفست
بلهر بلغة هندی باقلیست **بلیلهور** بلغة هندی فلفلمویه است **ابلاده** بهندی بلادر است **ابلی** بهندی شوراست
بلد بهندی بقراست **بل** بهندی ثمر انجبار است **بلوط** بترکی اسفنج است **بلاع اودی** بترکی حرف الملک است **ابل شیرین**
بشیرازی طراثیثست **بلنک** اسم فارسی نمرات **بلاخوار** بلغة تنکابن جوشیرست **بلهیم** بلغة دیلمی عاکیس **ابنفسج** — الباء مع النون
معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرفیر نامند و بیونانی ابرو در اول سرد و در دوم ترست و گویند در اول
سرد و ترست و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل صفرا و مسکن عطش و مدّح خون و حمیات حاره و خفقان
و غشی و منوم و محلّل اورام و لطیف و جهة صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقه مثانه و بول و درد
کرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الرئه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز
مداومت نمودن دو درهم او تا چهار درهم با آب سرد جهة رفع اسهال صفراوی لذاع مجرّبست و سه مثقال سحیق
او با شکر و شیرخشت و امثال آن مسهل سریع العمل و سرشته او با شیره گلقند جهة تبهای مرکبه بعید یابات
و گویند گل تازه او و فانیذ نهوم است و از طول طبیخ او جهة رفع یبوسه دماغ و اعضا و ضماد او جهة صداع حار و شقاق
و درد مقعد مفید و اکثار او مورث ضعف دل و با کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب در تبها و مصلحش
انیکا از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل او و زبانست و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال
و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ او با ثلث آن شکر جهة خروج مقعد اطفال بغایت مؤثر و ضماد او جهة

اورامانه والتهاب معده وچشم ونتو مقعد وجرب صفراوی وحکه بعد یلات وروغن بنفشه سرد وتر
ومنوم وجهة جرب وحرارت جسد وخشکی دماغ وسینه وسرفه وریختن مو ونرم کردن اعضا ومفاصل
وحفظ صحت ناخن ومکرر ناشامیدن دو درهم او بعد از نیز یقدر حمها جهة ضیق النفس وضمادا وباموم
برسینه اطفال جهة سعال بغایت مؤثر وقطور او در احلیل جهة حرقة البول وحرارت مثانه وسعوط
او جهة درد سر حار وبیخوابی مفید وبدلش روغن نیلوفر است وتدهین نامان جهة رفع سعال مجرب است و
چون اسفنج یا پنبه را با روغن بنفشه بر مقعده ضماد نمایند در تنویم بدیل ندارد وطریق گرفتن روغن او
یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسه کرباسی مکرر کرده بمالند وخشک کنند تا مغز بادام وکنجد
رنگین کرده دیر او را کوبیده روغن بگیرند ودیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سه مثقال
کنند وبعد از چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه نمایند تا رنگ وبوی بنفشه را بردارد بنطافلن اسم
یونانی وبمعنی ذو خمسة اوراق واو غیر اثلق است که بفارسی پنجنگشت وبیونانی بنطارو قطون نامند وبعضی
ذو خمسة اصابع وبنطافلون نباتیست شبیه به پنجنگشت وشاخهای او باریک وبقدر شبری وبرگش شبیه ببرگ
نعناع ودر هر شاخی پنج عدد وطرفین برگ او مثل اره وگلش ما بین سفیدی وزردی بخلاف اثلق که گلش
مایل بسرخی وارنجاتست وبرگش شبیه ببرگ زیتون واز آن ریزه تر وچون ببست بمالند بوی او با عطریت
وشبیه به بیا ونبات او قریب بدرخت انار ونبات بنطافلون بقدر باز میشود وشاخهای او وفصلات
شاخهای اثلق نیست وثمر ندارد واثلق را بزری بقدر فلفل سیاه ومنبت ... ونزدیک آبها است وبیخ بنطافلن
مایل بسرخی وطویل وغلیظ وکثیر المنفعة است وجمیع اجزاء او در حرارت قریب باعتدال ودر سیم خشک
وبعضی در دوم گرم دانسته اند مجفف قوی وبی لذع وحدت ومحلل وتریاق سموم وادویه قتاله
وعصاره بیخ او جهة اسهال ودرد جگر وشش وقرحه امعا ومفاصل وعرق النسا وصرع وغرغره او جهة
خشونت حلق ودرد دندان مجرب دانسته اند وضماد او جهة منع زیادتی قروح خبیثه وطلاء مطبوخ او
با سرکه جهة خنازیر واورام صلبه وحمره وداحس وبواسیر که دانه او ظاهر باشد وجرب نافع وسه مثقال
بیخ او جهة سموم وادویه وتا دو مثقال از برگ او با ماء العسل جهة تب ربع وغب غیر خالص ونوبت بلغمی ومدت
شربتش قیراط عصاره برگ او جهة یرقان مجرب واشامیدن وضماد نمودن او جهة قطع نزف الدم ظاهری
وباطنی وتضمید او جهة قیله امعا وبا نمک وعسل جهة جراحات ونواصیر ودخس ودنو او جهة التیام جراحات
بغایت مفید وافتراش او با تقلیل احتلام وسعوط او را جهة خدر ... وچهار پایه ... دیگر که بعد از سعوط
المقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب ... ومضر معده ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش از یک مثقال
تا سه مثقال ودر تریاق بدلش اسقولوقندریون ودر صرع زمرد وچون برگ چهار عدد شاخ او را جهة

یافته اند صح

تب ربع

1

تب ربع وبرگ سه شاخ او جهة غب ودو شاخ جهة تب بلغمی ویک شاخ جهة تب یومی بنوشند بالخاصیة رفع
مینماید وچون یکماه هر روز برگ یک شاخ او را بخورند صرع مزمن را دفع میکند بنج بلغة دیلمی کیجک گویند
چه خلاف او شبیه است باقفیز کوچکی وآن نباتیست برگش شبیه ببرگ بادرنجبویه وغلیظ ومشقق الاطراف
وساقش غلیظ ومانند چشم چیزی بر وظاهر وثمرش خلاف او ممتاز کرده درختا وراق شبیه بکل انار وملو
از تخمی خیره قدر شبیه بحلبه وبنا از آن کوچکتر وقسم سیاه را گلش بنفش سیاه وقسم سرخ را گلش مایل بزردی
وقسم سفید را گلش سفید ومستعمل در شربت سفید اوست وبعد از یکسال قوة اش کم میشود وافعا او سرد
وخشک سیاه او در چهارم وسرخ در آخر سیم وسفید او در اول سیم ومخدر ومنوم ومانع سیلان رحم
ورطوبات ومقوی اعضا ومانع نزلات ورادع ومجفف ومسکن صداع مزمن وضربان مفاصل ونقرس
وعرق النسا وضماد عصاره او بارد جو جهة اورام حاره ودر گوش وچشم وبا شراب جهة نقرس وورم خصیه
وپستان وطلای آب او وبعد از کنند موی مانع روییدن آن بشرط تکرار ومطبوخ او با سرکه وبا اثلث وافیون مجفف قروح
وطلاء رماد او با دارچینی وزنجبیل وعسل بهترین ادویه درد معده وشرب وبخور او قاطع نزف الدم وفتیله او با
بهترین ادویه بواسیر وامراض مقعد است وچون برگ وشاخ تازه سبز او را در عصا ید طبخ دهند تا غایت سمیت
اما باعث اختلال عقل تا سه روز میشود وخوردن سه چهار عدد برگ او با شراب رافع تب حارت که با
وبرودت هر دو باشد وبخور او جهة جرب دست نافع وشش قیراط او جهة نفث الدم وسرفه وضماد برگش جهة
اکله استخوان وطلاء پخته او با زرده تخم مرغ یا پیه جهة درد مقعد وکنج ران وخصیه نافع وبارد بانکی جهة
منع بزرگ شدن پستان وخصیه وبا عسل جهة درد خصیه وفرزجه او جهة قروح رحم ورطوبات آن مفید و
بزر البنج جهة سرفه ونزله ونفث الدم وتسمین بدن وبا ماء العسل وهموزن او خشخاش جهة منع ادرار حیض
ونزف الدم سایر اعضا وبا افیون جهة رفع بیخوابی وسونا وبا قطران جهة درد دندان وتاکلان وبخور او
جهة کرم دندان ومضمضه طبیخ او وطبیخ بیخ او جهة درد دندان وضمادش جهة درد جگر مؤمن نافع وقدر
شربتش از سفید از دانه تا شش قیراط تا نیم مثقال واز سرخ او تا شش قیراط واز سیاه او تا چهار قیراط وقدر چهار درهم او
کشنده است وبدلش افیون ومورث سدر ودوار وخناق وجنون ومصلحش عسل وانیسون است روغن او که بزر البنج سفید را
کوبیده با آب گرم خمیر کرده ودر آفتاب اندک خشک نموده افشرده باشد بالتدهین او جهة قروح صفراوی سرد وجرب
وحکه وسعوط او جهة رفع بیخوابی ودرد سر حار وقطورش جهة درد گوش وحمولش جهة صلابت رحم نافع است
وچون بزر البنج را با نصف او تخم کاهو وثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع تریاق سرسام و
مالیخولیا ووسواس وتندی نفرات شرب او تدهین او وسعوط او بندق معرب از فندق فارسی است وبعربی جلوز
نامند در آخر اول گرم ودر اول خشک ومنهی ومقوی امعا خصوصا امعا صایم وزیاد کننده جوهر دماغ

وتقليل الغذا وبكوفية او باماء العسل جهة سرفهٔ مزمن وبو دادهٔ او با اندك فلفل منضج نزلهٔ بارده
وموافق سينه وشش وباانيسون جهة خفقان ومزال كايه وحرقة البول وتقويهٔ باه وسموم بارده وزهر
عقرب نافع وضماد سوختهٔ او باپيه خرس وپاپيه خوك جهة داء الثعلب وبا روغن زيتون جهة باد فرخ
الطفال بما الند جهة رفع ازرقى چشم الطفال شير خوار و سرخى بوبغايت مؤثر واشاميدن او با البحر وشنا
بعد انطفا جهة سموم اغذيه و باشكر وعسل جهة سرفه مفيد وكذاشتن چها عدد او در چهار كنج خانه
وهمچنين نكاه داشتن او با خود مانع كزيدن عقرب ومولد رياح واغلظ مغزها ومضر معده ومهيج قى
ومصلحش ماء العسل وفانيد وسكنجبين وجلاب وبدلش مغز كردكان وحب الصنوبر وقدر شربتش تا
درم وچكانيدن مصنوع او در چشم جهة طرفه وپوست سبز او بغايت قابض ودود انك رحابل لبهاب
كهنه وجفت او بستو در روغن او كرم وخشك وجهة سرفهٔ بارد ودرد سينه وجكر كه از برودت باشد
وتدهين او جهة كزيدن عقرب و رتيلا نافع ومضر معده ومصلحش مبيه ابندق هندى رستنى است دانهٔ او
بقدر فندق و پوست صيقلى وصلب و بارقت وشفاف وتيره رنك مايل باندك سبزى ومغز او سفيد مايل
بزردى در اخر دوم كرم وخشك ومقوى هاضمه ومعده واعضا واعضاى مسترخيه وجكر شربا وضمادا
وقاطع رطوبات ونزلات وجهة فالج ولقوه و هيضه شربا وجهة صداع وشقيقه وريح وسبل وغشاوه
ولقوه وفالج وصرع وريح الخشم كه عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلى وبخور پوست مثلا
مزاو جهة جنون وام الصبيان وضمادا او با سركه جهة خنازير ورياح كمر ويشت وصرع اطفال واكتحال طبيخ
او با سرمه جهة رفع الحول ونزول الماء ودو درهم از بيخ درخت او جهة ذات الجنب بارد وربو وسرفه ونفث الدم
وفرزجهٔ مغز او جهة اخراج جنين واحتباس حيض ويكدرهم او جهة درد رحم نافع وقدر شربتش از نيم مثقال
تا يكدرهم وچون درهم يكمثقال او نيم دانك محموده مخلوط كنند مسهل بغايت سريع الاثر است وهركاه
دو درهم او را كوبيده در سكنجبين با جلاب مدتى بخيسانند پس ان سكنجبين را با عدس يا جو مقشر وكوشت
مرغ طبخ بليغ داده مرقه او را با قدرى سقمونيا بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه ميكردد ودر اسقا
بعديل است بنك پوست درختيست خوشبو شبيه به پوست درخت توت وكويند پوست ام غيلان
يمنى است واكثر را اعتقاد انكه بنك اس يمنى الهندى است ودر اس مشروح كشته در اول كرم وخشك
وازعطريات ومقوى معده وجكر ودماغ وقاطع اسهال صفراوى وغثيان ومشهى ومدر بول وجهة طلا
وتجفيف رطوبات نافع وطلاء او مانع عرق وخوشبو كننده ان قاطع رائحهٔ نوره ومنقى جلد ورطوبات
ختان وقدر شربتش تا يكدرهم وبدلش اس است بنقه دانه ايست شبيه بعدس ووزان باليه تر
وبشيرازى مشو كويند قسمى از خلر ودمبيدى وتدوير او نيست سرد وخشك باعتدال وقابض ودر خصوص

وصرع
ورياح غليظه
غليظه نافع ومداومت
او بغايت مهيج باه مانع سيلان
عصاره او مسهل سودا وبلغم وزرد
مغر آب جميع بدن بى اكراه حتى اينكه باعث
برص وكلف ونمش ميكردد وهيجان
ط او با شراب يا سكنجبين رافع قولنج
يكمثقال او جهة كزيدن عقرب ورتيلا
شربا وضمادا وجهت تپ
ربع واسهال
وهيضه
صح

درختيم

الند

ماند عدس وضمادش جهة فتق واسهال ودرد زور او جهة ... نافع واكثار او مولد سودا ومصلحش روغن
بنات وردان نبات احيو است سرخ لون ويراو رقيق ودر حمام وقرب ابها وجاهاى متعفن ميباشد وبيضه او شبيه بلوبيا
در دوم كرم وخشك ومحلل ومجفف واشاميدن سوخته او تا يكمثقال ونيم با عسل جهة احتباس بول ودفع
سموم واسقاط جنين وعسر النفس وحرقة البول ودرد رحم نافع وقطور مطبوخ جوف او بروغن زيتون جهة درد
كوش وباضمادمو موم وزردهٔ تخم مرغ جهة درد رحم وكرده واحتباس بول ضمادا بغايت مفيد وچون او را با قردمانا
واندكى از فنا فرنكه بفارسى ماش كويند باروغن زيتون بجوشانند تا مهرا كردد جهة بواسير وامراض مقعد كوشند
مجربست وبا انجير جهة قروح ساق نافع وبيضه او در دفع قروح مذكور بعديل ومجربست وخوردن خون
او با ماكولات مورث برص ودود زرنيخ ونوشادر باكرنيايند نا وست بن بسكون نون مرى كاين بتشديد
نون بلغة يمن اسم قهوه است بن بفتح با بلغة فارسى اسم حبة الخضرا است بنومه بلغة اندلس اسم خرفطات بنبر
سبستان بنج جبلى ورومى شوكران بنفج الكلاب شاباغ است بنات الرعد فطرات بنات النار انجرا است
بنجنكزدان بلغة فارسى اسم لسان العصافير است ابنطرون يونانى بورق است بنات الشيخ هدبه است ابنا بلغة فارسى
علك البطم است بغمكت بفارسى اسم اثلق است بنطارفطرانا اسم يونانى اوست وبمعنى ذوخمسة اصابع
وبنطافلون راينز بااين اسم نامند بند داش بلغة تنكابن ثيلا است بنطاطلوس يونانى بنطافلن او وبمعنى
ذوخمسة اوراق است بنطاطانيس يونانى وبمعنى ذو خمسة اجنحه واسم بنطافلون بنكار علا اسم سوريانى دبفاج است
بنكن اسم هندى بادنجانست بنوسا اسم هندى بنفسج است بنولى اسم هندى حب القطن است بنبدا اسم
هندى مرنا است بنيرمايه اسم فارسى انفحه است بنيرك اسم فارسى خبازى است بنير بفارسى جبن است بنير خرما بفارسى
جمار است بنبه دانه بفارسى حب القطن است بنفشه سك اسم فارسى شاباغ است بنبوقا اسم تركى قطن است بنبه كهنه
اسم فارسى قطن است آبنك اسم فارسى قنب است وبهندى خار مغيلان را باين اسم نامند بنيرك بنا اسم ...
ملوخيا است ابنكو بشيرازى بزرقطونا است ابهمى اسم هندى او سپيد است ابنكره بهندى حضض است بندرى بهندى
سماق است بنيروچن بهندى طباشير است بندبكر بهندى اسارون است بوزيدان بحيث سفيد والطول

از انكشتى وصلب ومصمت وبا خشونت وبعربى منبجل نامند وان نوعى از مستعجلات وفرق ميان دو نوع
خطوط كثيره بوزيدانست بخلاف مستعجل كه عديم الخطوط است وكويند لعبه بربرى است وفرق ميان هر دو ملاحظه
بوزيدان امرست ولعبه كرد دار وشبيه ببوزيدان است در اخر دوم كرم وخشك وبارطوبهٔ فضليه ومشهى ومحرك
جماع وبالخاصيه مسهل زرداب وملطف وترياق سموم بارده ومسمن ومفتح سدهٔ جكر وسپرز ومنقى
معده وعصب ومسقط جنين وجهة استسقا ورفع كرم معده واذابهٔ اخلاط غليظه ودرد مفاصل ونقرس
وبا قردمانا جهة بواسير نافع ومضر انثيان ومصلحش عسل وخردل وقدر شربتش تا يكمثقال ونيم وبدلش

دوزن او بهمن سفید وکویند بوزنش وج و در تریاقیت نیموزنا وزرنیاو زراوند طویلا پوشن درنده
ترصات متحلل که از نبانی ترتیب دهند وان بقدر شجری برکش مثل برک حنا وتخمش مدور و از شامدانکوچکتر
ومایل بزردی درد وم سرد و رادع وملین وطلای او جهة اورام حار وتحلیل ومنع زیادتی انداج
حاره ونقرس ورمد وصداع نافع وبدلش شیاف مامیثا وحضض بوبیون بیونانی نباتیت ساقش
بقدر انکشت وبرکش شبیه ببرک کرفس ولطیفتر ازان وکلش شبیه بکل شبت وتخمش ریزه وخوشبو در دوم
کرم وخشک وتند وجالی ومفتح ومحلل ریاح ومغص ومدر بول ومسقط مشیمه وکرم شکم ومستعمل برک
وتخم وعصارهٔ او جهة کرده ومثانه وسپرز نافع خصوصا با ماء العسل وضماد او با شراب ونمک
جهة خنازیر وحمول او جهة اخراج کرم امعا مفید ومصدع ومغثی ومصلحش عناب وشیر تازه
وقدر شربتش تا یکمثقال واز تخمش نیم مثقال وبدلش کندر بولاموینان بیونانی قسمی از مخلصه او کیاه
مابین درخت وحشیش وشاخ او باریک وبیخ شعبه وبرکش از برک سنا اندک بزرکتر وبر اطراف
شاخها چیزی مستدیر وکوچک ودران تخم سیاه وبیخش شبیه بدورنج وسفید ودراز وباصلابت
وتلخ ومنبت او زمینهای درشت وکوهستان ومستعمل از وبیخ اوست در اخر دوم کرم وخشک ولطیف
ومجفف وجهة درد ورک وقرحه امعا وباسرکه جهة صلابت سپرز وباشراب جهة کزیدن هوام وبا آب
جهة حبس بول وعرق النسا وباشیر تازه جهة تفتیت حصات نافع وسه قیراط او را چون ناشتا بنوشند هرکز
او را عقرب نکزد مکر انکه عقرب را بکشد پس باید ثانیا تناول نماید وتعلیق او مانع کزیدن عقرب ومضغ
او جهة درد دندان بارده نافع وضماد او بر انثیان محلل ریاح او وقدر شربتش تا یکمثقال ومضر معده ومصلحش
عسل وبدلش باد زهر است بورق بفارسی بوره نامند وان نمکی است که از انجا شوره ناک متولد میشود واقسام
میباشد سرخ او را انطرون وسفید وسبک پر سوراخ را ارمنی ودیباسین شبیه بکف مایل به بنفشی وصلب را
افریقی وزبدی وسفید سنکین را بورق الصاغه وعمول لذ دکانت واغبر او را بورق الخنازیر وسفید
رقیق کف مانند خیر صلب را رومی ومصنوع او مکی از درخت غرب که بطبخ او را غلیظ کرده قرص میسازند
واین بیاخفیف وسفید مایل بسیاهی وغیر مالحات ومسمی ببورق الغرب ویکی از زجاج وتلعیت
که بالوبه سایند تنقیه باب قلی میکنند وبعد از تنقیه در آب مذکور میجوشانند تا بجد احتراق رسد
واین بار رزانه او نکار از این قسم بعمل میاید وبهترین اقسام او ارمنی وتندترین همه زبدی است در سیم کرم وخشک
ومحلل وجالی وجاذب خون بظاهر جلد واشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه ومسکن مغص ورافع تپ
ومهیج باه حتی طلای ان ومقاوم سموم وبا حموز نا وزیره کرمانی وماء العسل با طبیخ زوفا وامثال ان
جهة تحلیل ریاح وبا آب جهة دفع سم فطر وذراریح وبا بیخ انجدان جهة دفع سمیت خون کرم کان وتحلیل خون منجمد

در معده وبا بنفشه وصمغ عربی مسهل بلغم غلیظ وکشندهٔ کرم شکم وبا آب وروغن زیتون جهة قولنج بارد و
ضماد ش جهة ازالهٔ جرب وحکه واوساخ بدن وبرص ونیکویی رنک رخسار وبا روغنهای کرم جهة رفع لرزه و
قشعریرهٔ تبهای بلغمی وسوداوی وبا پیه خوک جهة کزیدن سک دیوانه وبا پیه اردک جهة کشودن دمل و
با انجیر وسرکین کاو جهة استسقا وبا روغن بابونه جهة ادرار وبودن عرق وضماد او با روغن بنفشه وشکم و
نشستن نزدیک اتش جهة کشته شدن کرم معده واخراج ان نافع وطلای او با روغن زنبق بر ذکر وعانه باعث
نعوظ وبا عسل نیز همین اثر دارد وباد ونیه مناسبه جهة فالج والتوای عصب وقطور او با شراب وآب جهة سده
کوش ودردان ورطوبت ودوی وطنین وباسرکه جهة پاک کردن چرک کوش واکتحال او با عسل جهة بیاض
وتقویه باصره وغرغرهٔ او باسرکه جهة اخراج زلوی در حلق مانده وشستن سر با آب او جهة حزاز وبا روغن
بنفشه جهة کرم کوش وفرزجه او جهة رطوبت رحم واحتباس حیض نافع ومفسد معده ومحرک قی ومصلحش
مصطکی وصمغ عربی وقدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم واز قسم سرخ او از نیم درهم تا یکدرهم وبدلش یک
وزن ونیم او نمک ومداومت استعمال بوره موجب سیاهی لون وپاشیدن آن بر موی باعث رقت او جهة تعلب
وداء الحیه نافع دانسته اند واهل صنعت را اعتقاد انست که چون او را با سفیده بیض سرشته در کوزهٔ سفال بور انند
وتا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر جمیع احجار وتشقیه اوساخ والحاق وضیع
بشریف می اید ومجرب شمرده اند بول الابل قرصی است که از حین کثر الموبر وبول شتر ترتیب میدهند واز
بین ومکه خیزد جهة الصاق جراحات خبیثهٔ حیوانات نافع وبغایت کرم وخشک ودر امراض بارده بغایت موثر است
بول از جمیع حیوانات کرم وخشک وجالی وتفاوت بحسب امزجه مختلف است وبول انسان اعدل از سایر وبعد
ازان بول شتر وکاو است وچون هر بولی را بجوشانند تا غلیظ ومنعقد کردد جهة قروح خبیثه ونواصیر
واندمال وتخفیف بعید یل است وبول انسان جهة قروح عمیقه ورطبه وعشی وحکه وجرب وخراز وسعفه
وابله ومنع ابله وزیادتی خبیثه وبثور ریات که در سرهم میرسد وبا بوره سرخ جهة کزیدن سک دیوانه
که موضع لذع را بشوید وداء الثعلب وبرص وتقشر جلد واشامیدن او جهة رفع فساد هوا وکزیدن جانوران
وسموم ماکوله نافع ومداومت او هر صباح بقدر دو کف جهة رفع سپرز بعید یل وشستن مقعد با بول کرم
جهة ورم او ودر مرض اثنک شستن موی با او باعث مانع ریختن وتساقط اوست وحقنه او جهة مغص
وحمول تفلی بول او ~~جهة~~ با روغن حنا جهة درد رحم وقطور او جهة کرم کوش خصوصا که در پوست انار کرم
کرده شده باشد وبا روغنها کرم چکانیده واکتحال او جهة غرب ورمد وظلمت باصره ومطبوخ او در ظرف مس با عسل
جهة قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد وضماد خاکستر که با بول خمیر کرده جهة قطع نزف الدم اعضاء مفید
واشامیدن بول طفل نابالغ جهة عسر نفس انتصابی وطلای کف ان جهة ثالیل موثر است وبول کاو دو ماه تعاقب است

وجهة قروح اطفال ونواصیر وازکاوزجهة دردمعده بارده وبواسیر وبا مرضا جهة درد کوش وبا ترکه جهة درد دندان وشستن عضو با خردل وبولکا وجهة حذر مجرب دانسته اند وبول خوک جهة قلع بیاض عین وریز انیدن سنک کرده ومثانه بغایت بعید بلو بول خر جهة درد کرده وبول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول جمل مثقال باشد جهة استسقا لحمی وقطورا وجهة درد کوش وطلای بول سک جهة ثالیل وبول شتر جهة ورم جگر وسده ان واستسقا وصلابت سپرز وتقویه باه وامراض بارده احشا وقطورا وجهة جراحت کوش نافع وبول جاموش با مرضا وصبر جهة درد کوش بارد مجربست **بولاء** نبرا باقلی است **بولودیون** برومی سرخ است **برطاموغیطون** بیونانی سلق الماء **ابولوطیخون** بیونانی پرسیاوشان است **بوصیرا** قلومس **ابولوسیون** بیونانی اللبلاب بیاه **ابوقی قطس** غلیظ **ابولوقیمن** بیونانی قرصعنه **ابوغلصن** بیونانی لسان الثور **ابوت** بیونانی درختی است ثمرش شبیه بطعام و درخت کندس طبری باشد **بوفل** اسم خرفه است **بویانس** فلفلمویه است **بوسفاس** زفت یابس است **بوریطن** بیونانی مرقیشیا **ابوقیصا** درداراست **بوشا** شلجم است **بوحا** هندی بیش موش است **بولوخودیون** بیونانی ابقاج **بورنک** باد رنج **بوطاینه** فاشرا است **بوارد** اسم اصطلاحی بیخ بقولی مثل چغندر وزردک وشلغم وغیره که **ابورق الغریبة** **بورق الجنازه** و**بورق الصناعة** از اقسام بورق ودر بورق مذکور **بوکه** هندی پشت است **بوره سکلا** اسم فارسی نطرون است **بوره سفید** اسم فارسی بوره رومی است **بول** هندی اسم مرصافی یا پای فارسی هندی اسم ورد **ابوم** اسم عربی جغد **ابوف** بفارسی قسمی از جغد اکه بترکی مار وقوش کویند **بوکه** هندی اسم کلیه است **بوبی** و**بوره** هندی نخاله است **بل** هندی بزر بقلة الحمقا **ابوی مادران** بفارسی برنجاسف **ابوستا** اسم فارسی قشر نباتات وجلد حیوانات **بوست کشف هندی** اسم فارسی ذبل است **بوسنه** بفارسی سلخ الحیة **ابول بزکوهی** بفارسی سلاحه **ابودنه کوهی وجوی** بفارسی فودنج جبلی ونهری **بوتیما** بفارسی شفتین بزی **ابوست بها خرما ماده** کفری **ابوزینه** بفارسی اسم قردات **بوز** بترکی جمد است **بوتعت** اسم **ابودنه صحرا** اسم سکطرامشیع **ابوت بیخ درخت زرشک** اسم آزرقیل است **بونی نازدین بالغ** بترکی دلقین **ابوی بو** اسم ترکی قرنفل **بوناد** اسم ترکی عجل **ابولا** قسمی از حدید است **بوقدم** اسم ترکی خطمی است
بهمن بلغة فارسی اسم بیخی است مثل زردک وباندک صلابت وکج وباخشونة قلیلی وناهموار وباعطریت وسفید اوراظاهر وباطن سفید وسرخ اوراظاهر سرخ تراز باطن ومنبت او کوهستان وبنات اوراقند شبری وزیاده وکمتر ازان وبرکش مثل برک آجا ومنبسط وخارناک وکثیر التشریف وبرشاخ قش بکی چند بام بیچیده وبی کل ودرتموز میرسد دردوم کرم وخشک وسرخ او قوی تر وکمتر وهر دو مقوی باه ومقوی دل ومسمن ومفتح ومحلل ریاح وبلغم لزج وموافق مبرودین وجهة خفقان وسنک کرده ومثانه ویرقان وضماد او بانمک تلخ وعسل جهة نیکو کردن رخسار وکلف وطلای او جهة کشتن قمل وخوشبو کردن موی وسرفرزجه

اوبازعفران جهة تنقیه رحم ~~وخوشبو کردن رحم~~ وخوشبو کردن ان نافع واشامیدن اب طبیخ بهمن اوباشکر در حین ناشتا بغایت مسمن خصوصا با بادام ونخود ومضر سفل ومصلحش انیسون وکثیرا وقدر شربتش تاجوم ادو مثقال وازاب او ناسه وقیه وهر دو وبدل یکدیکرو وبدل هر دو بوزیدان تودری وضعفان لسان العصافیر وبدل الحمراو دروغ وسفید اوزرنباد **بهنکره** بلغة هندی ازقول امین الدوله صاحب جامع کل یاهبیت درشکل شبیه بحیثه وازنبات اجمان بزرکتر ومایل بسرخی وبترکی وبی طعم وبوی تند ندارد ومخصوص بلاد هند ودیوبتر اعتقاد انکه سرد وتراست وجهة شرای صفراوی وحمره وحصبه نافعست واهل صناعت از ان خواص بسیار ذکر نموده اند وبدل برک بید انجیر است **بهمی** بنانیست شبیه بنبات جو واران کوتاه ترو باریکتر وخوشه او شبیه به شیلم ومنبتش مواضع سایه ناک است سرد وخشک دردوم وتخم قابض وجهة اسهال مزمن ونزف الدمی که مرفوع البرء باشد وسلس البول نافع وقدر شربتش دو درهم وچون در پشم ملون برنک سرخ ارغوانی یا در شال سرخ بسته بر عضوی که خون نزف کند به بندد در قطع خون مجرب دانسته اند **بهبش** اسم شاه بلوط او مقل تازه را نیز باین اسم نامند **بهاج** بید مشک است ودر خلاف مذکور **بهرم** و**بهرمان** بفارسی اسم کل عصفر است **بهق الحجر** خرازالصخر است **بهانیم** قسم صغیر الحوان است **بهرمان** صاحب جامع تمیمی کوید اسم فارسی یاقوت **بج** بوزیدان است به اسم فارسی سیحل **بها درخت خرما** اسم فارسی طلع است وبهار خرما را اسم قفور است واورا کفری نامند **بهرا صوراست** هندی نوع از بیش ودر اینجا مذکور است **بهر** هندی اسم غنم است **بهیره** هندی بلیله است **بهتک** هندی لسان الثور است **بهوبلیس** و**بهیدرموت** هندی سعد است **بهلاه نوه** هندی بلادر است **بهرة** هندی ذئب است **بهتکری** هندی اسم زاج است **بهپن چهر** هندی قطران است **بهین ترور** هندی سنا مکی است **بهنک** هندی قنب است **بهول** هندی کل سرخ است **بهویم** هندی اهیل است **بهازنکی** اسم هندی برنک سفید است **بیض** مراد ازمطلق او تخم مرغ خانکی است وحرارت هوا مفسد او وحفظ او از فساد در نمک نکاهداشتن است وبهترین او بزرک مقدار آنکه در همان روز از مرغ تولد کرده باشد ونیمبرشت او معتدل ترین اغذیه ومایل بکرمی ومرکب القوی وپوست او دراول دوم سرد وخشک وسفیدی او در دوم سرد وتر وزرده او دراول کرم وتر وکثیر الغذا وقلیل الفضول ومولد خلط صالح ومبهی ومقوی دل وبدن وجهة خشونة معده وسینه ومثانه وقرحه کرده ومثانه ونفث الدم ومنع نزلات حاره بسینه واصلاح آن ومقوی شخصی که خون زیاده از ودفع شده وضعفی که از فصد بهم رسیده باشد وموافق مزاج سوداوی وپخته او در سرکه قابض طبع ومانع ریختن مواد بمعده وبا سماق وحماض ودانه مویز وانکور وامثال آن جهة اسهال مراری وبا مصطکی وامثال آن جهة درد شکم وبا تخم تره تیزک ونمک سقنقور ونشاره قضیب کاو کوهی وبیضه ماهیه شتر جهة تقویه باه بغایت نافع وخورده زرده او جهة کزیدن مار وحرقه مثانه وتصفیه صوت مفید ومضر معده واکثار مداومت آن مولد حصاة

بوریا هندی اسم برنج است صح

بهط هر بیسه است صح

الباء مع الهاء

الباء مع الياء

کوده وبهق وکلف وبیاض بخته او دیر هضم و مورث قولنج و مصلحش ادوبه حار وابکامه وبنیم بخت او در مزاج اطفال
نایب مناب شیر و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندك نمك وکندر و انزروت جهة
تسمین بدن بسیدیل و بادام الاخوین جهت نحیر و اطلیا و کهربا جهة قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و سحج
وبانیم مثقال جرم للك که رزکران زمور نامند و الاثرابا و استحکام میدهند جهة قطع سیلان خون حیض
و درد رحم مجرب و ضماد ش با روغن و بابونه جهة ورم چشم و انثیین و با موم و روغن جهة تلیین اورام
اعصاب و طلای پخته او با زعفران و روغن کل جهة ورم بواسیر مقعد و ضربان چشم و با عسل جهة کلف
و اثار سیاه و با روغن بنفشه جهة اورام حاره و با موم و زعفران جهة ورمی که از خون غلیظ بهم رسد و تنها
جهة شقاق سفلی نافع است و سفیدی تخم مرغ مغزی و خوردن ان مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و خوردن
زرده با سفیده موافق محرور المزاج و اشامیدن ان با ارد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق
و بخت و ضماد او جهة درد چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی اتش و اب بسیار کرم و منع ابله
کردن ان و پرشیره جهة منع اثار حرارت افتاب و با ادویه قابضه بلدغ جهة قطع خون رعاف که از پرده
دماغ اید و باکندر بر جبهه طلا کردن جهة منع نزله بچشم و به تنهایی بلدغ و سدد منافذ جهة اورام حار
نافع و حقنه او با اکلیل الملك و امثال ان جهة قرحه امعا و سحج و اسهال مراری و حمول او با روغن
کل جهة ضربان مقعد و رحم و اکتحال او جهة تبرید چشم و منع ریختن موها مفید و با کافور و بزر البنج جهة
صداع حار مجرب و پوست تخم مرغ مرکب الاجزا و مخفف قروح و قاطع رعاف و جهة جرب و حکه و با صندل جهة بیاض
چشم و نفوخ سوخته او بقدری که سیاه شود و خاکستر نکردد جهة رعاف مهلك مجرب و سوخته مکلس او
که با ما اهلك سفید کردد با عسل جهة قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و خوردن پوست تازه مقوی او بقدر
دو درهم مهیج باه و طلای او با عسل و سرکه جهة تحلیل اورام و ذرور او قاطع خون و جهة التیام جراحات
کهنه و الصاق جراحات تازه و پرده ملاصق پوست او جهة اعید البکاره با خون بچه کبوتر و از اسرارست
و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع اثار مثل اهلك است و در حل اضنا ازان بهتر و با بوره و نوشادر منقی
نوشادر او روغن تخم مرغ که زرده او را در تابه اهنین با اتش سوزانیده کرفته باشند محلل و ملطف و جهة
در مقعد و بواسیر و درد ان و رویانیدن مو بغایت مفیدست و کویند چون زرده او را با نوشادر
تا بت برشته کرده روغن بکیرند در تطهیر احشا مجربست و هرکاه اصل حار را با او حل کنند اصل بارد را
ثابت کند و جالینوس حذی بجهة نیم بخت کردن تخم قرار داده که هرکاه در اب جوشانیده بکذارند تا صد
شماره کنند و اکر در اب سرد کرده تا سیصد شماره کنند نیم بخت میشود و قدر شربتش انچه عدد تا
پانزده عدد و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است و افضل تخم تذرو و تیهو و دراج و کبك شبیه

بتخم

تخم مرغ خانکی بیلن بهندی بزنامند وان بخیت منبت او بلاد چین و کوهی که هلا هل نامند و لهذا هلاهل زهر
عبارت ازوست و ان سریع النفوذ تر از سم افعی و قلیل اقسام ان کمتر از دو عشر قاتلست و در بلاد هند نیز قایم
او بسیار شده و یکی را بلغه هندی سنکیا نامند و جندال نیز کویند وان بخیت شبیه بشاخ اهو پرکره و بر روی
نقطه ها سیاه موکاه باشد که مانند طلق مسحوق و مثل کافور سوده چیزی بر ان نشسته باشد و درون بعضی
سیاه و براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل بسفیدی و قوی تر از همه سیاه اوست بحدی که اکر بر رکها
طلا کنند در راکب تاثیر کند و بوی ان کشنده و ان بسیار نایافت است و ملوك صنبط مینمایند و چون
اقسام او را بر شاخ کاو بمالند بجای شیر خون دوشیده شود و قسم دیکر را بچهنال نامند و ان بشکل جدوار
بیرونش سیاه مایل و درونش زرد مایل بسفیدی و کیاهش بقدر ذرعی و برکش شبیه برك کاهو و کلش
سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش و بکجیه ان کندست ابقدر نیم ساعت و تخمش مثلث و قسمی صنوبری
الشکل و کوچك و بیرونش مایل بزردی و شبیه جدوار و امثرک نامند و در غایت تلخی و تندیست و همین
قسم شبیه جدوار است و سایر اقسام سوا مهوره و تلخی و تندی نمیباشد و قسمی شبیه بقسط و بسیار سیاه و قسمی
شبیه باکلیل الملك و قرون السنبل نامند و کاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمی را بهراصورا کویند
وان سفید مایل بزردی و طولانی و غیر مخروطست شبیه به بیخ نی و کره دار و بقدر انکشتی و برهمی نیز کویند و مهوره
نیز نامند و یکدانك او قتالست و قسمی را هند واکویند شبیه است به زردچوبه کاهی در دارو یافت میشود و رنکش سبز
اغبر و با اندك زردی و منقط بسیاه و کالوت نیز کویند و بقوة بچهنال است و قسمی شبیه بزنجبیل و کاهی در دارو
نیز یافت میشود و بقوة بچهنالست و قسمی را ماجلیك و نوعی را کمجاین و قسمی را دوسمنا کویند و همه شبیه اند
بچهنال و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوار نباتی دیکر نمیروید و انهم بچند ذرع و در تر از ان و چه
کمتر از بیست ذرع دوری داشته باشد باب قریب جدوار کشتن نیست و کسی که مداومت بسمیات کرده باشد دارو
میشود تحصیل این اقسام نمود و همه در چهارم کرم و خشك و در اطلیه برص و جذام و در معجون برزجلی مستعملست
و کویند اشتقاق اقسام او مورث صرع ابیش موریشا جوانیست شبیه بموش و مکان او موضعیست که منبت
بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی و جهة بهق و برص و ضماد نافع و بعضی کویند که ان نباتیست
که در جوار بیش میروید و فاد زهر اوست و اشتباه بجدوار کرده اند و او را بوجا نیز نامند بیل بلغة هندی ثمر
درخت هندی بعد سیب و تخم او با عفونت و قبض و رایحه او شبیه بتخم و بسیار خوشبو و درختش قریب
بدرخت سیب و برکش از ان کوچکتر و در دوم سرد و در سیم خشك و قابض اسهال مزمن و مقوی ان و مقوی امعا
و مقوی معده و قاطع لزوجات و مربای او که با زنجبیل باشد بهترست و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و
قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماق بیم ثمر درختیست شبیه بهی کوچك و صلب و زغب او بسیار

زیاده از به ضماند که کوید که درختا پیوند سیب وامرود ابرنهال بلوط و به و درخت بید و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود تا اواسط زمستان باقیست در دوم سرد وخشک وحابس اسهال و قی وقاطع خون و مانع خفقان ومقوی معده ودماغ وباعسل محلل اورام وطبیخ او فادزهر سموم حاره ومضمضه او جهة تقویه دندان وجلوس در آن جهة قطع نزف رحم وبرکن جهة الحام جراحات تازه مفید واکثار او مولد سده وعسر بول ومصلحش روغن بادام وبدلش بلوط وعفص وقدر شربتش از سه درهم تا پانزده درهم است ابیج فی اسم فارسی اصل القصب ابیج معتا بفارسی سبد ابیا اسم فارسی بصل است بیا عنصل بفارسی اسقیل ابیج شبیبی بفارسی اصل القلت ابیدا اسم فارسی صفصاف که بید بری باشد ابید مشک بفارسی خلاف بلخی است بیج تغنی بفارسی اصل الثوکات بیج اعنذ اخراسانی اشترغار است ابیه خرما بفارسی جمار ابیدانجیر بفارسی خروع ابیدانجیر خطائی بفارسی دند است بیه بفارسی شحم است بیجان کشت برکت است بیل کوش بفارسی لوف الکبیر است بیخ کوله پیر بفارسی بحور است بیخ انار دشتی بفارسی مغاث بیخ لفاح بری بیروج الصنم است بیدکیا بفارسی ثیل است بیخ طرخان کوهی عاقرقرحا است بیخ چها بلغة شکابن سرخس است بیخ دارنجا بلغة مذکور دبغا است ابیم بلغة مذکور سداب است برزد بارزد است ابیوه زا اسم فارسی قسمی از قرصنعرات بجاده دبدسیا بیخ برند اسم اصفهانی شیطرج هندی بیخ بخور مریم اذربو بیخ سنبله بفارسی سنبل اردنا وان فرات بیان برکی سوسن بین برکی دماغ ابیلنا چین برکی سمانی است بیله دا بلغة شکابن جنتا بی بل هندی فوفل است بیثره هندی فلوس خیار شنبر است بیخ هندی اسم تخم نبات است بی بلامور هندی دارفلفل ابلیته هندی مرارة ابیل کاچها هندی ضمان الارض است بلپو هندی دهنی است بیزا هندی بازرد است بیثر هندی سکوتی ابیلا هندی خصیة ابیل هندی ثورات بیولد هندی شجر البقات بیر هند کنار ابیعوله تخم کتان است بیارونه بلغة مصر اسم بشنین ابیغان سداب است التاء مع الالف تانبول پانست ومستعمل جمیع اهل هند نباتیش شبیه به نبات لوبیا و بر درخت می پیچد برکش شبیه برک لبلاب ومایل بزردی و سبز نیمرنگ و در طعم شبیه بقرنفل در دوم گرم وخشک ومفتح ومفرح ومشهی ومقوی معده وجگر ودماغ ودل ومنهی ومدر فضلات ومفتت حصات ومقوی حافظه وفهم وذکا و ازنده و مضغ او جهة دفع رطوبت دهان وسرخ کردن لب وتقویت بن دندان وقطع نزف الدم لثه وتحلیل ورم لثه وضماد او جهة التیام جراحات تازه نافع واکثار او مصدع محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل است وطریق مضغ او نزد اهل هند آنست که با قدری اهک معمول و اندکی فوفل استعمال نمایند و جرم او را تناول نمایند تامول وتملول تانبول است تاکوب فرفیون است تاغندست عاقرقرحا است تاسعفت ترشی ترنج است تاثینا صعتر است تالفلیس جوز است تاتوره فارسی جوز ماثل است تان اسم هندی نحاس است تال هندی

التاء مع الالف

نقره و مس و برنج است تال اسم هندی صح

مس درهم است

دو درهم است که چهار دانک ونیم باشد التاء مع الباء تبن بفارسی کاه نامند و مجموع اجزا او در اول سرد و در دوم خشک وجلوس در طبیخ کاه کندم وتعریق بخار آن جهة رفع ازاری که از برودت هوا و برف بهم رسد و محلل اورام ونشستن بدن بطبیخ او جهة دفع سستی نافع و بثره راسیه بثره مریض مینا و ضماد خاکستر او با نیم وزن او نمک و قدری سرکه جهة قروح ساق نافع وکاه جو مبرد وجهة افراش محرورین مفید و بخور کاه باقلا جهة حفظ شکوفهای درخت از سقوط موثرات وبالخاصیة مجموع کاه مضر عصب وخوابیدن بر روی آن بغایت مضر وعرق کاه مکه که بجای آب کلاب کرده باشد بغایت مقوی دل ودماغ و جهة رفع غشی وضعف محرورین نافع آتبر ذهب است تبرمکه ازخرات تتری هندی سماق التاء مع الجیم تج هندی دارچینی التاء مع الخاء تخم کاجرو تخم کافته اسم فارسی قرطم اند تخم ترشه بفارسی بزر حماض است تخ تعریب خمیر تنور است تخم کرفس فارسی قطراسالیون تخم کاج فارسی حب الصنوبر صغار است تخم مرغ فارسی بیض است تخم خیری فارسی بیخ نداو نکیا تخم زردک بری بفارسی دوقو است تخم کنب بفارسی شهدانج تخم زرداب بفارسی ثوموناست تخم نیلوفر نامیش حب النیل است تخم کنجد باقلی مصری است التاء مع الدال تدرج معرب آن تدرو فارسی وبترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنک نامند در دوم گرم ودر اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح ومقوی فهم و دماغ ودافع وسواس و اکتحال زهره و خون او جهة بیاض و نزول آب و ذرور استخوان او جهة رفع قروح مجرب وطلای کبد او جهة بهق وکلف وبرص واصلاح بشره زنان حامله نافع وسقوط زهره او مفتح سده دماغ ورفع نسیان مفید واکثار او مصدع ومولد مرة الصفراء محرورین ومصلحش سکنجبین است تدا هندی اسم ذات تدرو بفارسی تدرج است ترمس بفارسی باقلی مصری نامند ازباقلی کوچکتر وسفید او وسطا و اندک قرو رفته و مایل بزردی و برّی او ریزه تر و زرد تر و تلخ در دوم گرم و در اخر آن خشک و بستانی در اخر اول گرم آمده بول و حیض وبجاو مفتح ومحلل ومسقط جنین وکشنده اقسام کرم شکم وضماد او جهة بهق وسعفه وبثور وجرب وقروح خبیثه وخنازیر و اورام صلبه وجذب سم هوام واکله و نار فارسی وتضمید پخته او با سرکه و عسل جهة عرق النسا وورک و انار ضربه وسقطه و با آرد جو و آب و سرکه جهة تسکین اوجاع حار و مطبوخ او در سرکه و آب و خاکستر جهة اورام بارده وتهیج بلغمی ومفاصل و با تلقونیا جهة تحلیل دبر ومقعد وشقاق و قطع دانه بواسیر و آب طبیخ او با حنظل قاتل کیک و پشه مجرب وغسل بشره بآب او باعث سرخی لون وتنقیه اوساخ و سالح احوال الهوی وخوردن او وسعتها ومساجه قوة باصره و قطع صداع مزمن و امثال نزول آب وباعسل جهة ضیق النفس وسرفه مزمن واستسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصات وحولا و با مر مسقط جنین واکثار او با عث زبدی رخسار و ردی الغذا و دیر الهضم و مصلحش شیرینیها وقدر شربتش تا یکدرهم و مفرد او تا هفت مثقال وبدلش دو جلاد دو وزن او باقلی و تخم خربزه و در دفع کرم بوزنش درمنه ترکی و در سایر افعال افسنتین است

التاء مع الباء

التاء مع التاء

التاء مع الجیم

التاء مع الخاء

التاء مع الدال

التاء مع التال

التاء مع الراء

با ادویه

از سه درهم صح

ومشهورات که چون ترمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بغد (؟) او بجوشانند تا شیر را جذب کند پس با دو وزن
او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهم تا کمی بر کنج (؟) زنند ضماد کنند اسهال الصفرا نماید و بر بالای ناف
اسهال سودا و بر ورکین و بمی (؟) کاه اسهال بلغم نماید و هرگاه موضع با آب سرد بشویند قطع اسهال شود
و ترمس بری در جمیع افعال قوی‌تر از بستانی است تربد بیخ نبات ظاهرش سفید و باطنش سیاه و مجوف و منبت او
حوالی خراسان و هند و نبات او ساق دار و برگش شبیه ببرگ لوبیا و اطراف او محدد و گلش اسمانجونی و ثمر او
مثل لسان العصافیر او هرچه اندرونش سیاه باشد مثل خربق سم است او زرد او نیز بد است و بهترین او سفید
سبک و صمغدار گرد را اول سیم گرم و در اخر ان خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و باز نجبیل قاطع بلغم
غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده ان و منقی دماغ از بلغم و جهة عرق النسا و امثال
او و فالج و سرفه که بمشارکه رطوبات معده باشد با هلیله کابلی و امثال ان جهة مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم
کتان و روغن بادام جهة سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب
مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و بروغن بادام و پینه چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش
از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش پوست ریشه توت است بوزن و در بعضی از نسخه قنابری یقول
و در غیر معجون مبالغه در کوبیدن او نباید کرد ترنجبین شبنمی است که بر خار منسمی بحاج منعقد گردد شیرین
و در اول گرم و تر و جالی و شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و اطفال شیر خشت و جهة سرفه و درد
سینه و غثیان و تبهای حار و تشنگی و با ماء الجبن جهة اخراج اخلاط محترقه و با روغن کره گاو جهة عسر البول
و با شیر تازه دوشیده جهة تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت
مثقال تا سی مثقال و بدلش شیر خشت است و بدستور ابجو با شکر سرخ تراب بفارسی خاک نامند و انواع است
از انجمله از زمین جبب افتاب دو صد مانا نرم شده با سرد با اعتدال و خشک و مجفف و رادع تراب المربعات
خاک چار راهست و ان تراب الطرق که خاک راههای غیر چهار راه باشد الطف و اعدل است بغایت مجفف و منقی
جراحات چرک دار و با النیام ان و جهة استحکام اعضای سترخیه نافع و جز و بعضی از معاجین قدیمه است
و از خواص اوست که چون قبل از طلوع افتاب در روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقه کبود بسته
تعلیق کنند سحر را باطل کند و چون در ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفریق
مؤثر است تراب الصیدا خاک مغاره صیدا است که در بلاد شام است اخوردن یک مثقال او با تخم نیمرشت جهة
التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند تراب الشاذه جزیره ایست در روم که در انجا هوا متکون نمیگردد
و خاک او جهة اسقاط بول که در بطون حیوان باشد از موده است حتی گندم و جو مزروع انجا هیچ خاصیت
دارد تراب القا و تراب الهالک اسم سم الفار است تراب القی کنگر زد است تربحان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی

طعام میخورند تریاملون ملفات ترمسی الوس است تربة العسل باندلسی جو نجندم است اتریاق جبلی تخم نوعی از
مخلصه است تریاق فارسی تریاق طبیعی باد زهر است تریاما غافت است تریاق الروستا ثوم است ترناس فطراست
ترشوج طریفلا است تریون بیونانی دفلی است تریاق ترکی مومیابیت است تروم بلغة منکابن اسطوخودوس است
تریاک اسم فارسی افیون است ترتیزک اسم فارسی جرجیر است تربد اسم فارسی تربدات است تری بهندی شاهسفرم است
ترخوان بفارسی طرخون گویند ترب بفارسی فجلات است تره بلغة اصفهان کراث است ترنج اترج است اتری بهندی هلیله

التاء مع الراء

بهندی عبارت از هلیله کابلی و بلیله و املج است ترشدانه بلغة منکابن حماض است ترک بترکی زبان آب است بجرکی
تمشک است

التاء مع السین

تسیریه تفر است تنسیون و تشمیه دفاح است انفیزح معرب از چشمزک فارسی است و اورا چشمک و چشم
نامند دانه ایست بقدر بهدانه و مثلث و سیاه و براق در اخر دوم گرم و خشک و جالی و با اندک حدت و بعات

التاء مع الشین

قابض و محلل و مقوی باصره و جهة دمعه و غشاوه و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع و چون در جوف
پیاز یا خمیر گذاشته در زیر اتش پخته پس مقشر کرده با نبات و زعفران و مامیران اکحل ترتیب دهند در اکثر امراض

التاء مع الفاء

چشم قوی الاثر است تفیزا اسنکیت سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت میشود و جهة قلع بیاض و غشاوه چشم نافع
تفاح بفارسی سیب نامند منبتش شیرین او در اول گرم و در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و ترش
شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع او مقوی دماغ و دل و جگر
و جهة خفقان و عسر النفس نافع و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا و که در معده
باشد و با قوه تریاقیه و پخته او جهة سرفه یبس و اب او با شراب کوشانا جهة رفع غشی مجرب و اب او در معاجین
مفرحه مقوی قلب است و اکثار خوردن ان باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه و ترش او
قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و پخته او در جهة اسهال الدموی و مصلح ادویه
سمیه و خشک کرده او با اب انار و ادویه مناسبه جهة تقویه معده و اسهال الصفراوی و تسکین قی نافع و اکثار
او مضر سینه و مورث ذات الرئه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و ترش شیرین او مولد خلط صالح
و در افعال مثل ترش است و نارس و بی‌مزه او مولد خلط خام و ضماد ش در ابتدای اورام حار نافع و سیاه
قابضتر از همه و عصاره سیب و عصاره برگ او جهة سموم مفید و قدر شربتش هفت مثقال و شکوفه او
با ادویه موافقه جهة دفع اخلاط متعفنه سینه و با ادویه مفرحه جهة تفریح مؤثر است و گویند اقسام سیب کال
غلط (؟) که در معده باشد رب دفع ان میکند و رب سیب ترش که اب او را بدون شیرینی بقوام اورده باشند
در اخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهة غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال الصفراوی و دفع قی و دق
و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و رب شیرین او در افعال قوی‌تر از سیب شیرین و شربت
سیب جهة سموم و وبا و تفریح قلب بسیار مؤثر و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد اوست تفاح بری ثمر در است

التاء مع الفاء التاء مع الكاف

التاء مع اللام کو بر و بو

التاء مع المیم ستره ح

تفاح الارض بابونج است تفاق نوعی از هندبای بری است که بقلة یهودیه نامند تفاح ارمنی مشمش است

تفاح فارسی خوخ است تقور اتقیرات تفراس بیونانی بیخ است تغیقون طحشیقونا تفاح الجن ثمر لفاح است

تفاح المائی اترج است تفسیا ثافسیا است امع القاف تقده کرویات تکوك بفارسی اسم جلیدا تکان

اسم ترکی شوك است که بفارسی خار نامند تکر اسم هندی اسارون تل اسم هندی سمسم اتلی اسم هندی

اترروت است وطحال را نیز نامند تلی اسم هندی جمغرم است انلیا اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما نامند و اورا

از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه میباشد یکی طلع که ولیع نیز کویند دوم بلح سیم خلال چهارم بسر پنجم خسشم ششم رطب

هفتم تمر و هریك در موضع خود مذکور است و تمر در دوم کرم و در اول خشك و بعضی در اول تر دانسته اند

منهی محرورین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی کرده لاغر شده و ملین مفاصل

و جهة فالج و اعیا و درد ورك و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهة تب بلغمی و حصات

مجرب و مولد سودا و سده جکر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع و ریش دهن و درد

دندان و مصلحش روغن او خشخاش و بادام و سکنجبین و انار و محرور را اجتناب اولی و در بلدی که خرما حاصل

نشود اهالی آن بلد را باید که تقلیل نمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و مسحوق او جهة اسهال دیرینه

سوخته او جهة رویانیدن مژه و قروح خبیثه و الصاق جراحات تازه و قرحه چشم و سبل و جرب و حکة

بصر نافعست و چون تمر را در شیر تازه خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه

بعید بل دانسته اند تمر هندی بارد رختی است درعلاقه بقدر شبری و دانهایش بقدر باقلی کوچکی و درخت

او مثل درخت انار و برکش مثل صنوبر و طعم مافی الغلاف ترش و سرخ تیره در سیم سرد و در دوم خشك

و مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهل سودا و نیت

و مطفی هیجان خون و جهة خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاره و تبهای غشیه و کرب

و تفریح محرورین و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه

و لعاب بهدانه و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و در غیر اسهال الدرشك

و دانه او در سیم خشك و قابض و مغز او جهة امساك منی مجرب و ضماد او جهة خلع عضو و وثی و تقویة

ستی عضل و بابیه و امثال آن جهة نضج و کشودن دمل آزموده و تضمید مطبوخ او مسکن اورام و درد های

حاره تمتم بفارسی سهك نامند جوانیست بحری و بزرك جثه و دست و پا دارد و پوستاو در ثت و در خارج

آب تعیش میکند و کوچك او در ریك تعیش کند و ریك ماهی نامند و آن سقنقور است در دوم کرم و در سیم خشك

و کوشت او محرك باه و مسمن بدن و دافع قولنج و طلای پیه او جهة دفع ازار کزیدنها و نافع و با روغن کل

جهة درد کمر و تقویة باه و قطور او جهة درد کوش و کری و صداع و شقیقه و تدهین بدن با او جهة رفع تب ربع

وسوزانیدن آن در چراغ مانع صدای وزغ و طلای خون او بر بدن با هلیله و امله جهة تغییر دادن لون وضح

و بهق سفید و اکتحال سرکین او جهة بیاض مزمن و تازه چشم و زهره او در این باب بغایت قوی است و بخور جکر او

جهة رفع جنون و تعلیق چشم او جهة منع تزاید جذام و بستن آن بر پای راست جهة تقویت جماع موثر است تمتم ثماقا

تمر الفهم بلادر است تمنا اسم غربا رزاست تملول قنا بری است تمیلی بلغة دیلمی نبات ثافسیا است تموتن اسم دیلمی

علیق است تمشر دانه توت العلیق را کویند تمالس بهندی جنة الخضراء نامند تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی

او قسمی شبیه ببرنج و آن بوره زبدی است و بشیرازی یحك نامند و قسمی شبیه ببرف و آن زبد البورق است

و بشیرازی برفك نامند و نوع مصنوع او قسمی لحام الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارف مرکب

از نمك و قلی بالسویه و برابر آن هر دو بوره ارمنی که مجموع را در شیر کاو و ملیش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند

تا منعقد کردد و در آفتاب خشك کنند و قسمی که مسمی است بلحام الذهب مصنوع است از بول غلمان نزدیك

ببلوغ که در ظرف مس بول کنند و با دسته مس در آفتاب در موضع نمناك مدتها بسایند تا صلب شود و قوام

او در آخر سیم کرم و خشك و از سموم او ادخال او با نزی زود کداختن طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط

بواسیر و جهة کوشت فاسد جراحات و درد دندان و ناکل آن مفید است و معدنی او خاصیت آنست که تنقیه قلعی

و تلیین آهن میکند و چون آهن را یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده و در روغن کنجد

تطفیه نمایند آهن مذبور مثل مقناطیس جذب آهن میکند و فرق در میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبه

مصنوعی است در آن تنین علاق معدنی است تنین بفارسی اژدها کویند بحری او از دنباله مثل عقرب میکزد و بری او

با دهن و هر دو نوع از دست و پا و چنکال میباشد در چهارم کرم و خشك و قتال و ضماد خاکستر سوخته آن با عسل

جهة قطع بواسیر و بهق و برص و بستن کوشت تازه او بر موضع کزیدن او رافع سمیت و جاذب است تن ماهی بزرکیست

که در دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و نمکسود میمانید و نمکسود او جهة سم مار شاخدار و ضماد او

جهة سك دیوانه نافع است و خوردن او و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است تنباکو ظاهرا قسمی

از ماهی زهرج جبلی که قلومس نامند بوده باشد چه در ماهیت بقسیم سیم او شبیه و در سمیت نسبت بمانع

با او مشابه و قسم سیم قلومس را تعریف کرده اند که برکش مثل برك کرنب و از آن دراز تر و با اندك رطوبه چسبنده

و ساقش زیاده بر ذرعی و با اندك زغب و تخمش در غلاف مایل بسیاهی است و موید دیکر آنکه در زمان بقراط

بجهة دفع وبا کیاهی را مفرز کرده که او را در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن با کردیدکه اصلا

و با اثر نکرد و آن کیاه قسمی از قاوس بوده و این اثر با تنباکو میباشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا اندك

کم شده و بالفعل نایاب است و الله اعلم بحقیقة الحال و او در آخر سیم کرم و خشك و معطش و مجفف و تسمیم اقسام

ماهی وزود او مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغ و محرك آن و جهة درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و خاکستر او جهة

التاء مع النون

زخم دواب و باروغن گل سرخ جهة جرب متقرح و خارش و منع نزلات الدم جراحات تازه و تجفیف قروح منه
آزموده است و از جمعی ثقات مسموع شده که آب قلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده باشد صاحبان استسقا بی
خوردن نان بی بیاد و ادرار بول و عرق مفرط در دو روز نجات یابند و مضر دل و دماغ یا ابر و مغلظ خون
و مورث سدد و خفقان و مکدر حواس محرورین و سوداویات و اشامیدن او از سموم و او معیاد
رفع بیتهای اچه معتادین او که یابیدک نبی باشند انا و ادراک لذتی نمیکنند تنزوی خطائی قرصی است مصنوع
سرخ مایل بزردی و بعضی مایل بسبزی و اغبر و این قسم عصاره گیاهیست و سرخ او مغشوش بطین ارمنی
و اشال الف مرکب القوی و رادع و محلل و قابض و جهة اورام حاره و بارده و اوجاع حار و گزیدن هوام
و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات تازه و اشامیدن
یکدانگ او تا نیم مثقال جهة اسهال دموی و بواسیر و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهة قرحه چشم و مقعد
و قضیب و فرزجه او جهة سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع عللی که از رطوبت باشد نافع و مضر شش و مصلحش
کثیرا است تنبول تانبولات توب قسم کوچک صنوبر است توم قسم صغیر صامریوما است ابتزی اسم هندی حنظل است
تکنکیا اسم هندی تنکار است توت شیرین او را بنطی و ترش او را شامی نامند شیرینش او در اول گرم و در دوم تر

التاء مع الواو

و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مشتهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه
بانجیر و مفتح سدد و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی پیه گرده و جهة ابله و حصبه نافع و مفسد
معده و سریع الاستحاله بخلط حاضر و مصلحش سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول خشک و قابض
و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان و مسکن عطش و مشهی
اشتها و غرغره آب او جهة ردع و تحلیل مواد و تقویه حلق و خناق او جهة قرحه امعا و اسهال الحاد و رب او
نایب مناب او و خناق او و مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر
هفت مثقال الطبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبیخ او با عسل
و انجیر جهة سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت بغایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ
هشت درهم ریشهای او با سه وقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد بنصف رسیده مسهل
قوی سودا و غریب الاثرات و رطوبت بیخ او را که خراشیده و زخم کرده و آنچه در عرض شبانه روزی جمع شده
باشد منجمد نمایند مسهل قوی و جهة درد دندان و تحلیل دملهای بزرگ نافع است و از صمغ توت همین اثر
می‌آید و چون آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک
بقدر یکوقیه در دیگ سرپوشیده کرده بجوشانند تا بدرد رسد خضاب بغایت قوی و مجرب است
و مضمضه طبیخ پوست درخت و برگ او جهة دندان نافع و خاییدن صمغ و بیخ او همین اثر دارد و عصاره

برگ او

برگ او بقدر یکوقیه و نیم جهة گزندگی رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهة شری مزمن و طلای برگ او با روغن
زیتون جهة قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارس با سرکه جهة رفع شقاق و شری آزموده است اتوابل اسم اصطلاحی ادویه
یا نباتات که در اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و امثال آن تودری اسم فارسی است و بیونانی ارویسمن نامند
و بعربی بزر الخمخم نامند نباتیست او را برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سرخ و صلب و با اندک خاری ریزه و ثمرش
در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بی تندی و
در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومه گلگون و او غیر خبه است چه خبه را خاکشی نامند و حقیر بنات
هر دو را مشاهده نموده و هر دو را آثار قریب بیکدیگر اند در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن و جهة
برودت احشا و سرخ نمودن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال دموی و
یبسی و مطبوخ او در شیر جهة تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بهمن سرخ و بنات او
قابض و در نهایت ردع است اقوتیا معرب از دوده ها فارسی است و بیونانی تمقولس نامند و آن معدنی و نباتی میباشد و معدنی
سه قلم است یکی سفید شبیه بپوست تخم مرغ و بر وجهی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام اوست و یکی زرد و یکی
کبود و شفاف و آن غلیظتر از همه است و مشهور بتوتیای هندی و در غایت حدت و نباتی که مشتق از بوته او و بفارسی
توتیای قلم نامند و میزابی که بمعنی شبیه ناودان باشد عبارت از اوست و چندین قسم میباشد یکی آنکه دود مس اگر در
گداختن سنگ مس در کوره دو طبقه بهم میرسد یکی سفید و سبک و قسمی ثقیل و کثیف و اول را اقلیمیا و ثانی
از ذابه اوست و آن را ابه اقلیمیا است که بتدریج در ذابه مس ریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم میرسد و بدستور
آزموده و آنچه از چوب درخت زیتون بری و انبه بعد از اخراج دانه او بعمل می‌آورند و بدستور از عفص و خرنوب
و پوست سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حبة الخضرا و نمشا و انجیر و از گل پودنه تازه
و از شکوفه تاک و از سرگین ماهی و از غری جلود بقر و از پشم غیر مغسول ترتیب میدهند اما طریق اتخاذ آنکه بعد از نیم کوب
کردن آن در ظرف سفال جای داده سرپوش سوراخ داری بر آن استحکام نموده چندان آتش کنند که دود او بر طرف شود
اما طریق پشم و سرگین آنکه برفت یا عسل آلوده بدستور آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال نمایند و بهترین مصنوع
او نباتی کرمانی و بهترین معدنی سفید و صمیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال نباید کرد و طریق
غسل آن در دستور است تجربه یافته است و امین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و آن سفید و مندور شبیه
بسنگریزه است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و معمول و ارد و مجفف و بلا لذع و مشوی او الطف
و مقوی چشم و حافظ صحت او و مانع انصباب مواد و جهة تقویه روح باصره و قرحه چشم و قضیب و عانه و مقعد و سرطان متقرح
و حمره سینی و سایر اعضا و بالاندمال قروح و با روغن گل جهة التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم
و نزف الدم و مقوی معده مسترخیه و جهة قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و اکثر امراض عین و اکله و ثانی

اوجهة حرقة البول وحمولا وجهة سيلان رحم نافع ومولد سدد ومصلحش عسل وقدر شربتش تا نيم مثقال است
واقسا معدنی قائم بدلش بوزنا وشادنج ونصفا وتوبال النحاس معمول وگويند مرقشيثا واقليميا
بدل اوست وطريق تشويه انست كه توتيا را با آب سائيده قرص كنند وبر اتش زمره دروی سفال بگذارند
ويگردانند تا خشك شود توبال معرب از تفال فارسی است وان چیزیست که از مس واهن تفته در حين
کوفتن ان ريزد وان مطلق مراد توبال مس است وبهترين او مايل بسياهی وسرخی وبراق ودقیق است که قرصی نمند
در سیم گرم وخشك وملطف وجلا وجهة جرب وحكه وسبل وقلع بياض ومنع زياده شدن قروح خبيثه
والتيام قرحة چشم وخشونة اجفان وبردن گوشت زيادة صلب جراحات واشاميدن معمولا وبا علك البطم
باارد کتیره یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم وجهة استسقا واخراج ماء اصفر نافع وزيادة او مهيج قی وقرحه
امعا وناشسته او را نبايد استعمال كرد ومضعف معده ومرهم نمود واب معمولا در نهايت لطافت وحدت
ميباشد وتوبال الحديد در چهارم خشك وحابس اسهال وخون ومانع خفقان وذرب وضعف باه ودر تمام
خواص قريب بتوبال نحاس است وچون در لته بسته در رنگهای نماك خصوصا تحت خمها بگذارند
زعفران ميشود وان جهة بردن جرب عين وجلا حمر او وبا زنبق ونوشادر جهة رفع بياض وسبل از مجربات است
وبا سركه وعسل اورام است وهر گاه او را با سرکه مكرر تقطير کنند معادن را بمرتبه نيكو نقل ميسازد خصوصا — محلل هیج
مس را وچون با نحاس تكون زعفرانيه زعفران ممتزج کرده وبعد از ان تقطیر شود شنجرف را با سرکه
مقطر مكرر تصفيه کنند بحدی که شنجرف حاصل شود بهترين اعمال انها است توت العليق وتوت وحشی
ثمر عليقات تودريون شوكران توجه بلغة مغربی بقلة الاوجاع است فارسی وخود روی است توت
اسم فارسی فرصاد است تولکی اسم ترکی ثعلب است تومة اسم هندی طوطی است تونيره اسم هندی فرخ است — التاء مع الهاء
تهين بهمر اسم هندی باقلی قبطی است تهين الاجی اسم هندی هليكا تهوك اسم هندی لعاب است — التاء مع الياء
تين بفارسی انجیر نامند بری وبستانی میباشد وهر یك از نر وماده وبری او صنف خمیره وبرك وبارش کوچکتر
ودر تنکابن دیو انجیر نامند با سمیت وبستانی گرم وتر ومحلل قوی وضماد او در رفع خال وثاليل نافع
وشیر او در افعال قوی تر از شیر بستانی است وتازه بستانی در اول گرم ودر دوم تر ومشتهی وکثیر الغذا
از سایر میوها وسریع الانحدار وسکن حرارت وتشنگی ومعرق وملین طبع ومسهل بفوق وکاسر قوت
غضبیه ومبرد دل وسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد
ومفتح سدد ومقوی جگر ورافع سده وورم طحال وبواسیر وعسر بول ... خفقان وربو وسعال ودرد
سینه وخشونة قصبه ریه وبا گردکان خوردن جهة امان از ضرر سموم قتاله وباعناب نایب مناب تریاق است
وپخته مصلح بدنهای ضعیف وزیاد کننده عقل وجوهر دماغ وتازه وخشك او با مغز قرطم وبیکانك ونیم

بوزه ارمنی

بوزه ارمنی مسهل قوی اخلاط غليظه وخشك او در دوم گرم ودر اول تر ودر جميع مراتب مذكور ضعيف از تازه
ومعطش وثقيل وملين طبع ودافع مواد عقبه بطرف سطح جلد ولهذا اكثار او مولد قملات وبا مغز گردکان
جهة معتادين قولنج وصاحبان يبوسة طبع وتفتيح مجاری غذا وتسمين بدن وگزيدن عقرب ورفع سورت داء
موثرات وضماد او با آرد گندم وجو منضج ومحلل ورم بنا گوش ودملها وبا پوست انار جهة داخس وبا زاج
جهة قروح ساعد وبا خردل جهة خارش گوش ودوی او وبا بوره ارمنی جهة بهق وامثال ان واب مطبوخ او با حلبه
جهة سینه وریه وبا سداب وانیسون جهة ریاح وسدد نافع وسوخته او در سفید کردن دندان بیعدیل ومقوی
لثه وقاطع نزف الدم وبا موم وروغن جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد وحقنه او با سداب جهة مغص
مفید است وانجیر نارس ملین ومحلل وجاذب وبا ترياقیه وضماد پخته او جهة خنازیر وتعقد عصب وبا سرکه
ونمك جهة قروح رطبه وبا عسل جهة گزیدن سگ دیوانه وبا کرسنه جهة گزیدن زنبور وطلای او با برك
خشخاش جهة اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر وشیر انجیر مسهل قوی وخطرناك ومنجمد کننده کل ذائب
وابکننده کل منجمد واکتحال او جهة نزول آب وحمولا وبا زرده تخم مرغ وموم ومدر حیض ومنقی رحم ومخرج
جنین وضماد او با حلبه جهة نقرس بارد وبا آرد جو جلای جرب متقرح وقوبا وکلف وبهق وطلای او جهة گزیدن
هوام وسگ دیوانه وسنون او جهة دندان متاکل ودردان وبا پیه جهة قلع ثاليل مفید وبرك تازه او جهة
التیام جراحات وخشك ان با سرکه جهة تقشیر جلد وطلای او با آب جهة منع ریختن مو وطبیخ او جهة تقویة
استخوان کوفته نافع وسایر اجزای او را فی الجمله نفعی در صرع وجنون ووسواس هست وثمرش قوی تر است
وچون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده وهر روز بعد از او را با قدری سرکه او بنوشند وبعضی او را کوبیده ضماد
نمایند جهة تحلیل سپرز مجرب دانسته اند وچون مساوی او مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال او را بخورند
بالخاصیه اطلاق بیماید مجربست ومضر جگر ومصلحش گردکان وسعتر وانیسون ومصلح انجیر تازه سکنجبین
وشربت ترنج ودیبا وبدلش در ادویه ... مغز چلغوزه وقدر شربت از خشك تا سی مثقال واز تازه او تا یک رطل
تیواج پوست درختیست شبیه بپوست درخت چنار وگویند پوست درخت ... بلاد خطا است
وظاهرا تالیفی باشد در اخر دوم گرم وخشك وقابض وبستانی تلخ وبا ماچکیده ... قابضه جهة اسهال مزمن
بارده وقطع خون بواسیر وضماد او با سرکه جهة درد سر واورام رخوه وسنون او جهة درد دندان وتقویة
لثه ونزله رطوبیه بخور او جهة رفع وبا وطاعون عجیب الاثر ومستو جهة بواسیر وشقاق مقعد ودردان
ودرد رحم وفرزجه او جهة قطع سیلان رحم وحیض مفید است ونیم مثقال او تا یک مثقال ... اسهال
مجربست وقدر شربتش تا یک مثقال ومضر محرورین ومعطش ومورث التهاب احشا ومصلحش کثیرا ورب
فواکه است تیهو اسم فارسی تهوج است تیغا وتیهال نیز گویند وان شکریست ... شکر احمر ... است تين الفيل جوز الترك

حرف الثاء مع الالف

تیس بزرات بقلیاس اسم یونانی ختنیات سیدی اسم هندی جراد اینجاح اسم هندی سلیخه اتیرج اسم
هندی ساج اتیدکی کلکری اسم هندی ابنوس اثینا فرنجی بلغة مصر تمر هندی اثانافیا صمغ نبات
سفید رنگ شبیه بانزروت وتند وتلخ وبیاتند بو ونبات او شبیه برازیانه وکلش سفید وتخم مثل
انجره وبا اندک عرض ودر اطراف شعبها او مثل اکلیل وبیخش غلیط وبیاتند وتلخ ومنبت او کوهها
ودر تنکابن والموت خریده وبیلی میتلی نامند وبیخ او رازخم کرده رطوبت او را بعد از انجماد میگیرند وبعضی
مجموع ان نبات را افشرده عصاره میگیرند واخرین متخلخل وسبزمایل کبیا میباشد در اخر سیم گرم وخشک وبا رطوبت
وفضلیه ومقیئ ومسهل بلغم غلیظ وجهة درد پهلو وطلا ان اشتها وتحلیل ریاح وسدد وضماد او جهة داء الثعلب
ودرویانیدن موی در زانو وامثال ان وباهموزن او موم جهة اسقاط بواسیر وجهة قلع اثار سیاه وبنفش وکبودی
جلد وباعسل جهة جرب متقرح وباکوکرد جهة انفجار ورم صلب نافع وزیاده از دو سه نبایدکشت
وقدر شربتش تا پنج قیراط وپوست بیخ او در افعال مثل صمغ اوست وچون ریزه کرده در روغن زیتون
بجوشانند جهة تقویه عصب ودرد مفاصل واشامیدن او جهة فالج بغایت مفید وقدر شربت از پوست
بیخ او وجرم او تا نه قیراط واکثار او مورث ورم حلق ومعده واحتباس بول وعروض ضیق النفس وغشی
ومصلحش شیره تازه ولعاب بزرقطونا وبدلش درداء الثعلب حرف بابلی وگویند بالخاصیه تخم سداب رفع
مضرت او میکند وچون کیاه وساق او را داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زنها تحمل
بپوشش نباشد ورنگ رخسار را سرخ کند وجهة اکثر امراض بارده رحم واو غیر صمغ سداب است براچه سدا
صفاغیره اوست ثاقب الحجر بیفانج اثام او بیا اثاموس بیونانی مزنجوش است ثالیقس بیونانی حرف بابلی

الثاء مع الجیم

ثجیر بجیم ولای چیزهای افشرده است وقوتش متوسط ما بین عصاره وجرم انجیره واز مطلق ثجیر ثجیر الای اب
انگورات وان قابض وضماد ش با نمک جهة ورم حار وورم صلب وورم پستان وحقنه او جهة قرحه

الثاء مع الخاء الثاء مع الدال

امعاء واسهال المزمن وسیلان رطوبات رحم واشامیدن برشته کرده او با دانهای انگور که در باب امراض
شود جهة قرحه امعاء وتقویه معده واسهال بغایت نافعست ثخین انچه غلیظ باشد ثدی ضرع اثربا

الثاء مع الراء الثاء مع العین

بلغة اندلس ابیفا روت است ثرید نانیست که در اب گوشت تناول نمایند وشاملت برانچه در دوغ وشیر کنند
وغیر ان ثعلب بفارسی روباه نامند وان حیوانیست معروف پوست او در کرمی قریب بسمور وجهة سرمادین ومرطوب
وبطول طبیخ زنده او ومذبوح او جهة درد مفاصل وطبیخ زنده قویتر خصوصا که در روغن زیتون جوشانیده
باشند جهة تعقد وصلابت مفاصل نافع وباعث سرعت راه رفتن اطفال ورفع اعیا واشامیدن
یکمثقال از پیشش او که خشک کرده باشند با اب وعسل جهة ربو وسرفه وطلای ان با پوست سوخته تخم
مرغ جهة داء الثعلب مجرب وپیه او جهة درد گوش وبا روغن زیتون وامثال ان جهة نقرس ودرد های

بارد

بارد وسعوط زهره او با هموزن ان اب گوش در صرده روز یکبار جهة ابتداء جذام وزیاده فند بان
بغایت موثر وگوشت او جهة صبر ودین وتقویه باه وصاحب الاستسقا مفید وخاکستر پوست او جهة خوره
انثیین وبواسیر وقروح حاره وتدهین دست وپا به پیه او مانع مضرت سرما ونگاه داشتن دندان
او را جهة صرع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند وما لیدن پیه او بر چوب وفصب کردن ان در موضعی

الثاء مع العین الثاء مع الفاء

انخانه سبب اجماع کیک بران چوب ثعبان مار عظیم اژدها بیعنی معجمه در داست ثفا بلغة عبرانی
اسم حرف بابلیست ثفوکس هندی بابلی است ثفل اسم جرم چیزهای است که اب او را افشرده باشند ثجیر غلیظ

الثاء مع اللام

ودر افعال مشابه اوست ثلج بفارسی برف نامند در سیم سرد ودر دوم خشک ومسکن درد دندان
حار ومخرج زلوی که در حلق مانده باشد وجهة کرم معده وتقویه هضم معده حار وتبهای حاد وجرب
وحکه وضماد او بر پیشانی جهة قطع رعاف واشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده ومجدد ومعطش
ومورث سعال ومضر احشا ضعیف ومبرودین وصاحبان اورام باطنیات واب پرورده با او مضرات
ومصلحش قند وعسل از خواص اوست که چون نمک با برف امیخته بر شیشه پر اب بدستوری بگیرند
که شیشه در ان پنهان شود در یکساعت اب شیشه یخ کرده ثلج چینی رطوبتی منجمد بر نبات شبیه
بنمک که از هند اورند جهة بیاض عین وظلمت بصر وضماد ش بر بدن جهة تب دق نافع است واین الکم

الثاء مع المیم

بر بارود نیز استعمال مینمایند ثلبا عنب الثعلب است ثمام بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم وقدش کوتاه تر
وساقش باریکتر وبی بند وغیر مجوف وخوشه او شبیه بارزن وطعم او شیرین در تنکابن ذرت بان وانرا مند ودر مازندران
مارمیل در دوم گرم ودر اول خشک وضماد تازه او جهة ورم چشم ومنع ریختن مواد واشامیدن او محلل ریاح
ومفتح سدد وخاکستر او جهة تقویه مژگان ورویانیدن ان وتقویه باصره نافع ومضر گرده ومصلحش کثیرا وقدر
شربتش تا پنج مثقال وبدلش نودری ثمرة الطرفا بار درخت گزاست بزرگتر از عذبه که ثمره اثل باشد ومثلث
شکل وگز ماج عبارت از وست در افعال مثل ثمرة الاثل وکمتر از حرارت لطیفه وجلای لطیف وتقطیع است
ثمرة الاصل نوع کوچک بار گزاست که عذبه نامند بقدر نخودی واز ان بزرگتر وغیر مثلث میباشد در دوم سرد
ودر دوم خشک وقابض وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومقوی احشا واب طبیخ او که یکوقیه از ادر دو رطل
اب جوشانیده باشند تا بنصف رسیده مقیئ رطوبات عفنه اطفال وجهة گزیدن رتیلا ورفع جرب رطب
وبا شکر جهة یرقان وزردی رخسار ورطوبة رحم ودبر وسعال وضعف جگر واحشا واکله وحکه وامراض مقعد
وقروح رطبه شرب او وطلا او نافع ومضمضه او جهة تاکل دندان واستحکام لثه مفید است ومنقوع او که یکشبانه
روز در اب گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او وقطور او مقوی اجفان ورادع مواد ومانع
قبول افات ومقوی بصر وجهة دمعه وسلاق وجرب بیا مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند

الثاء مع الواو

وجرم او جهة نفث الدم وجراحت شش واسهال کهنه وسیلان مواد ونزف الدم اعضا وبرشته او با کل ...

جهة اسهال مجرب ودرور او جهة بردن کوشت زیاد وقطع خون جراحتها وطلای او جهة رنک رخسار وصابون ...

وحمول او جهة تجفیف رطوبات رحم وضماد او که با اب سرکه پخته باشد جهة سپرز نافع ومضر سر ومصلحش ...

وبدلش مازو یا پیه انار بوزن ان وقدر شربت از جرم او تا دو مثقال وکویند تا چهار درم است او چون عذبه را

با صندل وافسنتین جوشانیده اب او را با شکر بقوام اورند شربت مذکور جهة ضعف سپرز بسیار مفید است و جهة

تقویت اشتها واعضا ورفع اعیا ومغص وتنقیه رطوبات فاسده معده وتقویت ان نافع است

ثمرة الحور مؤثر است ثمرة اللوز المصری حلبنار است ثمرة الشجرة الذکا مقل مکی است ثمرة العلیق توت العلیق است ثمرة العرعر المصری

اهبل است ثمرة السدر ذبیقات است ثمرة الفوا بلغت مصری شاه بلوط است و بعضی از روم را بلاد در امیثا ثمقولس

یونانی اسم توتیا است ثومس یونانی اسم حاشا است ثوم الحیة وثوم الکلب وثوم بری اسقوردیون است ثوب الماء طحلب است

ثوب الثعلب بلغت اندلس قسم ثانی سد بیص است ثوم بفارسی سیر کویند وبری او اسقوردیون است و بستانی

دو قسم میباشد یکی دیاغوانه و یکی منحصر سیکه است و بعد بستانی کوچکی او که منزات وجبلی او را بفارسی موسیر نامند

وبرکش عریضه از برک نرکس وکلش بنفش و بیخش بعید و بی دانه و بزرک مقدار و در بوی مانند بستانی او و بهتر از همه

مشهور پردانه است در اخر سیم کرم وخشک و با رطوبت فضلیه ومحلل ومدر حیض و بول وعرق ومفتح وجالی

وجاذب ومجفف رطوبات معده ومفاصل وحرارت او شبیه بحرارت غریزی وملطف و رقیق کننده خون

و با قوت تریاقیه وخوردن او با مراعات زمان ومزاج وحد اعتدال الحافظ صحت ودافع مضرت ابهای مختلف و هوای

وبائی وتعفنات وجهة کزیدن هوام وسک دیوانه وتصفیه حلق وصوت وقطع اخلاط غلیظه وقولنج ریحی

وذنبانی ورنبو وسپرز ورباح تهیکا و در مرطوبین محرک باه ومولد منی و در محرورین مجفف ان ومعطش

وجهة تبهای کهنه وقروح شش ودرد معده ومفاصل ورفع کرم شکم وزلوی در حلق مانده ورفع تشنکی که

از بلغم وانسده ماساریقا باشد وتقطیر البول ونیکویی رنک ورخسار وتلطف غذاهای غلیظه وجهة ضیق

النفس ورعشه وفالج وتحلیل اورام وحصات کرده و با شراب جهة سم افعی ودوای ان با سقوط موی سفید

ورویانیدن موی ثبات و با انجیر وسداب و با مغز کردکان قوی تر از بادزهر ومطبوخ او بادزیره و برک صنوبر

جهة تقویت دندان و با شیر کوسفند وصید زان با روغن تازه وبعد از ان با عسل سرشته شده با در تحریک باه بسیار و اکثار

او وعدم مراعات مزاج وسن ومفصل محرق خون ومضر بواسیر وزنان حامله وشیرده وصاحبان زحیر وخنازیر

ومولد صفرای بسیار است ومضعف باصره ومهیج امراض حاره وبخر ومضر شش ومصلح او پختن او است در اب

با قلیلی نمک واضافه نمودن روغن بادام وروغن کوه واستعمال نمودن کشنیز وسکنجبین واب انار ترش وخربزه

وامثال ان ونشستن در طبیخ برک وسنا او جهة احتباس حیض واخراج مشیمه وطلای او با عسل جهة ثبور لبنیه

وتوبا

66

وتوبا وقروح رطبه سر وغاله او وبهق وجرب متقرح و با برک انجیر بهتا وزیره جهة کزیدن ابن عرس و با جندبیدستر و روغن

زیتون جهة جذب سم عقرب و با سرکه جهة تحلیل رطوبات غلیظه وورم اعضا وضماد پخته او با شیر جهة کشودن دمل

ونضیج محرقا و با عسل جهة ازاله رنک خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهة داء الثعلب و روغنی

که سیر در مکرر جوشانیده شده با جهة جمود خون در اطراف بدن وشقاق که از برودت باشد وجهة مفاصل و قولنج

بلغمی وعرق النسا وضماد او نافع وغرغره با سرکه ترشی جهة اخراج زلوی که در حلق مانده باشد وجهة ذبحه مفید ومضمضه

طبیخ او با کندر جهة درد دندان بارد مفید وبدلش پیاز عنصل وسیر صحرائی وطلای او با نوشادر جهة برص وبهق

و با زفت جهة داخس وخشونت ناخن وکچلی ان وطبیخ او کشنده قمل است ثوثون نحمیت شبیه بجمه بقدر تخم زرد است

سبز که صفرا او دی ناصیت کیاه او امکنه سایه ناک واو شبیه لبنا و برکش دراز و کلش سفید وتخمش تلخ

وتند وریزه وکویند ترب زد بیخ او است و در افعال مثل حریق در سیم کرم وخشک ومقی ومسهل اخلاط

غلیظه واقسام کرم شکم ومخرج جنین ومدر بول وحیض ومحلل اورام بارده وقدر شربتش نیم درهم ومصلحش کتیرا است

الثاء مع الیاء

ثیفوس یونانی اذخر است ثیریون یونانی دفلی است ثیرا اسم ورامضا ثیل بلغت ترکی قیلان او دوی و در تنکابن کرم ...

کویند وان نباتیست که در کنار ابها و زمین نمناک میروید ومخصوص نمانی نیست و بر روی زمین پهن میشود شاخهای

او در از و با بند های بسیار ریزه و هر بندی دسته وکلش مابین سرخی وسفیدی و بارهاش میخته وطعمش اب دهن و

اول سرد وخشک وقابض وطبیخ او جهة مغص وعسر بول وقروح مثانه وطبیخ بیخ او جهة سنک کرده واب کیاه او از

رطل تا یک رطل در رفع سم اقسام مارها وسک دیوانه کزیده مجرب ورافع حرقة البول واحتباس بول وحصاة وتبهای

حاره وسل بغایت ازموده او وضماد او جهة جراحتهای تازه وکزیدن هوام او ورم حاره ومنع نزلات وضماد خاکستر او جهة قطع

خون بواسیر وتحلیل اورام وتجفیف قروح بغایت نافع وقسمی از ان از برک مثل ابلازی وکلش خوشبو وتمرش ریزه و عود

او در ضخامت بقدر انکشتی و در عد دیخ تا شش میباشد عصاره او با ادویه مناسبه جهة ملاحیه وتحلیل مواد وتحجر

تیغ است مدر بول وجهة قطع قی واسهال ومنع ریختن مواد بمعده واحشا وتفتیت حصاة کرده ومثانه وقروح ان مفید است

وقسمی از ان میباشد که هر کاه کاو از ان بخورد اعضا او ورم میکند سوخته او در ظرف مس جهة قطع خون بواسیر

ضماد است از مجربات شمرده اند او کویند زیاده بر سه بار احتیاج نمی افتد وضماد تازه او با روغن کل نیز ملین

ومنضج ومحلل است جاورس بفارسی کاورس نامند وان نوع ریزه دخن که بفارسی ارزن نامند زرد او اغبر

وازارزن ریزه تر در اول سرد و اخر دوم خشک ودیر قابض وقلیل الغذا وازارزن سریع الهضم تر ولطیفه

ومقوی بدن و با روغن وچربی غذائیه او بیشتر و خوردن مضر او جهة التواء حجاب ونزلات نافع وحابس اسهال

مراری وکماد کرم کرده او محلل نفخ معده ومسکن درد بواسیر ومولد خون سوداوی ومورث سده ومصلحش روغنها

وشکرات است جای ختائی نباتیست ساقش زیاده بر دو ذرع وسرخ وبرکش مایل به بنفشی کرم با اعتدال و تر وملین ومنضج

الجیم مع الالف

و مقوی هاضمه و ضماد پخته او جهة اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نطول او مفرق و منوم و مطفی
بارد و رطب و مصلحش بادیان ختائی و رازیانه او ابن تلمیذ گوید که چای قرصی است که از چین میآورند و مسهل و دافع ضرر
شرابست و از کتاب اخبار الصین ظاهر میگردد که نباتیست شبیه برطبه و خوشبو و با اندک تلخی که از جوشیدن
تلخی او زایل میشود و طبیخ او مسکن التهاب و صاف کننده خونست جاوشیر صمغیست بدبو و ظاهرش سرخ تیره
و باطن او سفید و نبات او را ساق غلیظ و بلندتر از زرعی و نرم و بر او چیزی شبیه به پشم و سفید و برگش
شبیه ببرگ انجیر و مایل باستداره و خشن و دیبا سبز و قبه او شبیه بقبه شبت و گلش زرد و خوشبو و تخمش
سیاه و قریب بانیسون و خوشبو و تند و بیخش غلیظ و شعبه دار و بدبو و بیرون او سیاه و اندرون سفید در سیم
گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و مقوی اعضا ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل
ان و با قوة تریاقیه و جهة بهادایره و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و دردی که از نصب [illegible] بهم رسد و فالج و صرع
و امراض بارده دماغ و رعشه که بعد از جماع بهم رسد و مغص و سرفه بلغمی و تقطیر بول و جرب مثانه و نفخ رحم
و قولنج بلغمی و ریحی و استسقا و حصاة و رفع سموم و منع زهرها و جبر شکستگی استخوان و ضماد او جهة جراحات
و رویانیدن گوشت بر استخوان و سایر اعضا و منع ان از قبول آفات و دردهای بارده و ریاح و با روغنها جهة
اعیا و با روغن زیتون جهة گزیدن سگ دیوانه و حمول او مسقط جنین و جهة امراض بارده رحم و اکحال
او جهة بیاض چشم و نزول آب و سبل او جهة درد دندان و منع تاکل ان و طلای او جهة قروح و نار فارسی مفید
و مضر انثیین و مصلحش مربای جوز و خیسانیدن او در مطبوخ عنبی و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن
او قنه یا شیر انجیره با اشق و بیخش جهة قروح مزمنه و حمول او جهة گشودن حیض و اخراج جنین مرده مجربست و قوی الفعل
و اشامیدن تخم او با شراب جهة اختناق رحم و نیم مثقال او با نیم مثقال زراوند طویل جهة گزیدن هوام و بنیم
مثقال افسنتین جهة احتباس حیض بسیار نافع است جاموس بفارسی گاومیش نامند و قسمی از گاوان است
گوشتش گرم و خشک و دیر هضم و غلیظ و جهة اصحاب ریاضات و هزال الکلیه نافع و مولد سودا و مضر درد مفاصل
و امثال ان و مصلحش ابکامه و دارچینی و ادویه ملطفه و اشامیدن شیر سوخته او جهة صرع و کعب محرق
او با عسل جهة تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویه جگر و ذرور او مجفف قروح و رافع حکه و مقوی باه
و قدر شربتش تا سه مثقال و ضماد شیر سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهة داء الثعلب مفید
و بخور موی شاخ او باعث گریختن افعی است جاجسا بلغة سریانی اسم اجاص است جاج النهر سلق الماء است اجاری
زعفرانست جبا باقلای قبطی است جاوزین بجاوز مرج حجر البقر است جاسوس خشخاش زبدیست جارکون اسم
فارسی نباتیست اجاکو هندی نمیرج است اچاول هندی اسم ارز است چالکری هندی اسم فوفل است جاکوه
هندی اسم اسفاناخ است اچاپتری اسم هندی نباتیست اچاپهل هندی جوزبوا است اجاری هندی دو [illegible] است

بلدر

هندی لبلابست جال بفارسی درخت مسواک را گویند جامع اللحم قنطوریون است جابیره رایزنا [illegible] جاورس هندی
ذره است اجبن بتشدید نون بفارسی پنیر گویند تازه او در دوم سرد و تر و مقوی معده و [illegible] و مقوی گرده — حرف الجيم مع الباء
و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضا و با مغز گردکان و صعتر
تنقیه است مسمن بدن و با شیرنوشی جلد و برشته او بعد از طبخ و فشردن جاذب اسهال و ضمادش مانع ورم جراحات و مضر
مبرودین و رافع اسهال طعام و غیر مهضوم و باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعترات
و پنیر نمکسود کهنه در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعا و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل
جهة انفجار دمل و رفع داحس و با نوشادر جهة کلف نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مورث حکه و جرب
و مضر محرورین و صاحبان سده احشا و بسیار کهنه او متعفن از قرب سمیت و مصلحش مغز گردکان و [illegible]
میوها و ترشیها و غیر چکیده پنیر که از ادله گویند در غایت ترطیب و منوم و جهة تب دق و سل و التهاب معده
و رفع یبوسه جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب جگر نافع اجبره بلغة مغرب اسم نباتیست طولش
سه چهار انگشت و برگش شبیه ببرگ نیل و بیخش مثل موی و سفید و بیگل و بی ثمر است در بو بجدوار اول گرم
و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهة صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء و با شراب دو درهم او جهة
وهن عضل و پاره شدن ان نافع و گویند بخشرا چون با پارهای گوشت طبخ نماید قطعهای گوشت بهم ملاصق
میشود و مرهم او جهة یرقان مجرب دانسته اند جبسین بفارسی سنگ گچ نامند و آن سه قسم میباشد و پخته دو قسم
او را که یکی سفید غیر براق و دیگری سرخ لون باشد جص گویند و پخته براق صفایحی را اسفیداج جص نامند
و افتا او در سیم سرد و خشک و اشامیدن او کشنده است و طلای او و مفرد او با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهة
قطع سیلان خون و با سرکه جهة رعاف و بر پیشانی جهة منع عرق و با گل ارمنی و عدس جهة لحیة التیس و اب مورد و سرکه
جهة رمد و موی و منع ریختن موی و با آب کشنیز جهة رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجربست و چون با روغن
زیتون و اندکی بوره و شب یمانی بسایند و بر نوشته ها بمالند ازاله کتابت میکند و بر جاها پای شتر قلع چرک و حرق
ان میکند و طلای ان بواسیر را رفع مینماید و سفیداب جصاصین در افعال قویتر از همه و بغایت قابض و رادع
و جامع و مجفف است جبلاهنک لغة فارسی و جبلهنج معرب او و ان تخم خاری است زرد رنگ شبیه به شونیز و برگی
صفرا او دی گویند و ان نوعی است جب هندی چوبیست زرد رنگ و از اجزای کلکلانج هندیست و در بعضی نسخ — جبلهنج
بجای میم مسطور است جبلا فطراساليون است اجبین بترکی اسم ذبابیست جتره و جتنه هندی اسم شیطرج است اجنک — الجيم مع التاء
ایلات جثجاث معرب اسم نباتیست شبیه به نبات دمنه ترکی و از ان خوشبوتر و شاخهای او باریک و سیاه و گلش شبیه — الجيم مع الثاء
با قحوان و تخمش با اندک بهنی و کوچکتر از عدس و با اندک تلخی در سیم گرم و خشک و مفتح و محلل ریاح و قاطع
عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او بدستور سه درهم از جرم او جهة شکستن بادها و رفع مغص ریحی

الجیم مع الجیم
الجیم مع الدال

بیعدیل و بخور او مسقط مشیمه و مصدع و مصلحش هلیله کابلی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش بجای آن
جج بلغت تنکابن ایلما آمیر اجدوار نجات محرطی شکل بقدر انگشتی و ازان کوچکتر و بفارسی مارو بند و بیونانی
ساطریون نامند و آن پنج قسم میباشد یکی را ظاهر تیره و باطن برنگ بنفشه و مایل بسرخی و عقربی شکل و در طعم
اول شیرین و بعد از آن تلخ محسوس گردد و این نوع را ختائی گویند و یکی را ظاهر و باطن تیره رنگ و مایل بزردی و
عقربی شکل و دیگر ظاهر و باطن سیاه و سایه او برنگ نیله و دراهندی گویند و یکی بقدر زیتونی و مایل
بسیاهی و گویند از بلاد دکن خیزد و قسمی اندلسی است و آنرا گویند بقدر شبری و سیاه و نرم و تلخ و بهترین
همه قسم اول است در اول سیم گرم و خشک قائم مقام تریاق کبیر و مفرح و مقوی دل و اعضاء رئیسه و احشا
و فاد زهر بیش و افعی و سایر سموم و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و انثیین و باه و مدر و جهة
اورام حاره و بارده و صرع و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقا و عسر بول و تسمین بدن و درد احشا
و حصاة و یرقان و قولنج و امراض بارده نافع و طلای او جالی جلد و جهة بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه
جهة طاعون و رفع برص و منع وبا مفید و مصدع محرورین و مورث جراحت امعا و مصلحش سکنجبین
و شیر آهن تافته و قدر شربتش جهة اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تب ربع دو دانگ و در تقویت
باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ و بدلش در تفریح سه وزن آن زرنباد است اجدال نوع سبزی ملح است
جدوجدا بزغاله را و در مصر هندکو دجداجد صرصر است اجدروا بلغت اصفهان اسم صبر سقوطری است جرجیر بغدادی
تره تیزک نامند و بری او ایهقان و دو قسم میباشد یکی ساق دار و برگش از برگ ترب ریزه تر و گلش زرد و بیخ
تند و او را خردل بری گویند و یکی بی ساق و برگ او نرم و کم حدت و گلش سرخ و نبات او سه قسم میباشد
یکی شبیه بترب و ساقدار و برگش با خشونت و در مازندران شاه تره گویند و کوله تره و در تنکابن خاشره نامند
و تخم او سفید و محرق با تلخی عبارت از وست و قسمی را در شاو بفارسی تره تیزک شاهی گویند برگش برگ و گلش
سرخ و تخمش مایل بسرخی و طولانی و قسم دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه تر از حب الرشاد است و مراد از مطلق او قسم
اخیر است بری در سیم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی در دوم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سده
جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و ضماد او با زهره گاو جهة ازاله قروح و خوردن نان
ناشتا جهة رفع بدبوئی دهن بغل نافع و مصدع و مورث سدر و منتج و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است
و تخم او در جمیع خواص مذکوره قویتر از آن و با آب گرم مقیی بلغم و بازدارنده و تخم بستانی جهة تحریک باه موثر و ضماد
او جهة کلف و با عسل جهة بهق و نمش و با زهره گاو جهة شقاق ناخن نافع و موجب دوران خون و انصباب مواد
باعضاء ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از تخم آن تا پنج درهم و از بری تا سه درهم و بدلش مثل
آن تودری یا تخم زردک بری یا تخم بنا و هرگاه درخت انار ترش را با آب تره تیزک سقی کنند انار او شیرین

شود

شود و هرگاه خشک و نخود را مکرر پرورده کنند در تولد بنی بعید نیست اجرمیلاک بلغت کوهستان رستاق
و جابلق اسم دوائیست که ترکان بیاد از نامند نجی است سبطری انگشتی و طول او زیاده بر شبری و طعم
شیرین و مایل بسیاهی و باطن سفید و با صلابت و خشبیت و ساقش قریب بذرعی و برگش شبیه بزبان و طولانی
بقدر شبری و سبز و لطیف و تیره و برگهای ساقش از طرف اعلی بقدر برگ بید و گلش کبود و آنرا نیلو
هندی بیاکو چکتر و مستعمل بیخ اوست نافع جمیع زخمها و تشنج آن و چون برین دندان باشد بهیچ وجه
که از اکل و شرب دفع نمیکرد دو ستون او و در یک دفعه یا دو دفعه رافع تعفن و رویاننده گوشت است و از مجربات
و در این امر با و چینی بیمسهد و ضمادش جابر کسر و شرب او رافع جمیع زخمهای باطنی و اورام احشا و مجربست
جرزی بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلورات و از اعظم الحیتان است رنگش سیاه و بی فلس و شاربدار و مثل
ماری باریک و دراز و در تنکابن اسبیلی و در مازندران اکلین نامند نمکسود او گرم و خشک و ضماد او جاذب
پیکان و خار از بدن و طبیخ او جهة قرحه امعا و جذب مواد بظاهر جلد و حقنه او جهة عرق النسا بغایت نافع است و تازه
او ملین طبع و جهة تصفیه صوت و قصبه ریه و سل و قی الدم و خون و بقدر نیم اوقیه با شلل ان سرکه قطع
خونهات که از حلق آید و مولد بلغم لزج و بطی الهضم و مضر گرده و مصلحش صعتر و نعناع و انبجا و سکنجبین است
جراد بفارسی ملخ نامند در دوم گرم و خشک و منهی و جالی اخلاط غلیظه و جهة تقطیر البول و امراض قصبه
ریه و خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سرش را انداخته و با یک درهم مورد سائیده باشد جهة استسقا
مجرب دانسته اند و جهة جذام بالخاصیه مفید و بخور او جهة بواسیر و عسر بول و ضماد با پای او که کوبیده باشند جهة ثالیل
و کلف و جرب خصوصا سوخته آن با سرکه بغایت نافع و طلای جوف و تخم او جهة کلف و خوردن قسم بی بال او جهة
گزیدن عقرب مفید و دبستن نوع سبز گردن دنبال زکیه و مزارع بهم میرسد بر صاحب ربع بالخاصیه رافع اوست و ملخ
قلیل الغذا و مولد خلط بد و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و انارین است جراد البحر
بفارسی ملخ دریائی گویند و آن حیوانیست سرش مربع و از خواص با نصف تن صدفی و از هر طرف ده پای شبیه بپای
عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر در تحت چشم او و چشم او بیرون جسته است از جزایر گرم و خشک
و خوردن او هر روز از سه عدد تا هفت عدد جهة منع زیادتی جذام مفید و اشامیدن دو مثقال از سوخته
او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهة اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند جربوب جلبوت جربوزه بقله
یمانیه جرجر باقلی است جراصقه شط الراعی است جرمدانق و جردمانق کرمانه است اجرجیر الماء قرة العین است
جرجیر مصری ترمس است جردان فاره است اجراسیا قراصیا است جرند بلغت دیلمی نبات ثاقبا است جرهندی سنبل الطیب است
جردل بهندی حنظل است جرهل هندی اسفند است جزعول بفارسی اسم لسان الحمل است جربه بهندی اسم عصفور است
جرغ بفارسی اسم زنخ است جربی کوشت بفارسی اسم سمین است جرفش بترکی اسم اشترخار است جرانه بهندی قصب الذریره است

الجیم مع الزاء

جر بهندی بمعنی بیخ است جزر بفارسی کزر و زردک کویند نباتی است او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر در دوم کرم و تر کویند در اول تر است منهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده جکر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهت سرفه کهنه و درد سینه و معده و جکر و اخراج حصات و نطول طبیخ و دیتهای او محلل خون جامد و مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضم و پرورده او بسرکه جهت اذابه سپرز بسیار و نمک بعید بل و مقوی معده و جکر بارد و دوشاب او قریب بمربای ان و نبیذ او که از آب افشرده او را با ربع ان عسل جوشانیده در خم ریخته بکذارند تا مسکر شود بغایت مبهی است کنند و بطی الانحدار و مصدع و غرقی او که باداویه مناسبه کرفته شود بدستور کرده در جمیع امور مذکورات در جمیع آثار نایب مناب خمرات مکرد را سکار و ضماد برک او جهت اکله نافع و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و پخته او با کوشت بزغاله مولد خلط صالح او قدر شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال و از ربا تا هفت مثقال و از نبیذ او تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و چون بکجر دو او را با بکجر و تخم شلغم در جوف ترب در زیر آتش کشند تا طبخ یابد جهت اخراج سنک کرده و مثانه و عسر البول مجرب یافته اند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و در قوات در بخی او واده ربلاد قزوین کزر نامند بخش بقدر انکشتی و کلش زرد و غلاف تخم او خار ناک و در دوم قوا مذکورات در اول سیم کرم و در اخر اول خشک و با اندک حدتی و در افعال شواجریک با قوی تر از نبات و حمول او مخرج جنین و خوردن خام او جهت سموم و ضماد پخته اصل و برک او جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و اویختن او در منازل باعث کریختن هوام و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول او منقی رحم و معین بر حمل است اجزع سنکی است که از یمن و حبشه خیزد و در و شبیه بچشم و طبقات او خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی قسم او را باقوری کویند و قسمی سلیمانیست و ظاهرا عین الهر بن از جنس او باشد در سیم کرم و خشک و جلا و باحدت و باعث بیداری و جهت یرقان و وضع خواتم او جهت عسر ولادت بپیچیدن او در موی زنان موثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان اب دهن و رفع ام الصبیان و نکاه داشتن او مورث خصومت و دیدن خواب های هولناک و رافع لقوه و سنون او جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور او قاطع خون و جهت رویانیدن کوشت و بردن لحم فاسد و اکتحال او جهت رفع بیاض و نزول اب نافع است اجزملزج ثمرة الطرفا و مغربیکزمازو است اجزو

الجیم مع السین

شتر بچه است اجزراقلیطی و هو جزر بری کویند شقاقل است اجسا زعفران است جسمی خشک اجسا ثمر هندی است

الجیم مع الشین

جسنتین بفارسی بلغور نامند و ان نیم کوفته کندم و امثال اوست جشمیزک و چشمک تشمیزج است چشم خروس عین الدیک است جنوم تشمیزج است اجشن بلغت فارسی اسم مهره کبودیست که بر کردن اطفال

الجیم مع الصاد

بجهت رفع اثر چشم بد می بندند جص جبسین محرقات و بفارسی کچ نامند جعده کیاهیست که از

بنمزوع

نیمزوع و برکش مفروش و یکروی او بالا مزغب و روی دیکر او اطراف محیط بخارها ریزه و بر طرف شاخهای او ملا قبه و بر ان خیوط شبیه بموی سفید و پر از تخم و کلش سفید مایل بزردی و با عطریت و این نوع جبلی او جعده صغیر نامند و نبات او را جعده کبیر نامند و برک او بزرکتر و کم بوتر است و مستعمل او جبلی او و بعد از ان میشود قوتش کرم در اخر دوم کرم و خشک و مفتح و با قوة تریاقیه و مدر بول و حیض و ملطف و طبیخ او جهت کزیدن هوام و بیرقان و سیاه و استسقا و تبهای بلغمی و سوداوی و رفع کرم معده و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و حصات و تنقیه رحم و رفع نسیان و با سرکه جهت سپرز و ضماد او جهت تنقیه قروح مزمنه و التیام ان نافع و مضر معده و مصدع و مصلحش جماما و قدر شربتش تا سه درهم و از طبیخش تا بیست مثقال هم و بدلش بهمه کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم پوست بیخ انار و سلیخه است اجعده فنا بلغت دمشق برسیاوشان است جعده صغیر جعده کوهی است اجعده کبیر جعده نباتی است جعل اسم فارسی قسم بزرک خنفسا است اجعفیل اسد العرات است

الجیم مع العین

جعفری بلغت مازندران قسم کوضی الورق حراست اجعفندر اسم فارسی سلق است اجعد اسم فارسی بوم است و ان مرغیست که در روز قوة بصر ندارد و اقسام میباشد یکی را بفارسی بوف و بترکی سار و قوش کویند و ان عظیم الجثه تر از سایر اصناف و شاه بوم نامند و یکی را سلاق نامند و ان کوچکتر از همه است مکر مرغ حق کو که از سایر حقیرتر و بنقد قمریات و قسم اوسط میباشد لون مستی بجغد است و دشکان کوزه نامند مهرابن کویند که لطوخ دل او در زیج با وجود کرمی ان برودت مقامه القوه و بر کردن ان دافع علت است و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی موافق جهت شقیقه از مجربات و چون زهره او را با خاکستر چوب کز و عسل امیخته بنوشند جهت سلسل البول و بول فراش از موده است او طلای خون او با روغنها جهت کشتن قمل موثر و اکتحال خون او و زهره او جهت شب کوری نافع و چون او را ذبح کنند یک چشم او مفتوح و یکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح ان باعث بیداری و مطموس او

الجیم مع الفاء

مورث خواب جغرات بلغت خراسان اسم ماست است اجفت افرید مولف تذکره کوید که اسم یونانیست و بمعنی زوج و فارسی بودن او اظهر است چنانکه مولف ملا ایع بیان نموده و ان نباتیست ساقش بقدر شبری و شاخهای او بسیار و باریک و برکش ریزه تر از برک نخود و ملاصق بهم و در اطراف ساقش غلافها شبیه بهلیله و باد از ان حدد تا چهار عدد و اطراف غلافها خار دارد و درون هر غلاف سه پرده و تخمش شبیه حلبه و در هر پرده یک عدد میباشد در دوم کرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب است و چون هفت مثقال تخم او را با کوشت بره یکجا بجوشانند و ضماد استسقا بکهفته مدت او نماید با بادی طبلی و لحمی را رفع کند و مربای او با عسل بغایت محرک باه و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزیدان است جفت پوست ملاصق لبوب است و بر طلع هم اطلاق میکنند و جفت البلوط در بلوط مذکور و ان مطلق این

الجیم مع القاف الجیم مع الکاف

اسم مراد است جغری کمریات است جقطوط بقاف شوکران است چکاوک اسم فارسی قبره است جکر بفارسی اسم کبداست

الجیم مع اللام

چکو تکه اسم ترکی جرادست چکودک اسم ترکی دانهٔ میوهاست چکنا اسم هندی حبّاست چکی امین الدوله گوید
ثمر هندیست بقدر خربزه و سبز رنگ و خار دارد و در میان آن و دانها بقدر گردکانی و زرد رنگ
و شیرین طعم و لزج و در ان تخمی دیگر بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب و مایل بتلخی و درختش عظیم است
و بالخاصیه مغزّی و مولّد منی و محرّک باه است اجلید بفارسی تگرگ گویند و در طبع و افعال مثل ثلج است و از ان کثیف تر
جلنار بفارسی گلنار گویند و او غیر گل انار است اگر چه در جمیع افعال مشابه یکدیگرند در دوم سرد و خشک
و قابض و رادع و مجفّف و مقوّی اعضا و جهة اسهال دموی و صفراوی و رطوبات و زلق الامعا و سحج و قرحه امعا
و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن موی بعد نافع و ضمادش جهة بد بویی زیر بغل
و التیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و ستون و مضمضه او با سرکه جهة بد بویی دهان و استحکام
لثه و اسنان و قلاع موثّر و مصدّع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست انارست
و از خواص اوست که چون روز چهار شنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچهٔ ناشکفتهٔ او را صاحب رمد و معنا
ان از درخت بدهن جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و ان مجربست ثمرهٔ آن اجلد پوست حیوانات
و نبت بکونت سرد و خشک و هرچه در طبیخ مضرّاتر غذائیت او بیشتر و اصلاح دیرهضمی او بابکامه
و روغنهای گرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه و ضربه باو رسیده باشد بپوست تازهٔ گرم حین
ذبح گوسفند و بز و امثال بغایت مسکّن اوجاع و ورم انست و بدستور جهة اورام بارده معتدل است لصاق
پوست سر بزغاله بر سر ضماد سرسام مجرب و پوست تازهٔ بز جهة سم افعی و پوست گوسفند جهة قروح خبیثه
و حکه و جرب و تراشهٔ پوست بز قاطع سیلان خون جراحت تازه و خاکستر جمیع پوستها جهة نواصیر و
سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوختهٔ پوستها با آب کرسنه سه روز متوالی جهة رفع سرطان
آزموده است و تعلیق پوست فیل جهة تسکین تبهای سرد و پوست شغال جهة گزیدن سگ دیوانه و منع
تهیدنا و ارباب و سوخته پوست قنفذ بری مربّا در دهن زیتون جهة داء الثعلب و محرق پوست
افعی جهة داء الحیّه موثّرست جلود اسم عربی فندقست و بعضی بر بادام کوهی استعمال مینمایند و حب
الصنوبر کبار را نیز نامند و این بجهة اشتباه جیم بحاست چه حاء حمله اسم حبّ الصنوبرست جلغطیط
دوغ غلیظ است اجلاب از اشربه و در انجا مذکورست جلبا وزغه است اجلغون اسم فارسی تخم میوها و غیرهٔ حب
الصنوبرست جل ورد احمر است جلبوب نوعی از لبلاب جلجلان بر سمسم است و کبره شامل است و بلغت جلجلان مخصوص
بسمسم است و مولف تذکره گوید اسم بری یاسمینست اجلیف اسم عربی شیلمست جلهم قسم سیاه عوسج است اجلز
حلقه است اجلبرین معرب گل فرنگ است اجلبا خلر است جلجلان الحبش خشخاش سیاه است اجلنجوج فودنج بری است
جلما تافتنات جلوبا جاورشیر است جلجلان مصری بذر شبت است اجلیمون صعتر است جلنجبین گلقند عسلی است

جلیلب

الجیم مع المیم

جلیلب اسم ترکی قطاة است اجلتانق سلوحیکی اجلتاغوج اسم ترکی حبة الخضراست جلنار اسم ترکی حداة است اجلودا
بلغت تنکابن آزاد درختست جلیره هندی اسم اشنه است جمیز نوعی از انجیرست و بیونانی السیقومورس نامند
و بمعنی تین الاحمر و او غیر انجیر ترکی چه انجیر بری انسموم و غیرها کولت و او را در دیلم دیو انجیر نامند و جمیز را شکل
انجیر ها کولات درختست و شبیه بدرخت انجیر و برگش به برگ توت شبیه و شاخ او پرشیر و ثمرش بقدر الوجه
و رنگ او بعد از رسیدن سرخ و بیمزه و در بعضی بلاد در سالی مکرر بار میدهد در دوم گرم و در اول تر و جهة
سرفه بلیمی و درد سینه و گرده و سپرز و وسواس نافع و لعوق او که برگ و شاخها و ثمرش را جوشانیده آب او را
با شکر بقوام آورند جهة ربو و ضیق النفس و سرفهٔ مزمنه و کوفتگی او از مجرباتست و یکمثقال برگ مسحوق او
با آب قاطع اسهال و مجربست و با موم زنان و شکر در رفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملصق جراحات و ضماد
و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر است ضعیفتر و آشامیدن نیم درم او جهة سپرز و تبهای بارده و خاکستر چوب
او جهة قروح خبیثه و آکله و نار فارسی مجرّب و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون
و سکنجبین و آب سرد است جمست سنگیست که در نجف و حوالی مدینهٔ طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمانگونی
میباشد و بهترین او سرخ ارغوانی و شفاف است در سیم گرم و خشک و محلل و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلاء
او جهة اخراج درد چشم و خاتم او جهة تفریح و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق موثر و در زیر سر گذاشتن
باعث دیدن خوابهای مشوّشست و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظرف او اکل و شرب در آثار مثل انست
جمد بفارسی یخ نامند در طبع مثل ثلج و از ان لطیفتر و جهة هیضه و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد
او بر پیشانی جهة رعاف مجرّب و مضر اورام باطنی و اعصاب است جمار بفارسی پنیر خرما گویند و ان در آغاز درخت
و موضع طلع است و قلب النخله نیز گویند سفید و شیرین و قریب بطعم شراست در اول سرد و خشک و مقوی معده
و قاطع اسهال و جهة غلبه صفرا و لاغری گرده و غلیان خون و نفث الدم و درد سینه و سعال و رفع ضرر
نبید و رفع خمار و قی صفراوی و ضماد کردن او از و منع تحلیل ارواح و جذب جراحات غریبه از بدن و ضماد او جهة
گزیدن زنبور نافع و مضر شش و مولد ریاح و بطی النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است
جمهوری شرابیست که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب
انگوری سه ساله را جمهوری گویند و گویند آب انگوری است که در جوشانیدن بنصف رسیده باشد گرم
و خشک و منضج و محلل و مشتهی و معین جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشاست جمجم
شبیه بزردک تری و باریک و دراز و اندرون او سفید و بیرونش ما بین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک
تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد در سیم گرم و خشک و محرک باه خصوصا گاماهای او و جهة ربو و سرفه
و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و امین

الدوله کوید از یکمثقال تا یکمثقال و نیم او با جلاب دافع خفقان در حال و از مجربات **جمل** بفارسی اشتر نامند
بچه کمتر از دو سال او بهتر از سایر و کوشت او در دوم کرم و در سیم خشک و مقوی باه و اعضا و جهة تسمیع
و عرق النسا و بیرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب
کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل و مدر و زرداب و جهة سرفه و زکام و ورم جکر و سپرز و
استسقا و یرقان و سده جکر و تقویة باه و رفع مستی و بوییدن او جهة سده مصفا و نطول او جهة خون بسته شده
او با حرمل جهة نقرس و فالج و خدر و داء ا... مجرب و شیر او جهة استسقا از موده است خصوصا که با بول او آمیخته
باشند و طلای کوشت سوخته او جهة قوبا و ضماد گوشت تازه او که صور کرم باشد جهة کلف مجربست و پیه او
اکل گوشت او مورث کوری و حمول مغز قی او با پشم بعد از طهر سه روز منع از بار گرفتن کند و نفوخ سم سوخته
او قاطع رعاف و آشامیدن او با ادویه مناسبه جهة صرع و ضماد تازه او جهة تحلیل خنازیر و بثور و بجود
و طلای آن جهة ثالیل مؤثر و آشامیدن کف دهن او در حین مستی او مورث جنون و چکانیدن
آب پوست دندان در دماغ او باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهة تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون
و شقاق و موی نازک او جهة اندمال قروح و سوخته او جهة رعاف سعوطا و سیلان جراحات در ورم نافع   خون ع
و بیتن کنهٔ پراستین عاشق اجنان زنده بوده کویند جهة رفع عشق از موده است او چون کندم بعرق او
ترکرده طیور بخورند بیهوش کردند و کف دهان او قصمین اثر دارد و پیه او کوهان او مشترک در تقویة باه و بعد از
و سمین بدن است **جمان** بعربی لؤلؤ است **جمعرم** ریحان سلیمان **جمجمی** اسپوش است **جمار النهر** سلوی الملاء است **جمهر** هندی است
جمل الجمی جرجوب است **جمان** بلغة شکانبی سرخس است **جمکودری** اسم هندی خفاش است **جمیل** بلغة دیلم چکال است
جمکلا اسم هندی تلقابس است **جمبلی** اسم هندی یاسمین است لبانی است **جنطیانا** یونانی اسم بیخیست   الجیم مع النون
دراز و غلیظ و مایل بسرخی و تیرکی و تلخ و رومی او را ساق بقدر انکشتی و در طول قریب بدو ذرع و
برکش شبیه ببرک کردکان و سرخ و ریزه و با قشر رقیق است و کلش سرخ مایل بکبودی و ثمرش را غلاف شبیه بکنجد
و غیر رومی او صغار نامند و برکش شبیه بحماض و او غیر مستعمل است در اول سیم کرم و خشک و بعضی
ملطف و منقی و جلا و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهة کزیدن سگ دیوانه و هوام
و سموم مشروبه و ورم جکر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهة کزیدن جانوران و جراحات و قروح
خبیثه و ورم بارد احشا و جهة ضربه و سقطه و کسر اعضا و وثی و ازالهٔ بهق و طلای او با حنا برکف دست
قاطع خون حیض و استعمال او با ستاد در تریاقیة اقوی است و مضر سینه و مصلحش اسقوا لوقندریون و
قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح یکوزن و نیم او اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در سایر مواضع قسط   وتحلیل ع
و زراوند است و بقای قوة او تا سه سال و عصارهٔ او در افعال قوی‌تر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق اخذ

اوان که او را کوبیده پنج روز در آب عصاره بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند تا منعقد کردد **جند**
بفارسی اشترکان نامند و ترکی اغلان نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان آبی است و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود و از سگ
آبی کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی است و در خارج ابغیر نیکند و دزدیدن او را سگ نامند و قیاس بقطعه‌ای آن نمیکند
که خصیهٔ آن بعظم چنین باشد و حقیر تازه او را ملاحظه نموده که عینا قطع نموده اصلا بوی و لون نداشته بعد از چو
او در آب و خاکستر پرورده کردن بدو دو کاه بعد از مدتی صاحب لون و بوی شده و اینکه در دو نوع است حاله اشکی است
و آن حیوان غیر سگ آبی بحری است و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد است و سیاه او از سموم قتاله است در آخر سیم کرم و خشک
و مفتح و محلل و مریاق ادویهٔ بارده و قتاله و اکثر هوام و مخدرات و جهة احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و
قولنج و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی
و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهة درد سر مزمن و نسیان و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی
و روغن او بید ستر و تضمید او با روغنها جهة تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارد مثل مفاصل و امثال آن
او و کذاشتن او در کوش جهة ریاح و ثقل سامعه و وجع بارد آن و اکتحال او جهة ظلمت بصر و دمعه و سیلان
و حمولا و مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و آشامیدن آن بقدری که افیون خورده باشند رافع سمیت
افیون و چون با مساوی او افیون بیاشامند سمیت او را زایل میکند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه
و قدر شربتش تا یکدانک و بدلش مثل او وج و نصف آن فلفل و در بعضی مواضع بوزن او مشک و در امراض جگر
فرفیون و جهة تحلیل رطوبات از جمله سه وزن او فلفل و ثلث او دارفلفل و ثلث آن زرنباد است و جند بیدستر بقدر
یکدرم کنند است او درمدت یکروز و نربا قاو و ترشی ترنج و شیر الاغ است **جنجل** قسمی از ملیون است و از دمشق خیزد
و در افعال مثل اوست **جنبد** غنچهٔ شکفته هر درختی را کویند و اکثر استعمال او در جنبد الرمان است
چنا اسم فارسی دلبت **جناح** بلغة اندلس راسن است **جنتوریه** قنطوریون است **جناح النسر** جوشقا است **جنی** **اجمر** ثمر
قطلیت و در رقایق مذکورات **جنجر** اذان الغزال است **اجنبیل** صعتر است **چنب** هندی زنبق را کویند **جندن** اسم
هندی صندل است **چنا** اسم هندی قرنفل است **جنه** هندی نخود است **چندال** هندی قسمی از بیش است **اچنکال** آ
فارسی حیس است **چنیاک** هندی مقناطیس است **جوز** بفارسی کردکان نامند مغز او در دوم کرم و در اول خشک   الجیم مع الواو
و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و بهی و مانع تخمه و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشد
در تلیین طبع مجرب و بریان کردهٔ او با پوست جهة سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنهٔ او را چون نا شتا
بخایند و طلا کنند جهة تشنج بارد و یا لیس او تا رسا کرد و قوبای اطفال و غانغرایا که در میت شودی بوت
عضو و جهة حمره و عرق التواء عصب و داء الثعلب و دم پت و خوردن او با انجیر و سداب مانع ضرر از زروت
و مخرج کرم معده و تبعید بلو ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهة کزیدن سگ دیوانه و حمول مغز او با شراب جهة

منع ادرار حیض و خوردن مغز او ناشتا جهت سهولت قی و با انجیر و سداب قبل از سموم بخورند خوب
عدم تاثیر سم و بعید نیست سبب رفع او ست و اکثار او مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و بثور دهان و مصلح
اب انار دین و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و کهنه منکرج او با سمینیا و از خواص او ست که چون با مریکوبند
و با بروسلمامس را ریزه کند و اشامیدن سوخته کردکان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یک مثقال با بیمورد
و امثال ان جهت قطع خون بواسیر مجرب و اکتحال ان جهت جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز کهنه
عرق او با زفت جهت قروح سر کهنه و جوشانیدن صحیح او در روغن متغیر الطعم و شا اطعمه متغیره باعث رفع تغییر
ان و رب او که از اب کردکان سبز و عسل با رب انکور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون بن دندان و اورام
و سستی ان بعدیل و طلای تازه او با مثل ان برک او و برک حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و کل
اوجاع بارده مثل نقرس و جهت فالج و امثال ان و قطور اب برک او که کرم کرده باشند جهت چرک کوش و اثار مدت
و حمول کردن پوست الی او جهت نزف الدم و ذرور او جهت جراحات و صمغ او جهت قروح خبیثه و درد دندان
و مربای او با عسل چهل نهین کرده با سند و تحریک باه و زاید نضج طبع و تقویت روده ها عور و خوردن
مسحوق پوست تنه او هر روز تا دو مثقال جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه او جهت خراز و قوبا مفید
و طبیخ نیمکوفته تا یکوقیه پوست بیخ درخت او در معده ممتلی از غذای مقئی قوی و قاطع اخلاط لزجه و جهت
درد شکم و اسافل نافعات و چون پوست بیخ او را در روغن زیتون جوشانیده تا مهرا شود جهت بواسیر
و امراض مقعد بغایت موثر و مسواک کردن با پوست بیخ او و بیخ رو زمنقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان
و مسواک پوست زرد او مقوی لثات و طلای نشاره چوب او با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و بازنست
جهت قوی کردن عضوی مخصوص و چندان او چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از مجربات دانسته
و شرب او را جهت سپرز بدستور مجرب یافته اند و چون در فصل خزان ریشه درخت او را بیرون و در روغن
زیتون مار و دانه مقدار بجوشانند که روغن سیاه کردد و روغن مذکور را تمام در شیشه کرده ریشه بریده را
بروشی در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد و دهن او را مسدود کرده بخاک بپوشانند و وقتی که درخت
بار دهد کرده بیرون اورند چیزی شبیه بمداد در شیشه یافت شود و ان خضابیست که مدتها از او نما و موقوف
تذکره تا یکسال تعهد نموده و چون قبل از مو بر امدن بر انثیان در ظل طلا کنند مانع روییدن موی میکردد
و کندی مجرب یافته اند و روغن کردکان از خواص مثل کهنه خایه اوست و محلل و سخن و اشامیدن او در روزی
سه درهم تا یکهفته جهت درد و دنک مجرب و جهت امزجه بارده نافع و طلای او جهت اکله و نواصیر چشم و ورم کرده
اعضا و رفع دردهای بارده بدنی و زایل بودن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج
و تشنج نافع است و بدل مغز کردکان حبة الخضرا بوزن او و بدل روغنش روغن سنا و باتحا مغز کردکان

مسکن مغص و مصلح قروح است شربا و ضمادا **جوزبوا** بفارسی جوز بویا کویند ثمر درخت هندی است
بقدر تخم مرغی و چون مقشره کردد بقدر عفصی و سرخ و تیره رنگ و درختش بقدر درخت انار و بهترین
او تازه خوشبوی تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم کرم و خشک و کویند خشکی او در سیم است
قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و قیران و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت
صلابت جگر و سپرز و اورام بارده ان و یرقان و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف
و نمش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات
متعفن معده و استسقاء لحمی و ضماد او جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و رعشه
و امثال ان و با افسنتین و عسل جهت کلف و نمش و اثار ضربه و با روغنها جهت اوجاع بارده و کری کوش و اکتحال او
تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او
مورث سوء خلق و حمی و مضر جگر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش بسباسه
و جهت سده و صلابت یکوزن و نیم او سنبل الطیب و قوتش تا سه سال باقیست **چوب چینی** بیخ معروف
و کیاه او بی کل و ثمر و برکش شبیه ببرک زنبق و ساقش شبیه نباتی و هر بیخ او قطعهای بزرک املس سرخ
نیم رنگ شاخ چهار انیده بی کرم بیکرهت و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن بحد افراط که
صمغی ناید خوب نیست و کرم زده او ضعیف القوة است امرکبا القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده
بر حرارت و بغایت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و مفتح و محلل و مدر بول و عرق و با رطوبت فضلیه و مقوی باه
و منقی خون و روح از کثافات و با قوة قابضه و مقوی حرارت غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی
اعضای رئیسه و اعضای تناسل و معده و جهت علة اتشک و قروح خبیثه بی عدیل و در دفع امراض مزمنه
و اکله و علل سوداوی مثل جرب و حکه و تب ربع و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع
بارده و جراحات مزمنه و اورام صلبه و داء الثعلب و حیه و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد
و جهت قطع عادت افیون بی نظیر و رافع مواد نزلی و زکام و مسموم و مبخر و نیکو کننده رنگ رخسار و سمن اکثر ابدان
و در تولد و تناسل قوی الاثر و در بروز و ظهور دندان حصبه و رفع سمیت خلطان و اختلاط ذهن مکرر حقیر تجربه
نموده است و صلاح مایوسین باو شده و مستعمل در اکثر مواد ابطبیخ اوست و جرم او مسدد و قوی التجفیف است مکر تازه
او که خشک نشده باشد و نخوردن نمک در ایام خوردن او کلیه نیست چه ترک عادت ان و اعتیاد او به حاره مظنه
ضرر است در اکثر امزجه و همچنین احتیاط محرورین از ذبوحات مضر و اشربه کم ترشی لزوم ندارد و بتجربه حقیر مکرر رسیده است
که جمعی جهت علتی چند مزاج از اب متضرر میشدند بجای اب طبیخ و نقیع چوب چینی مدتها اشامیده از جو خصا
قلیله اجتناب نموده اند و بسیار منتفع کردیده اند و اقسام استعمال او و اخذ عرق و نقوع و غیر ان در دستور است

بحر بریا و مزبای او در جمیع افعال ضعیفتر از طبیخ اوست مکرر در تقویهٔ معده و دماغ جوز ماثل بفارسی ناتوره
کویند و ان معرب ماذکور ماثل فارسیست و ان خود رو و مزروع میباشد و بقدر نبات بادنجان و برکش از ان کو
وکلش سفید و شبیه ببوق و کل لبلاب و از ان درازتر و ثمرش بقدر کردکان و خاردار مثل بابسیدا نجیر و در جوف
اودانها شبیه بدانهٔ لیمو و خوش طعم و مستعمل تخم اوست در اول چهارم سرد و در دوم خشک و کویند در دوم خشکی
قریب الاعتدال مسکن حرارت ملتهبه و مفرط او در غایت تنویم و مسکن و رادع او ماده و مسکن صداع صفراوی
و دموی و ضماد او و روغن دانهٔ او جهة بواسیر و اوجاع مقعد و اکثار او قاتل و قدما یکدرهم او را سم
و طلای طبیخ او با سرکه و عسل محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات او جهة
تقویهٔ اعضای مسترخیه و مانع ریختن موی و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهة رفع صداع مزمن مجربست
و قدر شربتش تا یکدانک و بدلش دو وزن او لفاح و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و رازیانه و عسلست
جوز القی ثمر شجریست مخصوص بلاد یمن بقدر فندقی و جوف او مشتمل بر پرده ها و ما بین پرده ها دانهٔ او بقدر
مغز صعوره و با اندک بدبویی در دوم کرم و خشک و مقئ بلغم و مسهل و جهة امراض بارده دماغ و عصبانی
نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است با یکمثقال دارزیانه و اب کرم و عسل و هرگاه بیست درهم شبت را
در یک رطل اب بجوشانند تا بنصف رسد و جوز القی و همچنین سه مقیات را با قدری نمک سایده بنیل
سرشته با مطبوخ شبت و بقدر احتیاج اب کرم و قدری عسل بنوشد بغایت مقئ و بی غایله است جوز الجهر
ثمر شجریست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه و خال دار و پوست او نازک و در جوف او دانها بقدر قرطمی و زنه
از جعده بهم میشود در دوم کرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سودای محترق و قدر شربتش تا دو درهم است
با اب کرم و مصطکی جوز الجهر دانه ایست مدور شبیه با ملج و در جوف او مغزی شبیه بدانهٔ آلوبالو و سرخ
رنک و با اندک شیرینی و قبضی مایل بکرمی و خشک و قاطع اسهال ما یوسست یا دربیو و جهة اورام نافعست
جوز القطا دانه ایست شبیه بکاکنج و قطاة در خوردن او حریص و کیاه او بی شاخ و منبسط بر روی زمین
و پرکوه و نرم و برکش شبیه ببرک خرفه و از ان عریضتر و خاکناک و منبتش زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج
پرده دار و در جوف پرده غلافی کوچک مایل بطول و در ان غلاف دو دانهٔ کوچک است مایل بکرمی و خشکی و خوردن
برکش جهة تقطیر البول و جرب مثانه خصوصا با طبیخ هلیون و عصارهٔ برک او جهة قولنج ریحی و خلطی نافعست
جوز الرک ثمر شجریست در حبشه کثیر الوجود و بقدر جوزی و اندک طولانی و مستدیر و انتهای او تند
و پوست خشکا و چین دار و رقیق و در تحت پوست جسمی صلب و دانه شبیه بدانهٔ انکور و پر عدد و خوشبو
و اندک تندی و اهل مصر او را فلفل السودان کویند و رنک او مایل بسرخی و تیرکی در سیم کرم و خشک و نافعست
کرم معده و حیض و سقط جنین و رافع درد مثانه و اب طبیخ او مفتت حصاة و روغنی که از اب طبیخ او و روغن زیتون

زنبیب

زنبیب هند جهة درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مهیج اشتها و باه و مصدع و مضر به
و مصلحش کتیرا و بدلش نصف او فلفل و در تحریک باه مثل الحجر ایست جوز الکوثل و بعضی جوز القی نیز کویند ثمر نباتیست
هندی شبیه بخرنوب در شکل و رنک و مستدیر و پهن و پوستش نازک و در جوف او مغزی شبیه بفلفل و اهیلو
و طعمش مثل باقلا و برکش شبیه ببلبلاب و کلش سفید در اخر سیم کرم و خشک و بغایت مقوی و مسهل و منقی بدن
از اخلاط ردیه و جهة رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و حصاة نافع و مرخی اعضا بمرتبه ایست که بعد از یکهفته
از خوردن او بحال اصلی نمیاید و مصلحش فواکه و ربوب و قدر شربتش تا یکدانک و یکدرهم او کشنده است ابقی و اسهال
و مصلحش قی با اب حره متواتر و بعد از ان اشامیدن مبردات عطریست جور جندم بضم اول و را مهمله معرب
کور کندم فارسیست و کل کندم نیز کویند چیزیست شبیه بمغز کردکان که بر روی سنکها مکون میشود
سفید مایل بزردی و چون در عسل کتانند متخلخل شده قدر قلیل او حجم عظیم بهم میرساند در اول سیم کرم و خشک
و با رطوبت فضلیه و بغایت مشهی و محرک ان و مسمن و مع هذا اکثار او جهة تخفیف قوی باه است و جهة حصاة نافع
عسر بول و قطع خواهش کل خوردن و امثال ان و با اب سیب و به جهة قطع نزف الدم و ضماد او جهة قوبا و سعفه و نزف
الدم نافع و مغثی و مقئ و مصلحش ربیبا و انار و قدر شربتش تا دو درهم است و چون یک رطل او را با ده رطل عسل
و سی رطل اب کرم بیا برهم زنند و سر ظرف او را محکم بپوشانند در روز شرابی مسکر شود عجیب که در تفریح و اسکار
مثل خمر و قویتر از ان باشد جوز ارقمیج کیاهیست مستدیر بقدر کرده کانی سفید و مصمت و زود شکن و تند طعم
شبیه بشاهبلوط و با اندک تندی و چون خشک شود از ان پوست رقیقی سیاه ظاهر میشود و ساق کیاه او بادی
و تند مزه و برکش شبیه ببرک زردک و در مزارع و جبال میروید در دوم کرم و خشک و مجدد و مسکر و مفتت
حصاة و مخرج کرم معده خصوصا با اب خشک مطبوخ چون بنوشد و نانی که از ان ترتیب دهند بغایت
منوم و ضماد او محلل اورام بلغمی ساق است و دیکف و مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش
در غذا شیر تازه است جوز شیشا بلغت نبطی بار درختیست بقدر نخودی و بشکل تمر و رو خشخاش دیاکو
و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین با قبض است و درختش بقدر درخت آلوبالو و چتری و برکش شبیه
ببرک سیب و کلش سفید و در بعضی بلاد خزان نمیکند و ساکنان بلاد او را تا منند در دوم کرم و خشک
و مشهی و اروغ ارند و بقدری مسخن بدن و خوردن او بعد از طعام و قبل از ان مسکن درد معده و شکم و اوجاع
بدن علی الخصوص درد کمر و تهی کاه و هاضم طعام در کل حال و مانع تعفن اطعمه در معده و مضر محرورین و مصلحش
اناردین و قدر شربتش تا سه درهم است جوزابه طعامیست که از ارد کندم و سبزیها ترتیب دهند و بترکی او ماج کویند
و ان مرطب و ملین و موافق سینه و حشو و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است جوز
الوقع رقاع یمانیست جوز الابهل ابهلست جوز الطیب جوز بواست جوز هندی نارجیلست جوز مائر جوز

مستدیر و زیاده
برزرعی و مجوف
وخشن و لتبه
و کلش
شبیه
بقثه
شبت
و سفید
و تخش
بسیا
باریک
صح

ماثا وجوزه هاثل وجوز مقاثل جوز ماثل است جوز المرج حب کاکنج است وکويند فلفل است جوز النرو با
درخت سرو است جوز الزبد بند فهندی است جوشیران قلوس است جوز الحبشه جوز الحمس است جوز الاهنا وجوز
البر جوز القطاة است جوز ارمانیوس قسمی از مخلصه است جوشنا جوشیصا است جویل بلغة اصفهان کاشم را کويند
جوه صباغان اسم فارسی ادربو است جوه کاذران شجره ابی مالك وصابون القاق نامند جوشنان اسم فارسی اشنان است
جو ناسیر غمر اسم فارسی شابانج است جو اسم فارسی شعیر است جو بهمنه اسم فارسی سلت است جو بلان اشنان اسم
فارسی عرطنیثا است اجیر اسم ترکی وعلات است جوانی اسم هندی نانخواه است جواری اسم هندی ذرت است جوزی
اسم هندی بباسه است جوه اسم هندی فلفل است جونه اسم هندی نوره است جوهه اسم هندی فاده است جوك اسم هندی
علق است جوکها اسم هندی قثاء است جوکا اسم هندی حماض است جون لانی اسم هندی بقلة یمانیه است جهو اسم
هندی طرفا است جوکی تحل اسم هندی کرماج است جهنکا اسم هندی جراد البحر است جها اسم هندی شجرات است جهاج اسم
هندی مخیض است چهلوا اسم هندی قنبرات است چهلی اسم هندی مخ است جهومری اسم هندی شیح ارمنی است جیلك

الجیم مع الهاء

الجیم مع الیاء

اسم ترکی ثمری است شبیه بدل کنجشك ودر درون انهای ریزه شبیه بدانها که در توت میباشد ورسیده او سرخ وتیره
وترش شیرین ودر بوشیه بحرین کرمك ولذیذ وکیاه او بقدر شبری وزیاده ازان وبرکش شبیه ببرك کل سرخ
وباندك خار وکلش شبیه به ماجالد ومثل بنفشه کیاه او همیشه سبز ودر تنکابن لبدانه ودر دیلم چمیل ودر کیلان
ومازندران خرنج کا نامند واین تلمید میجو تو نامیده است اوکیاه دیگر را که دایم سبز است ودانه سرخ وشفاف بقدر
نخودی از وسط برك او بهوی باریکی متصل وبرکش بقدر درهمی وبانقعر وانتهای او مثل سرسوزن واز جمله
خارها است وهر دورا کچوس نامیده اند وهر دو قسم ان در طبرستان موجود است واخیررا در تنکابن حوناوان اسر
بریکا است وچیکلك سرد وتر ومقوی دل ومصفی صفرات ومرطب بدن ومقوی دماغ وجهة امزجه سوداوی
وخفقان وسعال کیبسی وجرب وحکه وبواسیر وتصفیه خون وصدری وحصیه نافع ودر جمیع افعال کیا
او مثل علیق است جیدا بلغة فارسی نبات شجری است برکش مثل برك بلوط وتا انها سبزی مایل بزردی وغموض
بقدر عفصی مایل بتدویر وبر روی او شبنم مینشیند وازان دانه سرخی بقدر عدس منعقد کردیده نمو میکند
وسرخی ان زیاده میشود وان خبث القره کويند ودر حرف قاف انشاء الله تعالی مذکور میشود وبنات او در سیم
سرد وخشك ونشستن در اب طبیخ او جهة تجفیف رطوبات رحم وضماد برك تازه او جهة اورام حاره وتسکین درد
ومنع زیادتی وهتك عضل واشامیدن خشك او با اب سرد جهة اسهال وباعسل وروغن جهة زخم وجرح ودرد
او جهة التیام جراحات وطلای او جهة تقویة اعضاء مسترخیه نافع وقدر شربتش یك مثقال است جیوه اسم فارسی زیبق است
جیك اسم دیلم صرصر است اجیران اسم ترکی غزال است جیقر اسم هندی جوزبوا است جیپال اسم هندی دندان است چینه اسم
هندی دخن است جیو اسم هندی نمل است جیلدار واسم فارسی سرخس است اجیمید بون اسم یونانی شاهتره است اجیر

جیل اسم هندی حلاة است صح

بوره

الحاء مع الالف

بوره است حاشا نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر وبقدر یك شبر وشاخهای باریك مایل بزردی وبرکش
درشت وباریك وکلش ریزه ومدور وسفید مایل به بنفشی وسرخی ودر سنك لاخها میروید وتخمش کوچکتر
از خردل در اخر دوم کرم وخشك ومسخن قوی ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومفتح
سده احشاء ومنقی شش وسینه ومقطع ومسهل بلغم وافسنتین کرم ومقوی معده وکرده ومحلل خون جامد وتریاق
سموم بارده حیوانی ونباتی وشکوفه خالص او مسهل سوداء وقائم مقام افتیمون وچون حاشا را با نمك وسرکه
بنوشند مسهل بلغم وخلط امیخته بان وطبیخ او با عسل جهة عسر النفس وتنقیه بلغم سینه ومسهل وسحوق او با اب
جهة قولنج وتحلیل فضول ودرد رحم وکلو وتقویه کرده وتنقیه ان ومحلل ریاح ورفع صرع وخوردن قلیل او
با طعام جهة قوة باصره وضماد او با کاسکه جهة ثالیل منکوسه واورام تازه بلغمی وبا ارد کندم وشراب
جهة عرق النساء وامثال ان ومضر به ومصلحش نعناع وقدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم وبدلش بوزن او
افتیمون ودر عبقه تنقیه بیکوزن ونیم او صعتر وچون بیکجزو اورا باده جزو اب انکور بجوشانند تا ثلث او بسوزد
در جمیع افعال قویتر است وچون صد مثقال اورا کوفته وبیخته در شصت رطل اب انکور ریخته بکذارند تا خمر
شود جهة تقویه هضم ورفع سقوط اشتها واوجاع عصبانی وبرودت ان وسایر اوجاع مادون تهیکاه
وقشعریره تبهای بارده ورفع مضرت سردی هوا وبرف وسموم بارده بغایت موثر است حاشیلش بفارسی
حسن یوسف کويند چیزیست که در ابها منجمد میشود مایل بسفیدی وبدمزه ومایل بشیرینی وحاو تیاستند
وقویتر از فرفیون ودر چهارم کرم وخشك ومفتی قوی ویکدرهم او کشنده است ابقی مفرط وضماد او جالی وسرخ کننده
رخسار است ومستعمل نبات است وجهة امراض بارده استعمال او در خارج بدن مجاز است حاج بفارسی اشترخار است وبترکی بوه
تیکانی نامند ماهیت که ترنجبین بر او منعقد میکردد کرم وبیا خشك ورادع وجالی ومفتح وتریاق سموم وشرب
وبخور وضماد او رافع بواسیر وطلاء سوخته وعصاره او جهة قروح سیاه بتعدیل ومضر کرده ومصلحش کثیرا وبدلش
حنذقوقا وروغن او که از ابتدائی او ترتیب دهند جهة مفاصل وجمیع علل بارده بغایت موثر است واکتحال عصاره
او جهة بیاض خفیف چشم وقطور سه قطره او در بینی وبعد از ان استنشاق بروغن بنفشه رافع صداع مزمن
مجرب دانسته اند وشکوفه او جهة بواسیر نافع است حالوبا اسم سریانی ابو خلسا است حافر المهر سونجا است حافظ النفطة شربت
چه مانع صعود او است حافظ الجونه بوره است چه حفظ جوزبوا از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است حافظ الکور وحافظ
الاجنا فطراسالیون است حافظ النحل وحافظ الاطفال فرفیون است حالق الشعر جالینوس کوید زرنیخ است وبعضی کويند
حجر القیشور است وبعضی کويند فاشرا است حالابیر اسم یونانی اسفیخ است حالبی اطرطیقوس است حالمه اسم حیوانات

الحاء مع الباء

حب النیل بفارسی تخم نیلوفر کويند واو دانه کیاهیست شبیه بلبلاب وبرمجاور خود می پیچد کلش کبود وشکل
کل لبلاب واز افتاب بهم اید ودر غلافی هر کلی سه دانه مثلث میباشد در سیم کرم وخشك ومسهل اقسا کرم وباید

مسهل بلغم غليظ و با سقمونيا مسهل صفرا و اخلاط غليظ و با هليله مسهل سودا و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و جهة
برص و بهق و تنقيهٔ بدن و درد مفاصل و ساير امراض بارده نافع و قدر شربتش از يك دانك تا نيم مثقال
و يكدرم و زياده ام كشنده بمغص و لصوق بماساريقا و اسهال مفرط و مصلحش هليله و سحق بليغ و آلودن او بر
روغن بادام و بدلش بوزن او شحم حنظل و سه ربع آن حجر ارمنى است و مفرد او بعد از يكساعت عمل ميكند و با تحريكى بيرع
العمل است و قوتش تا سه سال باقى ميماند حب الكلى بار بنات انا غورس است و آن مذكور شد و اين شبيه است بگرده
كوچكى از باقلى كوچكتر و مايل بطول و در وسط او خطوط و رنگ او ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه سال
باقى و در آخر دوم گرم و در اول خشك و مقيى قوى بلغم و مدر حيض و مخرج جنين و مخدر و مسكر و مفتت
حصات و جالى آثار و باشراب جهة صداع مزمن و تعليق هفت عدد او بر ران جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند و بستود
خوردن هفت عدد او و قدر شربتش از نيم مثقال تا يكدرهم و مكرب و مغثى و مصلحش روغنها و صمغ عربى
و مصطكى و زياده از دو درهم او كشنده است حب الزلم ضير تخم كنكرات كه مولف اختيارات بيان كرده و مؤلف
تذكره گويد كه نبات او كمتر از ذرعى و برگش مستدير مثل درهم و حب السمنه قسم صغير او است و او سرخ رنگ
و مايل بتدوير و در جوف پوست او دانه صلبى مدور و مغز دانه سفيد و نرم و باطن پوست او مايل بسياهى
و سرخى و قسمى بزرگتر از نخودى و سرخ و خوش مزه و در مصر بسيار در دوم گرم و تر و با رطوبت فضليه
و محرك باه و مسمن و جهة تسمين كرده و تقويهٔ جگر ضعيف و امراض سوداوى و خشونت سينه و سعال و حرقة
البول نافع و مولد سده و مضر حلق و مصلحش سكنجبين و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش حبة الخضراست
و باعتقاد حقير قسمى از اسكنواست و مذكور شد حب السمنه بفارسى نقل خواجه گويند دانه ايست بقدر
فلفلى مستدير و سياه لون و املس و مغزش سفيد و شيرين و نبات او بقدر ذرعى و شيردار و برگش سفيد
اغبر در دوم گرم و در اول تر و كثير الغذا و مبهى و مسمن و بكوفته او با ماء العسل مسهل ضعيف بلغم و
صفرا و ربع رطل آب برگ او مسهل قوى و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش پسته و كنجد است با المنا صفه و بطى النزول
و ثقيل و مصلحش سكنجبين و عسل حب السمنه بنون بعد از ميم و سين مهمله لغت عربى و اسم دانه ايست خوشبو
شبيه بحب البطم و از آن كوچكتر بقدر فلفلى و از حجاز و يمن خيزد و گويند فلنجه است و درخت او شبيه بدنبا
در دوم گرم و خشك و مقوى معده و مسخن و مبهى و مفرح و مجفف رطوبات غريبه و مقوى ضعفها و مفتح و مفتت
حصات و مدر و رادع بخارات و مصدع و مصلحش شير و قدر شربتش يك مثقال و بدلش كبابه است حب القلت بفارسى
ماش هندى گويند دانه ايست سياه مايل بازرقى و براق و شبيه بتخم كتان و از آن بزرگتر و مايل بتدوير و
حين خاييدن آن احداث حرارتى ميكند گرم در دوم و خشك و گويند مايل برطوبت است با غايت مفتت حصات
كرده و دافع بواسير نافع و مضر ريه و مصلحش عسل و قدر شربتش يكدرهم است با آب ترب و اعتقاد اهل هند آنست كه خورد

نواق
و مدر بول
و حيض و ملين طبع و مجفف
منى و بواسير و مفتح سده سپرز
و ضماد او جهة نيكوئى
رخسار و
رفع
صح

اورا كوبيده بسنگ بيالايند قابل قطع ميكند سنگرا حب الراس دانه ايست شبيه بمويزج و ملسا و قلادا و شبيه بقرطم
و بهمن و با اندك تندى و عطريه و كل نبات او شبيه ببوسن و راسن و در حرف را مذكورات در دوم گرم و خشك
و مبهى و مقوى موى و مانع ريختن آن و جهة امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش راسن است بقدر نيم
وزن آن و مؤلف ما لا يسع مويزج را حب الراس دانسته است و اشتباه از جهة مشابهت با اوست حب البان تخم درخت بان است
بقدر فلفلى و بزرگتر از آن و مايل بطول و مغزش سفيد و رنگ او اشقر و طعمش تلخ و تخم بشام بى مزه و بى مغز و
مدور است و بالفعل چون حب البان درختان مفقود است تخم بشام را بدل آن ميكنند و فى الواقع بدل آن نميشود و حب
البان در آخر دوم گرم و خشك و مدر بول و حيض و مقوى معده و با قوة ترياقية و مجفف رطوبة و معده
و امعا و دافع مغص و امراض بلغمى و سوداوى و ضيق النفس و درد معده و جهة تحليل نفخ و سرفه و درد
ريه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا و گزيدن هوام نافع و ضمادش و مصلحش كثيرا و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش يك وزن و نيم او عود بلسان و اگر نباشد بوزن سليخه و عشر او بسباسه است و در ترياقات هم وزن او زراوند
طويل يا حب الغار حب البانك دانه ايست كوچكتر از پسته و مدور و در غلافى مثل غلاف لوبيا و با اندك تلخى و پوست او
سفيد و رقيق و درختش بزرگتر از درخت گز و برگش شبيه ببرگ بيد و بيار سبز و گلش مثل ريحان و از ده
در دوم گرم و خشك و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او مقيى و اشاميدن جرم او با آب
و سركه جهة سپرز مجرب و فتيله او جهة رعاف و سنون او جهة استحكام لثه و ضماد او جهة اورام صلبه و تشنج و مفاصل
و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوى و بلغمى و كلف و جرب و حكه و با بول جهة ثآليل نافع و مضر
جگر و معده و مغثى و مصلحش بازيانه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش يك وزن و نيم او سليخه و عشر او بسباسه
و روغن او جلا و محلل و جهة درد گوش و دوى و طنين و دفع ثآليل و شقاق مزمن و نرم كردن عصب و درد
دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و محلل ورم جگر و سپرز و بواسير و با مصطكى جهة قى بلغمى و ضماد او
جهة نزلات بارده و سودى دماغ و جرب و حكه و تقشر جلد و قلع آثار قروح نافع و اشاميدن يك مثقال او با آب
و عسل مقيى و مسهل و با آب و سركه جهة تنقيه جگر و سپرز و بجذام او مسهل رطوبات دقيقه و مضر معده
و مصلحش انيسون و چون داخل طيوب كنند متكرج نميشود حبة الخضراء بفارسى بن نامند و آن بار درخت بطم است
و در بطم خواص درخت او مذكور شد تازه او در اول خشك و در دوم گرم و خشك او در سيم گرم و خشك
و مبهى و مدر بول و حيض و خون بواسير كه منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و رياح و مسمن
گرده و منقى بدن از فضلات بلغمى و جهة سرفه و فالج و لقوه و استسقا و با سركه اشاميدن او جهة گزيدن رتيلا
و تنقيه جگر و درد سر و ضماد محرق او جهة روييدن موى در داء الثعلب مجرب دانسته اند و بطى الهضم و مضر
محرورين و قاطع اشتها و مصدع و مورث قلاع و مصلحش كثيرا و خميره بنفشه و سكنجبين و ربوب حامضه و بدلش

مغز کردکان وکویند پسته و با دآمرا بالمناصفه و روغن مغز او در دوم کرم وخشك ومنهی ومصلح ملا در و مقوی
اعضا و موی و جهة مواد بارده رطبیه نافع واشامیدن او جهة تصفیه آواز وتفتیح سدد و یرقان وعسر بول
وتحلیل حصاة و درد کمر و زانو و فالج ولقوه و باسر که جهة جمیع سموم و برودت اعضا وتدهین او بر سود
جهة اعراض مذکوره واعیا وتقویة هاضمه نافع ومورث تشنکی ومصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درمست
حبة المحلب بلهتا محلب نامند دانه ایست باعطریة و پوست بیرون او سرخ و درون صلب و مغزش سفید
و بقدر خلر و درختا و خوشبو و قریب بدرخت بطم و زیاده بقدر قامتی و منبت او جبال کرمسیر و لرستان است
برکش دراز وخوشبو و از برك زرد الو کوچکتر ومایل بحمره در دوم کرم وخشك ومنهی و مدر بول و حیض
ومفتح سده کرده و مقوی جکر و سپرز و مسکن اوجاع بطن و مفتت حصاة و مسمن و مخرج کرم و ملین صلابة
که از صدمه و ضربه باشد و اخراج رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی حواس و جهة خفقان و درد کمر و
و قولنج و غشی و با بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول نافع و چون داخل نون کنند باعث سرعت انهضام
ان و رافع ضرر ان و مداومت باغتسال او در حمام مانع نزلات و بغایت مجرب دانسته اند و نکاهداشتن او
در پارچه بکود و بدستور بخور او مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت معاندین و طبیخ او جهة نقرس
و طلای او جهة کلف نافع و مضر دماغ و احشاء حاره و مصلحش کلاب و رب ریباس و قدر شربت او از سه درمست
تا پنج درم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برك او در اول کرم وخشك و مقوی بدن و جهة رفع رایحه کریهه
بدن و کریزانیدن هوام و نکاهداشتن چوب او با خود جهة قضای حاجات و بخور پوست او جهة کریزانیدن هوام
و پشه مجرب دانسته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند جهة فالج و کزاز و لقوه
و رعشه و مفاصل و اورام سرد و طلای او جهة جبر کسر و ضربه و سقط بغایت مفید است حب جبوا ثمر درختیست
در عمان از نارجیل بزرکتر و بی لیف و چون شکسته شود اجزاء او مشتمل میشود بقدر نخودی و بزرکتر
از ان و چیزی نرم شبیه باود و همه اغیر و تند لطاع و بدبیا قابض و ترش و مادامی که در ثمر اوست قوتش
تا هفت سال باقیست و چون بیرون او رند تا یکسال در دوم سرد و در سیم خشك و قاطع اسهال
مزمن و نزف الدم و تشنکی و التهاب صفراوی و غثیان و چون یکهفته مداومت نمایند جهة رفع صداع
حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سدد رود و با عسل جهة زحیر نافع و مضر سینه و صوت و مورث سعال
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکدرم و بدلش سماق است حب با بفارسی کرم نفساب نامند حیوانیست
کوچك و رنکش اغبر و زرد و مقعدش در غایة سبزی و در زیر بال مستور و چون پرواز میکند مکشوف
میکردد و در شب مانند اخکر مید رخشد کرم وخشك و حار و از ذراریح قویتر و سه عدد او قتال است
مقطوع الراس او را که خشك شده باشد با دو وازده مثقال حلتیت چون در سه روز بنوشند جهة اخراج

سنك كده

سنك کرده و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یکعدد از خشك او با روغن کل جهة چرك کوش کری و با صبر و
سفیداب مسقط بواسیر و تدهین او با روغن کنجد بر خشا مورث دوستی مردم و در قضای حاجات مؤثرات
حباب حیوانیست بیا کوچك و شبیه بعقرب و از جعل باریکتر و در غیر بیدا نجیر هم بهم میرسد و چون
کسی را بکزد در یکشبانه روز اکر نکشد از سه روز نمیکذرد و علاجش تبرید و تخدیر قویات حباری بفارسی
هوبره نام مرغیست بری خاکستری رنك و منقارش دراز در اخر دوم کرم وخشك و موافق مبرودین و کوشت
و پیه او جهة ربو و ضیق النفس و سهر و پرده سنکدان او جهة خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال او با مثل
او نمك سنك جهة ابتداء نزول اب بغایت نافع و چون پیه او را با اندك نمك و سنبل سرشته بقدر
نخودی حب ساخته خشك کنند سه عدد از ان قاطع اسهال دوری که در بانه بعید یکبار است و خون او تا سه
مثقال با اب و شراب جهة عسر النفس و ربو و خاکستر پر او جهة تحلیل ضماد نافع و کوشت او بد هضم و مضر
محرورین و مصلحش سرکه و دارچینی است و کویند چون ناخن او را با هموزن او حب المنتم سائیده بکسی اطعام
کنند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق ان موجب قبول تعلیق جشم راست او رافع چشم زخم و تعلیق سنکم
که در چینه دان او بهم میرسد قاطع رعاف و بیضه او خضاب خوبیست حبرج مرغیست شبیه بحباری و از ان کوچکتر
و در کنار ابها میباشد کرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش مهرا بوختن و با دارچینی و ابکامه بدون
روغنها استعمال نمودن حبوب بفارسی دانه ها را کویند و در طی ذکر اصل هر یك مذکور است حبق بعربی اسم
کل نبات ما بین شجر و کیا خوشبوست و از مطلق او مراد فودنج بریست حبق الفیل و حبق القنا مرزنجوش است حبق
الراعی برنجاسف است حبق قرنفلی فرنجمشك است حبق ترجی و حبق ترنجانی بادرنجبویه است حبق البقر بابونج است
حبق الحراثی بقلة خراسانی است حبق صعتری و کرمانی و حبق بستانی شاهسفرم است حبق نبطی حماحم است
حبق التمساح و حبق الماء فودنج نهری است حبق النوح مرو است حبق جبلی فلفلمونست حبق النهر لوسیماخیوس است
حبق ریحانی شیح است حب العنب شهدانج است حب البقر کرسنه است حب مرادات حب القاحند قوقا بری است
حب المحنکلاحب التمنماست حب اللهو کاکنج است حب الغار است حب الدود کوهنداوان
ثمر اشنان است حب الفهم بلادر است حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است که حرف نبطی نامند حب البطم حبة الخضرا
حب الزلم و زلسان العصافیر است حب الشفا بذر الحماض است حب الفقد تخم فنجنکشت است و کویند ثمر بکمون است حب
سجستانی دانه قاقله است حب خطا و حب السلاطین دند است حب القلقل در حرف قاف مذکور است حب النافوخ
بلغة بغداد بنج دلبوت خشك است حب لاتقل عنبها است حب العرعر اهل است حب الضرط ماذریون است حب
العروس کبابه است و کویند تخم نیلوفر است حب حلوه انیسون است حبة السودا شونیز است و تمیزج دانه نماست
حب العصفر قرطم است حب الملوك ماهودانه است و کویند دند است و کویند حب الصنوبر کبار است و مؤلف

الجامع الناء
الجامع الجبير

بغدادی کویند بلغة بغداد قراصیا است حب العصفور دربوات وکویند ثلوثا است حب الغنا عنب الثعلب است حجر وحبیر
دفلی است حبل المساکین لبلاب است حبحب بلغة اهل مکة بطیخ هندی است حتلم بتاء مثلثة دردی روغنات حجره
غورهٔ انکوراست حترها بربانی نام نعناع است حجار اسم هرچه از زمین صلب کردد از توالی رطوبات وحجارة
بعد اخری تادفع مزاج ارضی او کرده واختلاف رنک او بحسب محل وغلبهٔ رطوبت وحرارت وامثال آن
میباشد رطوبة وبرودت غالب هرد وموجب بیاض اند وقلة هردو باعث تکرج وحرارت ویبوست باعث حمرة اند
وقلت آن سبب صفرة وحرارة مفرطه ورطوبت ضعیفه موجب سواد ومحک در غیره مستحکم المزاج بخلاف
رنک ظاهر او میباشد حجر لبنی سنکی است اغبر وباندک شفافی وچون دبایند مثل شیر میکردد در دوم سرد
ودر اول خشک وقاطع نفث الدم وحیض ومفتت حصا وجهة قرحه معده وضما او رادع مواد
واکتحالا او جهة منع نوازل وقرحه وسلاق نافع ومورث یرقان ومصلحش عسل وقدر شربتش نیم درم وبدلش
شادنج است حجر عسلی سنکی است سفید وسایئه او غلیظ مایل بزردی وشیرینی وومایل بحرارت ومنقی
قروح ودر افعال ضعیفتر از حجر لبنی است حجر مشقق سنکی است مشقق زعفرانی رنک تو بر تو وزودشکن
واز نواحی مغرب خیزد ودر شکل شبیه بسربخ ودر قوة قریب بشادنج واندک ازو ضعیفتر وباشیر خران
جهة قروح عمیقهٔ چشم والتیام طبقه قرنیه وبرامدکی حدقه وخشونة اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر
قبطی بلغة مصر اونه نامند وآن سنکی است مایل بسبزی وبغایت زود شکن وکازران با وجامه میشویند
در اول سرد وخشک وقاطع سیلان خون در ظاهر وباطن ومحلل ورم او ومجفف قوی وآشامیدن اوبا آب
جهة اسهال مزمن ودرد مثانه ونفث الدم وقرحه او جهة قطع سیلان خون حیض وقطع بدبویی آن
ودرزور او جهة قطع سیلان خون جراحات واکتحال او با آب ویه مغرب جهة قرحه چشم وبا موم وروغن جهة
منع زیاد شدن قروح خبیثه والتیام جراحات نافعست حجر حبشی سنکیست شبیه بزبرجد وتیره وکویند
نوعی از زبرجد است واز بلاد حبشه خیزد وسایئه او سفید رنک میشود کرم وبیابند ومنقی وجلا وجهة ازالهٔ
اثار قریب العهد بیاض وانتشار مدون ورم وظفره نافع است حجر الیهود سنکیست بشکل بلوط ومایل بسفیدی و
باخطوط متوازیه ودر آب نرم میشود وطعمی ندارد ومحمد بن احمد کوید که نر وماده میباشد وماده او مستدیر
ومخطط بسیاه وسرخ مثل سنبوبه وبقدر جوزی است وجهة حصاة زنان مجرب ونر او بشکل بلوط ومخصوص
حصاة مردانست در اول کرم ودر دوم خشک وکویند معتدلست ومدر بول ومانع تولید حصا واز یک دانک
تا نیم مثقال او با پنجاه مثقال آب مفتت کرده ومثانه وطلای او جهة الیام جراحات وباعسل جهة تلیین
صلابات نافع ومضر معده وسپرز ومصلحش کرفس وعسل او کویند مضر جکر ومصلحش صمغ است حجر الفلفل نزد بعض
مالایضع حجر حبشی است وابن تلمید کوید که آن سنکریزها شبیه بفلفل است ودر حین خشک کردن فلفل با

مخلوط

مخلوط شده کیفیت آنرا حاصل میکند ورطوبهٔ مثل کلف مستعمل است حجر القمر سنکی است که نقره را جذب میکند
ودر حین زیادتی نور قمر اغبریه او مبدل بسفیدی میشود باندک شفافی وسیل است ودر مغرب وبلاد عرب
یافت میشود در دوم سرد ودر اول خشک وجهة صرع اکلا وسعوطا نافع ومجرب دانسته اند وجهة جنون
وخفقان ونزف الدم وتعلیق او در پارچه کبودی باعث قبول جاه ودفع خوف واویختن او بر درخت خرما
حافظ ثمر او ومثمر آن ومضر کرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش یک عدس حجر افریقی سنکیست ما بین خفت
وثقل واجزای او مختلفات در صلابت ولین وبا خطوط سفید مثل اقلیمیا واز افریقیه خیزد با قوة
مجففه واندکی قابضه ولذع ومحرقه مطفی اوسه بار در خم فعل او قوی تر وجهة قروح خبیثه ومتعفنه
مفردا وباشراب وعسل نافع ومحرق مغسول او با موم وروغن جهة سوختکی هر آتش وامراض چشم مفید است
حجر الاساکفه سنکی است ملون بسرخی وزردی وسیاهی وشکسته او مایل به تیرکی وکبودی ومستعمل کفش دوزان است
دزو او جهة ورم لثات وقطع نزف الدم نافع است حجر البحیره سنکی است رقیق وسیاه وچون در آتش اندازند اندک
ملتهب کردد واز نواحی شام خیزد با علاقات عقل وبا مجففات ومجفف وجهة ریاح وکین والتیام جراحات نافع است الحجر النارنج
سنکی است سفید وشفاف وشبیه ببلور وفرق میان او وبلور نرم شدن اوست در آب جهة خفقان ونزف الدم
وحرارت معده واشامیدن او رافع مرض عشقیات وقدر شربتش یک عدس ونوعی از او مایل بزردی وبیاض
براقیت واز جملهٔ سموم است حجر الکلب سنکی است که چون طرف سک اندازند بدندان کیرد وآن را فکنند در عداوت
مؤثر دانسته اند وچون در آب یا شراب اندازند وازان بنوشند وحضور او در مجلس باعث عربدهٔ اهل
مجلس وکذاشتن او در برج کبوتر باعث کریختن کبوتران است حجر الخزامی سنکیست سیاه وبدبو واز صقلیه خیزد
واز آتش مشتعل کردد وآب که بر او ریزند شعله ور کردد واز روغن اطفا یابد بتعلیق او جهة صرع ودرد
رحم وجهة زنان عاقر ومنع اذیت حیوانات موذی وبخورش جهة کریزانیدن هوام مؤثر است حجر اعرابی بفارسی
شکرستک وسنک نخم نامند وسنکیست شبیه بعاج واز بادیه عرب خیزد وجلا وقاطع نزف الدم جراحات وسنون
محرق او جهة جلای دندان وتقویة لثه نافعست حجر غاغاطیس سنکی است که از وادی مشهور بغاغا ما بین فلسطین
وطبریه خیزد ومشهور بجهنم چون در آتش مثل چوب سوخته کردد واز یک رطل او یکوقیه میماند با صلابت و
سفیدی وقبل از احراق سیاه مایل بکبودی است وبیاسبک وصفا وبوی او در حین احراق مانند بوی
شاخ حیوانات ونفط است در دوم کرم وخشک ومحلل وملین وشرابا وقاطع حمل وحیض ومفتت حصاة وبخور
او جهة غشی که از اختناق رحم باشد وکریزانیدن هوام مؤثر وضرریه ومصلحش زعفران ومهیج صرع مصروعین
وضماد او جهة نقرس ورویانیدن کوشت مفید وبخور او رافع کرم اشجار وقدر شربتش نیم درم است
حجر الاسفنج سنکی است که در اسفنج یافت میشود واسفنج مذکور شد وبهترین او سفید صلب است در اول

کرم ودر دوم خشک و مجفف بی لذع و قاطع نزف الدم و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تحلیل
اورام و اشامیدن او بقدر دو دانک با شراب و امثال آن جهة حصات کرده و یرقان نافعست حجر خزفی سنگی است
مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود از هم ریزد بغایت خشک و گرمی او کمتر و با قوة قابضه و اندک
حدت و قائم مقام حجر قیشور در ستردن موی و در دوم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن آن چهار روز
بعد از طهر باعث قطع حمل دائمی زنان میشود و ضماد او با عسل جهة ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیادتی
موثرات حجر المسن سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان گویند و او الوان مختلفه میباشد بهترین
سرخ و سیاه و براق است او سنباذج قسم زبون او است و سرخ او مختار است در اول و باقی هم سرد جهة حکه و جرب و بهق
و داء الثعلب و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه و ساییده او با آهن جهة رویانیدن مو و اشامیدن
یکدرم او با سرکه جهة ورم سپرز و صرع نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و ساییده قسم اعزان بر دوری مس
جهة قروح که دفعة بهم رسد و محرق قسم سبز زیتونی آن جهة سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نطرون
جهة خنازیر و توبا و جرب و حکه و با قیروطی جهة سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره
اعضاء عصبی و التیام جراحات عصب و درد آن نافع و ساییده او با ادویه چشم بر روی آن مانع از زیادتی قوة
و جلای آن موثر بود و زرد قسم سرخ او جهة بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است حجر الحیة بفارسی مهره مار
گویند قسمی از مار بهم میرسد بقدر نصف فندق و مایل بدرازی و برنگ خاکستر و بعضی سیاه و صلب و
مخطط به خط سفید و بعضی سفید و سست میباشد و قسمی معدنی است و بادمهره مشهور است و بعضی گویند سنگیست
ملون و از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی گویند که زبرجد است و تجربه او آنست که چون بر موضع گزیده مار
بگذارند بچسبد و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر منجمد گردد و چون جذب تمامی سم کرده شد باز دیگر نچسبد
و در حین جذب سم لونش متغیر گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال آید و او جهة گزیدن عقرب و هوام
دیگر ضعیف الفعل است و جهة سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهة
صداع و لیثرغس نافعست حجر هندی سنگیست که از هند خیزد مایل بسیاهی و سرخی و ساییده او مایل بسرخی
و زردی و شادنه هندی نامند و ذرور او جهة قطع خون بواسیر و جراحات بعید است و اشامیدن یکدانگ و کمتر
از آن جهة قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب مفید است حجر منفی بنون بعد از میم و قبل از فا سنگی است
که از نواحی مصر آرند شبیه بسنگ ریزه و ابلق از الوان مختلفه طلای ساییده او با آب باعث بیحسی عضو
میگردد حجر البرام سنگی است سیاه که از دیلم و طرق میآرند و در خراسان بسیار است جهة تقویة لثه و دندان
و نزف الدم موثرات حجر الکرک سنگی است سفید از هند و ساحل دریای اخضر خیزد و قبل از حکاک
باکدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوا در آخر دوم سرد و خشک و رادع و جالی

وجهة

و جهة خفقان و غشیان و عطش و التهاب و ذرور او جهة دفع نزف الدم و اکتحال او جهة رفع بیاض مزمن و قانه و ازاله
آثار قروح چشم و اعضا و سنون او جلای دندان و در رفع زردی او و جمیع امراض ردیه و اشامیدن مطلقا و شراب
در قدح او مورث سرور و در رفع سرور و مجالس و داشتن او رافع بهتان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردمان و نگاه
و گذاشتن در منزل منافع غریب بدستوری که نمانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المحک
سنگی است ثقیل اللون و سیاه و گویند ابن الحدید هندی میباشد و چون بجا دهان متواتر باو رسد طعم زعفران او
ظاهر گردد و چون باو اعضا را بمالند حجر گراز ایل کند و بعضی از آن سنگ با ترتیب دهند درد و ورم سرد و خشک
و جهة درد کرده و عسر نفس شرب او و جهة رفع بیاض چشم با شیر مرضعه بسیار اکتحال او بغایت نافع و قدر شربتش
یکدانگ است حجر الذیک سنگی است بقدر باقلی و از آن کوچکتر و سفید مایل بتیرگی و در شکم خروس متکون میگردد
و در دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شرب او جهة رفع حزن و هموم و وسواس و در دهان داشتن او با تشنگی و تسکین
[illegible] که در دوم [illegible] باشد جهة تشنگی مفرط بغایت بعدیل است حجر النار سنگ آتش زنه است و سنگ چخماق نامند
و انواع و الوان مختلفه میباشد در اول سرد و در سیم خشک و ذرور او مجفف خنازیر و جهة انبات گوشت
عسیر الاندمال جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که [illegible] باشد جهة عسر ولادت موثر است حجر المقناطیس
سنگ آهن ربا است و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبون تر او سیاه
در سیم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوة جاذبه او از بوی سیر و پیاز ساقط گردد و از مالیدن سیر
قوة او شود و در این حالت او را در خون گرم اندازند اعاده قوت کند خصوصا چون در خون بز اندازند
تغییر هند تا سه روز عرق و رطوبت بینه سقط قوت است و شرب او مقوی جگر و سپرز و مزیل [illegible]
و نقرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت و با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال
و ذرور او جهة رفع مضرت جراحات آلات آهنی نهایت عجیب الاثر و جهة قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول او
در جمیع افعال مثل شادنج و قدر شربتش تا سه قیراط و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و هیبت و قضای
حاجات و در دست نگاه داشتن رافع کزاز و درد دست و پا و تعلیق او بطرف چپ جهة عسر ولادت و درد زایدن
موثر است و چون حایض مس او کند این اثر از و زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد او را با گلاب
بهم ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ در میزان بوده بهم آنا [illegible] ترتیب داده دیگری از و اکتحال نماید و شخص
مکحول بمقناطیس مدت مدید نظر در شخص مکحول با آهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول گردد که ما فوق آن
متصور نباشد و مجرب دانسته اند حجر بولس سنگی است شبیه ببوره ارمنی و از آن بوره [illegible] و ملمع و با نقطهای
زرد و سفید گرم و محلل قوی و تدهین بروغن زیتونی که در روغن [illegible] جهة دفع ماندگی بسیار مفید است
حجر اللثة سنگی است که در مثانه متولد شود گرم و خشک و اشامیده او جهة تفتیت سنگ گرده موثر و جهة سنگ

مثانه نافع است و اکتحال او جهت رفع بیاض چشم مفید است حجر الحمام سنکیست که در دل حمام متکون میشود و تیره رنگ و سست
و کرم و خشک از ادویه قویه سرطان است و ضماد او جهت رفع سرطان غیر متقرح من مؤثرات حجر البقر سنکی است که
در زهره انکاو متکون میشود و باد زهر کاوی و اندرا نیز میکویند مایل بسیاهی و با اندک براقی و سست
و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و بسفیدی مایل و زرد بیشتر دیده میشود که کاو بسیاهی میرسد و هرگاه متکون کردد چشم کاو
مایل بزردی و سفیدی و حدقه مشتد بر کردیده لاغر میکردد و اکثر اوقات فریاد میکند و باد زهر مذکور
بعضی بزرک و بعضی طولانی و بعضی مدور و انچه در زهره او متکون شود از یکدانک تا چهار مثقال میباشد و تا
تا دو سال باقیست در اخر دوم کرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مسمن و مدر حیض
و بول و رجا و مفتت حصات و اکتحال او مقوی بصر و رافع بیاض و طلای ان جهت بهق و برص و اثار و بواسیر
و التیام جراحات و با اب کشنیز جهت حمره و نمله ساعیه و امثال ان و با شراب جهت رویانیدن موی در موضع
برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات و سعوط بیکعدس او با اب چغندر جهت
نزول اب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب و بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام تا چند روز
از عقب ان کوشت ابدع فربهی اشامیدن با نشستن بدن از مجربات دانسته اند و مضر محرورین و مصلح
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و یکمثقال او قاتل است و انچه در روده کاو متکون شود بزرکتر
و سبکتر و در افعال ضعیفتر است حجر الایل سنکی است که در دل کاو کوهی متکون میشود و در باد زهر مذکور شد
حجر الحوت حبیست که در سر ماهی متحجر شود و سفید و صلب و پهن میباشد و کرم و خشک و در ... سنک کرده تعبیه
قوی است حجر بحری حبیست سفید و مدور و دو رو مجوف و دانه دانه است که با علی و اسفل ... میکند و از سواحل دریا خیزد
و قسمی از اکمنکت است و یکدانک تا دو دانک او در تفتیت حصات هر عضوی بغایت مؤثرات حجر الاقرع
سنکی است که مانند قیشور بر روی اب می ایستد و از استنبول میخیزد مجفف و قابض و یکدانک او در
رفع سم عقرب میکند حجر الرحی سنکیست سیاه و با سوراخهای مانند اسفنج و با صلابت و از جبال طور
مشرقی و حلب خیزد در اخر سیم کرم و خشک و محلل و حابس خون حیض و چون کرم کرده سرکه را برو ریخته
عضو را بخار او نکه دارند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و نشستن مقعد
بسرکه که در ان تافته او را انداخته باشند جهت بروز مقعد و نطول او جهت محکم نمودن اعضا و قطع عرق
و رافع اعیا و حمول و جوم او جهت بواسیر و منع حمل و طلای ان جهت استسقا نافع است حجر ارمنی سنکیست
لاجوردی اغبر و با رملیه و نرم و ملس و قسمی از و سرخ تیره و از ارمنیه خیزد در دوم کرم و خشک و مفرح
و مسهل قوی سودا و انفع از لاجورد و اسلم از خربق سیاه و جالی کرده و مثانه و بالخاصیه جهت
جذام مفید و مستعمل او مغسول اوست و مضر معده و مغثی و مصلحش کثیرا و سلیخه و افیتون و قدر

شربتش

شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول است حجر النسر سنکیست سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد و قسمی
از اکمنکت است و حجر النسر و حجر العقاب نیز کویند که در اشیان نسر و عقاب یافت میشود و امین الدوله قائل
این کلمات و مؤلف تذکره او را اکمنکت دانسته است و ظاهر انست که قسمی از و باشد چه اکمنکت چهار قسم است دو قسم
او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و بالجمله اشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصات
و تعلیق او مقوی دل نیز و منع ... مدر بول است حجر بارقی سنکیست شبیه بحجر خزفی و بقدر کف دست و سبکتر
از و جاذب اب کثیر و بر روی اب ایستد و بعد از جذب ان بقعر اب رود و چون در افتاب کذارند اب را پس دهد
جهت استسقای زقی نافع است که چون موضعی از حوالی ناف را جراحت کرده بر ان بندند جذب رطوبات کند حجر
الخمار قسمی از خماهان است و چون رافع خمارات است باین اسم نامیده اند حجر الابیض سنکیست سفید و ساییده
او مثل شیر و جهت عسر بول و در جمیع انچه فاد زهر حیوانی نافع است مسهل سودا و نافع و کویند ان حجر لبنی است و مراد اکثر
از حجر ابیض زجاج ابیض است حجر القیشور سنکیست متخلخل و سفید و شبیه باسفنج و بر روی اب ایستد و کویند
نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و از اسکندریه و اعمال مصر خیزد در اول کرم و در سیم خشک و محلل
و حابس نزف الدم و سرکه که او را کرم کرده در ان سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای او جهت ستردن
موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط از نوشتجات بان کنند اصلا معلوم نکردد و
محرق او جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن کوشت زیاد قروح غایره و شب کوری و رفع اثار و ما
او مثل سنک پا بر کف پا جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است حجر الیشف بفارسی یشم و ... عبارت
از ... است و ان سنکیست در غایت صلابت و بهترین او زیتونی پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف
و بعد از ان سبز مایل بسفیدی در اخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح
باطنی و خفقان و حرقة البول شربا و با شراب سفید مفتت حصات و تعلیق او بر کردن جهت خناق و بر پهلوی
معده جهت تقویت معده و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت سحر و رفع چشم بد و ضرر عقرب و صدا موثر و کویند
چون مرصع در تیج اذنی باشد و بر و صورت انسان نقش کنند تعلیق او جهت جمیع الام باطنی نافعست و بعضی
و در تاثیرات دیکر مذکور شد نقش صورت انسان از شرط دانسته اند و قدر بودن او یکمثقال از برخی شرط
میباشد و قدر شربتش یکدانک است حجر الخطاطیف سنکیست ست و بقدر سر انکشت و مایل بزردی و سفیدی و
و از ... خیزد و کویند چون بچه خطاف را بزعفران زرد کنند او کمان یرقان کرده ان سنک را با اشیانه خود
می ارد در دوم کرم و خشک شربا و طلا او جهت یرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصات و مفتح سدد و جهت
خفقان نافع است و مؤلف ... تصریح نموده که ان سنکیست که چون بچه خطاف را در ایام ... اشکم
بشکافند دو عدد از ان یابند در طی ... خواص خطاف مذکور خواهد شد حجر الاجر نوعی از الماس است که

بنج مرجان و یکدانگ او سم قاتلست حجر انا غلطس سنکیست سائیده او مثل خون وجهة دمعه وطرفه نافعست حجر
لو قوا غرافس سنکیست که کاذران بان رخت میشویند سائیده او مجفف بی لذع وجهة قطع سیلان مواد
و تجفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافعست حجر النمی سنکیست ابلق شبیه بپوست پلنک بعقد
مغز باداوازان کوچکتر و از پلنک ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده کرده طلای او وجهة
جراحات و تعلیق او جهة منع ابتنی زنان مؤثرست حجر النطیطی سنک مرماست ضماد محرق او بازفت
جهة تحلیل اورام صلبه و باموم و روغن جهة درد نقرس و سنون وجهة تقویت لثه نافعست حجر الرخام
سنک سنتی است که بر قبرها نصب کنند و اقسام میباشد و مراد از و قسم سفید است در آخر دوم سرد و خشک
و رادع و قاطع نزف الدم وجهة جراحات باسرکه محلل اورام و رافع استسقا و با صمغ و نوشادر جهة بهق
و رفع آثار دو زرد و او قاطع بواسیر و آشامیدن مسحوق او با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهة رفع دملها
دموی مؤثرست و کویند آشامیدن سنک مقابر که منقوش بنوشتها باشد یا عشق یا نیان و شراب او روز چهار شنبر صح
شنبه قبل از طلوع شمس باسم معشوق و قصد رفع عشق دافع تعشق است حجر اسود باصطلاح اهل
صنعت موی سر است حجر بهتان حجر الخطاطیف است حجر زناد و حجر الاصم حجر النار است حجر الباذهر حجر الحیات حجر النمر
بادزهر معدنی است حجران باصطلاح اکسیریان زر و نقره است حجر لازورد لاجوردست حجر الحدید و حجر
الهنود حجر مقناطیس است حجر العاج حجر اعرابیست حجر الماغیطوس حجر فاغاطیس است حجر الماء
کویند اسم شب است حجر المصفی اسم شبه است حجر الاثد احجر المسن است حجر الدم و حجر الطور شادنج است
حجر النود و حجر یهود سنک ارسدات حجر الراقی حجر المحک است حجر منوبه کلس است حجر النسا و حجر الملک
و حجر الولاده اکتمکت است حجر البهت و حجر النسر و حجر العقاب حجر الیسر و حجر البحری داشاملات
حجر الشقاق و حجر الشمر حجر القیشورات حجر الزحل حجر الحکاک پیزنامند حجر شجری شب است حجر البقر
بادزهر حیوانی است حجر البلور بلورست حجر حدیدی خماهن است حجر الزیتون صخر الیهود است حجر فروی حرف الحاء مع الدال
حجر الازوج است حجر زیبق زنجفر مخلوقوات حجل قبج است حجر اسیوس اسیوس است حدید بفارسی آهن نامند
و نر و ماده میباشد و نر او پولاد و ماده او نرم آهن است در دوم کرم و در سیم خشک اند و پولاد طبیعی
شابورقان و مصنوع از نرم آهن را اسطام نامند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام را با التویه بر آهن
مالیده در آتش سرخ کنند و بسیار نرم شود و قز عیار تاروت و هر گاه با رصاص یا مرقشیثا یا زهج القلی
یا زرنیخ بکدازند بمرتبه رصاص زود کداز کرده و بدستور چون با نحاس بکدازند و بعد از آن با شوره
نحاس را از و ببرانند بغایت زود کداز کرده و پولاد مصنوع که متعارف و بسیار طریق ساختن آن
است که آهن متعارف را در کوره مخصوص با آتش بسیار شدید تا بکهفته بتابد و حنظل و صبر و هرچه در تلخی

قوی اند

قوی باشد با وزهرها حیوانات سائیده بر و ریخته انعقاد بتابند که در جسم او داخل شود و کویند چون آهن را
تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کرده بار دیکر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا بخود جذب
کند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض وجهة جراحات امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده
و سلس البول و درد مقعده و کزیدن سک دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و شراب با آهن تافته در رفع
خفقان و استسقا و ضعف جکر و معده و باه قویتر از آب تافته است و دوغ با آهن تافته در اسهال دموی و
نزف حیض و استرخای مقعد قویترست و خبث الحدید و زعفران الحدید ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
حدب بفارسی غلیواج و بترکی چلغان نامند در دوم کرم و خشک و کویند دماغ خشک او مطبوخ و باکندنا
و مداومت خوردن آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدری از محرق او که مجموع اجزای او آمیخته باشد با اندکی مشک
و کلاب جهة ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهة زحیر
بواسیر و سوخته پر او یکدانک تا دو دانک با آب آشامیدن جهة نقرس بعید یل و مجربست و در رفع غدد بعد صح
بلغمی و سلعه سعید یل و تدهین بروغنی که بیضه او را در وی یا جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهة وجع
مجرب دانسته اند مفالج و نقرس و تقویت اعضا نافع و خون او جهة ربو و اکتحال زهره او که خشک کرده با آب جهة سپیدی وجهة صح
میل در چشم کحال الفطرف ملسوع باشد جهة رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب یاد یا سه
هفته در آب کذاشته باشد و چون چشم او را در زیر بالین کسی کذارند که او خفته باشد مانع خواب
او میشود حدق اسم بادنجانست و باین اسم چیزی را که شبیه به بادنجان میباشد و آن ثمر نباتیست بقدر
جوز مایل بخاردیگا و در رقابتان بهم میرسد و زود فاسد میشود و نبات او از نبات بادنجان اندک
بزرکتر و سینه ثمر او زرد و اهل قدس او را بادنجان بری نامند و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دوم کرم و خشک
و اهل شام جامه با و شویند بسیار جالی و قائم مقام صابون و بخور او جهة بواسیر بعید یل و طلای حجازی
او را جهة کزیدن هوام و عقرب از مجربات شمرده اند تدهین بروغنی که در آن جوشیده باشد جهة اعیا و تقویت
بدن و درد کوش نافع و حمول او با عسل جهة کرم مقعد مؤثر و خوردن او با خطر و موث کرب و مصلحش کشنیز است
حدید صینی خماهن است حد جلنار است حلج حنظل است حدق هر کل کم مستدیر و شبیه بچشم باشد الحاء مع الراء
حرمل بلغة سریانی نوعی از سذاب کوهی است و بفارسی اسپند نامند نباتش و ثمر قدر ذرعی میشود و از یک بوته
چندین شاخ میروید و برکش مایل بتدویر و غلاف بیدانهای او مدور و رو به ثلث الاضلاع ببه خط و باالذک
سرخی و تحمش بسیار و بقدر خردل و ثقیل الرایحه و از مطلق حرمل مراد اینست و قسمی از آن ابرک بید کوچکتر و مایل وازان صح
بسفیدی و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او نامند در سیم کرم و خشک و قوتش تا چهار سال
باقیست لطیف و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و منهی و مسمن و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ وکلش مثل نابیمن سفید صح

وحب القرع وتخا سینه وشش از لزجات ونقوع او جهة تحلیل سوداء وصاف کردن خون ونرم داشتن طبع وجرم او
جهة مصروع وتسخین بدن واعضا ودماغ ورفع قولنج وعرق النسا وفالج وامراض بارده واستسقا ورفع
جنون واعیا وسدد ویرقان ونسیان نافع وچون یکوقیه اورا با چها اوقیه بجوشانند وآب اورا با سه اوقیه کو بیده صح
عسل ودو اوقیه روغن کنجد بنوشند مقیی قوی بنی غایله است ودر تنقیه سینه واعالی بدن از لزوجات
وضیق النفس وسعال رطوبی بعید یلو مرکاه او را بقدر یکرطل در شراب یا آب انکور که بقدر سی رطل باشد
بجوشانند تا بربع رسد وروزی تا ده اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهة رفع صداع مزمن وصرع مجرب دانسته اند
واعاده حمل زنانی که در وقتی حامله میشده باشند وبعد زان نشوند مینمایند باید تا سه روز متوالی
مطبوخ بنوشند وچون پانزده روز صاحب عرق النسا هر شب یکمثقال ونیم از حرمل نکوفته تناول نماید
دفع انعلت کرده ومجرب وچون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نمایند جهة رفع ضیق
النفس بعید یلکم وچون زجاج محرق اضافه نمایند تفتیت حصاة کند واکتحال او با زعفران وزهره مرغ خانگی
وعسل وشراب وآب بادیان سبز جهة ضعف بصر استلایی وتطول آب مطبوخ او جهة تقویة اعضا وسیاه کردن
موی وازاله خدر ومطبوخ او با آب وروغن کنجد ومداومت اکل آن جهة رفع امراض جگر وسل ودود
او با روغن شبت برتاف کاه جهة قولنج مزمن وسعوط عصاره وآب مطبوخ او جهة قطع سرخی القمر وحمرة
چشم وقطور او که در آب وروغن زیتون جوشانیده باشد جهة گرانی سامعه وکری ودوی وطنین وبخور
او جهة درد دندان وتعلیق او در رشته کبود دافع سحر وکویند افشاندن او در خانه باعث تفرقه وبخور او
مبطل این اثرات ومورث غثیان وصداع ومضر محرورین ومصلحش رب میوه های ترش وسکنجبین و
وقدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال وبدلش در قسم ثانی کویند تخم سداب است وحمولینج او که باروغن
ایرسا سایید باشند مفتح افواه عروق وخون بواسیر است وروغن او در سیم کرم ومحرک باه ومفتح
سده دماغ وجهة فالج ولقوه وصرع ورعشه ورياح اعصاب شربا وضمادا نافع وحقنه او جهة عرق
النسا ودرد کمر وبرودت کرده ورحم مفید است **حربث** بیاء تحتانی وثاء فوقانی نباتیست که در زمین
بهن میشود برکش دراز وباریك ومابین اوراق طویل برکهای کوچك وخوشبو در سیم کرم وخشك
ومفتح سدد وجهة بدی هضم ورفع بخار دهان وخوشبو کردن دهن ورفع افساد ردهای شکم نافع
ومصدع ومصلحش کشنیز وقدر شربتش تا سه درم وبدلش برنجاسف وچون کوسفند از آن بخورد کوشت
ویشر او لذید وخوشبو میشود **حرمله** نباتیست حجازی واز جمله یتوعات وبقدر قامتی و تیره و برکش دراز
واز برك بید کوچکتر وتیره رنك وضماد اورا جهة جرب بسیار موثر دانسته اند **حرف** اسم نبطی حب الرشاد
وبنانا وست واز جنس تره تیزك وتری وبستانی ورشاد قسم بستانی وماکولات ودر جرجیر صفت

او مذکور

او مذکور شد وتخمش اشقر ویا طول وبرکش مایل بتدویر وبا تشریف وتابستان ودرد قوم کرم وخشك وملطف
وکشنده کرم معده وحب القرع ومحلل ریاح ومقطع بلغم وخشك او قریب الفعل با تخم او وه ضرر معده و مثانه
ومورث تقطیر البول ومصلحش کاسنی وسرکهات وبری او شدید الحرافه وشبیه به بستانی واز آن بزرکتر وقوی تر
از آن در افعال وبدبو وتخم او نیز ببستانی اقوی ومستعمل بستانی اوست وتخم بستانی در سیم کرم وخشك
وبغایت محرك باه ومدر بول ومحلل ورم سپرز وقاتل جنین واقسام کرم ومقوی ذهن وتریاق زهر هوام
ومخرج فضول سینه وبجهة انحدار بلغم غلیظ بطرف مثانه ورفع استرخای بدن واخراج مواد فاسده ورفع
سیلان چرك امعا ومعده وتقویه اشتها واستیصال مواد رطوبات غلیظه وتفتیح سدد وبا آب کرم جهة قولنج
وبا عسل جهة سرفه ودرد پهلو که از غلیظ باشد وبا زرده تخم نیمبرشت وعسل جهة شکاف عضل سینه وتنقیه خلط صح
موادی که بسبب صدمه بسینه ریخته باشد وبو داده او بغایت قابض وبجهة سحج واسهال البلغمی نافع ومضر کرده
ومعده ومصلحش شکر ونیم او وتخم تره تیزك وقدر شربتش تا چهار درم وبا تخم نیمبرشت بغایت مسهی ومصلح و بدلش خردل صح
سینه وجابر شکستکی اعضا وبا شیر بقدر دو درم تا ده یوم جهة ازاله برص بغایت موثر است بشرط تمامی
امساك از اطعمه وتطول وشرب او جهة منع ریختن موی وضماد او مسکن درد کزیدن عقرب وبا عسل
جهة ورم سپرز وجوب منقرح وقروح شهدیه سر وقوبا ونار فارسی وریختن موی وبا سویق وسرکه
جهة عرق النسا واورام حاره وبا آب ونمك جهة نضج دمل وبا سرکه جهة بهق وبرص سفید وبا خون خطاف
جهة زنك کردن وضع که هرکز زایل نشود وبا زفت جهة درد سر کهنه وبا غار جهة درد اسافل وکمرگاه
وصابون وعسل جهة نمش مجرب ودود انبخار دبیله موثر است وتطول طبیخ او جهة پاك کردن چرك تحت
موی ورفع رطوبات الزجه مفید **حرف بابلی** نباتیست وبقدر شبری وبرکش شبیه ببرك ترب وباخشونه وکلش زرد
وتخمش سفید ومدور ودو رستکا بن خاص تره ودرماندران کولمه تره وشاهتره نامند کویند تر از حرف
نبطی که حب الرشاد باشد ومدر حیض ومفسد جنین ومخرج آن ومفجر دبیله وجهة امراض بارده وعرق النسا
ومقیی قوی ومسهل خون بشدت وتفتیح وجذب ودر سایر افعال قویتر از حرف بستانی وتا بیست وده قیراط
کلا وسهل ومقیی اخلاط مراریه وقدر شربتش یکیدرهم است **حرف ابیض** کویند قسمی از حرف بستانیست
عریض الورق وبیخش بزرك وکلش سفید وحدت او کمتر از رشاد وخردل فارسی وخردل سفید نامند
وبعضی حرف بابلی را باین اسم مسمی ساخته اند مشتهی ومنشف رطوبات وا روغ او ندر ودر سایر افعال مثل
رشادات **حرف السطوح** حرف شرقیات **حرف شرقی** قسمی از حرف بستانی است بقدر ذرعی وبرکش خاری
باریك وبرك او از جابین مثل نبات خرنوب وشبیه ببرك شطیح واز آن نرمتر وسفید وثمرش مثل
فلکه وتخمش سفید وقریب بخردل ودر حدت قائم مقام فلفل ودر اطعمه بدل آن وکلش سفید ودر اطراف

شعبها و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانی است و مطبوخ او با بنات وجهت نزلات و دفع اخلاط سینه
و تحلیل نفخ مؤثرات **حرف الماء** نباتیست که در کنار آبها میروید و برگش شبیه برگ تره تیزک و در اول
تکون مستدیر و در آخر با تشریف میشود و غیر جرجیر الماءات چه جرجیر الماء در میان آبهای ایستاده
میروید و برگش بی تشریفات و تازه او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و مسخن و مدر بول و حیض
وجهت علتهای بارده باطنی و ضماد او جهت قروح و بثور و کلف نافع است **حرشفا** اسم نبطی و بعربی هیشه
نامند و بفارسی کنگر بستانی و او برگ بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و مایل بسیاهی و ساقش
بقدر انگشتی و طول او تا دو ذرع و در سر او چیزی شبیه لیسیبی مجتمع از اجزاء زرد رنگ و بیخش مایل
بتلخی و بالزوجت و تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت
فضلیه و مشهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن کرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه
ششو انقباض اطراف عضل و جراحت امعا و ضماد او جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغنی را
که با سه مثل او آب کنگر ممزوج کرده باشد جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول او
جهت خارش بدن و ضماد بیخ او جهت سوختگی آتش و التواء عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و تفاح و
مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است و قسم بری اکه مراد از مطلق حرشفا است برگ بستانی و کوچکتر
و ساقش پر برگ و خارش تند و در سرش چیزی بقدر انار و خاردار و بیخش سیاه و غلیظ در آخر دوم گرم و در
اول آن خشک و در جمیع خواص اقوی از بستانی است و مصلح مواد متعفنه و مخرج مواد غلیظه سینه و مضر محرورین
و مصلحش سرکه و ترشیهاست و طلاء اجزاء لطیفه کل او با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ اجزاء آن جهت
خاز و رفع قمل نافع است و قسمی از بری که بی شاخ و کوچک و پر خار است حو یغ نامند علک او مقیئ است و صمغ حر
بفارسی کنگر زد نامند و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **حردون** حیوانیست شبیه بوزغه و در لرکی
و آن از بیا کوچکتر مثل مار کوچکی دست و پا دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی متلون بالوان
مختلفه میشود و در طبرستان ماچه کول و در اصفهان مالکا نامند و از جمله سموم است و در دخانها و کورها
یافت میشود در سیم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لته سیاه بسته باشند جهت تب ربع و طلاء حلقدار او
با عسل بحیرکننده اعضاء اعجدی که از قطع و ضرب متألم نکرده و اکتحال خون او جهت تقویت باصره
و سرگین او جهت بیاض و حکه چشم و ضماد او جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید است و سرگین او سفید
و سبک و دو بو شبیه بتراب مشک است و امین الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت و موی دماغ او و تعلیق
حردون بر بازوی زن مهیج باه و شهوت جماع او بدستور تعلیق مهره پشت او که قریب بکرده او باشد بر کمر باعث
شدت قوت جماع او از محمد بن احمد نقل نموده که خوردن یکمثقال از چشم راست او که خشک کرده شده با آب

سداب

سداب البته قاطع منی است و یکمثقال از چشم چپ او با آب نخود سیاه مطبوخ و در دواشا روغن گاو بغایت محرک باه
و مسخن کرده است و چون حردون را باسم صاحب عرق النسا صید کرده رگ باطن ران او را جسته موضع شکافته
آن دکرا باسم صاحب عرق النسا قطع کنند و بعد از آن ریزه نمایند یا دست بدون آهن بالخاصیه رفع الم آن
شود و گوید مجربست و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است **حرباء** بفارسی افتاب پرست
گویند حیوانیست شبیه بموش و دنبالش بلند و موی و افشان و نظر او همیشه بر آفتاب در چهارم گرم و خشک و از
جمله سموم و خون او مانع رویانیدن موی که کنده باشند و رافع آثار جلد و طلای آب طبوخ او زنگ بدن را
تا چند روز سبز میدارد و گوشت او مورث سل و دق است و یکدرهم او کشنده است **حرجوش** ملح بی باک و در جراد
مذکور شد **حرزة البقر** حجر البقر است **حرزة الحمار** حجر الحمار است **حرجل** ملح بهند سبز است **حرث** بثاء مثلثه مارماهیست
حرنی امله بلغت اندلس حلبوبر ا نامند **حر** بضم حا خاک خالص و بکسر و فتح خاک سنگ دار است **حر بیبه** طعامیست
که بفارسی کاچی گویند **حرمل ابیض و حرمل غزالی** قسمی از حرملات و مذکور شد **حرمل** طین سیاهیست
و با تغیر لون و رایحه او متغیر شده باشد **حرمط** اسم عربی انار دو دخانست **حولیشا** اسم نبطی مریا قلن است
که حرمل نیز گویند **حرهنا و حرثا** بثین و ثاء مثلثه خردل بریست **حرض** اشنانست **حریرا** بریشم است **حرنقان**
اسم ثلثانست **حروب** طلع است **حراب** اسم عربی اشترغاز است **حرز الشیاطین** علف الطیر بالاشحربه
الجامع الثاء لو عجید بطوس است **حزا** البابانی و بری میباشد و از مطلق او مراد بستانیست و در مازندران انار یحه نامند ساقش
بقدر انگشتی و از آن باریکتر و شاخهای او باریک و منشعب از بالای ساق میشود و دقیقه او شبیه بقیه زردک
بری و مایل بزردی و تخمش عریض و مایل بطول و تند طعم و با عطریت و برگش شبیه برگ گشنیز و از آن بیا
ریزه تر و تخمش شبیه بزردک و سفید و با اندک تندی و طعم او بدستور برگ او مرکب از طعم زردک و زیان
و صهاریت و سعید جرجانی و ابن تلمید گوید که در طبرستان او را جعفری نامند و ظاهرا جعفری قسمی از بری
او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش
و جهت دفع سم مار و هوام و بدبوئی دهان و تقویت معده بارده نافع و مصدع و موجب مد و جرب و بثور
محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی و ترشیها و بقول بارده است **حزا بری** و حزاه نیز گویند و قسم مشهور از
جمله سداب بری شمرده اند یک قسم او را در مازندران جعفری نامند برگش شبیه برگ کرفس و بقدر برگ گشنیز
و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و کمتر از قسم اول و جهت ریاح و ادویه قتاله بارده و سم عقرب و تقویت
معده نافع و مجفف منی است و قسمی دیگر را ساق باریک و بقدر ذرعی و پر گره و برگش شبیه برگ سداب و با عنب
و خوشبو و طعم او تلخ و تخمش شبیه بانجدان و زود فرا عبارت از آن تخمست و بفارسی دینارویه نامند در سیم
گرم و خشک و نایب مناب جاوشیر است و مقوی معده و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن

ومثمنات ومبهی ومنقی مثانه ومجاری بول ورافع خمار وبوییدن او جهة زکام ورطوبت دماغ وبرودت دماغ
وضماد او جهة تسکین درد وورم بواسیر وطلای کلا وو برگ او با عسل جهة جراحات آکله وضماد جمیع اجزاء
او با شراب یا روغن بنفشه جهة دفع سم هوام ونیم درهم او یا اندک شراب جهة گزیدن هوام شرباً نافع او جالینوس
بالخاصیة او را جهة سعال یابس مفید میداند وتخمش در افعال قوی تر از اکثر اجزای اوست ومضر سر ومجفف منی
ومصلحش بادرنجبویه وبدلش سداب کوهی که از اقسام دیگر حرات یافت نشود وقدر شربتش تا سه درهم
از تخم او تا یک مثقال **حزاز الصخر** چیزیست که بر روی سنگهای نمناک متکون میشود سبز مایل بسفیدی وچون
بدست بمالند برنگ حنا مشابه گردد ودر مصر حنای قریش وبفارسی گل سنگ وبدیلمی سنگه حنا گویند سرد
وخشک وبا قوه جالیه وضماد او جهة قوبا وقطع نزف الدم وتسکین حرارت اعضا واورام حاره ودر زبان اقسام صح
وبا عسل جهة یرقان نافع **حزنبل** لغة عربیست وکف العقاب وکف النسر وبیونانی مریافلن نامند ومراد از
بیخیست سطبر وسفید ومایل بتیرگی وزردی وطعم او شیرین مایل بتلخی وامین الدوله نوعی از بهمن سفید
دانسته ونبات او انبوه برگ شبیه ببرگ سیب وعریضتر ومزغب وساق مجوف از وسط آن رسته تا
زردی وسرخی ومزغب وبرگهای ریزه احاطه ساق نموده ملبدی او تا ... وزرع ومنحرف بجهة اسفل بحدی
که ملاصق بزمین باشد ودر سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج ودر روز با اندک رطوبه وغبارها ریزه در اطراف
او وگلش بسفیدی وزردی وتخمش محیط ساق ومثل خراسیون وبی شعبه وشاخ ومنبت او نزدیک بلاد
شام وکوهها وبیت المقدس وطبرستان وبهترین او نوعی تند بوی شیرین است در وسط دوم خشک ودر اول
سیم گرم وبا نزاقیه وقوتش تا بیست سال باقیست ومفتح ومحلل وملطف اخلاط ومبهی ومقوی احشا وجهة
دفع صداع کهنه ومنع تصاعد بخارات وتقویت دماغ وقطع نزلات ورمد ودرد گوش ولثه وسینه وسعال ودیو
وضیق النفس وقولنج ورياح غلیظه وضعف جگر وسپرز وبا عسل جهة حصات ومداومت او تا یک هفته
ودو هفته جهة استسقای لحمی وزقی وبا سکنجبین جهة نیکو کردن رخسار وبا مغز تخم خربزه جهة گرده وبا گلنار
جهة قطع سیلان خون وباب کندنا جهة ساقط کردن بواسیر ومداومت خوردن او با آب کرفس جهة تحلیل آنچه
در انثیان بهم رسد وبا صبر جهة رفع مفاصل وعرق النسا وضماد مطبوخ خرمای او با سداب وسیر در روغن زیتون
جهة فالج ولقوه وکزاز وخدر وعرق النسا وقطور او در گوش جهة گرانی سامعه واکتحال او جهة قطع بیاض
وناخنه وسلاق وآشامیدن او جهة سموم حیوانی ونباتی وتقویت باه اجماع اطبا است خصوصا با شراب وبستن طلا
کردن او وآشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یک ... موجب عدم تاثیر سموم است تا مدت یک سال وگویند
مدة العمر وباب نمک جهة سقطه وضماد تازه او جهة منع ورم جراحات والتیام آن بغایت مفید وگویند مضر
بریه است ومصلحش انیسون وقدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال ومولف ملا ابیع بنا نموده که صنفی از او در شام

بهمیر سد

الحاء مع السین

بهم میرسد که شبیه ببوزیدان وعظیم وصلب او ورفع اثر سموم را در عرض سال مخصوص دانسته **آخر**
سراج القطربات **حسک** بفارسی خارخسک نامند بری وبستانی میباشد وبستانی نبات او شبیه
بنبات هندوانه وشاخهای او منبسط بر روی زمین وبرگش شبیه ببرگ انیسون وشاخهای او خاردار
وثمر او صلب وسه پهلو واز نخود کوچکتر وسفید واطراف او مرکب القوی وخشکی او غالب وجاذب ومدر
بول ومسکن درد مثانه وافزاینده منی ومفتت حصات ومنضج ورادع وملین ورافع قولنج حار وبا شراب
جهة ادویه سمیه وضماد عصاره او وطبیخ او جهة ردع ورم حار ومنع مدوثان وریختن موی وبا عصاره او با عسل
جهة قلاع وعفونت دهان وورم عضل حلقوم ودرد لثه واکتحال عصاره او مبری ومجفف ورادع او دو مثقال
عصاره خشک بری او با شراب جهة سم افعی ویا شدن با طبیخ او جهة بطرف شدن کیک بغایت موثر و
چون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند در تقویت باه بیعدیل وقدر شربتش تا پنج درهم ومضر سپرز ومصلحش
روغن بادام او روغن کنجدات وتخم او در افعال مثل عصاره اوست ودر روغن او که از آب او در روغن کنجد باز پزند
ترتیب داده باشند طلا نمودن وحقنه وآشامیدن او جهة تقویت باه ودرد مفاصل ونیکو کردن رنگ ورخسار و
کم کردن وعسر بول وچکانیدن ومالیدن او در احلیل وبر عانه وکمر جهة حصات گرده ومثانه موثر وقدر
شربتش هفت مثقال با میفختج یا نبید عسل وچون حسک دانه را در شیر تازه سه بار پخته خشک کنند
در تقویت باه عدیل ندارد **حشو** بتشدید واو اسم مانیست که از حبوب وغیران ترتیب دهند وبطریق قهوه
توان خورد **حبل** بفتح اول ودوم گیاهیست شبیه بصعتر وبرگش درازتر وبزرگتر وتیره رنگ وبوی ناخوشی
در دوم گرم وخشک وپخته او مقوی معده وهاضم ومصلح طعام فاسد شده وجهة خوشبویی دهان او رو
وبا شراب جهة گزیدن رتیلا وعقرب مفید وقدر شربتش تا پنج درم است واستعمال زیاده مهیج باه است **حبل**
بکسر اول وسکون ثانی اسم بچه سوسمار است **حبشکه** بلغة مصر سیسنبر است **حسن لبه** اسم فارسی حصی لبان است **حسن**
یوسف اسم فارسی حاشیش است **حشیشة الزجاج** گیاهیست که در شوره زار وحوالی آن میروید شاخهای او باریک
ومایل بسرخی وبرگش خشن ومزغب وبر شاخهای او چیزی شبیه بتخم مقل وبریخ وخشن وبنبات تلخ وبرجا چسبد
در دوم سرد وتر ومحلل اورام ورادع ومفتح سده وجالی وقابض وچرک آنرا بالکلیه زایل میکند واز این جهة زجاج مراع
باین اسم مسمی است وزایل کننده بواسیر ودواء وتیه عصاره او با شکر وعسل جهة سرفه کهنه بسیار موثر
وضماد عصاره او جهة اورام حاره وبا اسفیناج جهة جمره ونمله وبا قیروطی وروغن حنا وبا پیه بز جهة نقرس و
مالیدن برگ او جهة قوبا وغرغره او جهة ورم لوزتین وبا روغن گل جهة درد گوش مفید ومضر سر ومصلحش
بنفشه وخشخاش وقدر شربتش تا دو درهم **حشیشة الداحس** گیاهیست منبتش سنگلاخ وبرگش شبیه ببرگ عدس
واز آن بزرگتر در آخر دوم گرم وخشک ومحلل ولطیف وضماد او جهة داحس وقروح شهدیه نافعست **حشیشة العلق**

امين الدوله كويد كه اورا در كيلان خنش نامند واز جمله بودنست او در مازندران اوجی كويند واو شبيه بوسبز و مايل بسياهی و خوشبوست و بالخاصيه اخراج زلوی در حلق مانده نمايد و در ساير افعال قويتر از اقسام فودنجات حشيشة اسم اصطلاحی قنبا است حشيشة العقرب صامريوما او بلغه مجالو ... نيون حشيشة الكلب فراسيون است حشيشة البرص كيا الطريلات حشيشة الخراتين خشير كت حشيشة الطها و حشيشة الدود اسقولوقندريون و جوان را نيز نامند بان اسم اخير كه در قديم مشهور باربعة اربعين بوده والحال مشهور بسبعة سبعين است حشيشة السلحفا و حشيشة الحما الس است حشيشة البراغيث بلغه شاكياه دوقوا نامند و در عراق عرب ازان كياهست كه كيك را دفع ميكند و در طبرستان كيك واش كويند وقسمی از دو قو شمرده اند حشيشة المعدن كياهيست سفيد و صلب و قريب بسنك و چون شكسته شود اجزای او ديزه ميكردد و با روغن چون مشتعل كردد شعله بطرف نشو و در ريش بمند بنا و داخل ضمادات ملوكی ميكنند و او جالی و مورث صحت و طراوت است حشيشة الاوجاع امدريون است حشيشة الذلطا حوف ابيض است حشيشة الاسد اسد العدس است حشيشة السعال فنجربون است حشيشة الافعی بلبكی است حشيشة النور باد رنجبويه است حشقيقل شقاقل است حصرم بكسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند وانكور نارس است در اول دوم سرد و در اخر ان خشك و عصاره ان سرد و خشك و مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی جكر و بدن و حابس طبع و مانع انصباب مواد و رافع سستی اعضا و تشنكی و ضماد خشك او جهة خوشبو كردن عرق و جوشش بدن و حصف و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر با و مولد رياح و مغص و مورث عطش و بعضی از جهت تكثيف و مصلحش كلقند و انيسون و انجيره بدلش ريباس و ترشی نرنج است و رب غوره قاطع تشنكی و مسكن حرارت و التهاب معده و جهة اسهال مرارى و برانكيختن اشتها و حفظ جنين و تقويت احشا و غثيان صفراوی و دفع خمار و منع قبول مواد و با رب انار ميخوش جهة تب صفراوی مجرب و عصاره او كه در افتاب خشك كرده باشند همين اثار دارد و جهة خناق و ورم حنجره و لثه و دفع ... و سقوط لهاة و قلاع و طلای او با اب كندنا جهة تخفيف بواسير و قرحه او جهة تنقيه و اصلاح رحم نا و باسركه جهة نواصير و چرك كوش و غرغره او جهة ورم حلق و حقنه او جهة قرحه امعا و سيلان رطوبات رحم و اكتحال او جهة دمعه و انتشار و خشونت اجفان و تاكل مفيد و ابا ورد را فعاله مثل عصا و مقوی قوه ماسكه معده و چون تو تيا را با ان پرورده كنند و بدستور سايه اد و يه عين را بغايت مقوی و نافع است و مضر سينه و مورث سعال و مصلحش كلقند و شربت خشخاش و قدر شربت عصا او يكمثقال و بدلش اب سيب ترش و سماق و شربت او كه اب غوره قريب بشيرينی سه جزو و عسل كف كرفته يكجزو تربيت داده بكيابه ده كشته باشد جهة دفع وبا و تقويت ضعف و قولنج ثقلی بغايت موثر است و در تمام افعال مثل عصاره است احصا الجابفارسی

الحاء مع الصاد

حس ليه نام و از صمغ صنوبريات و كمكام عبارت ازوست و مولف تذكره كويد كه اكثر اهل اين صنعت تحقيق نموده اند و من بعد از شقت بسيار متحص كرده ام كه صمغ صنوبر است در اول تكون صمغ مذكور بقدر دانه كندم ظاهر شده بتدريج بقدر خربزه ميشود و بوی او مركب از بوی مصطكی و كندر و خوشبوترين صمغها و سفيد مايل بزردی و سياهی و محلل و جاذب و در دوم كرم و در اول خشك و مقوی دل و مورث سرور و خاييدن او جهة تقويت لثه و طلای او جهة حبس كردن نزلات و قطور او با روغنها جهة درد باد كوش و اشاميدن او جهة مغص و تقويت معده و دماغ و اذابه رطوبات و تحليل ان نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مصدع محرورين و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطكی بالمناصفه حصی الاسفنج حجر الاسفنج است احصی حص بجای مهمله و ميم جلوبست حص ورث است حصا بفارسی سنك ريزه نامند نادع و مجفف و سايده او مثل غبار جهة نزف الدم جراحات و دفع ورم ان مفيد است و انداختن او در كوزه اب مصلح غلظه اب و مقوی احشا است حضض مكی و هندی مشهور است مكی او را بيونانی لوقيون نامند و ان عصاره برك و تخم نباتی است خاردار شبيه به زرع و پوست او كاهی رنك و بركش شبيه ببرك شمشاد و ثمرش شبيه بفلفل و سياه و املس و طعمش تلخ و هيزمش ازرد مايل بسياهی و درون مايل بزردی و چون در اب اندازند كف او برنك خون كردد و از اتش ملتهب شود و با قبض و مرارت باشد و مغشوش او كه از دوشاب و اب مورد و صبر و مرو زعفران ساخته اند محلول او برنك خون نميشود و باطن او يا قوتی است و معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشك و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحليل او كمتر از ردع و اشاميدن او جهة اورام باطنی و اسهال و قطع سيلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم سينه و سرفه و ادرار حيض و بواسير و درد جكر و يرقان سياه و زحير و كزيدن سك ديوانه و حرارت كرده و التهاب و تشنكی و حقنه او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغره او جهة ورم حلق و مضمضه او جهة تقويت لثه و قطور او جهة چرك كوش و ضماد او جهة شقاق مقعد و داخس و تقويت موی و منع نزلات و اورام و اكتحال او جهة جرب و حكه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلحش انيسون و حماما و قدر شربتش از نيم مثقال تا يكدرهم و بدلش حضض هندی است و عصاره فيلزهج است و در جميع افعال قويتر از حضض عربی است و مكدر رادع او بسيار و اقسام مكی مشبا و مصنوع او از زرشك و افسنتين و امثال ان از استعمال بايد كرد و بدلش صندل سفيد و فوفل بالمناصفه حفا بفارسی اسم بردی است احفج بفتح حا و سكون فا اسم زوده است كه بفارسی شيردان نامند و هزار خانه كويند حقوق بقاف اسم بقلة الحمقا است احقين اسم ماست است حقوقونشی اسم تركی صاقرات است حلبه در كيلان نخامجه و در اصفهان شنبليله نامند از حبوب معروفه و تو تخشك تا دو سال باقيست در اول دوم كرم و خشك و دوای لعابی و منضج و ملين و محلل و مسهل حيض و مقوی بيه و با رطوبة فضليه و با عسل چون طبخ نمايند مسهل و منقی امعا و جهة مواد

الحاء مع الفا
الحاء مع القاف
الحاء مع اللام

عجلبه سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اوراما باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و مویز و انجیر که اب او را با عسل
بقوام آورند جهة درد سینه مزمنه و قروح ان و ضیق النفس و با اب برسیاوشان مجرب و نطول و حمول
در طبیخ او جهة تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضمادش جهة اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سرد
و درد رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی اتش و سعفه و نخاله و کلف و سایر اثار و خشونت
او جهة نخیه و طلای او جهة دفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با مویزج جهة منع تولد قمل و مطبوخ و نقیع او در
گلاب جهة دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و ارد او با بوره محلل طحال و با انجیر جهة گشودن
دمل و با روغن گل سرخ و سرکه وارد جو جهة اورام حاره و با عسل جهة بارده و مداومت خوردن او که با خشخاش
و بادام و ارد گندم و شکر با عسل سرشته باشد جهة تسمین بدن و اصلاح کرده بغایت موثر و مصدع
و مغثی و مضر امتلیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش از گیاه او تا ده درهم
و از تخم تا پنج درهم و بدلش تخم کتان و نبات او مولد خون و جهة درد کمر و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد
رحم و ضماد او جهة تقویه موی نافعست و روغن او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات
و منضج دبیله و جهة نخاله روی و موی و قرحه رخسار و با موم جهة شقاق و با ادویه کلف جهة جلای
بشره موثرست حلق چیزیست شبیه بسیالون و طعمش ترش که در یمن از برگ درختی که در تنور گذاشته شد با ترتیب
میدهند نباتش شبیه بعلیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب و برگش مانند برگ تاک
اشامیدن او با اب سرد جهة دفع صفرا و ازالة الاحما و التهاب معده بعدیل و قدر شربتش تا پنج درهم حلبیب
بباء موحده بعد از یاء تحتانی مثناه و بای بعد ازان دوائیست هندی و مثنی شبیه تبوبجان در دوم گرم
و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام کرم و اخلاط غلیظه و مقوی بدن و جهة نقرس و درد مفاصل نافع
و قدر شربتش تا سه درهم و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و کاسنی است حلفا نوعی از بوریاست که حصیرها و امثال ان
از و ترتیب میدهند و در اصفهان قسمی از بیخ را نامند در اول گرم و در دوم خشک و پنج درهم او با عسل کشنده
اقسام کرم است چون سه روز پیوسته بنوشند و شستن سر با مطبوخ او جهة حزاز و قروح ابریه و داغ کردن
باشاخهای او که با اتش افروخته باشند جهة نمله عیسی و چون سه بار تکرار نمایند جهة منع زیاده شدن او را
رخوه نافعست حلاب گیاهیست بقدر شبری در اکثر امکنه و معموره میروید و برگش پیاپی باریک و بر سر
شاخهای او گلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل و بی حرارت در سیم سرد و خشک و ضماد او با ارد گندم
جهة استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع ان و با حنا جهة خارش کف دست مفید و مانع زیاده شدن
ان و جهة سیلان زرداب مفید است حلتیت بتاء مثناه فوقانی و بعد از یاء تحتانی و قبل از ان تا اسم صمغ انجدان
و او را حلتیت طیب گویند و منتن او را غیر صمغ گویند و بد بو و گویند از انجدان شامی حاصل میشود و بغا

گاه گویند

گاه گویند و طیب او سفید ان و مشهور بکول پراث و بهترین اقسام او خوب او مایل بزردی و صاف و تند بوی
با بشاشت که چون در اب حل کنند مانند شیر شود در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست
و منتن او در سیم خشک و بوی او شبیه ببوی گندنا و بغایت کریه و با قوة سمیه و تریاقیت او غالب و بفارسی انگژد
و در اصفهان انگشت کنده نامند و اقسام او قاتل جنین و مخرج ان و محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون
بظاهر جلد و منهی و جهة تحلیل ریاح و خون منعقد و تب ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام و سگ
دیوانه و اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و بحة الصوت و خشونت حلق
و شوصه بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و مفتح خون بواسیر و با زرده تخم مرغ جهة سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر
جهة یرقان سددی و با شراب و فلفل و سداب جهة کزاز و با سکنجبین جهة جمود شیر و با ابخاکستر و ادویه جهة
شکاف عضل و بامره و فلفل جهة گشودن حیض و با شراب جهة امراض عصب و با شیر و حنظل یا ناپا جهة گزیدن سگ دیوانه
و با اب بادرنگ جهة دفع چرک دبیلات باطنی و با قوابض جهة اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهة برودت معده
و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی و کمودة رخسار و ضماد او جهة داء الثعلب و بن دندان کرم خورده
و بزاییدن او و طلای او در خارج جهة تسکین درد و دندان و زخم گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و دفع مضرت
پیکان زهردار و ماشرا و با روغن زیتون جهة گزیدن عقرب و با قیروطی جهة ثالیل و غدد و با انجیر خشک
و سرکه جهة قوبا و با زنجار و زاج جهة بردن گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن او در احلیل باعث
نعوظ شدید و اکتحال او با عسل جهة قوة باصره و نزول اب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر و زوفا جهة
دندان کرم خورده و گذاشتن او در اورام خبیثه بعد از شکافتن ان جهة اخراج اجزاء خبیثه ان و غرغره او با عسل
جهة لهاة و با سرکه جهة اخراج زلوی در حلق مانده و بخور و حمول او جهة اخراج جنین میت و بتن او در پاره جلد
و گذاشتن ان در ممر اب مانع تکون کرم در ان موضع و مزرعه و باعث گریختن هوام ان موضع و بدستور مجرب
بمالند هوام ازان گریزان شوند و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهة گری کهنه و درد گوش و دوی و طنین نافع و بمضر
دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون و مضر سفل و مصلحش کثیرا و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه
و نیلوفر و اب سیب و شربت صندل و اکثار او مورث قی و تب و غاوش بینی و مصلحش اب مورد و سیب و صندل
و قدر شربتش از یک عدس تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدلست
حلبوب بلغه بطی گیاهیست بقدر شبری و پر شاخ و دیبا کره و شعبها از گرههای او رسته و برگش کوچکتر از برگ بادروج
و مفروش و بگوی او مرغب و بیش نوع ماده او خوشه و تخم دار از بطم کوچکتر و هر دو عدد بهم بسته و ست و با رطوبت
و ثمر نوع نر او بعلاوه انگوچک و مستدیر و بیخ او دو عدد مستدیر بقدر تخم کبوتری یکی سست و دیگری صلب
و بهم بسته مثل خصیه حیوانات در دوم گرم و خشک و محلل اورام بارده و ملین طبع و سی مثقال از اب مطبوخ او مسهل رطوبات

و تحمیش صح

مائیه ومرة الصفرا وحمول برك مادهٔ او بعد از طهر وخوردن بیخ صلب آنست باعث حمل بیختن واشامیدن وآن باعث حمل
به پارسی **حلزون** بفتح اول وثانی اسم کل حیوان صدفی است بری وبحری ونهری میباشد واعم از صدف وآن مخصوص
جلد حجری آن حیوانست شیخ وودع واطفاء الطیب وطلیسا وخف الغراب وفرفونا ودلینس وصدف مروارید
ونطاح وغیرها از انواع حلزون وجلد حجری آن در دوم سرد وخشک وخواص آن در صدف انشاء الله تعالی
مذکور میشود وگوشت او در دوم سرد وتر وگوشت دلینس که بمصر ام الحلول نامند از اقسام بری ومستطیل
والطف وسریع الاستحاله وخون صالح است از جهة خناق وجرب وحکه وجنون وسودا نافع است وگوشت سایر حلزون
مولد بلغم وسدد وقاطع تشنگی والتهاب صفرا وضماد آن جاذب پیکان وامثال آن از بدن وجهة تحلیل رطوبات
سوء القنیه وقروح وورم نقرس وجذب نمر کننده سک دیوانه وطلای رطوبت آن که بجوزن سوراخ کرده
زدیل آتش داشته باشد با مرهمها وصبر بالکویه سرشته جهة التیام جراحات جبینه وتحلیل اورام مزمنه آن مفید
وبعید بل او گوشت مجفف مسحوق او مدر حیض وبا مرو کندر جهة التیام جراحات خصوصا عصب واکتحال
سوخته مجموع او با عسل جهة نفع آثار قرحه چشم وطلای او جهة جرب متقرح وبهق وجلای دندان وبا سرکه جهة
قطع رعاف وما الیده رطوبت آن بر جبهه جهة منع ریختن مواد چشم وبرحوالی گوش جهة ورم ودفع رطوبات غائره
گوش وطلای گوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی وشعر منقلب جهة منع روییدن آن موثر وفرزجه
گوشت خام او جهة درد معده وبا مرهم جهة قولنج ودرد مثانه نافعست وگویند با احتمال مقطر قاصلیه ایاد
نرم مینمایند وچون گوشت او را با مثل آن نوشادر دو نصف آن کبریت وسدس آن نمک سابیده تقطیر کنند
افعال غریب در مشتری نماید وهار بر اعتقاد کنند **حلبیثا** نوعی از یتوعات وبرگش مثل برگ زیتون وشیر او جهة ثالیل
نافعست **حلیفه** حزاست بری است **حلیمو** اسم فارسی بیخ حماض بری است **حلال** مصطکی است **حلم** قرادات بعضی گفته اند **حلباب**
لاعنه است او گویند لبلاب است **حل** بلغه حجاز سمسم غیر مقشر است وبلغة اکثر از زیبق **حلاق الشعر** نوره است
حلمل وحلاحل بصل است **حلوسیا** کثیرات است **حلاوینون** اسم یونانی ماهیثا است **حلوای قبیده** ناطف است بفارسی
حلوای نابینا بفارسی زلابیه است **احماما** بلغة نبطی اسم نباتیست بحری مثل آن شاخهای سرخ یا قوتی مانند خوشه
وباصلابت وکلش ریزه مثل خیری سرخ وبرگش شبیه برگ فاشرا وتند وخوشبو وتخمش دیبا اللاغ ومنبت
او ارمنیه وطرسوس وهند ونیز باقسام است او قسمی هائی که در اینجا میروید ودر شام یافت میشود ومایل بسبزی وبوی
او شبیه سنبل است وقسم قبطی او غیره متشکک ومستطیل وبزرتخم وتند بوی وسفید مایل بسرخی وبهترین انواع است قوة
حماما تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم وخشک ومفتح سده سپرز وجگر ومقوی آن ومدر بول وحیض
ومسکر ومنوم ومحلل ریاح ومنقی معده ومورث سر وطبیخ او جهة نقرس وورم مزمن جگر وضماد او جهة صداع
وتفتیح وتحلیل اورام حاره وگزیدن عقرب وبا موم جهة ورم احشا وبا فرزجها جهة ورم رحم واکتحال او جهة امراض چشم

ناقع

نافع ومضر معده ومصلحش تخم کرفس ومورث کسل وخواب ومصلحش دارچینی وقدر شربتش تا دو درم وبدلش
بوزن او اسارون است یا مثل او قرنفل یا وج وچون او را با سدس او دارچینی وعرق او را با عسل امتحنه دانسته
بکذارند در جمیع افعال وتفریح زیادتی برخمر میکند **حمص** بفارسی نخود گویند بری وبستانی میباشد وبری او را کمیاه شبیه
بگیاه بستانی وتیره تر وکوچکتر وثمرش مایل بسرخی ودراز وبا تلخی است وگرم وخشک تازه بستانی ومنقی و
مفتح سده جگر وسپرز وکلیه جاجوب متقرح وقوبا وملین اورام بن گوش وانثیان وبا عسل منقی قروح و
جراحات سرطانی وبستانی او بهترین حبوبست نزد بقراط در دوم گرم ودر اول خشک وتازه سبز او در اول تر وقوتش
تا سه سال باقی میماند وملین طبع ومدر بول وحیض وعرق وزیاد کننده شیر ومنی ومشهی ومقوی شش
ومسمن بدن ومقوی حرارت غریزی ومولد خون صالح وکثیر الغذا ومنبه اشتها وابطبیخ او با قوة تقطیع
لزوجات ومفتح سدد است سبب کثرت طوقه او ومدر بولست سیما حاب وبا الحاجه در دسینه وقرحه شش نافع وباشیر تازه
جهة گرفتگی آواز که از خشکی باشد وتب باد او بنا شد وچون با تب باشد بجای شیر با آب بنوشند وچون یک شب
سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند ودر آن روز چیزی دیگر نخورند جهة کشتن کرم معده مجرب دانسته اند وچون
وخیسانیده خام تناول نمایند دوای نقوع او را با انک عسل بنوشند جهة اعادهٔ شهوة جماع مایوسین بسعادت
وچون هریسه از آن ترتیب دهند با سرکه بنوشند ودر طبیخ او بنشینند جهة اصلاح امراض مقعد وتنقیه
رحم واخراج کرم شکم ومقعد بهترین ادویه است او خوردن آن ما بین دو طعام معین هضم وطبیخ نخود سیاه
مسقط جنین ومفتت حصاة او مدر فضلات ودر افعال قویتر از سفید وبا قوة تریاقیه وجهة استسقا وجذام
ویرقان سدی وسده جگر وتحلیل ریاح وغسول وطلای او قسما او جهة خارش اعضا وصلاع ودفع زردی
رخسار وسعفه وحزاز وکلف وتقویه موی ودفع بحتی عضو وامراض مفاصل وخوردن برشته او که سرد
نشده باشد جهة بواسیر موی از موده است وروغن نخود که با قرع بد ستوری که در دستور آمد کور است گرفته
شود در سیم خشک وتند وبا قوة نافذه بغایت مقوی موی ومبهی وجهة تسکین درد دندان وامراض لثه بعدیل
وجهة دردهای بارده وجذام وقوبا وامثال آن بغایت موثرات ونخود سبز تازه مولد فضول ونفخ
او جهة تحلیل ورم لثه ودرد دندان نافع واز خواص نخود آنست که در اول هلال بعدد ثالیل بهر یک از آن یکدانه
نخود را ما الیده مجموع را در لته بسته از پیش سر دو پا از بالای شانه از لته را آنجا عقب بیندازند وخواتما
جمیع ثالیل بر طرف میشود ومضر قرحه مثانه ومصلحش خشخاش ومولد ریاح ونفخ وثقیل ومصلحش جوارش کمونی
وزیره وشبت وگلقند ودر محرورین سکنجبین ساده وخشخاش وبدلش در قوة با لوبیا ودر بعضی افعال ترمس او جوذ در
ابلعبانست تناول نمودند نخود بغایت مضر است **حماض** بری وبستانی ومائی میباشد نوع بستانی قسمی را برگ رقیق
وتوش ونرم وساقش سرخ وخوشه او مترا کم وتخمش سیاه وبزر او در غلافهای ریزه مثلث سرخ وبترکی عوده

علاعی و بفارسی ترشه واش نامند و قسمی را تخم بدون کل متکون میشود و هرد و قسم ترش و بهترین انواع عند در دوم
سرد و خشك و با قوة قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشهی و جهة رفع خمار و خواهش کل خورد
و امثال ان و یرقان و تقویة جکر و التهاب نافع و بخته ان ملین طبع و ضماد ش با روغن کل و زعفران
جهة قروح شهدیه و خوردن مطبوخ او جهة حرارت امعا و سحج مفید و مضر باه و مصلحش شربتی و قدر شربتش
تا هجده درهم و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد و در دوم خشك و قابض و جهة قرحه امعا و خفقان
حار و یرقان و التهاب و کزیدن عقرب و برشته او جهة اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازوی
چپ زنان مانع ابستی و مضر کرده و سپرز و مصلحش کثیرا امار و قند و قدر شربتش دو درم و بیخ او جهة سیلان رحم و بیرقان
و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهة جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن و داء الثعلب و با ارد جو جهة
خارش بدن و طلای بخته او با سرکه جهة ورم سپرز و تعلیق او بر کردن جهة خنازیر و اشامیدن طبیخ او جهة
تفتیت سنك مثانه و احتباس حیض و یرقان سددی نافع و قسم بری عریض الورق شبیه باسفناج و در مزه و شکل
شبیه ببرك چغندر و سلق جبلی نامند و بیخ او را در اصفهان حلیمو کویند در افعال قویتر از بیخ بستانی و با
جهة سعفه و ضماد او جهة مفاصل و کوفتکی اعضا و نقرس حار نافع و خوردن اب کیاه او و برك بخته او جهة
سحج صفراوی و یبسی مفید و بیخ او بقدر یکمثقال با اب خبث الحدید جهة بواسیر مجرب و فتیلهٔ او با مقل ازرق
و موم و روغن و تخم کتان جهة بواسیر باطنی و بخور او با بیخ کبر جهة خشك کردن و انداختن بواسیر ظاهر مفید
و قسم سیم ماکه در کنار ابها میروید و برکش با صلابت و شبیه بکاسنی است و نباتش شبیه به نیلوفر و بیخش شبیه بچغندر
و سرد و خشك و قابض و حماض البقر نامند در قوة و فعل نزدیك به بستانی و جهة خفقان و غثیان نافعست
و جهة جرب و جراحت و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاده شدن زخمها مفید طباطبا احماحمق
نبطی است و عیر بتان افروزات برکش شبیه ببرك تبان افروز و از ان بزرکتر و ساقش بستور دیار قوی
و رنك برك او مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز عرض مینمایند و مشهور بابلا له ختایی
و در تبریز بکل عاشقان در اخر اول سرد و خشك و با قوة محلله و رادع و رافع سده دماغ و زکام و ضماد
برکش جهة سوختکی اتش نافع و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن کل و اب سرد جهة اسهال مزمن مفید
و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بستان افروز و روغن او که از اب
ان و روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده مجوشانیده باشند تا اب سوخته و روغن بماند باشد محلل و با قوة قابضه
و خوردن دو مثقال او جهة ریاح معده و طلای او جهة ریاح اغشیهٔ دماغ نافعست حما بفارسی کبوتر نامند
صحرایی او خانکی سیاه در اخر دوم کرم و در اول دوم خشك و با رطوبة فضلیه و بچهٔ اهلی ان بهتر خصوصا که تازه
پر و بال بر اورده باشد و مقوی کرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهة فالج و لقوه و رعشه و

الستقا

استقاء زق و طیلی نافع و طلاء خون او بر جبهه جهة قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور اشامیدن ما قدیر
از خون مجمعقان و ریختن خون کرم او در جراحت سر که با تحوان رسیده باشد باعث التیام ان و اکتحال او جهة جراحت
شم و کهنه و غشاوه و طرفه خصوصا خون بی که در بال تازه او باشد و سرکین او در سیم کرم و خشك و با ارد جو جهة
اورام صلبه و با روغن زیتون جهة سوختکی اتش و با سرکه جهة تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان و با عسل
و تخم کتان جهة کشودن دمل و قلع خشکریشه زخمها و با حرف و خردل جهة نقرس و شقیقه و صداع مزمن
و درد پهلو و مفاصل و با ارد جو و اب و سرکه و عسل که با هم بخته باشد جهة دمل و خنازیر و اورام صلبه
و با ارد کندم و اب و قدری قطران که مرهم کرده سه شبانه روز بر برص ضماد کنند و باز بدستور تجدید نمایند در ازاله
برص بغایت موثر و با سرکه جهة سعفه و اقسام استسقا و اشامیدن ان از یکدرهم تا سه درهم با سکنجبین جهة استسقا
بارده و دو درم او با سه درهم دارچینی جهة حصات مجرب و نشستن در طبیخ سرکین او جهة عسر البول و بیه او جهة
رفع اثار قروح و اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشد جهة غشاوه و ظلمت بصر و بستن زنده بچه کبوتر که شکم
او را شکافته باشند جهة رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرکین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهة قطع رعاف
بعید بل و بچه‌ده او و تخم او با بیه خوك بر احلیل جهة قوة باه بغایت موثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند
زود بسخن ایند و خام او جهة خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و فربهی بدن مفید و سکون صداع ابله در حالی
که کبوتران در زیر او یا بالای او باشد بالخاصیه مورث شفای ابله دار و مجاورت ان سبب امن از صرع و فالج
و سکته و سبات و طاعون و باعث ازالهٔ وحشت و فساد هوا میکردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث
برص و کبوتر صحرایی اخشك تر و لطیفتر از اهلی و مجموع ان مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش بختن او
با اب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار او و چون با روغن کنجد بدون اب و نمك طبخ نمایند و بنوشند دفع
سنك کرده و مثانه را اخراج نماید و زهرهٔ او جهة نزول اب و بیاض و غشاوه نافعست و فرزجهٔ استخوان ساق او
که سوزانیده باشد با درا عادهٔ بکارت از اسرار است حمار الوحش بفارسی کورخر نامند و معروف بخر کورات و کوشت
او در دوم کرم و در سیم خشك و غلیظ و مولد سودا و مرق و بیه ان جهة مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه
و طلای بیه او جهة کلف و قوبا و با روغن قسط جهة درد کرده و کمر و با شیر مرضعه جهة رفع کریهٔ اطفال
و زهرهٔ او جهة داء الثعلب و والی و چهار قیراط او با خولنجان و اب کرنب جهة سنك مثانه و خصیه و قضیب
او بغایت مقوی باه و مفرح او جهة رفع بول در فراش و اشامیدن او با ایکاهو جهة قطع احلام و شیر خشك
کرده او با کثیرا و عسل جهة ربو و سرفه و عسر النفس و بیرها یاء او مقوی باه و در انکشتری از سم او در خنصر
چپ و بستن قدری از پوست پیشانی او بر بازو یا بر سر جهة رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در ان
منزلست و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی بقدر یکشبر و صاحب صرع باشد اکثر ان انکه از حمار وحشی باشد.

و یا از املی و گویند دراول هرماه گویند تغیر انگشتری شرطست و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث
صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و سم اوست و با فعال مثل حماآملی **احماض** بفارسی خر والاغ نامند و علیظ و کثیف تر
و بطی الهضم تر از خرگوره و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و مطول آب طبیخ او جهة گزاز و خوردن
زهره خشک او جهة تغیر عقل و سحر و مغز سر او مورث خرافت و با سرکه جهة رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا
خورده شود جهة صرع و آشامیدن سم سوخته او هر روز نیم مثقال جهة مصروع و ضماد آن جهة شقاق و مزمن
و با روغن زیتون جهة خنازیر و با شراب جهة کجی ناخن و برص و بیاض و بخور سم آن جهة عسر ولادت و با خم
علیظ جهة جنون و ضماد پیه او جهة رفع آثار قروح و جهة التیام جراحات و سنیکرم خوردن بعید لات
و عصیر برگ کین تازه او مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهة رفع رعاف و بدستور طلای
آن بر بینی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سرکه بران پاشیده باشد و خوردن
نقیع او با شراب جهة گزیدن عقرب و تعلیق پوست بیضه او بر اطفال جهة رفع فزع مؤثر و چون عقرب گزیده
بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن درد آن و بدستور چون در گوش او بگوید که مرا عقرب گزیده
باعث رفع درد میشود و جالینوس گوید که نطفه او با ریاحها با رمسقط و طلای او بواسیر و چون قضیب
او را در کوزه آب ندیده با آتش کنار ند بحدی که قریب بسوختن شود و با آب چند دور و غن زیتون طلا
کنند جهة رویانیدن موی و دراز کردن بغایت مؤثر و چون قضیب او را از نر او جدا کرده باشند
با ادویه حار پخته در حمامها و لنمایند باعث بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و تدخین خصیه خشک
او را جهة تب ربع مجرب دانسته اند بشرطی که بعد از نوبت تدخین کنند و اندکی بخوابند و چون نظرون
و عاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند بهیئتها لاو با ماء القطر حار ببل **حمر** بضم حاء و تشدید میم بلغه
نجاتم هندی و قفر الیهود را بنین نامند **حمص الامیر** بلغه مغرب حسانات **حماض جبلی** حماض برتیت
حماض نهری حماض نیات **حماض نوع** احماض ماثیه و حماض البقر بنین گویند **حمض** اسم مجموع اشجاری که ملوحتی داشته باشد
و گویند مخصوص اشنان **حما البیت** و **حمامنا** هدبه **احمص الکرهنی** حمص بنگ **حمیض** نوع صغیر حماض
و در شکاین ترشه و اثرنا مند **حماض الاترج** ترشی ترنج است **حماض الارنب** کثوثات **حمر الارض** خراطین
حمم بنات خبیث او بجانبز امده او بلغه شام و دیار بکر اسم لسان الثور است **حمامطا** نوعی از نجیر است **احمل و حملال** بغایت
بره نامند و در لحوم مذکور میشود انشاء الله تعالی **حمیرا** اسم عربی ابوخلسا او بکرحا اسم فارسی **احنظل** ثمر
گیاهیست بقدر هندوانه ابیاکوچکتر و در نهایت تلخی و نباتش شبیه به نبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر
و سبزو اندرون زردرنگ ... و آنچه بوته منحصر بیکی باشد از جمله سموم و شحم او مادامی که در بوته
باشد قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین او سفید کامل

الحاء مع النون

بدانست صح

که از بوته

که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند و مستعمل شحم اوست در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم
غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهة فالج و امراض بارده دماغی و
اعضاء عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظه چشم و سینه و عسر النفس انتصابی و ربو و سرفه مزمن و امراض
بارده گرده و مثانه نافع و مضر دماغ حار و معده و مصدع و در هوای بسیار حار مورث مغص و کرب و در هوای بسیار گرم باعث
اسهال دموی و التهاب و مصلحش کتیرا و مقل و نشاسته و مضر ابدان و مصلحش آب فواکه و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم
و بهترین اصلاح او آنست که سائیده بماء العسل سرشته خشک نموده پس با کتیرا و غیره تناول نمایند و بدل آن بوزن بیدانجیر
و ثلثان حرمل او حقنه طبیخ او که در سه او را جوشانیده باشند جهة قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و دردهای اعضا
و بخور او مدر حیض و ضماد او و چند بیه بر کف پا جهة جنا و سعوط آب او جهة زردی چشم و پاشیدن آب طبیخ او در
خانها جهة کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر او چون حنظل را سوراخ کرده دانهای او را بیرون کنند و بروغن زیتون
ملو کرده ثقبه را مسدود ساخته بخمیر بگیرند و بر روی آتش گذارند تا چند جوش زند خضاب او و آشامیدن او و در حمام
جهة سیاه کردن مو و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشانیده باشند
جهة درد گوش و مالیدن آن بر بدن جهة اسکان مؤثر و سعوط آن مفتح سده دماغی و طلای او جهة رفع آثار
یرقان و نیکو کردن رنگ رخسار و اکتحال دماد او جهة سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید و جهة درد مقعد نافع و تخم
او مسهل و مقی و مورث دوار و چون مکرر بجوشانید و در آب و نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیر گرما
بجوشانند خوردن آن مورث صحت بدن و برگ خشک او بقدر دو درهم با آب شاسته و صمغ مسهل سودا و بالیون
وافتیمون و ایارج فیقرا جهة مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ او جهة التقاء
و گزیدن عقرب و افعی و خون منجمد و داء الفیل و ضماد برگ او و با آب نشاسته جهة تحلیل اورام و قطع سیلان
خون منفجر مفید و مجوف حنظل را خالی کرده سرکه در آن ریخته بجوشانند جهة درد دندان و تقویت لثه بغایت
نافع است او و روغن حنظل که آن تخم و آب تازه او با یکجزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند روغن بماند
جهة امراض بارده و درد دهان و منع ریختن موی و رفع دوی و طنین گوش و کرمان و درد دندان و جوشش سر
و آشامیدن یکدرهم او مسهل بلغم و اقسام کرم و تدهین با زهره گاو بر ناف جهة اخراج اقسام کرم و حقنه او جهة
قولنج نافع است او اگر تازه او بنا شد ربع رطل از شحم او را با یک جوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمود **حنطه** بفارسی
گندم نامند بهترین او تازه بالیده مایل بزردی و بعد از آن مبیض سفید است در اول گرم و در دویم بوست رطوبة معتدل و تازه
او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاها اصحا و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سده
عروق و احشا و نفخ او مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخته او نفاخ و دیر هضم
و مولد ریاح و مصلحش شیرینیها و خوردن آن با آب بالاحیان مورث قولنج ریحیست و آرد گندم که پخته باشند

وفالج
وامثال آن و شیاف
او مسهل و فرزجه اش قاتل
جنین و طلای سبز او
جهة عرق
النسا

ونان فطیر قابض وارد مطبوخ او با شکر و بادام جهة سرفه ونفث الدم ودرد کرده وسینه وتسمین بدن بغایت
موثر وبا نعناع وروغن تازه جهة خشونت سینه وضماد کندم ممضوغ جهة تعجیل دمل وطلای ارد کندم با سکنجبین
جهة بثور لبنیه وباعصاره بنج جهة منع ریختن فضول باعضا ونفخ امعا وباشراب ریکه جهة ستم هوا وباب کشنیز
جهة ردع وتحلیل اورام حاره وخنازیر وغدد به مجرب ونخته او باب وروغن زیتون محلل اورام حاره وندد
او بر موضع کزیدن سک دیوانه بغایت مفید وچون خمیر کندم را بر موضع سک کزیده چند ساعت نزد سک
اندازند هر کاه سک ان خمیر را نخورد ظاهر میشود که سک کزنده دیوانه بوده است او وروغن کندم که با فریع کرفته شود
وطریق ان در دستورات مذکورات جهة قوبا وسعفه وخزاز وکلف نافع وضماد کندم سوخته با موم وروغن
جهة جلاء رخسار بعید بلات خندقوقا اسم نبطی ست وانجنس یونجه بری ودو نباتست یکی بستانی ویکی بری رابعربی
حباقا وبفارسی دیو اسپست صحرائی نامند وبستانی او را بعربی ذرق ودر اصفهان شبدر کویند وکلش
خوشبوات وبا سرخی وسفیدی وبرکش بقدر ناخن وشاخهای او باریک وساقش بقدر نیم ذرع وتخمش
مایل باستداره ورنکش مثل نانخواه ومستعمل از و برک وتخم است در دوم کرم ودر اول خشک وبا قوه جلائیه
وملین طبع ومدر فضلات وتخمش کرمتر از برک او وصمغ او باشراب جهة رفع سموم قتاله بعید یل ومسکن مغص وقولنج
ورافع یرقان واستسقا واکتحال عصاره او با عسل جهة غشاوه وقرحه نافع واکثار او مورث دبیلکه
ومصلحش کاهو وکاسنی وتازه او موافق مزاج دواب ومنقی اخلاط فاسده ایشان وقدر شربت از تخم ان تا سه درهم
وروغن او مسکن درد مفاصل وبری او را برک بزرکتر وساقش دراز وتخمش قریب بحلبه وکریه طعم وکلش
سرخ وبفارسی یونجه کوهی ودیو اسفست نامند در دوم کرم وخشک وجلا ومقوی معده ومدر بول وحیض
وشربش [illegible] جهة هیضه ودرد معده وپهلو ورباح ان وصرع وتقطیر بول وبرودت مثانه وطول عمر او
جهة تسکین درد عقرب کزیده بغایت موثر وبر عضو صحیح موجب احداث دداست ونشستن در طبیخ او جهة سرعت
حرکت اطفال وروغن او هم همین اثر دارد وسعوط اب او جهة صرع وجنون د
ان منقی [illegible] ومصدع ومضر محرورین ومصلحش کشنیز وبقول بارده است او وتخم او کرم وخشک تر از نبات او وجالی
ومنهی وجمیع افعال قوی تر از تخم نبات وقدر شربتش تا سه درم ومورث جرب ومصلحش کثیرا ومضر سینه
ومصلحش نکرات حنا بکسر حا وتشدید نون نباتیست ساقش بقدر نیم ذرع وسرخ وبرکش شبیه ببرک مورد
وغرهیضه انان وزم وکلش سرخ مایل بسفیدی وقاعیه منبت او وخوشبو ودر ساده وبار دیار میشد مرکب القوی
ومایل بسردی ودر دوم خشک وکویند در اول کرم است مفتح افواه عروق وسدد ومجفف بلا لذع ومحلل
ودم الحام قریب بدم الاخوین وباقوه قابضه واشامیدن اب نقیع او روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر
جهة انتهاب جذام بغایت نافع وچون یکماه مداومت کند وزایل شود قابل سایر علاجات نیست وهر روز

باید

باید هفت مثقال [illegible] ونیم او را در صد وپنجاه مثقال اب خیسانیده بجوشانند تا بخمس رسد واشامیدن اب نقیع
ده مثقال او در هر روز باعث رویانیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج وناخن متاکل وجهة یرقان وسپرز
وسنگ کرده ومثانه وعسر بول نافع ومسقط جنین واشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج ومضر
حلق وریه ومصلحش کثیرا ولعاب بزرقطونا وکویند زیاده از یکمثقال او کشنده است وضماد او بر کف پای ابله دانا
مانع بروز ابله در چشم او خصوصا چون با اندک عصفر وزعفران امیخته شده باشد ونطول اب مطبوخ او جهة جمره
وسوختکی اتش ومضمضه او جهة قروح دهن وقلاع اطفال وطلای او جهة اورام حاره که زرداب اندازند
وبا روغن جهة رفع جرب وباب برک بید انجیر جهة شقاق [illegible] ودرد زانو مجرب وبر جبهه وصدغین جهة
منع ریختن مواد بچشم خصوصا چون باب برک کشنیز سرشته شده باشد وبا قطران وروغن زیتون جهة رویانیدن
موی سر با کل حرض جهة فتق وقیله وبا زفت وروغن کل جهة قروح سر وبا برک کردکان بالمناصفه جهة سعفه
وخوزه وشقیقه وصداع ریحی وبلغمی مجرب وبدستور باب نمک بغایت موثر ودر زوال جهة تخفیف قروح
وخوردن تخم او بقدر یکمثقال با عسل وکثیرا جهة تقویه دماغ بغایت نافع وکل او معتدل ولطیف ویکمثقال
او باسه وقیه اب عسل جهة قطع نزلات وانواع صداع وتخفیف رطوبات وطلای ان جهة التیام قروح ودفع
خناق وفالج وامراض دماغی وعصبیات ودرد اعضا وباسرکه جهة درد سر وباموم وروغن کل سرخ جهة درد
پهلو وکوفتکی اعضا وبادویه مخصوص سپرز جهة ورم سپرز ودرد ان وکذاشتن او در میان لباس مو بینه مانع کرم
زدنان وبرک او رانیز صاحب این اثر دانسته اند وروغن کل حنا که دهن القاعیه نامند بدستور روغن
کل سرخ مذکور در روغنها پرورده کنند کرم ومحلل ومقوی موی ونیکو کننده رخسار اوبدل [illegible] روغن
وروغن حنا که از جمله مرکبات در دستور ثانی مذکورات حنطه رومی خندروس است حنای قریش
خراز الضحرات حنای مجنون بلغة مصر وسمیه احقه وحنقا بلغة اندلس حشیشه الزجاج است احناء الغزاله بلغة مصر
الحاء مع الواو — ابو خلسا است حور براء مهمله وبضم حا وبزای معجمه نیز امده از جمله اشجار است قریب بدرخت خرما وبرکش مثل برک
بید وازان باریکتر ودراز تر ودانه او مانند کندم وبلغة اندلس اورا سرو واله نامند وکلش خوشبو ونبطی
ورومی [illegible] وصمغ رومی انرا کویند کهربا است وبفارسی درخت توز کویند واز پوست او کمان کیران
وغیره استعمال مینمایند درخت رومی او بزرکتر وبرکش درازتر از نبطی است ونبطی او بی صمغ ودر اول کرم و
در دوم خشک ویکمثقال از پوست او جهة عرق النسا وتقطیر بول نافع وقاطع حمل زنان است وبرادة او نیز همین
اثر دارد وکوهی تر از پوست او ست وقطور اب او جهة درد کوش مفید واکتحال ثمر تازه او با عسل جهة غشاوه
مفید وقطری که از حوالی او روید بغایت [illegible] ورومی او را منبت بلغار واو وروس در سیم کرم ودر اول خشک
وروغنی که از پوست وشاخ او کیرند قوی التاثیر ودافع الغرب بروغن لبان وخوشبوات [illegible] ودر دوس

می ارند ومشهور بروغن کهربات وکلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا وضماد برگش با سرکه جهة نقرس وزرحم
او معین حمل وتخم او جهة منع سیلان رطوبات معده وامعا وخفقان وعرق النسا وتفتیح سده وبا سرکه جهة
صرع شربا نافع ومانع حمل وقدر شربتش یکمثقال وطبیخ چوب او مجفف قروح واکلهٔ است حواصل از جملهٔ
طیور است سفید وتیره رنگ نیز میباشد واز سفیدان پوستین ترتیب میدهند وپوشیدن ان موافق محرورین وگوشت
او غلیظ ودیر هضم ومصلحش بهر اچتن وبادارچینی واد ویه حاره تناول نمودن است وروغن او محلل ومقوی
مقوی اعضای عصب وجهة دردهای بارده نافع است او فرو بردن پیه خام او جهة قولنج ومغص مفید است حوض قات
حوص ثمر هندی است حوت سمک است حور هندی مر بیخات است حوما اسم عربی طریفلن است حواری ارد گندم بسیار سفید است
حوجم اسم عربی کل سرخ است حورن وحومر اطریفل است حور اسفندان حمام است حوک باد روج است احوه اثمر
شفتین بحری است حیه بفارسی مار گویند واقسام میباشد در اخرسیوم گرم وخشک ودر تجفیف وجذب غایة قوی الاثر است مند
وخواص افعی مذکور شد چون ده عدد مار سیاه را در چهار رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف مس کرده سر او را
مسدود کنند که بخار بیرون نرود ودیگ بجوشانند تا مهرا شود طلای ان جهة قوبا واثر خالهای سفل وروییدن
ودرازکردن موی وتحلیل خنازیر ورفع جذام مجرب دانسته اند وضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه
نو کرده در تنور حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهة تحلیل خنازیر وبا سرکه جهة داء الثعلب
وداء الحیه واکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره وما الیدن پوست سوخته او با روغن تخم کتان که
ممزوج نموده چند روز گذاشته باشند جهة بواسیر کهنه بسیار موثر وقطور مطبوخ پوست او که در شراب
جوشانیده باشند جهة درد گوش ومضمضه جوشانیده او با سرکه جهة درد دندان وتعلیق دندان او
که در حال حیوة او کنده باشند بامید سفو وتعلیق دلا وجهة رفع تب ربع نافع واطهورس ودیمقراطیس گویند
که چون شکم مار را از سرتا دنباله شکافته احشا بیرون کرده از شاهسفرم خشک که باریک بیخته باشند مملو کرده
باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش کنارند تا پوخته شود پس شاهسفرم را برص ضماد کرده
تعلیا نکشا نه روز بگشایند زایل شود وتجربت ودروغنی که درد دندان وسر ونهر ُ ماجوشانیده
باشند طلای او جهة جذام وثالیل سریع الاثر است وامین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره
مار در هیچ امری خوب نیست واز سموم قتاله است وتعلیق شاخ ماشا خنا جهة رفع تب غب مؤثر و
تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که مار هر سال می اندازد در بروری زنان باعث سرعت ولادت زنان
وبخورا وسقط جنین ومجفف دانهٔ بواسیر وتخم مار را چون با سرکه وبوره بسایند طلا کنند جهة دفع برص
تازه مجرب دانسته اند واکتحال بپیه مار مانع نزول الماست حیش غذایت که از روغن وتان کنند وهیاز
وبفارسی چنکال گویند غلیظ ودیر هضم وکثیر الغذا ومسدد ومسمن ومصلحش سرکه وعسل است حی العالم بلغة اکثر زبان

الحاء مع الیاء

از بیخ

الخاء مع الالف

ذنبوات حیوة الموتی قطرات خیصل باذنجان خیفا حثینة النجاج است حیومیونا اسم یونانیا قلیلت
حیوس طین حیا است حی العالم ابون است خانق النمر گویند فاذیون سیاهت وبعضی اعتقاد انت که اسقیل است
وامین الدوله کلس صحرایی دانسته ومولف ما لا یسع وصاحب تذکره گوید که ان کیا هیست غیر ماذیون برگش
شبیه ببرگ قثا وازان کوچکتر وباخشونت واز ان سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیبود وساقش بقدر شبری
وبیخش شبیه بدم عقرب ولامع مثل شیشه در چهارم سرد وخشک واز سموم قتاله وتاثیر او در سباع سریع
ومقارب او کشندهٔ عقرب ودر اطلیه رادع اورام حاره ومسکن درد چشم ومسقط دانهٔ بواسیر ومبید دم او
کشنده است اید روخناق وتریاق او کافیقوس با شراب صعتر وادویه حاره است خانق الذئب نوعی از خانق النمر است
برگش شبیه ببرگ کذا وازان کوچکتر وتیره تر وتند تر بیفتاد او زیاده تر وازساقهای او شاخهای باریک دارد شبیه
وبالجمله کشندهٔ کرکان است ودر سایر افعال مثل خانق النمر وابن ماسویه گوید انسقیل است خانق الکلب از اراقی است
که بفارسی کچوله نامند ومولف ما لا یسع غیر او دانسته وبیان نموده که کیا هیست برگش شبیه بلبلاب کبیر واطراف او
تند تر وبسیار بدبو وبا رطوبه لزجه زرد رنگ وبا شاخهای باریک ودراز ودیرشکن وثمرش در غلاف شبیه
بغلاف باقلا ودرجوف او دانهٔ بسیار کوچک مینماید وصلب در چهارم گرم وخشک واز سموم قتاله وبرگش کشندهٔ
سگ وسباع وضماد او جهة تحلیل اورام ونضج بغایت موثر است خاماسقوفی یونانی خاما بمعنی زمین وسوقی
بمعنی انجیرات وان نباتیست بی ساق وبی گل وشاخهای او پرشیر وبقدر چهار انگشت ومنبسط برروی زمین
بهیات استداره وبرگش شبیه ببرگ عدس ودرتحت برگ ثمر مستدیر وتخمش باریک در سیم گرم وخشک وتند
وملین طبع ومسهل اخلاط غلیظه وخوردن قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر وضماد شاخ وطلای شیر او جهة
اسقاط اقسام ثالیل وخیلان وگزیدن عقرب وامراض بلغمی وقلع اثار واکتحال او با عسل جهة رفع اثار
قرحه چشم وظلمت بصر وابتدای نزول الماء وحمول او با شراب جهة درد رحم نافع ومضر سینه ومصلحش کتیرا وقدر
شربتش یک قیراط است خار صینی شیرات وبفارسی طرروی تو تیا نامند خار لنجان خولنجان است خامازاقی یونانی
غار الارضات ودرحرف الغین المعجمه مذکور خواهد شد خانیر مرق سکباج سرد شده است که از روغن صاف
کرده باشند خامالیون یونانی بمعنی تفاح الارض وان بابونج است خافور اسم نباتیست که در تانه رویید باشد
وگویند مراد از مرو عریض الورق است واهل مصر هرطمان دانا بیناسم نامند خاطمون اسم یونانی کمون است خامالا
یونانی زیتون الارض وان مازریون است خامالاون مالس یونانی اسم اشخیص سیاهت خاس اسم ترکی خر است
خاکستر اسم فارسی رماد است خار پشت اسم فارسی قنفذ است خایه فندون اسم فارسی جند است خاکنی بلغة اصفهان
اسم خنبه است خامالاون لوقس اشخیص سفید است خاوانی بلغة صقالبه انکیز است خامالاون یونانی حوبا است خامامطیطس
یونانی خمان صغیر است خمامنیطس یونانی بمعنی صنوبر الارض وان کاقیطوس است خانا ذریوس اسم فارسی خنک است

الخاء مع الباء

خاليدونيون باسم فارسی حيض البيض اما لاون بلغة ننكابن حرف با آلى اخا بلغة هندی اسم خيار اما اصوی
حميد ودرطين مذكور شد اغار خسك بيونانی بمعنی بلوط الارض وان كاذريوس خاص تره بيونانی بمعنی خطاف میشود
وانرا ماميران كويند عروق الصفر اخاما افطی بيونانی خندروس اخا وانی ساداوران خفاهة بلغة
شام شيطرج آخبز بفارسی نان كويند آن اكثر حبوبات ترتيب ميدهند وبهترين نان نان كندم سفيد معتدل كه
كه عجباعتدال پخته باشد وسپوس بقدر اعتدال جدا كرده وباشير وروغن وزرده تخم مرغ پخته غليظ
وديرهضم ومقوی كرده او نان كرم سخن ومجفف رطوبات معده وخاييدن او جهة دفع كندی دندان مؤثر ونان
سر مرطب بدن وتان او سريع الانحدار وخشك او ديرهضم ومجفف واقسام او مورث تشنگی وبارازيانه وزيره
وحلبه وسياه دانه مشهی ومفتح ومجفف ومحلل رياح وباخشخاش منوم ونخاله دار او باسده نميكردد ونان جو
سريع الهضم تاز نان برنج ومبرد وقليل الغذا وجهة اسهال وتبهای حاره كه في ضعف معده باشد نافع ومورث
قولنج درميوودين ونفاخ ومصلحش ماء العسل ومرق كوشت ونان برنج سرد وديا خشك ومعطش وسده
ومقوی بدن وكثير الغذا وجهة اسهال الصفراوی ودموی ونيكو كردن رخسار مؤثر ونان كندم وبرنج وجو
كه باشكر ترتيب دهند بدون روغن بهترين اقسام نانهاست وباعث سرعت هضم ان ونان نارنخود
وباقلی وبلوط وارزن بطیء الهضم ومسدد وقليل الغذا وقابض وبا ترشی بغايت مضر ومصلحش روغن
وشير بينها آخبز الطابق نان نسك رقيقيست كه بر روی ساج اهنی پزند قابض وسريع الانحدار وموافق اسهال
بواسير آخبز الضرب نانيست كه بر روی تابه پزند ورقيق نباشد ومشهور بكماج است جهة مرتاضين وصاحبان
اعمال شاقه موافقست خبز الملة نانيست كه بر روی سنگ سرخ كرده واخگر پزند ومشهور بنان سنگك است وفطير
نان ساجی خبز السميد نانيست كه در كرفتن سپوس مبالغه نكرده باشد بهتر از نان ساجی است خبز الحواری
نانيست كه در كرفتن سپوس مبالغه كرده باشد كثير الغذا ومشهور بنان ميده است سريع الانحدار ومورث
سنگ كرده وسده جكر است ومصلحش انيسون ورازيانه وسكنجبين بزوری وشكر است خبز الخشكار نانيست
كه كندم را ناشسته وسپوس نا كرفته ترتيب دهند سريع الانحدار وغير مسدد ودر بعضی امزجه ملين طبع
ومولد خون سوداوی ومضعف بدن ومورث بواسير وجرب ومصلحش شيرينيها وروغنها وشير است آخبز
الكمل نان ميده دواقسات ونقش مانند غليظ ومسدد وطلای او محلل ومنضج وجهة درد مفاصل
نافع خبز الطابون نانيست كه در كرفتن سپوس مبالغه كرده رقيق وباروغن ترتيب دهند ومشهور بكليچه است دير
هضم وكثير الغذا ومضر محرورين ومولد اخلاط متين است آخبز القطايف نان روغن دار است كه مبالغه در كرفتن سپوس
نكرده باشند در قوت مثل كماج وكهتر از وست خبازی بانجو خطمی است وبفارسی نان كلاغ وپنيرك
وپنيركا بركاجی نامند وبنات او ملوخيا است ودريای او را بفارسی خيرو كويند واز مطلق او مراد بری است برگش

مستدير وبی مزه وگلش كوچك وسرخ مايل بتيرگی است وتخمش مايل بسياهی ومدور وپهن ودر وسط او تقعيری وبنات
او كوچكتر از خطمی در اول سرد ودر آخر گرم وتر كويند در دوم وبا برودت رقيقه وقوه متضاده وملين طبع ولطيف تر از ملوخيا
ومدر بول ومنضج ورادع ومفتح سده وبنيم طل از طبيخ شاخ او باشكر جهة جرب وقرحه امعاء وزحير وحرقه
مثانه وبول وعسر الصوت ودرد سپرز ويرقان وطبيخ برگ وبيخ او جهة ادويه قتاله ودرد كرده وضماد او جهة اورام حاره
وشكستگی اعضا وبانمك جهة تنقيه نواصير چشم وبی نمك جهة التيام ان وكزيدن زنبور ومكس عسل وبا روغن
زيتون جهة سوختگی اتش وباد سرخ وضماد خشك او با بول جهة قروح سر ودفع نخاله ونخم او سرد وتر وكثير
اللعاب ومزلق ومغری وملين وجهة سرفه كرم وخشك وقرحه كرده ومثانه وبيخ او كرفتگی اواز وتقويه امعا
ودفع لذع ادويه حاره وكزيدن رتيلا ودفع نزله وباتخم خندقوقی بری بالتويه جهة درد مثانه وحقنه او جهة
سوزش امعاء ورحم ومقعد وباعسل جهة درد جكر وضماد او جهة اورام حاره نافع ومضر معده ضعيف و
مصلحش ربوب فواكه وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش تخم خطمی وقدر شربتش از آب خيارزی تا نجاه مثقال ومولد
رياح ومصلحش پختن او با كوشت مرغ وادويه حاره وخبازی بستانی بركش دراز وكلش زرد وكوچكتر
از كل خيارزی وبنبه زار بسيار ميرويد وبقدر كياه پنبه ميشود وتخمش سياه ودراز شبيه بشونيز وبيابانی وغلاف
او شبيه بگره ومايل بسبزی برودت ورطوبت او زياده از بری وملين طبع وسينه ومهيج حرارت ولطافت
وجهة خشونت سينه وتبهای حاره وتصفيه صوت نافع ومضر معده بارده ومصلحش ادويه حاره او تخم
او مسهل قوی اخلاط غليظه ومفتح سده وجهة عرق النسا واب او باشكر جهة دفع اخلاط محترقه ومصنوع
او جهة تحليل ورم او وتسكين درد كزيدن عقرب نافع وقدر شربتش ده درهم خربق بلغة شيراز اشفترك ودر اصفهان
خاكشی وبتركی شوران ودرمازندران كياه او وداشلمی نامند وان نحيفست بسيار ريزه ودر ان مايل بزردی وبزرگی
وبركش طولانی وتند وشبيه ببرگ جرجير بری وشاخهايش باريك ومتفرق وساقش بقدر ذرعی وتخمش
در غلافی باريك رقيق است ادر دوم كرم ودر اول تر ومنهی ومشهی ومقوی معده ومضعف آن وجهة معده سرد وتحليل
مواد نخاع وابله وحصبه وشری وبرودت احشا وباتيره مسمن بدن خصوصا چون باد وروز نا وشكر
ده روز بنوشند وجهة رنك ورخسار وكرفتگی اواز وسه درهم او جهة دفع سميت ادويه ويكمثقال ونيم او جهة
اخلاط سينه وريه وضماد او جهة اوداصليه وسرطان ونقرس وقرحه چشم وورم بن كوش وپستان وانثيان
ومشوی او درحمية جهة جكو وشش وسرفه مزمن وفرزجه او باعسل جهة اسقاط حمل وقروح رحم نافع ومصدع ومصلحش
كثيرا وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش بذور بری اكه بزر حمص است خبث جرم اجسادیست كه در حين كداختن از آن
جدا شود ومجموع خبثها كرم وخشكند خبث الحديد بفارسی ريم اهن كويند بهترين خبثها ومستعمل از ان
كه بار كه سائيده خشك كرده باشند وبايد مبالغه در سحق ان نموده در دوم كرم ودر سيم خشك وبغايت

مجفف ومقوی معده ومانع نزلات لثه وادرار حیض وحامله شدنست وجهة سلس البول واسترخاء مقعده ومعده
وبواسیر وطحال رطبه ودفع رطوبات باطنی وجهة قرحه امعا ومثانه مجرب وباد زده تخم مرغ بقدر یکدانک اوجهة
تحریک باه مرطوبین که مایوس باشند بغایت مؤثر وبا سکنجبین جهة ادویه قتاله وضمادا وجهة تحلیل اورام
وغیر منعقد دو ثلث واکتحالا وجهة خشونت پلک چشم وقطورا وجهة پاک کردن چرک گوش نافع ومضر
ومصلحش کتیرا وعسل وقدر شربتش تا دو دانک و ده درهم او کشنده است او چون او را ببت تا با آب وعسل
بپایند وخشک کنند وبعد از ان با روغن زیتون بقدری که انگشت بر بالای او براید بجوشانند تا ثلث
روغن بسوزد و با جرف یابلی وعسل العوق بسازند وهر روز یکدو انگشت از ان تناول نمایند جهة صاف
کردن آواز وتقویت بدن ونیکویی رنگ واخراج فضلات بدن بعد بلیت وهرگاه در روغن زیتون بجوشانند
وباعسل معجون کنند بدستور دهمین آثار دارد **خبث النحاس** ثقل مس است ودر قوه قریب بخبث الحدید وملطف
وجالی وخوردن او سم قاتل ودر دادویه چشم ورخمها مستعمل است **خبث الرصاص** ثفل قلعی است بغایت قابض
ومعمول جهة التیام جراحت چشم وتقویت باصره ومنع ریختن موی چشم **خبث الفضة** ثفل نقره است الطیف
وقوی القبض وطلای او جهة قروح چشم وسعفه وجرب وبواسیر ونواصیر والتیام جراحات نافع است **خبث الذهب**
ثفل طلاست لطیفتر از همه ودر افعال قویتر از خبث الفضه وطلای او با ... جهة رفع بدبویی زیر بغل
وکنج ران مجربست ودر افعال نایب مناب اقلیمیاست **خبیص** اسم عربی حلواست ودر حرف حا مذکور شد **خبیص البیض**
بفارسی خاکینه نامند وبا شکر بیها کوکو گویند کثیر الغذا ودیر هضم ومسدد ومولد خلط غلیظ وبا دارچینی
وادویه باهیه مقوی باهست **خبازی شجری** خطمی است **خبز الغراب** اقحوانست **خبز القرود** لوفا الکبیر است **خبز رومی**
خبز الکملست **خبز المشایخ** نبات بخور مریم است **خبز** اسم جمیع نباتات است که بگردش آفتاب دور کنند وخبازی
مشتق از انست **ختر ق** بتاء مثناة افسنتین است **ختم الملک** طین مختوم است **اختناء** بثاء مثلثه سرگین است
وازمطلق او مراد سرگین گاو است ودر اختناء مذکور شد **ختو** بلغت اهل خطا بمعنی بزرگ وبدستور ختاو ختو
مترادفند و ان اسم مرضیست که بفارسی یخ نامند بقدر کدکدی وبزرگتر از ان میباشد وطعم او اکثر اوقات
فیلت ودر بلاد مابین چین وزنج یافت میشود وازاستخوان پیشانی او جهة ملوک قدح میسازند وخاصیت
او انست که چون بر بالای طعام مسموم میگذارند عرق میکند وهمچنین است سایر استخوانهای او وامین الدوله گوید ان
شاخ اهوی مشکدار است وهمین اثر را برای او بیان نموده وگویند جهة اسهال کبد بغایت نافع است ومؤلف
تذکره گوید که در سراندیب یافت میشود وخوردن بیضه او بقدر ده درم جهة حکه وجرب وسل مجرب
نافع وبخور استخوان او جهة افاقه مصروع بیانست مفید است وزبل او جهة رفع آثار وسنگ او جهة بواسیر
ضماداً مفید است **خدر نیق** عنکبوتست **خداع الرجال** بزر البنج است **خرنوب** بستانی وبری میباشد وبستانی

دو قسم است

الخاء مع التاء
الخاء مع الثاء
الخاء مع الدال
الخاء مع الراء

دو قسمست یکی را خرنوب شامی گویند درختش بقدر درخت گردکان وبرگش مستدیر وباغلظت وگلش
ذهبی وغلافش بقدر شبری وکوتاه تر وسیاه وضخیم ودانه های او شبیه بباقلی واز ان در شام ومصر رب
میسازند ودر اسهال استعمال میکنند وبا وجود شیرینی قابض است وقسمی درختش خاردار وبرگش نرم ومایل
بتدویر ودر غلاف وثمرش شبیه بباقلا واز ان دقیق تر ودانه های او بقدر ترمس وشیرین طعم ودر شکار
کرات گویند ودر مازندران وگیلان کلهکی نامند تازه او مسهل بعسر وهضم ومدر بول وخشک او در حرارت وبرودت
معتدل ودر دوم خشک وشیرین او مایل بحرارت ودانه او سرد وخشک وبسیار قابض ومقوی بدن ومدر
بول وضماد پخته او جهة صدمه وسقطه وامثال ان ونافع وخوردن تازه خرنوب شامی که انسال نکنند تشنه ودیر هضم وبعد از انهضام مولد خلط صالح وبادام جهة فتق وتسمین بدن وچون داخل شیر کنند شیر را لذیذ
کنند واشتها آورد وجهة سرفه مزمن مجرب دانسته اند وتخمش محلل ورم وجهة بروز نمقعه ونزف الدم ومضر
معده ومجفف اعضا ومصلحش جلاب وبدلش بوزن او زهرک از قرط وطرثیث وعفص وقدر شربتش
تا پنج درم است **خرنوب نبطی** ثمر نبات صنوبریست وان دو نوع میباشد درخت قسمی شبیه بخرنوب شامی وخاردار
وثمرش کوچکتر وبی طعم وبسیار قابض وان قرط وسنط وام غیلان نامند وقسمی ثمر خاردار است بقدر زرعی
وشاخهای او پراکنده وخارهای او تند وریزه وگلش زرد وسرخ ودانه او وبارش شبیه بگرده کوچکی
ودر قرن ریز کیاه او با ورک نامند ومراد از خرنوب بری ونبطی نوع اخیر است ودر دوم سرد وخشک و
بسیار قابض ومقوی معده وقاطع خون هر عضوی وحابس اسهال وجهة یرقان ومغص ومنع ادرار حیض
وبواسیر ومضمضه وسنون او جهة درد دندان واستحکام ان وپوست بیخ نبات او قالع دندان کرم خورده
ومحتاج بالت کندن نیست وچون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی وباعث درازی موی وتقویت ان
وطلای او بر بدن جهة اعیا وتقویت اعضا مؤثر وچون خرنوب بری را کوبیده ودر آب بخیسانند
وجامه رنگین را با او تر کنند باعث ثبات رنگ او میشود ومجربست وبا آب مورد منقی اجساد وقاطع
کننده صاعدات **خرنوب الشوک** وخرنوب معز وخرنوب بری خرنوب نبطی است **خرنوب مصری وقبطی** ثمر قرظ است
خرنوب الخنزیر انا غورس است **خرنوب صیدلانی** خرنوب شامی است **خرنوب شامی** خیار شنبر است **خرنوب**
اسم جنس خرنوب است وگویند مخصوص بریست **خروا** اسم فارسی خیار زه است **خردل** تخم گیاهیست
برگش شبیه ببرگ ترب واز ان کوچکتر وخشن ومرتفع الساق وگلش زرد وقسمی از بری او را بترکی نامند
وتخمش مدور وسرخ وقسمی را که کج نامند برگش ریزه تر از بستانی وتخمش غیر مدور وسرخ وتند طعم و
او را اسفند سفید گویند وان غیر ابیض است مذکور شد ومراد از مطلق خردل نوع سرخ اوست ودر اول چهارم
گرم وخشک وجاذب از عمق بدن وهاضم ومحلل رطوبات دماغ ومعده وسایر اعضا ومفتح سدد ومدر فضلات

از سایر شیرینیها اسمع

و مفتت حصات و جهة درد ریجی و بلغمی جگر و سپرز و رفع نسیان و امراض بارده دماغی از تخم او نیم درم
با شراب جهة سرور و تقویة باه و با عسل جهة ربو و سعال رطوبی و کرم معده و تب بلغمی و سوداوی و ضماد او
جهة نقرس و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد بظاهر بدن و ازالهٔ داء الثعلب و با عسل
و بدستور با موم روغن جهة تصفیهٔ رخسار و ازالهٔ رنگ خون مرده و کمنهٔ چشم و با سرکه جهة جرب متقرح
و قوبای مزمن و بر پیشانی جهة نزلات بارده و درد سر بارد و ریحی و فالج و استرخا و با روغن طلا کردن
او بر قضیب جهة نعوظ مجرب و با سکنجبین و اب کرنب جهة خنازیر و با ادویه مناسبه جهة اورام صلبه و سودا
و برص و غرغرهٔ او با ماء العسل جهة ورم تحت زبان و خشونة مزمنهٔ قصبهٔ ریه و ثقل زبان و استرخای
ان و درد دندان و سعوط او مورث عطسه و جهة انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیلهٔ او با عنجیر
جهة ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال مضروب او با عسل جهة غشاوه و خشونة پلک چشم و بخور او جهة گریزانیدن
حشرات و لطوخ او جهة درد دندان و ورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی
و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن او حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه درهم است و چون
انکو باندازه منع جوشیدن انکند و سرکهٔ شیرین در کیلا تا بار و ترتیب دهند و مطبوخ بنات او با عسل جهة
جهة صرع و سدد و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون
برگ کف خردل ایه و تمیده مفاتح الغیب الی کتاب مبین خوانده و بعد از ان صد و دو بار یا مبین گفته
و بدستور تا صد بار پس ان خردل را در خانه که دفینه کان داشته باشد افشانده یک شبانه روز و خانه را ببندند
روز دیگر خردلها را در جائی که دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند
بغایت ملطف و محلل و طلای او جهة درد دندان و اختناق رحم و تبهای مزمن و دردهای کهنه و محلل
ورم کوش و اورام صلبه و تفتیح سدهٔ اعصاب و جهة نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و اشامیدن
او جهة درد بارد و مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درم است خردل بری گیاه او را بترکی تجی نامند حرارتش کمتر از
بستانی است و مفتت حصاة و جالی جلد و جهة سرفهٔ مزمن نافع و مقوی و ضماد او با ماء جهة سعفه مجرب
و در سایر افعال مثل بستانی است خردل فارسی و خردل ابیض و خرثوف و خرفق حرف ابیض خروع
بکسر خا و فتح وا و بفارسی بیدانجیر و بترکی کرچک نامند برگش شبیه برگ انجیر و از ان بزرگتر و نرم و ساقش
تا بقدر دو ذرع و بیخش مثل نی مجوف و ثمرش در خوشها پرخار و منقوش و دانه اش بقدر قهوه و منقط
و مغزش سفید و روغن دار و در اخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد
منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهة فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی
و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کثیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد تا ده غلته و بیست

عددا و مسکر قوی و عوارض او مثل تاتوره و پنجاه عدد او کشنده است او بادزهر او ربا و بدلش عشرات دندان
و ضماد او جهة ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد دندان و نقرس و مفاصل و تلیین صلابات و با سرکه جهة ورم پستان و اورام
باد سرخ و ضماد برگ او با ارد جو جهة ورم حارهٔ چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا و با حنا جهة درد مفاصل
و با روغن جهة دردهای بارده و روغن کرچک لطیفتر از روغن ومقیّ و دو مثقال او جهة تسکین وجع الفواد
بارده و با ماء الاصول محلل بلغم لزج اعضای بعیده و شدید النفوذ و طلای او جهة تلیین صلابات و تفتیح
و انضمام فم رحم و انقلاب ان و جرب متقرح و قروح رطبهٔ سر و ورم معده و رفع آثار کبودی صلبه و درد
گوش و با زبد البحر جهة داء الثعلب با اب کندنا جهة بواسیر مشرب و ضماد نافع و جوشانیدهٔ او با سلخ الحیه
و خردل و تدهین ان جهة داء الحیه و اقسا قوبا و کزاز و کلف بعد پلت و بدلش روغن ترب و گویند چون
بیدانجیر را با خردل و سیر و طلق تقطیر کنند مقطر انه شرب تمر کند و مجرب دانسته اند خروع صینی دندانست
خربق ابیض بیخ گیاهیست برگش شبیه برگ بارتنگ و از ان بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت
و مجوف و چون خشک شود پوست او سفید میشود و بیخش شبیه پیاز و مستطیل و باریکتر های باریک سفید
مایل بزردی و تلخ و از شکستن او غباری از او ظاهر میشود و در جوفش مثل دام عنکبوت بود سیم گرم و خشک
و مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و مفتت حصاة و مفتح
سدد و جهة فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده دماغی و مفاصل و اکتحال او جالی غشاوه و طلای او با سرکه
جهة قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکل و بو ییدن آن باعث عطسه و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین مضر محرورین
و مقیی و زیاده از قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و مصلحش بخش او در رخمیره با مصطکی و روغن بادام
استعمال نمودن و بدستور خیسانیدن یکروز در اب و اشامیدن اب ان و یا با شکر و عسل منعقد ساختن
بر سند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش جوز القی و در خلاء معده تناول نباید نمود خربق اسود بیخ
گیاهیست سیاه و پرگره و کههای او مجوف و اکثر او مایل بسبزی و ریشهای باریک و سیاه از ان رسته و برگش
شبیه برگ چنار و از ان کوچکتر و زوایا و اطراف ان بیشتر و با خشونة و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید
مایل بسرخی و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانهٔ قرطم و تخم او مسهل و بی مضرت تر از اصل ان در اخر سیم گرم
و خشک و تند و پر خطر و از خربق سفید قویتر و مسهل مرة السودا و بلغم و صفرای امیخته به بلغم و جذاب از
عمق بدن و جهة امراض بارده قویتر از سفید است و در جمیع علل که سفید او مؤثر است خربق سیاه اسرع التاثیر از ان
و جهة یرقان سددی و تنقیهٔ مثانه و رحم و احشا و قصبهٔ ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر کرده و مصلحش
کثیرا و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق و اسهال و قدر شربتش از نیم درم تا نیم مثقال
و بدلش خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ و زن فاریقون یا ماهی زهرج و ضماد او جهة بهق و

درباب سفیدا او مذکور شد و رفع ثالیل و بردن کوشت زیاده فاسد زخمها و بجهة ناصور و صلب طلا اورا
دو سه دفعه مجرب و مضمضه و فتیله و فرزجه و قطور او و با امراض مناسبه مثل سفیداب و باشیدن
طبیخ او در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل کندم و امثال ان که در طبیخ خیشا بنده باشند قاتل طیور
و وحوش و چون در شیر بیتها چند روز خیسانده در جو مقشر یا عدس جوشانیده اب او را بنوشند چندان
مضرت ندارد و بالخاصیته تنقیه باو کردن باعث تغییر مزاج میشود بمزاج خوبی قریب بمزاج جوانی و غیر
مرطوب المزاج را بغایت مضر است خرّم بتشدید را اسم فارسی مرنجه است او ان کیاهیست که در بستان و مواضع
سایه دار میروید و برکش باریک و متفرق و دراز و کلش بنفش و خوشبو و خوش منظر مایل بکرمی و جالی و مقوی
دماغ و منوم و لطیف و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره او مورث سرور و فرح و نکاه داشتن او در کف
دست و استشمام یا محبت و روغنی که از کل او ترتیب دهند جهة درد سر و بیخوابی و رفع توحش و طلای
او با موم روغن جهة نیکویی رخسار موجب قبول و رافع بعض اخلاطین کرمهای سرخ است اکر در زمین نمناک
هم رسد در اول کرم و تر و معری و سه درم او که خشک کرده باشند با رب انکور و مدر بول و جوشانیده
او در روغن کنجد جهة خناق و سرفه کهنه بغایت ازموده است او مسحوق او را با روغن باد ام بالخاصیة جهة فتوق
امعا و التیام ان مجرب دانسته اند و جهة عسر ولادت و رفع سنک مثانه و کرده و باشراب جهة تفتیر رنک
بدن یرقانی و دهان شستن و ضماد او جهة ورم حلق و لهات و منع نزلات و طلای تازه او بقدر سه شبانروز
جهة التیام عصب مقطوع مجرب و بدستور جهة جراحات اعضای عصبانی موثر و باغبار اسیا جهة استحکام
مفصلی که از جای خود حرکة کرده باشد و جهة ضربه و سقطه و تسکین ورم حاره و با روغن بابونه زرد الو
جهة بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت و برک کدو جهة بزرک کردن
قضیب بغایت موثر و مؤلف تذکره کوید که مطبوخ او با قضیب حمار زنده اکلا و ضمادا درین باب
بی شبه مجربست و قطور او با پیه مرغابی و روغن زیتون جهة درد کوش نافع است و چون با عسل و بنات
وردان الطبخ نمایند طلای او جهة بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعد بسیار مفید است خرامقان کیاهیست در شکل
و بو مثل سنبل الطیب و رنک او سبز و مایل بزردی در اول کرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال
مثل او و از ان ضعیفتر خرنطان کیاهیست که از درخت بادام و زیتون و امثال ان میروید و مضرت
بان درخت میرساند و غیر غیم است و در طبرستان دار داش کویند برکش شبیه ببرک زیتون و مایل
باستدارت و شاخهای او بی کره و تخمش سرد و خشک و قابض و مقوی معده و منقی دماغ و مفتح سدد
و با قوة محلله و بعضی کرم و خشک دانسته اند یک اوقیه اب او جهة شکستکی استخوان و فی عصل و قطع
نفث الدم و رفع بیح و اب مطبوخ او با انجیر جهة سرفه و ذرور برک خشک او و سوخته ان جهة قوبا و حکه

مجربست

مجربست و شرطی که موضع را با بول و نمک بحدی بشویند که خون ظاهر کرده و کویند مسهل اخلاط بغایت مجفف
بواسیر است خروف بزه تازه و خرفان جمع اوست خرق خلوات خرنق اسم ابخره و کویند فاوانیا است خرء الحمام
جوز جندم است اخریع اسم عربی احریض است خرء الضفادع طحلب است خرفه اسم فارسی بقلة الحمقاست اخرفع ثمر عشر است
خرء العصافیر انیسون است خرطال هرطمان است خروسنا اسم عبرانی عقربان است خرو زبلات خرم بسکون را پوست تخم
مرغ است که بجهة ادویه غیر مغسول کرده باشند و بتشدید را شامل مرنجه و سراج القطرب و حالتی است خر اسم
فارسی حمار است خرکور اسم فارسی حمار الوحش است خرماده اسم فارسی اتانست خرکوش اسم فارسی ارنب است خرخدا
اسم فارسی هدبه است خرما اسم فارسی تمر است خرزهره اسم فارسی دفلی است خرمهای تر اسم فارسی رطبست
خرما خزاک اسم فارسی قسب است خرما هندی اسم فارسی تمر هندی است خرچنک اسم فارسی سرطان است خربزه اسم فارسی
بطیخ است خربزه کرمک اسم فارسی ملیونست خروس اسم فارسی دیک است خرس اسم فارسی دب است خروهك
اسم فارسی مرجانست خرغوله اسم فارسی لسان الحمل است مع الزاء خزامی با الف خوبیا اسم کیاهیست بیاخو شبو
و بفارسی خیری دشتی نامند و صاحب منهاج تذکره غیر خیری بری دانسته و از فلاحت بیان نموده که چون قلمه او را
معکوس غرس کنند نهایت صلیبی بنفشه متکون میکردد چه کلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و میان رود
خانها و کلش مایل بکبودی و لاجوردی و بغایت خوشبو مانند نرکس و تخمش سیاهست و مؤلف ما لا
یسع خیری بری دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برکش کوچک و کلش سرخ است او مؤید قول صاحب تذکره است
انچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری او مختلف القوة و لطیف مائی و کلش سرخ
مشبه بکلاف خزاما و از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر اقسام او باشد و او خوشبوترین
کلهای صحراییست و سفید نیز میباشد و در نفع مشاکل کل حنا و در اول دوم کرم و خشک و بعضی رطبه
دانسته اند کل او ملطف و مسخن و مفتح سده دماغی و مقوی ان و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح
و رافع درد سر و مقوی دل که دبیر زو کرده و مدر فضلات و فرزجه او منقی رحم و جهة خوشبو کردن و نشف
رطوبات و سیلان مزمن و برودت رحم و اعانت بر حمل و احداث کرم و تنکی فرج و طلای خشک او جهة
خوشبو کردن عرق و تقویه عصب مفید و بیان میرک و تخم او در افعال ضعیفتر و فیه مستعملند و روغنی
که از و سازند قایم مقام نفط و مصلح محرورین و مصلحش مورد و قدر شربتش از کل او تا سه درهم و بدلش
بابونه است اخزف بفارسی سفال کویند انیا خشک و با اندک حرارت و ضماد اقسام او جهة ورمهای نرم و قروح
اعضای یابس المزاج غضروف و وتر و جهة انسلاخ جلد و سفال تنور با مرهمها جهة التیام جراحات و با سرکه
جهة حکه و جوششها و خراز و سعفه و جرب و نقرس و با موم و روغن جهة ورمهای مزمن و خنازیر و غدد
و سفال چینی جهة جلای دندان و تقویه لثه و قطع خون او و جلای بیاض طبقه قرنیه مفید و مضر اعضاست

دماغی و مصلحش روغن بنفشه و روغن نیلوفر خز اسم لباسی است که از ابریشم و کج و پشم ترتیب دهند خز خالص
لباسی است که از موی حیوانات نازک که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند و درین زمان مراد از خز پوست حیوانیست
از سمور کوچکتر و معروف در دوم گرم و خشک و پوشیدن او جهت نقرس و فالج و ضعف باه و رفع
جذام و حکه سریع الاثر و موی سوخته او جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحت و ناشامیدن
ان جهت تقویت اعصاب و اعضای عصبانی نافع خزمیان تعریب خزمان فارسی است یعنی خزوان حیوان
جندبیدستر و گاه از این اسم جندبیدستر مراد باشد خزبازی مرماحوز است اخزوان اسم فارسی خیزرانست خزاز الماء طحلب است
خزاز الصخر خزاز الصخرات و مذکور شد خس بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند بری و بستانی میباشد
بری او سرد و تر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل بسفیدی و شیردار و بستانی دو قسم
از وی سیاه و قسمی با ساق زیاده برد و شیر و شیر او کمتر و مدر حیض و کیاه او در اخر دوم سرد و در
اول تر و شیر او بقدر دو درهم با سرکه و اب عسل مسهل خلط مائی و طلای او با روغن گل جهت درد سر و اکتحال
او جهت قروح طبقه قرنیه و جلای بصر با شیر دختران منوم و جهت درد چشم و بیاض و برص و
اشامیدن و طلا کردن او جهت سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش
و بستانی او نیز بی ساق و ساق دار میباشد در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و دافع
ضرر اب و هوا و بائی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام حار
و مسکن تشنگی و التهاب و دافع خمار و مانع مستی و ملین طبع و جهت امراض حاره و یبوست سودا و صفرا و
و جنون و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و حرقه مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات
بدماغ و نزله حاره و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهت برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه
و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و هلیله
پرورده و زیره و قدر شربتش از اب او تا سی درهم و از تخمش دو درهم و مطبوخ او را غذا نیست و سرعت
هضم بیشتر و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر موثر و ضماد او جهت اورام و التهاب و ورم چشم و درد و
سوخته او جهت التیام جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دوم سرد و خشک و محدد و منوم و مانع
احتلام و جهت نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهت منع ریختن موی
بچشم و جهت درد سر و رفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش دم الاخوین است
و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهت مالیخولیا و صرع یبسی و منع مستی شراب موثر است
خشکدانه اسم فارسی قرطم است خشک بکون سینا اسم هندی کبریت است خرهرد اسم فارسی خونجمانست
خشک الحمار ابو خلسا است اخشف اسم عربی جوز است اخشوا حویصل است اخس الکلب دنیا قوریاست اخشخاش بحری خشخاش مقرن است

خشخاش

الخاء مع الشین

خشخاش ابیض خشخاش بستانی است خشخاش بری خشخاش اسود است خشخاش بستانی بفارسی خشخاش سفید گویند و گلش
سفید میباشد و خشخاش سیاه را گلش بنفش و سرخ و سیاه و کبود و این الوان را تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بری را
برگ کثیر التشریف و مزغب میباشد بخلاف بستانی و تخم خشخاش سفید در اخر دوم سرد و در اول تر و مخدر
و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و ده درهم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم
و تسکین حرقه مثانه و امراض حاده و مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مبهی و مداومت او قاطع
باه و یبوست او رافع بیخوابی و با مثل او مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال و چون خشخاش تازه را با پوست او
کوبیده قرص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و اسهال کهنه و تشنگی شربا و جهت تجفیف رطوبات
و تحلیل اورام ضمادا نافع و قدر شربتش یک درهم و از تخم او تا ده درهم و از پوست او تا یک مثقال و نیم و از گل او تا یک درهم
و مضر مبرودین و مصلحش مصطکی و عسل و شکر و پوست او مایل بخشکی و رادع و مسدد و یک مثقال
او که صبح و شام بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب امعا مجرب و ضماد او جهت درد سر و با حلبه و کلاه
که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد ان و منع ریختن موی با عضا و نطول مطبوخ او جهت بیخوابی
و با ارد جو جهت اورام حاره و باد سرخ و لعوق اب مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند جهت منع نزلات و
و اسهال المزمن نافع است خصوصا با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و طبیخ او جهت جگر علیل و خلط غلیظ معده مفید
و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و مایل برطوبت و در اثار قویتر از تخم اوست و مداومت او مرخی اعضا
و مشوش حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت
و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع و منوم قوی و منشط بالعرضات و گل خشخاش با اب کشنیز جهت نمله ساعیه
و قروح و ضماد او جهت سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالا مفید و روغن او که بستو و روغن کنجد مکرر
دردهای حاره و اورام و اشامیدن او جهت نزله و سرفه حاره و قطور او جهت درد گوش و ورم حار ان مفید
و روغن تخم خشخاش در افعال از و ضعیفتر و منوم و مسدد است خشخاش اسود مصطلح اطباء سابق افیون و عصاره
اوست نه انا قادیکو و مراد از و قسم بری است که برگش کثیر التشریف و زغبدار باشد در اخر سیم سرد و در
جمیع افعال تخم او قویتر از بستانی است و جهت سیلان رحم و حرارت جگر و با شراب جهت رفع سیلان حیض نافع و مضر
دماغ و مصلحش رازیانه و قدر شربتش بجمیع اجزائه بقدر نصف شربت اجزای بستانی و از تخمش یک مثقال و بدلش
خشخاش کاهو و را کثر موارد است خشخاش منثور قسمی از خشخاش بری است برگش شبیه برگ تره تیزک و درشت و با خشونت
و مایل بسفیدی و ساقش خشن و قبه او کوچک و شبیه شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه
ضعیفتر و یک مثقال او با ماء العسل ملین طبیعت خشخاش مقرن گیاهیست برگش سفید و با زغب و ایدمثل ازه
و زغبدار و گلش زرد و ثمرش شبیه شاخ کاو و منحنی و ان ایجمت مقرن گفته اند و در جوف او دانها مثل حلبه

کوچکی ومنبتش بنیتر کنار دریا آ او وغیر جبلاهنک است اچه دانهٔ او زرد است واین زردنیت دریم کرم وخشک
وجلّا ومقطع اخلاطست بقی واسهال دیرک وکل او جهة تنقیه جراحات وخنکرینهٔ ان واکتحال کل او جهة ترحه
چشم وطبیخ بیخ او جهة علل بارده جکر وعرق النسا ورقیق کردن اخلاط غلیظهٔ لزجه نافع ویکمثقال از تخم
او مسهل قوی اخلاط لزجه است اخشخاش زبدی کیاهیست بیا سفید وسبک وساقش بقدر ذرعی وبرکش
بیار ریزه ودرون بیخ او بیطا باریک وثمرش متصل ببرک او وسفید ومستعمل اند ثمرش ودر وسط
تابستان بهم میرسد بغایت کرم وتند ودر طبع مثل جبلاهنک وانجمله سموم ومسهل ومقیّئی قوی وجهة
تنقیه دماغ ودفع بلغم وصرع مفید وقدر شربتش از تخم تا یکدرهم است اخشاب بفارسی اسم اب مطبوخ میوه‌ها
که باشکر طبخ یافته باشد مثل الو بالو ومویز وسیب وبه وزرد الو وامثال ان ومجموع ان الطفا از صلب
ان ومولف تذکره کوید که از الو بالو جهة تشنکی واصلاح خلط محترق والتهاب ودرد سر نافع واز به جهة تقویة
اعضای رئیسه وارواح وهاضمه ودفع عفونات واز سیب جهة خفقان وغشی وکرب واز مویز جهة تصفیهٔ صوت
وتفتیح سدد ویرقان وضعف جکر وعسر البول واز امرود جهة سرفه وتب عفنه ومنع ارتفاع بخارات
بدماغ نافع واز نبون ترنا وخشاب زرد الو ومجموع مولّد ریاح ومصلحش انیسون ومصطکی است خشکنجبین
معرب از خشک انکبین است وان عسلی است درغایت خشکی وسبز وزرد وسفید وبیا سرخ میباشد ودر تنکاشکری
نامند ودر دیلم وطبرستان اب دندان کویند سفید او در جمیع افعال قویتر از عسل ودر تقاحة است ویبوست
وزرد وسرخ او قویتر از سفید وسبز او وبیا کرم ومایل بتلخی وبیا او قریب بعسل بلاد در چهارم کرم ودر
غایت جلا وتقطیع وتحلیل وزیاد او محرق اخلاط ومهلک وقدر شربتش تا یکدرهم است اخشکا خیز الخشکار است
خشل مقل مکی است خشب الشونیز سیاه دونست خشف بچهٔ زینهٔ شترا است خصی الدیک حب البنات است
ومولف تذکره کوید غیر اوست وکیاه او شبیه بعنب الثعلب وطولانی ودانهٔ او بقدر الو بالو وسفید
ودر دوم کرم وخشک ومسهل بلغم لزج ومحلّل ریاح ومضماد او جهة تحلیل صلابات وفاصل نافع ومصدع
ومکرب ومصلحش بنفشه وقدر شربتش تا یکدرهم وبدلش زیره است خصی الثعلب بفارسی ثعلب کویند
وان بیخیست سفید واز سورنجان کوچکتر وطعم او شیرین وبالزوجت واندک تندی ودر بوی شبیه بمنی
منی مثل دو بیضهٔ کوچکی که باهم ملاصق باشند واز هر بیضه ریشهٔ باریک دراز رسته ودر اخر بن
دانهٔ کوچکی موجود که هر چندان دانه بزرک شود بیضهٔ او کوچک کردد وانیجه قائل اخینه تاو منه مستعمل
اصل بیضه است انه حب مذکور وبرکش بقدر انکشتی واز برک بیا اندک عریضه وبهن بر روی زمین
ونرم وساق او بقدر شبری وبیا بالای ان دو عدد کل زرد رنک ودر وسط کل چیزی بیا ومنبتش جبال
واماکن نمناک ونبی تخم است در اخر اول کرم وتر ومبهّی ومقوّی عصب وجهة کزاز وتشنج نافع وتولید منی

وتقویة

الخاء مع الصاد

وتقویة نعوظ وطلای او با روغن کل مقوّی موی ومنبت ان ومانع سقوط وقدر شربتش دو مثقال ومضر
معده ومصلحش شکر وبدلش تخم رطبه وتخم زردک است وکویند نوعی از وراکلی است که در ان چیزی
شبیه بمکس میباشد بیخ او در تقویهٔ باه ضعیفه است ونوع دیکر میباشد برکش وشاخش سرخ در بر سر او دو عدد
کل بیا کوچک ودرون او تخم سیاه ودر تابستان میروید ودو سال میماند در دوم کرم وتر وکویند جهة
امراض سوداوی مجرب ومرکه اورا قلع کنند شخص بی حس وحرکه کردد وچون اورا نبوزانند وبا موم وروغن
زیتون یا باسرکه تدهین کنند رفع ان شود ونوع چهارم از او برک سه عدد ومایل بطرف زمین وشبیه
ببرک سوسن سفید واز ان کوچکتر ورنک سرخ وساقش باریک وبقدر زرعی وکلش مثل سوسن از اکه زبوبه است
وبیخش مدوّر وبقدر جوزی وسرخ ودرونش سفید وبالزوجت وشیرین در دوم کرم وتر وبغایت مبهی است
ونوع پنجم را بنات وبیخ مثل نوع چهارم وتخم او شبیه بتخم کتان واز ان بزرکتر وبرّاق وصلب در سیم کرم وبا رطوبت
فضلیه ودر تحریک باه قویتر از سقنقور وچون بیخ مذبور را در دست دارند باعث نعوظ کردد وجهة فالج
ولقوه وتسمین بدن وریزانیدن حصاة وحمول او با زعفران واندکی مشک موجب حمل درهمان وقت است مجرب
دانسته اند وتخم او با شراب بغایت موجب نعوظ ومکدّر حواس ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربت
از بیخ او تا یکدرهم واز تخم او یکدرهم است اخصی الکلب بیونانی ارخیس نامند وان بیخ کیاهیست مثل دو دانه جسیم
یکی ماده وبزرکتر وممتلی ودیکری نر وکوچکتر وغیر ممتلی وسفید لون وبرکش شبیه ببرک کندنا وساقش
بی برک وتا نیم ذرع وکلش ریزه وباهم متصل بشکل سرو وبنفشه وشبیه بکل اصابع صفر وفقیر دیده کوه
هر دو را مشاهده نموده در همه صفات بهم شبیه اند مکر انکه کل اصابع صفر بیا باهم متصل نیست وسرخ است به غرابت
در اخر دوم کرم وخشک ومحلل ورما بلغمی ومسخن ردیه ومادهٔ او با رطوبت فضلیه وتازهٔ ان که با شیر پخته
باشند بغایت محرک باه وخشک قسم نر او قاطع ان وکویند هر یک از نر وماده که بعد از دیکری خورده شود فعل
اول را باطل میکند ومصلحش در سخونت ردیه صمغ وخشخاش است وتصریح نموده اند که قسم مادهٔ او باعث تولد
ذکور است ونوع دیکر را برک مثل برک نوع اول وعریضه وبا رطوبت چسبنده وکلش بنفش وبیخش دو عدد
وکوچکتر از اول وهر دو ممتلی ودراز در اخر سیم کرم وخشک وقاطع باه وقابض اسهال وخشک سایید او
ونوع اول محلّل ورما بارده ومنقّی قروح ورافع عفونت ان وجهة نمله وقروح خبیثه وقلاع رطبه
مفید ومفتح سدد ورافع اثار جلد است خصیه از جمیع حیوانات ازبون ترین اعضا ورطوبت در وغالب ومقوی
وبهترین همه خصیهٔ خروس فربهات منبهی ومولد خون صالح ومصلح سایر ادویه پختن وبا نمک وصعتر استعمال
نمودن است وصحر خواص خصیهٔ هر حیوان در ضمن ان مذکور است خصی هرمس ملبوب است خصیه البحر وخصی خرزه
اسامی جندبادستر است خضلاف درخت مقل است وکویند مقل مکی است خضف خربزه نارسیده خطمی معروف است

الخاء مع الضاد
الخاء مع الطاء

سفید وسرخ والوان مختلفه میشد وانچه بی کل باشد خطمی نرمی وخطمی نر نامند جالینوس سرد وتر دانسته
وشیخ رئیس کرم باعتدال واکثر مرکب القوی ومایل ببرودی وتری وازانواع خبازی شمرده اند محلل ومنضج
ورادع ومرخی وکل او ضعیفتر از برک وساق ومرکاه برک وساق او را خشک کرده کوبیده استعمال کنند
بهتر دانسته اند وطبیخ او جالی امعا ومقعد ورافع ضرر تندی ادویهٔ مسهله ویکمثقال ان جهة تحلیل وتنقیح
وکشودن بول وحیض وقرحهٔ امعا ونفث الدم وسرفهٔ حار واسهال ومغص ومواد سوداوی وخلط خام
وضماد او جهة التیام قروح وتسکین دردها وتحلیل ان وخنازیر ونضج جراحات ودمل وورم پستان ومقعد
وورم جراحات وحزاز وشکستکی اعضا وعرق النسا ومفاصل ونقرس وباروغن زیتون جهة کزیدن هوام
وسوختکی اتش وباادویهٔ مناسبه وروغنها جهة ذات الجنب وذات الریه وضماد پختهٔ او باروغن منضج
بغایت سریع الاثر در اورام حاره وتطول او جهة نرم داشتن موی وجلوس در طبیخ او جهة ورم مقعد وانضمام
فم رحم ودندان عقیم وتخم کوبیدهٔ او جهة سنک کرده ولعاب ان باشکر جهة سرفهٔ حاد وضماد او باسرکه ودر آفتاب
نشستن جهة بهق وباروغن زیتون وسرکه جهة سموم جانوران وبکجز وتخم او باد وجز ودانهٔ خرما که باسرکه
طلا کنند جهة ورم بغایت مجرب وپوست بیخ او بغایت ملین وقوی التحلیل وطبیخ ان جهة مغص وزحیر
وسدهٔ امعا وقرحهٔ ان وباشراب جهة عسر بول وحصات ودفع فضلات خام مثانه وعرق النسا وارتعاش
وشقاق عضلات وجلوس در طبیخ وبدستور ضماد ان جهة تحجر مفاصل وصلابت اعضا ومضمضهٔ طبیخ او
باسرکه جهة درد دندان نافعست وچون بیخ او را کوبیده در لته بسته در اب کذاشته در زیر اسمان چندان بکذارند
که ان اب منجمد کردد طلای او جهة رفع تهیج پلک چشم موثر وبجهة سرفهٔ حار ونفث الدم مجرب وطبیخ او وازینه
همین اثر است ومضر معده ومصلح او عسل وعصارهٔ زرشک وعسل ورازیانه وکویند مضر ریه است او ومصلح
ان وقدر شربتش از یکمثقال تا ده مثقال واز طبیخ او تا سی مثقال وبدلش خبازی وصمغ خطمی بغایت
مسکن تشنکی وقابض طبع ورافع قی صفراوی **خطاف** بفارسی پرستوک وبترکی قرلان قوش وبدیلمی چلچلا نامند
واز طیور معروفست کوشت او در سیم کرم وخشک وکباب ان مفتح سدد ودافع سنک مثانه ورافع یرقان
وامراض سپرز واشامیدن یکمثقال از خشک مسحوق او جهة قوة باصره وغرغرهٔ ان باب جهة خناق
وجمیع امراض حلق نافع وطلای سوختهٔ او همین اثار دارد واکتحال محرق او مقوی باصره ودماغ او وتا سرکین
وباخاکستر او باعسل جهة ابتدای نزول اب وبیاض وجرب وسبل وظفره نافع وبدستور خون کرم او وکبد او
بغایت جالی وجهة بهق واثار نیکو کردن رنک زخمها وبازهرهٔ کاو جهة سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند
وخوردن ان مصروع سحق او باقندی بادروج جهة اخراج جنین میت سریع الاثر وبدستور یکمثقال
خاکستر اشیانهٔ او که سوزانیده باشند جهة عسر ولادت بغایت مفید وخوردن خون او بسبب رفع ثبق نان وطلای

ان

ان وبعد از کندن موی سفید باعث رویدن موی سیاه مجرب دانسته اند وطلای چشمهای او باروغن زیبق
بر ناف جهة عسر ولادت زنان موثر وسعوط زهرهٔ او جهة سیاه کردن موی سر وریش سفید بهر پارس کویکی مجربست
ومولف مالابد کوید مخصوص سفیدی قبل از وقتست وباید شیر در دهان نکاهدارند که دندان سیاه نشود وچون
در سالی دوبار بچه میکند هر کاه در حین زایدن نوزاد تمر شکم بچهٔ اول را بشکافند دو سنکریزه ظاهر میشود یکی سفید
ویکی ملون چون غیر ملون را در پوست کوساله که در حین زاییدن تنهی کرفته باشند که بدن کوساله بزمین نرسیده
باشد وذبح کرده باشند بسته بر بازو ویا کردن صاحب صرع بندند در رفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند
وسنک ملون را چون در حریر سفید پیچیده نکاهدارند باعث جاه وقبول وقضای حوایج میکردد وامین الدوله
کوید سنک ملون سرخ میشد وتعلیق ان موجب دفع فزع است او کویند چون بچهٔ او را بزعفران وامثال ان زرد
کنند وبدستوری که او در حین رنک کردن نه بیند جهة دفع زردی بچه سنک یرقان باشیانهٔ او اورد وچون وقت
وچون وقت صلوة جمعه اشیانهٔ او را خراب کرده باب حل نموده بان غسل بدن کنند باعث بطلان سحر وشرارت

الخاء مع الفاء

خطر وسیست الخفاش بفارسی شب پره کویند در سیم کرم ودر چهارم خشک ومرق پختهٔ او مسهل فضلات غلیظه
وزرداب ورافع استسقا وچهل کاو در روغن زیتون وزیبق جهة فالج ورعشه ومفاصل ونقرس ودرد کمر
وورمهای بارد وطلای مطبوخ او براحلیل جهة احتباس بول سریع الاثر است وجلوس در طبیخ او جهة فالج
وحمول پیه او قاطع حیض وطلای خون او قبل از بلوغ مانع بر امدن موی وبزرک شدن پستان ومالیدن
زهرهٔ او بر فرج جهة عسر ولادت مجرب وچون تدهین بروغنی که در ظرف مسی قلعی او را بهم پخته کرفته
باشند جهة رویانیدن موی ودراز کردن ان بعید یل واکتحال مغز سر او باب پیاز جهة نزول اب وباعسل
جهة بیاض وطلای او برکف پیچ باه وسرکین او جهة قوبا وبیاض چشم وخاکستر سوختهٔ او جهة منع مستی
موثر وشیر وبول او بغایت جالی ودر اشیانهٔ او منجمدان بهم میرسد وشیر زق نامند بقدر بند انکشتی وسفید
ومتخلخل شبیه بقلی وسوراخ دار است یکمثقال او قاتل وربع درهم او مخرج حصات واکتحال او رافع بیاض
وطلای او باجراحت جلد وسترندهٔ موی وقالع ثالیلست وکذاشتن سر او در زیر بالین که عالم بران باشند
مورث بیخوابی وبدستور دل وچشم او همین اثر دارد ودود فن کردن سر او در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران
ودر سوراخ موشان باعث کریختن ایشان از انمکان وداشتن او مورث قبولست **خنج** خردل بریست **خف الغراب** نوع از

الخاء مع اللام

حلزونست ودراز تر دغ وبزرکتر از ان **خفوج** خرفه است **خل الزبیب** نرشی است که از روغن زیتون وغوره ویا
از سرکه وروغن بادام ونان فطیر وشکر ترتیب دهند **خل** بفارسی سرکه نامند واز خرما ومویز وشکر وعسل
وانجیر وامثال ان واز حبوب مثل برنج وغیره ترتیب دهند ومراد از مطلق او سرکهٔ انکوریست **وخل الخمر**
او را از انجهة کویند که ماده ای که او خمر نشود سرکه نمیکردد بخلاف سایر که اول اثر میشوند وبهترین او سرکهٔ

انکوری است و بعد از آن مویزی پس از خرمای و انجیری و سرکه طاری و نارجیلی و عسلی و سه قسم اخیر گرم و خشک کنند
و سرکه انکوری مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی او در سیم است قابض و بسیار مجفف و سریع
النفوذ و رساننده قوة ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تشنکی و معین هضم و قاطع نزف الدم
اعضا و محرک اشتها و کاهنده بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه و جهة قطع صفرا و تفتیح
سده ماساریقا و سپرز مداومت خوردن آن ناشتا قاتل کرم معده و با عسل جهة نفس الانتصاب نافع و تنقیه کردن
بعد از خوردن کرم او جهة ادویه قتاله و دفع جمود خون در معده و شیر در معده و با نمک جهة رفع ضرر
فطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او بتدریج جهة زلوئی که در حلق مانده باشد و سرفه کهنه رطوبی و غیره
او جهة منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهات و درد دندان و مضمضه او با نمک جهة قلع خون
بن دندان که کنده شده باشد و با زاج سفید جهة خون لثه و سستی آن و طلای او جهة منع انتشار قروح خبیثه و باد
سرخ و جمره و نمله متقرح و بواسیر و داخس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و درد سر حار [مجرب ۲]
و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و چون بر عضو بمالند منع قبول آن
از عضو مجاور خود میکند و بطول او جهة گزیدن حیوانات سمیه و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن قطع
سیلان خون و طعام که با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول بشکم میکند و ضماد انجیری که در وی طبخ
یافته باشد جهة سوزش عضو و خشونت آن مجرب و با کوکرد جهة نقرس و با عسل جهة رفع آثار تحت چشم و خون
مرده و با روغن گل جهة درد سری که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهة خناق و ورم پستان
و با کوکرد و با خاکستر گرم جهة غدد و ورم بارد و با حرمل جهة غدد و کنار و مفاصل و جوشانیده او با گلاب
که پارچه را بآن تر کرده بر سر گذارند جهة دردی که از صفرا و خون و بخار آنها حادث شده باشد مجرب و با
سرکه بر سنگ کرده و بدستور سنگ را در آن داخته بخار او جهة درد سر مزمن و نزلات و سرفه مزمن و [illegible] [کرم]
و خوردن انجیر و مویزی که در آن خیسانیده باشد جهة سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهة تسکین درد دندان [درهم]
و قروح لثه مجرب و قطور او جهة کرم گوش و بخور او جهة دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سده خیشوم
و بوییدن او جهة سده مصفا و با گلاب و روغن بادام و روغن گل جهة سرسام و هذیان نافع و چون
بلاد اوقیه پیاز عنصل خشک را در وقیه کرده در سرکه بجوشانند تا نیم شود و یک هفته در آفتاب گذاشته
صاف نمایند و هر روز ناشتا دو درهم از آن بنوشند جهة رفع بدبویی دهان که بسبب حرکت معده باشد مجرب
و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل که در اسقیل مذکور شد و مضر پیران و سوداوی مزاج و تقویه باه
و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و اعضا و اعصاب و رحم و ناقهین و مبرودین و صاحبان
ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومت او مورث استسقا و صاحبان ضعف احشا و سل و مضعف بصر

و مورث

و مورث زردی رخسار و بیج و لاغری بدن و مصلح او شیرینها و گوشتها و آبجوب و شراب سرخ غلیظ ۲ [و درد فع مع]
ضرر او سرفه شربتی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحراره و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در [illegible]
لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو و سرکه طاری و
نارجیل مضر عصب نیستند **خلنج** درختیست شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد روس بسیار بزرگ میشود
برگش مثل برگ گز و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمرش مثل خردل است در دوم گرم
و خشک و شکوفه او تندتر و قویتر از سایر اجزای او و شکوفه و برگش جهة گزیدن هوام و روغن او که شکوفه را
در آن ریخته سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهة درد مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب او در مرهم [اعیا]
اثر است و یک مثقال از تخم او با عسل حافظ دل است از ضرر سموم و خوردن چیزی در ظرف چوب او مانع
خفقان **خلاف** شامل بید مشک و بید تری و بید موله است و از مطلق او مراد بید تری است و گل او بعد از برگ
بهم میرسد رنگش زرد و بقدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساق شاخهای او میروید و کتب منسوب
و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم ثانی گل است و مفضا اسم خلاف بری است کاتش در دوم سرد و در اول
تر و بید موله در افعال ضعیفتر از وست مفتح سده جگر و ملطف و رافع خفقان و تشنکی و ضعف معده
حا و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض حاره و رمد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم شکوفه او
و خاکستر چوب او جهة نزف الدم و با سرکه جهة ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری مفید و جرم
برگ او قابض و رادع و عصاره او مسهل صفرا و بلغم و سودا و مدر بول و جهة سده جگر و یرقان و صلابت سپرز
و صرع و منع لرزشها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او [illegible] در گوش
جهة پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر بهیکاه و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم
که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن آن و درد ستو اول مذکورات و صمغ او مقوی باصره و جلا و ثمرش جهة
اسهال دموی مجرب و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهة رفع فالج اعضا بغایت موثر **خلاف بلخی** بفارسی بید مشک
نامند و در شام شابید گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ماکول بزردی و اندک سرخی و سیاهی
و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی بگرم دانسته گرم و مایل بخشکی بیان نموده و محلل
و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغ و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع
عرق او و در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و ملین طبع و عرق او و در جمیع افعال قویتر از عرق بید
[illegible] ملین طبع و مقوی دل و معین باه و مقوی احشا و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل
بید و روغن بید مشک و شکوفه بید سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخار آن و خوردن او مانع
غلیان خون بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل و مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام بطریق بنفشه [illegible]

کیرند الطعامات وبدل عرقا وعرق بنکو فراست اخلاف بری بید مطلق معروفست خلد بضم خا و فتح لام بفارسی
موش کور کویند و در اصفهان واره سنبانك وبدیلمی کاهیش حیوانیست بی چشم و بی دم و بی دست و پا و از
کوچکتر وسرخ رنك و ریشه اشجار را میخورد و زمینهای نمناك را پیوسته سوراخ میکند و کویند چشم
او در زیر جلد است اشیا را میبیند وطبیعا تاوس کوید هرکاه در سوراخ مسکن او پیاز وکندنا بکذارند
بوی او بیرون اید واز سموم قتاله وبغایت کرم وبا رطوبت وخون موضع دنباله او جهت خنازیر و بیاض
چشم و رفع اثار جلد و دلود ماغ او باروغن کل جهت برص و بهق و قوبا و خنازیر و هرچه از بدن بروز کند
سعیر او قاطع رعاف وسیلان خون هر عضوی و محلل اورام وخون او نیز همین اثار دارد وسر او را چون سوخته
با زاج سفید در کوش کذارند جهت ازاله بد بویی ان وطلای او جهت درد سر و بجوراو جهت عسر بول و سعوط
زهره او را با اب بنج رطبه وقدری زعفران جهت رفع لقوه از تجربات شمرده اند وتعلیق لب بالای او جهت
ربع وصرع وبا سانی بیرون امدن دندان اطفال وکویند خورد ندد لا واعانت بر اطاعت روحانیات کنند
ودفن کردن او در استانه ضمانع از سحر و انداختن او در میان جماعتی موجب تفرقه ایشان و همچنین در اتش
انداختن پیه او خلر بضم خا و تشدید لام دانه ایست شبیه بکرسنه سیاه و کیاه او کمتر از ذرعی و برکش ریزه
وکلش ما بین سفیدی و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلی وسفید وان پنج قسمست انچه از غلاف باقلی
کوچکتر و پوست او غلیظتر و عریض و بیا سفید باشد و دانه او بقدر نخود کوچکی او را جلبان ابیض
نامند دوم مضاعف الغلاف وخشن و دانه او در سفیدی و کوچکی و تندویر کمتر از اول شبیه باو او را بسفته
نامند و مذکور شد سیم طویل الغلاف قریب بباقلی و سیاه و تلخ و دانه او مستدیر بزرك مایل بزردی و بیاتلخ
و در مصر بسیله نامند چهارم دانه کوچك و پهن و اغبرات و جلبان اسود نامند پنجم رقیق الغلاف سفید است
واو را قصا کویند وهمه اقسام او در اخر دوم خشك و در اول سیم سرد وطبیخ او با عسل مدر بول و حیض و منقی
امعا و محلل اخلاط فاسده وملین سینه و جهت سرفه و قصبه ریه و درد سینه و رفع فضلات غلیظه و ادرار
نمودن شیر و ضماد ش جهت تقویه اعضا و رفع کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور او در موضعی موجب
جمعیت مورچه او مضر اعضا و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل وقدر شربتش تا ده درهم
ونوع بری او نیست غلیظ ومدر حیض است خلر بری بلغه مصر بسیله نامند خلال المکه اسم فارسی بستیباج است
خلال ابراهیم جزر است خلال الدان نوعی از اطریلالست خلال الخلیل بنات اطریلالست خلاف
زعفرانست خلال مامون اذخراست خلبان اسم یونانی بازرداتست خلقیلس اسم یونانی ناجست خل
سرکه انکوراست حل العنصل سرکه عنصلست ودر اسقیل مذکور شد خلالك در بلح مذکور شد وان
غوره خرماست که از نخل بلح کنشته باشد و بمصنیا جر لنیز باین اسم نامند خمیر بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه کویند

وانار دکنند اکر

وانار دکنند است اکر با روغن کنجد و روغن زیتون و شیره سایر روغنهاست و اما از هر باب که باشد سرشته کنارند
تا ترش و بد بو شود و قدری از ان داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود مرکب القوی و در درجه دوم کرم و خشك
وبغایت جالی وملطف و جاذب از عمق بدن و با نمك که زیاده باشد منضج و مفتح دمل و محلل اورام با ادویه و
دردان وسی مثقال ابی که در وخمیر مایه کم نمك بقدر چهار مثقال حل نموده باشد با چهار دانك طباشیر
ومثل طباشیر شکر و یکدانك زعفران جهت خمار و تشنکی والتهاب مجرب وچون ده مثقال سرکه نیز اضافه
کنند جهت اسهال صفراوی و احتراقی سفید وغرغره محلول او در اب با ربع ان روغن بنفشه جهت ورم حلق
وضماد ان با حنا و روغن و نمك جهت تحلیل صلابات عظیمه مایوسه مجرب وچون یکجزو اب نعناع یکجزو
خردل سیاه ونصف عشر خردل شیر و سرچندان مجموع خمیر مایه با اضافه نمودن درد مثل همه ابجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده بوزن ان عسل بقوام اورند جهت تقویه ضعیفه ها بمرتبه ایست که صبر نتوان کرد و منقی
معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم ومشهی است و هرکاه بعد از معاجین باهیه بلافاصله بنوشند بغایت
سریع الاثر وچون خمیر مایه را کویید با اب انار شیرین و امثال ان بدهند قائم مقام خمراست و انار را
مکنومه ومضر سینه عقل و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا مجید درهم است اخمر مراد از و در شرع ما یختمر العقل
یعنی عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق و شراب انکوری مراد است که از اب انکور صاف او در خم درون برفت
اندود کرده مدتی در افتاب و بعد از ان در سایه کذارند و غیر انکوری را نبیذ نامند و اصناف و بحسب افعال
زیاده بر ششصد قسم میشود وچون خردل را داخل کنند بدون جوشیدن خمر میشود و شیرین غلیظ او را عقد
باعث شدة سرور و تقویه جکر و دل میکردد وچون با دانه انکور باشد قابض میشود و ریحانی است که خمر را
بعد از اندودن برفت و یا بقیه موم بعود وکندر بخور کنند و در اب انکور و مورد و مصطکی و به شیرین
بقدری و بعد از ان از افتاب کذاشتن ظرف او را در زمین دفن کنند وانچه بر و شش ماه نکذشته باشد مصطار نامند
وبفارسی ولایی کویند وچون اب انکور را بجوشانند تا ربع او بسوزد در خم کذارند او را جمهوری کویند و بیمزه و غلیظ را قهوه
نامند و او قاطع باه است و شرابی که از و یکسال تا دو سال کذشته باشد عتیق کویند و او در سیم کرم و خشك است و قدیم او	ودر دوم صح
که زیاد ماند و بیال تا چهل سال پیوسته او در سیم و تازه که مصطار است در دوم کرم و تر و از شش ماه تا یکساله در اخر دوم
کرم ومایل برطوبت است و اولا انست که صبیان جوشیده را قلا تا سه ماه نکذرد استعمال نکنند و قویترین اقسام از نبیذ رقیق است
وضعیفترین همه تازه سفید است و رقیق او سریع النفوذ ومفتح و غلیظ ان دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین
او ثقیل وغذا یتشان غالب و ترش و شیرین ان مفسد هضم و مضعف عصب و مورث توحش و قسم قابض خمر مانع طبع
وباعث خشونت سینه او دباغت معده و قوی الخمار و تلخ او جالی و مفتح و هاضم و سیاه او دیر هضم و مولد سودا و سرخ خوشبوی
او که عبارت از ریحانی است معتدل و بهتر از سایر و مصدع و بد بوی او مصدع و مورث امراض مهلکه و ششم که در افتاب

رساینده باشد و بعد از جوشانیدن تمام برده شد و سریع الانحدار و بانفریح بسیار و مولد نهایت است و امراض حادّه
و مطبوخ او که جمهوری نامند با غلیظ و مسمن و منضج و مقوی عصب و مصدع و مدفون او که خم او را در زیر زمین
دفن کرده باشند و اصلا او را آفتاب نگذاشته باشد غلیظ و دیرهضم و متعفن و مولد نفخ است و از مهنه او شراب
کهنه صرف مودی اعضا و مورث تشنج است و ممزوج باعتدال مصلح حال بدن و ممزوج باب کثیر مورث سستی اعضا
و استسقا و ثقیل او دیرهضم و خفیف او سریع النفوذ و قدیم او مضر حواس و اعضا و تازه او نفاخ و دیرهضم
و مورث امراض بلغمی و شراب تازه تیره مولد سنگ مثانه و سدد و صاف او مفتح و مسدد است و بهترین شراب ما بین یکساله
و دو ساله معتدل القوام مایل بتیزی و خوشبو است که در رنگ ما بین سرخی و زردی باشد و در تلخی و شیرینی متوسط
و کام را بهم نیارد و مقدار استعمال او بخلاف بسیار او تا ششصد درهم تجویز کرده اند و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف
مقدار را بحسب امزجه واگذاشته اند و در محرور المزاج قدری که بدرقه طعام شود و دفع تشنگی کند و بعد سرور
و نشاط مفرط نرسد و از قسم سفید و رقیق و در سرخ ممزوج و در معتدل المزاج و صبرودین بقدر نهایت سرور
و از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان و صاحبان اخلاط غلیظ قدری که از حد طرب نگذشته باشد بثقل حواس و خواب
رسد و مراعات اوقات هم از لوازم است باید در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در سیری مفرط و غضب
مفرط و در هوای بسیار گرم و وسط روزهای تابستان استعمال ننمایند و بجهت مستی مفرط نرسد مگر در ماهی یکدفعه که باعث
استراحت ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال نمایند و بعد از پانزده روز دیگر یکهفته بایشان مبادرت
اولی آنست و در شرط است که در مکان استعمال او عطریات و نغمات و آب روان و اشیاء سبز و روحبت و مشاکل مرغوبه و رفقای
عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشد و خیام مجمل شروط او در این رباعی درج نموده رباعی گر باده خوری تو با خردمندان
خور یا با صنم لاله رخ خندان خور بسیار مخور ورد مکن فاش مساز اندک خور و گهگاه خور و پنهان خور و سبب
منغمر شدن حواس است به بخارات ردیه که قبل از تحلیل اجزاء متصاعده اولی متصاعد اجزاء دیگر شود ضعیف الدماغ
زود مست میگردد و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و بعد کثرت جمعیت بمرتبه سده بر مست میشود و سبب
سرور کثرت روح حیوانی و قوت دل است که بسبب اخراج روح تدریجا بظاهر باعث سخاوت و شجاعت و خوبی ادراکات میگردد و در
هر مزاجی تحریک خلط غالب و آثار آن خلط است کثیف الخلط را باعث ملال و گریه میشود و لطیف الخلط
سبب سرور و خنده و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خوف و جنون است
استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت کرده شود بجهت حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رو و رخسار و تقویه
فهم و ذهن و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در ماساریقا و در فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیفات
بالطلاق و لطیفات بادرار و عرق و اخراج صفرا ببول و عرق و دفع بلغم و سودا بتلیین طبع و جهت تقویه حواس و اعضای
اصلیه و نشاط و فرح و رفع جوع کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و رفع بخل

و غضب

و غضب مؤثر و باعث تسخیر است و تریاق اکثر سموم و مفتح سدد و مقوی باه و مانع پیری و دافع تهیج بدن و ورم بلغمی است
و ممزوج قسم سفید او جهت تریاق و ترطیب اعضا و تسکین غشی و صرف او جهت تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبائی و ورمهای
جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت ادویه و خوردن او تا یک قدح ربع رطل با آب سیب و کوشت
آب بیجربی جهت غشی و بیهوشی مجرب است و منافع جرب او زیاده از تحدید و هر گاه مراعات شروط و مقدار نشود مضرت
او بمراتب زیاده از منافع است بالجمله سبب فوت فجاه و خناق و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام
و رعشه و امثال آن و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز
و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و آکله و جوششها و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی
و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرقه و مرکبه و غشیه و استسقائی که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده
و حرقة البول و ضعف اعضا است و سایر مضرات او را حدی نیست الحاصل که مضرت عاجل و سهل العلاج
علت خمار است که با تقلب نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع و اعراض هولناک میباشد و مضرتهای آجل بدنی را
اکثر علاج نمیباشد و امراض عقلانی از محرمات او است الجمله تقویه قوای بهیمی است و ضعف قوت نفس ملکی که امتیاز
اشرفیت خلق باوست **خمان** لغة سبطی است و بیونانی اقطی نامند نباتی است که صغیر و کبیر میباشد کبیر او شبیه
بدرخت شاخهای او مایل بسفیدی شبیه بنی و سه دیر و برکش کرد و اوراق او کوچکتر و ثقیل الرائحه
و در هر شاخ از سه عدد تا پنج عدد و بر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و بعضی مایل بسیاهی
و در شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشراب محلل و بسیار مجفف و مستعمل از و برگ تازه او و در التیام جراحات
متداول است و خمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع پر گره و برگش شبیه ببرگ بادام و مشرف الاطراف و از کوهی تمرش
ظاهر و ثقیل الرائحه و رقیق تر او شبیه بخمان کبیر و تخمش مثل خردل و بیخش در ته او و ببطری انگشتی تیره رنگ و سیخ
و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او و در دوم خشک و سردی در او غالب و بالجمله کرمی و دافع
و مسهل اخلاط لزجه و دبیا مجفف و باقوت محلله و آب طبیخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مرة الصفرا و آب افشرده او
و مطبوخ بیخ آن در دستور و مثقال از ساییده بیخ او جهت شکستگی اعضا و بیرون آوردن ریزه استخوان و افتادن
بثلثه بغایت مؤثر و طبیخ بیخ او با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهت درد
رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضمضه آن جهت کرم دندان و سعوط آن سه روز رافع حمره چشم و جلوس
در طبیخ آن جهت صلابت رحم و انضمام فم آن و ضماد برگش جهت بواسیر و باد جو جهت ورم حار و سوختگی آتش
و گزیدن سگ دیوانه و بابیه بزجهت نقرس و خوردن او جهت صلابت رحم و طلای پخته او جهت سیاه کردن موی
و منع ریختن آن و مضر ریه و مصلح آن عسل و شربتش تا دو درهم است و مؤلف اختیارات بدیعی درخت بالهنگ
دانسته و فیه ما فیه **خماهان** لغة فارسی و خماهن نیز گویند از احجار است و نر و ماده میباشد حدید صینی جنس او و حجر

الحمار قسم ماده اوست مایل بزردی ... خشکند و نزار و صلب و تیره رنک و سیاه غالب و چون تازه باشند
عکوك لو زرد و نات شبیه برنك زریح ... انکشتر بان مقوی دل و دافع وحشت تاریکی مکانها
و تیرکی شب و نکاه کردن او جهة حفظ صحت چشم ... ساده او سرد تر از حد بید صینی و رنك سایید او
تیره سرخ و مایل بسیاهی و یکمثقال الدینم از سایید ... رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مجموع بدن و هردو نیمه
جهة علل صفراوی و دموی و ورم چشم و تقویه عضو بجدی که از ریختن مواد متاثر شود و دو درم از سایید
ان جهة رفع درد شکم که از تناول مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و مسدد و مصلحش عسل اخمیط کوشت
بریان خمان الارض نوع صغیر خمانست خمانیطوس کمافیلوفت خم خم نبات خودروی او بلغة نبطی اسم خبازی کما
ماز ریون سیاه است خمل سوربخانست خمسة اوراق پنجنکشت است خیره بنفشه اسم فارسی نفشهٔ مرساه خیر ما به اسم
فارسی خمیره است خندریلی بلغة نبطی اسم نباتیست شبیه بکاسنی بری و ساق او باریکتر از ان و کلش زرد مایل بسرخی
و بر شاخهای او صمغی متکون میشود مثل مصطکی و بقدر باقلی و بیخ او جسبنده و قوة او تا یکسال باقیست
و صمغ ان تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن دو مثقال او با شراب و بستو و ضماد او جهة
کزیدن افعی و اب او کر با شراب طبخ دهند جهة قطع اسهال و طلای اب برك او جهة قلع بواسیر نافع و چون
مجموع کیاه را با بیخ ان کوبیده با عسل قرص ساز ند و با اب و بوره ارمنی طلا کنند جهة بهق مؤثر و صمغ او
در سیم کرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصات و محلل ریاح و جهة التزاق شعر منقلب چشم و بردن کوشت
زیادتی آماق و قرحه او با مرهمها که لثه را با او الوده باشد و بقدر زیتونی حمول نمایند جهة کشودن حیض و اسقاط
جنین بغایت مؤثر و اکتحال او جهة سبل و بیخ او جهة عقرب نافعست و مورث سحج و قرحه و مصلح او کتیرا و قدر
شربتش تا یکدانك خندروس بفارسی ذرّهٔ مکه کویند و حنطه رومیه نامند و در شکل بن کندم مکه
خوانند نباتیست شبیه بنی و ثمرش در بر کها پیچیده بشکل خیاری و دانهای او متصل بهم و زرد و سرخ
و سفید میشود مایل بحرارت و در دوم کرم و خشک محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل و نفاخ و غذائیت
او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهة جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلای مصنوع جهة نواصیر چشم
و کزیدن جانور و حقنه طبیخ او جهة قرحه امعا که با حرارت باشد و تغذیه با او جهة سل و اسهال نافع و
بدلش ذرت است اخنشی بتشدید نون بلغة سریانی کیاهیست شبیه باسرایش که بفارسی سرایش نامند و ظاهر بیخ
از و باشد برکش شبیه بکراث و اناث لطیفتر و ساقش قریب بذرعی و نرم و بر سر او کل سفیدی شبیه بکل
و بنفشه شدید مثل بیخ سوسن آزاد و انان بزرکتر و تخم او در قتبه مثل تخم بیاز در اخر دوم کرم و خشک
و قوتش تا ده سال باقیست مسخن و تند و با قوة مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و مقوی باه و محلل ریاح
و اوجاع الانثیین و مفتت حصات و رافع قروح باطنی و یکدرهم او مدر بول و حیض و دو درم او جهة درد پهلو
سرفه

سرفه و سستی عضل نافع و ثمر و کل او ملین طبع و با شراب جهة کزندگی عقرب و خوردن ساق تازه او جهة یرقان
خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشد ... و سفیدی تخم مرغ جهة سوختکی اتش
و باکوکرد جهة قوبا و با ارد ترمس جهة خارش بدن و بیخ او در افعال قویتر و سه درم او جهة کزیدن هوام
و ضماد مطبوخش با درد شراب جهة قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات چرکنا و دمل و طلای
او جهة قوبا و داء الثعلب و با عسل جهة استسقا و بهق سفید و سوخته او با روغنها جهة رویانیدن موی
و اکتحال او جهة بیاض چشم و مطبوخ اب بیخ او با شراب و مر و زعفران جهة رطوبات چشم و سلاق و سوزش
پلك و قطور اب بیخ او به تنهایی و با کندر و عسل و شراب و مر جهة چرك کوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن
زیتون در کوش مخالف درد دندان جهة تسکین الم کوش علیل مؤثر و شقاقی که از سرما بهم رسد و سوختکی
اتش و ثقل سماع و طلای او با سرکه بر انکشت ابهام طرف موافق دندان دردناك بالخاصیه مسکن درد اوست و مضر
کلیه و مصلح او مصطکی و شربتش تا سه درم و بدلش در باه شقاقل و در سموم اسقیل است اخنفسا بفارسی
جعل نامند پردار و بی پر و بزرك و بری و کوچك اهلی میباشد پردار قویترست در دوم کرم و خشک و محلل
و تند و اب مطبوخ او بقدر یکشب مسهل اخلاط معدی و کبدی و معایی و جهة استسقا مجرب دانسته اند
و بستن شکافته او بر موضع عقرب کزیده رافع سمیت اوست و ضماد او دافع قروح ساق و روغن زیتون
که در و جوشانیده باشد جهة تسکین درد کوش سریع الاثر و محلل خناق و بواسیر و کوبیده او با اب جهة
قطع ثالیل و اکتحال رطوبتی که از قطع دنبال او ظاهر شود جهة تقویه بصر و دفع غشاوه نافع و کذاشتن
سرهای جعل بر موضعی باعث جمعیت کبوتران و کویند حبس کردن هفت عدد او در ظرف مس سرخ
موجب باریدن باران و ظهور برودت هوا و چون در جوف نی کذاشته بر ران زن ببندند رافع عسر
ولادت و بولس کوید جرم محرق جعلی که در طنور خبازی بهم رسد جهة درد چشم مجربست خندیقون
شرابیست که از خمر و ادویه ترتیب دهند و از مخترعات حکمای غربیست و قوتش تا هفت سال باقی میماند
در دوم کرم و در اخر ان خشک و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سده جکر و سپرز و جهة تسمین
بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شربتش آمات و بهترین نسخهای که در منهاج و غیره مذکورات اینست
زنجبیل و کل قرنفل هیل بوا زعفران فلفل سیاه مشك دارچینی عود قسط شیرین مصطکی هریك یکمثقال
و دانکی انیسون نانخواه حب الغار از هریك نیم مثقال حجر ارمنی لاجورد هریك نیم مثقال زعفران و مشك
و لاجورد را در کلاب و اب شیرین و اب سیب و ابانار شیرین که از هریك چهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه
دیکر را کوفته و در لته بسته در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف نموده بجوشانند تا بنصف رسد
بر صاف کرده با کلاب و ابهای مذکور بهتر بند و هفتصد و پنجاه مثقال عسل صاف بر اتش نرم کذاشته شراب جو سازند

مذکور را با ابها چند جوش نرم داده استعمال کنند وهرکاه تریاقیت عظیم مطلب باشد قدری با دزهر را بعدا
سرد شده در ان حل کنند خنزیر بفارسی خوك کویند از ارسطو منقولست که اکثر افراد را استخوان مغز نمی باشد
وبعضی زهره ندارند کوشت او در اول دوم کرم و در سیم تر و شیرین و در طعم کویند فرقی از کوشت انسان
ندارد و قبل از ظهور نور اسلام جمعی کوشت مقتولان را بجای کوشت خوك میفروختند واو موافق
ترین لحوم است بمزاج انسان وهضم او بعد از انهضام جزو بدن میشود و مفتح سدد و مسمن واکل او مورث
حرص شدید وفنا عقل و زایل شدن مروت و غیرت و قدما مجرب یافته اند و بجهت صداع مزمن
وداء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهت
کزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهت برص مجرب یافته اند و یکمثقال از ان که در احراق بحد سفیدی
رسیده باشد با جهت تحلیل نفخ امعا و مغص قدیم و بول خوك وحشی جهت سنگ مثانه و در سایر افعال مثل بول
کاو نرست و سرکین خشك او با اب و با شراب جهت نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و با سرکه جهت
دهن عضل و با روغن کل جهت التوای عصب و نهش هوام او جهت قروح وقطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت زوال
موی سر اقرع و حقنه کردن با پیه او جهت سحج امعا و ضماد او جهت درد رحم و مقعد و سوختگی اتش و ورم
و برص و پیه کهنه او که مدتی بر و کذشته باشد ملین و مسخن و مغول او با شراب جهت اورام حاره
و سوخته نافع و از جالینوس منقولست که پیه بی نمك او با مومیا رفع کری و ثقل سامعه میکند اگرچه دیرینه
باشد وخون او در جمیع افعال مثل خون حیوانات و طلای او جهت ورم پستان و شیر منعقد او تحلیل او را ثابت
مفید دانسته و ابن ماسویه منقولست که ذرور استخوان سوخته او دفع بواسیر میکند و اشامیدن سم سوخته او قطع
سلسل البول و موی سوخته او که بازیست احراق یافته باشد با روغن کل مجفف قروح مرفوع العلاج است
خنزیر البحر دلفین است خندریس خمرات خنیفت سدابست خنك اسم فارسی لسان الحمل است خنی بکسر نون بفارسی
الخاء مع الواو
حنا است خنایش بلغة دیلم حشیشة العلق است خولنجان بیخیست سرخ تیره و پر کره و تند طعم و لذیذ با اندك عطریه
و از هند و روم خیزد و کویند از اشنان بازدر سواحل دریا بهم میرسانند و نبات او معلوم نیست و مؤلف
تذکره کوید نبات او بقدر ذرعی و برکش مثل برك قرطم و کلش ذهبی است و غلیظ پرکره واخولنجان قصبی نامند
و بیخ کوچك که باریك و صلب و اعتقاری رنگ و قسم اخیر بهتر است او و قوتش تا هفت سال باقیست و او در دوم کرم و خشك
و مقوی معده و احشا و هاضم و باه و ماسك بول و بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج و اروغ ترش و برودت کرده
و درد کمر و تقویه اعضای باطنی و رفع بدبویی دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع و
از انانك زنانی در دهان و جویدن او مانع نفوذ و بکیدهم سایده او با بایك او و قیه شیر کوسفند که ناشتا
بنوشند در تحریك باه مجرب است و مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین و مصلحش او صندل و طباشیر
وکوشت

وکوشت اب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دارچینی و کنارست
خوخ بفارسی شفتالو نامند بحیث که کوشت او از دانه جدا شود هلو کویند و غیر ان کاردی و بهترین او هلو است در اول
سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت تبهای صفراوی
خالص و دموی و رفع بدبویی دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط باشد و دفع ازهر
حاره معین با و مشهی طعام و اب او نیم رطل که شب کذاشته باشند تا صباح مانده باشد با شکر و ترنجبین
و امثال ان مسهل صفرا و جهت دفع اخلاط سوخته نافع و مضر مبرودین و اعضا و سریع التعفن و مورث تبهای
نهنه اکرچه بعد از یکماه و دوما باشد و مصلحش عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظ و دیر هضم و با قوت
قابضه و نفاخ و مورث قولنج و بستو رنها و تلخ او همین اثر دارد و خشك کرده او قابض و بغایت دیر هضم
و بعد انهضام کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده و دواو قیه اب برك و شکوفه او با شکر جهت کشتن کرم معده
ودواو قیه ~~اب برك وشکوفه او باشکر جهت کشتن کرم معده~~ و حب القرع بیا موثر و طلای ان بر ناف دافع کرم
شکم و بر بدن بعد از نوره طلای تازه و خشك او جهت رفع بدبویی نوره و ضماد شکوفه او با اب کهنه جهت قلع
ثالیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانك شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و دروغن دانه او
جهت درد کوش و کری و تفتیح سده ان و درد بواسیر و خاییدن مغز او جهت رفع کندی دندان و یکدرهم از
استخوان دانه او جهت اسهال مجربست خوص اسم عربی برك درخت خرماست و برك درخت مقل و نارجیل و امثال انها
که دراز و باریك است شامل است خولان بلغة مصر اسم حضض هندیست خواتم الملك طین مختوم است خوخ اقرع شفتالوی
کاردیست او کویند اسم سادج هندیست خوصی بردیست خویع بعربی نوعی از حرشف است خون سیاوشان اسم فارسی دم
الخاء مع الیاء
الاخوین است خوك اسم فارسی خنزیر است خوکره بلغة اصفهان اسم زرنب است خیر کلا اسم هندی حبه است اخیار شنبر
معرب از خیار چنبر فارسیست و بهندی یکبرنامند ثمر درختیست بقدر درخت کردکان و برکش کوچکتر
واطراف کوتند و کلش زرد و بشکل یاسمین و ... هندی و ثمرش دراز و باریك قریب بذرعی و در جوف
او پردها خشبی و بران رطوبتی سیاه منجمد و بر دهها ... و اقلوس و رطوبت او را عسل خیار چنبر نامند و مستعمل
عسل او ست و شیرین و بعزه میباشد او در اول کرم و تر و ملین و محلل و باد و بیه مناسبه هر خلطی مسهل ان و مسکن
حدت خون و منقی ... و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطی العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری
و باطنی نافع و با ... هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و اب کاسنی و اب برك بید
و اب شاهتره مسهل سودا و جهت تفتیح سده جکر و دوران و یرقان و تبهای حاره و دفع سده امعا و زحیر و مغص
مفید و غرغره او با اب کشنیز رادع خناق صعب و محلل ان و با اب انجیر و شیر مفتح و محلل ان در انتها و طلای او
جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون و مورث

بیخش پختن او با معاو مصلح او روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش سه وزن او مویز
بیستا و پنج وزن او ترنجبین و جوشیدن عسل او باعث رفع قوه او و شدة التزاق برودم میشود و استعمال
تازهٔ او که یکسال نگذشته باشد مورث بول الدم است و دانهٔ او از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده شده با مغز
خوبیت و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران و شکر و گلاب جهة عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند
خیری اسم یونانی شب بوی فارسیست چه بوی او در شب ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند و از جمله
گلهای خوشبوست سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق او مراد زرد است و مراد از بری او قسم سرخ او
غیر خزامیست چنانچه گذشت و مجموع آن در دوم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب
از عمق بدن و مسکن فواق و سه درهم از آب او و بدستور از سائیدهٔ او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه
و مفسد جنین و تخم و بیخ و جاوشیر طبیخ او و حمول او و راهبین اثرش میباشد و اکتحال او جهة بیاض چشم و طلای بیخ
او با سرکه جهة صلابت سپرز و چون داخل مراهم کنند جهة ورم صلب مفاصل و رحم و کشودن حیض و با موم
و روغن جهة شقاق مقعد و انگشتان و بوییدن او محلل بلغم دماغ و ریاح غلیظه و ضماد بیخ مطبوخ او
جهة درد دندانها بارد نافع و مصدع و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل
کیرند گرم و بغایت محلل و شرباً و حمولاً مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهة ورم رحم و مفاصل و تقویة
موی و با عاقرقرحا و تخم انجره و چون بر کمر طلا کنند جهة تقویة باه و سعوط او مفتح سدهٔ دماغ و قدر
شربتش تا چهارده درهم است **اخیری ختائی** نوع سیاه خیریست و باعتقاد اقرب و در مداواکمه مستعمل **اخیزران**
بفارسی خزران نامند و آن نباتیست شبیه برنی بسطری انگشتی و بی بار و بی برک و بی ثمر و از کوه
و ظروف میسازند در دوم گرم و خشک و آشامیدن سائیدهٔ او جهة قطع نزف الدم و طلای او رادع
و محلل اورام است و چون در میان مینا کنار نهاده صرع نیز نهند **خیزران بلدی** اسم موردست **اخیل** فرس **اخیط**
بکرخیا نعامه است **اخیری بری** قسم سرخ خیریست و گویند خزامی نوع بری اوست **خیروج** جنائی **اخیمبوا** اقاقله
صغار است **اخیفوج** حب القطن است **اخیا** اسم فارسی قثاء است **خیارزه** اسم فارسی قثاء است **خیارکبر** اسم فارسی
ثمرة الکبر است **خیار دشتی** اسم فارسی قثاء الحمار است **خیارچنبر** اسم فارسی خیارشنبر است **دارصینی** بفارسی
الدال مع الالف
دارچینی و بیونانی افیمونا و بریانی مرهلون نامند پوست شاخهای درختیست هندیست شبیه بدرخت انار
و برکش مثل برک گردکان و از آن باریکتر و بی گل و بی تخم و بهترین او سطبر خوشبوی تند سرخ مایل بتیرگی است
که با قبض و شیرینی مایل بتلخی باشد در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و بغایت لطیف
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح
عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و جهة زکام

و سرفهٔ رطوبی و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت و سودا و جنون و تقویت اعضای رئیسه و سدهٔ جگر
و سپرز و فوهات عروق و درد گرده و عسر بول و بدبویی دهان و تقویت باه و تجفیف رطوبات دماغی و تصفیهٔ صوت که
از بلغم غلیظ باشد و دفع رطوبات زجیه و قصبهٔ ریه و حنجره و اقسام فتق و عفونت زخمها و امراض باردهٔ دماغی و عصبانی
و مطبوخ او با مصطکی جهة رفع فواق مجرب و اکتحال او جهة قوت باصره و رسانیدن ادویه بطبقات چشم
و طلای مضوغ او بر حشفه جهة التذاذ جماع و ضماد او جهة جوشش لبنیه و کلف و رفع لرزشهای بلغمی و سوداوی
و جهة رعشه تنها مفید و مضعف بواسیر و مسکن آن و طلای آن بر پلک چشم جهة اختلاج آن نافع و مصدع محرورین
و مضر مثانه و مصلح آن کثیرا و اسارون و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش در تلطیف و تحلیل
و تقویت اعضا مثل وزن او اهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان و روغن او که ده درهم سی و سه
مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد پنجاه مثقال دارچینی کوبیده اقلا یکهفته گذاشته و مکرر جوشانیده صاف نموده
باشد و در جمیع افعال مثل او و جهة رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریره تبهای دایره نافع
و قدر شربتش تا دو مثقال است و عرق دارچینی سریع الاثر تر از جرم او و جهة یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور
او جهة گرانی سامعه بیان مؤثر است **دار شیشعان** اسم فارسی قندول و عود البرق نامند چه هر گاه برق و قوس قزح
بآن رسد خوشبو تر از عود هندی میشود و مراد از و پوست سطبر مایل بسرخی و صلب و خوشبوی آن است خارکم
درختیست خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبوی و تند و قسم سفید او بی بو و ضعیف است در دوم گرم
و خشک و با قوة بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمیشود و محلل و مجفف رطوبات غلیظه
و مقوی مثانه و اعصاب و مخرج جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات
و رادع درد سر بارد و درد سینه و با دارچینی جهة سعال رطوبی و شرابی مطبوخ یکدرهم او با شکر
رافع درد معدهٔ مایوس العلاج و مجربست و طلای او جهة قروح متعفنه و خبیثه و آشا و قلاع و مضمضه
طبیخ او جهة حفظ صحت دندان و با شراب جهة قروح خبیثهٔ دهان و سنون او جهة تعفن لثه بیان مؤثر و با الخل
جهة قروح عجانه که مابین خصیه و مقعد است نافع و گذاشتن او با فتیله در بینی جهة نتن بوی و بواسیر انف و خوردن طبیخ
او قاطع نزف الدم و نفث الدم و رفع سستی اعضا و تعفن اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز
قابض طبع [illegible]
و جگر و مصلح او دو قوة مصطکی و بدلش بوزن او اسارون و دو ثلث او زراوند مدحرج و نصف آن دوریح
و امین الدوله بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و مجربست و از خواص اوست که چون شاخ او را با کندر
بخور نموده در لتهٔ بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت خواب بگذارند در خواب شخصی را ببیند که از حاجت
او جواب گوید و روغن شکوفهٔ او که بطریق روغن گل یا بنفشه بپزند یا آنکه بجای بادام مغز مقشر با کره بدنیا
خوشبو و در آخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم وقیه او با شراب زردک یا میبه مقوی قوة معده و حقنهٔ او

با ادویهٔ حابسه جهة اسهال رطوبی وطلای او جهة نقرس وفالج وامراض دماغی وشقیقه وتحلیل ریاح و
تقویهٔ پیهای دماغ نافع است اداری بلغة فارسی قسمی از میوفاریقونست ومراد از مطلق داری فارسی اونست
دانهایست مثل جو در ازو باریک تر از ان وطعمش تلخ وتیره رنگ واز جبال فارس خیزد ونبات او زیاده
بر شبری وسرخ است ادراول گرم ودر دوم خشک وقوتش تا چهار سال باقیست وبا قوهٔ تریاقیه وقابضه
ومسکن وملین ومدملست با وجهة دود مقعد واسترخای ان وبواسیر واسهال ودفع سموم وتفتیح سدد وتحلیل
ریاح ودرد رحم ولعوقا و با عسل جهة رفع کرم معده وسیلان اب دهن وجلوس در طبیخ او جهة قروح
مقعد وطلای ان بر زهار وبا روغن زیتون جهة بواسیر نافع ومورث سدد ودوار واکثار او کشنده است
ومصلحش خمر وبنفشه ومضر مثانه ومصلحش انیسون وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش نصف او باد
ودو ثلث او آهک است اداری رومی قسمی از میوفاریقون ونارقیصر عبارت از انست دار فلفل بفارسی فلفل
دراز است وان بار درختیست مثل درخت توت وثمرش مثل لوبیا ودر غلاف او دار فلفل میباشد وبعضی گویند
شکوفهٔ درخت فلفلست وقوتش تا سه سال باقی میماند در اخر دوم گرم وخشک ومسخن احشا
ومحلل مواد بارده ومفتح سده جگر وهاضم طعام ومحرک باه ومدر بول وحیض ومسقط جنین وجهة
خوشبو کردن دهان ودرد رحم ورفع قی وتقویهٔ معده وتحلیل ریاح وگزیدن عقرب ورتیلا نافع واکتحال
او که در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند جهة شبکوری وظلمة بصر مفید وقدر شربتش تا یک مثقال و
مصدع ومصلح او صمغ عربی وصندل وگلاب وبدلش فلفل سفید است وگویند بوزن او زنجبیل ووزن او
بالسویه دانج ابروج در اصفهان الجکک گویند دانه او امرود جنگلیست مایل بمثلثی وسیاه ومغزش سفید
وشیرین وپوست او را تنقل مینمایند در اول گرم ودر دوم رطوبة معتدل وپوست او مایل بخشکی ومهیج
ومدر بول ومسمن بدن وغذائیت در وغالب ووافق سینه وحنجره واعضا است وکذا واکثار او مفسد
معده ومصلحش شیرینیهاست دانک امین الدوله گوید تخمیست شبیه بتودری سرخ وازاندیزه ترو کیا
او بقدر شبری ودر کوهها طبرستان ونواحی ان یافت میشود گرم وتر وجهة علل بلغمی وسوداوی نافع
وچون پنجاه درهم او را تا صد درهم با دو چندان گندم وقدری روغن ناهار تریب دهند مسمن وفربه نماید در
بدن ببعید لو فرنجه او درا عاحمل مجرب ومخرج جنین است دانج البر حب الراس جبلی است دار مل ودانوع
سفید اشموس است دارو نیم اسم دیلمی غنم است دار جیح بلغة دیلم اسم اند ماهیر است دار رومی سولانت دار برقلیا
بقم است دابو قه بطبیخ هندی است دارکیه بلغة شامی بیاض است وکوه طالیسفر است دارونی یونانی ازاد درخت داد
فیل اسم فارسی قرصعنه است دارتو اسم فارسی طرطیر است دانه مویز اسم فارسی عجم الزبیب است دارانکنه اسم فارسی
سلیمات است دارکو اسم سوانیا است تیهال اسم هندی عنب است دانیا اسم هندی گزبره است دارجا بلغة

الدال مع الباء

نشکابن تیغانج است اداروا اسم ترکی خاورشن است ادام عنکبوت ابرکاکتابست دانقوز اسم ترکی خنزیر است ادار ملهٔ اسم
هندی عروق الصباغین است اداکاوقا باقلی اسم هندی مثلث است ادبق بفارسی مویزک عسلی نامند وکشمش کاولی
نامند وان دانه ایست از نخود کوچکتر وسبز مایل بسیاهی ودر جوف او رطوبة چسبنده ودانها بقدر خشخاش وکیا
او از درخت امرود وغیران منکون میشود وچندین شاخ از یک مکان میروید وبرکش شبیه ببرگ مورد
ولطیف وسبز تیره رنگ در اخر دوم گرم ودر اول ان خشک وبا رطوبة فضلیه وجاذب از عمق بدن وملطف
ومحلل سریع الاثر رطوبات رقیقه وغلیظه وچون در اب گرم خیسانیده وپوست وتخم او را از عسل او افشره
صاف او را با مغز کردکان وبدستور با مغز دانه بیدانجیر برشته بنوشند جهة تنقیهٔ سودا وبلغم وتفتیح
سدد وعرق النسا وامراض بارده نافع وطلای او منضج ومفجر وجمع کننده مواد اورام ومسکن درد های
بارده وبا زرنیخ وزفت جهة قلع ناخن وبا راتیانج وموم جهة نضج دملها وبا کندر جهة قروح خبیثه
وبا اهک وعسل جهة در اینیدن ناخن وجوشانیدهٔ او در اب اهک جهة تحلیل او اسیر ودر املاح جهة معفه
وابریه وبا روغن گل جهة دراز کردن موی بسیار موثر وبالخاصیه مضر دل ومصلح ان باد رنجبویه وقدر
شربتش تا یک مثقال وزیاده او مورث مغص ودوار وثقل اعضا او بدلش در تحلیل نصف او اهل وحماما
دانک اف باد او در سایر افعال نیموزتش عاقرقرحا وچون دبق را با عسل ودوشاب وسپستان طبخ داده
مثل خیاطه ترتیب داده بر روی اشجار کنار نهند طیوری که بر ان نشینند بان پابند کردند وچون با قرمز
بیامیزند باعث شدة رنگ او گردد ودر سایر رنگها هم بسیار دخیلست دبیدا بلغة بنطی گیاهیست که از
خیزد ساقش بقدر ذرعی وخشبی واسافل شاخهای او خار دار وبرگش بسیار سبز وریزه وثمرش بشکل شبیه بثمر کیا
پلبه ودر جوف او تخم مدور وتیره رنگ ودر طعم وبو با تندی واندک تلخی واطعم او خوشتر طعم میباشد در دوم
گرم ودر سیم خشک قابض ومعطش ومحرق ومقوی معده وباشیر محرک باه وجهة لقوه وفالج ونقرس ولم
بارده وقدر شربتش از تخم وبرگ تا سه درهم است ادبس بفارسی دوشاب انگوری وخرما ومراد از مطلق او
شیرهٔ خرما ورطب است که طبخ یافته باشد وغیر مطبوخ را سیلان نامند ودوشاب انگوری مسمی بمیبختج است او خرما
او در دوم گرم ودر اول خشک وملین طبع وکثیر الغذا وموافق بارد المزاج بلغمی وجهة سرفه وفالج و
مفاصل وطلای او بتنهائی وبا قسط ونمک جهة کلف وبا شونیز جهة جمود اعضا از سرما نافع ومولد سودا
ومحرق خون ومصلحش سرکه وبادام وخشخاش وترشیها است ودوشاب انگوری که از جوشانیدن اب او بربع رسد
وبا گل دوشاب جوشیده باشد وشیرینی کشنده سموم بدوشابست وهرگاه بشکل جوشانیده شده با موسوم
بمطبوخ ورب العنب وان با اندک ترشی میباشد ومذکور خواهد شد ودوشاب انگوری در اخر اول تر ودر دوم
گرم ومولد خون صالح ومسمن ومفتح ومدر وباشیر تا ان با اندک باد احتم مزاج المعد وخفقان وضعف

شرابا وضمادا وجهة
استرخای مقعد وسنگ
مثانه نافع ومضر محرورین
ومصلحش بقول
بارده
صح

دخن بفارسی ارزن نامند وان قسمی از حبوبست و ازان بزرکتر و در طبع مثل او و در افعال و خواص
مانند او و مطبوخ مقشّر او با شیر و روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا و ارد او قابض
طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولّد سده و سنک مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنج [illegible] دخان الکندر
دوده کندر است که او را سوزانیده طاسی منکوس بر کنارند تا دود دران جمع شود جهة ورم و قرحه چشم و تزدیا
مژه و رفع موی زیاد و التیام قروح اعضا نافعست دخان القوارير دوده شیشه است اکرم و خشک و مقوی
باصره و جالی و جهة سبل و ناخنه و بردن کوشت زیاد زخمها مفیدست و دوده مرصا جهة رطوبة چشم
و تاکل کوشهای ان نافع و دوده بطم را نیز همین اثراست و دوده میعه و قطران مثل دخان القواریر است
و دوده هر چیز حکم اصل ان دارد با شدة لطافت دخس دلفین است دردار لغة فارسی است و او را درخت
پشه و نارون نیز کویند چه ثمر او چون خشک کرده از جوف او پشه متکون میکردد و نوعی از غربا است در اوّل
سرد و خشک و قابض و با قوة جالیه و جابر کسر اعضا و التیام دهنده جراحات تازه و برک تازه او مقوی
دندان و لثه و قاطع اسهال و پخته او ملین طبع و ضماد او جهة جراحات تازه و با سرکه جهة جرب رطب و قوبا و
عصاره برک او که بمکوم کرده باشد جهة ورم کوش و اکتحال او با عسل جهة ظلمت بصر نافع و پوست
بیخ او در افعال قویتر و یکمثقال او با شراب یا اب مسهل بعسر بلغم و طلای ان با سرکه جهة تغییر دندان
رنک برص موثر و رطوبة ثمر او جالی جلد و بثره و جهة نب دق و سرفه مزمن مجربست و ابخیسانیدن ثمر خشک
او قائم مقام رطوبة است او و چون پشه او را در اتش کذاشته رطوبتی که از طرف دیکران بهم رسد در کوش
چکانند جهة رفع کری که از امتداد امراض بهم رسیده باشد از مودات او محرق خون و مولد سودا و مصلحش
شکر و قدر شربتش تا یکمثقال دستنبویه بفارسی دستنبویه کویند از جنس خربزه است بغایت خوشبود
کوچک و در افعال مثل خربزه کرمک است که ملیون نامند و در بطیخ مذکور شد و اکثر در دار املیون
داخته اند و غلطاتست و بوییدن او سخن دماغ و مقوی ان و مفتح سده دماغی است دردوغ بعضی بلغة فارسی
عقربی شکل غاکستری رنک کره دار و عدد کره او زیاده از دو سه نمیباشد و با اندک تلخی و خوشبو
و با صلابت و اندرونش سفید و برک کیاه او شبیه ببرک بادام و مایل بزردی و بر زمین فرش
میشود و با زغبیت و ساقش مجوف و بقدر دو زرع و از برک میان میروید و برکهای ساقش متفرق و باریکتر
و درازتر از برک تحت و زیخعدد تا هفت عدد میباشد و کلش [illegible] و مستعمل از و بیخ است
و قوتش تا ده سال باقیست در سیم کرم و خشک و [illegible] و ریاح غلیظه و مقوی حواس و
معده و جکر و سپرز و دل و مفرح و باه [illegible] خفقان و دفع طاعون و کزیدن عقرب و رتیلا
و تقویه هضم ها و مالیخولیا مراقی و با شکر جهة درد سینه و صداع بلغمی و او غثیان قطعا و دود و دخان الخانه

الدال مع الراء

جهة رفع و تعلیق سوراخ کرده او با ریسمان بر کمر کاه زن حامله باعث تسهیل و حفظ جنین از افات و بستن
عددی ازان بر سر که بطول سوراخ کرده باشد موجب رفع فزع خواب و دیدن خوابهای خوب و مصدع
و مصلحش بادیانه و در محرور اشربه بارده و حامضه و قدر شربتش تا دو درم و بدلش بوزنش زرنباد و دو ثلث
او قرنفل است دردی ته نشین عصارات و بفارسی لای نامند و بهترین لایها لای شرابست که خشک
از اطریلا مند و بفارسی دارتو نامند در سیم کرم و خشک و در تحلیل او را مجرب و جهة رفع حمره و قروح
و قلاع و بردن کوشت زیاد از زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و ضماد او بر زیر شکم جهة رفع سیلان
حیض دائم و در سایر مواضع جهة کلف و نمش و سایر اثار و نیکو کردن رنک رخسار و تسکین دردهای
بارده و مفاصل و ورم پستان و محرقا و که خشک او را در روی اخکر یا در کوزه کذاشته سوخته باشند
عدی که سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع اثار قویتر و مستعمل تازه محرق اوست و کهنه محرق ضعیف
و مغسول سوخته او جهة غشاوه نافع و جالی بصر و ناخنه و بیاض و با برک مورد جهة ورم بلغمی معده و ضماد
مفید و بدلش زرنیخ سرخ است و چون او را با قلی و شب تدبیر کنند جهة ازاله سرخی مس بغایت موثر و چون
با رود سفید کنند در اصلاح نقره و زدودن زنک مس بعید است دردی الخل لای سرکه در جمیع افعال
ضعیفتر از وست مکرد منع اکله که قویتر است دراج مرغیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و مولف
تذکره اشتباه نموده در دوم کرم و خشک و لطیفتر از کبک و تذرو و کوشت او زیاد کننده جوهر
دماغ و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیهاست
و خون و زبل و زهره او کحلا و دافع بیاض عین و اثار جلد و بقول بعضی بیضه او با روغن دارفی جهة دردی کوش
عجیب الاثرات دردقیون اسم یونانی و بعربی زیتونیه نامند کیاهیست برکش شبیه ببرک زیتون و ازان درازتر
و باریکتر و شاخهای او کمتر از ذرعی و کلش نارنجی و تخمش مستدیر و از کرسنه کوچکتر و مختلف الرنک و در غلاف
کیشفی درست و شبیه بغلاف نخود و بیخش بسطبری انکشتی و بقدر ذرعی و منبت او زمین سنکلاخ و نمناک
و نزدیک دریاها میباشد در سیم کرم و خشک و بغایت مجفف و دو درهم او سم قتال است در همان وقت و کمتر
از دو تا هفت روز و قدر شربتش تا یکدانک و مصلحش قی کردن با سرکه و شیر تازه و در زور سایده او قاطع خون
و التیام دهنده جراحات و نطول [illegible] او را و چون در روغن زیتون بجوشانند مسقط دانه بواسیر و قالع
دندان و قطور او رافع کری [illegible] بعض مجربات انسته اند و جهة درد مفاصل و امثال ان دیات مو
و اب او در تنقیه معادن و ثقیل کردن خفیف [illegible] مشهوره مجربه اهل صنعت و ابن بیطار غیره
او را سرد و قویتر از لفاح بیان نموده اند دردبطارس [illegible] یعنی ولد البلوط است چه ان کیاهیست
که از درخت بلوط میروید و می پیچد و نوعی از جفاپیج و بیخش مشبک و بهم پیچیده و مزغب و شیرین

باعفوصه وصلب وبراق وسیاه وسرخ وتیره رنك نیز میباشد وبرکش مثل برك نرکس وباحلاوه وتندی وبلعاب
وسخت وتلخی است در سیم کرم وخشك ویکدرم او کشنده است بالتهاب ودرد شکم وبغایت قابض ومعقل
وضماد او جهت کزاز وفالج ومفاصل وخنازیر نافع وقدر شربتش تا یك دانك و با الیدن سائیده او بر بدن زود
پاك کردن وباز تازه نمودن او وادرستن موی عجیب الاثر دانسته اند دیاس معرب اندوروس فارسی ونوعی
از ورد منتن است کیاه او بقدر شبری وزیاده ازان واز ساق او شاخها دسته وبرکش شبیه ببرك کتان و
سبز مایل بسیاهی وعدد برك هر شاخی از سه تا هفت وکلش زرد ومستدیر وپهن وکوچك وبدبو وتخمش
شبیه بفلفل کوچکی در سیم کرم وخشك وبابرودت وبنیم درم تا ده ونیم مسکر قوی وزیاده ازان کشنده
بخناق ومحلل بلغم وسودا ومفتح سدد ودافع یرقان ورياح وکویند چون بار وغن طبخ کنند بوزن او ارد کندم
اضافه نموده باعسل بقوام اورند وبعد از طعام تا تاش درم او را تناول نمایند در فربهی بدن مجرب است ومقوی سینه
ومصدع ومصلحش کتیرا وکثیرا است ومؤلف تذکره دیاس را بتقسیم بجزء دیکر نموده وبه انجبار نیز درفینا بلغة بطی
شامل روغن بلسان وبلسان است درعلیقا درافیطون لوف الکبیر است درقطولیطس با دند طویل است درلبج
نوع از لبلاب وکویند خندریلی است درافیقن قلومس است درسومارس یونانی دجاج است دراقن بلغة شام
اسم خوخ است دردروغن زیتون اسم فارسی عکر الزیت است دربغفا اسم فارسی حجر القمرات درخت کاج
اسم فارسی صنوبر است درخت وسك اسم فارسی غرب است درستا اسم فارسی الوسنات درختا رون
اسم فارسی درونار است درمنه ترکی اسم فارسی تخم بستبیاج است درمنه خراسانی اسم فارسی کیاه وخشن ترکی او تخم ان
بستبیاج درمنه اسم فارسی شیح است درونمنا اسم هندی نوعی از بلسان است درنا اسم ترکی کرکی است
درناقا اسم ترکی ظلف است دستنبویه اسم فارسی درداب است دشلبش هیلون است دعیا اسم سریانی الدال مع الشین ومع العین ومع الفا
اقاقیات دعیامینون انیون است دعثا ملك البطم است دفلی بفارسی خرزهره نامند ویونانی شر بوره
ودبرانی رودیون وبعربی حبن کویند وان نباتیست بقدر درزع وزیاده ازان وبرکش بزرك وعریض
وبی تشریف ودراز وصلب وبد بو وتلخ وتند وکلش خوش منظر وبیاض سرخ وبعضی هم زرد وسفید میباشد وو
وبزرك وچیزی مثل موی برو مجتمع شده وثمرش طویل قریب بشبری وبر از جسمی مانند پشم وبیخش دراز وباریك
وشور وسرخ بری ونهری میباشد ودر تمام سال اصل وباقی ودر بهار کل میکند وبری او عظیم است درآخر
کرم وخشك وبغایت محلل ومجفف وجلا وبرك ونقیع او سم جمیع حیوانات است وبغایت ملتهب وزیاده از دو
درهم او کشنده انسان است واستعمال او مخصوص بخارج بدن است وآشامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم وقیه دافع
سم هوام وطلای پخته او که بعد از آن سائیده باشند جهت ورمهای صلب ودرد زانو وکمر وعرق النسا ومفاصل
وجرب وکلف وجمیع آثار وحکه ومطبوخ شاخ وبرکش با روغن زیتون جهت جرب جمیع حیوانات وبا افیون

والق

جهت درد سر وجمیع قروح ان مجرب دانسته اند وزود برك خشك او جهت زخمها وحمول او جهت درد رحم وآب برك وکل او
جهت جلای دندان واصلاح موی بعد بدل وآب مطبوخ او کشنده کیك وساس وارضه وبغایت مؤثر وروغنی که برك
وکل او در روغن زیتون پخته باشند وبدستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف آن بجوشانند باشد جهت مرطبه
که مقدمه کچلی است وجهت جرب وحکه ودفع برص از مجربات ویکدرم او کشنده یخنا والتهاب ومفتت است ومصلحش
عسل وبدلش در تحلیل بوزنش حلبه ونیم وزن او برك انجره است واز خواص اوست که چون باموی سر تقطیر کنند
قطع شعله کوکرد کند وباعث غوص او شود وهرکاه در آفتاب تنقیه زجفن کند جاری سازد وچون او را با وزن
او حنظل تر ومویز تازه با سرکه که بقدر دو مثل همه روملح القلی عشری نوشادر عشری از روث حل کرده با بیند
وتقطیر بر سحق مثلثه کنند ومکرر اعاده تقطیر بعد از نهایت وتنقیه کنند عقد ارض ها ربنما یند وتنقیه
الدال مع القاف معقود بمقاطر وسحقان باعث تشمیع کرده ومؤلف برهان تنقیه واقامه مجرب نمیده است دقاق الکندر بزعامی
کند با که از او منقش کرده دقیرقیا بلغة سریانی بطنخ است دقسا بلغة سریانی بولکا است دقطامایون بلغة منهور اسم
الدال مع اللام مشکطرامشیع است دقیق النخل بفارسی او را کشت خرما کویند وان طلع رسیده است دلب بفارسی چنار نامند وان درختیست
معروف سرد وتر وقابض وپوست وثمرش بیابس وخشك وباحرارت قلیله وجلا وضماد برك تازه او جهت ورم
زانو وپخته او در شراب جهت ورم چشم ومنع ریختن مواد رطبه ورفع ورم بلغمی نافع ومضمضه او که در سرکه
پخته باشند جهت درد دندان ودر شراب جهت سموم حیوانات وضماد محرقه او بغایت جلا ومجفف وجهت برص و
دفع رطوبة متعفنه زخمها وبا آب جهت تقشر جلد مفید وثمرش بابیه جهت سوختکی آتش ونفوخ کل او که از ثمر
کرفته باشند جهت قطع رعاف مؤثر وبخور او ورباشید تاب وجرم مطبوخ او کشنده حعل است وغباری که بر برکش
مینشیند بغایت مضر صوت وسمع وبصر وقصبه ریه است ومصلحش شیر تازه دلدل نوع کبیر قنفذ است وقنفذ جلی
نیز کویند وبترکی کرپی ودر مازندران شال قنیمی ودردیلم شال کوه نامند وان حیوانیست قریب بسك ودر پشت
او بجای موی خارهای ابلق از سیاه وسفید بقدر شبری وزیاده میباشد واز قلم باریکتر وطرفین او باتندی
دزور سوخته او جهت جراحات بغایت مفید ودر سایر خواص مثل قنفذ است وان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد دلیك ثمر کل
سرخ صحرائیست مثل ثمر کل سرخ بستانی واندك شیرینی وعفوصه وزرد مایل بسرخی وبقدر زیتونی ودر تنکابن
کلیك نامند وبترکی اب برنی کویند ودر اصفهان نکل وکل نبات او برخاتر از کل بستانی وکلش بی بو ومشتمل بر
و جوف ثمرش مزغب هم جهار ورق ومحتوی بر دانهای طولانی سفید است در دوم سرد وخشك وقابض ورادع وجهت اسهال صفرا
و دموی وتقویه معده وجکر ودل نافع ومضمضه وغرغره طبیخ او دوسنون او جهت تقویه لثه وخناق مفید
وبدلش ثمر کل سرخ بستانی وقدر شربتش تا ده درم وجرم او مورث سعال ومصلحش کلقند است دلبوث اسم عربی
بیخ سوسن سرخ صحرائیست مثلث وپیازش کم کماسوقیم باشند وبی پرده هایکه با پیاز او بالائی بزرکتر از زیر

وبعد از خشکی بسیار صلب میشود وگلش شبیه ببوس کبود وسرخ مایل به بنفشی وبرکش بسیار کوچکتر از ان وساقش قریب بذرعی وثمرش مستدیر ومنبتش اراضی معموره ومزارع است در اخر دوم گرم وخشک وبارطوبت فضلیه وجاذب وجلا ومسمن ومشهی وکویند بندک فوقانی محرک باه وزیرین قاطع باه زنان واشامیدن بالای جهت قیلهٔ اطفال نافع وچون بیخ اوراسه عدد در یکرطل ببیند خیسانیده هر روز نیم رطل تا یکرطل از ان بنبید بیاشامند جهت خشک کردن بواسیر ورفع ریاح ان مجرب دانسته اند وبدستور اشامیدن یکدرم از بیخ او باماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد وضماد او باکندر وشراب جهت جذب پیکان وخار از اعضا وباشکر وماء العسل جهت تحلیل غرب نافع وطلای او جهت سرخی رنک عود خساره ودفع اثار قرحه او جهت کشودن حیض موثر ومضر حلق ومصلحش دیر پختن وقدر شربتش تا دو درهم است دلو نبت اسم حیوانیست شبیه ببمور ودر اصفهان موسوره وبفارسی دله نامند کوشتش ومنهی ودر سایر افعال مثل سمور است دلفین اسم یونانی نوعی از سمک است وبفارسی ماهی بینی دراز وبدیلمی کچه ماهی نامند سر او شبیه بسر خوک ودر غلوات سرد وتر وقریب الاعتدال ومولد خلط غلیظ ومقوی اعضا وپیه او گرم وخوردن وطلای روغن او جهت درد مفاصل وچون در جوف حنظل گداخته باشند جهت گرانی سامعه وایختن دندان اطفال وبر جهت رفع فزع موثر است دلم بلغهٔ مصر اسم ورشان است دلینس نوعی از صدفیات ودر مصر ام الحلول نامند وان ودع بری است دلاع اسم عربی بطیخ هندیست دلدع بلغهٔ اهل بیت المقدس اسم نوعی از کلج است وبیونانی سفند ولیون نامند دله اسم فارسی دلق است دم اسم عربی خون است وخاصیت خون هر حیوانی در طی ذکران مذکور شد وبجمیع ان محلل اورام وجالی بیاض عین وبرشته او قاطع اسهال ورافع سموم است دم الاخوین بفارسی خون سیاوشان نامند وان صمغیست خالص الحمره مایل به بنفشی وقوتش مدتها باقی میماند وکویند عصاره گیاه سرخی است وانسقوطرو نواحی هند خیزد وگیاه او معلوم نیست در سیم سرد وخشک وقابض قوی وقاطع خون از جمیع اعضا ومنبت لحم ورادع سیلان خون وجهت حرارت جگر واحشا والتیام جراحات تازه وامثال ان بغایت موثر وجهت زحیر واسهال دموی وصفراوی وسحج وشقاق مقعد وتقویت لثه ومعده وبازرده تخم مرغ جهت قروح امعا واکتحال او جهت تقویت باصره وقرحه نافع ومضر کرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش از نیم درم تا یکمثقال وبدلش شادنج [illegible] وعصاره خسی است وچون بلور وشیشه باو زنگ کنند رنگین تر از عقیق میشود ودر نام نظیرها در دماغ مغز سر حیوانات سرد وتر ودیر هضم وباقوه تریاقیه ومقوی دماغ ومولد منی وطلای او جهت رفع خشکی دماغ وسرسام وشقاق نافع ومضر معده ومصلحش نعناع وسرکه وابکامه وادویه حاره است دمعة الشجر کویند صمغ لبلاب وبغایت جلا وجهت ستردن موی انه ودست ادمادم نوعی از لوبیای هندیست بقدر ماشی وسرخ شفاف وبر سر او نقطهٔ سیاه وبهندی مسود

نائند

نامند گرم وخشک ومقوی دماغ رطبه وقاطع سیلان اب دهن وقدر شربتش در مزاج اطفال نیم دانک است دمیا بیونانی نوعی از ماهیست که سیبیا نامند ومذکور میشود دمسیسه بلغهٔ مصر نوع زبونا قنتین است دم التنین ودم الثعبان دم الاخوین است دمعة العشاق حب النیل است دمیسحر اسم فارسی صفراغوث است دمور اسم ترکی حدید است دمور تیکان اسم ترکی خسک است دند بفارسی بیدانجیر ختایی نامند ومشهور بحب السلاطین است گیاه او بقدر ذرعی وبرکش مثل برگ باذنجان وازان رقیقتر وگلش برنک ثمرش ودانهٔ او در غلاف دقیق مایل بسبزی وقوتش تا سه سال باقیست وقسم چینی او بزرک دانه سبیدتر ودر نحم قسم شجری شبیه ببیدانجیر وغیر منقط وسیاه وکوچک وبطی العمل است ومورث مغص وقسم هندی متوسط المقدار وغیر مایل بزردی ومنقط بسیاه میباشد وبهترین اقسام چینی مایل بزردی وسفید ونعبذنان هندیست در اول چهارم گرم وبغایت تند ویابس ودر جوف مغز او پرده ایست وان در سمیت مثل بیش است وبدستور پوست او را باید جدا کرد وهرچه در پوست صدفی مانند باشد بدستور از سموم قتاله است واقسام ان مسهل بلغم وسودا وجاذب رطوبات خام از مفاصل ومفتح وجهت استسقا ویرقان ونقرس وسنگ کرده ومثانه ودرد کمر وورکین وساق نافع وطلای او جهت حفظ سیاهی موی ومورث حمره وتقشر جلد وچون برلب رسد سرخی از انرا زایل کند وتکرار ان موجب برص لب وضماد او با ماء جهت شقاق بدن حیوانات وبا ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده واوجاع مفید وقدر شربتش در قوی الابدان یکعدد ودر غیر ان نصف عددیست که با مصلحش باشد ومضر محرورین وبکید بهم او کشنده باسهال المفرط وقطع امعا ومغص ومصلحش بعد از جدا کردن پرده او دو دهن در روغن بادام وکتیرا وقند وگل سرخ وپختن با ابلیمو وکنانشت ومعین فعل او تربد وعصاغاغث وطیلهٔ کابلی وانیسون وبیناعصل وزعفران وسقمونیا است وبعد از ان خوردن اب سرد وشیرو ربوب مضر است ومشوی او را مضرت کمتر ودر هوای بسیار گرم وبلاد حار یابس وضعفا الابدان استعمال او جایز نیست دندنهٔ ارا قوا دنقه شیلم است دنق سپستان است دنقر ابقر است دنبه اسم فارسی الیه است دندان فیل اسم فارسی عاج است دینلان اسم ترکی کنجد است دوایا اغرها بیونانی نباتیست که در سنگلاخ وزمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس وطولش زیاده بر شبری ومایل بزردی وزغب او نیز مایل بزردی وبرسر او چهار برگ مربع شکل وسبز مایل بسفیدی وبر بالای برگها چیزی میروید بی گل وتخمش در ان وخوشبو وخام وپخته او از ماکولات است در اول ثانی گرم وخشک وبا اندک تندی ومقوی معده ومدر بول وملین طبع ومحلل وجهت رفع اروغ ورباح شکم وخوشبو کردن دهان نافع است دوسر نباتیست مثل گندم ومنبت او گندم زارها وازان درازتر ودرشت تر ودانهٔ او ریزه وباریک وخوشهٔ او متفرق وپوست او بسیار وبعضی از ان سرخ ودر هر خوشه دو یا سه غلاف بشکل قبه ودانها در میان پرده غلاف وخوش طعم گرم وبا اندک خشکی ومنضج ومحلل ومسهل اقسام کرم معده وضماد او جهت اورام صلبه وداء الثعلب وبا ارد گندم جهت عرق منفجر نافع ومضر انثیین ومصلحش کثیرا وقدر شربتش دو درهم است ادوقو بیونانی اسم

غمجه بضم شین وسکون حا اسم بلدیست در اطراف عمان ۲۲

تخم زردک بری است شبیه بنانخواه و از آن ریزه تر و جثه او مثل چتر کشنیز و گلش زرد و تند و زغبدار و خوشبو
و بیخش بسطبری انکشتی و باریکتر از آن قریب بسبزی و طعم او مثل زردک و در قزوین کزر کویند و در جمیع افعال
قویتر از بستانی است سوی تحریک باه و در جزو خواص نبات او مذکور شد و مراد از دوقو تخم اوست در سیم کرم
و در دوم خشک و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه و هاضم و محلل قوی و با قوه
تریاقیه و جهة سرفه کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و تنقیه
رحم و اسقاط جنین و کزیدن هوام و رفع عسر ولادت و بیح اطفال و جهة استسقا طبلی مجرب دانسته‌اند و ضماد او محلل
ورم بلغمی و تدخین بتخمش تا دو درم و کویند مضر باه محرورین است و مصلحش کثیرا و مضر مثانه و مصلحش مصطکی
و بدلش دو وزن آن تخم زردک و کویند بوزنش تخم کرفس است دوقس بلغت یونانی شامل دو قسم نبات است
یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه بانجدان و بی بو و دیگر را برک مثل کشنیز و گلش سفید و چتر
او مثل چتر زردک و تخمش شبیه بزیره و با تندی و بیخش در طعم شبیه بزردک و برکش بی زغب در سیم
کرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل دوقو و از آن اندک ضعیفتر و تخم قسم اخیر را چون
سائیده بر جامه خواب پاشند رفع کیک کند و جالینوس دوقس و دوقو را یکی میداند و بعضی دوقو را یدوس دوقس را
از اصناف زردک بری شمرده و این بتحقیق اقربست دود البقل بفارسی کرم سبزه نامند و آن حیوانیست شبیه
بهزار پا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برکهای سبزه بهم میرسد سرد و خشک و تازه
او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون جهة کزیدن جانوران و آشامیدن آن جهة رفع سموم مشروبه
نافع است دود الزبل کرمی است زرد رنک که در مزبله متکون میشود تکرار ضماد مطبوخ او در روغن زیتون
جهة قرطسه که مقدمه کچلی است و رفع داء الثعلب مجربست و مالیدن روغن او جهة بواسیر و امراض مقعد
مفید دوارم بالف و یاء الف چیزی مثل صمغ و سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه متکون میشود
در افعال قائم مقام مومیائی است دود خشب الصنوبر کرم درخت کاج است قریب الطبع بذراریح و بکشتن آن
ستم قاتلست و ضماد کوبیده او در کشودن ورمها و ازاله کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعلست دود الخل
کرمی که از سرکه و شراب بهم میرسد و ضماد او رادع و محلل و مقوی اعضاست و سعوط او جهة رفع کرمی که در
دماغ بهم رسد قوی الاثر است دود الحریر کرم ابریشم است در اول حال او تخمی است ریزه مدور و کبود رنگ که در
لته بسته در زیر بغل نکاهدارند تا کرم شود و بعد از بیست روز زرد و اول فصل بهار متکون میکردد و شبیه بمورچه است
و بتدریج قریب بچهل روز بزرک شده سفید میکردد و درین ایام شش روز اصلا برک توت نمیخورد
بار اول یک روز و بار دوم دو روز و بار سیم سه روز و بعد از آن پیله بر خود تنیده رنگش سرخ و بهیئت
دانه خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون میاید سفید لون و پر دار میکردد

وادهٔ او

و ماده او بهم جفت شده در عرض سه چهار روز تخم خود را ریخته میمیرد و از رعد و ریاح مغربی و مرور زمان بیض
فاسد میشود در اول کرم و در دوم تر و سه درهم از خشک او با سپیده با آرد کندم که چند روز بیاشامند
در تسمین بدن و نیکو کردن رخسار بغایت مفید و تعلیف مرغ باو بغایت مسمن آن و خاکستر سوخته او
جهة التیام زخمها و رطوبت او جهة رفع آثار و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهة اورام و آشامیدن
آن جهة خفقان نافع و تعلیق خشک او با پارچه سرخی جهة رفع تب موثر است دوام شامل درخت مقل
و بلوط مستدیر است داء الشعث بلغت مصر اسم سلیمانی است دوارس اسم فارسی ریاس است دراوس شوکرانست
دود الجراد بنات وردانست دورجوك لبوث است دوقوری دوقو است دوقواعریا دوایا اغریا است دوسوا الحدید است
دوم بلغت مغربی خرما است دواء الخطاطیف خالیدونیون است دواء الحیه جنطیانا است دولطالیسقرا و بلغة
هندی اسم خاکسار است دوباروج کالج است دود القرمز و دود الصباغ قرمز است داء النمر بیخ نرولک است
دویه نوعی از لوفات است دوقوفینا بیونانی حنظل است دوقص بصل است دویا رجها است دوقطان شکوله؟ شنیع؟
دواله اسم فارسی اشنان است دوشاب خرما دبس است دوشاب اسم فارسی میفختج است دوغ اسم فارسی مخیضات است
دوده اسم فارسی دخانست دوکی اسم ترکی ازرات دولی اسم ترکی جلیباتست دوشان اسم ترکی ارنب است
دوشان قودری اسم ترکی خفاش است دوته اسم هندی لبن است دود اسم هندی مرزنجوش است دورلی بکر
اسم هندی بادنجان [illegible] ترکی است دهن البلسان کیفیت تکون او و بلسان مذکور شد بهترین او تازه قوی الرائحه
الدال مع الهاء
خالی از حموضت که شبیه باب بیاض تیره مایل بسرخی باشد و زود حل شود در آب و قوام شیر کند و در شراب
نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس پشمی چکانند بشستن باب اثری از آن نماند و در چشیدن زبان را
اندکی بکزد و با قبض باشد و هرچه در وی این آثار نباشد مغشوش است و خوب او را قوة تا چهل سال باقی است
و آنچه از شاخ و برک بلسان و روغن زیتون بعمل آورند قریب القوة باوست و آنچه بالفعل متعارف است از جهة
عدم درخت بلسان که در عین الشمس بوده از شاخ و برک نیشام و میعه سائله و کبابه و روغن تخم ترب [illegible]
کرفته در ده مثقال از روغنهای کهنه میجوشانند تا ربع بماند و صمغ درخت کاج را چون در روغنها حل
کنند اکثر آثار او را دارد و دهن بلسان شبیه باوست میباشد در سیم کرم و خشک و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه
و تریاق سموم هوام و خانق النمر و سایر سموم و ملین صلابتها و محلل مواد بارده و مقوی عصب و رحم و قوت باه
و آشامیدن او جهة اخراج زلو از حلق و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصاة و قرحه
شش و ضیق النفس و ربو و نفس الانتصاب و درد کلو و حرقة البول و سلس البول و امراض مقعد و ضماد او
جهة استرخای قضیب و رفع لرز و تغیر رنک و ضحک و دردهای رطوبی و جراحات و پاک کردن جرکها
و حمول او جهة اسقاط جنین و درد رحم و قطور او جهة درد کوش و اکتحال او جهة ابتدای نزول آب نافع و تدهین

تا نیم مثقال و بدل یکوزن و نیم تا دو وزن او روغن زیتون کهنه است یا روغن رازقی که حب بلسان در آن
جوشانیده باشند و روغن ترب بهتر از سایر ادهان ربیلان و چون روغن زیتون را هفتاد بار با مثل او آب
صاف بجوشانند تا آبها سوخته شود روغن بماند در جمیع موارد و خواص بدل لادن است و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند
دهن باصطلاح اکسیریان زیبق است و در عرف اطبا چربی که از اشیا بطریق مخصوصه حاصل شود
و روغن حبوب و آنچه از گلها و شکوفها و غیر آن گیرند هر یک در مکان خود مذکور شده و میشود و آنچه
از قرع معکوس تقطیر کنند قوی تر از سایر اقسام و طریقه هر یک در دستور ثانی اول مذکور است دهن النوس
الاسما بخواهد من این رسالات و در این رسالت مذکور شد دهن الزفت در حرف زا مسطور است دهن البزر
روغن تخم کتان و در کتان مذکور دهن المبارک و دهن المنقذ روغن آجر او مذکور شد دهن النارنج
روغن ترنج است او مذکور شد دهن الحل بحاء مهمله روغن سمسم است دهن الخل بخاء معجمه از مرکبات و در باب
ادهان در دستور ثانی مذکور دهن الجل بجیم روغن گل سرخ است دهن عسلی او مالی دهن الخلوق ثالی صح
روغن زعفران است دهن الحجر نفط است دهن البطم روغن درخت بطم است دهن حب البطن روغن
حب الخضرا است دهن التنوا روغنی است که از روغن کتان و روغن زیتون و سندروس میسازند و در سند
مذکور است دهنج بفارسی دهنه فرنگ نامند و آن سنگیست که در معادن مس و نقره از انجاران معدن متکون
میشود مثل زبرجد که از معدن طلا بهم میرسد و دهنه بخار معدنی است و بهترین او سبز تیره اگر در
صفا هوا صاف نماید و در تیرگی آن تیره و فرنگی عبارت از وست و بعد از او طاووسی مایل بسرخی و شقاقی
و بعد از آن زرد و زبون ترین او طاووسی مایل بسیاهیست و آنچه ساییده او زرد باشد طلائی نامند و هرچه محک
او سفید کرده نقره و سرخ از او تیره و سیاه از آهنی گویند در چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک
دانسته اند و مجلا و ملطف و بیند دم او و فادزهر سموم و سمومات قاتل غیر سموم است آبیاری کردن آمعاو علاج
پذیرنیست و اکتحال او جهة قوة باصره و قلع بیاض چشم مجرب و رافع احتباس بول و آب است اکتحال او از خواص
غریبه است او طلای او با سرکه جهة قوبا و سعفه سوداوی و بهق و برص و سعوط محکوک او با آب سداب جهة
رفع صرع بعید یل و بدستور نفوخ او با مشک تا سه دفعه همین اثر دارد دهما رصاص اسود است دهمنه اسم
دهمتا اسم فارسی غار است دهما توره اسم هندی جونه ماتل است دهمی اسم هندی نماست است دهون اسم هندی
دخانست دهماماسا اسم هندی شکاعی است دهنه فرنگی اسم فارسی دهنج ذهبی است دیو نیرا اسم فارسی است لدالمومیا
و بعربی شجر الجن و اهل هندی و صنوبر هندی نامند و منبت او بلاد هند است و آن درختیست که چلغوزه مایل
نیست و شاخ او شبیه بشاخ زرنباد و اندک تندی و تلخی و تیز او تند و محرق و معطش در چهارم گرم و در
خشک و از سموم قتاله و ضمع او مشکور اهل صنایع و تکاهداشتن او باعث غشی گردید و باعث اطاحن میشود و ضماد او جهة

ومفرح

ومفرّح جلد و جهة اورام بارده نافع و سایر اجزاء دیوداره در سیم گرم و خشک و آشامیدن ساییده او جهة استرخا
فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده و رفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ
او جهة خروج مقعد نافع و مضر شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش تا یک درهم است ادیغرو جس
یونانی بمعنی مضاعف الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی و آن خاکیست که از چاه فیرس بیرون آورده در آفتاب
خشک کرده میفروشند و قسمی خاک مس است که بعد از گداختن در بوته میماند و در طعم و قبض مانند مس است و قسم دیگر
مرقشیثای سوخته است و قسم اول و ثانی مستعمل و گرم و خشک و بیبا مجفف و جهة جراحات خبیثه و قلاع و جوشش
دهان و التیام زخمها و طلای منقطع و حبس خون آن و قروح ختا و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن و کم کردن
موی و با موم و روغن جهة تحلیل دبیله و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق جهة انتهای خناق نافع و
آشامیدن او کشنده است ادیسافوس یونانی بمعنی دائم العطش و آن قسمی از خار است ساقش دراز و خاردار و برگش محیط
ساق و شبیه ببرگ کاهو و بر هندی از ساق دو عدد برگ دراز خاردار مرتب و در بیرون و درون
برگش بر آمد گیها مثل حباب و خاردار و بهر طرف برگ متصل بساق مجوف و عمیق و آب باران بر آن جمع میشود
و بر سر شعبه که از ساق رسته چیزی شبیه بسر خارپشت و خاردار و بعد از خشکی سفید میشود و چون
بشکافند در جوف او کرمهای ریزه سفید شفاف میباشد و تولدش مدتها باقی میماند در دوم گرم و خشک و مجفف
و با قوة تریاقیه و طلای او و آشامیدن نقیع و محلول او و در آب سه روز متوالی جهة سپرز و تحلیل خلط غلیظ و تفتیح
و دفع لزوجت او و مقوی قصبه ریه و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و محلل خناق و ضماد او جهة ثآلیل
و قروح شهدیه سر و ضماد پخته او جهة بحس کردن عضو که ادراک الم بریدن و سوختن نکند و طلای طبوخ
پخ او با شراب جهة شقاق مقعد و نواصیر و تضمید سر او که بجای ثمر است بعد از پختن بر موضع گزیدن افعی
و غیر آن جهة رفع سمیت نافع و چون در پارچه بسته در شیر حل کنند و از آن قدری در شیره بکوبند باعث انجماد
آن میگردد و چون کرمهای جوف او را در پوست حیوانی بسته بر کودک و بازو بندند جهة رفع شب ربع مؤثر دانسته اند
و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا سه درهم است ادیک بر دیک اسم فارسی است و مرگ موش عملی نیز گویند و آن
زرنیخ و آهک و زنجار و زیبق است که مجموع را ساییده در دودیک مضاعف تصعید کنند از جمله سموم قویه و تند است
و جهة بردن گوشت متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح عتیقه آکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات
و با عسل جهة قلع آثار جلد و دانه بواسیر مؤثر است دیامورنا اسم یونانی شربت توت است دیمحا اسم ادیاستو یطوس
جوارش کمونی است دیاقوذا اسم یونانی شربت خشخاش است دینا اسم یونانی تخم کشوث است دینارورین اسم فارسی تخم
از خوار بری است دیل اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور شد دیوایونیطس اسم یونانی اصل اللوف است
دیفروجا دیفروجس است دیوسیرالبوس اسم دیواجنرتین ترکی است دیواسیت حنطقوقای ترکی دیونار اسم فارسی عوسج است

الذال مع الالف

دیوچه اسم فارسی علق است ذافنی اسم یونانی غار است ذاماسکینیا اسم رومی اجاص است ذافنی الاسکندرانی کیا میت
قریب بدرخت غار جبلی شبیه ببرک مورد و از ان بزرکتر و سمین و طول شاخها بقدر شبری و از ساق و ثمر ما بین
برک بثمری دسته بقدر نخودی و سبز و سرد و در بیخش خوشبو و شبیه بعود و تند طعم در دوم کرم و خشک و ملین
و مخرج جنین و جهة تقطیر و حبس البول و حیض نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقالست ذافنی ویدا
یونانی و بمعنی شبیه الغار و قسمی از ماز ریون عریض الورق است و بمغربی مازرون و در شام بقله منتن تا ساقش بقدر ذرعی
و شاخهای او بسیار و از نصف اعلی میروید و پوست شاخها قوی و لزج و کلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن
سیاه و دانه او که کوچکتر از حب الغار در اخر سیم کرم و خشک و حار و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقیی و مدر حیض
و محلل و مفتح و جالی جلد و رافع اثار و استعمال او شربا جایز نیست و قدر شربتش از برک تا سه قیراط و از ثمر
تا پنج عدد و مقطع و مصرف خلط و مصلحش کثیرا و بدلش دو وزن او ماز ریون است

الذال مع الباء

ذبل پوست سنگ پشت
هندیست و کویند استخوان اوست بغایت سیاه و بعضی از اجزای او مایل بزردی و براق و صلب در دوم سرد و
خشک و محلل و بغایت قابض و شرب محکوک او مسقط بواسیر و با عسل جهة التحام قرحه قصبه ریه و نفث
الدم و تب ربع و ضماد او جهة اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط بواسیر و طلای سوخته او با سفیدی تخم مرغ
جهة شقاق کعب و شق رحم که از ولادت بهم رسد و شق مقعد و خروج ان نافع و فرزجه او مانع سیلان
رحم و اسقاط جنین و جهة تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش سیب و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش استخوان
قنفذ و شانه او بالخاصیه جهة رفع نخاس بن موی و تولد قمل و ریختن موی مؤثرات و چون او را با چوب داری
که ادمی را با او از کلو کشیده باشند یا قدری خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و قفل کتاب مجرب دانسته اند و بر سوده
در اصلاح متباغضین مؤثر است ذباب بفارسی مکس نامند و از فضلات و از لکم سفیدی او کمتر از
یکهفته بهم میرسانند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون میکریزد و کویند چون صورة مکسی از کندش
و زرنیخ ساخته در محلی بکذارند منع او مینماید و اول کرم و تر و بعضی سیاه و بعد از ان ازرق و زرد او خالی
از سمیت نیست محلل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع کوشت زیاد جراحات و مانع انتشار موی و داء الثعلب
و حکه و تریاک و چون سر او را انداخته بر موضع کزیده زنبور بمالند رافع الم ان و جاذب پیکانست و تکرار
ضماد او جهة داء الثعلب مجرب و جهة تحلیل ورم چشم و رفع کوشت زیاد پلک و شعیره از ان مود و نفوخ
سوخته او در مجرای بول جهة رفع احتباس بول مؤثر و اشامیدن او را با شراب جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند
و محمد بن احمد کوید که خوردن پخته و خام او را هنود جهة تقویت باصره و منع جمیع افات چشم مجرب میدانند
و سرکین مکس را چون با اب و عسل بنوشند جهة ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و چون چند روز
کنارند و در افتاب نشینند محل برص پوست انداخته و زایل میکردد و بعضی از اطبا لست و روغن او که

مکرر

١١١

مکرر مکرر باد در روغن کنجد کرده در افتاب کذاشته صاف نموده باشد جهة رویانیدن مو مجربست ذرایح عمات
ملحه حیوانیست بقدر زنبور و پهن و بدبو و با بنات تا تازه سبز باشد و بترکی الاکلنک و بدیلمی وادسین نامند و بلغه اصفهان
قسمی از سیب است و بهترین او موجود در کندم زار است که مایل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ
و زرد منقط بسیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل در اخر سیم کرم و خشک و بیاشند و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع
و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع سپرز و محرق او شربا مستعمل و خوردن محرق او با مرکو
کاو و بدستور با روغن زیتون جهة رفع خوف سگ دیوانه کزیده و بعضی نادر و سیاه و قطعها خون منجمد با بول شان
او میشود و عوام را اعتقاد انست که سکهای کوچک بسبب کزیدن سگ دیوانه متکون شده و این دوا اخراج ان
میکند و در اخراج سنگ کرده و مثانه بغایت مؤثر است و بجای احراق هر کاه بسیار بجوشانند تا سرکه بجوشانند
بیارند تا لطیف انه میشود و استعمال او جایز نیست و ضماد او جهة داء الثعلب و برص ناخن و با قیروطی جهة قلع
ناخن ناصحیح و با سرکه جهة جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و کوبیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و بقایای جلدی

فاسد و درو بیدن ناخن صح

و نمش و اکتحال او جهة ناخنه و روغن زیتون که در جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و کرانی
و درد کوش نافع و قدر شربتش یک عدد سوخته ان و زیاده از ان کشنده است ابین رد مثانه و مغص و بول الدم و غشی
و تب بیاشند و اختلال عقل و چون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد سرشته در افتاب کذارند تدهین او
جهة ابتداء کچلی و قلع مو مزمن ان مجربست ذردوح بتشدید را واحد ذرایح است ذرقون عنب الثعلب است ذرق
بضم اول و فتح ثانی حندقوقای بستانی ذرت جاورس هندی و ان دانه ایست شیرین و سفید و بناقش مثل کیاه
سرد و خشک و قوی الغذا و غلیظ تر از دخن و مجفف و جالی اسهال و در جمیع افعال مثل خندروس و مصلحش روغنها
و شیرینی ها است ذرت مکه خندروس است ذرنیخ طیهوج است اذرباری فنیا است اذرق بسکون ثانی سرکین طیورات

الذال مع الفاء

ذرق الطیر خرفطات ذفری اسم عربی سداب بریست و هرچه کریه الرایحه باشد بدستور ذفری نامند ذفل قطران است

الذال مع الکاف

ذکر بفتح ثانی زراوند طویل است

الذال مع النون

ذنب الخیل بیخ نباتیست با صلابه و نوعی از لحیة التیس انسته امیت او کتا
ابها و شاخهای او بیشمار و مجوف و مایل بسرخی و با خشونت و پرکره و کرههای باهم متصل و پر برگ و باریک شبیه
ببرگ اذخر و از کرهها روییده و در اطراف شبیه بدم اسب و بر اشجار مجاور هم متشبث میکردد و بی کل
و ثمر و بعضی کویند کلش مابین سفیدی و کبودیست و قوتش مثل قوت ملینه در اول دوم سرد و در اخر ان خشک
و قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و جهة قرحه امعا و جراحت مثانه و سرفه و عسر نفس و قاه و اقسام اسهال و استسقا

و نفث الدم صح

و ورم حار جکر و امراض سینه و کثرت شرب و جهة التحام فتق و التیام روده مقطوع مؤثر و ضماد او جهة
التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعا و ورم مقعد و اورام حاره اعضا و سقوط ابدا و جهة
قطع رعاف نافع و قدر شربتش یک درهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام و بدلش ذنب التبع کیاه است

ساقش بقدر دو ذرع و اسفل ان مثلث و اعالی مستدیر و با خارهای نرم متباعد و برکش شبیه ببرک کا وزبان
و مزغب و انان کوچکتر و مایل بسفیدی و اطرافش خاردار و در سرهای او چیزی مستدیر و مزغب
و بنفش رنک و حبی در وسط او رسته مانند موی و بیشم در دوم خشک و در اول کرم و قوتش تا سه سال
باقی و با رطوبت لزجه و قوت قابضه و جهت رفع ورم با سبعیل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و بیخ
او جهت محکم کردن استخوان شکسته شربا و ضمادا نافع و طلای عصارهٔ او جهت استرخای اجفان مفید و مصدع
و مصلحش کتیرا و بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یکمثقال **ذنب العقرب** نزد جالینوس صامر یوما است و بعضی
کویند ثمر کیاهیست شبیه بدنباله عقرب و زرد رنک و نبات او کم برک و در دیه و در بلاد سرد سیر هست در سیم
کرم و خشک و جهت سم عقرب و سایر سموم بارده نافع است **ذنب القط** با صطلاح شام کیاهیست برکش شبیه
ببرک بلوط و کلش زرد و بیخش شبیه بشلغم و ظاهر او سیاه و باطن برنک خون و ضماد او با سرکه جهت کزیدن
تنین بحری نافع است **ذنب الخروف** کیاهیست بیخش باریک و شاخهای او سفید و مجوف و برکش متباعد و شبیه ببرک
راسن و کلش زرد و شبیه بکل رشادی و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت در اخر
دوم کرم و در سیم خشک و عصارهٔ او بدستور سایدهٔ برکش جهت بیاض چشم سعید یل و جهت کزیدن سک
دیوانه قبل از انکه خوف کند بغایت موثر و مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و مضر
کرده و مصلحش نشاسته و شربتش تا یکدرم و بدلش ریعان بجود میر است **ذنب الجرذون** ذنب الخروف است **ذنب الفار**
لسان الحمل است و جهت شبیه بودن خوشهٔ او بدنبالهٔ موش **ذنب الفرس** بلغت شام **ذنب الخیل** است **ذنب اللبوه**
ذنب السبع است **ذو ثلث جبات** عروق است **ذو الف ورقه** مریافلن است **ذو مائة شوکة** و ذو مائة راس قرصعنه است
ذو خمسة اوراق و **ذو خمسة اغصان** و **ذو خمسة اجنحة** بنطافلون است **ذو خمسة اصابع** ثالوث است **ذو خمسة ورقات**
شاملحند نوقا و کیاه خصیة الثعلب و قصیصه و طریفلن است **ذو ثلث شرکات** شکاعی است **ذو ثلثة الوان** و ذو
ثلثة اوراق طریفلن است **ذهب** بفارسی زر و طلا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزیه
و مفرح و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی و یرقان
و سپرز و ضعف کرده و سنک مثانه و رفع هموم و محلول سحاله او که مروارید در اب ترنج حل کرده باشند
جهت جذام مجرب و بدستور جهت زحیر و اسهال الدموی و محلول او با نوشادر فقط جهت اخراج سم مجرب و طلای
ان محلل اورام و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و اکتحال او جهت غلظ اجفان و بیاض و غشاوه و کهنه و
انباشتن او در ثقبه عزب جهت رفع ان مجرب و میل سرمه که از ان بسازند جهت تقویت بصر و منع تمدد و درد چشم
و ذرور او جهت اکله و سنون او جهت درد دندان و امساک او در دهان جهت رفع بد بوی ان و انکشتری او جهت
داخس و اثر الضبنیان و مفاصل موثر و تعلیق خالص او جهت رفع فزع اطفال مجرب و دافع ام الصبیان

خاصیت

خاصیت مخصوص وانهٔ حجری بقدر خردلی که در نهایت صلابت باشد و با طلای معدن متکون میکردد دانسته است
ولعب با طلای دیدن او مورث رفع هموم و باعث سرور و تقویت دل است و چون کوش را با سوزن طلا سوراخ
کنند هیچ وقت التیام پذیر نکردد و کویند مضر مثانه و مصلحش عسل و مثلثات و اکثر را اعتقاد انست اصلا
ضرری در وی نیست و چون طلا را بنهجی سحق نمایند که از اجسام چیزی دران داخل نباشد خصوصا ادویهٔ
سمیه دران وقت خوردن ان باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و درین امور
چیزی عدیل او نیست و طریق حل و سحق ان در دستورات مذکورات و قدر شربتش از یکقیراط و نیم است تا یکدانک
و بدلش یاقوت محلول و چون طلا را بشکل هلیله ساخته در خواب و بیداری با خود داشته باشند متوحش نشوند و خفقان
وخیالات سوداوی در دماغ نکاه دارد و رفع جمیع اعراض مذکوره میشود **ذیب** بفارسی کرک و بترکی قورد
نامند حیوانیست معروف و مزاجش در سیم کرم و خشک و جکرش جهت امراض جکر بغایت نافع و با ابدیتر از
رافع استسقا و تبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با اب کرفس جهت امراض سپرز نافع و غافث مقوی
افعال اوست و قدر شربتش یکدانک و سرکین او بغایت کرم و محلل قوی و بهترین او بغایت سفیدی است
که با خشونت باشد و اشامیدن تا یکمثقال با اب کرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج
سریع الاثر است حتی تعلیق او و غرغرهٔ ان با عسل جهت خناق و بلعنی بغایت مفید و بخور او با جمعیت
موش دران موضع و بول و خون او قاطع حمل زنان است شربا و حمولا و بدستور خصیهٔ او و همین اثر دارد و قاطع
شهوت ایشانست و ارسطو فرموده که یکمثقال خشک ان با اب تره تیزک جهت درد پهلو و سینه با صعوبت
جهت درد تهیکاه بغایت نافع است و زهرهٔ او بقدر دانکی با عسل جهت تب ربع و قولنج و استسقا و بریان بخود او با مطبوخ
جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای ان درین باب موثرات و رافع تشنج و کزاز و جراحات عصب و سعوط ان
جهت نزلات عظیمه و با اب چغندر رافع حمرهٔ چشم در هما نسا و با قلیلی مشک جهت صرع و اکتحال او با عسل جهت
تیرکی چشم و نزول اب و ضماد شربا و روس جهت بهق و برص و باد و یه مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد
مفاصل و قدر یکدانک از ششش خشک کردهٔ او با شیر تازه جهت تب ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه او جهت
داء الثعلب و داء الحیه و ورم فرج و یک قیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب کریختن هوام
و ضماد استخوان ساق او که با ذکرش سوخته باشد جهت بواسیر و طلای موی محلول او بنوشادر و محلل
اورام و او ریختن دنباله او در چراگاه کاو باعث کریختن کرک از ان مکان و پوشیدن پوست کوسفندی
که کرک کرفته باشد مورث خارش بدن و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع و اذیت هوام و سباع و دزدان و چون
در پوست کوک پیچیده نکاه دارند جهت غلبه بر خصم و محبوبی در نظر خلق موثر و تعلیق کعب او بر زانو جهت
درد دیر و زحمت حرکات مفید و چون سر او را در خوابکاه کوسفندان دفن کنند کوسفندان از خوف هلاک

شوند در صورتی که از تنفر محل گریزی نداشته باشند و چون در برج کبوتر کنار ند مار و سایر موذیات داخل نکردند
و چون در ممر سیلاب دفن کنند سیل از ان جاری نکردد و مجرب یافته اند و چون صداف نامهٔ زنرا بر پوست
گوسفند نو بنویسد که کوک گرفته باشد هر که مابین زن و مرد الفت نباشد و چون دندان پیش او را با پوست
بچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل منزل کردد و گویند چون زهرهٔ او را طبوخ کرده مجامعت نمایند
دیگری قادر بر جماع ان زن نکردد و گویند تا کرک دیوانه نشود گوشت ادمی نمیخورد حرف الرّا مع الالف
راسن بیخ نباتیست خشبی و رنکش مابین یاقوتی و سبزی و ساقش شعبه دار و برکش عریض و دندانه دار و قسمی را برک
شبیه بعدس و درشت و انبوه و از ساق روییده و برروی یکدیگر و گلش مایل بکبودی و دانه اش مانند قرطم
و با اندک تلخی و طعمش باتندی و خوشبو و گویند بیخش زرد و بسطبری انگشت خنصر و پوست او سیاه و زرد
و سطبری بالای او بیشتر از اسفل و مستعمل بیخ اوست و بعضی گویند که او بیخ سوسن کوهیست در اول سیم
گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جالی و مقوی معده و دل و مثانه و مفرح و مفتح سده جگر و سپرز
و قی و تشنگی تا دو سال باقیست و با قوة تریاقیه و جهة قطع اخلاط غلیظهٔ سینه و شش و تقطیر بول رطوبی
و مالیخولیای مراق و درد مفاصل و کمر و تقویة باه و فم معده و هاضمه و رفع اختلاج و تحلیل نفخ و طبیخ
او جهة احتباس بول و حیض و توحش و حزن که بمشارکهٔ معده باشد و مطبوخ او با شراب جهة زهر هوام
بارده و نطول او جهة شقیقه و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او جهة درد و طنین و بخور
او جهة گشودن حیض و ضماد برگش جهة شکاف عضل نافع و مضر محرورین و مصدع و اکثار او مفسد خون
و قاطع باه و مصلحش سرکه و ربوب حامض و خمیرهٔ بنفشه و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن او ابرسا و گویند
قسط شیرین است و شرابی که از او ترتیب دهند معروفست بشراب ملائکه و باعتقاد جالینوس در جمیع افعال کند
بهترست و چون راسن خشک را جوشانیده از اب بیرون اورده یکشبانه روز در اب سرد گذاشته بعد از ان
طلا کند قسمی از خمر ابیت روز خیسانیده هر روز دو مثقال تناول نمایند جهة تقویة معده و فساد هضم و برانگیختن
اشتها بعید نیست و از دانهٔ راسن که عددی بالغ تمام جهة رفع سرعة انزال مجرب یافته و بخور او جهة تقویة دندان
و انداختن کرم او و طلای ان جهة نیکوئی رنگ رخسار و با عسل جهة رفع اثار موثرات و شیخ رئیس
نوشته که قسمی از راسن که برگش شبیه بعدس است سیاه و زرد رنگ و کوچک مقدار و گیاه او پر برگ و شاخهای او منبسط
بر روی زمین و منبت کنار دریا و زمین نمناک خوردن او در گزیدن هوام نافع است درسا تکین میر سد راوند
بفارسی ریوند نامند و ان بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزردی ثقیل الرایحه باشد و بعد از ان
قسم ترکی زعفرانی رنگ کم بو و بعد از ان خراسانی و زبون ترین او زنجی سیاه براق صلب است و ریوند دواب
خشبی کثیف سیاه و بیخ ریباس انچه قریب بظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر مشابه بریوند است و چون بقدد

دوسه زرع حفر نمایند ریوند ظاهر میشود و مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و مسهل بعضی اخلاط غلیظه
و رقیقه و خام و با قوة قابضه و مقوی جگر و باد زهر بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول
و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز و امعا و مبرد بالعرض بسبب تحلیل و جهة تنقیهٔ امعا
و تحلیل نفخ ان و انواع استسقا و تخمه و مغص و ورم بارد احشا و یرقان سددی و رفع اسهالی که از سده ماساریقا
باشد و با گل سرخ و قوابض جهة اسهال دموی و بالخاصیه رافع تبها و حرارت غریبه و جهة درد گرده و مثانه
و رحم و خفقان و قرحهٔ امعا و نواصیر و بواسیر و تب ربع نافع و با جاورس و مطبوخ زبیب و بسفایج جهة قولنج
ثفلی و بلغمی و با اب پرسیاوشان جهة سنگ مثانه و با اب لسان الحمل جهة قطع نزف الدم و با هلیله
کابلی و غاریقون و صبر جهة تنقیهٔ دماغ و انواع صداع بارده و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز
و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهة فسخ عضل و عصب و سستی ان و با طبیخ اسارون و قنطوریون جهة
عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد ان و با زد شک و صندل جهة ورم حار در اعضای باطنی
و مقوی ان و با انیسون جهة فواق و اروغ ترش و تمدد تهیگاه و فتق و درد دهن داشتن و اب او را و برد
جهة نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و طلای ان بین الکتفین جهة رفع خوف قلبی نافع و مضر
سفل و مصلحش صمغ و گویند مضر مزاج اطفال و ضعفا است و شربتش تا دو درهم و بدلش در امراض معده
و جگر یکوزن و نیم او گل سرخ و خمس ان سنبل است و عصارهٔ او که اب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ
شده باشد در عرض یکسال قویتر از وست و رب ریوند که در دستورها مذکور است بهتر از عصارهٔ اوست
زازیانج بفارسی بادیان گویند جنسیست او در اول سیم گرم و در اخر اول خشک و تخمش کمتر از برگ او و بیخش
قویتر از سایر اجزا و مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه
و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوة قابضه
و جهة خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب با پرسیاوشان و انجیر جهة سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویهٔ مناسبه
و به تنهائی جهة ریاح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و دفع بلغم حامض
و بدرقهٔ تنفیذ ادویه و ایصال ان باطراف بدن و با سکنجبین جهة تبهای کهنه نافع و مضر محرورین و مصلحش
صندل و سکنجبین و چون عصارهٔ او را با زهرهٔ غلیواج در شیشه کرده سه هفته در افتاب بیاویزند اکتحال او مانع
نزول اب و رافع ضعف باصره و انتشار و چون هر سال در اول نزول افتاب بحمل تا تحویل سرطان هر روز
یکدرم تخم رازیانه را با مثل ان شکر تناول نمایند در ان سال اصلا مرضی عارض نکردد و ذرور سوختهٔ او مانع
انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل جهة گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ او در افعال مثل عصارهٔ اوست و مفتت
حصاة و مقوی باصره است و قدر شربت از تخم او یکمثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال و بدلش تخم کرفس است

وزازیانه بری داشا خها عریضه وشبیه بریباس وبیخش ریزه وبسیار خوشبو درآخر سیم کرم ودر دوم خشک و جهة

تقطیر بول وتنقیه رحم وحرک قروح واسهال مزمن ورفع احتیاس حیض نافع **راتیانج** صمغ صنوبر است که بنفسه مثل سایر

صموغ منجمد کردد ویا باتش طبخ یافته منعقد کردد وثانی را بیونانی قلفونیا نامند وسیال غیر منجمد اوزفت

رطب است در آخر سیم کرم وخشک وقسم اتش دیده او کرمتر از قسم اول واشامیدن نیم مثقال او با زرده تخم

مرغ که نیم بخت باشد وبدستور آب طبیخ سبوس کندم جهة سرفه وربو وجراحت رطبه شش وموضع او جهة

سرفه رطوبی وجذب فضول دماغ وضماد او جهة التیام جراحات وازاله حکه وجرب وخشونات جلد وبا کلنار

جهة فتق رکها ونواصیر وبا تخم کتان با لتویه جهة رفع ثالیل وبواسیر مجرب وجهة شقاق کعب و کجی ناخن موثر

وکشیدن او مثل تنبا کو روز اول یکمرتبه ودر روز دوم دو مرتبه ودر روز سوم سه مرتبه جهة سرفه

وربو وقرحه شش عجیب الفعل وبعضی کفته اند چون با زرنیخ وپیه بز سرشته بخور کنند اثرش قویتر

میشود ومولف تذکره کوید که چون راتیانج را با نصف او وجه الفار ونصف وزن او فلفل با روغن

بادام طبخ داده ضماد نمایند در عسر ساده تنها بواسیر را قطع سازد با الم شدید وتدارک ان سفیدی تخم مرغ

وسفیداب وبخوردن شیر تازه باید نمود وکویند طلای راتیانج مفرها دوابدان نرم باعث ورم کردن میشود

وبخور او که بیارچه الوده در افتاب خشک کرده باشد جهة زکام بارد وتب ربع سریع الاثر است وقسم مطبوخ

او در اصلاح شعر موثرات **رامک** اذاد و یه مرکبه است وان قرصی است که در تدبیر ان عصاره بلح

خشک میشد ودرین زمان از ماز وو دوشاب خرما ترتیب میدهند وبهترین او انست که یکجزو ماز وونیم جزو پوست

انار را سائیده در اب دو سه روز بجوشانند وبرهم زنند تا مثل خمیر شود وربع جزو زاج ومثل ان صمغ

علوله یکجزو ونیم دوشاب خرما یا عسل اضافه نموده قرص ساخته باز ندوا کر بوزن پوست فاد بلح بیانار سر

اضافه کنند بهتر است در دوم سرد وخشک وقابض ومجفف وملطف ومقوی معده وامعا ومسکن

حرارت ومانع ریختن مواد باعضا وجهة اسهال کهنه ضعیف معدی ونزف الدم وذرب وسرفه ودرد سینه و

جکر وتجفیف قروح شربا وضمادا نافع وطلای او مقوی جلد مسترخیه ودافع ورم حار ونقرس وورم مقعد

وبیرون امدن مقعد وحابس عرق ورافع عفونة وبخار فاسد وباحنا مسود موی وقاتل قمل وشپش واو مقوی لثه

وقاطع خون او وقدر شربتش تا دو مثقال وبدل سک ومضر مثانه ومصلحش عسل **راوزقی** در تقدیم سوس

ازاد را نامیده اند که زنبق باشد ومتاخرین اشتباه نبوحه سفید نموده اند **رائج** نارجیل است **راتیاج** و **راتیج**

راتیانج است **رائی** نوعی از سمک است وبلغة هندی اسم خردل است **رال** بلغة هندی اسم رماد است **راوند** بیونانی اسم راوند

رانا بیونانی رمان حلو است **رازیانج رومی وشامی** انیسون است **راقه** حلتیت است **راح** خمر است **راغن الاسد** نوعی

از عرطنیثا است **راطینی** بیونانی اسم مجموع علکها است **راس الشیخ** بلغة اندلس افسنتین است **راس الهدهد** بلغة اسکندریه

تمی

تمی از مخلصه است **رال** اسم هندی قنقهن است **راج هنس** هندی پرسیاوشان است **راج کیری** اسم هندی عصی الراعی است

راج کیرا اسم هندی اذان الغزال است **راسو** اسم فارسی ابن عرس است **راسخت** و **روی سوخته** روسختج است **رب** عبارة

از اب میوها ونباتات است که بطبخ بقوام اورند ورب بر چیزی درخت ذکر ان مذکور است **ربل** نوع جبلی افسنتین است الرابع الباء

وکویند نوعی از برنجاسف وقیصوم است او در دوم دو درهم او را جهة رفع زهر هوام مجرب دانسته اند **رب العنب** میفختج است

ودر دیلم دوشاب ترش نامند **رب الضرو** صمغ کمکام است **ربلس** ملیلوتا **ربیان** اربیان است **ربوق** عنب الثعلب است

ربیثا نوعی از ماهی کوچک است ودر افعال قوی تر از ماهی ربیثا دانسته اند **ریتیلا** بفارسی انکورک نامند وان الرابع التاء

حیوانی است شبیه بعنکبوت ودست وپای او کوتاه وان اقسام میباشد وانسموم قتاله او بارده است وکزیدن او وخوردن

صددی از وانسموم قتالات است وضماد کوبیده او لجذب ورفع سم میکند واطبو ریقس دیثن زنده او را در موضع کزیده او نبویج

بر بازوی صاحب تب دوری جهة رفع ان مجرب دانسته ودر زور خشک او قاطع ثالیل او وکویند چون ملوع او

در ظرف طلا کنند رفع ادنیت نظر او شود **رتم** بلغة عربی نباتیست سفید وسیاه میباشد سیاه او را شاخها زیاده

بی برک وصلب ومانند ریسمان بر چوبها میتوان بست وکلش زرد وثمرش مثل لوبیا ودانه او مثل

عدس وقسم سفید او را ثمر وکل وشاخ مانند قسم سیاه ورنگ شاخهای او سفید است در سیم کرم وخشک

وجذاب ومحلل وبا قوة قابضه وتند ودو درهم از ثمرش مقی قوی وحقنه بعضا او مسهل خون وجهة

عرق النسا نافع وضمادش جهة نمش وکزیدن سک دیوانه واشامیدن او بدستور جهة سک دیوانه واخراج

جنین میت نافع وقاتل جنین زنده ومدر قوی ومسهل اقسام کرم معده وخوردن هفت عدد دانه او که یکصفات

تا سه روز متعاقب بنوشند سبب اسهال ومنع بروز دمل کند ومضر معده ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا

زنه اسم بنطی بندق هندی است **رتق سروال** اسم هندی حی العالم است **رتاک** مشکطرا مشیع است **رترتا** اسم خناء الغول

کبار است **رجل الغراب** کویند نبات اطریلال است واکثر تصریح نموده اند که غیر اوست ودر نواحی بیت المقدس بسیار است الرابع الجیم

کیاهش بقدر شبری وبرکش بسیار سبز مایل بسیاهی ومشقوق شبیه ببرک شبت وسط او منتق بقدر شوه مانند

چنکال غراب وشعب او متفرق وبا تندی وانداک قبض وشیرینی مانند طعم زردک وبیخش بسیار غائر ودر زمین

ومستدیر وظاهرش زرد وسائیده او مثل سورنجان وبزبان پهلوی کلاغ پا نامند در اول کرم ودر دوم خشک

مفتح سده ومفتت حصاة ومسکن ریاح ومحلل وجهة قولنج ومغص ودرد کمر وپشت بغایت موثر وبیخ

مطبوخ او در رفع اسهال مزمن بعدیل وطلای عصاره او که باتش بقوام اورده باشند جهة درد مفاصل

بارد وبا بیموزن تلفاح جهة مفاصل حار مفید وبدستور روغنی که در وجوشانیده باشند جهة مفاصل نافع ودر مضر

محرورین ومصلحش کاسنی وامثال ان وشربتش تا دو مثقالست **رجل الطیر** و **رجل الزرزور** و **رجل العقعق** و **رجل**

العقاب کیاه اطریلال است **رجل الحمام** ابو خلسا است **رجل الدجاج** اقحوان است **رجل الراعی** خربق سیاه است **رجل الجراد** ذنب الخیل

الراء مع الخاء

رجل الفروج و رجل الغراب قاقلیات رجله بقلة الحمقا رجل الذئب رجل الغراب رجیع فضله
حیوانات رخیق بخاء معجمه خمی رخمه اسم عربی مرغ مردارخوار است و آن قسمی از کرکس و بزرگ جثه و سفید و ابلق
و باخط سیاه و چشمش زرد و مسکن او جبال و بیابان و بغایت خایف و مشتاق در دوم گرم و در اول
خشک و تخم او بهترین اجزاء اوست و گفته اند که اگر هفت عدد بیضه او را بطریق خاص جهت جذام اوایل
رنجت بخورد و به نکردد از ادویه دیگر باید مایوس بود و طریق آنست که بعد از تنقیه یکعدد بیضه او را
تناول نماید و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورد و بعد از آن مرق چرب بیاشامد و بعد از یکهفته تکرار عمل کند
و دود و پوست تخم او قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحت و با سرکه جهت قوبا و حکه نافع و سرکین او با سرکه
جهت رفع برص بعید البرء و حمول و دود او را در اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او جهت گزیدن
عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی سامعه و رفع کری و بخور گوشت قدید او با خردل
تا هفت مرتبه جهت گشودن کسی که از زنان بسته باشند موثر دانسته اند و قطور و سعوط زهره او با روغن
بنفشه در گوش طرف مخالف جهت درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریاح و کری و اکتحال او
با آب سرد جهت رفع بیاض و بخور پر او جهت گریزانیدن هوام پردار نافع و چون جگر مشوی و یا سابیده او را
سه دفعه هر دفعه یکدانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و اشامیدن
پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده باشند با شراب جهت رفع جمیع سموم و دو درم مغز سر او مورث سنا بیده صح
جنان و بلاهت و تعلیق سر او بخور موی آن باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با روغنها جهت درد
سر نافع و از ارسطاطالیس منقولست که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا
شود تدهین آن جهت رفع جذام مجربست رخبین لغت سریانی و بفارسی لور گویند و آن غیر مصل او ماییه
شیر که بطبخ غلیظ کرده و بچکانند حاصل میشود در اول گرم و در اخر خشک و کثیر الغذا و مشهی و شیرین
و مسدد و بطی الهضم و ثقیل و مصلح آن مصل ماییه دوغست که بعد از خشک شدن آنرا جدا کرده و از جوش
بسیار منعقد کرده و بترکی قراقروت نامند و انشاء الله در میم مذکور میشود رخ اسم فارسی حنوت رخام الطین
طین قیمولیا است رخبینه را تیانج است رخام حجر الرخام است ارساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حاره
ترتیب دهند که معده و قوی تر از شراب ارسطون و درامزجه بارده نافعست رسابحن اسم هندی حضض است الراء مع التین
رس اسم هندی نیل است رسبتا اسم هندی بخور السودان است رساغ سکیاست شبیه بخرچنگ در دوم سرد
وقریب القوه بسرطان و جهة جلای باصره و دمعه نافعست رشته قطایف اسم فارسی اطریه است ارشاحوف الراء مع الثين
بستانیست رشینه را تیانج است رصاص شامل قلعی و سرب است و آن مطلق و مراد قلعیات و رصاص الراء مع الصاد
ابیض نامند و بفارسی ارزیز گویند و تکون آن از زیبق غالب و کبریت قلیل ردی الجوهر و زبونترین فلزاتست

دریم را

درسیم سرد و مجفف و با جوهر رطب جامد از برودت و قابض و اشامیدن او کشنده است و طلای سابیده او با آب
کشنیز و آب کاسنی و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال آن و روغن گل سرخ جهت سرطان
متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحت رحم و پستان و قضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع مواد اعضا
و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه او بر کمر مسکن شهوت جماع و بر تعقد عصب و التواء
آن محلل آن و بالخاصیه انگشتری او باعث لاغری بدن و طوق کردن او بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از بخترست
و چون بروغن چرب کرده بکتارند تا زنگ بهم رسانند از آن روغن زنگ گرفته بر هر آهنی که بمالند هرگز زنگ
نگیرد و گویند دوغ بازیره تنقیه آن میکند و بعد از تنقیه چون با قاطر خل و زاج حل کند و مجری کند عدی
که تشمیع پذیرد سیمه که مناسب او باشد ملحق باول کردد و مجربست رصاص اسود بفارسی سرب نامند و بعربی
آنک و در تکوین از رصاص ابیض زبونتر و از سوخته آن اسرنج حاصل میشود در دوم سرد و تر و با قوه قابضه
و رادعه و از تدفین در زمین نمناک منتفخ و برآمده کردد و سابیده او با روغن گل و عصاره نباتات در خواص
مثل رصاص ابیض و بستن او بر کمر بقدر هفت مثقال و نیم جهت منع احتلام و بستن صفحه او بر غدد و خنازیر و التواء
مفاصل رادع و محلل آن و ضماد او با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و اورام حاره
و قروح مفاصل نافع و چون سرب را بر کف دست بمالند و سیاهی او را که بر کف بماند با آب و غیره بر درد
و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کند مجربست و بچه بهم را چون در زیر بالین کسی بگذارند
و او ندانند خوابهای پریشان ببیند و هفت درهم او را چون صفحه کرده در کوزه نوکنا نشته و قتی که در حال
در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و چون نخاله او را بجهت بخور دهند
که شیاف او بر طرف شود جهت قطع نزف الدم و التیام قروح و دمل و حکه بغایت انفع از ابار و مجفف است
لذع است و اشامیدن سرب کشنده است اما گاه سابیده باشد و فرو بردن گلوله او بالخاصیه رافع درد معده
مزمنه و از موده مجربین است رطب خرمای تازه است و نسبت او بخرما مثل میوه های تازه است بخشک آنها و مضرت الراء مع الطاء
آن با دام بغایت مسمن و محرک باه و مقوی کرده و کمرات و سایر خواص در تمر مذکور شد رطبه بفارسی
باغی تازه و بترکی یونجه نامند و خشک او را بعربی قت نامند در اخر اول گرم و تر و ملین و مشهی و نفاخ و
ضماد پخته او که رونی دو باره نمایند جهت رعشه مفید و مداومت خوردن او با شکر مسمن بدن و مولد خون صالح
و ضماد کوبیده او با عسل محلل دم بارد و با سرکه محلل حاره آن و تخم او قوی تر از سایر اجزا و قابض و مولد منی و مسمن شیره صح
و مدر حیض خصوصا چون درهم او را بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوت آن تا بحال باشد
میماند و قدر شربتش از دو درم تا پنج درم و روغن تخم او و روغنی که از آن سازند و روغن زیتون ترتیب دهند
جهت لقوه و رعشه شربا و ضمادا نافعست و خشک او قابض و کاشف ضعیفه از تخم اوست رعی الحمام گیاهیست طولش الراء مع العین

زیاده بر شبری و برکش دندانه دار مایل بسفیدی و از ساق روییده و ساقش منحصر بیکی و بیخش بقدر شبری و سرخ
مایل بزردی و تخمش شبیه بکرسنه و کبوتر بخت اینکیاهست و مؤلف تذکره کوید که برکش مایل بسیاهی و بیخ او را اطبا
استعمال مینمایند و نار قیصر عبارت از دوست باعطریه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در دوم کرم
و خشک و مجفف قوی و محلل و بارودت قابضه و اشامیدن او مدر حیض و ضماد او جهة التیام جراحات
تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن کل و بیه تازه جهة اقسام درد مفاصل رحم و با سرکه جهة باد سرخ و با عسل
جهة التیام قروح عمیقه نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و شربتش تا دو درم و بدلش قوة الصبغ است الرابع رعی الابل
کیاهیست بقدر بنات زرد و برکش شبیه ببرک درخت سقنو و ازان باریکتر و درست تر و ساقش پر شعبه
و چترش شبیه بچتر شبت و کلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت و وسطان شکافدار و بالدک شیرینی
و بیخش بسطبری انکشتی و در طول بقدر سه انکشت و سفید و شیرین و خام او را بدستور ساق تازه او
میخورند در دوم خشک و در اول کرم و کویند در سیم کرم و خشک است مفتح سده و محلل اخلاط بارده
و ریاح و مقاوم سموم حیوانات و ضماد او با سرکه جهة ورم سرد و خاییدن او جهة تسکین درد دندان و رفع عسر النفس
مؤثر و تخمش جهة کزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصدع محرور و مضر احشا و مصلحش قرفه و سنبل
و قدر شربتش دو درم است او بدلش و خشیرک و کویند چون شتر مسموم شود و ازین کیاه خورد خلاص میشود
و با ینجهة رعی الابل نامیده اند رعی الحمار خاریست شبیه ببادآورد و بغایت تند رایحه شبیه برایحه جوز
و بیخش تند تر و تخمش شبیه بخردل و سیاه و با عفوصت و چون حمار را تخمه و دردی بهم رسد از خوردن
این کیاه خلاص یابد در سیم کرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط و
بدستور تخم او و ربع درهم او جهة سپرز بعد یل و جمیع اجزاء او جهة اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و سرسام
نافع و قدر شربتش تا نیم درم و مصلحش شقایق و از شنه ادرار و مسقط قوة است رعاد نوعی از ماهیست عریض و
کوتاه و پشت او پهن و مایل بسیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دست افتد دست صیاد میلرزد و بحر اخضر
و قلزم یافت میشود در دوم کرم و خشک و بستن زنده او را بر سر جهة رفع صرع و صداع بتجربت دانسته
و عرق خشک پوست او و دماغ او درد سر مزمن و شقیقه و دوای بغایت مجرب و پیه و کوشت او شهوة باه را
اعاده میکند و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا و بخته او جهة سل و مطبوخ او
در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهة مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهة تحریک باه مؤثر است و ابن
بیطار کوید ماهی شبیه برعاد ملاحظه کردم بغایت مخدر و خوردن او کشنده است رعی الزرازیر قوة الصبغ است رغام
الرابع الغین اسم سریانی رعی الابل است رغوت کف هر مایعاتست و انچه از جامه‌ها بر سر آید مثل صابون و نمک رغوة القمر
حجر القمر است رغیدا ارا قوا رغوة الملح زهره الاسیوس است رغوة الحجام و رغوة البحر اسفنج است رغشت طلبا است

الراء مع القاف رق سلحفات بحریات رقش سلحفات نهری بزرگ است رقیب الشمس صامریوما و نوعی از یتوع است رقم فارسی
خرطالت رقعا اسم عربی خم صغیر است و کویند سرخس است رقاقش لعبة بربری است و کویند جفت افریقیا است و بعضی اسم
خصیة الثعلب دانسته اند رقون و رقاحنا است رقمه بعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهة شکستکی
استخوان مفید باشد و مصطلح اطبای آن بیخیست صلب زرد رنگ و سرد و خشک و دو مثقال او با زرده
تخم نیمبرشت جهة ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافعست و باید سه روز متوالی تناول نمایند رقع یمانی
کویند درختیست بقدر درخت کردکان و برکش مثل برک چنار و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند
دانه انجیر و با شیرینی و ماکولست و مؤلف تذکره کوید که او را در مصر انجیر فرنکی نامند بنابرانکه زیاده بر دو ذرع
و برکش بسیار سطبر و خشن و پهن و دائم سبز و چون برک را در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برک بیرون
می آید و بقدر دنیا کوچکی میشود و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر و دانه اش بطعم انجیر است و این صفات ام
میکوده که انجیر بغدادی با و در لار و کرمسیر او ما و ندران موجود است در دوم کرم و خشک و قاطع بلغم و مایل
قصبه ریه و صوت و ششه او جهة قوبا و اثار و تحلیل اورام بارده و سقوط بواسیر نافع و سایر اجزای او جهة
و جبر کسر شوربا مفید و قدر شربتش از تخم و ریشه سه درهم است او مضر معده و مصلحش کثیرا و طبیخ او مقوی بلغم
الراء مع الكاف و اخلاط غلیظه و ضماد برکش جهة التیام جراحات نافعست رکبه صدف البواسیر است رکف بجودرسه است رکت
الراء مع الميم اسم هندی صندل احمر است رکت اسم هندی درختیست رمان بفارسی انار کویند و اقسام میباشد شیرین
بیتار اکه املس ساکنند لطیفه از سایر و سرد با اعتدال و در اول تر و با قوة قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط
صالح و نفاخ و با نفوط محرورین است او مدر بول و باه و مفتح و ملین طبع و مورث تشنکی و خوردن او بعد از
طعام باعث انحدار ان و جهة تصفیه روح کبدی و تقویه جکر و استسقا لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان
و سپرز و خفقان و المرسینه و سرفه حار و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ فربه بودن غذا و رفع
جرب و حکه و نیکو کردن رنک رخسار نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج
زنجبیل پرورده است او رب انار شیرین دافع القوی تر از آب او و مرخی معده و مصلحش مصطکی است و چون سر انار
شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدری که کنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در در بخته بر دو دی اتش
کذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیکر جذب نتواند کرد مکیدن او جهة درد سینه و سرفه از مجربات
و بدستور اشامیدن آب او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم کرم باشد همین اثر دارد و انار
ترش بعربی حامض و بفارسی میخوش کویند در سردی و تری مایل باعتدال است و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض
و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد بمعده و جهة رفع خمار و قی و خفقان
حار و منع صعود بخار غذا و رفع دخانیت آن نافع و اکثار او مورث قرحه امعا و سحج و مضر مبرود و مضعف

جاذبهٔ جگر و قوّت باه و مصلحش انار شیرین و رجبیل پرورده و امثال آن و آب انارین که با پیه افشرده باشد
از نیم رطل تا یک رطل و بیست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوّی معده و جهة تبهای صفراوی و یرقان و جرب
و حکّه نافع و ضمّاد مطبوخ مهرای او با پوست تخم جهة جرب و حکّهٔ صفراوی مجرّب و طلای مطبوخ او در شراب
جهة تحلیل اورام و بواسیر بعید التاثیر و مضمضهٔ آب او جهة قروح خبیثهٔ دهان و قلاع و اکتحال او جهة ناخنه و سبل
نافع و ضمّاد عصارهٔ او که در طبخ غلیظ شده با قدری عسل جهة قروح خبیثه و قرحهٔ بینی و گوشت زیاد
زخمها و درد گوش مفید است و سویق او قابض و جهة رفع خواهش خوردن گل و امثال آن زنان حامله را مؤثر است
و رب انار ترش در افعال قویتر از آب اوست و چون آب انارین را در ظرف مس بقوام آورند جهة سلاق
جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گل سرخ در او
ریخته با آتش نرم گذاشته در گوش چکانند جهة درد آن بغایت قابض و بارد و مجففات و سعوط او
با عفص مسهل بعیر اخلاط سوخته و جهة رفع آفات بغایت مفید و جلوس در آب طبیخ او جهة رفع سیلان
حیض و خروج مقعد و ضمّاد او با عسل جهة رفع آثار ابله و طلای سوخته او با عسل بر سینه و معده
جهة منع نزف الدم و قی الدم و نفث الدم و حقنهٔ آب او که با برنج و جو مقشّر جوشانیده باشند
جهة رفع اسهال و سحج و مضمضهٔ آب طبیخ او جهة تقویت لثه و اشامیدن آن جهة سلس البول و نشستن مقعد
جهة قطع خون بواسیر و امراض مقعد و اشامیدن سائیدهٔ او بقدر یکدرهم با آب گرم در رفع کرم معده
... و طبیخ انار در باب المجرّبات و جهة نزلهٔ حارّه و درد دندان مضمضهٔ آن بعید التاثیر است
و چون پوست انار ترش را با مازو بالسویه سائیده در سرکه بجوشانند تا منعقد شود و بقدر فلفلی جهة تب
دائره ... عدد ... جهة رفع اسهال مزمن و سحج مجوف و قرحهٔ امعا و مقعد مجرّب و رب
انارین ... در اول خشک و قابض و جهة التهاب تشنگی مفرط تبهای تند و قی حار و رفع
قی و خواهش حوامل و ... و دفع غم نافع و انار دانه ... از آب ... در افعال
قویتر و کوبیدهٔ ترش او با مویز بالسویه و خمس آن زیرهٔ کرمانی جهة رفع قی و تقویت معده مجرّب و مفرّح
و ... و مصلحش مویز و کرد کان و بدلش تمامه و گل انار در افعال مثل گلنار فارسی و جهة قطع خون بن
دندان و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضمّاد او با برگ رز بر فم معده جهة رفع قی مفرط و عصارهٔ او با کلاب
جهة منع ریختن موی چشم و رفع ورم آن و با آب بارتنگ جهة قرحهٔ احلیل و با ... جهة ابتدای داخس و اگر
یک دانه از آن غوزه که نشکفته باشد و باسر که جهة باد سرخ نافع و عصارهٔ پوست و پیه او قائم مقام کل اوست
و خوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد بنحوی که بدست نگرفته ناشتا بلع نمایند جهة قطع
بروز دمل و رمد تا یکسال آزموده‌اند او دانهای زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بزرور و در جمیع افعال مثل

تخم کلات

تخم لوست **رمّاد** بفارسی خاکستر نامند و آن مرکّب از جزو ارضی و دخانی است و چون جزو دخانی زایل شده و ارضی ماند
و رماد اکثر چیزها در طبع ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر کرم چوب تاک و غیر آن با سرکه جهة بیضه و خوزه و شقیقه
و تحلیل اورام و بواسیر بعید التاثیر و خاکستر نی مفتح سدد و جهة التیام قروح و قلع آثار شری و ضماد آن مفید و مفسد
شش و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس جمیع نفث الدم و مسکّن اورام و مانع اکله و رافع قرحه
قضیب و مقعد و خاکستر ... مغوس در قطران و زفت و خاکستر کدو جهة قرحهٔ قضیب و مقعد مجرّب **رمل** بفارسی
ریگ روان و با صفرا ماسه نامند در سیم خشک و مجفف و گرم شدهٔ او جهة نشف رطوبات و استسقا و حمول
سائیدهٔ او جهة قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر و بالخاصیه آب خوش مزه را بد مزه و آب بدطعم را خوش مزه میکند
رمث بعربی اسم نباتیست از جنس نخود شبیه بدرمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار زرد میگردد
و از و چیزها را رنگ توان نمود و گویند از عجا و رب و رنگ آدمی زرد میشود و دود او جهة رکام مجرّب و با
کوبیدن ... و قلی که از سوختهٔ او بهم رسد گویند بهتر از قلی اشنان است **رمّان** قرطم بری است و گویند قرصعنه است و قلی که از او
حاصل شود ضعیفتر از قلی اشنان است **رمان البر** شامل درخت فلفل و جلنار است **رمان السعال** ... مفید است
رمان الانهار نوع کبیر هو فاریقون است **رماد عش الخطاطیف** خاکستر آشیانهٔ خطاف و مذکور شد **رند** بعربی آس بری است
و بلغهٔ شام غار و گویند صندل است **رنفا** اسم عربی بهرامج است **ارنکبت** اسم هندی دم الاخوین است **رنا** اسم هندی
اقاقیا است **رنگ کاسه** اسم فارسی مغنیسیا است **رودارید** اسم یونانی و بمعنی اصل الورد است و آن نباتیست شبیه بقسط
و ... از آن و بعد از ... سائیدن بوی گل سرخ از و ظاهر میشود در دوم گرم و ملطف و محلل است و جهة رفع
صداع بارد مجرّب است **روبیا** بفارسی ماهی روبیان نامند و آن جانوریست کوچک دست و پا دار و سرخ رنگ
و کوچکتر از خرچنگ است ... او در دوم گرم و تر و خشک نمکسود او گرم و خشک و مشهی و مولّد خون صالح و مقوّی
رحم و معین حمل و با سکنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ او با نبیذ و کشک که بعد از آن بروغن کنجد برشته
کرده باشند با زرده تخم مرغ بغایت محرّک باه و مولّد منی و تنقیهٔ رحم و معین حمل و ضماد او محلّل اورام ...
و خار از بدن و طلای مهرای او در روغن زیتون جهة مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش ...
و مولد سودا و حکّهٔ شدید است **روس** کله و مغز سر حیوانات است بسیار کثیر الغذا و مولد منی و مسمن است و بهترین او کلهٔ گو
جوانست و حقنه با آب کله و پاچه جهة ترطیب امعا و اعضا و گرده و تلیین اورام صلبهٔ باطنی و نطول او
جهة ترطیب دماغ و جنون و بیخوابی و انتهای درد سر نافع و مبخّر و مضعف معده و هضم است و مصلحش ابکامه
خردل و صعتر **روبیج** معرب از روی سوخته فارسی است و اعتنا نامند طریقهٔ عمل او در دستور مذکور است
و بهترین او سیاه مایل بسرخی است در سیم گرم و خشک و اشامیدن زیاد او کشنده است و او مجفف و قابض و
جذاب و منقی جراحات و مندمل ... و چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهة بردن گوشت زیاد مؤثر

الرابع مع النون

الرابع مع الواو

ومعمول او ملایم تر واشامیدن ربع درم او با موم و روغن کنجد که مصلح اوست مسهل قوی ماء اصفر وجهت استسقا بیشتر نافع و با آب باران وعسل مقی است رودیون اسم سریانی دقلی است رقا یونانی خشخاش سیاه است روذی اسم سریانی ارزن است رو بارو من اسم یونانی ازاد درخت است رودا اسم یونانی ورد است روبلوطا اسم عبرانی تماقت است رودین اسم یونانی فوه الصبغ است رودیا اسم عبرانی عنب الثعلب است رقامن اسم نبطی قرة العین است روحانی ذروح بلغة اکیر است ریتوق روث سرکین حیوانات است رو فیون نوعی از عنب الثعلب جبلی است رودامالی یونانی شربت ورد است که با عسل پخته باشند روشیانا بیا بعد از شین ونون بعد از الف یونانی اسم کحل است وبربری اسم مرتیشا است رواصیا الخیه از بقوله را طبخ نمایند وروغن وترشیها وادویه حاره اضافه کنند روهس اسم هندی لدخات است روقی اسم هندی خبزات است روبی اسم قطن است روی اسم فارسی طالقون است روی توتیا شبه است ومشهور بروح توتیا چه او توتیای غیر مصنوع است ومعدنی است بخلاف سایر اقسام توتیا که معدنی نیستند رویه اسم هندی فضه است روتها اسم هندی رته است روده اسم فارسی امعا است روسن اسم هندی حجر البقر است روبا اسم فارسی ثعلب است روغن کنجد وروغن شیره وروغن شیرخشت اسم فارسی دهن الحل است که دهن سمسم نیز نامند روغن زیتون اسم فارسی زیت است روغن زیتون از زیت الانفاق است روغن بادام کوهی زیت اللوز است روغن دو زنخت زیت اذریان است الوبات روغن اسم فارسی سمن است روشنک اسم فارسی شاطلست روناس اسم فارسی فوة الصبغ است روغن دفت قسا ولات دهش بفارسی ارده نامند وان کنجد بوداده مقشر است که از سابیدن بیا مایع گردد و روغن ان از نکند گرم وملین صلابت ظاهری وباطنی ومفتح ومنضج دمل ومشهی ومفسد اشتها و غلیظ ومصلحش عسل وسکرات وانچه از مغز پسته وزردالو وشفتالو وغیر ان ترتیب دهند در اثار مثل اصل است دهج ودهشتا ودهج الفار شلنات است ریباس معروف ومشهور است وبیخ او ریوند است در دوم سرد وخشک ولطیف وباقوة قابضه ومقوی معده واحشا وجگر حار وتفریح وقاطع قی وتشنگی وغثیان ومسکن حدت صفرا وخون وجهت رفع مستی وخمار وبواسیر وطاعون ووبا وخفقان وسوء او اسهال حاده ویرقان وتبهای حار وتحریک اشتها ومنع بروز دمل واکتحال او جهت قوة باصره وبیاض وضماد ثمر او جهت جرب وثالیل ونمله نافع ومضر سینه وباه ومجفف اعضا ومورث قولنج دهیه ودین ومصلحش شربت عود وانیسون وعسل وقدر شربت از آب او تا سی درهم وبدلش ترشی ترنج وآب غوره است ورب ریباس قوی تر از آب اوست جهة وحشت وجنون ونجار واحتراقات نافع است دیه بفارسی شش وبزرگی نامند قلیل الغذا وخفیف وبهترین او شش بره وبزغاله وبچه وشش ماهه تا یکساله است وجهت ناقهین مفید وگویند مدا ومتاو مورث سل است ومصلحش سرکه وکروبا وضماد گرم او جهت ورم چشم که در بیاض و قطعه خون ظاهر باشد مجرب وجهت بیخ ورمی که در پا از موزه وامثال ان بهم رسد مفید وطلای خوناب کباب او که بی نمک وازبره یکساله باشد جهت

الراء مع الهاء

الراء مع الذال

دتوبای یابسه بغا مؤثرات وسوخته او جهت بیخ مجرب است رتة الجن چیزیست شبیه لبنیه ودر کنار دریا یافت میشود وضماد او جهت نقرس وشقاقی که از سرما بهم رسیده باشد نافعست ربوق عبارت از رطوبات زردی است که از جهة التیام زخمها نافع وموی بیابزم بازکه کوک مانند ودر قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است وچون از بیخ برطیوها آنچه بزرگ وسفید ومجوف باشد جدا کرده بسوزانند وبسایند وخشک کنند نفوخ او جهت قطع خون رعاف که از هیچ چیز منقطع نگردد از مودات است ودر جمیع نزف الدم بعدیل است ریحان الکافور بناتیست در شکل وساق وشاخ شبیه بشب بو وبرگش مثل انار وازان ریزه تر وگلش کبود مایل بسفیدی وتمیع اجزای او بوی کافور میآید در دوم گرم وخشک وبوییدن او محلل رطوبات دماغ وضماد او جهت درد سر وتحلیل اورام واشامیدن اب او مفتح سدد وجهت یرقان وقطع سیلان خون اعضا ودرور او جهت قروح بحر احاله نافع ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش یکدرهم وآب او هفت درهم است ریحان سلیمان گیاهی از جنس مشقه وبر درخت می پیچد وهمیشه سبز وشبیه بلبلاب ودانه اش مثل فلفل وسیاه وگلش سفید ودر اصفهان ودار المرز بر درختها میروید ودر دیلم وتنکابن بعرلکام نامند گرم وخشک ولطیف ومجفف ومسهل بغایة سودا ومنقی خون از احتراقات ومسکن نفخ ومحلل ریاح ورطوبات لزجه معده وطبیخ ضماد او جهت توام وامراض سوداوی ودرد رحم وطلای او با عسل جهت ورم بلغمی وبا سرکه جهت ورم حار واشامیدن وطلا کردن اب وشکوفه او جهت گزیدن عقرب ولقوه وفالج نافع وقدر شربتش از برگش سه درم واز اب زیاده درم وانچه در بعضی کتب ادویه مذکور است گیاهیست که در اصفهان مشهور بکل عقرب است جهت گزیدن عقرب ورتیلا وزنبور ضماد وشربا مجرب برگش از لبلاب کوچکتر وگلش مثل خوشه وبنفش واندرون زرد وکوچک است اما همیشه سبز نیست واوسطاریون است ومذکور میشود وگویند قسم جبلی او وایرک مثل شب وگلش سرخ وبا سفیدی میباشد ریحان نوعی از نجمات است ومذکور شد ریناء رسا است ریحان القصاین روریت است ریحان داود ازان القار است ریحان الشیوخ مرواست ریحان ایما قطف است ریحان التفیع بلغة مصر بنجانست ریحان القبور اس بری است ریحان ابیض شبیه است ریحان الملک شاهسفرم است اما مطلق ریحان مراد او ریحان الحمال سلیخه است ریحان الشیطان شاه بلج است ریحان البر ضیمران وان نوعی از شاهسفرم است ریما کرکدنات است ریشه والا اسم فارسی سنبل جبلی است ریباج اسم فارسی دیباس است ریحان کوهی بادروج است ریوند راوند است ریم آهن اسم فارسی خبث الحدید است ریشم اسم هندی ابریشم است ریشه زینه اسم هندی قیصوم است زاج معرب از زاک فارسی وان معدنیاتست واقسام بسیار است واقسام او غیر شب واز یک معدن سفید وسرخ او زرد میشود وزرد منقلب بسبز میگردد وزاج سفید را قلقدیس وزرد را قلقطار وسبز را قلقند نامند زاج اصفر از سایر زاجات افضل وبهترین او صلب هو ودرخشنده است در سیم گرم وخشک وسوخته او لطیفه ومحرق مغسول را صة کمه بخلاف سایر املاح که از لوازم

الزاء مع الالف

میشوند وطلای ان با اب کشنیز جهة حمره و سلعه وجرب وحکه و ذرورش جهة قروح خبیثه وجمیع نزف
الدم و ورم بن دندان و تعفّنه وحمول او با اب کندنا جهة نزف الدم رحم ونفوخ او جهة رعاف واکتحال او
جهة تنقیه چرک کوشهای پلک چشم و با عسل جهة سطبری پلک و فتیله او با عسل جهة بواسیر و نواصیر
و قرحه کوش و رفع چرک ان نافع و اشامیدن او جهة اقسام کرم موثر و زیاده از یکدرهم او کشنده است بلبل او موذی
بیخ و سرفه قوی و چون دو جزو او را با یکجزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهل روز تابستان
در سرکین اسپ دفن کنند بغایت تند و حاد میشود و ازاله ناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن
کوشت زیاده زخمها بعدیل است و غرغره اقسام زاج با سرکه جهة رفع زلوی که در حلق مانده باشد مجرب و در تر
کردن موی موثر و قدر شربتش که بی خطر باشد یکدانک و مصلحش شیره تازه و روغن تازه و شکر و بدلش
زنکارات و مقطر او را باسه ربع ان سرکه جهة تکمیل سحق کبریت و زیبق و رصاص اشاره بان شده زاج اخضر
کرم و خشکتر از سایر و محرق و اکال او سوخته او لطیفتر و اشامیدن یکدرهم او جهة رفع سمیت فطر
و با عسل جهة اخراج کرم معده و با اب مقیء قوی است و چون ضماد بنیه قوی مرطوب از ان بنوشد مقوی سفید
ریخته شیاف بر ما اید و مجرب دانسته اند و چون بغایت مضر شش است تو طبیبیا باید نمود و طلای او
جهة اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات و قطور او با اب جهة قطع
رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و درد کوش که بارد باشد نافع و مضر جراحات عصبانی و زیاده او کشنده است
زاج ابیض ان سفیدی مایل بزردی است و خفیف الوزن میشود و ابریشم را از تک بان میکشند بویا قابض و حاد
و در جمیع افعال مثل زاج زرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و جوف او بیا و با تجاویف
و ثقیلتر و غلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است و انچه صیقلی شفاف است انجلس احمر و ضعیفتر است
زاج الاساکفة قسمی از زاج ابیض است و کثیف و کثیر الارضیه و چون باب و بوسد سیاه شود و قابضتر از
سایر و با قوه جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة درد دندان و حرکت ان و سیاه کردن موی و با اب جهة جوششهای
رطبه و حقنه ان جهة عرق النسا نافع است زاج القطر و قاطر نیز نامند و از جنس زاج اخضر است که مایعه
لطیفه ان در زیر زمین منعقد کردد و بهترین اقسام و امتحان او انست که چون بر فولاد مالند سرخ شود
زاج الجامد از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبه زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است
که مخلوط بخاک او را با اب بجوشانند تا منجمد کردد و بهیات هر جزو برده استعمال کنند زاج التوذ زاج
مطبوخ است او کویند زاج الاساکفه است زاج اخیر زاج اصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج لاری و کرمانی از جنس
زاج قبرسی است زاج قبرسی زاج [illegible] زاج بلور اسم فارسی شب یمانی است زاقه اسم فارسی فقد است زاغجه
اسم فارسی غدافست زاغ اسم غراب کبیر اسود است و بترکی قوزقون نامند زاوق مرابیت و کویند مرو

قوبیه صح

بجهة تشمیع
مجرب دانسته اند
و در رصاص
صح

معدنیه صح

زرد مایل
بسبزی است صح

اسم زیبق است

الزاء مع الباء

اسم زبیب است زبیب بفارسی مویز کویند و بهترینش پر کوشت کم دانه بزرک مقدار است و دانه بیرون کرده را منقی
نامند در اخر اول کرم و در اول تر و منضج غلیظ و محلل باعتدال و جالی معده و امعا و محرک باه مبرودین
و موافق قصبه ریه و سینه و مقوی جکر و جهة سرفه بلغمی و امراض کرده و مثانه و قرحه امعا و با کل کاو زبان و هر مار
سیاه جهة خفقان مجرب دانسته اند و با غسل لسان جهة رفع نسیان و با سرکه جهة یرقان بدستور مجرب و چون بجای
دانه در هر عددی فلفلی جای داده مداومت نمایند جهة سردی کرده و تقطیر بول و سنک کرده و مثانه بی بعدیل است
و چون با انیسون پخته شیره کرده اب او را با روغن بادام بنوشند جهة سرفه مجرب و ضمادش با پیه حیوانات
جهة تحلیل اورام و کشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با ارد باقلی و زیره جهة ورم انثیان و با شراب جهة قروح
شهدیه و جدری و عفونة مفاصل و جوششها و سرطان و غانغرایا که مفسد عضو است مفید و جاذب جهة
نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوهای ترش و خشخاش و مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربتش
تا سی درم و نوعی که بیدانه است او کشمش نامند و بهترین او سبز و خوشبوترین او سیاه است و هر ان لطیفتر از دانه دار و مسهل
مسهله و اب نقیع مطبوخ او که با فاید بقوام اورده باشد جهة سرفه و موافق سینه نافع و منقی صوت است
و ضماد او با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهة کشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و کوبیده او با صبر جهة تحلیل
مجرب است و در جمیع افعال دیکر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثار او محرق خون و مصلحش مذکور شد زبیب الجبل
بفارسی مویزک نامند و مویزج معرب اوست کیاه او مثل تاک و از ان ضعیفتر و شاخهای او دراز است و برکش مایل
بسفیدی و ثمرش در غلافی مثل غلاف نخود و در وسه دانه پهن غیر مستدیر و با خشونة و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید
و طعمش تند و در اخر سیم کرم و خشک و بیا جالی و مقرح جلد و تند و منفتح و مسقط جنین و خاییدن و غرغره کردن
او جاذب رطوبة دماغی و منقی بلغم و دافع لکنت زبان و جهة درد دندان و رطوبة لثه و با عسل جهة قلاع و با قطران
~~جهة قلاع و با قطران~~ جهة کرم دندان و خوردن او قدر پانزده عدد با ماء العسل مقیء قوی اخلاط غلیظ و باید
بعد از شرب او بعد ماء العسل بنوشند و حرکت کنند و با مصطکی و کندر جهة تصفیه صوت و با ادویه سمیه مناسب
دفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد او جهة داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل
جهة جرب و حکه و رفع اثار و منع تولد قمل و مطبوخ او در روغن زیتون جهة کشودن دمل و طلای او با طبیخ سداب
جهة درد کوش [illegible] مفید و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و زیاده از یکمثقال او کشنده است بخناق و جراحات و بدلش وزن
او عاقرقرحا است زبد البحر بفارسی کف دریا نامند و ان پنج قسم است یکی شبیه باسفنج و زرد و با زهومت و کریه الرایحه
و ثانی مایل بسفیدی و بیا متخلخل و رایحه او مایل بکراهت و سیم بشکل کرم و سلک و مایل به بنفشی و دوی نامند
و چهارم بسیار عفیف و شبیه به پشم چرک الود و سفید مایل بزردی و ادارقون نامند و پنجم سفید و سبک و ظاهر
املس و باطن با خشونة و باشد بی طعم و بی بو و از سایر اقسام بهتر است در سیم کرم و خشک و از ادویه قتاله و قاطع

وغثیان و هاضم الطعام و مضر صوت و قصبهٔ ریه و مصلحش لعابها و صموغ و قدر شربتش یکدانک و بدلش شیح است
و ضمادش جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوباء و شوره و لبنیه و قروح و جهت سترون
موی و جلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهت لاغری کردن و اذابهٔ لحم از مجربات است و اشامیدن یکدانک
ان قسم سیم با مثل او کثیرا جهت عسر بول و سنگ کرده و درد کمر و استسقا و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهت
داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او را حدت کمتر و لطیفتر و جلای او بیشتر است و اقسام او بدل یکدیگرند زبد البورق
کف بوره است او از غیر بوره زبدی و بغایت سفید و غیر جامد و شبیه نار داست و بوره زبدی جامد و مایل بصفرت
و در جمیع افعال شبیه ببوره و از ان تندتر و لطیفتر است زبد روغن تازهٔ بی نمک است و مسکه و روغن کره نامند
و مراد از روغن تازه کو سفند و گاو و بز است در اول گرم و در اخر ان تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد
و جهت تصفیهٔ صوت و قصبهٔ ریه و خشونت حلق و سرفهٔ خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار نمودن فضلات
و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط باشد و با شربه کل جهت قطع
فعل دوای مسهل و باز ده ٔ تخم بنفشه جهت لذع اخلاط و بخمقال او با دو مثقال شکر جهت رفع عسر بول
مجرب و طلای او بالخاصیه تغلیه بدن میکند و موقوف بورود الات غذائیت و جهت نضج و رمها و کبرین
انثی و تمریخ او بر بن دندان جهت عسر سرعت بیرون امدن دندان اطفال و دافع خشونت کهنه و تازه یا ادویهٔ مفیده
جهت ورم اعصاب و حجاب دماغ و حجاب مثانه و قوبا و سعفه و جرب خصوصا چون بعد از تطلیه ضماد حب سفرجل
خود را بپوشاند و عرق کند در روز زنع علت شود و حقنهٔ او جهت ورم صلب امعا و قرحهٔ ان مفید و دهن
روغن تازه جهت منع سیلان مواد بچشم و التیام قرحه و جرب و حکه بصر و غلظت پلک نافع و مضعف
معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که جوشانیده باشند تا خمس او
سوخته باشد و قدر شربتش سه درم است زباد نوعی از عطرها است مایل بسرخی و سایل و در بلاد حبشه و اقاصی
هند از حیوانی گیرند که مشهور بزباد و بفارسی گربهٔ زباد نامند و ان حیوانیست اشبه شی بگربه سلکنی و با خطوط
سیاه و چون حرکت دهند از ما بین دو ران او از عضوی شبیه به پستان مانی حاصل شود در دوم گرم و در
دوم گرم و در یبوسه معتدل و منشف و مقوی دل و دماغ مفرح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت
نیم درم او را با قدری زعفران و مرق گوشت مرغ فربه مجرب دانسته اند و جهت غشی و خفقان و توحش
و جنون و درد فم معده و مقعد و طلای او جهت فتح دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت
سامعه و تقویت او مفید و بوییدن او جهت زکام و تمریخ او بر قضیب مانع حمل زنان و مداومت بوییدن
او مورث بد خلقی و ضیق النفس و مصدع محرورین و مصلحش صندل و کافور و اغذیهٔ بارده و بدلش غالیه
زبرجد ارسطو زبرجد و زمرد را از یک معدن میداند و در معدن طلا متکون میشود و سبز صاف کمرنگ مصری

ززو

وفضح مواد سینه و دفع او و مالیدن بر پهلو و با شکر و خشخاش خوردن او و تغام مو فربهی است و با بادام تلخ جهت دفع فضلات و دیر صح

و زرد مایل بسبزی را قبهی نامند و زبونترین همه زرد مایل بسرخیست و از هندی گویند در سیم گرم و خشک
و در افعال مثل زمرد و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصات و جهت رفع جذام بهترین
ادویه و مقوی باصره و تعلیق او جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم درم
و بدلش زمرد است و چون با اندک نوشادر سایند و تقطیر نمایند تا منحل شود دهان را عقد نماید و احیا و صنعه را
بمراتب عالیه رساند و چون صورت مرکبی بر او نقش کنند و در حین عمل و رحوت افتاب باشد انگشتری او را در
دست چپ کند باعث فرح و ازالهٔ هم گردد و چون در طالع سرطان بر ان صورت ماهی نقش کرده در رصاص
پیچیده در دام ماهی نصب کرده ماهیان از قعر بحر بدام ایند و گویند شراب در پیالهٔ زبرجد مست نمیکند زبل
سرگین حیوانات است و مجموع ان گرم و محلل و مجفف‌اند و زبل هر یک با اصطلاح ان مذکورات زرب بحیوانیست بقدر
سگ کوچکی و دوی او ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از مردم پوست او بر بند بستور ابلق از ان و بترکی پرسوخ
و باصفهانی خو کره نامند و مشهور است که هر چند از ان بزند فربه گردد در سیم گرم و خشک و مداومی که میته
بخورده باشد با گوشت او صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشا و ازالهٔ بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او
جهت نقرس و مفاصل و رعشه و حذر نافع است زبد البحر اذا را فیونست زبد القصب رطوبتی که در پوست نی جمع میشود
زبد الملح زهرهٔ اسیوس است زبد القمر حجر القمر است زبد الطری اسفنج است زبد القواریر مخصوصا از بثن بلیح
زقی است زبیبدی زبیب جبلی است زبان گنجشک اسم فارسی لسان العصافیر است زجاج بفارسی ابگینه و شیشه نامند
و معدنی و مصنوع میباشد و معدنی او سفید و الوان مختلفه اند و بدستور مصنوع ان و ارسطو بلور را از جنس
معدنی دانسته و ابینه سنگ از جنس معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی سفید است در اول گرم و در دوم خشک
و در افعال مثل مصنوع و مصنوع ان از سنگریزهٔ سفید و قلی است که بالمناصفه گدازند و انچه با مغنیسا
گدازند صاف و شفاف و قبول رنگها میکند و شیشه نیکو و الوان شتی از انجمله اند و زجاج فرعونی انست که پوست
تخم مرغ را یک هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی دو بار تغییر شیر کنند و بهر صد مثقال از زجاج ۲۴ مثقال
از ان در حین گداز ط ان کنند و اقسام مصنوع کمتر از معدنی و محرق او مجفف بیلذع و مقطع و محلل
و جلا و اشامیدن او مفتت حصات و قوی الاثر و جهت ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و رفع سپرز و طلای او جهت
حزاز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و اکتحال او جهت بیاض و جرب و سبل و طلای بصر و سنون او جهت
رفع زردی دندان و ضمادش با حنا جهت خنازیر و امثال ان بسیار نافع و محلول او در افعال مذکوره قویتر
و ان با مقطر مکرر و نوشادر دوشب میشود و مضر احشا و مقرح امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یک درم و بدلش
زبرجد است و مستعمل مسحوق او مثل غبار باید زجول تخم کشوث است زحل بلغه اکبر هان رصاص اسود است زخم الملک
ساد اورانت زراداش بلغه تنکابن نمام است زرود احد و ارا ژد اسم فارسی صمغ است زرشک اسم فارسی امیر باریس است

الزاء مع الجیم

الزاء مع الحاء

زر اسم فارسی ذهب است زردك اسم فارسی جزر است زردچوبه اسم خرمات زرقون اسم معرب اسرنج است زریا بقله
مبارکت زردقوری بنات الرمالات زرتك بتاوبدالاء عصفر است زریخ خراسانی سلک است زرنبلج
ریاس است زرده تخم مرغ مح البیض است زرورد گل زرد موصوف است زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر است
زردالو اسم فارسی مشمش است زرین درخت امین الدوله کوید که او در خراسان کل عاشقان نامند نبات او
یکذرع و زیاده و برکش عریض و مزغب و کلش زرد و شاخهای او بزرك و دراز و چون نزدیک غنا و سرود
نمایند کلش میریزد کرم و خشك و جهت عرق النسا و اخراج خون منجمد مثانه و احتباس بول و کویند هوام
فاضت و بعضی کویند اسم ازاد درخت زریر بفارسی اسپرك نامند و بیونانی اجیقن و صباغان
از و چیزها را زرد میکنند ساقش بقدر شبری و کلش زرد و شبیه بکنکرات سرد و خشك و با اندك
حرارت و با قوت جالیه و محلل صلابات و رافع اثار و مسکن درد دها و مدر خون و مفتح سده و نیم رطل اب
مطبوخ او با موینر که سه روز متوالی بنوشند جهت سپرز و یرقان و استسقا مجرب و یکوقیه از معجون او با عسل
همین اثر دارد و ضماد مطبوخ او بارد جو جهت اورام حاره بغایت مفید و خاکستر او جهت جرب و جراحات نافع
و مصدع و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزنش عود و قدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال و از جرم او
تا سه مثقالست زرنباد بیخیست عطری که از امستدیر و ورق میکنند تا از کرم زدن محفوظ باشد ظاهر
او اغبر و باطن او مایل بزردی و از بلاد چین و بنکاله و دکن آرند ساقش بقدر دو شبر و برکش قریب ببرك
انار و کلش زرد و شبیه تخم کل و بیخش مثل زراوند و طعمش تلخ و انچه شیرین باشد ضعیف است و قوتش تا سه
سال باقی و در اخر دوم کرم و خشك و با رطوبه فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده و دماغ و محلل ریاح
و موافق روح حیوانی و طبیعی و مشهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل ولادت و حابس قی و تریاق سموم
جانوران و مفتح سده و جهت وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و تحریك باه و نعوظ و ذخیره طفل
و دفع رایحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان و حفظ صحت ان نافع و ضماد او بر پا بالخاصیه دافع
جمیع علل سر و طلای او بر ورك جهت داء الفیل و بخور او جهت کزیدن عقرب که دیکر عود ننماید مجرب
و تعلیق قطعه بزرك مقدار او بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و زیاده او مضر دل و مصلحش
بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل او درونج و در دفع زهرها مثل او درونج و نیم وزنش دارچینی و چهار دانك
طرخشقوق سح و قدر شربتش یکمثقال تا دو درم زرنب برك نباتیست از برك صنوبر عریضتر و مایل بزردی و خوشبو
شبیه ببوی ترنج و کلش زرد و نباتش کمتر از ذرعی و ساقش مربع و مجوف و طعمش حاده و قوتش تا چهار سال
باقی و منبتش جبال فارس و از اسر و ترکستان نامند در اخر دوم کرم و خشك و ملطف و بغایت مفرح
و با قوت قابضه و مقوی معده و جکر و قائم مقام دارچینی و جهت امراض عصبانی و اسهال و تقویت شهوت

والاله

واز اله بلغم و تقویت هضم و تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه و رفع عسر بول و سردی مثانه و رفع کرم نافع
و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با اب و روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع و مضر محرورین
و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا دو درم و بدلش مثل او دارچینی و کویند کبابه و سلیخه است زراوند لغت فارسیست
دو قسم نر او را طویل و ماده را مدحرج نامند و از مطلق او مراد قسم طویلست و ان بیخیست بسطبری انکشت
و زیاده از ان و درازی او ظاهرش تیره و مایل بسرخی و باطنش سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و با اندك زهومت
و برکش شبیه ببرك لبلاب کبیر و از ان درازتر و عریضتر و شاخهای او بقدر شبری و باریك و کلش
بنفش و بشکل شکوفه امرود و قسمی از ان ضعیف و غیر مستعمل اطبا او بجهت عطریت و حده داخل عطرها
میکنند و ان بیخیست درازتر از ذرعی و باریك و پوست او غلیظ و کلش شبیه بکل سداب و قسم اول در سیم
کرم و خشك و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل کرم معده و جالی و جاذب و محلل و مقطع
بلغم و مفتح سده و مفتت حصات و کشنده قمل و جهت بواسیر و تشنج و استرخای عصب و تنقیه رحم و اخراج
جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یکمثقال او با شراب العسل مسهل بلغم قوی و اخلاط غلیظه و جهت صرع و درد
و خفقان و ضعف احشا نافع و ضمادش جهت کزیدن عقرب و هوام و رویانیدن کوشت در زخمها و قرحه رحم و سایر زخمها
و با عسل جهت قروح رطبه و با سرکه بجهت سپرز بغایت موثر و سنون او جهت تنقیه رطوبات لثه و قرحه او جهت
احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت موثر و قدر شربتش از دو درم تا سه مثقال و کویند مضر سپرز
و ریاح مثل او زرنباد و نصف او از روت و در تحفه عالیه الکرامات زراوند مدحرج بفارسی
زراوند کرد و با صفهانی نخود الوندی نامند بیخیست مدور و با پهنی بقدر فندقی و کیاه او زیاده بر ذرعی و برکش
شبیه ببرك زراوند طویل و از ان کوچکتر و خوشبو با اندك تندی و نرم و کلش سفید و جوف او سرخ
و بی بو و قوتش تا قیام ان تا ده سال باقیست در دوم کرم و خشك و تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف
اخلاط و منقی قصبه ریه و فساد زهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه
مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرك زخمها و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز
و درد پهلو و لرزهای بارده نافع و در سایر افعال قویتر از طویل و ضمادش جاذب پیکان و خار از بدن
و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن کوشت در زخمهای عمیقه موثر
و قدر شربتش تا دو درم و مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل
بوزن ان و نیم وزن ان ریوند چینی و کویند بوزن ان زرنباد و نصف ان قسط و ثلث او دیباسه است زرنیخ لغت
فارسی است و بیونانی فرسا لیقون نامند و بمعنی کبریت الارض و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفایحی زرنیخ ورقی است
و زرنیخ ورقی کویند دوم سرخ و بهترین او شبیه ببرنج و صاف و زود شکننده و یکی سفید و از زرنیخ الوده

وجکرات و مصلحش عسل و بدلش زراوند مدحرج و کویند در تحلیل صلابت سپرز صح

وداء الثعلب نامند و زبونترین اقسام او و بدستور سبز و سیاه او نیز غیر مستعمل قسم زرد در سیم گرم و خشک است
و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز قویتر از اقسام زرنیخ از سموم و محرقات لطیفه و در زبردن موی قویتر
و متصاعد او بیاض سرخ و براق و شفافت و در سمیت و افعال قویتر از همه و مجموع آن معفن و لذاع و محرق
با قوه قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کننده اقسام کرم معده و جالی اثار خون مرده و رافع
جرب متعفن و آکله و با راتیانج جهت داء الثعلب و با شما واهک و خاکستر و امثال آن سترنده موی و با زفت
جهت برص نافع و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ
جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحات بینی و با ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت بن
دندان و بخور او با راتیانج بدستوری که دود آن بحلق رسد جهت سرفه کهنه بی عدیل و با پیه و مغز چلغوزه
و مغز بادام بالتویه چون مکرر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر است و شرط است
که بعد از بخور هر اینه با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرت دود او استعمال نمایند و طلای زرنیخ
سرخ با بول حمار و بدستور با آب سیر تازه بعد از کندن موی جهت منع رویدن آن مجرب و یکدانگ او با عسل
جهت تصفیه آواز و رفع بحوحه سینه و آشامیدن او را با پیه و قی کردن جهت تب ربع مجرب دانسته اند و احتیاط
آنست که در آشامیدن او هیچوجه جرأت نکنند و طلای او با زهره گاو و آب حی العالم و شیره ضع
سوزانند تا آتش مؤثر است و چون با بول صبیان سرشته بسوزانند سنون او جهت بردن گوشت متعفن
بن دندان و رویانیدن صحیح آن از موده است و با سرگین گنجشک جهت ثالیل مجرب و با صبر و حب الغار و آب
کندنا جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها بی عدیل است و چون در شیر حل کنند هر مگسی که از آن خورد
کند بمیرد و بدل زرد او نصف او زرنیخ سرخ است و بدل هر دو دو ثلث او افعال الکبریت و کلفی که از تصعید
زرنیخ بهم رسد رفع از طلای گل عصفر و آرد برنج مینماید و چون زرنیخ زرد را بنوعی تصعید سفید
کنند یکجزو او ده جزو زهره را نقره سازد و از مجربات اند و ذکر طریق او در دستور العمل است زرافه
بفارسی شترگاو پلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه بگردن شتر و سر او مثل سر شتر و رنگش مثل او
و منقط بسفیدی و شبیه به پلنگ و پای او مثل پای گاو و شاخها مثل بدستور و دستش درازتر از پاها
و در بلاد حبشه یافت میشود گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و سوداویست و نفعی از آن در طب که نموده اند
مگر زهره او که جهت نزول آب مفید است زرزور از جمله طیور است بفارسی سار و بترکی سقرچین گویند گرم و
خشک و مبهی و مقوی بصر و مضر دماغ و مصلحش ابکامه و سرکه و سرکینا و جهت کلف و نمش و سرخ
کردن گونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است زریق مرغیست سفید و ابلق و بری میباشد و گوشت او بدطعم
و بی لیف و عصب و بطی الهضم و مصلحش بروغن پختن و با آب چغندر مطبوخ استعمال نمودن است

کرم و خشک

الزاء مع العین

گرم و خشک و محرک باه و سرکه با او نیز جهت اثار نافع و زهره او باسمیت و جهت بیاض چشم و استرخای قضیب
کحلا و ضمادا نافع است زعفران معروفست در سیم گرم و در دوم خشک و مفرح و مقوی حواس و منضج و مفتح و محلل
و مصلح عفونت خلط بلغمی و مدر بول و با قوه قابضه و محرک باه و مقوی جوهر دماغ و روح حیوانی و جگر و آلات
تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و منوم و جهت سده جگر و سپرز و رساننده قوت ادویه
باعضا و یکمثقال او جهت عسر ولادت مجرب و صداع و دو قیراط آشامیدن او جهت اذابه سپرز و با میفختج جهت خمار
و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعد و با عسل جهت ریزانیدن حصاه و ضماد او جهت منع سیلان رطوبات بچشم و
تسکین حمره و ورم گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی و حمول او جهت درد رحم و مقعد و اکتحال او جهت جلای بصر
و دمعه و غشاوه و رفع زرقه چشم و سلاق و جرب و قرحه و ذرور او جهت قطع نزف الدم و طلای او با فرفیون
جهت نقرس و مفاصل و مطبوخ او جهت رفع بیخوابی و صداع شدید نافع و مصدع و منوم و مضعف اشتها و مغثی
و مداومت او مکدر حواس و مضر اعضا و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا یکدرهم و سه درهم او کشنده است
بتفریح مفرط و بدلش مثل آن قسط و مثل او دانه ترنج و ربع او سنبل و سدس او سکنجبیل است و چون ده درهم او را
با آب سرشته مثل گردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و ادرار طمث مجرب
و روغن او که پنج مثقال او را در سه رطل و نیم روغن کنجد یا روغن زیتون پنج روز خیسانیده
هر روز برهم زنند و صاف نمایند در سیم گرم و خشک است و ملین عصب و صلابت رحم و مسخن و منوم و محلل و تدهین
بینی و سعوط بآن جهت ذات الجنب و طلای او جهت تنقیه قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول او با مغز
استخوان جهت قرحه خبیثه رحم نافع و برگ او با کتان جهت التیام جراحات و منع ریختن موی و با اعضا مفید و چون
اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند جهت خناق و ذات الجنب و خفقان مفید است و بعید است زعفران
الحدید زنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی صفحه آهن کشند و تر کرده و در جای نمناک بگذارند تا زرد
شود و بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده او را بگیرند و باز بدستور تکرار عمل نمایند تا همه او زعفران گردد و بهترین
اقسام او خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع او نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده
روز بجمیع زعفران میشود گرم و خشک و قابض و از سموم و ضماد او جهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک
چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوششهای حار مجرب و فرزجه او جهت قطع حیض و ذرور
او جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و خوردن یکقیراط او مانع آبستنی است و در صناعت جزو عظیم است زعرور
و در اصفهان کویچ و بترکی بمیشان و دمشکان نرحل نامند و از جنس کنار طبری است در آخر دوم سرد و در اول
خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهت اسهال و تقطیر بول و جهت معده حار نافع و مقوی
اشتها و آب او با شکر جهت درد سر حار مجرب و ضماد او جهت اورام صلبه و باد سرخ مفید و مضر گرده و مورث

بحج وقولنج ومصلحش انیسون وقدر شربتش از اب تا ۲ درم فانجوم او تا دوازده درم وبدلش سیب ترش زغبر است
الزاء مع الغین والفاء
واسم فارسی تخم کتان زغار خرا الحیت زغن اسم فارسی غرابست زفیر فا اسم مغربی عشا ست زفت رطب رطوبت سایله
درخت صنوبر ومی بار است که قسم نزات ورطوبت بارداران که غیر درخت حلغوزات ومسمی به یوس حلمثل میشود
وبنجد او راتیانج است وانچه از درخت شیرینی که از اصناف سرواست او ثمرش مانند ثمر سرو وازان کوچکتر بهم رسد
قطران نامند درسیم گرم ودر اول خشک ومنضج اخلاط غلیظه وملین صلابتها واشامیدن او جهة ربو وتنقیه
چرک سینه وحلق ورفع سمیت ادویه سمیه وباشکر جهة نفث الدم ومده وسینه وسرفه مزمنه وضماد او جهة جذب
خوت بظام جلد وجهة فربه کردن اعضا وبانمک جهة گزیدن جانوران وباموم جهة برص ناخن وقوباء وجرب حار
صلبه وصلابت رحم وشقاق مقعد وجراحت رحم ومثانه وباعسل جهة پاک کردن چرک زخمها وخشکردنه
والصاق او وبقیاس بعد از تراشیدن یافوخ جهة اخراج زلولی که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند وباشکر جهة
اقسا خراز مفید وجهة جرب حیوانات وتمدد اعضا وعرق النسا وداء الثعلب وبا اردجو جهة خنازیر وباد و نیه
مناسبه جهة رویانیدن گوشت زخمها وغرغره او جهة ورم عضلات حلقوم ومری وقطور او با [illegible] باروغن
بادام جهة دفع رطوبات گوش وحقنه او جهة ورم حاره وصلبه امعا ورحم وگزیدن عقرب موثر ومضر ششن
وسپر ومصلحش کثیرا وبنفشه وقدر شربتش تا سه درم وبدلش مثل او قیراست وگویند ربع ان قطران وروغن زفت
که رطوبه بخار اوست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی ان کشانند وانچه در پشم جمع شود افشرده اخراج
نمایند ضماد او باارد جو جهة خنازیر ورویانیدن موی وداء الثعلب وجرب انسان وحیوانی وتمدد اعصاب
وعرق النسا وامثال ان نافع از زفت است او قاطع نزف الدم ومسهل وتریاق سموم وجلا دهنده ودود او جهة نیکو
کردن مژگان وقرحه چشم وتقویت باصره ودمعه وسوزش چشم ومنع ریختن مژه بغایت موثراست زفت یابس
زفت رطب است که بخودی خود خشک شود ویا به طبخ خشک کنند درسیم گرم ودر دوم خشک وتجفیفا او زیاده
از رطب ودر انضاج ضعیفه وجهة التیام قروح وضربه وسقطه واشامیدن او با زرده تخم نیمبرشت جهة قطع خون
حیض وبواسیر وسستی کمر وتقویت رحم نافع ودرسایر افعال ضعیفه از رطب وقدر شربتش تا ۲ مثقال است
زفت بحری شبیه بقطران سیاه وسیال واز زمین مثل نفط حاصل میشود وصنف سیال قیراست وکشتی را بان گاه است
سیاهند ودلفل راهم میکنند وبهترین او نرم وصاف است درسیم گرم وخشک ومحلل ومقوی مفاصل وجهة عرق
النسا وفالج وجذام والتیام اعضای شکسته نافع وقدر شربتش از یک درم تا ۲ درم ومضر ششن ومصلحش
کثیرا وبدلش قطران وگویند جاویشیر وسقز است بالسویه زفت بری وجبلی زفت یابس است زفت رومی شامل زفت
الزاء مع القاف
یابس وزفت بحری است والا مطلق او اکثر زفت بحری مراد است وگویند اسم قنقسی است زقوم از اشجار حجازی
وشامی باشد حجازی بقدر قامتی وبرگش از برگ او عریضه وبا تیزی وگلش ریاحین اشاخهای او بسیار باشد

زرد

زرد وثمرش سیاه رنگ وشبیه بهلیله ودر جوف او دانه مثل کنجد واین نوع را برگ وبار تازه او جهة جراحت تازه
نافع وقوی القبض ورادع او نوع درخت شامی بزرگتر از حجازی وخار دار وگلش زرد وثمرش از هلیله بزرگتر
ورسیده او شیرین بمیزه وبا عفوصت ومغثی است در دوم گرم وخشک ومحلل ریاح مفاصل ومواد بلغمی
واخلاط غلیظه ومسهل ان ورافع سده وسپرز وجهة فالج ونقرس وامثال ان شربا وضمادا نافع ومصدع
محرور وسیاه کننده جلد ومصلحش شیره تازه وقدر شربتش تا چهار قیراط وبدلش نفط است زقال اسم فارسی
قراسیا است وان ثمره درختیست بقدر زیتون ویاقوتی رنگ وبعد از خشکی سیاه میشود وترش وبا اندک عفوصت
وقبض سرد مایل باعتدال وجهة اسهال وقرحه امعا وتقویت ان وتسکین عطش والتهاب معده وغلیان خون
صفرا ومنع صعود بخارات بدماغ نافع ومضر سینه ومصلحش شکراست وثمر خشک نارسیده او که سبز باشد
جهة اورام وقروح خبیثه مزمنه بغایت موثر وخاکستر برگ او جهة رفع اثار مفید است ومولف مالا یسع قراقیا را
اشتباه بزقال نموده در ابهر باریس زقال الدابیان نموده ونایب مناب زرشک دانسته وظاهرا قراقیا با بیرباریس
الزاء مع اللام
شبیه باشد زقاط اسم بربری حب الزلم است زلابیه بفارسی حلوای لیبیا نامند مولد خلط صالح وسریع الهضم
وبغایت مسمن بدن نحیف ومقوی گرده وجهة رطوبه شش وسرفه نافع ومسدد ومصلحش سکنجبین وانار زلف
الملوک نوعی از ابرون است که حی العالم باشد وبفارسی زلف عروسان نامند زلنج اسم عربی البلشان است زلو اسم فارسی
علق است زمور اسم فارسی زفت یابس است ودر ولک مغنول رانمور لاکی نامند ومستعمل زکر است ودر
احتباس حیض عدیل ندارد وقدر یکمثقال او با زرده تخم نیمبرشت از مجربات است زمج بفارسی چرخ و ترکی
اوتلکو نامند از جمله سباع طیور است گوشت او بسیار گرم وجهة ضعف دل طبیعی وخفقان عارضی مفید و زهره
او جهة غشاوه وظلمت بصر مجرب وسرگین او جهة کلف ورفع اثار مجرب است زمرد از کان طلا وغیر ان نیز بهم رسد
واقسام شده یکی ذبابی است یعنی در رنگ شبیه به بال مگس سبز است نه آنکه بر حامل او مگس ننشیند وان بغایت صاف
وابدار [illegible] ومتموج ودرخشان ویکی ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحان است ومشهور بزرد گیاه وقسمی را
نامند که در سبزی بیشتر زند وزبرجد کهنه نامند ویکی را صابونی نامند وان سبزیست که بسفیدی زند
وبعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند ومجموع او دردوم سرد ودرسیم خشک وقوتش هیئت یاقوت
ومقوی دل وجوهر روح وتریاق زهرها وافعی ومفرح ورافع هموم وخفقان وجذام واسهال الدموی وقاطع
نزف الدم ومدر بول ومفتت حصات وجهة یرقان وضعف معده وجگر واستسقا نافع واکتحال او جهة
تقویت بصر وسبل وطلای او جهة سعفه وقروح خبیثه مجرب ونگاه کردن او رافع کلال البصر وانگشتری او
جهة منع حدوث صرع وشخصی که مصروع باشد موثر وچون خاتم طلا باشد جهة رفع طاعون وتعلیق او
سحر او وچون یکمثقال او را در انگشتری ممزوج از طلا ونقره که با ملناد ومثقال بانصب نماید بطالع میزان

وطحا ورافع اثار وقدر شربتش تا [illegible] درم راست وروغن تخم او با اندک تحلیل ومحلل ریاح صح

وافتاب در برج موافق باشد باعث قبول دعا و هیبت در نظرها و قضای حاجت مجرب دانسته اند و کویند طعما
زهر را در رسد عرق کند و کویند حامل او تشنکی در زی نمی کشد و کویند چون افعی با نظر باو افتد کور میشود
و قدر شربتش دو درم و رفع سموم یکدانک و بدلش بر جدست **زمارده الزراع** اذان الفار است **زموم** از اسماء زیبق است **زنجبیل**
بعینه معروف و کیاه او شبیه بکیاه شقاقل و ازان کوچکتر و بی کل و بی ثمر و در مازندران نیز میشود در سیم
کرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هضم و ملین طبع و مفتح سده جکر و مهیج و محلل ریاح غلیظه
معده و امعا و مجفف رطوبات و رافع تشنکی بلغمی و مقوی معده و جکر و قوه هاضمه و جهت سموم حیوانی و اخراج
خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و رفع برودت هوا و فالج و کرم معده و یرقان و تقطیر بول و اسهالی که
از فساد غذا باشد و باینبات کند و جهت رفع مضرت میوهای تازه و رطوبه معده و بازده تخم نیز مست
جهت زیاد کردن منی و باتربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با خولنجان و پسته جهت تقویه باه از اسرار مجربست
و اکتحال او جهت غشاوه و بیاض و سبل و ضماد ش جهت تقویه اعضا و کزاز و ریاح بواسیر معدیل و درد دهان
داشتن او رافع تشنکی بلغمی است و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش دو درم و بدلش در
دار فلفل و مربای او محرک باه مبرودین و جهت تقویه هاضمه پیران و تجفیف بلغم قویست **زنجبیل الکلاب** کیاهی است
بیابانی و کشنده سک برکش مثل برک بید و درازتر و مایل بزردی و کم آب و شاخهای او سرخ ا... کرم
و خشک و ضماد او جهت کلف و رفع اثار دبیله قوی الفعل است و برکش محلل اورام صلبه و خوردن او جایز نیست
و مؤلف اختیارات بدیعی او را فلفل الماء دانسته و انصاف فلفل الماء ظاهر میشود که غیر اوست **زنبق** اندیا جین
رو ... و بفارسی سوسن ازاد نامند وان غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است اوده یاسمین مذکور میشود و اشتباه عظیم
در آن کرده اند در دوم کرم و در یبوست معتدل و مقوی دماغ و بیاراد و در افعال مثل یاسمین زکی و قویتر
از ان ست و روغن انکه مثل روغن کل هندی در افتاب کذاشته سه مرتبه و زیاده از ان کل زنبق را تجدید نمایند
در دوم کرم و در اول خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضاء و که درهم او مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای
او جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعضاء تناسل و اعصاب نافع و بدلش در همه افعال روغن ایرسا و در
اسهال روغن نرکس است **زنجار** بفارسی زنکار کویند معدنی او از کان مس بهم میرسد و دو منه مسی غبار اوست و مصنوع
او اقسام است یکی را زنجار مجرد نامند وان تنک مس است که بسر پوش کهنه را بظرف سرکه بهیئت منطبق سازند که مانع
صعود بخار سرکه کرده و بعد از هر ده روز ان سرپوش زنکار را بتراشند و جمع کنند و یکی را زنجار دوردی نامند
وان از صفایح مس که هر دو روز بران سرکه پاشیده و در سردابها کذارند تا زنک کرفته هر پنج مثقال زنکار او را با سرکه
کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ کردد و شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هریک چهار مثقال اضافه نموده
در افتاب خشک کرده بهیئت فتیله فتیله ساخته و اقسام دیکر نیز در دستور مذکور است و بهترین او معدنی دودی است

در چهارم کرم و خشک و از سموم قتاله و اکال و معفن و لذاع و سترنده کوشت و مورث قرحه و قالع اثار و با موم
و روغن بیلدغ و مانع زیاد شدن قروح خبیثه و عفنا و دورم جراحات و زخمها و بالیدن کوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ
جهت جرب متقرح و برص و بعینه او با عسل جهت تنقیه چرک جراحات و دادن بواسیر و ناصور و مقعد و مطبوخ او با سرکه
و عسل جهت قروح لثه و جوششها بغایت مفید و سنباده او با شیر دختر او سرکه و عسل در هاون مس بحدی که غلیظ
و خشک شود جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و عرق او که در سوده شبیه به توتیا
کرد و جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق نافع و طلای او با فندق سوخته و کتیرای سرخ و سفیدی تخم
مرغ جهت کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر کل اعضای عصبانی و یکدرم او کشنده بقرحه جکر و بعد از نجات
از معده عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را با ادویه مغزیه استعمال نمود و چون کهنه را آب کوبید و سائیده از زنجار
دودی ربیبی سعوط کند جهت رفع بدبویی و قروح خبیثه ان مجربست و باد و به مناسبه جهت قروح شهدیه
سر نافع **زنبا** اسم فارسی کیاهیست که در بلاد ری در تابستان میکارند و در اول زمستان میرسد بیبا کرم و تند
و مصدع و موجب حرارت بدن بطریقی که از هوای سرد متضرر نشود و جهت تسکین ریاح و حدت بصر و درد
بارد نافع و خام او بغایت مغثی و مضر محرورین و مصلحش در سرکه پختن و انار و به بعد از ان خوردن **زنجفر** بفارسی
شنکرف نامند معدنی آن از معدن جیوه و طلا و مس بهم میرسد و بعضی از اکبریت احمر دانسته اند و مصنوع
او از زیبق و کوکرد است و اقسام او در دستور مذکور در دوم کرم و در سیم خشک و بعضی در دوم سرد و تر
دانسته اند الجمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابضه از شادنج است و قاطع نزف الدم و جهت زخمها و اکله و تعفن قروح و سوختکی اتش و جوششهای حاره و حکه و نمله و حصف و دفع قمل و ناکل دندان
و با موم و روغن جهت شقاق مجرب و دو درم او کشنده است بخناق و کرب و بدلش شادنج و کویند مرداسنگ
و سفیداب بدل اوست **زنبور** نوع سرخ او را سمیت غالبه و طلای او جهت برص و اورام بارده و با عسل و نمک
نافع کزیدن او و صاحبان امراض مزمنه و عصبانی مثل فالج و امثال ان بغایت نافع و از مجربات دانسته اند و ضماد مطبوخ
نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و اثار غایره مؤثر و کویند اشامیدن خشک سائیده او یکدرم موجب فربهی بدنست **زنبور عسل** نحل است **زنجبیلیه** بلغه مصر و اسکندریه فتایل الرهبان نامند
زند بلغه شام اسم خار است **زنجره** زنجفر است **زنجار الحدید** زعفران الحدید است **زنطاح** قسمی از حلزون بریست که در
اشجار و بقول میباشد و ... باقلاییت و غیر ان چیزیست که در دیلم سلاله کا چول کویند و در حلزون مذکور
شد **زنجبیل العجم و زنجبیل القلاب** اشترغاز است **زنجبیل شامی و زنجبیل البحر** راسن است **زنبوع** اسم عربی ستنبویه است
زنکار اسم فارسی زنجار است **زنجار زجرم** قسمی از زنجار مصنوع است **زنجار دودی** نوعی از زنجار مصنوعی اوست
دو ... **زنبق اصفر** کویند یاسمین زرد است **زنجره** بلغه اصفهان صرصر را نامند **زوفای یابس** کیاهیست معروف
الزاء مع الواو

بروی زمین برکش شبیه ببرک صعتر بستانی و مرزنجوش و باعطریه و شاخهای او برکه و بر هر کرهی کلی مایل بزردی
و بی تخم و تلخ مزه و در دوم کرم و در اخر اول خشک و کوهی او قویتر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج باد
غلیظ و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهة سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه
و معده و جکر و قولنج و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و بهق و با عسل جهة رفع نکوت کرم معده و طبیخ او با سکنجبین
مسهل خلط غلیظ و با قردمانا و ایرسا اسهال او قویتر و جهة نیکو کردن رنک و رخسار و با شراب جهة استسقا و طبیخ
انجبین جهة خناق امتلایی و ضماد او با اب جهة ورم حار و با شراب جهة بارده ان و رفع خون مرده که در پلک چشم
باشد و پخته او جهة نزول اب و با بونه و انجیر جهة ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهة درد کوش و مضمضه او
که در سرکه پخته باشند جهة درد دندان نافع و مضر جکر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربتش
در مطبوخ تا پنج درم و بدلش صعتر است **ازوفای رطب** چرکیست که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران کوسفند
جمع و منعقد کردد و بفارسی سکل میش و بترکی سفلان نامند بهترین او انست که در اب جوشانیده پشم را
از ان جدا کنند و جمع نمایند یا کوببه پشم را اخراج کنند هرکاه منعقد او بهم رسد پشم میان ران کوسفند
و بز را جوشانیده چربی از ان بکیرند در دوم کرم و در اول تر و کویند در اول خشک است منضج و ملین و محلل
و جهة مغص و صلابة جکر و سپرز و برودت احشا و کرده و استسقا شربا و ضمادا نافع و طلای او جهة ورم مقعد
و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج
و شکستکی اعضا و دوش و با پیه مرغ ابی و طیور جهة ترخه کوش و قضیب و فرج و شقاق مزمن و حمول او با اکلیل
الملک و روغن تازه جهة رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرورین و مکرب و مصلحش سکنجبین
و روغن کل و با سرکه و بدلش لادن و مغز ساق کاو و کوسفند و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است
و چون او را از پشم جدا نکرده بسوزانند جهة قروح مذاکیر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است **ازوان** نزد اکثر سلم است
و مؤلف جامع بغدادی غیر ان دانسته و میکوید که ان دانه ایست مایل بسیاهی و اندک سبزی مثل ماش کوچک
و اندک طولانی و سرش باریک و در غلافی مثل غلاف شمشیر و تلخ و مسکر قوی بلا تفریح و قسم پهن نیز
میباشد در سیم کرم و خشک و با سمیت و قوة جاذبه و ضمادش جهة بیرون اوردن پیکان و امثال ان از بدن
بغایت مؤثر و خوردن او موجب سبات شدید و مصلحش ربوب حامض و طلای او با عسل جهة رویانیدن موی
و داء الثعلب و تحلیل اورام و ضماد او جهة درد سر بارد مفید است **زوفرا** قسمی از خردل بری است **ازوله** بلغة جرجان
قوا است **ازوانک** بلغة مازندران قسم اخیر قرصعنه است **ازهرة الملح** چیزیست شبیه به بلبوس و شور طعم و زعفرانی رنک
و تند بو و لزاع و در چینی که اب نیل طغیان کرده در زمینهای پست بماند و در افتاب بها خشک کرده زهرة الملح
حاصل شود ما سرچوبه کو بندان شوره ایست که مثل غبار بر روی زمین نمک معدنی میباشد بغایت کرم و خشک

وتند

و تند و مجفف و محلل قوی و جهة قروح خبیثه و اکله و تقشر جلد و رطوبتی که از کوش تراود و جهة غشاوة و اثار
قروح و منع رویانیدن موی و با روغنها جهة اعیا که ماندکی باشد نافع و اشامیدن تا یکدرم او با شراب ممزوج
اسهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهة صرع نافع و مضر معده و بدلش یکوزن و نیم او نمک هندی است
و قسمی از و که مایل به سرخی است و دانهای او بهم چسبیده از جملهٔ سموم قتاله و آدم او کشنده است و علاج بذیونست
زهرة النحاس کلیست شبیه نبات که از ریختن اب بر روی نقره کداخته ظاهر شود و انکه از مس کداخته بهم میرسد — و از مس
و در قوة قریب بزنکار و اشامیدن تا سه قیراط مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر و غرغره او با عسل جهة ورم بارد
لهاة و لثه و مری و با روغنها و مرهمها جهة بردن کوشت زیاد و تحلیل اورام و خشک کردن دانهٔ بواسیر و با شراب
جهة شوره و ضیح و بهق سفید و قطور او در کوش با روغنها جهة کری کهنه نافع و از سموم قتاله است **زهره** بفتح اول
قرنفل شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و بلغة فارسی اسم مراره است بعربی و بر قوة اطلاق
میکنند و وج را نیز نامند **زهرة اسیوس** اسم اسیوس است **زهم** اسم زباد است و کویند زباد اسم جانوری و زهم اسم عطر اوست
زهرة النجم جوز جندم است و کویند جوار الضخر است **زهر زهین** بلغة جرجان اسم انار درخت است **زهره** بضم اول بلغة
اکیریان نحاس است **زهر** اسم فارسی نمام است و بعربی اسم شکوفه است **زیرباج** انا غذیهٔ ملطفه اطبا و مسکن غرهٔ صفرا — الزاء مع الیاء
اخلاط و مفرح و مقطع و مفتح سده و موافق صاحبان جکر حار و تبهای ثابته و شطر العب و مضر امزجه
بارده است و طریق ترتیب او چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است انست که کوشت مرغ را نقل یکرطل بریزه کنند
و اکر مرغ باشد از بند جدا کرده با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد و اب جوشانیده و نیم رطل سرکه و نیم
ربع رطل جلاب با شکر سفید و یکوقیه بادام محلول در کلاب و یکدرم کشنیز خشک و مثل او عود و سنبل قلیلی
زعفران اضافه کنند **زیتون** بری و بستانی میباشد بستانی او درخت بزرکست و برکش ابدار تر و سبزتر از بری
و بعد از چهار سال بار میدهد و هزار سال میماند رسیده او کرم با اعتدال و قابض و نارسیده او سرد
و بغایت خشک و سیاه او کرم و خشک و سریع الاستحاله بسودا و صفرا و مرخی معده و مغثی و بهترین او سبز رسیده است
که در اب و نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود و قبل و بعد از ان دستش مقوی معده و دافع ان
و مشهی و حابس طبع و بطی الهضم است او و مورث بیخوابی و لاغری و مصلحش مغز کردکان و بادام و روغنها و سرکه و کویند
مغز تشنه و مداومت او مورث تحرق اخلاط و مصلحش شیرینیها است و ضماد او جهة رفع سبوسه سر و ضماد برکهای
او جهة سوختکی اتش و طلای تازه دانه او با پیه وارد کندم جهة برص و باخنه و بخور سیاه رسیده او و ماده
او جهة ربو و امراض شش نافع و برکش در دوم کرم و خشک و ضمادش جهة حمره و نمله و منع زیاد شدن ان و شراب
ان بفارسی و غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سر که منقلع شده باشد و با عسل جهة داخس و باد جوح
درخت ناف و طلا کردن جهة اسهال و خایه بین او جهة قلاع و ضماد پخته او با اب غوره بخیه که بتام عسل رسد

جهة دندان کرم خورده و ریزانیدن او و مطبوخ او در شراب جهة نقرس و مفاصل و بد ستور مضمضهٔ لعاب
طبیخ او جهة دندان کرم خورده نافع و حقنهٔ او جهة قروح باطنی مقعد و رحم و دندان کرم خورده نافع و عصارهٔ
او در افعال مذکوره مثل برگ اوست و حمول او جهة قطع سیلان رحم و نزف الدم و ضماد او جهة برامدگی مقعد
و قطع ریختن موی چشم و تاکل پلک نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری برگ او جوشانیده مضمضه نمایند
جهة درد سر و نطول او جهة زکام و تحلیل رطوبات و بخور او جهة اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت موثر
و تعلیق بیخ او بالخاصیة جهة سم عقرب آزموده است و چون شاخهای باریک و برگ او را در کوزهٔ کوزه‌گران احراق
نمایند پس از کوره بیرون آورده شراب بر رو پاشند و باز دیگر احراق کمی کنند در همه افعال قوی‌تر از توتیا ست
و ضماد خاکستر زبان با سرکه جهة عرق النسا و بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهة قرحه
نمودن موضع و رفع علت از مجربات بیان نموده اند و مؤلف تذکره ضماد قوق برگ و شاخ اقماع زیتون
در این امر مجرب دانسته و ضماد خاکستر او با عسل و آب نمر او جهة داء الثعلب و داء الحیة و سعفه و جوششها
نافع و رطوبة شاخ تازهٔ او که از سوختن آن بهم رسد جهة جرب و سبوسهٔ سر و قروح او نافع و نطول طبیخ
همه اجزای او جهة صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانه جهة گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصای
چوب او جهة قبول عامه و قضای حوایج و برکت موثر است و مضمضهٔ آب نمک که زیتون را در آن خیسانیده
باشند جهة استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت شبیه به سقمونیا و مایل به زردی در اول گرم و در دوم خشک
و در تقویه ذهن قوی‌تر از کندر و دافع اسهال مزمن و اخراج بلغم و جهة رفع رطوبات جراحات و با مرهمها جهة رویانیدن
گوشت موثر و صمغ بری او قوی‌تر و مدر بول و حمول او جهة رفع احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهة جرب متقرح
و سعفه و جهة تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که اهل طبخ داده باشند بخیسانند
در رو تلخی او رفع میشود و بجوردانهٔ زیتون قاطع ربو و سعال است **زیت** بفارسی روغن زیتون گویند آنچه از
زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش آن سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد و اجزای او از
یکدیگر منقطع نمیگردد بخلاف مغشوش و این نوع در دوم گرم و با یبوسه و قبض است و قول برطوبت آن اصلی ندارد
و مغسول آن که با آب گرم بسیار بر هم زده صاف کنند تا بی‌ادنی و الطف است و ده مثقال او با یک رطل آب گرم و ماء الشعیر
مسهل قوی و جهة درد اعضا و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهة مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهة
رفع سمیات دوائیه و حقنهٔ آن جهة قولنج ورمی و سوداوی و مفاصل و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها جهة
التیام و اصلاح زخمها و طلای او جهة دردهای بارده مفید و چون شش سال بر و بگذرد زیت عتیق نامند
گرم‌تر از غیر عتیق و محلل و ملین طبع و بثره و مصلح ادویه و مضعف قوة آن و دافع جمود اعضا و صرع
سرما و اکتحال آن مقوی بصر و جهة رفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع و جهة نزول آب قایم مقام قدح

وطلا

وطلا کردن او و مسکن الم گزیدن عقرب است و چون روغن زیتون تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق
میشود و قدر شربتش تا ۷ مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیت نارسیده است و آن معتدل و قابض گویند در آخر اول
سرد و در اول خشک است مسمن بدن و مدر و مفتت حصاة و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع
ادرار عرق و صاف کنندهٔ اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونة و مقوی اعضا و مغسول او موافق درد اعصاب
و مواد حاره و نیکو کنندهٔ رخسار است و روغن زیتون بری قائم مقام روغن گل سرخ و رادع و مبرد و مانع عرق
و حافظ سیاهی موی و انتشار و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهاة و قاطع خون لثه است و جمیع مطبوخ
روغن زیتون را در افعال مذکوره بهتر از روغن بلسان یافته اند و بعضی قایلند که تا چهار هزار سال میماند
و گویند چون ۲۲ درهم او را با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز
بنوشند و آب سرد در آن روزها نخورند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد
ساله را هیجان شهوت شود و مجرب دانسته اند و روغن که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بیا منجر
و مولد حکه و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن زیتون را با مثل او آب بجوشانند تا آب بسوزد
تجدید آب بدستور اول نمایند تا شصت بار و بعد از آنکه آبها سوخته باشد چندان بجوشانند که بنصف
رسد پیرانشستی بهتر از روغن بلسان و از اسرار عجیبه است **زینا** ثفل روغن زیتونست که او را در ظرف مس
عند غلظت بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دوم گرم و در افعال قوی‌تر از حضض و ضماد آن جهة
درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام زخمها بدن لاغر و با شراب و ماء العسل جهة درد دندان
و با نقیع ترمس جهة جرب دواب نافع و هرچند کهنه شود در افعال قوی‌تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح است
زیت النوی روغن ثمریات مثل بادام کوچک و لوز البرنامند آن درختخانیک بهم میرسد و ثمار
در داب مینامند و در عراق تنکی گویند و بادام کوهی نیز نامند طعم روغن او شیرین و خوشبو است در دوم گرم
و در اول تر و گویند خشک است و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهة امراض سوداوی و بارده مثل جنون
و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات و تفتیح سدد و اورام بارده نافع است و مؤلف اختیارات بدیعی او را غیر
لوز المر دانسته است **زیت البلم** بلغة صعید مصر روغن فستقین است **زیت الجبل** بلغة نواحی مصر اسم بقطرا است
زیبق بفارسی سیماب و جیوه نامند از جملهٔ فلزات و معدن شبیه بنقرهٔ گداخته و از گداز سنگهای سرخ شنجرفی
بهم میرسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطرات است که از خاک متکون میگردد و دود
ظروف شیشه و سرب و تملی و طلا و نقره و جلد سک آبی معدوم میشود در دوم سرد و در سیوم تر و با حدت
و قبض و استنشاق دود مجرب او مولد فالج و رعشه و بطلان سمع است و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و گریز
هوام و طلای کشتهٔ او با تخم خربزه و بادام تلخ جهة جرب و حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفه رطبه و قروح

نافع میدانند مخصوص نوعی دون نوعی ندانسته‌اند و هرچند کهنه‌تر شود قوی‌تر میگردد و آنچه هفتم سال بران بگذرد صح

ودفع قمل مجرب و با کندر و اسفیداج و موم و روغن زیتون جهة دفع داغهای آتش از مجربات و بدستور
همین ادویه را دو درهم ... تنزطی که بحلق رسد و بلبنی و کوشت و در یکهفته سه بار بخور کنند و غذای نمک دار
این اثر آمیخ و غیر لطیف نخورند و بعد از تنقیه دود دهند و چون زیبق را کشته بر نیم ما الیده بر کردن بندند مانع
تکون قمل کرده و ضماد غیر مقتول او نیز جهة خشک کردن دانهٔ آتشک و قروح مجربست و خاک زیبق که
در ظروف آن بهم رسد در جمیع آثار مثل مقتول اوست و در سمیت مانند آن و آشامیدن غیر مقتول او بی سمیت
و در نهایت سرعت از امعا رفع میشود با مغص و درد قوی و چون ناکشته از او در هر چند سال چند روز
هر روز بقدر حبهٔ تا یکدانگ بنوشند و بتدریج زیاده کنند و کوشت ابعد از آن بخورند باعث مغص میشود
و جهة حفظ صحت و تقویت باه و هاضمه و قوت بنیه بعید نیست و قدر شربت از غیر مقتول او تا ۲ درم و بدلش
رصاص علوکال و مصعد او بیشتر با حدت و از سموم قتاله است و محرق خلط و مخلل قوتها و مقطع امعا و طریق تصعید
و دستور او اول مذکورات و چون غیر مقتول او را با نقرهٔ خالص حل نموده بمس بمالند و بآتش برند مس را
مفضض کرداند و طریق عمل او در دستورات مرقوم است زیره اسم فارسی کمونست زیرهٔ رومی اسم فارسی
انیسونست و کرویا را نیز نامند زیت الانفاق زیت فلسطینی و زیت رکابی زیت الانفاق زیتون نارس
ماذریون است زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت رماج طراثیث است دیتونیه بلغة مصر اسم انوطالا
و کویند اسم دروقیتونست زیت الهرجان زیت السودان است زیرقون بلغة دمشق نوعی از درخت عنجد بی ثمرات
زیر کتانست زیت الکلب روغن تخم شلغم است زیزصیر صرار است زیتون الحبش و زیتون الجبل و زیتون الکلب
زیتون بری است زیتون الماء زیتونی است که نزدیک آبها میروید و در جمیع افعال ضعیفتر از سایر است و بعضی کویند
زیتونی که در آب نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است زیرهٔ صحرائی اسم فارسی کمون بریست زیرهٔ سبز
السین مع الالف اسم فارسی کمون نبطی است زینیان نانخواه است سارج هندی برهین نامند برکیست بی ساق و کل در آبها
ایستادهٔ بلاد هند میروید شبیه برک کردکان و مایل بسیاهی و کویا غبار بر آن نشسته و خوشبو و بی
چین و بی خطوط کویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش تا سی سال باقیست در سیم کرم و در دوم
خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و حافظ ارواح و مفتح
و مسمن و محلل نفخ امعا و جهة سیلان ناب دهن و بدبوی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون
و وحشت و درد جکر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و وجع فؤاد و تقویت حواس و یرقان و استسقا و سرفه
و حصاة و منع داخس و جمیع امراض مقعد و ورم و در اکحال جهة بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه
نافع و نگاه داشتن او در زیر زبان جهة لکنت زبان و طلای او با سرکه جهة احتباس حیض و رفع بدبوی
زیر بغل و کنج ران و تضمید کوبیدهٔ مطبوخ او در شراب جهة تحلیل ورم احقان و کذاشتن او در میان جامها و اقمشه

جهة منع

جهة منع کرم زدن آن مؤثر و مضر ریه و مصلحش مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت بزر و قدر شربتش تا یکمثقال
و بدلش دو وزن آن سنبل هندیست ساج درختیست هندی و اهل هند ساکوله کویند بقدر درخت چنار و سرخ
رنک و صلب و مایل بسیاهی است و کثیر الورق و خوشبو و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مولف تذکره او را فندق هندی
دانسته چوب او در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت و ضماد سائیدهٔ او با آب سرد جهة درد سر حار و اورام حاره
و خوردن نشارهٔ او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهة اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای محرق او
که بعد از احراق در آب مامیثا و امثال او سائیده شده باشد جهة ورم اجفان و تقویت بصر و صدفه نافع و قدر شربتش
از یکمثقال تا سه مثقال و مضر جکر و مصلحش عناب و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهة دراز کردن موی
و رفع خارش بدن مفید است و چون نافهٔ مشک در آن کذارند حافظ بوی آن و وزن آن را زیاده مینماید ساداوران
معرب از ساداوالست بمعنی سیاه درختان و چون دار بلغت فرس درخت است و بعربی سواد الحکام نامند و جمعی آنکه قسمی
از متاز و ترتیب هند و معاد الفضلات که صاحب اختیارات ذکر کرده اسم عفصات و آنچه گفته اند که از آن در
بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی و براق شبیه بشبه و اندک تلخی و در جوف درختان
هند و بلاد حوالی آن بهم رسد و مخصوص آن بلاد است و مولف تذکره آنچه از درخت نارجیل بهم رسد بهتر دانسته
در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلل و رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم همه اعضا است
شربا و ضمادا و حابس اسهال دموی و التیام دهندهٔ زخمها و با شکر جهة ورم قضیب و انثیان و با شراب جهة
اورام بارده و با روغن مورد جهة منع ریختن موی مؤثر و بغایت مسود است و فرزجهٔ او با سرکه و حقنهٔ او با
سرکه جهة قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن او مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش
یکمثقال و بدلش دو وزن آن مورد است سالامندرا اسم یونانی نوعی از عضایه و از آن حیوانیست شبیه بمار و دست
و پا دارد و دستها کوتاه تر و بطی الحرکة و الوانش زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و بترکی سلانه اعودین کویند
و آتش در او تأثیر نمیکند و اگر در تنور اندازند افسرده کند و یکمثقال او از سموم قتاله و بغایت کرم و خشک
و با تعفن و مقرح جلد و تدهین روغنی که در آن مهرا پخته باشد ستردهٔ موی و قرحه کنندهٔ عضو است و چون
دست و پای او را قطع و احشای او را اخراج کرده در عسل چند روز بکذارند عسل مذبور جهة درد مفاصل
و اورام بارده ضمادا نافع و خوردن آن قتال و فاد زهرش تخم سنک پشت است ابرص اسم وزغهٔ بری است و وزغه
بلدی مسمی بچلپاسه است و آن کوچکتر از چلپاسه است و شبیه بحردون و با نقطهای سیاه و سمیت چلپاسه بیشتر و ملاقات
خون او ببدن مورث برص است در سیم کرم و خشک و ضماد کوبیدهٔ او بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و
تضمید خشک او بر بن دندان کرم زده مسکن الم آن و چون شکافته بر موضع کزیدهٔ عقرب بکذارند رد الم آن
کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهة رویانیدن موی و رفع احتباس بول و قطور زبل و خون و بول او

بافلفل مثل دراحلیل ~~دراحلیل~~ جهة دفع قمل بیا مؤثر و همچنین جلوس در طبیخ او همین اثر دارد و خون او مورث
سل و امراض ردیه و مصلحش شربت ریباس و امثال انست ساما اسم فارسی نوعی از بردی ابیا نرم و باریک و مایل بزردی
و ازان حصیر ترتیب دهند سرد و خشک و جلوس بران باعث فرح و جهة دفع بواسیر نافع و سوخته او قاطع
نزف الدم ساپرج معرب از فارسی و اسم سرج است سالیوس و سالیوس سیسالیوس است ساجی اسم هندی ملح
القلی است سافه و ساقاسود پرساوشان ساسارکشت بزر الانجره است سالیون اسم یونانی کرفس است ساوس اسم یونانی
هند باست ساطیریا و ساطوریون اسم یونانی خصیة الثعلب است ساق الحمام بلغة مصر رعی الحمام است و انطاکی گوید که
نارقیصر است ساغیس و ساغافیون اسم یونانی سکبینج است سافروس اسم یونانی فیروزج است سارو اسم یونانی اعضا است
ساطریون اسم یونانی جلدوار و بمعنی مخلص الارواح است ساریقون اسم یونانی شبح است ساری اسم هندی حب النیل است
سالیطس اسم یونانی حجر القمر است سامس ابنوس است و گویند نانخواه است ساتاخورا اسم یونانی گل اورد است سالو
غربون اسم یونانی کبیکج است ساتهل اسم هندی صعتر است سارا اسم فارسی زود است سارس اسم فارسی فستق است ساکوته
اسم هندی ساج است سادبل اسم هندی فقد است ساکرکوتاه اسم هندی حجر البهت است سایب اسم هندی
حبه است ساپیکا اسم هندی کندر است سپستان لغة فارسی است و بعربی دبق نامند ثمر درختیست زیاده از قدری متمی
سیاه مایل بسفیدی و برگش مدور و بزرک و بارش در خوشه در اول زرد و بعد از خشکی سیاه میشود در حرارت
و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محمود المزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن
حدة صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعا و جهة حرقة البول و سرفة حار یابس و اخراج کرم معده و خشونة
صوت و گرفتگی آواز بیهیج که از نوا ی تند هم رسد و اصلاح ادویه مسهله و تبهای حاره و بلغم شود
نافع و ضماد مطبوخ او ورد و شاب خرما جهة کشودن دمل از موده او قدر شربتش از سی عدد تا بیست مثقال
و مضعف معده و گویند مضر حکات و مصلحش در مبرودین کل سرخ و در غیر او عناب و بدلش خطمی
سبج بفارسی شبه و شدق گویند سنگی است سیاه براق و زود شکن و سبک در دوم سرد و در سیم خشک
و خوردن او جهة خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصات و تقویة چشم بغایت نافع و پیوسته در و نگاه
کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاه داشتن او جهة دفع چشم بد و تعلیق او بر سر مانع درد
سر و مضر سپرز و مصلحش البحیرو چون سطور رقیقه چند بر صفحه از سوده لم یکن نوشته صاحب لقوه
پیوسته دران نگاه کند و در غیر ان نظر نکند دران روز لقوه او رفع شود و از مجربات شمرده اند و نگاه
داشتن قطعه آکه بقدر یکمثقال باشد جهة دفع نزع و وحشت از مو نافع است سبع اسم جمیع حیوانات درنده است
سبع الارض پرسیاوشان است سبع الثمر انتیمونت است سپیتان آزاد درخت است سپوس گندم اسم فارسی نخاله است
سبزقبا بلغة اصفهان اسم شقراق است سبا اسم هندی صد است سپای اسم هندی نونل است سپلکی اسم

السين مع الباء

هندی

السين مع التاء
السين مع الجيم والحاء والخاء

هندی دو نفه است سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است ستو بتا عبد از سیس اسم هندی فتمی ازبیش است ستاوری اسم هندی
بوزیدان است سجلاط اسم هندی یاسمین است سجولس بلغة رومی دیجیا بلغة یونانی اذخر است سجاب بلغة اکیرنارسنا
عاب البحر اسفنج است سحوریون نار است سخبر بخاء معجمه گیاهیست شبیه باذخر و پر شاخ و تلخ و بدبو در سیم گرم
و خشک و مقوی معدهٔ بارده و مفتح سده جگر و ماسماریقا و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهة صرع و سکته
و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یکمثقال و بدلش یکوزن و نیم او اذخر است
سخوفو و سخنوس اذخر است سحبه زاج احمر است سخادیر اسم سریانی اسطوخودوس است سخنیا اسم یونانی درخت
مصطکی است سخینس اسم یونانی مصطکی است سخاله آنچه از فلزات بسوده جدا کنند و آنچه در حین کوفتن از ان ریزد

السين مع الدال

سدر بفارسی کنار گویند و مراد از ان اسم برک سایله اوست و بری او پرخار و صالی النامند و بستانی کم خار و ثمر او
بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش شبیه بسنجد و خوشبو و شیرین و با اندک ترشی و زرد و سرخ میباشد از چوب او
در اخر اول سرد و در اخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و رافع قرحه امعا و اسهال که از ضعف معده باشد و
نافع استسقا و سپرز و حقنه او بدستور جهة جراحت امعا و ذرورش جهة زخمها نافع و قدر شربتش تا هفت
درم است و برگش او جهة زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویة موی و منع سقوطان و تقویة اعضا و طرد هوام و ضماد
او با شراب جهة نضج ورمهای حاره و تحلیل ان مفید و بدستور طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و ثمر او در
اول سرد و در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیده ترش او قابض و لزج و مسهل بعسر
و رسیده او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم طلا با و مسهل صفراوی معده و امعا و مطفی حرارت
غریبه و خوردن ترش او مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین او مفتح سده و کشنده
کرم امعا و مضر مبرودین و مصلحش گلقند و در مزاج محرورین سکنجبین و ثمر خشک او قوی القبض و ارداو
که سویق النبق نامند جهة اسهال مراری و قرحه امعا نافع و ضماد شکوفه او در حمام جهة رفع شرا مجرب دانسته اند
و دانه او بغایت قابض و ضماد کوبیده او جهة شکستگی اعضا و تقویة ان مجرب و طلای مطبوخ او بحدی که
غلیظ گردد جهة سستی اعضا و عضلات و سرعة حرکت اطفال مؤثر و چون دانه نبق را به کلاب انجسته رفع
نمایند از برگ و بار او بوی گل اید و چون با عسل امیخته باشند شیرین شود سدا اسم یونانی فنجنگ و در دیلم و نکابن
بیم نامند بشانی او از درختان کوچکتر و پر شاخ و برگش ریزه و بدبو و بیا سبز و گویا غباری بر وی نشسته
و گلش زرد در سیم گرم و خشک و تازه او از خشکی کمتر و برگ و عصاره او مدر بول و حیض و مسقط و مجفف منی و
جنین و قاطع باه و مفتح سده و محلل ریاح و با تریاقیة و جهة سپرز و یرقان و قولنج ریحی و امراض سینه و مقعد
و رحم و حصاة و بواسیر و اشامیدن او که با شبت خشک جوشانیده جهة تسکین مغص و درد پهلو و سینه
و تنگی نفس و سرفه مزمن و ورم حاریه و عرق النسا و مفاصل و لزوجهای بارده و چون با روغن بجوشانند

جهة اخراج کرم شکم وطبیخ او در شراب جهة استسقاء لحمی وخوردن با نمک جهة حدة بصر وخاییدن او را نفع
بوی پیاز وسیر وقدر قلیل او مقوی هضم ومشهی وبا انجیر وگردکان جهة سموم مشروبه وسموم هوام وامثال
او هر روز بقدر آدرم جهة ازاله فالج ورعشه وقولنج مجرب وتخم او نیز همین اثر دارد وآب طبیخ او بقدر
سه وقیه با عسل جهة فواق مجرب وچون داخل نبیذها کنند باعث خوشبویی وشدت اسکار ورفع ضرر (بادو وقیه)
او میگردد ومورث صداع وثقل سر ومصلحش انار میخوش وبه شیرین است واشامیدن تخم او بقدر [illegible]
قیراط با شراب جهة رفع مضرت داروی قتاله ونیم درهم او جهة عرق النسا ودو درهم او جهة ازاله درد گزیدن
عقرب ورتیلا مجرب وبدستور جهة گزیدن سگ دیوانه مفید ومانع حمل وحقنه طبیخ برگ سذاب با روغن
جهة نفخ امعا ورحم وضماد او محلل خنازیر وبا عسل جهة درد واختناق رحم ومفاصل وضماد مطبوخ او در
روغن زیتون جهة عسر بول وبا انجیر جهة استسقاء لحمی وبه تنهایی جهة تهییج مجربست وبا سرکه جهة رعاف وبا
القار جهة ورم انثیین وبا موم وروغن مورد جهة بثور وبا نطرون جهة بهق مفید وجمیع اقسام ثالیل وبا
عسل جهة قوبا وبا سرکه وسفیداب وروغن گل سرخ جهة حمره وقروح نمله رطب سر نافع وبا خود داشتن او
باعث گریختن حیوانات موذی وصاحب مثانه وقطور عصاره او که در پوست انار گرم کرده باشند جهة درد گوش
واکتحال با آب رازیانه وعسل جهة ضعف باصره وسعوط عصاره او جهة ام الصبیان اطفال نافع ومداومت
خوردن او مضعف باصره ومصدع ومحرق اخلاط ومشهی ومصلحش سکنجبین وانیسون وقدر شربتش تا سه مثقال
وبدلش صعتر است او صمغ لبنانی وبری سذاب بغایت گرم وخشک [illegible] ثافسیا وجهة قرحه چشم وتحلیل خنازیر
وبرص وفرزجه او بقدر دو دانگ جهة اخراج جنین ومشیمه مجرب وگویند بوییدن او باعث رعاف قوی وقتال است
وروغن سذاب که یک جزو او را با چهار جزو آب [illegible] وده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند
جهة برودت گرده ومثانه ودرد کمر ورحم واستسقا ودرد پهلو وتحلیل ریاح ورفع لرز وگرانی سامعه
وخوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام جهة رعشه مجرب وحقنه او جهة مغص مجرب وجهة قولنج ریحی وغلیظی
نافعست سذاب بری برگش باریکتر وکم شاخ تر وبدبوتر وتندتر از بستانی در چهارم گرم وخشک وبسموم
اقرب وبعد درم او کشنده تر از دفلی است واز ملاقات مطبوخ او دست ورم میکند وعصاره او را چون
بر آهن وآبگینه بمالند مانع زنگ آن میشود وچون در مکانی که سفیدان ومرغان بریزند حیوان موذی
مقارب آن موضع نکند وضماد پوست نبات او با شراب جهة داء الثعلب نافع وچون برگ او را کوبیده ضماد
نمایند جذب مواد واحراق وموت آن عضو میکند سذی ستباج اسدوس ثلج آسنا غیرا اسم سریانی
فرانسوت سرخس اسم فارسی است وبیونانی بطارس نامند ودر دیلم وتنکابن [illegible] گویند وآن بیخیست سیاه
مایل بسرخی وبرگش [illegible] باریک [illegible] ساق [illegible] وشاخ از بیخ آن میروید بقدر ذراعی وکمتر

ازانا [illegible] وخشونت ونزدیک بهم بشکل پرهایی که در بال مرغان میباشد ونوع ماده او بی شاخ ومنحصر
در یک برگ مرتفع در دوم گرم ودر اول خشک ومجفف وبی لدغ وجلا ومفتح ورافع ثقل ومسقط جنین
ومسهل قوی اقسام کرم شکم خصوصا با خربق سیاه وسقمونیا وعسل وشراب وامثال آن ومفرح ورافع
بخار سوداوی ومحلل نفخ وتا چهار سال قوتش باقیست وجهة خفقان عسر العلاج وجراحت گرده ومثانه
نافع واشامیدن یکمثقال او با سه عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی جهة رفع کوفتگی اعضا
وسقطه وضربه بغایت مفید وچون از نوع نر او شش رطل تازه او را بقدر باقلا رنده کرده در دوازده
رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود وبا عسل یکجا کرده هر روز مثقالی بنوشند جهة رفع درد ورکین مزمن
مجرب ودود او جهة جراحات رطبه عسر العلاج بغایت آزموده است وبرگ تازه او ملین طبع وچون چند روز
بیاشامند مواد چشم را به پلک دفع میکند وضمادش بر هر عضوی موجب اخراج فضول آن وچون با
برسر طلا کنند جهة منع نزول آب مجرب دانسته اند وچون در خانه برگ او را فرش کنند یا آب طبیخ او را بپاشند
کیک را برطرف کند ومضر به ومصلحش شیخ ارمنی وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش قلقل است مردار
قلعی سوخته وسفیداب سوخته بهم رسد وشبیه بشنجرف واز آن رنگ کمتر وطریق ساختن آن در دستورات
مذکور است سرد بیاوکمتر از سفیداب وخشکی او زیاده تر است واز سموم قتاله وطلای او با روغن گل
سرخ وروغن زیتون جهة رویانیدن گوشت ورفع ورم زخمها وتنقیه چرک آن وبردن گوشت زیاد وگوشت
مرده وقطع بدبویی وحمره وسوختگی آتش وباز داشتن سیلان خون وحقنه او با پیه با آب بارتنگ جهة قرحه
امعا مفید است سرو درخت معروف وشبیه بجوز ودر اول گرم ودر دوم خشک وثمر او کمتر از سایر اجزا وصمغ
او گرم تر از ثمر وتند ورطوبت سایله او ضعیف تر از قطران ودرخت شربین است ونشاره چوب او جهة منع سیلان
فضول وبا مرهمها جهة تقویت مثانه ورفع بول در فراش واشامیدن دو مثقال از برگ ساییده او با نیم مثقال
مرفا جهة تقویت مثانه وعسر بول مفید ومضر ریه ومصلحش کثیرا ومحرق مغسول او جهة جراحات رطبه وعصاره
ثمر او جهة بواسیر الانف وضماد پخته او در سرکه چون با زرمس مخلوط کنند جهة قلع آثار بهق وسفیدی ناخن وبا ادویه
مناسبه وبه تنهایی جهة فتق والتیام جراحات وتقویت اعضاست وقطع نزف الدم وتجفیف زخمها وتحلیل
اورام نافع ورفع اعیا وبا آرد جو وآب جهة حمره ونمله وسوختگی آتش وغرغره طبیخ او جهة درد دندان وقروح لثه
واسترخاء آن وبخور او جهة گریزانیدن هوام خصوصا پشه ولعوق او با عسل جهة سرفه کهنه مجرب ومقوی معده است
واشامیدن او با شراب جهة قطع نزف الدم وقرحه امعا ومنع انصباب فضلات بمعده ورفع نفس الانتصاب
وزوفا [illegible] جهة رفع بواسیر مقعد وبواسیر انف وباکلنا جهة قروح رطبه وخاییدن او جهة رفع سیلان
آب دهان نافع وچون ثمر وبرگ او را با املج وآب وسرکه طبخ نمایند تا مهرا شود وبعد با روغن کنجد بجوشانند

وثقل اورا برموی ضماد نمایند و روغن را طلا کنند جهة سیاه کردن و دراز کردن وحفظ ان از سقوط مجرب

وتضمید ان با موم و روغن زیتون جهة تقویة معده نافع و بدلش مثل ان اندروت مرغ ونصف او پوست انار است

سرطان نهری بفارسی خرچنگ نامند در دوم سرد و تر با جذب وتحلیل و بهترین او قسم ماده است و علامتش

انکه چون سوزنی بر پشت او فرو برند اب سفیدی ظاهر کردد مبهی محرورین وکثیر الغذا وبطی الهضم و سه

وقیه از طبیخ او که با کرفس ورازیانه مفتت حصاة ومدر حیض وفضلات ومسحوق او با دروج جهة سم عقرب

و با شراب جهة عسر بول و باشیر الاغ جهة کزیدن رتیلا وعقرب وغیره و شیره کوبیده او بقدر یک سکرجه

جهة خناق و درد لوزتین سریع الاثر وضماد تازه کوبیده او جهة جذب سموم هوام وتسکین الم کزیدن

عقرب و اخراج پیکان وخار از اعضا وتحلیل اورام حاره نافع وتعلیق چشمهای او جهة تب غب وتعلیق

پاهای او بر درخت میوه دار جهة حفظ سقوط ان ومطبوخ دو سه عدد او که اطراف ان قطع کرده چون

از ان اب وخاکستر ونمک شسته و با ابصار نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده جهة سل و دق و یبوست

اعضا وهو المفرط الحار المجرب وبدستور محرقا و با صمغ عربی داده که مناسبه همین اثر دارد و بجهة بواسیر نیز

نافع وضماد محرق او بجهة سرطان نیز ازموده است و چون چند عدد او را زنده در دیک مس یا قلعی نموده محکم کل اندود

شود هر روز یک ملعقه از ان با ناشتا و قبه اب بنوشند جهة دفع سم سگ دیوانه کزیده مجربست و باید بر موضع

زخم مرهمی از روغن زیتون وسرکه وجاو شیر کذاشته واکر مدتی از کزیدن سگ دیوانه کذشته باشد بقدر دو ملعقه

هر روز بدهند و شرط احراق او بجهة این امر وقتی که افتاب در اسد باشد و مقابله با قمر نباشد و شعرای یمانی

طلوع کرده باشد و بدستور هر کاه یکجزو محرق مذکور را با نیم جزو جنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده باشد

و سه روز زیاده بران هر روز سه مثقال با اب سرد بنوشند رفع اذیة سگ دیوانه مینماید و بدستور

چون ۲ مثقال خاکستر مذبور را با یکمثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد وضماد خاکستر او

با عسل که با هم طبخ داده باشد جهة شقاق پا و مقعد وشقاقی که از سرما بهم رسد وشقاق ماده سرطان

نافع و کویند مضر مثانه است و مصلح او کل قبرسی وکل مختوم و قدر شربت ان سوخته او سه ل و از خام و پخته او

یکمثقال است **سرطان بحری** خرچنگ دریایی بود و قسم ایکی انکه چون از اب در اید متحجر شود و ان سنگی است بقدر

سرطان نهری و ازان کوچکتر وصدفی و نرم در دوم سرد وخشک وسوخته او در جلا وتلطیف بیشتر و جهة

رطوبات که در طبقه چشم بود نافع ومقوی عضلات چشم وناخنه وسلاق ودمعه وقطع نزف الدم جراحات

وسنون او جهة جلای دندان وطلای او جهة کلف ونمش مفید است وقسمی دیکر شبیه بجلد او وبغایت سفید و صیادان

ماهی در بلاد دیلم وتنکابن او را بقلاب بغیب نموده صید ماهیان میکنند سرد و تر محرق او در خواص ضعیف

از قسم اول و خوردن او کشنده است **سراج القطرب** هر کیاهی که در شب درخشنده باشد باین اسم نامند و قطرب اسمی است شامل

کرم شب تاب

کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مکسی که بر روی اب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل او وافیوس وغیله است

واخیه بلغة مغرب نباتیست کثیر الوجود میان کتاکلش مانند کل سرخ و بیخش بقدر کدکان و ماکول بعضی مردم است

وانا فیوس است ومذکور شد ومولف ما لا یسع کوید مطلق این اسم مراد یبروج الصنم است **سرکه هندوی** اسم کانجی است

ومذکور شد **سرمق** معرب ان سرمه فارسی ان قطف است **سردیلا** اسم شامی کرفس است **سراج القطرب** چیاچیا است **سرطان**

فالونج است **سردوله** اسم اندلسی تخم جزر رومی است **سراج القطرب** نباتیست که تا خشک نشده باشد در شب درخشد

وکویند یبروج الصنم است وکویند اسم مشترک است مثل سراج القطرب **سرسنا** انکو است **سراخلال** است **سراج الظلام**

کنند است **سرابیون** اسم یونانی سارغنت **سربیون** اسم یونانی پرسیاوشان است **سرخیوس** اسم یونانی شیطرج است

سراویل الظلول اسم اخیر البلابکیر است **سرچه** اسم ترکی عصفور است **سروجبلی** عرعر است **سرطان ذنب** است **سریقان**

زنجفر محرق است **سردین** سیمار یقی است **سرخ مرد** اسم فارسی اذان الغنم است **سرکه شیرین** اسم شیرسته است **سرمه** اسم

فارسی اثمد است **سرکین کاو** اسم فارسی خثاء البقر است **سرکین** اسم فارسی زبل است **سرکین سوسمار** اسم فارسی

بعر الضب است **سرکین خروس** اسم فارسی خرء الدیک است **سرب سوخته** اسم فارسی ابار است **سریش** اسم فارسی

اسراش است **سرینمومی** اغری السمک است **سرکه** اسم فارسی خل است **سریش پوست حیوان** اغری الجلود است **سرم** لغة بزازی

قناء است **سرهلی** اسم هندی حب النیل است **سرس** اسم هندی لحیة التیس است **سرکدال** اسم هندی عنب است **سرسون**

اسم هندی خردل ابیض است   بلغة فرنکی چوبیست که بجای چوب چینی در علتها تناسل و غیره استعمال میکنند

وظاهرا چوب صنوبر باشد چون مولف تذکره چوب صنوبر را نایب مناب چوب چینی بیان نموده و مدتی فقیر شفا

ان نموده و فرقی نیافته **سرا** اسم هندی خمر است **سرما** اسم هندی اثمد است **سرماشق** اسم ترکی عشقه است **سوما**   السین مع الزا

بزاء معجمه اسم بهندی الحنظل است وهل بغداد **سال** معرب ان سالیوس یونانی است **سیبی** اسم هندی اثب است **سطرونیون**   ومع الطا

بیونانی اسم نباتیست که اکثر در کندم زار میروید و با کندم میرسد ما بین کیاه و شجر و ساقش باریک و بر کره دار

شاخ و برکش بقدر انگشت ابهام ما بین استداره وطول و سر برکها او پخته و ان یکدیکر متباعد و در رنک شبیه

ببرک کلم و در اخر ساق شعبهای ریزه و بجای ثمر قبهای بران شعب سفید صنوبری وکلش سفید و زرد

و بیخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبویی و تندی و معطش و ان غیر کندس است و تخمش مثل زیره

در اخر سیم کرم و خشک و بیخش قویتر از سایر اجزا و مستعمل است بغایت جالی و تند و مدر بول و حیض و قاتل جنین

ومحلل قوی و جامه با او شسته میشود اشامیدن او با عسل مسهل رطوبات بارده و جهة امراض جکر و عسر نفس

و یرقان سددی و با جاو شیر و بیخ کبر محلل اورام سپرز و مدر بول و مفتت حصاة و ضماد ش با ارد جو و سرکه جهة

صنقوح و مطبوخ او با شراب و ارد جو محلل اورام حاره و سعوط او جهة تنقیه دماغ و فضلات و قطور ش در بینی

جهة درد دندان و فرزجه او منقی رحم و مدر ادرار و بچشم جالی و مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع اثار و کلف

ارمنی جهة جرب وحکه بغایت مفید وسعوط ربع درهم او تثبیت عدد زیره کرمانی وزیت الانفاق جهة لقوه
مجرب وقدر شربتش تا نیم درم ومضر سینه ومحرق اخلاط ومصلحش کثیرا است ومؤلف اختیارات الزابع
عرطنیثا ومؤلف تذکره کندش دانسته است ودر ایشان سمیت غالب است بخلاف سطرونیون وعجب
ماهیت ظاهر میکردد که غیر از بو وکندش باشد سطاخیس یونانی بناتیست مابین کیاه وشجر شبیه بفرو سیون
وازو درازتر وسفیدتر و پر برک وبرکش زرد وسفید وخوشبو مایل بکراهت وباندک زغبیت
وشاخهای بی بار از یکجا بر رسته وکلش ریزه مایل بزردی وانبوه وطعمش تند وتلخ ومنبت او دامنهای
کوه وزمینهای خشک ودر چهارم کرم ودر اخر اول خشک ومدر قوی بول وحیض ومفسد جنین ومخرج
او ومسکن خفقان بارد ومنقی مرة السودا وجهة توحش ومالیخولیا ووسواس ودردهای ریحی وتقویه دل
نافع وقی کردن با مطبوخ او جهة سلعه تا کزیده قبل از انکه از اب ترسد مجرب دانسته اند وچون در روغن
زیتون جوشانیده در کوش چکانند وبدستور بر دندان طلا کنند جهة رفع درد دندان نافع وقدر
شربتش تا یکدرم است اسطراطیوطس یونانی بناتیست که برروی اب بهم میرسد شبیه ببادرنجبویه وبیخ سرد
دتو ورادع اورام حاره وجهة حرقة البول وادرار خون کرده والتهاب اعضا نافع ودر جمیع افعال قریب
بطحلب است سطاویون یونانی بناتیست مابین شجر کیاه وشبیه بعشقه وبراشجار مجاوری پیچیده تنها
نیز میروید وکلش شبیه به بنفشه وچندین عدد نیز نزدیک بهم مثل خوشه واندرون کلها زرد و نقش
سبز مایل بسیاهی وبرکش مثل برک بنفشه وضخیم ودر اصفهان کل عقرب وبفارسی برابران نامند ودر باغها
بیار است او ان غیر فاشه هستی تا مرکب القوی ورادع اورام حاره وبارده وبرک وکل او را چون کوبیده
ضماد نمایند جهة کزیدن عقرب وزنبور ورتیلا وسایر هوام ضمادا وشربا مجربست سطرکا بلغة سریانی
میعه یابسه است اسطراک زد بنادا سطیوس اسم یونانی جلنار است سطیفون اسم دوقوه است سطیلون اسم
یونانی جدوار است سطفلین اسم یونانی جوز است سطالح اسم خبر کیا میست که بر روی زمین پهن شود سعد بیخی
بقدر زیتون وبزرکتر از ان وسیاه واندرون او سفید وخوشبو وبفارسی مسک زیر زمین وبترکی طپلاق
ودر تنکابن اسکو انامند برکش شبیه ببرک کندنا ولزان دراز تر وباریکتر وباصلابت واندک خشونت
وکم عرض در اخر دوم کرم وخشک ومجفف وبالنع ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفتح افواه عروق
ومخرج عفونات ومجفف جراحات وجهة سم عقرب ضمادا وشربا نافع وبدستور جهة اعضا وتحریک باه بیا
مؤثر واشامیدن او جهة زیاد کردن فهم وعقل ودفع ریاح وتقویه معده ونیکوئی رنک وخفقان وریقان
وصداع بارد وبواسیر مقعد ونواصیر الانف وتقویه هاضمه وبا روغن حبة الخضرا جهة درد کمر وسردی
کرده ومثانه وتنها کهنه وقطع قی و... برودت رحم وبهم اوردن فیران شربا وحمولا وجهة تقویه دندان

ولثه

ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح ان سفوفا وجهة کوشت اوردن جراحات مزمنه که بسبب زیادتی رطوبة باشد
وجهة دردهای بارده وریحی وذرور او ضمادا نافع وقطور او جهة کرانی سامعه وطلای او بازفت جهة جوشش سر
وغسول او جهة سرخ کردن کونه واشامیدن یکوقیه از شرابی که یک وقیه از و در یکرطل شراب بجوشانیده باشند جهة رفع دیدان
کرم معده مجرب واستعمال کردن او باعث فنا قوه است ومضر حلق وصوت ومصلحش شکر وقدر
شربتش تا دو مثقال وبدلش مثل او سنبل الطیب ونصف او مصطکی ودربع او دارچینی وقسمی از سعد هندی
که شبیه بزنجبیل است ومضوغ او برنک زعفران از جمله سموم ومقرح جلد ومحرق ودو دانک او مورث جنون
وزیاده از ان کشنده است وطلای او در ساعت موی را سترده باعث جراحت موضع میکردد سعدان اسم
عربی کیاهیست شبیه بکیاه خارخسک وخاردار وسفید تر از ان وبرکش از ان نرم تر وثمرش مدور ودر بر خار
وتخم او پهن واعراب معتقدند که بیخ وثمر او مدر بول وقاطع زحیر واسهال است سعوط انچه در بینی کنند مایع
باشد باین اسم نامند واز اخترا عات جالینوس است وعود العطاس را نیز باین اسم نامند سعال وسعاله نجز بوست
وحشیشة الثعال نیز میکویند سعسند عود بلسان سغبه سرخس است سغبین سکبینج است سفرجل بفارسی
به وابی کویند وبترکی حیوا نامند ومعروف شیرین او در برودت قریب الاعتدال ودر اخر اول تر ومدر
بول ومقوی معده ودل ودماغ ومفرح ومشتها افزای روح حیوانی ونفسانی وطلای اب او که کرده استعمال
نمایند جهة رفع تشنج اطراف وسوء القینه مجربست وترش او در اول سرد ودر دوم خشک ودر تقویه معده
قویتر از شیرین وجرم هر دو قابض واکثار او مسهل بعسر خصوصا بعد از غذا وحابس طبع حار المزاج ودر خلای
معده وبوئیدن او اقسام او مفرح ومقوی قوتها روح حیوانی ونفسانی وخوردن ان جهة تفریح ورفع وسواس
وکسالت وخفقان وحفظ جنین از اسقاط وبرانکیختن اشتها وضعف جکر ومعده ویرقان وجهة یرقان
ودرد سر مزمن ونزلات ومنع صعود بخارات بدل ودماغ وانصباب مواد ورفع خواهش کل خوردن وامثال ان
واسهال وتشنکی والتهاب ورفع ستی وحرقة البول وغشیان وقی ودرد فم معده که از ریختن مواد حاره
باشد وازاله بدبوئی عرق نافع واب او جهة نفث الدم مفید است وجرم او مسدد ودر مضرتها قویتر از اب او
ومصلحش مربا کردن او است باعسل وقطور اب او در احلیل وفرج جهة حرقة البول وجراحات مجاری بول بغایت
مفید وبریان کرده او در اتش بقدری که رنکش تیره شود جهة قطع اسهال مزمن مجربست خصوصا چون جوف
او را خالی کرده جوز بوا دیزه کرده لادن را جای داده پخته باشد ومضر احشا ضعیفه ومخشن قصبه
ریه ومورث رعشه وسرفه وقولنج خصوصا جرم غیر مربای او ومصلحش عسل وانیسون وامثال ان وقدر
شربتش از اب در تداوی تا سه درم ورب به ترش در اخر اول سرد وخشک وقابض وقاطع قی واسهال
ومانع صعود بخارات ومسکن تشنکی وحرارت معده ودر امثال ... ط موجود است با مسهل بعسر ومضر ضعفا

السین مع العین

السین مع الغین والفاء

سعالت و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در و غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال
مثل او در احشای ضعیفه نیز از روب و قدر شربت از هر یك از آن تا بیست درم است و شکوفه تازه به معتدل
و با قوة قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای او جهت تقویت
احشا و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخار است مؤثر و ضماد جرم به و شکوفه او بکسو و برگش جهت
حبس فضلات از انصباب باعضا و اورام حاره چشم و سایر اعضا و تضمید برك او جهت تجفیف زخمها
ناقوات و چیزیکه بر روی به میباشد که زغب و خول گویند بسیار قابض و بغایت مضر حلق و صوت و ذرور
جهت نزف الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازك درخت به و برگهای تازه روییده او در همه افعال
بهتر از توتیا و جهت سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافعات و روغن به که اب مطبوخ از اب نصف
ان روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن مانده باشد سرد و قابضات و جهت جرب رطبه و سوسه
و علة و قروح دهان و دوار و طنین و ماندگی و قرحه رحم و بول و منع ادرار عرق مفید و اشامیدن او جهت
نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم ذراریح و دود
الصنوبر نافع و حقنه او نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه به بطریق روغن گل سرخ ترتیب دهند
در افعال ضعیفتر است او بهدانه در دوم سرد و تر و با اندك قوة قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم
و حلق و سرفه و طلا به و تسکین حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و پوستان و طلای
او جهت سوختگی آتش انگشت و دفع ضرر حرارت افتاب بغایت نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب او
تا ده درم و مضعف و مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطونا است
سفادیکس اسم یونانی نباتیست که در معموره انیز میروید ساقش تا بقدر دو شبر و برگش متشرف و متفرق
و شبیه ببرگ شاهتره و از آن بزرگتر و گلش بزرگتر از اقحوان و وسطان زرد و وسطش سفید و در طعم
مایل به تندی و تلخی و خام و پخته او از ماکولاتست و بعضی او را از اقسام بیابری دانسته اند در اخر دوم
گرم و خشك و مدر بول و حیض و مفتح سدد احشا و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق
سموم و بدل از آب او با شکر وهم هلیله زرد و مسهل اخلاط غلیظه و بدستور بیخ در دم کل او با مثلث
هلیله و عسل مسهل قوی است و مضر جگر و مصلحش کتیرا **سفیدوالیون** اسم یونانی نباتیست برگش
شبیه ببرگ چنار و برگ جاوشیر و ساقها [illegible] زرعی شبیه لبلاب و از بانه مخمش شبیه ببیاالبور
و از آن پهن تر و سفیدتر و ثقیل الرایحه و بیخ او شبیه بترب و ستبر او اما کن رطبه او در دوم گرم و در اخر
ان خشك و مسهل بلغم و مفتح و جهت یرقان سددی و قولنج و درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع و بواسیر
و خناق رحم و قطور اب تازه او جهت تنقیه چرك گوش و ضماد او جهت بواسیر و نواصیر نافع و اشامیدن او

وطلوس

وطلوس در طبیخ او جهت افاقه مسبوت و گره چهره شکسته و صداع مزمن بغایت مؤثر و مطول او با روغن
زیتون همین اثار دارد و ضماد گل او با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و نمله مفید و مضر گرده و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش از ثمر او تا مثقال و از بیخ او ۲ درم و جهت یرقان بیخ او بهتر از ثمر اوست **سفیدمرز** باصفهانی
سفید سلمه نامند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است **سفید اسفند** اسم فارسی حرمل ابیض است **سفند**
اسم فارسی حرمل است **اسفنمن** یونانی خیار است **سفرجل هندی** اسم شل است **اسفندیاوس** اسم یونانی شاهترج است
سفلینون اسفولیون قندریون است **سفیلس** اسم یونانی سمکه صیدا است **اسفیوش** اسم فارسی بزرقطونا است **اسفنز**
الکاهن عسالیج الکرم است **اسفیدبا** اسم فارسی اسفیدباج است **سفیدانبه دی** اسم فارسی اسفیداج الحصاصین است
سفیدمهره اسم فارسی قسمی از ودع است **اسفال** اسم فارسی خزف است **سفیدخار** اسم فارسی عوسج است **اسقمونیا**
او را تبرانی محموده نامند عصاره نباتی پر شیر یست که شاخهای بسیار از یك بیخ میروید و بقدر چهار ذرع
بر روی زمین پهن میشود و در بعضی مکان که باشد که راست ایستد و ظاهر او با رطوبت چسبنده و برگش مثل
برگ لبلاب و نرم تر و سبزتر و باریکتر از آن و گلش سفید و مستدیر و میان تهی و ثقیل الرایحه و بیخش سفید
و بقدر زردك عظیم حجم کوتاه و بدبو و پر از رطوبت و چون ابتدای بیخ او را قطع کرده اطرافش را از خاك خالی
و برگها را فرش کنند رطوبتی که از ان در برگها جمع شده بردارند و بهترین او صاف سبك و زن پر سوراخ شبیه
باسفنج است اگر زود ریزه شود و سفید و مایل بکبودی و زردی میباشد و محلول او در اب سفید میشود و زبون تر
ان جرمقانی است که از بلاد جرامقه خیزد و بسیار ثقالت و هر چیز که بصفات مذکوره نباشد مصنوع و مغشوش است
و قوة غیر مشوی تا سی سال باقیست و بعد از آن قوه مسهله زایل گردد و مدر میشود و مشوی او را تا سه سال قوه
باقیست و شرطست که در میان سیب و به و خمیر تشویه کنند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی
و عود و کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و این تلمیذ سنا مکی و انیسون را بهترین مصلحات دانسته و محرورین
با عصاره گل سرخ و رب به استعمال نمایند و باید مبالغه در سایبدن او نکنند که باعث ضعف فعل اوست
و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و در هوای بسیار گرم و بسیار سرد استعمال نکنند در سیم
گرم و در آخر دوم خشك و مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل مسهلات و بغایت
سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و مفتح و مدر فضلات و جهت گزیدن عقرب شربا و ضماداً
نافع و چون با مثل او ترنجبین با شیر بنوشند جهت اخراج کرم معده و امعا مجرب دانسته اند و با لاجورد جهت امراض
سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی نافع و زیاده او مضر دل و معده و امعا و جگر و مورث تشنگی و کرب
و المرو رافع اشتها و زیاده از نیم درم کشنده است و ضماد او جهت بهق و برص و با روغن بادام جهت درد سر و با روغن
زیتون جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع مزمن و بازهره گاو و ترمس مطبوخ جهت [illegible]

وضماد او جهة برص وتحليل اورام نافع صح

نان طلا کند جهة اطلاق نمودن اطفال وضعیف الاحشا مؤثر وبیخ او محلل ومحرق وضماد برگ او در افعال ازبیخ او وفرفیون جهة جمیع اجزای او مخرج جنین وقاتل او وقدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ واز برگش تا یکدرم وبدلش کوزن وبنیم او صبر زرد وبنیم وزن او هلیله زرد و گویند لاعیه بدل اوست وچون سقمونیا را با گلاب واب سماق وبه ساییده قرص کنند بهمه جهة بیغایله است ونخوردن آن بهتر که دران محموده مشهوره کرده باشند با قندی بنفشه جهة جمیع امراض صفراوی ودفع تب عفینه وبهیضه است واز خواص اوست که چون ساییده از فرش ولحاف زیبق نموده باشند ودر وصل بوته احتیاط بلیغ کرده باشند او را عقد کرده بجز

سقولوقندریا اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت وپاهای بسیار دارد ومتاخرین او را بو سبع سبعین ومتقدمین اربعه واربعین نامند واز سموم است او وطلای مطبوخ بحری او در روغن زیتون سترنده موی وجهة دفع حکه نافعست سقنقور حیوانیست شبیه به بزمجه ودنباله او دراز است ویادار وابو القاسم عبد الرحمن تمیمی بیان فرموده اند که در بلاد هند مشاهده نموده اند بقدر دو ذرع سوای دنباله وعرضش زیاده بر نیم ذرع وملون بزردی ومؤلف شفاء الاسقام خضر بن علی مصری مخصوص بلاد دیقوم دیار مصر دانسته واکثر اطبا نموده اند که در کنار نیل وقلزم بلاد هند بسیار وجنس ابی او معروف بپول ماهی وجنس بری ورل مطلقست وماده او تخم را در ریگ سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد متکون میگردد وپشت او ملون بزردی وسیاه ونر او راده وقضیب وماده او را دو فرج میباشد وخصیه او شبیه بخصیه خروس ودر جوف کمرگاه او ودر ابتدا سواحل تعیش میکند وخواص مشهوره او در جنس نر موجود اکه در بهار قبل از جفت شدن بماده صید کرده باشند وشکم او را از احشا بغیر کلیه پاک کرده با نمک انباشته در سایه خشک کرده باشند وقوی ترین اجزای او در تقویت باه کمرگاه وناف وضعیت دنباله است ونمک از اینها تاثیر عظیم شدید دارد وغیر منکوس در دوم کرم وتر وبغایت مسمن وبمنکوس او در سیم کرم ودر اول خشک وبغایت مهیج بحدی که بیبیتونة بغوط واد واد منی بمرتبه هلاک رسند واطفای آن کافور وتخم کاهو میکند وجهة فالج ولقوه ونقرس ورعشه وخدر وکزاز ومفاصل نافع ومضر محرورین ومصلحش ربوب حامضه وتخم کاهو وطبیخ عدس وسعین فعل او شراب ونبیذ زبیب وتخم نیمرشت وشربتش تا سه درم وبدلش سمکه صیدا ومضیب بحقیقت کاو کوهی وجمع خصیة الثعلب بدل او دانسته اند واصلی ندارد وهرانس کویند که طلای خون او با هلیله و املهٔ تغیرنک وضع وبرص میکند سقردیس وبعضا اسم عربی دوشاب خرما ودر قانون الادویه بعضا آمده واطبا ابجه بصاد آ اسم باشد سقنفس سقنقور سقی جلا اسم سریانی سیعه اسقر بنیوس اسم یونانی عرعر سقراغاینون دلبوث سقوردیون اسفوردیون سقراطیون اسم یونانی بصل سقوکو اسم یونانی حرشف سقونیا اسم یونانی صابون سقرجین اسم ترکی زرد زرد اسقر اسم ترکی علك البطم

الشين مع الكاف

سقوقوریوق اسم ترکی ماهی منج است سقر اسم ترکی بقرات سکر بفارسی شکر نامند واز عصاره نباتیست مثل نی ونی مجوف که بعد از طبخ منعقد گردد وهرگاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند وچون بار دیگر طبخ داده صاف نموده در ظرفی ریزند که در دو او جدا کردد مسمی بشکر سلیمانی است او چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند آنرا افاید گویند واگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج خوانند وبفارسی قند مکرر گویند وهرگاه در قالب مستطیل متساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است وچون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند موسوم به نبات قرآنی او وچون با آب طبخ داده با کچه بسیار بهم زنند تا منعقد کردد چون بریشمانند مخصوص باسم فانید خواسی وسنجری وچون در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد کردد از طبرزد نامند واکثر قسم صلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانسته اند واب نیشکر در اول کرم ودر اخر آن ومکین طبع وحلق وسینه وشش وجالی رطوبت آن وجهة سرفه واحتباس بول وحرقت آن نافع ومولد خون معتدل ومورث نفخ وصمغی که مثل نمك برنی شکر ظاهر میشود جهة جلای باصره نافعست وشکر سرخ در دوم کرم ودر اول تر وسلیمانی در اخر اول تر وطبرزد ونبات قریب الاعتدال وبهترین اقسام او هر چه صاف تر باشد حرارتش کمتر است او هر چه کهنه شود خشکی او غالب میشود وانواع شکر صالح الغذا ومسمن جالی وملین طبع وامحنا تنفس ومقوی ارواح وقوی وجگر ومحلل ریاح امعا ومنعی وسریع النفوذ بعمق بدن ومانع بیری ومولد خون صالح وباعث استحکام اعصاب واستخوان ورافع خلط سوداوی وامراض آن ودر تغذیه مرضی سریع الاثر وبا آب کرم وروغن بادام جهة بحة الصوت وتسکین قولنج وباد ومثل آن روغن که نیمگرم بنوشند جهة دفع سده جوف وتنقیه زنان صاحب نفاس نافع وجهة عسر بول مجرب وملازمت خوردن نبات ودر روزی بقدر یکوقیه رافع سرفه وخشونت او از وسینه ودردان وارتعاش خفقان که از کثرت جماع باشد واکتحال او جهة بیاض چشم ولحم زاید وبا مروارید وسرگین سوسمار جهة سلاق وجرب مجرب ومالیدن نوع صلب او بر پلك چشم رافع جرب وضماد او با کبریت وقطران وسندروس ونوشادر جهة قوبا وبرص وسایر انواع قریب الفعلات ودر دوران جهة بردن گوشت زیاد جراحات وروئیدن گوشت تازه وبخور او جهة زکام بغایت مؤثر ومضر صاحبان سل واسهال ومغص وصفراوی مزاج ومولد خون صفراوی خصوصا در کسی که بافراط استعمال کنند واقسام کهنه او محرق خون ومفسد اخلاط ومصلحش بادام وشیر تازه وترشیها وابانارین وبه وطباشیر وکاهو وامثال آن وبدلش در تقویت باه وترطیب وتلیین مثل او ترنجبین ودر تسکین قولنج عسل وقدر شربتش تا سه درم است اسکر العشر بضم عین وفتح شین از نمر تا او ازدم ماه واسم درختیست وشبنمی که بر درخت عشر منعقد میگردد وشبیه به پارهای نمك وسفید او را لیمانی گویند وسیاه از احجازی وثمر او مستعمل نفع او وبهترین او یمانی است که اول بنایقه شیرین باقبض اید وبعد از آن

کرم ودر اول صح

احساً آلحی شود در اول کرم وخشک وابن تلمید معتدل والطفا شکر دانسته وحجازی او کفته از یمانی و افنا
ومفتح ومقوی جکر وبیه وجالی وملین طبع واعضای تنفس وجهة درد سینه وسرفه ودرد معده و جکر
وکرده ومثانه وقرحهٔ شش وباشیر شتر جهة استسقا وباشیر کوسفند جهة سعال الهبه است از دهن قاقیه او مداومت
او باب کرم تا یکماه هر روز بقدر یکوقیه جهة ربو وضیق النفس از مجربات شمرده اند واکتحال او جهة قوة
باصره وبیاض نافع ومصدع محرورین ومصلحش روغن بادام وبدلش بعضی کویند شکر تیغال است وقدر
شربتش یکوقیه وقوتش تا بیست سال باقیست ومؤلف اختیارات بدیعی تصریح نموده که ان شکر تیغال است
وغلط او اصح چه نبات او از اشجار میروید وپر شیر است بحدی که از قطع درخت او زیاده بر یکرطل شیر
جمع میشود در دوم او کشنده است ابجراحت شش وجکر وشاخهای او بیا دراز وباریک وبرک او نرم ودر بعضی
مکان عریض وبقدر برک ارغوان وشبیه بان ودر بلاد کرمان یافت میشود وکلش بنفش وبزرک ودر بعضی بلاد
باریک وکلش مایل بزردی وشبیه بکل خرزهره وثمرش شبیه بانجیر وبیا بزرک ودر جوف او شبیه به پر
حریر وپنبه ودر غایت نرمی واعراب بادیه از ان بالش ترتیب میدهند وبرک وشاخ او در سیم کرم وخشک
وطلای مطبوخ ان در روغن زیتون جهة فالج وتشنج وجذر وبرک خشک او جهة منع قروح خبیثه واکله
ودفع چرک وتجفیف قروح وبردن کوشت زیاد نافع وپنبهٔ ثمر او را در حین تری وتازکی از هم باز کرده
برجراحت کذارند قاطع نزف الدم وجهة رویانیدن کوشت مؤثر است وشیر او در چهارم کرم وخشک
وسترندهٔ موی جلود ودرین باب مستعمل اهل حجاز است او قالع دانهٔ بواسیر ورافع کچلی وقوبا وسعفه ومفتح
ورادع صاعده علم صناعت است ومحمد بن احمد بن زکریا کوید که در ظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم
وبعد از ان ظرف را مکرر باب کرم واشنان شسته جمعی کثیر از ان ظرف آب خوردند وهمکی هلاک شدند و
قسمی ازین شجر را سمیت عنبدیت که جلوس در سایهٔ ان کنند وبرکش شبیه بلبلاب ومدور وقسمی شبیه
ببرک درخت کنار کلش سفید وثمرش مثل نخود ومایل بزرخی کنیوس کوید که ازین قسم شکری میکیرند اندکه با وجود
شیرینی قندی او در سه روز قاتل بوده ودر تحر این ملوک ضبط اقسام سکر العشر از یکجهت شده سکباج
غذاییست که با سرکه ترتیب دهند وان ملطف ومقطع ومبرد وقاطع صفرا ومسکن غلیان خون ومضر بجفف
البدن وعلل عصبانی وسوداوی وسرفه وسحج وضعف معده ومثانه ورحم وقولنج ودرد مفاصل ومضر
شارب ادویهٔ مسهله است او مصلحش حلوا با لوده وطریق ترتیب او انست که کوشت را بجد وسط ریزه کرده
اکر مرغ باشد از بندها جدا کنند ونیم پخت سازند وپیاز وزردک وکندنا را چند جوش داده لزوجت
او را کرفته باب سرد بشویند وباکوشت وسرکه وادویه خوشبو تمام پخته وباشکر وعسل چاشنی داده قدری
زعفران اضافه کنند سکرجه امین الدوله کوید نباتیست شبیه ببرک مورد ودر وسط ان حایلی شبیه

ابن تالیس

بجهم

بچشم ویحی العالم کبیر شباهتی دارد کرم وخشک وجهة صلابت سپرز ومسهل سوداست ومؤلف تذکره
کوید حب السواک است سکبینج معرب از فارسی وبیونانی غافیون نامند وان صمغ نباتیست در کل شبیه بجیا
وبهترین صمغ او صافی بیرون سرخ اندرون سفید است که بار طوبت ظاهره ودر بوی مانند حلتیت وقنه باشد
وکویند قنه مستحیل باو میشود وفرق میان ایشان رطوبت اوست وقوتش تا بیست سال باقیست در سیم کرم
وخشک وبعضی خشکی او را در دوم دانسته اند مسخن وملطف وجلی ومحلل ریاح واورام صلبه ومدر حیض
ومسهل بلغم غلیظ وجاذب او از عمق بدن ومفاصل ومسهل ماء اصفر وبا قوة تریاقیه ومصلح ادویه مسهله
وقاتل اقسام کرم معده وجنین ومخرج او وجهة امراض بلغمی وربو وسعال ودرد سینه واستسقا ولها [illegible] — درد
ونقرس وتبهای بلغمی وسوداوی وصرع وفالج وصداع بارد ومغص وباشراب جهة کزیدن هوام وباعسل
جهة ایا وضماد او جهة جذب پیکان وخار از بدن وازالهٔ اثار جلد وتعقد عصب وبواسیر وعرق النسا والتیام — تقویت
عضل مقطوع وتحلیل خنازیر وسلعه وفرزجهٔ او جهة احتباس حیض وبخور او جهة اختناق رحم وصرع
واکتحال او جهة نزول آب وظلمت بصر نافع ومضر محرورین وموروث اورام باطنی ومضر مثانه ومصلحش
اشق ومضر کرده ومصلح او کثیرا وقدر شربتش تا یکدرم وبدلش قنه وکویند در دفع غیهوم را ایتاح بدل
اوست سک عصارهٔ املات وغیر اصلی او مرکب است الفرحاز مازو وعصارهٔ خرما که بلح نامند وان نوعی
از رامک است ادر دوم سرد وخشک وحابس دم وطبع ومقوی ماسکهٔ اعضا وقاطع عرق ورایحهٔ نوره وبوی
بدن وقدر شربتش تا دو درم وبدلش رامک است سک المسک چون سک اصلی وغیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند
بیرشنده سک الماء نامند وچون نافه را کوبیده با او بیامیزند سک الاکراث نامند واقسام او مایل بکرو
ودر افعال قریب برامک است وقسمی از سک المسک که از جملهٔ طیوبست مؤلف شفاء الاسقام کوید که ان مقوی
احشا ومحلل ومفتح ومبهی ومفرح وجهة درد دل ومفاصل واسهال ونزف حیض نافع وطریق ساختن او
انست که دو رطل آب غورهٔ خرما را با سه رطل مازوی سابیده بجوشانند تا قریب الانعقاد کردد وازان یک رطل برند
ویکرطل از ووانزهریک از سنبل الطیب ولسان العصفور وبسباسه وبرک جوزبوا وقرنفل وقاقله صغار
وکبار وکبابه وعود هندی سه مثقال ودارچینی [illegible] سه وقیه صندل [illegible] نیم رطل زعفران بحذرم
صمغ عربی یکرطل مجموع را نرم سابیده با آب مذکور قریب الانعقاد بیرشند وقرص ساخته خشک کنند پس ضماد را
نرم سابیده با دو درم مشک خالص ومیفحج قرص ساخته استعمال نمایند سکنجبین مؤلف او ابقراطست ومنافع کلیهٔ
او تقطیع وتفتیح وتلطیف غلیظ وتغلیظ دقیق وتسکین حدت خون وصفرات ومضر صاحبان سحج وسعال
وابله وحصبه ومصلحش ماء الشعیر وبدلش جلاب وشربت نیلوفرست واقسام او در دستور مذکور ست سلک
انکور عنب الثعلب است واسم فارسی قضاعه است سلنبج حجر مخا فیطوس است سلن بی اسم فارسی کلب الماء است سلوا

باین اسم خوانند وچون در نافهٔ مشک کذارند مسمی بسک الجلود است وچون نافه را در آب خیسانیده سک باب ... صح

السین مع اللام

اسم فارسی کلبه کلباست سکود اسم ترکی خلافت سکال امین الدوله گوید فنجوش است اسلیخه پوست شاخهای درختی است مثل لولهای تنك سوراخ و بیونانی اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمانست برك درخت او شبیه ببرگ سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست او سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو دوم سرخ چون بیخ مرجان و صافی و خوشبوی سیم شبیه بقسط و غیر براق

هفتم رقیق و بیاسیا

و بدبو و گویند از درخت دارچینی بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و بهترین آن قسم اول و دوم و پنجم اگر باشندی و طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم و خشك و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضا و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین و حصات و جهت ربو و سعال و درد حجاب معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیت ادویه و زهر افعی و تبهای نوبه و حدة باصره و تقویة و تنقیه رحم و خوشبو کردن ان و تحلیل ریاح نافعست شربا و بخورا و ضمادا و اکتحالا و جلوس در طبیخ او و تدخین بخار او و در بهم آوردن فم رحم دیبا موثر است و مضر گرده و مصلحش کثیرا و مضر امعا و مصلحش لب سپستان و کثیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا ۲

سلق بفارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد سلق اسود نامند و آنچه ریزه برگ و مایل بزردی ساق و برگ باریك باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با بورقیت و قوه قابضه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرد و مطفی و جرم او جاذب طبع و مائیتش ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مفتح و مقطع بلغم و جهت رعشه و تحریك باه موافق و بهترین اجزای او آب برگ و ساقهای برگ او بهتر از بیخ اوست و از طبیخ بورقیت آن زایل میگردد و خوردن او که با سرکه و خردل طبخ یافته باشد جهت رفع سده طحال بیّنا موثر و جهت درد گرده و مثانه و امراض مقعد نافع و آب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم و حصات و جهت مفاصل و نقرس نافع و سعوطش جهت تنقیه فضول دماغ و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و حمره عین و قطورش نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ او جهت حزاز و نخاله سر و صئبان که بفارسی رشك نامند مفید و ضماد آب نیمگرم او با بوره ارمنی جهت تبج پشت پا و استسقا مجرب و حقنه او جهت اخراج ثفل و بیخ در بن مقعد و طلای برگ پخته او جهت سوختگی آتش و جوششهای بادسرخ و ضماد برگ خام او جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و ثالیل و با حنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت تلیین او را نافع و خوردن او با خردل و آب کامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او محرق خون و مورث قولنج و مغص و مقتی و مصلحش پختن او با عدس است سلق الماء حماض آبی است مذکور شد ساق بری و سلق جبلی

واستعمال الخردل والکامه

نوعی از حماض است

دوشل گندم

نوعی از حماض است و مذکور شد سلت بفارسی جو برهنه نامند و نبطی جو گندم و آن دانه ایست متوسط میان جو و گندم مقشر میشود و سرخ و سفید میباشد در اول گرم و در دوم خشك و قوی القبض و نان گرم او ملین طبع و مولد خون صالح و چون یکروز بران بگذرد بعید الانهضام و مولد نفخ و مضر معده و مصلحش رازیانه و زیرها و شیرینیها و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد پیه کرده و مزوره او با روغن زیتون و ریباسه جهت مالیخولیا و هندبا و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و ضماد او محلل اورام و دافع طحال و کلف و نثر و جلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب پوستا و منقی بشره است اسلخ الحیه پوست مار است که در بهار انداز بهترین پوست او پوست نر او آن غلیظ مایل بزردی و براق میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشك و آن را که با آرد جو مانند نان پخته باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یکدرم او با به عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثالیل و سقوط او موثر و با زجاج مکلس جهت ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه سرکه نیمگرم که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور او که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهت درد گوش و رفع سیلان مواد و جهت جرب و دمعه و استرخای جفن و انتشار و سلاق و تقویه باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و تخریج جنین میت و مشیمه در عشا و مجفف قروح رطبه است و ضماد او با نوشادر جهت بهق و برص و آثار و طلای سوخته او با روغن زیتون یا با آب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد و بستن او بر ورك زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر است و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکدرم است اسلد اینون لغة نبطیست و در مصر سندیان نامند درختیست قریب بدرخت بید و بزرگتر شبیه ببرگ درخت غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاهدانه و با شیرینی و قبض در دوم گرم و خشك و برگ و تخم او بهترین پادزهر سموم حیوانیست خصوصا افعی و جهت تنقیه قصبه ریه و صاف کردن آواز و نطول برگش محلل اورام است سلحفات بفارسی کشف و سنگ پشت و بترکی تسباغا حیوانیست معروف و بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشك و مقوی باه و کمر و کباب او حابس حیض و با چند محلل ریاح غلیظه و التیام دهنده فتق قریب العهد و ضمادش محلل اورام و خون بری او شربا جهت صرع و تشنج نافع و چون با آرد جو و عسل حب سازند و بقدر فلفلی صبح و شام بنوشند جهت صرع بعید یا طلای او جهت نقرس و ضماد کاسه او سوخته با روغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و بیخ و دندان و نسبهر و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهت زخمهای عسر العلاج مفید و چون با خاکستر او عشر آن فلفل اضافه کرده با عسل لیسیدن صبح و شام یك ملعقه بنوشند جهت

دبو و کو مکی بفتس بیوش و طلای زهرهٔ او محلل خناق و قروح خبیثهٔ دهان و سعوطا او جهة مصروع و اکتحال مجففات با عسل جهة نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضهٔ او بقدر فلفلی با حریره موافق در قطع زحیر اطفال مجرب و طلای او با عشرهٔ رازیانه جهة ورم انثیان بعید یل و بیه او جهة تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهة فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهة دفع سموم و بخور استخوان عتانی او جهة بیها کند و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسهٔ فوق او جهة دفع دبتن مباشرت زنان بغایت مؤثرات و کویند چون بر پشت دفن کنند منع باریدن تکرک در آن مکان کند و مجرب است و مضر امعا و مصلحش عسل و قدر شربتش از سوختهٔ او آم و از تخم یکقیراط و از خون او سه قیراط **اسلوبی** اکثر اطبا از اسمای دانسته اند و بغدادی غراب و از طیورهای بیان نموده پای او دراز تر از اسمای و در رنک پر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که اینه بترکی یلوه نامند و در شکار بشبه بیا عبارت از آن باشد چه آن انجلیر سمانی که بترکی پدرچین باشد میباشد و در مکان بی آب نمی باشد و آنکه کثرت باران بیا و از قلت آن کم باشد کرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنکی و حکه و بثور و مصلحش ترشیها و روغنها و بخته او بهتر از کباب **سلاخ** بوابر کوهی است که در سنکلاخها مبحد کرد دو در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند و بیا قویتر از بار و داست در آخر دوم کرم و خشک و مستعمل از وصاف کردهٔ سفید است و غیر صاف سیاه و شبیه بزفت و خاک آلوده و طریق تصفیهٔ او در دستورات مذکور و مسهل اخلاط و آشامیدن آم او را هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای او جهة کشودن اورام و دمل و رفع آثار مؤثر است **اسلیما** بفارسی دار اشکنه و در مصر دوار الشعث کویند و آن مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق یکرطل و سم یکوقیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشد در چهارم کرم و خشک و از سموم قتاله و رافع کوشت زیاد و خراج و خشکریشهٔ زخمها و ثالیل و بواسیر و غدتها بلعمی و جمیع آثار امّا با وجع شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل سفید جهة برص انسان و دواب مجرب و جهة پاک کردن دو بزی طلا مستعمل زد و یکقیراط او کشنده است از طلای او باد و چندان او صابون رافع دردهای مزمنه بارده و مجرب **سلطان الجبل** صریمة الجدی است **سلاجه** بخیر اسم هندی مغل ازرق است **سالوس** معرب از سلوس یونانی و آن خرنوب است **سلسافون** نوشادر است **سلیقون** اسم یونانی اسرنج است **سلبین** عنکبوت **سلم** نبق است **سلمه** قرظ است **سلیط** زیت و کویند عکبر است **سلیقی** یونانی بنات وردان است **سلیون** قرة العین است **سلیخة السودا** نوعی از سلیخه است **سلهارس** اسم هندی میعه سائله است **سلوک** اسم ترکی علق است

السین مع المیم

سماق درختی است قریب بدرخت انار و برکش زغب دار و دانه او مثل باغ و سرخ و دانهای او بشکل عدس و خوشهٔ او مثل حبة الخضرا و طعمش ترش و با قبض و مستعمل پوست و دانه اوست قوتش تا سه سال باقی میماند و در دوم سرد و خشک و جبلی او در سیم و بر و دت برکش کمتر از دانهٔ او

ورادع و مقوی احشای حاره و قابض و دافع صفرا و جهة قی کردن و غثیان و نفث الدم و نزف الدم و ذرب و اسهال مزمن و قطع دعن صفرا بمعده و امعا و کثرة بلول نافع و نیمکوب او با کرپه جهة دفع قی عنیف که مهیج اشتها و با زردهٔ تخم مرغ و تخم کشنیز قاطع اسهال و لحومی که با او پخته شود بد ستود قابض و سائیدهٔ او با آب سرد قاطع سیلان خون از عنت و فوق و سفوف کردی که بر روی اوست جهة قطع سیلان رحم و سنون او جهة تقویه لثه و قلاع خبیثه و قطور ضیاف او در کلاب و آب خصوصاً با قدری کثیرا جهة جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک کوش و با آب جهة ابتدای مد و نطول او مانع ورم ضربه و وث و ضماد او با آب جهة منع ورم و سایر اعضا و بازغال چوب بلوط جهة بواسیر مفید و چون آنرا با برک و چوب و شاخهای او در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد و در جمیع افعال مثل حضض و جهة تحلیل اورام و نمله و قروح حیکیه رطبه و زنر رحم و قسالئه و قروح شهدیه و کلف و داحس و ورم چشم و امراض جفان نافع و طبیخ برک او مسود موی و حقنه بطبیخ او جهة قرحهٔ امعا مفید و چون برک آنرا ابهر اکنند و آب آنرا اسعقد سازند در ردع و تبرید و قبض مثل اقاقیا است و طلای علول او با آب بارتنک جهة قروح خبیثه و سلسل البول و استرخای اعضا نافع و ضماد با کشک و معدهٔ اطفال دافع اسهال و مقوی احشا است و مضر معده و جکر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون است و شربتش تا یکدرم و بدلش سرکه است و صمغ درخت سماق شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادع و محلل است و جهة الصاق جراحات و حدة بصر و تسکین درد دندان و امراض جفن مفید و ذرور او دافع بواسیر است **سماق الدباغین** کویند آن مازوی ریزهٔ کوهی است و جمعی کویند برک سماق است که دباغان بآن دباغت میکنند در جمیع افعال مثل سماق و قبض او بیشتر است **سمسم** بفارسی کنجد و بلغة حبشه جلجلان کویند و قوتش تا سال باقی در اول کرم و تر و در دوم مفتح و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح الغذا و قلیل التغذیه و ملین امعا و مقعد و مسمن و محلل اورام و خوردن او با شراب جهة کزیدن افعی و با مثل او شکر و خشخاش و عشر آن بنج ابیض نصف او بادام که صرع از مجموع او یکوقیه استعمال نمایند جهة فربه کردن بدن مجرب و مولد پیه کرده و شیرهٔ کوبیدهٔ او با ثبات جهة دفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معدهٔ سوداوی و حدة و لذع ادویهٔ مشروبه مجرب و خوردن نیم او با ام کردکان سوخته جهة قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاه و سم الخصی و سطبری عصب و سوختکی آتش و قولنج معا و قولون و نطول او با برک او باعث درازی موی و سیاه او رافع جوشش سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با شراب جهة تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبیخ کنجد با تخم مدر حیض و مسقط جنین و دو وقیه آب طبیخ او با آب نقیع مویز و یکوقیه و نیم روغن کنجد و نصف وقیه ایلیون که ناشتا بنوشند جهة رفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضا و بد بوی دهان و صداع و مصلحش عسل و بو دادن او و قدر شربتش پنج درم و بدلش تخم کتان و روغن او را قوة تا هفت سال باقی میماند و در دوم کرم و تر و در تفتیح و تسمین و تلیین و ترطیب و رفع احتراق اخلاط اب طبیخ او

وحرقة البول مثل اصل او و در دفع ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و قرحهٔ ریه قوی تر از کنجد و در تمریض بهتر از اکثر ادهان و مداومت خوردن او جهة قرحهٔ شش و دفع هزال مجرب و طلای او با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون و زردهٔ تخم مرغ رادع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهة خشونت و خارش بدن و سوختگی اتش و جراحتی که از نوره بهم رسیده باشد مجرب و جوشاندهٔ او با فلفل سفید و مصطکی جهة گشودن سدهٔ گوش مفید و بطی الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدن او ست با اندک خمیر و خوردن ابلیمو و ابکامه و امثال او و بعد از او قدر شربتش تا ده درم و بدلش روغن بادام شیرین است کما تقدم بعضی حی العالم و برخی قنطوریون میدانند و اکثر گویند نباتیست صحرائیست که در سنگلاخها میروید و برگش صلب و شبیه ببرگ انار و شاخهای او صلب و سرهای شاخها او با عطریه و طعمش با حلاوه و بیخش دراز و ببسطبری انگشتی و بنفش و مستعمل از و برگ و سرهای شاخ است و با قوة قابضه و محلل و مغری و با سکنجبین عسلی جهة فسخ عضل و عصب و با شراب جهة قرحهٔ امعا و رفع سیلان حیض و درد گرده و حصات و مطبوخ او با ماء العسل جهة تنقیهٔ فضول و با اب جهة نفث الدم و با اب سداب جهة قیلهٔ امعا و ضمادش جهة فتق نافع و قدر شربتش تا ده درم است و قسم سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش پراکنده و خشک و زغب دار و طولش تا دو زرع و برگش باریک و با طول و زغب دار و نزدیک بیکدیگر و شبیه بزبان حیوانات و بر کنجهای برگهای ان برگهای ریزه که ببرگ برزک مماس است و گلش زرد و چون برگ و ساق او دست رسانند خارش احداث کند و ظاهر ریشهٔ او سیاه و باطن سفید و با لذت و مستعمل ریشهٔ او ست و بی عطریه و بی شیرینی و چون بگوشت را با او طبخ دهند پارهای بهم ملاصق کرده و در قوتش شبیه بعضل و حرارتش کمتر از ان و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و در دو مثقال او جهة نفث الدم سینه و شلاح و قطع عضل و ضماد او جهة جراحات تازه و اورام مقعد مفید است سمان بترکی بلدرچین و در مازندران ورده و در دیلم وشم نامند انطیور معروفه و غیر سلوی است در اخر دوم گرم و خشک و گویند غذای اکثر او خربق است و اصلی ندارد و گوشت او کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصات و مورث رقت قلب خصوصا دل او و مشهی و مهیج باه زنان و بچهٔ او بهتر از کباب و اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و تناول روغنها و اب انار و ضماد شق کردهٔ او جاذب سموم هوام و لعوق زهرهٔ او با عسل هر روز بقدر حبهٔ جهة صرع بعدیل و قطور خون او مسکن الم گوش و جالی اثار بیاض چشم و سبز کردن او جهة کلف و نمش و بیضهٔ او مورث خصا و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پر او رافع بتهاست و امین الدوله از خواص و بیان نموده که چون یکقطعه سمان مشوی را بتمامه بشوربای که چیزی از و طرح نشود تناول نمایند باعث شفای سل دیوانه گزیده میشود سمندر مهرایش گوید که ان حیوانیست که از اتش متضرر نگردد چنانکه

ماهی اناب و بقدر عصفوری و اتشی رنگ و خوردن زهرهٔ او بقدر دانگی با اب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرکه جهة نزول اب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده شدن و صحیح و تغییر رنگ او ست سمک بفارسی ماهی و بترکی بالیغ نامند و اقسام زیاده از حد احصا او بهترین او رضراضیست که در اهای خوشگوار و سنگدار بعید المنبع صید کنند و فلس او نیز باریک و کوچک جسم و بزرگ استخوان و شکمش سفید و پشتش منقط بنقطهای سرخ یا مخطط بخطهای مایل بسبزی باشد و در دهان بو نرشتنا و لمعان نماید و مارماهی و شبوط بهتر دانسته اند و در ولایت ایران قزل الا که منقط بنقطهای سرخ است و اسلقه که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحر طبرستان صید میکنند بهتر از سایر اقسام و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعداد و اختلاف زمان و مکان مختلف میشود و بعضی از انواع او را گرم دانسته اند چون جری و مارماهی و غیر ان و سرد از مطلق او اقسام لطیف او که وصف شد و تازهٔ او که زیاده از یکروز نگذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته در روغن او لطیفتر با غذیه و صالح الغذا و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهة قصبهٔ ریه و قرحهٔ شش و سل و یرقان و دق و سرفهٔ یابس و ضعف کرده و زحیر و مغص حار و کباب او با اب غوره و سماق جهة اسهال مراری و دموی مجرب و تخم او در تقویة باه قوی الاثر و جهة سعال و زحیر حار مفید و ضماد شق کردهٔ او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب مواد بظاهر و رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام او را حاره بعدیل و خوردن کثیر او و قی کردن با اب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهة درد مفاصل و عرق النسا و بهق و اثار مجرب و زهرهٔ او خصوصا شبوط دافع بیاض چشم او مضر مبرودین و معدهٔ بلغمی و دماغ رطب و عصب و مصلحش پختن او با روغن کنجد و جوز و بادام و خوردن زنجبیل مربی و عسل و گلقند و صعتر و ابکامه و ادویهٔ حاره و بالخاصیه مورث تشنگی و دافع ان سرکه و ابکامه است و خوردن اب بعد از ان بغایت مضر و اشامیدن شراب مفید و بد ستور خوردن او با تخم مرغ و لبنیات و گوشت خصوصا لحوم تری بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است و اقسام کثیفه و عظیم الجثه و انچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سده و احشا و مولد خلط خام و نمکسود او که پانزده روز بر و گذشته باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و انچه مدتی بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط غلیظه و سوداء سوخته و قدید نمکسود او که سماریتونا مند بو نشیند و کثیف تر یا اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی فم معده و ضماد محرق سر او جهة ورم مقعد و شقاق ان و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها جهة ورم صلبهات و طلای استخوان سوختهٔ او جهة برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشد سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و بثور سوداوی است سمکه صیدا نوعی از ماهیست شبیه بوزغهٔ کوچکی که خمیدگی پای او بطرف وحشی است و تر او باریک و دراز

وسرش کوچك و دنبالهاش دراز و زیر حنك اسفل با خطوط خال و در چشمه قریه ثول نزدیك شهر صیدا از بلاد
شام پیدا میشود و بعبارت دو ماه شباط ظاهر میشود نر با ماده جمع شده بهمان هیئت تا اخر ان ماه مر بلند
وار بنا گوش ایشان کفی منکون میگردد و داخل اب میشود و مردم از اجمع میکنند بکجیة او باتخم بهمرشت
و مرق مرغ در تقویت باه و شدت نعوظ بحد هلاك میرسانند وان بمراتب قویتر از ماهی مذبوراست و بعضی دم
ان نمکسود سمکه در غایت قوت و در انعاظ چیزی باو نمیرسد و کویند نر او در ذکور و ماده او در اناث این
خاصیت دارد و اکثر کویند در ماده او اثری نیست و انچه از ریك زارهای حوالی چشمها صید میکنند
و سفید و بهیات مذکور است غیر صید است او این اثر با و نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن
نامند و بهترین او روغن کاو کوسفند است و بزو تازه او را زبد نامند و کهنه شده روغن کاو لطیفتر از سایر
و بمجموع او در اخر اول کرم و تر و هرچند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبتش کمتر میشود و دو ساله را
خشکی بدرجه اول میباشد و در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بدلد
ملین جلد و منقی بثره و فضول دماغی و سینه و سمن بدن و رافع یبوسه خیشوم و حلق و جهة سرفه و ریقان
و طحال و حصات و بکوفته او با نیم وقیه شکر جهة عسر البول مجرب و با اب کرم خوردن و قی کردن جهة سموم
مشروبه و حقنه او با اب خاکستر جهة زحیر و قرحه امعا و حمول او با پیه مرغ منقی رحم و قاطع بواسیر
و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهة خناق و سقاوه و نزله حیوانات و طلای مکرر او در تحلیل اورام و مانع
و مانع بهم امدن دهن زخمها و کهنه او با حنا جهة جرب بعید و اکتحال او با اب عنب الثعلب جهة ضربان
چشم و چون با سیر بجوشانند جهة درد مفاصل بغایت موثر و مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین
و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هضم و مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرودین جوارشات و قند
شربتش درمداوی تا ده وقیه سمور حیوانیست شبیه بیلق و از ان سیاهتر و در جمیع افعال قویتر از ان
و پوشیدن پوست او مقوی باه مرطوبین و کرمتر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضمادیه
او مسخن کرده و سینه است سمین بفارسی چرب و فربه است که بر ظاهر گوشت و روده و غیران باشد انچه از رطب
و قریب الفعل است با روغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا در صفراوین
و در مصلحات و مضرات مانند روغن تازه است سیراصناعب کویند قسمی از ماهیزهرج است او در دیار و بعیه
موجود و شبیه بکاسنی و بقدر قامتی و برکش در غایت سبزی و اضر و بیخش بقدر کف مانع سم حیوانات است
و ابن تلمید کوید که در میان جو ها بهم میرسد خوشه او شبیه بفارس و سم حیوانات و بغایت کرم و در اغذیه
مواد بارده مستعملست سمارین اسم یونانی ماهی غورا است سما بلغة مصر اسم اسلاست سمر درختام غیلانست
سمینه و سمیتون حب السمنة است سمسق بضم اول مرزنجوش و بفتح اول یاسمین است سمسم بری جبلا هندی است

سم الحمار دفلی است سم السمك ماهی زهرج است سم الفار شك است سم السمر نوعی از سدر بی ثمرات سموریون
کرفس است سماك الیهودی شیخ البحر است سمنو اسم فارسی بنده است سمونیون بیونانی اسم اسفیداج است سمیقلوس نوعی
از عشر که سایبه او قاتل است سمطاوس اسم یونانی اثمد است سمیقا اسم سریانی اسمد ربقس است سماروغ نوعی
از فطر است سمیکة النزلة و سمیکة نول سمکه صیدا است سماقیل سماق الدباغین است سمن بفارسی دست اسم بضم
السین مع النون
اول فارسی ظلف است سموا اسم ترکی عظم است سمند ربهن اسم هندی زبد البحرات سنا کیاهیست بیخی ساقش باریك
و شبیه بکیاه حنا و کلش مایل بکبودی و دانه او پهن و مایل بدرازی و کجی و در غلافی شبیه بشکل کره و حجازی او را
برك بزرکتر و کلش زرد و برك او مستعمل و قوتش تا هفت سال باقی در اخر دوم کرم و در اول خشك و مسهل
بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن و مقوی ان و جالی جلد و جهة مفاصل
و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شراب مطبوخ او در حمامتلا از
روغن زیتون که بنصف رسد جهة درد کمر و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه عنبری که قوام یابد
جهة جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع ریختن موی او با حنا جهة سیاه کردن موی موثرات و اب
مطبوخ جرم او آکوا و مسحوق او با عسل که از سه روز تا یکهفته هر روز بیاشامند جهة مفاصل و امثال ان
مجربست و موجب کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاك کردن از چوب و شاخ و الودن بروغن بادام و با هلیله
زرد و انیسون و بنفشه و ابیصو ما استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او از دو درم تا سه درم و از مطبوخ او تا
نه درم و بدلش مثل او تربد و نصف ان هلیله زرد و ربع ان بنفشه است سنبل یعنی خوشه او بعربی ناردین و اطیا شامل هندی
و سنبل رومی و جبلی است و بیونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل هندی است و ان کیاهیست بی ثمر و بی کل شبیه
بسمور و کاه ان باریکتر و بدرازی انکشتی و سیاه مایل بزردی و خوشبو و بیخش صلب و انچه خیزد و قوتش
تا سه سال باقی در دوم کرم و خشك و مفتح سده معده و جکر بارد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و
و فضول دماغی و مانع انصباب ماده با امعا و معده و مانع لذع او صفت حصات و حابس طبع و جهة یرقان و بواسیر و سرفه
و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام باطنی و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده
و با اب سرد جهة غثیان و خفقان و ضماد ش قاطع عرق و با عسل خوشبویی بدن و اکتحال او با اب کشنیز جهة حمره چشم
و تقویت باصره و رویانیدن مژکان و با عصفر جهة دمل مجرب و قرحه و جلوس در طبیخ او جهة تنقیه رحم
و کشود حیض و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای مطبوخ او دخم جهة سیاه کردن موی موثر و مضر کرده
و مصلحش کثیرا و شربتش تا ا آک و بدلش ا ذخر و شراب او که رطلی از او در پانزده رطل اب انکور بجوشانند تا بنصف
رسد و سه هفته در افتاب کذارند در جمیع افعال مذکوره از ان قویتر است سنبل رومی بیخ ساقیست کلدار
و خوشبو و با صلابت و در شکل شبیه به سنبل الطیب نیز دارد و حرارتش زیاده از ان و قبضش کمتر و در افعال ضعیفتر است

ومدّر بول و باه بخاصیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او که نبیذ را
در سی رطل آب انگور انداخته مدت یکماه صاف کنند و روزی بیست مثقال از ان با آب لاب بنوشند جهت جمیع
امراض بارده و گرده و معده و جگر و یرقان و عسر بول بغایت مفید است و روغنی که از سنبل هندی و سنبل رومی
ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین و از سنبل هندی قویتر از سنبل اقلیطی است و سادج از طریق سایر ادهان میباشد
و آن ملطف و محلل و جهت جمیع امراض بارده اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش یک اوقیه است **سنبل جبلی**
بفارسی بیکه واله گویند مؤلف تذکره گوید که آن فو است و بغداد کنجیر او دانسته و گوید برگ نبات او شبیه
برگ قرصعنه است و شاخهای او مثل شاخ او و از ان کوچکتر و بیخار و بی ساق و بیخش زیاده بر ده و عدد
و دراز و بیرون مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل است و قریب القوة بسنبل و مقوی
اعضا خصوصاً معده و جگر و مقوی قوة ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قی بلغمی و شراب او در منافع
مثل شراب سنبل است و قدر شربتش یک مثقال **سنبل فارسی** شامل برسیا و شاه اسپرغم قسمی از ریاحین است و خزامی بعضی
عبارت از ان دانسته اند که با نرگس میروید و در نهایت خوشبویی و برگ و پیازش قریب ببرگ و پیاز نرگس
و پیازش ضعیفتر از پیاز نرگس است **سنبل اقلیطی** سنبل رومی است **سنبل الاسد** انطاکی گوید که آن سنبل جبلی است
و آن فو است **سنبل بری** شامل فو و اسارون است **سنبل ارغانی و سنبل سوری** سنبل جبلی است **سنبل**
الطیب و سنبل العصافیر سنبل هندی است **سنبل الکلب** ثمر مرد آزاد و گویند شکوفهٔ لسان العصافیر است
سنکسبویه اسم فارسی و معرب آن جیم بجای کاف و آن دانه ایست درازتر از دانهٔ انگور و بغایت صلب و شبیه
ببنک و گویند از فارس خیزد و در تذکرهٔ عبدوس دانهٔ سپستان و در بعضی کتب شفاء الاسقام اللوف تصریح
نموده اند در سیم گرم و خشک و طلای او با سرکه جهت برص و آثار مفید و خوردن او جایز نیست **سندروس**
سنگیست که از ساحل دریا خیزد و گویند صمغ درختیست و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در وسط بحر هند
چشمه ایست که آب او مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا میجوشد و چون بروی آب آید سرد و منعقد
گردد و مخصوص هند است و آن شبیه بکهربا و از ان سبزتر و سرخ تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و سه قسم میباشد
زرد و باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگر سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهتر است
و خوب او مثل کهربا ربایندهٔ کاه است و قوتش تا بیست سال باقی و از ادویه جلیل القدر در دوم گرم و در اول
سیم خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قالع بلغم معده و امعا و مدر بول و حیض و حابس
الدم جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و قاطع اسهال دموی و جهت استرخای عصب و بواسیر و خفقان
و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نائبه و اسهال مزمن و سپرز و سدا و منا و با سکنجبین جهت ربع فربهی مجرب و مانع
عرق و حافظ قوهٔ زور گران و سقط جنین و بخور او با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و سنون او جهت درد دندان و حرکه

اسنان و

ان و قروح لثه و قطور آن جهت درد گوش و گرانی سامعه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه آثار و سلاق مجرب و ذرور او
جهت التیام جراحات و جوشانیدهٔ او را با روغن بادام عبدی که قوام آید جهت شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند
و با شکر و کبریت و قطران جهت قوبا مجرب و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا یک درم و بدلش سنبل و نصف
کهربا و ربع او سادج است و روغن او که معروف بدهن الصوابیت جهت قوبا و دفع آثار و التیام جراحات و ورم مقعد
و نواصیر غائره و جرب کهنه بغایت مفید است و طریق آنست که سندروس را سائیده با روغن زیتون یا روغن کتان
با آتش نرم در عرض دو هفته بقوام آورند و باید که رائحهٔ او بحامله نرسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است
سندیریطس اسم یونانی و بمعنی شبیه الحدید است و برهان سیقا گویند و آن گیاهیست ربیعی قسمی را برگ
شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهای مربع و بقدر شبری و در اطراف او چیزی کروی و در آن تخم سیاه و منبت
آن سنگلاخها است و قسمی را شاخ بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ سرخس و کثیر العدد و از دو جانب شاخ
روییده و در انتهای شاخ شعبه‌های بزرگ ان و باریک و در اطراف او اشیای مستدیر کروی و در آن تخمی شبیه
تخم چغندر و از آن مدورتر و صلب و قسمی را منبت بتاک انگور و برگش شبیه ببرگ کشنیز و شاخهای
بقدر شبری و مایل بسفیدی و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ مایل بسرخی
در دوم سرد و در سیم خشک و قسم اخیر قویتر از اقسام او و همهٔ او جهت نزف الدم معتدل و قابض و جهت
التیام قروح و دفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شرب او جهت قرحه امعا و اسهال نافع است **سنبادج**
بفارسی سنگ سنباده نامند و گویند مستعمل حکاکان است و نوعی از حجر الماس و ثقیل الوزن و براق و کوه باریک
صحیح مجتمع با تخلخل است و بهترین او نرم صلب ثقیل مایل بسبزیست در دوم سرد و خشک و سوختهٔ او در قطع
نزف الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضمادش محلل اورام گرم و مسکن تشنگی و با سفیدهٔ تخم مرغ
جهت سوختگی آتش و باه و جهت بواسیر و سنون او جهت جلای دندان و حل کتابت و جلای معادن و چون بدان آب
مرجان را با و جلا دهند بسیار رونق آورد و مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن او جایز نیست **سنجاب**
حیوانیست از موش صحرایی بزرگتر و دنباله کوتاه و پرموی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری و در ترکستان
اشکول و در یونان اشتیلینا نامند و در درختها جا دارد در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن
حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن او معتدل
مزاج و رافع درد عصب و موی او جهت التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهت ربع او را مفید است **سنور**
بفارسی گربه گویند و شک که پشک نامند اهلی و وحشی میباشد اهلی در دوم گرم و در طوبت او قادر شدید
پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای مجرب است و پیه او تمامه که خاکستر شود با سرکه
جهت شقاق انگشتان پای بغیر و سرگین او شدید الحرارة و طلای او با روغن گل سرخ در دو ز نوبه رافع تب غب

وحولاو وبخور او سقط مشیمه وجنین وضماد کوشت تازهٔ او رافع نقرس وتقلید معوق وجاذب پیکان وخار از بدن و جهة
جبر استخوان شکسته نافع ومداومت نفس وخوردن کوشت او موجب هزال وسلات وهر یابن کوید مغز سر او با بر جبر
شور با جهة تقطیر بول ودرد کرده وسعوط زهرهٔ کربه با روغن زنبق جهة لقوه وسیاه کردن موی سفید مؤثر
وارسطو سعوط خصیهٔ او را جهة جذام بغایت نافع دانسته ونوع وحشی او بزرکتر از اهلی وزجاجی رنك ودر
جمیع افعال قویتر از اهلی در دوم کرم وخشك وبخور مغز سر او را جهة سقوط نطفه مجرب دانسته اند وجلوس
در طبیخ او جهة درد کمر ونقرس نایب مناب طبیخ کفتار است اسنبوسه یونانی او را بوماورد نامند واز اغذیه معروفه
مقوی اعضا ومهیج اشتها ومسمن بدن ومولد سدد ورباح وثقیل وکثیر الغذا ومصلحش سکنجبین وطریق
ترتیبش آنست که آرد کندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند وکوشت قیمه کرده را با ادویه حاره در آن
پیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ نمایند ستدیان بلغة شام درخت بلوط وبلغة مصر سلطانیون
سنا انداسی وسنا بلدیست عیون است اسنانیر بلغة مصر املج است اسنبوت هندی کمودانست اسنفره شقراق
سنجیون مصطکی است سنط قرظ است اسنیر یونانی تو است سندیان الارض فراسیون است سندوقس سرنج است
سن اسم یونانی فو است اسنان الحمل کوشاشترانست سنینا بلغة مصر سمك لسان البحر است سنور بلغة مصر خطاف
سکبا بلغة هند قسمی از پیش است اسنف بلغة هند رازیانه است اسنا اسم هندی زنجبیل است اسنتی اسم هندی
زرنباد است سنیه هندی آیا است سندهی وسندهان اسم هندی عود است سنکر اسم هندی فاد است سینهالی
هندی انکوست سنبل کی جر هندی پنج سنبل است اسناك هندی شاخ حیوانات سیمی کهاد هندی قلی است سنبل کهار
هندی سم الفار است سنل ازی هندی توتیای قلم است سنل هندی دارشیشعان است سنك کاو دجر السن است
سندی شرابیست که از درخت نارجیل بهم میرسد ودر نارجیل مذکور سنك معنی با صطلاح شیشه کرانست
اسم مغنیسیا است سنان کج اسم فارسی جصص است سنك چاقماق اسم فارسی حجر النار است سنك پشم اسم فارسی
حجر حبشی است سنك پشم اسم فارسی یشب است سنك نخم اسم فارسی حجر العاج است اسناده اسم فارسی سناذج است
سنکل کرجی بلغة فرس زوفای رطب است سنجد کوجی بلغة اصفهان بار درخت بیماست سنجد اسم فارسی غبیراست
سنکنامرغ اسم فارسی قانصه است سنك پشت اسم فارسی سلحفات است سن الکلب سیلشانست سوربجان نبحی است
شبیه به سیر صحرائی ومایل باستدارة وپوستش مایل بسرخی واندرونش سفید وشیرین مزه ورطوبت
وخشك او باصلابت وقسمی ظاهرش سیاه وباطن سرخ از سموم است وبرکش قریب ببرك کراث واز آن قوی تر وساق
بقدر شبری وکلش زرد وبفارسی سنبلید نامند شبیه بزنبق کوچکی وسیاه واوراکل سرخ میباشد منبت
او کوهها در سیم کرم ودر دوم خشك وقوتش تا سه سال باقی ومسهل اقسام بلغم وقاطع او خصوصا
از مفاصل ومفتح سدد وجاذب اخلاط لزجه از عمق بدن ورافع یرقان وسپرز وباصبر جهة عرق النسا مجرب دانسته اند

وبازنجبیل

وبازنجبیل وفلفل بغایت مبهی وجهة مفاصل سیما مفید وضماد او با زعفران وتخم مرغ در تسکین درد استخوان
وتحلیل اورام مجرب وحمول او با روغن کهنهٔ کوسفند مجرب جهة بواسیر وذرور او مجفف زخمها وخوردن نیم درم
او با شیر تازه وفانید تا سه روز بغایت محرك باه وسورنجان سیما مضر معده ومغثی ومصدع ومضر جکراست
ومصلحش کثیرا وشکر وزعفران وقدر شربتش از مفرد او تا آم وبا ادویه نیم درم وبدلش سنجله اکبو ... وزنجبیل وفلفل
مقوی فعل وتیند وپوسیدن کل او مفتح سدهٔ دماغی ومحلل ریاح ودرد سر بارد است اسوس در اصفهان مجو ...
وترکان شیرین بیان ودر اکثر بلاد موجود ومعروف وتلخ او غیر مستعمل است وبیخ شیرین مایل بتلخی وان مستعمل
وقوتش تا ده سال باقی وباید پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند چه تصریح نموده اند که او رطوبت دو
میدارد وخود را با ومیان الدچه انسلاخ جلد وتسخین بدن وتقویه بصر وبیخ او در اول کرم ومایل بخشکی
ومنضج اخلاط غلیظه ومرکبه ومسکن تشنکی ومدر بول وحیض ومسهل رطوبات وغاسل اعضای باطنی و
مقوی اعضا ومحلل ریاح وجهة اقسام سعال وربو وتنقیه سینه وشش وجکر والتهاب معده وسوزش
وخشونت سینه وحلق وامراض دماغی وعصبانی وتبهای کهنه وبواسیر وامراض سپرز نافع وقی کردن بطبیخ او
مخرج رطوبات واکر چیزی از وباقی مانده بقی دفع نشود با سهال او دار را خارج میکرد وهرکاه مداومت خوردن
او بقدر آنکه با مثل او شکر ونصف او رازیانه از اول حمل تا اول سرطان تناول نماید در تمام سال علتی طاری
نکشته موجب جلای بصر ورفع شقیقه وصداع مزمن وتبهای کهنه میشود واکتحال وجالی بیاض وضمادش تازهٔ
او در رفع بدبوئی میان انکشتان پا وزیر بغل مجرب وابن ماسویه کوید چوب او کرم وخشکتر از سایر اجزای کوت
وبا قوة قابضه ومحلل آن بسیار وبرا عبارة از آن دانسته اند وامین الدوله بزر او متفق است ومحمد بن احمد کوید
که تخم سوس قویتر از اجزا است ویوحنا بن سرابیون معتقد او کل معاجین کرده وکویند مخصوص بصره ونواحی
فارس است وانسوس اماکن دیکر تخم بهم نمیرسد وکویند اصل السوس مضر کرده وسپرز است ومصلح او کثیرا وعناب
وثانی کل سرخ وشربتش تا درم وبدلش نصف او ترید ونیم او زنجبیل است ورب سوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را
انعقاد جوشانیده باشند رجمیع افعال اقوی از آن ورافع ضرر مسهلات ولذع ادویه است سولانجی بغیر سرخ
لون وشکل کرم واز آن قوم صقالبه خیزد در چهارم کرم وخشك ومحرق جلد وسم قاتل وسعوط او جهة لقوه
وطلای او با روغنها جهة تحلیل اورام بارده ورفع ریاح واکتحال او جهة بیاض چشم غلیظ نافع است اسوس معرب
ازسوسا سریانی است فارسی ولسانی وهر یك از آن سفید وکبود میباشد وبیخ اقسام او متعدد وبایدیر وطولانی
وسفید وخوشبوی شبیه به بوی بنفشه ولهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند وکل سوسن سفید با عطریه قوی
وغیر سوسن آزادست چه او اسم فارسی زنبق است واشتباه جماعت از جهة عدم فرق اقسام او است واز یك
قسم از سوسن کبود بری وجبلی است وکلش بیشتر کوچکتر از سوسن کبود بستانی وبیخش یکمد پهن ودانه ... کره

دد حرف الف مذکور شده و قوة آن سوسن مرکب از حرارت معتدله و ارضیه لطیفه و قوة مجففه و قابضه است
و مدر حیض و در جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع چرک آن و بواسیر و در حکه و امراض
شش و سپرز و خنازیر ضعیفتر از ایرسا و ضماد او با سرکه واد جهة ورم انثیین و رایحه او محلل ریاح
دماغی و محرک شهوه زنان و در تفریح قریب بزعفران و عصاره او که با خمیر آن سرکه و عسل در ظرف مس عقد
انعقاد جوشانیده باشند جالی و مجفف بی لذع و جهة جراحات اطراف عصل نافع و روغن او مثل روغن
ایرسا در جمیع افعال و خوردن او جهة قولنج ایلاوس و صفراوی و جهة امراض رحم و درد عصب نیز و ضماد مفید
و خاییدن بیخ او جهة رفع بوی خمر و ضماد برگ و خوردن تخم او جهة گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او
تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن او تا یک وقیه است و قسمی از سوسن که در تحت درختان میروید و گلش زرد
و کوچک و بیخش بسطبری انگشت و خوشبو و با تلخی است اقوی تر از سوسن کبود و سفید و ضعیفتر از ایرسا
و گلش گرمتر از همه و ضماد مطبوخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهة درد دندان نافع است و بغدادی گوید که این قسم
عدس المر است سویق اسم عربی آرد جمیع ماکولات و بعرف اطبا آرد آن بوداده اوست و شرط دانسته اند
که بعد از بوداده حبوب ترکیبا با آب سرد بشویند آنگاه آرد کنند و سویق جو و گندم جهة تسکین التهاب
و تشنگی و تبهای حاده و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تجفیف و تسکین حرارت و سویق گندم
در تبرید و ترطیب اقوی است و مضر مشایخ و مبرودین و مولد نفخ و مصلحش فانید و عسل و دارچینی و امثال
آن و روغن کدو است و سویق شعیر با آب انار جهة قی صفراوی و صداعی که از بخار و احتراق رطوبة معده
باشد مفید و با شربت مورد و روغن گل جهة سحج عظیم و تقاضای بی اطلاق و قی و اسهال اطفال
و تقویه بدن ایشان بغایت موثر است و سویق میوه ها آنچه خشک کرده و بوداده سحق کنند جهة اسهال مرتبه
و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش حابس طبع و مبرد و مسکن حرارت اند سویقیه مولف
تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده و پخته بجوشانند تا بقوام غلیظ شود و با شیره مویز یا عسل یا شکر
اندکی آب و دارو آن سازند و دارچینی و قرنفل و بسباسه اضافه نموده دو روز تا سه روز در ظرفی کرده
مکرر بهم زنند و استعمال نمایند و از جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین همه از برنج است
و عسل در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و مقوی و هاضم و جهة
یرقان و استسقا و عسر بول نافع و مصدع و مبخر و معمول الذرت محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت
و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین است سوقا کا ابو جریج گوید که آن شکوفه
و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است و با حدة و جلا و جهة درد مفاصل بادرد نافع است
سواد السند و الهند کث برکثنات است سوری زاج سرخ است سورنج معرب آن شورده فارسی آن باروت است

سرابیون

سوربیون شیخ رئیس گوید شیخ دمی است سور بار و ناره مثلثات است سوداینات مرغیست که بفارسی دارکوب و بعربی
صرد نامند گوشت او مشهی و مضر دماغ است اسود الحکام سودا و رانت سواد القضات عفصات سواس جوز برانست
سوقوطون ابرون است سوبجن هندبای بری است سون جلی شامل اسن و ایرسا و هریک قسمی از آنست سوسن هم
دلبوث است سوسن بری شامل ایرسا است و سوسن زرد و دلبوث است سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است سوطلیس اسم یونانی
ملوخیا است سوناقون و حیوما اسم یونانی اسفاناج است سوقی اسم یونانی تین است سوسنبر سوسنبر است سوقطون
خصی الثعلب است سوسان سولانت سودیقونا اسم یونانی قسمی از توتیا است سورنجان هندی ملینت است سوبهاد
اسم فارسی ضنابت سود آبی گی لبنات سوقان اسم ترکی بصل است سونه هندی ذهب است سوناپولی هندی
بابونج است سونهی هندی اذخرات سوی هندی شبت است سود هندی خیزران است سورجلی هندی هیر
سهاکه هندی تنکار است سهکن هندی بهمن است سهرین دارچینی است سهنجه هندی فلفل است سینا — السین مع الهاء
سیسالیوس بفارسی کاشم رومی گویند نباتیست و چهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه و ازان تنومند
و قبه او شبیه بقبه شبت و ثمرش از اغدان که کوچک باشد درازتر و تندطعم و بیخش زیاده بوشیری و با عطریه
و بیخ این قسم قویتر از سایر اجزاست و یکی را برگ شبیه بلبلاب کبیر و از آن درازتر و باریکتر و قبه او مثل قبه شبت
و تخمش سیاه و شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم او قویتر از سایر اجزا و یکی را برگ
شبیه برگ زیتون و درشت تر و ساقش درازتر از دو قسم اول و قبه او بزرگتر و ثمرش عریض و بزرگ مقدار و فرفیر
و خوشبو و قوتش از هر دو قسم اول بیشتر و از ثانی کمتر و یکی را نبات شبیه باغدان و ثمرش سفیدتر از آن و سیدیر
و درازتر و قریب بانکه دو طبقه باشد و با عطریه و تندی و چون مقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه و مایل
بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و این قسم بیشتر معمول است و مستعمل از سیسالیوس ثمر است و جمیع
اقسام او در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن دردها باطن و مدر بول و حیض و مفتح سدد و مقوی
معده و جهة صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج جنین و درد رحم و تقویه هضم و رفع ریاح و تقویه باه و اذابه
بلغم منجمد و آلات او با فلفل و شراب جهة رفع مضرت هوای سرد و مداومت نیم قیراط از تخم او با میفختج تا ده روز جهة
درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر با عسل جهة رفع فضول سینه و شش و سرفه کهنه و امراض گرده و مثانه نافع و مضر
محرورین و مصلحش کثیرا و کتیرا و مضر جگر و مصلح آن زرشک و قدر شربتش آکو بدلش انجدان است سیبارو
ابن ماسویه و امین الدوله گویند چوب سوسن است که بفارسی تلخه گویند و حنین ابن اسحق و جمعی دیگر جهة اشتباه
بیخ سوسن را شونیز دانسته اند و گفته اند که چوب شونیز است و مولف مغنی گوید که در تحلیل و اندک قبض است
و طبیخ بیخ او جهة معده و ادرار فرمودن بول مفید است و جمعی گویند فلقاس است و بغدادی و انطاکی مجهول الماهیه
دانسته اند سیسنبر اسم فارسی نمام است نوعی از پودنه است دشتی و بری و ستمی بنداب و برگش شبیه ببرگ سداب و قویتر از بستانیت

وبتا شبیه بنعناع وازان سفیدتر وخوشبو وتخمش ریزه تر از تخم ریحان در اخر دوم کرم ودر اول خشک
ومفرح ومفتح ومقوی احشا وریاح دماغ ودل ومدر بول وحیض ومخرج کرم شکم شربا وجنین مرده شربا
وحمولا وباقوة تریاقیه ودافع عفونات ومحلل ریاح وجهة درد سر خصوصا باسرکه وروغن کل وجهة امراض
بلغمی ودرد سینه ومعده وورم جگر وسپرز وباعسل جهة کزیدن عقرب وباسکنجبین جهة زنبور مجرب و
طبیخ او جهة دفع قمل وعرق بدبو ودرد رحم وفواق وسنگ مثانه وباسرکه جهة قی الدم نافع ومضر ریه ومصلح
ان کشنیز وقدر شربت از خشک او تا اکی وبدلش مرزنجوش است وروغن ان که اب انرا با روغن کنجد بجوشانند
یا کل انرا مکرر در روغن کرده در افتاب کذارند جهة سده دماغ ومنخرین بغایت موثر ودر تحلیل مواد وتقویة
اعضا وخوشبو کردن موی سر وتقویة ان مفید است سیسبان بباء موحده قبل از الف اسم درختیست که نباتش
وتری میباشد تا بقدر دو ذرع بعجب اماکن وغیر سیسبان بیای موحده بعد از سین است وکذشت وان عریض الورق
باریک وبر روی هم چسبیده وگلش زرد وبیا خوش منظر ودر خوشه ثمرش دانه بقدر حلبه مابین زردی
وسیاهی ودر باغچهای مصر بجهة منظر غرس میکنند وبعضی دانه او را حب الفقد وبعضی ثمر اثل دانسته اند
واصلی ندارد ومایل بگرمی ودر دوم خشک ومقوی معده وحابس اسهال المزمن ونفث الدم ودافع
سپرز وباشیر تریاق سموم وپاشیدن ابا ومانع تولد کیک ولبس انکشتری او در خنصر چپ وزبجهار شنبه
قبل از طلوع افتاب بالخاصیه مورث حبا وقبول نظرها ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز وشربتش تا ۲ م وبدلش
[illegible] اسیبیا نوعی از ماهی بعربی لسان البحر وبفارسی ماهی مرکب نامند ودر بحر قلزم میبا وشبیه بسرطان [illegible]
وبلطفش حجری ودر جوفش رطوبتی سیاه مثل مرکب که کتابت کنند در اخر دوم کرم وخشک ودر هضم
وطلای رطوبة او جهة داء الثعلب وخاکستر استخوان او جلا افتا وجهة امراض پلک چشم وبانمک مکلش جهة
بیاض چشم کل حیوانات وسنون او جهة جلای دندان بیا موثر وذرورش مجفف زخمها اسیالان بعربی اسم
عصاره خرماست که بدون طبخ در افتاب کذارند تا غلیظ شود ودر انواع اناث ودر جمیع افعال مثل دبس والطف
از ومحرق خون وسریع الاستحاله بصفرا ومضر محرورین ومسدد انجلاق رطبه که سدد نیت ومصلحش
میوهای ترش است سیلم ابن تلمید کوید شبیه بزنجبیل وباتلخی وقبض او در افعال ضعیفه تر از اسیقه بلغة
مصر روغن زیت صحرائیست سیاب خلالت سیایا باسمین است اسیف الفلوس لبوت است سیکران بنج است
سیکران الحوت فلوس است وکویند ماهی زنجیرج است اسیسرون حرف الماء است اسیفیون افتیمون است اسیا بتر هندی
[illegible] قرة العین است وبلغة فرس اسم قوم سیقومورون حمر است سیامون بیونانی سمسم است اسلیقس اماده
بیونانی درخت خیار [illegible] انبات است سیلقس ایما بیونانی خیار زکا سیقا فیطون بیونانی ابنوس است سیر اسم فارسی
وبعضه اسیر صحرائی اسم فارسی اسقوردیون است سیهنک اسم فارسی ازاقوا سیاه دانه اسم فارسی شونیز است

وباصفها

وباصفها سیا سوخته است اسیماب بفارسی زیبق است سین اسم فارسی نوعی از زراریح است اسیجان اسم ترکی فاره است
سیب بفارسی تفاح است اسینکا اسم هندی اسرنج است سیلج اسم هندی اشنه است اسیادا ران اسم فارسی سادوران است
سیهم اسم هندی کندر است سیورنا اسم هندی مرقشیثا است سیالی اسم هندی شقاقل است سیسا اسم هندی
اسرب است حرف الشین مع الالف شاهترج معرب از شاهتره فارسی ودو نوع میباشد یکی با برک بیا کوچک وشبیه حرف الشين مع الالف
بکشنیز وکلش بنفش ویکی با برک عریض وکلش سفید وهردو قسم را طعم تلخ وباندک تندی وقبض وبرک او بهتر
از سایر اجزا است مرکب القوی ودر حرارت معتدل ودر دوم خشک وکویند در دوم کرم است وشیخ رئیس در اول
سرد دانسته اند مفتح سده جگر ومقوی معده ومدر بول ومسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا ومحرقه
وصاف کننده خون وباعث اشتها وخشک او در تقویة معده قویتر وجهة امراض سوداوی وبلغم شور وبهق
کهنه وباسرکه جهة قی صفراوی وغثیان بلغمی وآب تازه او با تمر هندی جهة تنقیه معده وامعا ودفع قوبا وبرقان
وجرب وحکه واکتحال عصاره او جهة تقویة باصره وباصمغ جهة منع رویانیدن شعر منقلب که کنده باشند ومضمضه
او جهة حرارت کام وزبان وتقویة لثه وضماد خشک او با حنا چون در حمام استعمال نمایند [illegible] وحکه مجرب
وشستن سر با ب مطبوخ او جهة دفع قمل وصیبان که رشک باشد وابریه نافع وابن ماسویه ضماد تازه او را جهة
کزیدن زنبور بیا موثر دانسته وتخمش معتدل الحراره ودر افعال محمد بن احمد وجالینوس قویتر از سایر اجزا
دانسته اند وکویند مضر مثانه است ومصلحش کاسنی وقدر شربت از جرم او از ۲ م تا ۵ م واز اب او [illegible] ودر
مطبوخ تا ۲ م وبدلش نصف وزن او دو ثلث علیه زردات وقسمی انکیاه شبیه بشاهتره است وازان تیره رنکتر
وبرکش باریکتر وشبیه بافسنتین وکلش مایل بسیاهی وبیمزه وباندک بدبوئی وقائلان [illegible] اند که شاهتره
نامستعمل است شاهصینی عصاره جامد سیاه صاف چینی او برونقش شبیه بخاتم وکویند عصاره ریوند است وبعضی
کویند عصاره حنا است ومایل بزردی او بهتر است واز بلاد هند خیزد سرد وخشک ومجفف وقابض وطلای او جهة
درد سر حار واورام حاره وابتدای فتق وشرب او جهة درد سر ومنع صعود بخار وضعف معده ودوار وجهة نزف الدم
جراحات نافع وان غیرتعدی خطائیست شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی ریزه برک است وقسمی هم بزرک
برک وسبز تیره در اول کرم ودر دوم خشک ومحلل جمیع اورام ومنوم ومفتح سده دماغ ورائحه او مانع
وبا ودافع درد سر محرورین ومسافرین وکزیدن هوام وجهة خفقان وضعف معده ورباح غلیظه وعصاره
او باشکر دافع درد سینه وربو وسرفه ومضمضه وخاییدن او جهة قلاع وضماد کرده او با اب سیر مقوی
اعضا وتخم او معاوم سموم وباحنا صفت معتدل المزاجه وبو داده او قاطع اسهال وزحیر مزمن خصوصا که در اب
جوشانیده باشد وضماد او بر چشم جاذب فشان وقدر شربتش تا ۲ م واز عصاره او جرم او تا ۲ م ومضر
بو سیدنا ومضر دماغ ومصلحش نیلوفر وبدلش بادرنجبویه است شادنج معرب از شادنه فارسی وبعربی حجر الدم

نامند جهة قطع سیلان خون نه انکه و رنك شبیه بخون باشد وان سنکی است در شکل شبیه بمعدنی و زده
شکن و الوان مختلفه منه مشاشده تیره مایل بسبزی را هندی کویند وسرخ را مصری وان بهترین اقسام او و بعد از ان
زرد ابلق و سفید و زبونترین او خاکستری رنك تیره است و حقیر نوع سفید را در فیروزکوه و سرخ و زرده
و ابلق را در حوالی خوارودی و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مغناطیس
محرقست سنا و زود شکن تر از معدنی میشود و در جمیع افعال مثل معدنیست بخلاف مصنوع از حجر الحمار محرق
که اغبر و ثقیل است و شادنج غیر مغسول در اول کرم و در اخر دوم خشك و مغسول او در اول سرد و در دوم
خشك و مستعمل از و مغسول و قوتش تا بیست سال باقیست او مجفف و قابض بی لذع و رادع و حابس و مقوی
عصب و عضل و قوة بصر و حابس سیلان خون از اعضا ظاهری و باطنی و خوردن او با اب انارین و امثال
ان جهة نفث الدم و با شراب جهة عسر البول و حیض دائم و دوام سیلان منی و باد و یه مناسبه جهة اسهال دموی و قرحه
امعا و زحیر و سل و طلای او با سفیدی تخم مرغ و امثال ان جهة ورم حار چشم و سایر اعضا و با دسرخ و سوختکی
اتش و اکتحال و با شیر دختران و امثال ان جهة رمد و دمعه و سوزش پلك چشم و سلاق و جرب و حکه
و قرحه و با اب حلبه جهة امراض بلغمی چشم و ذرور او جهة رفع کوشت زیاد جراحت و رویانیدن کوشت مجرب
و با اب کشنیز و مانند ان جهة بثور و قروح خام رهنه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و اعضا عصبانی بغایت
و قدر شربتش از دو دانك تا نیم مثقال و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و بدلش مغناطیس سوخته و در اکثر
امور حضض و در غیران دم الاخوین است **شارف** اسم هندی نباتیست شبیه بتربد و طعمش بی حدة و تمیز از ان طلس
کوید در اول کرم و خشك و مسهل بلغم مایی و جهة امراض بارده نافعست **شاطل** و شامل نیز کویند بفارسی دو شنك
نامند و ابلیت هندی شبیه بقطعه خشك و بقدر با قلایی و کوچکتر و با تلخی و بوست و دانه با چینی دار
و مایل بسیاهی و سرخی و املس و در اخر دوم کرم و خشك و مسهل قوی اخلاط غلیظه مفاصل و اعصاب
و جهة فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی نافع و مورث درد سر و مصلحش فواکه بارده و
شربتش تا نیم مثقالست با مثل او نبات **شاه بلوط** در بلوط مذکور شد **شاهکوج** بجیم و کاف معرب ان
شاه الوی فارسی وان الوچه سلطانیست و در الو مذکور شد **شابیرج** معرب سابك وان لفاح است
شابورقان اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور شد **شاهانج** بجیم و قاف تخم
قنب است و در انجا مذکور شد **شاباخ** بر فو کنا است و جمیفرم تربی و شجره ابرهیم را بعضی باین اسم نامیده اند
شاه صینی صلی است **شاریا** اسم سریانی ابریشم است **شاب** درخت ماهو دانه است **شاهسفرم** اسطوخودوس رومی است
شاب رومی فلفل سفید است **شانه سر** اسم فارسی هدهد است **شالخیو** اسم مازندرانی و سهم است **شادنج هندی**
شامل حجر هندی و قسمی از شادنج مجدیست **شالکو** بلغة دیلمی **شالدنتی** بلغة مازندران دلدلست **شاه مار**

الشین مع الباء

اسم فارسی بطارخ است و در اقسام سمك مذکور شد **شاخ** اسم فارسی قرنست **شبت** بکسر اول و فتح ثانی و تشدید
مثنات ثالث که مولف تذکره تصحیح نموده کیاهیست معروف و بفارسی شوید کویند شبیه برازیانه و اهل تجربه تصریح
نموده اند که هر یك از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیکر میشوند و قوتش تا سال باقیست در اخر
دوم کرم و در اول ان خشك و از اد ویه کیاه و محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او در این افعال قویتر
و مسکن مغص و مفتح سده و هضم و باد زیانیه و جهة یرقان و امراض بلغمی و رطوبه و فواق و ضعف معده و جکر
و سپرز و در بول سنك کرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهة امراض الات تناسل نافع و با عسل جهة سموم
و اعاقی و اب مطبوخ او تخم او مسکن مغص و محلل نفخ از اقطار بدن و دافع غثیان که از جوشیدن طعام باشد
و جهة فواق بلغمی و درد کمر و مثانه مفید و سوخته او در سیم کرم و خشك و با عسل جهة امراض مقعد
و بواسیر ضماداً و شرباً نافع و خوردن او را با ارماد رحم و عسل جهة رویانیدن حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند
و ذرور او مجفف قروح پرچرك و جهة قرحه قضیب بی عدیل و قطور عصاره او جهة امراض حار و ضماد او سحوق او
با عسل که در طبیخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعد باعث تلیین طبیعت و طبیخ تخم او در اطعمه و ترشیها اصلاح معده
و خوردن ترشی او بعد از طعام مقوی قوی و مداومت خوردن ان کثار ان مضعف باصره و قاطع منی و معنی
و مضر محرورین و مبخر و مصلحش ابلیمو و امثال ان و قدر شربتش تا سه درم و از تخم او تا سه درم و بدلش رازیانه و کویند
بر سر کذاشتن اکلیل شبت بالخاصیه مانع امراض دماغی و مورث قبول لحامست و روغن او که عصاره او را با المثل صفه
با روغن زیتون جوشانیده باشند نافع ابلوشه یا تازه او را در روغن ریخته بعد از انکه شباور صاف نمایند
و مکرر تجدید کنند ملطف و مسخن و محلل و جهة درد اعیا و درد مفاصل و هیجان اطراف و درد عصب و ورم
قشعریره و لرزه و تلیین صلابات بغایت موثر است **شبرم** نباتیست شیردار و منبتش معموره و ساقش شبیه بهندی
و برکه و بقدر ذرعی و برکش شبیه بطرخون و برك کاج و کلش بنفش و دانه او شبیه بدانه عدس و مایل بسفیدی
و بزردی و بیخش سطبر و پر شیر و قویتر از ثمر و برکش قویتر از برك و بهترین او خفیف الوزن سرخ اکثر شبیه بانست
بپوست پیچیده در سیم کرم و در اخر دوم خشك و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و با قوة قابضه
و مفتح دهن رکها و سده و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده و جهة قولنج و درد مفاصل و استسقا و قی
و ضماد او جهة قوبا بی عدیل و بغایت مضر محرورین و ضعیف البنیه و مورث تبهای شدید و محرق منی و مضعف
اشتها و اکال او کننده بقی و کرب و غشی و خناق و شیر او نیم مثقال قاتل و غیر مستعمل و مصلحش در شیر خیسانیدن
و استعمال او است با الیون و مقل و هلیله زرد و صبر و قدر شربتش تا یکدانك و بدلش مازریون است **شبه**
اسم عربی دری توتیای فلزیست که بفارسی شبه وان یکی از معادن و فلزاتست و بعضی اسم اصطلاحی
از روی توتیا و سرد انسته اند که بفارسی از ابرنج کویند و مراد از مطلق او معدنیست وان شبیه بقلعی و بکبودی

کوش و جلوس در طبیخ او جهة امراض صح

مایل واز شرب اندک دیر کشاد تراست در دوم کرم وخشک واکل وشرب از ظروف ان مقوی دل ومعده
ورافع خفقان وسوختهٔ او جهة رفع بیاض عین وسلاق وجرب وبر طلیه جهة کلف واثار واورام مفید
ومضر طحال ومصلحش عسل وقدر شربتش تا دو دانک است ودر تعدیل اسود با بیض صد با اعمال مخصوصه
مجربست ومؤلف تذکره کوید که چون رفع زیبق او شود قلعی واملحی بفضه کرواند وانخاصیت اوست که هرکاه
ابر او ظرف دهن تنکی ازان کرده و ظرف دهن باری قدری شوره ریخته ظرف ابر ادران حرکت دهند
ابر انفا سرد کند ومعمول اهل هند است شب از جمله معادن اربعه کامل الصوره است که عبارت از زاجات واملاح ونوشادر
وشبوب باشد وان جسمی است شبیه بزاج وبا ترشی اندک بخلاف زاج که بطعم ترشی است ودر اکثر افعال
قریب بزاج است وانار منیه وکرجستان ویمن خیزد وسایر مواضع واصناف او از هفده قسم شمرده اند وانچه متداول است
یکی سفید شفاف مایل بزردی وبی زردی است که یمانی کویند وانابی که در بلاد یمن چکیده ومنجمد میکردد
وقسم ثانی زردی وشفاف وبفارسی زاج بلوری نامند وبا دجه مربع شکل را ومکعب وشقق ومایل باستداره را
زاج مدحرج نامند وقسم نرم متخلخل را که با نهومت رایحه با زاج ربکر کویند واین اقسام در تداوی مستعمل اند
وقسم زرد مستطیل وقسم سرخ غیر مضبوط الشکل ونوع سبز شبیه بزاج که شوره طعم باشد در تداوی مستعمل
نیستند وقسم ازرق شفاف وسیاه مایل بتیرکی ان جمله سمومند وظاهرا توتیا عبارة ازان باشد مجموع
در دوم کرم ودر سیم خشک ومجفف قوی وقاطع نزف الدم زخمها وزایل کنندهٔ کوشت زیاد والتیام
دهندهٔ جراحات ورافع چرک وزنک معادن ودر صاف کردن اب وشراب سریع الاثر وشرب او مانع قی وغثیان
ومقوی قوة ماسکه وسعوط او قاطع رعاف وحمول او رافع سیلان حیض ومانع حمل وبا مطران مسقط جنین
وضماد او با روغن جهة اورام بلغمی وبادی مناسب جهة استسقای لحمی وفتیج وبا موم جهة رفع بدبوی
زیر بغل ومرتفا وبا نمک وعفص ودرسی جهة قروح ساعیه وخبیثه وبا اب جهة حکه وجرب وبا عسل
جهة رفع اثار وبا موم جهة داخس وبا اب جهة رفع قمل ورشک واکتحال او با مروارید وشکر وکلس پوست تخم
مرغ وسرکین حردون با لتویه جهة رفع بیاض مجرب وباشیاف وعفص جهة دمعه وجمرهٔ مزمنهٔ عین واوکار
وسطری یلک چشم مفید ونفوخ او در دمن افی کشندهٔ ان وقطور او جهة رطوبات دکرانی معاو وسنون او
با فوفل جهة درد دندان وچرک او وتقویهٔ لثه وبا خاکستر بیخ کرب جهة قلاع وغرغره ودر وبا او جهة ورم لثه
وکام نافع وکذاشتن او در زیر سر وقت خواب مانع احتلام ورافع فزع وخوردن او مورث سعال وسل ودر ام او کشنده
ومصلحش روغن تازه مسهوها وشیر وقدر شربتش آقیراط وبدلش نوشادر واز خواص اوست که چون کسی را
چشم بد رسد وشب بخور کند دران قطعه ثقبه بصورت چشم ظاهر کردد وهرکاه از او در طرف قبلهٔ
خانه ان شخص بکذارند هرکز چشم بد با هل ان خانه نرسد شب بضم اول وسکون بای موحده اسم نوعی

ازعنکبوت

ازعنکبوت است شب الصتا عنب الثعلب است شب الاهدبه است شب الاساکفه وشب العصفور الهلی است فلی مصعنا است شبوط
نوعی از سماک است شبوقه نوع کبیر خمان الارض است شبطبا عصی الراعی است شبرم اسم فارسی خفاش است شبه اسم فارسی
حندقوقا بستانی است شبیه اسم فارسی شیح است شبکیزا اسم فارسی بنج است شترغ اسم فارسی بنجنکشت است شتر اغراسم
فارسی جرو است شث بثاء مثلثه اسم نباتیست بی ساق وکل او منحصر در اوراق متراکم نوی بر نوی وبا رطوبة
بیاض وکریه الرایحه وزرد ومنبتش کوهستانها سنکلاخها ودباغان دباغت پوست بان کنند در دوم سرد
وخشک ودوم دابر ومقوی معده وقاطع نزف الدم همه اعضا وجهة اسهال سریع الاثر ودر امراض چشم
قائم مقام مامیثا ومضر مثانه ومصلحش عناب وشربتش تا مثقال وبدلش سماق شجرة ابی مالک قسمی از عرطنیثا است
دریی ونهری ومنبتش کنار ابهای جاری وساقهایش اساقش منحصر در یکی ومربع وسبز وبعضی مایل بسرخی وبرکش
بقدر کفی واطراف او مثل اره ودر هر عقده ساقش دو برک میروید وشاخهای او میان تهی وکلش بنفش وبد بو
وثقیل الرایحه وثمرش مثل نخودی ودانهٔ او سیاه وباریک وبیخش بزرک ولزج وبیرون سیاه واندرون سفید
چون براب زنند مثل صابون کف میکند وبان جامه میشویند وان غیر چوبه صابون است ودر اول دوم کرم ودر دوم
یبوست قریب الاعتدال وبیخش از ادویهٔ شریفه ومسهل برفق سودا وبهتر از لاجورد ورافع جمیع امراض سوداوی
ودر دفع جذام سبیل حتی تصریح نموده اند که از مداومت او جذامی که تغییر شکل داده باشد رفع میشود ومقطع
بلغم وجلا وضماد بیخ برک او جهة خنازیر وطلای برک بری ونهری رافع صداع والتیام دهندهٔ زخمها ومضر مثانه
ومصلحش سکنجبین وشربتش تا دو درم وبدلش بوزن خربق ارمنی است شجرة الراهب امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند
که شجره ایست غریبه ماهوداته ودر بلاد دمشق مزروع او بین میباشد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه وروغن که از ان
کیرند در طعم شبیه بطعم ان ودانها که در شاخهای بالا باشد مقئی قوی واز اسافل مسهل واز وسط مقئی
ومسهل وقدر شربتش از ده دانه تا بیست دانه است شجرة مریم بنات بخور مریم است وبخور مریم مذکور شد شاخهای او
درهم ومشبک دربیکدیکر چون در اب کذارند دراز وبالیده شود وچون خشک شود بحال اول عود نماید
در سیم کرم ودر یبوست معتدل ومفتح ورافع بلغم ومحمر بشره وجلا واب نقیع او جهة عسر ولادت واخراج جنین
وطلای او جهة بواسیر وبهق وبرص واندمال زخمها وبردن کوشت زیاد موثر ومضر ریه ومصلحش کثیرا وقدر
شربتش تا نیم درم است شجرة الطلق شجرهٔ مریم است شجرة الیمام صاصیوما است شجرة القط سیسنبر است شجرة السلام ابو خلسا است
وبعضی برشاهترج اطلاق مینمایند شجرة الکافور شامل اقحوان وریحان الکافور است شجرة البق فنادبزمات
شجرة البق وشجرة النمر دردار است شجرة سلیمان وشجرة ذو القاینه وشجرة الفهم برودج الصنم است شجرة الجن
دیودار است شجرة القدس نوع بزرک فنا است شجرة حق از ادرخت است شجرة الله وشجرة مکه صنوبر هندی است شجرة الجنا است
درخت سرو است شجرة الحاء امغیلان است شجرة الحیه حنظیانا است شجرة بارده لبلاب است شجرة رستم زراوند طویل است

الشین مع الباء والتاء

شجرة موسى عليق العدس اوعوسج باشاملا شجره درخت خرماست شجرة السبح امدربانست شجرة العصب
موابرنانست شجرة ابراهيم بجنكشت است وبعضى امغيلان وبعضى شابانج دانند شجرة الدلق درخت بيدست
شجرة التين لوف الكبيرات شجرة الخطاطيف عروق الصفرات شجرة الطحال صرمية الجديت
وكويند فاشرستين است شجرة الضفادع كيكنج است شجرة الكف اصابع الصفر است شجرة الدب درخت نعر ووست
شجرة التيس طراغيوث شجرة البراغيث طباقت شجره نوعى از اتابانج است كه بادنه بحته باشد
(الشين مع الحاء) وازاقتهن نامند شحم بفارسى پيه نامند وسمين را فربهى وهرجه واز دسومت وه ايته دموية كه از عضو
اعضا منعقد كردد وشحم اشد انعقادا الى قلها مائية است مثل پيهى كه در قاعده دل باشد وسمين اكثر مائية
واقل انعقادا مثل فربهى كه ملاصق دود هاست وانان شحم ارطبست وارد ومذكور شد وشحم تازه كرم وتر
وكهنه كرم وخشك ولطيف تراست وپيه مرغ جيوان درطى ذكراومذكور شد وانرا مطلقا دمرا پيه بزاست وبهترين
شحوم در نضج وتليين اورام وقرحه امعا پيه خوك راداشته اند پس پيه كرده بزماده را وپيه خروس راجهة
داء الثعلب وپيه مرغان خانكى جهة خشونة زبان وورم رحم وچون بابرنج پخته شود جهة قرحه مثانه
واكتحال پيه ماهى كه ازحرارت افتاب كداخته باشد باعسل جهة تقوية باصره وپيه كركس وجوارح
وطيور وحشيه جهة مفاصل بغايت نافعند وچون خواهند كه شحوم را مدتى نكاه دارند بايد پردها
وكثافات اورا كرفته درافتاب كداشته صاف اورا باقدرى سعد يا دارشيشعان يا اذخر يا سليخه
يا شراب چند جوش داده يا قند ومصطكى كداشته يا يكى از ادويه مذكوره يا زياده از ان مخلوط كرده
خوردن شحوم مغثى ومرخى معده ومصلحش در محرور سكنجبين واب ليمو وامثال ان ودر مبرود عسل
ونمك ومانند ان وبدلش در جميع افعال روغن زيتون وانان هست شحرور بضم اول ورعين است
ومنقا وپاى او زرد مايل بسرخى ويعتقد قمرى وبتركى اورا قره طارخ نامند ودرا صفهانى غو غاوما زندرانى
توكا نادر دوم كرم وتر وصالح الغذا وجهة كزاز ومالنخوليا وفالج نافع وخوردن او با روغن بادام
مورث حسن صورة ورافع كرفتكى اواز است شحم الارض قطنات وكويند خراطين است وبعضى جوز جندم دانسته اند بغايت
دانسته اند شحص كشنج است شحم النخلة جمار النخل است غيمه فم احيرالدلاب كبيرا است شحم اسلست
(الشين مع الخاء) شحم المرج خطمى تربست شحم قادرى قاونداست شخيص عجا قلى است شخار البيض بلغة اهل صنا ملح القلى است
(الشين مع الدال والراء) شحتب توبال الذهب است شدخ تمر الجبار است شراب مقع خمير يست نارسيده يكيمادران خيسانيده بعد از
شش ساعت صاف نمايند كثير الغذا وموافق ناقهان است شربين از اصناف سرو ابركش اودعرعر بيضه است
وثمرش شبيه بنبا سرو وانان كوچكتر وبهترين قطران از وحاصل ميشود وبعضى اورا از اقسام صنوبر
دانسته اند وبر وشبيه وازان كوچكتر است ودر اصفهان بدرخت نوش معروف است وقسمى از وكوچكتر وخار دار

وثمرش بقدر كردكان وعرعر بيز كويند اقسام او در اول سيم كرم وخشك واب مطبوخ شاخ او جهة قروح
ظاهر وباطن وسستى اعضا وضعف جكر ورياح غليظه وبطور لاوجهة منع ريختن موى ورفع قمل وتحليل
اورام وامراض رحم ومقعد ودرور او رافع نزف الدم واعيا وجهة البيام قروح وخوشبو كردن رايحه بدن
ومضمضه طبيخ برك وثمر او با سركه جهة درد دندان وضماد او جهة خناق وورم لوزتين وثمرش قابض
ومدر بول ومخرج مشيمه وجهة سعال وعلل جكر وكزيدن عقرب وابن بحرى نافع ومورث صداع
ومزال ومصلحش فواكه ترش وكشنيز است شرى كياه حنظل است شرهيت فراسيونست شراد ذرنيخ مصعد است شراب جيوشه
خمرى است كه در جزيره جيوش بلاد مغرب باب انكور ولبنه زر با يعمل مياورند وباعفوصت وتندى ميباشد
شراب اسم اصطلاح خمر است شراب خشخاش اسم فارسى ديا قوذا است شراب خرما اسم فارسى نبيذ التمر است شراب دوشاب
اسم فارسى نبيذ الدبس است شراب عسل اسم فارسى نبيذ العسل است شراب مويز اسم فارسى نبيذ الزبيب است شرنك
اسم فارسى حنظل است شسيدان اسم فارسى شاهرستين است ششمه فوه است شقاقل سقاقل است شيرخشت (الشين مع الشين)
اسم بيخ نباتيست كه در دار الغرباء بلاد مصر يافت ميشود سطبر تر از انكشتى وبيمزه ومايل بزردى وجهة
استسقاء زقى مجرب دانسته اند وكويند بدون كرب ومشقت اخراج زرداب ميكند شطيبه بلغة مغرب (الشين مع الطاء)
اسم نباتيست كثير الوجود در كوهها برف دار وبرك وتخم وشكل ان كيا مثل زيره است وطعمش با اندك
تندى وشيرينى وبيخش چند عدد مجتمع وغير مستحكم بعضى از ان راست وبعضى كج وبالخاصيه باوجود
كرمى جهة تبهاى حاره نافع ومدر بول ومفتت حصات ومحلل رياح معده ورافع اكله مستحكم وضماد
بجهة نمله معروف بتوكه كويند مجربست شطوبه صعتر بستانيست كه بفارسى مرزه نامند شعير بفارسى جو كويند (الشين مع العين)
بهترين او سفيد باليده تازه وكهنه كه يكسال بر وكذشته باشد بيا بيد در اخر اول سرد وخشك وقليل
الغذا وبا قوة جاليه وقابضه ومجفف ورادع ومسكن غليان خون وصفرا وتشنكى ومصلح شيرين ها
ومورث لاغرى بدن ومضر مثانه ومصلحش روغنها وانيسون است وارد بود داده ان كه سويق نامند با قندى
شكر بهترين اغذيه اطفالست وچون خمير از ابكنارند تا ترش شود ودر دوغ حل كرده بعد از يكشب از يكوقيه تا دو رطل
از ان بنوشند جهة رفع تشنكى مفرط والتهاب معده وقى صفراوى سيعلت واب مقشر مطبوخ او بحدى كه مهرا
پخته باشد وماء الشعير نامند سرد وتر ومدر بول ومسكن حدة خون واخلاط محترقه وسريع الانحدار ومولد
خون صالح ومرطب وجهة تبهاى تند وحكرها وسل ودق وقرحه امعا وريه وسعال حار با بر نافع ومرخى
معده ومضر احشا بارده ونفاخ ومصلحش كلقند در رحين اعتدال طبع استعمال او وجايز دانسته اند
ومطبوخ او با نصف او خشخاش كوبيده جهة صداع حار وبا اضافه قرطم جهة اخراج بلغم لزج ومنع شراقيقنج
شده وبا عناب وانجير وسبستان وپر سياوشان جهة سعال ودرد سينه مجرب وشيره جو كه كشك الشعير

نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظه از ماء الشعیر و جهة سعال صفراوی و امراض حاره مفید است و ضماد او
با دوغ و محلل ورمها و با آب کشنیز محلل خنازیر و اورام صلبه و ورم گلو و با زاتیانج و زفت و تخم کتان و بول
اطفال محلل اورام صلبه و ورم گلو و گشاینده دمل و با اکلیل الملك و پوست خشخاش جهة ذات الجنب
و با آب به جهة نقرس حار و مطبوخ او با سرکه جهة جرب و حکه و با بنج و افیون و آب کاهو و مانند آن
جهة صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن استخوان و عضو شکسته و کوفته دیده
و غیره و شیره او جهة ورم و درد گلو و طلای مطبوخ او با بخیه با ماء العسل جهة تحلیل اورام البلغمی و حاره
بغایت مؤثر و ضماد سوخته او جهة کلف و حزاز نافع است **شعر** بفارسی موی نامند و آن متولد از بخارات
اخلاط و محرقان میشود و بغایت جالی و خواص موی هر حیوان در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق
شعر موی انسان است چون تبرکه نرکوده بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع سمیت آن میکند و با شراب
و روغن زیتون نافع ورم جراحات سر و سوخته او بغایت مجفف و بی لذع و سحق و جهة اکله و خشك کردن
زخمها مجرب و جهة قلاع و قروح خبیثه و با کندر و زفت جهة جراحات سر و با مرهم جهة تسکین
جرب و حکه قوی چشم و با آب و روغن زیتون جهة سوختگی آتش و ذرور او جهة بروز مقعد بغایت
مؤثر و قطور آن با اسفیداب و توتیای مغسول و کل ارمنی جهة حرقة البول مجرب و بخور او جهة اختناق
رحم و صرع سددی و گریزانیدن هوام و حمول او جهة سیلان رحم و تجفیف رطوبات مؤثر و ماء الشعر
که از تقطیر او حاصل شود جهة روییدن مو مجرب است **شعر الغول** کیاهیست بی ساق و ثمر و منحصر در اوراق
خشن شبیه بترخس و مایل به سیاهی و بیخش سیاه و پر ریشه و غیر پرسیاوشانست و در دار المرز کثیر الوجود
و در تنکابن کرفس نامند و در خواص قریب به پرسیاوشان و در تنقیه سینه قویتر است **شعر الجبا** غیر پر
سیاوشان شبیه بموی یال اسب و باریك و سیاه و چندین عدد از یك دسته از یکجا میروید و بر زمین
پهن میشود و بی برك و بی ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشك و بخور او را
جهة تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او رافع ماندگی است **شعر الجن** شعر الغول است **شعر الارض**
و **شعر الحنا** شعر الجبا است **شعارین** قثاری صغیر است **شعور الصقالیه** زعفران است **شعیر رومی** خندروس است
شغال اسم فارسی کلب بری و ابن آوی است **شفتین تری** مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن او
سیاه و ناتمام و بترکی لالا فاخته نامند در دوم گرم و خشك و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل خون
صالح میشود مقوی قوه ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاد کننده قوت حفظ و محرك باه و اکثار
او مضر محرورین و مصلحش سرکه و کشنیز و مقوی فعل او شیرینانست و در حیوة الحیوان مذکور است که چون شخص خون
او را بر قضیب طلا کند مباشرت کند دیگری با آن زن مقاربت نتواند کرد جالینوس گوید تخم او با عسل و اندك بوره
جهة درد

١٤٦

جهة درد جگر و حمول زبل او جهة درد رحم زهار سپید او را جهة درد رحم و ثقل سامعه مفید دانسته **شفنین بحری**
حیوان دریاییست شبیه بخفاش در رنگ و شکل و دنباله او شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله او نیشی مثل
خار و از زدن نیش او الم عظیم حاصل میشود چون نیش او را در زیر جامه خواب گذارند موجب بیخوابی مفرط و دفن
کردن او در خانه موجب تفرقه اهل خانه و پاشیدن سحوق سوخته او بر دوکس باعث تفرقه و بعض ایشان میکردد
و بدین جهة او را حوت السیر نامیده اند و گویند چون در مکان بول شخصی او را فرو برند باعث سوزش عظیم
صاحب بول میشود و مادامی که رفع او ننمایند ساکن نمیشود **شفلج** بارکیاه کبر است **شفتالو** اسم فارسی
خوخ است **شفقة لك** اسم شیرازی خبه است **شفیقل** شقاقل است **شقودلیس** قثاء بری است **شقایق** معروف
گویند چون نعمان منذر در خورنق او را زرع نموده مسمی بشقایق النعمان کردیده و آن بری و بستانی میباشد نبات او شبیه
به نبات خشخاش و برك بستانی او از آن کوچکتر و ثمر او مانند ثمر خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاك او بغایت قوی
السکر در دوم گرم و خشك و جاذب و مفتح و ملطف و جالی آثار و مجفف و شرب کل سحوق او بقدر دو درم
با سکنجبین جهة تسکین درد احشا و اعضا که دفعة بهم رسد بغایت سریع الاثر و نفوخ او قاطع رعاف و شرب طبیخ
برك و ساق او که با کیاه جو پخته باشند مدر شیر و حیض و طلای عصاره او منقی چرك زخمها و رافع تقشر جلد
و محلل ورم چشم و سعوط او که با جو پخته باشند منقی رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد او
با پوست کدو کاه سبز جهة سیاه کردن موی و رفع قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز یك درم با آب سرد جهة رفع
برص مجرب و آب از تنقیه او با شراب و رنج جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی را از کل شقایق پر کرده فرش
و لحاف او را سخت نموده چهل روز در سرکین تراب دفن کنند و هر هفته سرکین را تغییر دهند خضاب صاحب
ثبات شود و گویند مجرب است **شقاقل** بیخ است بر کره و بالزوجت و اندك شیرینی و بسطبری انگشتی و درازی و ساق
کیاه او بر کره و در هر کره برگی دسته ثمر بیضه نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش زردتر از بنفشه و در
زیر اشجار در زمین نمناك میروید و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول گرم و در دوم تر
و مهیی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن کرده و معده و جگر و مصدع و مضر اشتها و مصلحش عسل
و مربای او با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی و قدر شربتش تا درم و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدانست
شقراق مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبو و بفارسی سبز قبا نامند و در تنکابن کراکو نامند در دوم گرم
و خشك و محلل قوی ریاح غلیظه و مولد بلغم و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکین او جهة کلف نافع است
شقردیون اسقوردیون است **شقرو شفیق** اسم شقایق است **شکرتیغال** اسم فارسی تیهاکاکا و آن غلاف خیواتیست
شبیه بکس که در خار انزروت مثل کرم ابریشم از لعاب خود میتند و در آن میمیرد مایل بتدویر و سفید او شیرین
و در حرارت معتدل و رطوبت در دو غالب و بالزوجت و ملین و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهة خشونت سینه

وسرفه وصاف کردن آواز وخشکی گلو ومعده نافع واکثار او مغثی ومصلحش شکر وترنجبین وقدر شربتش تا پنج درم
وبدلش نبات ومؤلف اختیارات او را سکر العشر دانسته وفیه ما فیه کما لایخفی **شکاعی** از اصناف بادآورد است
وازان قابضتر ومجفف‌تر وبعضی هردو را یکی دانسته‌اند واول اصح است چه بادآورد بفارسی شامل شوکه
بیضا وشوکه عربیه است ودر بعضی بلاد بکنکرخ معروف یکی را گل سفید ویکی را بنفش واخیر مخصوص بشکاعی
ودر جمیع افعال مثل قسم سفید وقوی‌تر ازان ومستعمل از وبیخ وثمر وبیخ قوی‌تر از ثمر وقاطع نزف الدم وبا قوت
تریاقیه ومدمل قروح وملطف بلغم وطبیخ او جهت تبهای اطفال وتبهای مرکبه بغایت نافع ومضر ریه ومصلحش
صمغ عربی وشربتش تا دو درم وبدلش بادآورد است وسایر خواص در بادآورد مذکور شد **شك** بفارسی مرگ موش گویند
چون خوردن او مورث قتل موش ورایحه موشی که ازان خورده باشد باعث مرگ موشان دیگر است
وان جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق واز سموم قتاله واهل صنعت اکسیر او را در کل مقام بدل زرنیخ میدانند
وانچه زرد باشد زرنیخ است وقوتش بعد از هفت سال برطرف میشود ورنگش اغبر وزرنیخ سیاه میگردد در چهارم
گرم وخشک ومحلل ومعفن والتیام دهنده زخمها است با اضداد زر شدید که صبر نتوان کرد وطلای او
با روغنها جهت جرب وحکه وبا گلاب جهت اورام بارده واستسقا نافع واکتحال او در یکروز رطوبات طبقات
چشم را زایل میکند ونیم درم او در یکروز کشنده وتریاق او تراشه پوستهای حیوانات که سوزانیده باشند
ربع او نافع وچندان ان بیاشامند **شکوهج** اسم معرب خشت است **شکوتا** کثوث است **شکرسند** اسم فارسی
حجر العاج است **اشکوفه** اسم فارسی فقاح است **اشکبنه** اسم فارسی کرنب است **شکر بینی** اسم فارسی فانید سجزی
معمول بجستان است **شلجم** معرب از شلغم فارسی وبعربی لفت نامند بری وبستانی میباشد وبری او دو قسم است
یکی شاخهای بنا ... دراز وبرگش بعرض انگشت پهن وبیخش باریک مثل بیخ اشجار وغیرها کول ... وبرگش
شبیه ببرگ بستانی است وازان باریکتر واملس وکثیر التشریف وتخمش مثل بستانی است مایل بسیاهی وتخم قسم اول منقی ...
وقسم ثانی در خواص قریب ببستانی است وازان گرمتر ودر رطوبت کمتر وبستانی در اول دوم گرم ودر اول تر وکثیر الغذا
ومهیج باه ومدر بول ومقوی باصره ومفتت حصاة ورافع سعال وملین طبع وسینه ونفاخ ودیر هضم و
مصلحش زیره وشیرینیها ورنجهای بارد او که ساییده با عسل بنوشند جهت سپرز وعسر بول مجرب وضماد
مطبوخ او محلل اورام است وترشی شلغم ملطف رطوبات سینه ومقوی احشا ومشتهی ودبی نفخ است وضماد وبطول مطبوخ
جمیع اجزای او جهت شقاق ونقرس وحکه مفید وتخم او در اول سیم گرم ودر اول تر ومنعظ ... او
وباتریاقیت ودر جمیع افعال قوی‌تر ومولد ریاح ومصدع محرورین ومصلحش سکنجبین وترشیها وگلقند وقدر
شربتش تا دو درم است وروغن تخم او جهت ریاح ودفع اعیا وتقویت آلات تناسل شربا وضمادا **شل** بارد خشک است
هندی وسفرجل هندی گویند بزرگتر از فندقی ودر طعم تند وبا اندك تلخی وقبض ونرم واملس وپوستش در ... تیم

وتخمش سیاه ومغزش سفید ومنا او موافق ... ودیگر از منبتش دشتهای نمناك ونزدیك ابها ویخش بقدر خیار سبز ومأکول است صح

کرم و در اول خشك

گرم ودر اول خشک ومحلل قوی وملطف اخلاط غلیظه ومسهله ودافع ریاح وجهت صلابت عصب وفالج وعرق
النسا وقولنج نافع ومضر ریه ومصلحش عسل وقدر شربتش تا نیم درم **شلم احمر** شوندا است **شلج** تخم الجبارات
شلیل بلغت خراسان میوه ایست لذیذ سفید کرد کان وبزرگتر ازان ودر طعم مثل شفتالو ودر اخرها میرسد

الشین مع المیم

لطیفتر از شفتالو ودر خواص وافعال بهتر ازان وبیقایلات **شمع** بفارسی موم نامند زرد وسرخ
او را به تکرار گداختن ودر آب سرد ریختن وآویختن در مهتاب سفید میکنند در اول دوم گرم ودر رطوبت معتدل
وقوتش تا سی سال باقی است ومحلل ومنضج وملین ومصلح ادویه مرهمها وموافق زخمها وخوردن ده خرنوب
که بقدر گندم ریزه کرده فرو برند یا در روغن نموده بنوشند جهت قروح باطن وسحج مجرب جهت درد سینه
وسرفه ودفع انجماد شیر وسل ودرد گلو ولهات وتصفیه آواز بعدیل وطلای او جهت حکه وجرب وخشونات
ونضج اورام وتوسیع کردن وبحرکت آوردن زخمها ونرم کردن سینه وصلابات ورفع اذیت زخم حربه زهردار
مؤثر وبخور او جهت رفع عفونت هوای وبائی وبعرق آوردن صاحبان تب ورایحه او جهت رفع بدبویی منی وارنبت
بوی بد دار وحقنه او با روغن گل سرخ جهت سحج بغایت نافع ورافع اشتها وسدد است ومصلحش نان وشربتش
تا نیم درم وبدلش ارد باقلات وگویند چون اشنان سلس البول را بیازاید ودرطرفی بمالند ودر آب دریا وشما ...
اهالی گنار زنداب شیرین را بخود جذب میکند وموم شمع عروسی را در نیرنجات محبت وانچه در بعزا سوزانیده
در بعض مؤثر دانسته‌اند واز خواص اوست که چون قمر در سنبله نظر تثلیث بعطارد داشته از نحوست بری باشد اگر
موم شمع عروسی را با سه قیراط موم پاك در آن نقره مضبوط نموده نگاه دارند غلبه بر همه خصم حاصل از احکام
شود ودر زبان دشمنان بسته شود **شلم** بلغت اکسیریان ذهب است **شما** بلغت شام ومصر زاج است **اشمنا** اسم فارسی
بقس است **شمامه** در دوالیست **شمشیر** قاقله صغار است **اشمیمه** شامل روغن تب ونسد ریطس است **شمول** خمر است

الشین مع النون

شملیت اسم هندی حلبه است **شمناط** اسم هندی ملح هندی است **اشنا** از طیوب معمولات ودر مصر بیا معمولات
وبیونانی المیلیون نامند وگویند بمعنی دخان الضرو است وبهترین سفید خوشبوی است در دوم گرم ودر دوم خشک
ومقوی دل ومدر فضلات ومفتت حصاة ودافع اخلاط لزجه سینه وبا زعفران مفرح وجهت سرفه وضعف
عصب وخفقان وبا انیسون جهت قولنج مجرب دانسته‌اند وطلای او جهت قروح وآثار وحمول او جهت بواسیر وتقویت
رحم مفید ومجفف ومصدع محرورین وتخشن سینه ومصلحش روغن کنجد وقدر شربتش چهار قیراط ودستور تکلیس او
آنست که حسن لبه را نیمکوب کرده در ظرفی کنند وبان ظرف ظرف دیگر طوقی وصل نموده بگل حکمت استحکام
دهند وآتش معتدل برافروزند تا صعود کند وسرد شود واگر بجهت زیادتی حط ظرف بالا را بعود وصندل
بیالایند جایز است **اشنج** اسم معرب حلزون است وان نوعیست که کاغذیان مهره میکشند در حلزون ذکر شد **شنبلید**
اسم فارسی شکوفه سورنجان است **شناد** فرابیون است **شندله** بلغت بنطی تودری است **شنیز** شونیز است

الشين مع الواو

شنشار اسم سریانی اشنه است شنکار لضناعه تمام التعلب است شنجاد بجیم وکاف وبقاف بوعلبات
شنبلیانه بلغة اصفهان حلبه است شنجرف زنجفر است شنک بلغة اصفهان لحیة التیس است شوند اسم معرب
تخمی از شلغم بری ماکول است که در شلغم مذکور شد وتخمش در تریاقیه قویتر از نوع بستانی ودر تریاق فاروق
ادخال این نوع مراد است ودر دفع ریاح وعفونات وافعال قویتر از سایر اقسام است شوکران اسم یونانی نباتیست
بالزوجت وساقش پرگره مثل ساق رازیانه وبزرگتر از ان وبرکش مثل برگ شبت وگلش سفید وشبیه بگل شبت
وبدبوی وشعبهای شاخ او چتردار وتخمش مثل نانخواه ومایل بسفیدی وبیخش مجوف ومشهور به بیخ تغی است
وانفقت عالی بود خیزد در چهارم سرد ودر سیم خشک مخدر ومسکن ومنوم و ۲ درم او قاتل وطلای عصاره او
جهة باد سرخ ونمله واوجاع حاره وضماد تخم وبرگش دافع احتلام وورم انثیین ومانع بزرگ شدن پستان
زنان وقاطع شیر ونزف الدم ورعاف واسهالات وقدر شربتش نیم دانگ وچون بیخ او را با بزر البنج از هر یک
یکدرم کوبیده با صد وپنجاه عدد مویز بزرگ دانه وصد وپنجاه مثقال اب بجوشانند تا اب نبود ومویز را
خشک کرده از ان حبها سازند مسکن قوی ودر استعمال منی مجربست وحقیر از مویز عمرو نامیده وقدر
شربتش یکعدد زیاده از ان منوم قوی است شونیز بفارسی سیاه دانه نامند نباتیست شبیه برازیانه واز ان
درازتر وباریکتر وگلش زرد مایل بسفیدی ودر غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزر البنج وتخمش سیاه ومغزش
سفید وقریب بانیسون وقوتش تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم وخشک ومحلل ومدر حیض
وبول وشیر وقاطع اخلاط لزجه ومجفف ومنضج ومسقط جنین وتریاق سموم بارده حتی نهش افعی وبا
کریخ مداومت بخورات وجهة قولنج ریحی ودرد سینه وسرفه وقی الدم وغثیان واستسقا ویرقان وسپرز و
اورم صلبه با روغن زیتون جهة سرخ کردن گونه وتصفیه بشره جهة اخراج کرم شکم ودو درهم او تا سه درم
با اب نیمگرم جهة کوبیدن سگ دیوانه ورتیلا وبا سکنجبین جهة تب ربع وتب بلغمی وبا اب وعسل جهة تفتیت
الانتصار وسنگ گرده ومثانه وسوخته او جهة بواسیر خصوصا که با اب مورد بنوشند بعید بل وضماد او
ثالیل ورفع خال وتقشر جلد ودرد مفاصل ودرد سر بارد وسده خیشوم وبا بول اطفال جهة تحلیل
اورام صلبه وبا سرکه جهة بهق وبرص وسعفه وقوبا مجربست وبا اب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهة اخراج
حب القرع قوی الاثر وسائیده او با خون نافع وبا خون خطاطیف وبا خون خفاش جهة وضع بغلیت موثر و
با عسل وروغن جهة درد رحم ودر رحم نفاس وبا روغن گل سرخ جهة جرب وضماد سوخته او با موم
حنا ومانند ان جهة منع ریختن موی ورویانیدن ان وبا کلاب جهة زخمهای سوداوی ساق پا مجربست
دانسته اند وبا بول جهة شهقیه سر ومنع نزلات وسعوط وبوییدن او جهة درد سر مزمن وگشودن سده
خیشوم وزکام ولقوه بغایت مفید وگاهی کم او بر سر جهة زکام وبر سایر اعضا جهة تحلیل ریاح سریع الاثر

وقطور بوداده

وقطور بوداده او با روغن زیتون بقدر چهار قطره جهة دفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجربست ومضمضه
مطبوخ او با سرکه جهة درد دندان بارد وقطور او با روغن حبة الخضرا جهة درد گوش وسده وریاح
ان نافع وشرب روغن او با روغن زیتون وکندر جهة اعاده باه مایوسین از مجربات وطلای روغن
او که بقوع منکوس گرفته باشد بر اعضای تناسل وکمر جهة نعوظ بیعدیل ورافع دردهای عصب
بارده وسستی وسده اعضاء وخوردن نان نیز جهة باه وامور مذکوره سریع الاثر است واکثار شربت او
مورث خناق محرورین وسدد ومصلحش سرکه ومضر کرده ومصلح او کثیرا وقدر شربتش تا دو درم
واز روغن ان تا یکدرم وبدلش انیسون ونصف تخم او شبت است شواصرا سک الجن است واز او در
تنکابن مشک واشنا مند وابوریحان بیان نموده که در بلاد دیلم باین اسم گیاهی دیدم وان نباتیست خاکستری
رنگ شبیه باشنه ومنحصر در اوراق ریزه متراکم واز روی زمین جدا نمیشود وبی گل وبی ساق وبیخش سیاه
وبقدر مسماری ومنبتش سنگلاخها وکوههای عظیم واز تازه او تا چند ماه بوی مشک خالص میاید
در سیم گرم وخشک ومفرح ومدر حیض ومقوی ارواح وقوی ودر جمیع افعال قریب بسنبل الطیب است
شویلا اسم عربی برنجاسف است شوشم اسم قاقله صغار است شوحط اسم عربی درختیست بزرگ وشاخهای
او صلب وبی گره وبرگش شبیه ببرگ بید واز چوب ان کمان میسازند جمیع اجزای او با قوة قابضه وجهة
اسهال مفید وجلوس در سایه او ممنوع است شوع درخت بانست شوکه ابراهیم بلغة مغربی قرصعنه است
شوکه زرقا وشوکه منتنه نیز گویند نوعی از طباق است وگویند غافت است شوم مار زیونست شوکه
الزراحین بلغة مغربی دیناقو است شوکه الدهن عکوبست شوکه العلک بلغة مغربی انجیصا است
شوکه عربیه شکاعی است شوکه بیضا بادآورد است شوره بلغة حجاز اسرارات وبفارسی ابقر است شوکه مصریه
وقبطیه خرطت شوکه شهبا وصبها وشوکه سایکه گیاه خرنوب شوغان زاج سفید است شولک الجمال
اشترغازات وبلغة مصر رعی الابل شورانیق سوداینانت شوکا بلغة تنکابن اسم دغلاست وان از جنس
ابلاست شهدانج تخم قنب ودر انجا موصوف است شهد عسلی است که از موم بی ان جدا شده باشد شهدانج
بری اطراطیقوس است شود اسم ترکی کلارشی قاقلی است شطیرج اسم هندی بیخ نباتیست سرخ وبیا
تند وباریک وبرگش شبیه ببرگ رشاد ودر اوایل سردی هوا خشک شده میریزد ومتصل به بیخ او برگی نیم
ودر تابستان از شاخهای گل ریزه پر برگ سفید ظاهر میشود وتخمش از خشخاش بغایت ریزه‌تر ومستعمل بیخ او
ومنبتش خرابها وقوتش تا یکسال باقیست در اخر سیم گرم وخشک وجالی وعرق جلد ومسهل اخلاط لزجه و
استعمال او با شیر وسرکه مفتح سده وهاضم ومهیج باه ومسقط جنین وجهة صاف کردن اواز ودفع بلغم
مفاصل ورماح وسموم ودرد مفاصل وسپرز نافع وضماد او جهة برص وبهق سفید وجرب ورویانیدن

الشين مع الهاء

الشين مع الياء

حب السمنه ۳

سهد

موی بعد از سقوط ان موثر و چون کوبیده در کف دست مخالف دندان دردناک بدستور بیطرف مخالف ان
تا صباح بکذارند دافع الم ان و مجربست و چون تخم مرغ را بکرو در میان سایید ان پنهان کنند بو
او را سوراخ کند و این علامت خوبی و تازکی اوست و ضماد برک او مفرح جلد است و قدر شربتش تا یکدرم و مضر
ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش در علل سپرز مرجان و در غیران زرنباد و قوه است شیح بفارسی
درمنه کویند و خشک اقسام او را میوزانند و ان نباتیست کاش خوشبو و تلخ و با اندک حدة و شبیه
بافسنتین رومی و اقسام شیبا جبلی قوی تر از دشتی و هرچه کلش مایل بزردی و برکش شبیه نسابه بنات
ازشت کوچکتر است شیح ارمنی نامند و هرچه مایل بتیرکی و با رطوبت چسبنده و کلش زود است شیح
جبلی و عریض الورق که کلش سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی متعارف تخم اقسام
معروف ورود بستباج مذکور در دویم کرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سده و مدر فضلات و مخرج
کرم معده و مسهل اخلاط فاسده و محلل ریاح و جهة کزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و معض
و درد ورک و عرق النسا و بتهای مرکبة نافع و مضر معده و عصب و مصدع و مصلحش مصطکی و ترمس
و ضماد سوخته او با روغن زیتون و امثال ان جهة داء الثعلب و سرعة بر اوردن موی موثر و زرد
جهة اکله و طلای او بطبیخ او جهة ورم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سکوم تا سه
درم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او افسنتین است و بعضی سداب را بدل او دانسته اند
و روغن او که بدستور روغن کل کیرند در دفع کرم و تبها و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافع است
شیلم بفارسی کندم دیوانه نامند و ان دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات او
شبیه به نبات کندم و در کندم زار میروید و در اصفهان کاکل خانه ... در دوم کرم و خشک و محدد
و موجب سدد و مغثی و از نانی که شیلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی سودا و بلغم
تخم مرغ علل اصلاب است و با عسل جهة نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهة قوبا و سعفه و جرب متقرح و طلای
روغن او منوم و کرمتر و لطیفتر از روغن کندم است و مصلح ضرر ان شیر و روغن و قی کردن و ربوب
حامضه اشامیدنست شیلم اسم عربی است و ان غیر شبیه العجوزات و منبت او بیابانها و جایی که باران
بیاشود و ان کیاهیست بی ساق و شاخ ان سفید و برکش مایل بسفیدی و غبارناک و کوبا بمقراض
ریزه کرده اند و خوشبو و با تندی شبیه ببوی صعتر در سیم کرم و در دوم خشک و مفتح سدد و محلل
و مدر حیض و منقی فضلات و موادر را و ضماد او رافع ورم ریحی و بلغمی و رافع موادی ورمی در ابتدا و در انتها
علل ان و جهة ریاح رحم و جذب جنین بغایت موثر و قدر شربتش یکمثقالست شیرخشت بتازی طرنجبین
و بکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات و از جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و قهری و سفید و شیرین

وحبهای

وحبهای بزرکت که چون در دهن نکاه دارند و را بازنر اسر دکند و مغشوش و مصنوع از ارد جو را این صفت
نیست در اول کرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوی تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین
و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جکر و معده و احشا و جهة خشونة حلق
و سرفه و تبهایی که از مواد رقیقه باشد و جهة حرارت جکر و ورم ان و با ما الشعیر بهتر بنادیه و اغذیه
صاحبان تب است و ضماد ان ملین و جالی بشره و با شیر جهة طراوت کونه موثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام
و را ز یانه و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ رئیس در بعضی مقالات کفته
که با وجود انکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است شیر بسته بلغة کیلان اسم
سرکه شیرین مصنوعیست و ادر اکثر منافع مثل خمر بی مضرتست که در سرکه میباشد در اکثر مواضع و طریق عمل انست
که خردل سرخ یا تخم شلغم تری که شبیه بتخم شلغم نیست و مایل بسیاهی است با سرکه تند سایید تا مثل خمیر
کرده و بعد از ان یکروز ده مثقال از ان با دو یست مثقال اب انکور بیاضات و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده
تا ده هفته هر روز مکرر بهم زنند تا مانع جوشیدن اب انکور کردد شیح البحر حیوانیست بحری و در دریا بسیار
کثیر الوجود و شبیه سنک پشت بحری و سر بینی ان شبیه بکوساله و کویند روز شب از مکان خود حرکت
نمیکند و ازین جهة سمک الیهود نامند و پوست ان پوست فلفل تعالی و مانع تولد نقرس و رافع موجودان و بخور اجزاء
او جهة دفع تبهای بلغمی و کشتن پشه کویند مجربست و خون او را جهة داء الثعلب و بهق مفید دانسته اند
شیرزق اسم سطی خفاش است و کویند مراد از ان بول و سرکین اوست و در خفاش مذکور شد شیرملج
اسم مقل خشک است چه او را در تاریکی جهة اصلاح تبض و معمولست که مقشر کرده در شیر خیسانیده خشک
کرده نقل بلیدان میکنند شیح جبلی بفارسی درمنه کویند شیح حبشی فلفل بیابانست شیاف خوزی پوست درخت شیرمارست
شیرافدرعات شیرابه خشخاش است شیرج دهن سمسم است و مذکور شد شبیبة العجوز اشنه است شیان
دم الاخوین است شیاله بلغة اندلس اسوخ است شیر الحبشیه کویند شیطرج هندی است شیشه بلغة فارسی زجاج
و بهندی رصاص است شیره بنات بفارسی عسل الطبرزد است شیره جو بفارسی کشک الشعیر است شیر ابفارسی لبن
و اسد است شیرین بیان بترکی سوسن است شیورا بترکی ختبه است شیرمرغ بفارسی شیرزقات شیرخرما اسم
فارسی دیراست صامریوما اسم سریانی و بعربی حشیشة العقرب نامند کیاهیست از تلخ کیاه ساق بی برید
و ساقهای او شعبه و برکش شبیه برک سیب و از ان کوچکتر و زغب دار و با خشونه و کلش لاجوردی و منحنی مثل
دنباله عقرب و منبتش اراضی خشنه و صغیر او را برک کوچک و مدور و ساقش مفروش بر زمین و کلش
لاجوردی با صمغ عربی استعمال مینمایند و در کتابت و نقاشی بهتر از انست و مستعمل از ان برک و ساق
و تخم است در اخر دوم کرم و در اول ان خشک و مسهل بلغم و مرة السودا و تریاق سم عقرب و رتیلا

الصامریوما

و منبتش کنار ابهای و جای که اب در انجا بسیار مانده باشد و بطرف شد و عصاره محلل
صرف شود اصافه ... بجای لاجورد
صح

تخم بیساو خشنک نامند چراز اقسام ... مستعمل کل است و تخم ان بیش نیست
صح

ومدر حیض ومخرج جنین ومحلل وجالی ومطبوخ او با عسل وفایند مسهل قوی وضماد وشراب او دافع سموم
بارده وبلع سه عدد از دانه او قبل از نوبه بلغمی وچهار عدد جهة تب ربع وضماد مسحوق او جهة قوباء
ثالیل ونقوس والتواء عصب وباشیر جهة ورم حجاب دماغ اطفال وثمر نوع صغیر او با اندك نمك هندی
یا نطرون جهة رفع اقسام کرم ودود دم از کبیر او جهة اخراج حصات نافع وتعلیق بیخ کبیر او ساکن درد
گزیدن عقرب ومضر سپرز ومصلحش عسل وشربتش تا ۲ درم وامین الدوله در تحفة التمیمه با صابون ماذا
صابون از مخترعات هرمس ست وطریق ساختن او انست که از قلی یکجزو واز اهك نصف ان نرم سایید
در ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل ان اب تا دو ساعت برهم زنند وباید سوراخی در ان ظرف بوده با شد مسدود
نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده که اب صاف بظرف دیگر رود وباز اب تازه ریخته
برهم زده تکرار عمل نمایند تا شوری در جرم ان نماند وابها را حیلکانه ضبط نموده بقدر ده مثل اب
اول روغن زیتون دا بر روی اتش گذاشته بتدریج اولا از اب اخر بخورد او دهند تا مجموع ابها تنقیه
شود ومثل خمیر کرده پس خشك نموده ریزه کنند وبعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه وروغن
کنجد وروغن قرطم وبید انجیر وامثال ان میکنند وبهترین هم قسم اولست در اخر سیم گرم وخشك ومقطع
ومعفن واکال ومنضج وملین اورام وجالی وحمول او مخرج جنین زنده ومرده ومدر حیض ودیدن
امور مجرب وضماد او یا مثل ان حنا جهة درد زانو وداء الثعلب وکلف وبا زیبق وسلیمانی جهة درد
مفاصل مزمن مجرب وبا روغن گل سرخ جهة خشك کردن زخمهای سر اطفال وقروح شهدیه که هر چند
روز ازاله وتجدید نمایند وبا سرگین کبوتر وامثال ان جهة گشودن دمل وبستن موی بان جهة رفع
چرك وقمل ورشك وبا لعابها جهة حکه وجوب ودفع اثار نافع وشیاف او مسهل ودافع قولنج ومخرج
کرم مقعد ومدر بول وشربت دو مثقال او تا چهار درم کشنده بجرات احشا او معاصباصلی بنا نیست شبیه
بعلفای تازه روییده واز ان کوچکتر ونازك وزود شکن وتازه او ماکولات گرم وتر وجهة الم فوا
ورباح فم معده نافع وتخمش در افعال شبیه بشونیز وبیخش شبیه بلبوس کوچك وپخته وخام او ماکول
واکثار او محرك باه ونافع وجع الفواد اصابت اسم عربی جمیع اشیاء تلخ است وشامل قثاء الحمار ونوعی
از گیاه شیرداریست تلخ اصاقو مرغ حقکوات واز جنس بوم وکوچکترین اصناف ان ودر افعال مثل انست
صابون الغاق وصابون الثیا بحرت ابی مالك اصنا وصادوان الوف الصغیر اصنا جزو اصیبر بکبر
با عصا بنا نیست بر کثر مثل برك کلم ودیا ضخیم وشبیه ببرگ ریع بمانی که در مازندران بخیر بغدادی
گویند وبیخش بقدر شلغم واز یك بیخ زیاده بر ده عدد برك میروید ومملو از رطوبة در غایت تلخی وچون
متی بکنند از وسط برکها ساق میروید قریب بزرعی پر از رطوبة عسلی با اندك حلاوة وکریه الرایحه

التمام ابناء

وثمرش

وثمرش مثل غوره خرما ودر اخر سرخ میشود وانچه از جزیره سقوطرا بلاد یمن ارند زرد مایل بسرخی وزود
شکن وبراق وخوشبو وبهترین اقسام او وقسم عربی مایل بزردی ودر خشندگی او کمتر است وقسم سمجانی
که صبر فارسی نیز گویند بدبوی وسیاه او غالب وقید درخشندگی وزبونترین اقسام او ومحمد بن احمد گوید
نوعی یکو مسنی بحضرمی میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی وفارسی ودر جمیع از هفت سال بلکه
از چهار سال گذشته باشد وانچه بدبوی وسیاه ودر خشندگی باشد استعمال ان جایز نیست وباید در سایید
صبر مبالغه نموده ودر هوای ابی گرم ودر مزاج جوان ومحرورین وضعیف الاحشا خصوصا صاحبان ضعف
جگر وامعا وسده ماساریقا وبواسیر وعلل مقعد استعمال ان نباید کرد وصبر در دوم گرم ودر سیم خشك ومسهل
قوی مواد یکه صفیا وجمع بوده باشد وضعیف الاثر است ودر انچه مهیای دفع نشده باشد ومخرج سودا وبلغم
غلیظ ومائی وصفرای ومفتح سدد سوی سده جگر وعلل ریاح احشا ومجفف بی لذع خصوصا شسته
او با مصطکی منقی دماغ وجهة مفاصل مفید وبا غاریقون جهة ربو وتنقیه سینه وبا گل سرخ ومصطکی
جهة امراض معده وبا اب سرد جهة نفث الدم سینه وبا ادویه مناسبه جهة یرقان وجمیع امراض سوداوی
واخراج اقسام کرم وامراض سپرز وگرده ودفع تشنگی که از صفرای مخلوط ببلغم باشد مفید وبالخاصیه
مضر جگر ومقعد واکثار ان مورث اسهال الدموی وکهنه او وانواع زبون او کاه باشد که تا دو سه روز
در معده بماند وباعث کرب گردد ومصلح او مقل ازرق ومصطکی وپوست هلیله زرد وکتیرا وزعفران
وافسنتین وشربتش یکمثقال وبدلش دو وزن او ورام وجراحات دو چندان او حضض ودر اسهال شیر زنان
زبد وقندی سقمونیاست او وطلای او حافظ جنین میتا ز نشا وجهة ضربه وسقطه واورام ورفع اثار وثالیل
وصداع ونمله وحمره واکله وقروح خبیثه وبا اب گشنیز وسرکه جهة باد سرخ وشری وبا مغز تخم کدو جهة
جراحت بینی وبا مورد وشراب جهة سیاه کردن ودرازی موی ودفع قمل وروییدن موی که از گچلی ریخته
باشد مجرب وغسول او با سرکه جهة سعفه وحزاز وداء الثعلب واکتحال او مقوی نور بصر وجهة سلاق مجرب
وحکه ومطبوخ او با اب گندنا وسلخ الحیة جهة سقوط دانه بواسیر وامراض مقعد بعید بل ودرور او مجفف
زخمها والتیام دهنده ان وجهة قروح قضیب وفرج واعضای عصبی بغایت نافع وبا استخوان پوسیده لتوبیه یا
رافع نواصیر واکله ومجرب صبار تمر هندی است صباره صبر است صبتی عصا سامکی است که از ان قرصها
میسازند وجهة رفع اورام بغایت مفید است صحنات بفارسی ماهیابه نامند ومعمول الاد وسایر عجم است وبا نان میخورند
وطریق عملش انست که ماهی ریزه را با اب ونمك در خمی کرده چند روز بگذارند تا منفسخ شود پس برهم زنند
وصاف نموده استعمال کنند در دوم گرم وخشك ومجفف رطوبات معده ورافع بدبوی دهان که از رطوبة
معده باشد وجهة فالج ودرد ورك وامراض بارده مداومت او ودر دفع بدبوی عرق نافع ومولد خلط

الصامع الغاو

سوداوی و امراض ان و محرق خون و مورث تشنکی و تعفن اخلاط و مصلحش بالخاصیه زنجبیل است او استعمال
الصاد مع الدال
سرکه و ترشیها و در بعضی امزجه شیر بهینها صدف باحلزون مرادفست کویند حیوانیست او مخصوص بحلزون
و پوست صلب او مخصوص بصدف و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق صدف صدف مروارید است
در دوم سرد و خشک و سوخته او سخن و ملطف و جلاء سده و حابس اسهال و نزف الدم و جهة تقویة
لثه و دفع زخمهای کهنه و اکله و جلای دندان و نفوخ او جهة رعاف و بخور او جهة بواسیر و طلای او با سفیدی
تخم جهة سوختکی اتش و با ادویه مناسبه جهة کلف و بهق و درنق بشره و اکتحال او جهة قرحه چشم و سلاق
دموی زیاد نافع و ضماد سوخته ظفر الغراب با سرکه جهة ثالیل و دانه بواسیر مجرب یافته اند و قدر
شربتش تا یکدرهم و بدلش شاخ کاو کوهی سوخته است و مهراریس کوید صدفی که مروارید در بسته شده باشد
چون بسوزانند طلای ان دفع خنازیر میکند و جالینوس میفرماید که صدف هندی محرق بالخاصیه دفع
درد فواد مینماید و چون صدف را نرم سائیده با سرکه بر بناکوش طلا کنند رفع صداع دائمی نزلی کند صدف
الفرفیر و فرفورا نیز کویند نوعی از صدفست مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخورش مخرج مشیمه و دافع اختناق
رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلاست صدف البواسیر معروف بظفر الغراب بخور او و ضماد محرق او
الصاد مع الراء
با عسل جهة بواسیر و ثالیل و ذخیره نافع است صدف فیروقس صدف الفرفرات صدا الحدید زعفران الحدید است
صدید اسم سریانی اثمد است صریمة الجدی اسم نباتیست برکش شبیه بلبلاب کبیر و ازان کوچکتر و شاخهای
او غلیظ و کره دار و بر مجاور خود میپیچد و کلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب و با لزوجت و لذع
حرافت و منبتش جبال و مواضع درشت است در اخر دوم کرم و خشک و حرارتش غالب بر یبوست و
تخمش مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شرب او هر روز یکمثقال با شراب و امثال ان جهة عسر
نفس و تنقیه رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی کل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضر کرده
و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است صرصر حیوانیست شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها شبها بسیار
صدا میکند و در اصفهان زنجره و در تنکابن جیک نامند در دوم کرم و خشک و شرب خشک کرده او از
سه عدد تا ده عدد با هم عدد فلفل جهة رفع قولنج صعب و ریاح غلیظه مجرب یافته اند و مشوی او جهة
درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهة کرانی معنی ساه نافع و چون سه عدد او را در میان
فی و امثال ان کذاشته دهن بنو بهر ابموم کرفته در زیر سر نایم کذارند و ندانند مانع خواب او کردد صرفان
شامل سبب و خرمای سرخ است صرا الوف الحیه است صریش نوعی از لوف است صریوط اشترا اس است صرد سودا بنات
الصاد مع العين
صرب صمغ است صرایه حنظلی است که مایل بزردی باشد صریرا باد روج است صرو شوکرانست صعتر بصاد
و بسین مهمله اسمی کیاهیست که بترکی ککلیک اوتی و باصفهان اویشن نامند بری و بستانی میباشد و تار ابقادی

مرزه

مرزه نامند و برک بری بعضی مدور و بعضی ریزه و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و کل همه کبود است در اخر دوم
کرم و خشک و کوهی او کرم و خشکتر و در افعال قویتر از بستانی و مجفف و مقطع و باتریاقیت و مفتح و محلل
بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جکر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال
کل او با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم و خوردن ادویه مسهله با اب سعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام
کرم معده و رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن ان و جهة غثیان و وجع الفواد و قولنج ثفلی و ریحی و بلغمی و با ماء
جهة قولنج سوداوی مستمری از مجربات و با عسل جهة کزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهة ربو و سرفه و با اب کرفس
جهة حصاة و عسر بول و با مثل او عناب که با چهارده وزن ان اب جوشانیده باشند و بربع رسیده و با انجاصیه
جهة رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون جهة انواع مغص و سرکه که در وحل بسته باشند ازان سکنجبین
سازند با تنهایی بنوشند جهة سپرز مجرب و با پنیر تازه جهة تسمین بدن و اکتحال ابا و جهة بیاض و قطور
او جهة کرانی معده ساه و طلای او با عسل جهة تحلیل اورام صلبه و عرق النسا و امثال ان و با روغن زیتون و زیره
جهة برامدکی ناف اطفال و رفع ریاح اندرونی نافع و ضماد مطبوخ او در حمام جهة جرب و حکه و یرقان مضنه
او با سرکه و زیره جهة درد دندان و کلو و سفوف او با مثل ان شکر جهة قطع بخار و تقویه چشم و رائحه او جهة
کزیدن هوام موثر است و تخم او در جمیع افعال قویتر و مفتح سدد و دافع یرقان و مهیج باه و خاییدن او جهة
درد دندان و تحریک اشتها و روغن او شربا و ضمادا جهة رعشه و فالج و لقوه و درد مفاصل بهترین روغنها
و مضر ریه و مصدع محرورین و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا یکمثقال و مربای او با شکر که بدستور کلقند
بسازند جهة منع صعود بخار بدماغ و نزول اب و تقویه ذهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام و تسا امراض
الصاد مع الغين
قوی الاثر است صعتر الحمار اسم مغربی حاشا است صعفر تخم ماهی است صعتر هندی است بودنه بری است صغیین بغین معجمه
سکبینج است صفراغون اسم فرنکی مرغیست قریب بکنجشک و بفارسی مسیجه نامند عائمه دنبال مراکت میده
الصاد مع الفاء
کوشت خام و قدید و محرق او با ماء العسل جهة سنگ مثانه و عسر البول بسیار نافع است صفر مس زرد
القاف
معدنی که مس ست کویند صفصقان اسم ترکی توموت است صفصاف خلاف بری است صفینه عرعر است صقر
الصاد مع اللام
بقاق باشق است و عصاره رطب و طب ام باین اسم نامند صقلین سینباج است صلصل اسم ترکی عقعق است
صل قسمی از مار است که روی او مدور باشد و کویند شنیدن اواز او کشنده است صلمه غذائیست که از خمیر ارد کنند
الصاد مع الميم
مثل بغرا ترتیب میدهند در افعال مثل بغراست صلون خرنوب نبطی است صلصل عقعق است صمغ رطوبه منجمده
نباتات که ازان تراوش کرده خشک شود و صمغ مرتبات با ان مذکورات و مراد از مطلق ان صمغ عربی است
کر ان درخت مغیلان حاصل میشود بهترین او زرد مایل بسفیدی که صاف و براق است در کرمی معتدل و در دوم
خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صمغ کرمست قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه

ورافع حدت ادویه وجهة اسهال وسرفه وقرحه ریه وورد سینه وازده مثقال تا سه مثقال وجهة نیح مجرب
وبرشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضاست سوی رحم وبواسیر ومداومت او هر روز یک مثقال
با لکوفیه روغن گاو در یک هفته قاطع سیلان خون است وطلای او با سفیدی تخم جهة سوختگی اتش وقطور
او با کلاب جهة رمد وسلاق وجرب بغایت مفید ومضر سفل ومصلحش کثیرا است صمغ البلوط نشاره
بلوط الکیران وعری الجلود است که بیشتر مبالغه در کوبیدن وطبخ ان کرده سنگ وفرش خانها را بان مستحکم کرده
وبرد یوار خانها میمالند وبلاط بمعنی سنگ فرش است واز دود ان جهة التیام جراحات تازه قوی الاثر وجهة الصاق
موی زیاد چشم بعید نیست وبعضی او را معلق دانسته اند ودر مصر او را احنا قریش نامند وضماد حب منهاج مرکب
درین صفت بیان نموده ودر قلع بهق نیز مؤثر است صبر زرد دم الاخوین حلتیت روت صمغ عربی
از هر یک جزوی نیدباج از هر یک نصف جزو وباب صمغ نیز شسته ونرد انطاکی طبخ قوی ان لازم است صمغ
الدامیثا صمغی است تلخ ومایل بسرخی وصاف ودر غایت جذب وحکش بقلیبی کویند که از فارس خیزد ملطف و
سخن قوی ومحلل ریاح ودر مزاج وافعال قایم مقام حلتیت است وکریه الرایحه نیست وقدر شربتش نیم درهم
صمغ الشرو در جمیع افعال مثل راتیانج است صمغ کرفس جبلی کاشیر است صمغ فارسی صمغ اجاص است صمغ جوز رومی
کهربا است صمغ الطرثوث وصمغ انتریفا اشوات صمغ البلسا دهن البلسان است صمغ المحروث حلتیت است
وبفارسی زد کوله بیانند صمغ البطم علک البطم است صمغ القتا کثیرا است صمغ سندرس یرنافیا است
صمغ الصنوبر راتیانج است صمغ الحرشف کنگر زد است صمغ الزیتون اصطرک است صمغ الکمکام حصی لبان است
صنوبر بفارسی درخت کاج وناژ وکویند نیز او را ثمر بی مغز وقطران او ونرا از قطران شربین است واو دو قسم الصنائع التوت
او بزرگ وکوچک میباشد او را صنوبر صغار وشوبا مند ثمرش مثل دل کو سفند واز ان بزرگتر ومغز ثمر او
با تلخی وسفیدی وبی پرده رقیق سرخ وقشر قریش عبارت از وست ودر سمنان کثیر الوجود ولعابش صمغ
است وقسم ماده بزرگ او صنوبر کبار نامند ودر گیلان یافت میشود ودیگر بزرگ ومغز ثمر او را با صطلاح
اینجا جلغوزه نامند ودرختش را درخت جلغوزه ثمرش بقدر بادنکی ومغز دانهای او مثل قشر قریش و
بالیده تر وشیرین است ودر عراق جلغوزه مغز میوه را صنوبر نامند که از بحرین اورند وظاهر انست که باشد چه در صفات
مثل انست درخت او بقدر درخت زردالو وبرکش شبیه سبز وانبوه وثمرش بقدر شفتالو ومستطیل
ودر طعم شبیه بان ومغز دانه او دراز وباریک وبا پرده سرخی که ملاصق مغز است بادام اجلاق حب الصنوبر که
بی پرده سرخ وبالیده تر وکوتاه تر است وجمیع اجزای صنوبر در سیم گرم وخشک وپوست بیخ او قابض ومجفف
ودو مثقال او جهة اسهال وبیخ مفید ودزور او جهة سوختگی اتش ورفع المرضه وسقط [illegible]
وپوست او گرم وخشک تر وجهة درد جگر وجرب اتشی وقطع رعاف وخون جراحات تازه [illegible] جهة

قروح

قروح سطح جلد وبا زاج سرخ جهة قروح خبیثه وشرب یک مثقال او با ماء العسل جهة ورم وعلل مزمنه جگر
بعد یل وطبیخ او جهة اعیا وتحلیل ورفع چرک بدن وعفونة عرق واسترخا وجلوس در ان جهة امراض رحم
ومقعد ومضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان وبخور او جهة اخراج مشیمه وادرار حیض ودوده او جهة
ریختن موی مژه وابرو ودمعه وضعف نور بصر وسلاق وجرب نافع وچوبیا او را که بدستور چوب چینی عشبه
استعمال نمایند مؤلف تذکره تایب مناب چوب چینی در علة اتشک وامثال ان دانسته وظاهرا سفراس فرنکی
عبارت از ان باشد چه فرقی در شکل ووزن ورنگ ندارند وحب صنوبر کبار در دوم گرم ودر اول تر وقوتش
تا یکسال باقیست ومبهی ومشهی طعام ومقوی اعصاب واعضا ومفتح سدد جهة فالج ولقوه وخدر وکزاز
ورعشه وامراض جگر ویرقان واستسقا وگرده ومثانه ودرد مفاصل بارده ولعوقا او با عسل هر روز بقدر
سه مثقال جهة فالج مجرب وجهة سرفه کهنه وامراض ریه نافع وبا تخم خیار مدر بول ومانع سوزش گرده ومثانه
وبا تخم خرفه مسکن حرقه مقعد وحرو باد وشراب انکوری جهة رفع اخلاط غلیظه ریه وسینه وگرده مفید وشراب او
که کوبیده در اب انگور اندازند هاضم ومدر ومانع نزلات وسرفه وقاطع اسهال رطوبی واستسقا است وقدر شربت
از حب او تا ده درهم وانعصاره سه درهم واز طبیخ او یک اوقیه ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وبدلش در
تقویه باه شقاقل وحب المحلب ودر علل معده واحشا حب الغارات وحب صنوبر صغار مسهل بعضی وجهة
امراض سینه وگرده ومثانه قویتر از کبار ودر سایر افعال مثل اوست وکرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد
در سمیت مثل ذراریح است صندل درختی او بقدر درخت گردکان وثمرش شبیه بخوشه حبة الخضرا وقوه
او چوب او تا سی سال باقیست وان سفید وزرد وسرخ میباشد سفید وزرد او در دوم خشک ودر سیم سرد
وسرخ او بعکس ان ومقوی معده ودل ومفرح ورادع وقابض وباتریاقیه ومسدد وجهة خفقان حار وتب های
تند والتهاب ومنع صعود بخارات بدماغ نافع وطلای او جهة رفع بوی نوره ودرد سر حار وبا اب سرخ
وحمره ونقرس واورام حاره مفید خصوصا با اب عنب الثعلب وحی العالم وامثال ان وبا صندل زرد
وسفیدی تخم جهة منع نزلات بچشم وسایر اعضا نافع وبالخاصیه طلای او باعث خارش بدن وحرارت
ورافع ان سرکه وروغن گل است ولطیف است وبغایت مضر باه وقاطع ان ومضر صوت ومصلحش عسل وبنفشه و
شربتش یک مثقال وبدل سفیدان نصف او کافور وبدل سرخ او نصف ان فوفل است وضماد صندل سرخ با روغن
زنبق جهة اعیا وبا کلاب جهة قلاع مفید ودر سایر اسا رسولی تفریح مثل سفید است صن الوبر قرصیت که
از ینبار ند واصل او معلوم نیست وکویند خون ... مستی بوبر بقدر کوبه در سیم گرم وخشک وقاطع اسهال وضیق
النفس وامراض بارده وجهة اندمال الجراحات جمیع حیوانات وقطع سیلان خون وتحلیل اورام وحمول او جهة
قطع حمل مؤثر وطول مکث او بربدن مقرح جلد ومصلحش روغن گل است صنار معرب چنار فارسی است صندل حدید

خامات صنوبر الارض کما فیطوس است صنوبر هندی دیودار است صنط قرظ است صندل کاچوله بلغت بنکاله

الضاد مع الواو

اسم خف الغراب وان قسمی از نطرون است ترکی صوف بفارسی پشم مانند سیاه او کرمتر از سرخ و سرخ او از سفید
اسخن و مجموع ان در اخر دوم کرم و خشک و سرخ او جهة شری بعید بل و کما دان که بشراب کرده باشد جهة
رفع صلابة جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و کما دکرم او جهة قطع سرفه و نزلات رقیقه
و درد سینه مجرب و بار و غن کل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سک دیوانه و پوشیدن جامهای پشمین مسخن
و مجفف بدن و مورث خارش و قرش او جهة ضماد نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول او در خواص
مثل شعرات صوف البحر چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرکی در مغرب کرفته میشود و ضماد او را

صبار اسود دون آست

در قطع خون و اسهال الصاحب اثر دانسته اند صوطل اسم مغربی سوسن است راصوامن اسم یونانی صعتر است

الضاد مع الهاء والیاء

صوف الحمامین اسفنج است صوف الارض فرا سیان است صهبا خمر است صیقو اسم یونانی اسفیجات

من غیر الضاد مع الالف

ضیاه قثا است اضان بفارسی کوسفند ماده و میش و بعرف اطبا مطلق کوسفند است او بهترین او یکساله
و دو ساله که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از ان غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و کوشت کردن
و حوالی ان بهتر از سایر اعضا است او در دوم کرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذا و مولد خون متین و
سریع الهضم و دل و جکر و کرده او مقوی دل و جکر و کرده انسان و مغز سر او مورث بلادت
و نسیان و خوردن کوشت بهرای او که با سرکه و عسل مداومت نمایند و غذا مخصر بان باشد
بغایت مقوی بنیه و غثی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن پیه او که بعد از ذبح سرد نشده باشد
و کداخته او که کرم باشد جهة سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول بی‌نهایت مفید و زهره او جهت
انار و جهة اقسام قوبا و با عسل جهة حزاز و اکتحال او جهة بیاض و خون او جهة حکه و جرب و طلای کرم
او جهة تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهة شری و با موم و روغن جهة ثالیل و لحم زاید
که توته نامند و با سرکه جهة سوختکی آتش و در رفع داخس مجرب است و شرب استخوان سوخته او قرقره و قاطع
اسهال و سیلان خون و پیچیدن در پوست او بعد از ذبح که سرد نشده باشد رافع درد ضربه و مانع زخم
شدن عضو مضروبست و در ایام طاعون و وبا کوشت کوسفند بجهة کثرت تولد خون جایز نیست

الضاد مع الباء

و سرکه و ابکامه ملطف و رافع ثقل اوست ضال اسم سدر جبلی است اضبع عرجا بفارسی کفتار نامند
و وصف او بعرجا جهة کوتاهی دست چپ اوست او بی‌نهایت ضعیف القلب و کثیر الجماع و خایف شده شست و کو
او در اخر دوم کرم و در اول ان خشک و چون زنده او را در دست و پا بسته باشند در ابکرم و روغنها انداخته
مهرا پخته دران بنشینند جهة مفاصل و نقرس و امثال ان بی‌نهایت مفید است و حمول جلد تهیکاه او که سوخته
باشند جهة رفع ابنه مؤثر و نشستن بر روی جلد ان مورث ابنه و رافع نقرس است شرب خون او رافع

وابخوردن

وابخوردن در پوست او مانع وحشت از ابات کسی را که سک دیوانه کزیده باشد و چون از ان کیل ساخته ترا باشد
بان پیما کنند موجب منع قساحیون بی‌اور و رفع قسا ریح است و نکاهداشتن دندان او مانع فریاد سک است
بدارنده ان و زهره او با مثل ان روغن الحواث سه روز در ظرف مس کذاشته در هر ماه دو بار طلا کنند جهة
رفع بیاض چشم و نزول اب مجرب دانسته اند و جالینوس کوید نمیدرم ان مسهل اخلاط دماغیست و مضر مراره
و مصلحش عسل و طلای او بعد از کندن موی مانع روییدن ان مجرب است و زهره او با پیه شیر جهة کلف و موی
سوخته او جهة قطع نزف الدم و خصیه نمک سود او بقدر یک مثقال با اب کرم جهة درد جکر نافع است ضب
بفارسی سوسمار نامند و ان حیوانیست کوچک از کربه ما بین سیاه و زردی و دنباله او بسیار کوتاه و درشت
شبیه بثمر درخت سرو در سیم کرم و خشک و کوشت او مقوی باه و سرکین او با سرکه جهة بیاض چشم
و کلف و نمش و ضماد ساق کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلای جلد سوخته او مورث
بیحسی عضو است بحدی که اگر قطع کنند متالم نکردد و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده است اضبر شاه بلوط

الضاد مع الجیم

جوز السرو و تمر هندی است ضجاج بفتح اول صمغ درختیست بی‌خار دار و رنک او مایل بسرخی و براق در دوم
کرم و خشک و در شستن جامه و کتان بهتر از صابون و ضماد او جهة بردن کوشت زیاده جراحات و التیام آن

الضاد مع الراء

و با عسل جهة اورام بارده و سستی اعضا نافع است ضرو اسم درختیست در بلاد یمن شبیه بدرخت
بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرکتر از ان و صمغ ان حصی لبانست و مذکور شد شاخ و برک و بار او
کرم و خشک و اب مطبوخ او که با شکر بقوام اورند جهة خشونة حلق و سرفه و درد دندان نافع و روغن او
او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهة مغص و تقویة معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن
حب البطم است و برکش خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه رافع درد تهیکاه و مضمضه او جهة قلاع و تقویة
لثه مؤثر و عصاره او مقیی قوی و قطور روغنی که دران برک او را دران جوشانیده باشند جهة درد
کوش و چوب سوخته او جهة قطع خون بی‌نهایت نافع است و قروح مقعد و قضیب نافع است اضریع برک نباتیست صلب و در
و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بهم میرسد و موجه بساحل میاورد در دوم کرم و خشک و نطول او
در طبیخ او جهة مفاصل و طلای او را جهة جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور بخور او را جهة زکام مجرب یافته اند
وجهة التیام جراحات سریع الاثر است اضرع پستان حیوانات مولد خلط کثیف و دیر هضم و مدر بول و زنان
و جهة دفع خمار و معده که اخلاط حاره دران موجود باشد نافع است اضرب بسکون را اسم دلدلست و بفتح ان عسل
سفید است ضروع الکلب بار درخت زقوم است اضرس العجوز خبازیست و کویند خار سعدان است ضرام درخت

الضاد مع العین

بطم است ضرم اسطوخودوس است ضغبوس قثاء کوچک و خربزه نارس است و نباتی را نیز نامند که شبیه است بهلیون انجه
برروی زمین ظاهر است سبز و برکش قاطع باه است و انچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول و بجهة خوبی

الضاد مع الفاء

طعم ناخل کنند و ضماد میکنند و جهة تندی صفرا مفید است ضفدع بفارسی وزغ و بترکی قورباغه بری و بحری
و نهری میباشد و از مطلق او نهری مراد است و بری او از سموم قتاله و مجموع او در دویم سرد و در اول خشک و شرب
اقسام او مورث استسقا و کشنده است ابدرومنی و قی و ورم احشا و درد دل و ضماد شق کرده او جاذب قوی پیکان
و امثال آن و سموم گزیدگان و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصا سوخته او با زفت تر
جهة داء الثعلب نافع و طلای پیه او مانع سوزانیدن آتش و قالع دندانست بی الم و دماغ محرق او قاطع انفجار
خون اعضا و نفوخ و طلای او قاطع رعاف است و اینکه طلای او مانع برآمدن مو دانسته اند اصلی ندارد
و چون اطراف و احشا او را انداخته با پیه کرده بزهره انجنه روغن او را جمع کنند جهة بواسیر حار مجربست
و قسمی از ضفدع در انجا میباشد سبز و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار است چون او را با مثل آن دانه پنبه

الضاد مع الواو والياء

بسوزانند اکتحال او جهة نزول آب مجربست ضفدع الجن برسیاوشان است صنوبر ابیض مثلث است ضیمران

الطاء مع الالف

شاهسفرم است معرب طاربی درختیست هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از آن تراوش میکند و از آن خمر
و سرکه میسازند و مشهور بشراب طاری است در افعال و خواص قریب بشراب مویز و در نارجیل مذکور میشود
طالیسفر در ماهیت او اختلاف کرده اند بعضی او را برگ زیتون هندی میدانند و حال آنکه در هند زیتون
نمیباشد و بعضی بیخ درخت توت و پوست درخت لسان العصافیر دانسته اند و حقیر فرق در میان او و شواج
ختا در افعال و غیره تمیز نیافت و بیواج در حرف با مذکور شد طاوس مرغیست معروف و جوجه او تا سال کامل
میشود گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرق آن
که با لسان پخته شده باشد جهة درد مفاصل و قولنج و طلای پیه او بر کمر و ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون
او با انزروت و نمک جهة قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهة گزیدن هوام و سرگین او جهة ثالیل و آثار
و شرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجبین و آب گرم جهة رفع اسهال و استخوان سوخته او جهة کلف
و تغییر رنگ برص موثر و بالخاصیه دیدن او باعث ضعف قوة سموم مسمومین است و گویند چون طعام
مسموم را ببیند فریاد و حرکات غریبه کند و حکمای هند تحقیق نموده اند که چون موی دنباله او را دود کرده
کرده بسوزانند نصف مثقال آن قریب یک مثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و رفع بیاض عین و امراض
آن مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه اسناد بآن میدهند طالیقون بفارسی مس روست گویند
و صفر عربی در رومی و بلغة فارسی عبارت از روست چه در بعضی معادن مس بدون گداز بهم میرسد و خود روست
لهذا بفارسی روی نامیده اند و در فلزات تحقیق شده و آن مسی است زرد ذهبی شبیه ببرنج مصنوع و
آنان آنچه در آتش و کوفتن مطرقه شکسته میشود بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که مکرر گداخته
در بوته و ریزند که در آن اشنان سبز جوشانیده باشد و چون قدری رصاص اضافه کنند اولی آنکه

صینی

صینی نامند در آخر سیم گرم و خشک و با سمیت و از مقاشی که از آن سازند چون موی را بکشند دیگر برنیاید و از قلابه
او هیچ ماهی خلاص نشود و چون کرم کرده در آب اندازند هیچ حیوان از آن نخورد و چون آیینه صیقلی از آن ساخته
در خانه تاریک مضعف القوه پیوسته در آن نظر کند رفع علة شود طالوفس صفراغون است طالون اسم رومی
اذریون است ط... اسم یونانی قنطوریون کبیر است طارطیه ماهودانه است طاهره آنلوس طارمیه دندان

الطاء مع الباء

طاسیوس اسم یونانی مرزنجوش است طباشیر از جوف نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از شدت باد
آتش در نی زار افتد طباشیر بندهای نیست که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین او سفید مستدیر است که با
تندی و گزندگی زبان باشد و استخوان سوخته که بآن مغشوش میسازند با اندک شوری و بی حدت میباشد
و در آب حل نمیشود در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی
و اسهال دموی و حاره و مجفف رطوبات معده و جهة خفقان معده و تقویة اعضا ضعیفه که از حرارت
باشد شربا و ضمادا نافع و جهة بواسیر و بثورهای تند و قلاع و با سکنجبین جهة توحش و غم و دفع کرب و التهاب
مفید و سعوط او را با روغن بنفشه جهة تقویة باصره مجرب دانسته اند و مداومت مضر باه و مصلحش
مصطکی و عسل و گویند مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او
تخم خرفه بوداده و نصف او سماقات و گل مختوم و صندل سفید و بهترین بدل او است طباهج گوشتی
که در روغنها سرخ کنند و گویند مراد از کباب است و گرم مقوی معده و مجفف رطوبات آن و فواق نافع
قوی المعده و مقوی اعضا و مضر ضعیف الاحشا است طباقا نباتیست که در اندلس بجای غافث استعمال میکنند
شجره او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و دراز تر از آن و زغب دار و با چسبندگی و تلخی و تندی و بوی کریه
و او را طباق منتن نامند و قسم صغیر او بقدر شبری و برگش زود شکن و گلش مایل بزردی و بی بوی و با تلخی
شیرینی در آخر دوم گرم و خشک و افتراش او گریزاننده هوام و کیک و کبیر او قویتر از صغیر و گل او مفتح
و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم و جهة درد جگر و قیح و برگ او کل آن مسهل
اخلاط سوخته و جهة مغص و یرقان سدی و صرع بلغمی و طبیخ او جهة درد رحم و ضماد او جهة درد سر
و با روغن زیتون جهة گزان و اذیتها و جرب و حکه نافع و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم
طبقا شیلم است طبرزد اسم فارسی جمیع اجسام صلبه است مثل قند و نبات و نمک سنگ طبرخشت اسم صمغ
دامیتا است طبر... اسم انجیره سرخ طبیخ آنچه جوشانیده باشد و بتشدید بای موحده بطیخ است طبلاق اسم ترکی سعد است

الطاء مع التاء والحاء

طثروج اسم نمک کوچک است طحلب بفارسی چشم وزغ و در اصفهان جل وزغ گویند و آن چیزی است سبز که بر روی
آبها ایستاده و کنار جویها متکون میشود آنچه مستدیر و متفرق باشد مسمی بخز الماء است و طحلب لیفی و غزل
الماء آنست که مانند رشته ها باشد و هر چه متراکم مثل نمد باشد خز الضفادع است در دوم سرد و تر و ضماد

ومضمّان به تبهای بارد جو جهة باد سرخ و اورام حارّه و نقرس و فتیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس
اسهال المراری و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثرست و هرچه بر روی سنگها در آب متکون
شود بیانا قابض و طلای او باعث حبس سیلان خون اعضاست و چون طحلب را بلع کرده در عقب اب کرم نوشیده
قی کنند در اخراج زلو که بحلق چسبیده باشد مجربست طحلب الحجر جزاز القطرات طحال بفارسی سپرز کویند
غلیظ و کثیف و مولد سودا و دود رخونا و که خشک کرده باشند قاطع نزف الدم جراحات تازه است طحما شوکرانست
طخشیقون دوای سمیست که در بلاد ارمن پیکانرا با او اب میدهند زخم او کشنده میباشد از جمله نوعها دبوکو (?)
شبیه ببرک کبر و پرشیر و بغایت تند و ضماد او جهة قوبا نافع است اطرفا بفارسی درخت کز کویند برک او ازانا (?)
و ثمر او عذبه و مذکور شد و بری ان بی ثمر و کوچک ان مخصوص باین اسم شکوفه او مایل بسرخی و ثمر او مثلث
و کرمانج مانند در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بیخ او را با سرکه
جهة جذام مجرب یافته اند و بدستور جهة سپرز و یرقان و رفع سدد و ورم صلب جکر مجربست و باید هر روز
سی پنج مثقال بنوشند و بخور شاخ و برک او جهة زکام و خشک کردن ابله و زخمها و اخراج زلو از حلق
مؤثر و خاکستر او جهة استرخا و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختکی اتش و سه دفعه بخور برک او جهة
ساقط کردن دانه بواسیر و ثالیل مجربست و در سایر خواص مثل اثل و ثمر او در جمیع صفات مانند عذبه
و تکرار موجب اطناب است طرخون بفارسی طرخوانی نامند از سبزیهای معروف و بیخ بری او عاقرقرحاست
در سیم کرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مخدّر و مصغّر ذایقه و مشهی و خوشبو کننده دهان و محلل
ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح هوای وبائی و طاعونی و خاییدن او جهة قلاع نافع و اکثار او محرق خون
و قاطع باه و مصلح ان بقول بارده و مخدر و مخشن سینه و مصلحش عسل و بطی الهضم و مصلح او کرفس است
و مقوی فعل او رازیانه طراغیون اسم یونانی و بمعنی شبیه به بز است و ان دو قسم میباشد یکی را بلدونا
بذک و مانند اسقولوقندریون و با اندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار است
و یکی کوچکتر و در ساحل دریا هم میروید بی شاخ و برشاخهای او دانها بقدر کندم و مزه و سران باریک
و سرخ در سیم کرم و خشک و مدرّ حیض و جذاب مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصات و یک مثقال
او با شراب مخرج جنین شربا و حمولا طرائیث بمعنی رب الارض و رب ریاح و ان نباتیست خنثی شبیه بفطر
و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و کیاه او مثل برک بچیده و بیشتر در نخود زار و زیر درختها
میروید و قسم سرخ او شیرین و ماکولست و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سیم سرد و خشک و بیانا قابض
و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهة اعیا و ردع مواد حار نافع و مضر ریه و مصلحش
شکر و شربتش تا دو درهم است و بدلش سدس وزن او عفص و نیم وزن او صمغ عربی طرغلن اسم یونانی و بمعنی ذو ثلثه

الطاء مع الخاء

اوراق

اوراق و مشترک ادزهند قوقا و نبات خصیة الثعلب و بعربی ادان وحومانیست و ان نباتیست قریب بدو ذرع و شاخهای
او باریک و بسیار شبیه باذخر و برکش مثل برک هندقوقا و در هر شعبه سه عدد و کلش بنفش و رایحه او شبیه
بعصفر و بیخش دراز و صلب و تخمش مایل به پهنی و بارغب و مستعمل تخم و برک اوست در سیم کرم و خشک و مدر بول
و حیض و مقوی معده و جکر و مفتح و با سکنجبین جهة سموم هوام و سپرز و با اب سرد جهة عسر بول و صرع و ابتدای
استسقا و در درد رحم و بیخ او از ادویه کارزاریست و شربتش دو درهم و مضر کرده و مصلحش کتیراست و کویند
سه عدد برک و سه عدد تخم او جهة تب مزمنه مواظبه و چهار عدد از هر یک جهة ربع بالخاصیة مؤثرست و مطول طبیخ او
رافع المرکزیه مواد و مفتح جلد و مصلحش لعاب بزرقطوناست طریفولیون نباتیست بقدر شبری برکش شبیه برک
نیل و ازان غلیظتر و کلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میباشد و بیخش
خوشبو و سفید و بطعم زنجبیل در اول سیم کرم و در اخر ان خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده
و جکر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهة خفقان و رفع سموم نافع و شربتش تا دو درهم است و مضر […] مصلحش
کثیراست طرون خفاش است طرطیه دردی خمرات و در حرف دال مذکور شد طریخ اسم شامی فارسی و در سمک
مذکورست طرثوث طرائیث است طریفا طریفولیونست و کویند قرطم بریست طریفلا و طرخشیقون […]
میلیاتورست طراغیس ساتست طرمینون حجر الثیف است طروقون برطانیقیست طرغیوطالیس پرسیاوشانست
طراغوریغا فودنج جبلیست طرنلودلیس صفراغونست طریله طریفلن است طریغون شفتین بریست طرمیقیس
و طرهیقون هندبای بریست طروقومون زعرور است طرحماطیقون اسم کجلیست طرمنتس اسم سریانی بطم است
طراغاقیقا اسم یونانی کثیراست طراخیلس اسم یونانی خندروس است طرثوب اسم اندلسی قسم صغیر صامریوماست
طرم اسم مرکب عسل و موم است طشی و طشو طیرانیاست طفل اسم اندلسی قنبولیاست طفله شاهترجست
طفسیقون طخشیقوناست و کویند اسم شوکرانست طفلی درخت مقل است طفیل عدس مقشرست
که در سرکه پخته باشند و انا غذیه قدیمه و مقوی معده حاره و قلیل الغذا و جهة تبهای مرکبه بلغمی و صفراوی
و قطع حیض و سلس البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی
و قاطع باه و مصلحش شیرینیهاست طلق معروفست و ان سفید نقره مانند و زرد طلایی و یمانی و هندی و مغربی
میباشد بهترین او یمانیست که صفایح ان بسیار رقیق و صاف شود و براق و صدفی رنگ باشد در دوم سرد و در اخر
سیم خشک و مستعمل از و محلول بعکوکا و طریق حل ان […] و در دستور مذکور میشود و چون بتنهایی
نمیشود احراق او را با بوره شاید و کلس البیض ممکن یافته اند شراب او جهة اسهال دموی و کبدی و نزف الدم
اعضا و تبهای حاره و ریزانیدن سنگ کرده و مثانه و با عسل جهة سرفه حار و با اب بارتنک جهة نفث الدم
سینه و رحم و بواسیر سفید و طلای او جهة قروح خبیثه رطبه و اعضای عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرح

الطاء مع الشين والفاء

واثار سیاه جلد واورام حاره وبواسیر بغایت مفید ومضر سپرز وکرده ومصلحش کتیرا وتخم کرفس وشربتش
نیم مثقال وشکر رفع تشنج او باعضای باطنی میکند وچون مجلوب او را مثل غبار سائیده بقع نمک
از شستن مکرر ان نموده با صمغ عربی واب حل کنند در اعمال النقاشی ومانند ان بهتر از ورق نقره است
وچون زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول وبا زنگار زمردی وبا اب عصفر فستقی میشود وچون
با شب یمانی وخطمی ومغره وسرکه وسفیدی تخم مرغ براعضا طلا کنند مانع سوزانیدن اتش واهل صناعت
طلق را مطهر وقلعی مینامند وهرگاه بان کداخته شود **طلع** شکوفه درخت خرما است که بعد از شکفتن کرخرما
از غلاف وحاصل شود ومانند ارد ودقیق النخل نامند وبدون پاشیدن ان بر ثمر نخیل بار نمی بندد در اول
سرد ودر دوم خشک وقابض طبع ومسکن حرارت خون ومقوی معده وخشک او بقدر نیم وقیه
رافع اسهال وجهة تشنگی وتبهای حاره ونفث الدم ونزف الدم نافع ودیر هضم واکثار او مولد قولنج
وعسر البول ودرد سینه ومصلح مطبوخ او روغن کنجد وخام او را مصلح جربها وشیرینیها است او را دو
با حرارت لطیفه وبغایت محرک باه است **طلح** اسم عربی درخت مونا واهل بادیه ام غیلان ابان نام میخوانند
طلا خمر غلیظ سیاه کون است وبعضی مثلث را باین اسم می نامند وبعضی مطبوخ را وبفارسی ذهب باین اسم
مخصوص است **طلیلی** طین قیمولیا است **طلیسا** نوعی از حلزون است که در شام نمکسود کرده ان را میخورند وخواص
حلزون کذشت **طلمه** اسم نان کاج است **طمطم** ستاقت **طمطرا** خروع است **اطنیا** بلغت سودان ترنجبین است
طوایدون عنب الثعلب است **طوطی** ببغاء است **طوسیس** بقول مؤلف حاوی اذخر است **طولو افریون** بیونانی
خربق سفید است **طوان** بلغت اندلس کیاهی است نزدیک انتله میروید مثل بیش که با جدوار میروید وان بیش اندکی
طوطس حنیة الخضر است **طوطا افریون** حما جبلی است **طوط** قطن است **طوفریوس** نوعی از کماذریوس است **طوماغا**
قنطوریون کبیر است **طولیطون وطومقرون** قنطوریون صغیر است **طهفه** دوقاست وکویند طعامیست
که از ذرة ترتیب دهند **طیلافیون** بیونانی اسم کیاهیست شبیه بکیاخره ومابین برکها شاخهای ریزه
زیاده بر شش عدد میروید وبرک شاخها انبوه وسطح چون بدست بمالند رطوبت لزجی از ان ظاهر میشود
کلش سفید ومنبتش مزارع وزیر تاک انکورها است در اول کرم ودر دوم خشک ومخرج جنین ومشیمه و
طلای او را بجهة برص وبهق سفید مجرب یافته اند ومورث جراحت دل ومصلحش طلا کردن او را دو جو است
بعد از شستن ان **طیانه** نوعی از قطرها ان بزرکتر وتازه او سفید وزرد وخشک او سرخ است واو در زیر درخت
بلوط وزیتون میروید وان سموم قتاله است حتی بو سیدن ان **طیهوج** بفارسی طیهو نامند از کبک کوچکتر
ودر رنک مثل او ودر جمیع افعال مانند او وجهة ناقهین وضعف الاحشا بغایت نافع است **طین** هر خاکها
خاک خالص از ریک وشوره وکوکرد است طین الحر از جهة پاکی ان مینامند وبفارسی خاک رست کویند واقسام

الطاء مع المیم والنون والواو

الطاء مع الهاء

الطاء مع الیاء

خاکها بعداز

خاکها بعد از احراق شستن سودتر ولطیفه ترین خاکها انست که در ابهای شیرین جاری ته نشین شده باشد وطین
مصری که از اب نیل حاصل میشود بهترین اقسام ان ومجموع او رادع اورام حاره ومقوی اعضا است ورافع حرکت
مقعد واعضا که از سواری وحرکات بهم رسیده باشد وچون خاک خالص را در ابهای مغشوش وشور بریخته
بکذارند تا ته نشین شود اصلاح ان میکند وچون با اب تلخ وشور مخلوط کرده عرق بکشند شیرین میشود
ومجرب است وخاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجزو مخلوط او است وخاکی که همیشه افتاب بر ان تابیده
باشد طلای او با سرکه جهة کزیدن هوام بعید یکی واینکه اتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف ومنقی زخمها
وحابس ورافع خشونت بدن وحکه وبا سرکه جهة کزیدن زنبور وخاک تنور با سرکه ونمک جهة کچلی اطفال
مجرب وجمیع خاکها مسدد ورافع انا بیوت وبوی کاهکل کهنه که اب وکلاب بر ان بپاشند مقوی
دل وروح نفسانی ورافع غشی والتهاب وضماد او با سرکه جهة کزیدن هوام وردع اورام حاره وعرق او که
با کلاب وعرق کاوزبان وامثال ان بکشند جهة خفقان وتقویة دل ومعده خاصه مفید است **طین مختوم**
از جزیره میان بحر مغرب خیزد ودر قدیم برزی از ان خاک انجا نقل بقعه مینموده وبعد از شستن قرصها میساخته
وصورة راهبی را در ان نقش میکرده واز این جهة طین الراهب نیز کویند ودیسقوریدوس وجالینوس بالاتفاق کفته اند
انکه خاکیست بخون بز نوسرشته والحال بجهة احاطه دریا بجزیره مذبوره نیست وبجای ان سایر خاکها را
استعمال میکنند وبهترین او در غایت سرخی میباشد ودر بوی شبیه بنبیذ وکویا بچربی الوده شده وبر زبان میچسبد
وپاشیدن او در ثشا قطع خون زخم تازه کند در دوم سرد وخشک وتریاق جمیع سموم ومقوی دل ومفرح
ورافع مضرت هوای وبائی واسهال دموی وجرک وقرحه امعا وتبهای حاره ونزف الدم اعضا ظاهره وباطنه
وباب واب کرم وشبت مقئی سموم وطلای او جهة تسکین التهاب وتحلیل صلابات والتیام جراحات تازه
وکهنه وقروح خبیثه وزخم سک دیوانه کزیده وشکستکی اعضا وضربه وسقطه نافع ومضر ریه ومصلحش
عسل ومضر سپرز ومصلحش کتیرا وشربتش تا یکمثقال وبدلش نزد حقیر کل داغستانی ودر امور مذکوره قوی تر
از ان است **طین شاموس** بواو وبی واو کوکب الارض نیز کویند قسمی از ان سفید وناصاف وباصفایح وشبیه بحجر
السن وبا اندک براقی میباشد وقسمی بسیار سفید ورقیق وسبک وبر زبان بسیار میچسبد وهر دو قسم در اب زود
حل میشود واز بلاد فرنج وصقالبه ارند در طبع وفعل قریب بکل مختوم ویکمثقال مغسول او با مثل ان کلنار
قاطع حیض دائم وعرق وبا شراب جهة سموم حاره وبا ادویه مناسبه جهة نفث الدم وسیلان خون اعضا
وحقنه او با اب بارتنک وشربت ان با اب سرکه جهة قرحه امعا سریع الاثر است وطلای او با اب وروغن کل جهة
اورام حاره ونقرس حار مفید است **طین المصطکی** خاکیست خاکستری رنک وباصفایح وثقیل الوزن ودر اب
زود حل میشود واز جزیره خیوس که مصطکی حاصل میشود می ارند در دوم کرم وخشک وجالی ومفتح وجاذب

ولطیفه ودر افعال ثابت تر میباشند وجمیع خاکهای خالص سرد وخشک واند سوی طین بلد المصطکی ح

مختوم

خون بنابر مجلد و نیکو کننده رخسار است طین دقوقی از ناحیه دقوقای بلاد حلب آرند کبود رنگ و بسیار ساید و با ملاست و سرد و خشک و رافع اسهال و طلای او جهت بردن چرک بدن و موی و رفع اورام حاره مؤثرات
طین قیمولیا قسمی از آن سیاه و قسمی از آن مایل به بنفشی و جرب با لزوجه و دیر شکن و در آب دیر حل شود و از بلاد اندلس خیزد و از یمن و قسم سیاه اندلسی بهترست سرد و خشک و با قوه محلله و در افعال ضعیف‌تر از شاموسیا و بدل طین مصری است طین الکرم خاکیست که از بلاد سوریا آرند سیاه و کریه الرایحه و مبرد و محللات چون در ابتدای نمو تاک انکور بر آن بمالند تاک را از آفات نگاه دارد و بآن جهت طین الکرم نامند طلا بدن و جهت حکه بسیار نافع و در اکتحال مستعمل است طین الجاود خاکیست که بوست بابو رنگ میکنند و سرخ مایل بزردی میشود با قوه قابضه و محلله و ضماد او جهت اسهال دارو نافع است طین ارمنی گلیست که از بلاد ایروان آرند سرخ تیره جگری و با نرمی و اندک چربی میباشد در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و گلاب و شربتش تا دو درهم است طین خراسانی گلی است سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و صرف خوردن او کمتر از سایر خاکها است و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند بجهت کمی مضرت از آن می‌خورند و شرب او بعد از خوردن چربیها و چیزهای رطوبت دار که قی آرند مانع قی میگردد و جهت سیلان ابدهن و وجوع کلی و هیضه مهلکه که با قی و اسهال باشد و منع نزلات مفید است خصوصا که مخلوط با اشنه و گلاب و سعد و اذخر و کبابه و قاقله و قدر شربتش تا سه مثقال و در رفع هیضه دو وقیه برشته کرده او را سه بار با آب سیب ترش بباید نوشید و بدستور با آب سرد و طبیخ سعد همین اثر دارد طین اندلسی سیاه و کثیف میباشد و در ضماد استعمال او جایز است طین رومی سرخ بیرنگ و سفید مایل بکبودی و خوشبو میباشد و یک نوع طین قبرسی سفید است و در افعال مثل گل ارمنی است طین اصفر از میافارقین و کوه حوالی قسطنطنیه هم میرسد زرد مایل به تیرگی و بر آن صورت بت نقش است سرد و خشک و در رفع نزف الدم و نفث الدم و اسهال دموی و چرک دار بهتر از اکثر خاکهاست
طین قبرسی سرخ درخشنده خوشبو و بزبان بسیار می‌چسبد و در جمیع افعال قائم مقام گل مختوم است طین صوفی حمید خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شروان و الان از بقعه صوفی حمید آرند نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و مار و از مجربات و بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قبرسی است طین داغستان قسمی از او زرد کاهی رنگ و قسمی مغول و سفید و مصنوع بشکل قرص و قسمی مایل بکبودی است و مجموع آن خوشبو خصوصا مغول سفید آن و از داغستان و حوالی شیروان آرند در جمیع افعال بهتر و قویتر از گل مختوم و مفرح قوی و رافع سمیت اخلاط و تب غشی و خفقان و حمیات

مکرر تجربه نموده طین فارسی گل شیرازی است و گل سرشوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جلا دهنده و رافع چرک و در افعال قریب بگل ارمنی است و بعضی طین الحر را مخصوص او میدانند طین الاکل و طین اصفهانی و طین نیشابوری طین خراسانی است طین الکاهن و طین الراهب و طین بحری طین مختوم است طین الصنم طین الصفرا است طین احمر و طین مرمر اسم مغره است طین حبا و طین حبوشی طین المصطکی است طین التجر شامل طین ارمنی و فارسی دانسته اند و مراد از و خاک خالص است و کشت طین الحکمه از مرکبات است و اقسام او در دستورات مرقوم و بجهت شد و وصل و نگاه داشتن ظروف و شیشه‌ها از ضرر آتش ترتیب داده اند ضماد او جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثرات طین المغراب اذخرات طینا نوشادر است طینا بلغه اکسیر است طینتی زیتونا طیبقی بقاف دادی است طیبوث حبا حبا است طبی غزال الشظفره نباتیست مفروش بر زمین برگش مدور شبیه بناخن و ظاهرش سبز و باطن سرخ تیره و ساقها که از میان برگها میروید قریب بشبری و باریک و گلش سبز و بیخش بقدر بندانگشتی و سیاه و منقش بسفیدی و در بلاد تستر بسیار است در چهارم گرم و خشک و بسیار تند و سم قاتل و ضماد او رافع گوشت زیاده و ثالیل و نواصیر و آکله است ظفر النسر ماطابیقی است ظفر العقاب ننجی ابی مالک است ظفر العقاب بزی ظفر القسط است ظفر القط نباتیست ساقش مربع مثل ساق باقلی و برگش مثل برگ بادنجان و در ساق او غلافهای سرخ آمیخته با گلهای که شبیه بگل سوسن کبود بری است در دوم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال و ذرور برگ او جهت التیام جراحات مؤثرات و مضر سفل و مصلحش صمغ و شربتش یک مثقال و بدلش اقاقیا است
ظفیرة العجوز خسک است ظلیم نوع نر نعامه است الظلف سم حیوانات است و خواص هریک با حیوان او مذکور و سوخته مجموع آن مسهل ماء اکثر و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع است طلع ثمر جوزاست طنون سنور وحشی است بفارسی گربه دشتی نامند و در سین گذشت طینان یاسمین بری و یاس سفید عبارت از وست و بلغه اندلس و مغرب شبه النار نامند و قسم مغربی او مشهور بعشبه است و امثال آن نعناع مذکور خواهد شد و آن نباتیست شبیه بلبلاب و درهم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی را بر شاخهای او خاری شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی که گل چنبلی نامند بسیار کوچکتر و بیخش سیاه و باریک و پر شعبه و قوت بیخ او تا بیست سال باقیست در چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او در سیم و محلل و ملطف و بوییدن گل او جهت صداع و شقیقه و روغن او جهت علل بارده و ربو و سعال مزمن و فالج و لقوه نافع و طبیخ شاخ و بیخ او که بموقیه را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخاء مزمن بی‌بدیل است و ظاهرا روغنی خاصی که بالفعل هست و لت از اینجا استنباط کرده باشند و حمول او مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درم با مثل آن بنفاخ

ومقل ازرق مسهل قوی سودا و بی کربست و مضمضهٔ طبیخ او باسرکه جهت درد دندان نافع و یکمثقال از بیخ او کشنده
بقی و کرب و مغص و در قوت مثل خربق سیاه مسهل بلغم و سودا و با اب خبازی مقوی قوی و قدر شربتش
تا نیم درم است اومصلحش روغن بادام وطلای او محرق و مقرح جلد و بهترین ادویه برص و جهة عرق النسا
و مفاصل و فالج و امثال ان مفید و روغنی که دران بیخ مذکور راجوشانیده باشند جهة فالج و مانند
حرف العین مع الالف
ان بغایت نافع است اعاقرقرحا لغت عربی و تفسیر قوردون یونانی و مشتقاز عقر و تفریح است او ان نباتیست ذکر مغرب
کثیر الوجود و در شکل و شاخ و برک و کل شبیه ببابونه و بزرک و بارغبت مفید و مفرد ش بزمین
و بیخش قریب بشبری و بسطبری انکشت و تند و محرق و کویند ان بیخ طرخون جبلی است و بعضی کویند
که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرح است اوان در شام بسیار و بنا برشیه بنت رکلش در دو ده دندانه
دار مثل کل بابونه و عاقرقرحا را قوت تا هفت سال باقیست در اخر سیم کرم و خشک و مفتح و رجاع و محلل
و مقوی باه مبرودین و مسهل بلغم و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة درد سینه و سرفه و لکنت زبان
و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال ان و استسقا و درد دندان شربا و ضمادا نافع و طلای
او با مویز در کام و زبان مانع سوزانیدن اتش و از غرایب اثر اوست و چون بر دندان کرم خورده بکذارند
میریزد و ضماد او با روغنها جهة بحسی اعضا و لذة جماع و مضمضهٔ طبیخ او باسرکه جهة سستی لهات
و زبان و حرکت دندان و نفوخ او جهة کشودن سدهٔ دماغ و قطع نزلات مفید و مضر ریه و مصلحش مویز
و کثیرا و شربتش تا یکدرم است و بدلش دار فلفل است و روغن او که با عضاان تربیت دهند یا یکوقیه خشک کرده او را
کوبیده در یکرطل اب بجوشانند تا بدو وقیه رسد و با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا اب تمام بسوزد
وصاف نمایند محلل و مدر عرق و رافع بثهای بارده و ضماد او جهة جمیع امراض بارده و تقویه باه طلاء و ضمادا
نافع است و سعوط او جهة صرع و درد سرو شقیقه مفید عاقول حاجست و کویند بینبوتست عاج دندان
فیل است عاقر بلغة شام اسم وردی است عافور اذاراقیوست عاقرشمعا ابوخلسا است عاقد اللبن فالیون است بنا ستبیر
العین مع الباء
عالیس او ورقا نون در حرف عین ذکر یافته است عبروش اسم سریانی برواقنا است عبیثران شامل بر نجاسف
و نجم و مرزیست اعبهر برخس است عبیر اسم عربی زعفرانست و مرکب او اقسام بسیار و درد ستور امر توم عبعب
و عبب حب کاکنج است عبقر اسم عربی سوسن سفید است عتود اسم بزغاله کمتر از یکسال است عترقیان هلابه است
العین مع التاء والثاء
عتم زیتون جبلی است عثق اسم عربی نباتیست بقدر قامتی برکش شبیه ببرک کبر و سطبر با بوه و داخل
سیم کرم و خشک و محلل قوی و محرق و عصا خشک کرده او را چون مکرر ضماد کنند موی را مثل نوره میبرد
العین مع الجیم
عثربا اسم عربی درخت انار است عجم دانهٔ انکور و مویز و امثال انست عجل کوساله او و در لحم مذکور خواهد شد
عجما اسم عربی سطرونیونست عجب کیاه انافالس او کویند حب النیلست عجنه اسم عربی قسم انغاکینه است

العین مع الدال
که کوتاه تر مانند و در خبیص البیض مذکور شد عدس بفارسی مرجومک نامند بری او کوچک مایل بتدویر و تلخ است
و بستانی ان مدور و قوتش تا سه سال باقیست و در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی
در دوم سرد و خشک دانسته اند و حالی جلد و جرم او قابض و اب طبیخ او مسهل و مزورهٔ او با روغن بادام
بی تحلیل عباز رفع بثها مانع نکس و مطبوخ مقشر او با سرکه مقوی معده و بی نفخ است و بغیر سرکه پخته نفاخ
و اب طبیخ او جهة سرفه و درد سینه و مضمضهٔ او جهة قلاع و خناق و فرو بردن سی عدد مقشر ان مصلح فم
معده و ضماد او با عسل جهة قروح غایره و با سفیدی تخم جهة نمله و حمره و شقاق و با برک کرنب جهة ورم
پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه جهة تحلیل خنازیر و اورام صلبه و با روغن کل جهة ورم مقعد و ورم
چشم حار و با تخم خربزه منقی بشره و رافع زردی رخسار و با اکلیل الملک و اب به جهة نزلات و سوختهٔ او جهة
سفید کردن دندان و استرخاء پلک چشم مفید و اکثار او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا
و محرق خون و باشیر فیها مولد استسقا و قولنج و مضر بواسیر و مورث عسر بول و احتباس حیض و مصلحش
روغن کنجد و چغندر او با برک چغندر و استعمال کوشت فربه و سرکه است عدس المرتم نوعی از سوسن بری است
و مذکور شد و کویند اسم علقم است عدس الماء نوعی از طحلبست که خرو الضفادع کویند عدرنا کندش است عذر جبلی
العین مع الذال والراء
بنقد است عذبه ثمرهٔ الاثلات و دراثل کذشت عروق الصفر بفارسی زردچوبه کویند و ان بیخ نباتیست برکش شبیه
ببرک کشنیز و مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و باریک و پرشعبه و پربرک و کل او مابین سفیدی و زردی
و اب برکش مایل بزردی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر او مامیران است در سیم کرم و خشک و جلا و مفتح سدهٔ جکر و جهة
یرقان و استسقا نافع و ضماد او جهة جرب و با شراب جهة نمله و ذرور او جهة خشک کردن زخمها و خاییدن و سنون
او جهة درد دندان و اکتحالش او جهة تقویه باصره و بیاض رقیق و در مرهمها جهة تحلیل اورام و قروح نافع و بغایت
مضر دل و مصلحش لیمو و ترنج و شربتش تا دو درم و بدلش مامیران و کویند قوة الصبغ است اعرنا اسم عربی ذوایدی است
که در حوالی سم و زانوی است و شربتش بسیار و در مزاج و افعال مانند سم و در ظلف مذکور است و سایدهٔ او بقدر نیم
درم با سرکه جهة صرع رطوبی و با اب سرد جهة جمیع سموم و بخور او جهة اختناق رحم مفید و کویند چون صاحب حیات
تب ربع او را بقصد رفع تب از خود جدا کند رفع تب او میشود و مجرب دانسته اند و بلغة اهل شام هو فاریقون را
عرن نامند عرعر سرو کوهیست و او از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندقی و با اندک شیرینی و عفص ثمر الصنوبر است
در سیم کرم و خشک و مقاوم سموم و با قوة قابضه و مسخن و مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهة درد سینه
و سرفه و مغص و کویند هوا و ضعف معده و بواسیر و درد و بهق و وذی و منی و شکافته شدن عضل
و درد رحم و جلوس در طبیخ او جهة اختناق رحم و ضماد او جهة قطع عرق و تقویه بدن نافع و مورث خشونه
سینه و مصلحش کثیرا و شربتش یکمثقال و کویند نکاهداشتن هشت عدد ثمر او در سر باعث قبول و عظمت

در نظرست اما عرق انچه از حبوبات وكلها وادويه يابسه ومايعه تقطير كنند مسمى باين اسمست اسريع النفوذ و لطيفه
از اصلان چيز وعرق نانخواه ودارچينى بهتر از اكثر عرقهاست وعرق شكر وعرق شراب وخرما وامثال آن قويتر
از اصل او وسريع الاثر واكثار ان محرق خون ومورث امراض حاره ومهلكه است وعرقى كه مخترع حقير است
در دستورات مذكورات ودر منافع قايم مقام شراب ودر بعضى اثاران قويتر وبى اسكار ودر غايت تفريح
عرق بيد ماء الخلاف عرق كوشت ماء اللحم است عرق بهار اسم فارسى عرق شكوفه نارنج عرطنيثا اسم
سريانى اذريون است عروق الصباغين فوة الصبغ است وكويند اسم عروق الصفر است عروق الحمر فوة الصبغ است عرق بكر اول
ريشه نباتات عروق البيض مستعجله است عرق الشجر اسم جنس صموغ ات وكويند مخصوص صلك البطم است
وجمعى مخصوص فلفونيا دانسته اند عروق الجبال قفرات عرق البحر باصطلاح اكسيريان مقطر موى سر انسانست
عرق العروس طلق است عرق النور بلغة شام ذنب الخروف است عرق الفالودج بلغة بغداد صنف اول از حلوا خليصات
عرق الكافور وعرق الطيب زرنباد است عرار الحوان است عرق اللطيف بيخ كبر است عرق الاعبايغ
انجبار است عروس بلغة اكسيريان كبريت است عروق الدهن وعرق السوس اصل السوس است عرف قب است عرجون
بكمون است عرعر بزى قسم كوچك شربين است عرهم اسم يمنى بادنجان تريست عرهضا اسم عربى جندقوقا
عرايس النيل بلغة مصر نيلوفر است عرمس سمادير است عرصف كمافيطوس است عرمض اسم درخت سدر ترى است
وطلحب وحب الفار واين باين اسم خوانده اند عرطب خشك است عروسك اسم فارسى طينوث است عروس پرده
پرده اسم فارسى حب كاكنج است عزيز الكبير وعزيز الصغير قطوريون صغير وكبير است عسل بفارسى انكبين وشهد — العين مع الزاء والسين
انساف مايل بسرخى وقوام دار انكه با اندك حدت وخوش طعم وبوى موم باشد وبعد از ان سفيد وزرد
اوسبز سياه وخشك وتلخ كه زياده بر دو سال مانده باشد در غايت حدت ومورث جنون ومحرق اخلاط
ومهلكند وعسل خام مسهل اخلاط لزجه ومحرك سرفه ونفاخ وموافق معده ودردان وورم امعا و صالح
الغذا ودملا وحده قويتر است تنقيه ومهيج قى است وعسل كف كرفته با نفوذ وانضاج وغذائيه بيشتر است
وبى نفخ ومدر بول ومسكن سرفه است وجموع ان در اخر دوم كرم ودر اول ان خشك وجالى ومقطع بلغم
ورطوبات ومقوى جوهر حرارت غريزى وجاذب رطوبات از عمق بدن ومفتح دهنهاى ركها وترياق سموم بارده
وحافظ قوة ادويه ورسانند ان با عضا وجهة فضول دماغ وسينه وقصبه ريه ومعده وجكر وسپرز واستسقا
ويرقان وحصات وبحر بول وفالج ولقوه وامثال ان وانواع رياح وتقويه اشتها وباه وممزوج او با اب طب
اعضا ومدر بول ومنقى قرحه مثانه وبالخاصيه مسكن مغص وتشنكى وقى كردن با ان جهة دفع ضرر افيون
وسموم بارده وبا روغن زيتون جهة مفاصل وتقويه باه مجرب وبا اب ذيره جهة دفع ضرر فطر وكزيدن سك
ديوانه واكتحال او با اب پياز جهة بياض ودمعه وحكه وجرب ونزول اب وبا اترورت ونمك سنك جهة

اباج

رياح ورطوبه كوش وتنقيه چرك ان نافع وباغذيه جهة تنقيه زخمها وبردن كوشت زياده والتيام ان مجرب وبانوشادر
جهة برص وبهق وطلاى او وحاجنه مبشار فنا ومانع تعفن كوشت وبيه ومرارات وحافظ قوة ساير اشيا وباسركه
وبنك جهة تحليل اورام ودفع كلف وحمول او جهة علل رحم وزنان نفسا وضماد او جهة دفع قمل ورشك وقوى كردن
قضيب كه بسيار خما مكرر تضميد نمايد وبا ارد كندم جهة كشودن دمل ونضج اورام وبازرد وتطويل
وكوسنه جهة التيام جراحات عميقه مجرب وبخلاف ساير شيرينيها جهة قروح لثه ولهات وتقويه دندان مفيد است
ومطبوخ او باشبت جهة دفع اثار ضربه وقوبا وغرغره او جهة پاك كردن چرك جراحات حلق ولوزتين وحقنه
او با اب بارتنك ناسور وجهة قرحه امعا بيعديل ومضر محرورين وسريع الاستحاله بصفرا ومصدع
ومفسد دماغ حار ومصلحش سركه وكشنيز ورب ترش وابميوهاى ترش وقدر شربتش با نزده مثقال وبدلش
دوشاب انكورى واز خواص مجربه عسل است كه چون زن حامله با اب شربت نموده بنا شتا تناول نمايد
باعث مغص كردد ودر غيرحامله اين اثر مفقود است عسل داود ماكيان است عسل طبرزد شيره نبات است عسلج
اسم مصرى بيخ عرطنيثا است وصنف از خيرجود مرهم بز نيز كويند عساليج شاخهاى تازه روييده اشجار است كه هنوز
مستحكم نشده باشد عسل البنى ميعه سايله است عسل القصب ابنيكرات است عسل البلادر رطوبه سياله كه درجوف
العين مع الشين — بلادر است عسل خشك خشك انجبين است ومذكور شد عشبه مخفف عشبة الناد وان ياسمين برى ودرطينا
كذشت مغزى او قويتر وياسمين برى ساير دلا يا ضعيف الاثر اند وبتجربه رسيده وطريق خوردن عشبه در دستورات
مذكورست وجمعى كه او را درهم موانا يب مناب چوب چينى دانسته اند اصلى ندارد بلكه جهة مفاصل فرهنه وصلبيه
خراج بيشا سرد قويتر از چوب چينى ودر ساير امراض وامزجه ضرر او زياده بر نفع است وسفوف او مروق
بقدر يك مثقال با نبات تا يكهفته وزياده بران جهة مفاصل فرهنه مجرب ودر بعضى امزجه حقير از قويتر
از طبيخ ان يافته وضماد او با كلاب جهة تسكين دردها وتحليل اورام بغايت نافع است عشبة الصباغ كراث بقلى است
كافست عشر درسكر العشر كذشت عشرق بلغة حجاز عريض الورق است وبعضى كويند مرو است وابن تلميذ كويد
كياهيست بركش شبيه برك غار وسرخ وخوشبو وعروسان استعمال كنند ودينورى غير ان دانسته عشقه نباتيست
مثل لبلاب وبيا كوبرك وشاخهاى او از لبلاب قويتر ودرازتر ودرختى را كه بپيچد خشك كند لهذا عشق
مشتق از اوست وتخمش شبيه بحلبه واز ان كوچكتر ودرتنكابن لونامند وبعضى اطبا اين زمان تخم او را كشوث
العين مع الصاد — دانسته اند عصى الراعى كبير وصغير ميباشد وكبيرش وصغيرش آدماست وبفارسى كبير را سرخ مرز نامند تخم و ساقش
سرخ وبركش مايل به بنفشى ودرباغها بسيار است وصغير او را در تنكابن خاك تره كويند وبركش وساقش سبز
وكوچكتر از كبير وتخمش سفيد وكويا خاكستر بر بركها او پاشيده اند وتخم هر دو قسم او در زير بركها واينه
ودرافعال او كبير از صغير قوى تر ودر سيم سرد ودر اول خشك ورادع ومدر بول ومبرد ومسكن حرارت

وظاهری و قابض و قاطع نزف الدم و ابا او قاطع حیض و جهة قرحهٔ امعا و نفث الدم سینه و اسهال مراری
و قی صفراوی و تبهای دوری و ضماد ان جهة باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه نافع و حمول
ان قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش انجیره و قدر شربتش از ابا او تا هفت مثقال ست عصفور بفارسی کنجشک
و بترکی سرچه نامند بری و اهلی مشبک او در دوم گرم و خشک و بری از اهلی یابس تر و محرک باه و مسخن بدن
و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند و گوشت ابان ملین طبع و جرم ان قابض و جهة استسقا
و فالج و امثال ان و ضعف جگر و یرقان و جهة ضعف باه تخم خصوصا و مغز سر او که در وقت هیجان که بهد بغایت
مفید و تخم او در نشستن بدن بیعدیل و مغز سر او با زردهٔ تخم مهیج باه و حمول او با شراب باعث سرعت حمل
زنان عاقر و خون و زبل او و طلا بیاض عین و زبلان جهة کلف و ثالیل مفید و مضر محرورین و مصلحش
ابانار و امثال ان و استخوان سایدهٔ او مقوی معده و جهة اسهال نافع و سایدهٔ ان بغایت مضر
احشا ست و چون موی مقعد کنجشک را پاک کرده در ثقبهٔ گوش بدارند در حال درد از ساکن کند و مجرب
و چون مجموع اجزا از موی پاک کرده سوای سر و زنده در اشیانهٔ زنبور عسل بیاویزند تا از نیش ایشان کشته شود
انگاه در روغن زیتون بجوشانند تدهین روغن مذبور جهة استرخاء قضیب و نعوظ مجرب عصفور الزیت
سیلانا ست عصا سوس دبت سوس ست عصا ابا فترده بناتات ست اعم از انکه خشک کنند یا نکنند و مرادند
در ضمن اصل ان مذکورات عصیب و عصا شبطرج ست عصفر الحریق ست عصفر بری باداورد ست عصیفر
تمیمی گوید بلغة مصر اشترغار ست عصیه ریحان سلیمانی او گویند و فوسین ست عصب بوارس ست عصا خشن
انیونث عصارة القرط قلیانات عصا ماصیثا ماصیثا ست عصفور الشوك ست عصفور الیاسمین
صفراغون ست عصفره خیری زرد ست عصفور الجنة خطاف ست عصی هرمس جلبوب ست عصل اخنثی ست
العین مع الضاد
و گویند اسقیل ست عضا اسم جنس اشجار کوچک خاردار ست عضایا اسم جانوران گزنده ست عضایه ضب ست
العین مع الطاء
عضرس خطمی بری ست عطشان دیناقوس ست عطب قطن ست عطفل بهرامج ست عطاره اسم نبطی سنبل
الرومی ست عطموس اسم عربی حمار وحشی است عطر منشم حب المنشم است عطارد بلغة اکسیریان روح
العین مع الظاء
توتیا ست و بعضی زیبق را باین اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان و بترکی سموك نامند و اکثر خواص استخوان
حیوانات در ضمن اصل ان مذکورات سوی استخوان انسان که در خواص بهترین عظام ست در دوم سرد و در اول
سیم خشک و سوختهٔ او در اخر سیم خشک و شربان جهة صرع مجرب خصوصا پوسیدهٔ او و جهة عرق النسا
و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهة تب ربع بشرطی که شاربان ندانند و ذرور او جهة ناصور و کلم
مجرب خصوصا با اندک صبر زرد و اشامیدن سوختهٔ کهنهٔ ان با سکنجبین جهة ورم سپرز و با عسل
بغایت مقوی باه و ذرور ان جهة قروح اعضا عصبانی و با سرکه جهة سوختگی آتش و با ماء الشعیر جهة اثار ابله

وعیزان

وعیزان نافع و قدر شربتش تا دو مثقال ست و گذاشتن دندان انسان با استخوان پای ان را مهد در زیر سر نایم
موجب عدم بیداری او مادامی که برندارند و با خود داشتن ان و در زیر سر گذاشتن مانع احتلام ست او دفن کردن
کاسه سر در برج کبوتر سبب کثرت ایشان میشود و چون دو دندان پیش سگ و گربه را در میان جمعی بیندازند
و ایشان ندانند باعث خصومت انگروه میشود و چون استخوان سگ را بجای استخوان ادمی که شکسته و بر طرف
شده باشد بگذارند التیام می یابد و ضماد استخوان ساق پشت با صبر موی را مثل نوره میبرد و در رفع جهجها
بیعدیل ست عظم البق عرنت ست عظایه اسم عربی سام الابرص ست عظلم گیاه نیل است و قطب ابرین نامند عظا نوعی
العین مع الفاء
از صدف ست عفصیح نوعی از بلوطات و مذکور شد عفا اسم عربی قطب ست عفص بفارسی مازو نامند درخت
او بقدر درخت بلوط است و در بعضی بلاد یکسال بلوط بار میدهد و یکسال مازو و بهترین او سبز و سوراخ
و قوتش تا سه سال باقیست در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق و طبیخ او
جهة سیلان رطوبات رحم و سقوط او با زردهٔ تخم مرغ جهة قرحهٔ امعا و اسهال کهنه و ضماد پختهٔ او جهة جمیع اورام
مقعد و خروج ان و رفع بدبوی عرق و با سرکه جهة قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و بر امدن ناف اطفال
نافع و سوختهٔ او قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف قروح و مانع نمله و اکله و سنون و مضمضهٔ طبیخ او
جهة قلاع و تقویة لثه و دندان و گوشت ان و اکتحال ان جهة دمعه و سلاق و جرب و اب او جهة سیاه کردن موی و
استحکام رنگ مدام موثر و نفوخ او قاطع رعاف ست و مضر سینه و حلق و مصلحش کتیرا و شربتش یک مثقال و بدلش
العین مع القاف
پوست انار ست عقیق بهترین او سرخ و زرد و سفید ست در دوم سرد و خشک و سوختهٔ او لطیف و مقوی
دل و مفتح سدهٔ سپرز و جگر و ریزانندهٔ حصات و رافع خفقان و اشامیدن و ذرور او قاطع نزف الدم
جمیع اعضا و سوختهٔ او مقوی لثه و رافع سستی ان و دندان متحرک و مقوی باصره و انگشتری ان باعث هیبت
در نظر خصم و استجابت دعوات و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم ست عقرب باصطلاح
اکسیریان اسم گوگرد و بعربی کژدم و ان سیاه و الوان مشبک او بچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد سیاه اما
و بچه دنباله راکند جرازه و آن سیاه کوچک مشبک و زبون ترین اقسام ان سیاه پر دار او بهترین او در مداوا
زرد سیاه دنباله و بتجربه رسیده که چون اجرهای اب ندیده را اندکی با شیله بر روی هم بگذارند خصوصا در تابستان
عقرب بسیار از ان متکون گردد در اخر سیم سرد و خشک و شکافتهٔ او را بر موضع گزیدهٔ عقرب به بندند
منع سمیت میکند و اشامیدن برشتهٔ او جهة قرحهٔ سینه و سرفه و دفع سم عقرب گزیده مفید و سوختهٔ
او با ادویهٔ مناسبه جهة دفع سنگ گرده و مثانه و عسر بول بیعدیل ست اکتحال او با فلفل و ادویهٔ حاره جهة بیاض
و ناخنهٔ چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سرگین موش بقدر نصف اوقیه جهة تقویة بصر و طلای او
جهة سیاه کردن دایه و قطع سیر و رفع برص و بهق و کلف و نمش و قروح خبیثه قوی الاثر ست و روغن او که زنده او را بعدا

بیت وششم ماه در روغن زیتون که بازای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهل روز در افتاب کنارند جهة عرق النسا و فالج و بواسیر مجربست طلای برشته کرده او بروغن زیتون که عقد سوختن برسد جهة رویانیدن موی داء الثعلب بیعدیل و بستن یکعدد عقرب قدید کرده بر ران زنی که همیشه جنین ساقط کند مانع سقوط میکردد و کویند عقرب بر عیر عصب لطافع فالج و از مجربات شمرده اند و اشامیدن ان مضر بیوه مصلحش کل ارمنی و تخم کرفس و قدر شربتش تا نیم درهم **عقرب بحری** ماهی صدفی خاردارست سرش بزرک و خاری سفید بران رسته که نیش ان حیوانست وکویند تا و باعث سوزش عظیم میکردد و اکتحال سوخته او جهة نزول اب و غشاوه و بیاض و قرحهٔ چشم و طلای او جهة داء الثعلب مفیدست **عقاب** باصطلاح اکسیریان نوشادر و در لغة اسم طایر سبعی معروفست و بفارسی الوه و بترکی قراقوش نامند در دوم کرم و خشک و خون او محلل اورام و زهرهٔ او جهة نزول اب و بیاض و تقویة بصر و زبل او جالی کلف و نمش و خنازیر محلل خناز برست **عقعق** از طیور معروفست و ان کلاغ ابلق کوچکی و مطبوع ترو بترکی صقصقان و در اصفهان غلاجاره نامند کرم و خشک و ردی الکیفیت و در خواص قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهرهٔ او مورث محبوب در نظر خلایق **شقاکوهان** عاقرقرحا است کویند **فاوانیا عقاما** حمرا **عقاقرطنیا** اسم سریانی ادریتوست **عقاراعیرون** اسم سریانی اشراسست **عقاراسوسا** بسریانی ایرساست **عقاقیر** اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا **عقبان** اسم عربی ذهب خالصست **عقیلا** اسم عربی غوره است **عقربا** بلغة اندلس اسقولوقندریونست **عقید العنب** میفختجست **اعقده** بلغة مصر چوب ندست

العین مع الکاف

عکوب نوعی از حرشف تریست با برکهای باسفیدی و تخمش مستطیل و سبز و چون برشته کنند لذیذ میشود و بالقهوه مغشوش میکنند و بغایت مشهی است و سایر خواص در حرشف مذکورست **عکبه** لعبه بربریست **عکه** عقعقست **عکرش** اسم اخیر صنف ثیلست و بعضی کویند اسلست **عکر** ثفل دردی هاست و نزد اطبا مخصوص ثفل روغنها است و در اکثر امور قوی تر از روغن صافی او و غلیظ تر و کثیفتر است **عکبر** نزد جمعی موم کرم عسل است که در اشیا زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی و سخ الکوارست که بفارسی بر موم کویند و ان موم سیاهی است که زنبور عسل رخنهای اشیان بان مسدود میکند در اخر دوم کرم و خشک و لطیف و جاذب قوی بیکان و خار از بدن و بخور او جهة سرفهٔ کهنه و ضماد ش جهة اقسام قوبا نافع و در اسهالکاستخوان شکسته ضربه و سقطه و دفع خوف نایب مناب مومیایی و لهذا مومیایی نحلی نامند و قدر شربتش یکمثقالست که در ده مثقال نبات یا عسل که با اب شربت کرده باشند بنوشند

العین مع اللام

علیق نباتیست خاردار و برک و شکل شبیه بکل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در دیلم مورش و بترکی بکوتکن نامند مرکب القوی و سردی و خشکی در و غالب تا درجهٔ دوم و جمیع منافع او را مجرب یافته اند هم اجزا او رادع و حابس نفث الدم

وسیلان

وسیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشا و عصارهٔ مسحوق برک و ساق تازهٔ او با اندک صمغ جهة جمیع امراض حارهٔ و بارد چشم خصوصا قرحه و دمعه و ورم و ناخنه نافع و کشایندهٔ دمل و التیام دهندهٔ زخمها و حابس اسهال و فضلات نقرس و جهة بواسیر و بیخ مفید و خاییدن برک او جهة قروح لثه و قلاع و بد بویی دهان و اشامیدن او با کلاب در حین حیض مانع حمل و ضماد برک او مانع زیاد شدن اکله و نمله و رافع زخمهای سر و برامدکی مقعد و بواسیر و مقوی معده و مانع انصباب مواد بان و ثمر او قابضتر از سایر اجزا و مقوی امعا و بیخ و ریزانندهٔ سنک کرده و طبیخ برک و ثمرش سیاه کنندهٔ موی و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر شربت از عصارهٔ و شکوفهٔ او سه درهمست و قسم کوهی او بیار کم خار و ساقهای سفید و ثمرش مایل بتدویر و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفهٔ او محللست **علیق الکلب** نباتیست بیار بزرکتر از علیق و شبیه بدرخت و برکش عریضتر از برک مورد و شاخهای او باخارهای صلب و کلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف او چیزی مانند پشم و خوردن جوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته اند و مستعمل ان ثمراتست که جوف از او بر کرده باشند طبیخ ان با شراب بغایت قابض طبع و حابس بول و کل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهة اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث الدم سینه نافعست **علق** بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک نامند کرم سیاهیست بقدر انکشت و از ان بزرکتر و با خطوط سبز و در ابها و زمینها متعفن بهم میرسد و در امزجه و اعضای ضعیفه و صغیره که قابل حجامت نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامتست در دوم سرد و خشک و سوخته او جالی اثار و مفتت حصاة و قطور او با روغن زیتون جهة قوی کردن قضیب بغایت موثر و ضماد سوختهٔ او با سرکه که با اب بیخ جهة منع رویانیدن موی که کنده باشند مجربست **علیق القدس** علیق الکلبست **علک** اسم چیزی که قابل مضغ باشد و از هر نوع دمثل سقز و مصطکی و امثال ان **علک الانباط** البطم است و اسحق بن عمران کوید صمغ درخت پستهٔ است در منافع مثل سقز **علک البطم** بفارسی سقز و در اصفهان قندرون نامند و ان صمغ درخت بطمست در اخر دوم کرم و خشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی هاضمه و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شربت او با عسل جهة زخمهای باطنی و ریاست روس و زرده و تخم بیض نیمبرشت جهة شکستکی اعضا بهتر از مومیایی و رافع اعیاست و چون یکوقیهٔ او را با دو وقیه پیه کرده بزدوقند مضاعف بکدازند و مجموع او را در دو سه شب در وقت خواب بنوشند جهة خفقان و سرفهٔ رطوبی بیعدیل و چون ضماد کنند جهة کجی ناخن و درد اعضا و شقاق زمن خصوصا با قدری شنجرف مجربست و تضمید علک البطم جهة تنقیهٔ زخمها و کوشت اوردن جذب خار

دبیکان و رطوبات غایره از بدن و بار وغن زیتون جهة تحلیل اورام و شکاف عضل و قوی کردن عصب
نافع و خایید نا وجهة جذب بلغم دماغ و تحلیل رطوبة معده و تنقیة حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر
محرورین و مصلحش سکنجبین و کویند مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال علقة طفیسقون
و کویند اسم صبر است علف هندی اسم فارسی ماسقودونت علو و علقی صبر و نبات اوست علس
سلت است علوفن بیونانی میفحج است علیق یا بر قلفونیا است علک رومی مصطکی است علف رطبة خشک
علقم اسم جنس نبات تلخ است او کویند مراد از وقثاء الحمار است و بعضی کویند حنظل است علم بلغة اکثر یا دزیج است
علوفن خبازی است علمی نبات صبر است علت خندریلی است عمرد کرفس است عمیج نوعی از خربزه است
که با تخم او خورند عماد بنک الیست عنبر رطوبتی است که مانند مومیا و قفر منجمد میشود و از جزیرهاء دریای
عمان و بحر مغرب و چین در وقت جزر و مد دریا داخل بحر میکردد و صاف او بر روی آب از عرایب موج
مجتمع و مایل بتدویر میشود و اورا شمامه نامند و انچه مخلوط بخاک و ریک است بجهة ثقل در آب
مینشیند و صفایح و سیا میباشد و عنبر تخته نامند و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که با دهنیة
و خوشبوی باشد و بعد از ان مایل بازرقی و زردی و بعد از ان مایل بسبزی و بدبوترین او سیاه صفایح
و قسم بلعی است که ماهی از افر و برد بجهة اضرار رد کرده باشد یا انکه از افراط ضرر ماهی را کشته باشد
و از شکم او بیرون اورده باشد و مصنوع او را که از لادن و کچ و موم و عنبر سیاه با وزان مخصوص
ساخته باشد از غیر مصنوع و تفرقه دیبا مشکل است و خالص او در خایدن منقطع نمیکردد و عنبر
در دوم کرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتها و باه و مفتح سدد
و اعاده کننده قوتها که از شرب دوا و از جماع کم شده باشد و باد زهر سموم و مقوی فعل معاجین
و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغ و بالخاصیة دافع امراض حاره ان و جهة جنون و نزلات و شقیقه
و امراض سینه و کوثر و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جکر
و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و کرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویة
حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و بماء ورد مشا و بماء العسل جهة اعادة باه ما یوسین و طلای او
با غالیه و روغنها حاره جهة تقویة اعضا تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدة لذة جماع
طرفین عجیبا افراط و شرب بکیرانکه او هر روز ناشتا و رجهة درد معده و فم معدة جدید و قدیم
مجرب و بخور او مصلح هوا و وبائی و کریز اینده هوام و بوسیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث
غلیان خون و دققان و تولد شری در محرورین و مصلحش کافور و میوهای سرد و تر و سعوط او با دهنها
حاره و دافع امراض بارده دماغ و سدة ان و کویند مضر امعا و مصلح ان صمغ عربی و نزد بعضی مضعف

علق قراحست ص
العین مع النون

دوح کبدی و قدر شربتش یکدانک و یکمثقال او که با دو چندان بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی دیکرون دفعه
خورده شود تفریح او بحدیست میرسد و بدلش بوزن او مشک و زعفران عنب بفارسی انکور و بترکی
اوزوم کویند بهترین او شیرین نازک پوست بزرک دانه کم تخم است در اخر اول کرم و تر و در غذائیه بهترین
میوها و بغایت مسمن بدن و معدل امزجه غلیظه و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهة افزونی
پیه کرده و رفع مواد سودا و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطبه و دیجی و مصلحش
زیره و بادیانه و مضر سدة جکر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح ان تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنکی و مصلح
ان سکنجبین و غذاهای ترش است و اب سرد بعد از انکور بغایت مفسد ان و مورث استسقا و تبهای عفنه است
و باید بعد از چیدن او یک دو روز تناول نمایند و مابین دو طعام خورده شود و دانه او در دوم سرد
و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و سوخته ان جهة جراحات و جلای باصره و رطوبة چشم نافع و پوست
او مولد ریاح و دیر هضم و بطی الانحدار و انکور نارس و عفص مایل بسردی و کثیف است و روغن انکور که مکرر اب
و ثفل ان را با روغن زیتون جوشانیده صاف نموده باشند یا در افتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیا
و مسخن و ملین جلد است عنب الثعلب بفارسی سکانکور و بترکی قوش اوزومی و در اصفهان تاجریزی
کویند و انواع میباشد یک بری و بستانی و هریک از ان انواع نر و ماده میباشد و قسم نر او کاکنج است و نر بستانی
مسمی بکاکنج بستانی و قسم زجیلی مسمی بکاکنج مسموم است و قسم ماده بری را عنب الثعلب حبشی نامند و
قسم ماده بستانی که بلغة مغرب قناء نامند عنب الثعلب معروفست و از مطلق او مراد همین نوع است و نبات او مابین
شجر و کیاه و پرشاخ و برکش مایل بسیاهی و عریضتر از برک ریحان و دانه او زرد مایل بسرخی و از نخودی کوچکتر
و با اندک شیرینی و لزوجت و تخم او سفید بقدر دانه خشخاش و قسم سیاه او مستعمل است در دوم سرد
مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه اوست رادع و ملطف و مبرد و با قوة قابضه و مسکن
تشنکی و دافع اورام حاره و جهار و قیة اب او با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشا و مسهل خلط مراری
و دافع مغص و زحیر و ورم مقعد و استسقا حار و حقنه او جهة جنون و شری و تنقیه امعا و ضماد او
جهة ورم معده و التهاب ان و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختکی اتش و زخم ابله و قروح عسیة النبات
و سرطان متقرح و درد سر و عصاره او جهة تقویة باصره و فرزجه او جهة رفع سیلان حیض و رطوبات
و طلای او با نمک جهة جرب و حکه و با نان جهة غرب و با روغن کل سرخ و سفیداب جهة جمیع اورام حاره و غیره
او جهة ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و بخور و نطول او جهة نزلات و قطور او جهة امراض کوش
و بینی نافع و کویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی بطباطبوخ و قدر شربتش تا یکمثقال و از مطبوخ او
تا ده مثقال و از اب او تا بیست مثقال و اب غیر مطبوخ او بغایت مقی است عنب الثعلب مجنون نباتی است اورا

برك مثل برك كنكر وبى خار وده ودوازده شاخ از يك ريشه ميرويد وبقدر ذرعى ودر اطراف شاخها
غلافى شبيه بزيتون وبزركتر از ان وعريض وبا زغب مثل بار چنار وبعد از شكفتن غلاف شكوفه او سيا
وثمرش شبيه بخوشه ودر ان دوازده دانه مدور وسياه وسست وشبيه بدانه دبق وبيخش سفيد وسطبر
وميان تهى وبقدر ذرعى ومنبتش كوهها ودر چهارم سرد وخشك ويك مثقال او بغايت مسكر وزياده از ان
تا چهار مثقال كشنده است واو در ضمادات مواد حاره استعمال او را جايز دانسته اند **عنب الدب** بتركى مرادغاجى
كويند درختيست كوهى نر وماده ميباشد وبقدر قامتى وشاخهاى او بسيار مايل بزمين وچترى وبى خار وبركش
مثل برك انار ومايل به پهنى ونرم وثمرش بقدر كناره وخوشه دار ومثل كاكنج وسرخ ودر جوف او چهار
پنج عدد دانه او كوچك وطعم او با شيرينى قليلى وتلخى وبا لزوجت وقبض وكلش زرد مايل بسبزى واو
جنس عروقست ودر اخر اول سرد وخشك ودافع نفث الدم وبيخش مايل بسرخى وبيا مجفف وجاذب
ومحلل وورم است وبيطاران پوست او را بورم دواب ميكذارند تا چرك او زده بشود وماده او را با برك
درشت تر وشبيه ببرك ثمنشا واز ان كوچكتر وضيمچترى وبيخ او عودى است وساير اجزاى او باهميت است
ودر بلاد كرمان وشيراز كثير الوجود است وبكل نامند وبرك او مسكر است بخلاف بيخ او **عنب الحية** شامل
ثمر فاشرا وثمر كبيكج است **عنكبوت** بفارسى كارتنه وبتركى او رومچك نامند واقسام ميباشد ومراد از
مطلق او عنكبوتيست كه در خانها ميباشد وساير اقسام او نامهاى مخصوص است مثل شبث ورتيلا وغيران ومزاج
همه سرد وضماد مسحوق عنكبوت مانع ورم جراحات ومطبوخ او در روغن زيتون محلل اورام وبا روغن
كل دافع درد كوش حار وتعليق يكعدد او ببازو وبخور ان رافع تب ربع ودام عنكبوت قاطع نزف الدم
جراحات ودعاء وفات ومانع ورم جراحات عميقه است ومنع قبول مواد وحمول او با نوشادر جهت بواسير مفيد است
عناب بهترين او رسيده باليده شيرين است وخشك او بهتر از تازه معتدل در حرارت وبرودت
ومايل برطوبت وقوتش تا دو سال باقيست وملين احشا ومسهل اخلاط رقيقه ومنضج غليظه ورافع
خشونت سينه وحلق وآواز وصاف كننده خون ومولد خون صالح ومسكن التهاب وتشنكى وحدت
خون وجهت سرفه وربو ودرد كرده ومثانه وسينه وامراض مقعد وفساد مزاج جكر وبا سكنجبين جهت
شرى بعديل است واكثار او نفاخ ودير هضم ومصلحش شكر ومويز ومقلل منى ومصلح ان عسل وادويه
باهيه ودود مير ودين كلاب وشكوبه وبركش مغير ذايقه بحديكه تميز طعوم نتوان نمود وشرب طبيخ
برك او هر روز نيم رطل با قندى شكر در مرض بحروز رافع خارش بدن مجربست وذرور خشك او دافع
اكله وقروح خبيثه از مجربات خصوصا چون بعد از طلا كردن عسل ذرور نمايند وپوست ساق
درخت او بتنهايى وبا سفيداب جهت قروح خبيثه بعديل وشرب نشاره چوب او رافع حكه وجرب وطلاى

وچون
بسركه تركرده دو ابسته
دمل ضماد كنند رفع ان ميكند
ومجربست وسوخته
او جهت جلاى باصره
وتقويت چشم
صح

ان

ان جا بر شكستكى اعضا وبيرون رفتن وحركت كردن استخوانست وشرب عناب سائيده با دانه ان رافع
قرحه امعا وصمغ ان با سركه جهت قوبا وبا ادويه مناسبه وبتنهايى جهت امراض چشم بعديل وقدر شربتش
تا پنجاه عدد وبدلش سپستانست **عنقود** اسم جنس خوشهاست وعناقيد جمع ان واسم مخصوص نباتيست
بر شاخ بقدر سه شبر وبركش مثل سداب وريزه وبى شكوفه وخوشه او سرخ ومملو از تخم ودر رنگ
شبيه بسداب سرد وخشك ومقوى اعضا ومانع ريختن مواد باعضا وضماد او دافع اورام حاره والتهاب
ان ومسكن حدت خون وصفراست وقدر شربتش تا سه درهم **عنم** بلغت ديلم وتنكابن دار واش نامند واز
شاخهاى درختها ميرويد وغير منتوم است وبركش سبز باطراوت وانبوه وكوچكتر از برك بادام وكلش سرخ و
خوشمنظر ودر دوم سرد وخشك ومقوى معده وحابس اسهال وسيلانات ونزف الدم وحيض است
شربا وضمادا وحمولا وخاييدن برك او مقوى دندان ولثه وضماد وذرور او جهت جراحات تازه نافع است
عنز بفتح اول بز ماده است ودر معز مذكور ميشود **عناق** بزغاله ودر جدى مذكور **عنزهب** سماقست **عنب الجن**
فاشرا است **عنجدا** عجم الزبيب ودانه جميع ثمار را شامل **عنصل** اسقيل است **عنزوان** درونج است **عنقيلي** اسم يونانى
بلجم است **عندم** بقم است ونزد بعضى دم الاخوين **عنقه** اسم عربى مرزنجوش است **عنزروت** انزروت است
عوسج درختيست قريب بدرخت انار وپرخار وبركش تند ومايل بدرازى وبا رطوبت چسبنده وثمرش بقدر
نخودى ومايل بطول وسرخ وبرد درخت بستانى ميباشد ونمير زد وقسمى از عوسج را برك مايل بسرخى وخار
ان بيشتر وشاخهاى دراز تر ميباشد وثمرش عريض وبا غلاف مجموع ان در اول دوم سرد ودر اخر ان خشك
وبيخ او را چون هر روز بقدر ديكوقيه با يك رطل اب بجوشانند تا ثلث رسد وصاف از ان بنوشند چهار
پنج مجلس عمل ميكند وجهت جذام مجرب دانسته اند ودافع سوداى سوخته است وشرطست كه دو روز قبل از ان
اسفيداج بكوشت كوسفند تناول نمايند وروز سيم طبيخ مذكور را بنوشند وتا چند كاه بدستور عمل
كنند وبايد كه روز ديكر شرب او كه روز راحتست بحمام روند ومولف تذكره طبيخ مذكور را جهت قروح
رطبه وجرب وحكه ورفع اثار بهق از چوب چينى دانسته است وعصاره تازه او جهت جرب صفراوى و
ضماد برك تازه او جهت نمله وجمره وباحنا جهت جرب وحكه وعصاره خشك كرده او وطبيخ برك او
كه بحد قوام رسد جهت جميع دردهاى چشم خصوصا با سفيدى تخم مرغ يا شير دختر بعديل وقطور اب برك تازه
او جهت رفع بياض مجرب دانسته اند وچون يكهفته مكرر كنند وچون بيخ او را ريزه كرده با مورد بسوزانند
جهت قروح وامراض مقعد ومنع زيادتى قروح خبيثه ورويانيدن موى بعد الاحتراق است وثمرش در جميع افعال
مثل برك او وقاطع نزف الدم واسهال ومضر سپرز ومورث قولنج ومصلحش كثيرا وبالخاصيه تعليق
شاخ او بر سقف خانه ودر دروازه مبطل سحر وبا خود داشتن مورث جاه است **عود** اسم جنس چوب وشاخ

اشجارات وباصطلاح اطبا مراد چوب درختی است که از جزایر چین وهند خیزد وگویند بعد از قطع درخت
مخصوص مدتی در زمین دفن میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود انچه زیاده در خاک مانده باشد است
وسبک ومقشر شده باشد واورا مولد قمل دانسته اند وعود قماری نوعی است که احتیاج بدفن ندارد
واقسام عود هریک باسم بلدان موسومند مثل مندوری وهندی وصنفی وقماری وسیاه وصلب
براق خوشبوی ثقیل که در ته اب بنشیند وان مندلی است وقماری وهندی کم رنگ تر از ان وسمندوری زیرا
دهنیت غالب وبری وجبلی او با خطوط سفید اند وهرچه بر روی اب ایستد فاسد است در اخر دوم گرم و
در سیم خشک وقاطع اقسام بلغم ودر تقویه معده بعدیل ومفرح ولطیف ومفتح سدد ومحلل ریاح
ومقوی دماغ ودل وجگر وحواس واعضا واحشا وحابس طبع ودافع رطوبت معده وعفونت ان وادرار
بول که از برودت ورطوبت وضعف مثانه باشد ونافع وحافظ صحت حوامل جنین وجهت ربو وخفقان
وسرفه وضیق النفس واستسقا وغشی وغثیان وسپرز وتقویه باه نافع ومطبوخ او با شراب ریحانی
باد زهر سموم وبخور او محلل رطوبات دماغی ومقوی دل ودماغ وسوخته او در جلای دندان مجرب ومضر
محرورین ومصلحش سکنجبین وکافور ومضر سفل ومقعد ومصلح ان صمغ عربی وگلاب وشربتش تا
یک مثقال است **عود برزی** پنج قسم ماده عنب الثعلب است که بترکی مهر اغاجی گویند ودر کرمان حیالاد بکر
ساعد واز زرعی زیاده وابلق وبادهنیه وخوشبو است ودر افعال ایضا ضعیفتر از عود هندی است
ونبات وتمیز او **عود الحیه** روایت که از امومن قروی ذکر نموده وقبل از وکسی مذکور نساخته وان نباتیست
که از بر وبلاد سودان خیزد شبیه بسوس بیخش شبیه باصل السوس وباصلابت وخشونت مانند عاقرقرحا
وتلخ وتند در سیم گرم وخشک وتریاق جمیع سموم ونگاهداشتن او مانع گزیدن جمیع هوام وچون مار
دانه او را به بیند بحبس میکند ومفرح ومقوی حواس ومحلل ریاح غلیظه وتدهین مطبوخ او در روغن
زیتون دافع عرق النسا ودردهای بارده است ودرمان عشا وشربتش نیم مثقال **عود الخطاس** نزد بعضی کندر
ونزد جمعی غبیت بقدر انگشتی سر او سطبر وطرف دیگر باریک مانند میخی وتیره رنگ ودرونش سفید
وشاخهای گیاه او باریک وانبوه شبیه بگیاه بنجاسف وقبه او کوچک وشبیه ببابونه وتند بوی
وعطسه اورنده وبیطاران در جراحت دواب استعمال مینمایند تازه او در اخر دوم گرم وخشک و
او در اخر سیم یابس ومعطس قوی وجالی ومحلل وضماد او رافع نمش وکلف وبرص وخون مرده تحت جلد است
عود الیسر نزد بعضی چوب اناغورس است بخاصیت او در تیسیر ولادت وبعضی بجهت قضاء حوایج ویرانست
چوب خطمی وچوب محلب وقومی اراک دانسته اند **عود القرح** نزد بعضی عاقرقرحا ونزد جمعی وج است او بیخ
گزینه بیخی است باحدت ونبات او شبیه برازیانه وبقدر قامتی وشاخهای او مثل سباعی بضی ودرشام بسیار است

درسیم گرم وخشک ودر جمیع افعال مثل وج است ونزد بعضی مانند عاقرقرحا **عود البخور** عود قماری است **عود البرق**
دارشیشعان است **عود الریح** اسم مغربی دارعلیسات ونزد جمعی فاوانیا ونزد بعضی مامیران ونزد برخی وج است **عود سیا**
اسم رومی بیاسه است **عود بلسان** شاخ درخت بلسانست وبلسان مذکور شد وچون بالفعل مفقود است شاخ درخت
بشام را بدل میکنند در جمیع افعال از ان ضعیفتر است **عود الفالودج** ابوخلسا است **عود الوج** وج است **عود صلب**
محروث است **عهن** صفوف **عیبون** سنابلی ودر مغرب کثیر الوجودات ساق وشاخهای او مابین سیاهی
وسرخی ودراز وباریک وصلب وعلوا از برگ ریزه شبیه ببرگ مورد ودر هر شاخی گلی مدور وبقدر درهمی
ومایل بسیاهی وبسیار تلخ ونزد بعضی او را از اقسام ماهی زهرج دانسته اند در اول سیم گرم وخشک ومطبوخ
تازه او باانجیر مسهل بلغم وسودا وجهت درد ورک مفید وبغایت مورث کرب ومضر احشا است وصنف
دیگر او شبیه بقسم اول وشاخهای او دبان تر ومایل بسفیدی وگلش زرد است مسهل بلغم وسوداوی
غایله تر از قسم اول وجهت درد مفاصل وامثال ان نافع ومغثی ومصلحش عناب والنیون وشربتش تا ده درهم است
عین الدیک بفارسی چشم خروس نامند دانه ایست سرخ وصیقلی وبراق ومدور ومایل بپهنی ودرخت
او قریب بدرخت فلفل وخوشه او شبیه بیطم واز جبال دکن ارند ونزد بعضی ثمر بقلات در سیم گرم ودر
رطوبت وخشکی اختلاف کرده اند مفرح ومقوی اعضا وبغایت مقوی باه ومولد منی بحدیکه کثرت جماع مورث
ضعف نشود وحافظ قوتها ومانع پیری وجزو اعظم معجون ملوکی حافظ الصحات ومصدع محرورین ومصلحش
کشنیز وشربتش یک مثقال وباید باشیر تازه وترنجبین وشکر استعمال نمود **عید** بکسر اول نباتیست کوهی شاخهای
او بی برگ وگل دار ومحرق جراحات تازه قوی الاثر دانسته اند **عین الهدهد** اسم مغربی فانالغاروومی است
ودر افریقیه بجهت عرق النسا استعمال مینمایند **عین البقر** اسم نوعی از انگور وبلغه مغربی اسم نوعی از اقحوان است
والقحوان وانیز نامند **عین الاعلی** اقحوانست **عیسوب** بلغت اندلس رعی الحمام است **عین السرطان** سبستانست **عین**
الجمل بلغت شام قسم صغیر اقحوانست **عیناین** اسم جنس شاخ نباتات است وبلغت شام دارشیشعان است وانامند
عیزوان زعرور جبلی است **عیثام** اسم عربی درخت غرب است ونزد بعضی خیار ونزد بعضی سفیدار است
عیناین البطاط اذان الفار است **عین الحیوان** بلغت لکیسر زیبقات **عین الطر** سنکی است مشهور ودر
حرف الغین مع الالف
از ان نقشی گرفته **غافت** بتاء مثنات وکسر فا شکوفه گیاهی است کبود مایل به بنفشی وطولانی وتلخ وباعفو
وبرگش دراز وعریض وزغب دار واز وسط برگها شاخ مجوف خشونت دار میروید وقوتش تا سه سال باقیست
در دوم گرم ودر اول خشک ولطیف وجالی ومفتح سده جگر ومقوی معده وجگر ومدر حیض وبول وشیر
وعرق ومسهل اخلاط سوخته وحاره ورافع تبهای کهنه وسده سپرز وجگر ودرد او مجفف والتیام
دهنده زخمها وحمولا وضماد قوی حیض وگوینده مضر سپرز است ومصلحش انیسون وبدلش مثل واسارون ونصف

ان افسنتینات و شربتا او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است اغاره درختی است که تا هزار سال میماند و در نزد
یونانیین بغایت محترم بوده و برگش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از ان شبیه ببرگ بید و ثمرش
بقدر فندق و پوستش رقیق و سیاه و مغز تخمش سرخ مایل بزردی و خوشبو و تلخ و در دویم گرم و خشک
و دانه او اکرمه از سایر اجزا و طبیخ برگ او موافق رحم و مثانه و ضمادش جهت گزیدن زنبور و با نان و بستود
با ارد جو برشته جهت تسکین دردهای حاره و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و باشیدن اب
او در خانه جهت گریزانیدن هوام و اشامیدن ان مقیی و افراط ان باعث گرفتگی هوا و مکرست و حب الغار
محلل و مدر و تریاق جمیع سموم و کشنده جنین و مقوی هضم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و دماغ
غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصاة و سپرز و وسواس و صرع و درد کمر و مفاصل
و احتباس حیض و با عسل جهت قرحه امعا و ریه و قطور او با روغن گل و سرکه جهت گرانی سامعه و دوی
و طنین و ضماد او جهت بهق و تحلیل اورام تازه مفید و قدر شربتش یک مثقال و بدلش سادج ایا حب محلب
یا جنطیانا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلحش کثیرا و مفرح حب الغار
مسقط جنین و سعوطان جهت لقوه و جاورس و طبیخ او جهت امراض مقعد و رحم نافعست و پوست بیخ
درختان بقدر نیم قیراط جهت اخراج حصاة و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او باعث
قضای حاجتها و قبول عامه و ازدیاد جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع
افتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد ازدواج میسر گردد و تجربه دانسته ام
و روغن که دانه او را بجوشانند تا بر روی آب ایستد بردارند یا از عصاره برگ تازه و دانه او با روغن زیتون
ترتیب دهند مفتح دهنهای رگها و محلل و رافع اعیا و درد عصب و قشعریره تبهای بارده و درد
گوش و نزلات و جرب و حکه و قوبای بلغمی و داء الثعلب و قروح ابریه و اختلاج اعضا و سعوط
او جهت شقیقه و شراب او کشنده کرم معده و مغثیات و نوعی از غار مشهور است که یونانی خاماداقی گویند
شاخهای او بلندتر و برگش عریضتر و خشونت ان بیشتر و در مغرب با ان دباغت میکنند و حمول عصاره او
مدر حیض و شرب برگ او با شراب مسکن مغص است غالیون در قانون در حرف جیم مذکور است
و بلغت یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه از نبات حکم پنیرمایه دارد در بستن شیر و برگش دراز و گلش
زرد و انبوه و خوشبو و نزدیک بتهای البنایه میروید در اول گرم و در دوم خشک و حابس نزف الدم و ضماد
گل او جهت سوختگی اتش و قطع خون جراحتها و با روغن گل جهت اعیا نافعست و بیخ او در اخر اول
گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه است اغاز اسم فارسی نوعی از مرغ ابی است بزرگتر از اردک و در افعال
مثل بط و از ان گرمتر و غلیظتر و روغن او محلل و مفتح و جهت ریاح و پیچش شکم و استسقا و درد مفاصل

ترا و ضمادا

شربا و ضمادا نافع غالیس بلغت یونانی بمعنی منتن الرائحه است و در قانون در حرف جیم ذکر یافته و غالوسیس بواو
نیز امده و در طبرستان بلهیم نامند و در دشتها و خرابها بسیار میروید نباتی است بقدر نبات ابخره و برگش باملاست
و بدبوی و گلش سفید و چتری مانند گل شبت و ثمرش بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب
میشود و در دوار المرء سرکه را بان رنگین میسازند و طبیخ ان سفید و با تجویف در سیم گرم و خشک و محلل
خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم مزمن انثیان خصوصا چون برگ و شاخ او را
با سرکه زودی در دیار ضماد کنند و خوردن ساق او بجای سبزی جهت سرفه کهنه و بهر و ضیق النفس و ربو
و درد سینه بی عدیل و چیزی که یکی از قائم مقام او ندانسته اند و مفتح سدد و مفتت حصات و مدر بول
و حیض و محلل ریاح و جهت جرب و حکه و بالخاصیه جهت ملال صفراوی مفید و شربتش تا پنج درم است و اب
او با روغن زیتون جهت پاک کردن چرک معادن موثرات و نقیع بیخ او بقدر ده درهم مسهل قوی
بلغم و سودای رقیق و سریع العمل است اغاریقون چیزیست شبیه به بیخ و از جزایر دریای روم ارند و در جوف
درختهای انجیر و جمیز و امثال ان بسبب تعفن متکون میگردد و مانند قارچ که از درخت بلوط بهم میرسد
و بهترین او سفید و سبک و نرمست که بنازکی مالیدن از هم ریزد و طبقه او بزرگ مقدار باشد و این قسم را
بی طبقه و در طبقات بخلاف انثی است و استعمال ان جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او
قریب بسموم و شرط است که بدون کوفتن بر روی پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و اجزای سمیه او
که شبیه بتاخیهیده است بماند چه هرگاه کوفته شود اجزای ردیه هم از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال
باقیست مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و با حلاوه و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط
بهر یک و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده و پادزهر گزیدن افعی و عقرب و بغایت مقوی
عصب و جاذب مواد از اقاصی بدن و مقوی دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع وهن عضل و با هلیله
کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع شقیقه و درد سر مزمن و با رب سوس و انیسون جهت درد سینه و سرفه
و ضیق النفس و امثال ان و با اب جهت قطع نزف الدم سینه و با فاطیتا جهت صرع و با ریوند چینی جهت
امراض جگر و معده و به تنهایی جهت ترش شدن طعام در معده و نزلات و با رازیانه جهت سنگ گرده و مثانه
و درد احشا و کمر و گرده و با شراب جهت سموم و با سکنجبین جهت سپرز و یرقان سددی و با مثل او اسارون
جهت استسقا و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و با صبر جهت عرق النسا و مفاصل و تبهای نوبه و لرزدار و امراض
اعصاب و اختناق رحم و قرحه و با جند جهت اقسام قولنج و حقنه او جهت تبهای وبائی و قولنجها و غیره
او با میفختج جهت ورم بارده حلق نافع و داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و اقسام زبونان هلاک
و مورث کرب و مصلحش او در همه احوال جندبیدستر و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش نصف ان شحم حنظل و نزد بعضی

مثلا او تربد و ربع ان زنجبیل و زرد جمعی دو وزن ان نافع است اغاراغی اسم ترکی کیاه الطرثوث و در لرستان
و کوهستانهای کرمان فارزان نامند غالیه از مرکبات قدیمه و مخترع ان جالینوس است و اصل او مشک و عنبر و روغن
بان و حب لبه و عرقهای خوشبو که بجا احوال العود و سک و رامک و موم و لادن و امثال ان اضافه
نمایند و در دستور است چند قسم ان مذکورات جهة اصلاح حال رحم و تقویة دل و لذة جماع و رفع
امراض فرج و فالج و لقوه و خدر و تقویة قوتها و ارواح و اعضا مؤثر است اغاسول رومی ابو قالس
غاسولا اشنان است غالی اسم یونانی کبر است غابش بفتح غین و تشدید با اسم عنب الثعلب است غالاالوطی
اسم یونانی ترمس است اغاغاطی اسم یونانی حجر الحاغیطوس است غاغه فودنج است غابانک شاهتره است اغبیرا
بفارسی سنجد و بترکی ایکده کویند بهترین او درشت شیرین او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و قلیل
الغذا و موافق امزجة الاطفال و مقوی معده و قوة ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات
بدماغ و جهة قی و اسهال صفراوی و دیج و سیلان رطوبات و سرفه خا و صداع نافع و مضر قوتها و مصلحش
شکر و قدر شربتش تا پنجاه عدد است او شکوفه او سفید مایل بزردی و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصا
در زنان و در دوم کرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مقوی دل و نافع لرزهای بارده و جهة امراض
حکمی مثل استسقا و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحه ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع
و مربای او در روغن زیتون جهة مفاصل و استرخا و دراز کردن موی مجرب و قدر شربتش یکمثقال
و عرق کل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم ان و از و ضعیفتر است اغبیرا الوحی بفارسی
کرد اسیا نامند و سعوط ان جهة قطع رعاف و ضماد ش جهة منع ریختن موی چشم و تقویة اعصاب است
غباریه عنب الثعلب است غبیری درخت سدر خار دار است غداف نوعی از کلاغ است بقدر زاغچه و اغبر
سیاه غالب و منقار و پای او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه و منقار و پای او سرخ است کرم و خشک
و کوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت جهة ریاح تهیگاه و در زانو نافع و زبل او رز
حالی و تند و رافع اثار و مقوی باصره است اغراب اسم جنس کلاغ است و ابلق او را غراب ابقع و سیاه او را غراب
اسود و بترکی قورقون کویند و سیاه کوچک او که در کشتزارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع و بفارسی
کلاغ سیاه نامند و انچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند
و غیر غذا است و در خواص مانند غراب الزرع و اضعف از وست کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم
کرم و خشک و خوردن او را در قطع باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم او مورث بیخوابی و اجتناب
از خوردن کوشت او لایق است و زاغ بغایة ردی الغذا و در سیم کرم و خشک و در خواص مثل غداف
و جلوس در طبیخ او جهة ریاح رحم مفید است و چون زنده او را در ظرفی کذاشته با براده حدید در شبها

الغین مع الزای

مثل سرکه و اب ترنج چهل روز در سرکین اسب دفن کنند تا حل شود خضاب مجرب دانسته اند و کویند تا مدتی بید
رنک او تغیر نمیکند و در تغییر رنک وضع و رویانیدن موی مجرب است و کلاغ سیاه و زاغچه در اول کرم و خشک
و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه است و زهره اقسام کلاغ جهة بیاض چشم
و ناخنه و زبل ان جهة برص و جمیع اثار نافع است غری بفارسی سریشم و بترکی یا پوشقان نامند و ان
عبارت است از چیزهای چسبنده که وصل اجسام بان کنند و انواع میباشد و مطلق سریشم است که از پوست کاو
سازند و بعد از ان سریشم ماهی و مجموع ان کرم و خشکند متفاوت مراتب غری الجلود سریشمی است که از پوست
حیوانات بتکرار جوشانیدن بعمل ارند تا مهرا کردد و بکذارند تا صاف شود و عمل را اعاده کنند تا بحدی
که جرم از ان متمیز شود انکاه در افتاب چندان کذارند بهم رسد که بحد انعقاد رسد و بهترین او معمول
از پوست کاو است در دوم کرم و خشک و شرب او جهة قرحه ریه و نفث الدم سینه و ضماد او جهة منع ورم زخمها
و سوختکی اتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و دفع برص و بهق و فتق و قیله و جرب
متقرح و قوبا و تقشر جلد نافع و سوخته مغسول او قائم مقام توتیا است اغری السمک رطوبة منجمدی است
که در شکم ماهی بینی دراز که حوت البحر نامند و امثال ان بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید میباشد کرمی و خشکی
او کمتر از غری الجلود و در جمیع افعال مانند ان و مداومت او روزی از یکمثقال تا دو مثقال جهة سل
مجرب است و ضماد ش جهة شقاق رخسار و برص مفید و انچه از نشاسته و برنج و امثال ان ترتیب دهند در ساع
قریب بافعال ان و سریشم پنیر در صنایع غریبه عجیب الفعل است و در دستور مذکورات غرب درختی است عظیم
و در اصفهان و سک و درشتکاین و دیلم او جا نامند و کویا باین اسم مشتق از الاء یونانی باشد در دوم سرد
خشک و قابض و مجفف بی لذع و شرب برک او با فلفل دافع قولنج ایلاوس و معص و باب مانع حمل
کویند بتجربه رسیده است او ضماد برک تازه او جهة جراحات تازه و اب افشرده او جهة رفع سیلان چرک اعضای
باطنی و سده حکمی و غرغره ان جهة اخراج زلو که در حلق مانده باشد و دود و رخت او جهة اکله و جرب
مزمنه مفید و بیخ مسحوق او که با عصاره برک ان و روغن کل در پوست انار طبخ دهند جهة درد کوش
بغایت مؤثر و نطول طبیخ ان جهة نقرس و دفع نخاله موی سر و شکوفه و پوست سوخته او با سرکه جهة
تحلیل و ذرور شکوفه او جهة خشک کردن جراحات و صمغ و رطوبة سایله او جهة جلای بصر و بیاض و رفع ورم
و اثار سعدیل و چوب محرق مغسول او قائم مقام توتیا و مضر کرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش پیرو زن او
اقاقیا است اغرقد نوع سفید بزرک عوسج است اغرز بلغة شام نوع کوچک عصا الراعی است اغرسا داس است اغربیب نوعی
از انکور سیاه است غریف اسم یا سمین است اغرم اسم فارسی میش کوهی است غرهج اسم فارسی شونیز است اغزال
بفارسی اهو و بترکی جیران نامند و بچه او را تا شش ماه طلی و از شش تا سه سال الدا جشف و تا شش سال راظبی

الغین مع الزای

کویند دراخر درجه دوم کرم وخشک واز سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسان وموافق مرطوبین ومبرودین و
سریع الهضم ومجفف وقلیل الغذا وجهة خفقان ویرقان وفالج وامراض بارده عصبانی نافع وطلای خون
او موجب درازی موی ونشستن بر روی پوست و باعث دوری هوام وتعلیق ان جهة سپرز نافع و
کوشت او مصدع وکباب او مورث قولنج ومصلح ان ترشیها وسکنجبین است وچون خصیه او را صعتر
ونمک پاشیده خشک کنند فرزجه ان قاطع حیض است وسرکین او با پیه جالی وطلای مطبوخ ان در سرکه
جهة اورام بلغمی وتهییج مفید است واهوی چین که مشک از وی بهم میرسد بنا سیاهست ودر پشت او
خط سفیدی وشاخ او منحنی وبعدی دراز است که بدنباله او میرسد وان کرم وخشک تر از سایر

العین مع السین

اصناف آهو است غزال الماء طحلب است غسل خطمی است غسول اشنانست واذخر را نیز نامند غسلج اذربو است

العین مع الصاد

غساملح است غصا چینی کاسنی چینی است سونا وجالی دندان وقاطع خون لثه وزخمهای تازه

العین مع اللام

وبغایت مجفف است وغضار مطلق کاسه سفالین مرتجح است غلقی علقه است ونزد جمعی نجیت بقدر ترب
وثمرش مثل ثمر کبر ومثلث وبرکش شبیه بناخن ودر جوف ثمر چیزی مانند پنبه وتخمش مثل دانه امرود
وصلب وشیری که از و حاصل میشود مسهل قوی ومهلک وطلای او رافع ثالیل است غلجن اسم یونانی
فودنج است غلیجا عریا اسم یونانی مشکطرامشیع است که فودنج جبلی باشد وغلیجا بمعنی ریحان وعریا
بمعنی کوهست غلوفس اسم یونانی طیوراست غلوفن اسم یونانی ماميثا است غلوفریا اسم یونانی اصل السوس است

العین مع المیم والنون

غلیواج اسم فارسی حداة است غلول قثاء بری است غمامه اسفنج است غندبا اسم عربی عنکبوت است غنم

العین مع الواو والیاء

ضان است غوشنه بلغة ما وراء النهر نوعی از فطر است که بترکی کیلک نامند بهتر از اقسام فطر وموافق
محرور المزاج ودیر هضم ومضر معده ومصلحش ترهای نجبیل وکلقند است غوره اسم فارسی حصرم است
غوره خرما بلح است وبسر غوغا اسم اصفهانی شجره است غیاره زنبق است غیم اسفنج است غلیفطر

حرف الفاء مع الالف

سنبل الطیب است فاوانیا بیخ نباتیست کمتر از ذرعی وپرشعبه وقسم نر او شبیه به نبات زردک وبیخش
یکعدد وبقدر شبری وسطبری انگشتی وچون بشکنند دو خط صلیبی در جوف او مشاهده کرده‌اند و
اورا عود صلیب نامند وقسم ماده او را بیخش هفت وهشت عدد وشبیه به بلوط وجوف او بی خط
صلیبی ونباتش مثل کرفس تری وکلش بنفش مایل بسیاهی وغلاف ثمرش شبیه بغلاف بادام ودانهای او مانند
دانه انار وبیاض سرخ ووسط دانها سیاه مایل به بنفشی وباقبض وتلخی وازمطلق فاوانیا مراد قسم نر او است
قوتش تا هفت سال باقی ودراخر دوم کرم وخشک است وتصریح نموده اند که چون آفتاب در میزان
بوده اورا بغیر آلت آهنی قطع کنند اثار بالخاصیه او موثر است والا منحصر در افعال مزاجیه او وبیخ
با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از نر دانسته اند واو محلل ریاح غلیظه ومدر حیض وملطف

ونفتح

ومفتح ومجفف وباقوة قابضه ومقوی جگر وکرده وبجهة صرع بغایت نافع حتی تعلیق ان ومطبوخ او
در شراب حابس اسهال وشراب او باشراب مسکن درد معده وبخور او جهة اکثر امراض دماغی مفید وضماد
او جهة صرع وضربه وسقطه ودفع اثار بثره ونقرس نافع ومضر معده ومصلحش کثیرا وشربتش یک مثقال
وبدلش در صرع زمردانست ودر سایر امراض زراوند مدحرج وتخم او مخرج اخلاط لزجه وحابس حیض
ونزف الدم وجهة فالج ورعشه وصرع وجنون ووسواس وتا پانزده عدد او باشراب قابض جهة نزف
الدم رحم ودرد وسوزش معده وسلس مثانه اطفال با ماء العسل جهة کابوس وصرع وبخور ثمر او جهة
صرع وجنون وتعلیق او جهة رفع فزع اطفال وسعوط روغن ثمر او جهة صرع مفید وداشتن صلیبی
او با خود که در پارچه زرد بسته باشد وحایض مس ان نکرده باشد وبشروط مذکوره قطع کرده باشد
جهة عسر ولادت ودفع سحر وهیبت در نظرها مجرب دانسته اند وکویند در خانه که ان باشد جن وجانوران
کزنده داخل نمیشوند وچون قمر نظر تثلیث بزهره داشته باشد در زیر سر دو خصم کذارند موجب الفت
وآشتی ایشان شود فاط مجهول الماهیه است ورازی کوید دوائیست که از ترکستان ارند جهة رفع سموم
خصوصا شوکران نافع فادخ بخاء معجمه بلغة هندی اسم بندق هندی است ومؤلف اختیارات انرا اشتباه
بنوعی از حجر السم کرده کوید سنکی است زرد مایل بسفیدی وبعضی مایل بسبزی وبرنکهای دیکر است
که چون بروی سنک با زردچوبه بسایند بوی تند پسته شود ودر افعی نیوزد فادزهر معرب پازهر
است وان عبارتست از چیزی که حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند ومراد از مطلق او پادزهر معدنی است
ومؤلف اختیارات منحصر در حجر التیس وحجر الحیه دانسته وخلاف جمهور است فاغره بفارسی فاخره وکبابه هندی
شکافته نامند وان بزرکتر از کبابه وبقدر نخودی وتا بنصف شکافته ودر جوف او دانه شکافته کوچکی
مدور وسیاه وبراق وباعطریه وازهند وبلاد سودان ارند دراول دوم کرم ودراخر ان خشک وقوت او
محلله وبیا قابض ومقوی معده وضماد ها وجکر ومفتح سدد ومنقی اخلاط بلغمی وسوداوی وجهة
اسهال مزمن وجنون ورياح غلیظه وامراض بارده دماغی واحشا نافع ومحلل وبوییدن او جهة تقویه
دماغ ودل مفید است ومصدع محرورو مصلحش کافور وبنفشه وروغن بادام وکلاب وشربتش تا دو درهم است
فاد بفارسی موش وبترکی سیچقان نامند در سیم کرم وخشک وخوردن او مورث نسیان واطلاق ذمیمه زردی
وضماد شق کرده او جاذب پیکان وخار از بدن ورافع سم عقرب ومحلل خنازیر وجلوس در طبیخ او رافع
عسر بول وخون او جهة قطع ثالیل ومسامیر مجرب وسرکین او وسر او که سوخته باشند با سرکه جهة رویانیدن
موی داء الثعلب وشرب سرکین او مسهل اخلاط غلیظه وپاک کننده مخرج سنگ کرده ومثانه وشیاف
ان بغایت ملین طبع ودافع عسر بول وقدر شربتش تا نیم درهم او بخور او باعث کریزانیدن موش است

و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخم پلنگ بولکند باعث هلاک زخمدار کرده و مکرر بتجربه
رسیده و لهذا در ولایت دار المرز بجهة زخم پلنگ در میان ابها خوابگاه ترتیب میدهند که موش عبور
نتواند کرد و او در ین امر بسیار حریص است فارة البیش بیش موشانست فاشرا بلغة سریانیست و بفارسی
هزارچشان نامند و در تنکابن و طبرستان الاملك بنا تش شبیه بتاك انکور و خاردار و برکش با ملاست
و مایل بتدویر و بر بجاور خود می پیچد و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و براق و خوشه دار و در زمستان ثمرش
بی برك میباشد در اخر دوم کرم و خشك و بیخش کرمتر از ثمر و برك و باصرة و جالی و ملطف و محلل و تریاق
سموم هوام و قاتل جنین و مخرج ان و مدر فضلات خصوصا شیر و مفتح و مفتت حصات و جهة ورم سپرز
خصوصا با سرکه مجرب دانسته اند و جهة صرع و نسیان و سدد و فالج و با عسل جهة سرفهٔ کهنه و شدخ عضل
و درد معده و پهلو و ریاح معده و امعا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربتش تا یکمثقال و ابا او
که در بهار درختان او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقیئ قوی و قدر شربتش یکمثقال و از ثمر و برك دو درم
و ضماد بیخ او جهة سپرز و با سرکه جهة جرب و تقشر جلد و کلف و ثالیل و بثور لبنیه و اثار سیاه و کثودن
دمل و مستحکم نمودن عضو شکسته نافع و روغنی که در روغن بیخ او را جوشانیده باشند جهة جمیع دردهای
بارده و بواسیر و حصف و رفع چرك زخمها و تحلیل صلابات و باکرسنه جهة ازالهٔ اثار جلد مفید
و طلوس در طبیخ او جهة پاك کردن چرك زخم و اخراج جنین موثر و کویند اکثار بیخ فاشرا و ثمرش مضر سرایت
و موزث اختلاط ذهن و مصلحان بعد از قی کردن خوردن ربوب و ثمرا و افعال قریب به بیخ او و ضماد
سرشتهٔ موی و جوشیدن ساقهای تازهٔ او کر پخته باشند دافع وجع فواد و درد معده و مسهل محدث شرا است
و بدل بیخ و ثمر او بوزنان در وبج و نصفان دباسه است فاشرشین نباتش در پیچیدن بجاور خود
شبیه است بلبلاب و در رنك مخالف فاشرا و بفارسی ششبندان نامند ساق او سیاه و ثمرش مانند فاشرا
و سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیفه از فاشرا و ضماد برکش جهة زخمها خیوانات
و التوای عصب نافع است فالنجیقن لغة یونانی و بمعنی دواء الزنبیل است از ریشه نبات او دو و سه شاخ مدور
و در بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع میباشد و برکش باریك و کلش سفید و شبیه بنوس و از ان
کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدسی و از ان باریکتر و بیخش کوچك و باریك و زرد و بعد از
خشکی سفید میشود در سیم کرم و خشك و برك و کل او جهة کزیدن رتیلا و عقرب و دفع مغص مجرب
الاثر است فانید در شکر مذکور شد و در فانید سنجری و خزانی اختلاف کرده اند و کویند معمول
از شکر وارد جو خزانی و بی ارد جو سنجری او منسوب بسجستان است و از ترنجبین و شکر فصل ترتیب میدهند
و کویند منسوب بشجر بضم شین و سکون حاء مهمله است که بلدی از عمانست در حرارت معتدل و با رطوبة

ولین

وملین طبع و جهة سینه و سرفه مفید است فافر بلغة مصر قسمی از بردی است که از و کاغذ میسازند فا فا نختم
مرغیست خاکستری رنك و طوق دار و قریب بکبوتر در اخر دوم کرم و خشك و زهرهٔ او جهة فالج و رعشه
و امراض عصبیه و ریاح غلیظه و تفتیح سدد نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و مصلحش شکر و روغنها
و سرکه است و قطور خون کرم او جهة بیاض چشم موثر و زبل او جهة کلف و با سرکه جهة تحلیل و نضج اورام است
فاسی تخمیست سرخ و خمیده و تلخ و قلاع او مثل خرنوب و برکش مانند برك نخود در میان کندم و جو میروید
و بیوتات اند و چاروان نامند در اول کرم و تر و لطیف و قابض و مفتح سدهٔ احشا و جهة درد مفاصل
و عسر النفس و سپرز نافع و فرزجهٔ او با عسل مانع حمل و شرب جوشاندهٔ او در روغن زیتون کشندهٔ کرم
معده و قدر شربتش دو درهم است افارغه فاغره است افافور اسم عربی برنجاسف است افارلورحیا بلغة یونانی بمعنی
حشیشة التاخر است فاغیه بعین معجمه شکوفهٔ حنا است و در انجا مذکور شد و این شامل جمیع شکوفهها است و بعضی
مهملهٔ بیخ او سپید است فالنجیطس و فالاینجقون فالنجیقن است فارسیا اسم یونانی جو است فافانس اسقیوس
اسم یونانی دو قوی کبیرات فافانس حمرونیون دو قوی کوچك است فالاهس فاسمی فارسیا اند و طود است
فاعیس مرزنجوش است فارس الماء سطراطیعوس است فابثی الیونانی باقلی است فابثر بنیطی ماسه است افارفا
بلغة یونانی حلبه است افافش اسم یونانی بطیخ است فافرهس اسم یونانی بردی است فاسطرم اسم یونانی خنثی است
و بتاء منقوط نیز امده است فاحسه جندبیدستر است فافانس ابراقلیون بنات جاوشیر است فاغرش شیطرج
هندی است فالوغوس لقلق است فاها اسم هندی حنطیانا است فاتایل الرهبان نبست انبا بقدر ذرعی و بتیره و نهال مایل
بسفیدی و برکش مانند برك حنا و کوچکتر از ان و کلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تخم تره تیزك و خوشبو و بیخش منبتش
کنار دریا و رود خانها و ریك زارها است در اخر دوم کرم و خشك و بیخها مقوی باه و رافع زکام و عسر النفس
و سرفه و ربو و ریاح غلیظه و ضماد او محلل صلابات و رافع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورم انثیان و نسج
عصبه و مربای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مشهی معده و کرده و مثانه و مدر بول و محرك باه و محلل موا
بارده است فتیله بفارسی شیاف نامند جهة تلیین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعمل است و در رحمی که قوه مسهل
نداشته باشد بدل حقنه و اقسام ان در دستورات مذکورات فتیت نان خشك است که بابا ترم نمایند
باشد و مستعمل او از نان کندم است قلیل الغذا و مجفف رطوبة معده و مولد ریاح و سودا و دیر هضم
و مضر احشاء ضعیفه و کهنهٔ او بیاد زبونتر و مورث قولنج و سدد و مصلحش شکرات فنا سیاست انجل
بفارسی ترب نامند بری و بستانی و شامی میباشد شامی انست که تخم شلغم را در بوته ترب کرده غرس نمایند یا بعکس و بری
او تندتر از بستانی و بدرازی و بزرکی او نیست و قوتش بخردل قریب تر و نزد بعضی خردل بری عبارت از وست
و بستانی اقسام مثل سفید و بیرون سیاه قویتر از سفید مستطیل و تخم اقسام ان قویتر از سایر اجزا و بعد از ان پوست

الفاء مع الجیم

وبرك ریزه او وبعضی ان برك بزرك وكوشتا وبمراتب مذكوره تا سیم كرم ودر دوم خشك ومدر بول
وبعد از طعام هاضم ومخرج ریاح ومحرك اروغ وبا اندك تلیین ونیكو كننده رنك رخسار ومدر
خوردن او باعث رویدن موی كه ریخته باشد ووبا ومفتح سدد ومعین قی خصوصا با عسل
ومطبوخ او جهة سرفه مزمن وتلطیف خلط غلیظ واحتباس حیض ودفع ضرر قطر مفید واكثار
او مولد قمل وكویند بعد از خوردن ان چون عقرب بكزد درد ان محسوس نكردد واب او كشنده عقرب است
وطلای او بر بدن مانع مقاربت هوام واب شاخهای او را كه بدون برك كوفته باشند بقدر یكوقیه جهة
سنك مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سكنجبین واب برك وشاخ او بقدر ربع رطل با شكر
جهة اخراج زرداب ومستسقی نافع وچون درجوف ترب روغن كل ریخته كرم كنند قطور او جهة
درد كوش سریع الاثر وچون ترب را سوراخها كرده چهار درم تخم شلغم را در ان جای دهند وثقبها را
با پردهای ترب مسدود نموده در خمیر بكیرند ودر اتش بپزند وبا عسل تناول نمایند در اخراج
سنك مثانه مجربست وباید سه روز بدستور سلوك نمایند واكثار خوردن ترب مورث مغص
وتعفن خلط ومضر سر وحلق ودندان ومصلحش عسل وزیره كرمانی كه در سركه خیسانیده باشند
وضماد او جهة قروح خبیثه وكمنه تحت چشم وباشیلم جهة رویانیدن موی داء الثعلب وجوششها
اب دار مفید وپرورده او در سركه قاطع اخلاط غلیظه واصلا ضرری در ونیست وتخم ترب مدر
بول وشیر وحیض ومحرك باه ومقی وجهة درد جكر بارد وورم سپرز وباشراب جهة كزیدن مار
دار ودر ثنا افعال قویتر از اصل ان ونیم مثقال او بعد از طعام هاضم وبا سكنجبین بغایت مقی جكر
وضماد او جهة قوبا وباسركه جهة زخم غانغرایا وبا عسل جهة درد مفاصل وبا كندش وسركه جهة بهق
سیاه مجرب وقدر شربتش از تخم او یكدرهم واز اب او سی درهم واز ثلث جرم او درهم است وبزری او لیاد
كرم ومورث التهاب وخوردنش ومستعمل نیست وشامی انواع قوتش مركب از شلغم وترب بستانی است
وكرمتر از شلغم وضعیفتر از ترب ومدر بول ومحلل رطوبات واكثار او مقی ومصلحش نمك است
وروغن ترب كه از تخم او واب بركش در ابتدای تخم بستن ترتیب دهند بیاسمین وقایم مقام روغن
زیتون كهنه وروغن لبانست ولطیف وكرمتر از روغن بیدانجیر ومحلل قوی واشامیدن وطلا
كردن او فادزهر كزیدن عقرب وتدهین او جهة رفع شیلش كه بعد از امراض بهم رسد وجهة فالج ولقوه وبهق
وبرص وخشونت بشره وطلای ان ودرد كوش وریاحی كه در كوش بهم رسد نافعست ومؤلف تذكره كوید
كه چون ترب را خاییده بكذارند تا متعفن شود كرمها از ان متكون میكردد وچون در ظرفی ضبط
نمایند تا یكدیكر را خورده چند عددی بماند واز ان حل كنند در حل معادن سعد ل وافعال غریبه از ان

فجل باعشقی

الفاء مع الجیم

فجل باعشقی فجل شامی است **فرفیون** اسم صمغی است خاكستری رنك مایل بزردی وكهنه او مایل بسرخی ومتخلخل
وطعم وبوی او تند ونبات او شبیه بكاهو وشیر دار وسفید وباشعبها وخار ناك وقسمی از ان برك
سیاه وخارش تند تر وشیرش بیشتر واز بلاد سودان خیزد وبسبب تندی شیر او كه بوی ان تا مه نرسد از دور
حربه بان میرسانند تا شكافته شود وقبل از شكافتن در زیر ان كیاه شكنبه كوسفندی را آهسته كرده
میكذارند وبعد از ان حربه باو میرسانند وبیكدفعه شیرها فرو ریخته در شكنبه جمع میشود پس خشك
كرده استعمال مینمایند ومغشوش ان با انزروت وبصمغ در اب زود حل میشود بخلاف غیر مغشوش و
بدستور مغشوش او متخلخل وتند طعم نیست وزبان را زود متأثر نمیكند وقوت فرفیون تا چهار سال باقیست وچون
با باقلی مقشر ضبط نمایند هیچ وقت از قوت نمی افتد ومؤلف اختیارات كوید كه ان درخت مازریون است
واصلی ندارد در چهارم كرم وخشك وملطف وبغایت محرق ومسهل زرداب وبلغم وجهة استسقا
وسپرز وعرق النسا ومفاصل ورفع ضرر سموم ودرد ورك وكمر كه از بلغم باشد بغایت نافع
وشربا ومسقط جنین وفرزجه او باعث بهم امدن فم رحم ومانع سقوط طفل واكتحال او با عسل
جهة نزول اب مفید وحدت وسوزش او در چشم مدتی باقی میماند وسعوط او با ارجینه جهة سبل
ودمعه وحمره چشم وتنقیه دماغ وضماد او بر استخوان باعث تقشر ان وطلای او رافع كوشت
زیاد زخمها وبر زخم سك دیوانه كزیده ولدغ هوام رافع سمیت ان وبا روغنها جهة فالج ولقوه وخدر
وامراض اعصاب ودرد مفاصل وبا زعفران وافیون جهة تسكین اقسام ضربان مفید وحمول او بقدر
حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض بغایت مجرب واكر احداث سوزش نماید روغن كل سرخ دافع انست وكه یك حبه
او كه با مشك ساییده باشند فرزجه ان جهة اعانت حمل وتضییق فرج وتقویه رحم ودفع بدبوی ان
ومصلح او مقل ورب سوس وسایر صموغ وروغن بادام وقسم سیاه او قتال وقدر شربتش دو قیراط
وبدلش دو دانك مازریون ودر قولنج چند وزن او موجب اختلال العقل والتهاب معده وفواق
ودر بعضی امزجه مسهل مفرط ودر بعضی قابض بافراط ورافع ان زبد قوی ومیوها **فراسیون**
نباتیست مابین شجر وكیاه وشاخهای چهار بلك ان از یك اصل میروید ومربع وبا اندك زغب ومایل بسفیدی
وبركش بقدر ناخن انكشت مهین ومایل باستداره وچین دار وباخشونت وتلخ وتخمش محیط شاخ او وبعضی از ان
كل ان مایل بزردی وبعضی مایل بازرقی ومنبتش خرابها وكوهها ودر اخر ثور وابتدای جوزا كل میكند وقوتش
تا شش سال باقیست ومؤلف اختیارات اكرات جبلی دانسته واز این جهة فراسیون نزد عطاران این شهر
مفقود ومعدوم است در دوم كرم ودر سیم خشك ومفتح سده جكر وسپرز وبغایت منقی سینه وشش از
لزجات ومدر حیض وبول وشیر وعرق ومحلل ریاح غلیظه وبلغم غلیظ وبا قوة تریاقیة وجالی اعضاء كه

باطنی وظاهری ومقوی ان ومخرج مشیمه ودافع ضرر قطرها مثال ان وطبیخ او با شکر ولعیه وعسل وایرسا
جهة ربو وسرفهٔ کهنه وضیق النفس وباشربت بنفشه جهة قرحهٔ ریه والتیام جراحتان بعید یل وبا رو غن
کل وزیتون جهة درد امعا وبا ادویهٔ مناسبه جهة درد سینه وپهلو وتهیکاه وسنك مثانه وخایید
وبلع کردن اب او جهة قلاع ودرد معده وضماد او جهة جراحات کهنه وواخس بر دن کوشت فاسد زخمها
وتحلیل خنازیر ونضج دمل وکشودن ان نافع خصوصاً چون تازهٔ اورا باپیه کوده نرکوبیده باشند و
باروغن بنفشه جهة انتفاخ پلك چشم وورم که از ضربه وسقطه بهم رسد وشکستکی اعضا و طلاء
مطبوخ او باب جهة دباج مثانه وعسر بول ودرد ها واصلاح رحم ومقعد وزخم سك دیوانه کزیده
مفید وعصارهٔ او بهترین ادویهٔ چشم از بردن زردی یرقان که در چشم باقی باشد وجرب وسلاق
ودمعه ونزول اب وغشاوه وقطور او جهة کرانی سامعه ودرد کوش ورمن نافع ومضر مثانه وکرده عدی
که اکثار ان موجب ادرار خون میشود ومصلحش کثیرا وعسل وسنبل ونزد بعضی ازیانه بادزهر
ضرر او ومقوی فعل اوست وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش در امراض سینه پرسیاوشان ووزن او
ودر تحلیل ریاح اسارون ودر سایر ارواح افتیمون وانیسون ثابت وچون زمین را مغاك کرده باتش کرم کرده
اتش را برداشته فراسیون را در ان فرش نماید علیلی را که از برودت ورباح زمین کیر شده باشد بروی
ان خوابانند وان فراسیون را لحاف کرده بپوشانند تا کرمی مغاك برطرف شود ودر رفع امراض مزمن
مجرب دانسته اند وچون فراسیون را در اب انکور ریخته سه ماه بکذارند وبعد از ان صاف کنند شراب مذکور
در رفع اورام باطنی وامراض سینه ودفع فضلات وموادبارده بغایت نافع است فرنجمشك معرب از برنجمشك
فارسی است وقرنفل بستانی نیز نامند وان بری وبستانی میباشد بری در امنبت سنکلاخها وبنات وساقش مربع وبرك
وبرکش مثل سوسنبر وتند بوی وباعطریه وبستانی را ساقش مربع وبرکش مانند ریحان کوهی وباخشونت ودر بوی
شبیه بقرنفل وتخمش مانند تخم ریحان وازان درازتر ومنبتش بستانها وخرابها دیاخرد وتم کرم وخشك ودر دوم
کرمتر وقویتر است مفتح سدهٔ دماغ وملطف ومقوی جکر ودل ومعدهٔ سرد وهاضم غذاهای غلیظ ورافع
اوخوشبو ودر افعال اقوی از مرزنجوش وسوسنبر وجهة وسواس وخفقان بلغمی وسوداوی وتحلیل
ریاح وتسکین مغص ودرد سر بارد ودر برانکیختن اشتها ورفع سپرز نافع ومولد التودا ومصدع
محرورین ومصلحش بنفشه وسکنجبین وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش سوسنبر وتخم او بیاخشك و مجفف
منی ومولد صدا که رشك کویند وهاضم ومنوط است وشربتش تا دو درهم وچون در سرکه وشراب و اب
انکور واشربه داخل کنند مانع تشنا است فرخ بفارسی جوجه وبترکی فرتیك نامند وبهترین ان جوجهٔ مرغ
وکبوتر است وخواص هر یك در دجاج وحمام مذکور شد ومساوت کتابکیر بچهٔ اباد ویه حارهٔ سیر مولد

جذام

جذام دانسته اند وپخته او باپیه اومقوی قوی باه وکویند خروس بچه بالخاصیه مضعف باه است فرس بترکی ات کویند
وبفارسی اسب نامند وکوشت او در اخر دوم کرم وخشك ومورث شجاعت وقساوت قلب ومبهی مبردین وسوخته
ان قاطع اسهال رطوبتی وکباب ان مولد خلط فاسد ومصلحش تر اجکنن واشامیدن دوغ واب انار است ودر تقویت
باه باشیر تیتا ولنمودن وپنیر مایهٔ او بقدر نیم مثقال دافع اسهال مزمن وقرحهٔ امعا است وخون تازه او که منجمد
کمر باشد از سموم وطلای ان مغیر رنك وضح ودرد وجلد سوخته او با موی دافع جوشش ها است وکویند چون
دندان اسیای اورا بر ساق کسی به بندند از حرکت ماندکی نیابد واکر پای حیوان چهار پارا بدم اسب ببندند
لنك شود واکر پای حیوان چهار پارا بدم اسب ببندند لنك شود واکر در رخانه موی اورا بکذارند کیك داخل
انخانه نمیشود فرود وماهان دارد کویند مطلب است فرصاد اسم عربی توت سفید است فرفین اسم مغربی بقلة
الحمقا است واندیقون ونزد بعضی مسمی باین اسم است افرفخ بقلة الحمقا است فرفیر بکسرها اسم عربی بنفسج است فرفار درختیست
بقدر درخت چنار وبرکش مثل برك بادام وکلش مانند کل سرخ وبغایت خوش منظر وبد افعال الضعیفه از کلها است
فرشه اسم عربی شیرهائیست که باز روده تخم با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ وشبیه به اغور شود ودر افعال مثل لبا است
فرکیه اثر حکیم است افره بفتح اول وجزم را اسم عربی موبینه بیانز رنم است مانند بیهوده وفا قم وامثال انها است فرطاریون
رعی الحمام است افریقیه حلبه است افریدس اسم مصری ارنبا است فرار بلغة اکسیریان زیبق است فرا بتخفیف را حمار الوحش است فرطون
طلق است فرفت شاهتره است افروسیمون اسم یونانی اربنا است فرسیون اسم عربی نوعی از بادآورد است فرفیقا بصل
فرانیون اسم یونانی زبد البحرات فرسیا اسم رومی جباسه است افرطس اسم یونانی مارشا خدار است فرصید بتمیمی کوید
عجم الزبیب وعجم العنب است فراشك اسم هندی خطاف است فرجی اسم فارسی سمین است فربك وفره اسم ترکی فراج است
فری اسم فارسی حلبه است افستق معرب از پسته فارسی است درختش وقریب بدرخت سقز وغیر مقشر پسته را مدت
مدید قوة باقیست ومغز اورا تا سه ماه واب لیموحافظ است مغز او در دوم کرم وخشك ونزد بعضی در اول
تر ومبهی وبارطوبت فضلیه وتریاق کزیدن هوام وسموم بارده ومفتح سدهٔ جکر ومولد خون صالح وموجب فربهی
بدن ومقوی معده بحدی که سایر لبوب ماکول با و نمیرسد خصوصاً چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود
وجهة درد جکر وقی وغثیان ومغص وسرفهٔ مزمن وتقویت دل وحافظه وذهن ورفع خفقان وبرودت جکر لاغری
کرده ویرقان وسپرز نافع ومصدع محرورین ومورث شری ومصلحش سرکه وترشیها ومیوها بارده وپوست
سرخ دقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت وخشك است وپوست سبز بیرونی او سرد وخشك وبغایت مقوی
معده ودل وقابض ورافع اسهال وتشنکی وقی وجهة تقویت دندان وخوشبو کردن دهان ودفع قلاع وپوست
سفید صلب او که طبیخ مفرطداده باشند جلوس در ابش جهة تروح مقعد مجربست وبطول الطبیخ پوست درخت
وبرك او جهة درد مقعد ورحم وجرب وحکه وجلس نزلات ودفع قمل ومداومت شستن موی بان جهة دفع

الفاء مع التیر

مونافع و روغن پسته مقوی غالیها وخوشبوکننده اطعمه وبالخاصیه مضر معده وسعوط او با مشك
جهة لقوه وتقویة حافظه وتنقیه دماغ مجرب وباعنبر جهة ازالهٔ وسواس وموّاسوداوی ودفع سموم موثر وجرم
ثمر درخت پسته که مغز نه بندد در بزغنج گذشت **فافس** بفارسی سار نامند حیوانیست بشکل عدس ودیار
جبهوی ودر مزاج قریب بدراریج ورایحهٔ او جهة اختناق رحم ودردان وشرب او باسرکه وشراب غرغرهٔ او
جهة اخراج زلوی که در حلق مانده باشد وکذاشتن سابیده او در سوراخ قضیب جهة احتباس بول ...
موثرا وبلع یکعدد ان جهة کزیدن مارشاخ دار وچون در شقیه با قلای کذاشته بلع نمایند جهة تب ربع بعد ...
یافته اند **فسلیون** اسم یونانی بزرقطونا **افوة الکلاب** اسم مصری عالیسرات ونزد بعضی شابانج **فستق**
الهاویة حب البانست **فستق الضبع** تعبل **افنیا** اسم عبرانی قاقله **افوابراثین** اسم عبری اسابع صفر ...
فشغ بفتحتین وغین معجمه بمعنی انجیزیت که بهجا ورخود به پیچد بجدی که او را به پوشاند وفاشرا وامثال
ازین جهة فشاغ نامند وفشغ از جنس فاشراست ونباتش شبیه بعنب الثعلب وشاخهای او باریکه وخار ... کمتر
وثمرش خوشه دار و برکش با خشونة ودانه اش بعد از رسیدن سرخ میکردد وطعم ان کزندهٔ زبان وبیخش صلب
وسطبر ومنبتش اجام ودر مواضع درشت نیز میروید وقسمی از ان بیخار ودانهٔ او بشکل باقلای مصری
وازان کوچکتر وبیاض سیاه وبرد ور او خط سفیدی وظاهرا لوبیای هندی عبارت ازان باشد قسم اول
در سیم کرم وخشك وشرب برك وثمرش رافع ضرر ادویهٔ سمیه ومفرح ومحلل ریاح وحافظ قوة غریزی است
وچون برك او را با عسل لعوق کرده طفل شیرخوار را بنادیج از وبدهند درمدة حیوة سموم حیوانی
وبناتی در او اثر نمیکند وقدر شربتش یکمثقال است وضماد قسم ثانی رادع اورام ومسکن درد مفاصل وخوردن
او مورث دیدن خوابهای پریشان ومولد خلط فاسد است **فصفصه** معرب اسپست فارسی ودر رطبه
مذکور است **فصیل** بچه شتراست **فضا** بکسر با عجم الزبیب است **فضه** بفارسی نقره وسیم وبترکی کوموش نامند و نکوتر
او را از کوکرد وزیبق پاك دانسته اند که کوکرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل انکه چون نقره را ازکوکرد مکلس
کرده دیگر وان کبریت که تکلیس ان نموده مثل خود زیبق را منعقد میسازد در اول سرد وخشك وکویند
معتدلست ودر تفریح وتقویت حرارت غریزیه بیاقوت وجهة خفقان وبدبوی دهان ودفع رطوبة لزجه وعفونة بلغم
ومالیخولیا وجنون ووسواس ودبو وسرفه واستسقا وسپرز وسنگ کرده ومثانه نافع وضماد او محلل
اورام ومار زیبق مقتول او نافع بواسیر ودر اکتحال جهة تقویة باصره مفید ومضر امعا ومصلحش کتیرا وشربتش
تا نیم درم ...او کوکرد خام باعث سیلان ونمك تلخ رافع انست وکویند که کوکرد غیرخام معتدل او وبعد ...
تعدیل موجب ثبات ارواح هاربه ومنقی منطرقات مشاکل خوبات وخوردن اشربه وخمور در ظرف نقره
باعث تفریح است **آفطر** نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد وبی برك وکل وساقش بیاکوتاه

الفاء مع الشین

الفاء مع الصاد

الفاء مع الضاد

الفاء مع الطاء

رجون او مملو از صفایح وماکول او را بترکی کبلك وبفارسی فارح نامند **فطر** وکماة اسم جنس ماکول وغیرماکول
الست ونزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال او وکماة مخصوص ماکول انست وهرچه بی لزوجت وبی رایحه بد وسفید
ومایل بسرخی باشد وکوچك واز زمین خوب روید ماکول است وسیاه او در غایة سمیت وهرچه از نوع سفید و
سرخ او در تحت درخت زیتون وانجیر وکرد کان وامثال ان روید ویا شور از سرکین وجیفها وامثال ان
رویکننده مشد وکویند سفید ماکول او تریاق نوع سرخ اوست وماکول او در دوم سرد وتر واکتحال اب
تازهٔ او جهة بیاض وتقویة باصره وپلك چشم نافع ومانع نزول اب خصوصا چون سرمه را بان پرورده کنند
وسابیدهٔ خشك ان رافع اسهال وذرب وزلق الامعا وضماد او باسرکه ثم ماهی وسرکه جهة فتق وقیله دیرا ... مکی
نافع مجرب ومداومت خوردن او باعث قطع نسل ودیر هضم ومولد خلط غلیظ وچون قبول عفونة کند
بعد افراط متعفن میشود ومسدد ومورث قولنج ودرد معده وفالج وسکته وبهترین مصلح او ابکامه ...
وخردل وپختن اوست با نمك وشبت وپودنه وروغن کنجد وزیتون وصعتر وفلفل وخوردن زنجبیل
پرورده ... جوارشات وخوردن ناب سرد بعد از ان بغایت مضر وبدستور با تخم مرغ وباکوشت خوردن از
خواص اوست که هرحیوانی اکه کسی را بکزد که فطر ماکول خورده باشد وهنوز از معده نکذشته هیچ دوا علاج
نمیکند وهرچه در زیر خم شراب وسرکه روید پوست او کشنده است وجوف خشك کردهٔ او مورث بیهوشی
وتریاق غیرماکول او سکنجبین با سرکین مرغ خانکی است **فطراساليون** یونانی بمعنی کرفس کوهی است واو را کرفس
ماقدونی نیز نامند وتخم او شبیه بنانخواه وخوشبوتر از ان وتندتر است وبهترین اجزای او تخم ان ودر سیم کرم
وخشك وقاطع لزوجات ومدر بول وبغایت مدر حیض قوی الاثر ومخرج جنین ومحلل نفخ ومقاوم
سموم بارده ومشهی وبغایت مفتح وجهة مغص ودرد پهلو مفید ودر جمیع افعال قویتر از سایر اقسام
کرفس است بالفعل تخم کرفس نبطی را بجای او استعمال میکنند وان مدور بقدر فلفلی ومایل بدرازی وبیرون
سیاه واندرون سفید مایل بزردی وتند طعم وبرك نبات او عریض وباندك حدتی وچترکل او مثل چتر
ودرتنکابن وایلهیم نامند وان قسم را بعضی ضعیفتر از فطراساليون وجمعی مثل ان میدانند واو مدرعرق
ورافع عرق النسا وتهییج وفرحه‌ها ومسقط جنین ودر سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است ودر کاف
انشا مذکور میشود **فطس** و**فطوس** حب الاس **افطیر** نان بیخمیر مایه وزبونتین نان نهاست **افطوریدوس** اسم یونانی جاوشیر است
فقع بترکی دنبلان وبفارسی کشنج نامند واو غیر اقسام فطر است ومدور قریب بقدر نارنج وکوچکتر از ان ودر زیر
زمین نزدیك بسطح زمین متکون میکردد وشیرین ولذیذ وسرد وتر وبهتر از فطر ماکول وغلیظ واصلاح ان بدستوری است
که در فطر مذکور شد **فقاع** نوعی از نبیذات ومسکر نیست واز ادویهٔ مناسبه وابهای حبوبات ومیوه‌ها
ترتیب میدهند ودرهر بیست رطل ابهائی که خواهند یکمثقال از هریك از عود وفلفل وسنبل وقرنفل

الفاء مع القاف

وسداب وکرفس ونعناع ومصطکی وقاقله وبرگ ترنج باید کرد وسردترین همه فقاعی است که از شیرهٔ جو ترتیب
دهند وان مدر بول ومرطب بدن وجهة سرفه وامراض حارهٔ ریه نافع ومضر گرده ومجمد دماغ واعصاب
ومصلحش ادویهٔ حاره وانچه از نان ومصطکی وسنبل وقاقله وطرخون ترتیب دهند کثیر الغذا ومقوی
معده واحشا وبی نفخ است وگرمترین اقسام او عسلی وخرمائی ومویزی است فقاح اسم جنس شکوفهاست افقاح
سورنجان اصابع هرمس است افقلابوس اسم یونانی صریمة الجدی است افقلاسیوس بخور مریم است افقلامینون فا
فقیص شاهترج است افقاح الملح زهرة الملح است ونزد بعضی ابقرات وماسرجویه گویند که بر روی فلک
معدنی شبیه ببوره میباشد والطف اجزای نمک وقبض او کمتر است فقین عفصات است فقده حب القفدا
فقعه گل زردات است فقولیون حنات است فقاس اسم یونانی سرو است افقاح الکرم شکوفهٔ انگور است در اول
سرد وخشک وباعطریت ومقوی دل ومعده ومسکن فواق وقی وعرق او دافع القوباء ولطیف است
فلز بسکون لام وکسر فا در لغت بمعنی سفید دست ومفرغ نیز نامند وبتشدید را وکسر فا ولام بمعنی
ریم اهن ودیگر معادن گداختنی است وهر گوهری که از کان خیزد ودر اصطلاح اجسام معدنیست
که هر یک را کانی مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشد اعم از انکه منطرق بالفعل یا بالقوه باشند
که باعمال مخصوصه قابل گداز وچکش گیر دو اقسام چکش گیر را بالفعل منطرقات ومعادن سبعه نامند
وفی الواقع هشت نوعند که از هفت معادن حاصل میشوند طلا ونقره وقلعی وسرب واهن وروی
ونوتیا هر یک از معدن مخصوص هستند ومس وروی از یک معدن ودر وزن مختلفند چنانکه بلیناس
در کتاب احجار بیان نموده ومس از گداختن جسم معدنی وروی در معدن بدون گداز متکون میگردد
وبجهة خوردها روی ان بفارسی روی ومس دست گویند وبیونانی طالیقون وان در نهایت زردی
میباشد واز تاب اتش سیاه نمیشود ولهذا بعربی صفر نامند ومس سرخ ومایل بزردی میباشد وهر دو قسم
او در وزن سبکتر از روئیند ومنطرق بالقوه سیماب است که باعمال مخصوصه چکش گیر وگداز نده میگردد
پس فلزات نه نوعند ومعادن منطرقه هفت وان یک معدن دو فلز خیزد که مس وروی باشد وچون روی
نایاب وقلیل الوجود است اشتباه عظیم در صنف مس سرخ وزرد ودر صنف خالص صفر واقع شده
وتا غایت تحقیق این مراتب احدی بجهة عدم استقصا ننموده کما لا یخفی وخواص هر یک مذکور شده ومیشود
فلنجه افلنجه است افلفل بیونانی ارسقن نامند درخت او شبیه بدرخت سقز وخوشهٔ او مانند خوشهٔ
او وبرگش رقیق وطرفی ملاصق شاخ سرخ وطرف دیگر سبز است وفلفل سیاه وسفید وهر یک تا
وتری سبز میباشد وگویند تا رسیدن او بانتها نرسد سفید میباشد وبعد از رسیدن کامل سیاه میشود وظاهرا
اصلی نداشته باشد وسفید اصلی وقابضتر او سیاه چین دار وتندتر در اخر سیم گرم وخشک وسفید

در اول ان وبعضی بعکس دانسته اند وهاضم وجاذب ومحلل وجلی وتریاق سموم بارده وقاطع بلغم وسرفهٔ بارد
وربو وضیق النفس ورباح ومغص ومقوی احشا ومفتح سدد وباشیر وشکر محرک باه ورقیق کنندهٔ خون ومدر
وملطف اغذیهٔ غلیظه وخلط غلیظ ودافع اروغ ترش ومقوی جگر ومعده ومسخن ان وبا ادویهٔ قابضه جهة
تقطیر بول نافع وپادزهر علتها عصب واعضای عصبانیه وحمول او مخرج جنین وبعد از جماع مانع حمل وضماد
او با زفت محلل خنازیر ودافع داحس وبرص ناخن وبانطرون بغایت جالی بهق وسرخ کننده رخسار وبا
ونمک جهة رویانیدن موی داء الثعلب وبا محللات جهة تفتیح ریحی وجوشانیده او در روغنها جهة فالج وخدر
وامراض بارده ورفع قشعریره تبهای بارده مفید واکتحال او جهة ظلمت بصر وبیاض وناخنه وطلای جوشانیدهٔ او
در گلاب جهة رفع نزلات بارده ودرد دندان مجرب وبدستور مضمضهٔ ان که با پوست خشخاش جوشانیده
باشند مجرب وسنون او جهة دندان کرم خورده سریع الاثر وخائیدن ان با مویزج جهة رفع رطوبات
معده ودماغ نافع ومجفف منی ومصدع ومخشن سینه وحلق ومضر گرده وجگر حار وجمعی که خوردن اینها
قو نداشته باشد وجراحتها باطنی والم در مجاری بول داشته باشد ومصلحش روغنهای سرد است ودر مبرودین
عسل وقدر شربتش تا یک مثقال وبدلش زنجبیل است فلفلمونه اسم فارسی بیخ درخت فلفل است وگویند بعضی
از بیخ وچوب درخت اوست وابن جمیل ریشهٔ درخت غیر فلفل دانسته واصلی ندارد وبهترین او سفید
تازه است ودر دوم گرم وقدر شربت ومصلح مانند فلفل ودر امراض سپرز وورک قویتر از ان وسعوط او
جهة سکته وصرع نافع وبدلش دار فلفل است فلفل الماء نباتیست که در ابهای غیر جاری روید برگش شبیه برگ
بید وساقش پر گره وشاخهای او بقدر ذرعی ودانهٔ او ریزه ومجتمع وشبیه بخوشه وطعم او تند وشبیه
بطعم فلفل وبی عطریة وعوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دوم گرم وخشک ومسخن معده وجگر
وهاضم وضماد برگ وثمر او محلل اورام بلغمی وصلبه ورافع اثار بیخ او در اضمده کلف ونمش وبهق قوی
الاثر وقدر شربتش تا دو درهم است فلفل السودا دانه ایست شبیه نخود وغلاف او مانند غلاف ان وتند وبا اندک
تلخی در اخر دوم گرم وخشک ومحلل ریاح غلیظه وبلغم لزج ومفتح سدد وباعسل محرک باه وجهة قولنج
ایلاوس نافع وجهة درد دندان وحرکت ان بغایت موثر ومضر حلق ومصلحش عناب وقدر شربتش
تا دو درهم است افل ثمریست هندی بقدر پسته وپوستش شبیه بپوست فندق ومغزش مایل بزردی وسفیدی
واز فلاحت نقل کرده اند که ان از پیوند نیلوفر با یاسمین بهم رسد ودانهٔ نباتیست نیلوفر شبیه وغیر بیخ نیلوفر هندی
وعنبر بند هندی است در دوم گرم ودر اول خشک ونزد بعضی در سوم گرم وخشک است ومحلل ومفتح
سدد ومنقی دماغ وجهة خفقان وغشی ودرد سر وسپرز وجگر وحفظ سیاهی موی وسستی عصب
ودرد معده واستسقا وباد بواسیر نافع وضماد برگ او مانع تولد قمل وخوشبو کنندهٔ رایحهٔ بدن وقدر شربتش تا دو درهم است

فلایه حب الراس است فلفلون فودنج تریست فلاء اذ بوست فلحون سرخس است فلنجیقن سورنجانست
ونزد بعضی جوشا فلفل شامی تخم مخلصات فلفل صقمال شامل اثلق وحرف بابلیست فلفل القرود تخم ونجست
فلفل الخواص ماهودانه است فلیفله مرنوره است اوکویند تخم چنکشت است وبلغت مغربی بند الانجره فلنجمشک
فرنجمشک است فلفل دراز بفارسی دارفلفل است فلون بلغة رومی برک بناتاتست فلام بعربی قاقلی است فنک الفا مع النون
اسم فارسی قرهاقست وان پوستیست سفید وسرخ وابلق میشباشد وحیوان او از سنجاب بزرکتر واز بلاد روم
ارند خوشبو وکرمتر از سنجاب وقاقم وسردتر از سمور ولباس او موافق جمیع امزجه است خصوصا در اطفال
ونزد بعضی جلد مرغیست وبخور او جهت کریزانیدن هوام موثراست وقول اول اصح است چه اخیر پوست
مرغیست سفید وبزرکتر از غاز وقو ومانند لباس او موجب تبریدات بخلاف فنک فنجیون اسم یونانیست
برکش شبیه برک لبلاب کبیر واز شش هفت عدد بیش نمیباشد وطرف ملاصق زمین سفید وطرف دیکر
سبز وبازوانی لیستاده دو بهار از میان برکها ساقی میروید وبعد رشد شبیه کلش زرد وزیاده بوده روز نیمم
ولهذا تصریح نموده اند که بی کل وبی ساقست وبیخش باریک ودر مواضع نمناک میروید وتند طعم وتلخ
وباقبض در سیم کرم وخشک وتازه او مستعمل واندکی از بیخ وبرک او که در دهان نکاهدارند رافع سرفه
مزمنه وربو وضیق النفس وقرحه سینه ومحلل ریاح وبخور واستنشاق او بدستور همین اثرها دارد وضماد
او محلل وکشاینده دملها واورام والتیام دهنده زخمهاست وحمول او باعسل مخرج جنین زنده ومرده
وخشک او کیابستند وغیر مستعملست فنجنکشت اثلوقست فنا عنب الثعلبست فنجریون فنجیون است
فنجیوش بیاء بعد از جیم نوع سرخ ابوخلسا است ومسمی بعرق الفاء لوبج فنجدیون نمی کویند که ان خمخمست
فنجنون بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید است وعوام باد زهر کاری رابین اسم مینامند فندق
هندی رتهاست فندقا اسم فارسی بندقست فو بتشدید واو ابنا تیست شبیه بکرفس وبزرک برک وساقش اسم یونانیست
زیاده بر ذرعی واملس ومجوف ومایل به بنفشی وبرکه وکلش شبیه بنرکس واز ان بزرکتر وسفیدی او به بنفشی
امیخته وبیخش سطبر واشقر وانتهای ان باشعبهای کج ومانند بیخ اذخور ولیفهای خربق سیاه ودر بوی شبیه
ببوی سنبل رومی ومراد از مطلق بیخ اوست وبفارسی بیخ سنبله نامند در اخر دوم کرم وخشک ومفتح
سدد ومحلل ریاح ومدر بول وحیض وبا قوه تریاقیه وجهة درد پهلو وسپرز وعرق النسا وتنقیه عروق
ومغص وعلل بارده سینه وضماد او جهة داء الثعلب مفید ومضر کرده ومصلحش انیسون وعسل وبدلش
کیابه است وقدر شربت از جرم او تا یکمثقال ودر مطبوخ تا دو مثقالست فوه بفارسی رونا س نامند بیخ است
سرخ ومستعمل صباغان وفوة الصبغ نامند تری وخشک او مستعملست وثمر او مدور ودر بعد از رسیدن سیاه
میشود در دوم کرم وخشک ومفتح سدد ومدر بول وحیض وشیر وعرق ومقوی معده ومسقط جنین

وطبیخ

وطبیخ او باعسل جهة عرق النسا ودرد ورک وسستی اعضا ویرقان وفالج وباسکنجبین جهة سده ومکر
وسپرز نافع ومضر مثانه ومورث بول الدم ومصلحش کثیرا ومضر سر ومصلح ان انیسون وقدر شربتش یکمثقال
ودر مطبوخ تا سه مثقالست وباید شارب او هر روز در حمام رود ودو برک وشاخ وثمر او بمجموعه رافع تنم هوا
وهر جزوی به تنهایی این اثر ندارد وثمرش ودر ازاله سپرز مانند سایر اجزا وحمول او مدر حیض ومخرج مشیمه
وجنین وضمادش جهة فالج وسایر امراض بارده عصبیه وبهق وقوبا وسعفه وخراز واثار جلد انضج به
ومسقط نافع وبدلش کیابه است ونزد بعضی نصف او سلیخه وثلث او مویز سیاه است فوفل معرب از کوپل هندیست
واو ثمر درختیست بزرکتر از جوز بوا ومدور وباعفوصت واندک تلخی وسرخ وسیاه میشباشد ودرختش
شبیه بدرخت نارجیل در دوم سرد وخشک ومقوی دل واعضا ورادع ومانع صعود بخارات بدماغ
وبتا قابض وسرخ او مسهل بعسر وغیر مفرط ورافع درد کاهار وقاطع عرق وجهة استحکام عصب
سستی اعضا ووثی وقلاع وامراض حاره دهان ودندان وقطع سیلان خون نافع ومخشن سینه ومصلحش
کثیرا واکتحال او جهة طرفه واسترخاء پلک چشم ودمعه والتهاب ورمد وجرب مفید وقدر شربتش تا یکمثقال
وبدلش نصف او صندل سرخ ونصف ان بکثیرا است فودنج معرب از پودنه فارسی است وبعربی حبق
نامند تری وبستانی وجبلی ونهری میشباشد ومراد از مطلق او تریست ومشکطرامشیع قسم جبلی است وصعتری
از نهری که برکش دراز وساقش بزرکست چون درختها باغرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود وپودنه
تری را ساقها متفرق وتند بوی وباعطریه وبرکش ریزه ومایل باستداره وتخمش شبیه تخم ریحانست دراول
سیم کرم وخشک وبغایت ملطف ومدر عرق وحیض ومسهل سودا وقاتل جنین وتریاق کزیدن جانوران
ومحلل ریاح وجهة استسقا ویرقان واخراج مشیمه وفواق وغثیان وتنقیه فضول معده وسینه وکرده
وسوزش معده وضمادش جهة سرخ کردن عضو ورفع سپرز وجذام واثار سیاهی جلد وبوی او جهة غشی
وفرزجه او جهة اخراج جنین ونطول او جهة حکه ورباح رحم وصلابه ان وخشک سوخته او جهة تقویة لثه
مفید ومضر امعاء ومصلحش کتیرا وقدر شربتش تا دو درهم است وبدلش یک ونیم ان پودنه نهریست وقسمی از پودنه
تری را برکش دراز ونرم ومایل بسیاهی وکل او خوشبو وتند ومایل بزردیست ودر جمیع افعال ضعیفتر از
اقسام پودنه است فودنج بحری قسمی از برک مانند ریحان کوهی وشاخها پراکنده وکلش بنفش ودر کنارابها
میروید وقسمی از ان شبیه بنعناع وبرکش درازتر وساقش قویتر از ان در اخر دوم کرم وخشک ومدر بول
وباعسل مدر عرق وطبیخ او جهة داء الفیل وتقطر الانتصاب وتب بلغمی وسوداوی وجذام وبا شراب جهة
سموم وفتق عضل ومغص وهیضه ونطول او جهة رفع زردی یرقان وباعسل وتمل جهة دفع کرم معده
وحب القرع وحمول برک او جهة احتباس حیض نافع وقاتل جنین وبخور وفرش کردن جهة کریزانیدن هوام ودد

پخته او در شراب جهة ازاله اثار سیاه جلد و عرق النسا و قطور ابا او جهة کشتن کرمی که در گوش بهم رسد مفید و چون خشك او را بر موضع گزیده هوام ببندند موجب قرحه ان عضو و جذب سمیة او در عضوی که کرم متکون شود ذرور او رافع انست و مضر باه و کرده و مصلحش کثیرا و شربتش یکدرهم و بدلش نعناع و نزد بعضی قردمانا است **فودنج جبلی** مشکطرامشیع است **افودج** مایه انگامات و بعضی ترشیها را نیز مایه میشود و ازا ارد جو و گندم که باب خمیر کرده باشند بی نمك ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا متعفن شود و خشك کرده و ضماد او با سرکه و روغن گل جهت وضح بدن و نضج و دمل مفید و محلل قویست و بعضی ازا ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند و مدتی در افتاب میگذارند و در دستورات مذکورات **فول** باقلی است **فوم** سیر و گندم و نخود است **فوه بری** بلیکی است **فوة الصبغ** فوه است **فوشنه** غوشنه است **فولیون** بیونانی جعده است **فودیون** عاقرقرحا است **فوفه** عشبه است **فوهل** قثاء بری است **فودس** بیونانی بنات است **فوخولیا** اسم یونانی حلزون است
فولن بیونانی برگ بنات است **فولو** بیونانی حنظل است **فوعلفن** بیونانی لسان الثور است **فهد** اسم عربی یوز است
فیروزج معرب فیروزه فارسی و بهترین او نیشابوری کبود صافیست که رنگش در هوای صاف صاف باشد و در غیر ان مکدر و انچه از معدن شیراز و کرمان بهمرسد مایل بسفیدی باشد شابکی است و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشك فاسد میگردد در اول سرد و در دوم خشك و مقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و دافع اسهال و قرحه امعا و برجراحات باطنی و جهة خفقان و با عسل جهة صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهة دمعه و ناخنه و بیاض و تقویة روح باصره و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم درم است او جهة سموم قویه تا یکدرهم و سدس درهم او را بالخاصیه جهة گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص اوست که دارنده او در خواب عرق نشود و صاعقه باو نرسد و داشتن او مقوی و رافع خوف است و چون با اجسام نرم یکبار زند صلب کند و مکلس او تکلیس معادن و تثبیت نفوس انها به نماید **فیل** حیوانیست معروف و در غیر بلاد هند نمیباشد و در هفت سال یکبار و زاید و مدت حمل او تا یکسال میشود و بهترین اجزای او دندان اوست که عاج نامند سرد و در دوم خشك و حابس اسهال و نفث الدم و بستن ان بر عضوی که استخوان شکسته در و باشد جاذب ان و معین بر اخراج و خوردن او را تا یکهفته با شراب و فرزجه او را بعد از طهر جهة حمل عاقره مجرب دانسته اند و شرب او را با اب پودنه مانع از دیاد جذام و سوهان کرده او که نشارهٔ عاج نامند بقدر دو درهم که هر روز ناشتا بنوشند مقوی قوة حافظه و فهم و دافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد سائیده او با شلان تراوه جهة بواسیر مفید و تعلیق ان بر گردن اطفال و مواشی چون در پارچه سیاه بسته باشند مانع ضرر و باد طاعون

وخوردن

وخوردن بول او که زن عاقر نداند که بول فیلست دیقوریدوس جهة حامله شدن مجرب دانسته و زهره او که زهره او با خون سنگ پشت و تخم ان تریاق جمیع سموم است و ماسرجویه گوید تعلیق پوست او دافع تب ربع و نابت است او فرزجه سرگین او مانع حمل و بخور ان دافع پشهای مزمنه و گریزاننده هوام و طلای او دافع کلف و اثار و قمل و سوخته او جهة سعفه رطبه والتیام زخمها مفید و فرزجه خصیه او در اعانت حمل قوی الاثر و خوردن یکقیراط ان با اب کاسنی دافع ذرب و اسهال مزمنست **فیجن** اسم یونانی سداب است **فیل زهرج** بمعنی سم الفیل وان قسمی از لوف الکبیر است که حضض هندی عصاره ان و قاتل فیل است **فیلجوش** قسمی از لوف الکبیر است و او را لوف الجعد نامند **فینل** و **فینك** و **فینج** حجر القیشور است **فیطبن** بنك آملست **فیقن** اسم یونانی قرطم است **فیقرا** لغة یونانی و بمعنی تلخ است و مراد از و صبر سقوطری است **فیقن اغریون** قرطم بری است **فیعس** اسم یونانی عفص است **فینقس** حوماییه است **فیطل** شاهترج است **فیهق** اسم اندلسی اثله التوث است **فیقا** اسم عبرانی انجره او بیریانی فشا است **فیقراطیون** اسم یونانی عفص است **فیناوس** اسم یونانی سعد است **فیناسیوس** اسم رومی اصابع هرمس است

قاقله بفارسی هیل نامند کبار و صغار میباشد کبار او را غلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه و دانه او بقدر دیرو و صغار او را غلاف سفید و دانها ریزه و هر دو با عطریة و تندی و تلخی اند و نبات او بقدر دو ذرع و برگش عریض و باخشونة و تند بوی و ثمرش در سر شاخها متفرق میباشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوت ان تا ده سال باقیست و کبار او خوشبوتر و در تفریح و سایر افعال قویترست در دوم گرم و خشك و منفح و محلل و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سده و با قوه قابضه و ملطف و جلا و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان و جهة ریاح معده و احشا و غثیان و قی و درد جگر و سده ان خصوصا با غلاف او و جهة صرع و سنگ گرده و اعما نافع و نفوخ او عطسه اورنده و جهة صداع و صرع و جنون مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش یکوزن و نیم او قاقله صغار است یا بوزنش کبابه و قسم صغار او در اخر اول گرم و در دوم خشك و در تقویة هاضمه قویتر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبة سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوة قابضه او کمتر از ان و مضر امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف ان کبابه و نصف حب البلسان است **قاتاینطی** بیونانی بمعنی کف العقاب است برگ و نبات او مانند مورد و زیتون و ثمرش سوراخ دار و شبیه بیب کوچکی و تخمش مانند نخود و بعضی مثل گرسنه و گویند در تعشق موثر است هرگاه باسم شخصی و مادر ان شخص داده شود و تعلیق ان از امانع عشق دانسته اند **قاقلا** اسم قبطی است و بعربی غلام و بترکی و فارسی شور نامند نباتیست شبیه باشنان و اسفند و در طوبة او بیشتر از اشنان و از ان سبزتر و طعم ان شور و با تلخی و شتر بخوردن او رغبت زیاده و موافق مزاج اوست در دوم گرم و خشك و تلیل الغذا و اب او بقدر یکوقیه تا نیم رطل با اب مویز و شکر سرخ مسهل زرداب و مدر بول و حیض و مفتح

سدد وجهة ضعف معده و تهیج و درد کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قانصه بفارسی
چینه دان و سنگدان نامند و طیور را بجای معده او بهترین آن از اردك و مرغ پرواریست و بعد از اخراج
عصبهای آن کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و دیر هضم و مصلحش ابکامه و نمک او پوست
اندرون آن را چون خشك کرده و سائیده و با آب سرد بنوشند جهت درد معده و زلق الامعا و اسهال اطفال
نافع است قار بفارسی قیر نامند و آن از زمین با آب گرم از چشمهای جوشد سیاه مایل بسرخی و اصلان بعضی
صلب و برخی سیال میباشد و خاك بیر طبخ میدهند تا توان برکشتی و امثال آن اندود و قوتش تا شش سال باقی
در سیم گرم و خشك و در افعال قریب بقفر و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظ و لزجه سینه و دماغ و مانع
تغیر آب و طعام و فساد هوای و بائی و معین هضم و جهت معده و جگر و سپرز و خاییدن او جهت رفع رطوبات
و ثقل زبان و فساد لثه و ضرس که بجهت دندان باشد مفید و ظروف بقیر اندوده مدت مدید ابرا از تغیر
نگاه میدارد و داشامیدن آب از آن ظروف مصلح غلظت آب و رافع طاعون و مانع استسقا و شرابی
که در خم قیر اندوده ترتیب دهند کم مزه و سریع الخروج تر است از بدن و خمارش کمتر و اکثار خوردن قیر
مورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ و لعابها و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش قفر است قاوند اسم رومی
بیخ سفیدیست شبیه به بیه و بی بوی و از حبشه و نواحی یمن آرند و شحم قاوندی نیز نامند و اصلا
معلوم نیست بعضی نباتی و بعضی حیوانی دانسته اند گرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرك باه و با لعابها
و جهیر مار رافع سرفه قدیم و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعضا و قدر شربتش تا سه درهم قاقم پوست
حیوانیست از موش بزرگتر و سفید و دنباله اش کوتاه و سر دنباله اش سیاه لباس آن گرمتر از سنجاب
و سردتر از سمور و در خواص مانند فنك قاتل الحیتان و قاتل السمك ماهی زهرج است قاتل الذئب
خانق الذئب است قاتل ابیه نزد بعضی بداسقان و نزد بعضی قطلب است قاتل نفسه شامل کافور و
فرفیون و مانند آن که بنفس تحلیل و نقصان پذیرد قاتل النحل نیلوفر است قاتل النمر خانق النمر و نزد
بعضی مازریون سیاه قاتل الکلب خانق الکلاب و گویند عبارة از اذراقی است قاتل اخیه خصی
الکلب است قاتل العلق نوعی از اناغلس است که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی مراد نوعی از مرزنجوش است
قاطر دم الاخوین است قاقالیا اسم یونانی بقلة الاوجاع است قاروا اسم یونانی کرویا است اقاقیا اقاقیا است قاره سطا خیسی است
قاطون اسم رومی نوشادر است قاصی اسم ترکی باز رود است قامیش اسم ترکی قصب است قاری یارق اسم ترکی
برد قطونا است قار اسم ترکی ثلج است قاوون اسم ترکی بطیخ است قاپوز ترکی بطیخ هندی است قان اسم ترکی دم است
القاف مع الباء
قایوق اسم ترکی قشر است قارج اسم ترکی قطر هاکولا است قارا اسم ترکی مصطکی است قبیح بفارسی کبك و بترکی
ککلیك نامند در دوم گرم و خشك و کثیر الغذا و سریع الهضم و مشهی و لطیف و مولد خون صالح

و ما بین اسهال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج
محرور در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیها و شرب یك مثقال
مغز سر او با نیم مثقال صندل جهت یرقان و یك مثقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت تقویت و جلای بصر
و بیاض و شبکوری و جرب چشم و با مروارید و شکر بالسویه جهت بیاض و جرب مجرب و ضماد آن بر چشم با روغن
زیتون جهت نزول آب و سعوطان در اول هر ماه یکبار جهت قوت حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه او که در سرکه
عسل پخته باشند جهت درد شکم و مغص پخته او و در غیر سرکه مورث فصاحت و صفای آواز و رافع سرفه گرم
او لکنه و سمن بدن و اکتحال خون خشك کرده او با زجاج سفید جهت جرب و ناخنه نافع و خاکستر پر او
علل و کراصلیه و طلای سرگین او رافع کلف و نمش است قبیطه ناطف است قباق اسم ترکی قرع است قبلا
اسم ترکی نمر است قنا و اسم خاریست که بفارسی کون و نوارس قسمی از وست و بفارسی فیچ نامند و کثیر اصمغ
کون است و مذکور خواهد شد در دوم گرم و خشك و آب او جهت سرفه و ضیق النفس و طلای آن با عسل جهت رفع
القاف مع التاء والثاء
آثار جلد مفید است قت رطبه خشك است قتیل الرعد سکوی است قثاء اسم عربی خیار ده آکه خیار دراز و خیار زه
نیز گویند در بعضی مکان طولا و بقدر ذرعی میشود در آخر دوم سرد و تر و جوفا و مسکن حرارت و
تشنگی و مدر سنگ کرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیفتر از قند و سریع الهضم تر از آن است
و تخم او مدر بول و مفتح و جالی و قویتر از تخم قند و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی
که از آن بهم رسد مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند قند است و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شرب برگ
جهت سگ دیوانه گزیده و خشك کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است قند اسم عربی خیار است و در شیراز خیار
بالنگ و در خراسان بادرنگ نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا
و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصات و غلیظتر از قثا و رافع ضعفی که از اسهال مفرط حادث شده
بهم رسد و جهت تبهای تند و یرقان و درد سر نافع و آب او با جهل و یکمثقال با شکر مسهل مره الصفرا که
در معده و امعا باشد و آب خیار زرد ترش رسیده در اسهال قویتر از آب نارسیده آن و چون قدری قرنفل
در آن خیسانیده روز دیگر صاف او را با ماء العسل بنوشند جهت نیکویی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل
مواد حاره نافع و رافع خفقان و در یرقان و نطول آب او مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهت جرب و
حصف و شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشا و درد سر و اورام حاره
مفید و خوردن دو مثقال و نیم از پوست خشك او جهت عسر ولادت بغایت مفید و مضر مبرودین
و خام کننده غذا و مولد خلط خام و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش
ناغواه و معاجین حاره و عسل و بوییدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و درد سر حار مفید او ترشی خیار

سرد و مصطفی حرارت و بیخ دیرهضم و باطعام و بعد زان مضرات و تخم خیار سرد و تر از تخم خیارزه
و مدر بول و مخرج صفرا سوخته باد را رو رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد شش و قرحه آن
که از حرارت باشد و ضماد او با بوره و عسل محلل و رای جلدات و مضر انثیان و مصلحش کثیرا و بدلش
تخم خیارزه و شربتش تا پنج درهم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب دهند در افعال ضعیفتر از
روغن کدوست قثاء الحمار بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی و بیخ تلخ میباشد و نبات او ساقدار
و غیر مفروش بر زمین است و برگش کوچکتر از برگ خیار و باخشونت و بازغب و بیخش بزرگ و سفید و منبت او
خرابها و مواضع ریگ دار و قویتر از اجزای آن عصاره ثمرات که افشره با قدری صمغ و نشاسته آمیخته
قرص کرده باشند و قوتش تا ده سال باقیست و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و بمقاربه شعله النار میسوزد
و بیخ سفید میباشد و زبونتر او کوآنکه رنگ و خشن است در سیم گرم و خشک و مسهل مره السودا و بلغم
خام و زرداب و مقیئ و منقی دماغ و رافع استسقا و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز
و یرقان سیاه و سنگ گرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع بیضه و خوره و درد
مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمولا و مدر حیض و قدر شربتش از دو قیراط تا شش قیراطست و مضر
محرورین و ابدان ضعیفه و مقیئ بافراط و مصلحش در افراط قی سویق الشعیر و باب سرد و سرکه و میوهای
قابض و در افراط اسهال المحجمه اتنی و جلوس در اب سرد و اشامیدن قوابض بارده است و شرطست که با ادویه
مناسبه طبع و فعل استعمال نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و تربد و افتیمون و نمک هندی و با ماء العسل
و رب انکور و زعفران و اقسام صموغ و روغنها و با حنظل و سقمونیا استعمال آن جایز نیست و طلای
او با ماء العسل و بدستور با روغن زیتون محلل و رم صحیح و با سرکه جهة کلف و اثار و ثالیل و قوبا نافع و آب
او جهة تنقیه معادن و نبات و بیاض آن مجرب دانسته اند و بیخ او در تخفیف قویتر از سایر اجزا و ضماد
مطبوخ آن با ارد جو محلل جمیع اورام بلغمی و رافع بهق و اثار و جرب متقرح و قوبا و با علک البطم
کشاینده دمل و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس و با میفختج و امثال آن جهة درد مفاصل و نقرس و
عرق النسا و استسقای لحمی بغایت موثر و مداومت شرب طبیخ بوک و بیخ او رافع جذام و مجلد قیراط از آن
مسهل بلغم و مره الصفرا و بهترین ادویه استسقاات و قدر شربت از طبیخ او تا سه وقیه و حقنه طبیخ
او جهة عرق النسا و مضمضه آن جهة درد دندان بارد و سعوط او با شیر دختران جهة درد های سینه
مفید و ضماد تخم و کل او جهة مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است و با بید با ارد جو و کثیرا بنوشند
و روغن قثاء الحمار که آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب کرده یا ثمر تازه او را ریزه
کرده با روغن زیتون آن چهل روز در افتاب بکذارند بیاکرم و محلل قوی و مدر حیض و مخرج ولد و رافع

کلف

القاف مع الجیم والدال

کلف و بثور و کرم کوش و کرانی معنا و ریاح آن و با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یکدرهم است قثاء النعام
حنظل است قثاء البکی ثمر کبر است و در انجا مذکور شد قثاء هندی بل است و نزد بعضی خیار شنبر قثاء الحیه بلا
طویل است و نزد جمعی حنظل قثا بری قثاء الحمار است قجی اسم ترکی کیاه خردل بری قدید اسم جنس جمیع آنچه خشک
و مراد از مطلق آن کوشت قاقد است جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص اصل انست و زبونترین اغذیه و مولد
خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بیخوابی و حکه و جرب و قدید کوشت حیوان وحشی جهة
استسقا موافق است هرکاه در سرکه خیسانیده باشد و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و شربتهای سرد قرقدمما
اقلیما است قدید الملک خبازی است قداح بهار نارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه قدح اذا بروت
قدومه بلحم الصیقها بود دری است قردمانا معرب از قرداموس یونانی است کیاه او شبیه به نبات بابونه و شاخهای
او بیخ متفرق و کج و کم برک و از بابونه بزرکتر و بیخش قویتر و کلش سفید مایل بکبودی و ریزه و تخمش دراز
و باریک شبیه بکرویا و از آن دراز تر و با تلخی و تند بویی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم است او در سیم کرم
و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح غلیظه و سده
جگر و سپرز و فواق و سرفه کهنه و ربو و صرع و عرق النسا و فالج و درد کرده و کوفتکی عضل و با پوست
بیخ خار مفتت حصاة و طلای او با سرکه رافع جرب و حکه و مجربست و حمول بخور او قاتل جنین و مضر سپرز
و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش یکمثقال و بدلش اذخر است یا حرمل قرنفل بفارسی و ترکی میخک
نامند و آن شکوفه درختیست و اصل نبات او را احدی مشاهده ننموده مخصوص جزایر چین است که از ساحل
دریا جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و نوع ماده بشکل یاسمین است و سیاه و تند بوی و با عطریت قوی
و تلخ در سیم کرم و خشک و محلل و مفتح و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و با دهانه
و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه
و امراض بارده رحم و زلق الامعاء رطوبی و نزلات متوالیه و بدبوئی دهان و فالج و جمیع امراض بارده دماغی
و وحشت و وسواس و خفقان و بقدر درهم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت یکدرهم
آن در وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن یکعدد از قسم نر او هر روز موجب منع حمل و الحبال
آن جهة سیلان قوه باصره و غشاوه و طلای آن برای حلیل ملذذ جماع و مقوی فم رحم و بویا فوج جهة سکته
و سدد دماغ و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفوخ او همین اثر دارد و عرق قرنفل که یکجزو او را با یکجزو نیم
کل سرخ و مثل او کاو زبان و نصف جزو او بتول که مجموع را سابیده تسقیه بکلاب نموده تقطیر کنند در جمیع
افعال قائم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهة تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض
بارده بیعدیلست و شراب او که یکجزو از آن با شانزده جزو آب انارین و یکجزو عسل مخلوط نموده در شیشه

کرده یکهفته در سرکین اسب دفن نمایند بمراتب ازخمر قویتر وچون همین شراب را با شکر بقوام اورند جهة امراض
بارده عصبیه نظیرست وکویند قرنفل مضر کرده وامعاست ومصلحش صمغ وقدر شربتش تا یکمثقال و
بدلش سنبل ودارچینی ومصف ان لیباسه اقراغلبتا بمعنی تخلک است قرفه اسم جنس پوست درخت
وچوبهاست ومراد اطبا پوست درخت خاصیست قسمی ازان خوشبو وسطبر وسیاه وماننده رنک قرنفل
ودربوی شبیه بان واورا قرفة القرنفل نامند باین سبب وقسمی مایل بسرخی ودر سطبری کمتر از قرفة القرنفل
وشیرین تر ازان ودربوی شبیه بدارچینی وقرفة الدارچینی کویند ونزد بعضی پوست درخت دارچینیست
وبعضی غیر ان دانسته اند وقسمی مخطط بخطوط وقسمی سفید وزود شکن میباشد وبهترین اقسام
قرفة القرنفلست وبولس کوید ودر افعال ضعیفتر از دارچینیست وجمعی ازان قویتر از دارچینی دانسته اند
وقرفة القرنفل در مزاج وافعال مشابه قرنفل وازان ضعیفتر است در اخر دوم کرم وخشک ومقوی اعضای
باطنی ودر تقویه معده وجکر سرد قویتر از دارچینی وجهة فالج ولقوه وصرع وامراض عصبی ودرد
مفاصل نافع وضماد او با سرکه دافع جرب وقوبا وشربتش تا دو درهم وبدلش سلیخه است افرنفلیه بلغة مغربی
کیاهیست برکش شبیه ببرک لبلاب وبرک بنفشه وازان کوچکتر وساقش بقدر ذرعی وباشعبها
وباخشونت وکلش بنفش مایل بسفیدی ودربوی شبیه بقرنفل وتخمش مانند خربق سیاه ودربوی شبیه
بدارچینی ودر مواضع نمناک وسایها واکثر بادرونج میروید در دوم کرم وخشک ومحلل ریاح ومفتح و
ودافع صرع وبوییدن او جهة زکام وابطبیخ او جهة عسر النفس وسرفه رطوبی وعسر البول وجلوس در طبیخ
او جهة احتباس حیض وضماد برک او جهة صرع ودرد ریحی ورطوبی چشم وابتدای غرب ودر دم پستان و
انجماد شیران مفید وخوردن بیخ او جهة احتباس حیض واخراج جنین وباشراب جهة کزیدن هوام وضماد
مطبوخ او در اب جهة کوفتکی اعضا مفید وروغنی که در وجوشانیده باشند جهة لرزه کزاز نافع و
او مضر محرورین ومصلحش بنفشه وقدر شربتش یکدرهم است قراقاط بلغة ترکی اسم ثمر درختیست بقدر
فلفل ودر ترشی شبیه بزرشک ودر افعال قریب بان وظاهرا نوعی ازان باشد وبغدادی ازرقال
دانسته واشتباه نموده وزقال اسم فارسی قرانیاست اقراهیا اسم رومی وبعربی حب الملوک وبفارسی الوبالو
نامند وکیلاس قسم شیرین اوست والوبالو در دوم سرد ودر اول خشک وقابض ومسکن تشنکی
وحدة خون وصفرا ومقوی معده ودافع غثیان والتهاب ودانه اورا چون بشیره کرفته با عسل ...
بنوشند جهة سنک مثانه وحرقة البول بعدیل وخشک او قابضتر وچون مغز دانه اورا با پنبه
کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل بکذارند دافع جراحت مجاری بول ومنقی بول الدم وحرقة
البولست وکیلاس در اول سرد وتر وملین طبع وسریع الاستحاله بخلط نماید ومحرک باه محرورین ومعدنی

طعام

طعام ... بحم ومضعف معده وجهة خشونة حلق وشش مفید ومصلح او جوارشات ومنع هم وکرم و
خشک وحار ومعری ودر قطع سرفه مجربست ومقوی باه ومفتت حصات ومحرک اشتها ودافع خشونة حلقوم
والتیام دهنده زخمهای باطنی وضماد او جهة نیکویی رخسار مؤثر واکتحال او مقوی بصر ودافع جرب چشم
وقدر شربتش یکمثقالست قرة العین جرجیر الماء وکرفس الماء نیز کویند چه او در طعم ورایحه شبیه
بجرجیر ودر برک وساق شبیه بکرفس است ودر ابها میروید وکلش زرد وبا عطریت وتندیست در اخر
دوم کرم وخشک ومحلل ومدر بول وحیض ومفتت سنک کرده ومسخن مزاج وهاضم ومفتح سدد
ودافع درد پهلو ویرقان وسپرز وقرحه امعا ومغص وحابس نزف الدم احشا وسرخ کننده رخسار
وبطول طبیخ او مسکن لرزه وقشعریره ومضر سفل ومصلحش حبشی است قرع بفارسی کدو نامند وبترکی قباق
ودو قسم میباشد یکی را کدوی سبز ودیکری را رومی کویند مجموع ان در دوم سرد وتر وملین ومفتح ومدر بول
وعرق ومسکن تشنکی وقلیل الغذا واب مطبوخ او وابچه بخمیر کرفته یکشب در اتش تون وتنور کذاشته باشند
با عسل واندکی نطرون مسهل باعتدال صفرا وبا فلوس خیارچنبر وترنجبین وخیسانده بنفشه جهة تبهای صفراوی
ودموی وباتمر هندی وشکر جهة اخراج صفرای سوخته وحرارت ... دماغ و وسواس وجنون
ورمد ودرد سری که از بخارات حاره باشد وتنقیه مواد کرده وامعا مفید وقدر شربتش تا چهل مثقال
وخوردن کدو با مزورات جهة تبهای حاره وسرفه وجکر کرم وترطیب بدن ودماغ مؤثر ومرق خروسیچه
که باکدو طبخ یافته باشد یا با مغز تخم ان جهة رفع غشی تبهای حاره وسمیة اخلاط بسیار مجرب ومربای
او جهة مواد سوداوی وتقویه دماغ وتولید خلط صالح مؤثر ومیر عمارة از اوات وذکر میشود
وترشی او ملطف وهاضم ومسکن حدة خون وصفراست واقسام کدو مولد نفخ ومضعف معده و
مسقط اشتها ومضر مبلغمی وسوداوی که از احتراق بلغم باشد وباعث قولنج وبه تبهای بلغمی ...
بخلط موجود در معده وبا اغذیه منقلب بطبیع غالب ان میکردد وهرکاه در معده فاسد شود مثل
خیار مولد خلط سمی است ومصلحش زیره وادویه حاره ودر مزاج صفراوی غوره وسرکه وامثال ان و
ضماد کوبیده او جهة ورم حاره والتهاب معده واحشا ودرد سر حار ورفع بیخوابی وخشکی دماغ وقطور
اب او با روغن کل جهة درد کوش وورم حار ان وسعوط او باشیره تخم ان جهة سرسام وهذیان وبیخوابی وغرغره
اب او جهة خناق مفید وساییده خشک وجهة سرفه ودرد سینه والتهاب صفرا ودرد کلو واکتحال
اب برکش او واب تخم کدو ان جهة رمد وزردی یرقان که در چشم باشد بغایت مؤثر است وپوست خشک
سوخته او در قطع نزف الدم جراحات ورفع اکله وزخمها مجربست وبا روغن تازه جهة سوختکی اتش
وبا سرکه جهة بهق وبرص وخوردن نان جهة بواسیر ونزف الدم احشا نافعست وچون جوف کدو را بجنس الحدید

ماوساخته بعبان چهل روز آورا باجا بر شند خضاب سیاه نیکواست و مغز تخم کدو در دوم سرد
و در اول تر و جهة حرقة البول ولاغری کرده و قرحهٔ مثانه و خشونت سینه و نفث الدم ریه و تبهای حاره و تشنگی
و سرفه و قرحهٔ امعا مفید و روغن تخم او جهة رفع بیخوابی و یبوسهٔ دماغ و مغص صفراوی و سل و تبهای
حاره بیعدیل و قدر شربت از مغز تخم او و روغن آن تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است
و روغن کدو که جوف او را کوبیده آب او را با ربع او روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب
بدن و جهة صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و یبوسهٔ دماغ و تشنج یابس و سرفهٔ حار و نرم کردن صلابات
سینه مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه کردهٔ بز بکوبند و بجوشانند تا تمام آب آن بر طرف شود
او را جمع کنند در ترطیب قویتر و سردتر از روغنی است که با روغن کنجد ترتیب دهند قرصعنه گیاه خاردار
داربست و اقسام بسیار دارد و برگ اقسام آن مفروش و از میان برگها ساقی میروید قسمی را ساق کوتاه و خارها
در حوالی کره ها و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی
بیوه زانا مند و در افعال مانند سدس است و قسم دوم را برگ بی خشونت و خار او نرم و بسیار و ساقش بقدر زرعی
و از نصف اعلای او شاخها میروید و آن قویتر از اول است و قسم سوم را برگ مایل باستداره و بیخش
دراز و سطبر و بیخ متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و بقدر ذرعی
و مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه ببهمن سفید و قسم پنجم او که از
اقسام قرصعنهٔ بیضاست و برگش بیشتر و خارهای او تند و ساقش خشن و قبهٔ او شبیه بکنگر است و قسم ششم
که قرصعنهٔ جبلی نامند برگش حدیبه و قوی الحرارة و در بیت المقدس جهة درد کمر و مواد بارده مجرب و مفید است
و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بیخ سفید و بخش سست و با اندک شیرینی و در تقویهٔ باه
عظیم الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف و چتری و مایل بسفیدی و شاخها زیاده بر شش
عدد نمیباشد و قبهای او مستدیر و در اطراف قبها خارهای تند و باریک و شش عدد و بیخش دراز
و بسطبری انگشت شبابه و در طعم شبیه بزردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و او را قرصعنه
سدس نامند و در مازندران زولنگ و در تنکابن شناک گویند و گویا محقف شش شاخ باشد و او در آخر
اول گرم و خشک و تریاق سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض و شیر و بول و عرق و سریع الهضم
و مفتت حصاة و از اکثر بقول ماکوله بهتر است و آب او رافع مغص و احتباس حیض و درد جگر و ملین
و آب مطبوخ او با شکر مسکن اورام مجرا و حاجات باطنی و مداومت او رافع اخلاط فاسدهٔ بدن و محلل نفخ
و شربت آب او که با مثل آن سداب طبخ یافته باشد بقدر سی مثقال جهة درد پهیگاه مجرب یافته اند و
یکمثقال از بیخ او با مثل آن تخم زردک بغایت محرک باه است و مربای او با عسل بغایت مقوی احشا و ضماد او

باشلا نارد جو رافع قروح رطبهٔ ساق و ابتداء داء الفیلات و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکمثقالست
قرمز لغت رومیست و آن حیوانیست در غایت سرخی و بقدر نخودی و مستدیر و بیجوی و در برگهای اشجار متکون
میشود و چون بحد طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل میکند و زنان او مخصوص ابریشم و پشم را و یکجزو او
ده جزو حریر ابیض را رنگین میکند و بهترین او قرمز قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع دیگر مخصوص
اشجار بلوط و در سبزها یافت میشود در دوم سرد و خشک و شرب او را با عسل تا یکهفته جهة قطع حیض
مجرب دانسته اند و آشامیدن او با سرکه تا یکهفته مانع حمل و ضماد او با عسل جهة التیام جراحات عظیم و با سرکه
جهة شکستگی اعضا و جراحات عصب قوی الاثر و درود او مجفف بواسیر و تعلیق او با ابریشم سرخ رافع تبها
و نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهة دراز کردن موی موثر و قدر شربتش
دو درهم است اقروما چیزیست مانند قاوکه در جوف اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا درخت خرما و درخت مقل
و ارز و گویند مخصوص درخت مقل است در دوم گرم و خشک و مدر شیر و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد
او با سرکه جهة نرم کردن جلد بدن و سنون او جهة تقویهٔ لثه و سفید کردن دندان مفید است قرط بضم اول و فتح
ثانی و طاء مهمله اسم مصری قضقضه است افرط بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است و در مصر کراث المائده
نامند قرظ بفتحتین و ظاء معجمه اسم ثمر درخت نوعی از مغیلان است و مذکور شد قراینا اسم یونانی نقاد
قرطم نبات او را بفارسی تخم کافشه و خسکدانه نامند و در گیلان تخم کاجیره گویند و آن احریض است و سفید
و طولانی میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیر او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو
و مفتح سدد و منجمد کنندهٔ شیر در معده و آن و جهة مالیخولیا و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن رنگ
رخسار و استسقای زقی و لحمی نافع و چون یکدرهم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده صاف او را بنوشند
دافع ریاح و نزلات و امراض بارده و منقی بینه و ملین و مقوی باه و سی مثقال از شیر او با افتیمون جهة امراض
الطحین سوداوی و با خیارشنبر جهة تبهای بلغمی و با عسل و نطرون و بادام و انیسون و فلفل جهة تنقیهٔ
دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و شری و بخارات دموی و با مزوره ماش و نخود آب
منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه از شیرهٔ او جهة قولنج و امراض دماغی مفید و جوشاندهٔ
او را قوة مسهله ضعیفه است و مضر معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درم و روغن
تخم کافشه قریب بروغن تخم کتان و قائم مقام روغن تخم انجره و جهة ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع
و مضر معده و مداومت شرب او و تدهین او را مورث برص یافته اند و قرطم بری شبیه ببستانی و ساقهای
او بی برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل و ثمر ظاهر میشود و گل او زرد است در دوم خشک و در گرمی
معتدل و شرب یکمثقال از برگ و ثمر او با نیم مثقال فلفل جهة گزیدن عقرب نافع است او گویند مادامی که عقرب

کرنیه از آدروست نکاه دارد داد راک الم میشود وچون بیفکند ادراک مینماید قرون السنبل دوا
سنبلات واختلاف نباتات ذکر آن کرده اند وانچه از کتب حکمای هند ظاهر میشود قسمی از بیش است سیاه وباریک
وبادرخشندگی وانسعد باریکتر ودرازتر ودر ریشه بعضی از سنبل هندی یافت میشود وقسمی از آن
سفیدتر میباشد در چهارم کرم وخشک وضماد او باسرکه رافع زخمهای کهنه وروغنی که در آن جوشانیده باشند
رافع جمیع دردهای بارده وصلابت اعصاب است وربع درهم او کشنده باختلاط عقل وبول الدم است
قرقهما اسم یونانی ثفل روغن زعفران است درسیم کرم وخشک ومنضج ومسخن ومدر بول ومحلل صلابات
ومقوی اعصاب واکتحال او جالی بصر ومقوی روح باصره است قراطارعون نباتیست مثل برگ گندم ودو برگ
وتخمش شبیه بجاورس وبغایت تند وگویند چون مرد وزن چهل روز قدری از آن ناشتا تناول نمایند
وبعد از آن مباشرت واقع شود وبه پسر حامله گردد قرطاس بفارسی کاغذ نامند ومراد اطبا از آن کاغذ
مصری است که از ساق بردی ولعاب نشاسته ترتیب دهند سرد وخشک وجهت قرحه ریه وسوزش معده
وامعا وباطبیخ سرطان جهت قطع خونی که از شش آید مفید وضمادش با او درآب وسرکه قاطع نفث الدم واسهال
وسوخته او جهت التیام جراحات عظیمه وتقویه لثه وسعفه وزخمی که در پا از موزه وکفش بهم رسد ونفوخ
او جهت رعاف وحقنه او جهت قرحه امعا وبخور او جهت زکام واکتحال او جهت بیاض ودمعه وقرحه چشم
نافع وقدر شربتش یک مثقال وبدلش بردی سوخته وکاغذ کبود سوخته واکثر امور رقائم مقام اوست
قرطمان معرب از هرطمان ومذکور میشود وابوحنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه بچنار ودر ساحل
عمان یافت میشود برگ وشاخ او خوشبو وشرب خشک او بقدر ده مثقال جهت اسهال مفید دانسته اند
قرهیون وقرهیا اسم یونانی کبابه است قرهین غذاییست که از لحوم لطیفه مثل ماهی وبزغاله وجوجه وباپیه
باسرکه وترشیها ومیوهها [تازه وخشک وادویه خوشبو] ترتیب دهند مسکن حدت خون وصفرا وقاطع بلغم ومضر سوداوی ومصلحش عسل است
تنقلات قراد بضم اول وبفارسی کنه گویند حیوانیست مثل ساس ودر بهایم متکون میگردد ودر طبع وافعال
مانند فسافس است قرد بکسر اول وفتح ثانی بفارسی بوزینه ومیمون وکپی نامند ودر جمیع خواص قریب
بانسان وطلای خون او مانع رویدن موی ومجرب وسم مخزون کما انسان مخوف در کتب قدما مرقوم است
از آن نیز حاصل میشود واز اسرار مکتومه است قرنیا بفتح اول وسکون ثانی اسم یونانی نبات الشیح است او گویند
خنفسا ونزد بعضی لوبیا است قرنفل نیز قرنفلیه است قرنیط خرنوب شامیست قرهیقا سلحفاة است قرهیمن خمر غلیظ است
قرن الخرنوب شاخ کرکدن است قرهین بیونانی سرطان است قراقیوس بلغت رومی اشترغاز است قرهقارن بیونانی اسم مقنی است
قرالن ماء العسل ساج است قرنة الطیب قرنة القرنفل است قرهصیون فراصیا است قرهامومن وقرهما مون
قرهما است قرها قرد است قرهیغن بتشدید را بزر الانجره است قرهینی خسک است قرهقان وقرنفا وقرنیاد کرتیا است قراص

بابونج است

بابونج است قرن البحر مرجان است ونزد بعضی کهربا قرول وقرولیون بیونانی کبد است قرامن بیونانی حرف است
قرطم هندی حب النیل است قرنفل بستانی قرنمشک است قرهان نوعی از قطرات است قرمایون اقحوانست قرقم
بیونانی زعفرانست قردامینی حرف الماء است قرقرون سعد است قرنوله نوعی از لبلابست قرقنتم بترکی رصاص
اسود است قروط اسم ترکی اقط است قراقروطا اسم ترکی صدف است قرقاولا اسم ترکی تذرج است قراقوش اسم ترکی عقاب است
قراطارخ اسم ترکی شحرور است قرلانقوج اسم ترکی خطاف است قراقاج اسم ترکی دردار است قراجورک اودی
القاف مع الزا
اسم ترکی شونیز قرقو بکسر اول بترکی صقرات قراباغه اسم ترکی ضفدع است قرهساقا اسم ترکی فنک است قراح
اسم مغربی نباتیست خوشبو وشبیه برازیانه واز آن کوچکتر وشعبه او بیشتر ومتشبک وتخمش مانند انیسون
درسیم کرم وخشک ومدر بول وحیض ومسکن دردهای بارده ومحلل ریاح وتخم وشاخ او در اطعمه باعث
لذت آن وچون آب مطبوخ او را تا ربع رطل باشکر بنوشند جهت تحلیل ریاح وورد احشا مجربست انتهى
قزح بکسر اول اسم عربی تخم پیاز است قزاز زجاج است قزدیر رصاص ابیض است قز اسم کرم ابریشم است قزلاق
القاف مع السین
بترکی قنبره است قزل بکسر اول وثانی اسم ترکی ذهب است قسط بیخیست شبیه به بیخ لفاح واز نواحی هند خیزد
ونبات او مفروش وبی ساق وبرگش عریض وسه قسم میباشد یکی شیرین وسبک وسفید وباعطریت وقسط
بحری وعربی نامند وقسمی مایل بسیاهی وسبک وسطبر وکم بوی وتلخ واورا قسط هندی گویند وقسمی مایل
بسرخی وسنگین ودر وزن شبیه بچوب وخوشبو وبی تلخیست وانچه مطلق مراد قسط شیرینست وبهترین
او سفید تازه کرم نخورده است که اندک زبان را بگزد وقوتش تا چهار سال باقیست وفرق در میان او وراسن که
قسطاس نامند عدم عطریت راسن وعدم گزیدگی زبان وصلابت آن در سیم کرم وخشک ومدر بول
وحیض وجاذب خلط از عمق بدن وتریاق سموم حیوان ومفتح سده جگر وقاطع اخلاط غلیظه ولزجه ومنهی
وکشنده اقسام کرم معده وعضلات ومفاصل وتحلیل ریاح واخراج سنگ کرده وباسکنجبین جهت تب ربع
وباعسل جهت ربو وضیق النفس وسرفه کهنه ویرقان وعلل سپرز واستسقا وتشنج وکزاز ورعشه وخدر
نافع وبخور او قاتل جنین ورافع وبا وزکام وضماد او جهت کلف وعرق النسا ودردهای بارده وباروغن
زیتون جهت رفع لقوه وفالج واسترخا ودرد گوش وسعوط او جهت دردسر مزمن وذرور او جهت قروح رطبه
مفید وفرزجه او مدر حیض وقاتل جنین وطلای او باسرکه وقطران وعسل جهت داء الثعلب ونمش
نافع ومضر مثانه ومصلحش گل انگبین ومضر ریه ومصلحش انیسون وقدر شربتش یک درهم وبدلش نصف
وزن او عاقرقرحا است ودروغن قسط ساذج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیمکوب کرده یک شبانه روز در شراب
خیسانیده با چهارصد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند کرم وخشک ومحلل
قوی ورافع برودت معده وجگر ولزوجتهای بلغمی وسوداوی ومقوی باه وقدر شربتش تا هفت درهم است

ودرد رحم ودرد سینه وشکافتگی عضل وتقویت معده وجگر ودردهای مزمن دماغی و معده صح

و روغن غیرهادج او و دو ستور امذکور است قسوس اسم یونانی لبلاب کبیر است قسطون اسم یونانی نبات
که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر ذرعی و برکش دراز بشکل برک بلوط و از ساق میروید و خوشبوی
و برکهای ان اسفل از اعلی بزرکتر و از اعلی ریزه و کلش زرد و در بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهای ساق
مجتمع و بیخش باریک و شبیه بخربق و مستعمل از ان برک و بیخ است در سیم کرم و خشک و شرب او قبل از حموم
و بعد از ان رافع مضرت ان و انجربات شمرده اند و مدر بول و مسهل و هاضم و جهة درد سپرز و ضعف جکر
و صرع و جنون و قرحه ریه و عسر ادرار او جهة درد کوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او جهة قی مفرط مجرب
یافته اند قسب اسم حجازی خرما خشک است که بکمال نرسیده باشد کرم و خشک و مسکن تشنکی بلغمی و قاطع اسهال
رطوبی و محلل مواد سینه و دیر هضم و قلیل الغذا و مصلحش کره کان بود اده اقس لبلاب بی ثمرات بزرک
مشبک و ریزه و ساقش باریک و شرب برک و ساق او مدر حیض و فرزجه او مخرج جنین و سعوط عصاره برکش
جهة عفونة خیشوم و اب بیخ او با سرکه جهة کزیدن رتیلا نافع است اقولیدون کاکنج است قسطس اسم جنس
قسط است اقسط شامی اسم است قسط المر و قسط هندی و صینی قسط تلخ است اقسط البحری و قسط
حلو و قسط رومی و عربی قسط شیرین است اقسیوس حنین بن اسحق کوید لحیة التیس است قسادس
کما است قسطیر رصاص ابیض است قسطوریون و قسطوره جند بید ستر است قسیطوس زنجار است
قاسلیخات قسطل شاهبلوط است اقسراق اسم ترکی رمان است قساولان اسم روغن زفت است
و مذکور شد قشور اسم جنس پوست اشجار و ثمار و بزور است و بعضی را اعتقاد انکه اقسام ان غذائیت
ندارد و قابل هضم نیست قشمش معرب از کشمش فارسی است و در زبیب مذکور شد قشار اسم اصطلاحی
پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد قشار الکندر صفایح باریک کندر است شبیه بپوست و او را
ازکندر لطیفتر دانسته اند قشر البیض پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد قشره باصطلاح
اهل مصر پوست درخت زرشک است قصب بفارسی نی و بترکی قامیش کویند و اقسام میباشد هندی آن
که باین نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوفند و قصب فارسی نی سیاه است که در غیر ایرانها میباشد و از انها مخصوص
انهاست و قلم و نیشکر از اقسام انست و عکرش که قسمی از شیلاست چون در زمینهای انبار پرورش یابد نی میشود
و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته او کرم و بیخش قوی‌تر و با اندک حدتی و ضماد برک تازه
کوبیده او جاذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد کمر و ضماد برک تازه او جهة
اورام حاره و باد سرخ و شرب سائیده او با عسل جهة سرفه و سوخته او بقدر دانکی مفتح سده است
و مضر شش و مصلح ان کثیرا و تنقیه است و ضماد سوخته او جهة جرب و حکه و زخمهای چرک دار و سنون او
جهة جلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست اندمثل او حنا جهة رویانیدن

فی القاف مع الشین

فی القاف مع الصاد

موی و تقویت ان و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برک نی جمع شود جهة بیاض عین از مجربات است
و فرش کردن برک نی فارسی که اب بر ان بپاشند جهة صاحبان تب حاره و دفع شدة کرمی هوا و فساد ان موثر است
و شکوفه او جهة کزیدن عقرب و اخراج کرم کوش بی بدیل است قصب السکر نیشکر است در اول کرم و در دوم تر
و اب او مسمن بدن و مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونة سینه و سرفه و
محرک باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و پخته او که دو سه جوش داده باشند
نفخ او زایل میشود و قی کردن با اب نی شکر و منقی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ ان مفسد اشتها
و مضر پیران و مصلحش انیسون است قصب الذریره نباتیست زیاده بر شبری و باریک و مجوف و درون
او سرخ مایل بزردی و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پر کره و از قلم باریکتر و خوشبو
و با قبض و تندی و تلخی در دوم کرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح سدد و مقوی دل و جکر
و معده و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جکر و رفع عسر بول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام
دهنده شکاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس جهة جنون و امراض کرده و رفع سرفه مزمن و وجع الفؤاد بارد
و جلوس در طبیخ او جهة درد رحم و استسقا و دود او جهة سرفه رطوبی مجرب و ذرور او جهة خوشبوی
رایحه زیر بغل و عرق و شکستکی اعضا نافع و اکتحال او جهة جلا و تقویة بصر نافع و مضر کرده و مصلحش
انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش عدس المره است
و بد ستور اظفار الطیب قصد رصاص ابیض است قصد اسم عربی عوسج است قصیصه تودری است قصب نوا
قصب الذریره است قصاص بضم اول قسمی از خلر است رقیق الغلاف کوچک دانه بیاض سفید و خواص خلر کن
قضاعه بفارسی او را سکابی نامند اکتحال و ضماد دماغ او جهة تاریکی چشم بی بدیل است قضم قریش حب صنوبر
صغار است قضب و قضم رطبه است و هرچه تعلیف کنند اسم جنس و شامل است قضاب مصری نوعی از اذان
الغنم است قطران دو نوع میباشد یکی بیاض و براق و غلیظ و تند رایحه و او را قطران برقی نامند و یکی رقیق
و غیر براق و ان قطران سیال است و نوع اول از درخت شربین و ثانی از درخت سدر و درختان دیگر غیر
ان حاصل میشود و طریق عمل انست که چوب و شاخهای او را قطع نموده بر روی هم چیده چاهی در امکان
حفر میکنند و اتش می افروزند تا ماییه او در ان چاه جمع شود و بدستور اب سایر اشجار مذکوره را با اتش
طبخ می دهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس کویند و بهترین انواع قطران نوع برقی است
که از شربین حاصل میشود و چون بتقطیر و یا با سرکه و سفیدی تخم مرغ از اسفید کنند جهة فالیها
بغایت نیکوست و دود خان او لطیفتر از اصل اوست در اخر سیم کرم و خشک و حافظ اجسام موتی
و مانع عفونة ان و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج ان و با قوة تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مخفف

فی القاف مع الضاد

فی القاف مع الطاء

و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جلای اثار و موجب تعفن کوشت زخمها بد و ان احداث
مفرط درجع والتیام دهنده زخمها و شرب او جهة درد سینه و ربو و سرفه بارد و ضعف جکر
و رفع سموم و استسقا و کرم معده و ریاح احشا نافع و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و قطور
او بر دندان درد ناك و کرم خورده رافع الم ان و مخرج کرم ان و حقنه او جهة اخراج اقسام کرم معده
و ضماد او جهة جرب انسان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوالی و استسقا و صداع بارد و حفظ
اعضا از ضرر سرما و کزیدن مار و دفع خناق و ورم لهات و طلای او بر قضیب جهة بزرك کردن
ان و منع حمل و با پیه کاو کوهی جهة منع کزیدن هوام و قطور او با سرکه جهة کشتن کرم کوش و با آب زوفا
جهة درد کوش و دوی و طنین و اکتحال او جهة بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال
تا یکمثقال و زیاده ازان کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر و کویند بوزنش نفط و نیم وزن او برك
درخت شربین است قطلب اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به و برکش باریك و ثمرش بقدر الوچه
و بیخ او و بعد از شیرین سرخ میشود و خوشبو و با قبض و بعد از خوردن اب او بجای دانه ثقلی مثل کاه
ازان میماند در دوم سرد و خشك و ثمر او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهة جمع کردن اب نازل موثر
و طبیخ برك او محلل اورام و جهة جوششها و منع کثرت دمل و نطول او جهة درد مقعد و رحم و ذرور
او جهة تجفیف قروح رطبه و ضرر سوختکی آتش و ثالیل و منع او اکر یافت شود خوردن تر مانع سقوط
جنین و حمول او جهة بواسیر و بخور او جهة دفع سحر و افیون موثر است قطن بفارسی پنبه و بترکی پنبوق نامند
در دوم کرم و خشك و مجفف و شکوفه او بغایت مفرح و یکوقیه ان قریب باسکار و شربتی که ازان
لسا زند بقدر بیست درهم ازان دافع خفقان و اختناق رحم و وسواس و ابتدای جنون را مفید و ضماد
شکوفه و برك و بدستور پنبه سوخته محلل اورام و دافع حکه و مانع ابله کردن سوختکی آتش و آب برك او
قاطع اسهالات مفرطی که با شربه سیب بدفعات تا ربع رطل ازان بنوشند و پوشیدن لباس او مسخن
و مجفف و پنبه تازه مقوی بدن و موافق صاحبان رعشه و کزاز و فالج و ضماد برك او با روغن کل
جهة نقرس مبعد یل و حلو در طبیخ ان جهة اختناق رحم و بخور او جهة زکام و سوخته او در قطع خون
جراحات موثر و مجرب و چون فتیله ازان ساخته یکطرف انرا آتش زده طرف دیکر بر ثالیل کذارند بحدی
که قریب بداغ رسد و سه روز تکرار کنند در رفع ثالیل مجرب است و چون شاخ پنبه را در کوش کذاشته
طرف دیکر را بسوزانند ابی که در کوش رفته باشد جذب کند و پنبه کهنه پوسیده رافع کوشت مرده
زخمها و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محرورین
و با دارچینی در مبرودین بغایت مبهی است و قدر شربت از شکوفه او تا هجده درهم و از مغز دانه او

تا بخدم

تا بخدم و روغن تخم او مبهی و ملطف و جلا و رافع سرفه و مغص و تدهین او جهة امراض بارده بعید یا است
قطف اسفناج رومی است و اورا سرمق و بفارسی نیز نامند و بوده ببلند میشود و منبتش نزدیك بها و برکش
سبز و مایل بزردی و دراز و زود شکن و کل و تخم او مایل بزردی و با اندك لزوجت است و بری او قوی تر از بستانی
و رطوبت و برودت او کمتر از آن است در دوم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حاره باطنی و ظاهری و مولد
خلط صالح و با شکر جهة سپرز و سنك کرده نافع و با ادویه مسخنه غیر محلله مبهی و مولد ریاح و مصلحش ادویه
خوشبو و طلای عصاره و برك او رافع جرب و حکه و اثار و موافق جکر حار و صاحبان تب حاره و ملین
طبع و ساق او مفتح سدد و رافع اورام ظاهری و باطنی و مولد خلط صالح و شستن جامه حریر و پشمینه با
طبیخ او پاك کننده چرك است بدون تغییر رنك ان و تخم ان در کرمی معتدل و در اول خشك و مفتح و مسهل
و مقیی و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه مبهی است و چون تا سه هفته ازان بنوشند جهة استسقا
مجرب دانسته اند و جهة عسر البول و تقطیر البول و ضعف کرده و التهاب احشا و یرقان و رفع سموم و نهش هوام مفید
و مصلح او درهیجان قی نمك و عسل است و اکتحال او با شکر جهة جرب نافع و قدر شربتش دو درهم و تخم او زرد
او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد آشامیدن آب او را با کمال صحت
جهة اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته اند قطف بری نباتیست شبیه بعوسج و بی خار و برکش شبیه ببرك
زیتون و ازان درشت تر و با اندك شوری و در ساحل دریا و شورمزار میروید و آنچه در شام بلوچ نامند
بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بری بلوخیا است کرم و تر و مولد شیر و منی و محرك باه و بخش بقدر
دو درهم جهة احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل موثر است قطاب غذاییست که از خمیر در روغن
نانهای رقیق کوچك ترتیب دهند از مغز بادام و پسته و شکر و بدستور از سبزیهای پخته و کوشت فربه
کرده و جوف او را مملو کرده در روغن سرخ کنند اقسام او مولد خون متین و مسمن بدن و کثیر الغذا و مبهی
و دیر هضم و مولد سده است اما آنچه با سبزیها ترتیب دهند در ترطیب اقوی است و قلیل الغذا تر از سایر و مصلحش
عسل و مصلح سایر اقسام سکنجبین است قطاة بفارسی سنك اشکنك و بترکی باقریقره کویند و ان مرغیست
بزرکتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی غالب و در صحرای بی آب و سنکلاخ می باشد در آخر دوم کرم
و در سیم خشك و مقوی جکر رطب و معده و مفتح سدد و رافع استسقا و ریاح غلیظه و فالج و برودت
احشا و اعصاب و محرك باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و ضماد پختن او با ادویه خوشبو
و سنکدان او مورث سنك کرده است و اکتحال خون کرم ان جهة بیاض مفید و استخوان سوخته او که در
روغن زیتون نیم جوشانیده باشد جهة رویانیدن موی داء الثعلب و کچلی از مجربات شمرده اند
و باید دو روز از ذبح او کذشته تناول نمایند قطایف بفارسی رشته خطایی نامند و در اطریه اشاره

القامع اليبس

بان شده وخوردن ان با عسل مولد خون صالح وسريع الهضم وكثير الغذا ومقوی اعضا وموافق ناقهين
وضعيفا القوة وچون اورا با مغز گردكان تناول كنند وبعد از ان سكنجبين بنوشند بغايت باعث
فربهی بدن ميشود قطونا كياه بزر قطونا است ودر افعال مثل كياه بارتنك است قطاريقا اسغولوقندريون
قطبوس اسم سريانی سرخس است قطالا تميمی كويند اسم يونانی دردی است قطير قنب تری است قط سنور است
قطم بينهٔ كهنه است ودر قطن مذكور شد قعبل نزد بعضی از اقسام فطر است ونزد بعضی اسم نبطی سقرا
وان بيخی است بقدر شلغم مايل بسرخی وبا تلخی وكزندگی وبركش شبيه ببرك نركس وكراث وسوسن
در سيم گرم وخشك ودر بعضی افعال شبيه بپياز عنصل وعصارهٔ او را كه بقدر دو سه درهم با ارد كرسنه
خمير كرده قرص ساخته باشند جهة سپرز وجنون نافع دانسته اند وصاحب منهاج كويد نباتيست شبيه
بتباق كنكر وسفيد وسطبر وبی برك وبی كل وبی تخم وبا اندك تندی وخشك او زرد مايل بسرخی ميباشد
واز پخته او با ماو سير تناول مينمايند قعال اسم عربی شكوفهٔ انكور است قعنب عربی وشامل خصی الثعلب
وفلقاس است قفر اسم جنس قار وعرق الجبال است وانچه شبيه بقير در تكون باشد قفر اليهود دو قسم است
يكی در ساحل دريا مسمی به بحيرة اليهود يافت ميشود وموضعی كه در قديم كفرا ميكفته اند وان جسمی است
سبكش مايل بسرخی وحجريه در وغالب است واز ساحل دريا ميباشد وقسمی از زمين كنار دريا كه حفر كنند
بهم ميرسد ومولف تذكره مخصوص بحر طبرستان وساحل ان دانسته الخ وانرا از جبال حاصل ميشود
از اقسام موميا وعرق الجبال دارند قفر اليهود الطف است واز مطلق قفر مراد اوست وبهترين قفر اليهود
سيا براق زود شكن است كه بی خاك وسنك باشد ودر رايحه شبيه بنفط واين قسم از اجزای ترياق
فاروق است نه ساير اقسام در سيم گرم وخشك ودر افعال قائم مقام زفت وقير وقطران ونزد بعضی
در منافع نايب مناب عنبر واكثر خواص او از مجربات است وشربا او جهة شكستگی اعضا وضربه وسقطه
وسرفهٔ مزمن وعسر النفس وعرق النسا وكزيدن هوام ورفع اسهال رطوبی واقسام كرم معده ورياح
غليظهٔ شكم وقراقر وتقويه هاضمه واعضا وقرحهٔ ريه واخراج چرك از سينه وربو وورم لوزتين وخناق
بلغمی وسوداوی وصلابة رحم وضعف جگر وكرده وتقطير البول وبواسير وباجند وشراب جهة رفع
احتباس حيض مايوس العلاج وبا سركه جهة خون منجمد در معده وتحليل ان وضمادا او جهة تقويه اعضا
وبا موم واده جو وقطرون جهة نقرس ومفاصل واورام صلبه وبا ادويهٔ مناسبه جهة التيام زخمها وزم
كردن اورام ازنيج كرم ووضع ورم جراحات والصاق موی زياد پلك چشم وصاف كردن بشره ونضج خنازير
ورفع برص وداخن وقوبا مفيد وبخور او جهة گريزانيدن هوام ومار وپشه وخروج رحم واختناق ان
نافع وتحريك صرع ومصروعين است وحقنهٔ ان وماء الشعير جهة قرحهٔ امعا وسنون او جهة دردندان كرم زده

ورفع رايحه

ورفع رايحهٔ كريههٔ دهان واكتحال او جهة بياض ومالیدن او بر درخت انكور مانع كرم زدن ان ومضر محرور
ومصلحش سركه واب ميوه های سرد وبدلش زفت وقير وقدر شربتش تا يكدرهم است قفر بزای معجمه نبات كثوث است
قفلوطا اسم شامی كراث شامی است قفند كمون است قفور الكهربا است ونزد بعضی قفر اليهود قفادرين اسم يونانی
كبر است قفير زنجبيلات است قفهر قيقهر است قلقاس نباتيست كه نزد دريا بها ميرويد ودر مصر كثير الوجود است
بركش مايل بمدور وعريض وبقدر برك بادام واز يك بيخ چندين شاخ بی ساق ميرويد بسطبری انكشتی وهر
شاخی يك برك ميباشد وبيخش سطبر تر از زردك وكوتاه ومايل بسرخی واندرون ان سفيد وبا اندك قبض
وتندی ولذيذ در اول گرم ودر دوم تر وبغايت مسمن بدن وصالح الغذا ومحرك باه وجهة سرفه وخشونت
سينه وحنجره وبيج امعا ولاغری كوده واسهال نافع ونفاخ ومدر شير ومولد سودا ومسدد ومصلحش عسل
وسكنجبين وادويهٔ خوشبو وتخم او در افعال قريب بتخم كرنب وقدر شربتش از تخم او دو درهم است وقسمی از قلقاس
مستدير ميباشد وهرچند طبخ ميدهند پخته نميشود وضماد ان جهة نضج اورام وذرور سوخته او جهة
قروح وثآليل وتقويه موی مؤثر است قلقل نباتيست شبيه بنبات كنب وچوب او مايل بسرخی وشاخهای
او دراز وثمرش مستدير وبزرگتر از فلفل واملس وبيرونش مايل بسياهی ومغزش با حلاوه واندك لزوجت
وپوست ساق او قوی تر از پوست كنب وگلش مايل بسفيدی ومستعمل ان دانهٔ اوست وبعضی او را حب السمنه
دانسته اند در دوم گرم وتر وبغايت مهيج باه خصوصا با كنجد ونبات ومسمن بدن وقدر شربتش تا يك اوقيه و
مصدع ومصلحش بوره دانه او واستعمال سكنجبين است قلب بباء موحده وضم اول نباتيست بركش شبيه ببرك زيتون
واز ان عريض تر وبلندی او بقدر ذرعی وزياده از ان وشاخهای ان باريك وشبيه بازخود در اطراف شاخهای
چيزی شبيه بتباق ميرويد ومنقسم بدو قسم ميشود وبرو بركهای تازه ميباشد ومابين ان بركها دانه ای مدور ميرويد
صلب ومستدير وسيا وباخشونت پياشبيه بسنك ريزه ومنبتش كوهها وزمينها در شتاست در سيم گرم وخشك و
ومسدد جهة ربو وسرفه وضيق النفس واسهال وفواق وبا شراب سفيد جهة اخراج سنك كرده ومثانه واحتباس
بول نافع وضماد او رافع بواسير وقدر شربتش تا دو درهم وبغايت مضعف باه ومصلحش حب الصنوبر است
قلب بفارسی دل نامند گرم وخشك ودير هضم ودر ذی الغذا وبهترين او از طيور وتره است ومصلحش
سركه وروغن زيتون وادويهٔ حاره وبهارات ومقوی دل ورافع خفقان واكتحال خونابه ورطوبة او كه در
حين كباب كردن از وچكد جهة شبكوری مجرب دانسته اند قلت بتاء مثناة وتحريك لام حب القلت است
ومذكور شد قلومس يونانی بمعنی اذان الدب است وپنج صنف ميباشد وماهی زهرج نوعی از وست صنفی سفيد است
وبركش سفيد ونر وماده ميباشد برك ماده شبيه ببرك كلم وسفيد تر وعريض تر از ان وساقش بقدر ذرعی
وزياده بران وچيزی مانند چشم بر ساق وبركش ظاهر وگلش مايل بزردی وتخمش سيا وبيخش دراز وبسطبری

انکشتی وبزاو را برک پرازرکهای بکیراست وصنف دوم را برک سیاه وعریضتر وبزرکتر از صنف سفید
وصنف سیم را شاخهای بسیار دراز وبی ساق وبرکش شبیه ببرک به وبر سرشاخها قبهای مدور وکلش زرد
طلایی وصنف چهارم را برک شبیه ببرک الجیر وازان کوچکتر وبی ساق ملصق زمین وصنف پنجم را برک
بزرک وغلیظ وبا رطوبت چسبنده وتند بوی وکلش سفید مایل بسرخی وساقش زیاده بر ذرعی واب او کشنده
ماهی است وجمیع اقسام او کرم وخشک ومحلل وجلا ومدر وبا قوه قابضه ودیشهای ان در افعال قایم مقام
ماهیزهرج وپنج صنف سیاه وسفید او جهة منع سیلانات وبکمتقال ان با شراب جهة اسهال وطبیخ ان جهة
شکاف عضل وسرفه نافع وضماد برک قسم تران جهة سوختکی اتش مفید وضماد برک مطبوخ صنف سیم
جهة اورام بلغمی وورم چشم وبا عسل وشراب جهة شفا قلوس وجراحات وکزیدن عقرب نافع ومضر
ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش اناغورس است وظاهرا قسم پنجم تنباکو باشد والله اعلم قلی
در اصفهان کهلاو ودر خراسان شخار وبرکیلان وشیراز قلیاو نامند وان از شنان تازی که جمع کرده بسوزانند
بهم میرسد واز نبات رمث ورمرام نیز حاصل میشود وبهترین او صابرانی سیاهست وان جزو اعظم صابون
ودر چهارم کرم وخشک وجلا ومحرق وشرب یکقیراط که هفت بار در اب حل کرده وبجز علقه صاف کرده منعقد
نموده باشند هاضم قوی وبغایت مشهی وقاطع بلغم معده ورافع تپهای بلغی العلاج ومقوی معده است
وطلای ان زایل کننده کوشت زیاد زخمها وثالیل وناصور وبهق وبرص وجرب ودر رفع بیاض چشم
حیوانات بیعدیل ویکدرهم او دو درهم زرکشنده ودر اطلیه استعمال با نفراده ممنوع اچهار ورث تشنج ست
که رفع اند شوارا وچون قلیارا با روغن طلا کرده برانکو ربیا شند بزودی موی میشود وملح القلی مذکور میشود
قلسل دار شیشعانست قلیغی فارات قلفوط اسم شامی کرات شامیات قلوبون شبوط است قلوکا
غاززا تلام بعربی فاقلا ونزد بعضی رعی الابل است قلیقلمون فیقهراست قلاد اذربوا قلادی نوعی از انجبار
سفینا قلی العنبا قلی است قلوقما اسم یونانی ظفر القطا است غنن شجره ابی مالک قل الطالس اسم یونانی چنار
قلوقینا اسم عبرانی قرع است قلقدیس زاج سفید است قلقطار زاج زرد است قلقند بهال وبتازاج سبز است
قلب النخلة جمار است قلفونیا بیونانی راتیانج است که با تش پخته باشد ونزد بعضی صمغ صنوبر صغار است
ونزد جمعی صمغ صنوبر کبار قلیمیا اقلیمیا قلومن بالسیوس اسم یونانی زبد البحر قلقلان وقلاقل
حب القلقل قلعی رصاص ابیض اقلاجاره در اصفهان عقعق را کویند قلان اسم ترکی حمار الوحش است
قمری مرغیست از فاخته کوچکتر وبی طوق وبستانی ونوعی سفید او خوشمنظرتر او در دوم کرم القاتل البهم
وخشک وموافق مبرودین ومرطوبین ومولد خلط فاسد واکثار او مورث وسواس وجذام ومصلحش
روغنها وادویه لطیفه وتدهین بروغن وبیه او موجب سرعة حرکه اطفال وتخم او معین نطق ایشان

ودون او در رخانها مبطل سحر وچشم بد است قمل بفارسی شپش وبترکی بیت کویند چون با قلی را سوراخ کرده ده عدد او را
جای داده بلع نمایند جهة تب ربع مجرب دانسته اند وچون زنده او را در سوراخ احلیل بد واشند رفع احتباس بول کند
واز خواص اوست که چون مریض قریب بموت رسد او کریزان میشوند وچون زن حامله در کف دست کنا شته
شیر بران بدوشند هر کاه در میان شیر حرکت کند ان زن حامله به پسر خواهد بود واکر حرکه نتواند کرد بدختر وان
مجربات قمز اسم ترکی شیرمادیانست که بنحو مخصوص ترتیبان دهند ودر لبن مذکور میشود قمح اسم عربی
حنطه است قمدون اسم عربی دوبیا است قمیله بلغة شامی نوعی از دوقواست که او را حشیشة البراغیث نامند قمر بلغه سریانی
اسم فضه است قم قرلیش وقمل قرلیش قضم قرلیت قماشیه کاشیر است قمحد اسم مصری قصب الذریره است قمیجر اسم جنس سقوفات
قناه تری در اصفهان موچه ودر خراسان بغست کویند او شبیه باسفناج وبا اندک تلخی هندی وبقدر شبری و
ساقش باریک وکلش سفید وریزه وتخمش در غلاف بقدر نخودی ودو هر غلاف چهار عدد وبستانیه نخود است
در دوم خشک ودر اول کرم ولطیف ومدر بول وحیض وشیر وعرق ومفتح سده جکر وسپرز وموافق محرورین
ومبرودین ومقوی مجاری بول وجلا ومقطع ومنقی سینه ودریاز اخلاط فاسده واب او ملین طبع ورافع یرقان
ومسعوطاب پنج او جهة رفع رطوبات دماغ وخوردن وطلا کردن او جهة بهق ووضح وکلف مجرب وجهة بواسیر نافع و مولد
سودا ومصلحش تخمش اوست در روغن بادام وامثال ان قنطوریون اسم یونانی نباتیست وان کبیر وصغیر میباشد
کبیرش غلیظ وصغیرش ادقیق کویند وکبیرها شاخش شبیه بساق حماض وخشن وبقدر دو سه ذرع وبرشعبه
قبه مایل بزردی وکل قبه کحلی وبزغبدار وتخمش شبیه بتخم کافشه وبیخش سطبر وسرخ وصلب پر از رطوبت
بسیار سرخ ومانندی بشیرینی وقبض ومنبتش زمینی که افتاب بسیار تابد وکوهها وپشتهها وقوتش تا ده سال ثابت
در اخر دوم کرم وخشک وعصاره وبیخ ان قویتر از سایر اجزا ومدر حیض ومخرج جنین مرده ومفتح سده ماغ
ومجفف بی لذع وجهة سرفه کهنه وضیق النفس وفسخ عضل وعصب وشکستکی اعضاو تفتیح سده وتنقیه د
وسینه ورفع یرقان واستسقا وسپرز ونفث الدم مزمن ودرد پهلو ورحم ومغص نافع وضماد او تازه وبیه
وخشک او بامرهمها جهة التیام جراحات بغایت قوی الاثر ودر سایر افعال مانند قسم صغیر واما صنعیف است
ومضر سپرز ومصلحش عسل وقدر شربتش تا دو درهم قنطوریون دقیق منبتش نزدیک ابها وشبیه بفودنج
وساقها از کمتر از وجب شاخ وزیاده بر شبری وکلش بنفش مایل بسرخی مانند کل شبیه وازان کوچکتر وبرکش شبیه
ببرک سذاب وثمرش شبیه بکندم وبسیار تلخ وبیخش کوچک وبی منافع وقوتش تا ده سال باقیست در اول سیم کرم
وخشک ولطیفتر از کبیر وساق وبرک وکل او قویتر از عصاره ومجفف بی لذع ودر جمیع افعال قویتر از قسم
کبیر وطبیخ او کرد ومثقال را با هفتاد مثقال اب جوشانیده باشند که بنصف رسیده با شکر وامثال ان بنوشند
مسهل مرة السودا وزرداب وبلغم ورافع ضرر سموم هوام وجهة کزیدن عقرب وقولنج ودرد مفاصل وامراض بلغمی

وبرکش مانند برک زرشک ودر هر شعبه ع

مرة الصفرا صح

ومفتح سده جکر وصلابة سپرز ومنقّی دماغ واعضا وباماء الاصول دافع عرق النسا وافراط عمل او مؤدی
باسهال دموی وضماد تازهٔ او جهة قروح خبیثه والتیام جراحات وبا پیه جهة ورم زخمهای تازه وکهنه وبا
وبالا رد تومس جهة مفاصل وبارد جو جهة دردهای حارّه وشرب عصارهٔ او با طبیخ حلبه جهة امراض سینه
وطلای عصارهٔ او باسرکه جهة دردسری که از افتاب وشرب خمر بهم رسیده باشد نافع وچون موی سر را
بنوره رفع نموده عصارهٔ اورا باسرکه طلا کنند جهة رفع قرحه سر وز ویاییدن موی مجربست وجهة کزیدن
زنبور وبا بول سک جهة ثالیل وبا عسل جهة رفع شپش ورشک وبا شیر دختران جهة ورم پلک چشم ودردآ
وبا اب کاکنج جهة سطبری پلک چشم وجرب وبا اب رازیانه وشیر جهة جمیع دردهای کهنه چشم واثار قرحیه وشعیره
مفید وچون پلک را برکردانیده عصارهٔ اورا با اب انار بمالند در حال رفع جرب میکند وبا اب برگ بخور
جهة ریح سبل وقطورا او با روغن خیری وامثال ان جهة ضربان گوش وبا اب برگ شفتالو جهة کرم ان
وبا اب ترب وماننداں جهة ثقل سامعه وبا روغن نرکس وخردل وسرکه جهة ورم گوش وکری وسعوط او باسرکه
واب عنصل جهة قروح بینی ورعاف خصوصا با اندک زاج وکافور واب یخ ومضمضه او با کلاب جهة رائحه
کریهه دهن وقلاع ومتعفن وطلای او با اب جهة شقاق لب وغرغرهٔ ان با اب بارتنگ وعنب الثعلب وعوسج
جهة ورم لوزتین وخناق وبا طبیخ جوز السرو جهة دندان متحرک نافع وهرگاه عصارهٔ او موجود نباشد
اصل اورا مهرا پخته اب ازا بقوام اورند وحمول عصارهٔ تازهٔ او مدّر بول وحیض ومخرج جنین ومولد
وبجود او رافع کزاز ومضر امعا ومصلحش صمغ وکثیرا وقدر شربتش از تازهٔ او دو درهم واز خشک سه درهم
ودر حقنه پنج درهم واز عصارهٔ او یکدرهم وبدلش بوزن او افسنتین ونیم وزن ان بابونه ونیم مثل او ترید
ونزد بعضی بوزن او پرسیاوشان ونیم وزن او برگ حنا است وحقنه با طبیخ او یا بروغن کنجد جهة درد کمر
وعرق النسا وقولنج بعید یل وضماد کل او در تسکین درد عقرب گزیده ودر فع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر
وروغن او که اب اورا با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب ومقوی بدن ورافع اعیا
وفالج وعسر ولادت ورياح ودردهای بارده است وشربت او که اب او با شکر بقوام اورند در جميع امور مذکوره
مفیدست **قنبیل** چیزیست شبیه بریک مکه زرد مایل بسرخی وگویند شب نماست که در یمن بخاک مخلوط کنند
بان شکل میشود ونزد بعضی تخم نباتیست وگویند تخم جمعی سرخ است در دوم گرم وخشک ومسهل رطوبات ولزوجات
وشراب ودر اخراج اقسام کرم معده وامعا قوی الاثر ومضر امعا ومصلحش شیح وکثیرا ودزور او بغایت مجفف
زخمها ورافع جرب وسعفه وقدر شربتش دو درهم وبدلش وخترکا **اقنفذ** بفارسی خارپشت ودر ترکی تکان
وارموک ودر مازندران ارمجی وبترکی کرپی گویند حیوانیست موی او مانند خار واقسام میباشد جبلی او را دلدل
نامند وبحری وبرّی او کوچک ومراد از مطلق او برّی است جميع ان در دوم گرم وخشک وگوشت او صالح الغذا

ونزد بعضی سرد وخشک ح

ومحلل

صح ومن خواصه طرد الحیات ومعرفة الاهویة قبل هبوبها وان البخور به ينفع من التوابع وام الصبيان وان المراءة اذا دلكت ظهرها بلحمه في الحمام منع السقط مجرب تذكره

ومحلل رياح وقولنج ومداومت ان رافع جذام او باعث وقوف ان جهة استسقا وسپرز ودرد گرده ونقرس ومفاصل
وفسخ عضل وتقطير البول وبول در فراش ومحرّک باه مرطوبین وکزاز ولرزه تب ومداومت او مورث عسر البول
ومفسد معده وجکر ومصلحش روغنها وسرکه ومصلح ومضر گرده ومصلحش عسل است باسکنجبین وسوخته
برّی وبحری او جهة ... ومحلل ورافع گوشت زیاد زخمها والتیام دهندهٔ ان وشرب یکدرهم از او جهة تب ربع مجرب
یافته اند وضماد گوشت او جهة خنازیر وغدد وپیه او جهة کلف ونمش وپوست سوخته او با زفت جهة داء الثعلب
وجکر خشک کردهٔ او جهة استسقا ودزور زهرهٔ او جهة رفع انتشار زخمها وجذام مفید وشرب از ا باموم
جهة اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند واکتحال ان رافع بیاض است وتنفذ جبلی کمتر از سایران وخوردن
او جهة نقرس بعید یل وبدستور ضماد گوشت وخوردن او وطلای خون او رافع چرک بدن وجا کلف وحمول او
مدرّ حیض است وگویند در موضعی که خارهای درشت او باشد هوام نزدیکی نکنند ومار از اقسام تنفذ گریزانست
وتنفذ بحری لذیذتر از برّی وملین طبع ومقوی معده ومدر بول وجلد سوخته او جهة جرب وقروح سر مفیدست
قنب بکسر اول وتشدید نون وفتح ان معرّب از کنب فارسی است او برگ او را بنک واسرار وورق الخیال وحشیش
گویند پوست ساق او را کنب وتخم او را شاهدانه وشکونه وغبار زغبی او را چرس نامند مرکب القوی
ودر سیم سرد وخشک وباحرارت لطیفه وبرودت کثیفه ومسکر ویبس جزو حارهٔ مفرح ومشهی ومقوی ...
وبعد از تحلیل جزو حارهٔ وبقای اجزای بارده مخدّر ومضعف حواس وجکر ومعده ومورث فساد رنگ و
رخسار واستسقا وبلادت وکسالت وجنون ومکدّر روح دماغ واکثار او قاطع باه ومجفف منی وشیر پستانها
مقوی فعل او وترشیها مفسد انست وبری ونباتی میباشد برّی او برگ مایل بسفیدی وپوست او بافته میشود وتخمش شبیه
بحب الشمنه وقوی‌تر از بستانی وقطور عصارهٔ او کشندهٔ کرم گوش وسعوط ان منقی دماغ است وشستن سر با طبیخ
او دافع ابرنه وقمل موی سر وضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حارّه ومسکن درد ان وقدر شربتش از یکدرهم
تا دو درهم وغیر معتاد را زیاده از ان کشنده است وشاهدانه در اول سیم گرم وخشک ومحلل رياح ومسکن غثیان
ومدّر بول وقابض طبع ومجفف منی وبو داده او را ضرر کمترست واکثار او باعث قرحه احشا ومصلحش خشخاش
وسکنجبین ودزور کنب پوسیده را جهة جراحات مجرب دانسته اند وروغن شاهدانه که بدستور روغن بادام
گیرند گرم وخشک وجهة درد اعضا وصلابة رحم ودرد گوش ورافع اورام صلبه نافع وشرب ان قاطع باه است
قنبره بفارسی چکاوک وبترکی قزلاق نامند واز عصافیر مشهوره است کباب او رافع قولنج ومدّر بول ورافع امراض
مثانه وگوشت او با ملین طبع ومضر محرورین ومصلحش سرکه ومیوه های ترش است **قندر** واسم حیوانیست که
جند بید ستر از و حاصل میشود ولباس پوست او رافع رياح وجلوس بران دافع نقرس **قنبيط** بضم اول وتشدید
نون وفتح ان وکسر یاء موحده بفارسی کلم نامند وکلم کرد مرکب القوی وبارطوبة غلیظه وقوة مفتحه ومحلل ومهیج

ومدّ بول وبالخاصیته محلل خنازیر و مولّد سودا و مضعف دماغ و منجّر وردی الغذا و مسدّد و در سایر افعال
مانند کرنب و مصلحش تر ابختن او در روغن بادام و زیتون و ادویهٔ لطیفه و ماییهٔ او مانع مستی و نطول طبیخ
او جهة مفاصل مفید و تخم او مفسد منی است قنّاء نوعی از انار وطالیس است و نزد بعضی رطبه با بسه و
بلغة مصر اسم اشق و بلغة مغرب کلخ است قنیر و قنافرینا هندبا است قنا افرنیا اسم یونانی قنب برّی است
قنّه بارزد ابیا و بعربیا متنا خشخاش است بجمز مصنع اقنباری دم الاخوین است قنطار ساد اوراق قندول
تعربی دار شیشعان است قندس کندر و حیوان جند بید ستر را شامل است قنقهو قیقهر اقنداروون بلغة اصفهان

القاف مع الواو

علل البطن است اقند شکر طبرزد است اقوطولیدون نوعی از ابرون است بنا بیست برکش مستدیر و با اندک
تجویف و ساقش کوتاه و تخمش متصل بساق و بیخش مانند زیتون و با تندی و تلخی است مرکب القوی و با قبض
و تحلیل و جلا و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده و با شراب و عسل نافع تهییج بدن و ضماد او
جهة اورام حاره و حرارت معده و احشا و شقاق که از برودت هوا بهم رسد مفید است و بیخ او گرم و خشک
و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصارهٔ برگ و بیخ او محلل ورم زخمها و با شراب حسیع کشندهٔ نقیهٔ
جراحات است قوادیر زجاج است اقوقی حجر الرحا است قوفی اسم یونانی و بمعنی بخورات و شامل بخور خوشبو و ند
بعضی حیوان جند بید ستر است قوقالس نوعی از دوقو و نزد بعضی کرفس برّی است قونیا اسم یونانی
ابخاکستر است قوثیرا بیونانی طباقت قوطونیا اذربون برّی است قوطوما مازریون سیاه است قوسطا
قسط است قوماروس اسم یونانی قطاب است قودیونا اسم یونانی کزبره است قوب بضم اول و فتح ثانی اسم عربی
قشر البیض است اقودالیون بیونانی شبدا است قولن بیونانی کرنب است قوقاما لس بیونانی اجاص است قودونیا ملا
سفرجل است قوفیونا اسم فرضی است اناجزاء مشروده بطوس و شوکرانرا بین نامند باین اسم قومانیطس
طین الکرم است قومنی مرهات قورینیهٔ کهنه است قوثرکیا موج است اقودی بترکی حمل است قوزی غلاغی
بترکی خماصی است قوز بترکی جوز است قوزقون بترکی غراب اسود کبیر است قوش اورنوی بترکی عنب الثعلب است
قوروق بترکی الیاست قورد بترکی ذئب است قوش دیلی بترکی لسان العصافیر است قویین بترکی ضانا است

القاف مع الهاء

قوم بترکی رمل است قهوه اسم خمر غلیظ است و الحال متباد را از و ما در درخت یمنی است که در یمن بن نامند
بقدر فندق و چون از غلاف مقشر کرده مغز او منقسم بدو قسم کرده مایل بزردی و بعضی بزندی و با عفونت
و شاید تلخی و غیره مستعمل است و درخت او شبیه بدرخت زعرور و غلاف او را قشر نامند و بطریق مغز
او بوداده استعمال مینمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده اند و انچه بتجربه و قیاس ظاهر میکردد در کرمی
معتدل و خشکی او غالب و قشر کرم و خشک تر از ان و مجفف رطوبات و مدر بول و با قوة قابضه و مقوی
نذکره او را مفتّح دانسته و جهة سرفهٔ بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و دفع اعیا و ابله و حصبه و دموی و شرای

قهوه صد

معده و منع صعود بخارات بدماغ نافع و اکثار او مورث بیخوابی و مضعف باه مبرودین و مضر مزاج سوداوی
و مصلحش روغن بادام و پسته و شیرینیها است و چون بطریق بخود باریک کوم بشته کنند که سیاه نشود جهة
اسهال الغایت مؤثر است قیصوم نوعی از برنجاسف است و دو برگ و قیه اشتداد سوای انکه از ساق برنجاسف قطع

القاف مع الياء

شاخها میروید و او را ساق بیشاخ و اکثر از یک ریشه یک ساق برمیاید و در انتهای شاخ قبه او چتری
طول ساق از شبری زیاده و کمتر از ان نیز میباشد و بران برگها دیده مثل ساق زنبق و ساق اما ریطن و ازنا ریطن
قوتیش و برگ اصل او مفروش برروی زمین و گلش با عطریه و ثقل رایحه شبیه برایحهٔ برنجاسف و طعمش تلخ وتند
رنگ و بجهة این اشتباه است جمعی قیصوم را برنجاسف دانسته اند در سیم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین رومی
تب لرز و درد سینه و ضیق النفس و ضرر ادویهٔ قتاله و ریاح و مفاصل و عرق النسا و قاتل اقسام کرم معده
و امعا و بخور و افتراش او کریزانیدن هوام و ضماد او محلل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول او
مخرج جنین و نطول او جهة صداع بارد و سوخته او جهة قطع نزف الدم و داء الثعلب با روغن بید
انجیر و روغن ترب جهة سرعة برامدن ریش موثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و خشخاش و بغایهٔ مطر
و مصلحان عسل و شیح و قدر شربتش دو درم و بدلش افسنتین با بوبخ و روغن او که از برگ و گل ان
گیرند محلل صلابات و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم ران و رافع لرز و امراض باردهٔ عصبانیست
قیقهر صمغیت شبیه بسندروس و بدبوی و بدطعم و بهندی ژال و بفارسی لعل مصری گویند و بعربی شجره
نامند و بعبری کوبا اسم عبرانی سندروس است در سیم گرم و خشک و مدر حیض و مخرج جنین و منقی
دماغ و با ماء العسل جهة صرع و استسقا و ربو و بیخ دو نهر متوالی اشامیدن او با سکنجبین و با آب جهة
سپرز و دفع فربهی بدن و سنون او جهة درد دندان از تجربات و اکتحال او جهة ضعف باصره و دفع اثار
چشم و مرهم او جهة جراحات از مهنه و ناصور مجرب و قدر شربتش ربع درم است اقیشور حجر القیشور است قیر
قار است قیاسوس هیمی گویند بیونانی دارچینی است قیض پوست تخم مرغ است قیقاس سیاه دونت است قیناکیا
خرفه است اقیمولیا طین قیمولیا است قیرس اسم یونانی موم است اقیطافون ترمس است اقیوند قانداست قیروطی شاید

حرف الكاف مع الالف

موم و روغن است اعم از انکه ساذج باشد یا مرکب با سایر ادویه کافور صمغ درختیت و اقسام میباشد ریاحی
ان سفید مایل بسرخی و شبیه بمصطکی و مسمی باسم پادشاهی است ریاح نام که اول کافور را یافته بود
و این قسمی است که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری ان بیاسفید و صفایح و صاف و در جوف
درخت یافت میشود و کافور مصعّد از ریزهای چوب جوف درخت از جوشانیدن ان بهم میرسد و ان تیره
رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص به بلاد سراندیب است و در غایه بزرگی میباشد بحدی که بصد سوار
سایه میافکند و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک و بی شکوفه و بی ثمر است و از چوب او جهة پادشاها

سر بر میسازند و بالخاصیه هوام و پشه و قمل و کیک پیرامون ان نمیکردد و کویند سبب کهربایی اوانست که
از جهة کرمی ان مکان پلنک و مار پیوسته مجاور اند درختش و ابی که در حین قطع درخت ازو میچکد
مسمی بماء الکافورات در غایة حدت رایحه و غلیظ و مایل بسرخی در سیم کرم و خشک و جالی چرک
بدن و ظروف و جامهاست و مکس نزدیکش نمیکند و رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصنوع
و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف
و اسهال حاره و عرق و رافع تشنکی و التهاب جکر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض
حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان صداع حار و با مشک و عنبر مقوی
روح حیوانی امرود المزاج و سعوط او با ابکشنیز جهة رعاف و باب کاهو جهة رفع بیخوابی محرورین
و با روغن کل جهة اورام حاره و سنون او جهة دندان کرم زده و قلاع و ذرور او جهة قروح خبیثه و [illegible]
و با ادویه مناسبه جهة زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون ان و تسکین درد مجرب و اکتحال او
جهة رمد و طلای او جهة درد سر صفراوی و شدت حرارت روح دماغ و ضماد او بر یافوخ و پیشانی
جهة رعاف مجرب و مضعف باه و مولد سنک مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی
و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره خوشبو و بسیار بوییدن او مورث بیخوابی و مصلح ان روغن
سوسن و کل و امثال ان و قدر شربتش تا یکدانک است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده
و کویند اینقدر قاتل است و بدلش دو وزن او طباشیر و یکوزن او صندل سفید است کاشم اسم فارسی است
و یونانی لیفسطیون و در دیلم زیره کوهی نامند منبتش کوههای بلند جنکل دار است ساقش باریک و شبیه
نبات شبت و پرکره و برکش مانند برک اکلیل الملک و از ان تنکتر و خوشبو و برک [illegible]
و پر شکاف تر و اخر ساق چتردار و ثمرش سیاه و از بادیان بالیده تر و تند طعم و با عطریه و بیخش
شبیه به بیخ انجدان و خوشبوی و مستعمل تخم و بیخ اوست و قوتش تا سه سال باقی و در سیم کرم و
خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعا
و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و هاضم و رافع استسقا و رطوبة معده و دردهای بارد
و مخرج جنین و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحوم است و جهة عسر بول و
احتباس حیض و سنک مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر نفس و تحریک
اشتها و اعانت بر حمل و طلای او جهة عرق النسا و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه و مصلحش
کثیرا و مضر مثانه و مصلح ان رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی و تخم رازیانه
کادی اسم هندی و بعربی کدونا مند و در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود است و شبیه بدرخت خرما

و کافور
مصنوع که از موم
بقدر دو درهم و حجر الرخام
ده درهم و روغن بنفشه نیم درهم
بار روغن کل سرخ و قدری کافور
ترکیب میکنند فرق او با کافور
اصلی ثقل و چسپیدک
مصنوع و بوی اصلی شبیه
غیر مصنوع
بر بوی پوست
لیمو ترنج است
صح

وبرکش

و برکش صلب و قوی و نرم و طویل و سبز کهاه تند و ثمرش مانند غلاف و در غلاف چهار دانه شبیه بدانه خربزه
و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو و اورا کپوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها پرورش میدهند
و مسمی بدهن الکادی و جهة درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافعست و کادی در اخر دوم کرم و خشک
و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و با تفریح و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و بثور حکه و مسکن دردهای
صعب و شربة او که چوب او را کوبیده بجوشانند و اب او با شکر بقوام اورند جهة ابله و حصبه بهترین
ادویه و اهل هند را اعتقاد انست که چون شربت کدر ابنوشند زیاده بر نه صد ابله بر نمی ایید و خاکستر او جهة
التیام جراحات مجرب یافته اند و دانه او مقوی دل و معده و جکر است و درت کدر قویتر از دانه او و بدلش بوزن
او صندل سرخ و مثل ان بقم است کاکنج بفارسی عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب است و نباتش
او را نبات مانند ان و برکش عریضتر و بزرکتر و در قوة مثل او و سر شاخهای او نکون و ثمرش در غلافی سرخ
شبیه بمثانه و دانه او بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ میشود و کل او سفید مایل بسرخی و جبلی او را برک
مانند برک سیب و غبار الوده و سیاه و ساقش با رطوبة چسبنده و نبات او بزرکتر از بستانی و کل او بیاض سرخ
و دانه اش زرد مایل بسرخی و در غلاف زردی و منبتش سنکلاخها و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند
و بعقیده قویتر از خشخاش و مدر بول و یکمثقال او منوم و زیاده از ان مورث اختلاط عقل و جنون است و مراد
از مطلق او کاکنج بستانی و مستعمل از ان پوست سرخ و دانه او و قوتش تا سه سال باقیست در اخر دوم سرد و خشک
و مدر بول و رافع امراض کرده و مثانه و قرحه ان و مخرج صفرا بادرار و مصلح حال جکر و رافع ربو و عسر نفس و
اقسام کرم معده و امعا و مسقط ان بقدر یکمثقال جهة یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه او را بعد از
پاکی از حیض جهة منع حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش کلقند و قدر شربة از پوست دانه او تا پنج درهم و بدلش
عنب الثعلب است کانجی بهره هندوی و انجوبات میسازند و بهترین او از برنج است و طریق اخذ او انست
که حبوب را با اهر ابخته صاف نموده در شیشه کنند و تا چهل روز و زیاده بران در افتاب کذارند و او جالی و مقوی
اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر معده و مصلحش عسل و کلقند است کاوزبان بفارسی لسان الثور است
کاربا کهربا است کافور یهودی و کافوریه بیان الکافورات نزد بعضی کافوریه القحوانست کافور موست
قسم ناصاف کافورات کافور الفلک زرنباد است کاسلس یونانی جو است کاسوس خشخاش زبدی است
کاملاون مازریون سیاه است کاکنم رومی سیسالیون است کاسر الحجر قلب است کاجل هندی انمدات کادنج هندی
شونیز است کان اسم هندی سکر است کالون اسم هندی قسمی از ادویات کالهری اسم هندی هلیله کابلی است
کاشیرا هندی عصاره است کازر هندی جزر است کارهه هندی مطبوخ مسهل و منضج است کالهانو هندی
ساد اورانت کایبل هندی قطاه برنی است کالی بلغة هند سیاه است کاجر اسم هندی تخم زردک است کاکیه کوه

هندی سرطانست کای اسم هندی بقر است کاکرند هندی کثیرا است کالوت اسم هندی نوعی از ابنوس است کاک
هندی کانات است کاندی اسم هندی قصب السکر است کاو بفارسی بقر است کاوکوهی اسم فارسی بقر الوحش است
کاسنی صحرایی و بستانی اسم هندی و فارسی هندبا است کاسنی دشتی اسم فارسی خندریلی است کاهو بفارسی خس است کاورس
جاورس است کاجیره و کافشه اسم فارسی احریض است کاودانه بفارسی کرسنه است کاودارو اسم فارسی جاوزینا است
کاوزهره بفارسی حجر البقر است کابیش بدیلی خلدات است کاغذ بفارسی قرطاس است کاه بفارسی تبن است کارتنه

الکاف مع البا

اسم فارسی عنکبوت است کاشه شکنک بفارسی شقایق النعمان است کاوچشم اسم فارسی اقحوان است کبر نباتیست
خاردار و برشاخ و برگش باریک و غلاف گلش مثل زیتون و گلش سفید و در وسط او چیزی شبیه بموی
و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خرابها و کوهها بیابان میباشد و بیخ و پوست
بیخ اقوی از سایر اجزا او در سیم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و ...
ادویه سپرز خصوصا پرورده او بسرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مرة السودا و جهت فالج و امراض
بارده دماغ و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج ان و غرغره
طبیخ او دافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه او رافع تشنج عضل و عصب و خشک او دافع قروح خبیثه و با ادویه
مناسبه محلل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و با ارد ترمس محلل ورم سپرز و بخور او دافع
بواسیر و مضمضه طبیخ او با سرکه و خاییدن ان جهت درد دندان نافع و بطلیموس در کتاب ذیلسقر بوده که
چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل ان روغن کنجد بجوشانند تا اب بالتمام و روغن تا نصف بسوزد
پس او را بر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نشود و مجرب دانسته است و ثمر او قبل از شکفتن
که گل کبر نامند در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ ان و از ان ضعیف تر است
و ذرور او رافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم و تر و تخم او در سیم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خاییدن
دانه ان ملین طبع و ترشی گل و خیار او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین
و خیار ترکه پرورده او مفسد معده و ساق و برگش در افعال گرم و خشک و در افعال ضعیف تر از گل او
و محلل خنازیر و نواصیر چشم و عصاره ان کشنده اقسام کرم معده و ضماد او با زفت رافع قروح شهدیه سر
و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال ساق اقوی تر از برگ و غرغره طبیخ او
او منقی دماغ و مفتح سده است و قدر شربت از ان تا هشت درهم که با عسل و سرکه بنوشند و از بیخ او تا سه درهم
و در مطبوخات تا هفت مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده محرورین و مصلحش سکنجبین است کبیکج
در اصفهان موسلک نامند و بترکی ماستو اجی گویند و ان چهار قسم میباشد و نبات همه شبیه است بکشنیز یکی مایل بسفیدی
و با رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در سطبری و درازی و بیخش تلخ و کوچک و پر شعبه مانند

خربق

خربق سیاه و منبتش نزدیک انهار جاری و قسم دیگر شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بیابانی و قسم سیم با تیزی است
کوچکتر و گلش زرد طلایی و بد بوی و قسم چهارم گلش سفید است و اقسام ان در اخر سیم گرم و خشک و با حدت و محرق
جلد و ضماد تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضا و بار و غنها جهت جرب حیوان و انسان و تقشیر جلد
و برص و ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب و نطول مطبوخ او جهة سعفه و بیخ خشک او در عطسه اوردن قویتر
از گلش و طلای او انحار جهة درد دندان و ازدیاد جهة ریزانیدن ان و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه و
حیض نافع و دو مثقال او کشنده و چون با مثل او ارد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند نایب مناب حجامت است کبابه نبات است
قریب بحب البان و خوشبوی و مایل بتلخی و مغز او سفید و درختش مانند درخت مورد و از هند خیزد و انچه
نوع صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقیست در دوم گرم و خشک و لطیف و بغایت ملطف و مفتح قوی سده
احشا کرده و مخرج سنگ و بول محتبس ان و جهت امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن اواز و رفع درد
سر مزمن و اسهال و تقویت معده و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با سپیده حیوانات
جهت تحلیل اورام و با غالیها جهت خوشبویی رایحه بدن و تقویه ان نافع و طلا کردن خاییه او بر قضیب بغایت ملذذ
جماع او مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش یک مثقال و بدلش قاقله و دارچینی است کبریت بفارسی گوگرد نامند
و انرا اصل حار موالید و زیبق اصل بارد و چهار قسم میباشد یکی سرخ شفاف لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد مایل
بسبزی و انرا مصطکاوی و اصفر نامند و یکی سفید و مسمی بگوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و او را
کبریت اسود نامند و گوگرد انچه از طبیخ اب چشمهای گرم و انحاک بعضی اماکن بهم رسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین ان احمر است
و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و مسمی بگوگرد احمر است نه معدنی ان و اقسام او در اخر سیم گرم و
خشک و گرمی او غالب بر خشکی و در غایت دهنیت و تدبیر او بطریقی که محترق نگردد از اسرار عظیمه و در غایت
اشکال است و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جلا و جاذب و شرب او مقاوم سموم و با زرده تخم نیمبرشت جهت سرفه رطوبی
و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و شش و دفع یرقان و زکام و نزله و طلای او مسکن ضربان اعضا و سفید کننده
موی و با عسل و بد ستر و با بول و اب دهن جهت گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای
سوداوی عجیب الاثر و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع اثار و حکه و جرب و بهق و برص و تقشیر جلد و داء الحیه
و داء الثعلب و اکله و قروح رطبه و با حنا جهت قوبا و سرکه و قیمولیا جهت سعفه و با جند جهت تحلیل صلابات دبر
و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع و با ماست و نیمرو زن گوگرد ضماد عرق جهت سعفه و قروح سر و قوبای مجرب
و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس نافع و ذرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت سکته و شقیقه
مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است بسرعت و باعث گریزانیدن هوام و بخور قطور او دافع کرم
و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یک مثقال و بدلش در اکثر افعال ذریح است

ومصعد او جهة تكليس معادن و رفع چرك ان بعد بل و سفيد كردن او نايب مناب جوهر زنجار است و روغن كوكرد

بنحوي كه ساختن ان در دستور را مذكور است جهة قروح و تعفن دردها بارد و حكه و سعفه و قوبا بعيد تكليس او عرق كوكرد

بغايت مجفف و سريع النفوذ و محرق و مفرح جلد و جلا و رافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و ماليدن او بر

بدن رافع كوشت فاسد بن دندان و كشاف است و طريق كرفتن عرق ان در دستور مذكور است **كبد**

بكسر اول و جزم ثاني بفارسي جكر نامند و بهترين او جكر اردك و مرغ پرواري و بعد از ان جكر بزغاله است كرم و تر

و غليظ و ديرهضم و خوني كه از وي بهم رسد قبول عفونت بسرعت ميكند و مصلحش ابكامه و سركه و كباب او

با نمك و صمغ عربي جهة قرحه امعا و اسهال القوي الاثرات و جكر بز بالخاصيه محرك صرع او بتجربه رسيده

و خواص جكر لو در ضمن اصل ان مرقوم است **اكباب** اسم عربي كوشت با تش برشته است و اختلاف خواص ان بسبب

اختلاف لحوم و بهترين ان كوشتهاي لطيف است كه در نرمي و برشتگي جميع اجزاي او بيك قرار باشد و ان مولد

خون متين و مسمن بدن و مسخن كرده و محرك باه و اشتها و موافق معده مرطوبين و مقوي اعضاي ديرهضم

و بعد از هضم مولد خون صالح و با نعناع و كشنيز و ادويه حاره مجانس اسهال مفرط رطوبي و مورث

صداع و مصلحش سكنجبين و خوردن اب بعد از كباب بغايت مضر است **اكبشه** معرب **اكبر** **بيت الشيطان** نو

كبت بفارسي حنظل است **كبيج** بطارخ است **كبوه** نوعي از بتوعات است **كباب شاي** اسم فارسي طباهج است

كبكانه روي در شيراز خرنوب شامي را كويند **كبك** اسم فارسي قبج است **كبك دري** اسم فارسي

دج **اكبلك** اسم تركي قبلات است **كبوتر** بفارسي حمام است **اكبابه شكافته** اسم فارسي فاغره است **اكبوتر بچه** اسم فارسي

فراخ الحمام است **اكبورا** اسم هندي كهربا است **كبودا** اسم هندي كافور است **اكبيرا** اسم هندي توتيا است **كبوك**

اسم هندي قبج است **كبود** اسم هندي شفتين بري است **كتان** نباتيست بقدر ذرعي ساق و برگش باريك

و كلش لاجوردي و تخمهاي او قريب بجوزي و بر ان تخم و پوست او را مانند پنبه رشته لباس ترتيب ميدهند

سرد و خشك و لباس او رافع حرارت و باعث تقليل عرق و جهة جرب و حكه و ورم صلب نافع و بخور

كياه او جهة سده زكام و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات و التيام دهنده ان و كل

او مفرح و مقوي دل و ريشه او مايل بسردي و در روان جهة زخمها مفيد و تخمش مايل بزردي و املس

و بعضي از ان سفيد و قسمي مايل بسرخي و نوعي سياه ميباشد در اول كرم و خشك و با رطوبت فضليه و مدر

بول و عرق و شير و محلل و جلا و ملين طبع و جهة قروح كرده و مثانه و مداومت او و وزني نيم مثقال جهة

درد امعا و با عسل جهة ورم سپرز و با انك فلفل و عسل جهة تحريك باه مايوسين مجرب دانسته اند و

او قابض و جهة نفث الدم و سرفه رطوبي بغايت مفيد و لعوق ان با عسل جهة سرفه بلغمي و سده و ام

جهة تنقيه سينه و نضج و تحليل ورم جكر و اعضاي باطني و ضماد او جهة ورم صلب و قروح سرد با بوره

جهة تسكين

مصرو عين آ
ج
هرحيواني
ج

الكاف مع التا

جهة تسكين درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره و انجير جهة كلف و با خرف با بل و عسل جهة شقاق ناخن

و با بوره و خاكستر جهة ثاليل و با اب سرد جهة صداع و دوي و قوبا و با روغن كنجد جهة زخمها و رفع درد و لذع

ان و حقنه طبيخ او جهة اخراج فضول و لذع امعا و رحم و جلوس در مطبوخ او بدستور جهة درد رحم مؤثر

و سوخته او جهة جراحت و درد و لذع ان مفيد و مضعف هاضمه و مصلحش سكنجبين و مظلم بصر

و مصلحش كشنيز و مضر انثيان و مصلح ان عسل و قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است

و روغن تخم كتان كرم و تر و حقنه او با روغن كل سرخ جهة تسكين درد جراحت امعا و طلاي او جهة قوبا

و جراحات و تسكين درد ان و وجع فواد و اشاميدن او و ماليدن جوشانيده او با سير جهة رفع قولنج اثاث

و دواب مؤثر و مضعف معده و باصره و مصلحش سكنجبين است **كتم** وسمه است بري و بستاني ميباشد

و بري را در مازندران و تنكابن شالخي نامند يعني حنا شغال و كتم غير برك نيل است چه كيا نيل شبيه است

بكيا كتان و ساق نيل مجوف است و برك وسمه شبيه است ببرك مورد و زيتون و ساقش غير مجوف

و ثمرش بقدر فلفلي و بعد از رسيدن سياه ميشود و دشتي و كوهي ان در كنار رودخانها ميباشد و بزرك

و شاخهاي او ابنوه تر از شاخهاي نيل و برگش از ان عريضه تر و دراز تر ميباشد و بعضي برك نيل را وسمه دانسته اند

و خلاف واقع است در دوم كرم و خشك و با قوه جاليه و قابضه و محلل و خضاب او قويتر از برك

نيل است و ضماد او با اب نمك جهة صداع ريحي و بلغمي و بيضه و خوره و رفع زخمها و بخور و طلاي

او جهة زكام و تقويه موي و منع ريختن ان و اشاميدن اب او و طبيخ او بغايت مقي و جهة كزيدن سك

ديوانه مفيد است و او مضعف دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن ان كه اب او را با مثل ان روغن كنجد

جوشانيده باشند بحدي كه روغن باقي مانده باشد جهة بواسير و امراض بارده مقعد مجرب و مانع

ريختن موي و رافع دردهاي بارده است و چون بيخ او را با بيخ بابونه طبخ دهند و قدري صمغ عربي اضافه نمايند

جهة كتابت قايم مقام مداد او و تخم وسمه در رنك و مقدار شبيه بتخم ترب و مايل بسياهي و بهترين او كه نيم ما

نزول اب او و رافع نازلات است **كتان الماء** طحلب است **كتل** اسم تفاح است **اكتهل** اسم هندي رصاص اسود است

كتمونه اسم هندي اسارون است **كتيتي** اسم هندي كلب است **كتيرا** صمغ قتاد است كه بفارسي كون نامند و ان

سفيد مايل بسرخي ميباشد در حرارت و در برودت معتدل و در اول تر و بعضي در اول سرد و خشك دانسته اند

مركب القوي و مغري و با تجفيف ضعيف و مغلظ مواد رقيقه و ملين صلابات و مسكن لذع و حدة اخلاط

و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سينه و مصلح ادويه سميه و رافع حدة ادويه مشروبه و مقوي فعل و با قوة ان

مسهله و جهة سرفه و خشونة سينه و قرحه ريه و كرفتكي اواز و حرقة البول و لذع امعا و تقويه رودهاي

و تسكين درد كرده و مثانه مفيد و مداومت اشاميدن او با مثل ان از مغز بادام و نشاسته و شكر

الكاف مع التا
بثاى مثلثه
ج

بغایت مسمّن بدن خصوصاً چون بعد از شیرینی که در و نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه
شمرده اند و طلای او جهة کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونة ان و شقاق لب مجرب و با بوره و کوکرد
جهة جرب و حکه و با سرکه جهة بهق و برص و با لعابها جهة شق شدن موی و اکتحال او جهة اقسام مد
و امراض چشم و با ادویهٔ مناسبه جهة اکثر زخمها حاره و بارده مؤثر و مضر سفل و مصلحش انیسون و قدر
شربتش از یکدرم تا پنجدرهم و بدلش صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است کثیر الشعر سیاوشان
کثیر الارجل سقابج اکثیر المنفعه خطمی است کثیر الرؤس قصعنات کثیر الورق حزنبل است
کثیر حمار النحل است کثاه بزر الجرجیر است اکثر الاضلاع لسان الحمل است کثار بلغة بربری جوز اکثر است
کچو اسم هندی زرنباد است اکجم و کجب حصرم است اکجلا اسم هندی اذراقی است کجلن اسم هندی بوده انه نیا
کجیان اسم هندی غوره است اکجری اسم هندی خراطین است اکجون اسم هندی سلحفات است کجیتکن اسم ترکی
انجره است اکچوله اسم فارسی اذراقی است کج اسم فارسی حصرم است کچی اسم ترکی معز است کچه ما اسم دیلمی دلفین است
کحل اسم سرمه است او هرچه مانند سرمه در چشم کشند کحل اصفهانی و سیمانی و کحل جلا اثمد است کحل
السودان تشمیزج است اکحل فارسی و کحل کرمانی انزروت است کحلا و کحیلا اسم عربی انواع ابو ملسا
و لسان الثور و خوض و لبسا نرانا مانند کحل خولان حضض است اکید کادی است کیدا اسم فارسی قرع است
کبر اسم هندی خار است اکرفس اقسام میباشد قسم جبلی صخری فطراسالیون و مذکور شد و جبلی غیر
صخری را تخم شبیه بزیره است و بیخ ان باریکتر از بستانی و قسم بنطی را کرفس شتوی و مشرقی و کرفس
عظیم نامند ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل بسرخی و برگش عریض و چتر او مثل شبت و تخمش
قریب بشکل تخم کاشم و سیاه و مصمت و با عطریة و بفطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند و
بیخش سفید و بزرک و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از بستانی و کرفس بری را برگ عریض میباشد
و هرچه قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون و با اندک رطوبة چسبنده و تندی اندکی و خوشبوی مایل
بزردی و ساقش با صلابة و تخمش مستدیر و شبیه بتخم کلم و سیاه و تند و چتر او مانند چتر بنطی
و در سنگلاخها و پشتها میروید و در افعال قریب بفطراسالیون و مدر عرق و جهة عرق النسا
و تهییج نافع و حمول او در اسقاط جنین مؤثر است و کرفس اجامی و کرفس مائی و نهری در میان اب و در کنار
ان میروید و در قوت ضعیفتر از سایر اقسام است او کرفس بستانی را برگ مایل بتدویر و شبیه ببرگ کشنیز
و از مطلق کرفس مراد اوست و تخمش ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطریة و در
مقعدا قریب بانیسون است و بیخش بزرگ و سیاه و قویترین اجزای اوست و بعد از ان تخم او در اول دوم
گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و حیض و منقی گرده و مثانه و از قوة ادرار

مخرج جنین

مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مشهی و محرک باه و اشتها و دافع حدة ادویه و معاون ادویه مسهله و رافع ریح و جهة
ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشا و درد پهلو و ورکین و حصبه و لرز بلغمی و عرق النسا و تشنج بلغمی
و مغص و گداختن سنگ مثانه مفید و اب او و اکه با اب انار و شکر بجوشانند جهة سموم مشروبه نافع و خوردن
کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و بدستور بعد از ان سبب سرعت تاثیر سمیت ان میگردد و دافع ضرر خوردن
مرداسنگ و امثال انست و ضماد او محلل اورام و باد رد جوجهة و رم چشم و طلای عصارهٔ او را تا یک هفته با روغن
گل و سرکه جهة جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با کوکرد و بورهٔ سرخ بغایت نافعست و با نوشادر و عسل
جهة ثالیل و رفع اثار نافع و بیخ و برگ او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیان و پروردهٔ ان
بسرکه موافق محرورین و مقوی معده و احشا و مفتح سدد و محرک اشتهاات و مضر حوامل و مرضعه و بجهة تحریک
باه ایشان و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل ان و مبخر و تازهٔ او نفاخ
و مصلحش انیسون و قدر شربت از بیخش در مطبوخها پنجدرهم و از عصارهٔ او تا پانزده درهم و از جرم ان سه درهم
و تخم کرفس بستانی در تفتیح قویتر از سایر اجزا و جاذب فضول بمعده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او
و مضر ریه و مصلحش خما و گویند تخم کاسنی است و مورث ریح و مصلح ان کثیرا و قدر شربتش یکدرم و بدلش نانخوا
و زیره است و چون ده درم رطلی انابا انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی یا فطراسالیون کوبیده اضافه کنند و بدستور
ده رطل از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهة تقویة معده و تحریک اشتها و
بول نافعست و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یکمثقال شکر شراب تناول نمایند بتقویة معده و دفع ریاح
مجربست کرم بفارسی تاک درخت انگور است ما مانند بستانی و بری میباشد و بری ثمر دار را انگور دشتی و ریشه و با عفوصت و شراب
ان قابض و سیاه میباشد و بری بی ثمر را در شکاین دیوزد نامند و شاخ تازهٔ اقسام رز را بعربی لف الکرم و عسالیج نامند
و ان در اخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزای اوست و بعد از ان برگ و عصارهٔ ان و مقوی معده حار و مانع قی
و قاطع نفث الدم و حافظ جنین از اسقاط و دافع خمار و تقلب نفس و مدر بول و جهة قرحه امعا و اسهال صفراوی نافعست
خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربة او که اب او را با قند بقوام اورند جهة تحریک اشتها و دافع صفرا و خمار و اخلاط
رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه هست که بسبب قوة حالیه باعث اطلاق شود و اشامیدن
عسالیج مانع صعود بخار بدماغ و مضعف باه است و مضر سرفه و مصلح ان عسل و ضماد برگ و عسالیج او جهة درد سر
و ابتدای ورم حار معده و سایر اعضا و التهاب اورام خصوصاً با ارد جو و جهة اسهال بار امل بغایت مفید و اب صمغ
منجمد رز بیاض جلا و با بر و اشامیدن ان با شراب مخرج سنگ مثانه و رافع سپرز و ضماد او جهة قوبا و جرب متقرح و غیر
متقرح مفید و دوام مالیدن او با روغن زیتون سترندهٔ موی و اب چوب رز که در حین سوختن تراوش کند رافع
ثالیل و سترندهٔ موی و خاکستر چوب او و نشارهٔ ان با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل شرنج و سرکه و سداب جهة ورم

سیر و بابونه کهنه و روغن زیتون و عسل جهة شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و بابونهٔ ارمنی
جهة بدن گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غددی مؤثر و کماد گرم کردهٔ او جهة بواسیر
و خوردن یکدرهم ان جهة قرحهٔ امعاء مفید است و نوع بری رز راقوت قابضه قوی‌تر و شکوفهٔ او بهترین اجزای او
و دو مثقال ان حابس اسهال و مدر بول و قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده
و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول او قاطع
حیض است و چون در سفال او را بسوزانند جهة درد چشم و با عسل جهة داخس و ناخنه و سستی بن دندان و دفع
خون ان مفید و آب طبیخ او بقدر دو مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و پوست رز جهة قطع
خون لثه مجرب و روغن رز که شکوفهٔ او را مکرر در روغن زیتون کرده بعد از هر دو سه روز تجدید کنند با قوة
قابضه و رادع و قائم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق و جهة قروح عفنه است و جوشش دهان نافع **اکرنب** بفارسی
کلم و در اصفهان قمریت نامند بستانی و بری و بحری میباشد و تنبیط قسمی از بستانیست و مذکور شد و قسم معروف
او را بیخ مانند چغندر و سبز و برگش سطبر و اصناف او شامی و مصری و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد
و مجموع ان مرکب القوی و در اول گرم و خشک و مشهی و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و مولد منی و منوم و مانع صعود بخارات
بدماغ و مستی و باعث سرعة حرکة اطفال و نیم پخته او مسهل و مهرای ان قابض و رافع خمار و ارتعاش و سرفهٔ مزمن
و عصارهٔ او با ایرسا و نطرون مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن ان هر روز بقدر یک اوقیه دافع درد سپرز
و کوفتگی او از آب مطبوخ او منقی بدن و عروق و مسکن درد سر و جهة سرفهٔ کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب
و احشا و تاریکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات باشد نافع و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ
و مضر محرورین و مصلحش پختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج با آب و سکنجبین و در مبرودین خردل
و امثال ان و ضماد او رافع ریختن موی و با حلبه و سرکه جهة نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد برگ او
با آرد جو جهة اقسام اورام و اخرها با دو سرخ و شرا و سرطان و با نمک جهة نار فارسی و با زاج و سرکه جهة برص و
جرب و سعوط آب او منقی دماغ و حمول او با شیلم جهة دفع احتباس حیض و فرزجهٔ شکوفهٔ او قاتل جنین و سوختهٔ او
بغایت مجفف و رافع قلاع و زردی دندان و سعفه و مانع رویدن موی و با پیه خوک و امثال ان جهة خنازیر و
جراحات صلبه و دبیلات و با سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش مفید است و تخم او در دوم گرم و خشک و مشهی
و کشندهٔ کرم معده و طلای ان رافع کلف و نمش و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه به بستانی وسفیده
از ان و با زغب و تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفید است و در سیم گرم و خشک و بستانی جالی و محلل و بیخ و تخم او بقدر دو درهم
رافع سم افعی و تخمش بغایت محرک باه است و کلم بحری برگ دراز و سرخ و شبیه ببرگ زراوند مدحرج است و طعمش
شور و با تلخی و خوردن ان جایز نیست و در ضماد محلل است مستعمل او دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار مؤثر **کراث**

بفارسی

فارسی کندنا و در اصفهان تره و در دیلم کوار نامند بری و بستانی میباشد بستانی او را نبطی نامند و ان اقسام است
انچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المائده گویند و در اخر زمستان و اول بهار بهم میرسد
و شبیه به پیاز و تقبهٔ او مانند تقبهٔ پیاز است کراث شامی و از مطلق ان مراد کراث البقل است در سیم گرم و در دوم خشک
و خوردن ان بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مشهی و رافع قولنج و مفتح سده
جگر و مقوی کمر و قوه هاضمه و منقی قصبهٔ ریه و آبش بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل
جهة جمیع امراض بارده و رطبهٔ سینه و با ماء العسل جهة سموم نافع و مطبوخ او با جو جهة ربو و درد سینه
مفید و عصارهٔ خشک کردهٔ او مسهل خون و بسرکه پروردهٔ او مفتح سدهٔ جگر و سپرز و رافع قولنج و حمول برگ
کوبیدهٔ او به تنهایی با ادویهٔ مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ او که با سرکه و آب نمک
باشد جهة انضمام فم رحم و صلابت ان مفید و ضماد او جهة گزیدن هوام و افعی و با سماق جهة شری و ثالیل و با نمک
جهة قروح خبیثه و طلای مطبوخ او جهة بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکهٔ کهنه جهة درد گوش و دوی
و سعوط او با کندر و سرکه جهة قطع نزف الدم و رعاف مفید و چون کندنا را دو بار پخته بفشارند و جرم او را
در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند قطع نفخ و غلظت ان میکند و باعث لذت اطعمه میگردد و اقسام کراث
از پیاز دیرهضم‌تر و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج حار و مبخر و محرق خون و مورث تاریکی چشم و
مصلحش کشنیز و کاسنی و تخم او در اخر دوم گرم و خشک و مشهی و با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال او با تخم مورد
قاطع نزف الدم و مفتح سدهٔ بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و رافع امراض باردهٔ ان و بو دادهٔ او به
تنهایی و با حب الآس قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و ضماد ان جهة گزیدن افعی و کلف و آثار دود دماء
بارده و بخور او جهة بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهة درد دندان و اخراج کرم ان مؤثر و چون کوبیدهٔ او را در سرکه
بریزند دفع ترشی سرکه میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویهٔ باه تخم کراث شامی قویتر است و کراث بری
شبیه به پیاز است و بستانی و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و حمول او جاذب جنین و عصارهٔ او مورث
اسهال دموی و پنج قیراط از تخم او با شکر چند روز مداومت کنند دافع بواسیر است و از جملهٔ ادویهٔ تریاق فاروق
و جهة گزیدن هوام قویتر از سایر اقسام است و ضماد ان رافع برص و ثالیل و مفرح اعضا است و قسمی از بری که در کوهها نابت
میشود و برگش به بادیان شبیه است باحده و بسیار ملطف و جهة درد معده و امعا و خوشبو کردن دهان قوی الاثر است
کرات بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درختیست کوهی برگش دراز و باریک و شاخهای نرم و پر شیره و در حجاز بسیار
و عتبة الضباع نامند شیر او را داخل طعام کرده رافع جذام دانسته‌اند **کرسنه** اسم عجمی نوعی از حبوبات است و بفارسی
گاودانه و بعربی حب البقر گویند و ان دانه‌ایست مدور قریب به نخود و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخی و تندی و غیر
ماکولست در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش و با تریاقیت و جالی و با تقطیع

مفتح سدد و اردا و که بعد از خیسانیدن و مقشر کردن بعمل آورده باشند مسهل و محرک باه مبرد دین و باسکه
دافع عسر بول و جرب کرده و با روغن کنجد مسکن نحیر و مغص و با عسل و گردکان مسمن بدن و طبیخ او با عسل
جهة سرفه رطوبتی و تنقیه ریه و رحم و عسر النفس و با سرکه جهة یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر
جلد او شکستگی اعضا و جرب و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و شتا عمیقه
و التیام جراحات عمیقه و باز راوند مدحرج جهة رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و افسنتین جهة گزیدن
عقرب و با شراب جهة گزیدن سگ دیوانه و افعی و گویند انسان سگ دیوانه گزیده و با آب و قلی و تخم خربزه جهة
برص و با زفت جهة بزرگ کردن عضو و در سرخ کردن رخسار قویتر از سایر ادویه و مولد خلط و زیاد او
خون و مورث اسهال دموی و مصلحش گلاب و گل ارمنی و قدر شربتش تا سه درم ست اکردناک کیابیت
که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن با آتش برشته کنند جهة مرتاضین و معده حار و تقویت بدن مفید
و مضر معده ضعیف و مصلحش میفختج ست اکرویا بفارسی زیره رومی و شاه زیره و قرنباد گویند از زیره درازتر
و بالیده تر و مایل بزردی و با حدت و تلخی است گیاه نباتی او بقدر دو زرعی و برگش مانند شبت و بیخش شبیه
بزردک و پختهٔ آن ماکول است و بری او قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد و در سایر صفات
مانند نباتی است و مذکور شد در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک و ضعیفه تر از قردمانا و محلل ریاح
و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود
بخارات بدماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و جهة اخراج حب القرع و کرم معده
و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح گرده و مثانه و درد معده و مغص و تقویت بدن و فربه کردن آن
و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع و خوردن آن بقدر سه درم با روغن زیتون که بقدر یک اوقیه باشد
تا یک هفته جهة اول استسقا مجرب و در سرکه پرورده او موافق محرورین و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر
ریه و مصلح آن عسل و صعتر و مضر گرده و مصلح آن کثیرا و بدلش قردمانا و انیسون و زیره ست اکری بفارسی
کلنک و بترکی دورنا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر
هضم و مولد خلط غلیظ او مصلح او آنست که یک دو روز بعد از ذبح با سرکه و روغنها استعمال نمایند و چینه
دان او حابس اسهال و چهار یک دو درم از خشک او سائیده با آب نخود مطبوخ جهة درد گرده و
مثانه مجربست و سرگین او رافع کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او جهة شبکوری و با زبد البحر و سرگین
سوسمار و شکر جهة بیاض چشم و با آب حلبه جهة تحلیل اورام و موی سوختهٔ او جهة بواسیر نافع و سعوط
زهرهٔ او با آب چغندر سه روز و با آب مرزنجوش بدستور سه روز تا یک هفته رفع لقوه میکند و
مجرب یافته اند بشرطی که در آن ایام روغن گردکان بیاشامند و بمالند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال

جهة نزول آب و شبکوری و ناخنه و آثار آبله و طلای آن جهة برص و جرب متقرح قوی الاثر است و سعوط زهرهٔ
دماغ او از هر یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش است بشرط تکرار و در تقویت حافظه
بعدیل و آشامیدن پیه او با سرکه عنصل جهة ورم سپرز بغایت مؤثر ست کرکدن حیوانیست از گامیش بزرگتر
و پوستش سیاه و چین دار و در غایت صلابت و شاخ او مخصوص یک عدد و بشکل کلهٔ قند و از روی بینی او رسته
و صورتش چون اشبه است بخور شاخ او جهة بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام مؤثر و آشامیدن
آب آنکه در شاخ او ساخته باشند جهة رفع بواسیر مفید و طلای پیه او مورث مهابت ست اکرش شکنبه و روده های
حیوانات را شامل است و بهترین او آن گوسفند و بزغاله است بعضی از آن سرد و خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند
کثیر الغذا و دیر هضم و رافع تعفن غذا در معده و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی
چشم و مصلح آن نمک و ابجتن و دارچینی و ادویهٔ حاره خوشبو است کرکهن نبتیست شبیه بنبل رومی و آن سرخ تر
و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و از این جهة نزد بعضی اسم عاقرقرحا آنند و ای دیگری نزد جمعی فاوانیا است
کرکم لغة یونانی و بمعنی اصفرست نزد بعضی مراد از آن زعفران است و نزد بعضی مامیران و نزد جمعی عروق الصفر ست
کرکند اسم فارسی سنگیست شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل و نزد جمعی جلیز دیگر ست اکروان
مرغیست از کنجشک بزرگتر و پاهای او دراز و در طبع مانند عصفور ست اکرمنا ثمره درختیست کرکر
اسم صنوبر صغار ست اکرسف نطن است کرکیش و کرکاش اخوات کرکمان بفارسی جند قوقا ست اکرویای بری
و فارسی و رومی و جبلی قردمانا ست اکرات رومی راسن است کرات الکرم کرات بری ست اکرات البقول و کرات المائدة
کرات نباتی ست اکرفس رومی قسم اخیر جراة است که در طبرستان جعفری نامند و برگش مانند کرفس نباتیست کرفس الماء
قره العینان ست کرفس جبلی صخری و ماقدونی فطراسالیون است کرمهٔ بیضا او شانکه فاشرا است کرمهٔ سودا فا
ستین است کرویان نوعی از اسپسالیوس ست کرب المائیلوفراست کرب نبطی کرب نباتیست کریون قنطوریون
دقیق ست اکردش الغنم فرفیون است کراع پاچه است و اکارع کذلک است کرنب قثاء الحمار ست و نزد بعضی قثاء الکبیر کرنب الماعز ست
کرواع گردناک است کرات بلغة تنکابن قسمی از خرنوب نباتیست کرک چره واش بلغة تنکابن ثیل ست اکرند
اسم هندی سنباذج ست اکرواکوشت بهندی قسط تلخ است کراتا اسم هندی قصب الذریره ست اکرهور ابلیح
اسم هندی کندش ست اکرا و کلا اسم هندی کرسنه ست اکرز اسم هندی عصفر ست اکرسوه بهندی شبت ست اکروالهٔ بهندی
خیار شنبر ست اکربیه بهندی ارنبا است کراییه بهندی قنطوریون دقیق ست اکرنج بهندی وج ست اکرشان اسم ترکی اسفیداج ست
کوچیل اسم ترکی خروع ست اکرج اسم ترکی حصرم ست اکرب سنگ دلدلت کرشکله بترکی سام ابرص ست اکردکان بفارسی
جوز ست اکرم شب تاب حباحب است کرم زمینی خراطین است کرک ذئب است کربه سنورات کربه دشتی
ظربان ست کرداسیا غبار الرحی ست اکرده کلیه ست کرم ایوب بفارسی میلسون ست اکرکس بفارسی نسر است کرجیل اسم

الکاف مع الزا

تنکابنی نعرور است اکراکرو اسم تنکابنی شقراقست کروفا اسم دیلمی شعر الغولاست کزبره بفارسی کشنیز نامند بری
و نباتی میباشد بری را برگ ریزه تر و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و هر دو عدد بهم ملاصق میباشد و در جمیع افعال
قویتر از نباتی و از ان زبونتر و بری و نباتی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و خشکی ان در دوم است و جالینوس
و شیخ یابس کرم دانسته اند و تازه او با اندك حدة و قاطع باه و نعوظ و سی مثقال اب او کشنده و هفت
مثقال ان با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصاً با سرکه و سماق و جرم او مسکن
صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع ازلاق معده و تعلیق او بر ران باعث سرعت ولادت
و ضماد او مانع انصباب مواد حاده و رافع اورام و باد سرخ و با نان خشك جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و سلاق
و رمد و با شیر دختران جهت ضربان چشم و با ارد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با ارد باقلی رادع
خنازیر و امثال ان و قطور او در چشم جهت منع بروز ابله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب و چون سریعا
با اب کشنیز قی باید و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و غیر متقرح مجربست و مضمضه
با اب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و قدر شربت از اب او یکوقیه و از جرم او تا سه وقیه و بدلش
برگ خشخاش و کاهو است و تخم او که کشنیز خشك عبارت از انست در دوم سرد و در سیم خشك و مفرح
و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس اسهال دموی خصوصاً بو داده او و رافع خفقان و هیضه
و وسواس حار و خمار و درد سر و با صندل لوابلیون جهت تقویت معده و رفع اروغ و باهی عبثه مولد
منی و مسقط کرم معده و مانع تکون ان و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت شرا و نار فارسی و امثال
ان و ذرور او قاطع خون جراحات و شربتی که از و ترتیب دهند جهت سدر و دوار و منع مستی شراب
نافع و سفوف او که در شیره خیسانیده باشند همین خاصیت دارد و خاییدن او رافع بوی شراب
و مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلل حیض و زیاده او مورث نسیان
و اختلاط ذهن و مصلحش تخم ریحان است و شراب و سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش از یکدرهم تا یکوقیه
و بدلش تخم کاهو و خشخاش است کزنکبین شبنمی است که بر درخت کز و سایر اشجار مینشیند و مانند
ترنجبین منعقد میگردد و هرچه از درخت بید حاصل شود الطف و انچه از درخت کز و بلوط بهم رسد
با قوة قابضه میباشد و بهترین او و ضمادی سفید که مخلوط بیرك نباشد در اول گرم و در خشکی معتدل و
مقوی الات غذا و تنفس و با قوت مسهله خصوصا بید انکبین و جلا و جهت خشونت سینه و ضیق النفس و سرفه حاره
و ریاح غلیظه دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا ربع رطل اکزبرة الثعلب قسم اخیر هندریطس است
کزوان اسم فارسی بادنجویه صحرایی و در طبرستان کثیر الوجود و مذکور شد کزمانج بجیم و بکاف بحث در
کذاست کز اسم فارسی طرفا است اکزبرة البئر پرسیاوشان است کزبرة الحمام شاهترج است اکزرموشنا بلغة لرستان

صرعت
صح

الکاف مع السین

جیجات بجیم کزك وزغات کزنه اسم دیلمی انجرات کزرا اسم فارسی جزرات کزدم اسم فارسی عقربست کسوال ابن
تلمید تصریح نموده که ان ثمریست بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیارشنبر و اندك عریض و دانهای او بقدر
دانه خیارشنبر و درخت او در روم میباشد سرد و خشك و بیا قابض و یکدرهم او قاطع خون اسهال دموی و دندان
در رفع نزف الدم جرب است بغیدیلت کسیلا و کسیله اسم نبطی چوبیست شبیه بروناس و در رویا و سرخی غالب و مانند
صمغ باچسبندگی و تخمش شبیه ببلیلج سیاه و در دوم گرم و در اول خشك و مقوی معده و مفتح سدة جگر و
رحم و مدر بول و حیض و حصاة مثانه و در فربه کردن بدن بهتر از اندرزا و ... نیکو کننده رخسار و کشنده کرم معده
و سنون او جهت دندان متحرك و در دهان معید و مضر امعا و ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکدرهم اکسبن بدو
حشیشة الزجاج اکوبن خشخاش زبدی است اکسب جرم و ثفل جو بایست که افشرده روغن از او گرفته باشند کسن باقلی
خشك است و نزد بعضی اسم فارسی کرسنه است اکسبر نفت خشك است کسفره کزبره است کسیفون دلبوث است اکسنه
اذان الغنز است اکسبه ابن عرس است اکسهر خز الطابوث کستوری اسم هندی مشك است کسیس اسم هندی زاج سیاه است

الکاف مع الشین

کسینا اسم هندی عصفر است کشت برکشت اسم فارسی ... مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده و اکثر
ان منعقد میباشد و گلش یکعقد و مایل بسیاهی و زردی و برگش شبیه بدنباله عقرب و در شیراز بچك هندی مینامند و
در اول گرم و در اخر دوم خشك و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و ضماد او جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع
و قاطع باه و شیره و مصلح او حب الصنوبر و قدر شربتش یکدرهم و بدلش صبر است اکشوث گیاهیست مانند ریسمان
باریك بی برگ و ساق او مایل بزردی و سرخی و بر خارها و گیاهها می پیچد و گلش ریزه و مایل بسفیدی و تخمش کوچکتر
از تخم ترب و مایل بسیاهی و زردی در اول گرم و در دوم خشك و مفتح سدة احشا و مدر بول و حیض و شیر
و عرق و مقوی معده و جگر و رافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع و جهت تبهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن
و ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و ریاح از نافع و اب او با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او
در تفتیح و خیسانیده او در اسهال قویتر و قدر شربت از اب او ده وقیه و از جرم او در مطبوخات با زده درم و کوبیده
مضر سپرز و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلح ان کاسنی و بدلش بادروج و دو ثلث وزن او افسنتین است اکشمش اسم
فارسی زبیب بیدانه است و مویز گویند و بهترین او سبز بالیده است و با قوة مسهله و خواص او در زبیب گذشت
کشنج فقع است اکشك الشعیر شیره جو است و خواص او در شعیر گذشت کشوث رومی افسنتین است اکشط اقسطات
کشة اسطوخودوس است اکشن ... خرما است و در طلع مذکور شد کشره ماش است اکشنیز بفارسی کزبره است اکشك اسم فارسی
اقط است اکشفا اسم فارسی سلحفاة است اکیشمش کاولیان اسم فارسی ریواس است کشته بفارسی ... کشنیز کوهی اسم
فارسی تخم مخلصه است کهمکرن باذنجان بری است اکعب استخوان متصل بساق است و بفارسی غاب نامند و بهترین او کعب
گاو و خوك است و خواص کعب خوك مذکور شد و سوخته کعب البقر جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تقویت مکرر

و مغنی
و مصلحش کثیرا و تخم
او تقویت از سایر اجزا و
ضماد او جهت جرب و نقرس مفید
و بو داده او قابض و
قدر شربتش
دو درهم
صح

الکاف مع العین

وتفریح دل وقدر شربتش تا سه مثقالست وسنون او مقوی دندان وضماد او دافع برص واکتحال او مقوی باصرات
کعب الغزال فانید سنجری کعک خبز الطابونست کفاله اسم فارسی حربیصاست کف الضبع نباتیست ربیعی وچند
روزی بیش نمیماند برگش مدور وکم عدد ومتشقق بقدر برگ کرفس وبر روی زمین پهن میشود وشاخهای
او باریک ومنبسط بر روی زمین واز یک بیخ چند شاخ میروید وزغب دار وگلش زرد وسفید میباشد
ودر دیلمان بسیار میروید ودر زمین نمناک در دوم گرم وخشک وملطف ومقطع ومحلل وجالی وبیخ او را جهت
بردن گوشت زیاد وروییدن گوشت صحیح وتنقیه جراحات ورفع ثالیل مجرب دانسته اند واکتحال او رافع بیاض
کف الهر نباتیست شاخهای او باریک وبقدر شبری ودر زیر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر متشقق وبر
زمین چسبیده وگلش زرد وبسیار براق وباعطریت وبیخش بقدر زیتونی وباشعبه ودر اول پاییز میروید ودر
طبع وخواص مانند کف الضبع وفرزجه بیخ او معین حمل ودر داء جهت زروج خبیثه وباعسل جهت رفع ثالیل
مؤثرات کف آدم نباتیست بقدر ذرعی وبرگش مستدیر وبقدر برگ مورد وبیخش مابین سیاهی وزردی و
در درونش سرخ وتخمش از تخم کافشه باریکتر وباتلخی ونزد بعضی گیاه بهمن سرخ است در اول گرم وخشک ورافع
خفقان ومحلل ریاح ومقوی جگر ودر افعال قائم مقام بهمن سرخ وقدر شربتش یک مثقالست کف الاجزم
وکف الجذما نیز گویند نزد بعضی درخت بنجنگشت ونزد جمعی بیخ سنبل رومی ونزد برخی کرمه بیضا ونزد بعضی
خصی الکلب کف ثاتیه اصابع صفراست ونزد بعضی جرجیر کف العقاب فاطاینقی است کف النسر جزنیلاست
وکف الذئب نیز گویند وبلغه مصر اسم اسقولوقندریون است کف السبع کف الضبع است ونزد بعضی کبیکج کف
الکلب بداسقانست کف الاسد عرطنیثاست کف مریم اصابع صفراست ودر عراق پنجه مریم را باین اسم نامند
ودر مغرب بنطافلون کف الذئب وکف الارنب جنطیاناست کفری پوست وغلاف شکوفه خرماست
واصل شکوفه نانه مسمی بطلع است وخشک ان موسوم بدقیق النخل وکشاث است وطلع مذکور شد وکفری
باعطریت قویه وچون کهنه گردد سرخ میشود وقوتش زایل میگردد در اخر دوم خشک وباحرارت کمی وبرودت
زیاد ودو مثقال از سفوف او قاطع اسهال وطبیخ او قابض ونیم رطل نیمکوفته او را چون با یک رطل ونیم اب
بجوشانند تا بنصف رسد وبا وزن ان شکر بقوام اورند جهت درد مثانه وگرده وضعف احشا وهیضه
ومنع انصباب مواد بمعده ورحم مفید وسنون کفری مقوی لثه ودافع اکله وقروح خبیثه است وبدستور زرور ان
همین اثار دارد وضماد او مقوی معده ومفاصل وقاطع اسهال وباموم ودیاخلیون دافع جربست بشرطی که چند
روز بگذارند وغبار درختان نر که غیر کفری در وهم میرسد در جمیع افعال قویتر از کفری وبغایه مقوی معده
ورافع نفث الدم وسحج وقروح عفنه واسهالاتست وعرق کفری که بطریق گلاب بگیرند باعطریه وقابض و
مقوی معده ورافع اسهال رطوبی وسحج است ودروغن کفرا که بعد از رسیدن طلع نیمکوب کرده با ماء ان

روغن

روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد وخشک وقابض وحابس عرق ودافع قرحه امعاء ودرد
سر حار ومقوی موی ومانع سقوط انست وکفرا بالخاصیه مانع فساد روغنها ومقوی فعل انست کف الیهود
قفر الیهودست کف دریا بفارسی زبد البحرست کف مس بفارسی زهره النحاس است کفتار اسم فارسی ضبعست اکف شیبه
بفارسی مسحوقونیاست کف بفارسی زبدست کگری اسم هندی قثاءاست کگر بیکه اسم هندی نیلوفرست ککلیل بترکی
قنبیست کلیکا اودی اسم ترکی صقراست کگر دتنگان لبلاب کبیر را نامند ککیج بفارسی جرجیر بریست کگریان اسم
هندی حاج است اکلا اسم چوبیست که از هند ارند وفعل مغاث ازو می اید لهذا او را مغاث هندی گویند کلیه
بفارسی گرده ودر اصفهان قلوه وبترکی بوکرک نامند بطی الهضم ومولد خلط غلیظ سریع الفساد ومقوی گرده
وکمرست وبهترین او از حیوان جوان فربه ومصلحش ادویه حاره وابکامه است وسرکه وپیه او ملین اورام صلبه
کلب بری وبحری واهلی میباشد بری بعربی ابن اوی وبفارسی شغال نامند واو گاهی با سگ اهلی جمع وتوالد واقع میشود سگ
ابی دو قسم است یکی بحری ویکی نهری واز ابفارسی خزمان نامند چه در شکل شبیه بخز میباشد وبعربی کلب مائی نامند و
چند ازین قسم حاصل میشود وسگ اهلی اصناف است مجموع ان در اخر دوم گرم وخشک وبچه بیست روزه
او گرم وتر وچون او را با ادویه خوشبو پخته تناول نمایند جهت جذام مجرب دانسته اند وجهت جنون ومالیخولیا
قوی الاثر وپنیرمایه او بقدر ربع درم رافع سموم وکلف وشیر او که از زاییدن اول باشد همین اثر دارد وقطور
او رافع حرقة البول وبیاض چشم است وچون بچه چشم نگشوده او را بتمامه طبخ دهند بحدی که اب یکسان
شود ونود مثقال گندم را دران بجوشانند تا همه ابها را جذب کنند پس خشک نموده مرغ سیاه یکساله را در جای
تاریکی باین گندم تعلیف نمایند وبعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقره تناول نماید وغذای دیگر بان مخلوط نکنند
باعث حمل او گردد واز مجربات خصوصا چون سه قطعه مرغ باین نحو پرورده در سه روز خورده شود ودرفربه
کردن بدن نیز مجربست وسرگین بچه سگ پستان مضغ را دافع انعقاد شیر ودر پستانست واستخوان و عصب
سگ باستخوان واعصاب شکسته وپاره شده انسان التیام پذیرا بخلاف سایر حیوانات وکباب جگر سگ دیوانه جهت
رفع سمیت گزیده سگ دیوانه بغایت مؤثراست وضماد خاکستر سر او جهت بواسیر وشقاق ومقعد وزخمهای کهنه
وباسرکه جهت سگ دیوانه گزیده نافعست وطلای زهره او مانع روییدن موی زیاد چشم وبول او رافع ثالیل و
اشامیدن ان مانع حمل وپیه او جهت خنازیر مفید وغرغره ونفوخ وضماد سرگین خشک او جهت خناق مجرب خصوصا
چون تعلیف باستخوان فقط کنند واشامیدن خون خشک کرده او تا بقدر پنج درم وبدستور سرگین خشک او
جهت اسهال دموی ودرور وسرگین او جهت زخمهای کهنه وتحلیل اورام قوی الاثر است وتعلیق دندان پیش او که ناب
گویند مانع خرخره خواب وحرف زدن در حالت نوم ورافع یرقانست وچون ناب او را با ناب گربه بموی ایشان بجود
کرده جهرو او در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه دران منزل شود ومحمد بن زکریا فرموده که چون قضیب سگ خشک

بران بندند بغایت معین جماع و کلب بری در سیم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است کلب الماء قسم بحری او
بقدر سگ اهلی و بزرگتر از ان و دست و پای او بیشتر کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و پوست او را ظروف
نفط میکنند و یکمثقال از زهره او سم قاتلست و علاج بنزبرنیست و جالینوس فرموده که اکتحال او رافع
بیاض است و بولس گوید که شش دانه او جهت نقرس بیاض [illegible] و در تنکابن او را شنک نامند
و چند از او حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیادی چند را از ان قطع کرده بود بعد از
جوشانیدن در اب خاکستر و بدو دکاه خشک کردن رنگ و بوی ان ظاهر شد و نوعی استحاله در ان
معلوم گردید و در خواص و افعال کلب نهری قریب بکلب اهلی است کلب الماء البلغاری کلب نهری است
کلب الکلب سگ دیوانه است کلس بکسر اول اسم جنس اجسامی سوخته است که بحد سفیدی رسد و اجزای او بسبب
احتراق از هم ریزد مثل اهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال ان و از مطلق ان مراد الطبا
اهک است که از اجیر و نوره نیز نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و اهک
دانسته نه غیر ان و مراد اهل صنعت الغم از ان و بهترین کلس البیض است که پوست تخم مرغ را مکرر شسته
پرده های او را گرفته در کوزه گل انداخته و کوزه چند شبانه روز در کوره کوزه گری بگذارند تا سفید شود
و بهترین معدنی است که سنگ رخام و سنگ ریزهای صلب را بعمل اورند و اب ندیده ان در اخر
اول گرم و در اخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوة است و با حدت و محرق و مفتح جلد و اب
تشم دیده مجری او تا سه روز احراق باقیست و بعد از ان مسخن است و موی در مدت بعید میبرد
و زرنیخ در بودن موی مقوی فعل اهک است و ثقل عصفر و برگ شفتالو رافع بوی او و روغن گل سرخ
و ارد عدس و توتیای مغسول و گل سرخ سائیده رافع جراحات نورهاست و اهک شسته مایل باعتدال
و قاطع نزف الدم بعکس و منفوخ کردن و فتیله را بسفیدی تخم مرغ الوده با اهک مغسول اغشته در بینی
گذاشتن در قطع رعاف مجرب است و ضماد او مقوی اعضا و حابس اسهال و جهة سوختگی اتش و
منع ادرار عرق و باپیه خوک جهة گشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون که در ان اهک را جوشانیده
باشند جهة منع نزلات و برودت هر عضوی مفید است و کلس البیض در حبس خون جراحات قوی تر و جهة
جرب و حکه و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه او قاطع خون حیض است و گویند
که چون او را با مثل ان نمک و ربع ان طرطیر سائیده با نه مقابل او سرکه تسقیه نموده پس تقطیر کنند
مقطر هند بود کبریت را سفید میکند و سیماب را منعقد میسازد و خوردن اهک کشنده است معده را بدرد
و حصر بول و غشی و اسهال دموی و ابی که در و اهک را مکرر ریخته باشد هرچه بان اب طبخ دهند
کشنده است ادرانک زمان و از اسرار مکتومه است کلج لغة سریانی است و بغدادی گوید که نزد اهل مغرب نبات است

برگش

مفید است
کلب نهری بقدر گربه
و بزرگتر از ان و شبیه
بدله و دست پای او دراز
و دنباله او مانند دنباله
گربه است و در رودخانها
میباشد خصوصا
در رود سکاو ارس
کثیر الوجود است
ح

برگش شبیه ببرگ درخت سیب و قاطع و رافع نفث الدم و اسهال دموی و جهة گزیدن افعی و سعوط او جهة رعاف
مفید و تخمش جیّد کرم و مدر عرق و رافع مغص است و از قول او ظاهر میشود که اندوطالیس باشد و در اینجا
تصریح نموده که مانند اشنان بی برگ است او در اینجا بیان نموده که برگش مثل برگ سیب و بلغة مصر کلیح عباره از اشنان است
کلیخا اشنان است کلمون یاسمن است کلیکان کشنج است کلیکون جرجیر است کلاغ سفید و کلاغ ابلق
بفارسی غراب کبیر و غراب الزرع است کلیم شو بفارسی ذرنباد است کل مقرب در اصفهان اسم سطاریون است کل
بلغة خراسان زرین درخت است و بلغة تبریز حمام است کلاچک در تنکابن وزغ را نامند کل کافشه بلغة اهل اصفهان
احریض است کل مشکی اسم فارسی نسرین است کل افتاب پرست اذریون است کلنار اسم فارسی جلنار است کل
کندم اسم فارسی جو جندم است کل سنگ اسم فارسی حجر الصخر است کل بکسر کاف اسم فارسی طین است کل بخارا
طین الاحمر است کل خوردنی طین الماکول است کل حنا اسم فارسی فاغیه است کل خوش نظر اسم فارسی بنجنج است
کل سرخ ورد احمر است کل رعنا ورد الحماحم است کل قرنفل بفارسی زهره را گویند کلم بفارسی کرنب است
و کلم رومی قنبیط را نامند کلنک اسم فارسی کرکی است کلاب ماء الورد است کالیک اسم دیلمی لهیک است کلاکلا
لوف الکبیر است کلاونجی اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی بطیخ رقی است کلی اسم هندی
نبات است کلهری اسم هندی خبازی است کلیجا هندی کندر است کلنجن هندی خولنجان است کلهتی
هندی حب القلت است کلکونه در اصفهان سرخی را نامند ان سفید است و لاک ترتیب میدهند و جهة صفای
الکاف مع المیم
بشره و سرخی رخسار مستعمل زنانست کلیس بلغة مازندران اجر است کما شیر صمغ کوشی کوهی است شبیه
بجاوشیر و گویند اسم هندی جاوشیر است در اخر سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مسقط جنین و
محلل صلابات و مسهل زرداب و رافع استسقا زقی و لحمی و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم و مصلحش
کثیرا است کمثری بفارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد و بستانی ان ترش و شیرین و اقسام او و بهترین اقسام
شیرین او امرود چینی و نطنزی است چینی مخصوص بلاد دامغان و ممدوح شیخ رئیس است و نطنزی در نطنز
و اکثر بلاد دری موجود است و بهترین امرود بلاد اذربایجان ملچی است و امرود شیرین معتدل مایل بحرارت
و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و دماغ و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش
مثانه و ملین طبع و با قوة قابضه بعد از تلیین و معدل خون و مرطب دماغ و جهة رفع سمیت فطر مفید
و مولد نفخ و قولنج و مصلح او زنجبیل مربی و رازیانه است و بهترین اقسام امرود ترش لطیف ابدار است و او
در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشهی و مسکن حرارت خون و غلیان
صفرا و رافع تشنگی و بعد از طعام مسهل بعسر و قبل از ان قابض و مولد خلط صالح و مسدد و مضر
مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده و زمختان غلیظ و مورث قولنج و دو مثقال تخم

امرود کشندهٔ کرم معده دانسته اند وشکوفهٔ او مقوی دل ومفرح وقاطع نفث الدم واسهال وضماد
او جهة ورم حار چشم نافع وبرگ او جهة اسهال والتیام جراحات وچوب وبرگ سوخته او نایب مناب توتیا وصمغ
او محلل ومنضج قوی است ونوع بری او قلیل الحلاوه وکوچک وبی اب وبا عفوصت وقابض ومسدد
ذرور خشک او جهة رویانیدن گوشت جراحات وسفوف او جهة اسهال حار وخاکستر چوب او فادزهر
قطر وامثال ان ومضر عصب ومورث قولنج ومصلحش ادویهٔ حاره خوشبو وعسل است ورب امرود
قابض طبع ومقوی معده حار است **اکماء** اسم جنس اقسام قطر وکشنج وقعبل وسماروغات وتود
برخی مخصوص بنوع ماکولات وقطر مخصوص انواع غیر ماکوله وهر یک مذکور شد **کمافیطوس** معرب
از خامافیطس یونانی است که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست در بوی شبیه بصنوبر ودر طعم
تلخ وباندک قبض وتندی وساقش بلند نمیشود وبرگش در نهایت کم وپیچیده کی وپری از رطوبت شبیه
بحی العالم صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند وبوی کشی از ان ریزه تر وبا زغب ورطوبت چسبنده وشاخهای
او مایل بسرخی وگلش زرد وباریک وتخمش از تخم کرفس کوچکتر وبیخش سفید واز ماه نیسان تا سرطان
استمرار دارد وقوتش تا ده سال باقیست ومولف اختیارات تصریح نموده که گلش بنفش وبرگش شبیه
بصعتر است ودر شیراز واش دارو نامند وظاهرا این کلام از جمله اشتباهات او باشد در دوم
گرم ودر سیم خشک ومستعمل از و برگ وشکوفه وتخم اوست مفتح سدد ومدر بول وحیض ومنقی
دماغ واعضای باطنی ومسهل بلغم غلیظ وجهة استسقا ویرقان ودرد مفاصل ونقرس وعرق النسا
وتحلیل ریاح مفید وباتوبال النحاس ورازیانج مسهل عظیم زرداب ومنقی رحم وسایر اعضا وضمادات
ان با اب باران وعسل شهد دافع عرق النسا ودرد کمر وضماد او جهة اندمال جراحات وصلابت
پستان وباعسل جهة نملهٔ ساعیه نافع ومضر ریه ومصلحش انیسون وقدر شربتش از دو درهم تا
سه درهم وبدلش بوزن او سیسالیوس ونصف ان سلیخه است ودر هوای گرم کم ودر مزاج اطفال ومحرورین
استعمال نباید کرد **کمادریوس** معرب از خامادریوس است که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست طولش
قریب بشبری وبرگش ریزه ودر شکل ورنگ ومشقق شبیه ببرگ بلوط وطعم ان تلخ وباندک تندی وگلش
بنفش وریزه ومنبت او سنگلاخها وگلش ریزه تر از انیسون وباجذه ودر تموز یافت میشود وقوتش
تا هفت سال باقیست وابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کمادریوس بیخ درختیست
شبیه به بلوط در اول دوم گرم ودر اخر ان خشک ومدر بول وحیض ودافع امراض سپرز وسده
ذهن وقطع اخلاط غلیظه ودر سایر افعال مانند کمافیطوس وجهة عسر بول ویرقان وشکاف
عضل واخراج جنین واستسقا نافع وطبیخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون ویکرطل اب

که ثلث

که ثلث رسد وچند روز مداومت کنند جهة سنگ گرده ومثانه مجرب دانسته اند وسه درهم مسحوق او با جلاب
یا عسل وچند روز رفع درد سینه وبرودت نواحی ان میکند وضماد او با عسل جهة قروح مزمنه واکحال او
با شراب جهة غرب وباسرکه جهة ورم سپرز مفید وروغنی که از اب تازهٔ او یا اب طبیخ او یا از کل او ترتیب داده
باشند جهة رفع برودت بدن ورياح موثر وشراب او که در یکرطل اب انگور ده مثقال از ان ریخته باشند یا یکمثقال او را نیم
او را در یکرطل خمر کرده مدتی گذاشته باشند جهة تشنج ویرقان ونفخ رحم وفساد اخلاط واصلاح مزاج فاسد
وبدی هضم وابتداء استسقا نافع وقدر شربتش سه درهم ودر مطبوخ تا هفت درهم ومضر امعا وکرده
ومصلحش کثیرا وبدلش مثلان سیسالیوس وربع ان سلیخه ونزد بعضی غافث وسلیخه است **کمون** معرب از خامون
یونانی است وبفارسی زیره نامند بری وبستانی میباشد وهر یک را اصناف مختلفه است بری وبستانی را کمون کرمانی
وزرد را فارسی وشامی وسفید را نبطی واخیر زیرهٔ سبز است ودر اکثر مکان مشاهد میباشد وبری هر صنفی قویتر
از بستانی وصنفی از بری سیاه وشبیه بشونیز وقوی الحرارة است او واز مطلق کمون مراد کرمانی است وبیونانی
او را باسلیقون نامند وبمعنی ملوکی است وبهترین اقسام کرمانی بری وزبونترین سفید بستانیست
وقوتش تا هفت سال باقیست ونبات او از رازیانه کوچکتر وبرگش مستدیر وقبهٔ او مانند شبت ودر اول
سیم گرم وخشک ودبیا ملطف ومدر بول وشیر وعرق وحابس طبع وحیض وتریاق سموم هوام وعلل
ریاح ونفخ وهاضم ومحرک باه ورادع وملطف لحوم غلیظه وجهة عسر نفس وتخمه ومغص ریحی ورفع [illegible]
کلو وامثال ان وفواق رطوبی بدرد ریحی سپرز وبودادهٔ او جهة اسهال رطوبی نافع ودر سرکه پرورده
ان که بعد از ان برشته باشند قوی القبض ودر رفع رطوبات معده قوی الاثرات وحقنهٔ طبیخ او محلل
نفخ وفرزجهٔ او باروغن زیتون قاطع حیض ومضمضهٔ طبیخ او مسکن درد دندان ونزلات خصوصا
با صعتر وقطور او جهة قرحهٔ چشم وجرب وبا سفیدی تخم مرغ جهة رمد حاد وطلای او جهة بهق واب
افشردهٔ او جهة طرفه وبانمک جهة سبل وناخنه وسعوط او باسرکه جهة رعاف وضماد او باروغن
زیتون جهة ورم سپرز وبا ارد باقلی جهة سایر اورام نافع ومضر ریه ومصلحش کثیرا وقدر شربتش
دو درهم وبدلش کرمانی سایر اقسام او وبدل شامی کرویا وتخم کندنات ومداومت جرم او وعرق او موجب
لاغری وزردی رخسار وچون ابدیره بر بدن مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیه در مدة عمر
منع تکون قمل میکند واز تجربات دانسته اند وقسم نبطی او که بفارسی زیرهٔ سبز نامند ملین طبع است ونوع بری که
شبیه بشونیز است جهة گزیدن هوام وتقطیر البول واخراج سنگ مثانه وخون مطلق بعید یا خصوصا
چون با اب کرفس بستانی بنوشند وباسرکه جهة فواق وکرم معده وضماد او باروغن زیتون وعسل رافع
رنگ خون مرده تحت جلد است وجهة ورم حار انثیان مفید **کمون چینی** قسمی از کمون بری است شبیه

فی الجامع النبوی

شونیز دو کرشد کمون حلو انیسون است کمون رومی و ارمنی کرویا است کمان اسود زیرهٔ کرمانیست و در بعضی
بلاد شونیز را باین اسم مینامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی زیرهٔ سبز است کمالیون مازریون
سیاه است کمکام صمغ ضرو یمنی است و بفارسی حب لبه نامند و حصی لبان است وکذث کماه بیمنی کوبد بلغهٔ
سریانی باد آورد است و بفارسی کیاهیست معروف که دواب ازان تعلیف میکنند و حلتیت منتن صمغ اوست
کمایان اسم هندی نوعی از بیش است اکهاره اسم هندی تخم انجره است کارد و اسم هندی توتیا است کموهی اسم هندی
عنب الثعلب است کمیز اسم فارسی بول است کمیش اسم ترکی فضه است کندر صمغیست مخصوص بلاد شحر
و عمان و جبال یمن مستدیر صلب مایل بسرخی او را کندر ذکر نامند و سفید سست را انثی نامند و تازهٔ او را که در انبار
حرکت داده باشد مدحرج کویند و پوستهای رقیق را که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود قشار کندر نامند
و انچه غیر صاف باشد و مانند آرد باشد دقاق کندر و قوهٔ کندر تا بیست سال باقیست و مغشوش او از آتش
شعله ور نمیکردد و درخت او بقدر دو ذرع و خاردار و برک و تخم او شبیه ببرک و تخم مورد در دوم کرم
و در سیم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و جفت دماغی و نفث الدم و مقوی
دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و باترانیه و مبهی و منقی و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهة خفقان
و صافکردن آواز و با مصطکی جهة رطوبات دماغ و غثیان و قی و اسهال رطوبی و بیدرم او با مثل آن
نانخواه جهة زحیر و با روغن زیتون و عسل جهة رفع برودت استخوانی که مزمن شده باشد و با صمغ جهة رفع
رایحهٔ کریهه خیشوم و عسر النفس و سرفهٔ مزمن رطوبی و ربو و با عسل و شکر جهة ضعف معده و ریاح
غلیظه و نسیان و با مویزج و صعتر جهة ثقل زبان و با زردهٔ تخم نیمبرشت جهة تقویهٔ باه و تولید منی خصوصا
با جوز و بسباسه و اکتحال او جهة جلای بصر و قرحهٔ چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب
و حکه و ظلمت چشم خصوصا با عسل و ذرور او جهة قروح خبیثه و ساعیه و قرحهٔ مقعد و ضماد او
جهة قوبا و ثالیل و با پیه مرغابی جهة جراحت سر و خشکی آتش و شقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد
و با نطرون جهة رفع قروح رطبهٔ سر و با روغن کنجد جهة تحلیل صلابات و با روغن مورد جهة ریختن
موی و با عسل جهة داحس و با زفت جهة شکاف عضل و با شراب جهة درد کوش و با قیمولیا و روغن کل
سرخ جهة اورام حارهٔ پستان و با دحیه علله جهة ورم احشا مفید و بخور او جهة رفع وبا و سرفهٔ رطوبی
و قوبا و کریزانیدن هوام و خاییدن او جهة سرفهٔ رطوبی و تقویهٔ دندان و لثه نافع و چون یکمثقال او را در آب
خیسانیده شده ان ابرا نوشند و مداومت بان نمایند جهة رفع نسیان از مجربات دانسته اند و اکثار او محرق خون
و بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش برنج فارسی و شکر و قدر شربت او تا دو
درم که کشنده است او قدر شربتش نیم درم و بدلش مصطکی است و قشر کندر خشکتر از کندر و شدید القبض

الحلف

و مجفف قوی است و جهة نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحه امعاء و حقنه
او بدستور جهة قرحه امعاء مفید است و ضماد او بر شکم قاطع اسهال و کشندهٔ کرم معده است و دقاق کندر لطیفتر
از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است و تخم درخت کندر رافع اسهال دموی و دخان او که دوده
او باشد کرم و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده است
کندس بیخ نباتیست شبیه بکنکر برکش مابین سرخی و سفیدی و در شام لباس پشمینه را با او میشویند و ظاهر
بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و تند بوی و در سرطان میرسد و قوتش تا بیست سال باقیست در آخر
سیم کرم و خشک و با سمیه و محرق بلغم و مخرج مرة السودا و بلغم غلیظ و محلل ریاح و منقی و مدر بول و حیض
و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و بغایت عطسه آورنده و اشامیدن و طلا کردن
او جهة استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلای او با عسل جهة بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط
او با آب بقدر یک عدس جهة امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهة شبکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی
و مصروع و مسکوت و تحیی صاحب فالج و ضماد او با دو وزن او زرنیخ و روغن زیتون جهة رویانیدن موی
داء الثعلب و داء الحیه مجرب و قی کردن بان جهة عسر النفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر جهة ریزانیدن
سنک مثانه و کرده و تنقیهٔ سودا نافع و روغنی که در ان جوشانیده باشند جهة امراض بارده کوش خصوصا
جهة کرم ان و جهة حکه ان قوی الاثر است و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانک تا دو دانک و جهة سپرز و یرقان
و امثال ان یکدانک تا نیم قیراط و اولی اجتناب از شرب اوست و دو درم او کشنده بخناق و درد شکم
و تشنکی مفرط و مضر ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش جهة قی مثل او جوز
القی و ثلثش فلفل و دار فلفل و زعفران دو وزن ان مقدونس و نصف ان شیطرج اکنوس بلغهٔ طبرستان قسم
کبیر زعرور است و برک او بیک رکیل نامند قابض و لذیذتر از زعرور و در افعال قوی تر و دوام او زیاده از وست
کنکرزد اسم فارسی صمغ حرشف است که بفارسی کنکر نامند در دوم کرم و در اول خشک و مقیی صمغ العضا
و محلل اورام و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درم و بدلش جوز القی است کهان اسم نبطی نباتیست مثل درخت
کوچکی برکش در رنک و حدت شبیه ببرک سقز و در بوی مانند بوی دود شاخهای او از یک ساق سطبر رسته
و زمتر از درخت حبة الخضرا در سیم کرم و خشک و بوئیدن او مسخن دماغ و شرب او مسخن معده و محرق معین
هضم و بالخاصیه در جائی که او باشد عقرب در انجا پیدا نشود و اکر برک او را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد و مضر
سپل و محرق خلط و قدر شربتش یکدرهم است اکندری نباتیست شبیه بنبات رازیانه و زردک و برکش عریضتر
از ان و در بوی مانند کندر و در سیم کرم و خشک و در اکثر افعال قائم مقام کندر یافته اند کندر رومی مصطکی است
کنجورس یونانی جاورس است اکندیل الذوات عود العطاس است کنجده در اصفهان ارزن را نامند و در دیلم کبجیه را نامند کنجد

بفارسی سمسم اکندم بفارسی تراست کنکر حرشفات کندم مکه اسم دیلمی خند روس اوذرا صفهان ذرة
مکات کندم دیوا اسم فارسی شیلم اکنکر خر اسم فارسی بادآورد اکنه اسم فارسی قراد اکندنا اسم فارسی
کراثات کنار اسم فارسی بنقات و بلغة مازندران اسم درخت سمت کنب اسم فارسی قنب است کنجشک
اسم فارسی عصفور اکندرو اسم هندی کندر است کنتیل اسم هندی قنبیل اکندمت اسم هندی
کبریت اکندمك وکندك نیز نامند کنبه اسم هندی خرزهره اکنده اسم هندی نیشکر است کندمیل
اسم هندی فقاح اذخرات کندا اسم هندی صمغ اکنجوه اسم هندی خراطین اکنواهی هندی عنب الثعلبست
کنما هندی بصل الفار اکنداشه بلغة سند سادج اکنبهال هندی محلب اکندنا هندی حندقوقا است

الکاف مع الواو
کنتول هندی اشنان کنکوت هندی دخنات کنوار هندی صبر است اکنول هندی نیلوفر اکومه
بلغة اصفهان نوعی از مری که مابه الکامه را در شیر حل کرده استعمال میکنند و در خواص قریب بمری و در
تجفیف از و کمتر و مضر سینه و سرفه بنیانما اکثار او باعث بثورهای عفنی و اورام مزمنه اکوشیتل
لغة تنکابن و دیلمات و ابن تلمید بلغة طبرستان دیوار و بلغة مازندران کوزن گیاه بیان نموده و از
نباتات برکش شبیه ببرگ نارنج و ساق او زیاده بر دو ذرع و تخمش سیاه و بقدر الو و ظاهر بالو تخمش
سیاه و درو نش سفید و او غیر نفاخ است و بالخاصیه هر فعلی که قاطع ان در حین قلع او کند و بهر قولی
که متلفظ گردد شاربان او همان فعل و قول مبادرت نماید و از موده است او مستعمل از ان در ولایت
دیلم برگ اوست و در اطعمه استعمال مینمایند در اخر دوم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی
و رافع سلس البول و بول در فراش و درد مفاصل و امراض بارده رطبه و قدر شربتش از برگ که با اطعمه
طبخ نمایند تا ده درهم و از بیخش تا نیم درهم و اکثار او مورث جنون و کشنده اکوارع جمع کراع و مذکور شد
کور اسم فارسی مقل است کونهانکهان است کوالف باداورد است کونکندم جوزجندم اکوکب اموس طین
ساموس اکوك خرلت کود هندی فلفل اکوکب الارض طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا کور النحل ایشان
زنبور عسل اکولان نوع از اسلات کورکیا اسم فارسی اذخرات کوشاد اسم فارسی جنطیانا کوغلو
اسم رومی انجدانا کوکافیلوس اسم سریانی اقاصمل کوله بر بفارسی انجدانت کوزه بفارسی خرنوب
شامی اکوبج بفارسی نخود است اکومن امی اسم فارسی شیخ است کوکدا اسم فارسی کبریت اکون بفتح اول
و دوم اسم فارسی قیتا است کوکوچین اسم ترکی حمام اکوکل اسم هندی مقل اکوکر اسم هندی ثعلب است

الکاف مع الهاء
کوره اسم هندی فربیون است کوشت اسم هندی قسط اکوه جونی اسم هندی حب النیل اکوکری هندی
دجاج اکوکونده هندی کمافیطوس اکوکامندی اسم هندی خصی الثعلب کوند هندی صمغ است
کوکم اسم هندی خرا است اکوله تره اسم مازندرانی حرف بابلی است کهربا سندی کو بیا از نوع صمغ او از دریای

مغرب بساحل می افتد و بعضی با اعتقاد انکه صمغ درخت جوز و غیره است و از بلاد اروس و مغرب و بلغار
خیزد و نزد بعضی اب چشمه ایست در جزایر بحر مغرب که مانند موم منجمد میگردد و فقیر قطعه انکهربا مشاهده
نمود که مکسی دران مانده و منجمد شده بود و نزد محمد بن احمد معدنیست و مغربی او قویتر از طرابلسی
و از اقوال قدما ظاهر میگردد که کهربا و سندروس یکجنس باشند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا
مختص بلاد شمال باشد و مغرب و در بودن کاه هردو شریکند و سندروس با اندک حرارتی که ازما لیدن
هم میجذب میکند و کهربا محتاج مالیدن نیست و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و
صلابت و در حین سوختن بوی شاخ از ان ظاهر میگردد و بهترین کهربا انست که در ساحل بحر مغرب
و از زمین مزارع مغرب بهم رسد در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است او مقوی
معده و دل و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و
وجهة اسهال دموی و یرقان و خفقان و حرقة البول و ضعف کرده و سنگ مثانه و با مصطکی
جهة عسر بول و بالخاصیه جهة بیخ زخیر نافع و طلای او جهة شکستگی اعضا و با مورد جهة منع عرق
ضعفا و با صبر جهة قطع ساکردانه بواسیر و با اب جهة سوختگی اتش و تعلیق او جهة حفظ جنین از سقوط
و رفع یرقان و ازمجربات و تعلیق او بر معده جهة منع تخمه و با خود داشتن جهة تقویت دل و دفع
خوف و طاعون و دزد و او جهة التیام جراحتها مفید است و چون بوزن چهار شعیر او را در طالع سرطان
صورة بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل ان از جماع فتوری نیابد و گویند مضر سر و مصلحش بنفشه
و بدلش سندروس و اگر یافت نشود دو وزن او طین ارمنی و ثلث وزن او سلیخه است و در تفریح
مروارید و در رفع طاعون مرجان و قدر شربتش یکمثقال اکهبانا اسم سریانی شاخ بنات فاوانیاست
کهیله کسیلات کهلا اسم اصفهانی قلی است کهول هندی خرفه است کهلم وکهیرات اسم بادنجانست کهری اسم
هندی مرزنجوش بی کوشت کهرکیت هندی حرباست اکهتا هندی یعنی ترش است کهجور هندی اسم تمر است
کهوالکی بیج هندی تخم خرفه است اکهینه هندی یعنی ثقل چیزها است اکهر هندی حافر حیوانات است اکهونکرو
هندی خسکات کهیلا هندی سلیخه است کهوبر هندی سوسمار اکهوبلی هندی حب المحلب است

الکاف مع الیاء
کیاه قیصه بفارسی اکلیل الملک است اکیاه جالیوس اسقولوقندریون است کیهر بر ذره اکیدج کادیست
کیل دارو اسم فارسی سورنجان اکینه اسم فارسی مصطکی است کیکواش اسم طبری قسمی از دو قسم است مذکور
شد کیله هندی موز است کیره هندی اترج اکیهوه هندی حنطه اکیرو هندی مغره اکیر هندی
زعفران است کیتی هندی خبث الحدید است اکیان پل هندی دار شیشعان است کینکو هندی خار مغیلان

حرف اللام مع الالف
کینلوکاشیرا اسم هندی لیناقیتا الاذن رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت

اناروشبیه بدرخت دبق وبرکش عریض وبهم متصل وصلب وکلش مایل بسرخی وثمرش مانند ثمر توت
ودرجوفش دانهٔ سیاه با ریکی ورطوبتی غلیظی که از ساق وبرک او جمع کنند بهترین اقسام ولادن عنبری
نامند وهرچه از ان رطوبت برموی بز وکوسفند درحین چریدن از نبات چسبد واز ان جدا کنند
زبونتر از قسم اول وهرچه بر سم مراعی چسبد وباخاک وریک امیخته باشد زبونترین همهٔ اوست وبعضی
تصریح نموده اند که رطوبت مذکوره از قسوس که نوعی از لبلابست برموی مراعی میچسبد وبهترین او نرم
وخوشبو وسیاه مایل بسرخی وسبزی است در دوم کرم ودر اول خشک ولطیف وجاذب وباقوهٔ قابضه
ومنضج قوی ومحلل ومفتح دهن رکها ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج مشیمه وجنین ومقوی معده
ودافع فواق ودردهای بارده وباشراب قابض طبع وطلای او جهت دردسر وصلابت معده وحکه
والتیام زخمهای کهنه وباشراب جهت اثار قروح وابله وفرزجهٔ او جهت صلابت رحم واختناق وادرار
حیض وباروغن کل که بریافوخ اطفال طلا کنند جهت نزلات وسرفهٔ ایشان وبرمعده جهت تقویت
ان ورفع غثیان وسیلان اب دهان وباپیه خوک وپیه کاو جهت ورم مقعد ودردان وحقنهٔ
او باروغن کل جهت سحج بارد وطلای او باروغن کل جهت سوختگی اتش وباروغن مورد جهت
تقویت موی ومنع ریختن ان وبخور او جهت کریزانیدن هوام مؤثر وچون زن بعد از بول کردن
بان بخور کند پس درحال بان بول او ایدان زن قابل حمل خواهد بود والا فلا ومضر بغل واشنا
او موجب کرب ومصلحش سنبل رومی وقدر شربتش تا یک درهم است وروغن لادن که یک وقیه او را در یک رطل
روغن زیتون وکنجد حل نموده روز دیکر با اتش خاکستر کنارند که قریب سدس ان روغن بخود
جهت برودت اعضا وتقویت معده وزکام رطوبی وسیاه کردن موی وتقویت ان بغایت مفید است
لاجورد معدنی معروفست وبهترین او صاف شفافست که کبودی او بسرخی وسبزی مایل باشد
وانچه از سنگ مرمر ترتیب دهند وهرچه با زرنیخ وزاج وسنگ ریزه ترکیب کنند در دوای لاجوردی
نمیباشد بخلاف غیر مغشوش ان ومستعمل در طب غیر مغشوش است وغیر مغسول در اول کرم ومغسول
او در اول سرد ودر دوم خشک ومسهل سودا واخلاط غلیظه مخلوطه بخون وصاف کنندهٔ ان
از کدورات وبالخاصیه دافع سودای اصحاب قلب وجالی وتعلیق او دافع خوف واو مفرح ومقوی
دل وجالی وباقوهٔ قابضه ودافع امراض سوداوی وغم وهم وتوحش وبخارات غلیظه ومدر حیض واکحال
او جهت سلاق ورمد ودمعه وبیاض وقرحه وریختن مژکان وذرور او جهت اکله وقروح ساعیه
ونفوخ او جهت رعاف وفرزجهٔ او باروغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط وطلای او با سرکه
جهت تجعید موی وقلع ثالیل وبرص مفید ومضر معده ومصلحش مصطکی وموجب کرب

وغثیان ومصلحش کثیرا وعسل وقدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال وبدلش حجر ارمنی است **لاله سرنکون**
اسم فارسی نباتیست معروف ودر باغها غرس میکنند وبیخ او را چون با دنبه یا المنا صف کوبیده بجوشانند
تا اب سوخته روغن بماند طلای او را جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لاله نعمانی** اسم فارسی نباتیست
برکش شبیه ببرک زنبق ومنحصر درسه چهار عدد وکلش مانند شقایق وبزرکتر از ان وبیخش مانند
پیاز وبقدر فندقی وطولانی ودر چند پردهٔ او چیزی شبیه بابریشم مطبوخ وبسیار نرم وپردهٔ بیرون
او سیاه ومغزش سفید وشیرین وساقش بقدر چهار انکشتست با تفریح واسکار ومحرک باه وسرخ
کنندهٔ رخسار ومنوم وقلیل الحرارة وبارطوبت غالبه ونشا او بی غالیه ومشهی وهاضم است وقدر شربتش
از یکدرم تا دو درهم است **لاغیه** نوعی از یتوعاتست وباسمیه وبغایت تند از انواع یتوعاتست وابو جریج کوید
از مطلق یتوع مراد لاغیه است واو را در تنکابن سینه بج نامند کیاهیست برشیر قریب بکیاه سقمونیا
وبرکش مدور وکلش زرد مایل بسرخی وشبیه بنرکس ومایل بخوشبوئی وتخمش مانند خشخاش ودر اخر سیم کرم
وخشک وشیر او مسهل قوی ومفرح جلد ومقی وبدستور برک وتخم او همین اثر دارد وکننده ماء
وجهت استسقای زقی واخراج زرداب نافع وشیر او از سقمونیا قویتر وبا ارد جو جمع کرده استعمال باید
نمود وقدر شربتش از یک دانک تا یکدانک ونیم واز ارد جو مخلوط بان تا یکدرم واز برکش مطبوخ
بدستور تا یکدرم ومضر امعا ومصلحش کثیرا **لالا** رازی کوید کیاهیست که از مکه خیزد وبخور ثمر او جهت
بواسیر ودرد مقعد وشرب او جهت رفع سیلان خون نافع ومضر مثانه ومصلحش تخم مورد **لاصفی** درختیست
هندیست خوشبو شبیه ببوی مرکب از بوی مروه ومصطکی ودر رنگ مابین سفیدی وزردی ودر اخر دوم
کرم وخشک ومسخن وملطف ومفتح سدد ودافع بلغم وجهت شکستگی اعضا وضعف عصب وامراض
بارده وطلای او جهت جراحات وتحلیل ورمها واعیا وقطع رایحهٔ بد نافع وباب مورد جهت تقویت اعضا
وسرعت حرکت اطفال مؤثر وبخور او عرق ارندهٔ ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز وقدر شربتش تا دو درهم است
لاجی اسم هندی عبل است **لاجوردیه** صامریوما است **لازورد** لاجورد است **لاغنوریس غرسا** وش یونانی لاغو
ثیابا ار نبانست **لاغنوس لاسیوس** یونانی اذن سخره است **لاریطوطاون** عرطنیثا است **لاسورین** یونانی
ما هو دانه است **لالنک** اسم هندی کوسنه است **لالک** اسم فارسی لکلک است **لاکیشت** اسم فارسی سلحفات **لالهٔ خطائی**
اسم فارسی جمام است

اللام مع الباء

لبلاب اسم جنس نباتاتیست که شاخهای او ممتد شده بجدار اویزد وهرچه بزرک باشد
کبیر کویند وکوچک را صغیر ولبلاب کبیر سفید وسیاه میباشد سفید را کلش سفید شبیه بشاخ حجامت
وتخمش سفید وبرکش مانند برک لوبیا ودر تنکابن ککونامند وسیاه را کلش بنفش ودانه اش سیاه
ولبلاب صغیر اقسام است سفید وزرد وسرخ وکبود میباشد وبرک همه ریزه وکلش کوچک وتخم در غلاف

سیما مایل بسرخی و مسمی از ان بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیر دارست و مرکب القوی و نزد
جالینوس در دوم سرد و خشک اند و نزد یوحنا بن ماسویه گرم است و او مفتح سدد و ملین طبع
و محلل و ابان مسهل مرة الصفرا و چون بجوشانند تفتیح او غالب و اسهال ان کمتر و اب افشرده
ان بعکس است و برگ کبیر سفید او که مسمی بحبل المساکین است جهة جراحات عظیمه و سوختگی اتش
و درد سر و امراض سینه و اب او جهة سرفه و قولنج حار و با خیار شنبر جهة ورم مفاصل و احشا و قرحه
امعا و ربو بعید یل وسه درهم از کل او جهة قرحه امعا و ضماد برگ تازه او جهة درد سپرز
و مطبوخ او در روغنها جهة تحلیل اورام و درد ها و سقوط عصارهٔ او با ایرسا و نطرون
و عسل جهة درد سر کهنه و با روغن زیتون جهة درد گوش و چرک ان و با موم و روغن جهة سوختگی
اتش مفید است و قسم سیاه را عصاره اش سیاه کنندهٔ موی و برگش جهة قروح خبیثه و کل که قسم اخیر
که بی ثمر است آشامیدن و فرزجهٔ ان مدر حیض و بخور او بعد از طهر مانع حمل و اب او شدید
الحرارة و حدة و سترندهٔ موی و کشندهٔ قمل و بیخ او با شراب جهة گزیدن رتیلا و برگ تازه مطبوخ
او جهة التیام جراحات خبیثه و سوختگی اتش مفید و از صنف کبیر انچه برگش با خشونة و درازی
مایل بسیاهی است مسمی بشجیمات سرد و خشک و جهة سرفه و قولنج و درد سینه و بهق
مزمنه و ربع و سپرز و ذبح رطل اب او با ده درهم مغره قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشک
او رافع قروح خبیثه و تازهٔ او التیام دهندهٔ جراحات و اقسام لبلاب مضر عصب و مثانه و مصلح
شکر و مانع حمل و قاطع حیض است و قدر شربت از اب او از یک وقیه تا سی درهم و لبلاب صغیر با قوة
محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا او اسلم از سایر اقسام و رافع سرفه که با یبوسه طبع باشد و قولنج
حار و محلل ورم مفاصل و با خیار شنبر جهة اورام احشا و تفتیح سدد و اکثر تبها نافع و قدر
شربت از اب او تا نیم رطل است یا بیست درهم نبات لبخ اسم عربی درخت عظیمیست در صعید
مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار و ثمرش کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود
و با کراهت طعم و برگش مایل ببازی و معروف بسمیه است و اهل مصر سمیه در دو نیافته اند
و ابن جزوله مؤلف منهاج قسمی از ان از ادد درخت دانسته و نزد مؤلف حاوی الادویه سداب
در دوم سرد و خشک و شرب و ذرور او قاطع نزف الدم و رافع درد دندان و طلای او مقوی
موی و با شراب محلل اورام و با لادن و مورد جهة جبر کسر و ضربه و حرکة استخوان از مفصل
و درد او جهة گریزانیدن هوام مؤثر و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس اسهال و مصدع
و مورث ثقل معده است لبن بفارسی شیر و بترکی سود نامند مرکب القوی و مشتملست بر دهنیه

ومائیة وجبنیة و در سوم از اول گرم و خشک و مائیة در دوم سرد و تر و جبنیة در اول سرد و خشک است و
شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و یبوست و رطوبة بحسب غلبه یکی از اجزاء ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات
بانفراده مذکور میشود و امور کلیه و مشترکه در اینجا مرقوم میگردد هرچه در تغذیه از اثبات از حیوانات
که اقرب بولادت انسان باشد لهذا شیر زن کامل از سایرات و بعد از ان شیر بز و گوسفند و اهو و شتر و الاغ و اسب
و خوک و خوک و غیره در تداوی اقوی اند و از گاو و گوسفند و بز در تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فصل
مختلف میباشد چه مکرر بمسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب و خشخاش و مانند ان شیر او مخدر
و مسکر میشود و از تعلیف بمسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات
و امثال ان اثار ان مستبدل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارة لطیفه است و ان بعد از سرد شدن زایل میشود
پس باید در حین استعمال گرم نموده تا موجب سرعة نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو است
و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیمبرشت موافق ترین تغذیه و هرچه جبنیة در و غالب باشد مسدد است
و الا مفتح و طلای اقسام ان موافق ورم مقعد و قرحه و دردان و قرحهٔ مثانه و اورام عانه و رحم است و
استعمال شیر بعد از ترشیها و با ان و با میوها تازه و ماهی و پیاز و امثال ان جایز نیست چه ما دام که
از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد ان و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را
مهلک دانسته اند و قیل تا انقضای چهل روز از ولادت و در زمستان بسبب غلظة او و قریب الولادة را بسبب
غلبه مائیه استعمال جایز نیست و اخر فصل بهار تا وسط تابستان استعمال او اولی و اکثار او مورث تبها
و تولد قمل و بجهة دسومة سریع الاستحاله بدخانیة و در اماکن حاره و معدهٔ ضعیف باعث مضرات است
و موافق سوداوین و یابس المزاج و معتادین بان و قلیل او در تغذیه و کثیر او در تلیین طبع قوی تر است
و مجموع شیرها ملطف و جلی و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل اند لبن البقر شیر گاو است و معتدل
از جنس اوست و اغلظ از ان هر دو و دهنیة غالب و مائیه و جبنیة کمتر و مایل باعتدال و غلیظ تر از شیر
و تازه دوشیده ان که سرد نشده بنوشند مسهل و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کنندهٔ رنگ
و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است و ابقی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و مرطب
دماغ و جهة هیج نسیان و غم و وسواس و تقویة بدن و قرحهٔ ریه و سل که بی تب خلطی باشد و امراض بینی و جرب
و قوبا و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهة طول عمر و با گردکان و خرما جهة فربهی کرده و بدن و داغ کرده
او با اهن و سنگ تفته جهة اسهال و قطور و طلاء او جهة اکثر امراض چشم نافع حتی مایوس العلاج انست و دمه
ان را صحت می یابد و با کندر جهة طرفه و با انزروت جهة ناخنه و سبل و شرناق و طلای او با سفیداب قلعی جهة
نقرس و اورام حاره مجرب و با افیون و موم و روغن زیتون رافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل است

تا یکرطل ومضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جکر و ضعف عصب و درد سر و سدر و صرع و مضر دندان

و زنان ابستن و صاحبان خفقان رطوبی و منجی و اکثار او مورث سنک مثانه و کرده و تولد قمل و سریع

الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شربا و با شهد و شکر مانع انجماد اوست و جون منجمد

کردد باعث لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود و رافع ان قی و حرف و سکنجبین

عسل و سرکه ممزوج باب یا فودنج و بدستور تخم کرفس و عسل و باب کرم است و شرب پنیرمایه را تا بقدر

یکمثقال از مجربات شمرده اند **لبن الضان** شیر کوسفند است و دهنیه و جبنیه او غالب و غلیظتر از شیر کاو

و بهترین او از میش سیاه و در تقویه باه و تدارک مضرت جماع و ادویه سمیه و تقویه جوهر دماغ و نخاع

و قرحه ریه و امعا و نفث الدم موثر و با روغن بادام و صمغ عربی جهة سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرت

مانند سایر شیرهاست **لبن المعز** شیر بز است و مائیه او غالب و برودت و رطوبه او زیاده و مدر فضلات و جالی

و مرطب و در جراحات ریه و حلق و مثانه و بیماریهای مزمنه و دق و غرغره او در ورم لها و خناق نافع و سی مثقال

ان تا چهل و پنج مثقال با دو مثقال کثیرا و نیم مثقال رب سوس و صمغ بادام جهة نفث الدم و سرفه و علل

سینه مفیدست و در سایر افعال مانند شیر کاو است و از ان لطیفتر و بدلش شیر کاو است **لبن النساء** شیر زنان

موافق ترین شیرهاست و از مرضعه دختر سردتر است و مدر بول و مرطب دماغ و حنجره و مفتح سده خیشوم

و رافع سل و یبوسة سینه و سرفه یبسی و سعوط او جهة خشکی دماغ و مالیخولیا و سرسام و اختلال عقل

و ضماد و قطور او جهة درد چشم و خشونة پلک و ترطیب دماغ و درد کوش و ورم و قرحه ان مفید

و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و جون شیر حامله را بدو ی قمل بدوشند و قمل

بمیرد یا در زیر ان بماند اتن بدختر حامله خواهد بود و عکس ان به پسرها از مجربات و بهترین شیر

شیر زنان و سایر البان انست که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با چسپندگی باشد و با اعتدال قوام

لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیه از جهة امتزاج از و صبا میشود و لهذا کرم و رقیق بنوریت و مایل

مفتح و مدر بول و زرداب که ماء اصفر نامند و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و

اشتها و جهة سده و یبوسة جکر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و ~~…~~

استسقا زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و جون با بول شتر بیامیزند مسهل زرداب و باید

بتدریج از دو تا ده وقیه بنوشند تا بیکرطل رسد و در اورام صلبه با روغنهای محلله بنوشند مانند روغن

ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال ان و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه

و کنکر و کاسنی و درمنه و امثال ان نمود **لبن الاتان** شیر الاغ است مائیه او غالب و بغایة قلیل الجبنیة

و دهنیه و سردترین شیرها و بیسار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و مفتح و بطی الهضم و الانحلال بخلط غالب معده

و جهة سل و دق و هزال یبسی و سرفه حاره و نزلات تند و عسر نفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا

و جراحت رحم و مثانه و الاتنبول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و حقنه او جهة جراحت امعا و رحم و اسهال

دموی خصوصا با قابضات و مضمضه او جهة تقویه لثه و دندان و ضماد او جهة اورام حاره ظاهری و

باطنی خصوصا با زعفران و جهة دمعه و سلاق مفید و مضر مرطوبین و درد سر بارد و مصلحش عسل و سکنجبین

و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل با شکر و کثیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال ان و تعلیف

او با شیای مناسبه علی شرط است و بدلش شیر بز **لبن الرماک** شیر مادیان است جبنیه او کمتر و کرمتر از سایر

شیرها و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی

رحم و حمول او با شاره علاج بعد از طهر معین حمل عاقر است و از خواص اوست که در مرضی که قلیلی

از او با طفال دهند در ان سال ابله بر نیاورند و اکر باید زیاده بر چند عدد بنا شد و از مجربات مکرره است

و ترش کرده شیر مادیان را قمز نامند و در اکثر افعال اقوی از اوست **لبن الخنازیر** شیر خوک است و بعضی بغایت

ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و وضح است **لبن الغزال و لبن الحمار الوحش** شیر اهو و خر کور

کرمتر از شیر مادیان و لطیفتر و در تحریک باه اقوی است **لبن الخفاش و لبن الاسد** شیر شب پره و شیر

کرمی و در غایة جلا و ادرار و نفوذ اند **لبن الحامض** بفارسی ماست نامند در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی

باه محرورین و مسکن تشنکی و غذائیه او نیست بعجیخ زیاده در سایر افعال قریب با وست و محیض

مذکور خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و سدد و مولد خلط خام و مضر نهایت

غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار روز دوشیده شود و یک وقیه اده رطل شیر را غلیظ میکند

و در تسمین بدن و تحریک باه محرورین موثر و بغایت مسدد و مورث فواق و تولد حصات و دیر هضم

و مصلحش شیرینهاست **لبن البود** از داکثر فرفیون است و بغدادی و بعضی کویند چیزیست شبیه بصمغ و مایل

بسیاهی و زردی و بغایة کرم و از نواحی مغرب خیزد و بوییدن او باعث دغدغه و عطسه مهلک و از سموم

قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است و چند است **لبن الیتوعات** شیر نباتات شیر دار است مثل ماذریون

و مجموع ان از سموم و مسهله عنیفه اند و هر یک مذکورات و اسم مخصوص ندارد در یتوعات مرقوم میکردد

لباب القرطم مغز دانه کافشه است و کذشت **لباب القوم و لباب الحنطه و لباب البر و لباب القمح**

نشاسته است **لب النخله** جمار است **لبروت** بلغة مغربی قسمی از اسلنج و مستعمل صنباغان است **لبنی** بیونانی اذان الفار است

لبان خردل بری است **لبیدیون و لبیرون** شیطرج است **لبا** اسم مغربی فرفیون است **لبنی** میعه سائله است **لبابات**

معربها نیلیا نوابیونانی و ان کنندر است **لبدانه** بلغة تنکابن اسم چکی لک ترکیت **لجی** اسم هندی قاقله است

لجلاج بلغة اکسیریان زیبق پاک صاف است **لحوم** اقسام کوشت مذکورات و در اینجا قوانین کلیه تحریر میشود

وشیر مع

مرکبه
و عفنه و مصلحش
معاجین حاره و زنجبیل
پرورده است لبا بفارسی
فرشه و ترکی اغوز
نامند و ان
شیر
صح

اللام مع الجیم
و الحاء

وقیسو، …

درحدیث واقع شده که سیّدُ الطعامِ اللحم چه اغذیهٔ انسان که از او دیّهٔ ابعد شد یا محض در نباتات
وحیوانات است و در استحاله مشابه مغتذی شوند ناچار که طبیعت در نبات هفت قسم فعل کند
تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و الصاق و در حیوان محتاج بهمه افعال نیست چه در
شیر پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیزاست و از عقد و تشبیه و الصاق و در تخم طیور
محتاج بتحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم محتاج بدو فعلست که تشبیه و ادخال باشد پس لحوم
بهتر از سایر اغذیه‌ات و بهترین همه از طیور متوسط اوست که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبک و تذرو
و امثال آن و بهترین مواشی گوسفند و بز است که زیاده بر یکسال و کمتر از شش ماه بر او نگذشته باشد و
بعد از آن گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه است و از وحوش بهترین آن همه آهو بره و بچهٔ بز کوهی است
و در مزاج صاحبان تعب و صنایع قوی الحراره گوشتها غلیظ مناسب است و هرچه از شکم حیوان بیرون
آورده باشند و آنچه بحدّ کمال نرسیده باشد و اقسام میته و سقیمه و پرسال و بسیار لاغر همه را از امراض
بشمارند و در روزی دو بار خوردن گوشت ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت دشوار است و مداومت
خوردن لحوم مورث قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت و بعض صفات بهیمی است و بسیار دیر خوردن آن
باعث ضعف ارواح بدن و سقوط قوتها است بعد از آن بغایت مضرست و لمبودن در شبها
باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هرچند مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند
بهتر و گوشت لبعضها اللحم سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوة است **لحیة التیس** دوای
مختلفه فیه است نزد انطاکی و جمعی دیگر نباتیست برگش مثل برگ گندنا و قلیل العدد و مفروش بر زمین
و در اصفهان شنگ لبکوتون نامند و مانند سبزیها میخورند و حنین ابن اسحق و جمعی دیگر گویند
که دیسقوریدوس قیسوس دانسته و قول او معتبر است و آن نباتیست شبیه بدرخت کوچکی و شاخها
او صلب و برگش مستدیر و با زغب و صلابه و گلش شبیه بگلنار و قسمی از آن سفید و نزدیک بنوعی
از طراثیث میروید مایل بسرخی روشنی و بعضی سفید و بعضی اشقر میشود و برومی از طراثیث
و هو قسطیناس نامند و بیونانی ابوقطس و از جمیع اجزای نبات قوی‌تر است و مراد از عصاره
لحیة التیس عصارهٔ طراثیث مذکورات در آخر اول سرد و در دوم خشک و قابض و از اجزای تریاق
فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مراری و دموی و قرحهٔ امعا و قرحهٔ ریه و ضماد او مقوی
اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قوی‌تر از اقاقیا و قدر شربت از عصارهٔ او تا سه درهم
و از برگ و گل او تا چهار درهم و در ذرور برگ و گل آن جهت التیام جراحات و دفع تعفن آن و گل او با موم
روغن جهت سوختگی آتش و اورام حارّه و خوردن آن جهت قرحهٔ امعا و تقویت معده و منع ریختن مواد

نافع

نافع و مضر کرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیاست و ابی خالد ازیقی و امین الدوله و جمعی دیگر
بیان نموده اند که شاخها بی برگ و مایل بسرخی و سرخی او مایل بسیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در تحت
زمین و چهار انگشت او از زمین بیرون است و در شوره زارها میروید و این قول اصح است صریح که آن هم
نوعی از طراثیث است و محمد بن زکریا خوردن لحیة التیس را دافع سموم دانسته **لحام الذهب** صناعی او تنکار است
و معدنی او در بورق مذکور شد **لحاء الغول** بضم اول شعر الغول است **لحا** بکسر اول پوست نباتات
و درختها باریک **لحیة الحمار** برسیاوشان است **لحیان** دینا فوس است و گویند حرشف است **لحام الصاغة**
از اقسام تنکار است و مذکور شد

اللام مع الخاء

لخنیس بخاء معجمه لغت یونانی و نوعی از خیری بری است نبات او قریب بذرعی
و گلش بنفش و بری و جبلی میشود و دانهٔ او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است درهم
کم و دو درهم از تخم او مسهل قوی و دافع سم عقرب شباله و مفتح سدد و دافع یرقان و قدر شربت
از نبات او یک مثقالست و چون گل او را بر روی عقرب اندازند کشنده اوست **لختیس الاکلیه** خزامی است

اللام مع الزاء والنون

لزاق الذهب شامل لحام الذهب و اشق است **لزاق الرخام** و **لزاق الحجر** صمغ البلاطت **لسان** زبان
حیوانات سریع الانهضام و مرطب و باد و دیه حاره مولد منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن و مصلحش
سرکه و کشنیز و زیره است **لسان الحمل** بارتنگ بفارسی و بترکی باغ برباغی نامند و از جنس مرو است
و صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و ملاسه بیشتر و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین
و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او بدستور پراکنده و مایل بسرخی
و قریب بذرعی میشود و تخمش ریزه‌تر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو است و با زغبیه و نبات
سطبر یان تا بقدر انگشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است در دوم سرد و خشک
و برگ و تخم او الطف و جلّا و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس نفث الدم جمیع اعضا
و پختهٔ برگ و بیخ او با نمک و سرکه و عدس دافع اسهال دموی و عصارهٔ او مسکن تشنگی و جهت فساد
هضم و دق و سل و نفث الدم و سدهٔ سپرز و جگر و صفقان و سدد و صرع و تبهای حاده و ربع
و جوشش دهان و لثه و قرحهٔ ریه و قی الدم و سدهٔ گرده و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر
و ضماد و ذرور او جهت التیام زخمها و ورم ان و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه
و اکله و نار فارسی و قطور آب او جهت درد گوش حار و امراض چشم و حول او جهت درد رحم و اختناق
آن و نواصیر و ضماد برگ او منقی چرک زخمها و التیام دهندهٔ تازهٔ آن و رادع اورام حارهٔ شری
و با نمک دافع سمیّة زخم سگ دیوانه گزیده و با سفیداب جهت باد سرخ و مضمضهٔ طبیخ بیخ آن جهت
امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصارهٔ او مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر

ازآب او ده مثقال تا نیم رطل و بدلش حماض لبنانیت وکویند بالخاصیه سده جگر اورا چون باچهار وقیه
شراب ممزوج باب بنوشند دافع تب غب وچهار صدادان رابع تب ربع است وتخم او در افعال مانند عصاره
ان وبود اده او قابض ومعزی ومقوی امعا ورافع زحیر وقدر شربتش تا سه درهم است واو عرق بارتنك تقوبت
قوه ماسکه بعید یلوده وسایر افعال الضعیفه از عصاره اوست **لسان الثور** بفارسی کاو زبان نامند
بمك نبات او باخشونت وسطبر ومایل بسیاهی ومفروش بزمین وبرروی ان نقطها سفید شبیه بخار وزغب
دارو ساقش قریب بزرعی وزغب وشاخهای او با زغب وباریك وسفید وکلش لاجوردی بشکل کل
اناده وتخمش مستدیر ولعابیه ودرجبال دار المرز کثیر الوجود است وقسمی که در اصفهان وبعضی بلاد کاو زبان
میبا نند برما خور است وکل او لاجوردی وکوچك ومدد نمیشد دراول کرم وتر وقوتش تا هفت سال ثابت
وکل او الطف وجمیع اجزاء او مفرح ومقوی اعضا رئیسه وحواس ومسهل مره السودا وصفرا وجهة
امراض سوداوی وسرسام وبرسام وجنون ومالیخولیا وخفقان وخشونة سینه وسرفه وضیق النفس
وسکوبی رخنا وسنك مثانه ویرقان وتقویه حرارة غریزی موثر ومضر سپرز ومصلحش صندل وقدر
شربة از آبش تا چهار وقیه وانجرم او ده درهم وبدلش بوزن او ابریشم محرق وچهار دانك ان پوست
ترنج است وچون با اب واب سیب واب مویز شراب ترتیب دهند ده مثقال ان تفریح بعد یکرطل شراب
میکند بدون ازاله عقل ودو درهم کل او با یك درهم طین ارمنی ودو درهم شکر رافع خفقان وعرق کاو زبان
جهة امراض سوداوی مفید ودر سایر افعال الضعیفه از او وقدر شربتش سی مثقالست وبرك سوخته
او جهة قلاع اطفال ودستی بن دندان وحرارت دهان مفید است **لسان الابل** عبرعی الابل نباتیست
مابین کیاه ودرخت وپرشاخ وپراکنده ومربع ومایل بسفیدی وبرکش شبیه ببرك به وازان دراز تر وبعضی
وبا زغب نرمی وسفید وثقیل الرائحه مایل بخوبی وثمرش زرد مایل بسرخی ومنبتش زمینهای درشت
در دوم سرد وخشك ونزد بعضی کرم است مجفف قروح ظاهر وباطن است شربا وضمادا ورافع سم
بحری وطبیخ برك وشاخ او مدر حیض وبول ومخرج جنین ورافع لکنت زبان وباحنا سیاه کننده موی
وذرور او جهة التیام جراحات وتنقیه خبیثه ان واستنجا باب مطبوخ او مسکن حکه فرج ومقعد وذکر
واب پخته او با عناب ومویز مفتح سدد ورافع التهاب ومضر کرده ومصلحش صمغ عربی وقدر شربة
ازآب او ده وقیه وانجرم او تا سه درهم است وچون هفتاد مثقال او را با هفتاد رطل اب انکور شراب
ترتیب دهند جهة قرحه کرده ومثانه ونفث الدم وسرفه وسستی عضل واحتباس حیض نافع وقدر شربتش
تا یکرطلست **لسان العصافیر** بفارسی زبان کنجشك نامند درختیست قسمی ازان درخت در دار و عظیم است
برکش شبیه ببرك بادام وثمرش عریض وطولانی ومتفرق ودرجوف هریك دانه از تخم خربزه ودراز تر شبیه

بنان کنجشك

بزبان کنجشك وسرخ ومغز او سفید مایل بزردی وباتندی وتلخی وقوتش تا ده سال باقیست در اخر دوم کرم
وخشك ومسکن ریاح غلیظه ودرد پهلو وکمر ورحم وتهیکاه ومغص ومدر بول ومفتت حصات وبا رطوبت
فضلیه وبغایت محرك باه وجهة خفقان وضیق النفس وسرفه مزمن وتقویة اعضای تناسل وفرزجه او با زعفران
وعسل بعد از طهر جهة اعانه حمل از مجربات ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز وشربتش تا سه درهم وبدلش
جوزبوا بوزن او ونصف ان بهمن سرخ است ونزد بعضی کردکان وتودری سرخ بوزن او وبرکش منقی
زخمها والتیام دهنده ان وضماد پوست او با سرکه جهة کوفتکی عضلات مفید است **لسان التیس** نباتیست برکش
دیان با اطراف وماننده اره وصلب وسبز مایل بسفیدی وزردی وشاخهای پراکنده وبقدر دو زرع وبرسر ان
قبه مستدیر وکلش بنفش وبیخ او مربع وسیاه وبیخی او در سیم کرم وخشك وطبیخ او جهة حصاة کرده ومثانه
وفرزجه بیخش جهة کشودن حیض واخراج جنین نافع است **لسان الکلب** نزد بعضی لسان الحمل ونزد جمعی
حماض صغیر است ومذکور شد ونزد بعضی نباتیست برکش شبیه ببرك بارتنك ودراز تر وبا نقطه وپیاز
واطرافش تند وساقش زیاده بر دو زرع وشعبه او بسیار وکوه دار وباریك وکلش بنفش وتخمش باریك او
متشك دراول کرم ودر دوم خشك وطبیخ او بقدر یکرطل رافع سپرز وضماد ش جهة التیام زخمها
تازه کوشت اوردن زخمهای کهنه موثر است **لسان** نباتیست بالزوجه مسمی باذان الثور برکش عریض
ومفروش بزمین ومستدیر ودر خشونه مثل برك کاوزبان وساقی که از میان برکها میروید بقدر زرعی
وبرسر ان کلی کحلی وبوی او مانند بوی خیار وخام وپخته او ماکولات در دوم سرد وتر وجهة علل زبان
حیوانات بغایت موثر ورافع خفقان وحرارة معده وامراض دهان وقلاع حاره است **السن** بلغة هندی
نوع از السوره هندی سپستانست **لسه بال** بلغة دیلمی سکوی است **البیعه** بلغه مغربیها وقیمونا است **لوغوریون**
بلغة عبرانی خرفه است **لسان البحر** سپیدا است **لوریطس** لبلاب است **لصیقی** اذان الدب نیز کویند برکش شبیه بسپا
تنك وکوچکتر ودرشت وساقش بسطبری انکشتی وزیاده بر زرعی وتخمش بقدر فندق ونخود وخادار
وبرجامه می چسپد ولصیقی ازین جهة کویند ودر تنکابن معروف بکا شراست در اخر اول کرم وخشك
ومحلل وحابس وطبیخ او باعسل جهة سرفه بارده وخشونه سینه وضماد ش با روغن کل سرخ جهة ضربان وورم
مقعد بغایت مفید ومغز غیر سیعه وعسول او سرخ کننده رخسار است **لصف** کبر است وبلغه مغربی اسم
حرشف **لعبة بربری** بیخیست شبیه بشورنجان وباریکتر ومانند سرپستان وتلخ وتند ودر مصر معروف
بتریاق است وسورنجان را بعضی باین اسم نامند در دوم کرم وخشك وبغایت مسهل است ومدر خون
حیض وبواسیر وقاطع بلغم ومحلل ریاح وجهة مفاصل وامثال ان نافع است ورازی جهة رفع سموم بعد از
اقتصاد ومسهل وباعث سرخی رخسار واکثار او مورث امراض حاره ومصدع ومصلحش کشنیز وقدر شربتش

واول تابستان میروید ومنبتش حوالی انهاراست وبیخش سفید ورشعبه وشعبها مثل ریسمان باریك

اللام مع الصاد

اللام مع العین

بکیدهم وبدلش بوزن او تودری وشلان مغز کرد کاتا العبه یبروج الصنم العبه مره مستعجلة العیب شقایق
النعمانت لعل معبوی ینقص العل معرب از لال الهندی و ازاد ویه مستا نفقا و در کتاب احجار قدیم
ذکر او نشده و مؤلف منافع الاحجار ولباب الصناعة تصریح که از سیصد سال متجاوز تا که بزلزله
عظیم کوه بدخشان منهدم کشته لعل ظاهر شد و از جنس یاقوت و با ستحکام یاقوت نیست و بجهة اختلاف
مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند وقسمی را برنگ مانند او تصریح
کرده اند در منافع بعجب تجربه مثل یاقوت احمر و در تفریح وتقویة دل و باصره قوی تر از یاقوت دمع
هذا شراب او حابس خون بواسیر و دافع سموم و در جمیع علل سوداوی و اعصاب قوی التاثیر او قدر شربتش
از یک قیراط تا یک دانک و بعضی تا نیمدرهم تجویز کرده اند لفاح اسم عربیست وبفارسی سابیزک نامند و ان
ثمر یبروج است و بیخ لفاح عبارة از یبروج سریانی و مذکور خواهد شد قسم ماده او را برک عریض و
مفروش بر زمین وشبیه برک کاهو و از ان کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه وکلش سفید و ثمرش از ز
بزرکتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن باعطریة و مایل بشیرینی و او را تفاح الجن نامند و تخم او شبیه
بتخم سیب و بیخ او دو سه عدد میباشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سطبر و شکل
بیخ او اندکی شباهت بصورت انسان دارد ولیفها شبیه بموی که با یبروج الصنم میباشد در او نیست
وقسم نر او را برک املس و مانند برک چغندر و ثمرش بقدر خیار و زرد و بیخش در سطبری متوسط است
وصنفی از ان منبت مقابر و مواضع سایه دار و برکش کم عرض و در طول بقدر شبری و مایل بسفیدی
و بیاق و بیکل و ثمر و بیخش دراز و بسطبری ابهام و سفید و ان قوی ترین اقسام او قوتش تا چهار سال
باقی و قوی ترین اجزا پوست بیخ لفاح است و مستعمل از ان عصاره و اب سایل او و پوست بیخ اوست در اخر
سیم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوة و او محذر و مجفف مواد و مسکن ضربان
حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر و کیاه او مدر و شش قیراط از پوست بیخ
او با اب و عسل مقیی بلغم و مرة السودا و جهة حرقة البول و خفقان حار و اسهال دموی و در دفع بیجوابی
نافع و طلای او مولد قمل است و در جمیع زمان و جهة درد سر و اورام حاره و بارد و جهة درد مفاصل
حار و با عسل و روغن زیتون جهة کزیدن هوام و با سرکه جهة باد سرخ که حمره نامند و طلای شیر او جهة
کلف و نمش و مضمضه طبیخ او جهة درد دندان مفید و دو درهم او کشنده است با اختلاط عقل و سبات و غشی
و مصلحش سداب و خردل بری و عسل و الیسون و قدر شربتش از سه قیراط تا نیمدرهم و بدلش بوزنش بنج
و شرب نیمدرم از تخم او بجدی سرخ کننده رخسار است که از حمام بسیار کرم روی دهد و سه عدد ان با
دارزیانه و شکر مسکر بالتفریح و بغایت از حمول او باکوکرد قاطع حیض و ضماد برک او بارد و جهة اورام حارة

نموده اند صح

اللام مع الفا

وبرش نافع است و از خواص اوست که چون بیخ لفاح را با عاج شش ساعت بجوشانند نرم و منطبع کردد و اهل تجربه
اب او را عاقد هارب و مقطر او را با پوست انار و مورد جهة تکمیل صناعت از مجربات شمرده اند لفش
درختیست بزرک و منبت او در نواحی شام و در تری و سبزی مشتعل میشود و درخشکی بسیار دیر اتش
در او تاثیر میکند و ابن ابی خالد کوید که مراد از قول سبحانه و تعالی ومن الشجر الاخضر نارا اوست طلای برک
مسحوق او دافع برص و بهق و عصاره او دافع توبااست و انطاکی کوید ان چوب صنوبراست لفالکوم خیوطی است
که از نال صبر و بید و در کرم مذکور شد لفت شلغم است الفاح بری یبروج الصنم الفریقیس حنا است الفلق بفارسی
للک نامند و از طیور معروفه است و در سالی که وبا در بلاد ماوای او باشد ترک توطن انجا میکند در اخر
سیم کرم و خشک و کوشت او جهة جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه نافع برخ
و مصلحش روغن کنجد و بیضه او در جمیع افعال قوی تر و سرکین او جالی بهق و اثار و با تخم او سیاه
کننده موی و دافع صرع است و زهره او دافع شبکوری و خون او از سموم و جهة وضح و بهق نافع است القاح
شتهادة شیرهای است لقطیه صمغ صنوبر است لک بفارسی زنک لاک نامند صمغ نباتیست شبیه بمرسافکیا
او پرشاخ وکلش زرد و تخمش قریب بقرطم و کویند شبنمی است که بران نبات می نشیند و در اخر میزان جمع
میکنند بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقیست در دوم کرم و در سیم خشک و مستعمل در طب مغسول
اوست و طریق شستن او در دستور است اول مذکور است و او مقوی جکر و احشا و مفتح سده سپرز و جکر
و جالی اثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغر کننده بدن و جهة استسقا لحمی و رثی و فالج
و یرقان و خفقان و سرفه و ربو و فالج و ضعف کرده و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی
و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح دو ثلث او ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع او طباشیر است
و از خواص اوست که چون هر روز یک دانک او را با سرکه تا چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی از ان
امر باو نیرسد و اکر سه چهار مثقال او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند به سنو رهمین اثر دارد و رنک
او مخصوص ابریشم و پشم است بخلاف پنبه و غیر ان که رنک نمیکند و باید ابریشم و پشم را در اب مطبوخ
او با طرطیر که صاف کرده باشند یک شب با تش نرم بجوشانند و طرطیر باید پنج جزو و از لاک صد جزو
باشد و الا بدون طرطیر تاثیر ندارد و چون اشنان سبز را یک شبانه روز در اب خیسانیده پس لک را اضافه نموده
با تش نرم بجوشانند تا در دو صاف و جدا شده اب اشنان سرخ و در خشنده کردد پس لطیف صاف او را
با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال ان بهتر از شنجرف و ثفل او را زرکران در استحکام چیزها
استعمال مینمایند و معروف برموز کریت در غایة قبض و شرب او در قطع حیض از مجربات است لماء
عنب الثعلب است لم لم بلغة مغربی قطف بری است لمیتون قنطوریون صغیر است لنجیطس لغة یونانی و شیرو

اللام مع القاف

اللام مع الكاف

اللام مع الميم والنون

اللام مع الواو

کویدکه او را در شام منسم نامند بنات و صخری ستیلا بنات لبنانی را برکش عریضتر از برك کندنا و برنك
خون و منحنی بطرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ میروید و ساقش بقدر دو شبر و بر سر ان کلی سیاه شبیه بکلاه
و در او صورتی شبیه بزنکی دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث و سیاه شبیه بزبان و بیخش
بزردك مشابه و منبتش زمین نمناك خشن است در دوم کرم و در سیم خشك و بیخش مدر بول العلاج
و کویند ساحران او را افعال غریبه سر میزنند و قدر شربت از جرم او یکمثقال و از طبیخ او دو وقیه است
و قسم صحری را برك مثل اسقولوقندریون و با خشونت و اشامیدن او با شراب جهت زیادتی جراحات
و التیام ان و خشك او جهت تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درم است ابج النحاسلن سند
ملح است لنك هندی قرنفلات لوز الحلو بفارسی بادام شیرین کویند در اول کرم و تر و مفتح و جالی فقط
قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین طبع و حلق و مسکن حرقة البول و منی و مسمن بدن و با شکر
کثیر الغذا و جالی جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب و جهت خشونت سینه و حنجره و تولید منی
و دفع نفث الدم و ربو و قرحه مثانه و امعا و زحیر و رطوبت معده و با ضعفا ارزنت و مثل او شکر
در قطع سرفه از تجربات شریفه است و بو داده او مقوی معده و قابض و متکرج و فاسد او موجب کرب
و سقوط اشتها و غشی و مصلحش ربوب مضرها است نعد ازقی و تازه نارس او با پوست که چغاله نامند
مقوی معده و بن دندان و برك تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و خشك او قابض و دافع اسهال
و شکوفه بادام محرك باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح کرده
قوی تر است و روغن بادام معتدل در کرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و دافع ورمی
که از وی و ضربه بهم رسد و حقنه و شرب و چکانیدن او جهت درد کرده و مثانه و عسر بول و قولنج
و اعانه بر خروج حصات و شرب او جهت کزیدن سك دیوانه و درد معده و با کثیرا و شکر جهت سرفه خشك
مجربست و جهت تصفیه اواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاده مفید و قدر شربتش
تا سه مثقال و در رفع بحش مجرب و دوام تدهین مرهاکثیت او جهت نقرس و رفع خمیدکی پیری
مجرب دانسته اند و جهت سرسام و ذات الجنب بدستور نافع و غرغره او با اب کرم جهت خشونت حلق
موثر و مضر احشا ضعیفه و مصلحش مصطکی است لوز المر بادام تلخ است ریشه درخت او کرم و
خشك و جالی و محلل و ضماد او با روغن کل سرخ و سرکه جهت درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهت تنقیه
سپرز و کرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهت سوختکی اتش مفید و مغز او در اول سیم کرم
و در اخر اول خشك و در انالله اخلاط غلیظه بعدیل و جهت ربو و سرفه و ورم سینه و ریه خصوصا
با نشاسته و نعناع و با پخته جهت علل کرده و حصات و با عسل جهت سپرز و امراض جکر و تفتیح سده

وبرقان و با ماء العسل جهت قولنج و پیچش و سایر دردها مفید و مضر امعا و مصلحش شکر و فرزجه
او مدر حیض و ضماد او با سرکه و شراب جهت بثور ابریه و توبا و خزاز و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه
و با سرکه جهت درد سر نافع و طلای برك مطبوخ او با شراب جهت خزاز بعدیل و ارسطو کوید چون
پنج درهم بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نکردند و روغن او در اول دوم کرم
و مایل برطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه و سوداویه معده و نواحی ان و با ادویه مناسبه جهت
درد کرده و عسر بول و ورم سپرز و ربو و اخراج حصات و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام
رحم و انقلاب ان و طلای او جهت رفع اثار رخسار و کلف و چین کونه و شقاق و جرب و حکه و توبا و
با شراب جهت قروح رطبه سر و خزاز و قطور او جهت درد کوش و دوی و کشتن کرم کوش نافع و حمول
او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقالست و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نایب مناب
صمغ عربیست لوز بری و لوز جبلی بادام کوهیست درختش کوچکتر و برکش ریزه و کلش مایل بسرخی
و با عطریت و ثمرش کوچك و با قبض بسیار و او غیر حلو تا سیم کرم و خشك و جهت رطوبت معده
و تقویت ان و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت از کل او تا دو مثقال و از بادام تا
سه مثقالست لوز البربر قسمی از لوز بریست شبیه بحب الصنوبر و بزرکتر و زرد و در جوانب او
شعبها که بمغزش نرسیده باشد کرم و خشك و بسیار قابض و روغن او را زیت السودان نامند
و منکور شد لوز الهرجان و لوز السودان و لوز الارجان بلغت مغربی لوز الکبر است لوبیا مؤلف
تذکره کوید لغت هندی است و بیونانی سیهلن و بعربی فریقا نامند نباتست شبیه بلبلاب و منبسط بر زمین
و بعضی بجا و رخود میپیچد و دانه بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه بکرده
طیور و غلاف او مانند باقلا و از ان رقیق تر و قوتش تا دو سال باقی میماند و بهتر از باقلا و زبون تر
از نخود و سرخ او در اخر اول کرم و سفید او مایل باعتدال و محرك باه و مولد منی و مدر شیر و بول
و حیض و مسمن بدن و شراب مطبوخ او با ابدك قند و جلوس در طبیخ او منقی نفاس و مخرج
جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد کمر و کرده مفید و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ
و مصلحش خردل و انکامه و زنجبیل و بالخاصیه مورث غثیان و مصلح ان دارچینی و سکنجبین است
لوبیا هندی قسم اخیر قثنغ است او در عراق دمادم نامند لوقیا بیونانی نوعی از مروا و بطریق چنین
حرف ابیض دانسته اند لوسیما خیوس بیونانی و بمعنی شبیه الذهبست و نوعی از سراج القطرب
دانسته اند شاخهای نباتش قریب بذرعی و باریك و کره دار و در هر کرهی برکها رسته شبیه برك بید
و طعم او با قبض و بسیار و کلش سرخ مایل بزردی و منبتش ابهای ایستاده و بی ذار و در اخر دوم سرد

وخشك وانطاكى در دوم كرم وخشك بيان نموده ومستعمل از وبرك وعصاره او وقاطع رعاف ونزف
الدم جميع اعضا وفرزجه برك او جهة سيلان حيض وحقنه او جهة قرحه امعا وضماد ان جهة التيام
جراحات وتحليل اورام وباحنا جهة دراز كردن موى وبخور او جهة كريزانيدن هوام مؤثر ودر قتل
موش مجرب دانسته اند ومضر ريه ومصلحش عناب وقدر شربت او تا نيم مثقال واز برگش يكمثقال
لؤلؤ بفارسى مرواريد بزرگى انچه مانند وبزرگ مقلا ومسمى بدر است واينچه در صدفى منحصر بيكى باشد
با وجود بزرگى در يتيم نامند وكويند تا سه مثقال ممكنات واز خواص اوست كه چون در صدف
بنهايت نمو رسد باز بتدريج بتحليل ميرود مانند ثمر نبات وبهترين او عمانى سفيد مدور بزرگ است
وبعد ازان بحرينى وقلزمى وانچه سياه ريزه ومايل بسبزى باشد وسياه وزرد وغير مدور وسوراخ دار او مستعمل
الطبائع است وروغن وعرق وبوهاى بد مضر او وجوشانيدن او در اب ترنج وماليدن بسنگ
رافع چرك او ورافع زردى او واناسرا در اخر دوم سرد وخشك ودر تفريح قويتر از طلا وغواص
در اجزاء بدن وملطف ومقوى اعضا ورافع انواع خفقان وخوف وفزع سوداوى وجهة اسهال
مرارى ودموى وضعف جكر وكرده وامراض دل وبدبوئى دهان وحصاة وحرقة البول وسدد يرقان
ورفع سموم ووسواس وجنون وربو وذرور او جهة قطع سيلان خون اعضا والتيام زخمها واكتحال
او جهة رمد وسلاق وظلمة بصر وبياض وسبل وكمنه وسنون او جهة پاك كردن دندان وتقويت لثه
وطلاء محلول او بقول ارسطو رافع برص است ودرطليه اول وغير محلول او جهة جذام وجميع اثار
وفرزجه او رادع منع حمل مجرب دانسته اند ونكاه داشتن او مقوى دل ودر دهان داشتن او جهة ازاله
غم وضعف دل مؤثر وكويند مضر مثانه ومصلحش سپندان است وقدر شربتش تا نيم مثقال وبدلش صدف
سفيد است وطريق حل او در طريق پنجم از دستور الخامس اول مذكور است **لونجيد يطوس** اظهر انست كه مثم
زمى لينحيطس باشد وابن تلميذ ومحمد بن احمد كويند كه كياهيست بركش شبيه ببرگ اسقولوقندريون
وتخمش مثلث وبرى ونباتش ميباشد وبرى او را حرارت غالب وشرب برگ او وضماد پوست او با سركه — شلك مع
جهة جرب مجرب است ملكسه وجميع اجزاء او جهة التيام جراحات مفيد **لوف** لغة عربيست وبفارسى
فيلكوش نامند وسه قسم ميباشد يكى بزرگ وانرا لوف الارقط ولوف الحيه كويند چه ساق او مانند
مار ابلق است وبركش شبيه بلبلاب كبير وبا رنگهاى مختلف وشاخهاى او مانند عصا وساق او وسطبر
ومنقش وثمرش مانند خوشه ودر ابتدا سفيد ميباشد وبعد از رسيدن زرد ميشود وبيخش مانند
بلبوس ومنبتش اماكن نمناك سايه دار در اخر دوم كرم وخشك ومخرج اخلاط غليظه لزجه وملطف
ان ومفتح سدد وبغايت جالى ومدر بول وحصاة وبيخش جهة نفس الانتصاب وباعسل جهة عسر البول

وبالتراب

وباشراب جهة تحريك باه وضماد او بهترين ادويه سرطان ونواصير الانف وجهة تنقيه جراحات متعفن وزخمها
تازه مفيد خصوصا برگ وثمر او وعصاره لوف جهة رفع بياض چشم كه از قرحه بهم رسيده باشد قوى الاثر
وشياف او جهة نواصير وحمول او جهة اخراج جنين ومخنه او جهة شقاق مزمن ورفع اثار واب خوشه تازه
او با روغن زيتون مسكن درد كوش است وبوئيدن كل او مسقط جنين وطلاى اب ريشه او بر بدن باعث
منع نزديكى هوام خصوصا افعى ومضر جكر ومصلحش صمغ وشربتش يكدرهم وبدلش فستين اوشرب بيخ
عدد از زوانه او با سركه در اسقاط جنين ومشيمه بيعديل ومحمد بن احمد كويد كه چون بيخ خشك لوف را با ارد كندم
وروغن كنجد ونمك خمير نمايد نانكرده هر روز هفت مثقال تناول نمايند در رفع بواسير ظاهرى وباطنى
مجربست وقسم ثانى لوف را برگ كوچك وبى الوان مختلفه وساقش بقدر شبرى وبنفش ميباشد وثمرش
مانند قسم اول واورا لوف الجعد وفيلجوش نامند حرارت او كمتر از اول وازان خشكتر است وبيخ او قوى
ترين اجزاء او با تقطيع قوى وجهة سينه وتنقيه ان وضماد او با سركين كاو جهة نقرس مفيد ودر ساير افعال
مانند لوف الكبير است وچون بيخ تازه او را در روغن مغز زردالو بجوشانند تا سوخته شود ضماد مسقط
دانه بواسير است وقسم ثالث را لوف الصغير نامند واو بسيار كوچكتر از دو قسم كبير است وبرگ وكل
او شبيه بان وبيخش بقدر زيتونى وقوى الحراره قريب بدرجه چهارم ومحرق ولذاع وقوى تر از ساير اقسام
وطلاى او قاطع دانه بواسير وثاليل وبرنده كوشت فاسد وصحيح وطلاء روغن زيتون كه ثمر وبيخ
او را سائيده دران جوشانيده باشد بهترين ادويه جذام وبا روغن بنفشه در رفع شوكه مجرب دانسته اند
لوف الحيه ولوف السبط لوف الكبير است **لوف الجعد** لوف الصغير است **لوفيون** كياه حصض وبفارسى
فيلزهره نامند **لوفاين** بيونانى شكوفه حماما **الوطوس** يسن **الوفا** بعبرانى حى العالم ونزد بعضى قنطوريون
صغير است **الوطوس اغريا** بيونانى حندقوقا است وبعبرانى بشنين است **لوفرويين** حجر قبطى است **لوبادون** سيطرج است
لوطوس اغريون بيونانى حندقوقا بستانيست **لوقو** با عقرب بحريست **لوفا فيلس** نا ليحقن است **لوهى** هندى
آهن است **لونك ولونيه** هندى كياه خرفه است **لهوره** هندى جاورس است **لها لا** هندى بردى است **لهولو** ن
هندى فلفل است **لهومرى** هندى ثعلب است **لهولا** هندى سپستان است **لهيب** باذنجان است **لهوا** اسم هندى
خون است **لهاجر** بعبرى اسم ابن عرس است **لهولوتوغرافيس** شجره مصرى كه كاوزبان استعمال مينمايند وزرد
زود نرم ميشود سرد وخشك ومجفف بى لذع وقابض ومانع سيلان مواد وجهة جراحات تازه وكهنه
ونزف الدم واسهال ودرد مثانه ونفث الدم مؤثر است **ليف** اسم خيوطيست شجرى محيط بر نخل ونارجيل — اللام مع الهاء
ومقل وامثال ان وازمطلق او مراد ليف خرماست وبهترين او از نارجيل ونخل حجازى ودربوسيدن او مقلب — اللام مع الياء
در اول دوم كرم وخشك فرش ولباس او جهة استسقا وترهل اورام وازنارجيل كه سوزانيده باشد جهة حزن

وحكه وجرب وشرب اوجهة اخراج حصاة وليف مقل جهة تسكين بواسير مفيد وخاكستر انواع او منقى دندان وجهة امراض لثه والتيام جراحتها ورفع بهق وبياض چشم نافعست ليف البحر بجيث شبيه نبعد وبزرکتر ازان وظاهر وباطن او سیاه وبرکش شبیه ببرك سرو و درپیهاء او باریك وتبهم چیده ومدور وسیاه وکوچك او بقدر کردکان وبزرك او بقدر نارنج وباخشونة کویا پشمی است که مدور کرده اند واز بحر مغرب خیزد وموج بساحل می اندازد در دوم کرم وخشك وبغایة جالی اثار وسوخته اوهیئی یادوكيه قروح خبیثه وسنون او مقوی لثه وجالی دندان ومعمول او جهة بیاض وناخنه چشم مفیدات ليف انطاکی کویند کیاهیست سرخ وخاردار وبشکل خیار کوچکی ونایب مناب قثاء الحمارات در افعال ودر نواحی مصر کثیر الوجودست او زیاده از یکدرهم قتالست ليمو در جمیع خواص مانند ترنج وپوست زرد او در دوم کرم وخشك ومقوی معده ودل وقابض ومحرك اشتها ومعین هضم غذا ومفتح سده کرده ومحلل قولنج ریحی وادوغ اونده ومصلح کیفیة اخلاط ردیه وباد زهر سموم مشروبه وملدوغه ودر سایر افعال قائم مقام پوست ترنج وترشی او در دوم سرد وخشك ومقوی معده حار ولطیف وجلا ومحلل وقاطع اخلاط غلیظه ولزجه وملطف ان وجهة بهق سیاه وکلف وقوبا وسکن غلیان خون وصفرا والتهاب معده وجهة تبهای حاره دموی وصفراوی وعفونة خون وبثور وشری وحصف ودمل وورم حلق ولهات وکرب وغم وقی صفراوی وغثیان وتقلب طعام وبدکن شتن اطعمه چرب وجذب مواد حاره جکر ومعده وجهة درد سر ودوار وسدرکه ازبخار اخلاط غلیظه باشد وخفقان سوداوی وعنب خالص وغیر خالص وخمار وسموم هوام وادویه قتاله مفید ودر اکثر امور قائم مقام سرکه وجهة مریض هیترازانست و مضر عصب وصاحب سرفه بارد المزاج واکثار او در خلاء معده مضعف امعاء ومورث پیچش ومصلحش شکر وعسل وچون جواهر را باب ليمو بخیسانند حل شود وضماد دوغ محلول باب ليمو بانوشادر وراندك زمانی دافع بهق واثار جلدات وتخم او در دوم کرم ودر اخراو لخشك ودر دفع سموم مانند دانه ترنج وتفریح او بغایت عظیم وقدر شربتش یکدرهم تا دودرهم است باب کرم یاشراب وباید مقشر ازپوست باشد وخاییدن دانه او را دافع بیخیی نداند که از ترشی او بهم رسیده باشد وليمو بنمك پرورده مقوی معده وباعث خوشبویی دوغ است وليمو شیرین در منافع بدیست ضعیفتر اما مضر عصب نیست وبدستور انچه بپیوند بدرخت نارنج وترنج کرده باشند قریب الفعل انها او همچنین است انچه معروفست بمرکب وچون ليمو را بتمامه خشك کرده باوزن او شکر بسایند جهة منع صعود بخارات وتفتیح سدد بعید بل وبرك ليمو در تفریح ضعیفتر از برك ترنج است ليمونيون

بيونانى

حرف الميم لف

بیونانی حماض بزرك بوكست لينو فرنيا وفراتست لينس فرمن بیونانی قالبست ليش بلغة لطینی تخم كتانست ليفسطيقون كاشم اسانست ليا لوبيا است اليذ دخنه ولينيا دوس بیونانی مرد اسنج است اللينوز طبر بیونانی لبلاب کبیر منتمی بحبل المساكين است لينوس بیونانی زكرلیست ليبانو اکندرست الينج بلح است ونزد بعضی نوعی از قلیمیا می کیار و بلغة دیلمی اسم امار وطن است ليطه بخوریست که در هیاکل قدیم مستعمل بوده ماء بهترین ابها اب باران وبعد ازان اب جاری کثیر المقدار که برزمین پاك سنگ لود وزمین سنگدار کذرد وبعید المنبع وتند رفتار وسبك وزن ومکشوف واز مغرب وجنوب بطرف مشرق وشمال اید وابهای تمانند اب نیل ونار وکوکردی وامثال ان داخل او نشود ودراب نیل جمیع این صفات موجودست وبعد ازان اب مقطر که مانند کلاب وعرق کشیده باشد واب قطر که از کوزه سفال تراوش کند وبعد ازان ابی که جوشانیده وبنصف رسیده باشد واب چشمه کثیر المقدار واب کاریز وچاهست وتفاوت هرابها بحسب قلة وکثرة ومواضع مختلفه است واب خالص در دوم سرد ودر نهایت مرتبه رطوبه وارطباء وچیزی نمیباشد واکرچه بحسب بساطة غذا حیوانی نشود لیکن نسبت بروح طبیعی وقوة غاذیه حکم هوا دارد نسبت بروح حیوانی وقوة ان پس مادامیکه اب بوقت مناسب وبمقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبة غریزی از تحلیل وترقیق غذا وبدرقه وصول ان باعضا وغسل عروق وطراوة ونرمی بدن وتلیین طبع واعانة هضم وطبخ غذا وتبرید وترویح روح حیوانی در حین قصور هوا ومدد فضلات رقیقه بدنیت بعنوان موافقت ومضر اخشاء ضعیفه بارده وامراض رطوبی وقروح وجراحات ودبیلات وقولنجات واکثار او وعدم مراعات وقت مورث سستی اعضا وعصب وضعف احشا وهضم وفساد رنك رخسار ونسیان وبلادت وعروض نزله وتهیج وثقل حواس وکرانی بدن وحدوث امراض بارده رطبه است وشرط است که قبل از اخذ غذا از معده بناشتا ننوشند مگر صاحبان معده وجکر حار وبعد از میوهای تازه مورث تکون مواد اکله وامثال انست وبعد از جماع وبعد از حمام باعث رعشه وخدر وضعف وبعد از خواب موجب اطفاء حرارت غریزی وشرب او ایستاده وبروی افتاده مورث ضعف معده وعصب است وبدستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصبیه مگر در هوای بسیار کرم وایام طاعون وصاحبان احشاء بسیار کرم از عدم مرضهای مذکوره متضرر نکردند ومصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حار را باعث دق واحتراق است واب بسیار سرد مضر سینه وعصب وصاحبان سدد وبسیار کرم محلل ریاح وموافق مالیخولیا واب معتدل در کرمی مسکن خارش بدن وتقلیل او غاسل معده است چون ناشتا بنوشند واب نیم کرم ملین طبع ومغثی ومفسد طعام ومورث استسقا وعلل سپرز وتصاعد بخارات بدماغ وجهة ورم حلق

وتنقیهٔ معده وتحریک مسهل واذابهٔ بلغم شور واعانهٔ دواء مقیئ موثرات واب برف ویخ موافق
معده وجگر ومزاج حار وتنها ی حاره ومضر عصب واحشاء ضعیفه است ومصلح انها بخوردن
بیاناً وجوشانیدن نان باصندیک او سرکه وبدستور مخلوط نمودن نان باکل وخاک پاکیزه وعرق
کشیدن در یصورت جمیع ابها شور وتلخ نیز شیرین میشوند ومجربست وچون شب بیابانی وبد سود
زاج را در اب اندازند باعث تصفیهٔ انست ماء البحر اب دریا کرم وتند وملین طبعت ومسهل
بلغم وصفرا وجاذب ومحلل وحقنهٔ او باروغنها جهة پیچش وقطول کرم او جهة درد عصب وحکه
وشقاق وجرب وقوبا وجلوس در ان جهة کزیدن هوام وامراض بارده واستسقا مفید ومضر
معده ومصلحش شربت کوشت واب مرغ ومرقها هیست ماء الاجام ابهای زار وامثال ان مولد
بلغم ومضعف قوتها وه ورثه امراض سپرز وسدد واستسقا وزلق الامعا وذات الریه وتب [illegible]
ربع ودوالی وادرام رخوه وعسر ولادت ورحما واصلاح او بنهجی است که کذشت ماء التراب
سبزه زارها ودریهای مانند اب نی زار است ماء الملح اب شور موجب لاغری ومفسد خون ومولد
جرب وحکه واولا مسهل وبعد از مداومت قابض است ومصلحش شیرینها وچربیها ومخلوط
نمودن او با ارد جو بوداده وبخ ماء المراب تلخ مفتح سدد وملطف اخلاط غلیظه ومفسد خون
ومصلحش عسل وشکر ونیم طبوخ است ماء الکبریتی ابیست که از زمین کوکرد دراید وان کرم میباشد
ومسخن ومجفف ومسهل وجلوس در او جهة قوبا وبهق وجرب وتقشر جلد ودرد مفاصل وریاح
بارده وشخوص وسپرز ودرد جگر ورحم وزانو وسعفه وتعقد عصب وجراحات کزیدهٔ سباع نافع
وشرب او مضعف معده وباصره ومسخن جگر است ماء الحماة ابهای کرم زاجی وشبی ونوشادری
وکبریتی وبورقی شیبا وکبریتی مذکور شد ومجموع ان محلل قوی اند وقریب بکبریتی وزاجی وشبی
قابض ومانع تولد قمل وشرب قلیل او حابس قی است وزیاد او بیبا مضر ماء الزفتی ابیست
که از معدن زفت وقیر خیزد وشرب او مفتح ومسمن بدن وسرخ کنندهٔ رخسار واز جهة قروح
کهنه مفید ومورث قرحهٔ امعا وامراض حاره ومصلح او اغذیهٔ رطبه وصمغ عربی وکل ارمنی ماء
المعادن ابی که از معدن مس خیزد یا مس تفته در وانداخته باشند جهة جوشش دهان وورم لهات
ودرد کوش وتقویهٔ اعضای ضعیفه نافع وشرب او خطرناکست ومصلح او بدستور اب زفتی است
وابی که سرب تفته انداخته باشند مولد قولنج واحتباس بول واب تفته بقلعی بمرتبه او دریکی
بنیت واب تفته بطلا ونقره مقوی معده ودل ودماغ ومعین نقوط وجهة خفقان ومالیخولیا
نافع است واب تفته باهن مذکور شد ومجموع ابهای معادن مورث عسر بول اند ماء الشعیر درشعیر مذکور شد ماء الجلاب

وعرق بید

عرق بید است ودرخلاف کذشت ماء البهرامج عرق بید مشک است ودرخلاف بلخی مذکور شد ماء الورد کلاب
ودر ورد مذکور میشود ماء القداح عرق شکوفهٔ نارنج او عرق بهار نیز کویند ودر نارنج مذکور میشود
ماء الزهر بلغت مصر اسم ماء القداح است ماء الکافور در کافور کذشت ماء الکشنیز در کشنیز کذشت ماء النونت
شامل صحنات وماء نونت ماء القراطن مالی القراطن است ونزد بعضی اسم خند یقون است وان
نوعی از خمر ومذکور شد ماء القطر ابی که از کوزهٔ سفال ترشح کند ماء الزجاج مسحوقی است اما الجبن
زرداب شیرست که از شیر بمایه بسته کیرند وطریق شرب او در دستور ثانی اول مذکور است واو جالی وعاد
ومسهل ومرطب ومفتح است وجهة علل حاره وسوداویه والتهاب ومالیخولیا وجرب وحکه
وداء الفیل وحرقة البول وضعف کرده وحصاة نافع وباید بزرا تعلیف به بردات ومرطبات مثل کاسنی
وخیار وامثال ان نمود وبا ادویه مناسبه اشامیدن ودر مواد محترقه وسوداویه وتعلیف [illegible]
تره وامثال ان وهلیلج از سفوف وشربتها وحبوبها در دستورات مذکور است ماء اللحم عرقیست که
از کوشتها کیرند واو لطیف ومقوی دل وروح حیوانی وطبیعی ونفسانی وزیاد کنندهٔ خون ورافع
ضعفی که از امراض وخوردن مسهلات وفصد وجماع وامثال ان بهم رسد وطریق اخذ ان بحسب اشخاص
مختلف میباشد وقوی ترین کوشتها در این امر بره یکساله است ودر بعضی امزجه از لحوم کبک ومرغ [illegible]
ان ترتیب میدهند ودستور انست که کوشت ورق کرده را از استخوان وچربی جدا سازند و[illegible]
پخته بجد بکه با اب یکسان شود وای غلیظ کرده بیر عرق بکشند واکر تقویه زیاده مراد باشد لحوم را
با قدر مناسبی از به وسیب وادویهٔ عطریه بارده در مزاج حار ودر مزاج بارد مثل پوست ترنج وادویه
حاره لطیفه طبخ دهند وتقطیر نمایند ماء الرماد اب خاکستر است واختلاف قوة ان باختلاف اصل
اوست چه اب خاکستر یتوعات واشجار حاره قوی تر میباشد ومجموع او کرم ومعفن ومحرق وجالی
ومجفف اند واستعمال ان در خارج جایز است نه شرب ان مکر قدری بسیار قلیلی وان برندهٔ کوشت زیاد
زخمها ومنقی ومجفف ان ونطول او جهة درد عصب وفالج وحقنه او جهة قرحهٔ امعا نافع وشرب
بسیار صاف او بقدر نیم مثقال جالی معده وقصبه ریه وجالب قی وغثیان واسهال رطوبی ومحشی سینه
ومصلح او روغن بادام است اونیم وقیه او جهة خون [illegible] خصوصا بسبب سقطه وضربه که در شکم منجمد شده باشد
وجهة رفع سمیة کزیدن رتیل مفید است ماء الیقوراطسن اسم یونانی وماء لی بمعنی عسل وقراطن است وماء
القراطن که مستعمل اطبا معرب اوست وان عبارتست از ماء العسل که دو جزو اب باران ویا اب
صاف را با یکجزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند ملین طبع ودافع قی واذیهٔ ادویهٔ قتاله وقراقر شکم
ومقوی اعضای بارده ومعده [illegible] ومنضج بلغم غلیظ ومقوی اشتها ومدر بول وحیض ودافع ضعف

ومنعقد از پنیر مایه ع

که ازجماع باشد و مضر او رام حارهٔ احشا و صفراوی مزاج و مصلحش اب میوهای ترش و قدر شربتش تا سی مثقال است
ماء الجبه ابیست که از بلاد هند و چین میارند غلیظ و سیاه و بدبو و گویند از نوعی ماهی حاصل میشود
در سیم گرم و خشک و طلاء او رافع قروح و اثار و حکه و جرب و جوشش لثه و شرب ربع درهم او جابر
شکستگی اعضا و دیگر و ذوبد ستور در التیام عصب و عروق پاره شده بعید یاست **ماتون**
بتاء مثناة فوقانی اسم یونانی ابیست که از ماهی نمکسود ترشح کند و بعربی ماء النون نامند گرم و خشک
حقنهٔ او جهة اخلاط غلیظه و ورک و عرق النسا و قروح امعا و طلای او جهة تنقیهٔ جراحات کهنه معینات
ما اسم فارسی لبن الحامض است **ماهودانه** اسم فارسی دانهٔ نباتیست شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب
السلاطین که مسمی بدندانست ساقش قریب بذرعی و بسطبری انگشت و برگهای ساقش دراز و شبیه
ببرگ بادام و برگ شعبهای او ریزه و مایل بتدویر و شبیه ببرگ زراوند طویل و گلش زرد و ثمرش در غلاف
مخروطی شبیه بحب الکبر و در جوف او سه دانه متفرقانهم و هر یک را غلافی دیگر و دانهٔ او از کرسنه بزرگتر
و پوست او اغبر مایل بسرخی و باطنش سفید و شیرین و چرب و بیخ او باریک و شیردار و در سیم گرم و خشک
و برگ دانهٔ او در اخر دوم و قوتش تا دو سال باقیست و گویند از هند و عراق خیزد و اب مطبوخ برگ
او با خروس سالدار مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع نمودن دانهٔ او مسهل
و شرب کوبیدهٔ او در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محترق و بلغم خام و مرار سوداوی و مضر بمعده
و مصلحش انیسون و مضر سفل و مصلح او کثیرا و قدر شربتش از حب او از سه عدد تا شش عدد و از برگش
تا دو درهم و شرباب سرد معین فعل اوست و بالفعل بجای ماهودانه حب السلاطین مستعمل است
و او مفقود الوجود است **ماهی زهره** اسم فارسی است و بعربی سم السمک نامند و قسمی از فلومس است و بترکی سقر قوریره
گویند گیاهیست شیردار و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده بر ذرعی و گلش زرد و در اخر ساق
جوانب ان رسته بهیئة سرو و پوست ساق او مایل بزردی و با اندک حدة و انچه مستعمل است چون او را کوبیده
در اب اندازند ماهی بیحس میگردد و بر روی اب امده میمیرد و در سیم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام
بلغم و محلل ریاح و جهة نقرس و مفاصل و ماننده ان نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقا
و قدر شربتش از جرم او با شکر تا یکمثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا و نشاسته
و انیسونست **مازریون** معرب از مازیون فارسی است و بیونانی خامالا نامند نباتیست بقدر درختی نیم ذرعی
و شیردار و برگش شبیه ببرگ زیتون و باریکتر و قسمی را برگ باریک و رقیق و مایل بسفیدی و بزرگ
و قسمی را برگ مایل بزردی و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همهٔ انها در چهارم گرم و خشک و در سایر
اجزا در سیم و زبونتر سیاه او و غیر مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی ...

واقسام کرم و حبوب سوداوی و بلغمی و رافع استسقاء زقی و لحمی و یرقان و ضعف گرده و طلاء او جهة بهق
و برص و با عسل جهة تنقیهٔ چرک زخمها و رفع خشک ریشهٔ ان و با موم روغن جهة جرب متقرح و با سرکه جهة
ورم سپرز مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البنیه و دو درهم غیر مدبر او کشنده و بدون تدبیر
و مصلح بغایة مضر جگر و مقیی و مورث غم و کرب و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم و شیر
گیاه او محرق و اکال و کشنده و ضماد او در بهق و برص جایز است و طریق تدبیر انست که برگ قسم کبیر او را
دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیمکوب نموده
بروغن بادام چرب کرده و در اسهال مواد سوداوی و بلغمی زبیب و افتیمون و هلیلهٔ زرد و گل سرخ
و رب سوس و زیره و نمک هندی و در اسهال ماء اصفر ایرسا و توبال النحاس و اسارون و عصارهٔ
غافث و افسنتین و سنبل و مصطکی و امثال انرا اضافه نمایند و شرب او با اب عنب الثعلب و اب رازیانج
و خیارشنبر اولاست و اگر یکوقیه او را در سه رطل اب بجوشانند تا ثلث رسد و اب صاف او را با
یکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند و از ان روغن از یکمثقال تا سه مثقال بنوشند
بیغایله **مامیثا** اسم نبطی نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن برگش مایل بسفیدی
و با زواید مثل اره و با زغب و با رطوبة چسبنده و گلش زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه
و تخمش بقدر کنجد و سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرن و بغلاف منحنی شبیه بخلاف خشخاش بحری و شاخ
خشخاش ساحلی در زمستان میریزد و در بهار عود میکند بخلاف مامیثا که اثری از و ظاهر نمیماند و در سرطان
میرسد و او را کوبیده قرص میسازند بهیئة بلوطی و قوتش تا هفت سال باقیست و در دوم سرد و خشک
و بطنوین او زرد مایل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در اب حل کنند زرد باشد رادع و قابض
و محلل و مقوی اعضا و عصارهٔ مجففهٔ او بهتر از جرم اوست و طلاء او جهة اورام حاره و باد سرخ
و درد سر و مفاصل حار و بیحی که بسبب حرکة در بغل و ران بهم رسد و سوختگی اتش و منع ریختن مواد بچشم
و دلوک او با گلاب جهة قلاع و اکتحال او جهة دمعه و استرخاء پلک چشم و ضعف باصره و دمعه مفید
و مضر سپرز و مصلحش بادام و شربتش یکدرهم و بدلش سماق و تخم او بیاسمین بدن و یکمثقال ان قاطع
اسهال صفراوی و رافع خفقان و طلاء او جهة بثری وجوه و درد نقرس بسعد یک **مامیران** قسمی از زرچوبه
ساق و شاخهای نباتش از زمین مرتفع و برگش شبیه ببرگ لبلاب و مایل باستداره و سفید مایل بزردی
و با لزوجت و بیخ او پرشعبه و کوچک و گره دار و غیر مستقیم و در کرسها هندیها باریکی شبیه بموی و بینش
نزدیک بهاست و هندی او زرد مایل بسیاهی و چینی زرد و زبونتر از هندی و غیر هندی و چینی مایل بسبزی
میباشد و تخمش شبیه بکنجد در اخر سیم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح سدد و مفرح جلد

وجالی و مدرّ و محلّل و شرب او جهة یرقان و بهق و ریاح غلیظه و طلاء او با عسل جهة برص ناخن
و کلف و برش و جرب و اثار و خاییدن او جهة درد دندان و سعوط او جهة تنقیهٔ دماغ و اکتحال او جهة
بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مضر گرده و مصلحش عسل و شربتش نیم مثقال و بدلش بوزن او
زردچوبه و نصف او مرات **مارکیاه** اسم فارسی نباتیست قریب بدو ذرع برگش شبیه ببرگ بید و گلش
زرد و قبهٔ او شبیه ببهار و منبتش جبال اذربایجانست و اکراد متوطنین انجا یکدرهم او را کوبیده
در شوربا کرده میخورند و دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیشوند و شرط میدانند که یکهفته بعد از ان
چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار منی و جماع نمایند و ظن حقیر انست که او اجبون باشد
والله اعلم **مامیثا** نزد بعضی برّ انست و بولس گوید درختیست در بلاد شام که خوردن برگ او رفع سم مامیثا خ ل
افعی میکند و طلای پوست او که سوزانیده باشند رافع برص و خوردن نشارهٔ چوب او کشنده است
ماش از حبوبات معروفه است در اخر اول سرد و مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست لطیفتر از عدس
و سایر حبوبات و کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده
و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهة سرفه و ورم لها و درد سر و ضعف
باصره و نزلات و ضماد او با اب مورد مقوی اعضا و نافع درد ضربه و سقطه و محلل ورم و جالی
کلف و با سرکه جهة جرب متقرح و منع عرق و نفخ و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او در
ضرر باه روغن بادام و اب قرطم و بدلش باقلی و در مبرودین جوارش کمونی و خردل و مصطکی است
و از خواص اوست که با وجود برودت تحریک سودا و جذام نمیکند **مائر هندی** حب القلت است
ماس اسم هندی الماس است از احجار نفیسه و اتش و الات حدیدی و امثال ان در او تاثیر نمیکند و
از سر اندیب خیزد و قسمی از و سفید قریب برنگ نوشادر و شفاف و مسمّی بنوشادریست و بزرگتر از ان
باقلی مشاهده احدی نشده و قسمی سفید و کمتر از نوشادری و قطعات بزرگ از و یافت میشود
و او را ماقدونی و زیتی نامند و قسمی مسمّی بحدیدی و در رنگ مغنیسیا مانند است و قسمی مسمّی بفرهنی و در سفیدی
مانند نقره است و اتش در او اثر میکند و لهذا نزد بعضی از اقسام الماس نیست و گویند سرخ و سبز نیز از
نیز از و میباشد و بهترین او ماقدونی و زبونترین او سبز و خالدار است در چهارم سرد و خشک و نزد
در چهارم گرم و قلیل او قاتل و تعلیق او مقوی دل و دافع خوف و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم
و صدّ ساو مانع صرع و گذاشتن برین دندان مفتت اوست بدون کلفتی و از خواص اوست که بغیر
شکل مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و سرب در و موثر است **مارکیوا**
اسم فارسی او نارکیوا نیز نامند نباتیست شبیه ببدنجت و در کنارابها و زمین سخت میروید و شاخهای

اولین

او بیناتا بقدر پنج ذرع و دیر شکن و برگش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل شبو و ثمرش
در میان برگها و مانند فندق و مایل بسیاهی و درجوف او دانهٔ سیاه و بی بیاض نرم و قسمی از فلفل الماء است و چون
کرسنه و بیله و سایر حبوب را در ان جوشانیده خشک کنند طعم ان از فلفل تمیز نمیتوان کرد در دوم
گرم و خشک و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک او بغایت سرخ کنندهٔ رخسار و رافع اورام
بارده و اثار جلد و طلاء خاکستر جمیع اجزا و رافع کلف و قرحه ان مدر حیض و طلای برگ او با اب
سیاه کنندهٔ موی و شرب دانهٔ او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است **ماقودون** دوا هندیست گیاه
او شبیه بریحان و برگش مانند برگ مورد و مایل بتدویر و در رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه
بیاسمین گرم و خشک و لطیفتر از یاسمین و برگ او را جهة عطریه داخل روغنها میکنند در جمیع افعال
قریب بسنبل است **ماغز** بفارسی بزو بترکی کچی نامند گوشت او نسبت بسایر لحوم سرد تر و کثیف تر
از گوسفند و موافق محرورین و فصل گرمی هوا مقوّی سوداوی مزاج و مصلح او بادام و نارجیل و خرماست
و میوهای تازه و ترشیها و کشک باه او بغایت مضر است و گوشت بزغالهٔ ما فوق شش ماه بسیار
بارطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است و پیه او محلل و با قوهٔ قابضه و مسکن دردها
و رویانیدن گوشت زخمها و شرب او جهة رفع سم ذراریح و هرهٔ او با نشاسته وارد بر بیخ و جای
جهة بیخ و اسهالیکه از اغذیه بهم رسد و افراط عمل دوا و مسهل و حقنهٔ او با ارد جو جهة قرحهٔ امعا
و ضماد او با سرکین او با زعفران جهة نقرس مفید و طلاء سرکین او بغایت محلل و جهة دمهای کهنه
و استسقا و ورم سپرز و سوختهٔ او لطیف و جالی و با سرکه جهة داء الثعلب و با عسل جهة جرب و وضح
و اورام صلبه و سعفه و قروح ساعیه و شهدیه و با بزر البنج جهة کوچک کردن انثیان از مجربات است
و شرب او جهة گزیدن هوام و دفع یرقان و با ماء العسل جهة گشودن حیض و اخراج جنین و زرجه
سرکین خشک او را باکند و جهة رفع ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلاء پوختهٔ او با شراب و با سرکه
جهة جذب سم هوام و داغ کردن با او جهة عرق النسا از مجربات و مشهور و بلاغ عربیت و بایدکه
سرکین را بزر افروخت و در پشم پیچیده در موضعی عمیق که تحت بند پا و محاذی ابهام گذاشتن
و چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگری نمود تا حرارهٔ ان محسوس در ورک گردد محرق و غیر محرق او
با عسل جهة درد فاصل باد و با سرکه جهة حاره ان و طلای مطبوخ او با عسل جهة درد مفاصل و باد
اطفال جهة قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل ماء اصفر و با شراب و حلبه جهة تحلیل اورام مفید و طلاء
سوختهٔ او ~~با سرکه جهة تحلیل اورام مفید~~ و طلاء سوختهٔ او با سرکه جهة داء الثعلب و سنون او با نمک
سنگ و دفع زردی دندان و عفونة لثه و با سرکه جهة ثالیل منکوسه و بخور او جهة گریزانیدن حشرات

نافع وشرب ستم سوخته بجز را با عسل جهة رفع بول در فراش مجرب دانسته اند وقدر شربتش تا دو درم
واکتحال زهرهٔ او رافع غشاوة بصر وطلای ان جهة داء الفیل وتوته مفید و زهرهٔ بز کوهی باد زهر سموم
هوام است و مکر بز بسیار اجون شرحه کرده زهرهٔ او را با او مخلوط کرده دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب
مترشح کباب او را در چشم کشند جهة شبکوری مجرب دانسته اند وچون کرده او را شرحه کرده کوکرد
پاشیده کباب کنند واب مترشح او بر بهق سفید طلا نمایند در روز زایل کنند واز مجربات شمرده
وسلیمیوس واغازیمون کویند که چون خصیهٔ بز را شکافته و زراوند مدحرج ونطرون و زیره بر و پاشیده
خشک کنند یکمثقال او باب کرم جهة بهر و ربو و درد جگر و درد مثانه ومعا و مثانه جهة تقویة
باه عجیب الاثرات وچون با بوره وصعتر خشک کنند یکمثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است
وچون بز نوچها سالهٔ که در فصل اول رنگینی انگور ذبح نموده وخون اول واخر را انکیزد خون وسط را
در ظرف سنگی بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر روی کاه وغربال در سایه خشک کنند او را
ید الله نامند در ریختن سنگ کرده ومثانه عجیب الاثرات است وچون شاخ بز را با تهب وعسل وبید انجیر
تقطیر کنند معادن وجمیع اشیاء صلبه نرم میسازد وچون سم او را حل نمایند مداد به غایة سیاه است
و بستن پوست سر بز غاله یکروزه ذبح بر سر صاحب سرسام واختلاط ذهن بغایت مفید وضماد مغز
سر او مرطب قوی وملین دماغ واعضای صلبه است **مالك الحزین** بفارسی بوتیمار نامند از طیور است
گردن و پاها دراز و کوچکتر از کلنگ وسفید و در کنار آبها مجاور و سر بزیر افکنده میباشد
در دوم گرم وخشک وگوشت او محرك باه ومقوی گرده وغلیظ ومولد ریاح ومصلحش ادویهٔ حاره
وطلای پیه او قاطع خون بواسیر وضماد خون او در حمام منع نزلات مفید است **ماماهی** شبیه
بمار وزیاده بر شبری وسفید واز دنباله تا سر دو جانب تیغهٔ دار است و بر روی اب آمی ایکرم و تخته
او منهی وجهة درد کمر وتحلیل ریاح وقطع سیلان خون مفید است **مالیاسوس** مالیا است **مازو** **مازیو**
ماسقور ماسفید و نت **مالنطویا** ذاج الاساکفه است **ماراثن** **ومارثیون** اسم رازیانه بونیا
وبستانیست **مامون** حاشا است **ماریقون** بیونانی مقل است **مانه راس اطریقون** است **ماقن** بیونانی
لیسانه است **ماوسیقا** بیونانی ترنج است **ماساج** بیونانی مغز سر است **مالس لوقا** بیونانی **ومادون** مرما
خور است **مالینودیون** **ومالینوس** جوز سیاه است **ماقاریقون** لبوت است **مالاثیرون** بیونانی **وماتان**
سادج است **ماقرطالیفرم** است **مال** اسم یونانی عسل است **مالیتوفاق** باد رنجبویه است **ماطوینون** نبات
فنه است **ماشیا** ارخاموثی است **ماقدونیا** فطراسالیون است **ماهی دوبیان** اسم فارسی روبیا است
مادیان اسم فارسی رماک است **ماه پروین** اسم فارسی جدوار است **ما بینه دبا** اسم فارسی لفین است **ماهی** اسم فا

مانند سایر ماهیها صح

سمکات **ماهی شور** اسم سمار است **ماهی مرکب** اسم فارسی سیبیا است **ماهی پرنده** اسم فارسی شفتین بحری است
ماهی ابه اسم فارسی صحناة است **ماز** و بفارسی عفص است **ماز** بفارسی حیه است **ماچوبه** بفارسی هلیون است **ماهی**
زهره کوهی اسم فارسی قلومرس است **مامالی** بلغة اصفهان خرد دشت و درختکابن ماچه کور نامند **ماشوا** جن
ترکی کبیکج است **مانك** اسم هندی یاقوت است **ماجوپهل** هندی عفص است **ماکی** هندی ذباب است **مارتا**
هندی راتخت **ماق** هندی طین است **مائین** هندی ثمرة الطرفات **مان پل** هندی جوز القی است
ماپلیك هندی نوعی از بیش است **متك** اترج است **متی** نعناع است **متر** هندی کرسنه است **متانی** هندی
شرنیت **متاسرین** هندی جدوار است **متاکها** هندی بیش است **متاکنت** هندی قسط شیرین است **مثنان**
بثاء مثلثه اسم عربی نباتیست که کرم دانه ثمر اوست وان دو قسم است یکی را شاخهای بقدر دو ذرع
ومتعدد و درشت و برکش شبیه ببرك مازریون واز ان باریکتر و با رطوبت چسبنده وگلش سفید
ومابین گل و ثمر میروید و شبیه بتخم مورد ومایل باستداره و بعد از رسیدن سرخ میشود و پوست
او سرخ و سیاه و مغز او سفید و چرب مذاق و درمانه نیز نامند در سیم گرم و خشک و برگ و تخم او
یکدرم او با حریره مسهل قوی بلغم واقسام کرم ومانع صعود بخارات بدماغ وطلای کوبیدهٔ او
بر بدن با عشاء دار عرق بسیار ومطبوخ او با زفت جهة جرب وقوبا وبرص بغایت موثر وزیاده او
کشنده ومورث سحج وحکهٔ عظیم وورم حار و برگ او در افعال مثل تخم او در سرکه خیسانیده جهة
استسقا بغایت مفید و با طبیخ باقلی وعدس مسهل برفق وحمول او قاتل جنین ومخرج ان و تخم فرج
ومشوق جماع وملذذان و رافع رطوبات فرج ومعین برحمل وقدر شربتش در مطبوخها تا سه درهم
و باید با روغن بادام وصمغ عربی استعمال نمود و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم وضعیف الابدان
جایز نیست وقسم دیگر او در مصر کثیر الوجود است منبتش کنار ابها و دیگر ارها و بنا تش بقدر دو شبر
وچتری و برکش مانند برگ تاهیل و در پهلوی هم وگلش زرد و باریك وتخمش مایل بسفیدی و بقدر تخم
انجره در سیم گرم وخشک و برگ خیسانیده او در سرکه و با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم ودما
اصفر و بلغم خام وضماد او منقی زخمها و رافع گوشت زیاد و در سایر افعال مثل اوست **مثك** هو
مثلث العجم نوعی از ورد است **مثلث** ابا انکور است که دو ثلث او بسوزد و یکثلث بماند منافع او قریب
بخمر ومولد خون صالح ومقوی هاضمه وموافق صاحب ابله وحصبه وذات الجنب وذات الصدر
ومقوی باه مبرودین واکثار او مضر محرورین **ماج** بفتح ماش است **مجبن** قسمی از عنب الثعلب است **مجری**
بر او بلام اسم هندی سمك است **مجیته** هندی توت است **مجتری** هندی افتیمون است **مجنج** بفارسی گل جو
نظر نامند نوعی از ریاحین و در دوم سرد وخشک وقابض و رافع اسهال و سیلان خون وجهة زخمها

المیم مع الالف والثاء

المیم مع الجیم

الميم مع الحاء

تازه و عصارهٔ او جهة کرم کوش و قرحه و درد ان نافع **محموده** سقمونیا **محلب** درخت حب المحلب است

وکذشت **محروث** بیخ انجدانست و اعم از بیخ کوله برکه انجدان سفید باشد و از بیخ کاه که انجدان سیا

الميم مع الخاء

باشد **محاجم** بلغة مخلصه است **مخ** رزده تخم مرغ است **مخلصه** اسم نباتیست که استعمال ان خلاص

از سمّ هوام میدهد و لهذا باین اسم نامیده اند و او بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و تا هفت

قسم او را مشاهده نموده اند و مجموع ان با تلخی و کل هم انواع با کجی و منکوس و شبیه بمجمه میباشد

و بعضی را شاخها بیساق و برک مانند برک کرفس و از ان نرم تر و از اول تا اخر مشقق و چند انکه

شاخ او دراز کرده برکش ریزه تر میشود تا بحد برک کتان و کلش کبود و منکوس و بعضی کلش مایل

بکبودی و سرخی و قسمی را برک ریزه و کل سفید و بازردی و اندک سیاه و این قسم را راس الهدهد

نامند و قسمی ساق دار و بقدر دو شبر تا سه شبر باریک و مستدیر و بیشاخ و برک و کلش بصورت

عقرب و کبود نیمرنک و قسمی را ساق مربع و برک مدوّر و مشقق و شبیه ببرک بادرنجبویه و قسمی

کم برک و شاخهای او صلب و اغبر و اوراقش زغبی بنفش شبیه ببابونه امادرد و رقیقه مثل او

اوراق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین او قسم اوّل و انچه در اراضی صلب

بی اب روید و قوتش تا بیست سال باقیست در اول سیّم کرم و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از ان

دافع ضرر انست و در دفع قولنجها صعب عجیب الاثر است و جهة تحلیل اخلاط لزجه و درد کمر و مفاصل

و ورک و تقویة معده و جکر و سپرز و اعصاب مفید و قدر شربتش یکمثقال و چون در اوّل

تحویل افتاب بحمل سه روز از تخم او بقدر یکمثقال بنوشند در اثنا ل صبح سمی ضرر نمیرساند

و عرق مخلصه محلّل و ملطّف و دافع قولنج ریحی و مقوّی اعضاء رئیسه و موافق مبرودین است

و بعضی در تریاق کبیر قایم مقام خمر دانسته اند **مخ** مغز استخوانرا نامند کرم و تر و ملیّن و کثیر

الغذا و مسمّن و اکثار او مفسد اشتها و مورث غثیان و مصلحش صعتر و دارچینی و در محرورین

ترشیهات و طلای او جهة صلابة عصب و وتر و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق

و قوی ترین او در اطلیه از کاو است **مخیض** بفارسی دوغ کویند و بترکی ایران و بهترین او تازه اما

که دهنیّه او را بالتمام کرفته باشند و در دوّم سرد و رطوبة در وغالب و بر یبوسة و مسکن

غلیان خون و محرّک باه محرورین و مشهی و مسمّن و مطفی حدة سموم حاره و جهة تب دق و تشنکی

معدهٔ حار و التهاب جکر و با خبث الحدید و اطریفل جهة تقویة معده و داغ کردهٔ او با سنک

تفته جهة اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث و قوابض و مطبوخ او با برنج و ازرده

بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار و جهة تسکین و در تب دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم

باید داد

باید داد و در دق تا نیم رطل باید داد و از ده مثقال جایز نداشته اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ تسقیه

تا سه مرتبه کرده خشک نموده باشند شرب اندکی از ان رفع تشنکی و خواهش اب تا چند روز میکند

و از اسرار مرتاضین است و دوغ در بعضی ابدان خلط متعفن میکرداند و اصلاح ان قی و شرب سکنجبین عسلی است

و چون در معده بماند ترش شود مورث دوار و غشی کردد و اصلاح ان با تملّق و جوارشات

مخاط الشیطان چیزیست که با بعضی اشجار پیدا میشود و در اتش نمیسوزد و ضماد او در تحلیل و رفع اورام حار

قوی الاثر است **مخلص الاکبر** اسم معجونیست که بیونانی سوطیرا نامند **مخیطا و مخاطه** اسم عربی

الميم مع الدال

سپستانست **مداد** بفارسی مرکب نامند و عمل اقسام او در دستور ثانی اول منکورات و مراد اطبا

قسمی از انست که از دوده درخت صنوبر یا دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی و باغری الجلود و زاج

زرد ساخته شود در دوّم کرم و خشک بخلاف مداد هندی که ان سرد و خشک است و از اجزای

درخت فوفل میسازند و طلای مداد هندی جهة اورام و سستی اعضا و برکف پا جهة حدت حرارت

بتها و سقوط و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف نافع است و غیر هندی جهة منع ریختن موی و التیام

زخمها و با سرکه جهة سوختکی اتش مفید و بعد از تطلیه رفع نباید کرد تا خود بنفسه رفع کردد و دود ان پیش برده

که دو مثقال مداد با اب سرد دافع سم عقربست **مدّا** اسم خمر است **مدمل الجراح** اصابع فرعون

الميم مع الراء

مرزنجوش معرب از مرزنکوش فارسی و غیر اذان الفارست چه اصل برک او شبیه بکوش موش نیست

و از جملهٔ ریاحین و خوشبواست و درختانها زرع میکنند برکش طولانی و کم عرض و کلش سفید و مایل

بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفافست و مؤلف مغنی اشتباه نموده که اذان الفار باشد و مؤلف

اختیارات را اشتباهات زیاده از انست که دراینجا باید بان تصریح نمود و او در اخر دوّم کرم و در اوّل ان خشک

و در افعال بهتر از شاهسپرم و محلّل و مفتّح و ملطّف و جلا و جاذب و مدرّ بول و مفتّت حصاة و مفرح و مسخن

اعضا و احشا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهة مغص و قولنج ریحی و استسقا و سدّه جکر و سپرز

و دماغ و جهة خفقان و وجع الفؤاد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس

و ریاح سپرز و دماغ و درد سر و شقیقه و زکام و عسر بول و احتباس حیض و شرای بلغمی نافع و طلای او

با حناء در حمام جهة درد سر بارد مجرّب و برک خشک او با عسل جهة اثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه

جهة کزیدن عقرب و جهة کلف و بدبوی عرق و با موم روغن جهة التوای عصب و اورام بلغمی و با مغز

جهة ورم حارّهٔ چشم نافع و با بزر البنج جهة ورم انثیان مجرب و با بوسیدن او جهة سدّهٔ منخرین و دماغ

و تقویة مستی شراب و منع خمار و سعوط اب او جهة تنقیهٔ دماغ و لقوه و صرع و خایسدن او با نمک دفع بردن

اب دهان جهة رفع سیلان خوناب دهان و اکتحال اب او جهة ابتدای نزول اب و ضعف باصره مفید

وما لیدن اب او بر موضع حجامت رافع اثر زخم ان و فرزجهٔ او مدر حیض وقدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و مضر کرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسن آست
و روغن مرزنجوش که اب او را با مثل ان روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة فالج و رعشه
و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و کرانی سامعه نافع و بخور مرزنجوش
رافع مضرت هوای وبائی و کریزانندهٔ هوام است امران بفتح اول و تشدید ثانی درختیست در بلاد مغرب
و روم و هند جمیع اجزاء او تلخ و بیخ بلند و رعنا و نرم و کرههای او مانند بندهای نی و میان پر
و از ان نیزه میسازند و مشهور به نیزه نیست و نزد بعضی مران و ما لیایکیست و این قول صحیح نیست
چه در افعال قریبند و نزد بعضی قرانیا است و این اصلی ندارد چه مرانرا برک شبیه برک توت است
و برک قرانیا شبیه ببرک ترنج و از ان کوچکتر و درخت او بسیار بلند نمیباشد و ثمر قرانیا لذید
و ثمر مران شبیه بثمر او و با عفوصت بسیار در دوم کرم و خشک و بکیدرهم برک او رافع سم افعی و هوام
و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و ثمرش مانع تخمه و کاد سوختهٔ او رافع سوختکی اتش
و طلای پوست سوختهٔ او با اب رافع جرب متقرح و سعوط سایر اجزاء او قاطع رعاف و فرزجهٔ او
حابس حیض و ضماد سوختهٔ او با سوختهٔ برسیاوشان جهة دراز کردن موی مجرب دانسته اند و
کویند نشارهٔ چوب درخت او بقدر دو درهم کشنده است مزاب منجمد درختیست مغربی شبیه
بدرخت مغیلان و خاردار و از زخم کردن درخت و کرفتن اب سایل ان حاصل میشود و در اول
ترشح سفید است و بعد از خشکی رنکین میشود و بسیار تلخ است و بهترین او مایل بسرخی و تند بوی و سبک
وزن و زود شکن صافست که بعد از شکستن در سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و این قسم را
مرهف نامند و انچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد کرده مسمی بمر البطارخ است و ان زرد میباشد
و در خوبی قائم مقام اولست و انچه اب افشردهٔ اجزاء درخت را خشک کنند مایل بسیاهی است و دهن
بمیعهٔ سایله و مسمی بمر حبشی است و ان زبون تر از قسم ثانی و هرچه اب افشردهٔ او را بجوشانند و خشک
کنند بسیار سیاه و بدبو و تند و قتال است و شرب او جایز نیست در اخر سیم کرم و در اخر دوم خشک
و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح و محلل ریاح و اورام و با قوه قابضه و مجفف بلغم و شرب او
مسهل ماء اصفر و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم بنفشه نیم درهم
او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات و جهة سرفهٔ کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و اسهال
مزمنه و قرحهٔ امعا و درد کرده و مثانه و نفخ معده و مغص بحی و بلغمی و درد رحم و خناق و
مفاصل و ورم سپرز و رفع مضرت سموم بارده و طلای او جهة کزیدن هوام و درد سر مزمن

وماليا رانيز همين اثر است فتامل صح

صح

وباشبا بیانی جهة بدبوئی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن مورد و لادن جهة ریختن موی و با سلیخه و عنصل
جهة ثالیل و کلف و با اب ترنج جهة جرب و سعفه و با سرکه جهة قوبا و ضماد او با روغن زیت در کف پا و
ابهام پای راست کویند بحدی محرک جماع است که تا زایل نکنند تسکین نیابد و طلای او جهة حفظ جسد میت
از تعفن و تعفن زخمها بغایت موثر و با حیوان صدف جهة التیام زخم عصب و در و پاشیدن کوشت
بر استخوان و غضروف و با سرکه و اب چغندر جهة فتق و ادره و با اب ترب جهة خون منجمد تحت جلد و با
جهة جرب و اکتحال او با ادویه عین جهة بیاض خصوصا با اب شقایق النعمان و با فلفل جهة ضعف بصر
مجرب و با عسل جهة سلاق و با شیر زنان جهة رمد و با اب حلبه و کلاب جهة قرحه و با اب بور جهة دمعه
و جرب و حمول او با کندر و زعفران و افیون جهة زحیر رطوبی و از مجربات و مضمضهٔ او با شراب و روغن
زیتون جهة تقویت دندان و لثه و تعفن ان و با سرکه عنصل جهة خون بن دندان و ذرور او جهة قرحه های
و سایر زخمها خصوصا چون قبل از ان زخم را با اب بارتنک بشویند و فتیلهٔ او با افیون و جند و ماميثا
جهة درد کوش و تنقیهٔ چرک و التیام زخم ان و سعوط او با اب مرزنجوش جهة منع نزلات و با اب نعناع جهة
بدبوئی دهان و بینی و حقنهٔ او با اب حلبه جهة صلابت رحم و با اب نعناع جهة بدبوئی ان و رایحهٔ ان موذیست
و او مصدع و باعث سدر و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک با قلی تا نیم درهم و بدلش
صمغ بادام تلخ است و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن ان و نزد بعضی بدلش مومیا و جند و فلفل
بحسب مراعات امراض و دودهٔ مر لطیفه از او و مجفف قوی و در افعال مثل اوست مرطولس اسم نبطی درختیست
بقدر درخت انار برکش باریک موی و بهم پیچیده و با رطوبت چسبنده و مانند عسل و تند بوی و تلخ
در سیم کرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوختهٔ او را که سه بار در حمام بمالند رافع جرب و در و قوبا و
از اب او بعد از ده روز قاتلست و سنون او جهة تقویت لثه و جراحات و ذرور خشک او جهة التیام زخمها
و تعلیق او جهة عسر ولادت موثر و در فلاحت مذکور است که چون برک او را غرس کنند درخت سپستان
میروید و شاخ او را چون دفن کرده اب دهند بعد از چهل روز قطر بری اید مرزاه بضم اول و تشدید
ثانی اسم عربی خار بیست که در اخر بهار بهم میرسد و در مصر میروید و در ریه نامند برکش مانند برک جعفند
و مایل بسیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ میروید و کلش زرد و در اخر گلها
دارد و شبیه بشکاعی میشود و در ان تخمی مانند تخم کافشه و بسیار تلخ و قوتش تا چهار سال باقیست و ساق
او را پوست باز کرده میخورند و منبتش میان زراعات و جای نمناک و چون شتر فربه میکند الجمال
شوک الجمال نامند و در حرارت معتدل و در سیم خشک و نایب مناب عصی الراعی است و مدر بول و اب او و مفتح
سدد و جهة ضعف جکر و علل قصبه ریه و تبهای کهنه و جرب و حکه و درد پهلوی مزمن و با ناخواه و زاج

جهة سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهة ورم و سه دانه او با شراب جهة سموم نافع و مصدع و مصلحش
کثیرا و شربتش تا سه درهم و از ابش تا یک وقیه **امرو** اسم جنس است و انواع او هر یک بنامی مخصوص
و برابرون و خزامی و الحوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او نوع خوشبوی اوست که مرماحوز
باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم اسپرده دانسته اند و ظاهر ان ابرون باشد
و ان نوع مرونیت و نوعی از مرو کم بوی میباشد شبیه بمرماحور و انرا اشموسانا مند و یکی را مرو
تلخ و ان مرماحوس است و یکی را دارمک نامند و ان مرماطوس است و ماسرجویه چهار نوع او را و نیس و مرماطو
و مرهانا را نامیده اند و نزد جالینوس مجموع اصناف ان گرم و خشک اند و محلل ریاح و بلغم و مفتح سده
و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دمل و مدر بول و عرق و رافع ریاح جوف و استسقا و درد
اعضا و تخم ان لقاح و ملین طبع و بو داده او قابض است خصوصا با تخم حماض و رافع اسهال دموی
و قرحه امعا و پیچ است و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تراست و گویند چون قطره
قطره اب بر و ریخته بانگشت بمالند و لعاب او را با اندک روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند [illegible]
سودا را بالکلیه رفع میکند و مجرب است **مرمازاد** بفارسی مروازاد نامند ماسرجویه گوید که از یک شاخ
بارتان میروید بقدر شبری و ترتیب بجعده و زغبا و بعدی که گوی از ساق تا اخر در میان پنبه محلوج
بسیار رقیقی است و گلش بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا اخر برگهای بسیار ریز امیخته و بسیار
خوشبوی و حقیر و رجبال فیروزکوه مکرر مشاهده و اخذ نموده است و سطوا الیس خشکی او را کمتر از
گرمی دانسته و او مدر حیض و مقوی اعضا و محلل ریاح و رافع امراض بارده رحم و جگر و معده است
سعوط ابش او با روغن بنفشه جهة سده و تقویه دماغ و صداع بلغمی مفید **مرماحوس** بفارسی مرو
سفید و مرو تلخ نامند و نباتش و شبیه بمرماحور و برگش مانند برگ لبلاب و از ان کوچکتر و گلش
مایل بسفیدی و تخمش مدور و بخلاف سایر اصناف که طولانی اند و مراد از مرو مطلق تخم مرو تخم ان
صنف است گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفرح و در جمیع افعال مانند مرماحور و شکوفه
او را امین الدوله سرد دانسته است **مرماطوس** مرو بری است و قسمی از مرو سفید و بفارسی دارمک نامند
نباتش مانند مرماحوس و برگش شبیه برگ خبازی و از ان کوچکتر و باتشریف و در افعال مانند مرماحور است
مرماحور براء مهمله و معجمه مرو جبلی است و بفارسی مرو خوش گویند ساقش زیاده بر شبری و باصلابت
و برگش با خشونت و مابین مدور و دراز و مابین تیرگی و سبزی و مایل باسفل و خوشبوی و ملاصق
بساق و طعمش تلخ و با بشاعت و تخمش در غلافی قریب بتخم کتان و گلش مایل به تیرگی و زردی و در اخر
دوم گرم و خشک و مقوی معده و امعا و معین مستی شراب و مفتح سده دماغی و جهة خفقان سوداوی

وقی و غثیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهة درد رحم و درد حوامل و بدستور نطول طبیخ او و جلوس
دران و فرزجه کردن برگ تازه او در حمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است
و قدر شربة از برگ و گل و تخم او تا دو درهم و از ابش تا یک وقیه و مصدع و معطش و مصلحش مورد و بدلش
بادرنجبویه است **مری** اسم عربی و مشتق از ممری است و بفارسی بکامه نامند از ادویه قدیمه و اختراع اطبای کلدانیون
ماده او را فودج نامند و مذکور شد و بهترین او انست که از جو و فودنج بریان تا بیات خمیر کرده نان ساخته
در تنور بپزند و او را با هم وزن او فودنج و مثل ان نمک و ربع او رازیانه و جهة میرودین قدری تخم کرفس و دار چینی
و قرنفل و زعفران با اب خمیر کرده بیست روز در افتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و اب بر و بپاشند
تا سیال و منتن گردد پس از ان حل کرده صاف و ان را در شیشه کرده چند روز در افتاب بگذارند گرم و خشک
و مسهل و هاضم و مشهی و رافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبت
معده و امعا و جهة رفع کرم معده و اخلاط لزجه و بواسیر و ادرار فضلات و شرب او چند روز با قدری لک
جهة لاغر کردن بدن از مجربات و حقنه او جهة قرحه امعا و قولنج و درد ورک و نطول او جهة قروح خبیثه
و غرغره او جهة ورم لهات و لوزتین و جذب بلغم دماغی و دفع نقصان ذایقه موثر و مضر سینه و سرفه و بواسیر
و صاحب خارش بدنست و مصلحش لعابها و چربیها و شیرینیها است و قطور او در چشم مانع بروز ابله و اگر
بروز کرده باشد و از الثر ان از مجربات دانسته اند و بالفعل بکامه مشهور در این بلاد که بجای مری استعمال
میکنند بجای اب ماده بکامه را در سرکه حل نموده در افتاب میگذارند و او را قوة مسهله ضعیف و قوة
تفتیح غالب و مضر امعا است و در حقنها استعمال جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معروف است
بکامه و در حرف کاف مذکور است **مراصیطس** سنگیست سیاه مخطط و سبک و بعضی از ان لاجوردی گون
نباید رایحه خمر از و ظاهر میشود و از مغرب ارند ضماد او جهة نمله و شرب سه شعیر او جهة وجع الفواد
مجرب دانسته اند **مرداسنج** معرب از مرداسنگ فارسی است و از اسرب و قلعی و سایر معادن سوای اهن بعمل
می اید و معمول او از رصاص ابیض و اسود اعظم است معمول او مایل بزردی و در اخر سیم خشک و معمول او بهر دو
و سفیدک او الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن او در دستورات مذکور است
و اقسام او سم قاتلست و با قوة محلله و قابضه و مغری و بغایت مجفف و مسدد دهان و برنده گوشت زیاد
و رویاننده صالح ان و التیام دهنده زخمهای عمیق و چون در سرکه کنند ترشی ان زایل کرده قریب بشیرینی
عمل سازد و طلاء او با اهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در حقنها حابس اسهال و قروح و بجهت
و جالی کلف و مسکن حدت ادویه مفرده شده و جهة رفع بدبوی اعضا و عرق و منع ادرار و بیج جلد موثر است
خصوصا با روغن مورد و روغن گل سرخ و طلاء او با روغنها مذکور بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد است

بدل وجهة رفع اثار وحکه وجرب وتحلیل خون جامد تحت جلد وسوختگی اتش واب کرا و با سرکه وروغن
زیتون جهة رفع قمل وه واکتحال جهة سلاق وجرب وناخنه وقرحه مفید وچون با روغن زیتون بجوشانند بسیار
تا غلیظ گردد بهترین ادویه شقاقات وسایید ان با مثل او کوکرد با سرکه وروغن مورد طلا
کنند جهة شری وجوششهای پر اب نافع وامین الدوله الیام وتنقیه زخمها را بالذات ازو بینا شدند
ومعین ادویه مناسبه دانسته اند وتصریح نموده که خوردن نیم درهم ان سفید کرده او با جلاب مخرج اقسام
کرم شکم ومجربست وشیخ رئیس نیز فرموده است که زنان در بلاد ما باطفال جهة قرحه واسهال میدهند
وحقیر نیز در بلاد دار المرز دیده که جهة رفع کرم باشیر میدهند وحرکة میفرمایند وتاان با کرمها
دفع نشود مانع سکون اند وفی الواقع در دفع اقسام کرم بعدیل است ویکدرهم او کشنده است باحتیاط بود
وانتفاخ شکم وپیچش عظیم وضیق النفس مرشوی لغة سریانی است وبفارسی نیز مرغ نامند واز
انواع مغزه موی او دراز وبیاروم واکثر سفید میباشد لباس او موافق جمیع امزجه ومحرک باه وبعض
مبرودین ومقوی کمر کرده است مرقشیثا اسم یونانی سنگیست واو ذهبی وفضی ونحاسی وحدید
میباشد وهریک در رنگ شبیه بیکی از معادن اند وغیر براق بخلاف مغنیسیا که براقست وگویند هریک
در معدنی بهمرسد وبقدری مخلوط بجوهر ان معدن میباشد وان جوهر را ازو استخراج میکنند
قوی ترین او همه نحاسی ودر اخر دوم گرم وخشک ومحلل وجلا وقابض ومنضج وشرب او جایز نیست وما
عبار نمایند در اطلیه نفعی ندارد وکه محرق او کحل الوده در اتش سرخ کرده باشند الطف ومغسول
ان مبرد است او طلاء او با سرکه جهة بهق وبرص ونمش وتنقیه زخمها وجراحت عفن وبار اتباع جهة تحلیل
اورام واکتحال او جهة تقویة بصر وظلمة ان وتعلیق بر اطفال دافع فزع است مراره بفارسی زهره نامند
وخواص اکثر ان در ضمن هریک از حیوانات مذکور شد وخواص کلیه وغیر مذکور جزئیه در اینجا مذکور
میشود مجموع ان گرم وخشک ومفتح سده صفا است ورافع ظلمة وشدید النفوذ ند وطلای او بر ناف
وشیاف ان مسهل طبع وفرزجه ان مدر حیض وبهترین ان زرد مایل بسرخی وزبونترین ان زنگاری و
لاجوردیست واستعمال ان جایز نیست وقوی ترین همه زهره شیر وضعیف ترین همه زهره خوک است
وهریک بحسب اختلاف احوال میباشد چه زهره ذکور از زهره حالت تشنگی وگرسنگی وحرکة مفرط قوی الحرارة است
وبخلاف ان ضعیف وطریق حفظ زهرها در دستور گیاه اول مذکور است وطلاء زهره شیر با عسل
رافع خنازیر وازکرک رافع برص وبهق وانسه با عسل مانع ورم جراحات وسعوط زهره او با مغز دیا
خصیة الثعلب دافع صرع وشرب یکدرهم او با یک درهم موم مخرج جنین میت واز مجربات شمرده اند
وشرب زهره اهو والاغ با روغن تازه گاو ناشتا در حمام رافع بهر ودبو است وسعوط زهره اردک

خانکی

خانکی با روغن بنفشه در جانب موافق رافع درد شقیقه وشرب زهره جعد را با خاکستر چوب کز وعسل رافع
بول در فراش از مجربات دانسته اند وطلاء زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث لذة عظیم زنان ومحبت
مفرط ایشانست وطلاء زهره گنجشک با عاقرقرحا وقندی در روغن زنبق بر قضیب وعانه وکنج ران وخصیه
باعث شدة نعوظاتست وتا کف پا را بر زمین نگذارند دفع ان نشود مرجان معروفست بهندی مونگا
نامند ونزد بعضی مراد از بسد بیخ مرجانست ومرجان در خشکی کمتر از بسد ودر سایر افعال مانند اوست
ویکدرهم او را پادزهر جمیع سموم دانسته اند مرمی حجر السلطیط است امرسج بلغة اکیریان حدید است مریخ بحاء
مهمله مشتق از راحه وان حزم است مرخیه بخاء معجمه بدستور اسم حزم است مرید بلغة مصر مرزاست مرد
قوش ومرزنجوش مرزنجوش است مردسا وطا بیونانی اذان الفار است ومروس ومیوس بمعنی موش وتوطا
بمعنی گوش مرانه صوم البحوریست مرامیه صوم البحوریست مرماهون ومروجبلی ومرو شیرین مرماحوز است
مرو التلال ومرو بری مرماطوس است مرو الطهر ومرماجونه ومرو تلخ ومرو سفید مرماحوس است
مرو ازاد مرزاد است امرتك مرداسنگیست که سفید کرده باشند نه مطلق مرداسنگ مریق احریض است
مرفاغی کفینونست مریافلن یونانی وبمعنی هزاربرک وان حزنبل است مریافلن هندی طریفیلونست
مرقد شاه بلوط ماثل وافیونست مرسیا اغریا بیونانی اس بری است مرسیا ابارس بیونانی اس بستانیست
مرداموش نزد مولف حاوی الادویه مرماحوز ونزد بعضی مرطوس است مریا شیلم است مریمون بیونانی
اشنانست مرسلون بلغة سریانی دارچینی است مرسیا بیونانی ریحانست مرار النخل او مرار الصنوبر
حنظل است امیر بمیم نارجیل است مرودیة نزد بعضی خندریلی ونزد بعضی کاهوی تلخ شیره ان است مریا کدو
اسم فارسی سیر است مرمار اغاجی بترکی اسم بنات عنب الدب است مرقش مرقشیثا است مرغ ابی
اسم فارسی اوز است مرمرشك اسم فارسی مرو کم بو است مربا اسم فارسی انجبار است مرغ خانگی اسم
فارسی دجاج است مردار خوار اسم فارسی رخم است مرك موش گیان اسم فارسی شلماست مرك موش عسل
اسم فارسی ویل بردیل است مرزه اسم فارسی سعتر بستانی است مرجومك اسم فارسی عدس است مرغ سنك
اشکنك اسم فارسی قطاتست مرك ساه بفارسی ماهی زهرج است مروارید اسم فارسی لولو است مرکب اسم
فارسی مداد است مرغ حق گو اسم فارسی صافراست مرال اسم ترکی ایل است مروا اسم هندی مرزنجوش است
مرچ اسم هندی فلفل است مرك اسم هندی غزال است مرنا بیلی اسم هندی یوغت مروی اسم هندی
اذان الفار است مرد سنا اسم هندی جعده است امزر بزاء معجمه قسمی از نبید است که در بعضی از جو ودر
بصره از برنج میسازند ودر نبیذ مذکور میشود وبفارسی بوزه نامند مزمار الراعی نباتیست برگش
شبیه ببرگ بارتنگ واز ان بزرگتر ومنحنی بطرف زمین وساقش باریک ودوکره وبرگ وبقدر ذرعی و

مرطیس قسم سیاه مرهیطیس است صح

المیم مع الزاء

بارطوبت چسبنده و بر اطراف سران کل مابین سفیدی و زردی و خوشبو و بیخش باریك و سیاه و شبیه بجز بق
اسود بیّا خوشبو و منبتش اماکن رطبه و درجوزا میرسد و تخمش مانند تخم کل سرخ در اوّل دوّم کرم و خشك
و نزد بعضی کرم و تر و محلّل اورام و رافع سموم و مفتّح سدد و مدرّ حیض و قابض طبع و دو درم از بیخ او
جهة ضرر افیون و سمّ ضفادع و ادب بحری و بیخش و ترهه امعا و طبیخ بیخ او جهة تفتیح سدد جگر و سنك
کرده و مثانه دو درم و شرب نبات او جهة اسهال و ضماد او جهة اورام بارد احشا و بلغمی و غسول او
جهة دراز کردن موی موثّر و طلاء او با زبیب الجبل و روغن زیتون مانع تولد قملّ است تا یکسال و مضر سپرز
و مصلحش بادآورد و قدر شربتش از آب او یکوقیه و در مطبوخ تا پنج درهم و از بیخ او از یکمثقال تا دو درم و
بدلش اشنانست **عرج** درخت بادام تلخ است **مُرو** بلغة اصفهان سوسن است **مسك** خون منجمد یست که از حیوانی

المیم مع السین

کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند و ترك حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه تر
از پاها و دو دندان پیش او کج بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز بحدّی که بجهة بالا او میرسد و
دران سوراخها که استنشاق بان کند و **مسك** چهار قسم میباشد یکی را ترکی مینامند و آن خونیست
که از حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع شده بر روی سنگها منجمد میکردد و ان در غایة خوشبوئی و بوی او
رعاف می آرد و رنگش زرد و قطعات او درازه و با صلابة و قلیل الوجود است دوّم را تبتی نامند و آن علامه است
و از جهة جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که ظرف اوست
می افکند و یکی را چینی نامند و ان خونیست که بعد از صید موضع ناف او را شکافته اطراف او را بدست
میمالند تا خون اطراف در یکجا جمع شود پس خشك میکنند و ان سیاه و با صلابة میباشد قسم چهارم را
هندی نامند و ان خونیست که از ذبح ان حیوان بهم رسد با جگر و سرگین او خمیر کرده خشك می نمایند
و ان اشقر و غیر صلبست و **عملی** را از ریوند و عود و سنبل و حسن لبه و جگر خشك کرده بزو برك
مورد و قرنفل و خون کبوتر و تدری مشك ترتیب داده در نافها خلاف میکنند و علامة مغشوشی
ان زیادتی رنگ مفرط و ثقل او معلوم است و انچه در نافه باشد رسیمان را بجوز زنان اول از نافه گذرانیده پس از وسط سیر
بکذرانند هرگاه بوی سیر بندارد خالص است و الا فلا و انچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری از او
با اب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله کردد مغشوش است و **ارسطو** گوید که خالص باید
مشك در ظرف رطوبت دار بقدر یکساعت وزنش زیاد میشود و بهترین او تبتی و قوّتش تا سه سال باقیست
و از نافه بیرون اورده او تا یکسال در سیم گرم و در دوّم خشك و هرچند کهنه کردد خشکی او غالب
میشود مفتّح سدد و محلّل اخلاط بارده و مقوّی اعضاء رئیسه و حرارة غریزیة و اعضاء ظاهری و باطنی
و محلّل و مفرّح و مقوّی باه و حابس طبع و مسکن و جهة ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه

سمّیه

سمّیه و مسهله و سموم و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و صداع و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و
نسیان و ریاح امعا و نیکوئی رنگ و ساییدن قوة او و بیه بعمق بدن و در اکحال بطبقات چشم موثّر و شرب
او دو دو رفع سمّ بیش و قرون السنبل بعدیل و قرنفجة او معین حمل و طلاء و سعوط او جهة سکته و جمیع امراض
بارده دماغی و با روغن بان بر مقدّم دماغ و بوییدن او جهة منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری
یا احلیل جهة تحریك باه و اکحال او جهة ظلمة بصر و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش
کافور و روغن بنفشه و بوییدن او مورث زردی رخسار و شرب او باعث بدبوئی دهان و مصلحش کلاب
و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او جند و نصف او ساذج است **معقوینا** شامل کف شیشه است که
بعد از کداختن شیشه بر روی او مانند شیشه رقیقی ظاهر میشود و شامل احجار مطبوخ است که شیشه و سنك
سرمه و اقلیمیا و راسخت سایده تنقیه باب اهك و اب قلی کرده و صمغ البلاط اضافه نموده بجوشانند
گرم و تند و جالی و رافع کوشت زیاد و فاسد زخمها و کشاینده دبیلات و رافع اثار جلد و جالی دندان
و در اکحال رافع بیاض و ظلمة بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و طلاء او در حمام رافع خارش بدن و شرب
او قتّال و بدلش اکلیمیا است **مستعجلة** نزد بعضی بوزیدانست و نزد جمعی سورنجان و انطاکی و بعضی گویند
که او فروع لعبة بربری و در نهایت باریکی و صلب و هندی او بهم پیچیده مربّع بشو عیکه چوب
بارکنند چوب او مربّع متساوی الاضلاع مشاهده میگردد و بهترین او خوشبو و صلب شیرین است
در دوّم گرم و در اوّل تر و مسمّن بدن و مهیّج باه بحدّی که استعمال او نمایند و حافظ قوتها و مقوّی اعضا و مانع فساد اخلاط
و شرب او قبل از سمّ مانع تاثیر ان و مضر حلق و مصلحش عسل و شربتش تا سه درهم و بدلش خیر مایه است
مسیر اسم مراکدوست و انطاکی گوید واضع البقراطست و علی او معتدل و محرّك باه و مسمّن بدن و مفتّح
سدّه و مدرّ فضلات و ملطّف اخلاط و مقوّی احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته با دار و شکر و
او در اوّل تر و در حرارت معتدل و مولّد خون صالح و مانع صعود بخارات بدماغ و جهة مالیخولیا و سدر
و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و باخشخاش جهة رفع
بیخوابی و با بادام جهة تسمین بدن موثّرات و باید کدو را از پوست و تخم و پیه پاك کرده نیم پخت کنند و از
سوخته قریب بخشکی شود و عسل و یا شکر را و چندان کدو علیحده بقوام اورده اضافه نموده طبخ دهند
و با اندکی صندل و مصطکی خوشبوی سازند **مسمین** بیونانی زاج سبز است **مسك الجن** شامل شود
و جعده صغیر است **مسك الرّهبان** نانخواه است **مسد** لیف درخت مقل است **موما** ادهان مرکب است **موالك**
الرّ شامل دو قواد شیطرج است **مسواك العباس** نوع بزرك نوارس است **مسك القرود** اشنه است **مسواك العباس**
نوع بزرك قطاة و رعی الابل است شامل **مسقلین** زعرور است **مسقوره و مسقار و مسقرن** بلغة عجمیة اندلس

الميم مع الشين

زراوندطويل است امسن حجر المسن است مستكي ابنوس است مسطار خمر نارسيده است امسقاطون عود هندي است
مسطنجي مصطكي است مس اسم فارسي نحاس است مس سوخته اسم فارسي راسخت است امسن دست اسم
فارسي طاليقون است مسكه بفارسي زبد است متا هندي افستين است مسور هندي عدس است امسي هندي
كابخ است و در بعضي بلاد هند آطريلال را گويند مشمش بفارسي زردالو نامند و بتركي اروك و
اقسام شيرين و بهترين او شيرين و پر آب كم جرم و خشك او بهتر از تازه او در دوم سرد و تر و مفتح سدد
و ملين صلابات و شيرين او ملين طبع و موافق محرورين است ما داميكه در معده فاسد نگردد و جهة تشنگي
والتهاب معده و تسكين غليان خون و صفرا نافع و رافع ارواغ خصوصا ترش او و خشك او مع تخمه ان
و چون صاحب تب حار و بارد از ان خورده اب گرم و عسل بعد از ان بنوشند و قي كنند اخلاط
و بخاري دفع شده رفع تب گردد و از مجربات شمرده اند و هرگاه بعد از خوردن زردالو فصد كنند
خون سفيد رنگ مشاهده شود لهذا مداومت او باعث برص دانسته اند و سريع التعفن و نفاخ
و مولد ارواغ ترش و مضر مبرودين است و مصلحش شكر و انيسونات در جميع امزجه و خوردن او بر ناهار
و خوردن اب بعد از ان بغايت مضر است و مغز دانه تلخ او در دوم گرم و خشك و شيرين او در اول گرم
و تر و شبيه بروغن بادام مفتح سدد و ملين صلابات و رافع درشتي جلد و خشونت حلق است و روغن
مغز تلخ ان بقدر يكمثقال كشنده كرم معده و مسهل قويان و محلل اورام مقعد و مفتت حصات
و جهة زحير بارد و بواسير ظاهري و باطني و با افيون جهة جميع دردها و قطور او جهة درد گوش بعيد
و در ساير افعال قريب بروغن بادام تلخ است و اجزاء درخت او در دوم سرد و خشك و طبيخ برگ
او مدر و مسقط كرم معده و نطول او محلل اورام و برگ خشك او قاطع اسهال و شكوفه او سرد و خشك
و لطيف شرب دو درم او قاطع نزف الدم ظاهري و باطني است مشط الغول نباتيست شاخهاي او باريك
و برگش شبيه بكشنيز و صلب و بيكل و ثمر و خوشبوي در دوم گرم و خشك و محلل قوي رياح غليظه و مفتح
سدد و سه وقيه اب برگ او را جهة گزيدن سگ ديوانه مجرب دانسته اند مشك طرامشيع قسمي از
پودنه و قوي تر از اقسام است برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بري و با خشونت و مايل باستداره و چون
گوسفند از ان بخورد شير او برنگ خون بشود در اخر سيم گرم و در وسطان خشك و بغايت مدر
حيض و نفاس و مسقط جنين و مفتت حصات و جهة اخراج رطوبات غليظه از سينه و شش و درد
رحم و قولنج و تقويت اشتها و شربت او جهة غشي و كرب نافع و در ساير افعال قوي تر از پودنه است مذكور
شد و مضر مقعد و مصلحش سركه و شربتش يكمثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش پودنه
پودنه و قرد مانا و در دارا حيض بوزنا و عدس المر مشتري بلغة اكسير يان قلعي است مشك هندي

وقدر شربتش تا سه مثقال و روغن شيرين او ضعيف تر از روغن بادام شيرين است صح

سعد هندي است

الميم مع الصاد

سعد هندي است مشط الراعي دينا فورات است مشك هندي كوسنه است مشك واش بلغة تنكابن شوكران است
مشك زمين اسم فارسي خزات است مشك زير زمين اسم فارسي سعد است مصوص غذائيست كه از جوجه
مرغ جوان و سبزيها سرد و گرم و ادويه خوشبوي بحسب احتياج ترتيب دهند و قسمي را با ب ميوهاي ترش
ميجوشانند و منافع هر يك تابع اجزاء اوست مصطكي معرب از مسطنجي و بعربي علك الروم نامند صمغ
درختيست ريزه تر از كندر و سفيد و او را رومي و سياه را نبطي گويند درخت او در دمشق و شاخهاي او در
و برگ او مانند درخت ارك و از ان بزرگتر و ثمرش مايل بتلخي و قوتش تا بيست سال باقيست و درخت او نزد
شيخ الرئيس و يونس سرد و خشك و بيخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر او را قائم مقام اقاقيا و عصاره
لحية التيس دانسته اند و نزد جالينوس گرم و خشك و با تحليل و قبض است و دوام نطول بطبيخ ان روياننده
گوشت بر استخوان و مقوي اعضاء مسترخيه است و ضماد برگش جهة خروج مقعد و رحم و سواك چوب او مقوي
دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بار و پوست او را بجوشانند و مكرر تجديد اجزا كنند تا اب غليظ گردد جهة
نفث الدم و اسهال و قرحه امعا و نزف الدم و بر امدگي ناف و رحم و رفع سيلان حيض و شكستگي اعضاء
مجرب و نافع است و مصطكي در اخر دوم گرم و خشك و مقوي معده و جگر بارد و هضم و اشتها و محرك ارواغ
و با جلاء عظيم و محلل رياح معده و دافع نفخ با روغن و باسفل و رافع بخش و درد سر و نزلات و ضعف جگر و
معده و قروح باطني و با غاريقون جهة بلغم و با صبر جهة صفرا و با هليلجات جهة سودا و عسر النفس
و با ادويه مناسبه جهة نفث الدم و قصبه ريه و با كهربا جهة نزف الدم از مجربات و با كندر جهة قوت فهم
و حفظ و قطور جوشانيده او در روغن كنجد جهة گراني سامعه مجرب و بدستور بخور كردن پنبه بان و بكلاب
تر كرده كه اد نموده بر چشم جهة درد رمد از مجربات شمرده اند و طلاء جوشانيده او در روغن زيتون
جهة شقاق لب و لذع بهاي بارد و رعشه و ضربان و كزاز و اعيا بعد بل و شرب ضماد ان جهة شكستگي
اعضاء و ضربه و سقطه و جلاء بشره و سرخ كردن رخسار و با ادويه مناسبه جهة درد معده و امعا
و علل جگر و تفتيح سدد و قي نافع و بخور و سعوط او با روغن زنبق جهة درد سر بارد و مضمضه طبيخ او
جهة استحكام دندان و لثه و ماليدن روغنها گرم بر عضو دردناك و پاشيدن مصطكي بر و و بجرقه
بستن ان جهة تسكين و تحليل درد بغايت مفيد است و خاييدن او جهة جذب رطوبه دماغي مؤثر و گويند مضر
مثانه است و مصلحش كدكان و كثيرا و بدستور يكشبانه روز در سركه خيسانيده و بدلش بوزن او كندر و با گوزن
علك البطم و در تقويت معده و جگر اذخر و قدر شربتش تا يكمثقال است روغن مصطكي كه يكوقيه او را
در يك رطل روغن زيتون با قدر مصطكي حل كرده باشند محلل و مقوي اعضاء است و شرب و ضماد او جهة امراض
رحم و معده ضعيف و اسهال رطوبي و علل جگر دو مثقال او جهة قرحه ريه و حقنه او جهة قرحه امعا
و طلاي او جهة اثار جلد و نيكوئي رخسار مفيد است و روغن درخت مصطكي كه از برگ و ثمرش با زنجار ملطف

المیم مع الضاد والطاء

المیم مع الظاء والعین

المیم مع الغین

وبیا قابض وباسعد واذخرجة جرب انسان وحیوان واخراج کرم شکم ولزوجات نافع وقدر شربتش

ناسه مثقال امصنع ثمر عوسج است امصباح الروم کهربا است امصارین امعا است ومصران واحدان امصارع زعرور کا

مصفی الرعا بلسکی است مصنع نبنذیست که از اب میوها و انار ترتیب میدهند مصل بترکی قراقورط

نامند ودر اصفهان قارا کویند وان مایهٔ دوغیست که طبخ داده غلیظ و اوکنک سازند و مایهٔ اول

بار دیکر جوشانیده منعقد نمایند بیا ترش وسرد وخشک ومسکن حدة خون وصفرا و تشنکی و رادع

ورام حاره وطلای او در رفع ورم زبان وغرغرهٔ او در ورم حلق از مجربات ومضمضهٔ او جهة قلاع

حاره مفید واو مضر معدهٔ سوداوی ومولد نفخ وقولنج ووردی الغذا است ومصلحش ادویه حاره وجوا رشات

مض بضاد معجمه رمان البراست وثمر ترش حب القلقل است مطبوخ اب انکوریست که از طبخ بنصف

رسد واو را منصف نیز نامند والطف از مثلث ودر افعال مانند اوست مطهر بخنکست مطخینا

لوزات ولعوق لوز را باین اسم نامند امطر باران است امظ بظاء معجمه کلنار امعا بفارسی روده وبترکی قم

ساق نامند وامعا مذکور شد معشوقا شامل جمیست وما هو دانه است امعز بزاغرات است معاینوس بیونانی

بانت معفار صمغ اکوا است امعد خصی الثعلب است معین مازریونست معاث بیحی است دراز وسطبر وپوست

او بیا مایل بسرخی وجوفش مابین سفیدی وزردی وبهترین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی او نزد

بعضی او بیخ رمان بریست که کلنار است ونزد جمعی سورنجانست واظهر انست که غیر هر دو باشد واز جبال

کرخ خیزد وبرکش باخشونه وعریض مانند برک ترب وکلش سفید وتخمش مانند حب السمنه وانطاکی

کوید قسمی از او در نواحی شام بهم میرسد ودر مصر مستعمل وضعیف الاثر است ودر دوم کرم ودر اول خشک

وقوتش تا هفت سال باقیست مسمن بدن ومحرک باه وبا قوة قابضه ومقوی اعضا وبا سکنجبین جهة

صرع وجنون وخلط سوداوی وباعسل جهة امراض بلغمی ودرد کمر ومفاصل وعرق النسا وتفتیح

وتنقیهٔ سینه وریه وکرفتکی اواز وشکستکی اعضا وضعف عصب وتشنج واسترخاء ان وصلابهٔ

رحم وسعال ومثانه با اب عناب وکثیرا جهة تسمین بدن وضماد او باکل ارمنی جهة جبر ووثی وضربه

وسقطه نافع وتخم او در تحریک باه قوی ترین اشیا است واو مضر مثانه ومصلحش عسل وشربتش دو درهم است

وبدلش سورنجان وعاقرقرحا است ودر ضماد اقلیت مغره وا قاطین مغره نیز کویند ونزد بعضی قسمی از

طین مختوم است وان خاکیست که از روم خیزد سرخ مایل بزردی وباغرویه ودر دوم سرد وخشک وقابض

ومجفف ورادع وحابس نزف الدم جمیع اعضا وحیض واسهال وقاتل اقسام کرم معده وحب القرع

وبا ورده تخم نیمبرشت واب برک بارتنک جهة قرحهٔ امعا ومثانه وباشکر جهة فربه کردن بدن وطلا

کردن ان با سرکه جهة حمره ونمله وورم حار وسوختکی اتش وباروغن کنجد جهة نرمی بشره وبراقی کردن

المیم مع الفاء والقاف

ان وحقنهٔ او جهة قرحهٔ امعا نافع واکثار او مضر وسدد ومصلحش شیرینها وشربتش تا دو درهم وبدلش

مثل ان کل ارمنی وربع ان کثیرا است وچون دست را با وخضاب کنند واو را شسته حنا به بندند تا ابیت روز

رنک حنا باقی میماند مغنیسیا اسم بنطی سنکیست قریب بمرقشیشا وبفارسی رنک کاسه نامند وکاسه کران

ظروف با و رنک میکنند واکثر ان حاصل میشود وان بنج نوع میباشد یکی سیاه ویکی مایل بسیاهی ودیکری سرخ

ویکی سفید ویکی بیرون زرد واندرون سرخ ومحمد بن زکریا کوید که ان دو نوع است یکی را اشهبا نامند وانثی

وبا زنی مشبه باشد ودیکری سرخ مایل بسیاهی مشبه باشد وحدیدی وان ذکر است وبقول اکثر حدیدی او سیاه وذهبی زرد وفضی

سفید ونحاسی سرخ مشبه باشد ودر جمیع اقسام او نقطهای سفید وعیون ظاهر است او بقدری درخشندکی دارند وکدازندهٔ

زجاج وصاف کنندهٔ ان دماوا و را قابل رنک کرفتن میسازند وبا اهن نیز این فعل میکند در دوم سرد ودر سیوم

خشک ومقوی معده ومنقی رطوبات ورافع حصاة وعسر بول وذرور او التیام دهندهٔ جراحات وبا سرکه وعسل رافع

کلف وبرص ودر ازالهٔ چرک وروغن واشال ان غریب الفعل ومضر دل ومصلحش عسل وشربتش نیم درهم وبدلش

مرقشیشا است مغر رباد نجانست وثمر لفاح بریرا نیز نامند مغافیر ومغفار شکر العشراست مغومه قلیه بادنجان است

مغناطیس حجر مغناطیس است مغاث هندی کلنار است مغلیاثا بلغة سریانی اسم حرف بابلی بود داده امغر سیر

اسم فارسی دماغ است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغره کامنیه طین مختوم است ومغرهٔ یمانی ومغرهٔ ملتیه

نیز کویند مغز تخمها اسم فارسی لبوب است مفتح لسان الثور است مفرح قلب المحزون بادرنجبویه امفروق

اسم نوعی از قطر است امقل زاد ار صمغ درختیست مانند درخت کندر وبیا عظیم ودر ساحل بحر ودر شجر عمان

کثیر الوجود است واصمغ ان هرچه مایل بزرقی وتلخی باشد مقل ازرق نامند ومایل بزردی را مقل الیهود ومایل بسیاهی تیرکی

وسیاه را صقلی وانچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی مشبه باشد واو را مقل عربی کویند وبهترین او زرد صاف بدبوی تلخ

که زود حل شود ودر اتش اندازند خوشبو باشد وقوتش تا بیست سال باقیست در اول سیم کرم ودر اول دوم

خشک وجالی ومحلل وملین ومدر بول وشیر وحیض ورافع حدة ادویهٔ مسهله وباتریاقیه ومفتت سنک کرده

ومسهل بلغم ومفتح سدد وشرب او جهة سرفهٔ رطوبی وکزیدن هوام وکزاز وتحلیل خون منجمد احشا وبواسیر

وتقویت باه وتنقیهٔ سینه از اخلاط فاسد وعرق النسا ونقرس واحتباس حیض ومشیمه وعسر ولادت ودرد کلو

ودبو وضعف جکر ورباح ان وبا سرکه جهة رفع تسمین مفرط وضماد او ملین اورام صلبه وتعقد عصب وورم

وفسخ عضل ودرد پهلو ورباح غلیظه وخون منجمد تحت جلد وامراض رحم ومقعد وبواسیر وباب دهن

ورم پلک چشم وباد فتق وبا اندکی سرخ جهة استعداد انه بواسیر وحمول او جهة رفع انضمام فم رحم وجذب

جنین ورطوبات رحم وضماد مسحوق مطبوخ او باسه چندان سوسن کندم که بجای اب ریت انکور باشد با مقدی

بروغن کاو جهة ورم لغنفه از مجربات ومضر ریه ومصلحش کثیرا ومضر جکر ومصلح ان زعفران وشربتش

المیم مع الکاف

المیم مع اللام

یکدرم و بدلش دو ثلثش او مرو ربع او صبر است **امقل مکی** اسم ثمر درخت دوام است و با عفوصت و خشونت و اول نهشر قابض
و خشک او وارد فلفل نامند د ماکولست و درختش در شکل و ثمر شبیه به درخت خرما میباشد سرد و خشک و
و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ او جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در ان جهت رفع
انفجار رکها مفید و شرب طبیخ درختش و جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم و نطول لیف سوخته او جهت جرب
و حکه و منع تولد قمل مؤثر است **مقنقد** عبارتست از شیر کاو است که کرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه
نمایند دار و مسکن حرارت و تشنگی و رافع بثورها و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اختلاط معده و ضعف
جگر و حرقة البول و جرب و حکه و اخلاط سوداویست **مقدونس** فطراسالیون است **مقلقل** قسب است
مقلونیا ملیونست که خربزه کرمک باشد **مقر** اسم عربی نبات صبر است **مکنسه** قلومس است **مکیناس** بلغت سریانی
نعنعست **مکنسه قریشیه** اسم مخلصه است **مکربکا چاله** اسم هندی دام عنکبوتست **مکویه** اسم هندی
عنبست **مکمی** اسم فارسی نباتست **مکس عسل** اسم فارسی نحل است **مکر** هندی تمساح است **امکنها** هندی
تودری است **مکری** هندی عنکبوتست **ملح** بفارسی نمک و بترکی دوز نامند و معدنی و مائی میباشد و معدنی
بدون اب منعقد میکردد و ان جبلی و بری میباشد و مائی ان ابهاییست که منجمد کردد و معدنی او اقسام او هر یک را
که نامی مخصوص است مذکور میشود بهترین ان ملح اندرونی معدنیست پس ملح مائی و بعد از ان نمک طعام و قسم
هندی شاکر یا بت و زبونترین ان ملح معدنی است و اقسام تنکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح
مصنوعه نیز میباشد و از اراز خاکستر بعضی نباتات که اب از ان صاف نموده با تش و یا بافتاب منعقد میسازند و بعد
از بول حیوانات و انسان نمک بطبخ و عقد میکیرند و بهترین او محرق محلول معقود صاف است و مراد از مطلق ملح
نمک طعامست و مجموع ان مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه طعام و مشهی و قاتل
دیدان و نیکو کننده رنگ و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج ان و بعضی را خلط طعام قوی تر از سایر مذکور و چنانچه
خواهد شد و بوداده ان قابض و سوخته او الطف و هر ان غاسل امعا و معین قلع سودا از اقاصی بدن
و رافع بدمزکی اطعمه و مانع حدوث جذام و با سکنجبین و اب مفتح سده و با عسل و سکنجبین رافع مضرت افیون
و سموم مخدره و کزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن ان با نمک و سکنجبین
منقی معده و با مسهلات جهت قطع اخلاط و با صعتر جهت رفع عفونات و اخراج ریاح باروغ و با سفل
و مضمضه او جهت قطع خون لثه و دندان قلع کرده و ضماد او با صبر جهت نزلات و با روغن زیتون و غبار
و عسل و زفت جهت فسخ و کوفتگی اعضا و ورث و با سرکه و کف صابون جهت ورم بلغمی و ریحی و تهیج و با تخم کتان
جهت کزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت کزیدن زنبور و با مثل خطمی جهت کزیدن افعی و با نفت و قطران
جهت مارشاخ دار و نهنک و با زفت و عسل جهت اورام بلغمی و با عسل جهت خون منجمد تحت جلد و با روغن

زیتون جهت سوختکی اتش و جرب و حکه و زخم ابله و جذام و با حنا جهت داحس و با جوز مائل جهت ورم انثیان
و با خمیر جهت دمل و با سرکه جهت قوبا و سعفه و اکتحال او جهت بیاض و سلاق و سبل و قوت بصر و سوخته او با سوخته
نوشادر و شب سوخته جهت سبل و با مروارید جهت بیاض مجربست و در پاک کردن دندان بعید و شستن
نمله میباشد و اکله و جوششها با نمک و سرکه رافع ان و بستن ان با پیه بر زخم قاطع خون ان و بستن کرم کرده
او بر اعضا جهت دردهای بلغمی و ریحی مفید و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون
و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و چربیها و اشیا باده
رطبه است و از خواص مجربه او است که چون سه درم او را در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه
مریض دراتش کنار ند اکر بعد از جستن میل بدرون خانه کند ان مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه
بسوزانند و سوخته او را بطرف مشرق بنیدازند رفع سحر و چشم بد کند و چون او را با پارچه سرخ بسته بر
جپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت ولادت کردد و عرق نمک که بقرع و انبیق تقطیر کنند بغایت تند و
و خوش طعم و مجفف رطوبات معده و امعا و مفتح سدد و رافع استسقا و سپرز است و اکثار او باعث لاغری
بدن و دلول او بغایت جلادندان و رافع کوشت فاسد لثه است **ملح اندرونی** بفارسی نمک سنک بلوری نامند
و او بهترین اقسام و در اخر دوم کرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قوی
و در داد و یه مستعمل غیر او جایز نیست و سایر افعال سابق بر ین کذشت **ملح نفطی** از جمله معدنی و سیاه و بدبوی
و با نفطیه است و از اتش بنفطیه او زایل شده سفید میکردد در سیم کرم و خشک و مسهل از ین اقسام نمک است
و مقیی و در اخراج بلغم و سودا قوی تر از سایر و چون با روغن کل سرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش
اب دار عجیب الفعل و قدر شربتش تا یکدرم است **ملح اسود** از اقسام ملح العجین داوسیاهی بنفطیه
و در افعال مانند ملح نفطی **ملح العجین** نمک طعام است او الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید و بعضی مایل بسیاهی
و بعضی مایل بزردی است و بهترین او سفید صاف و در اخر دوم کرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرونی
ملح هندی نمکیست شفاف و سرخ مایل بسیاهی و قطعات او بزرک در اول سیم کرم و خشک و مسهل ماء اصفر
و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا یکدرم و نیم است
ملح المر نمک تلخ است ما بین سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام کرم تر و قریب بدرجه چهارم
و در انضاج الجراحت با صمغ زیتون قوی تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یکدرهم **ملح البلور** نمک
معدنی جبلی است و بهترین او سفید مسمی باندرونی **ملح الغرب** بوره ایست که از درخت غرب حاصل ارند
و در افعال قوی تر از بوره ارمنی است **ملح جبینی** بلغت مصر ابقراط مذکور شد **ملح الدباغین** نمسیت ملح
العجین است **ملح الصناعة** و **ملح الصاغه** تنکار است **ملح مختوم** ملح هندیست **ملح النار** نوشادر است

حبشی و له

ملح توتیه نوشادرست املح القلی نمکیست که قلی را باب حل کرده صاف کرده باتش منعقد کنند وخواص
او در قلی مذکور شد وچون او را در سرکه حل نموده وبا نوشادر عقد کنند بیایند در نقل معادن مراتب اعلی بعید یل
دانسته اند وچون بازای هر سه درهم یکعدد نوشادر وزرده تخم پخته اضافه نموده باتش برشته با قدری
روغن او را بکیرند در عمل رصاص مجرب نموده اند واو برندهٔ کوشت زیادتی است ومنقی است ملح بحری از
اقسام ملح مائیست وناب باو رسیده حل میشود واکثر آن سیاه ودر افعال قریب بملح اسود است ملیح
نوعی از عوسج وبزرک برک سرخ است ملوخیا وملوخیه خبازی بستانیست ملیون وملوینا خربزه کرمک است
ملیطن بلغة اندلس بقلة یمانیه است املیطی یونانی آنمدا ملیطریا زاج سیاه ملینون بنفج مخلوقست
ملیسنون قطوریون دقیق است امل سیا لیوس است ملکا اکلیل الملک است ملطات دینا قوس است ملاح بضم
اول وتشدید ثانی اندروطالیس است وبلغة مغرب قاقلی ملوج بلغة شام قطف بحریست ملخ بفتح اول
وثانی وخاء معجمه اسم فارسی جراد است املین اسم هندی کندش است مسک الارواح اسطوخدوس است
مسک الحوامل دواء المسک است ملولا هندی طرو غلودیس است من اسم عربی مجموع شبنمیست که منعقد
کردد وشیرین باشد مثل ترنجبین وکزانکبین هرچه بر نبات بستی منعقد شود سمیست مانند قسمی
از سکر العشر وانچه از نبات قابضه حاصل شود قابض واز مسهله مسهل منح بفتح اول بیخ است وبکسر
اول درخت بادام تلخ منج زراوشان اسم فارسی است وان تخمیست شبیه بنانخواه وسرخ وبالیده تر
از ان ونزد بعضی تخم حنوی بریست مسکر ومفرح واکثار او مغیر عقلاست منثم درخت التمر هندی
شد منطرا ابنک اسراست منتنه بلغة مصر فالیس است منصفا اسم مطبوخ است منجوشه فاردین است
منداغورس یونانی یبروج است امنثور خیری وخنیما ش را شاملاست مبنل بشیرازی اسم بنیه است
منك هندی ماش است مندده هندی نوعی از دخنست مبنر هندی طباشیر منل هندی
زرنیخ سرخ است منکی هندی صفدع است مندوهل هندی جوز القی است مبنحت هندی
قوه است امق اسم یونانی بیخ نباتیست برک وساقش شبیه بشبت وساقش از ان سطبرتر وتا بقدر دو ذرع
وبیخش باریك ودراز ومایل بزردی ومتفرق وبعضی راست وبعضی کج وخوشبو ودر خابیدن دهان را
کرم کند وباندك کزندکی وبفارسی دیله ولاکویند وان سنبل جبلی است چنانکه انطاکی تصریح نموده
وقوتش تا دو سال باقیست در دوم کرم ودر سیم خشك وباقوه قابضه ومدر بول وحیض وملطف
ومنوم ومفتح ومسکن درد مثانه وکرده که بسبب اجتماع فضول باشد وجهة ریاح معده وپیچش ودرد
مفاصل ورحم وسینه وضعف جکر ومعده وتحریك باه ونضج منی ورفع بخار وبد بوئیه بلغم و
لزوجات وتصفیه آواز وامراض عصبانی نافع وجلوس در طبیخ او جهة عسر البول واحتباس حیض مفید ومضر

الميم مع الميم والنون

١

الميم مع الواو

كرده سبز

سبز ومصلحش تخم کرفس وعسل ومصدع ومصلحش خیسانیدن در سرکه وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش
نیم وزن او سنبل الطیب ونیم وزن جوز بواست وکویند فطراسالیون بوزن او ودشیخ الرئیس در تعریف
مو فرموده که بخیست مختلف الشکل ودر رنك شبیه بنار یقونست وابن جزله کوید بخیست سفید
مایل بزردی ودراز وخوشبو وبغدادی وابن تلمید وجمعی کثیر نیز همین که در اول تعریف او مذکور کردیدیم بلند
وتعریف مذبور بر ریشه والاصادق میاید والله اعلم موميا لغة یونانی وبمعنی حافظ الاجساد است
وبفارسی مومیانی نامند ابیست چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود ودر بعضی جبال کیلانات
ولرستان نیز موجودست وعرق الجبال نیز نامند وانچه در سواحل دریا مغرب یافت میشود بخوبی فارسی وبلاد
ایران نیست وبهترین او سیاه براقست که بوی بدی نداشته باشد وارسطو فرماید که بهترین او انست که چون
حکو سفند را در کرمی ذبح با ریزه نی شکسته شق کرده بران بمالند التیام یابد در اول سیم کرم وخشك
ونزد بعضی خشکی غالب بر کرمی است وقوتش تا چهل سال باقیست واو مقوی دل ومفرح ومحلل
مواد بارده ومقوی اعضا باطنی وظاهری ومجفف رطوبات ومعین باه وحافظ ارواح بدنی ولطیف
وسریع النفوذ وجهة فواق وفالج ورعشه ولقوه وسموم مشروبه ودرد معده ووجع الفواد وتقویة
معده واختناق رحم وجمیع امراض بارده ونفث الدم وجراحت مثانه وسلسل بول والتیام جذام
وداء الفیل وثقل زبان وکزیدن عقرب وشرب محلول او در روغنها وضماد ان جهة شکستکی اعضا
وبیرون رفتن مفاصل وکوفتکی وپاره شدن عصب وعضل بعدیل وباعناب وامثال ان جهة سرفه
وباسکنجبین جهة خفقان وباب کرفس جهة سپرز ودرد هر علتی بامعاون ومناسبان ان شامیدن بهترست
وقطورا او باروغن کل سرخ جهة کرانی سامعه وبکافور جهة امراض بینی وسعوطا او باب مرزنجوش
ومانند ان جهة شقیقه وصرع وامراض دماغی وغرغره او بارب توت ومانند ان جهة ورم کلو وباب
جهة امراض اعضا تناسل وبیکقیراطا او با دو دانك کل ارمنی ویکدانك زعفران جهة صدمه جکر ومعده
باب کاسنی وعنب الثعلب وطلاء او باروغن کاو جهة کزیدن عقرب وحمول او باروغن زیتون یا زنبق
جهة تقطیر البول واسترخاء مقعد وعذیوط ودلوك او باعسل جهة لکنت ومسوح او باروغن یاز جهة
ومانند ان بر قضیب وانثیان وحوالی ان جهة تحریك جماع وباشربهٔ مناسبه جهة تشدید نافع ومضر بحرورین
ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش در شکستکی اعضا نیم درهم ودر سایر امراض از یکقیراط تا یکدانك وبدلش
تفر الیهود است وارسطو کوید که چون مومیائی خوب را با پیه خوك عنبه کود در کوش اصم مادر زاد کرده رفع کری میکند
مومیائی النبانی دوائیست ساقه جهة حفظ جسد میت از تعفن بمر وعسل وموميا وقفر وامثال ان طلا
مینموده اند وچون اکثر دخمها بلاد مغرب را اب بحر محیط کرفته هرچه را از احیا واعضا موتی را امواج بحر

بساحل رسانیده و میرساند جمال از ابجای ه و مومیا صرف بوده و مینمایند و از رصد الاقالیم
بلیناس ظاهر میشود که حد معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل سیاهان مغرب و چندین
درجه معمور در اب معمورات و افریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیا دو قسم است یکی از جبال و یکی
از قبور موتی که بجهة حفظ جسد بران طلا میکرده اند و ان غیر اعضاء انسانیست اگرچه در جبر کسر نفعی میکند
لیکن شرب ان حرام و مورث کوری و فنا بدن و مضرتها بغایت است **موز** معرب از اسم هندی او بعربی
طلح نامند و درختی و شبیه بنبات ذرة و مربع ساق و تا سه ذرع میشود و برگش دراز و عریض و تا بقدر
دو ذرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و تا نرسد او را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد و شیرین گردد
و ثمرش تا هفتاد در و زمیرسد و موقوف بزمان و فصلی نیست و رطوبة ثمر او لزج و شیرین و مانند
عسل است و در فلاحة مذکور است که چون دانه خرما را در قلقاس غرس نموده تنقیه کنند و سرگین اب
د بمحل غرس بریزند درخت موز میشود و در کرمی معتدل و در دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده
و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون و محرک باه محرورین و جهة لاغری کرده و سرفه
و خشونة حلق و طلاء او با سرکه و اب لیمو جهة بهق و شعفه و جرب و حکه و با ابسکم خربزه جهة کلف و
نیکو کردن رنگ و خاکستر پوست او و پوست درختان جهة التیام زخمها و رفع نزف الدم و ضماد برگش
جهة تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف هضم و مصلحش عسل و شکر و مربای زنجبیل است
مولوبیزانا مرداسنگ سفید کرده است **موقرطس** بلغة عبرانی قطرانست **موم** اسم فارسی شمع است
موقد النار کبریت است **موریون** نوعی از یبروج است که برگش سفید و شبیه برگ چغندر باشد
موم سقی یونانی طرغالست **مونالی** یونانی خانق النمر است **مونیقون** برومی اذار است **مولی** یونانی حرمل العربی است
موق و میون موم است **مورد اسفرم** اس بری است و کوینا اسم فارسی اذخر است **مورامون** بریونیا
موشوق نوعی از سموم قریب به بیش است **موزد** اسم فارسی اس است **موش** بفارسی فاره است **موش**
کور اسم فارسی خلد است **مویز** بفارسی زبیب است **مویزک عسل** اسم فارسی دبق است **مویزک و**
مویز کوهی اسم فارسی مویزج است **مومیای کوهی** قفر الیهود است **موریچه** بفارسی نمل است **موسیر**
اسم فارسی بصل الزنا است **موش دشتی** بفارسی یربوع است **موچه** بلغة اصفهان قنابری است **مو**
هندی شکوفه نوفل است **موتهه** هندی سعد است **مولی** هندی فجل است **موت** هندی لولو است
موت هندی ماش هندیست **موساکنی** هندی اذان الفار است **مور** هندی توتیا است **مونجهه** هندی
کاه دیوس است **مونک** هندی ماش است **مها** بضم اول و بالف اخر و بدستور بیا اخر اسم سنگیست که
از نواحی روم و صعید مصر خیزد و سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ اتش زنه است

از وظاهر میکرده و در خون کرم حل میشود و در جائیکه مغنیسیا هم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی
از ان غیر شفاف و از و صلب تر و شبیه بنمک سنگ میباشد و از او کوبیده ظروف میسازند و ان غیر حجر سلو نیست
در دوم سرد و خشک و با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم است بی المی و حیتاز و با نمک و نوشادر و زعفران
و سرکه و عسل نافع ثقل زبان و از مجربات شمرده اند و مفتت حصاة و مدر بول و تعلیق او بر ران است
جهة عسر ولادت و بر اطفال جهة از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و داشتن او در دست
راست جهة وضع حاجت و ضماد او بر پستان جهة زیاد کردن شیر و رفع انجماد ان مفید است **مهلبیه** بفارسی فرنی
نامند و از جمله اغذیه لذیذه است که انرا از برنج و شیر و شکر ترتیب دهند و اورا دروس بابلی جهة مهلب ابن
مغیره اختراع نموده و بجهة رفع قی طعام که از ریختن سودا بمعده ناشی شده بود کرم و تر و جهة مالیخولیا
و جنون و درد سر یبسی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح موثر است **مهدا** از بوا است **مهلونه** **مهلوک**
اسم هندی سوس است **مهاد** اسم هندی سناء مکی است **مهاور** اسم هندی حاتم است **مهندی** اسم هندی
حنا است **مهو** هندی عسل است **مهرکیاه** اسم فارسی یبروج الصنم است **مهره مار** اسم فارسی حجر الحیه است **املیلج** اسم
عربی است و یونانی لوطوس نامند درختیست قریب بجوز رومی و برگش باریکتر و از او بیشتر و شبیه به بید
کرفس و چوبش مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه و از دانه کنار کوچکتر و بانندی
در دوم کرم و خشک و مقوی معده و کرده و منقی رطوبات و حقنه با نشاره چوب او جهة قرحه امعا
و ضماد او را جهة داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهة استحکام موی و دانه اش
جهة سرفه نافع و بیخ شاخ او را چون سه روز برادة صلبه به بندند و هر روز تجدید نمایند درد دندان
و فتق مجرب دانسته اند **میعه سائله** اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و انچه از درخت تراوش
کند اشقر مایل بزردی و بقوام عسل می باشد و بهترین اقسام او و هرچه از افشردن اجزای درخت حاصل
میشود مایل بسرخی و غلیظ تر است و انچه اب او را بطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی به میعه یابسه است
و مولف کتاب مرشد کوید که یکنوع او سفید می باشد و یکنوع سرخ و محمد بن زکریا کوید که ان صمغ درختی است
مسمی به بهود در بلاد شام شبیه بدرخت به و قوتش تا ده سال باقیست در سیم کرم و در دوم خشک و محلل
ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضا باطنی و سه درهم او با چهار وقیه اب کرم مسهل
قوی بلغم و جهة جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و ریه و استسقا و سپرز و کرده و درد کمر و ورکین و مثانه
و کرفتگی اواز و طلاء مطبوخ او بروغن زیتون جهة ماننکی و لذعهای بارد و خدر و کزاز و رعشه
از مجربات و بخور او جهة درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور ان جهة امراض کوش و ریاح غلیظه و
فرزجه و بخور او جهة احتباس حیض و طلاء او جهة جرب بهترین ادویه و با ضماد است نقرس و مفاصل مقوی

المیم مع الیاء

بملان و مصدّع و مصلحش مصطکی و شربتش از یکمثقال تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و عنبر
و نزد بعضی بوزن او قطران و ثمن ان زفت رطب است میعه یابسه نزد بعضی ثفل اجزاء درخت
که سایله را از ان افشرده باشند و نزد بعضی اب مطبوخ ان و گرمی و خشکی او زیاده و در دهن افعال مانند
سایله و با قوت قابضه و حمول او مدر خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جهة رفع انضمام رحم و صلابت
ان و بخورش جهة رطوبات دماغی و لقوه و رفع ضرر هواء و بائی مؤثر و مصدّع و مصلحش بازیانه
و بدلش جاوشیر و قدر شربتش تا دو مثقال است میفختج معرب از می پخته فارسی است و بعربی عقید العنب
نامند و ان اب انگورات که در طبخ زیاده از دو ثلث ان نبوزد و غلیظ گردد و ان مایل بترشی میباشد
و در گیلانات دوشاب ترش گویند و چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین میگردد و از ادو شاب
گویند و مذکور شد در دوم گرم و در اول خشک و محرّک باه و ملیّن طبع و موافق سینه و ششها و ابله
و حصبه و در محرورین اکثار او مولّد صفراء غلیظ و مصلحش اب میوهاء سرد و تر و بباشد و شاب
انگور است میاسنون نوعی از زبد البحر و بفارسی کرم ایوب نامند جهة احتباس حیض و حصات و درد گرده
و سدد و استسقا نافع و در سایر منافع مانند زبد البحرات میبه اسم فارسی شربتست که با شراب
و یا اب انگور و دوشاب انگوری ترتیب دهند میفختج مدبّر می پخته ایست که با شکر و عسل بار دیگر
جوشانیده باشند میفختج مفرّح می پخته ایست که در مدبّرات هیل و جوز بوا و قرنفل و امثال ان
اضافه کرده باشند مویزج زبیب الجبلات میجوش اسم فارسی شرابیست که با سنبل رومی و سنبل هندی
ترتیب داده باشند میلطون معرب است میغوسیون شوکرانست میسوس شراب سوسنست میبهان ابره
و نزد بعضی اقحوان میخک اسم فارسی قرنفلست میمون اسم فارسی قردست میمهل بهندی جوز
الکوثل است امیتی بهندی حلبه است نانخواه اسم فارسی او زنیان نیز نامند و بعربی کمون ملوکی گویند
و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون و از ان کوچکتر و اشقر مایل بزردی و تند بوی و با حرافت
و تندی طعم و قوتش تا چهار باقیست در اول سیم گرم و خشک و مجفّف و مدر بول و حیض و عرق
و تریاق سموم و محلّل ریاح و رافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص ریحی
و انچه بدواء مسهل باشد و منقی چرک و لزوجات سینه و جهة رفع عادت تا پیون و مضمضات
و عسر بول و حصات و قی و غثیان و اروغ بد بوی و تخمه و فساد اشتهاء و تبهای مزمنه خصوصا ربع
و سردی احشا و بهق و برص و با عسل جهة احتباس حیض و بول مبرودین و کرم معده و حبّ القرع و با سکنجبین
جهة محرورین و جهة جمیع امراض رحم و کسی که اطعمه بنا یقه او لذیذ نباید نافع و ضماد او با سفیدی تخم
مرغ جهة ناف برامده مجرب و با عسل جهة درد جمیع اعضاء و تحلیل ورم ان و از مجربات خصوصا با طین

نیمولیا

نیمولیا و بدستور در رفع خون منجمد تحت جلد بیعدیل و با ادویه برص و اثار معقوی فعل ان و بار و غنها
جهة شور لبنیه و با نمک و ترمس و زعفران جهة ورم انثیان و نطول اب او جهة رفع درد گزیدن عقرب
سریع الاثر و قطور او جهة گرانی سامعه و بخور و فرزجه و حقنه او جهة تنقیه رحم از رطوبات بدبوی
نافع و خوردن و طلا نمودن برین بالخاصیّه مورث زردی جلد و شرب سه مثقال او که در یکرطل
شیر جوشانیده و بنصف رسیده باشد با یکوقیه شکر که بر بالای طعام خورده شود باعث فربهی
کرده و ناشتا خوردن همین رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات و مصدّع محرورین و مصلحش کثیرا
و مقلّل شیر مرضعه و مصلح ان ترمس و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در غیر تسمین شونیز است
و عرق نانخواه جهة فالج و رعشه و امراض عصبانی مف... نفس باد و رعاف رفع میکند و چون با ازار جینی
و کاوزبان عرق بکشند در تفریح نایب مناب خمرات و روغن او که بقرع گرفته شود بهترین ادویه
ریاح و دردهای مزمن و اورام بارده است و چون در اب لیمو بقدر یک پیل انگشت او را بپوشانند بخیسانند
و خشک کنند و تا هفت بار تکرار نمایند جهة اعادهٔ اشتهاء مایوسین مجربست نارجیل او را جوز
هندی نامند درختش مانند درخت خرما بعد از هفت سال بار میدهد و تا صد سال بار میدهد
و تا صد سال عمر میکند و در وانی میباشد شیرین و مانند شیر و لذیذ و چون در اول طلوع ثمر او شاخ او را
یا ثمر او را بریده کوزه بران نصب کنند اب در ان ظرف از یکرطل تا پنج رطل جمع میشود و او را سندی نامند
و حلاوة او تا یکروز باقیست و در ناسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمراست و بعد از یکروز مانند سرکه
ترش میشود و ابی که از شاخ نارجیل برکه قسم تار است باین قسم گرفته شود طاری نامند و لیف درخت او
منقتها فاسد و مندرس نمیگردد و ظروفی که از ان ترتیب دهند حیوانات موذی بیراهمیش مظروف ان
نمیکردند و نارجیل در اخر دوم گرم و در اول خشک و متکرّج او بسیار گرم و خشک و با رصحّت ابدان
گرم و تر و سرکه او در اول گرم و در سیم خشک و مغز نارجیل مولّد منی و مسمّن کرده و مسمّن بدن مبرودین
و مدرّ خون و جهة تقطیر بول و سردی مثانه و درد مفاصل مزمن رخو شیر با دهان و دفع مواد بارده
بلغمی و سوداوی مانند فالج و جنون و امثال ان و ضعف جگر و قروح باطنی و بواسیر و با شکر جهة
تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او دیر هضم و مولّد خلط غلیظ و مصلحش شکر
و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوهای ترش و لیمو و فاسد متکرّج ان مورث غثیان و غشی است
و قدر شربتش از جرم او تا سه مثقال و از اب او تا سه وقیه و شراب او جهة جنون و مالیخولیا و تقویت باه
و سرکه او مسهل کرم شکم و حبّ القرع و جهة تقویت هاضمه و نرم کردن لحوم موثّر و خاکستر پوست او
جهة دندان و کلف و نیکو کننده رخسار و نمش و رفع جرب و حکّه و با حنا مقوّی موی و روغن او که گرفته

وجوشاینده وازان اخراج کنند شربا وضمادا وجهة تقویة شهوة وتولید پیه کرده ورفع درد مثانه و
ریاح ان ودرد کمر وزانو وبواسیر وتحریک باه مفید وشربتش تا سه مثقالست **نارجیل بحری** ثمریست
غلاف‌دار مانند نارجیل وبقدر خربزهٔ وطولانی میباشد ومنبت او معلوم نیست واز روی دریا اخذ میکنند
ومغزش سفید مایل بزردی وسطبر وبسیار صلب وپوستش تیره مایل بسرخی مانند نارجیل وغلافش
سیاه وسطبر وخوردن اب از غلاف او رافع سموم ومضرت آنهاست واو مقوی قوی وبکیفیت اطلاع کرده بر
روی سنگ ساییده باشند در رفع سموم هوام وافعی وافیون وامثال ان مجربست وقوی‌تر از تریاق
کبیر وعلامت خلاصی از سم دفع قی است باید تا قی کند مکرر وضماد او بر موضع گزیدهٔ عقرب
وزنبور وهوام رافع الم انست که در ... وبقدر یک برنج در هفته یکی دوبار با گلاب بنوشند حافظ
صحت ورافع ازبتهاء مرکبه وبارده وفالج ومفاصل بلغمی ودافع مضرت هوای وبا واختلاف آبهاست
وجاذب اخلاط ردیه از عمق بدن ودافع اوست بتکرار قی وچون در بدن خلطی نباشد تحریک قی نمیکند
وگویند زیاد او قتالست **نارنج** معربست از نارنگ فارسی است ریشه وپوست درخت وپوست نارنج
وشکوفه وتخم او در دوم گرم وخشک وترشی او در آخر دوم سرد وخشک وبالزوجیت که موافق سینه
ونزلات وسرفه حاره است در برگ وپوست او تفریح عظیم وجمیع اعضاء او در همه امور بهتر از ترنج
وضماد پوست زرد او با سرکه جهة درد سر مجرب وشرب یکدرم ونیم او که خشک کرده باشند با اب گرم جهة
پیچش واخراج کرم شکم دق وغثیان از مجربات وضماد پختهٔ نارنج مهرای بتمامه جهة جرب وحکه وجوشیدنها
سر ونرم کردن موی وجلد بدن بسعید بل وبوییدن او وبرگ ان رافع طاعون وفساد هوا واب ...
پوست وشکوفهٔ او جهة عسر ولادت مجرب وحمول او مدر حیض وشرابش رافع سم عقرب وهوام
وترشی او با شکر مسهل صفرا ومدر ان ورافع خمار وامراض حاره عصب غیر صحیح واکثار او مضعف
جگر ومصلحش عسل وشکر ودو درهم از تخم مقشر او تریاق گزیدن جانوران وبدستور شرب لیتیهای
باریک درخت او با شراب همین اثر دارد ودر سایر منافع مانند ترنج ولیموست وضرر نارنج باعصاب
کمتر است وروغن نارنج که پوست او را با شکوفه وروغن کنجد سه هفته در افتاب گذاشته باشند
در جمیع افعال قوی‌تر از روغن ناردین ودو مثقال ان پادزهر سموم باردهٔ حیوانیست وبوییدن
شکوفهٔ او مقوی دماغ ومحلل زکام وعرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم وخشک وجهة ضعف
دماغ وتفریح وتقویت اشتها وباه وسدهٔ مصفا ونزلات ودرد سینه وقولنج ریحی وپیچش وخفقان
وغشی ومداومت او هفت روز روزی دو وقیه با شکر وربع درهم مرجان جهة رفع سنگ از مجربات
وباب کرفس جهة اخراج سنگ مثانه وگرده وشرب او ناشتا جهة قطع اسهال رطوبی نافع وحمول او ...

مانند
غلافش صح

جهة

جهة اصلاح رحم وباشیرهای مادیان جهة اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند واکثار بوییدن او مورث صداع
وهوا مضر عرق بهار است ومصلح او گلاب وقوتش در ظرف مس تا هفت سال باقیست ودر شیشه تا یکسال
نارقیصر اختلاف عظیم در باو واقع است وانطاکی گوید نباتیست باریک ساق وبرگ سرخ وگلش مایل بزردی
وخوشبو واز روم اورند ودر مصر اورا ساق الحمام گویند وانچه در کتب هنود معلوم میگردد قسمی از
هیوفاریقون را که دادی رومی گویند بلغت ایشان ناکیسر نامند واو مفرح ومقوی اعضا وباه ومنافع
بسیار است چنانچه در هیوفاریقون مذکور میشود وظاهر انست که معرب از ناکیسر هندی باشد وبجهة سرخی
ساق نارقیصر ودر مصر ساق الحمام نامند **نارمشک** اسم فارسی شکوفهٔ نباتیست سرخ مایل بزردی
واز عود بزرگتر ودر شکل شبیه بانار کوچکی که گلش نخته باشد ودر خراسان کثیر الوجود است ودرخت
او بقدر درخت انار وچتری ونزد بعضی او نارقیصر است چنانچه ناردینند وان اصلی ندارد چه در سفوف ارسطو
هر دو مذکورند وان در اول دوم گرم وخشک ومانع صعود بخارات بدماغ ومقوی دل وجگر ومعده
وامعا وملطف اخلاط ومانع تحلیل ارواح وجهة مالیخولیا واسهال ونزف الدم وضماد او جهة عرق
وتجفیف زخمها نافع ومضر مثانه ومورث زردی رخسار ومصلحش روغن بادام وکاسنی وقدر شربتش
دو مثقال وبدلش نیم وزن او پوست پسته وبوزیدان وزنجبیل وسه ربع ان سنبل الطیب است **ناطف** بغدادی
حلوای قبیده نامند کثیر الغذا وموافق سینه وریه وسرفه وخلط بلغمی ومسمن بدن وجهة انضاج
سودا بعده نافع ومضر محرورین ومصلحش ترشیها است **نارفارسین** ابن جزله گوید چون مزه را بتوعات
مغشوش کنند باین اسم مسمی است وبغدادی نار را بمعنی انار فارسی که رمانست حمل کرده ووجه تسمیه را
نفهمیده وممکن است که بمعنی اتش باشد چه مزه مغشوش بتوعات از جملهٔ سموم ودر احراق خلط مانند
اتش است چنانکه نار فارسی اسم مرضی حاریست **ناقوخ** بلغت بغداد اسم بیخ دلبوث است **ناقیب** اسم یونانی
ناردشتی است **ناموس** تو است **ناردین بری** شامل اسارون وفو است **ناردین** اسم یونانی مطلق سنبل است
ناردین اقلیطی سنبل رومی است **ناعمه** بلغت اندلس لسان الابل است **نافد** بلغت اهل اکیر نبتی است **نارکیوا**
مارکیواست ونزد ابن بیطار دو چیزاند وان تعریف او ظاهر نمیشود که دو چیز باشد ونزد بعضی تخم
زبدیت **نالک کیسر** اسم هندی کبابه است **ناکیسر** بلغت هندی قسمی از هیوفاریقون است **ناریل** بلغت هندی
نارجیل است **نانا** بهندی نعنع است **ناکدون** بهندی عود الحیه است **ناخن پریان** و**ناخن دیو** اسم فارسی اظفار
الطیب است **نان کلاغ** اسم فارسی خبازیست **نان سنگک** بفارسی خبز الملة است **نان بخیم** خبز الکعک است **ناندو** عنی
خبز القطایف است **نان سپوس دار** خشکار است **نان بی سپوس** خبز الحواریست **نان کسمه** خبز الطابونست
نان تنکح خبز الطابق است **نان کماج** خبز الفرنیست **نازو** اسم فارسی صنوبر بری است **نارکیل** نارجیل است **ابلیندا** اسم عربی

النون مع الباء

جمیع مسکرات ما یع ابغیر خمر و هر یک بنامی مخصوص هستند و فقاع قسمی از وست که از اب نان و سایر میوه‌ها و حبوب
ترتیب دهند و انمقدار نگذارند که بجوشد و مسکر گردد و هرگاه مدتی بگذارند از ان ممتنع نامند
و انجمله نبیذ است و مجموع نبیذ محرق خون و مبخّر و مضعف دماغ و مکدّر حواس اند و اقسام او از مویز
و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرّت و ارزن و سنجد و امثال ان ساخته میشود و طریق
عمل ان نزد متقدمین انست که هرچه از مویز و خرما و سنجد و امثال ان باشد بچهار برابر اب
یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف و را بجوشانند تا ثلثان برود و بعد از ان
در ظرف کرده سر انرا محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متاخرین اب پنج مثل ان و جوشانیدن
بقدر نصف است و هرچه از حبوبات سازند باید ان مقدار بجوشانند که با اب یکسان گردد با سه مثل ان
شیرینی که خواهند مثل شکر و عسل و امثال ان امیخته بعد از یکهفته صاف کنند و بعضی جهة تقویة
و اصلاح ان از مفرحات و مقویات مانند جوزبوا و دارچینی و زعفران و عود و غیره از هر یک بقدر یکدرهم
بازاء هر ده رطل در پارچه بسته از اول جوشیدن تا اخر صاف کردن ان اضافه مینمایند و هرچه
از عسل و شکر و امثال ان ترتیب یابد باسه مثل ان اب بجوشانند تا ثلث یا نصف او برود
و هرچه اب نی شکر و امثال او باشد بدون اب بجوشانند تا ثلث برود و بدستور جهة تقویة
ان اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند **نبیذ الزبیب** بفارسی نبیذ اب نامند
در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفتح سدد و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است
و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه و مسخن
گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استسقا است و چون حماما
در حین جوش اضافه نمایند جهة جوع بقری و تقویة بدن و هضم مفید است **نبیذ العسل** شراب عسل است
در سیم گرم و در دوم خشک و محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و حواس
و جهة امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور میشود ساخته شود افضل از همه
دانسته اند عسل ده جزو و نان خشک یکجزو و جوزبوا عشر ان تنها و قرنفل از هر یک نصف عشر
نان زعفران سدس عشر مجموع را در اب بجوشانند تا اثری از نان نماند پس صاف نموده بقدر عشر او
عسل تازه اضافه نموده بجوشانند تا ثلثان برود **نبیذ السکر** شراب شکر است لطیف تر از مویز
و بکرمی او نیست و موافق ناقهین و سوداویست و انچه از اب نی شکر سازند محرق اخلاط و مولد
صفراء کرانی و بخاری دانسته اند **نبیذ التمر** شراب خرما یی نامند گرم و خشک تر از مویزی و مولد بوی
و جذام و خنازیر و سرطان و موافق بیرانست و هرچه از بسر بلح سازند در اول گرم و در دوم خشک

و بعد از وکا

و بهتر از خرمایی و قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز ابهتر سایر نبیذها است **نبیذ السیلان** شرابی
و دوشابیست که از شیرهٔ خرما سازند و در افعال مثل شراب خرمایی است **نبیذ الاذر** بفارسی بوزه نامند و در
مصر مزر گویند و ان شامل نبیذ ذرت و ارزن و جو و گندم و سایر حبوبات و ان حابس طبع و نیکو کننده
رخسار و محرک اشتها و بیامت کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک انست و مورث
سل و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و انچه از جو ترتیب دهند فقاع و بی تقویح و مسهل
و مدر و مفسد باه و هاضم است و بوزه از رق و ذرت نیز مانند اوست **نبیذ الفواکه** شرابیست که از اب
میوه ها بعمل ارند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال ان بهتر از نبیذ حبوب و مسکر و سریع الفنا
و نفاخ و مصلحش عسل و ادویهٔ حارهٔ خوشبو است **نبق** بار درخت سدر است و مذکور شد و بفارسی
کنار نامند **نبات اللثه** راس است **نبات الرعد** فطر است **نبات الاشنه** شیبه است **نبات** اسم فارسی

النون مع الجیم والحاء

نانیدست **نجم و نجیل** اسم ثیّل است و هر گیاهی که بی ساق باشد بعربی نجم نامند **نجب** اسم جنس پوست
نباتاتست و اسم مخصوص سلیخه است **نجناق** اسم هندی نوعی از بیش است **نحاس** بفارسی مس نامند و نوعیکه
در معدن متکون میشود مس درست گویند و روی عبارة ازوست و بعربی صفر نامند و بیونانی
طالیقون نامند و ان زرد و درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعیکه از گداختن سنگ
خاص بهم رسد بعضی از ان مایل بزردی و اکثر ان سرخ میباشد و از نحاس مراد همین نوع است و چون او را
با عشر ان روی توتیا بگدازند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع گویند و چون صفر
مخلوق قلیل الوجود است ابنا بران مصنوع او را باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بگدازند
بفارسی سفید روی و مفرغ نامند و چون با روی توتیا و قلعی ممزوج کرده مسمی بجامست و او در سیم
گرم و خشک و محلل او مسهل ماء اصفر و طلای او جهة جرب و حکه و سستی بدن و رفع ماندگی
و تحلیل اورام نافع و چون در سرکه چند روز بگذارند و حنا را با ن سرکه ضماد نمایند در رفع زکام
و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا از ظرف بی قلعی ان خصوصا
ترشیها و لبنیات و در قلعی داد و مدتی گذاشتن غذای گرم جایز نیست و انچه مس را سفید و پاک کند
تافتن صفایح دقیق او و ترشیها مکرر و انداختن است خصوصا اب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از
تنکار او رافع مخلطات است و تخم بادنجان با زود گداختن او **نحاس چینی** طالیقون مصنوع است **نحاس**
قصی سرخ مایل بزردی است **نحاس محرق** روسختج است **نحام** نوعی از طیور ابیست و بترکی و فارسی انقود نامند
از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مایل بزردی است و لحم او فربه میباشد
گرم و تر و دهنیت او غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مضر محرورین و مصلحش

و در بعض هم

در سرکه پختن وفایند بعد از و تناول نمودن ناغل زنبور عسل است در دویم کرم وخشک وطلاء رطوبه

او رافع درد کزیدن زنبور ومحلّل ورمها است اوچون بچه پر بنا ورده او را در سایه خشک کنند و یکدرهم

او را با پالوده او دکندم که ده مثقال وشکر پنج مثقال بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه کند و مجرّبست

النون مع الخاء

نخاله سبوس جو است واز مطلق او مراد سبوس کندم واو از کندم خشکتر وحرارتش کمتر وجالی

وملیّن طبع واب مطبوخ او با شکر وعسل جهة سرفه وربو وخشونه سینه وتغذیه ناقهین نافع

ونان او قابض ومجفّف رطوبة معده وضماد مطبوخ او در شراب وامثال ان جهة تسکین درد

پستان وورم ان که از انعقاد شیر باشد و با نمک کرم جهة کزیدن عقرب وافعی وتحلیل ریاح اعضا و

مطبوخ او در سرکه جهة نمله ساعیه وجرب متقرّح واورام حارّه وباد وغن زیتون وسرکه جهة ضربان

مفاصل ومطبوخ او در اب برک ترب جهة درد کزیدن عقرب وبخور خیسانیده او در سرکه جهة

زکام نافع ونطول نخاله جو جهة حکّه وبخور نخاله عدس جهة رفع قمل ورشک وبخور نخاله باقلی جهة

منع ریختن شکوفه درختان ازموده است نغاع بفارسی مغز حرام نامند در جمیع افعال قریب بدماغ وملیّن

النون مع الدال

صلابات ودرچرک اوردن زخمها بعید است نخود اسم فارسی حمّص است نخود الوندی ونخود مریم

بلغة اصفهان زراوند مدحرج است ند بفارسی کشته نامند ومخترع ان بختیشوع است ومقوی دل و

حواس ومحرک باه ومصلح هوا وباء ورافع زکام است بخوراً وشرباً وطریق عمل ان در دستور العلاج اول مذکوراست

النون مع الراء

نرع صعتر بریست ندی کاکیرا اسم هندی سرطان نهریست نروک اسم فارسی بحیت شبیه بلعبه

بربری واز ان بزرکتر وسفید واز کرمان خیزد وامین الدوله کوید که محمد صالح بن خیرواد که در جبال

کرمان خصوصاً جائی که پلنک بسیار میباشد در اول بهار بنفسه میروید وبرکش شبیه برک خربزه

وچون بقدر شبری شود شکل برک منقلب کردد بنا بران در ان وقت انمکان را انشان میکنند

وبعد از خشکی کیاه ورسیدن بیخ او بان نشان میجویند وبیخ را اخذ مینمایند وعلامه خوبی او

انست که چون بر بالای دیک جوشان بکنار زند در ساعة از جوشش باز اید وچون در تنور اندازند

نان ها از تنور بریزند واز خواص اوست که چون پلنک از زاییدن بسیار ازار میکشد هرگاه از ان

بخورد دیکر حامله نمیکردد وهرچه را پلنک جسته وخورده باشد تا سال دیکر از ان مکان ان

بیخ میروید وباسبزی بسیار بخلاف انچه پلنک ورا نیافته باشد چه ان سفید است ودر سرکین پلنک

هم کاهی یافته میشود وبدستور در فرج ورحم ان چون دو شعیران تا یکطسوج زن بخورد ویا فرزجه

نماید یا تعلیق کند هرکز ابستن نکردد واکر مرد تعلیق نموده مباشرت کند بدستور مانع حمل است

وذرور تعلیق او جهة رفع خنازیر وریح الشوکه مجرّب دانسته اند وزیاده از یکطسوج او مورث

لاغری بافراط ودرد داشتن ان باعث سرعت ولادت است وچون بر ناصور بندند جرم او زیاده شده

ناصور کمتر می شود وبتجدید او رفع ناصور بالکلیه مینماید نرجس معرب از نرکس فارسی است وقد یقال بالعربی عبهر وعبهر

بستانی نامند وچون پیاز او را بشکل سیب شق کرده غرس نمایند قدحی مضاعف کردد در دویم کرم و خشک

وتخمش بسیار ودر سیم کرم ودر اوّل تر وقوتش تا سه سال باقیست وجاذب وکشنده اقسام کرم شکم

ومحلّل قوی وشرب بیخ مطبوخ او بغایت مقی خصوصاً با عسل ومنقّی رحم ومسقط جنین زنده ومرده

ومخرج هرچه در معده جمع شده والتیام دهنده زخمهای ظاهری وباطنی وضماد بیخ او جهة التیام

جراحات عظیمه وتر وربلط وعصب مقطوع بعید است ومسحوق او با عسل جهة دردهای مزمنه مفاصل

ونقرس وبا کرسنه وعسل جهة شقیقه قروح وکشودن دبیله دشوار نضج وبا ارد کندم جهة اخراج

پیکان وامثال ان از بدن وبا سرکه جهة داء الثعلب وبهق واثار جلد وبتنهایی جهة قوی کردن قضیب

وبرمادون احلیل جهة رفع عنینه از مجربات بشرطی که او را سه روز در شیر خیسانیده خشک

کنند وضماد او جهة سعفه ومنع نزلات وشکستکی اعضا نافع وذرور او قاطع خون جراحات

والتیام دهنده زخمها ورافع سبل وناخنه وبوییدن ان جهة درد سر بارد وکشودن سدّه دماغ

مفید چنانکه جبرئیل ابن بختیشوع کفته که هرکه خواهد در زمستان زکام بهم نرسد مداومت

ببوی نرکس نماید ومضر محرورین ومصلحش بنفشه وکافور ودر سایر افعال مانند بیخ اوست وشربتش

یکمثقال وتخم او بقدر نیم مثقال محرّک باه ما یوسین وبا سرکه رافع نمش واثار وفرزجه بیاز ممدّ حیض

ومخرج جنین ومنقّی رحم وروغن نرکس که مکرّر کل او در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلّل و مسکّن

درد سر سوداوی وریحی ومفتّح فم رحم ورافع درد کان وموافق امراض عصب است نرنیقس بولکوید

نباتیست که مانند حنظل جوف او تخم دارد باحرارت و بسیار خشک وعفص ومایل بلیلنان بارد وعفصا

مدرّ عرق وضماد او با شراب جهة کزیدن افعی وسعوطا وجهة بدبویی بینی وقطع رعاف بسیار مؤثر

ومغز او قاطع اسهال است نزد درخت غاراست نزبی بهندی جدوار است نزم اهن اسم فارسی حدید

النون مع السین

انثی است نسک اسم فارسی عدس است نسرین کل سفیدیست کوچک ومضاعف ودرخت او بقدر درخت کل

سرخ وبسیار خوشبو واو را کل مشکی ودر بعضی بلاد کل عنبری نامند ودر دشت وکوه بسیار شد

ودر بلاد حارّه تا اول اسد دوام میکند وعرق او بوی ندارد چه از جهة اطفاء اتش رفع ان میکند معتدل

الحرارة ونزد بعضی در دوم کرم وخشک وبوییدن او مقوّی دل ودماغ وحواس وساییده او در نخله

باعث خوشبویی ان واو مدرّ حیض ومسهل بلغم وسودا ومنقّی سینه وعطسه ارنده ومفتّح سدّه دماغ

ومحلّل ریاح وموافق حکر وجهة قولنج وغثیان وبرقان وفواق وضماد او جهة کلف واثار وبدبویی عرق

ورفع بد بوی نوره وسقوط حانه بواسیر ومنع اشتداد داء الفیل وباحنا جهة تقویة موی وقطور
او با روغن زیتون جهة کرم کوش ورباح ان وسنون ومضمضهٔ او جهة درد دندان نافع وازیکدرهم
تا چهار درهم ربّ او مسهل قوی وبما ومشیم مثقال تا یکمثقال او وازاول حمل تا یکسال مانع سفید
شدن موی دانسته اند وانطاکی بجهة این امر هر روز ده مثقال تا پای شکری او را از کتاب تجربه بیان
نموده وروغن او که بدستور روغن نرکس کرده صحیح باعتدال ومقوی دماغ بالخاصیه رافع ذات الجنب
بلغمی وسوداوی وقدر شربتش تا یکوقیه است **نسر** بفارسی کرکس نامند وبترکی بخیر از سباع طیور وبزرگ
جثه ودرونك قریب بعقاب ومایل بسرخی است وکویند دریکروز زیاده برده هزار فرسخ قطع میکند
بدلیل انکه بچه او را بزعفران الوده‌اند واو کمان براق کرده دریکروز سنك یرقان را ازسر اندیبا ورده
ومسافتان در رفتن ومراجعت نموده زیاده برده هزار فرسخ شده باشد وازخواص اوست که بجهة
حرارت در وقت خواب یکچشم را نمی پوشد وتا هزار سال عمر میکند ودرسالی زیاده بریك تخم ویك
بچه نمیکند در سیم کرم وخشك وکوشت او محلل ریاح غلیظه وقولنج ایلاوس ومفتح سدد ومفتت
حصاة وقاطع بلغم وردی الغذا وغلیظ ومصلحش دارچینی وشرب پیه او جهة سرفه وضماد آن جهة
مفاصل وقطور او جهة کری قدیم کوش وخون وزهرهٔ او قاطع بیاض ورفع نزول آب وظلمة بصر
وجرب چشم وسرکین او جاکلف وخاکستر موی او رافع جرب وحکه وقروحست ومحمد بن زکریا کوید
که طلاء بیضهٔ او در غرض سه روز بیا مقوی قضیبست وهرپارس کوید که سعوط دماغ وزهرهٔ او
از مریك بقدر نیم دانك ومثلان قطران وروغن زیتون رافع جنون وجذام او از مجربات شمرده‌اند
نسج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت نامند ودرحرف عین کذشت **نسرینا التباع** کل علیق
العدس است **نسوت** هندی تربداست **نسری** هندی نباتست **نسورا** هندی سپتانست **نسترن
سفید** اسم فارسی وردابیض برّیست ودرافعال بغیر از تفریح وتقویت دل مانند نسرین است
نسترن زرد ورد اصفر بریست
النون مع الشین
نشا بفارسی نشاسته ویونانی امولون نامند واو را از کندم
خیسانیده که بحد تعفن رسد وپوست او بازشود از پوست جدا کرده صاف نموده خشك میکنند
در اخر اول سرد وخشك ونزد بعضی سرد وترست ومغری ورادع وقابض وموافق امعا مصلح
ادویه تند وحابس اسهال وخون خصوصا بوداده ان وباشکر وروغن بادام که نیم کرم بنوشند جهة
خشونت حلق وسرفه ودرد سینه وسل وقطع خون بواسیر وحیض وحریره او با [illegible] جهة نفث الدم
ورفع افراط عمل دوای مسهل وحقنه او جهة قرحهٔ امعا وطلاء او با زعفران جهة کلف وباسرکه
جهة خنازیر واورام حاره واکتحال او جهة دمعه وقرحه وجرب ومنع ریختن مواد بچشم وباشیر دختران

وبلغیر

وباسفیدی تخم مرغ جهة خشونت پلك وحرارت رمد نافع ومقلل منی ومسدد ودیر هضم ومصلحش
شیرینها وکرفس وقرنفل وبدلش برنج مغسول وغبار الرحی وشربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال **نشا**
اسم چیزیست که از اشجار دیوهان وساییدن جدا کرده ویا بجهت کرم زدن غباری از وبهم رسد وخشك او
نبت یا اصل ان چوب بیشتر کمهٔ ان قابض وجابّ ومنقی زخم اند وضماد محرق مجموع که با وزن او الیون
سوزاینده باشد باسرکه مانع زیاد شدن قروح ساعیه اکله والتیام دهندهٔ زخمهاست وبجرب شمرده‌اند
وخواص جربك در اصل ان مذکور است **نشفا** اسم عربی بیخ مرجانست وکویند غیر اوست وان سنکیست سبك وپر
سوراخ وماننده اشیاء نبود وسرخ واز سواحل دریای حبشه نواحی مکه معظمه خیزد وخشك تر از بسدو در
التیام زخمها وباشد در قطع خون قوی تر از ان ودر سایر افعال مانند اوست **نشاه** اسم عربی اسفنج است
نشاسته اسم فارسی نشات ونشاستج معرب اوست
النون مع الضاد والطاء والعین
نضار اسم ذهبست ودرخت کز کوهی را نیز کویند
نطرون بورق احمر او کذشت **نعنا** بفارسی شترمرغ نامند ومعروفست ودر اخر سیم کرم وخشك وکوشت
او محلل ریاح وبلغم ورافع لقوه وفالج ودرد مفاصل وامثال ان وحذر واستسقا وجمیع امراض بارده
وبطی الهضم ومضر محرورین ومصلحش سرکه وروغن وطلاء پیه او محلل اورام مزمنه واستسقا وتهیج
اطراف ورافع سم عقرب وباعث سرعت حرکت اطفال وچون بدین بمالند اقسام مارازان بکریزند
واکر نزدیك او شوند بحس کردند وشربان باعث زود تکلم کردن اطفال وسرکین او رافع کلف واثار
وخاکستر موی او رافع اکله وازخواص اوست که از بلع کردن اخکر واهن تفته ومس تفته متضرر نکردد **نعنع**
معروفست ولطیفترین نباتاتست ودرهمه افعال قویتر از پودنه ودر اخر دوم کرم وخشك وبغایت مقوی معده
ودل وقوة ماسکه وهاضمه ونفخ معده ومفتح ومرقق خون غلیظ ومحلل مواد بارده ورباح معده
ومحرك باه واروغ وکشندهٔ اقسام کرم شکم وابا او باسرکه قاطع نفث الدم وشرب دو سه شاخ او باآب
انار ترش مسکن فواق وغثیان وقی وهیضه ومشهی ومسکن درد معده وخفقان معدی ووجع الفؤاد
وجهة درد سینه وپهلو ونضج رطوبات قصبه ریه وسینه وتنقیهٔ ان مفید خصوصا چون با پرسیاوشان
بجوشانند وچون دو سه شاخ او را در شیرها اندازند مانع انجماد ان وباسرکه وترشیها رافع ضرر انست واعصاب
وبا البنیات رفع مضرتان میکند وضماد او مقوی معده وباارد جو جهة جراحات وادرار فرود ن شیر منجمد
در پستان ونضج دمل وبانمك جهة کزیدن سك دیوانه ومضوغ او جهة کزیدن عقرب وتنها جهة بواسیر
بغایت نافع ورافع درد سربارد وباموبیزج جهة ورم انثیان ودرد ان وحمول او قبل از جماع مانع حمل وقطور
او با ماء العسل جهة درد کوش وسعوط یکدانك از عصاره او باروغن کل سرخ تا سه دفعه جهة خنازیر
بحدی که بنظام کرده بغایت موثر وکویند مولد سدد است ومصلحش کرفس وبدلش پودنه نهری وشربتش تا ده مثقال است
النون مع الغین
نغر

النون مع الفاء

بضم اول وفتح غین معجمه اسم جنس عصفورست ونزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون وبپا کوچک
ودنباله او بسیار کوتاه ودائم الحرکه وکثیر الصوت ودرتنکابن حجیره نامند گرم وخشک ونمک سود قدید او جهة اسهال
وغیر نمکود جهة عسر البول وسنگ مثانه وکرده بغایت نافعست نفط دهنیست که در بعضی بلاد
اززمین میجوشد وسفید وسیاه میباشد سفید او لطیفتر وگرم تر وسیاه او بتقطیر سفید میشود ودر
چهارم گرم وخشک وقویتر از اکثر روغنها ومفتح وسریع النفوذ ومدر حیض ومخرج جنین
وجهة جمیع امراض بارده شرب وطلاء او نافع خصوصا جهة فالج ولقوه ورعشه وکزاز وتعقد عصب
وسستی ان وبواسیر ویرقان وسپرز ودربو وسرفه کهنه وحصات واخراج کرم معده ومقعد ودفع
سموم وتحلیل ریاح احشا وپیچش ودرد مفاصل واکتحال او جهة نزول اب وبیاض وقطور او جهة کری
ورياح گوش وفرزجه وبخور او جهة سردی رحم واختناق ان ومضر محرورین ومصلح ان خشخاش
وسرکه ومضر ریه ومصلحش کثیرا وقدر شربتش از سفید او دو دانک تا نیم مثقال واز سیاه او تا [illegible]
وبدلش مثل او میعه ونزد بعضی قطرانست وخوردن سیاه ان بالخاصیه مسمن بدن وتقوی الازات

النون مع القاف واللام والمیم

نفل نباتیست درعربستان کثیر الوجود شبیه بیونجه وباکرهی مانند خار خسک اما بیخار او باتزهری
بنفشی ودربو شبیه بشکوفه سیب گرم وخشک وتخم وگل او مدر بول ورافع سپرز وطبیخ او در افعال
ضعیفست نقد احیقرست نقعاین حب الکاکنج است نقره اسم فارسی فضه است نقل خواجه اسم
فارسی حب السمنه است نلک زعرورست ونزد بعضی قراصیا نمام سوسنبرست نمام الملک وقنا مامند بزرا
نمقولس یونانی قسمی از توتیاء مصنوع است نمارق شامل قداح ویاسمین سفیدست نملیقن کر
نمک اسم فارسی ملح است نمشک بلغة اصفهان اسم روغن تازه نمو و اسم عربی ارنب بریست نمیس
اسم هندی جاموس است نملولان بهندی حب البانست نمل بفارسی مورچه وبترکی قاریجه وانواع
مختلف میباشد بزرگ سیاه ازین وکوچک رابلدی وکبار پرنده را طیار وسیاه دست ویابلند را نمل فا
نامند وهمه ان باسمیة ودرسیم گرم وخشک وقوة شامه او غالب بر جمیع حیوانات است وطلاء او
سحوقا و مانع برامدن موی چون بار اول قلع کرده باشند بیکبار مالیدن رفع بر وزان میکند واکر
موی بادیکر قلع کرده باشند محتاج بتکرار طلاء او نیست وچون صد عدد مورچه مقابرا دار نیم
وقیه روغن رازقی یاروغن زنبق کرده سه هفته در افتاب بکذارند طلاء ان برقضیب وحوالی او
بغایت محرک باه وایوسین ورافع عنین ومورث صلابه وبزرگی قضیب واز مجربات دانسته اند واکر خوردن
ان موجب پیچش وکرب ومصلحش عسل است وازخواص اوستکه چون اطعمه وغیران وشیء [illegible] باد رجا
کذارند ودرکذاشتن ضبط نفس کشیدن کند مادامیکه دستکسی بان نرسد مورچه [illegible]

ودهریاس

ودهریاس کوید چون مور را درروغن زیتون جوشانیده در گوش چکانند رفع کری ورياح وطنین
مینماند وطلاء مور مقابر با سرکه رافع خنازیر وضماد تخم او را با همه روغنها مسقط موی ومانع برامدن ان
دانسته اند وکویند چون تخم او بخور کنند باعث عسرت ریاح شکم بطرف اسفل بحدی میکردد که ضبط
نتوان نمود وزیره کرمان رافع انست نموس جمع نمس وان حیوانیست بقدر شغال وصورتا و شبیه بیلق
ورنکش مایل بزردی وباخطوط سیاه مانند بپر ومرغ وموش صید میکند ودرحین مستی او از او مثل
اواز کربه ودر غیر ان وقت بپنج بکراست وترکان ما وراء النهر او را الاکجه کویند ودربلاد مرو بیز بالت
میشود وسر او کم موی وبسیار چرب ومظنه ان میشود که تدهین کرده باشند وبنوسته که علتی است درسر
بنابرشرکة این صفت مسمی باین اسم است جالینوس کوید طلاء پیه او بدستور موی سوخته او با روغن رافع
بهق سیاه وجربست وارسطو نموده که چون افتاب در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او را که
باخرقه کتان برصاحب ربع ببندند رفع تب او میشود واکر چشم چپ او را به بندند تب عود نموده مفارقت
نمیکند وسقراطیس کوید طلاء سرکین او با خردل رافع داء الثعلب است ودهریاس تصریح نموده که طلاء زهره
او با سفیدی تخم مرغ رافع دمعه وسعوط خون او بقدر یکقیراط با شیر زنان رافع جنونست نمر
بفارسی پلنک وبترکی قپلان نامند گوشت او گرم وخشک وهیچ حیوان گوشت او را نمیخورد ودو تصریح
نموده اند که او کبیرة الحیاتست وزهره او سم قاتل ودودانک او در روز سیاه عت هلاک میسازد وخوردن او
رافع کلف وبهق واثار است ودهریاس طلاء خون او رارافع جمیع امراض چشم دانسته وچون پیه او وکوشت او را با
زیتون مطر اکنند طلاء ان در ازاله شری وزخمها وخراج بعید یل وقطور مغز او با اب چرجیر وزنبق
در احلیل مقوی ومحرک جماع وحمول ان وبدستور حمول مغز استخوان او رافع درد رحم ونزد اکثر اطبا
پیه او بهترین اطلیه فالج ومفاصل وامراض بارده است وجلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام ومسکن تواسیر
وازخواص اوستکه چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار مالد پلنک قصد او نمیکند بحدیکه توان
او را بدست گرفت واو بسیار محب خمرست وچون به بیند بیتابانه بنوشد وبتجربه رسیده که چون بر
زخم پلنک موش بول کند نجات نیابد ولهذا در بلاد گیلان زخم دار پلنک را در جا نگاه میدارند
که اطراف ان مکان اب باشد وموش نتواند که نزد او برود نوشادر لغة فارسیست واو معدنی ومصنوع

النون مع الواو

میباشد ومعدنی در بلاد حاره مثل حبشه قطعات ان مانند شوره یافت میشود ومنها او از ابیست که چون
[illegible] حرکة دهند کف میکند وازجوشانیدن ان اب قطعات سفید بوری او بسته میشود
[illegible] کویند در نواحی اصفهان اب مذکور موجودست او کویند در جبال خراسان نیز میباشد ومعدنی ومنها
[illegible] ومصنوعی او از دود دهاکیف حمام بهم رسد ورنک او اولا اغبر است واز دود تصعید

سفید میکرده و چون سفید و صاف اورا با مثل او زاج زرد کاری و غیر او زنکاری تصعید کنند
سرخ میشود و در اخر سیم کرم و در اول خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مجفف قروح
و قاطع خون جاری و حابس و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای باطنی و دافع چرک سینه و صلابت
سپرز و طلای او جهت خناق و با روغن تخم مرغ جهت برص و با عسل جهت داء الثعلب و حیه و سعفه و بارد
کنجد جهت جرب و غرغره او با اب شنا جهت زلوئی که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهت التیام قرحه و رفع
بیاض و دمعه بارده مفید و در خواص مکتوبه مذکورات که چون اورا با مثل او فضله انسان تصعید
کنند شرب یکمثقال او در رفع مطلق سم مجربست و پاشیدن محلول ان که در جای نمناک کذاشته باشد
حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور بخور او باعث کریختن مار و هوام است از ان مکان و چون محلول
او بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود کذارند هوام بیرامون ان نکردند و سه درهم او قاتلست و مقطع احشا
نوارس اسم یونانی نوعی از قتاده است شاخهای او دراز و باریک تا بقدر سه ذرع و برکش ریزه و مستدیر
و بر جمیع اجزای او زغب شبیه به پشم و کلش زرد و خوشبو و طعمش تند و خار او مانند سوزن و صمغ
او ما بین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود است و صمغ او در افعال قریب بکثیرا و تخمش در دوم
کرم و خشک و بیخ او در سیوم و قوی ترین اجزای اوست مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از
اینجهت او را شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه و سائیده نان و بدستور صمغ او در التیام عصب ضعیف
از بیخ است و شرب و ضماد او جهت درد عصب و کوفتکی اعضا و از جا بیرون رفتن و شکستکی ان و قطع
نزف الدم موثر و عصاره او جهت قرحه ریه و قصبه و ذات الجنب بعدیل و تخم او رافع سموم و او مضر کرده است
و مصلحش فندق و شربتش یکمثقال است **نوره** کلس مجربست و کلس مذکور شد **نونلن** اسم یونانی زنبور است
نوق شرها دهاست **نور** بلغت اکثر بلدان منجوانست و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه کلها است
نور القند ول شکوفه درخت دار شیشعانست **نواة** بعربی دانه خرما را و دانه مطلقا و مراد
دانه خرما خصوصا دارد **نول** بهندی ابن عرس است **نوح** لبلابست **نهما** اسم نبطی درختیست کوهی
ساقش سرخ و بقدر قامتی و بازغبی و مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی
و عمیق و ملینا تهی و با عطریت و برک بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی ثمر در دوم کرم و خشک و بوییدن
او جهت زکام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویه موی و با عسل جهت داء
الثعلب نافع و شرب او مدر خون و با تفریح و رافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و خیسانیده او با مویز
و خورده شود و بعد از ان با بادام مسمن بدن و فرزجه او منقی رحم و خوشبو کننده است و از خواص
اوست که چون یکدرهم او را با هفت عدد دانه کشنیز در پارچه کبودی بسته در کجا بیند از تب رهائی یابند

النون مع الهاء

باد سرد بوزیدن اید و چون در حریر سرخی پیچیده بر بازوی چپ ببندند رفع سحر و چشم بد کند **نهق**
قرة العین است و نزد جمعی جرجیر بریست **نهشل** اسم عربی شقاقل است **نهنک** اسم فارسی تمساح است **نیلوفر**
اسم فارسی است و کوینا لما عبارت از وست بجنس مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عمق ابها و برکش
قریب بسطح اب و ثمرش بقدر سیبی شبیه بغنچه خشخاش و در ان تخمهای عریض سیاه و بالزوجه و کلش بروی
اب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و ان هندیست و بعضی مایل بزردی و تیره کی و بعضی کویند که بری
او نیز میباشد جمیع اجزای او در دوم سرد و تر و بغیر بیخ او که کرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی
دل و مسکن حرارت و تخم او سرد و خشک است و مراد از مطلق او کل نوع کبود است و نیلوفر زرد کرم و خشک است
و تبهای حاده و تشنکی و منوم و مانع احتلام و جهة درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت
سینه و سرفه حاره و نزله و با زعفران و دارچینی جهة تقویه دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش
نبات و مضر باه و مصلح او لبوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش
بنفشه و خطمی است و بیخ او جهة سپرز و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و ضماد او جهة درد مثانه
و معده و با صبر جهة بهق و با زفت جهة داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و
منجمد کننده منی و شربتش از یک دو درهم تا سه درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است
و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل ارند سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین
درد سر حار قوی تر از انست **نیل** نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر انست که غیر او باشد و در کتم
مذکور شد و ممکن است که از یکجنس باشد و مستعمل هندی اوست و ان بری و بستانی میباشد بری شبیه بستانی
شبیه بکتان و ساقش سه شعبه باریک و برکش شبیه ببرک کبر و تخمش ریزه و مایل بسرخی مانند تخم خرنوب
و از ان ریزه تر و بری او مانند بستانی و با خشونت زیاده و سیاه تر از ان و بی تخم است و دیسقوریدوس
و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه به نبات بادرنک و به سیاهی و ساقش زیاده بر ذرعی و برک بری
او مانند برک کاهو و پر شاخ و شاخ او مایل بسرخی و در اطراف او غلافها مانند زبان و در ان تخمهای
ریزه میباشد و در اخر اول کرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل است و محلل و رادع ابتدای اورام
و قابض و رافع نفث الدم و نزف الدم و شرب او بقدر چهار شعیر با اب سرد مسکن هیجان اورام و مانع
خروج دمل و جهة سرفه شدید اطفال و درد سینه و کرده و ریاح غلیظه و با سکنجبین جهة سپرز و بادام دوم
منضجه جهة قرحه ریه و ذات الجنب سوداوی و یکدرهم او با یکوقیه کلقند جهة قرحه ریه و وحشت و خفقان
و عموم و با خیار شنبر جهة استسقا و ضماد او جهة سعفه و نقشه جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و نمله
و در التیام جراحات و رفع کلف و سوختهٔ او جهة داء الثعلب و با نیم وزن او مرداسنک و قدری روغن کل

سرخ و موم جهة اكله از مجربات و بايد قبل انطلاء موضع را باب باتنك و عسل بشويند و با سركه
جهة قروح سر و خنازير متقرح بيعديل و مضر ريه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم و
بدلش بوزنش ارد جو و ثلث او ماميثا است **بيلة** لغت مصر است و بفارسي سمنو نامند و از اغذيه شيرينيات
كه بدون شيريني و روغن بعمل ميارند و انطاكي گويد در اول گرم و در خشكي معتدل و مولد خلط
صالح و مسمن بدن و مسدد بلغم و جهة بخار سوداوي و ماليخوليا و سرفه خشك و درد سينه مفيد
و دير هضم و ثقيل و مسدد و اكثار او باعث تبهاي مركبه و انچه با گردكان و بادام جوشانيده باشند
زبون تر و مصلحش سكنجبين و كاسني است و طريق عمل انكه گندم را خيسانيده سبز كنند و بشير و دنبه
بيز او را گرفته طبخ بسيار دهند و بدفعات قطعات پنج درم اندازند تا غليظ و شيرين گردد **بيليانا** بخواهند
بيمقا اسم يوناني نيلوفر است **نيلج** نيل است **بيطافوس** گويند نباتيست برگش شبيه ببرگ صعتر و زرد
زمين پهن ميشود و در حوالي دربند بلاد شيروان بسيار است و قرص او را جهة بياض چشم بعديل ندانسته اند
بيطافيلي مؤلف مغني گويد كه از جمله ... و غير بيطافلن و پنجنكشت است و بر شاخهاي او پنج عدد
برگ ميباشد و نبات او شيره دارد و بغايت مجفف و بيلنيع و بعينه ... و طبيخ او جهة درد جگر و اسهال
بواسير و ضماد او جهة خنازير و عرق النسا و مفاصل و صلابات و داخس مفيد و عصاره ان سم
قتال و قدر شربتش سه ابولوس است **نيلوفر هندي** او سبيد است **نيشوق** ادرك است و نزد بعضي
قراصيا **ني** بفتح اول و سكون يا اسم فارسي قصب است **ني شكر** اسم فارسي قصب السكر است **نيشو** اسم
هندي روغن تازه است **نيبا** اسم هندي ازاد درخت است **نيم** اسم هندي درختيست و ان بزرگ و كوچك
ميباشد گلش مثل خوشه كه چندين بنفشه بار او باشد و وسط گلها زرد و با عطريه و خوش منظر و در
اصفهان ثمر او را سنجد كرچي نامند و در مازندران كنار گويند و ان بقدر سنجد كوچكي است مايل
بتلخي و ... و در بعضي بلاد معروف بدرخت تو است ... ثمر برگ و گل او محلل و رادع
و جهة اورام بغايت مفيد و جهة مفاصل و نقرس و درد سر نافع و ذرور خشك او جهة التيام زخمها
و قطع خون او و روغني كه او را در ان جوشانيده باشند بايب ... روغن شيخ صنعا است و ثمر او بقدر
يك مثقال ... اسهال ... **اواق** اسم مرغيست كه در كتابها ميباشد تيره مايل بسياهي
و مخلوط ... و در كاسه سر او چهار عدد موي ماننده كاكل و ... در غايت سفيدي و
نرمي و قريب ... و تركان ... جمع كرده بر سر ميزنند و اكثر صيادان او ...
اوين نامند و كوچكتر از ... در دوم گرم و در اول خشك و گوشت او موافق ...
و كم روغن او جهة فالج و امراض عصب نافع و گوشت او ... و جاذب پيكان و خار ...

ابولوس نزد بعضي يكدانك
و نزد بعضي يكدانك و درهم
و يوحنا بن سرابيون
گويد سه قيراط است
منه

حرف الواو مع الالف

اوجهة

او جهة بياض چشم و بهق مفيد است **واوي** كلاب بري است **واجد** للبلابت ... **وافنيس** بيوناني كنكرزد است و ا
اسم فارسي صعترات **وارموك** بلغة ... **وايليم** بلغة ... كرفس بريست **والان بزرك** بهندي
رازيانه است **والان كوچك** شبت است **وبر الارض** قطرات **وبر** بفارسي چشم نرم نامند و گويند مخصوص ...
شترات و خواص صوف مذكور شد **وثير** بثاء مثلثه اسم عربي ورد ابيض است **وج** بيخ گياهيست مانند ان نيخ نبات
كه در ابها ميرويد و بفارسي سوسن زرد گويند از برگ ... و ...
بلند و گلش شبيه بسوسن ازاد كه زنبق باشد و زرد مايل بسرخي و بيخش گره دار و بعضي ببعضي پيچيده ...
و ما بين سفيدي و سرخي و تند طعم و مايل بعطريه در اول سيم گرم و خشك و قوتش تا چهار سال باقيست
قاطع بلغم و ترياق سم هوام و مقوي معده و جگر و هاضمه و ... و قوه حافظه و منقي دماغ و مبهي
و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حيض و محلل رياح معده و امعا و جهة درد سينه و سرفه و پهلو و جگر
و مغص و درد سپرز و شكافتگي عضل و تقطير بول و حصاة و لكنت زبان و نيكو كردن رنگ و تسخين
گرده و ضماد او جهة مفاصل و اورام بلغمي و نفخ تحت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمي و فالج و فتق و قيله
و فرزجه او باشيرها ديان و زعفران جهة اعانت حمل و اكحال او جهة بياض ... و خاييدن او جهة ثقل
زبان بيعديل و جهة درد دندان مفيد و جلوس در طبيخ او جهة درد رحم نافع و مضر سر و مصلح او رازيانه
و محرق خون محرورين و مصلح او سكنجبين و شربتش يك مثقال و بدلش مثل او زيره و ثلث او زراوند طويل است
وحيد بلغة مغربي مازريون است **وخشيزك** و **خشيزق** بكاف و بقاف تخم ... و درمنه تركي
عبارت از وست و نزد بعضي درمنه خراساني است **ودع** از جمله اصداف و حلزونيست و بفارسي خرمهره و بهندي
كودي و در ديلم كلاچك و در اصفهان ... كرپه نامند و پيوسته او زياده از ساير اصداف و مقدمايه ...
و عسر بول و حصاة نافع و ضماد محلول در اب ليمو با قدري نوشادر رافع اثار جلد و مجرب است و محرق او
درهم افعال مانند شيخ و مضر ريه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نيم مثقال است **وددا** اسم مغربي بلسكي است
ودين بيوناني گياه است **ودح** زوفاي رطب است **ورد** اسم جنس گلها ... و از مطلق و مراد ورد احمر
است چه اقسام ورد سفيد و زرد و سرخ ميباشد و هر يك از ان بنامي مخصوص و ... اقسام او مضاعف
و بعضي هر يك غير مضاعفند **ورد ابيض بري** بفارسي او را نسترن سفيد نامند و مذكور شد **ورد ابيض**
بستاني بزرگتر از نسترن و مضاعف و بقدر گل سرخ و درختان بسيار و رنگش سفيد و گرم و خشك و در افعال
ضعيفتر از نسترن است **ورد اصفر بري** نسترن زرد است درختش خاردار و گلش زرد و غير مضاعف
و در قوة مانند نسترن سفيد است **ورد اصفر بستاني** درختش بسيار و بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ
و در گلش ... و در قوة مانند گل سفيد بستانيست **ورد احمر بري** درختش و ليكن گلش سرخ و غير مضاعف

الواو مع الباء و التاء و الجيم

الواو مع الحاء و الخاء و الدال

شنج بفتح اول و سكون نون
و جيم نوعي از حلو است
١٢

ومذكور شد **ورد احمر** بفارسی كل سرخ نامند وبهترين او تمام نشكفته است وار مركب القوى ونزد اكثر
در اول سرد ودر دوم خشك ونزد بعضى كرم وتر ونزد بعضى معتدل ومفرح ومقوى دل واعضا ومسهل
صفرا وبلغم رقيق وبا قوة قابضه وخشك او را قبض زياده ومفتح ماساريقا وجهة ضعف معده وجكر
وكرده وخفقان حار وغشى وجهة دبيله ورحم ومقعد وطلاء او وقطور عصاره ان جهة دردسر وكوش
وچشم وكوش ومضمضه ان جهة تقويه لثه وضماد كوبيده او جهة اورام مراق ورطوبة معده وسابيده
او جهة تاليل وسيح جلد كه بسبب حركة بهم رسد ورويانيدن كوشت زخمها عميق وضماد تازه او جهة
براخراج پيكان وخار از بدن وذرور خشك او جهة جوششها والتيام زخمها وقلاع وزخم ابله وسلاق
رحم وخوشبو كردن ان وبا مورد جهة قطع عرق وضماد برك درخت او جهة خاز و اورام حاره ودرد
مقعد وشكستكى اعضا مفيد وتخم كل كه عبارة از ثمر اوست در افعال مانند دليل كل كه عبارة از ثمر
كل سرخ برى است ومذكور شد وانچه در دنيا كل شبيه بتخم وزرد است از زر ورد كويند دو درهم او با اب دافع اسهال
عسر العلاج ورافع نفث الدم وسيلان خون خصوصا چون با انقاع كل بپايند وحمول او مقوى
رحم ورافع رطوبتهاى ان ومضيق فرجت وبوييدن كل مهيج زكام وعطسه وماشرى در بعضى امزجه ودر بعضو
مسكن ان ومصلح اوكافور ومضر باه ومورث تشنكى ومصلح او اينون وقدر شربت از تازه او تا ده
درهم واز خشك او يازده درهم واز اب او تا هشت درهم وبدلش مثل او بنفشه وربع او مرزنجوش است و
كويند ده درهم غنچه تازه او تا ده بار عمل سفرها يد وروغن كل كه كل با انقاع او در روغن كنجد كرده در افتاب
بكذارند وبعد از سفيد شدن كل تجديد نمايند تا هفت مرتبه ويا اب فشرده تازه او را با مثل ان دو غن
كنجد يا زيتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مزبور مركب القوى ورادع وقابض ومحلل وموافق
مولد حاره وبارده وبا قوة مسهله ومسكن التهاب معده ورويانيدن كوشت زخمها عميق ومجفف رطوبة
ان ورافع مواخبيله او وحقنه او رافع قرحه امعاء ومضمضه ان مسكن درد دندان ونطول او مقوى
دماغ وجاذب اسهال المرارى ومسهل ماده مرارية ومقوى اعضا ومحلل مواد فاسده ودر تسكين دردها
عجيب الاثر وطلاء او با سركه وبخلخه او با سركه وكلاب مسكن دردسر ورادع بخارات دماغى وموافق اوراما
ان ورافع زحير ودرد امعا وچرب كردن ادويه جاذب اسهال او مقوى فعل ان وقطور او جهة درد كوش
وتدهين او با سركه واب مورد رافع عرق وباد زهر فروح وجوششها حاره وشرب او رافع ضرر خوردن
اهك وزرنيخ وصابون وذراريح وامثال ان وبدلش نيم وزن او روغن بنفشه وبوزن او دهن الخلاف
وقدر شربتش تا يكوقيه است وكلاب نيز مركب القوى ومايل ببردى وباحرارت لطيفه ومايل برطوبة
وبا قوة قابضه است وبعضى سردى وخشكى او را اغلب غالب دانسته اند واو مقوى دماغ ونرم معده وقوتهاى

بدن

بدن ونيم كرم او جهة نفث الدم وخشونت سينه وعوارض نزله ودرد كمعده وامعا ومغص بارد وحار ودرد
جكر وسرد او جهة خفقان حار وتقويه بدن وباشراب جهة زيادتى تفريح وبوييدن وطلا كردن او جهة
دردسر حار ودرد چشم وبا فرنفل جهة باردان وبخلخه او جهة تقويه دل ورفع غشى وبيهوشى وتقويه دماغ
وحواس باطنى ونشاط نفس ورفع خمار مفيد وبالخاصيه مضر باه وباعث سفيدى موى ومصلحش جلاب
ونبات وقدر شربتش تا هجده مثقال وكلاب مكرر بقدر ده وقيه او مسهل است **ورد منتن** دريائى او **ورد الحمار**
بفارسى كل رعنا نامند اندرونش سرخ وبيرونش زرد وبد بوى واز اقسام ورد منتن است واكرم وخشك
ودر دوم وبيخ او محلل قوى ودبيا كرم ودر راطليه استعمال او اولى است **ورد السباح** كل عليق الكلب است **ورد صينى**
نسترن است **ورد الغبا ورد الغبا ورد الحمار** ورد الحمار قسمى است **ورد الحمير** نزد بعضى كل خطمى است وبلغة مغرب
كل فاوانيا است **ورد الزمان** بلغة مغرب كل خطمى است **ورد فرا** شقايق النعمان است **ورد الجب** كبيكج است
ورك ما سقنقور است **وراحا نور** فاشرا است **ورطورى** سطاخيس است **ورقا الليل** وسمه او رق
الزيتون طاليفرم است **ورده** بلغة مازندران سماق است **ورك** بلغة قزوين نبات خرنوب نبطى است **ورطينيا**
عنم اودرعين كفتيم است **ورل** بفارسى وبتركى بزمجه نامند واو حيوانيست بزركتر از حردون ودنباله
او دراز وجلد او سياه ودرشت وابلق ان خطوط زرد دراخر سيم كرم وخشك وقائم مقام سقنقور در
هر افعال ومنهى ومحلل ريلج وضماد كوشت او جاذب پيكان وخار از بدن وجاذب بستم كزيدن حيوانات
بجود وجاذب خون بطام هجامه وباعث فربهى عضوى كه بران به بندند وطلاء روغن زيتون كه دران
جوشانيده باشد وبپرا شده رافع اثار جلد وكيلى وحكه وداء الثعلب وقوبا وسركين او قالع بياض
چشم وطلاء پيه او عظيم كننده قضيب وطلاء خاكستر او موجب نحيفى عضو است **ورشان** از جنس
كبوتر صحرائى واز ان بزركتر وطوق دار است وبتركى الاقاخته نامند در خواص مانند كبوتر صحرائى
واز ان بهتر است وچون در روغن زيتون بپرا كنند طلاء او در افعال مانند پيه شترمرغ است
ومداومت خوردن او مورث بدخلق ومصدع ومصلحش سركه است **ورس** رستنيست مانند بنات
پنبه وبخصوص بلاد يمن ونبات مذبور تا بيست سال كل ثمر رسيده وتخمش مانند كنجد وبعد از رسيدن
شق شده شبيه بموى زرد مايل بسرخى مانند زعفران مى شود واو را سائيده جامه با ورنك ميكنند
وبهترين او زرد مايل بسرخى است وقسم سياه او را كه حبشى نامند وسرخ تيره او كه هندى كويند زبون تر
ونزد بعضى كركم بيخ ان نبات است واو در دوم كرم وخشك وقوتش تا چهار سال باقيست مقوى باه
ودبا تفريح عظيم ورافع خفقان ورياح غليظه وحصاة وحب وشرب او رافع بهق وبرص سفيد وطلاء
او رافع كلف وسعفه وبثور وقوبا ومورث لاغرى ومضر ريه ومصلحش مصطكى وكثيرا وشربتش تا يك

الواو مع الزا

منقال و بدلش مثل او زعفران و نصف او ساذج **اوزغ** اسم عربی سام ابرص است و بفارسی چلپاسه را

باین نام میخوانند **وزق** بفتح اول و ثانی برک بناتات و بضم اول و سکون ثانی اسم طیوریست و بفتح و

الواو مع السین

کسر زا اسم فضه است **وسخ** بفارسی چرک کویند و از و مراد چرک انسانست و طلاء چرک کوش جهة شقاق

لب و کزیدن نافعی و چرک بدن جهة بواسیر و شقاق مقعد و داخس و با موم و روغن جهة تحلیل اورام

بالسین المهملة والیاء التحتانیة والخاء المعجمة الفاظ

نافع **اوسمه** کتم است و کذشت **وسخ کور النخل** بفارسی برهم خوانند و در عکبر کذشت **وسیخ** اسم

عربی بناتیست که در جبال از سنک میروید و در بوی شبیه ببوی لیموست و چوب او و بیخ او صلب و

فی القاموس الوشیج بالواو والشین المعجمة والجیم شجر الرماح

نیزه میسازند و برکش شبیه ببرک کشنیز و شاخهای او باریک و بیخ او کره دار و شبیه به بعد در اخر دوم

سرد و خشک و رادع و مقوی اعضا و نیم منقال ساییده او با تخم نیم برشت جهة شکستکی اعضا

و ضربه و سقطه و جلوس در طبیخ ان جهة سیلان رحم و نواصیر مقعد مفید است **وشق** حیوانیست

بیا کوچکتر از پلنک و در رنک و شکل مثل ان و دنباله او کمتر از شبر و در تنکابن پلنک مولنامند

و در خواص مانند پلنک و لباس پوستش معین باه و مقوی کمر و مانع عروض بواسیر و موی سوخته

او جهة جراحات منتنه نافع **وشج** اشق است **وشع** بسکون ثانی اغرسطس است **وشم** بضم اول و ثانی لغت تنکابن و دیلم

الواو مع الصاد والطاء والعین والغین والقاف

اسم سماق است **وصیف الاسود** پر سیاوشانست **وطواط** خفاش است **وعل** نوعی از ایلات و بزکی جوی و در

شوکانا سند و در ایل مذکور شد **وعد** بغین معجمه اسم عربی باذنجانست **وقل** اسم عربی بمر خشک درخت

الواو مع الکاف واللام

مقل است **وکراشیا** نطیورست **ولیع** طلع است **ولب** نوعی از یتوعات و بقدر ذرعی و برکش تیره و با خشونه و شیر دار

و در بعضی اماکن شبیه ببرک درخت شربین و از بعضی شبیه ببرک مورد و او غیر شجرة الراهب

و ما مود انه او مقیئ قوی و مسهل است و کویند چون او را از جهة اعلی قطع کنند مقیئ و از جهة اسفل

مسهل و انهرده و جامع اسهال و مسقط کرم شکم و زیاده او قاتل و مورث غشی و مصلح ان سیب

الواو مع الیاء حرف الهاء مع الالف

شرینش تا یمد دهم و بدلش لالاست **ولکام** بلغة تنکابن اسم جسفرم است **وین** انکور سیاه است **هال** قاقله صغار

هامه جغد است **هاکول** شلنات و بلغة مصر اسم جعیل است **هادی** اسم تریاق فاروق است **هالینوطس** اکلیل

الملک است **هاروها** اسم هندی تخوانت **هالون** تخم تره تیزکست **ها** هندی فیل است **هانس** هندی

اوز است **هالیمونا** بلغة بنطی اسم بناتیست بخیش مانند شلغم و سیاه و هر چند در زمین فرو رود باریک

میکردد تا بقدر موی رسد و خام و پخته او ماکول و لذیذ و مایل بتندی و ساقش با رطوبة [illegible]

و زغب دار و بر شاخهای او برکهاء ریزه مانند خار کوچکی و بر شاخ ملاصق بدون میلی [illegible]

کرم و در اول خشک و نوع بعضی کرم و تر و ملطف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظه

صحت و جهة سرفه و درد سینه و سپرز و کرده و مثانه نافع و کویند خوردن او بالخاصیة [illegible]

بالراست

پراست و نطفه منعقده قبول صورت انوثیه نیکند و نطول او جهة سرعة حرکة اطفال مؤثر و تعلیق

الهاء مع الباء والتاء والذال

او در پارچه سبز قبل از طلوع افتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است **هبید** دانه حنظل است **هتاجوری**

هندی کف مریم است **هدبه** در اصفهان خرخدا و پر پا نامند و ان حیوانیست بقدر باقلی خاکستری رنک

و زیر شکم او سفید و پاهای او بقدر سر سوزنی کثیر العدم و در دوم سرد و تر و شربها او با شراب

رافع عسر بول و یرقان و طلاء او جهة خناق و سقوط لهات و مطبوخ او در پوستانا دکه بار وغن

کل سرخ بجوشانند نیمکرم او را در کوش چکانیدن رافع کری قدیم و درد کوش است و چون در کوزه

نو سفال بجوزانند با عسل مخلوط کرده روزی ان او قیه تا ده او قیه بنوشند جهة عسر النفس مجرب دانسته اند

و تعلیق او با پاره کتان و امثال ان رافع تب ربع و قطور رطوبة او در احلیل دافع حرقة البول است **هدهد**

معروفست و او را مرغ سلیمان نامند در دوم کرم و خشک و مهر پخته او جهة بحش و قولنج و سدد

و خون منجمد و حصاة کرده و مثانه و زهره و خون او جهة بیاض چشم و بهق و سعفه و استخوان او جهة

تب ربع نافع و تعلیق پر و زبان او مورث جاه و دوستی مردم و بدستور تعلیق لحیه اسفل او در امور مؤثر

و تعلیق استخوان بالچپ او جهة بستن زبان بدکویان و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم او

جهة تقویة حافظه و بیاد امدن فراموش شده و ایمنی انجذام و اویختن مذبوح او بتمامه بر در دروازه

خانه جهة دفع سحر و چشم بد و ام الصبیان و بخور پر او جهة زخمها و سحر و جنون و بلع کردن دل او بکرمی

ذبح ان جهة قوة حافظه نیکوست و ناخن و پر او را در حریر زرد بسته در زیر سر و خصم کذاشتن جهة

الفة ایشان خصوصا در وقتیکه قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نکاه داشتن

الهاء مع الراء

پر او جهة نصرة بر خصم مؤثرات **هدل** حضض است **هریسه** از اغذیه مشهوره است و بهترین حبوب و لحوم

از ان ترتیب دهند کندم و کوشت مرغ است کرم و تر و کثیر الغذا و مسمن بدن و کرده و مقوی عصب و باه

و موافق سرفه و خشونة سینه و بابل المزاج است و دیر هضم و مسدد و مصلحش در محرورین سکنجبین و در

مبرودین انکور و بالخاصیه افکندن قدری از انکور در دیک هریسه مرقق قوام اوست **هربی** بلغة

کثیرچه

هندی بخیست و در جبال کثیر الوجود و قسمی سیاه و قسمی سفید مایل بزردی و طولانی و غیر مخروط

و در حجم مقابل سه عدد حب و ارمیشود نیم نخود او قاتلات و باسهال و قی عنیف و بالخاصیة مقاوم

سم اهام بیش و سایر سموم بقی **هربوه** نزد بعضی ثمر درخت عود است از فلفل کوچکتر و با اندک زردی و

طعمش تند و بوی عود از و می اید و از حوالی شجر عمان خیزد مرکب القوی در دوم کرم و در خشکی معتدل

و مقلل احشا و محلل ریاح و حصاة و با تفریح و مدر بول و ملین طبع و مسخن کرده و مثانه و محرک باه و

[illegible] و نهایت بهترین انواع استعمال او و بخور او مانع زکام و نزله و کذاشتن در میان متاع و جامه مانع کرم

زدن ان وبیخ او را چون چهل روز در میان شراب یا سرکه نارس بکذارند بیا میشود واز عمود قماری
قماری بتفرقه نتوان نمود وقدر شربتش تا دو درم وبدلش قاقلاست هرطمان دانه ایست شبیه بجاورس ونزد
بعضی او خلر است ورازی کوید فلی است واظهر انست که قسمی از خلر باشد چنانکه انطاکی کرده اورا
نبیله دانسته چه او تلختر از ان وسرخ مایل بسیاهی وبنافش مانند کندم وثمرش در غلافی منقسم بدو قسم
ودر برودت معتدل وبا قبض ومطبوخ او با روغن غیر قابض وموافق سرفه ودر سایر افعال مانند
خلر است هرقولیون تمام است هرشنه اسفنج است هرد اسم عروق الصفر است هرجان لوز البر است هرقلوه وقولر
نوعی از هندبا بری است ونزد بعضی ابوخلسا ونزد بعضی قرصعنه است هرابره مرانیه است هرتاک هندی
زرنیخ است هرن هندی اسم اوست هریاتونه هندی توتیای هندیست هری هندی املج است
هربولی هندی خروعست هزار اسفند حرمل است هزارچشان وهزارفشان بفارسی فاشرا است هت کند
هندی لوفا است هسفیفل اشقاقل است هشت دهان اسم فارسی نوعی از عود است هفسومور اسم سریانی
افتیمون است هکل وقع املیم اسم عربی کل الاصنق بنی است وبفارسی عبارة از مرق کوشت وکندم پهرا
پخته او در افعال مانند هریسه هلام نوعی از اغذیه است که کوشت کاو وکوساله وامثال اورا بعد از
طبخ با اب نمک در جا کذارند تا اب او چکیده رفع کردد وبحسب احتیاج بقول حاره ویا بارده وابازیر با
پخته کوشت مذکور را در ان سرکه کذارند وبقول را بر دارند واکر با بقول بجوشانند قسمی از قریص خواهد
بود ودر افعال مشابه مزاج بقول مطبوخه است هلیون بفارسی مارچوبه نامند ساق وبرکش شبیه
بکبر وبا شیر قلیلی وکلش مایل بسفیدی وتخمش از قرطم کوچکتر وباصلابت ودر دوم کرم ودر اول تر
وتخمش در دوم خشک در اول کرم وبری او را خشکی غالب تر وهلیون مفتح سده جکر ومدر بول
ومشهی ومحلل نفخ وغذائیت او غالب وهاضم ومغیر رایحه بول وعرق ومفتت حصات وجهة درد سینه
وظلمت بصر ودرد ریه واستسقا وطبیخ او ملین طبع ورافع درد امعا وباشراب جهت سم رتیلا وتقطیر
بول ومضمضه او جهت درد دندان نافع ومداومت او مهیج درد مفاصل ومفسد طعام ومغثی ومصلحش
عسل وکوبیده او کشنده سک است وتخمش مفتح سده سپرز وباعسل وروغن بلسان مخرج حصات وفرزجه او
مدر حیض ودر ادرار قویتر از هلیون وقدر شربتش تا دو مثقال ومضر سر ومصلحش عسل است
وبیخش مسکن درد دندان وطبیخ او بتنهایی وباعسل وتخم خربزه منقی کرده ومثانه ومجاری بول
ومخرج سنک وریک ان ومضر ریه محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا سه درهم است ودر تذکره
مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر اب دهند هلیون میروید واز مجربات شمرده اند
هلیون زعرور است هلفیفا هندبا است هلیلج اهلیلج است هلیا شاهتره است هلونه هلیله جبلی است

الهاء مع الزاء والشين و السين والفاء والكاف واللام

الهاء مع الميم و النون

هلک قرون السنبل است ونزد انطاکی دجاج الفار هلد اسم هندی عروق الصفر است همج نوعی از ذباب ومشهور بجر مکس است
همیشه بهار وهمیشه جوان ابرون است هنک هندی حلتیت است هندوا هندی نوعی از بیش است هنکن هندی ماهی
زهرج است هنکا چها هندی سیالیوس است هندبا بفارسی کاسنی نامند دو نبات وبری میباشد وبستانی از دو قسم
میباشد یکی را برک بزرک ودراز وباخشونت ومایل بتلخی وکلش کبود وبزرک واورا هندبای شامی نامند وتبرید
وترطیب او زیاده از قسم صغیر اوست ویکی را برک کوچک وباریک وکلش کبود وریزه وتلخی او غالب واورا
هندبای البقل نامند وهر دو قسم در اول سرد وتر با اجزاء حاره لطیفه که از شستن رفع کردد واز جهت
لطافت مفرط بسبب اختلاف هوا وزمان ومکان وتغییر طعم ورنک وطبع او میشود واو مفتح سدد ومقوی
جکر ومسکن حرارت خون وتشنکی وصفرا والتهاب معده وموافق جکر حار بارد ورافع سده ان ومنقی مجاری
بول وکرده واب برک او با اب رازیانه بهترین داروی یرقان سددی است وچون اب او را بجوشانند وکف کرفته
وبا سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه وتقویت معده ودفع تعفن رطوبات وبا کلقند جهت تب ربع نافع وچون
با قدری رازیانه وکشوث بجوشانند تفتیح واسهال او زیاده میشود وطلاء اب او جهت اورام حار ودرد چشم
وبا سرب سائیده وروغن کل سرخ جهت سرطان متقرح بی بدیل وغرغره او با خیار شنبر جهت ابتداء ورم حلق
وخناق وضماد کوبیده برک او جهت رمد حار بسیار مجرب خصوصا با روغن بنفشه وارد جو وبا ارد جو وسرکه
جهت مفاصل ونقرس حار واورام حاره بی بدیل وقدر شربت از اب او تا نیم رطل است ومضر حاسر سرفه
ومصلحش شکرات وتخم کاسنی در دوم خشک ومایل بحرارت وبا اجزاء بارده وجهت تبهای صفراوی وسده
ویرقان وخفقان وصداع وامراض جکر وبا مطبوخ صندل ورازیانه جهت سموم وضعف کرده ومثانه وسپرز
وقطع نفث الدم وتحلیل اشتها موثر وبغیر از ترطیب در سایر افعال نایب مناب برک کاسنی وقدر شربتش
از دو درم تا پنج درهم است واو مغثی وکریه الطعم ومصلحش سکنجبین وادویه خوشبوی موافق ان وبیخ کاسنی
در اول کرم ودر دوم خشک وبغایت مفتح وملطف اخلاط ومنقی مجاری غذا ومدر بول وجهت تبهای
مرکبه ومزمنه وتصفیه خون ورافع ورم احشا ودرد مفاصل واستسقا ونفخ وتحلیل مواد نافع وقدر
شربت از سائیده او یکدرهم تا چهار درهم ودر مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم وعرق کاسنی نیست
با نار ربا ضعیفه است هندبا بری غیر خندریلی بنافش مانند دبا است وکلش کبود وطعمش بسیار تلخ وبرکش
درشت وبخارا است واورا بقله یهودیه نامند در اخر اول سرد وخشک ودر تبرید زیاده بر بستانی
وقابض طبع ومقوی معده ودر جمیع افعال بغیر ترطیب قویتر از بستانی وقاطع نفث الدم واب او بارد و
وبیخش نافع اکثر سموم هوام وسموم مشروبه ومدر شیر وحمول عصاره او رافع ورم حاره فرج وضماد بیخ او
جهت کزیدن عقرب وزنبور ومار مفید وبا ارد جو جهت باد سرخ وبا سفیداب جهت سوختکی اتش والتهاب اعضا

الهاء مع الواو

نافع وتخم وبیخ او در افعال قوی‌تر از نباتیست و هریک بدل دیگری اند **هندبا هاشمیه و هندبا شوکیه** منه
نوع بزرک ورقیست نباتیست **هندبا البقل** نوع ریزه برک کاسنی بستانیست **هوم** بلغة ترک نباتیست
شاخهای او پر کره و بارش شبیه بعنب الثعلب و کیک ازان بیا محظوطست و بی برک و بی بیخ و بار ضعیف
ضعیف غیر غایر و از سموم قتاله و چون بیکار ابا اب الوده خشک کند زخمش کشنده است **هوم المجوس**
کیاهیست ساقش بکعدد باریک و صلب و کلش زرد تیره و شبیه بیاسمین و برکش ریزه و ظاهرا از جنس
ارغوان زرد باشد و نزد بعضی بخور مریم است در اول سیم کرم و خشک و جالی و مفتح سدد و با حده و بسیار
مجفف و طبیخ کل او جهة حصاة مثانه و احتباس بول بسیار مفید و درد کل و حابس خون جراحات و قدر
شربتش یکمثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده است **هوفاریقون** معرب از فاریقون یونانیست و آن
تسمیه شده بر سه قسم را ثمره مانند تخم جو است قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده و برکش مانند برک سداب
بیاسرخ و کلش سفید و شبیه بکل شبتو و در بوی شبیه بکل صنوبر و تخمش سیاه و دراز و مدور مانند جو
و منبت جنین و محلل و مفتح سدد و جهة درد ورک نافع و برکش جهة التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفنه
و رفع سوختکی اتش و عصارة و طبیخ او جهة نقرس بعید بل و مداومت شرب تخم او را هر روز نیم درهم با ماء
العسل جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و جهة تب ربع با نیم وزن او سداب بدستور شمرده اند و بدلش
تخم شبت و انیسونست و صنف دوم بزرکتر از اول و برکش بقدر نعناع و بر شعبه و شعبها
مستقیم و ساقش سرخ و کلش زرد و تخمش در غلافی مانند خشخاش و با خطوط و در بوی شبیه برانتیاح
در اخر دوم کرم و خشک و دو درم از تخمش مسهل صفراء غلیظ و خوردن با بسرد معین عمل اوست
و در سایر افعال مانند قسم اول و چون در شراب بجوشانند طلاء او دافع جراحات عظیمه است و صنف دیکر
که وادی رومی عبارة از وست نباتش بزرکتر از اول و کوچکتر از ثانی و بیا سرخ و پر شاخ تدویر
مانند برک سنا و کلش زرد و در بوی مانند قسم اول و کرمتر از اول و مسهل رطوبات معده و مجفف
و در جمیع افعال قوی‌تر از اول و ثانی و سرخ کننده زخمها و مقوی معده و دافع فالج و عرق النسا و
بول و حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم و جهة استسقا و قولنج و تب ربع نافع و طلاء
او جهة بهق و اثار و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین
و قدر شربتش یکدرهم و اقسام او بدل یکدیکر و بدل همه ان بوزن او اذخر و نصف ان بیخ کبر او موی
اختیارات بدیعی کوید که تخم هوفاریقون شبیه تمباقست و این قول مخالف قول جمهور حنا فیها است
حقیر مراد از ناکیر هندی قسم اخیر است اکرچه ابن خمار و حکما هند هوفاریقون و وادی رومی را یکی
دانسته اند و ناکیر را عبارة از ان و از اقسام ان فرد کامل مراد ایشانست **هوفسطیداس** از نوعی

بجفیف قوی صح

سیماهای سخت در اول سیم کرم
و خشک و قوتش تاده
سال باقیست و مجفف
و ملطف و مدر
بول و حیض و مخرج
صح

کرو رفت

که در تحت لحیة التیس میباشد و غیر لحیة التیس است **هوجره و هوفقسیدامن** ازهار الراعیست **هوجوبه**
وهوفیلوس ابو خلسا است **هوداسیون** اسم مغربی نعناع است **هوبره** اسم فارسی حبارئیست **هویر** هندی اسم
اهل است **هوا** نسبت بابدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی و تروح ان چون نسبت بروح طبیعی
و تغذیه او نفوذ هوا در اجسام مکونات دهنده ضعف است و هیچ یک ازان خالی و عاری نمیتوانند بود و فساد او باعث
فساد موالید ثلثه است بقدر احتیاج هریک ازان و تغیرات او بسبب لطافت از هر مغیری صورة پذیر است چه از
اجرام علوی و چه از اجسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات فن طب مبین است و ایراد اند راینجا لزوم نداود
بلکه ایراده مصلحت او بقدری و چیز مطلوب است چه خروج او بالکلیه از حالت صحت و جید با و امراض
بیشمار است و علم بر معتدلات او از واجبات و مجربین تصریح نموده اند که بخور دود بیخ وطرفا از مجربات است و
بخور کردن و بوییدن عنبر و لادن و قطران و خوردن طین مختوم و امثال ان و فادزهر معدنی و خوردن
و بوییدن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و سیب و نعناع دفع ضرر هوای وبائی میکند و آزموده است **امیل** تاقله است
هیرون نوعی از خرمات و کوینده از اوقسایست **هیله** عربی اسم جنس حرشفات و نزد بعضی مخصوص
برّی ان **هیفنمان** اسم عربی فحل تدی است **هیزار** اسم فارسی نعناع است **هیری** هندی اسم الماسست **هیرا** آهن
هندی الماس است **هیراد و کهن** اسم هندی دم الاخوین است **یاقوت** بهترین او شفاف کلنار یست که
بهرمانی و رمانی و بعد ازان خمری پس وردی و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از صنف سرخ او زرد نارنجی است
پس زعفرانی پس لیمویی و بعد ازان زرد کبود اسمان کونیست پس کحلی لاجوردی پس نیلی پس زیتی و بعد از
همه سفید ان و غیر سرخ رمانی اقسام دیکر تاب اتش ندارند و سرخ او از اتش رنکین تر میکردد و کویند چون
با سفیدی او شایبه سرخی باشد از اتش معتدل که او را بروی سفال کذارند تمام زنک میکردد و یاقوت
صلب تر از همه احجارات بغیر الماس و رایحه کریه و دود و عرق مضر اوست و مالیدن او بجمیع سوخته
و اب وسباده باعث جلای او و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم کرم و خشک و کبود او
در اول دوم و سفید در اول و خشکی در همه غالب است و او مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یکدرهم او
تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیة جهة رفع طاعون و تغیر اب و هوا و وسواس و صرع و خفقان و دفع انجماد
خون و نزف الدم و انکشتری او بالخاصیة جهة قضای حاجات و رفع حدة عقل و غرق و طاعون و درد دهان
دایمی او جهة دفع تشنکی و بد بوی دهان مؤثر و قدر شربتش از یک قیراط تا یکدانکست **یاسمین** بری و بستانی
میباشد بری او الطیانا منسد و بفارسی یاس سفید و مذکور شد و بستانی او چنیلی که یاسمین هندی باشد و آن
زرد و سفید و امین الدوله کوید ارغوانی نیز میباشد و سفید او نزد اطبا مسمی بزنبقست و سوسن آزاد
مخصوص سوسن سفید دانسته اند و نزد اکثر ایشان مفقود الخاصیة است و این از جهة اشتباهی است که در سوسن

الهاء مع الیاء

حرف الیاء مع الالف

مذکور شد وجمهور اطبا تعریف یاسمین کرده اند که درختی او مانند درخت مورد و املس و برکش نرمتر و پهن تر و قبطری برک مورد نیست و درخت قسم ضعیفه او سفید و کلش سفید و باشد سرخی و بنفش خوشبوی و از وقت شکفتن نرکس تا اول عقرب کل میکند و در بلاد حاره همیشه و نوع زرد او عظیم و چتری و مانند درخت مورد است نزد او بعضی قسم زرد او مسمی بزنبق است وان در دوم کرم و خشک و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و نافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و امثال ان و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج اقسام کرم معده و بوییدن او جهة درد سر بارد و تقویه دماغ و رفع ریاح دماغ و نطول طبیخ او جهة دردهای بارد و صداع و ضماد او جهة کلف و سرخ کردن رخسار و بزرک کردن قضیب و اعانت بر نعوظ و سفید کردن موی سیاه مؤثر و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و کل سرخ و سرکه و قدر شربتش انجرم او تا سه درم و از آب او ده درم و بدلش یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن یاسمین بدستور مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش تا سه درم و رتا پنج درم و کل یاسمین زرد در دهن کثیر الوجود است و چون او را در حنظل سبز صرا پخته بکید رم او را با یکوقیه عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهة استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب بیان نموده اند یاس سفید اسم فارسی یاسمین بری است یاسمین بری عشبه النار است یابو شقا اسم ترکی غرای التسلک است یارپوز اسم ترکی فودنج است یا رمطانی اسم ترکی دمنست یبروج لغة سریانی یونانی ومعنی ذو صورتین و اسم مطلق هر دو جنس و شامل بیخ لفاح جبلی است و بری چنانکه لفاح شامل ثمر اقسام اوست و از مطلق او مراد قسم جبلی و جوز بیخ هر نوعی لفاح که بزرک باشد چنانکه شبیه بد و صورت انسان مشاهده کرده و او را از این جهة باین اسم نامیده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف بری او که بینا مذکور است یبروج الصنم بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روی بروی یکدیگر کذاشته باشند و او را کیاه وسن کن نامند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک اوست لهذا بعد از خالی کردن اطراف بیخ او سکی را باو می بندند تا از حرکه سک منقطع میکردد و این اصلی ندارد و در خواص او احدی بیان نموده بنات مذبور شبیه بعلیق که او را بترکی کورتکن نامند و بقدر زرعی و برکش شبیه برک انجیر و باریکتر از ان و ثمرش سرخ و بقدر زیتون و در بوی شبیه بمیعه سایله و کلش سفید و کویند در شب میدرخشد و بیخش بصورة دو انسان مواجه و مستور بلیفها شعر شبیه بموی بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که بیخها مذکور را ندارند و ماده امیکه سر این صورترا نکشته بود قوتش تا شصت سال باقیست در اول سیم سرد و در اخر آن خشک و معتدل در هر عضو قسم ماده او

دوا

دواء عمان عضو مردان و از قسم نر او دواء زنان و شرب او با زعفران جهة مفاصل و عرق النسا و نقرس و با مقل جهة بواسیر و با سکنجبین جهة خفقان و با کاسنی جهة حرقة البول و ذرور بیخ و ثمر او جهة اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مبلد ذهن و مصلحش روغنها و قدر شربتش چهار قیراط است و در اعمال غریبه بغایت مؤثر و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع او وقت که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین و یا باحدی از سعدین و یا قمر در یکبرج باشد و در روز یکشنبه وقت طلوع افتاب بهتر از سایر اوقات و چون عضوی از اعضای او را با اندکی از ثمر او و قلیلی روغن بان یا زنبق یا روغن خلاف نرم سایده و پیشانی و چشمها و روی را بان تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که روی دهد روا کردد و چون مجموع او را یا عضوی را از ان شکسته و یا التی قطع نکنند و بر بازو ببندند یا بکردن اویزند از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و واه زنان و دزدان محفوظ باشد و تعلیق او جهة رفع صرع و تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند و بخور او جهة دور شدن شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون مؤثر است و ثمر او رسیده او را با روغن کل سرخ سایده زن حامله بر کمر و شکم طلا کند از اسقاط جنین ایمن باشد و چون یکعدد کل شکفته او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلاء ان رافع عسر ولادت است و هرگاه یکعدد کل نشکفته را در کتانی بدیبا پیچیده که هفت رنک باشد پیچیده و طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او کردد یبروج الوقار یبروج الصنم است ایبر بوته بقله یمانیه است او نزد بعضی رجله یبروجا بادرنجبویه است یبروا اسم سریانی بغل است که بفارسی استر کویند یتوع اسم جنس جمیع نبات شیر دار است و کویند از مطلق او مراد لاعیه است که آن بهترین اقسام اوست چون هر چه اسم مخصوصی داشته مذکور کردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه ان بیان میشود جمیع یتوعات در غایة کرمی و خشکی و اکثر ان در مرتبه چهارم و با سمیه اند و جراحت کننده جلد و مسهل قوی و ردی المزاج و مورث اسهال دموی و قرحه امعا و زحیر و پیچش و غشی و انقلاب معده و تقلب نفس و غثیان و استعمال او در خارج بدن جایز داشته اند و اکر بخوردن بعضی از ان احتیاج افتد زیاده از سه قیراط از شیر او بدون مصلح نباید باشامید و مصلحات ان نشاسته و ارد جو و روغن بادام و کل سرخ و رب سوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده رافع افراط عمل اوست یحمور اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد یحضیض کرفس بزرک برک نباتیست یدالله خون بزچهار ساله که در اول پاییز کرفته باشند و در ماغ مذکور شد یذره قوس است یذقه درخت بلبت براع قصب است ویعه عشبه النار است یرنا اسم عربی حنا است یرامیع هلیونست یربوع بفارسی موش دشتی نامند و او مانند

الیاء مع الباء
الیاء مع الحاء و الدال و الذال
الیاء مع الراء

موش وانان بزرکتر و دستهاي او بپاكوتاه تر از پا و دنباله اش بلند و بيم كرم وخشك وكثير الغذاو ملين طبع ومدر بول ومشهي وجهة امراض بارده مثل فالج ورعشه ومفاصل ولاخراج سنك كرده ومثانه

الياء مع الشين والعين والغين والقاف

نافع ومحرق خون ومصلحش ميوها تازه وترشيها ست **يشف** حجر اليشفاست ومذكور شد **يعقوب** كنك زانست **يعضيد** خندريلي است **يغفيصا** بغين معجمه اسم سرياني ريباس **يقطين** اسم جنس نباتي كه برساق نه ايستد مثل نبات خربزه ولبلاب وامثال ان وعوام را از مطلق او مراد قرعست كه بفارسي

الياء مع اللام والميم

كدو نامند **يلنجوج** بعربي عود هنديست **يلوه** اسم تركي سلوي است **يلقون** اسم تركي طرفات كه بتركي كز نامند **يلم** اسم فارسي عربي السمكات **يمامه** اسم كبوتر خانكي است **يمام** شفتين بتركي است **يمليك** اسم تركي لحية التيس است **يميشان** اسم تركي نغرورا **يميسو** بلغة اكبر يان ابقراست كه شوره نامند **يمرنا**

الياء مع النون

ترصاست **يمو نطه** اسم تركي بيض است كه تخم مرغ است **ينتون** بلغة نبطي اسم نافيا است **ينبوق** انفحه است **ينبطونا** اسم سلماست **ينبوت** خرنوب نبطي است **ينمه** بناتيست شبيه بخندريلي وبركش از كاسني كوچكتر وساقش زياده بر شبري وكلش زرد ومؤلف اختيارات بديعي كويد در شيراز

الياء مع الواو

اورا ميل دارو نامند تازه او جهة الصاق جراحات تازه وذرور خشك او جهة زخمها كهنه مفيد است ونزد بعضي بنيه خندريلي است **يوز** اسم فارسي فهد است وبتركي پارس نامند حيواني است مانند پلنك واو را رام نموده مانند سكان شكاري صيد وحوش با و ميكنند حرارت و يبوست او كمتر از پلنك و در جميع افعال قريب باو ست **يوشان** اسم تركي شيح است **يوبجه صحرا** اسم تركي وفارسي فصفصه است **يوبجه باغي** اسم رطبه است **يونك** اسم تركي صوفست **ييلان اودي** اسم تركي ثيل است **ييركوكي** اسم تركي جزر است كه

بفارسي زردك نامند تمّ تمّ

فن المفردات بعون الملك

الوهاب

بسم الله الرحمن الرحيم

تخصيص رابع در معاري سموم ومشتمل است بر پنج فصل **اوّل** در تدابير منع تاثير سموم واحتراز از ان **دوم** در تدابير مشتركه سموم **سيم** در تدبير سموم مشروبه **چهارم** در تدبير سموم ملذوعه **پنجم** در بيان تجربه حشرات از ان كريزند **فصل اوّل** در تدابير منع تاثير سموم واحتراز از ان از جمله مجربات انكه چون طفل زاده روز ولادت قبل از انكه شير دهند قدر حبّه از اشك چشم كاوكوهي كه در نقيره تحت چشم او منجمد كرده و مستعمر بترياك كاوكوهي است و در اول مذكور شد بر كام طفل بمالند در ايام حيوة از سموم مشروبه و ملذوعه متضرر نكردد واز اين جمله شرب نارجيل بحري است كه در ماهي دو بار بقدر برنجي باكلاب سائيده بنوشند از ضرر جميع سموم محفوظ خواهد بود وبدستور در انوقت از فادزهر معدني بر كامش بمالند وسه روز متوالي هر روز بقدر برنجي باشير بدهند همين اثر دارد وبدستور شرب فادزهر معدني در هر ماهي سه بار بقدر قيراطي تا يكماه همين اثر دارد واز اين جمله تخم مخلصه است كه در اول تحويل شمس بحمل سه روز در روزي يكمثقال از ان تناول نمايند مجربين را اعتقاد انست كه تا يكسال از مطلق سموم متضرر نكردد و بعضي مخصوص سم هوام دانسته اند نه مطلق سموم ومتفق عليه اطبا است كه چون خرنيل ايكشب در شير خشتاند بنوشند در مدة العمر هيچ سمي در او اثر نميكند اما احتراز از سموم منوط بر انست كه از اطعمه واشربه كه بي سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام كنارند احتناب نمايند وبدستور از چشيدن چيزي كه مجهول الخاصيته وغير معروف باشد وبدست كرفتن حيواني كه معلوم نباشد هر چند كه او حقير نمايد وخوابيدن در مواضع قريب باشيان هوام وخرابها بدون بخور بشاخ كاوكوهي وامثال ان وخوردن ترشيها كه مدتي در ظرف مس يا قلعي مانده باشد وكوشتي كه كرم بوده بنهجي پوشانيده باشند كه منفذي جهة خروج بخار نداشته انمقدار بماند كه سرد كردد وخوردن اكثر ميوها بدون اب كشيدن خصوصا انكور پوشيده نماند كه تاثير سم در جميع از جهة يكسان نمي باشد چه يابس المزاج ومعتادين افيون وسموم كمتر متضرر ميكردند بلكه بعضي اصلا متضرر نميشوند چنانكه مشاهده شده كه عقرب معتادين افيون را كزيده وعقرب در ساعة هلاك شده و انشخص متضرر نكشته و اراك الهرنيز چنان نموده وبدستور معتادين شرب ترياق اكبر نيز همين خاصيت است ودر خانها نكاهداشتن مرغ وطاوس وكربه ومرغابي خانكي وامثال ان كه حشرات را طعمه كنند بغايت مستحسن است وبا خود داشتن شاخ كاوكوهي وفادزهر معدني وحيواني ومهره مار وخاك مختوم حميد وخاك داغستان كه كنتر انطين مختوم نيست ونارجيل بحري از ضرر ورتيلا نيست ودر منع كريزيدن هوام دارند اشياء مذكوره را از مجربات وحضور ان جهة تداوي سموم مشروبه ترياق كبير خصوصا مسافرين را داشتن يكي از انها از واجبات است **فصل دوم**

ودبدستور در انوقت از فادزهر معدني بر كامش بمالند وسه روز متوالي هر روز بقدر برنجي باشير بدهند همين اثر دارد صح

در تدابیر مشترکهٔ سموم باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانیست نرسد باعث هلاک نمیکردد
پس در جمیع سموم مشروبه و ملذوعه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطهٔ محرقه
ومتعفنه است یا بجهة برودت مفرطه که روح حیوانی را از حرکة باز دارد و یبوسة و ثقل مفرطی که باعث
طریق او کردد و صورة نوعیه که اثرش مضاد روح حیوانی باشد و انچه بسبب اقتضاء صورة نوعیه باشد
در نهایت مرتبهٔ سمیة است پس تدبیر در شدیدان باشیا قویة ذو الخاصیه بحسب کیفیه و کمیة زیاده باید
کرد و در حارهٔ ان تبرید دل بضمادات بارده خوشبوی مانند کلاب و صندل و کافور و روغن کل سرخ
وامثال ان و در بارده تسخین باشیاء عطریهٔ حارة و در افراط یبوسة ترطیب مثل شیر و سرطان نهری و انچه
در اقسام ان بالخاصیه نافع است فاد زهر و تریاق فاروق و نارجیل بحری و منع خواب تا یکروز لازم است
و تدبیر عضوی که اولا سموم با و نرسد شرط است احتراز از سرایة بمجاورات او نکرده بتدریج بدل نرسد پس اکر سم
از جملهٔ مشروبه باشد در قی مبالغه نماید و اکر ملذوعه باشد در بستن محکم ان عضو سعی نماید و مکیدن
ان و ریختن اب دهان و باید انخص ناشتا نباشد و اول مضمضه بروغن کل سرخ نماید و روغن زیتون و باشراب
کرده بعد ازان بمکد و اب دهان را بریزد و باادویهٔ تریاقیه مثل زراوند و امثال ان مضغ کند و بدستور
موضع کزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم کردد و ادویهٔ جذابه ضماد نماید مثل سرکین کبوتر و بوره
و زفت و سرکین بز و سیر و کوکرد و امثال انرا با بول و روغن زیتون و عسل هر یک که حاضر باشد و مهرهٔ
مار در این باب عجیب الجذب است و باید بعد انچسبیدن مهره شیر بر و بریخت و تا شیر خسته شود تکرار
ریختن ان نمود و چون شیر منجمد نکردد و مهره بیفتد علامت نجات است و در بعضی قطع العضو لازم است
اکر عضو ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع کزیده نیز است و تدبیر سموم
مشروبه ملذوعه که معلوم بوده مذکور خواهد شد اما تدبیر انچه معلوم نباشد کلی انست که اکر مشروبه
باشد در حالتیکه اندک تغیر ظاهر کرده باب کرم و روغن کل سرخ یا روغن کاو و مطبوخ شبت و اب نمک
و عسل و بوره مکرر قی کنند و اکر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل کردد حقنه کنند و ادویهٔ تریاقیه
انچه مقدور باشد بدهند و هرکاه با التهاب حرارت و تشنکی مفرط بوده باشد علامت حرارة سمیت
در بیصورت روغن کل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزر قطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با شکر و یا
قرص کافور و اب یخ و امثال ان از مبردات شربا و ضمادا کاه کاه مکرر باید و در موضع درد ناک دل
صندل و کافور و کاهو و خیار و طحلب را سرد کرده ضماد نموده و اکر علامة برودت ظاهر کردد
مثل بیحسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل و تیرکی رخسار در بیصورة مطبوخ
و تریاقات حارة و پیاز و سیر و جنطیانا و حلتیت و جدوار و امثال ان باید داد و تحلیل انها مانند عرق

فتنه و عرق بهار و جند و امثال ان استعمال نمود و حقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ فودنج و شیر و ترنجبین
و بوره ارمنی و روغنهای حارة باید کرد و اکر علامات ثقل و یبوست ظاهر کردد مثل برامدکی شکم و درد
امعا و احتباس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن در بیصورت حقنه بمسهلات قوی مثل سنا مکی و
بسفایج و لعاب حلبه و شیر تازه با حلتیت و مقل سکبینج و شکر سرخ و بوره و امثال ان باید نمود و اکر قدرت
بر شرب داشته باشد ادویهٔ مسهله و بعد ازان ادویهٔ تریاقیه بدهند مثل شیر و شکر و کوشت ابی که
ادویهٔ مناسبه با ان طبخ یافته باشد اکر قوتش ساقط شده باعث غشی و بیهوشی و عرق سرد و کشتن سیاهی
چشم باشد فم معده را بقوة تمام بمالند و باد در دهنش بدمند و ادویهٔ قلبیه بر روی سینهٔ او مکرر طلا
کنند و انچه در علاج غشی مذکور است بعمل اورند و اکر با اسهال مفرط و پیچش باشد تدبیر ان بدادن غذا و
و لعابها کنند و بعد ازان ادویهٔ قلبیه و تریاقیات با اب میوهای قابض در رب به و سیب و لیمو و دوغ و
کرده و امثال ان باید داد و هرکاه سم ملذوعه باشد بدستوری که کذشت بعد از بستن موضع و حجامت و
مکیدن ان تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشد و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت
مفیدست و این دوا جهة سموم مشروبه و ملذوعه مشترک النفع است مغز کردکان سی مثقال نمک بزرک
سداب خشک از هر یک پنج مثقال دانهٔ ترنج مقشره مثقال انجیر کوبیده بقدر یکجا اجزا را خمیر کنند قدر
شربتش تا ده درم تریاق الطین که بدستور مشترک النفع است باین صفت اسطین مختوم و اکر نباشد خاک
صوفی حمید و خاک داغستانی با مساوی ان حب الغار بروغن کاو چرب کرده بوزن ادویه عسل سرشته
و دو درم او را بنوشند هرکاه علامات زیادتی حرارت سموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است و سایر ادویه
مشترک النفع که سابقا مذکور شد فصل سوم در مداوای سموم مشروبه که معروف باشد در این فصل بیان
مداوای بعضی که اشهر است کرده میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج انان تشخیص ثالث باید نمود و بحسب
اعراض و علامات هر یک بمداوای مشهورهٔ ان عمل کرد اکر چه اکثر انرا علاج نیست بیش قدر حبه
ازان در عرض و شتی ساعت هلاکت و او را سریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند و علاماتش ورم زبان و سدد
و دوار و درد سر و بامدکی حدقه و غشی پی در پی است و علاج او قی مکرر است بمطبوخ شلغم و روغن
کاو و اکر نارجیل بحری بهم رسد بهتر از همه مقیاتست و بعد ازان شیر بفاد زهر سبز و زرد خالص برای
احمد بن زکریا و اکثر اطبا بیخ کبر را فاد زهر او دانسته اند و دوا المسک حار در این باب قویتر از تریاق
فاروق میدانند و جدوار را اثر عظیم است قرون السنبل از لوازم شربش ابول الدم و سیاهی زبان و اعراض
سرسامیست و در غایة حرارت و مداوای او بعد از قی شرب یکمثقال کافور با کلاب و اشامیدن دوغ
سرد کرده و اب میوهای ترش مثل انار و سیب ترش و اب خیار و ماء الشعیر و اب عنب الثعلب و امثال

ان با جلاب و ضمادات باردة مثل صندلین و کافور و شیاف مامیثا و کل ارمنی و اب خیار و کدو و کاسنی
و امثال ان مرارة النمر زهرهٔ پلنک تا سه ساعت کشنده است ابتدا سبز و از سموم حاره و مداوای او به بستور زرد
السنبل و پنیر مایهٔ اهو و تریاقات دانسته اند که نافع بود مرارة الکلب الکلب لا ینفع در ضمیمه مانند بثورات
و مداوای ان به ستوران و با روغن مکرر قی کردن و نفع آب و شراب و کوشت آب مرغ با قدری مشک مفیدات
و ادویه مشترک النفع که قبل از ین مذکور شده و جمیع سموم نافعند مرارة کلب الماء قدر یک عدس
ان و نعیان هفت روز کشنده است او تریاق او پنیر مایهٔ خرکوش است و روغن کاو با حلتیت او دارچینی
دنبالهٔ کاو کوهی مورث غشی شدید و کرب و تریاق او بعد از قی کردن با روغن کاو و آب نیمکرم
و تریاق مشترک النفع مذکوره و فندق و پسته و فیلن هرج اکه دیکر و چهار مرتبه و هر مرتبه یک مثقال
به هند عرق الذابه مورث ورم روی و سبزی ان و خناق و عرق بسیار و بد بویی است دوای او بعد از
قی با ماء العسل شرب می پخته و روغن کل سرخ است که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور ارنب بحری
از سموم حاره و اکر نکشد مورث سل است و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول
و عرق بد بوی و نفث الدم است و مداوای ان آب خیار و شیر الاغ و زنان و آب برک خطمی و سرطان
نهری است و بعد از تسکین عوارض خوردن حب خربق سیاه و غاریقون و کثیرا و ربّ التوس بالتویه
بقدر درمی با جلاب ذراریح که بترکی الا کلنک نامند و از سموم حاره و علامات او مانند اعراض ارنب
بحری و با التهاب و اختلاط عقل است و مداوای او مانند ارنب بحری و قی کردن با آب کرم و روغن
کل سرخ و شرب شیرهٔ تخم خرفه و خیار و لعابها و شیر زنان و جهة احتباس بول حلوس در مطبوخ
خطمی و چکانیدن روغن کل با سفیدی تخم مرغ در احلیل و تغذیه به روغن بادام و نان میده و پالوده
و انجیر خشک و هریسه از ارد کندم و شکر و روغن بادام و مداوای خوردن وزغه و حربا و تخم حربا
به ستور مذکور است و تریاقات مذکوره و دواء المشک و مثرودیطوس و تریاق اربعه نافعند
بلادر و جندبیدستر و امثال ان مورث احتراق و جنون و وسواس و التهاب معده و تشنکی مفرط اند
و مداوای ان شیر و دوغ و کوشتابها و چرب و شیرهٔ تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو
و بنفشه و چرب کردن سر به روغنهای مرطبه و ضعف کرد کافادهٔ بلادر است خوردن خون کاو و بستن
شیر و خون در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غشی عنیف و درد احشا و عسر النفس و کزاز و احتباس
بول و طبع است و مداوای او حقنه و شرب پنیرمایهٔ حیوانات با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل تا
تا رفع انجماد ان نماید و درین قسم مواد قی جایز نیست مکر در شیر فاسد و جوارش عود و مصطکی
و ماء العسل درین باب مفیدات یتوعات و حب السلاطین و امثال ان از ادویهٔ حارهٔ مسهله مورث التهاب

وغثیان

وغثیان و اطلاق بسیار و پیچش است و مداوای ان دوغ و اشیا باردهٔ قابضه است بعد از قی و در معالجات
کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب قابضه اما اشیاء بارده مخدره مثل افیون و شوکران
و لفاح و تاتوره و امثال ان مورث خارش بدن و ظلمت بصر و سدر و دوار و سردی دست و پای و بی حسی
اعضا و سستی است و چون به حد عرق سرد و خشکی اعضا مفرط رسد علاج ندارد و مداوای ان قی
کردن به ماء العسل و نمک و بوره و سکنجبین و روغنهاست و شرب شراب با حلتیت و دارچینی
و فلفل و جند و طبیخ نانخواه و نارجیل دریایی و تریاق کبیر و حقنها تند و سرکه با صعتر و افسنتین و
روغن کل سرخ و شرب شیر و کردکان و تدهین بدن و دماغ به روغنهای حار مانند روغن ناردین و سوسن
و استنشاق جند و حلتیت نافعات و اکر مساوی افیون مشروبه جند خورده شود دفع مضرت
افیون از مجربات است و مداوای خوردن بزرقطونا کوفته و آب کشنیز بعد از قی حلتیت و شراب و
شربهٔ افسنتین کافیست و در مداوای قطر و کمازه و امثال ان مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک
مانده باشد بعد از قی معاجین حاره مثل فلاسفه و کمونی و زراوند و صعتر و امثال ان مفیدات
مسدده ثقیله مانند کداسنک و اجرام معادن و مرک موش و شنجرف و زیبق و امثال ان مورث احتباس
طبع و نفخ شکم و درد احشا و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم غشا و قرحهٔ امعا و کاهست
که باعث اطلاق مفرط کردد و مداوای ان قی و با وجود احتباس طبع حقنها و نادین با سرکین
کبوتر و شراب بغایت نافع است و طبیخ انجیر و تخم کرفس و زوفا و افسنتین و ترنجبین و مسهلات و کوشتابها
چرب باید داد و در زیبق مقتول و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب ماء العسل مداومت تموده باید
زرنیخ و اهک و زنجار و صابون و امثال ان مورث قرحهٔ امعا و پیچش و خشکی دهان و بول الدم و درد
معده او کاه هست که اهک بیول دفع شود و مداوای ان بعد از قی خوردن جلاب و آب کرم و شرب
طبیخ تخم کتان و خبازی و تخم مرو و تخم ترهٔ تیزک است و به ستور آب برنج و شیره و کوشتابها چرب و انجیر
در ارنب بحری مذکور شد نافع است شوای مغمومه که کوشتهای پخته و کباب را در حین کرمی مفرط ان بپوشانند
که بخار او دفع نشده سرد شود اکل ان باعث سدر و دوار و هیضه و بیهوشی میکردد و مداوای او قی
و بعد از ان سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام لازم است و هرکاه با قی و غثیان
شدید و اسهال مفرط کردد به علاج هیضه مبادرت کنند زاج و شب و نمک و تلخ و شوره و امثال ان
مورث سرفهٔ شدید و علل شش و سل است و مداوای ان با روغن تازه و شکر و لعابها و شیره و امثال ان
سفیدا و جبسین و کچ و امثال ان مورث قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و بر امدکی شکم است و مداوای
ان شرب ماء العسل با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال نمودن به روده اند

نموده باجلاب وساير مسهلات وهركاه منجر بتشنج كردد بعلاج ان مبادرت نمايند ودر جميع سموم وانچه
دركليات مذكور شد مراعات بايد نمود وميل هريك بهر جهتى كه باشد بانجهة دفع بايد كردن وامالة ان از
عضو شريف بعضو خسيس شرايط **فصل چهارم** در سموم ملدوغه ومعروفه وجراحات الات مسمومه
بايد دانست كه سموم حيوانات بدستور سموم مشروبه قوى وضعيف ميباشد وقواعد مذكور شد ودرين
مكان بعضى از مشهورهٔ ان مذكور ميكردد تا غير مذكور را هم بان طريق مداوا نمايند **حيات** اقسام ان
بسيار او مجموع انانسه مرتبه بيرون نيستند يكى انكه مهلت نميدهد ويكى ضعيف كه قتال نباشد
ويكى قتال ومهلت در تداوى او باشد واز يكهفته بيش نكذرانند واز قسم اول مارى ميباشد در بلاد
ترك از دو شبر ناسه شبر مايل كبودى وزردى وچشمش سرخ وسرش باريك وبران تاجى وسمى بملك
وناظر نيز كويند چه ديدهٔ او هر حيوانى كه افتد هلاك ميكردد وهرچند كه كور باشد وحوش وطيور از ان
خايفند ودر حوالى مكان او كياه نميرويد وقسمى از ان بقدر سه تا پنج زرع وچشمش درخشنده
وكزيدهٔ او در عرض سه ساعت هلاك ميشود وقسمى از ان شاخ دار ميباشد وقسمى از ان مسمى بافعى است و
صفت ان در حرف الف مذكور شد وعلامات كزيدن او انست كه از موضع او لاخون روان كردد و بعد از ان
زرداب ودر پس ان برنك نيلى وزنكارى وتدبير او بدستوريست كه در قواعد كليه كذشت
وشرب ترياق كبير وروغن كهنه باعسل وسير وشراب كهنه وتكرار قى ودو مثقال حلتيت با شراب
وشرب سائيده ومهرهٔ مار وبستن ان بموضع كزيده وپنير مايهٔ خركوش وغيران كه تازه باشد و ياسكه
ممزوج باب وفاشرا واسپند وتخم بوبخه وبيخ عرطنيثا وبيخ كاشم وزراوند مدحرج وطويل وكر
كوهى وتغذيه بسرطان نهرى وزنجبيل باشير انسان والاغ مفيدست واين دوا در سم افعى وماننده ترياق
كبير دانسته اند انيسون ده درهم فلفل سه درهم ونصف زراوند مدحرج وجند بيدستر از هر يك
يكدرهم ونيم بابى پخته سرشته بقدر جوزى استعمال كنند وخوردن اب نيل بقدر يك رطل وبستن
جرم ان از مجربات **حيات متعطشه** وامثال ان وتنين ومرهيك بالوان مختلفه ميباشد وبزرك و
كوچك ميباشد وتنين كه بفارسى اژدهاى نوع عظيم است وكوچكتر از پنج زرع وزياده برسى زرع ميباشد
وچشمش بسيار بزرك ودر تحت فك زيرين او نقيرى مانند ذقن ودندان او بسيار وبعضى از ان
بال دار مانند بال شتر وعلاج غير اژدها مانند مداواى افعى است وعلاج زخم كزيدهٔ اژدها وساير
ان بادويهٔ اكاله وقروح خبيثه بايد كرد وضماد نمودن بباد روج وبدستور برصا بالخاصيه
مفيدست **عقارب** بفارسى كژدم نامند وكويند نه قسم است وزبونترين او سياه وجراره واسلم
او طيار او كزيدن او باعث درد شديد وسردى اعضا وكزاز واختلاط عقل كردد وانچه قتال باشد

واقسام بسيار شده

موجب

موجب صدع وغشى وعرق سرد وانطباق فكين وورم قضيب وبروز مقعد ميكردد واكر بر شريان كزد
مورث غشى وبر عصب باعث تشنج وبر رك موجب عفونت خون در تجاويف رك است ومداواى او
بموجبيكه در قواعد واد ويه مشترك النفع كليه كذشت بايد نمود وشرب سير وضماد ان وشراب كهنه ودهن
ودينار ويه وعاقرقرحا وبرك سداب وپياز عنصل وتخم بوبخه صحرايى وفاشرا وبيخ حنظل وغاريقون
واسپند وترتيزك وتخم ان وجاوشير وسطاريون كه در اصفهان كل عقرب نامند از مجربات وضماد
او بغايت مسكن درد ان وبدستور ضماد حند قوقا پخته وطلا كوكرد با زاناغ وبدستور عسل بلادر
باروغن كردكان همين اثر دارد وتدهين روغن زيتون كرم در تسكين درد كزيدن عقرب سريع الاثر است
وعقرب جراره بسيار كوچك ميباشد ودنباله را در حين حركت ميكشد ومانند ساير عقارب بلند نميدارد
ودر روز اول چندان ضررى از وظاهر نميكردد ودر روز دوم وسيم اعراض هولناك بهم ميرسد
مثل غشى وخفقان وبول الدم وورم زبان وپيچش عظيم ومداواى او بعد از مكيدن وداغ كردن
موضع وشرب اب سيب ترش است وبالخاصيه ابن اوسويق ان ترياق انست وقرص كافور ودوغ وشيرهٔ تخم
خرفه وامثال ان با سكنجبين مفيد وهركاه باعث ورم كردد فصد كنند ودر ورم زبان رك زير
زبان را بكشايند ودر احتباس طبع حقنه ودر پيچ امعا روغن كل سرخ بنوشند وترياق عسكرى
درين باب قوى الاثر است واين سفوف از مجربات شمرده اند طرخشقوق خشك برك درخت سيب تر
كشنيز خشك بالسويه وقدر شربتش سه مثقالست وعلاج موضع جراحت را ابتداء تند بايد كرد وجرم ان
از ابكل ارمنى وسركه وصبر واطلا كنند وتغذيه باب غوره وجو واشياء بارده موافقست **رتيلا وشبث**
عنكبوت واقسام رتيلا شش صنفست يكى پردار مانند مورچه ويكى سياه ويكى عنبيه كه بفارسى انكور
نامند ويكى سرخ ويكى زرد وان ذهبيه بسيار زرد وبعضى مايل بزردى ميباشد وزغب دار مانند پشم ويكى
كوكبيه ودر پشت او خطها بان وهمه ان در شكل شبيه بعنكبوتند واعراض كزيدن رتيلا ورم
موضع لسع او ودرد معده وخارش بدن واطلاق طبع است ودر بعضى بحبس بدن وبر امدكى
شكم وعرق مفرط ورعشه ودوار وكزاز وتمدد وسرفه وقى دائم ودر بعضى ادرار منى وخروج باد
از مقعد واضطراب عظيم وسبات مهلك ميباشد ومداواى او بدستور استعمال ادويه مشترك النفع مذكوره
وانچه در عقرب بيان شده وتدبير موضع لسع وجلوس در اب كرم اكرچه اب كرم باعث تسكين درد وراحت
عضو ساكن ميكردد وبايد بعد از تسكين موضع را باب نمك تند نطول نموده وان بسيار كرم باشد وحمام
دائم وتعريق تا چند يوم بغايت نافعست وموضع كزيده را با خاكستر چوب انجير واهل وقلى كه باب كرم
سرشته باشند ضماد نمايند ودو درهم شونيز بالخاصيه ترياق اوست ودر جميع ادويه كه بجهة عقرب نافع باشد

درو مرزنجوش و برگ درخت حنا و جوز السرو و دارچینی و ثمرة الطرفا و تخم شبت و ملیون با شراب نافع است و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام مفید است تریاق الرتیلا شونیز ده درهم دو قوزیره کرمانی هر یک پنج درهم اهل جوز السرو و هر یک سه درهم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج دارچینی حنطیانا تخم یونجه تخم کرفس تخم شبت هر یک دو درهم با عسل دو وزن ادویه سرشته و قدر شربتش تا سه مثقال است و شبانوع عنکبوت و پایهای او دراز است و از گزیدن او بدستور عنکبوت درد معده و عسر بول و حبس طبیع و سردی دست و پا حادث میگردد و مداوای او بدستور رتیلاست قملة النسر از جمله هوام و ... اصناف کنه است و بفارسی ... نامند و از گزیدن او خون از هر مسامات او ترشح میکند مثل رگهای مقعد و بن دندان و از سینه و معده و مجرای بول و رعاف و مداوای او مالیدن موضع بفادزهر صندل سرخ و ابکامه و حی العالم و طحلب و امثال انست و شرباب کدو و خیار و کاسنی و گل قرهی و طین مختوم و انچه در سموم حاره مذکور شد زنبور و مکس عسل و مور پردار و پشه و امثال ان و مداوای گزیدن همه ان مانند سموم حاره است و تبرید دهان شرطست شربا و ضمادا و چون مکس آب کنده نیمه او را بر موضع گزیدهٔ مذکورات بمالند درد را در ساعت ساکن کند و بدستور گل ارمنی با سرکه و برگ بادروج و امثال ان نافعند سام ابرص و عضایا بضماد مجیه سوختهٔ او را و بطلاء مجبه سلامند را و از گزیدن اینها دندان ایشان در موضع گزیده میماند و مادام که اخراج ان نشود درد دائمی میباشد و مداوای ان در اب گرم گذاشتن عضو و مالیدن ان است بروغن و خاکستر تا دندان بیرون اید و بعد از ان خاکستر با روغن خمیر کرده ببندند سک دیوانه و سایر سباع دیوانه و انسانی که از گزیدن دیوانه شود و هر حیوانی او گوید الا انکه و استر از گزیدن حیوان دیوانه نمیشود و گاه هست که مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سک و سایر حیوان دیوانه گزیده او گاه تا چند روز بعوارض مبتلا شد و بعد از ان در تفکر و فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی اواز و خلوة نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکند و چون در اب یا اینه و امثال ان نظر کند صورة حیوان در نظرش میاید بنابران اب نمیخورد و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج و کزاز و ادرار منی بی شهوة و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سک و حمله کردن بر اشنا و بیگانه میگردد و متقدمین اطبا متفقند که بعد از ان خوف از اب و از دیدن اب لرزیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین ایشان اکثر از قابل العلاج میدانند مگر انکه بنهایت مرتبهٔ جنون رسیده باشد و اکثر مدت طغیان و نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از ان نیز باشد چه بحسب مزاج در یابس المزاج بعد از یکهفته و دو هفته و چهل روز بروز میدهد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال و زیاده از ان نیز گفته اند و بتجربهٔ ...

رسیده

رسیده که گزیدهٔ او بعد از ایام خطرات و در سایر مخاطره کمتر اما علامة سک دیوانه یکی انکه ترک منزلهٔ معمورهٔ خود کرده بیرامون اهل الخانه نمیگردد و چیزی نمیخورد و از اب میگریزد و دیگر سرخی چشم و بیرون امدن زبان و دویدن بی وقوف و گرفتگی اواز و افتادگی گوش و بر امدگی پشت و کج کردن بطرفی که حرکه با جهة کند و حرکة بی ذوق و شبیه بحرکه مستان و حمله کردن بر همه چیز دیگر گریختن سگان از او و در حین ملاقات او عجز کردن ایشان اما علامت زخم او از زخم غیر سک دیوانه که حالت سک مشتبه باشد و دیوانگی او مشخص نباشد باید پارچهٔ نانی بخون زخم الوده پیش سک غیر دیوانه انداخت هرگاه نانرا نخورد علامت زخم سک دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور مغز گردکانرا کوبیده یکشب بر زخم ببندند هرگاه مرغ گرسنه از خوردن نان نفرت کند علامت دیوانگی سک است و اگر تناول و یکشبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود العلاج اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه در کشیدن و جذب سمیة و اخراج ان باید نمود و تضمید باشیای نمود که زخم وسیع گشته به نشود مثل پیاز و ترتیزک و چغندر و جنتیانا در روغن و سایر مراهم اکاله و اگر داغ کنند و دفع چرک ان مبالغه نمایند بغایت نافع است اما بعد از سه روز پر نفعی ندارد چه سمیت او سرایت کرده در بیضورة بر زخم ان حجامت و شیر و اشیاء جاذب سم باید بست مثل نطرون یا بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و ترتیزک با روغن و نکرار بستن سر دیشم ماهی را نافع دانسته اند و در ترهیب و تقویهٔ اعضای رئیسه باید کوشید و معالجه او بدستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب باید لازم است و تنقیهٔ سودا بمنضج و مسهل مکرر باید کرد و اینده و از جالینوس فرموده که بهر که داده شد خوف از اب نکرده و باعث نجات گردیده دواء السرطان سرطان زنده را در ظرف مس قدری باید برشته کرد که توان سائیده و ده جزو انرا با جنطیانا تا پنج جزو کندم یکجز و نرم سائیده در ایامی که روز مهلک نباشد با ب سرد دو درهم صبح و دو درهم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و تنطیع طبیعی کنند و حقنه بماء الشعیر و روغن گل سرخ و اب برگ خرفه و لعاب بزرقطونا و امثال ان بسیا مفید است و اب در ظرف لوله دار دهند که ابرانه بیند و چون ظرف اب پوست گفتار باشد از خوردن ان اجتناب نمیکند و در اب گرم نشستن و بول کردن در ان بغایت مفید است و از غذاهای گوشتها لطیفه مثل مرغ بریان و بره و بزغالهٔ فربه و روغن گاو و شیر پالوده و حلواها ناشسته و امثال ان تناول نمایند و شراب ممزوج باب بسیار مفید است و تدهین سر و بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفیدات و خوردن اب پودنهٔ نهری روزی صد مثقال به دفعه در سه روز تا یکهفته نیز مجرب است و ابسیاه بدستور سه روز بروزی صد مثقال به چهار دفعه بنوشند سعید یلد انسته ...

واب ثیل از مجربات است وچون سماق را که بترکی بیلد رچین نامند شبانه کباب کرده بخور تند و چیزی
از وطرح نکند بالخاصیه مجرب دانسته اند وبدستور کباب جکر سگ دیوانه کم او را گزیده باشد نافع
یافته اند وبستن ان نیز بر موضع جراحت بسیار مؤثرات ودواء ذراریح بالخاصیه دافع جمیع مضرات
واز مجربات جمیع اطبا او چون از ان بنوشند احیانا بابول دفع میشود شبیه بحیوان بسیار کوچک
عوام ایلکان میگویند که بجای سگ است دواء الذراریح بزرک فربه را بترکی لاکلنک نامند سر و بال او جدا
انداخته یکجزو عدس مقشر یکجزو فلفل و قرنفل و دارچینی و سنبل الطیب و زعفران هر یک سدس جزو
ومجموع را سائیده با اب قرص سازند و هر روز دو دانگ با اب گرم بنوشند قسم دیگر ذراریح را سر و بال
وپا انداخته سه شبانه روز در دوغ خیسانیده وبعد از هر شبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کنند وبعد از ان
با مثل او عدس مقشر سائیده با اب قرص نماید بقدر دو دانگ هر روز با اب گرم بدهند مداوای زخم
سباع وسگ دیوانه و یوزینه و امثال ان یکشبانه روز پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم
به بندند پس بمرهم اسود ضماد نمایند و مرهم مذبور جهة زخمها که از کوفتگی اعضا و سقطه بهم رسد بدستور
نافع است مرهم اسود قنه و روغن زیتون و موم سیاه بالسویه استعمال کنند موضع گزیدن پلنگ و شیر و یوز را
اول باد و یا غیرها به ضماد کنند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل و بعد از ان با سرکه و نمک بشویند
پس مرهم اسود معالجه کنند و بستن باقلی تازه که دو نیم کرده باشند بغایت جاذب زخم سگ وشیر و امثال
او است و اردو باقلی با سرکه که بدستور مؤثر و جاذب و جهة زخم دندان انسان نیز مفید و شب مسحوق
وبدستور کندر با روغن زیتون و شراب جهة گزیدن انسان نافع است و هرگاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلاء
مرداسنگ رافع است و تمال نزد جمعی غیر موش خرمات و گویند کوچکتر از ابن عرس و خاکستری رنگ
و دندانش سه طبقه بر بالای یکدیگر میباشد و چون بر حیوانات سلط کرده بر خصیه ان می چسبد و گزیدن او
باعث درد شدید و ابله کردن حوالی ان و گاه هست که مورث درد امعا و عسر بول کرده و مداوای او
بستن قند با سرکه و بدستور سیر و عاقرقرحا و تخم ترتیزک و امثال او و اگر ورم بهم رسد پوست انار شیرین را
بآب پخته ضماد نمایند مداوای زخم الات زهردار بدستوریست که در سموم ملذوعه گذشت و ذرور
مقناطیس عجیب الاثرات و اصل در ان ضماد جاذب بتمامت و به نکردن زخم تا رفع سمیت ان بالکلیه شود
و شربت تریاق کبیر و فادزهر و شستن مکرر ان موضع را با اب خاکستر چوب انجیر و نمک و حجامت کردن لب و بستن
دماغ تازه که شکم او را شکافته باشد و حلزونات و گوشت سلحفات و امثال ان فصل پنجم در بیان ادویه
که حشرات از ان میگریزند مار و انواع ان از دود شاخ گوزن میگریزند بدستور بخور سم بز و گوگرد و موی انسان
و زفت و مقل و سکبینج و چوب انار و قنه همین اثر دارد و پاشیدن اب که نوشادر در ان حل کرده باشند

وچون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن برگ سقف بجا بغایت از موده است او طبیخ خردل را
بر موضعی پاشند مار ترک ان مکان کند و چون ریسمان قطران الوده بر دور خود حلقه کنند هوام داخل ان
حلقه نمی گردند و از دافع زمرد دافع گریزانست و چون چشم او بر زمرد افتد همان ساعت چشمش از حدقه بیرون
میشود و انچه در فصل احتراز سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از ان و پیاز عنصل باعث اذیت جمیع
حشرات عقربها از دود کبریت و انچه مار از و گریزد و عقرب نیز مؤثرات و سوزانیدن چند عدد از ان در مکان
باعث گریختن سایر میگردد و چون چراغ بسیار روشن در جا گذارند حشرات متوجه انجا میشوند و مکان بعید
از چراغ محفوظ میماند و بدستور بخوری که مؤلف امان الاخطار فی الاسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام و پشه
بعید بکار است زاج سفید شونیز زرنیخ سکبینج مقل چند سم بز بالسویه کوفته حبها سازند و در مکانی بکار
دود کنند و پاشیدن اب مطبوخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر و پنجنگشت بغایت مؤثر است او طبیخ پیاز عنصل است
مجرب پشه طلاء روغن اب لیمو رفع اذیت گزیدن پشه کند و مجرب و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند
روز در مکان بخور کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند کیک پاشیدن طبیخ خردل جهة کشتن کیک از
مجربات دانسته اند و بدستور طبیخ حنظل و افسنتین و شونیز و کیک واش از جمله ادویه مشهوره است قمل طلا کردن
مولود در روز ولادت با اب زیره باعث عدم تکون شپش در تمامی عمر او گردد و زیبق را چون بر جا یا بریسمان
بمالند در شارع ان کند و از مجربات است ذباب چون صورة مگسی از زرنیخ و کندر سازند یا چوب بملک دود کند
کنند و در جا بگذارند مگس از ان مکان گریزد و طبیخ خربق سیاه کشنده اوست و چون زرنیخ را در شیر حل کنند
مگس از عبور بر ان هلاک گردد و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس است و بدستور از کافور و روغن زیتون
و زرنیخ میگویند سام ابرص باشیدن اب مطبوخ خرزهره در کشتن کیک و سام ابرص از مجربات است
جعل از اب شکوفه درخت خیار و بخور او کشنده جعل است فاره چون موشی را خایه کنند و یا دنباله او را
بریده سر دهند جمیع موشان از ان خانه بگریزند و برطرف میکنند و پوست روی او را چون کنده سر دهند
سایر موشان میگریزند و بدستور از دود زاج میگریزند و پیاز عنصل کشنده اوست دیگر مورچه از حلتیت
میگریزد و از ریمان الوده بقطران تجاوز نمیکند و چون شیرینی و سایر اشیاء را در مکان گذارند و دور تمامت
کناره اش ضبط نفس کشیده کنند مادامیکه دست اصحاب ان نرسد مورچه گرد ان نگردد و از تجربات شمرده اند
و در جائی که بخور کنند مورچه گر عود بانجا نکند و از مجربات دانسته اند و داشتن
پیاز عنصل موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس

تمت والله ولی التوفیق

تنخیص پنجم در اوزان ادویه وان مشتملست بر سه فصل فصل اول در اوزان صغار فصل دوم در اوزان
کبار فصل سیم در تحویل بعضی از اوزان ببعضی فصل اول در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا
هرچه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار و ما فوق ان موسوم بکبار است وکیل که عبارت از پیمانه باشد
از جمله قسم ثانیست واختلاف در هر یک از اوزان صغار وکبار بحسب امکنه وازمنه ومصطلحات واقع شده
در بیمقام هرچه بحسب کتب معتبره طب وفقه ولغت اعتبار داشته اشاره بان میشود وباید دانست که حبه وطسوج
و قیراط و دانق بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میشد چه اجزاء مذکوره از درهم کمتر از اجزاء مثقالست
و نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار مساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه سبع
زیاده بر وزن فضه میباشد واکثر اطبا بر انند که قدر درهم در زمان قدیم وجدید مختلف بوده بخلاف
مثقال که در اختلاف ان تقلیلی قایلند واختلاف هر یک در طی تحریر ان مذکور میگردد ارزه که بفارسی
برنج نامند مراد از وزن دو دانه خردل برینست شعیره دو ارزه است حبه از درهم عبارت از سدس ثمن او
که یکجزو است از چهل و هشت جزو درهم است واز مثقال عبارت از دو شعیره که چهار ارزه باشد طسوج از درهم
دو حبه است واز مثقال دو حبه ونیم که ده ارزه باشد قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد
واز مثقال دو طسوج ونیم که بیست ارزه باشد ترمسه دو قیراطست دانق بفارسی دانگ گویند
وان از درهم دو قیراطست که سی و دو ارزه باشد واز مثقال سه قیراط ویکحبه که چهل ارزه باشد نواه دو دانگ
مثقالست ونزد بعضی نیم درهم فضی است غراما بغین معجمه از یک دانگ ونیم تا دو دانگ عربی بعین مهمله
هفت وقیه است اکسثامنیه نزد بعضی یک غراما ونیم است ونزد برخی سه قیراط ویکحبه خرنوب از مطلق
او مراد یکقیراطست خرنوب شامیه چهار حبه فضی است وسه حبه ذهبی باقلا از مطلق او واز باقلا
یونانیه مراد نیم است باقلاء اسکندریه نه قیراطست باقلاء مصریه چهل وهشت جو متوسطست که
یکدرهم است ابولوس نزد بعضی یکدانگ مثقالست ونزد بعضی یکدانگ درهم ویوحنا بن سرابیون
گوید سه قیراطست اکسوما از مطلق او مراد هشت قیراط است وهرگاه در روغن مذکور گردد مراد شانزده درخمی است
واز شراب هجده مثقال ونیم واز عسل سه وقیه وربع وثمن وقیه درخمی نزد اکثر یکمثقالست ونزد قلیلی
یکدرهم و دو درهم را معرب ان دانسته اند جوزه از مطلق او مراد نه درخمی است جوزه سنطیه
یکمثقالست جوزه ملکیه شش درخمی است ابندقه یکدرهم است ونزد بعضی یکمثقال ملعقه در ادویه مراد یکمثقالست
ودر عسل چهار مثقال سامونا بسین مهمله یکغراما ونیم است اویقوس داوودیه یکوقیه است انقیا سافون
هفت مثقالند فلجیارین بقول دیقوریدوس یکدرخمی ونیم است بردار مانند ملعقه از عسل
چهار مثقالست واز ادویه یکمثقال بردار صغیر یکدرهم است اجرجیه بجیم وراء مهمله دو ثلث مثقالست ونزد
بعضی یکثلث حاما صغیر بحاء مهمله دو مثقالست حاما کبیر سه مثقالست حمصه سه درهم است اغوی

بجاء

بجاء مهمله وزاء معجمه قریب بشش مثقالست وگویند قدریست که کف دست را مملو سازد خرما بخاء معجمه یکمثقال
ونیم مثقالست دینار یکمثقال ودو ثلثست کف شش مثقالست واز ابقیضه نیز گویند ثمینا سه ربع اوقیه است
وسیعون دو مثقال ونیم است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال ونیم است استار چهار مثقال ونیم است ونزد قلیلی
چهار مثقال ونزد خجندی گوید حنا فاطبا چهار مثقال دانسته اند ناطل ونیطل دو استار است ونزد خجندی
چهار مثقال ونیم است او دو وقیه ودر مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از مطلق او مراد شش استار وچهار
دانگ استار است سکرجه کبیره اوقیه است سکرجه صغیره سه اوقیه است اصدقه بوزن سکرجه کبیر است طوله
سه مثقال ونیم وسه قیراطست نسطون کبیره سه وقیه است انسطون صغیر بوزن جوزه ملکیه است که شش درخمی
باشد قوانوس از روغن دوازده درخمی است واز شراب یکوقیه ونیم درخمی وثلث ان درهم تام
در قدیم هشت دانگ بوده ودر زمان جدید شش دانگی است که دوازده قیراط فضی باشد و طسوج
بیست وچهار حبه چهل وهشت حبه است و ~~[illegible]~~ ان نود وشش شعیره ویکصد ونود و
دوازده میشود درهم ناقص که از درهم طبی مراد اوست عبارت از چهار ودانگ ونیم مثقال صیرفیست
مثقال صیرفی عبارت از درهم تام جدید است مثقال طبی یکدرهم ناقص وسه سبع درهم است وان شش دانگ است
که دویست وچهل ارزه باشد وصد وبیست شعیره وشصت حبه وبیست وچهار طسوج وبیست قیراط
مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است که چهار دانگ ونیم باشد وان موافق وزن اشرفی دوبی
وامثال ان است درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دوم در اوزان کبار رطل
مراد از مطلق ان رطل بغدادیست که نود مثقال باشد وبدرهم صد وبیست وهشت درهم وچهار سبع
درهم که دوازده اوقیه باشد وابن سرابیون گوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است
ونسبت بروغن بقدر نصف ورطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاده است ورطل مکی صد مثقال
صد وبیست مثقالست من از مطلق او مراد دو رطلست که بوزن ذهب یکصد وهشتاد مثقال باشد وبوزن
فضه دویست وپنجاه وهفت درهم وسبع درهم است من مکی یکصد وشصت مثقالست من رومی بیست
اوقیه که صد وپنجاه مثقال باشد من مصری وانطالیقی شانزده اوقیه است که یکصد وبیست مثقال باشد
من اسکندرانی سی اوقیاست من قطری بیست دو اوقیه ونزد شیخ الرئیس یکصد وهشتاد مثقالست
قسط در کتاب سام مذکورات که از روغن هجده اوقیه است واز شراب هشتاد واز عسل یکصد و هشت
قسط رومی صد وپنجاه مثقالست قسط انطالیقی یکصد وسی وپنج مثقالست جومن شش قسطاست
بقسط رومی که نهصد مثقال باشد دورقا انطالیقی هشت جومن است که هفت هزار ودویست مثقال باشد
دورق مطلق سه رطلست اناب از عسل دو رطل ونیم است واز روغن یکمن ونیم قوطولی هفت اوقیه است

دو منت ونزد بعضی پنج رطل طالیقون صد و بیست و پنج رطل اجره مطلق او بیست و چهار قطعات
ونزد اسرائیل چهل و هشت قطعه جره صغیره چهار قطعات اجره انطالیقی چهل و هشت قطعات
جورق وجو سقا هر یک سه رطلند قفیز پیمانه ایست که بیست و پنج من باشد و گویند بیست و چهار
کیلجه کیلجه یک من و هفت ثمن من است اکیل سی و شش من است اکیله سیصد درم و کسری است مشربه شش است
وربع استار است مکوک سه کیلجه است اقنطار یکهزار و دویست اوقیه و گویند انقدار صد رطل است اگر پوست گاو
ازان پر شود مد پیمانه ایست بوزن دو رطل وربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد صاع چهار
منات و بر طل نه رطل است اما اوزانیکه در بلاد عجم مشهور است و در دستورات گاهی بان رجوع میشود
یکی من شاهیست وان یکهزار و دویست مثقالست و من تبریزی ششصد مثقالست سیر نزد اهل
خراسان پانزده مثقال است و سیه عبارة از شانزده یک یک من شاهست و پنجاه عبارة از ثمن یک من و پانزده
نصف سیه است او او را در اصفهان ده نار گویند فصل سیم در تحویل اوزان بعضی ببعضی تحویل
درهم بمثقال طریق انست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند وان عدد مثاقیل است مثلا اگر خواستیم
دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقالست از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس ان ده
ومجموع سی و پنج بود دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقالست طریق مثقال بدرهم بر عدد دراهم چون
سه سبع ازو ده شود مراد حاصل میگردد مثلا اگر خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است
پس می افزاییم هجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور و میرسانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است
طریق تحویل مادون درهم بمادون مثقال باید حبه را دو ثمن او را انداخت پس انچه بماند حبات
مثقال خواهد بود مثلا اگر کاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید حبه حساب
نمود وان سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند
وان نه قیراط و حبه از مثقال است تحویل مادون مثقال بمادون درهم چون بدستور مذکور حبه در اورند
و بران سبع ان افزایند مجموع ان حبات درهم خواهد بود مثلا اگر چون پرسند که ده قیراط و نیم
مثقال چه مقدار درهم است باید حبه درا ورد و سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع او را که چهار حبه

و نیم است بران افزایند سی و شش حبه درهم
خواهد بود وان چهار دانگ و نیم درهم است
قد تمت التلخیصات بحمد الله
وحسن توفیقه
سنه ۱۲۲

تحویل صح

شماره ۸۷

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلقات بادویه مفرده وارد
مشتملست بر پنج طریق طریق اول در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور
استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند ان طریق سیم در گرفتن عرقها و ابها و متعلقات بها
طریق چهارم در بیان ساختن گل حکمت و شنجرف و سایر ادویه مفرده و مصنوعه وانچه بان تعلق
دارد طریق پنجم در اعمال الغریبه و اصول کلیه صناعیه طریق اول در تدابیر ادویه مفرده وان مشتملست بر پنج فصل
فصل اول در دستور احراق فصل دوم در تشویه و تحمیص و تقلیه فصل سیم در غسل ادویه فصل
چهارم در بیان اتخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوصه
وحفظ بعضی از ان فصل اول در دستور احراق ادویه معینه باید دانست که احراق بجهة انتقال الطبیعة است
بدیگر جسم نمی باشد کما اعراض بعد که حبیته را اصلا ترک نکند هر اینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر
مفارقة کند پس اگر ضعیف الجسم متخلخل باشد بسبب احراق میل به برودت میکند و از غایة احراق که
بحد رمادیة رسد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و نظیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت
مینماید و احتیاج باحراق یا بجهة کسر حدة انجیز است مثل زاج و یا بجهة تلطیف اوست مثل نمک و [illegible]
سمیت است مثل افعی و یا بجهة رفع اجزاء غریبه است مثل بوره و یا بجهة تقویة و سد منافذ است و یا بجهة شدة [illegible]
و در احراق اشیا شرطاست که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه
در احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و صموغ را ادنی احراق کافیست و هر گاه مطلب تبرید
جسم محرق باشد باید بعد از احراق انرا شست والا بدون شستن استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است
و ان اسم اهک است و هر چه مانند اهک سریع التحق شبیه بر هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد و بعد احراق
مانند اهک قابل سحق کرده اند الکلس گویند پس تکلیس اعم از انست که باحراق باشد یا بچیز دیگر
احراق زرنیخ باید باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرده در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته
سوراخ سهلی در کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در اتش گذارند تا انکه دودش بر طرف شده
سفید نماید پس از اتش بردارند احراق زاجات بعد از انکه زاجات را اصلاحیه کرده باشند در کوزه نوی
مطین بطین الحکمه کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر انرا مستحکم نموده در اتش تند چندان گذارند که
سوخته و رنگش سرخ گردد احراق سنگ مرجان و کهربا و امثال ان هر یک را بقدر باقلایی ریزه کرده در کوزه
مطین بگل حکمه گذاشته و یک شب در تون حمام جا داده روز دیگر بردارند احراق عقیق و یاقوت و [illegible]

واحجار صلبه هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا بوطه کذارند و روی او را بسفالی
دیا بوطه دیکر پوشانیده سوراخی جهة اخراج بخار باید کذاشت و در اتش تند بقدر سرخ شدن
کذاشته بیرون اورده در اب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی برسد که زود از هم بریزد
احراق قلعی و سرب بعد از انکه رصاصین را بیاهن و صفحها باریک کرده باشد بر بالای هم چیده
بر روی هر صفحه قدری کوکرد بپاشند و قدر کوکرد باید بازاء هر صد مثقال پنج دانک زیاده
نباشد پس باتش ملتهب کرده با پارچه اهنی برهم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب و قلعی
نماند و از بخاران محترز باشند و باعث غشی و هلاک میکردد و بعضی بجای کوکرد سفیداب
کرده اند احراق صدف و شبنج و امثال ان در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بکذارند تا سفید
کردد و از هم ریخته شود احراق نمک باید یکبار بشوید و خشک کرده در دیکی کذاشته چندان
اتش دهند که از جستن و حرکة باز ایستد و اکر نمک را خمیر کرفته در اتش چندان کذارند که خمیر بسوزد
بدستور خوبست احراق فولاد و اهن و مس هلیله و بلیله و امله را با لوبیه بجوشانند و اب انرا در ظرف
مس کرده بر روی اتش نرمی بکذارند و فولاد و اهن و امثال او را صفحهای باریک کرده در اتش
سرخ نموده در اب هلیله جات فرو برند تا بیست و یکبار و هر چه ته نشین ان در ته اب نشیند برداشته استعمال
کنند و در احراق اهن بجای اب هلیله جات چند بار دیکر در بول کاو و تطفیه نمایند بهتر است احراق
نقره باید نقره را چون سوهان ریزه ریزه کرده و با اب نمک در ظرف اهنی باتش تند سوزانیده و هرکاه خوب
سوخته شود قدری کوکرد بر او بپاشند و بسوزانند و کویند چون نقره در بوطه که رایحه قلعی داشته
باشد مکرر بکدازند بحدی میرسد که سائیده شود و تکلیس ان بطریق حکمای هند انست که چند بار
صفایح مرقیقه او را بکوکرد و سرکه الوده در اتش بتابند و سرد کنند و چند بار دیکر در بوته سفیداب
قلعی بکدازند پس سوهان کرده در ظرف اهنی با نمک اب بیا بجوشانند تا نمک و اب تحلیل رود و قدری کوکرد
پاشیده برهم زنند تا مکلس کردد تکلیس طلا بطریق حکمای هند که جهة تناول مکلس میکنند چند بار
سرب را کداخته در اب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای بیغش را چند دفعه کداخته در ان
ریخته پس صفحه باریک کرده بزاج سیاه و سرکه اغشته در اتش کذاشته با نمک و اب بشویند و باربع
او سرب سوهان کرده در بوطه مرداسنک الوده بکدازند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی یا مرمر
بیا ندایند و بر روی اتش کذاشته برهم زنند تا زیبق از و مفارقة نماید انکاه بر روی سنک سماق
بحدی بسایند که چون انکار ان بر روی اب بپاشند مدتی در ته اب نرود و صد سایند جمیع اجزا
و تکلیس ان جهة تناول نمودن همین مرتبه او کمتر از ین مرتبه جایز نیست چه نفعی منظور نخواهد بود کو ضرر

... کاو باید که چند دفعه اکر اشیاء
مذکوره و سرب و قلعی را
بدستور مزبور چند
دفعه در اب
هلیله جات
صح

مطلوبست

مطلوبست طریق دیکر که از سایر طرق بهتر و بعد از غسل چیزی باو نمیماند که نتوان تناول نمود و مقتبس
از صناعتست با اهک و اب قلی و اب ملح الطعام را بجهة علقه صاف کنند و هر یک را علیحده بجوشانند
تا منعقد کردد پس دو جزو معقود اهک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو قلی معقود و یکجزو شمس را زردی
کرده را با یکدیکر دبا یند و باید در ظرف مس مزنج و بر روی اتش سحق کنند و بعد از ان که خوب کم شده
باشد و سحق یافته دو سه روز در جای نمناک بکذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور قوئیه و سحق کنند و با
بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه انکاه در بوته کرده بحدی اتش دهند که بوته سرخ شود پس بعد از
سرد شدن بیا بایند و باب کرم مکرر بجوشانند و بشویند تا سایر اجزا از شمس زایل کردد و در انوقت خشک
کرده سحق و استعمال نمایند و حقیر را مظنون انست که اکر در حین تشویه و سحق و تنقیه بعرق کوکرد و امثال ان بشوید
کنند سریع الاثر کردد احراق بوره در ظرف سفال کرده بر روی اخکر کذارند تا بسوزد احراق اقلیمیا
در کوزه مطین یکشب در تنور یا در تون کذارند احراق خبث الحدید اهن را در اتش سرخ کرده تا هفت
مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشک نموده سحق نمایند احراق سرمه سنک سرمه را اصلایه نموده با پیه تازه خمیر
کرده بر روی اخکر چندان بکذارند که شعله و دود ان برطرف شود تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و جبین
پوست تخم مرغ را با اب نمک مکرر بشویند و پردهای درون او را جدا کنند و نرم کوبیده و در کوزه مطین
کرده و در کوره کوزه کری و امثال ان چندان کذارند که مانند اهک سفید کردد کف دریا و سلنج و امثال
ان نیز احراق باین دستورات مکر انکه محتاج شستن با اب نمک نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه بر اورده باشد
جهة او بعینه بهتر است احراق ابریشم و پشم و موی که بعد از ریزه کردن انها بمقراض در ظرف سفال
یا اهن کرده بر روی اتش کذاشته چندان برهم زنند که قابل سحق کردد و پشم و موی سر را شرط انست که
شسته و شانه کرده انکاه ریزه کنند احراق عود باید عود را سوهان کرده با برکچها اتش کذاشته که زغال
کردد احراق پوست کدو و حشایش و بزور بدستور ابریشم است و هرکاه خواهند که خاکستر انها استعمال نمایند
بیشتر باید اتش داده تا خاکستر کردد احراق سلحفات سنک پشت را شکافته احشاء او را بیرون کرده
در کوزه مطین جای داده چندان در تنور بکذارند که سفید کردد احراق خطاف بچهای پرستو را
بعد از ذبح از موی و احشا پاک کرده در کوزه مطین با اتش تنور یا تون یکشب بکذارند که بسوزد احراق عقرب
بزرکه علامت ان لاغری و ضعیفی او است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در اتش معتدل تون یا در تنور یکشب
بکذارند احراق ارنب جهة سنک مثانه بدستور احراق خطاف احراق حیه که جهة خنازیر معمول است مارهای
سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون یا در تنور چندان بکذارند که سوخته اصلا رطوبتی باو نماند
و قابل سائیدن کردد احراق سرطان سرطانها را دو نهر را سر و پا جدا کرده احشا را اخراج نموده شکم او را

در ظرف
سفال
چندان
صح

بیا برهم زده بجوشانند وابرا ازو جدا کنند غسل سویق ارد جو وامثال انرا که خواهند در معده ترش نشود وتبخ او زایل کرده باید اب جوشان بروبریزند وبکنارند تا براید پس اب سرد بروریخته بر وارند
غسل لاجورد جهة ادویه عین وکتابت ونقاشی امّا جهة ادویه عین بدستور احجار کافیست وجهة اشامیدن متقدمین شرط ننافته اند بلکه باعث ضعف عمل میدانند اما جهة کتابت وامثال ان باید سنک لاجورد را بسایند نقیه باب مازو نموده جوشانیده واندک روغن زیتون اضافه کرده بدستور احجار غسل داده ومکرر اعاده طبخ وغسل کنند تا مثل غبار کرده و باد ویه دیگر نیز میشویند **فصل چهارم** در طریق اتخاذ وبعمل اوردن بعضی از ادویه کوفتن **دم الله** که ببیشینه تاثیر در علاج سنک مثانه و کرده باین اسم نامیده اند بز نری که چهار ساله باشد باید در وضلی که اول رنک کرفتن انکور باشد ذبح نموده خون اول واخر او را کذاشته خون وسط را در دیک وظرف سنک کرفت وکذاشت تا منجمد کرده پس ریزه کرده بر پارچه پاکی بکنارند و روی او را از غبار بپوشند بمثل حریر و در افتاب خشک کنند وقدر یک مثقال او را با اب کرفس کوهی یا شراب یا امثال ان استعمال نمایند هرکاه ظرف مس بهم نرسد سفال نیز جا
تدبیر زرانیج که بترکی الاکلنک وقسمی از سین بلغة اصفهانیست باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را البته کتان بسته معکوس بربالای بخار سرکه که باتش جوشد بدارند تا زرانیج کشته شود و پرورده کرده وانکاه سائیده استعمال نمایند **تدبیر سلامه** که الحال بول بزکوهی است که در مسکن او جمع میشود بایداو را از ظرف نوی کرده از ابغار خسک وبولکا وانمقدار بریزند که او را بپوشاند و در افتاب باید اثر کرم کرده دست مالیده صاف او را در ظرفی کنند وبیت ویک روز در افتاب بکذارند تا مانند عسل غلیظ کرده **اتخاذ ماء الزجاج** زجاج شامی وقلی را با لتویه در بوطه کداخته سرد کنند وانچه مانند کف بر روی او باشد بردارند **تحمل عود مطرا** که مطریه کویند عود قماری را ریزه کرده در کلاب وجلاب بخیسانند تا نرم شود پس بکذارند تا رطوبت ان کم شود وبعد از ان مشک وعنبر واشنه را نرم سائیده عود را با ان
اراغشته کنند تا خشک کرده **اتخاذ لبن شبرم** هرکاه تازه او بهم نرسد که شیر از ان کرفته شود بدستور ساير
تیوعات باید پوست تازه او را بشویند و با خشک او را در اب کرم بخیسانند و در افتاب کذارند تا اب غلیظ ولزج کردد پس اب او را جدا کرده خشک نمایند **اتخاذ دخان الکندر** جهة رویانیدن موی جرب سایر
اد مخته ودوده باید باریک کنند و امثال انرا در زیر فتیله چراغ بر روی هم کذاشته فتیله را بر افروزند وظرفی مثل قدح یا طشت بربالای ان منکوس نصب کنند وهر دوده که از ان جمع کرده بردارند و بدستور تخم کتان وامثال او را بجوشانند و دوده بکیرند یا انکه روغنهای انها را با فتیله سوخته دخانرا جمع وضبط کنند **اتخاذ سرکه هندی** که بلغة هندی کانجی کویند برنج را شسته بجوشانند تا نضج اکرده پس صاف

دربیره

بیک درهم صح

در شیشه کرده چهل روز در افتاب بیاویزند تا ترش شود وبهمین طریق از سایر حبوبات سرکه میتوان ترتیب داد **اتخاذ رب هلیله** وترید وامثال ان که قدری اندک از ان فعل قوی کند و باید هلیله وامثال انرا کوبیده در اب کرم خیسانیده وبعد از دو سه روز نافشرده صاف او را در سایه خشک نموده مادامیکه در جرم اوطعمی باشد وباز باب کرم تازه خیسانیده وبدستور صاف کرد تا طعمی در جرم ان نماند **دستور محلوب** کو در ابق باید در اتش سرخ کرده و در اب منطفی نمود بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس مستحکمی کرده سنک ریزها بقدر فندقی اضافه نمایند و کیسه را بقوة تمام بدست مالیده در اب کرم یا اب طبیخ باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند انکاه ته نشین او را خشک کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** باید زیر سوراخ کرده مثل انبوبه جوف او را طلق نموده وانطلق محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را بپارها تریب مسدود کنند و در زیر سرکین تازه سه روز بکذارند پس محلول او را ابهیندی مشاهده نمایند **اتخاذ رب بنفشه** جهة اصلاح یبوسة افیون وغیره افعال باید اب معصوره تازه او را در سایه خشک کنند وبدستور هر کاه تازه او را نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد اب او را خشک کنند وهمچنین است اتخاذ رب کل سرخ وامثال ان واین از تصرفات حقیرات و در غایة خوبی عمل واثار و قلة مقدار شربت و نظر نداری
فصل پنجم در اصطلاح بعضی ادویه وحفظ بعضی از ان **اصلاح دبق** بعد از انکه دانه او را بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن زیتون وامثال او مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و باید بدستور اصلاح مجموع ادویه شیره دار چسبنده و هرکاه با دواکه او را ترکیب کنند مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند وبهترین مغزها جهة دبق مغز دانه بید انجیر است **اصلاح بلادر** باید بلادر را قطع نموده و با بتماهنی جیبا کرم اول بیفشانند تا عسل او جدا شود و با روغن کرد کان یا روغن کاو بجوشانند واستعمال کنند ودر دوا السنه وغیره که پوست بلادر داخل میشود باید جهة اخراج عسل ان مبالغه نمود دست را بروغن کردکان چرب کنند تا دست را جراحت نکند **اصلاح ماذریون** تازه برک وبرق او را دو شبانروز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه وبعد از ان باب شسته در شب خشک کنند و در استعمال مبالغه در سحق نمایند کرده و با کثیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند **اصلاح شبرم** باید نکوبیده یکشبانروز در شیر خیسانند و در عرض ان سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده وهرکاه جهة اورام سدد واحشاء ومااصفر واسهال بلغم وسوداستعمال نمایند بعد از پوشش بشیر سه روز دیکر در اب کاسنی واب عنب الثعلب واب رازیانه بخیسانند وخشک کنند و با قوابض سرفه استعمال او جایز نیست **اصلاح ادویه جهة نشاط** مانند بیخ شبیبی و بیخ شوکران وامثال ان که در غایة یبوست و باسمیه باشند و باید بعد از ان نیمکوب کردن سه شبانروز در شیر خیسانیده ومکرر تجدید شیر نموده پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یکهفته پرورده

باب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند در اب صاف معسول نموده و در کوزه مطین یک شب روز
معتدل بکنارند که خاکستر نکرده و علامت ماده کی خرچنگ انست که چون بر پشت او سوزن فرو برند
رطوبة سفیدی ظاهر کرده و هرگاه سرطان را در ظرف مس بی قلعی در وقتیکه افتاب در برج اسد باشد
بسوزانند جهة گزیدن سگ دیوانه از مجربات دانسته اند احراق سرطان بحری به ستور تجربیست
احراق قطران جهة سونات در قدح مطین بطین الحکمه کرده چندان در اتش بکذارند که تا بنصف رسد
پس بچوب باریکی اغشته در هوا نکاه دارند تا خشک کرده و الا باز اعاده اتش کنند احراق زجاج
یکجزو قلی را در چهار جزو اب حل کنند و شیشه صاف را بر روی کفکیر اهنی گذاشته بر روی اتش بدارند
تا سرخ شود و در اب قلی فرو برند و مکرر همین عمل نمایند تا شیشه ریزه شده از سوراخهای کفکیر داخل
اب کرده و اگر بدون کفکیر نیز مکرر باب قلی فرو برند بحدیکه ریزه شود خوبست **فصل دوم در**
تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره مترادفند اما چنین مفهوم میکردد که اکثر ادویه را با گل گرفته و یا در جوف چیزی گذاشته در اتش دفن کنند او را تشویه گویند و هرچه بر روغن و امثال ان
و یا بتنهایی زیاده برشته کنند تقلیه نامند و انچه اندک اتش دهند و یا در ظرف کم کرده او را بو دهند
تحمیص گویند تشویه افیون و نمک و تخم الطرفا و امثال ان جهة سونات و غیرها باید انچیز را بعسل سرشته
در لته پیچیده لته را بگل حکمت گرفته در تنور معتدل یک شب بکذارند تشویه اسقیل پیاز عنصل را
بخمیر گرفته در تنور بر بالای اجری بکذارند تا خمیر برشته شود تشویه سقمونیا محموده را در جوف به
و سیب یا در پوست تخم مرغ که اب به و امثال ان کرده باشند و اگر متعذر باشد بتنهایی در پوست تخم مرغ
گذاشته و بخمیر گرفته بر روی اجری در اتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی کردد تشویه جیپال
که بلغة هندی اسم حب الملوک است و طریق حکمای هند بعد از مقشر کردن ان و بیرون اوردن پرده بدر
قدری گل سرخ و کثیرا با المشویه ربع او اضافه در لته پیچیده لته را بخمیر بگیرند و بدستور در اتش تشویه نمایند
و بی کثیرا بتنهایی استعمال نمود تشویه انزروت باشیر اولاغ یا شیر دختر خمیر نموده بر شاخهای چوب گز
تازه الوده در تنور معتدل بیاویزند تا خشک کردد و اگر بار دیکر ساییده با سفیدی تخم مرغ سرشته
با چوب گز تشویه نمایند باعتدال قریب تر کردد **تدبیر تشمیزج** جهة ادویه عین و جراحات چند
در کیسه کرده با سرگین الاغ و اندکی کشنیز خشک و رازیانه در اب بجوشانند تا پخته شود پس بیرون اورده
مقشر کنند و اگر در جوف پیاز بدستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او میکردد
تقلیه هلیله جهة سقوفات و غیرها دانه او را بیرون کرده بکوبند و باب به بجوشانند تا اب جذب نماید
پس با روغن زیتون چندان برشته کنند و احتیاط نمایند که نسوزد تقلیه عفص و امثال ان باید بر روغن زیتون

چندان

چندان برشته کنند که مانند رنگ ماش شود و بلوط و غیره را بقدریکه رنگ ان تغیر یابد تحمیص بزور و ادویه جهة
قبض عبارت از بو دادن انچیزها است یا بظرف سفال یا شکل را در اتش خوب گرم کرده از سر اتش برداشته
دوای مخصوص را در ان ظرف کرده برهم زنند بحدیکه رایحه ان ظاهر شود **فصل سوم در غسل ادویه** که
عبارت از لعنت و غسل جهة تبرید یا تعدیل یا تلطیف یا رفع حرارت مکتسبه ناریه اشیا محترقه غسل ادویه
حجریه مانند یاقوت و شادنج و شبیه احجار مانند راسخت و اقلیمیا و شنجرف و امثال ان باید انچیز را بسیار
نرم ساییده و در هاون و امثال ان کرده اب بر رو ریخته باهستگی برهم زنند تا هرچه مثل غبار باشد با اب مخلوط
کرده و باهستگی در ظرف دیگر ریخته و درد او را باز ساییده و بدستور اب داخل کرده تا مجموع مثل غبار کرده
با اب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از ان روی ظرف را بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین کرده
پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند **غسل لک** رنگ لاک را از چوب و خاشاک پاک کرده دبایند
و در بوند و انرا بجوشانده از اب و اندک داخل کنند در حال ساییدن کرده از و الا بیرون کنند و هرچه
بماند بدستور با اب مذکور ساییده همان عمل کنند و هرچه از و الا گذشته در اب ته نشین شده باشد خشک
نموده استعمال کنند **غسل موم** و ادهان و زفت و امثال ان که در اتش گداخته شود باید چند بار گداخته
و در اب صاف نیمگرم ریخت تا لکه ورتان ته نشین کرده و انچه بر روی اب ایستد بردارند و چون خواهند
که روغن متکرج و کهنه که طعم ان تند شده باشد تازه کنند و انرا مطریه گویند باید روغن را در ظرفی
کرده با یخ چندان برهم زنند که یخ اب شود پس از روی اب بردارند و با گلاب نیز همین از راست و هرگاه یخ
و گلاب هر دو باشد اقوی است **اغسل صبر** سنبل الطیب و قصب الذریره عود بلسان دارچینی اسارون مصطکی
حب بلسان سلیخه بسباسه فقاح اذخر بیخ اذخر بیخ بوا هر یک سه درم نیمکوب کرده و در دو رطل
اب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم ساییده با اب مزبور و از و الا بگذرانند
نقل او را جدا کرده هرچه در ته اب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسنتین بقدر ربع اضافه
ادویه فرموده اند هرگاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارت او بالکلیه میشود و غسل اطیان
مرکلی را که خواهند در اب بقدریکه او را بپوشاند نخیسانند پس برهم زده از کرباس بکذرانند و ته نشین انرا
خشک نمایند **غسل نوره** اهک را در ظرفی کرده اب برو ریخته برهم زنند و بکذارند تا ته نشین شود پس اب را
صاف ریخته تا هفت بار تجدید اب کنند انگاه خشک نمایند **غسل مرداسنج** جهة امراض حاره مرداسنگ را
با مثل او نمک نرم ساییده انمقدار اب برو ریزند که چهار انگشت بر روی اب بایستد و هر روز سه بار برهم زنند
تا یک هفته پس تجدید اب کنند بدستور هفته تجدید نمایند تا چهل یوم بکذرد و بعد از ان خشک کرده استعمال
نمایند **غسل شیرج** روغن کنجد را با اب نمک بسیار برهم زده با اتش نرم بجوشانند پس از اب نمک جدا کرده باز صاف

واگر انجیر حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسب مخلوط
نمایند طریق دیگر که معمول حقیر است و بغایت مشاهده نموده است که ادویه مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز
در آب یا در عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام
رسد ادویه آن معجون را با او سرشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه آن که از
جوشانیدن رفع قوه آن نگردد بجوشانند تا همه آبها را جذب کند و آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند
دستور حفظ زهرهٔ حیوانات که تازه بماند باید محل قطع مجرای او را احتیاط محکم بست و در شیشه که عسل
او را بپوشاند انداخته نگاه داشت دستور حفظ بیضه و مغزهای حیوانات که متعفن نگردد و باید چند بغسل
روز اشانت و بعد از آن شسته خشک کرده و در لته کتانی بپیچیده در سایه آویخت و بدستور هر گاه
در ظروف قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد دستور حفظ سایر ادویه بعضی را با هم جمع باید نمود
تا موجب بقاء آن باشد مثل کافور و فلفل و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ را با نمک و سادج با زنجبیل
و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصاره و صموغ را در ظروف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها
و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظروف مزجج و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک
و آفتاب تند دور باید داشت و ظروف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است طریق
دوم در دستور بعضی از ادویه طریق استعمال چوب چینی و آن بچند نهج است یکی بتعریق در امراض
مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل است دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بغایت نافع و در هیچ
مزاجی مضر نیست دیگر بطریق نقوع و حلوا و سفوف است و هر یک مذکور میشود مخفی نماند که بتجربه رسیده
دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نگشته چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام او موافق حالی
از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب آلت
خواهد بود چه نحیفا و محرور المزاج را تعریق و استعمال الشیرینیها و ادویه حاره مضر است و صبر و در ابتدا بید
و کثرت یا قلت مقدار چوب چینی و صاحب سنه امثال اجرام آن و بخوردن نمک از وجهه پسندیده
نیست چه ترک عادت غیر مضا و اعتیاد غیر معتاد مثل شیرینی و ادویه حاره با فراط لازم دارد بر
امراض مزمنه باشد ترک نمک او کلا و الا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال او بتعریق چنان است که بعد از
تنقیه بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک و ورق کرده با یک من و نیم بوزن شاه آب
که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیگ سنگ سفال یا مس جدید قلعی کرده دهن او را بخمیر گرفته باشد بآتش نرم
بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف بپوشیده دیگ را در زیر کرسی
دهن بگشایند تا بخار او ببدن برسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان

وکر بنکردد

وکرب نگردد و سه پیاله از آب او در آن وقت بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند
تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه روزی صرف کنند
بعضی ملکم گرم با نبات و بی نبات و قدری را سرد بجای آب و قدری را طعام با او طبخ نمایند و باید اصلا
در مدت خوردن چوب چینی آب میل نکنند و بعد از فراغ بجای آب چند روز با عرق بید مشک و گلاب
و عرق گاوزبان و عرق رازیانه بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یک هفته البته آب نباید خورد و بحمام
نباید رفت و در اثناء خوردن چینی ضرورت حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند ایام خوردن
چینی بجهت ضرورت حماما جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند ایام نخوردن آب زیاده شد بهتر است
و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است بعضی را هر روز جایز است و بعضی را هر وقتی و بندی
و هر گاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را بخار چینی بدهند
و چون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه ثقبه در وسط سرپوش دیگ کرده بجهت
مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخته چوبی باریک را اندازه گرفته موضع
اماره را لته پیچیده بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت امتحان
رسیدن چوب را از ثقبه سرپوش فرو برده ملاحظه موضع لته پیچیده نموده از رطوبت و عدم
رطوبت لته مشخص سازند و بتجربه رسیده است اگر چون بکمی شامی همه خشک را بقدر چراغی نیم سوز
آب بنصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب چینی را از بالای دود مطبوخ سابق او پاک کرده
هر چه مضمحل شده رنگش بسیار سیاه نگشته باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوة آن
میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکجا جوشیده او را هر روز خشک باید کرد بدستور سابق جوشانیده
بنوشند و با عتقاد حقیر اگر از بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب عرقها مدتی بنوشند
و در بعضی امراض مستحکمه بغایت نافع و بهتر از گلاب و سایر عرقها است و مدت پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر آن
یکسال و متوسطان شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سواء روغن و از جمیع ترشیها
و سبزیها و میوها تازه لازم است و از شیرینی با فراط نیز خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و لوازم
نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط و حرکات غلیظه بغایت مضر است و آنچه بخاطر فاطر رسیده است که پرهیز
باید موافق علت باشد چه محرور المزاج را شیره انارین و بعضی از بقول بارده و ترشیها تخفیف داده
و اصلا ضرری مشاهده نموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج را
فصل بهار و محرور را اواسط پاییز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات شده دستور آشامیدن
چینی بطریق قهوه جوشانیدن آب چوب چینی است که مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافیست و آب او

تا هفصد مثقال که بنصف رسد و هیمه تا پنج چهار یك تبریز ابرا بنصف میرسانند و شروط بدستوریست
که مذکور شد و از نخوردن اب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال ان در این دستور اصلا ضرری در
هیچ مزاج مظنون نمیگردد و قلت مقدار و کثرت ان و کمی و زیادتی اب بحسب هر مزاج و هر علتی متفاوتست
و کلیه باید در ایام شرب او اب اصلا نخورند پس اگر اب زیاده میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر
خواهش کنند هیمه را زیاده بسوزانند تا اب کمتر از نصف بماند و قوتش قویتر گردد و اگر مطلب کمی قوة
و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا اب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیمی است بجهة
توافق امزجه **دستور نقوع چینی** که جهة محرور المزاج و خفقان و ناقهین و تقویه اعضا و قوی و امزجه
اطفال نافع است او در فصل گرمی هوا موافقتر است چوب چینی را از یکمثقال تا هشت باید سوهان نمود در
عرقهای مناسبه و ادویه مقویه شبانه روز در شیشه و امثال ان خیسانند و مکرر برهم زده پس صاف
نموده نوشند و هرگاه جهة خفقان حار و امراض حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشك و گل
سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشك و عرق گاوزبان از چهل و پنج مثقال
تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهة مبرود المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال ان در عرق
رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند ان باید خیسانید و با اشربه مناسبه در هر امری بنوشند
و همچنین هرگاه بجهة علة عضوی دهند با دوای مناسب ان عضو بخیسانند و هرچه بعد از سه روز صاف
کرده باشند جرم او را دو باره با عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای اب در ایام شرب نقوع بنوشند
و قدر چینی بجهة اطفال از یکمثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد
دستور استعمال حلوای چینی چوب چینی را از تافته کنند اینه با نشاسته یا اشربه برنج و شکر و روغن
تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد دارچینی و زرنباد و تخم فرنجمشك و امثال ان
قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر مشربتی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال جرم او جهة
صاحبان سده احشا مضر است و نفعی که در چینی مستور است با اب او است و اب او بقدر معتد به او را
کوبیده و سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با اب او ترتیب دهند و در معاجین عسل ان معجون را با آب
او بقوام اورده جرم او را استعمال ننمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهة نفع عاجل از جرم
او استعمال نموده بقدر منتفع شدند اما از احداث سده غافل و بعد از مدتی بنکال رسیدند و مفقود
او جهة رطوبة مفرط معده و اسهال بلغمی نافع است **دستور اشامیدن عشبه** در تشخیص امذکور شد
که عشبة النار ... با همین ترتیب و چون مغربان قویتر است لهذا درین زمان اشامیدن
انفتم بطریق مخصوص متعارف شده است و با همین ترتیب این بلاد نیز همین اثر دارد اما با ان مرتبه نیست

موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهة امراض بارده نافع و مضر محرورین است و طریق استعمال او انکه هر دو
پنج مثقال را بقدر نخودی ریزه کرده با گلاب و عرق بید مشك و عرق رازیانه هر یك نود مثقال یکشب بخیسانند
و بطریق چوب چینی بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام
با قدری نبات نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز به همین نحو ذکر کرده اند و بعضی زیاده از این
نحو نیز کرده اند و پرهیز بدستوریست که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را بخار او بدهند
نافع است و تنقیه قبل از شروع از لوازم است و بعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده
در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روز را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده
سه روزی نوشند و حقیر را مظنون است که موجب خاذان گردد و مردو نجوشیده را
که سه روز خیسانیده باشند بهتر میداند و موافق قاعده کلیه حکما سلف است دستور تنقیه در قسم
دستورات در باب رطوبت مذکور شد و قواعد کلیه مجملا در ان باب مسطور است **دستور اشامیدن
فادزهر** باید در دو ماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه ممهلا و مقیا
لازم است و چند روز باید نخود اب خورد و بغذاء لطیف اکتفا نمود و روزی که فادزهر تناول نمایند
باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی با ادویه که مذکور میشود حب نموده
سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربة نبات یا بید مشك بیاشامند و هر سال قدری اضافه
نمایند تا قدما او بیك مثقال و یك مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال جایز داشته اند و هر سال
بقدر نیم دانگ و در مرطوب المزاج یکدانگ زیاد کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه
قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن ان از جماع
و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و شیرینیها اجتناب نمایند و اسایش و تفریح را
لازم دانند و فادزهر و مروارید را بسنگ سماق ... باید این نسخه حب از منطبا شیر مروارید یاقوت
از هر یك نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یك چهار دانگ مصطکی یکدانگ
عنبر اشهب مشك هر یك نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با نبات قوام اورده حب کنند
و نزد حقیر اولی است که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند
و شرب مقدار کثیر او در دفعه واحده باعث احتراق مفرط اخلاط دانند والله اعلم بالصواب **دستور استعمال
ما الجبن** جهة مواد محترقه سوداوی و حدة صفرا و تنقیه کرده و تفتیح مراره و سدد و اسهال نمودن
مواد محترقه و ترطیب اعضا و امراض سوداوی مستعمل است بز سرخ نر اخ چشم را که از ولادت او یکماه گذشته
باشد تعلیف با سفناج و کاهو و شاه تره و خیار و قصیل و بقول بارده کرده هر روز صد درهم تا

مثقال شیر او راکه دو رطل باشد در دیک پاکی جوشانیده در اثنای جوشیدن پانزده مثقال
سکنجبین ساده ویکمثقال سرکه دران ریخته با چوب انجیرکه پوستان باز کرده باشند بر هم زنند
تا شیر بریده شود انکاه از پنیر صاف نموده شب درجایی بکذارند که نه فشین کردد دیکر نود دو مثقال
صاف او را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده
نیم کرم سه دفعه بنوشند وفاصله مابین هر دفعه نیم ساعت باید تا یکساعت دیکر غذا را بعد از چهار
پنج ساعت تناول نمایند وسفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی بهرروز
با ان استعمال نمایند ودر دفع سدد وامراض سوداوی وصفراوی وبا ادویه مناسبه ان وبعد از
[illegible] روز ازان حبوب مسهله موافقه بنوشند ودر روز مسهل ودر روز قبل نخود اب وساير
ایام قیمه شوربا وشله بیکلاو وامثال ان تناول نمایند وبعضی از اطبا دستور افته که بعد از صاف
کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده کف کرفته استعمال نمایند وبجهة نه فشین شب باید کنا...
ودستور اول بهتر است او سکنجبین افتیمونی در باب اشربه مذکورات وهرکاه جهة امراض سوداوی وصفراوی
وسدد استعمال کنند بجای سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بارده ومعتدله باید کرد واجتناب
از لبنیات وغذاهای غلیظ ومنجر وحلویات وترشیهای شدید الحموضه لازم است وهرکاه ترطیب محض مقصود
باشد شیر را با پنیر مایه ولمه تهیه داده او را بدون جوشانیده با اشربه موافقه بنوشند
وهرکاه شیر بز بهم نرسد از شیر کاو نیز جایز است وهرکاه افتیمون را با تمر هندی با لتوبه درماء الجبن خیسانیده
بنوشند وبا سهال سودا بعید نیست دستور راشامیدن شیر شتر وشیر الاغ در تشخیصات در ضمن
ذکر لبن بیحملامذکور شد وشیر شتر در استسقاء زقی وطبلی با بول او بغایت نافع ومسهل زرداب
ومفتح سده جکر وسپرز ورافع ضیق النفس بارده است او نزد جمعی حاره است نیز بعید نیست وچون با قرصها
واشربه بارده ومعتدله بنوشند اول ربع رطل بیاشامند ودر روز دیکر ده درم اضافه نمایند تا بحدی
که طبیعت کران نیاید زیاده کنند تا بجایی ازیکرطل کرده بدو رطل رسد وهرکاه طبع مختلف
نباشد تا بعقد نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد ومادامیکه بول صاحب امراض بقدر شیر ویا
ازان دفع شود وزود منجمد کردد واطلاق فرماید ودر اروغ طعم شیر ظاهر نکردد وبد معده
نشود علامت موافقت است وعدم تجبن او وچون تجبن ظاهر کردد ترک باید کرد وجهة رفع تجبن دو درم
سکنجبین تناول نمایند واکر اقتضای غذا واب او کنند وغذای دیکر واب نخورند بهتر است واکر اطلاق
زیاده کنند ویا باعث ضعف شود یکروز بنوشند ویکروز ترک کنند ومقویات قابضه مثل مصطکی
وسنبل وقرص ورشک قابض وامثال ان اضافه نمایند وتعلیف شتر بجهة تبرید کاسنی وارد جو نیکو
وامثال ان

اشامیدن اب
وامثال ان نمایند وبجهة نشستن قاعلی که شورنامند وکنکر ودرمنه وکرفس ورازیانه وشبت وماند سند دستور
اب شاتره هرکاه جهة مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی وحبوب موافقه ان بنوشند وجهة تفتیح
سدد وتصفیه خون با سکنجبین بزوری یا ساده وشربت عناب وامثال ان استعمال کنند شاهتره را با
کوبیده اب او را صاف نمایند وباقدری پوست هلیله زرد جهة دفع ضرر سپرز یک کناشته روز دیکر
صاف او را بقدر سی مثقال تا شصت وپنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند وحبوب مسهله را میل نمود
بعد ساعت میل کنند اکر خواهند اجزاء مسهله را مثل هلیله جات وافتیمون وتربد وغاریقون وامثال
ان شب در اب خیسانیده صاف نموده بنوشند غذا نخود اب وارزن جو با شکر یا با تمر حسب حاجت تناول نمایند
دستور اشامیدن اب کاسنی جهة تبهای دموی وصفراوی وتفتیح سده جکر وعروق باید [illegible]
شاهتره اب برک او را فشرده کرفت چه شستن قوة او را کم میکند وشب کناشته روز دیکر صاف او را
چهل وپنج مثقال تا هفتاد مثقال با ترنجبین وشیرخشت واشربه مناسبه اشامیدن وبجهة تفتیح ادویه
مفتحه مثل سکنجبین بزوری وساده وبجهة اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیله [illegible] کنند وتمرهندی
سعال از اب کاسنی مضرات وهرکاه برک کاسنی تازه بهم نرسد وبتربیه طبیب اشد پوست بیخ تازه
او را مثل خیاطه ریزه کرده تا بیست مثقال او را در عرق کاسنی وامثال ان خیسانیده با ادویه مذکوره
بنوشند وچون اب کاسنی تازه را جوشانیده کف کرفته با کلقند وسکنجبین بنوشند جهة تبرید کهل
احتراق صفرا باشد بتجربت دستور راشامیدن اب برک بیدکه معمول است وجهة تبهای بلغمی وصفراوی
ودموی وسوداوی وتفتیح سدد وتقویة معده والات تنفس نافع دانسته اند وبجهة اب کاسنی واب
شاهتره در مواد مرکبات وصاحب رفه را این نافعات وحقیر در اکثر موارد تجربه نموده ورک بید را
کوبیده واب او را شب کناشته روز دیکر از بیست مثقال او را با خمسین شکر بنوشند دستور شامیدن
اب کدو جهة تبهای دموی وصفراوی واخلاط محترقه وسرفه حاره وترطیب مزاج ورفع عطش نافعست
کدو را بخمیر ارد جو کرفته شب در تنور بکذارند روز دیکر نه کدو را سوراخ کرده افشرده اب او را کیرند
واز چهل وپنج مثقال تا نود مثقال او را با ترنجبین وشیرخشت وفلوس خیارشنبر وکلقند افتابی وتمر
هندی وهلیله جات وامثال ان حسب احتیاج بنوشند وچون از جهة انکه در امزجه که صفرا محترقه دیابا
غالب باشد مستحیل بصفرا میکردد بنا علیه بالجنان مزاج با مکتفی او ترشیها استعمال باید نمود دستور
اشامیدن اب خیار که در منافع مانند اب کدو است مستحیل بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور کدو بعمل
اورند واب خیار رسیده زرد وترش شده را هفتاد مثقال جهة اطفای حرارت محموم وصفرا تبها وتسکین
واشربه مناسبه بنوشند وجهة اسهال نمودن با ادویه مناسبه ان دستور اشامیدن کشوت کرده در اصفهان

وترنجبین وشیرخشت وفلوس
وکلقند افتابی ومربای
بحسب حاجت در هر حصه
اضافه کنند
صح

تا سی مثقال صح

متعارف وان قسمی از اقسام شربة دینار و سرکه داران قسمی از سکنجبین بزوریست وجهة تقویة معده وجکر ورحم و دفع استسقا وجهة سدد احشا وبتمامه کتبه معاینت نافع است ونسخهٔ معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفها که حقیر نیز تجربه نموده بحد مبالغه رسیده پوست بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه تخم خیار زه که بلغه اصفهان تخم کلوند نامند تخم کشوث تخم خربزه کرمک از هریک سه مثقال بغیر تخم کشوث و کل ان سه تا اجزا را نیم کوب کرده در اب بخیسانند و روز دیکر جوشانیده اب او را با شکر نود مثقال بقوام ارند و هر روز ده تا نه مثقال او را با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال ان بنوشند و بعد از هر دو سه یوم مسهل بموافق علة خصوصا حبوب مسهله تناول نمایند و در ایام شرب این شربت و چند یوم بعد از ان از برنج و نان اجتناب را واجب دانند و هرکاه جهة مبرود المزاج باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه اجزا نمایند و با شیره رازیانه و امثال ان بنوشند و هرکاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه و صد و ده مثقال اب بخیسانند بجوشانند تا بثلث رسد پس با شکر بقوام اورند و هرکاه با قرصهای مناسب استعمال نمایند اسرع التاثیر است طریق سیم در کرفتن عرقها و لبها و روغنها دستور کرفتن عرق کوکرد که اهل صناعت ماء العروس نامند در غایة حرارت و یبوسة و مقوی اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جلا و مفتح وجهة مبرودین و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف فلزات قوی الاثر است قندیل شیشه دهن فراخ باین صورة که چراغدان محاذی لب او باشد معکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بکذارند که قطر او زیاده از قطر دهن قندیل باشد تا هر عرقیکه از لب قندیل چکد در ان ظرف رود و ان ظرف باید چینی یا مزجج باشد و قندیل مزبور را اندک محرف بیا ویزند تا از یکطرف ان عرق بچکد و در چراغدان بجا پیه کوکرد فارسی یا کوکرد شفاف برافروزند تا دود کوکرد در قندیل پیچیده مستحیل بعرق کردد و باید شعلهٔ او بیرون قندیل نرسد و پیوسته کوکرد در چراغدان کنند که منقطع نکردد و از هوا اغتنا تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و مابین پایهٔ چراغدان و ظرف تحتانی چیزی باید کذاشت که پایهٔ او بعرق جمع کشته ملاقات ننماید مثل سنکی صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس کذارند و هرکاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسی چینی نیز میتوان تعبیه نمود و اکر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب شعله نیاورد و شکند لهذا بکل حکمت باید کرفت و چون عرق بجمیع مخلوط بدود میکردد هرکاه خواهند که رفع شیا او شود در عرق مذبور را در قرع کوچکی و افق مقدار عرق که ثلث و ربع او را مملو سازد باید کرد و انبیق را مستحکم نموده با تش خفیف دار بیا ز می تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است دستور کرفتن عرقی که مسمی است بعرق الحیوة از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع بهتر از شراب و مسکر نیست چه در ترکیبات مراعات بلیغ شده که مانند شراب تقویة

وتقویه

وتقویة باه وتقویة اعضا رئیسه و قوة هضم ها و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوة تریاقیة باشد مفتح و مفرح و مدر و جلا و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش بالخاصیة در جمیع امزجه و بحرارت و یبوست شراب نیست و در رفع اکثر علل و احشا بعید یل و قوی التاثیر است و بر وافقات امزجه و خواص ادویه و قدر شناسان مقتضیات شربات اجزای ان و حسن ترکیب و ستخراج ارواح لطیفه عقاقیر از اجسام کثیفه و دانایان مصلحت شریفه ترتیب اثار مذکوره مخفی نخواهد بود سنجد زرد که هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ باد و من شکر و صندل سفید رنده کرده کل سرخ و کل کاو زبان بادرنجبویه بادیانه دارچینی کبابه سعد که بترکی طیلاق کویند بهار نارنج کل سنجد هر یک صد و پنجاه مثقال برک و پوست ترنج اکر نباشد نارنج شیرازی و الا برک و پوست نارنج سفید منقا جوز بوا موکه رتیه و الاکوبند سنبل الطیب هیل کبابه هر یک هفتاد و پنج مثقال نیمکوب کرده اضافه نمایند سوا برک نارنج و ترنج که روزی که عرق کشند باید کوبید مخلوط نمود مع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع اب تا شش من باید یا انکه رز دک را جوشانند تا رقیق و متعفن نشود پس دخمی کرده مرد و زمکر زهم زنند تا مانع جوشیدن کردد و در هوا کرم تا هفت روز بکذارند و در هوا سرد تا ده یوم و هر چند کم اب تر باشد قوی تر میشود پس بدستور کلاب عرق بکشند و اکر عنبر بر دهن بخیه بندند بهتر است و روغن این عرق در غایة خوبی و عطریة مشاهده شد و چون بعد از عرق کشیدن ثفل او را با یکمن و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برک نارنج یا نارنج بقدر نیم من بار دیکر عرق بکشند همان اثار بر وجه انسب عرق جوب چینی جهة تقویة اعضا و قوتها و تفریج و تلطیف اخلاط غلیظه قاعدهٔ کلیه انست که او را با دو مثل او از مجموع کل کاو زبان و بادرنجبویه و کل سرخ و دارچینی و کلاب و امثال ان سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند و ثفل او را در عرق بادیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار نارنج مقابل ثفل بیابد دستور کرفتن عرق نمک کرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف و مجفف رطوبات و در تشهی و تندی کمتر از عرق کوکرد و جلا و مفتح و مداومت او باعث لاغری بدن است نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر ضعف او کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق و کوره و سایر احکام ان در طریق پنجم مذکور است و ماء الملح مقطر در بعضی اعمال الطریق معمول است دستور کرفتن روغن اجر و خواص ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت لطافت و محلل وجهة نزول الماء و علل بارده بعید است اجر سرخ را ابن ریزه بقدر درهمی ریزه کرده در اتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن

اودذج

بیرون آورده نرم کوبیده قرع مطین را پر کنند و کلوی قرع را با لیف خرما و امثال ان مملو سازند
تا در حین منکوس کردن اجر کوبیده از قرع بیرون نیامده و کوره دو طبقه ترتیب دهند با
صورة که وسط طبقه بالای ثقبه داشته باشد بقدری که کلوی قرع منکوس از ان بیرون امده
قابله که در طبقه تحتانیست بدهنان رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند و با ...
کاو و امثال ان قرع را پوشانیده اتش به طرف برافروزند تا روغن از قرع بمقابله چکد دستور
گرفتن روغن بنی که جهة درد مفاصل و التیام زخمها بعید است و در امور غریبه بغایت دخیل
شده که تمام خشک نشده باشد بند بند جدا کنند و در روغن زیتون با کنجد چند روز بگذارند
تا قدری جرب اخذ کنند بطریق روغن اجر با قرع منکوس تقطیر کنند دستور گرفتن روغن حبوبات مثل گندم
و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال ان باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون پختن بدستور مذکور
در قرع مطین کرده منکوس نصب نمود دستور گرفتن روغن عود و صندل و اخشاب بعد از انکه
اخشاب را ریزه کرده در گلاب و امثال ان مانند روغنهایی که مقصود باشد مثل روغن بادام و پسته
و با ان خیسانیده باشند در قرع بدستور مملو و منکوس تقطیر نمایند و هرگاه در اب و گلاب و امثال ان
خیسانیده یکشبانه روز کافیست و در روغنها زیاده بر سه روز باشد بهتر است و چون روغنها را
خواهند که سیاه و بوی دود ان زایل کرده بازاء هر رطلی یک رطل اب صاف و یکوقیه مغز کردکان
و نیم وقیه نمک که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا اب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را
از اب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بران دستور گرفتن روغنهای خوشبو
مانند بنفشه و بهارنارنج و سایر گلها باید بادام مقشر نموده و با بنفشه و بید مشک و مانند ان
در کیسه کرباس کرده بدست مالید و بعد انجذاب رطوبه بادام را باید خشک نمود و باز با تازه
انچیز بدستور بدست مالید و تکرار عمل کرد تا حدی که چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ یا بوی انچیز
در جوف ان ظاهر گردد بعد از ان خشک کرده بکوبند و اندک اب پاشیده گرم کرده بفشارند تا روغن جدا
شود و هرگاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند بغایت روغن او معطر شود و همچنین با صندل و امثال ان
میتوان ترتیب داد و بجای بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال ان میتوان کرد دستور گرفتن روغن
عنبر و حصی لبان که بفارسی حسن لبه گویند و در روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و ان بقدر مضاعف
میشود و ان عبارتست از دو پیاله که یکی اب داشته باشد و بر روی اتش باشد تا اب در او جوش کند
و دیگری در میان اب بوده مرد و ای مقصود را داشته باشد تا از حرارت اب جوشان ان دوا در روغن
در ان پیاله احل شود و همچنین است حل زفت و موم و امثال ان پس عنبر و امثال او را ریزه کرده با روغن که

خواهند مخلوط کرده در پیاله چینی و امثال او گذاشته پیاله را در اب جوشان گذارند و بر هم زنند تا همه حل
گردد و هرگاه حل فقط و سیلان عنبر و زفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف
گذارند تا سایل گردد دستور گرفتن روغن تخم مرغ بدستوریست که زرده تخم را پخته در تابه حدی بر هم زنند
که قریب بسوختن گردد پس افشرده و روغن بگیرند و طریقیکه بقرع و انبیق گرفته میشود در طریق
پنجم مذکور است نموده دستور گرفتن روغن گوگرد جهة درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف
قویست و صابغ سطح ظاهر الات بلون رابع و گوگرد گویند در اعمال الطریق پنجم دخلی عظیم دارد
گوگرد صاف شفاف را نرم سائیده و در قدح مطین کرده بر روی اتش نرمی گذاشته بیشتر از نقبه
کنند تا دو چندان ماسه چندان او را جذب کنند پس در کنجه اهنی لوله دار برافروزند و اندک نگاه دارند
تا روغن از لوله کنجه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کنجه را در روی شعله
بیارند تا اسان بچکد عرق فتنه جهة تحلیل رطوبات و ریاح و تقویه اعضاء رئیسه و معده نافع و از
عطریات مشهوره است بهار نسجد بهار نارنج نارنجک و اله صندل سفید رئیسه و الاحسن لبه سنبل الطیب
بیخ سنبل سعد که طیبلاق گویند عود قماری میعه سایله بهار انگور علف هندی سوسن پوست
نافه مشک بقدری که مقدور باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال ان بقدریکه چهار انگشت
بر سر ادویه خیسانیده عرق بکشند و بر دهن پنچه عنبر به بندند و بر قابله مشک قندی بپاشند دستور
گرفتن تیزاب فاروق که مستعمل در اصلاح نباتات و جدا کننده طلا و نقره است که باهم مخلوط شده باشند چون
گداخته در او ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین با اتش نرم بجوشانند پس قطعه
مس در ان اندازند نقره از طلا جدا شده بالا امده بر مس ملصق میگردد و طلای خالص ته نشین
میشود و در امور معالجات جهة بردن گوشت زیاد و بهق و جرب و حکه و غیره تقریح و رفع اثار جلد
جلد مستعمل است و در بعضی اعمال الطریق پنجم بغایت موثر دانسته اند زاج کاری که زاج سبز گویند و ان
چون اشیا را سیاه میکند از این جهة با این اسم میخوانند و الا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعضی
بر هیئت دو جز او را با یک جز و شوره صاف بیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند
و یا در دیگ ریگ و خاکستر و قرع غیره طین بعمل اورند و گویند چون در قرع زیبق بجهة از این اب
بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را مکلس میسازد و مجربست دهن النقره دستور
گرفتن او در غایة جلا و اصباغ و مفتح و محلل و بغایت سریع النفوذ و جهة رویانیدن موی نافع و در
اصلاح معادن و نباتات ارواح بسیار دانسته اند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و حقیر
دو قسم او را که مسحوق و دیگری محلول است ایراد نمود اما مسحوق را دستور انست که موی سر جوانان را

باصابون واشنان شسته از چرك پاك سازند وباب سرد تطهیر دهند وبعد از خشكی بمقراض
دیبا ریزه كرده كه شبیه بابریشم مقرض كرده ویكجزو اورا بایكجزو كبریت صاف زرد ویكجزو
شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ صلایه نموده باعرق كوكرد نمناك ساخته با قرع انبیق تقطیر نموده
مقطر را تا سه بار با ثفل وسابیده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده كردد پس مقطر و ثفل
مرهم را باغماشتی استعمال نمایند وبعضی تقطیر اورا تا هفت بار فرموده اند **دستور**
دهن المعیشة كه از علو لاو كرفته میشود اهل اب ندیده صد وبیست مثقال با ملح القلی و جندیه
او سابیده در یكهزار وصد مثقال اب هفت دفعه بریزند ودر افتاب یا در خاكستر كرم بگذارند
وبعد از هر دوازده ساعت بجز علقه صاف نموده حصه دیكر را بریزند و هر حصه پنجاه وسه مثقال
انكاه در نهایت احتیاط بجز علقه صاف نموده كه اصلا جرم در ان نماند واین اب منمی ماء الزلال است
پس از شعر مقرض مغسول وكلس البیض ونوشادر مصعد افتاب بالسویه باهم كوبیده وبوزن
اشیاء ثلثه از ان اب اضافه كرده در شیشهٔ جا داده سر شیشه را با كچ استحكام فرموده سه هفته
در سركین تازهٔ اسب دفن كنند تا اجزاء مع شعر حل كشته اثری از شعر نماند بعد از ان بدستور معمول
تقطیر نمایند وبعضی تكرار تقطیر را با ثفل موثر دانسته اند واقل تكرار سه مرتبه واكثر هفت
بار ترتیب ملح القلی وامثال ان در طریق پنجم مذكور است **طریق چهارم** در ساختن كل حكمت وادویه
مصنوعه صفة كل حكمت جهة استحكام ظروف كه تاب اتش ارند كل كوزه كر را كه خاك رست كویند
باید از ریگ پاك كرده در اب حل كنند تا رقیق القوام كردد واین اجزا را بقدر نصف كل اضافه
كرده تا سه چهار روز مكرر برهم زنند اجر كوبیده پخته سركین پخته اسب خبث الحدید پخته كل
خطمی موی بز مقراض كرده با اب نمك تر شده نسخهٔ دیكر كه مولف تذكره بهترین اقسام دانسته است
موی مقراض كرده نمك طعام زغال خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مكلس هر یك یكجزو وكل
پاكیزه دو جزو نسخهٔ دیكر كه وجیه وكثیر التاثیر است ومكرر بتجربه رسیده خاك كوزه كر را با قدری
كاه كوبیده ونمك مسحوق وخاكستر پخته با اب خمیر كرده استعمال نمایند **صاروج الحكمة** جهة
بند وصل وغیره بغایت مستحكم است و مولف كتاب هیكل كه حاكم بالله باشد مستحكم ترین چیزها دانسته
خبث الحدید وكچ را با صمغ المنا با خون كوسفند سرشته استعمال نمایند وحقیر بجای خون كوسفند
سفیدی تخم مرغ وكاهی اب سریش كرده وكاهی شیر و بغایت مستحكم مشاهده نموده ام ودستور دیگر وصل
قدحین وقرع وانبیق ونمك مسحوق با سفیدی تخم مرغ وكچ پخته با اب سریش وبدستور با سفیدی
تخم مرغ بیا ازموده است وبدستور اهل اب ندیده با زردهٔ تخم مرغ مستحكم ترین اشیاست خصوصا

چون اهل

چون اهل را با قدری پنبه كهنه نرم كوبیده باشد بجای سفیدی تخم مرغ وزردهٔ ان شیر در جمیع
مذكورات بدل میشود وسریشم پنیر در اتصال چینی شكسته وغیره مكورات از احجار و زجاج
وغیرها بمرتبه ایست كه هر كاه صدمه با نجیز رسد موضع دیكر شكسته مكان موصول منكسر نمیكردد
عمل شنجرف زیبق پاك هشت جزو كوكرد دو جزو باهم سابیده در شیشهٔ مطین بطین الحكمة كه سه
مرتبه مطین كرده باشد بقدری كه نصف شیشه را مملو كند باید كرد ودهن شیشه را بصاروج
الحكمة دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از ان بكل حكمت نیز بگیرند ودر دیگ ریك یا خاكستر كرده
پنهان نموده اتش تندی كه حد تصعید نرسد بقدر دو شبانه روز وزیاده از ان تا پنج روز در زیر
دیك برافروزند وبعد از سرد شدن دیگ وكوره شیشه را بیرون اورند واین را شنجرف مصری
خوانند وشنجرف هندی را سیماب وكوكرد مساوی است وچون سی یا روز زیاده از ان سحق واداهٔ اتش
كنند ودر هر دفعه زبانه اتش را بقدری بیفزایند تا چهار و پنج روز رسد ثابت كرد واز اسرار
مكتومه است شنجرف رومی سیماب دوازده جزو كوكرد هشت جزو باهم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند
زرنیخ سرخ اضافه صح
وبدستوری كه مذكور شد معمول دارند **شنجرف زنگاری** سیماب را با مثل او راسخت سابیده بدستور عمل نمایند
عمل زنجار اصلا او از مس وسركه است كه صفایح مس را در سركه تند كذارند و با یكدیگر بسایند كه بتدریج
مس از تندی سركه حل كرده و صفایح را سركه پاشیده در مكان نمناك دفن كنند **زنجار الصناعیة** كرده
برادهٔ مس را با شب یمانی وبورهٔ سرخ ونمك بالسویه از مجموع ثلثه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سركه
تر كنند با وهر چند خشك شود باز با سركه تر كنند قسم دیكر كه الطف اقسام است راسخت معمول دارا مثل
او نوشادر مصعد بیا نرم بسایند وبعد از امتزاج قطرات سركه بیاشند بر وچكانیده سحق كنند تا
مثل خمیر كردد پس روی او را بپارچهٔ نازكی پوشیده در افتاب خشك كنند وباز بدستور سابق با سركه تر كنند
وتكرار عمل نمایند تا همهٔ ان زنگار كردد **عمل راسخت** كه عبارت از مس سوخته است اورد سخیح نامند ویكطریق
ان در فصل احراق مذكور شد دستور دیكر انكه مس را صفایح بسیار رقیق كرده دو دو یكی بر روی هم چیده
وبقدر عشر ان كوكرد ونمك بالمناصفه بر صفایح ومابین ان پاشیده ودهن دیك را مستحكم كرده یكهفته
در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود وهر كاه زودتر خواهند باید مس را با كداخته وكبریت وامثال ان
بران پاشیده در سركه تطفیه نمود وبدستور تكرار عمل نماید تا سوخته كردد **عمل اسفیداج** باحراق و تعفین
میشود اما احراق باید قلعی را یا سرب را صفایح كرده در ظرف سفالین مطین در تنور یا تون احراق نمایند
وبدستور سرب را در ظرف سفالین كداخته با كفچهٔ اهن برهم زنند تا تمام خاكستر كردد پس در دیگ یا كوزه
سفالین مطین كرده یكروز اتش در تحت ان كنند تا سفید شود وهر كاه خوب سفید نشود باین قدری

سرکه کهنه بران بپاشند و یکهفته بگذارند و اما تعفین باید بصفایح قلعی و سرب انکور را با دانه
کوبیده مالیده و در ظرفی کرده و در مکانی نمناک گذاشت تا همه آن حل گردد یا صفحه او را سوراخی
کرده و با انکور کوبیده اغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه دفع نگردد و بعد چند
یوم انچه از سطح او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در تحت قطعات
او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از و ریخته شود در ان ظرف جمع گردد طریق دیگر آنکه در ظرفی
مشبکی سفالین گذاشته ان ظرف را در ظرفیکه سرکه تیز کرده باشد بگذارند و دهن ظرف سرکه را
بسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف
سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در افتاب خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف سفال باشد
و سابیده نشود باز باید تکرار عمل نمود عمل اباره و ان سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق
مذکور شد عمل سرنج و ان از سوختن رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه
سفیداب قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره اتش و خاشاک گذاشته و قدری نمک
بران پاشیده با اهن و کفچه اهنی برهم زنند تا سرخ شود و هر چند اتش بیشتر دهند سرخ تر
میشود و چون سبز از اندک سرخی او را در دیگ کرده بر روی کوره گذارند و اتش [illegible] و تحت
او افروزند بغایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید اهن سوهان کرده که در غایت ریزگی باشد
باید چند بار با اب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد پس با سرکه صاف غسل داده خشک کنند و باربع
او نوشادر سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفال پهن نموده در مکان نمناک دفن کنند تا در
ده روز و از ده روز مایل بزردی و قابل سحق گردد قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعت است صد مثقال
براده حدید را بدستور مذکور شسته در قرع مطین کرده مساوی او تیزاب فاروقی اندک اندک در او
ریزند و هر گاه دود از و ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا جوش او فرو نشیند پس انبیق را وصل
کرده باتش بیاز یقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد اتش را تند کنند تا براده مکلس
و زعفرانی رنگ گردد عمل سلیمانی که معروف بدوا الثعلب است و بفارسی دار اشکنه نامند یک نوع پاک
نود مثقال سم الفار هشت مثقال و نیم مباده در ساییدن نموده بدستور شیخ تصعید در شیشه
مطین نمایند عمل مداد که بفارسی مرکب نامند یکجزو مازو را کوبیده در اب بخیسانند بجوشانند تا نصف گردد
پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه و یکجزو دوده و روغن تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نمایند
بجوشانند تا یکسان گردد و دیگ باید برهم زد بحدی که بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج باب رقیق
کنند و اگر صمغ را با مازو بجوشانند و بعد از ان که بخوبی [illegible] صاف نمایند بهتر است و دو

روغن تخم کتان و نفط و روغن بید انجیر و امثال ان بدل یکدیگر کنند و طریق گرفتن دوده در فصل
چهارم مذکور شد و باید دوده را در کیسه کاغذی پهن تو بر تو کرده کیسه را بخیه گرفته تنور
خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خوب پخته شود و بحد نیم سوز رسد و چربی دوده در کاغذ
نفوذ نموده خالص گردد چه با اندک چربی مفسد مداد است قسم دیگر صد مثقال مازوی سبز را
بسیار نرم ساییده در اب بجوشانند تا نصف گردد و بقوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال
زاج سیاه را کوبیده در لته بسته در ان اب بدست مالیده لته را بیندازند و از صد مثقال
تا دویست مثقال صمغ عربی را در ان حل و صاف کنند و بیست مثقال دوده چربی گرفته را
در ظرفی کرده قطره قطره از ان در و ریخته برهم زنند و روز در افتاب بگذارند و هر چند صلابه
در برهم زدن ان کنند بهتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصوب است و اگر خواهند
براق گردد ده مثقال نبات اضافه نمایند نوع دیگر در غایت خوبی و در یکروز ساخته میشود و بسیار
رنگین میاید دوده کندر را بدون گرفتن چربی یکجزو با چهار جزو صمغ عربی بکوبند و زاج سیاه
یکجزو و مازو دو جزو و افتیمون نیل نیم جزو جوشانیده صاف نموده دوده کوبیده را بان مایع
و همادی [illegible] باشد زعفران و نیل مخلوط بقدر عشر و کمتر از ان بسیار رنگین میاید
مداد چینی یکجزو دوده روغن گرفته را با دو چندان او زاج و مازو و بوزن ان مجموع صمغ عربی
بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در کوبیدن ان کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدری را
در اب حل نموده استعمال نمایند عمل املک املۀ مقشر یکجزو و مازوی سبز نیم جزو و غوره خشک ربع جزو
و پوست انار مثل غوره و اگر خرما باشد خرما خرک بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز با اب بجوشانند
و برهم زنند تا یکسان گردد پس زاج سفید و صمغ هر یک ثمن جزو عسل کف گرفته یکجزو و نیم
اضافه نموده قرص بسازند و عمل سک مانند املک است و بدون امله و چون دو دانگ مشک اضافه
نمایند سک المسک نامند عمل تنکار قسمی از ان از بول اطفال قریب البلوغ تهیه میدهند و طریق
انست که بول را در ظرف مس یا دسته مس در افتاب چندان برهم زنند که منعقد گردد و قسم دیگر
بوره سرخ سه جزو و نمک طعام و نمک قلی هر یک یکجزو نرم ساییده با شیر کاومیش بجوشانند تا منعقد
گردد و در ظرف زجاج کرده در افتاب سرطان تا اخر سرطان بگذارند و بعضی افتاب را شرط
ندانسته اند و قسم اول از مکتومات و قسم اخیر مشهور و معمول است عمل سریشم ماهی که جواهر الصنایع نامند
از خواص اوست که هر چیز را بان وصل نمایند و با او نیز شده و از اب و اتش منفصل نگردد و راز
از اسرار مکتومه است پینه تازه را ورق ورق کرده بر روی سنگ مسطحی اهل تاب ندیده بپخته فرش نموده

او را فرا پهلوی هم بچسبانند بر روی اوراق نیز اهک بپاشند بقدری که اوراق را بپوشاند و سنک مسطح
دیکر بر روی ان کذاشته و ده روز در افتاب باشد و باید سنک اعلی بسیار ثقیل باشد تا دهنیه او
بحد کمال افشرده مخلوط با اهک کرده پس با اب شسته بدستور فرش و لحاف از نمک ساییده کرده بکهفته
در زیر سنک بکذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در افتاب کذارند
چربی از وظاهر کرده بان باب نمک و اهک بجوشانند و عبید سد که اصلا چربی و حمرتی در ان
نماند کامل او در عدم چربی و سرخیت پس مانند سرمه ساییده در شیشه ضبط کنند و در وقت
احتیاج قدری را با اب سفیده تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده و کف او را کرفته باشد قطرات بر روی
سنک ریخته بسایند تا حدی که سنک بالا با سنک زیرین بچسبد پس قطرات اب اهک بقدر روان
شدن او اضافه نمایند و قدر اب اهک بحدی باشد که چون چیزی را با ان الصاق دهند در ان مکان
خشک شود عمل مرداسنک سرب اکداخته سرخ با سرب سوخته بجور داود هند تا هر دو ممزوج
شوند و در ظرفی کرده پس در سرکه اندازند و انچه خوب سوخته و ممتزج شده باشد جدا نموده
با جو در اب بجوشانند بحدی که جو ترا کرده و متشقق شود پس از جو جدا کرده با هم وزن او نمک
بسایند و در اب خیسانیده هر روز بر هم زنند و هر سه روز تغییر اب دهند تا خوب صاف شود
و اجزاء خام در و نماند و بعد از ان شسته استعمال کنند **طریق سفید کردن مرداسنک**
باید مرداسنک مذکور را در پشم سفید بپیچیده و با باقلی بجوشانند تا باقلی تر اشود و پشم سیاه کرده
و بدستور بجدید پشم و باقلی نمایند تا مرداسنک بحد سفیدی رسد و این قسم سفید کرده او
مستعمل اطبا است در قطع رایحه کریهه زیر بغل و سایر اعضا و در منع عرق و سایر اثار **عمل کشنه**
که بعربی ندنا مند بخور و شرب او مقوی دل و دماغ و حواس و معدل هوا و بائی و محرک باهست
کل سرخ پوست ترنج صندل سفید عود هندی حسن لبه بالسویه نبات دو وزن همه با قلیلی
مثک قرصها بسازند **برمکی** که در بخور بهتر از کشنه است عود قماری صندل سفید هر یک یکجزو
وحسن لبه دو جزو نبات دو وزن ادویه صفت عبیر صندل سفید سه جزو وردیه و الایخ سنبله
کل سرخ سنبل الطیب بیخ سوسن کبود بهار نارنج کل سنجد سعد نارنجک یکجزو مشک قلیلی
بسیار نرم ساییده استعمال نمایند غالیه در باب نازدهم دستور ثانی مذکور است **طریق پنجم**
در اصول صناعت و امور غریبه بدانکه علم صناعت عملیست که بتبدیل قوای اجرام معدنی
بعضی به بعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از سایر فلزات و از اکیمیا نامند و علم طلسمات که بان دانسته
شود کیفیت تمزیج قوای فاعله عالیه با مفعوله سافله تا فعل غریب از ان حادث کرده و از لیمیا نامند

وسیمیا

وسیمیا علم تسخیرات و ان معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در
قوابل سفلی دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات دوحانیات و عزایم جنیان و معرفت افلاح
و مناول و مثل ان و سیمیا علم خیالات است که بان تصرف در خیال مفید کنند تا احداث مثالات خیالیه
کنند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبده است و ان معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزج ان بیکدیکر
تا از ان قوتی حاصل شود که از ان قوت فعل غریب صدور یابد پوشیده نماند که اکثر نزد بعضی
ممتنع الوجود است و از عالم قلب ماهیت میدانند و نزد بعضی از متبحرین علوم ممکن الوجود است و از عالم تبدیل | الحصول صح
صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چه ذهب را نسبت بانواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را مریض
و بجهت اصلاح علل هر یک تدابیر چند مقرر داشته و تکون موش را از کلوخ مشاهده نموده اند تصحیح
کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف کلوخی را اعضا موش صورت بسته بود و نصف دیکر بشکل خود باقی
بود شیخ الرئیس طاب ثراه در اوایل حال با این علم بوده و در اخر رساله در حقیقت ان انشا فرموده
و بعضی را اعتقاد انکه جز تلخیف و ترکیب صورتی ندارد و خالص نمیتواند بود و این عمل در بلاد
و صاحبان معرفت از ان بری اند و ظاهر است که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت
و ایصال اکثر محققین و ساکنین ارتباط بنفوس قدسیه و تخلق با خلاق اولیاء الله و اکرام مفضل
منعم جل شانه صورتی نه بندد و اکر بندد بالاخره باعث ادبار و هلاکت شخص کرده چه این علم کلید خزاین
از خزاین ملک الملوک است و بنده اکر بیکانه بارکاه عزت بان مطلع کرده حکم دزدی دارد که کلید
رباید و عاقبت حال سارق در کاه معلوم دلها اکاه خواهد بود و بتجربه ملاحظه نسخهای متداوله
بدون استاد ماهر پیرامون این عمل کردیدن محض سودای خام چنین است چه مدار درین فن بر اعمال
متنوعه و افعال مشکلات و جزئیات ان ممکن التصویر به تسطیر نیست و فی الواقع اکثر نسخ ان
از تالیفات عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان نکند و رموز ایشان
مختلفست و اطلاع بر جمیع ان امکان ندارد اکرچه رموز جمیع اهل این علم بیک نسق میبود هر اینه رمز نبود
بلکه اصطلاحی خاص بان صادق میامد و اکر رسایل از تالیفات عالم عامل باشد بدیهی البطلان
خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال المخصوصه است از صاحبان فن و تکرار عمل در خدمت عارف
ان و اینکه بی بضاعت با عدم اطلاع بر ان ارتکاب تفهیم اصول کلیه نموده [illegible] که اکثر اعمال ان
صناعت طبیبی است در بعضی او ان منظور میشود و تدابیر بعضی از ادویه با عمال المخصوصه باحسن وجوه
ممکن است و چون در طی تالیف تحفة المؤمنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را
تدبیر بطریق اهل این فن نموده بود و بناء علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و الات مخصوصه این فن

کوشید تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدده علم بر اسود و اصطلاحات این کرده حاصل

کرده و اکر طالب اعمال الجزی باشند تحصیل عامل ان نکنند و از مطالعه این مجموعه توانند لاف و کزاف

از موده و بفریب معرکه ارایان کناتدلیس سرمایه معیشت خود را نسوخت و این طریق مشتمات بر پنج

حل و سه عقد و خاتمه **حل اول** در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان **حل دوم**

در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و ماتندان **حل سیم** در بیان الات مخصوصه عمل صناعت **حل چهارم**

در قواعد کلی و بعضی از انها و تحمیر و تبییض و سایر تدبیرات تا جز **حل پنجم** در بیان بعضی از خواص فلزات

و اصلاح ان و انچه بان متعلق است **عقد اول** در قواعد قمریه **عقد ثانی** در قواعد شمسیه **عقد ثالث**

در قواعد عمل مروارید و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط مرموزه **حل اول** در بیان بعضی از اصطلاحات

اهل صناعت **حجر** عبارتست از جزو اعظم اکسیر است و اختلاف بسیار دران واقع شده چه هر یک از مهره این

فن چیزی را از مطلوب خود جز و اعظم دانسته اند تدبیر ان نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و

انصباغ رسیده و قائم النار کشته و نزد بعضی حجر عبارة از شعر انسان است و اکثر اهل صناعت

دران متفق اند و نزد بعضی عباره از زیبق و نزد برخی کنایه از کبریت است و بتحقیق پیوسته که

تدبیر بیش این دو اصل را فعل تبییض و تحمیر را عمل تخمیر است و شکی نیست که هر کاه اصل بارد قائم

النار و کنار نده کرده قبول صبغ کند و اصل حار را فع اشتعال و تسوید شود رافع علل منطرقات

میکوند لهذا جهت اصلاح ان و ترتیب اثار مذکوره هر یک از اهل این فن ابی و اجزای وضع

نموده اند و طریق تدبیری بیان نکرده **روح** عبارتست از اجزای لطیفه که حامل قوه بود و نفوذ و

صعود و غوص و غیره اثار ازو اید مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و مانند ان و هر چه دران اجزا

لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح

و شبوب و امثال ان **جسد** عبارتست از اجزای کثیفه که قابل وقوع اثار روح باشد و هم

جسمی که ان اجزای ارضیه بحد افراط در و غالب باشد مسمی بجسد مانند منطرقات **نفس** عبارتست

از جسمی که بحسب لطافت و کثافت حد وسط بوده ما به الارتباط روح و جسد تواند شد و باعث

جریان اجزای لطیفه شده و اجزای کثیفه را با جسد تواند کشت **کبریت احمر** عبارة از اکسیر شمسیت

چه در رنک سرخ میباشد و از علامات خاصه اوست **ورق شجر الطور** موسی مراد اکسیر است **اصل بارد**

زیبق است **اصل حار** کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند **قمر** کنایه از فضه است و او را اول نیز کویند

عطارد عبارة از روی توتیا که شبیه باشد و ثانی را کنایه از وست و بعضی که سیماب را نیز

عطارد نامیده اند **زهره** نحاس است و ثالث عبارة از ان **شمس** ذهب است و رابع کنایه از ان **مریخ** حدیدات

وخامس را نیز کویند **مشتری** قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از وست **زحل** سرب است

و از سابع مراد اوست **عقاب** نوشادر است **علم** زرنیخ است **عروس** کبریت است **املاح** عبارة از

اقسام نمک معدنی و صناعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است **نوشادر افتاب** عبارتست از

نوشادری که با سحق نموده در افتاب کذارند تا اجزای لطیفه او صعود نموده بر اطراف ظرف نشیند

ارض عبارتست از ماده اکسیر است که عمل سحق و تصفیه و تشویه و غیره اعمال بر و جاری سازند **حجر اسود**

موی سر است **صداق** نمک تلخ است **نمیسو** شوره است **حل دوم** در قواعد تقطیر و تصعید و امثال ان **تقطیر**

عبارتست از اخراج مائیه لطیفه اشیا و تصفیه ان اعم انکه بحجر علقه باشد یا بدست و قرع و انبیق

اما حجر علقه انست که از پشم فتیله سستی ساخته یک طرفش را در ظرف مایعات کذارند و طرف دیکر را

در ظرف خالی همی کذارند مایعات بظرف خالی ... باشد ... جذب کرده ...

اما دستوره قرع و انبیق انست که اجزای مسحوق را در قرع مطین کرده انبیق را بران وصل ... نمایند و استحکام

نموده بر کوره نصب کنند و لب کوره با قرع بکل حکمت اندوده ... شعله نماید که ... اطراف

قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم باید نصب نمود و اتش ...

با انکه قرع را در دیک خاکستر یا ریک نصب نمایند و در تحت دیک اتش افروزند و درین ... قرع

نباشد قصوری ندارد چه دیک و خاکستر مانند کل حکمت مانع شکستن قرع اند و از شروط تقطیر انست

که انچه در قرع ریزند کمتر از نصف قرع و زیاده بر دو ثلث ان نباشد و اتش را اخر تند کنند و دیکر انکه تا

که رطوبت کلی که قرع را با کوره اندوده باشد رفع نکرد و اتش نکند و قابله را با انبوبه انبیق محکم نموده قابله

در ظرفی که اب داشته باشد بکذارند تا از تندی مقطر نشکند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است

و در تقطیر مایعات حاره باید که مایع مذ بور زیاده بر ربع قرع نباشد و اتش ان در غایت نرمی شرطست

که بجوشیدن نرسد بلکه باید کلوی قرع در دست کسی باشد که هر کاه شروع بجوشیدن کند از سر اتش

کم توان برداشت و بعد از رفع جوش باز کذاشت و طریق قرع منکوس در باب عمل روغن مذکور شد

تصعید از شروطان توافق قدحین است و اکر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب

اسفل باشد و در شد و وصل مبالغه باید نمود و اکر در شیشه تصعید کنند هر چند کلوی شیشه بلند

باشد بهتر است و در استحکام دهان شیشه بذل جهد باید کرد و باید کوره دیکبندی و پیتی متوسط

و سه زواید قریب بلب او باشد مانند سه پایه تا تحت قدح و اثال بران زواید نشیند و ثقل قدح باعث

باز شدن شد و وصل نکردد و شرط دیکر مراعات اتش است که بتدریج زیاده کنند و بحد افراط نرسد

استاد در تصعید زرنیخ که اتش نمودی بافراط دانسته اند چه افراط اتش باعث احتراق اکثر ... است

وور تصعید زیبق شرطهاست که بموضع وصل قدحین شعله نرسد تا موجب نفوذ نگردد و جمیع این
فن خلافشان ذکر کرده اند واین سریست که حقیر اطلاع بران حاصل نموده موجبات ظاهر او در غیر
زیبق اگر بموضع وصل آتش وشعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره وقدح وصلها
بکشایند واز بخار حاره آن اجتناب نمایند وشرط دیگر مبالغه در سحق ارضیات واگر مختنقات
اسفل سطح را اعلی مخروطی باشد انسب است چنانکه شکل حکمی آن است **تشویه** قسمی از آن عبارة از
ودمی نیز گویند میباید که آتش آن بحد تصعید نباشد واجزاء لطیفه از کثیفه جدا نکرده بلکه بقدر
امتزاج وطبخ باشد مثل عمل شنجرف وقسمی از آن عبارة از تقلیه است که بعد از سحق او حل وتنقیه با بهای مخصوصه
تشویه را بگل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند وچندان سعی نمایند که رطوبة آن بتدریج زایل گردد و
شرطست که حرارت آتش بحدی باشد که ارض دود نکند وقسمی تشویه در تنور است وقسمی در زبل وامثال آن و
در جمیع آن مراتب باید بود که بحد تصعید نرسد **تشمیع** عبارة از تدبیر اجزاء اکسیر بحدی که مانند موم معتدل
بگدازد وبر روی صفحه تفته منبسط گشته دود نکند وشروط او تکرار تنقیه وتشویه وسحق بلیغ است با آتش
تکلیس عبارة از سهولت تفریق اجزا است ابدان مخصوصه که قابل سحق ونفوذ وسایر اعمال گردد واکثر آن
با آتش میشود واختلاف شروط آن باختلاف جسم مکلس است چه بعضی محتاجند با آتش تندی که چند روز
مستمر باشد مانند قشر البیض وبعضی را احتیاج بحد افراط نیست **حل** عبارة است از سیلان اجزاء جامده
وآن بنداوت وهواء رطبه مستمره صورة پذیر است مانند حل نوشادر یا بابها است مانند ماء الفلوس و
وعرق کوکرد **عقد** عبارة است از جمعیت واتصال اجزاء وآن ضد حل است وبه یبوست وحرارت ویا به برودت
وپیوسته صورة پذیر است **تعفین** عبارت است از تعفین اجزاء در زبل وامثال آن وشرطست که
وسعت چاه تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حایل زبل گردد وباید بعد از
هر هفته تجدید زبل کنند ونهایت آن تا چهل روز است وباید که یک روز قبل از گذاشتن ظرف تعفین چاه
او را از زبل مملو سازد تا چاه گرم شود وروز دیگر ظرف را بگذارند واگر دو چاه نزدیک یکدیگر ترتیب دهند
بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود **قاعده حل اکاسیر**
یکی آنست که بتعفین محلول گردد چنانکه صاحب هیکل واکثر مجربین ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را
بعد از مزج سحق بلیغ نموده واز آبهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه کرده تا بقوام عسل غلیظ
غلیظ شود وبر روی آتش خاکستر تا دو شبانروز نگه دارند که گرمی خاکستر بکف قرار باشد آنرا باید سحق نموده وبآب معهود
کش نقره بر هم زده وهر چند خشک شود از آن قطرات بران ریخت تا ربع اجزاء آن تنقیه شود ودود
تشویه وسحق خشک کرده پس مثل غبار سابیده در شیشه غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را محکم

به بندند

به بندند ودر چاه تعفین تا چهل روز بگذارند وبعد از هر هفته وده روز تغییر زبل دهند وعلامت
خوبی حل آنست که محلول شفاف بی جرم مشاهده گردد وخلاف آن دلالت بر نقصان تدابیر اجزا خواهد داشت
ویکی حل بند آورده است اگر شیشه مذکوره را در دیک دو طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی سوراخها داشته باشد
مملو از سرگین کبوتر باشد وقرع حل تا انتهاء گردن دران پنهان بوده دهان او باز باشد وباید که سرگین
هیچ نمی داشته باشد وهر گاه خشک شود آبی بران بپاشند ودیگ اسفل پر آب ولب او متصل
بدیگ اعلی بوده انبوبه انفی وغیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده بگل حکمت شد ووصل هر دو دیگ نمایند
وآتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخارات از سوراخهای دیگ اعلی بسرگین کبوتر
رسد وهر گاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند ودهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخار
آب باشد در اینصورة تا سه هفته حل خواهد شد وآنچه حقیر تجربه نموده آنست که [illegible] حار یابس از هواء
بارد رطب حل میکرده نه از هواء حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که رطوبة دران تاثیر
تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است وطریق آنست که نوشادر را با التویه بادویه مخصوصه
یا بتنهائی سابیده بر روی سنگ مسطحی یا کاسه مزجج مسطح منبسط کنند ودر زیر زمین نمدار وبیوتها
گذارند وروی آن را ابد ستاری بپوشانند که چیزی داخل نشود درین صورة در اندک زمانی محلول
میگردد ودستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزجج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیئة کلاه قند بند محکمی
پوشیده در چاه تعفین یا در زبل ویا طبقه باد در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ رطوبة
وحرارت لطیفه دران تاثیر تواند نمود **قاعده عقد** آنست که محلول را در قرع بلند گلوئی کرده بر دهن
قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی شکسته نصف کرده با اهل آب نبیه و نمک
مکلس بالتویه که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند ودر دیگ خاکستر گذارند وباید بقدر
چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد واطراف آن پوشیده شود وآتش زبل در تحت دیگ برافروزند که ملایم
باشد وگرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول ملاحظه گردد وچون عرق بر طرف شود
علامت عقد آنست پس شیشه را شکسته معقود شبیه برب غلیظ مشاهده میکرد وچون در ظرف
چینی گذاشته سرپوش چینی نازکی بپوشانند ودر آفتاب بگذارند باندک زمانی منجمد میشود **حل سیم** در
ببعضی آلات مخصوصه اهل صناعت **صفت حمام ماریه** دیگ عمیق بر کوره نصب نموده سه پایه از چوب
در او گذاشته ظرف مخصوص را بر سه پایه نصب کنند وآب بقدری در دیگ ریزند که چهار انگشت
فاصله او تا تحت آن ظرف بماند وسرپوش دیگ را با لته وخمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیاید وآتش
نرمی از سرگین وامثال آن برافروزند بحدی که آب را بجوش نیاورده بخار کند وهر روز یکبار باید وهر روز

یکبار سرپوش را برداشته اب کرم بقدری که تحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور سابق سرپوش را نصب
نمایند و سنک کران بر روی سرپوش بکذارند تا عرض دو سه هفته حل شود **صفة روباس**
بر روی زمین مغاکی بقدر نصف کودی بشکل بوطه حفر کنند و از خاک و سباکه ان عبارة از کرکت که
تبریزی کوزه ها داش کوزه کری خشنید بعد از تر کردن موضع مغاک بخشت ان بمالند و هرچند بیش
بمالند حفظ مسبوک بهتر میکند و ظرفیة و وسعة مغاک باید و چندان قدر مسبوک باشد و لب
مغاک بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوک را بالتماهی توان جدا نمود و یکعدد
ابنوبه اهنی که یکطرف وسیع و یکطرف تنک و سرکج باشد باین شکل در کنار مغاک
مذبور بدستوری نصب کنند چهار انکشت طرف باریک ابنوبه از وسط ان مرتفع و محاذی حاقه وسط
باشد و دو عدد دم حدادی بر طرف وسیع ابنوبه نصب باید نمود که پیوسته بلا فاصله هوای شدید
وارد وسط مغاک از فوق تواند شد و چون بید خشک در جوانب مغاک چیده برافروزند تا شعله
انخارج مغاک بجسیدن داخل مغاک مذکور کرده و انچه در مغاک ریزند کداخته شود و سرب که
بجهة صاف کردن نقره داخل میکنند باید سه حصه نمود یکحصه را جهة کداختن نقره با او اولا اضافه
کرده و بعد از کداز دو سه دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نماید و بعد از ساعتی بقیه را و انقدر
صبر کنند که از غلطیدن و چرخ زدن باز ایستد و کثافات روی او را بیغمات رفع نماید و سکون
مسبوک علامت پاکی و صفای و عدم کثافة اوست و عدم امتزاج و عدم کداز نقره با سرب علامة
بدی جوهر نقره دانند **صفة خلاص** اجر هشت جزو و زاج زرد که بطریق توتیا معمول نموده
صاف او را با تش منعقد کرده باشند و جزو کل توری که اتش بسیار دیده باشد دو جزو و کل
سرشوری چهار جزو و نمک طعام چهار جزو و مجموع را نرم ساییده و با اب خمیر تری کنند و کوزه را
تا نصف از ان ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در ان کل فرو برده قدری از ان کل بر روی او بریزند
و سرپوش کوزه را با کل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه را بکل کرفته بعد از خشک شدن کل در کوره
کوزه کری یا اجرپزی یا کاشی پزی بکذارند و هر کاه با صاف بیرون اید عمل را مکرر کنند تا بحد
زری و رنکینی برسد که مطلوب باشد و شکستکی و ناصافی را رفع کرده **صفة قالب کاس السعید** را
نمایند چون در سرکه حل و خمیر کرده هر نقشی که کنند زایل نکردد مکر انکه بانزد در سرکه کذارند
و در زیبق حل کنند **تخلیص ذهب مغشوش** قرعی را تا بنصف خط بطرز انکشتی بکل حکمت بکیرند
و طلاء مغشوش را خورده کرده با سه وزن ان تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی
اتش نرم [illegible] نهاد و از ان مهیا سفیدی رسد چون در ظرف مزججی ریخته صفایح مس

در ان افکنند

در ان افکنند در نیم و تا انچه از نقره با او مخلوط باشد بر روی تیزاب امده برمس ملاصق کرده و طلا را
صاف در ته ظرف جمع میشود و هرچه از سایر منطرقات با او مخلوط باشد تحلیل میرود و تیزاب
فاروقی در دستور سیم مذکور شد **حل چهارم** در کرفتن بعضی از ابها و تدبیر اجزا و تبییض و تحمیر بعضی
از ان **صفت هیئا** از انجمله ابیست که رفع شعله کبریت کند و خاصیت کرداند و در عمل شنجرف جزو
اعظم او باعث جریان و ارض هارب را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب
تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند برک و کل دفلی را با موی سر بالسویه تقطیر کنند و بان تنقیه شنجرف
نمایند و بدستور ملح القلی و نوشادر و زنکار از هر یک یکجزو و در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تر
و مورد تازه از هر یک ده جزو با سرکه مذکور ساییده تقطیر کنند و با مقطرات اجزاء ثلثه را مجددا
سحق نموده اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه در عقد ارض هارب و تشمیع و جریان بیعدیل دانسته
اب دیکر که تنقیه از شنجرف را حل کند و در نقل مشتری بمرتبه اعلی از مجربات شمرده اند از براده حدید
و براده نحاس که ممزوج با یکدیکر نموده زعفران ترتیب دهند و ان زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند
بار زده مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر مذکور زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتریست
اب دیکر زاج زرد را باسد چندان او سرکه تقطیر کنند جهة تکمیل کبریت و زیبق و رصاص بجهت تشمیع
بعد تکلیس باید مکرر بان تنقیه و سحق نمایند **اب دیکر** بوره ارمنی و بوره سرخ را با سفیدی تخم مرغ
سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل بالسویه تقطیر کنند
مقطر مذکور جمیع احجار را حل کند و در تنقیه اوساخ معادن و الحاق و صبغ ان بیعدیل از مجربات
دانسته اند **ایضا** کبریت زیاده وزن او را با ثلث تنقیه نموده هفت بار تقطیر کنند اول را بنوبه
سازد **ایضا** پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست انار و مورد از هر یک یکجزو و تقطیر نماید عقد هارب
نماید **ایضا** کوشت حلزون را با مثل او نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر
کنند و در عقد زیبق و افعال غریبه در مشتری از مجربات دانسته اند **دهن البیض** چون قلی را در سرکه
حل نموده بجهة تعلیه صاف نموده با تش عقد نماید و معقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده
با زاء هر صدی سه درهم نوشادر را اضافه نماید پس افشرده روغن بکیرند و در تطهیر احجار و نقل
معادن بیعدیل و چون اصل حار را با ان حل کنند اصل بارد را ثابت کند و اکر نوشادر ثابت باشد
قوی تر است **اب دیکر** چون بید انجیر را با خردل طمیز و سیر و طلق محلول تقطیر کنند سادس و ابیه [illegible]
او را حل سازد و شمرده اند **اب دیکر** مستمی بماء الاحمر او در تحمیر اکاسیر مستعملست حجر قینه زاج زرد
کاری را نرم ساییده با دویست درهم سرکه [illegible] در شیشه مطین ممزج کرده بدو و اتش بسیار

کنارند تا سرکه رنگین شود پس بحجر علقه صاف نموده با پنجدرم زنجار و پنج درم زعفران الحدید و دو درهم
شب یمانی و یکدرم شنجرف در ظرف مذکور کرده در افتاب دیبا کرم یا در خاکستر کرم یکروز تمام کنارند
پس بحجر علقه صاف نموده استعمال کنند اب دیگر مسمی بماء الملح است و تنقیه ان باعث سفیدی کبریت
و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام شب یمانی نوشادر بالسویه نرم
سایده تقطیر نمایند اب دیگر مسمی بماء المریخ است تنقیه ان تا ده بار وزن ان عبید مصعد را ثابت
و جاری کند و چون زیبق عبید را بان طبخ دهند عقد نماید یکجزو زعفران الحدید را باده جزو
نوشادر یک نیم جزو زاج زرد و محلول در سرکه که صاف از ان با اتش منعقد کرده باشند مجموع را با سرکه
تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند اب دیگر مسمی بدهن لا یحترق و در تشمیع اجزا و احیا
و ثبات ارواح بیعدیل بود در عمل قمری و شمسی مستعمل است کلس البیض را با وزن او نوشادر مطبوخ
معقود سحق بلیغ کرده در ظرف مزجج مطین که شد وصل نموده باشند یکشبانه روز در اتش زبل
کنارند یا سرکه نم کرده در ظرفی کنند که چون سر پوشی بپوشند فضائی در ان نماند و مصعد
نشود و وصل را محکم کرده بر اتش کنارند بحدی که ظرف در دو ساعت سرخ شود پس اخراج نموده
بوزن در اورده هر چه کم شده باشد نوشادر اضافه نمایند و بدستور در اتش کنارند تا سه بار
و اگر بجای اتش زبل در تون حمام کنارند جایز است بعد از ان نرم سایده و بنداوه مکان نمناک
حل کنند و محلول را تقطیر نموده ثفل او را بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده باز با اتش کنارند
پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند و بعد از ان ثفل را با مقطر اول و ثانی سایده
باز سیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر کردد تدابیر خاصه و اجاج چون خواهند
تصفیه کنند باید اب حل نموده صاف و را بحجر علقه صبا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد کردد یا در
افتاب منجمد سازند و شبوب و املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند تدبیر نوشادر جهة عمل
قمری بالسویه با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید
و زنجار و اینها او را مجمد کنند تدبیر ثبات ملح نمک طعام را سایده در کوزه کرده در کوره کوزه
کری بکنارند و مادامیکه بوزن در ارند و نقصان در او باشد باید اعادهٔ اتش بسیار تند کنند و
علامت ثبات او انست که نقصان در وزن محسوس نکردد و احراق و چنانیست که چندان اتش دهند
در ان کنند که نمک انجستن باز ایستد تدبیر حل املاح و شبوب و بوره و تنکار و شوره و زبد
البحر و اجاج باید نرم سایده در مثانه کاو یا در روده کرده در مکان نمناک کنارند یا در دیک
اب کرم او بخته به بخار اب حل نمایند تدبیر ثبات نوشادر پنج جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر مصعد

سایده

سایده باتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر را اضافه
نموده اعادهٔ تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط کردد پس بنداوه حل کنند و بعد از حل چون
منجمد شود استعمال نمایند در هنوقت در حل طلق و سایر اعمال العجیب الاثرات و چون عقاب با بخیر بحجر
علقه طبخ دهند ثابت کردد تخمیر نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد و لازی و عشران زنجار تصعید
کنند مخمر کردد تدبیر سیماب زیبق را با عشران ملح القلی با قطرات سرکه بسایند تا نابدید کردد و ظرف
او را بر روی خاکستر کرم که در دیکی باشد با اهک در عقتان دیک کرده باشند تا ان کرمی بان نماند باید
کذاشت تا رطوبت سرکه رفع شود و باهستکی حرکت دهند تا عبید متفرق جمع کردد پس باب شسته با عشران
شوره بدستور با سرکه سایده و شوره را بشستن از ان رفع نمایند و این را تنقیه کویند و این عمل باعث پاکی
و رفع سیاهی عبید میکردد پس با نصف او نوشادر و نصف ان ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک مکلس فرش و لحاف
نموده تصعید کنند و مصعد او را بدستور با اجزاء مذکوره سایده و اعادهٔ تصعید نمایند تا سه بار
تا مانند الماس منعقد کردد و اکثر تصعید تا هفت مرتبه است که با ثنیا مخصوصه جهة ثبات تدبیر نمایند
و تصعید سه مرتبه جهة ممازجت با سایر ارکان در اکثر امور قمری کافیست اما تخمیر عبید چنانست که
مصعد مرتبهٔ ثالث را با نصف ان کبریت اصفر و ربع زاج زرد معقود مصفی و ثمن او نوشادر محمر سحق
بلیغ نموده با فرش نمک مکلس بدون لحاف سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزا
مذکوره نمایند تا عبید مانند شنجرف سرخ کردد و این در اعمال شمسی شرط است و اکثر این تصعیدات زرد
باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس زیبق انست که بعد از تصفیه ان در قرع مطین
کنند و یکوزن و نیم اب تیزاب فاروقی که در طریق سیم مذکور شد بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست
قرع نکردد و هرگاه زیبق ان بجوش اید و دود ظاهر کرده و قطرات بول تا یقدر سه مثقال که از جوش
باز ایستد پس انبیق بان استوار نموده بخاکستر کرم چنانکه در قاعدهٔ تقطیر مایعات حاره مذکور
شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر کردد عبید را مکلس مشاهده کنند و این امر بجهة سهولة
تصعید است پس مکلس را با اجزاء مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهة عمل قمی از زعفران الحدید
بغایت مؤثر است و دستور انست که براده حدید را بعد از شستن باب نمک چندین مرتبه که سیاهی
ان زایل کردد در قرع مطین کرده هم وزن او تیزاب مذکور را بتدریج ریخته رفع جوش و دود ان را
بقطرات بول کنند و بدستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از ان با اتش تند براده مذبور زعفران میشود
اما تدبیر عقد فرار انست که اب صاف و اب لیمو تند را با المناصفه در مغرفهٔ اهنی کرده یکجزو شبیدرا
در ان انداخته بجوشانند و چهار جزو توتیای هندی را نرم سایده سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو

ساعت بجوشانند و چون خواهد که از جوشیدن سر برود بران پف کنند و بعد از شش هفت
ساعت که جوشیده باشد ته نشین او را در لته ریخته مکرر باب بشویند و منعقد از او در ظرفی
کرده نوشادر در اب حل نموده چند جوش داده از ان بقدر یک او را بپوشاند بران ریخته
در افتاب یا در جای کم گرم بگذارند تا هرچه از نوتیا با ان مخلوط شده باز بتدریج رفع کرده
و مادامیکه اب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و این عمل مجربست **عقد دیگر** فرار
مصفی را در بوطه کنند که فرش لحاف ان سفته و نیا باشد و سر بوطه را در غایت استحکام شد وصل
نموده در اتش کذارند و بدستوری که تمامی بوطه در اتش پنهان شود و در اندک وقتی معقود میکرد
و مجربست اگر بوته اهنی باشد انسب خصوصا هرگاه اندرون او بگل بوطه اندوده باشد عقد دیگر
پوست انار تازه و بید او را کوبیده زعفران الحدید را با اب معصور ان دبابند تا خوب حل شود پس
فرار مصفی را در بوطه مس یا اهنی کرده ازین محلول دران ریزند و شد وصل بوطه نموده با اتش نرم
طبخ دهند یا در تنور گرم تا منعقد کردد و انانیها که عقد فرار نمایند مذکور شد و چون نقره را با گوگرد
مکلس کنند یکجزو ان گوگرد مکلس نموده جزو فرار عقد نمایند و مجرب دانسته اند و چون زیبق و نیم
الفار را با التویه باد و چندان هم و چندان سرخ مقشر سحق بلیغ کنند و بعد از ان اندک زیت
الحاق نمایند فرار زنده کرده و با عدم انعقاد قائم النار شود **تدبیر کبریت** اما تبیض ان بنهجی است
که یکجزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد با اتش نرم در قدح مطین بجوشانند تا کبریت حل شود
روغن سرخ کردد و نه مثل کبریت نوشادر را سائیده بدفعات برروی اتش قسعیه بروغن مذکور
کنند و سه بار بطریق زرنیخ تصعید نمایند **طریق دیگر** ده جزو نوشادر را با یکجزو کبریت سحق نموده
باب تر کرده سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا سه ساعت در اتشی مثل اتش تون کذاشته
بیرون اورند و با نوشادر جدید اعاده عمل نمایند تا جدیکه بر صفحه تفته دود نکند و انچه
با دوغ و هرچه با نمک سفید کنند غواص نیابد **طریق دیگر** شب یمانی را سائیده در جوف
بادنجان ریخته در مکان نمناک حل کنند و باب محلول کبریت را دبابند سفید و تابان کرد
و بدستور نوشادر محلول در بادنجان نیز عمل اید **تدبیر زرنیخ** زرنیخ ورقی برّاق را یکجزو و ربع
ان نمک شوی نرم دبابند و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ ورقی کرده و ربع ان
سرکه و نیم وزن ان روغن کنجد با پیه تازه که بر روی اتش کذاشته باشند حل نمایند و زرنیخ
و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و بجوش حرکت دهند تا روغن
و صابون شده زرنیخ منعقد بماند و اتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود

بر منعقد

بر منعقد را کوبیده در ظرفی کرده در اتش زیر ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود میکرده رفع چربی او میشود
و باید در زیر اتش تقویه مراعات کنند که منعقد نکردد و بعد از رفع چربی صلایه نموده در سرکه و ملح القلی
طبخ دهند تا بقیه چربی زایل کردد انگاه مثل غبار سائیده و با قدح مطین با قرع بلند یا کلوی مطین تصعید با اتش
بپایند که دود را سه شبانه روز داشته باشد باید کرد تا جوهر او مانند برف سفید کردد و اگر در جوهر ان
سیاهی باشد باید با عشر او نمک سائیده بروغن کنجد با پیه سرشته بدستور تقویه با اتش نرم کنند
و بعد از تقویه باب ملح القلی طبخ دهند مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالتویه چندبار
تقویه کرده با اب ملح القلی طبخ داده بشویند رفع سیاهی او میشود و علامات تصفیه او دود نکردن در
اتش است و تصحیح نموده اند که بتنهائی یکجزو او بر بیست جزو زهره منقی طرح میشود و از تکرار سبک و زن
نقصان نمی پذیرد **حل یشم** در خواص فلزات و اعمال ان در تنقیه قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست
و بوره باعث سرعت ذوبان و باذهبیه باطنیات و خالص مکلس او با اجزاء مناسبه اکسیر
بیاض و سبدل زهره و مریخ و مشتریست و بهترین اقسام تکلیس او انست که براده یا ورق او در تیزاب
فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با اندک رطوبت تیزابی که با او باشد با مثل او
نمک اندرانی دبابند و در بوته با اتش زغال سرخ کنند و هرچند اتش را دوام بیشتر باشد بهتراست
بشرطی که بحد ذوب نرسد پس باب صاف بشویند تا نمک زایل کردد و از خواص اوست که یکجزو
ان با سه جزو فرار محض سائیدن ملغمه میشود و چون ملغمه را بزهره که گرم کرده باشند طلا کنند
و با اتش نرم گذارند تا دفع فرار شود مفضض کند و مجربست و ملین غیر منطرق او که منطرق کرداند
گوشت غلیواج و سایر لحومست که از ان با بوره تدبید کرده باشد پس غیر منطرق او را که گداخته قدری
بران بپاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در حدید نیز بغایت موثرات و شمس را نیز قریب
بزر می مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک رافع سواد قمر ند هرگاه بران بمالند و در اب بجوشانند
عطارد از خواص اوست که چون جزو کبریتی از و رفع شود ساد س را با قول رساند و مبیض او بقدر
جزوی ملح جز و سابع را بمرتبه سادس اورد و تدبیر تبیض انست که سائیده در کمچه اهنی با روغن شیرخشت
بقدر یک چهار انگشت برروی او ایستد بریزند و بجوشانند تا روغن با نتها رسد پس اتش را شد
کرده دهنیت را بالتمام ببرد اتشد و مانند خاک سیاه کرده پس باب نمک گرم بشویند و بعد از رفع دهنیت
بالتویه با نمک طعام دبابند و در کوزه مطین یک شبانه روز در تون یا در اتش شبیه بان بگذارند پس
باب گرم بشویند تا نمک زایل شود و بعد از ان با اتش خشک کرده بدستور با مثل او نمک دبابند و یک شبانه
روز در اتش کذاشته بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوره کوزه کرد

یا او را اتش شبیه بان که تند باشد کنارند در سه مرتبه سفید میشود و از خواص مجربات انست که جزوی
سی جزو اول را برابع رساند و تحمیر او با ماء الاحمر بدستوریست که عطارد مبیض را با نم دو دفعه
بقدر مبیض تنقیه بر روی اتش نرم کنند تا خشک شود پس سابیده در ظرفی مزجج مطین بکنارند
روز بمثل اتش تنور تشویه نمایند تا ده دو و از ده مرتبه و چون رنگ او غلیظ تیره کرده علامة کمال
او انست زهره کال ترشی و مجری [illegible] مانند سرکه و سماق منقی زهره اند و رفع حمرهٔ او میکنند بعد
از انکه صفایح او را تافته [illegible] و چون با کینه و کلس البیض و نمک را بالتویه سابیده
و با سفیدی تخم خیر [illegible] کرده و بعد از خشکی ان بکنارند رفع سودا و حمرة
ان بالکلیه میشود و چون [illegible] اندران و نوشادر را بالتویه در پنج مثل ان سرکه تند
حل کنند و زهره را با [illegible] کداخته در ان ریزند یا صفایح ازا مکرر تابیده دران فرو برند بحدی که
دیگر سرکه بیاشامد کمال التنقیه اوست و چون با مغز کردکان بکوبند بران نمالند مفتت اوست و تحمیر
بادنجان با سرعة ذوبان و شوره رافع مختلطات اوست چون بعد از کداز بران اضافه نمایند و بید شود
ابغالیس که در طبرستان پریم نامند و ابقناء الحمار جهة تنقیه جمیع معادن بغایت موثر و مبیض
انست و طرطیر را چون با ملح القلی و شب یمانی سابیده در سرکه حل نمایند و زهرهٔ مذاب با صفایح
تفته او را دران اندازند در ازالهٔ سرخی ان مجرب دانسته اند و چون نحاس مذاب را تطعیم بفلفل
کنند سفید کردد و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در دفع سرخی مس و اصلاح نقره
بعید بکار است و ابخرنوب نبطی با ابهور دمنقی جمیع احیا و ثابت کننده ضاعات شمس چون از عقاب
جزوی و از ملح و جزو فریش و لحاف صفایح بیاد رقیق ان نموده صفایح را بر روی هم چیده بکلاز
برند در مرتبهٔ اول نقصان او در وزن شمس بهم میرسد و چون هفت بار و زیاده بران تکرار عمل نمایند
یکی بر ده از قمر رو دهد چند تکرار کنند تا پنجاه شصت دفعه در هر مرتبه افزاید تا بمرتبهٔ عظیم رسد
و از شمس مکلس نیز همین اثر اید و چون سرب را با اتش تند بجوشانند که سرخ شود از اتقیه باب
زاج و نطرون نکنند و بر صفایح شمس طلا کنند [illegible] باعث تکلیس او شود و مجربین نصیحت نموده
که یکجزو برادهٔ شمس را چون با نه جزو مقطر شعر دو سه بار تقطیر نمایند و مکلس کرده [illegible]
او را بمرتبهٔ رفیع رساند تنقیه و تشویه برادهٔ اوست با زاج و شوره از هر یک دو جزو [illegible]
و ملح هر یک جزوی که اب مورد و قلی بالتویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تنقیه در
یکشبانه روز در اتش شرطست و نخالهٔ کندم بالخاصیه حفظ رنگ او میکند و مکان نمناک مفسد
رنگ اوست مریخ چون بر صفایح رقیق او یا برادهٔ او دهنج الفار یا علم یا مرقشیثا پاشیده بکنارند

برادهٔ

با برادهٔ او را با ملح القلی یا زرنیخین یا دهنج بنات قریب الذوب مانند رصاص کردد و چون بشکر کداخته در حین
کداز هلیله زرد و زبد البحر و پوست انار اضافه نموده در روغن بید انجیر یا اب بقلة الحمقا اطفا نمایند
بغایت زود کداز و نرم کردد و بدستور چون با مس یکجا کدازند و شوره بر کداختهٔ ان افکنند تا مس از ان
رفع شود و در نرمی قریب بمشتری شود و کویند مریخ را باطن قمر و ظاهر شمس است و صبغ او را از شمس قویتر
دانسته اند و چون زعفران او را با اهیا تند حل شود و عقد کنند [illegible] دو صد و چون یکجزو او را
او را با سه جزو مس یکجا کدازند و نه جزو زحل بان ذوب نمایند و برونا س برند مریخ سرخ بماند و چون
زعفران او را با زنجار و زاغست و شنجرف و سرنج و روغن تخم مرغ و زیت الفار و نوشادر سحق و تنقیه
و تشویه نمایند مشمع کردد و چون زجاج و نوشادر را بالتویه با روغن زیتون سرشته در حین ذوب
او بجوشانند سوادش بالتمام زایل کردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و [illegible] تنقیه شنجرف
معلوم کنند مشمع کردد و یکی بر بیست انار و از دود و کویند چون با اب معصور پوست انار ترش او را حل
میکنند بشرطی که مدتی در افتاب کنارند و چون با محلول او عقد قرار نمایند قطرات با زهار ثابت
کرداند مشتری مبیض و منقی او نمک و نوشادر و زرنیخ و بوره است که بالتویه در اب حل کنند متا او را مکرر
در اب ریزند و کلس البیض و نوشادر منقی اوست و بدستور دوغ بازیره منقی اوست و بدستور طلق
مظهر اوست چون با عمال المخصوصه بان یکجا زند و چون با فیروزه یکجا زند او را بغایت صلب کند
و بدستور هرچه نرم باشد صلب کند و مرقشیثا ذهبی مبیض رافع صریر و سواد و نرمی اوست قائم و چون
او را در دیک سفال و ما بتدان چیده بملح ثابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تکلیس کنند
و بنهجی که ان ظرف مملو کردد و سرپوش او را مستحکم نموده یکشبانه روز در اتش بیاتند بکنارند در وقت
بی صوتی و بی صریر و دیر کداز کردد و چون سه جزو برادهٔ حدید را با یکجزو زرنیخ سابیده بکدازند و [illegible]
او را با نمک زایل کنند و یکجزو او را با ده جزو مشتری مدبر مذکور بکدازند در بیاض و رونق مانند قمر
زحل منقیات و مبیضات او مانند مشتریست و چون هفت بار کداخته در بول اطفال تصفیه کنند صاف و مستحکم کردد
و چون تنکار سه روز با سفیدی تخم مرغ سحق متواتر کرده جهت اشنا زحل با کداخته مکرر بر و طرح کنند
سفید و دیر کداز کردد و بدستور یکجزو کبریت مصعد و دوازده جزو زحل را [illegible] مستحکم میکند و بدستور
هر کاه عقاب را مکرر بر و طرح کنند بغایت سفید شده و با ماه او قمر امیزش کند و مجرب دانسته اند اما بحری
او را بجتا کرده جزو خالص منقی او را با مثل او عقاب در بوطه فریش و لحاف نموده بکدازند و سه بار تجدید
و لحاف بدستور بوزن ان نموده ذوب نمایند و چون محرم مذکور را در رو باس بخورد دو زبان قمر دهند صبغ
رابع ده صد طلق محلول او را با مثل او ملح القلی و نوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل و روغن تازه

کاوه بالسویه بقدر سرشتن خمیر کرده در بوته باتش تند بگدازند و بعد از آن معقود او مایل بزردی
و نامی صافی شود چون او را با مثل آن زیبق ذایب که عبارة از جوهر صاعد اوست بگدازند یکجزو از بنجاه
جزو مشتری منقی بود و هرگاه محلوب را در کوزهٔ مطین کرده در کوره کوزه گری و مانند آن
چندان بگدازند که تمام سفیداب گردد پس ساییده در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یکشبانه
روز در تنور خبازی بیاویزند محلوب مذکور شبیه بشیر و صافتر از سیماب محلول گردد باید در
ظرف ابگینه فور مسدود نموده در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلوب بالسویه
سه بار تصعید کنند منسبک گردد و سادس را با قلی ملحق سازد **عقد اول** که در قواعد قمری بتجربه
تصحیح نموده اند که جمیع اکاسیر مبیض مشمع بخصوص ترتیب مانند جوهر زرنیخ و کبریت مبیض
و طلق محلول و فرار مصعد و فضه مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان آنست که بعد از تناسب وزن
هر یک مجموع با هم بخصوصه تشویه و تنقیه عددی نمایند که مشمع گردد پس مشمع را حل و عقد نمایند
و مراتب حل و عقد هر چند زیاده باشد ده مرتبه طرح او می افزاید و بر ضعف مرتبه سابق میرود
و از آنجمله سه جزو عبد مصعد و یکجزو قمر مکلس و یکجزو جوهر علم را با یکجزو دهن کالجیر قناسه ساعت
در ظرف تشویه ساییده و یکساعة تشویه باتش دیبا نرم نموده و چون بخار از آن ظاهر گردد از سر آتش
بردارند که باعث احتراق آن نشود و دود نکند و بعد از خشکی و سردی آن باز یکجزو دیگر از دهن مذبور
اضافه نمایند تا تمامی ارکان از دهن تنقیه شود دلیل امتحان بر روی صفحه تافته نرم نمایند هرگاه مانند
موم گداخته صفحه را سفید سازد و دود نکند کمال اوست و نزد بعضی میزان ارکان بالسویه است
پس بحل برده عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار ساییده و مشتری منقی گداخته یکجزو بر بیست
جزو آن طرح نمایند بدون حل و عقد برده جزو و باید در حین تشویه بلافاصله بر هم زدن ما در تشویه
تمام اجزا تا وقتیکه قابل الشمع باعث تنقیه و تشویه بعضی اجزا دون بعضی نگردد **طریق دیگر** دو جزو
رهیج را با آب سیر بسایند تا مثل عسل غلیظ گردد پس ده جزو عبد را با ده جزو برادهٔ قمر ملغم کرده
اضافه نموده و با سرکه بیاشامند تا ناپدید گردد و با شش جزو عقاب صلایه نموده در ظرف آهنی
کرده و بظرف مس ضخیمی پوشیده شد و وصل در غایة مبالغه نموده در آتش زبل گوسفند و گاو تمام
پنهان کنند و باید آتش برهنه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافیست و معقود مذبور یکی بر بنه
از زهره منقی بود و چون بار دیگر سحق نموده با آب سیر و سرکه تنقیه و تشویه کنند و تکرار عمل
نمایند ثابت گردد مطروح او دو باس شود و اگر از عبد ثابت و نوشادر مدبر براده مکلس
تهیه دهند یکی بر سی جزو طرح شود ایضا کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر

اکسیر

اکسیر بیاض نحاس منقی و مشتری منقی ثابت اجزوی بر پنج جزو و طریق زاد المسافرین مشتری مطهر را با عبد
بالسویه ملغم نمایند و نیم اوقیه رهیج و نیم وقیه شوره سحق بلیغ کرده بیاض البیض سرشته بند قها بیب
دهند و خشک کنند و زهره منقی را گداخته بازاء هر پنج جزو مذاب یکجزو بند قه اضافه نمایند و با چوب
بهم زنند و در رواط ریزند **عقد دوم** در قواعد شمسیه شمس مکلس و توتیای محمر از هر یک جزوی با شش جزو
زیبق محمر با ماء الاحمر و سایر میاه احمر تنقیه و تشویه کنند تا بگونه ان بر دو حل و عقد کنند و یکجزو بر صد
جزو قمر فتاط طرح کنند قاعده دیگر شنجرف هندی معلوم را با آنچه که از زعفران الحدید و سایر اخرا
تقطیر کرده باشند بدستور تنقیه و تشویه نمایند تا مشمع گردد و یکی را بر صد انفتاط طرح نمایند قاعده
دیگر حجر اسود معمول محجف مقرض را بقدر رطلی و زیاده از آن بگیرند و در تیزاب فاروقی یا دو مثقال
زعفران الحدید مذکور بقدر حجر و کمتر از آن که او را فروگیرد و حل کنند باید کردن حجر مضمحل گردد بعد
بوزن حجر کلس البیض و مثل او نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل و امثال آن حل کرده تقطیر کنند
و نوشادری که در انبیق جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را ساییده با قدر ثلث او مقطر مذکور باتش نرم
بجوشانند و سحق کنند و اگر اولا با نوشادر منقی ساییده و بعد از آن در ظرف تشویه با قطره قطره تطعیم
او کنند بهتر است و در ظرف مسدود المنفذ یکشب در آتش دیبا نرم گذارند و باز بدستور اعاده عمل
کنند تا شنجرف مشمع گردد آنگاه یکی بر صد از قمر و صد و پنجاه از مشتری و دویست از زحل و مشتری
طرح میرود قاعده دیگر عبد عبیط یا مصعد را در مغرفهٔ آهنی بر آتش گذارند و چون خواهد که متفرق
گردد قطرات از آن مقطر مذکور بر آن بریزند بعددی که او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه
بنجاک سرخی شود و از آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس باید بر طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف
اول در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حل و عقد او به هفت مرتبه رسد تصحیح نموده که یکی
به غیر هشتم طرح میشود **عقد سیم** در عمل مروارید و اعمال المتفرقه **عمل مروارید** مروارید یا صدف صاف
سفید را بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو یا آب ترنج صاف بقدری که او را بپوشاند
اضافه نموده چهارده روز و نهایة تا بیست روز در سرگین نم وار بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر کرده
فرار مصعد از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده دست کف حریر در دست کرده بر روی
حریر مدور کنند و باید دست خطا و نرسد و با میل نقرهٔ دیبا باریک یا موی خوک که چرب کرده باشند
در حین رطوبة این سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد در هر دانه هزار عدد بلیه
دانه در رکینه کرده و آنها خشک شده را تا تمام روز بدست بمالند تا جلاء بر دارد پس در حوصله اجمیر
ارد سیده گرفته بخورد مرغی دهند و بعد از یکدو ساعت مرغ را بدواندن خسته کرده ذبح نمایند و در تنور

وبان کرده حوصله از اشکافته دانه را بیرون اورند واکر دانها خمیر کرفته را در شکم ماهی که خالی از احشا
کرده باشند کذاشته در تنور بریان کنند ودانه اخراج نمایند بغایت نیکو ا واکر مروارید محلول را با ابریشم
بپزند جتها باز ند بعد از خشکی ان بمشقت نیز میتوان سوراخ کرد و با سباده جلا داد **عمل جلاء لؤلؤ**
چون مروارید سود یا ناقص صفا باشد در اب ترنج بجوشانند و با سبنادم زمی بمالند واز اسرار او از خرا
مروارید محلول کا تخلیص کبریت و عقد غرار مجربست **عمل شادنج عدسی** شادنه سفید و غیر احمر
اورا با قدری دم الاخوین مثل غبار سائیده با سریشم پنیر سرشته بقالب شبیه بعدس داده باشند
واز مکتومات عمل دانهای رنکین صدف باد مهره را که قسمی از حلزونست باید سائید وشت وجهة
سبزی زنکار مصفی وجهة سرخی شنجرف وجهة زردی زرنیخ وجهة سایر الوان انچه مناسب
باشد اضافه صدف معمول نموده وچندان سحق باید کرد که در صلایه خشک شود پس با سریشم
پنیر سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند وبعد از سه چهار یوم که در غایة استحکام شده باشد با چرخ همواره
کرده بروغن زیتون چرب نمایند وبا پنبه نر داد رکبه کرده و دو سه روز بمالند تا جلا کیرد
عمل رنک احجار مثل یاقوت واحجاری که فی الجمله تاب اتش داشته باشند قلی با ج سفید وزاج سیاه از
زرد نخاله فولاد دم الاخوین از هر یک پیاز تلخ بالسویه با سرکه وبول اطفال کیرو و تمام فتیله و بعد از
خشک شدن در شیشه مطین وامثال ان کرده تا سه هفته در زبل تازه کذارند تا حل شود
ومحلول شبیه بمجون کردد پس یاقوت سفید وامثال ان را در قرع زجاج مطین کرده باب مذکور را غشته
در اتش کذارند وقدحی بر سر قرع نصب کنند وچندان اتش دهند که رنک کیرد دستور رنک
عقیق ملح القلی زنک عرعر بالسویه سائیده وبا سرکه سرشته بان هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش
کنند وبعد از خشکی ان نهاده به اتش نرم کذارند تا خوب کرم شود پس سرد کرده بدست جلا دهند
انچه نقش کرده باشند زائل نمیکردد **رنک کردن استخوانها** عاج وامثال او را در رماد تش یا شیر یک شبا
روز بکذارند تا نرم شود وبجهة سبزی در صد وپنجاه مثقال شیر هفت مثقال و نیم زنکار هر روز
اضافه نموده برهم زنند اقلا تا ده یوم واکثر تا چهل روز باید در ظرف مس کذارند واکر سرخ خواهند
استخوانها را ده روز در شیر نخیسانند تا بسیار نرم شود پس بیرون اورده سه روز رنک لاک بکذارند
واکر لاجوردی خواهند تا ده دو وازده یوم هر روز نیم اضافه ماست وشیر کنند واکر زرد خواهند
هر روز چهار مثقال زرد چوبه اضافه نمایند تا چهل یوم تدبیر کنند وچون استخوانها را با پوست بیخ لفاح
تا تش عنبا بجوشانند بغایت مطیع کردد وانمجربات **عمل ذهب فرعونی** که در رنک فرقی تا ذهب ندارد
سوای انکه در اتش سیاه میشود واکر اصلاح ان تواند نمود کمال اوست براده حدید را با زرنیخ دبا

بریند

بنیلا واب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود انکاه در بوطه کذارند وچون نزدیک بذوب رسد بقدر
نیم مثل او نحاس اضافه کرده بکذارند **عمل برنج دمشقی** واورا رومی نیز کویند ورنکین تر از اقسام دیکر است شبیه
بذهب شبیه است مس صفحه بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و ربع ان روی توتیا را نرم سائیده با شیره
موبز سرشته قرصی سازند بر روی سفال اب ندیده کذاشته اتش در زیر ان کنند تا سوخته و سیاه و صلب
کردد پس باید بکر سائیده با ثلثان زاج مسحوق امیخته ریزها مس را با او تلحیف نموده با نرمی بیاتند بکذارند
عمل تذهیب که مطلا عبارة از انست صفایح رقیق ذهب را بمقراض ریزه کرده با سه مثل ان زیبق ملغمه کنند
بر مس ونقره وبرنج را نمرهندی مالیده چرک او را زائل نمایند وبر روی اتش نرمی کرم کرده ملغمه را با ان
بمالند وبر روی اتش اندک نهاده بکذارند تا رفع سیماب شده رنک ذهب ظاهر کردد واکر قبل از تطلیه یکجزو
روی توتیا را با پنج جزو سیماب سائیده ملغمه کنند وبر سطح اشیاء مذکوره مالیده وبا اتش رفع سیماب نمایند تا
مناسب تطلیه ذهب است پس اکر بعد از ان تطلیه بملغمه ذهب کنند بسیار رنکین شود وچون یکجزو نقره فقط خالص
از اد رسه جزو عبد بمالند حل شود وبدستور مطلای مفضض کردد **عمل زر نشان** که محتاج بطلا نیست
وباید سطح اهن وفولاد وامثال او را صیقلی کرده با این منکور میشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند کشند
وبعد از خشکی اند را تش بتابند تا اجزاء درون نفوذ کند پس جلا دهند واز اسرار مجربست اوراق طلا
زنکار زعفران الحدید بالسویه سحق بلیغ نموده با صمغ بقدری که توان استعمال نمود سرشته بکار برند
عمل نقاشی طلق محلول را با نمک مثل غبار سائیده بغسل مکرر رفع نمک نمایند وبا صمغ عربی حل نموده
بان کنند در مموهه از ورق نقره محلولست وچون زعفران اضافه نمایند تا سیماب تذهیب بود ورق
طلا وبا زنکار زمردی وبا عصفر فستقی میشود **عمل کتابت** چون برنج وسمه را پخته با صمغ فی استعمال کنند
قائم مقام مداد ابدال **شنجرف** که در کتابت ونقشها بهتر از شنجرف است انسان سبزی یکبار وزردی ابجیسانند
پس لک اضافه نموده با اتش نرم بجوشانند تا درد وصفا او جدا شود واب انسان سرخی ودرخشندکی بهم رساند
پس صاف لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند **تدبیر اهن** که مانند اهن ربا اهن را بیابد اهنی را
در روغن کنجد اطفا نمایند وبار دیکر تفته اطفاء ان باب کنند **حفظ الات** یعنی که هرکز زنک نکیرد هرکاه باید
قلعی را چرب کرده کذاشته تا زنک بهم رسانند واز ان روغن وچربی رنک کرفته بالات حدیدی هرکاه بمالند
دیکر زنک نمیکیرد وصلی که تعلق بامر قامت نوشته شد تا والله اعلم **تمت نانی دستورات**
از جامع موسوم بتحفة المؤمنین که ان مشتمل بر تشخیصات و دستورات در بیان اعمال الیکه متعلقست..
بادویه مرکبه وذکر هر یک از مرکبات چون هر علتی ومرضی را بدوا مفرد مداوا نمی توان نمود بنا بر این موافق هر یک
باید ترکیب از مفردات کرده وهر چند مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل کرده بهتر از کثیر الاجزا است وبسیار

اجزا بی ملیلشد مثل ادخال چیزی که بدرقه دواء مقصود باشد و یا مصلح کردد و یا معاون شود
یا تقویه و نفوذ او منظور باشد و امثال ان از ما یحتاج الیه از رفع کراهة طعم و حفظ قوة کیفیة
و اختلاف کیفیه استعمال ان و باید در مرکبات اجزایی که اصل و عمده باشد و از کبار ادویه باشد حذف
نکنند مثل قرص افعی از تریاق کبیر و هرچند مفسدان باشد داخل نمایند مثل بلادر که مفسد قرص افعی
و اکثر ادویه تریاقیه است و هرچه از ادویه که اثر هریک ضد دیکری باشد در قدر شربه مساوی نکنند که فعل
یکدیکر را مانع شوند مثل تساوی اجزاء مسهل با اجزای قابض و باید که طبیعة علل و طبیعة اعضای
معلوله و طبیعة ادویه و خصوصیات هر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و عادتی و سنی منظور
باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضعیف القوة و بعضی
ضد فعل دواء شدید القوه و بعضی کثیر المنفعة و یا منفعة خاصه مثل غاریقون و بعضی قلیل
المنفعة که زیاده از یک منفعة نداشته باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک
النفع اند با دیکری و بعضی در منافع منفرد و بعضی مضعف قوة ادویه نافعه اند پس در تراکیب
شرط است که از کثیر المنفعه و شریف الفعل و از ضعیف القوة کثیر المنفعه قدر زیاده داخل کنند و از قوی
القوه و قلیل المنفعه کمتر و از انچه در منافع منفرد بوده و انچه شریف الفعل قلیل المنفعه باشد
به قدر معتدل کنند و از انچه قوة دوای نافع را تضعیف کند بقدر ضرورت و از دوای کثیر المنفعه
و از ضعیف قلیل المنفعه قدر متوسط کنند و بدستور در مراعات عضو قلیل قلة و کثرت
مقدار ادویه مختلف میشود چه هرکاه عضو بعید باشد از دوای کثیر المنفعه شریفه ضعیف
القوة قدر را زیاده باید کرد و هرکاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اکر با کثرت
منافع قوی القوة باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد **اما طریق** دانش مزاج مرکبات انست
که اجزاء حاره و بارده و رطبه و یابسه هریک از مفردات انرا ترکیب را از قرار قدر شربت ان حساب نمایند
و اقل انرا اکثر وضع نموده باقی را برسمی عدد ادویه که عبارة از عدد شربت هر یک قسمت کنند
و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی که از زنجبیل که در دوم کرم و خشک است و بنفشه که
در دوم سرد و تر است هرکاه از زنجبیل دو شربت و از بنفشه یک شربة عدد کنند اجزاء حاره این مرکب یازده
و بارده شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورة حاره بارده

رطبه یابسه زنجبیل کیلو بنفشه اجزاء حاره یابسه اجزاء حاره یابسه اجزاء حاره یابسه بارده
رطبه بارده رطبه بارده رطبه پس چون اقل که اجزاء بارده رطبه است از اکثر حاره و یابسه است کم شود پنج جزو
از حاره و پنج جزو از یابسه باقی میماند و چون پنج را بر عدد ادویه که بحسب عدد شربت سه است قسمت کنند خارج

زنجفیل

تمت

قسمت یک و ربع است پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دوم کرم و خشک خواهد بود و علی هذا القیاس
اما طریق دانش قدر شربه مرکبات انست که بعد از تحقیق وزن عدد شربات مفردات ان جزوی از مرکب اخذ
نمایم که نسبت ان بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع او سی درم باشد
و عدد شربات مفردات ده چون واحد را نسبة بده که عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که
که وزن مرکبست عشر اخذ نمودیم که ان سه درم است و اکر فرضا عدد شربات سی باشد وزن مرکب ده شربت این
مرکب ثلث درم خواهد بود زیرا که نسبت ثلث به ده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبتنی
بر بیست و چهار باب **باب اول** در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات **باب دوم**
در حبوب **باب سیم** در اقراص **باب چهارم** در سفوفات **باب پنجم** در اشربه **باب ششم** در مربیات و بعضی از حلویات
باب هفتم در لعوقات **باب هشتم** در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و مقیات و مسکنات **باب نهم** در سنونات
و مضمضه و غرغره **باب دهم** در اکتحال و شیافات و ادویه عین **باب یازدهم** در ادهان و انچه بانها متعلق است
باب دوازدهم در ذکر مرهمها و ذرورات و ما یتعلق بها **باب سیزدهم** در ضمادات و کمادات و نطولات و قیروطات
باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات و عطوسات و شمومات و لخالخ **باب پانزدهم** در حقنها و فتایل مسهله
و فرزجات و حمولات **باب شانزدهم** در خضابات و انچه موی را زایل کند و برویاند و نرم کند و بستره و اشباه
با و متعلق باشد **باب هفدهم** در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مسمنات بدن و مهزلات **باب
هجدهم** در داء و بکلف و بهق و برص و وشم و نمش و برش و خیلان و قلع اثار ان **باب نوزدهم** در مضیقات
و مطیبات فرج و ملذذات جماع و انچه مخصوص است بزنان و موصوفات قضیب **باب بیستم** در ذکر خواص غریبه
و اثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا و حکما ماتقدم است **باب بیست و یکم** در ذکر بعضی از ادویه
معمول حکما هند که بلغة ایشان رسایل نامند و انچه بانها متعلق است **باب بیست و دوم** در ذکر بعضی از ادویه
که مخصوص معالجه چهارپایانست و از کتب بیطره نقل شده **باب بیست و سیم** در قلع اثار رنکها الباس
و رفع چربی و امثال ان و انچه بر و متعلق است **باب بیست و چهارم** در دستور معالجه طیور که بزدره
نامند **باب اول از قسم ثانی در دستورات در معاجین** وان مشتملست بر پنج فصل **فصل اول** در تریاقات
دوم در ایارجات **سیم** در جوارشات **چهارم** در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله **پنجم** در مفرحات
فصل اول در تریاقیات **تریاق کبیر** و او را تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق هارونی نامند
و اندروماخس قدیم تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل او نموده
و اجزاء ان به هفتاد رسیده بعد از ان جالینوس جزو را کم نموده و ان حب الغار و شیخ جبلی و مصطکی و مقل
و عود بلسان و عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و بیخ کبر است و شیخ الرئیس تجویز نموده خصوص

داخل نکرده حب الغار را و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص و وزن ان صحیح ترین نسخهاست
مذکور میشود و متاخرین این شصت جزو را که هود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و بیخ
کبر و مصطکی و مقل ازرق است داخل نکرده اند و هریک تصرف نموده و در اوزان بعضی تغیر داده اند
و مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه بنفشه و حاشا افتیمون شصت و سه جزو بجای شراب عرق مخلصه
و بجای عسل حاشا نموده و تغیر اوزان و تبدیل بعضی نمهجی است و از نسخه ان مبرور مغفور
ظاهر میکرده و تریاق اکبر تا سی سال القوی الحرارت مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهوله و بعد از ان سال
مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شانزده ماه استعمال نباید نمود و اگر بعد از هفت
که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید جنب و حایض مس ظرف او نکند و ان مفتح
سده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و پادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط
و دافع ان و مفرح و منوم و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است طریق ساختن و امتحان و استعمال
و قدر شربتش بجهة هر امری مذکور میشود صفة ان قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افعی و قرص
اندروخورون فلفل اسود افیون از هریک بیست و چهار مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری وارسلیخه
اسقوردیون اصل سوس اسمانجونی غاریقون رب سوس دهن بلسان از هریک دوازده مثقال
زعفران زنجبیل زرنباد راوند بطافلن فودنج فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دار فلفل مشکطرامشیع
کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه حب الغار سنبل الطیب جعده از هریک شش مثقال بنج
بزرکرفس جبلی سیاسالیون حرف انجره کمادریوس کامافیطوس عصاره هیوفسطیدا سنبل الرومی ساذج هندی
جنطیانا بارزد رایج طین مختوم قلقدیس محرق حماما وج حب بلسان هیوفاریقون صمغ عربی فوه ماثا
انیسون موثوا اقاقیا سکبینج از هریک چهار مثقال دوقو قنه قفر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق وند
طویل جند بیدستر از هریک دو مثقال و اوزان نه دواء دیگر که در نسخه اند و ما حسن ثانی است و جمیع
که مذکور شد و عدد اجزا بغیر اقراص هفتاد میشود **اما طریق ساختن** انست که هرچه چوب و بیخ و برگ و مکونه
و تخم و قرص باشد علیحده نیم کوب نمایند که غبار او بیرون رود و از پرویزن حریر بایک مثل غبار بیرون
کنند و بعد از ان هریک را بوزن در اورند و هرچه صموغ و ربوب و عصارات است نیم کوب کرده سه شبانه روز
در شراب جمهوری یا مثلث یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هرچه مایع است مثل عسل و شراب و روغن بلسان
باید در وقت ساختن همه را بر روی اتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هرچه از عصارات است تازه باشد
و محتاج بخیسانیدن نباشد و در روز ترکیب داخل کنند و باید هریک از ادویه تازه و از مکان مخصوص
باشد و دو وزن ادویه عسل بقوام اورده کف گرفته را با دو وزن ادویه مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ

عتیق زنجبیلی اضافه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل افتاب در عسل بریزند بعد از ان
عسل را او کفچه معجون سازی را بروغن بلسان چرب کنند و هر روز بروی خاکستر گرم گذاشته تا دو ساعت برهم
زنند بگذارند و روی او را با پارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از چهار روز باید برهم زد
تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کرده بقدری که محل تنفس بخار باشد و هریک ماه سرپوش او را
و یکروز بگذارند تا بوی او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان او چنانکه شخصی دواء مسهل مثل محموده
داده در حین عمل ان تریاق بقدر باقلایی بدهند اگر حال منع مسهل نماید خوبست و بدستور حیوانی یابس المزاج
از تریاق بدهند و بعد از ان افعی او را بگزد زهر او در او اثر نکند و بدستور خروسی را یا حیوان دیگر را دواء قتال را داده
بعد از ان تریاق بدهند حیوان نمیمیرد و بدستور اذا به خون منجمد نماید و بدستور در دهن افعی ها رکنند اما
بکشد **اما طریق استعمال و قدر شربتش** تا سی سال او را در مداوای سموم از یک بندقه تا یکمثقال باید داد و از سی
سال را تا شصت سال یکمثقال تا سه مثقال استعمال نمود بحسب قوة و ضعف سموم و مادامیکه از سی سالگی نگذشته
باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهة جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه
و تشنج و اختلاج و صرع و رفع سم بعد از تنقیه با ماء الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال و تا چهل روز هر روز با
معوط نمایند و طلا کنند جهة اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک باقلا با مطبوخ سنا با مشکطرامشیع
و امثال ان و جلاب و جهة گزیدگی افعی از یکمثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ و جهة دواء سمی مثل فرفیون و ذراریح
از نیم مثقال تا یکمثقال با یک اوقیه سرکه و جهة گزیدن سگ دیوانه و امثال او یکمثقال و زیاده از ان با خاکستر سرطان
نهری و جهة عقرب بقدر درهم با شراب و نبیذ زبیب و جهة زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهة
سرفه و درد سینه کهنه یکی ترمسه با عسل و جهة نفخ معده و امعا تا دو دانگ با آب زیره و جهة جوع کلبی بقدر
بندقه با شراب ممزوج با آب و جهة لوزتین بهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال با آب کرم و جهة عسر بقدر مقل
ازرق و جهة قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب و سبستان بقدر بندقه و جهة
استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه ان بقدر یکدانگ تا دو دانگ و از کهنه او تا یکمثقال و جهة نفث
الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب جهة قرحه امعا و اسهال نیم مثقال با آب سماق و آب به و جهة سنگ مثانه
و گرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس و در او رام با طبیخ وعر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهة سکوتی ربع خشا
بقدر یک باقلا با طبیخ افسنتین و جهة سپرز یک باقلا با سکنجبین و جهة کرم معده تا نیم مثقال با عسل و جهة
هریک از امراض بارده عموماً با ادویه مخصوصه ان مرض استعمال نماید **مثرودیطوس** انست و ما خسر گویید
که مولف ان اقلیموقت بجهة پادشاه رومیه که مسمی به همین اسم بود ترکیب نموده و از تریاق اکبر دیبا مقدم است
و در رفع سموم نایب مناب تریاق فاروق و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و جمیع

خواص
مذکوره در تریاق شل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه و انچه در مفاصل باشد و در تحریک باه اقوی از وست
و بحرارت اونیت و قوه ان تا دوازده سال باقیت و طریق ساختن و استعمال و قدر شربه مثل
تریاق کبیر است **صفة ان** که موافق نسخه قدما و حقیر بهتر از سایر نسخها میداند و اثار غریب از و مشاهده
نموده مرهمان زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا از هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر خود
سفید عود بلسان اسطوخدوس اذخر قسط شیرین سیسالیوس کافیطوس قنه رایتج دار فلفل عصاره
لحیة التیس جند بیدستر جاوشیر سادج میعه سایله از هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید سوری جعده
توم بری و قو اکلیل الملک حنطیانا روغن بلسان حب بلسان قرص فرفیون مقل ازرق از هر یک هفت مثقال
اشق ناردین مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا افیون رازیانه گل سرخ بنفشه مشکطرامشیع از هر یک
پنج مثقال اقاقیا انارون سقنقور هیوفاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم انیسون وج فودنج کبیر اسارون
از هر یک سه مثقال صمغ را در شراب یا در مثلث خیسانیده و باسه وزن ادویه عسل سرشته
و قدر مثلث قدر باشد که صمغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی رو بیان بوزن او با سمکه صیدا کنند
و حقیر قرص افعی را بهتر میداند و بدستور بیشتر مایه شیر او بعد از شش ماه استعمال نماید چون حب
بلسان و عود و روغن ان متوالی الوجود نید بدل حب هم وزن حب الغار و بدل عود آن هم وزن و بدل وضد زراوند طویل
و بدل سقنقور سمکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن زیتون کرده و بسیار موثر یافته **نسخه دیگر**
که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کل الصناعه اختلاف سهل دارد مرهمان کثیرا
زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر خود لابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم وسط
تلخ اسطوخدوس سیسالیوس دار فلفل جند عصاره هوفسطیدا کف لحیة التیس امیعه یابسه جاوشیر
سادج هندی از هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید و اکلیل الملک جعده توم بری و قو
تخم جزر بری روغن بلسان فرفیون مقل از هر یک شش مثقال اشق ناردین تخم کرفس جبلی مصطکی وطراسالیون
افیون رازیانه گل سرخ حنطیانا مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال **صفة تریاق الافاعی** که رفع سمیت
هوام میکند و اطباء سابق اجماع نموده اند که هر که در وبا یا در بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب یا در
شراب و قائم مقام ان تناول نماید بیشک و شبهه رفع اذیت وبا و طاعون میکند و بغایت مجرب دانسته اند و از
جالینوس منقول است که ده سال و بای ان عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد وجز و مرهمان
و زعفران از هر یک یک جزو **تریاق اربعه** اقل ترکیبات در تریاقات در سیوم گرم و در دوم خشک محلل
ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و انچه از جهت برودت محتبس شده باشد
تریاق سم ها و عقرب و برودت صداع و دمعه و مصلح سیره خرقه و مقدار شربتی تا یک مثقال و قوتش تا دو سال

باقیت

باقیت و بدلش نصف وزنش مثرودیطوس است **صفة ان** جنطیانا حب الغار مرهمان زراوند طویل الثوم
عسل سه وزن ان **تریاق معروف بکشف الهم** منقول از تذکره معتدل مایل بحرارت و قوتش تا بیست سال
باقیت و شربتش از یک مثقال تا سه مثقال منقی دماغ و پادزهر سموم و مقوی باه و جهت جنون و صرع و ما کز خولیا
با ابمرزنجوش استعمال نمایند جهت لقوه و فالج و امراض بارده دماغ و عسر بول و سنگ مثانه با اب کرفس
و با اب زبیب و جهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارة باشد با اب کاسنی
و اگر از برودت باشد باب گلاب و جهت استسقا و سپرز و یرقان و قولنج با اب انیسون و جهت بواسیر و امراض مقعد
با اب عناب و جهت مفاصل و نقرس با اب بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام و برص با شیر تازه دوشیده و جهت
و بهق با ماء العسل بنوشند و طلاء او را در امراض مذکوره و جهت اورام نافع است **صفة ان** پوست ترنج و تخم ان
و برگ او از هر یک ده مثقال حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مرها فلن از هر یک هفت مثقال زرنب
درونج اطریلال بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک سه مثقال اذخر و کهربا از هر یک دو مثقال عود هندی
هفت مثقال پادزهر معدنی سیزده دانگ مروارید چهار مثقال عود را در بیت و شش مثقال گلاب
بسایند و پادزهر را در وحل کنند و هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده اب ترنج در ان
بریزند و سر او را محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و پادزهر محلول مخلوط
سازند و سه وزن ادویه عسل قوام اورده را با اتش نرمی بگذارند و محلول را کم کم در ان ریخته برهم زنند
و بعد ان ادویه را اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و اکثر او باید بقدری باشد که بجوش
نیاید و اگر پادزهر معدنی بهم نرسد پادزهر حیوانی را بدل او سیزده قیراط کنند اما تریاق ابو هلال جمعی
مذکور است **فصل دوم در ایارجات ایارج لوغاذیا** ایارج از تالیف فیلغریوس است و بلغت یونانی بمعنی دواء الهی
و مراد از ان مسهلیست که بمشیة الله تعالی غوص او در عروق میشود و تنقیه خلط میکند و متقدمین شرط
دانسته اند که اتش او نرسد و با عسل شهد سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدر شربتش
از نیم مثقال تا چهار مثقال با بیکه درو سفایج و زوفا و افتیمون و هلیله کابلی و گل گاو زبان و اسطوخودوس
از هر یک بقدر حاجت جوشانیده باشند تا کید بهم ملح نفطی استعمال نمایند گرم و خشک است و جهت
و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیة و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده
و جگر و کرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و وجع کلبی و درد مثانه و قروح او
و ثقل معده و درد مثانه و مسهل خلط محرق و لزج و مواد بلغمی و سوداوی ... و انچه در تحت
در تحت هر یک نوشته شده موافق نسخه کامل و بهترین نسخها و حب الغار ندارد **صفة** شحم حنظل غاریقون
اشق خربق سیاه سقمونیا موصیر فاریقون از هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر کما دریوس
مثله مثله مثله مثله ۲ ل ۳ ل ۳ ل ۲ ل مثله مثله ۵ ا۲ ایم ۱۲ ادونیم

فراسیون سلیخه از هریك هشت مثقال دار فلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران حاوشیر سکبینج
جند فطراسالیون زراوند طویل از هریك چهار مثقال با عسل سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند
و در بعضی نسخه افسنتین حب الغار از هریك دو مثقال ثوم بری فرفیون ساذج اسقیل مشوی جعده مر صاف عصاره
سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس زنجبیل حاماجاشا از هریك دو مثقال و نیم اضافه نموده
ایارج تیادریطوس الاکبر قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم پادشاه آن عصر و تو بیرا رستا
انجات و اعمال ایارج لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه
هر علتی را و مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده و طحال و کرده و مثانه
و احتباس حیض و قولنج و امراض عتیقه و جهة دفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت بصر و عرق
و جهة تنقیه بدن از اخلاط فاسد و تسخین و تقویه و تعدیل آن نموده و جهة علل ریاح و سده جگر
و سپرز و درد سینه و پهلو و جشاء حامض و استسقا که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع گرده
و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویه حرارت غریزیه
نافع و بغایت و ادرار و دافع سوداء سوخته و بلغم متعفن فاسد و کنارنده اخلاط غلیظه از رگها
و جهة نیکو کردن رنگ رخسار که نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرما در عروق بهم رسد و جهة
اصحاء تقویه بدن را بنها مفید و مرکبست از ادویه کبار و مختار ان و سعوط او بمقدار عدسی از برای
صرع و لقوه با آب شاه دانه بسیار نافع است و آنچه موافق نسخه کامل و قرابادین برخی نوشته شده با اضافه
صفه صبر سقوطری ده درم غاریقون ابیض زعفران دارچینی وج مصطکی دهن البلسان
مکه فرفیون دار فلفل فلفل ابیض و اسود جنطیانا تفاح اذخر مکه قسط کمادریوس افیثمون
مکه اسارون سلیخه عود البلسان حب البلسان مکه بادرنجبویه و نصف سقمونیا درم سنبل
نیم ماکیك با عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن عبد
ربجابی هو واقع شده ایارج فیقرا ملغه یونانی فیقرا بمعنی تلخ و از تالیفات بقراط و نافع است ادرار
سرد و دافع ابخره دماغ و منقی دماغ و منقی معده و مواد بلغمی و ماده حبوب مسهله و گویند مصلح
کرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقیست صفه گل سرخ مصطکی
سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هریك جزو و صبر وزن همه چندان
مجموع کوفته و بیخته اگر تنها استعمال نمایند با عسل شهد سرشته و اگر ماده حبوب کنند بدون
عسل استعمال نمایند ایارج جالینوس منافع او مثل منافع ایارج لوغاذیاست و جهة قولنج و اسر
البول و تقطیر البول انفع ادویه است و در بقای قوت و قدر شربه و طریق استعمال بدستور ایارج لوغا

صفه موافق کامل شحم حنظل غاریقون پیاز عنصل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود هیوفاریقون فرفیون
از هریك شانزده مثقال بسفایج افیثمون مقل ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون از هریك نه مثقال مرصاف سکبینج
زراوند طویل فلفل اسود و ابیض دار فلفل دارچینی حاوشیر جند بیدستر فطراسالیون از هریك چهار مثقال
و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال اضافه نموده اند و با سه وزن ادویه عسل سرشته با مطبوخ
موافق میل نمایند ایارج ارکاغانیس بن داود جهة امراض رطوبی و دشواری نفس و در دامن سودا و جهة
که از رطوبت باشد و درد گلو و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زرداب و قروح ریه و حکه و گزیدن سگ
دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داد و هرگاه از آب ترسد مخلوط سازند با شربتی از و و عصاره
قثاء الحمار و عصاره حنظل وزن چهار قیراط و با آب قیصوم بنوشند و جهة درد شکم و رحم و با آب
مخلوط سازند با ان سه قیراط جند بیدستر و جهة درد گرده با آب کرفس و در سایر علل با طبیخ افیثمون
و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربه و مدة مزاج بدستور ایارج سابق است صفه آن شحم حنظل بیست و
دو درم فراسیون و اسطوخودوس خربق اسود کمادریوس سقمونیا فلفل ابیض دار فلفل از هریك ده وقیه
و مختار بن عمیل چهار او قیه است اصیل العنصل مشوی فرفیون صبر زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق حاوشیر
از هریك یك وقیه جعده دارچینی سکبینج مرصاف سنبل اذخر فودنج زراوند مدحرج مکه و درهم با
سرشته و بقدر حاجت استعمال نمایند ایارج روفس موافق نسخه کامل الصناعه برخی قید شده و جهة دفع
سودا و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغ و عصب با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است با ملح نفطی
استعمال نمایند و مجموع را در شراب یا مثلث حل نمایند قدر شربتش و مدت مزاج بدستور سابق است صفه آن شحم
حنظل بیست درم صبر پنجده درم خولنجان ده درهم کمادریوس بیست درهم سکبینج جاوشیر هشت درهم زراوند
مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض و اسود مکه پنجدرم سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصاف جعده
مکه دو درم و در بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غاریقون از هریك ده مثقال زیاده نموده بقدر حاجت
با عسل سرشته استعمال نمایند ایارج بقراط که ایارج هو فیقرا جالینوس نامند جهة رطوبات معده و درد سر که از بخار
فاسد متولد شده باشد و جهة غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربتش و مدة مزاج بدستور
ایارج سابق است صفه آن جنطیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هریك نیم درم فطراسالیون کمادریوس
اسطوخودوس فلفلمونه کیه از هریك یکدرهم مر چهار درهم حب البان زعفران از هریك یکدرهم و نیم صبر مجموع
درهم و نیم شحم حنظل شش درهم با عسل بقدر حاجت سرشته ایارج اندروماخس جهة امراض بارده دماغ و معده
و مفاصل و تشنج و صداع و ضربه و شکستگی اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد تهی گاه
نافع است قدر شربتش از یکدرهم تا چهار درهم در اورام صلبه با سکنجبین شد و ضماد کنند و جهة ورم چشم با آب عنب

لثعلب وجهة ورم مقعد با روغن گل سرخ وجهة قروح سر اکثتان با سرکه ضمادنمایند و در امراض دهن غرغره کنند وطریق شربة ومدة مزاج بدستور یا رجا سابقا صفة آن دارچینی سلیخه سنبل قصب الذریره عیدان البلسان فقاح اذخر قشور الطلع سه اوقیه ونصف کوبیده در دیک سفال کرده با اب باران شش دو رق که هر رق هه رطل بیست مثقال اب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند صبر سقوطری یک رطل را با اب باران در افتاب بسایند که خشک شود بعد از ان با اب ادویه بشبا بدستور در افتاب صبر را بسایند تا مجموع ابها را جذب کند ودر سایدن خشک شود پس باز دیگر او را با زعفران و مر وکبر که هر یک سه اوقیه ودر بعضی نسخها یک اوقیه سایده در ظرف شیشه نگاه دارند وقدر شربة یک درمست نسخه دیگر ایارج اند روماکه ابن هبل در مختار ذکر کرده شحم حنظل پنج درهم بصل الفار مشوی زعفران مقمونیا خربق اسود اشق اسقوردیون چهار درهم ونیم ودر بعضی نسخه دو درهم ونیم مازریون افتیمون مقل صبر سقوطری هر یک سه درهم حاشا هیوفاریقون ساذج قراسیون حبه بلسان فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل نیفانج جاوشیر سکبینج جند بیدستر قطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار درهم با عسل سرشند وقدر شربة از یکمثقال تا چهار مثقال الفصل پنجم در جوارشات جوارش معرب انکوارش است یعنی گوارنده از اختراع حکما فرس است وعبارتست از ترکیبی که مقوی معده و محلل ریاح ومصلح اغذیه باشد بعد از سرشتن ادویه با شکر وامثال ان در صحنی پهن کرده پاره پاره کنند ومدتی جهة مزاج او منظور نیست ومتاخرین بعضی از معاجین مسهله را در بحث جوارشات ذکر کرده اند ظاهرا موافق قانون نباشد جوارش الملوک دواء السنه او مذکور میشود جوارش لولو مقوی اعضاء رئیسه ومعده ومصلح حال شحم او در حفظ جنین از اسقاط بغایت مجربست لولو عاقرقرحا از هر یک یکدرهم زنجبیل مصطکی از هر یک چهار درم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج قاقله جوز بوا بسباسه قرفه از هر یک دو درهم بهمن سرخ وسفید فلفل دار فلفل از هر یک سه درهم جینی پنج درهم شکر سلیمانی مثل همه ادویه وقدر شربة یک ملعقه ودر حفظ اسقاط جنین صدا ومسرطات جوارش عود جهة تقویه معده وتجفیف رطوبات وخفقان وضعف جگر وضعف هضم نافعست صفة آن عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوز بوا از هر یک درجی وهلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک یکجزو زعفران دبا زنجبیل از هر یک نیم جزو مشک بازای هر سی مثقال ادویه نیم مثقال با یکوزن ونیم ادویه شکر بقوام اورده سرشند شربتی تا دو مثقال جوارش زعونی معتمد بلیغه تخم ملیون شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر از هر یک یکمثقال زنجبیل تخم شلغم تخم گزر تخم شبت تخم ترتیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم کتان خولنجان جوز الطیب دارچینی دار فلفل

بوزیا

بوزیان از هر یک سه مثقال تخم انجره دو مثقال با فانید سرشند ومقدار شربة از یکمثقال تا دو مثقال زعونی نزدیکست بجوارش سقنقور واگر ناف سقنقور بهم نرسد بدل ان دو وزن او خصیة الثعلب با قدری خردل کنند بغایت نافعست جهة تقویه معده وباه واعضاء رئیسه و کمر وکرده و الات بول جوارش التفاح جهة تقویه معده واحشاء ودماغ وقی وهاضمه مفیدست صفة آن یک رطل سیب شیرین را از تخم و پوست پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود واز پرویزن بیرون کنند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام اورند و فلفل دار فلفل قرنفل از هر یک دو مثقال زنجبیل چهار مثقال زعفران پنج مثقال عود هندی کوفته و بیخته سرشند جوارش بلادری جهة ریاح بواسیر و تقویه باه وهضم طعام بغایت نافع او موافق معده دیدن زنجبیل دارفلفل ماشا دارفلفل سه استا شیطرج هندی دو استا شقاقل پنج استا فانید چهار صد و پنجاه مثقال مغز کرده تخم سفید کنجد از هر یک ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد بخیسانند بعد از آن ادویه را بان چرب کنند ویکوزن ونیم فانید را بقوام اورند سرشند جوارش شکر جهة تسخین معده وتقویه هاضمه و رفع بلغم و رطوبات نافعست صفة آن کبابه قاقله کبار وصغار قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک یکمثقال عود فلفل از هر یک نیم مثقال پنجاه مثقال شکر سفید را بقوام اورده سرشند جوارش کافور جهة ضعف معده وهاضمه وبلغم غلیظ و خفقان نافعست زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی قرفه ساذج هندی سنبل الطیب جوز بوا صندل زرد عود بلسان هیل بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد بطیخا عود هندی از هر یک سه مثقال ونیم کافور مشک از هر یک یکمثقال ونیم نود مثقال قند را بقوام اورند سرشند جوارش خوزی جهة اسهال لزج و تقویه معده وجگر ورفع رطوبات معده و امعا نافع وملایم امزجه اطفال و زنان والاصاغرانا قنست زکریا رازی در کتاب حاوی ذکر نموده انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بولاده مثل سر ه صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم مورد خشک خرنوب نبطی گلنار جوز بوا الحرنماخ از هر یک ده مثقال کندر ناخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر یا عسل بقوام اورند دو وزن ادویه سرشند شربتی تا سه مثقال جوارش مفرح تالیف کندی جهة رفع حزن و تقویه بدن ومعده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان وعرق بغایت موثرست گل سرخ شش مثقال سعد پنجمثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب سادرنا از هر یک سه مثقال قرفه زرنباد از هر یک دو مثقال بسباسه جوز بوا قاقله کبار و صغار از هر یک یکمثقال بوزن ادویه امله مقشر را در سه رطل اب بجوشانند تا بثلث رسد واز پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام اورده سرشند ودر بعضی نسخه نوشادر و زعفران... مکرر در وزن امله جوارش سفرجل بدستور جوارش تفاح او در تقویه معده ابلغ از آن و طریق ساختن در جوارش تفاح مذکور است بجای سیب شیرین به باید کرد فصل چهارم در معاجین

کبّا و صعتا و باهیه و مهلهء مرجه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسهین و جلا و حفظ صحه و تحلیل باشد از معاجین نامند و هرچه از الجمله مشتمل بر ادویه قویة التراکیب و فی الخاصیة باشد و مدة بعیدا مزاج نیفتد او را کبار نامند و عکس او را صغار و آنچه متضمن ثوران حرارت غریزی باشد که باعث سرور و نشاط شود او را مفرّح نامند و شرط ترکیب معاجین بنهجی است که در تریاق مذکور شد و باید در عسل سرشته و در فصل نشا عسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند و کمتر از دو وزن جایز نداشته اند و بعضی بوزن ادویه هم در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثر دهر فصول به وزن قایلند خصوصا معاجین کبار را جهة غلبه عسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوة ادویه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ قوة اوست بسبب آنکه کیفیة عسل را در مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و نزد محقق اولی در مزاج مرکب اعتبار آنست **معجون سقراط** جهة امراض بلغمی و سوداوی و از برای ضعف دماغ و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دماءیل و زحیر و قوة باه مفید است صفت آن جنطیانا قردمانا تخم نخنکشت حب الغار زراوند طویل انیسون چند بید ستر حب البان اسارون سلیخه از هریک یکمثقال و مصطکی یکمثقال و دو دانگ اکثر کی یکمثقال و چهار دانگ دروغ زرنباد و تخم کرفس از هریک یکمثقال و چهار دانگ زعفران دارچینی از هریک معقول صبر سقوطری تربد سفید عود جوز بوا قرنفل ریوند فاقله اشنه کبابه سنبل الطیب کل سرخ سعد حب المحلب هلیله سیاه پوست بلیله املج مقشر از هریک چهار مثقال و یک دانگ تخم جرجیر تخم پنیا تخم کندنا از هریک یکمثقال و دو دانگ زرنب شیطرج هندی عصل مشوی افلنجه از هر یک دو مثقال الصلایه کرده بروغن بادام چرب نموده با سه وزن عسل سرشته و در جو شش ماه کذاشته بعد از آن استعمال نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال **معجون ارسطون** جهة سل و درد شکم و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد رحم مفید است صفت آن زرنبونا فیون سلیخه زعفران حماما اقاقیا مر قسط المر سنبل صمغ عربی تخم خندقوقا تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ارزق لسان ثور بسبایج دوقو بیتا کبریت اصفر صمغ یابسه فلفل ابیض از هریک شش مثقال کل سرخ عاقرقرحا تخم غرطنیثا تخم سنداب تخم کرفس از هریک چهار مثقال بزر البنج حب الاترج نانخواه تخم خشخاش قوق ده مثقال تخم بادروج یکمثقال قرطم بجنبیل از هریک دو مثقال و بعضی اطبا فلفل سیاه دو مثقال و چهار دانگ میکنند و صموغ را در شراب ریحانی یا جمهوری یا مثلث یا نبید زبیب و عسل خیسانیده و با شراب و غیره از مذکورات حل نموده باید و سه روز بکذارند و روغن بلسان کف درو مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد از دو سه جوش از آتش بردارند و در ظرف شیشه کذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند **معجون کاکنج** جهة درد

کرده

وقوی و ارواح
صح

کرده و مثانه و بول الدم مفید است تخم کرفس رازیانج از هریک هشت مثقال تخم خیار مقشر ده درم تخم شوکران حماض بری افیون مغز حب الصنوبر مقشر مقلو سه مثقال زعفران بندق مشوی مقشر بادام تلخ مقشر مقلو سه مثقال الدیم حب الکاکنج الجبلی الکبابه بیست و پنج عدد با مثلث قوام دار سرشته شربة یکمثقال **معجون** جهة فساد مزاج و ضعف و برودت معده قسط المر حماما سنبل الطیب سلیخه مصطکی از هریک دوازده مثقال زراوند طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه کمون کرمانی دوقو فطراسالیون کاشم اسارون فتنیا بخیار فودنج بری نعناع از هریک چهار مثقال با سه وزن ادویه عسل سرشته **معجون قباد الملک** جهة وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهة منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهة سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و کشودن سده و کداختن سنک کرده و مثانه و جهة عسر نفس و سرفه و قروح امعا و تاریکی چشم و درد کلو هر کاه دور و زنبو شده و نافع است جهة حفظ صحت بدن و مانع از حادث شدن بیماری از امراض صفه آن تخم سداب بری فراسیون انیسون اسقولوقندریون کامیطوس حاوشیر جنطیانا رومی اسطوخودوس قردمانا اسیه از هریک پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل ابیض دخن مرصافی سنبل الطیب فربیون قشور اصل اللفاح اشق فودنج جبلی تخم رازیانج تخم جرزی بری کل سرخ ناردین اقلیطی کبه سنبل رومی حب البلسان از هریک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال عصارهء غافث کاشم بزرخند قوقا فته صمغ اللوز از هریک چهار مثقال افیون بزر البنج الابیض از هریک شش مثقال ادویه را کوفته و بیخته و آنچه صمغ است در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبید زبیب و عسل حل نمایند با سه وزن ادویه عسل کف کرفته سرشته استعمال نمایند در وقت حاجت بعد از شش ماه قدر شربة او وزن یک درهم است با آب کرم و جهة سنک کرده و مثانه با آب رازیانج و کرفس و جهة درد معده و کبد با آب الاصول و جهة نقرس و درد مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب کرم **سنجرنیا** معنی او کثیر النجاح است جهة درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن از علل بسیار بعید است صفت آن جند بید ستر افیون دارچینی از هریک یکمثقال دار فلفل و دار فلفل فته قسط حلو از هریک شش مثقال زعفران یکمثقال و در بعضی نسخ شش قیراط و نیم مثقال عود و قواسارون از هریک یکمثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف کرفته سرشته و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل میکنند قدر شربة از یک دانگ تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند دواء الکبریت جهة تبهای لرزه و سرما بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودت و رطوبة باشد و دردهای مزمن و کهنه نافع است و جهة کزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنک کرده و مثانه و فعل او نزدیک بفعل تریاق است صفه آن فلفل ابیض شش درهم بزر البنج قردمانا لبان ذکر مصافی از هریک دوازده درهم افیون زعفران از هریک ده درهم و دو

اصل
و در بعضی نسخ سلیخه و ورق سداب از هر یک ده درهم کبریتا صقر خام دار فلفل قسط مرزراوند طویل قشور
اللفاح فربیون از هر یک سه درهم ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب کهنه یا جمهوری حل نموده و باسه وزن
ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربه یکدرهم با آب نیم گرم و با یکرفنی و از تب
در حمیات سوداوی و بلغمی نسخه دیگر مسمی بتریاق المعده که حقیر ترکیب نموده جهة تقویة معده و جگر و احشا
و تشنج و فالج و نسیان و لقوه و تقویة باه و رفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا
و ضعف بدن بعد از بیست سالگی و در اول سیم گرم و موافق مبرودین و قدر شربتش از نیم درهم تا یکمثقال است صفة آن
قسط سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار زنجبیل قرنفل قاقله کبیر از هر یک دو مثقال زراوند طویل فلفل
سیاه بزر کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون اسارون کبریت زرد انجدان پودنه دشتی
نعناع بزر انجره کند ریه مکی از هر یک چهار مثقال دار فلفل فقاح اذخر مرصافی افیون مکی سه مثقال عود هندی فلفل سفید
مکی بنجمغا ذعفران یکمثقال و نیم مشک فرفیون مکی یکمثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند
دواء الملک الاکبر جهة ضعف جگر و ابتدای استسقا و برودت معده و تفتیح سدد و ادرار بول و ریختن سنگ
مثانه و گرده بهترین دواها از برای جگر صفة آن ملک منقی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هر یک پنج اوقیه
کافیطوس مقو مرزو فای خشک از هر یک چهار اوقیه دو قو فطراسالیون زنیه کرمانی زنجبیل از هر یک هفت اوقیه
سنبل الطیب یکرطل حنطیانا رومی زراوند مدحرج از هر یک یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه زعفران سه اوقیه
اسارون هفت اوقیه ربالسوس یکرطل و نیم زراوند چینی جعده اذخر از هر یک دو اوقیه فلفل سیاه قسط
تلخ از هر یک ده اوقیه سیساالیوس سه اوقیه و نیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته و بیخته و با روغن
بلسان چرب نموده باسه وزن همه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند دواء الملک
الاصغر منافع آن قریب بمنافع اولی است صفة آن راوند چینی یک اوقیه و نیم ملک منقی و قسط المر و فقاح اذخر
حب الغار و ترمس و حلبه و فلفل سیاه از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بحریر بیخته باسه وزن عسل کف گرفته
بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند امروسیا بلغة یونانی بمعنی جالب الموات است و از تالیف بقراط
جهة درد معده که از مادهٔ بارده باشد و هضم طعام کند و جهة تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف بدن
صفة آن تخم جزر بری زیره کرمانی عیدان البلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یکدرهم دار
فلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هر یک نیم درهم مرصافی سه درم حب الغار ده عدد زعفران از هر یک دو درم با عسل
کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر بندقه با آب گرم و بماء الاصول دواء المسک که جهة اسکندر ترتیب
یافته چون در تمام سال استعمال نموده لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب از خواص
او بیان نموده اند که چون یکماه خورده شود موی سفید شده سیاه میکرد و چون تمام سال ادامة

ق عیدان البلسان از هر یک
پانزده اوقیه حب البلسان
سلیخه مصطکی قصب
الذریره مقل ازرق
از هر یک هفت
اوقیه
صح

کند

کند جهة تقویة معده و باصره و رفع لکنت زبان و برودت اعضا و عروق و تقویة گرده و مثانه و باه و قوه
حافظه و رفع امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بعد از بیست سالگی صفة آن
هلیله کابلی هلیله سیاه املج مقشر پوست هلیله زرد پوست بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل عود
فلفلمونه نارمشک قاقله صغار کبابه بلادر منقی انیسون بزر غنج اشق مویز منقی مغز تخم خیار بنات
ادویه را از حریر کذرانیده با بنات سرشته سیصد و شصت و پنج قسمت کرده قرص ببازند و روزی یکعدد
تناول نمایند در نسخهٔ ذخیره هلیله زرد و بلیله و بزر غنج و مویز و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخه اشق و شونیز
نبظر نرسیده و در بعضی بعد افتیمون رومی افزوده اند دواء الخطاطیف جهة درد گلو و ورم گلو
و انواع خناق و ورم سینه و سرفه که از رطوبت باشد صفة آن انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر بیخ سوسن آسمانگون
شبث تخم حرمل اصل السوس عاقرقرحا سلیخه دارچینی مرصافی زراوند طویل از هر یک یک اوقیه اقراص قرنفل
نعناع و روباس منزوع الاقماع از هر یک دو اوقیه قسط المر و نیم الخطاطیف تازه از هر یک سه اوقیه ثنا
کندم سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی پاک تازه ده عدد ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته بسرشند
قدر شربه بقدر مازوی با ماء العسل یا ماء الشعیر یا آبی که بپخته باشد در او عدس و گل سرخ و اصل السوس
و طلا نمایند با پر مرغ از داخل گلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی بد ستور روزی سه چهار مرتبه
از آنها مذکور باید کرد و قرص اقراص و قرص معاد اقراص مذکور میشود دواء الکرکم کبیر از مرکبات جالینوس است
جهة دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظان و میکشاید جمیع آلات غذا را و پر کنده میکند بادهای غلیظه
و ادرار بول میکند و جهة جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای صلابت رحم و مثانه
و جهة استسقا و غیر آن نافع است صفة آن زعفران فو مو سنبل الطیب انیسون دو قو اسارون زراوند
فطراسالیون قسط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب البلسان فوه ربالسوس عصاره غافت اسقولوقندریون
جعده روغن بلسان نیم اوقیه مرصافی کبر رومی با عسل بسرشند قدر شربتش یکدرهم با شراب عسل دواء الکرکم
صغیر موافق کامل جهة درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و زرداب نافع است صفة آن سنبل الطیب
ریوند زعفران سلیخه از هر یک دو درم دارچینی مرصافی قسط المر فقاح الاذخر از هر یک یکدرم ادویه را
کوفته و بیخته باسه وزن عسل کف گرفته بقوام آورند بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در
اکثر نسخ اجزای مذبوره مساوی اند مرتب در مثلث با بعضیات اثقروبلا و ان معجون بلادری است جهة استرخاء
عصب و دوار و نسیان و حمیات و صرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده صفة آن
سنبل الطیب سادج هندی مرصافی سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیخ ترکی و در بعضی نسخه قدیم شیح رومی
نموده اند افتیمون اذخر ریوند چینی حب البلسان المقشر قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی و عسل ...

دو اوقیه

عبارة از بلادر باشد از هریك دو مثقال حب البان زنجبيل صبر المقوطری از هریك یك اوقیه غاریقون
هشت درم اصل السوس الاسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خل خمر سه قسط که دو من و نیم
و رطلی باشد ادویه را به را کوفته و بیخته غیر از بیخ رازیانه که او را سه روز در سرکه خیسانیده باشند بعد از ان
در دیگ پاکیزه کرده دو سه جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ کرده سه رطل عسل
بان ریخته باتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه مسحوقه را باو ریخته مخلوط سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند قدر شربتی یك مثقال باب نیم گرم و بجهة فالج و لقوه و استرخا باب شبت بنوشند
وهمچنانا جهة سده کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظه که در شکم متولد
شده باشد و جهة ربوها که از ماده بارد باشد مثل ربو و مواظبه و سرفه که از رطوبة باشد و سستی اعضا
و انقطاع نفس صفة ان تخم حرمل یکمن و نیم لبان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج
از هریك بیست درم زرنباد درونج از هریك چهار درم مصطکی حب البلسان زعفران اکلیل الملك
سنبل الطيب از هریك ده درم افیون زنجبيل قسط المر سلیخه از هریك سه استار قرنفل شش درم
خربق ابیض و رد احمر شونیز از هریك شش استار سعد ده استار صبر سقوطری چهار درم فلفل
شیاده درم ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت
استعمال نمایند وهمچنانا لؤلؤی منافع این مثل منافع او کا صفة ان زرنباد درونج افیون جندبیدستر
فلفل دار فلفل سلیخه هوم المجوس بذر البنج قسط حلو سنبل الطيب جاوشیر از هریك شش مثقال جاوشیر سه مثقال
ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند اثاناسیا المعمول بکبد الذئب نافع است
جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب با و جهة خنازیر که طلا کنند بر بدن
مثل مرهم و جهة درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبة مجتمعه در سینه باشد و قطع بخار
و نزف الدم و نفث الدم میکند و بهم میاورد و قطع عروق که عبا اورده او نافع است جهة ناصور
هرگاه طلا کنند با و مثل مرهم و جهة سموم مشروبه باشیر بنوشند و این مرکب از جهة ان مسمی باین اسم
که اثانامیدنان دو رمیکنند شاربا و را از امراض باذن الله تعالی و توفیق بعد از جهاسال الضعیف میبوده
صفة ان زعفران مر صافی افیون جندبیدستر بزر البنج قسط المر قره ماناتخم خشخاش سیاه سنبل الطيب
اصل الغافا یا عصاره غافث جگر کرك شاخ و است سوخته باز هریك یك جزو ادویه را کوفته و بیخته
و انچه خیسانیدنیست با شراب فتابهنا جنبا الجوهر الجهوری یا با مثلث یا با نبیذ زبیب و عسل
خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربة از ده
مثقال تا نیم مثقال اثاناسیا الصغری جهة درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح امعا و قروح

امرود ادمیدنا سفته دو مثقال
زعفران میعه از هریك
شش مثقال قشر
مر صافی از هریك
دوازده
مثقال
٤

وشش و برای سموم هوا کبیبا نافع است صفة ان میعه سایله یا یابسه زعفران قسط المر سنبل الطيب مر صافی اعید ان
البلسان افیون سلیخه از هریك چهار درم عصاره غافث هشت درم اصل السوس حکوك دوازده درم
ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند بعد از شش ماه استعمال نمایند القفطا رغان
الاکبر و هی الصنعیه جهة سقوط جنین و وجع الثنا و جمیع امراض بارده نافع است و این دوا هندیست
صفة ان افیون چهار استار و چهار دانك فرفیون شش درم اقاقیا پنج استار و چهار دانك حماما سه استار
و چهار دانك عاقرقرحا شش درم فاشرا کهزار چشان فاشرستین که شش بندانند از هریك چهار درم ابریشم
مقرض و استار نقره محرق شش درم تخم سداب ناخواه شکوفه کوفتن از هریك چهار درم کل سرخ
مثلنا اصل الکاکنج از هریك شش درم تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان و قصب الذریره سلیخه زرنباد
درونج شیطرج هندی از هریك دو استار بزر البنج ابیض نه استار و دو درم پنج کرفس سه استار و دو درهم
تخم خرفه ده استار حب خروع مقشر هشت استار کبریت اصفر پنج استار صمغ عربی میعه سایله از هریك
سه استار و دو درم کندر ذکر پنج استار و چهار دانك دهن البلسان سه استار و دو درم جندبیدستر
نه استار و دو درم و چهار دانك دبق منقی پنج استار و چهار دانك فودنج ماناشش استار ساذج هندی سه استار
و چهار دانك قاقله کبار پانصد دانه دانهای درشت قرنفل ذکر پنج استار قرنفل انثی سه استار و زرد بجان
دو استار و دو درهم قرفه دو استار و چهار درم مروارید ناسفته بیجده درم بسد دو استار و یکدرهم
زوفا و مرارة البقر از هریك دو درهم زراوند طویل نه استار زنجبيل و فلفل ابیض از هریك پنج استار
بعضی گفته اند که او اکمکت است بوزیدان از هریك دوازده درهم سوربا روکه نار مسکتا دو استار
و دو درم و چهار دانك بهمن سرخ و سفید از هریك دو استار و چهار دانك مرارة الذئب ماده ثرا
مرارة الدبا از هریك یکدرم ادویه را نیمکوب ساخته و صموغ را در شراب خوب خیسانیده تا هفت روز و بعد از ان
ادویه نیمکوب کرده را برو ریزند تا همه لعوق شود و در دیگی پاکیزه کرده بعد از پنج شش جوش از آتش
بردارند و سرد کنند طبیخ صبغة العرجا بگیرند کفتار لنك پیر ماده زنده او را به بندند و دست و
پایش را بعضی به بعضی و به بندند و در دیگ مس و بریزند بر بالای او ترمس ابیض و شب از هریك یك کف
و اب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و باتش نرم بجوشانند تا مهرا شود و بعد از ان از آتش بگیرند
و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی او پاك کنند و باز شوربا را در دیگ پاکیزه کرده بر و
بریزند از روغن بلسان و روغن نادرین از هریك نیم سکرجه با آتش نرم بپزند تا ثلث ان باقی بماند بعد از ان
عسل بقدر شوربا برو ریخته بپزند تا انکه قوامش همچو قوام عسل غلیظ گردد پس بریزند بر و ادویه
معجونه را و از آتش برداشته در ظرف شیشه کنانشه و قت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و قبل

انششم اگر استعمال نمایند مصالح خواهد بود **قطارفان الاحب البلبات** کند شحم ما پوست بیخ کفاح
اشنه سلیخه اشق لیثا ذکر اصل السوس محکوک عینا البلبان شحم حنظل زنجبیل جاوشیر دارچینی جند
ستهزار چشان شبندان شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج قاتل ابیه شکر سب الغار
دم الاخوین از هریك دو درهم زعفران فلفل بزر البنج از هریك ده درهم فرفیون هفت درهم بزر الحرمل
ساج هندی شحم الکرکند خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هریك چهار درهم طلا و نقره از هریك
دو عاقر قرحا زرنباد درونج کافور از هریك سه درهم سنبل الطیب هشت درهم مشك دو دانق افیون یازده درهم
ابرپشم خام ملح هندی ابان ذکر کبریت بحری سوخته قنه خیار شنبر که پاك کرده باشد دانه و چوب قرنفل وطالیسفر
پنج شاه دانه برنج کابلی و نانخواه صعتر فارسی از هریك پنج درهم زوفا حب الکبر از هریك دو درهم ادویه را کوفته
و بیخته و صموغ را در شراب ریحانی کهنه خیسانیده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و بعد از ششماه
استعمال نمایند **اصفهلیم** جهت مرة السودا و وجع الصبیان دو درهم صفت آن فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی
قسط المر از هریك شش درهم افیون فربیون جند بید ستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هریك
پنج درهم هزار چشان فاشرستین زرنباد درونج زراوند طویل از هریك دو درهم دهن البلسان الکافور
از هریك چهار درهم ادویه را کوفته و بیخته بروغن بلسان و کافور چرب نموده باسه وزن ادویه عسل
کف گرفته سرشته و در وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند و سعوطا و مثل عدسی با آب مرزنجوش نیز نافع
اطریفل الاکبر و این معجون منفعت جهت درد معده و بهق کهنه و غثی و عسر البول و برص و بهق و بلغم
و سرفه رطب و قروح شش و عطش و نفح و برودت بدن و بواسیر و درد سینه و ورمها و قولنج و ذات
و امراض زنان ابستن و اشتها طعام نافع و قوتش تا پنج سال باقیست صفت آن هلیلج سیاه بلیلج شیر املج
بیرون کرده و ابیج و فلفلمونه و تخم کرفس و شیطرج هندی و فلفل و لسان العصافیر و زیرهٔ کرمانی و هندی
که شونیزا و هشتیقل بعضی گفته اند که شقاقل و ملح اندرانی و هندی و بهمنین و ملح العجین
سیاه و سرخ و نانخواه از هریك ده مثقال ترید سفید یك رطل ادویه را کوفته و بیخته شیر املج دانه بیرون کرده
۳ رطل در بیست و چهار رطل آب شیرین بآتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند و
ثقلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل با او ریخته بآتش بگذارند و با آتش هموار بپزند و حرکت دهند
تا شکر غلیظ شود و غلیظ شود مثل عسل و روغن شیرج تازه قدر سه رطل بر او ریخته حرکت دهند تا آب ممزوج
شود از آتش گرفته ادویهٔ کوفته شده را برو بپاشند و بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی کنند
وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقالست **اطریفل الاصغر** منافع آن مثل
منافع اکبر است صفت آن هلیلج هندی بلیلج شیر املج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی صبر زنجبیل

بزر البقل

بوزیدان سورنجان از هریك دو مثقال شقاقل ده مثقال کبابه چینی دو مثقال خولنجان قسط شیرین
از هریك دو مثقال بوذری زرد و سرخ از هریك سه مثقال سعد یکمثقال ورق منقط سدس اجزا
مجموع را باید پس گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دواله از هر کدام ده مثقال بجوشانند و صاف کنند
و خشخاش سفید و تخم خربزه و تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده مثقال نرم کوفته در آب مطبوخ
شیره گرفته اضافه با آب به شیرین و انارین و گلاب و قند و عسل کرده بقوام آورند مغز بادام مغز فندق
مغز کردکان مغز جلغوزه مانند درهم کوفته در عسل حل کنند و اجزا با آن سرشته و حقیر ورق منقط را که
جهت سرور است داخل نکرده بیست مثقال چوب چینی بطبخ جوشانیده آب او را با عسل بقوام آورده ادویه را سرشته
و بغایت در افعال قوی تر مشاهده نموده است **معجون منهی** که جهت توالد نافع است اگر خلطی غالب باشد اول
تنقیه نمایند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال مرد و نیم مثقال زن تناول نمایند و از مباشرت در این ایام
اجتناب کنند و از مضرات باه پرهیز نمایند بهمن سرخ و سفید مغز جلغوزه قاقله کبار دارچینی از هریك
ده مثقال مروارید سفید فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل سکبینج ساذج هندی برگ قرنفل نیم وزن آن
قرنفل بدل میتوان کرد و اگر ساذج سیاه و ضخیم و دق کنند بهتر است و الا نصف ساذج قرنفل بدل کنند
جوز بوا نیم مثقال زعفران با وزن آن عسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند **معجون منهی** ارجیع
مؤلف ارشاد گوید که بغایت مجربست و محلل ریاح غلیظه و مسکن مغص و قدر شربتش تا چهار مثقال
گل گاوزبان سرخ تخم ترتیزك از هریك یکجزو و نیم سقنقور و اگر نباشد ماهی رو بیان پنیر مایه شتر اعرابی
یکجزو و سدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق و صنوبر کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هریك
یکجزو و تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد و قشر خشخاش سفید از هریك چهار جزو و با شربت
ده وزن ادویه سرشته **معجون منهی** از مؤلف تذکره عجیب الفعل است در برانگیختن باه و نعوظ و تقویة
حرارة غریزی و فربه کردن بدن و تولد خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیة جماع و ضعف آن نخود سفید بو
دارکه در آب ترتیزك تازه سه بار خیسانیده و خشك کرده باشند و خشك مسحوق را در سه مثل
او آب خشك تازه ترتیب داده باشند از هریك سه وقیه ترنجبین ده مثقال دارچینی خولنجان از هریك شش مثقال
یکرطل و نیم عسل را با نیم رطل آب پیاز بقوام آورند تخم ترب و تخم جزر بری و تخم انجره از هریك یکوقیه قرطم
زنجبیل از هریك نیم وقیه اضافه نمایند و هشت قیراط باد زهر و نیم درهم زعفران و شش قیراط مشك
در گلاب حل کرده بیان تنقیه کنند و هر گاه قوی تر خواهند مغز گردکان حب صنوبر نارجیل تخم شلغم مغز فندق
بهمن سرخ و سفید تخم رطبه تخم کتان از هریك یکوقیه قسط شیرین بانیون قرنفل فلفل سقنقور و اگر نباشد
پنیر مایهٔ شتر اعرابی و ماهی رو بیان از هریك سه مثقال زردهٔ تخم مرغ مغز سر گنجشك از هریك بیست عدد

اضافه نمایند قند وشربتش تا دو درهم است **معجون ثوم** از تالیفات حکیم که مولف تذکره ذکر نموده جلیل
القدر وکثیر المنافع است بغایة مسهل دو سیر وددین ومرطوبین جهة رفع رطوبات وکل امراض بارده مثل
هیجان وسکته ورعشه وضیق النفس ولکنت زبان وسرفه رطوبی ودفع باد واز وتحلیل ریاح
وسدد وتقویة جگر ومعده وامراض مقعد ورحم مثل اختناق ان وجهة احتباس حیض وبرودت وبکو
کردن زنان وبرانگیختن باه مایوسین بغایت مجرب ومضر جوانان وصاحبان مزاج حار ومصلحش
سکنجبین وشربة عناب وطلا کردن روغن او بر بیت جهة رفع اذیة سرما وشقاق پاشنه پا وتبلع ان
وبر قضیب جهة تهییج باه بغایت نافع وقوتش تا چهار سال باقیست وشربتش تا دو مثقال دوانکرم است
دو سیر مقشر ناسته را اول یکرطل سیر کوبیده را با یکرطل ونیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کنند
وبا یکرطل ونیم عسل بقوام اورند وزنجبیل فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی کبابه جوزبوا اقرقرحا خو
ازهریك مثقال زعفران یکمثقال روغن گل سرخ ده مثقال واگر اخذ روغن او خواهند قبل از ینکه
با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن او را بگیرند بعد از ان با عسل بجوشانند **معجون منعی**
منقول از مختار ابن هبل در تقویة باه وتولید منی بغایة ازموده است تخم ترتیزك تخم پودینه مغز چلغوزه مغز
ده مثقال زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیه الثعلب از هریك چهار مثقال علیت طیب شش مثقال
روغن نارجیل ده مثقال دو بهار روغن نارجیل چرب کرده با شصت مثقال قند معجون کنند واگر
عسل وقند با لبنا باشند بهتر است قدر شربة دو مثقال وغذا قلیه زردك وتخم نیم برشت تناول
تناول نمایند **معجون راح المؤمنین** که تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبة جهة تقویة باه واشتهای
طعام وتفریح سعید ونفع میکند جهة سعال ونزله وسوء الهضم وخفقان وغیره واسهال وامثال
تمت وتجربه رسیده لسان الثور خصیة الثعلب از هریك پنج مثقال شقاقل مثقال تخم جزر ده
مثقال نارجیل دارچینی حب صنوبر کبار از هریك ده مثقال جوزبوا کثیرا اصل السوس الاسمانجونی
هرکدام چهار مثقال ادویه را کوفته بیخته پنجاه مثقال پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده بیست وپنج مثقال
شیره مخمس را گرفته قشش را بیندازند پس با عسل واب سیب شیرین مثقال اب زردك صد وپنجاه مثقال
بقوام اورند پس ادویه سرشته ونیم مثقال مشك بر وی پاشند واگر خواهند اصل
که بیخ تغی کویند وبابخ شبی وبرگ شیرازی وامثال ان بقدر لایق اضافه نمایند **معجون سرور** از تالیفات
حقیر مسهل ومشهی طعام وباه مقوی احشا ومفرح وجهة سرفه وبلات نافع ودو
درم کرم ومایل برطوبة وموافق اکثر امزجه است جوزبوا بسفایه ازهریك شش مثقال باهم باید کوبید
وباد مثقال روغن بادام دو مثقال زنجبیل را کوبیده چرب نمایند دارچینی اسارون لسان العصافیر

ازهریك

ازهریك دو مثقال عود قماری قرنفل خولنجان بهمن سرخ وسفید انیسون ازهریك یکمثقال خصیة الثعلب
بیست ودو مثقال شقاقل بیست وپنج مثقال اگر مربی باشد بهتر است کثیر النعناع ازهریك دو مثقال
عسل کف گرفته هفتاد وپنج مثقال دوشاب زردك هفتاد وپنج مثقال اگر دوشاب زردك
نباشد عسل را صد ودو مثقال باید کرد **معجون قرص افعی** جهة توالد وتناسل مجرب وبغایت ممسك
ومقوی وموافق بارد المزاج وپیران وحافظ صحت ایشان وجهة امراض عصبانی ورقت منی وزرد کو
کردن زنان رخسار وتقویة هاضمه وتفریح ورفع وحشت سوداوی نافع است خصیة الثعلب
دارچینی زنجبیل ازهریك شش مثقال کبابه قرنفل دارفلفل ازهرکدام یکمثقال مغز فستق مغز بادام
نارجیل بندق مقشر ازهریك دو مثقال ابریشم مقرض انجدان بیخ هلیون شقاقل تخم کرفس تخم بوزیدان
تخم هلیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان بهمن دارچلغوزه کبابه صغار
تخم ترب خولنجان قرفه تودری سرخ وسفید بهمن سرخ وسفید تخم زردك مغز حب القلقل مغز حبة
الخضراء فلفل لسان العصافیر بصل العنصل المشوی خسك مربی خردل عاقرقرحا ازهریك یکمثقال عنبر اشهب
مثل ازهرکدام دو مثقال زعفران ده مثقال ورق نقره ورق طلا یکمثقال قرص افعی هشت ادویه عسل کف
گرفته دو مثل ادویه سرشند **فصل پنجم در مفرحات** مفرح عبارة از ان چیزیست که مشتمل باشد بر تقویة
نفس که عبارة از روح حیوانیست وقوتها وفکر وتقویة الات ان چه ادراك با نفس تجردات وهر چند الات
بر تصفیه وازکدورات بعید وحواس باطنی وظاهری صحیح باشد باعث ادراك بیشتر میگردد واین تفریح
انقوتها با انفراد میشود مثل شنیدن نغمات ملایم طبع از قوه سامعه وبمجموعه وبسبیل ازدواج مثل وهرچه
نفس را از مشاغل خارجه باز داشته مشغول بعالم تجرد خود وادراك کمالات کرداند مفرح حقیقی است
وهرچه باعث ادراك لذات خارجی ومحسوسه حسب اقتضاء هریك از قوتها گردد مفرح مجازی ودر ان هر چند اسباب
مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج وعدم اخلاط ردیه بدنی وشنیدن سامعه ملایمات
قوة سمع ودیدن مقبول باصره واشامیدن لذیذ ذایقه وبوییدن ملایمات شامه واحساس کیفیات معتدله لامسه
وادراك صور جزئیه ملایمه حس مشترك وخیال ودریافت معانی جزئیه موافق وهم وترکیب صور متخیله در ان
وحفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه وصحت قوتهای عشه ومتحرکه وقوتهای غاذیه ومولده پس در تفریح مفرحات
وجود امور مذکوره شرطست وبحسب تفاوت اشخاص تقویة قوتهای بدنی تفاوت میکند لهذا مفرحات متعدده ترکیب
یافته **مفرح یاقوتی شیخ ابو علی** که در ادویه قلبیه ذکر کرده وفی الواقع ترکیب بسیار شریفیست ومکرر
فقیر ووالد مرحوم تجربه نموده وباندك تصرفی در زیادتی وکمی موافق جمیع امزجه است جهة توحش سوداوی وانواع
مالیخولیا وتفریح ونشاط وتقویة اعضاء رئیسه وجهة ناقهین واکثر امراض معده وخفقان بغایة نافع است

معجونا استعمال کرد مروارید کهربا بسد یکدرهم ونیم ابریشم مقرض سرطان نهری محرق ازهر کدام
یکمثقال ویکدانک سحاله طلا دودانک الماس لؤلؤ پنج درهم یاقوت یکدرهم تخم فرنجمشک تخم بادروج
تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه ازهریک سه درهم بهمن سرخ وسفید عود هندی حجر ارمنی مغسول
لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قاقله کبابه ازهرکدام یکمثقال افتیمون
یکمثقال ونیم واگر نباشد زرنباد عوض آن بکنند بقدر سه مثقال درونج رومی دو مثقال تخم کاسنی
پنج درهم تخم خیار چهار درهم ترنجبین ده درهم گل سرخ چهار درهم مشک دو مثقال کافور یکمثقال
عنبر یکمثقال سنبل ساذج ازهریک دو درهم این ادویه اصل وخمیره است گاه قرص کنند جهه معتدل
المزاج قرص یکمثقال وگاه بعسل ترکیب کنند وهرنوع که سازند جهه معتدل المزاج تغیر ندهند واگر
خواهند که بعد از تخمیر وامتزاج استعمال نمایند درونج پنج مثقال افیون پنج مثقال جند بیدستر
هر دو را باهم سوده داخل معجون کنند واین زمان البته بعد از شش ماه استعمال نمایند وغرض از ادخال افیون
حفظ مزاج مرکبات وادخال جند جهه اصلاح افیون است که مرکب را بعد از ادخال افیون بر اعتدال
خود باشد واگر کسی را سوء مزاج حار غالب شده باشد که زعفران ومثل این ترکیب ... نیم مثقال افتیمون
کم کرده بدل آنها مثقال ... قسط یکدرهم شاهتره یکمثقال کم کنند ودرین ترکیب یکمثقال گل سرخ
وهشت درهم تخم خرفه وهشت درهم طباشیر ودو درهم تخم کاهو وسه درهم صندل داخل کنند وباقی
ادویه را بحال خود بگذارند وبدستور قرص سازند یا معجون نمایند واگر کسی را سوء مزاج بارد غالب باشد
واجب باشد که درین ادویه قشور بوا که ... قشور اترج وعود بلسان وزنجبیل وفلفل سه درهم
جند بیدستر دو مثقال وزنکافور نصف مثقال کنند واگر صاحب مزاج حار کثیر به ازین ترکیب باید
مثقال طباشیر ورب سیب بجورد وصاحب مزاج بارد شربتی از آن با مطبوخ جند بجورد کافی باشد واحتیاج
بتغییر وتبدیل اصل این نسخه نیست ومرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کردم در مرض
مالیخولیا که منجر شده بود بنابراین معجون ودر نسخه معتدل این ترکیب یکمثقال یاقوت رمانی اضافه کرده ام
نفعی عظیم مشاهده نموده شده **مفرح حار** جهه خفقان ومالیخولیا ووحشت وتقویه معده واشتهاء
وهضم طعام نافع است وسوء ... دارد ورنک رخسار را نیکو کرداند بادرنجبویه قشور اترج قرنفل
زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کبابه نارمشک سک بهمنان زرنباد درونج تخم بادروج تخم فرنجمشک
بالسویه ازهریک دو جزو مشک وعنبر نصف جزو هلیله کابلی بیست عدد واملج سی عدد ادویه را در ... رطل
آب بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده یک رطل عسل بریزند وبجوشانند تا آب بسوزد وعسل
بماند بعد از آن عسل را سه برابر ادویه کرده شربه یکدرهم تا دو درهم واین نسخه انفع از نوشدارو است

بجه

اسطوخودوس سه درهم جدوار یکمثقال صح

جهه مبرودین ومرطوبین **مفرح بارد** از تالیف حقیر جهه سدده واد ورفع بخار بغایه مجرب گل سرخ
ده مثقال زرشک بیدانه فوفل صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست پسته پوست ترنج مکد
سه مثقال گشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان املج مقشر مکد پنجمثقال باه شربت سیب ... شربتی و
وطلا محلول ونقره محلول وفادزهر معدنی مکد یکمثقال عنبر نیم مثقال در بعضی مزاج اضافه میشود
مفرح بارد از ادویه قلبیه شیخ رئیس است وحقیر مکرر تجربه نموده جهه محرور بغایه موثرات ...
بهتر اند ودواء المسک بارد یاقوت وجهه ... وتپدق وخفقان حار ورفع بخار سوداوی سوخته
بغایت نافع تخم کاهو تخم خربزه مقشر تخم کدو مقشر تخم خیار مقشر ازهریک سه مثقال لؤلؤ ناسفته کهربا
سرطان نهری محرق ابریشم مقرض ازهریک یکمثقال صندل سفید دو مثقال عود هندی درونج زرنباد
بهمن ابیض ازهریک یکمثقال ودو دانک هیل طباشیر ازهریک دو مثقال گل سرخ پنجمثقال زعفران نیم مثقال
کافور یکمثقال مشک دانکی عنبر دو دانک لسان الثور سه مثقال ونیم رب کند یکمثقال واگر یاقوت
دو ثلث حبه ... ومکانا ... والا دو مثقال صندل سرخ کنند وادویه را کوفته قرص سازند ویا معجون نمایند
برب السیب والانار ویه بالسویه بقند ... اینچه ادویه را معجون توان ساخت **معجون سوسنبر** از حکماء فرس
مفرح ومقوی ... تا حبس او ... ارواح او ونافع است اطلاقا از جهه ... در هر وقت اعاده میکند قوت
ساقطه را و ... اگر نقصان یافته بمرض یا بمسهل یا از سم با غیرانها وجهه خفقان ورعشه واستسقا ورقت
وسوء هضم وبرانگیختن باه نافع وساکن میکند درد نقرس ومفاصل را ومعده را قوت ... وبعضی میگویند که ...
در اول ... در ... زرنباد درونج بهمن سرخ وسفید بادرنجبویه ازهریک ده مثقال فرنجمشک
شش مثقال وج عود قماری ازهریک پنج مثقال النعناع خشک سوسنبر دارچینی کبابه مقشر جوزبوا نقره محلول
کهربا زعفران ازهریک دو مثقال دیاسه یاقوت ازهریک یکمثقال ... ادویه غیر معدنی را در
مثقال بدینموجب از گلاب شانزده مثقال وعرق بید مشک ورب سیب واب مرزنجوش وابکاوزبان ازهریک
شانزده مثقال در بهار یکشب بخیسانند وروز ... دوشب وروز ... وپنجاه مثقال عسل کف گرفته که سه وزن
ادویه است باوزن دارند وبعد از آن دویست وپنجاه مثقال شیره تازه را ... عسل ... وبدستور با عسل
که بیست وپنج مثقال باشد وروغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد وبعد از آن از سر آتش برداشته
ادویه را اضافه نمایند وباز ... گذاشته بجوشانند ویکشب در پاتیل بگذارند اگر روز دیگر مشاهده نمایند
که ابی با او هست باز بگذارند وباتش نرمی که بجوش نیاید ... بخار بر طرف شود انگاه ادویه معدنی که نقره
کهربا ویاقوت است اضافه کنند وشیخ مؤلف نسخه میفرماید که اگر بادزهر معدنی باشد دو مثقال واگر حجر ...
باشد دوازده قیراط ودرگلاب حل نموده تقیه نمایند یکدرهم در شتا ... کیفیت برابری با یکی خمیر کنند باو

تخم خرفه سه مثقال صح

سلاحس وجهة ادرار قدر شربتش تا دو مثقالست و قوتش تا بیست سال باقیست و جهة حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و جهة قوت باه شب و جهة سموم با آب رازیانه و جهة خفقان با عرق گاوزبان **مفرح جالینوس**
معروف مطولا ماخس یعنی جبار القلب جهة خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع
شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نکایه سموم نافع است او سرد است در درجه سیم و خشک در اول
املج و زرشک کهفته خیسانیده در گلاب سه روز و گل گاوزبان تخم خرفه از هریک بیست مثقال صندل
سفید و زرد و سرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هریک ده مثقال بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک
طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض کهربا از هریک پنج مثقال مرجان مروارید از هریک سه مثقال طلای محلول
و نقره محلول زمرد یاقوت از هریک دو مثقال با شراب سیب بکوبند و شربت دیناری است ما از این هریک
بکوبند و سرشته **مفرح اعظم** معتدلست و بهترین مفرحات و معدل جمیع [illegible] و شکننده تندی خون و
رافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی حواس و اعضای رئیسه و غیره و زیاده کننده فهم و حفظ
و برطرف میکند اعیا و کسالت و بلادت و توحش را و نفخ را تحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و رافع
اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است و چون امتحان
کنند یاقوت و غیره احجار را نا امید میشوند معجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون و اشامیدن و طلا
نمودن او باد و عن بنفشه ایمن میسازد از وبا و طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع ترا بعید بلا
در موالید اکثر امزجه و قریب الاعتدال است بجهة رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجرب و مقوی
و مداومت او حافظ صحت و بهترین مفرحات شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول از هریک ده مثقال بهمن
سرخ و سفید از هریک پنج مثقال لاجورد مغسول طباشیر گل مختوم و حقیر بدل آن گلی که از دلغشا می آرند و مشهورات
کرده و اثرش را قویتر از گل مختوم مشاهده نموده زعفران درونج کیا زرنباد از هریک سه مثقال عنبر یکا
ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته از هریک دو مثقال و حقیر بدون طلا و نقره استعمال
نموده ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه مثقال با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب
شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب ترشی نارنج و اگر باشد آب لیمو و آب زرشک از هریک بیست مثقال
بقوام آورده و سرشند و قدر شربت از یکمثقال تا دو مثقال و قوتش تا سال باقیست **مفرح ملوکی**
از کتاب عین الشیوع جهة تلطیف اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع گرم و خشکست
در دوم و قوتش تا هفت سال باقیست و قدر شربتش تا دو مثقال با ماء الورد و با آب ریباس قاقله صغار
و کبار از هریک ده مثقال زرنب زرنباد درونج قرنفل عود خام نارمشک سلیخه اسارون از هریک پنج
مثقال سنبل شاهسفرم حماما دارچین دارفلفل از هریک دو مثقال مروارید نشاسته سفید ناسفته یاقوت سرخ

و ورق طلا از هریک دو مثقال زعفران یکمثقال مصطکی یکمثقال و ورق و نیم مثقال فلفل سفید
نیم مثقال همه را بگلاب خیسانیده سه روز بیش از سرشتن و عسل را بالای آتش کف آن گرفته مثل او عرق دارچینی و تمام
و زنجبیل و تنقیه نمایند پس از آتش گرفته با ادویه سرشند **مفرح سهل الوجود** جهة رفع خفقان
و دغشه و سقوط قوا و صداع و ذهن و امراض جگر و توحش و تبهای عفنی نافع و در این مفرح سرور و تزکیه
ببا و خون را صاف میکند و کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا یکسال باقیست و شربتش یکوقیه آب
شیرین ده رطل که در و اطفا آهن تافته و با طلا و نقره بقدری که میسر باشد قرنفل افتیمون کبابه قاقله کبار
صندل سرخ از هریک هفت مثقال کوفته در خرقه بسته با سی درهم ابریشم مقرض خام و بکنار نده را آب
تا ده روز بماند پس بجوشانند تا ربعش بماند پس صاف نموده با مثل وی شکر و مثل آب سیب و بقوام
آورند و اضافه کنند بر و تخم ریحان و تخم بادرنجبویه از هریک ده مثقال و از آتش بردارند **مفرح ابریشم**
جهة رفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویه حواس و زیادتی جوهر
روح بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است او گرم است در اول و در یبوست
معتدل و قوتش تا سه سال باقیست و شربتش دو مثقال افتیمون اسطوخودوس حب بلسان کبابه بلیله
اسارون قرنفل از هریک چهار مثقال زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا مرجان بهمن سفید سرخ و سادج
سنبل قاقله کبار قرفه جند از هریک سه درهم حریر محرق دو درهم زنجبیل دارفلفل مثل از هر یک
یکدرهم با عسل کف گرفته سرشند و حقیر بکوزن اجزا این مفرح را بغیر چند بار و وزن مفرح سهل الوجود
سابق سرشته با زیادتی فادزهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره و دوا المسک معتدل هندی تا
نموده است مسمی بمفرح ابریشم کرده است و در رفع اقسام مالیخولیا بشرط مداومت مجربست و تخلف
نمیکند **مفرح حار** کثیر المنافع جهة امراض بارده هر قسمش که باشد و جهة جنون و وسواس و تقویه
اعضای رئیسه و تفتیح سدها بغایت نافع است گرم در سیم و خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقیست
شربتش تا یکمثقال اشنه اظفار الطیب نانخواه مثل فرنجمشک بالنگویه قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب
از هریک نصف اجزا مصطکی زعفران از هریک وزن ربع اجزا با عسل بسرشند **مفرح باخمه** اصلاح
امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر و کرده و در سیم سرد و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش
تا دو مثقال خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خربزه از هریک سه مثقال طباشیر گل مختوم گل سرخ گل
الثور از هریک یکمثقال و نیم عصاره زرشک یکمثقال با عسل کابلی بسرشند **باب دوم** در اقسام حبوب
و انواع اختراع قدما و منقسم باقسام معاجین و مسهلات او را تا دو سه ماه قوت باقیست و بعد از آن ضعیف
میشود و مسهل و مقوی آن که مشتمل بر ادویه کبار دوز و الخاصیه باشد تا یکسال العافیون دار تا دو سال

یا شراب سیب
صح

وابچه براد ویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود حب نارمشك مسهل وسریع الاثر است جهة تحلیل
ریاح وتقویة معده ورفع قولنج ودرد معده که از احتباس طبع باشد بغایة مجرب یکدرم دشتیک اسهال
میکند مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل نارمشك دارفلفل از هریك یکمثقال ویکدانك سقمونیا
مشوی ده درم شکر طبرزد ده درم حب ریوند جهة استسقا وتبی که با حرارت باشد ریوند عصارهٔ
غافت تخم کاسنی غاریقون مازریون شربتش یکدرم ونیم حب الذهب واین موسوم است بعجب العجب
از تراکیب رئیس الفضلا حسین بن عبدالله سینا جهة حفظ صحت وتنقیهٔ اخلاط ثلثه از سر وبدن
وتفتیح سده وعسر النفس ودرد پهلو وپشت پا وتندی باصره وهضم وادرار وبخارها وبالجمله منفعت
او سعفنات از جمیع ادویه وقدر شربتش تا دو مثقال صبر بیست درم هلیلج کابلی ده درم گل سرخ
پنجدرم سقمونیا زعفران مصطکی کتیرا اسفیداج از هریك سه درم عنبر ورب طلا از هریك چهار
قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هریك سه قیراط ومؤلف تذکره جهة بلغمین واصحاب الریاح
عود سنبل الطیب اسارون از هریك چهار درم زیاده نموده جهة مفاصل وعرق النسا ومثل اینها
غاریقون نانخواه تربد انزروت عاقرقرحا سورنجان از هریك سه درم وجهة صفراوین با اصل نسخه
هلیلج زرد بنفسج از هریك پنجدرم وجهة بخار مرزنجوش وکشنیز وجهة سودا با اصل نسخه لاجورد یا حجر
ارمنی نیم درم کرده ادویه را کوفته وبیخته با گلاب وعرق بید وکوکنار وزیانج حب سازند وقوتش
تا دو سال باقیست حب الایارج منسوب بابن ماسویه نافع است جهة امراض دماغ خصوصا بلغمی واو تنقیه دماغ
کند وتندی باصره بیفزاید ایارج فیقرا شش درم هلیلج زرد پنجدرم تربد چهار درم افسنتین ملح هندی
از هریك دو درم ونیم غاریقون دو درم شحم حنظل یکدرم ودر صفراوین سقمونیا عصاره ملیت
اضافه نمایند وقوتش تا دو سال باقیست وشربتش تا یکمثقال حب اصطمخیقون یعنی منقی اخلاط
بارده است جهة تنقیه اخلاط وحفظ صحت ودفع وسواس وامراض سوداویه وخفقان وضعف معده
وکرده نافع صبر پانزده درم بسفایج افتیمون از هریك شش مثقال سقمونیا غاریقون شحم حنظل
از هریك سه مثقال سنبل سلیخه زعفران حب بلسان ملح هندی اسارون دج عصاره افسنتین
عود مصطکی پنج اذخر زراوند مدحرج دارچینی از هریك یکمثقال وبعضی وقت ایارج اضافه
میکنند ودر بعضی نسخه هلیلج وتربد زیاد کرده اند حب النفط منسوب بجالینوس واو قوی الفعل است
ونافع جهة هر مرض بارد مثل فالج ولقوه وبادها ونقرس وقولنج وامراض معده وعرق النسا وصرع
وقوتش تا دو سال باقیست وشربتش تا دو درم ورازی آورده نقل کرده که مضر میکوات ومصلح او
واسحق نقل کرده که تفتیح بواسیر میکند ومؤلف تذکره برانست که اینها صحیح است از اول ومصلح او کتیرا [?]

ومحمد بن زکریا در کتاب قرابادین خود
با حب الایارج ذکر کرده که بهترا
اب را از یانه سیر شند و حب نمایند

العناب

العناب صبر پانزده درم هلیلج اصفر تخم حرمل افتیمون صمغ سداب واگر یافت نشود دو چندان اشق
جاوشیر مقل ازرق سکبینج شحم حنظل جند بید ستر انزروت از هریك بیست درم ودر بعضی نسخه تربد
عود واصل السوس از هریك هفت درم کرده اند واگر افراط بلغم نباشد نباید کرد وهمچنین اگر سودا زیاد
نباشد افتیمون داخل ننمایند واگر حلتیت وحب الغار اضافه کنند در صورتی که مریض پابسته باشد
جایز است ادویه را با نفط سفید حب نمایند واگر شیطرج وقاقله وبوزیدان وسورنجان وایارج از هریك
پنجدرم داخل نمایند جهة اوجاع بارده خصوصا نقرس نفعش عظیم خواهد بود حب السعال از صاحب
تذکره است ومجرب دانسته که درد ها نگهدارند تخم کدو وتخم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش از هریك یکجزو
ونشا صمغ عربی کتیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق صنوبر ابنیون بزرگتان
هریك نصف جزو حب سازند پس اگر در پشت وسینه قرحی باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو طین
سه جزو زوفا وجزو ونیم پرسیاوشان وجزو واگر با او تبی باشد پس گل ارمنی وگل مختوم از هریك سه جزو
همه را با مثلث نرم سازند ویه شکر بلعاب تخم مرو بزرقطونا وریحان وروغن بنفشه حبها سازند واگر
بعصارهٔ کرنب معجون نسازند در تلیین طبع وصاف کردن آواز بلیغ خواهد بود حتی که نافع است جهة امراضی
که موی بریزد مثل جذام وداء الثعلب وداء الفیل وداء الحیه واخراج فضول غلیظه وقوتش تا دو سال
باقیست گرم است در دوم وخشک است در اول وشربتش تا یکمثقال میشود وباب گرم ومضر مکرو وسطش البتوه
ومضر کرده ومصلح او کتیرا وتربد دوازده مثقال صبر دوازده مثقال افتیمون چهار مثقال البقاع
اترد وثنا از هریك سه مثقال عصاره افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا از هریك دو درم باب
نمایند حب النیات الطوال بزبان مفقر [?] هلیله اصفر املج از هریك پنجمثقال ونیم تربد ابیض سه مثقال
فانیذ مثل ادویه شربتش شش درم باب گرم حب قوقایا جهة تنقیه دماغ وامراض بارده آن بغایت
مجربست وقوقایا بلغة یونانی یعنی حلق وسطر آمده چون این حب جذب مواد از انجا میکند لهذا مسمی
باین اسم شده صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه شحم حنظل سقمونیا از هریك نیم جزو قوقایا
مستعمل ابو ریحان ایارهٔ فیقرا شحم حنظل سقمونیا هلیله زرد اسطوخودوس تربد سفید حب ساخته
یکمثقال ونیم با تناول نمایند حب منتن جهة فالج ورعشه وامراض بلغمی بغایت نافع است ایارهٔ فیقرا ده مثقال
شحم حنظل قنطوریون دقیق عصاره قثاء الحمار فرفیون جند بید ستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر
شیطرج خردل از هریك یکمثقال صمغ ادراب سذاب حل نموده حبها سازند ودو مثقال ونیم قدر شربت است
حب افتیمون جهة اخراج سودا کسی که قادر بر شرب مطبوخ نباشد افتیمون دو مثقال بسفایج غاریقون
از هریك دو مثقال لاجورد مغسول ملح هندی از هریك پنجمثقال اسطوخودوس هفت مثقال ایارج ده مثقال

شربت دو مثقال حب الشبیار این حب را شبیار ازین جهة نامند که وقت استعمال شب است الجهة تنقیه سر و دلر
که ان سودای که متولد از بلغم باشد تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیلج کابلی از هریك یکجزو
ایارج فیقرا یك جزو نیم عود هندی نیم جزو شربت از یکمثقال تا دو درهم حب الشبیار نوع دیگر جهة تنقیه
دماغ و قلب کان سودای که متولد از صفرا باشد تربد افتیمون سنا مکی شاهتره از هریك یکجزو هلیله زرد
یکجزو و ثلث صبر زرد و جزو لاجورد مغسول دو جزو کل سرخ مثل او مصطکی یکجزو باب شیرین
بها سازند شربتش تا چهار درهم حب الشبیار نوع دیگر جهة تنقیه دل و دماغ سوداوی که از نفس سودا
رسیده باشد هلیله کابلی افتیمون از هریك یکجزو فیقرا یکجزو نیم اسطوخودوس و ثلث جزو شحم
حنظل یکجزو خربق اسود ربع جزو مصطکی عود بسفایج از هریك نیم جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو
باب شیرین حبها سازند شربتش از یکدرهم تا یك مثقال حب جهة سپرز مجرب با ماء العسل و امثال آن
بنوشند پوست بیخ کبر دیوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون ملح هندی باعرق بها حب
قدر شربتش یکمثقال حب المقل از مجربات والد مرحوم حقیر جهة صاحب بواسیر که انا عنقا الطبیعت
داشته باشد مجرب املهٔ مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله
تخم کندنا از هرکدام پنج جزو مقل ازرق چهار جزو مقل را نیمکوب کرده و در اب کندنا ناشته بجنبانند
روز دیگر در هاون بکوبند که بطریق مرهم شود و ادویه را در ان سرشند و حبی بمقدار نخودی سازند
هر روز در خلاء معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند و از چیزهای سوداوی اجتناب نمایند حب الفالج از تا
والد مرحوم جهة کسی که در نجارات فالج بهم رسیده باشد و قادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسانیده باشد
مجرب تربد ابیض سورنجان حب النیل ایارج فیقرا شحم حنظل شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دارفلفل
سکبینج جاوشیر مقل ازرق فرفیون جند بیدستر ادویه را کوفته و بجوشانند و صمغ را در اب حل کنند تا
حل کرده ادویه را بسرشند و حبها سازند شربتی سه درهم باب کرم حب الافاویه الکثیر الصبر جهة
سودا و صفرا و بلغم متولده در معده و غشی که از و عارض شود دارچینی قصب الذریره حب البلسان
فقاح اذخر سلیخه قرنفل از هریك ده اوقیه نیمکوب ساخته بیست و دو رطل اب باران در رو بریخته بپزند تا نصف
باقی ماند بعد از ان صبر سقوطری را یکرطل بگیرند و با ان اب بجوشانند و صاف کنند و مرتبه یا سه مرتبه بجوشانند تا
نماند مگر ثقلی از صبر که احتیاج باو نباشد پس در افتاب خشك کرده هریك از زعفران و مرصافی و مصطکی
یکاوقیه در رو ریخته مثل نخود حبها سازند بعد از ان که باب خمیر کرده باشند و قدر شربت سه درهم باب کرم
حب الشیطرج جهة درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد ده درهم صبر بیست درهم
زنجبیل خردل ابیض از هریك ده درهم دار فلفل فلفل عاقرقرحا از هرکدام یکدرهم شیطرج هندی ملح هندی

ویاه

وج از هریك دو درهم فانیذ چهار درهم باب کرم حبها ساخته شربتش دو درهم و نیم تا سه درهم باب کرم حب المربع
هلیلج کابلی افتیمون از هریك چهار مثقال عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین از هرکدام دو مثقال صبر یکدرهم
بابی که راز یانج جوشانیده صاف کرده حبها بوزن عدس سازند قدر شربت دو درهم تا سه درهم حب الحلتیت
للربع هلیلج اصفر عصارهٔ غافث از هریك دو درهم حرف یکدرهم حلتیت نیم درهم باب حبها سازند
شربتش یك درهم باب کرم حب الثعنا جهة اسهال الصفراء المخلوط به بلغم و زرداب صبر ۲۲ درهم افتیمون ۱۲
درهم سنبل سلیخه تربد مصطکی از هریك چهار درهم زعفران سه درهم غاریقون شش درهم همه را یکدرهم
باب حب ساخته شربتش دو درهم باب کرم حب الشکبینج از جالینوس جهة امراض بارده و استسقا و قولنج و
لقوه و فالج هلیلجات ثلثه املج از هریك ۱۰ مثقال مقل ۴ مثقال زنجبیل دارچینی از هریك ۳ مثقال
مصطکی ۴ م غاریقون ۱۰ م شکر طبرزد ۳۰ م صبر سقوطری ۴۰ م غاریقون و مقل را کوفته و اب کندنا
برو پاشیده بکوبند و باقی ادویه را با و مخلوط ساخته مثل فلفل حبها سازند شربتش یکمثقال و نیم باب نیم کرم
وقت خواب تا دو مثقال و قبل از استعمال و بعد از وقت استعمال یکروز پرهیز نمایند حب قیصر که حب
ذهب نیز گویند از معالجات بقراطی جهة تنقیهٔ معده از رطوبات و تقویت ان و چون تناول کنند بعد از طعام
هر روز یکبار از رطوبات لزجه اخراج میفرماید و معده را ضعیف نمیکند نانخواه زیره کرمانی کرویا انیسون
هلیله اسود ملح نفطی یکدرهم مصطکی سه درهم صبر سقوطری مثل همه و با اب ورق اترج خمیر کرده حبها
سازند هر حب یکدانك تا دو دانك حب لسینا الطوال و حب القوقیا دارفلفل ابیض پرنج کابلی
مقشر زنجبیل ملح هندی ۵ م ترمس ۴ م شیح ده م تربد ۱۰ م قسط مرصافی ۳ م شربتش ۴ م باب دار سرج حب
للمالیخولیا مجرب ایارج فیقرا افتیمون ۴ حجر لاجورد مغسول غاریقون ۲ سقمونیا یکدرهم قرنفل بحری ۲ عدد با
به شیرین حب کرده شربتش هفته یکمثقال حب لعرق النسا حقیر تجربه نموده و دیگران موثر یافته و رازی
میگوید که در عشا نفع میکند و چند نفر از پیران که یکسال از ینا زار داشتند و ممکن نبود الابتا که از جای
بجنبانند کودیدن باین حب معالجه نموده اند و پنج بار تا شش بار اطلاق میفرماید و مجموع بکثرت اصبر سقوطری
هلیلج اصفر [illegible] از هرکدام یکدرهم حبها سازند حب مسهل جهة حمیات و رفع صفرا دیدن نافع است
منقول از [illegible] عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین مصطکی هلیله زرد کل سرخ مساوی از هریك
یکجزو صبر سه جزو سقمونیا دو ثلث جزو شربتش یکمثقال و نیم تا دو مثقال با ب مطبوخ شاهتره و هلیله
زرد حب لاجورد جهة اسهال الصفراء غلیظ و سودا و بلغم از مختارات حقیر است لاجورد مغسول مصطکی
کل سرخ پوست هلیله زرد بسفایج پوست هلیله کابلی غاریقون سفید تربد محکوك صبر زرد اسطوخودوس
عود قماری سنا مکی کل بنفشه افتیمون کثیرا باب سیب حب ساخته از دو مثقال تا سه مثقال تناول نمایند حب

فلفل دار فلفل از هریك
سه مثقال تخم کرفس نانخواه
وج سلیخه ۲ مثقال
شیطرج حب البلسان
۲ مثقال
صح

چیپال بلغة هندی بمعنی ... منقول از حکماء هند جهة اخراج بلغم و صفرای سوخته محمی و قلیل از
و رطوبات غلیظه از عمق بدن مؤثر و علاّن بقی و بالسهال حب السلاطین مدبر که در دستوبات مذکور است
هلیله سیاه از هریک یک عدد مساوی هم ادویه سفید مساوی هم و نرم کوبیده با آب لیمو یا آب غوره
حب سازند بقدر فندق و یک عدد را کوبیده در دوشاب حل کرده بر بالای نخود آب و شوربا جو بخورند
حب قمهان افعی جهة تقویة باه خصیة الثعلب خولنجان بهمنها به شقاقل و ص افعی زنجبیل خردل سرخ کنجد
با گلاب حب سازند حب منشط از تالیفات ابوی مرحوم اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی زرنباد جب
الغار بزر البنج فلفل امیون عاقرقرحا تخم کرفس دارچینی ریوند قرنفل ... صمغ عربی با گلاب حب سازند
حب نشاط جهة سرفه حار و نزلات و سل و قوة هاضمه و نشاط و باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی
نافع و از تالیفات حقیر است کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس نشاسته حب محلب مروارید کهربا یاقوت با لعاب
حب سازند و مثل یک دانک ... کما هی استعمال میشود حب نزله از مرحوم حکیم محمد باقر قمی زعفران بزر البنج
افیون صمغ عربی تخم کاهو تخم لفاح رب السوس نشاسته حب جدوار از تالیفات مرحوم ابوی ... و مانع
و مقوی بدن و مجرب است جدوار عود صندل مصطکی زعفران زرنباد قرنفل صمغ عربی درونج فلفل عاقرقرحا
مشک دارچینی با نبات حب سازند اگر افیون یک مثقال اضافه نمایند جهة نشاط بدن ... و قوة باه ضعیف
میشود حب جدوار از متاخرین این زمان جهة تقویة باه و ضعف معده و ... نافع است جدوار
مروارید دارفلفل تخم بادرنجبویه قرفه فلفل خصیة الثعلب شقاقل تخم بالنگو عود قماری قرنفل کبابه زعفران
نرم سلائیده نموده قند را بقوام آورده حب سازند قدر شربت نیم مثقال حب عطا جهة سرفه رطوبتی و ضیق
النفس بغایت نافع و مجرب است از تالیف حقیر صمغ البطم کتیرا مصطکی [illegible] زراوند مدحرج افیون [illegible] سائیده
از روانکی تا نیم مثقال استعمال نمایند و با اشربه موافقه سریع الاثر است حب سعال که از برودت و رطوبت باشد مجرب
منقول از معالجات [illegible] میعه سائله مصطکی از هریک یکدرهم افیون ربع درهم حبها سازند بقدر یک دانگ
حب سعال دیگر از تالیفات مرحوم ابوی که باب ... باشد مجرب است تخم رازیانه تخم کرفس [illegible] سوس برسیاوشان
بادام تلخ با النوبه با لعاب تخم کتان سرشته حب یا قرص سازند دو مثقال با مطبوخ [illegible] هند
حب جهة امساک منی بغایة مجرب است دانه تمر هندی را سه چهار روز در آب خیسانیده پوست او را گرفته
بکوبند و مغز او را با دو جزو قند کوبیده حب ساخته و بعد بقدر نخودی باشد استعمال نمایند و گویند
دفع [illegible] و آب لیمو میکند حب بواسیر که با خون باشد هلیله هندی و بلیله املج از هریک پنج درهم
تخم گندنا سه درهم [illegible] کهربا ودع عرق [illegible] درهم مقل ازرق ده درهم ادویه را کوفته و مقل را حل
نمایند با آب [illegible] و رق کند با ادویه با او سرشته حبها سازند شربتی سه درهم [illegible]

تافته

تافته در آن انداخته باشد حب السعوط منقول از کامل الصناعة جهة فالج و لقوه و درد سر که از بلغم
باشد خربق ابیض چهار درهم صبر شونیز یکدرهم مرصافی سه درهم فربیون یکدرهم اشق دو درهم کندر
بورق ارمنی از هریک دو درهم جند بیدستر زعفران یکدرهم و نیم جاوشیر با آب چغندر حبها ساخته بقدر دو حبه
تا سه حبه سعوط نمایند بروغن خیری حب مطیب النکهة و یذهب البخر جوز بوا قاقله فوفل کافور
قرنفل دارچینی خولنجان از هریک یکدرهم مشک دو دانگ مشک را علیحده سائیده و با گلاب حبها
ساخته در دهان نگاه دارند و اگر اراده کنند که معده از فضول عفنه مفسده پاک شود مخلوط
با مذکورات ایارج فیقرا مساوی هم و از کافور نیم شربه ساخته بیاندازند قدر شربه یک مثقال حب
جهة رفع سرعة انزال مجرب است و منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق پنج درهم با سرکه [illegible]
سائیده تا آنکه منحل شود و مخلوط سازند با او سه مثقال ملح هندی و ظرف آهنی را با سرکه پر کرده
زیبق در آن بجوشانند و از ساعت محوق سه مثقال [illegible] در [illegible] ریخته [illegible] هاون [illegible]
تا ملغم شود پس دیگر بار [illegible] سطبری کرده [illegible] و آنچه دیگر باقی مانده باشد با آب سرد بشویند تا
از او زائل شود و مجموع را این حب ساخته در وسطش سوراخ [illegible] باشد ریسمان [illegible] از سوراخ او گذرانند و با آب
لیمو انداخته یک شبانه روز تا متحجر شود پس بروغن بابونه انداخته با آتش نرم طبخ دهند و در وقت
احتیاج در دهان نگاه دارند که ریسمان او بیرون باشد و بلع نشود و وقتی که اراده انزال داشته باشد از دهان
بیرون آورند حب دافع لکنت زبان باید در زیر زبان بدارند و بعد از ریخت صفت حار [illegible]
مکه [illegible] و اذخر فربیون قرنفل [illegible] نیم جزو با لادن [illegible] عنبر [illegible] هر کدام که باشد [illegible] و حب کنند
حب بکر که امساک منی بقوة تمام کند و قوی النشاط و مسکر منوم و مشهی و حقیر او را [illegible] و مسمی ساخته
و مجرب است زبیب صد دانه پنج شکر آن سه مثقال بزر البنج سه مثقال کوفته و زبیب را با آن مخلوط ساخته صد و
پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آنکه آب را بتمامه جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبه استعمال نمایند و اگر کیفیت
او را قویتر خواهند با برگ شیرازی که ورق الخیال است بجوشانند حب [illegible] جهة درد سر مزمن و ضعف معده
و جگر نافع و قاطع عادة افیون است ناتوره سیاه زنجبیل ریوند چینی بقدر نخودی [illegible] یکی تا دو سه عدد
و بقدر مزاج هر کسی میتوان خورد حب عنبر مخترع حقیر جهة نعوظ مجرب است بعد از شش ساعت نعوظ می آورد
تا دوازده ساعت و چون با آب سرد [illegible] بشویند نعوظ [illegible] میشود و چون در دهان نگاه دارند در عرض یک ساعت [illegible]
[illegible] میشود و دهان را با معطرها زد و با خوش مزه او و جمعی کثیر از اطباء جهة نواب خاقان خلد آشیان
صاحبقران بجهة این امر حبها ترتیب نموده اند هر یکی بی علتی بوده و بعضی زود اثر میشد و با اندک وقتی
میشد و بعضی بدنم و این حب بغایت مستحسن طبیبان شده و فی الواقع بعید [illegible] عنبر اشهب

مشك خصية الثعلب خولنجان مصطكى قرنفل بقدر مغز فندقى حب سازند و روزى يكعدد ناول نمايند

و از عقب آن شراب يا آب ترتيزك يا آب غوره ضيا ينده بنوشند و اين حب تا نيم مثقال ميتوان خورد و یا شیر تازه

مرطوب المزاج زياده ميل ميتوان نمود حب جهة بواسير دموى و ريحى و قاطع خون مجرب است منقول

از كامل الصناعة ملیله سیاه املج بلیله تخم مورد جفت البلوط اثليث كلنار مصطكى جوز بوا سنبل

الطيب قرنفل تخم كندنا مقل خبث الحديد مدبر برشته مليله ها و تخم كندنا را در روغن زيتون بجوشانند و مقل

را بآب برك مورد حل كنند و ادويه را با آن سرشته حب سازند و آنرا با يكدرم بنوشند حب سعال جهة ضيق

النفس و سرفه دائمى سخت و تليين سينه و تصفيه صوت و جهة ربو بادام شيرين تخم كتان بريان كرده كتيرا

حب صنوبر كبار صمغ انيسون اصل السوس رب السوس فانيد شكر بالتويه با اندكى عسل و ابتدا بزبانه

سرشته حب سازند و حب ... در زير زبان نگاه دارند باب سيم در اقراص اقسام قرص مثل اقسام حب است و مدت

و معاجين بود و مخترع او اندروماخس قديم است او آنچه مشتمل بر ادويه ذوات الخاصيه و افيون دارد قوتش تا چهار سال

باقيست و مسهل و غير آن قوت آن در بقاء قوت مثل حبوبند و حفظ قوت ادويه در قرص زياده بر سفوف

قرص افعى در اول سيم كرم و خشك و ملطف و منضج و مقوى حرارت غريزى و پادزهر سموم و جهة بقا ...

و دفع و تحليل خلط محرق بطريق دفع بظاهر جلد نافع قوتش تا ده سال باقيست و بعد از شش ماه استعمال ...

بعد از تحويل شمس بحمل افعى ماده و اصيد بايد كرد و بلا فاصله ايام بعيده سر ... بايد بلا ... بر دوى

كنانشنه بقدر چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دنباله بيكضربه قطع نمايند و احشا و پوست بيرون

كرده بآب بشويند و با اندكى شبت و نمك در ديك سنكى يا سفالى بجوشانند تا پخته و مهرا شود و بى استخوان

او را دور كرده گوشت او را با ربع آن نان ميده خشك ... با مرق مهرا بكوبند تا يكسان شود و قرص بقدر

يكمثقال بسازند و در روى ... خشك كرده در شيشه ضبط نمايند و در وقت ساخت ... دست را بروغن

بلسان چرب كنند و اگر نباشد بروغن زيتون كهنه و بايد كه افعى قوى الحركه باشد و كردنش باريك و چشمانش

داشته باشد كه علامت ماده كيست و اشقر و ابلق و سرخ بكار نمايد قرص اسقيل كه از اجزاء ترياق

فاروق است جهة سموم و ربو و عسر نفس و جبر كسر نافع عنصل مشوى در خمير او كوبيده ... كرسنه

با شراب معجون ساخته با روغن كل دست را چرب نموده قرص سازند و بلا شراب ثلث ميتواند بود و مانند

حكيم اسقيل را دو وزن وارد كرسنه يكوزن كرده قرص اندروخورون كه از اجزاء ترياق فاروق است جهة

كزيدن هوام و ادويه قتاله و تخفيف سم و تنقيه اعضاء رئيسه و ضعف جگر و استسقاء و تفتيح سدد تا ...

و نسخه او مختلف و بهترين نسخها از حنين اسحق است كه صاحب كامل الصناعه ترجيح داده است ... قصب الذريره

اسارون عود بلسان سليخه جعده مصطكى قوا از هريك شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هريك دو وارده

مثقال

مثقال حماما دارچينى مر صافى از هريك بيست و چهار مثقال انجوان بيست مثقال سنبل الطيب ... مثقال با شراب

يا نبيذ عسل يا جمهورى قرص سازند قرص اندروخورون الملك كه مؤلفان باسم پادشاه آن عصر تاليف كرده

جزو اعظم ترياق غرزه و بعضى معاجين كبار است مقوى معده و دماغ و جگر و با قوة ترياقيه و جهة

علل بارده اعضاء رئيسه ... سنبل ... بابونه سرخ و سعيد ... بى دانه مر صافى اسارون انيسون اشنه قصب

الذريره قرص نباشد قرص لك كه از جمله اجزاء معاجين كبار است افيلجوس كه ... باشد يكجزو لك مغسول دو جزو با شراب

جمهورى يا مثلث قرص سازند قرص اذرومعو كه از جمله اجزاء مخلصه است كه سوطير اكويند ملطف و مفتح

و جهة استسقاء و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام بارده و جهة درد سر بلغمى و

نزلات مدير ... احماما دارشيشعان قسط تلخ و قصب الذريره فلفل سفيد قرنفل نانخواه از هريك ٣ م دارچينى

مصطكى زعفران مر صافى از هريك ٤ م و يكمثقال سنبل الطيب ساذج هندى هريك ٥ م با شراب يا مثلث سازند

قرص نباشد قرص قروقوما يعنى قرص زعفران كه از جمله اجزاء دواء الخلط طيبست و در خواص مانند اذرومعو كه در اصل

نسخه اختلاف قليلى با آن دارد و بعضى هر دو را باين اسم ميناميدند زعفران دارچينى بج سوسن اسماعوقى ساذج

هندى از هريك ... كل سرخ حماما قسط تلخ هريك ... مر صافى ... با شراب و مانند آن بسرشته كه كذشت قرص

نباشد قرص قوفيونانا اجزاء مثروديطوس است مفتح و ملطف و محلل و منقى احشا و جهة امراض بارده اعضاء رئيسه

نافع و با قوت ترياقيه ... علك البطم ... مر صافى اذخر از هريك ٢ م دارچينى ... از رق ...

الطيب سنبل رومى سليخه اكليل الملك سعد حب الغار از هريك ٣ م قصب الذريره ٩ م زعفران يكمثقال قفر اليهود

... موبز صموغ را در شراب و امثال آن خيسانيده قرص سازند و بعضى از قدما باسه وزن آن عسل معجون كرده

قرص طباشير ملين جهة تبهاى صفراوى و دموى و دفع تشنكى و تسكين غليان خون نافع است طباشير سفيد كل

سرخ صندل سفيد سوده مغز تخم خيار مغز دانه به رب سوس زرشك منقى صمغ عربى كتيرا ترنجبين ...

بآب ترنجبين قرص سازند و اگر تليين بيشتر خواهند ريوند چينى غاريقون سفيد اضافه كنند مغز ... يكمثقال

قرص طباشير ملين از تاليف مرحوم مير عطاء الله جد حقير است و بهترين نسخها و معمول حقير و جهة تبهاى حاره و حصبه

و الحمه و تب دق و حرقة البول و تشنكى و تسكين التهاب باخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب مفيد است كل سرخ

طباشير ... تخم خرفه مغز تخم كدو تخم هندوانه تخم خيار تخم كشنيز كل بنفشه صندل سفيد كتيرا ترنجبين

رب سوس نيلوفر زعفران با شيره جو قرص سازند از يكمثقال تا دو مثقال بنوشند قرص طباشير قابض ...

مثل منافع ملينات است الا آنكه طبع ... استعمال ... تخم خرفه بو داده كل سرخ صندل سفيد كلنار اقاقيا صمغ

عربى بو داده كتيرا نشاسته بو داده شاه بلوط بو داده رب سوس طباشير تخم حماض بو داده زرشك منقى اجزا را

نرم صلايه نموده بيكديكر مخلوط نمايند و بعد آن با آب به يا آب زرشك قرص سازند و در سايه خشك كرده

کیمقدار دیا ستنا منه و اکر با اسهال و غذیه کبدی باشد و خون صرف دبیا اید ریوند چینی کهربا بنج مرجان
سماق منقی از هریا اضافه کنند قرص درد قابض جهت نزف الدم وجهت اسهال و اب منقول از قانون
ومجربست کل ارمنی طین شاه بلوط تخم حماض مقشر کل سرخ صمغ مقلو سرطانات محرقه بالتوبه بابه
قرص سازند استعمال نمایند قرص الورد الاخر جهت درد فم معده و حمیات بلغمیه کل سرخ شش درهم
اصل سوس ۲ درهم سنبل الطیب یکدرهم قرص سازند قرص غاریقون جهت ایلاوس وجمیع انواع نفخ [illegible] بقدریک درهم
نافع است تخم کرفس انیسون از هریک ۸ درهم افسنتین ۴ درهم افیون یکدرهم جندبیدستر ۲ درهم با اب
قرص سازند بقدر [illegible] قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجربست منقول از
[illegible] امین الدوله افیون و تخم کرفس بزر البنج شاه دانه از هریک [illegible] تخم رازیانه [illegible] زعفران تخم حماض
زردی [illegible] مغز بادام تلخ مقشر از هریک ۲ [illegible] حب کاکنج جبلی [illegible] و پنج عدد تخم خیار [illegible] ادویه را کوفته
با سبغول معجون ساخته قرص [illegible] قرص البزور جهت اسهال و قروح امعا و کسی که هضم طعام شود
و [illegible] و نحیر و سیلان حیض [illegible] و مثقال تخم رازیانه انیسون ناخواه تخم کرفس
بزر البنج [illegible] از هریک [illegible] افیون [illegible] معجون [illegible] درهم قرص سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند قرص برمکیه جهت دفع بلغم خام و صفرا [illegible] نافع است هلیله و بلیله و امله
بریج کابلی مقشر از هریک یکجزو تربد ابیض خراشیده مثل همه اجزا مجموع را کوفته و [illegible]
کرده [illegible] اب [illegible] ریخته [illegible] ادویه را [illegible]
[illegible] قرصها ساخته [illegible] کثیرا [illegible] وصبح [illegible]
و این قرص [illegible] و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم [illegible]
[illegible] نمایند زیاده کنند [illegible] هلیله [illegible] تخم حنظل [illegible] قرص [illegible] جهت مستسقی که [illegible]
طبع داشته باشد و جهت [illegible] و یرقان نافع است و بغایت مجرب عصاره [illegible]
از هریک ۲ درهم افسنتین [illegible] عصاره غافث از هریک یکمثقال [illegible]
سنبل الطیب اسارون صمغ عربی [illegible] کل ارمنی [illegible] کثیرا [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] تخم [illegible] ریوند چینی [illegible] قرص سازند و با
سکنجبین [illegible] شربت دینار بنوشند و اگر [illegible] داشته باشد با شربت مورد بنوشند قرص افسنتین
منقول از کامل الصناعه ترکیب حنین جهت ضعف جگر انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس [illegible] عصاره
غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب ساذج هندی [illegible] قرص سازند قرص کهربا و [illegible]
جهت [illegible] و [illegible] و رفع تشنگی [illegible] نافع [illegible] تخم خربزه مغز تخم

تنبادرن

قرنفل ساذج هندی

حب البلسان [illegible] تخم کشنیز خشک ناخواه فلفلمونه تخم کرفس لسان العصافیر [illegible] و اسطوخودوس از هریک [illegible] درهم
[illegible] دانه بیرون کرده ملح هندی [illegible] اکر [illegible] و اگر یافت نشود عوض او قاقله کبار [illegible]
[illegible] از هریک سه درهم زبد سفید روغن شیرج از هریک [illegible] شکر سفید صد و [illegible]
مویز دانه بیرون کرده دویست و پنجاه استار [illegible] رطل صفة ماء الاملج [illegible] دانه بیرون کرده سه من مویز
بیرون کرده شش من با چهل رطل اب بپزند تا بعضی بماند و [illegible] نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر [illegible]
انداخته با تش نرم بپزند تا شکر کداخته شود و مثل عسل غلیظ شود [illegible] را [illegible] بروریخته [illegible]
اتش حرکت دهند بعد از ان روغن شیرج [illegible] ریخته بپزند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر کرده و از اتش
بکیرند و سرد کنند [illegible] ظرف شیشه یا چینی کنند [illegible] استعمال نمایند معجون [illegible] جهت صرع و سکته
و فالج و لقوه و تشنج و [illegible] و رعشه و خوف و [illegible] و خفقان و خیال الفاسد و تغیر عقل و دوار
و [illegible] بادهای غلیظه و درد مفاصل و نقرس و درد رحم [illegible] و سقوط جنین و جهت نگاهداشتن جنین در شکم
و سقوط او و صداع و شقیقه را دیا نافع است و این معجون اهلیله [illegible] صفة ان مسک خالص [illegible]
[illegible] و فربیون و [illegible] و تخم کرفس و تخم سداب [illegible] و کبریت اصفر [illegible]
و کافور و [illegible] ابیض [illegible] سایله و سعد و ماميران چینی و تخم [illegible] و بداسقان [illegible]
و اصابع صفر و بیخ کاسنی و حب المحلب و [illegible] وخردل ابیض از هریک دو درهم و مروارید [illegible] زعفران
[illegible] هندی سلیخه [illegible] جوز [illegible] اذخر جندبیدستر تخم [illegible] از هریک [illegible] درهم طلا و نقره
سابیده [illegible] حب البلسان [illegible] زراج [illegible] و الثعلب پوست بیخ کبر از هریک نیم درهم [illegible]
[illegible] فلفل سفید زنجبیل بیخ [illegible] تخم [illegible] تفاح الاذخر لسان العصافیر ملح هندی [illegible]
عاقرقرحا زراوند مدحرج [illegible] هندی [illegible] دهن [illegible] از هریک چهار درهم قرنفل [illegible]
قسط تلخ [illegible] هندی [illegible] قاقله از هریک سه درهم بیخ سوسن [illegible]
چهار [illegible] ماء [illegible] الکشوث از هریک یکدرهم مصطکی سه درهم تفاح [illegible] تخم رازیانج [illegible]
خشک از هریک شش درهم فلفل [illegible] فلفل بزر البنج الابیض [illegible] از هریک [illegible] درهم
اکلیل الملک چهار درهم و نیم [illegible] از هریک چهار درهم [illegible] ادویه را کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] و [illegible] قائم مقام اوست [illegible] عسل کف کرفته [illegible]
و در ظرف کنانشته بعد از شش ماه استعمال نمایند [illegible] شربت [illegible] با اب بیخ رازیانج و بیخ کرفس [illegible]
بقدر [illegible] [illegible] وقت [illegible] و هنگام طلوع [illegible] که [illegible]
کاسکینج و این معجون [illegible] نافع است جهت امراض [illegible] خصوصا امراض اطفال و صبیان که [illegible]

شود مثل صرع ولقوه وفالج وتشنج وجهة حفظ جنین در شکم مادر واصلاح رحم ودرد رحم را بسیار نافع است
وسقوط کرده میشود این جهة جمیع اجنة ها که سقوط به شلشا کرده میشود صفة آن سلیخه جفت ازید
پوست بیخ لفاح تخم رازیانج حرمل حب الابهل زرنباد طویل و مدحرج مثل عنبر حب البان از هریک چهار
درهم قرنفل فرنجمشک از هریک بیست وچهار درهم هیل چهار ده درهم قسط المرجوز بوا هلیلج اصفر افیون
از هریک هشت درهم قرفه زرنبج اصفر شونیز تخم خیری زرد از هریک دو درهم ونیم سکبینج زرنباد درونج
میعة سایله مرصافی از هریک پنج درهم سعد بیا زعفران خیربنا نار مثل حب النعمت حب الغار از هریک
ده درهم مغاث بیروح صمغی از هریک پانزده درهم مربا سفرجل ودقاس از هریک سه درهم ادویه را کوفته
وبیخته باسه وزن ادویه عسل سرشند ودر ظرفی کناشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر
شربة یکدرهم تا یکمثقال صفة خبربنا که موصوف در کاسکبینج وقصب الذریره اطفال الطیب ساذج بیان
ذکر میعه از هریک چهار درهم اشنه قرفه زعفران مثل عود هندی از هریک نیم درهم ادویه را کوفته
وبیخته با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها سازند وبکنارند تا خشک شود ودر وقت حاجت استعمال نمایند
معجون المثلث جهة درد جگر وضعف معده وبرودت آن وتفتیح سدها وتحلیل بادها غلیظه مثل صفة آن
سنبل الطیب ساذج هندی لک پاک کرده ریوند چینی جنطیانا رومی از هریک دو درهم زعفران
تخم کرفس مصطکی از هریک چهار درهم عود هندی قرنفل مرصافی از هریک نیم درهم ادویه کوفته وبیخته با عسل
کف کرفته بقوام اورده سرشند وقدر شربة مثقالی با قلیا با یکدم معجون جنطیانا جهة صلابة جگر وسپرز
وسدها ودرد معده وگرده ومثانه وبادها که بطول کشد وجمیع زهرها کزنده را نافع است صفة آن جنطیانا نادی
فلفل سیاه از هریک ده درهم قسط المر ساذج هندی سنبل الطیب [illegible] مدحرج ریوند چینی از هریک
[illegible] ادویه را کوفته وبیخته باسه وزن ادویه عسل کف کرفته سرشند وقدر شربة یکدرهم با آب
معجون فودنجی جهة درد جگر بارد ومعده وقشعریره وتبهای بلغمی وتب ربع صفة آن فودنج نهری وفودنج جبلی
وفطراساليون وسیاليوس از هریک دوازده درهم تخم رازیانج تخم کرفس بابونج حاشا از هریک چهار
درهم کاشم پانزده درهم فلفل سیاه چهل وچهار درهم ادویه را کوفته وبیخته وباسه وزن ادویه عسل کف کرفته
سرشند وقدر شربة از یکدرهم تا دو درهم با یکدم معجون تمری جهة عسر البول وقولنج نافع وبی مشقت اسهال
میکند در هر وقت از زمستان وتابستان صفة آن خرمای هیره بون با تمر صیرفان دانه بیرون کرده مغز [illegible]
یکشبانروز در خل خمر میسابیده [illegible] واز پرویزن فراخی بیرون کنند بعد از آن سقمونیا وسداب خشک
از هریک هفت مثقال فلفل سیاه [illegible] سه مثقال بورق ارمنی یکمثقال بادام شیرین مغز از هر دو
پوست سی عدد کوفته وبیخته با تمر [illegible] صاف کرده ممزوج نموده باسه وزن ادویه عسل کف کرفته سرشند

وقدر شربة

وقدر شربة چهار درهم با یکدم معجون زبیب جهة صرع نافع است ومایل باعتدال ومداومت او در رفع امراض عصب
وصرع مجرب وحقیر تجربه نموده صفة آن هلیله کابلی املج هلیله زرد بلیله اسطوخودوس از هریک ده درهم
عود الصلیب پنجدرهم عاقرقرحا سه درهم کوفته وبیخته با مویز دانه بیرون کرده بوزن او سرشند شربة
از نیم مثقال تا یکمثقال ونیم معجون جالینوسی جهة امراض بلغمی وسوداوی ورباح وسدها جگر وبرودت
گرده ومثانه واصلاح حال نافع است صفة آن فلفل سفید هیل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد
زنجبیل کندر سعد خولنجان قرنفل دار فلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند
معجون عود ماتین از شیخ ابوعلی جهة تقویة معده که بکوبت باشد هیل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران
فلفل سیاه فرنجمشک زرنباد از هریک پنج مثقال سعد زرنب ساذج قرنفل از هریک سه مثقال عود خام
هفت مثقال لاجورد دو دانک کافور یکدانک ذهب چهار مثقال نمک یکمثقال با عسل وشکر بیامیزند واگر
مشک وعنبر از هریک نیم مثقال هلیله کابلی سه مثقال محموده دو درم داخل کنند بهتر خواهد بود معجون
عود غیرماتین عود مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی فلفل قرنفل از هریک یکمثقال ونیم بادرنجبویه
گاوزبان بادیان تخم کرفس سنبل کرنکی پوست ترنج از هریک دو مثقال با عسل ونبات سرشند ودر نسخه
ابوعلی کافور یکمثقال ونیم بادرنجبویه گاوزبان یکدانک ونیم دارد وجدوار وپوست ترنج را اضافه کرده
معجون سفرجلی قابض به پاک کرده یکمن عسل یکمن فلفل دار فلفل زنجبیل پنج مثقال هیل هفت مثقال
قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران بدستور هفت مثقال به پاک کرده از پوست ودانه را آهار پخته از
پرویزن درشت بیرون کرده با عسل بقوام اورده باادویه ترکیب نمایند مقدار شربة تا چهار مثقال است
زرعونی جهة قوة گرده وجگر وباه ومعده وسردی او ودرد مثانه نافع وبادها بشکند تخم کرفس رازیانج
تخم گزر تخم لسان تخم تره تیزک نانخواه مغز تخم خربزه وخیار وبیخ کرفس از هریک پنجمثقال عاقرقرحا زعفران قرفه
مصطکی عود از هریک دو مثقال جبابا قرنفل فلفلمویه کبابه از هریک سه مثقال عنبر نیم مثقال با عسل سرشند
مقدار شربة تا دو مثقال بعد از دو ماه بخورند معجون ماسک البول جهة سلس بول وتقطیر نافع ومجرب است
بلوط مقشر مقلو پاک پانزده درهم حرف وبرتخم سداب از هریک یکدرهم کندر حب الآس جوز بوا قرنفل
هلیلج اسود از هریک دو درم سعد شونیز هیل از هریک سه درهم انجدان پنجدرهم با عسل سرشند
قدر شربة از سه مثقال تا پنجمثقال معجون التاذیقون جهة نفخ وبرودت معده زعفران کاشم بزرالنجان
تخم کرفس زنجبیل حاشا لوز الصنوبر الکبار از هریک شش درهم بادام تلخ مقشر ابهل از هریک دو درهم فلفل
هشت درهم باسه وزن عسل سرشند معجون تفی جهة سرفه ودرد سینه وجگر والات نفس ومعده و
شوصه وصفا واواز و ادرار بول ودرد سپرز نافعست مویز بیدانه یا کشمش بیست وپنجمثقال زعفران سنبل الطیب

سلیخه دارچینی دارشیشعان از هریك یکمثقال وقصب الذریره فقاح الاذخر ملك البطم قلل ازو دو مثقال و نیم
مرصافی چهار درم ضمو عز ابشراب قایم مقام شراب خیارانیده با عسل بسرشند قدر شربه یکمثقال باب کرم جهة
درد جکر و معده و جهة درد سینه و نش باید زوفا **معجون حلتیت** جهة دفع تب ربع و تفتیح سدها
و تحلیل ریاح و کزیدن جمیع کزندکان حلتیت فلفل مرسداب بالسویه بجریر بیخته بعسل بسرشند قدر
شربه یکمثقال **معجون خبث الحدید** جهة بواسیر و ریاح ان و نیکو کردن کونه و تقویة احشا و هضم
نافع او اورا الجبوس نیز نامند هلیلج سیاه املج بلیلج فلفل دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی
سنبل الطیب از هریك ده مثقال تخم شبت تخم کندنا از هریك چهار مثقال الخبث الحدید مدبر مجفف
بروغن بادام شیرین جوشانیده صد مثقال باسه وزن ادویه عسل بسرشند واکر مثقال مشك و مثقال
یا یکمثقال مشك در وکنند اقوی خواهد بود **معجون للقولنج الریحی** از مجربات رکن الدین مسعود
سنا خولنجان سلیخه زنجبیل کبر ساذج هفت مثقال از هر یك نیم کوب کرده در کلاب خیسانیده پس بجوشانند تا الکه
بنصف رسد پس صاف نموده بعد از ان زرنباد و مصطکی نارمشك عود پوست ترنج دار فلفل کاشم
تخم کرفس ساذج هندی انیسون اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی
قرنفل جوز هریك دو مثقال و نیم جند بیدستر نصف وزن مذکور جریر بیخته پس سه مقابل ان کلاب مذکور
بجنه باقی ادویه را با این عسل و روغن بادام تلخ نیز مثقال اضافه کنند واکر خواسته باشند که علاج
قوی باشد اضافه کنند با مقل و خیار شنبر قدری که خواهند **معجون زوفا** جهة نضج مواد محتبسه در سینه
مجرب مرحوم ابوی آمار رب سوس زوفای خشك پرسیاوشان از هریك ده مثقال فرد ما نا فلفل ان
هریك یکمثقال مغز بادام تلخ پنج مثقال الذریرا و ندکرد تخم انجره از هریك پنج مثقال عسل سه وزن ادویه کبر
وهر روز دو مثقال را با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هریك ده مثقال
حلبه تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشك فراسیون از هریك پنج مثقال در چهار
رطل اب بجوشانند تا ربع اید پس سه حصه کنند و یکحصه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند
وچون مطبوخ اخر شود باز بهمین دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر باین
دوا اقتصار نمایند اصل السوس خرد ل سرخ تخم ترب تخم شبت جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عنصلی
بنوشند وقی کنند و وقتی که معده خالی باشد **معجون ملوکی** مستعمل جهة قوة باه و اشتها و قوة
معده اجابت امجربت جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران
از هریك سه مثقال قاقله کبار از هریك یکمثقال الشنه دو مثقال مشك نیم مثقال قند کلاب از هریك
ده مثقال قند را در کلاب حل کرده عسل بقدر کفاف اضافه نموده ادویه را بعد از قوام بسرشند شربتی

یکمثقال

یکمثقال **معجون جلالی** مستعمل جهة زیاد کردن منی و قوة مجامعت و ضعف کرده و معده و اشتها مجربت
سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هریك دو مثقال انیسون تخم کرفس از هریك یکمثقال زیره کرمانی
مدبر مقلو مصطکی نعناع خشك عود نیم مثقال فلفل دو مثقال تا یکمثقال و شربتی دو درم نافع بود
و مجربت **معجون الصرع** مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا نقل میشود و بتجربه رسیده عاقرقرحا ده مثقال
صلابه نمایند و از منخل نازك بکذرانند و بعد از ان در هاون با سرکه کهنه ده مثقال و با عسل بسرشند
شربه دو درم با بیت درم اب کرم **معجون عقرب** جهة سنك کرده و مثانه عقرب سوخته جنطیانا سه
مثقال زنجبیل یکمثقال فلفل دو مثقال دار فلفل دو مثقال کاکنج پنج مثقال الجند نیم مثقال با بیت
مثقال عسل بسرشند بعد از ششماه بیالغ دانکی و بنا بالغ نیم دانك بدهند **معجون الزهر** مسمی بزباد
جهة قروح کرده و مثانه و مجاری بول و احتباس ان و حرقة البول فرمن بغایت مجربت و جهة امراض
رحم بیا نافع و مدر حیض و مسکن دردها اعضا تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا
قدر شربتی در اول علت یکمثقال با سه وقیه شیر الاغ و هفت درم ما العسل و در مزاج دیا کرم
با شربة بیه و رب غوره و در وسط علة دو درم اب برك بارتنك مطبوخ پنج درم ماء العسل هفت درم
و در اخر علة که چرك پاك شده باشد و خون باید یکمثقال و ربع با شربت مورد یا رب غوره
و امثال ان و جهة ادرار حیض با اب نخود منقوع و مانند ان ادویه مدر حیض کل ختمی تخم خطمی
و خیارین تخم خرفه و مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی شیرین دم الاخوین از هریك پنج مثقال طین قبرسی
با نزده مثقال طین ارمنی مغسول ده مثقال ودع محرق شاخ کاو کوهی سوخته سیب مروارید از هریك
یکمثقال و نیم عصاره لحیة التیس فطراسالیون زوفا خشك صعتر تخم کرفس انیسون از هریك چهار مثقال
صمغ الو نشاسته کثیرا حب القلت کهربای هندیت حب صنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام شیرین
مقشر از پوست ها مکه هفت مثقال سماق عوره خشك طین فارسی که کل شیراز نیز ریوند راوند مطبوخ
محلوب خشخاش سفید و سیاه بزر البنج از هریك سه مثقال حب الکاکنج چهل عدد افیون رب السوس از هریك
دو مثقال عسل کف کرفته سه وزن ادویه **معجون سینالیوس** جهة افسا صرع نافع است امکر دموی و صفراوی
در باب صرع قایم مقام این نمی توان بود سینالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هریك دو مثقال ایارج فیقرا
پنج مثقال فرد ما نا حلتیت زراوند مدحرج از هریك دو مثقال و نیم ادویه را کوفته با عسل و جند بیدستر
عسل بقوام اورند ادویه را با و بسرشند **معجون مقل** جهة بواسیر و اورام مقعد نافع است و بادها بشکند و خون
بواسیر باز دارد پوست هلیله کابلی پوست بلیله امله منقی تخم سپند سفید تخم کندنا تخم ریحان از هریك
پنج مثقال مقل را در اب کندنا حل نموده با عسل دو وزن بسرشند و در بعضی نسخه بی عسل است **معجون الکموف**

جهة تقویة معده و نفخ ریاح و رطوبات نافع است از یرة کرما صد مثقال که یک شبانروز در سرکه خیسانیده بود
باشد زنجبیل بیست مثقال فلفل ده مثقال برگ سداب خشک ده مثقال بوره ارمنی ده مثقال ادویه را
بیان صلایه باید کرد با عسل سه وزن ادویه سرشته مقدار شربة یک مثقال معجون جهة قطع خون
بواسیر مجرب است هلیله کابلی املج از هر یک ده مثقال بید کهربا صدف سوخته از هر یک پنج مثقال ناخ
کاو کوهی سوخته پنج مثقال تاج سفید نانخواه از هر یک دو مثقال مقل ازرق بیست مثقال مقل را
در آب حل کرده مجموع را با هفتاد و پنج مثقال عسل کف گرفته سرشته قدر شربة دو مثقال معجون اللؤلؤ جهة
تقویة اعضا و تفتیح اوعیه و تقویة اعصاب و زیادتی باه و تکثیر انعاظ و اعانت میکند منی را اعانة شدید
و اخراج منی میکند بلذة شدید و نضج منی میدهد مروارید ناسفته سنبلادر هر یک شش مثقال انیسون
بهمن ابیض از هر یک چهار مثقال کاکنج اصل اللبلاب از هر یک سه مثقال فقاح اذخر سعد کن ماهی از هر یک
دو مثقال سلیخه اسارون دارچینی مصطکی از هر یک یک مثقال و نیم صمغ یکمثقال کثیرا یکمثقال و نیم باد و وزن
ادویه عسل کف گرفته سرشته و در وقت خواب یکمثقال با آب گرم بنوشند معجون قطع الاجا که تالیف
حقیر است جهة انواع سده ما ساریقا و جگر و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سوء القنیه نافع است
و این معجون را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این در این باب دیده نشده دارچینی اصل الکبر از هر یک پنجمثقال
زعفران دوازده مثقال فوتنج از هر یک چهار مثقال سنبل الطیب شش مثقال انیسون چهار مثقال و تخم چهار مثقال
رب السوس عصاره الغافت جعده از هر یک سه مثقال مرهم افسنتین چهار مثقال دو عود بلسان چهار مثقال و اگر یافت نشود
بجای او زیت کهنه کنند و با عسل سرشته قدر شربة یکمثقال نافع باشد باذن الله تعالی معجون برود جهة باه مجرب است
تخم زردک تخم بیاز تخم ترب تخم ترتیزک تخم یونجه تودری سرخ و سفید لسان العصافیر شقاقل مغز جلغوزه فستق
شیرین زنجبیل بهمن سرخ و سفید دار فلفل خانیت طیب از هر یک پنج مثقال با سه وزن ادویه عسل
سرشته هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل آن شام تناول نمایند معجون حب القطن جلیل القدر عظیم النفع و از جالینوس است
اعاده شهوة باه میکند بعد از نومیدی و اوزار را امساک میکند و سده میکشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل
میکند و جهة حرقة البول نافع و سنگ گرده و مثانه را میراند و دشواری نفس و ربو را نافع است قدر شربة
دو مثقال و قوت تا سه سال باقی میماند لب حب القطن بیست مثقال دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره
از هر یک پنج مثقال شقاقل زنجبیل از هر یک ده مثقال دارشیشعان هفت مثقال قسط شیرین بنکتان مقل
مصطکی از هر یک چهار مثقال با سه وزن ادویه عسل سرشته معجون بیلا جهة تفتیت حصات تعاقب خوردن
بزرسمی بیاسه زجاج صاف سفید محرقه عقرب رماد نیم کلم بوته کلم وار که کرنبات رماد ارنب حجارة الاسفنج
رماد پوست تخم مرغ که جوجه از و بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ جوز وج از هر یک یکمثقال فطراسالیون دو وقیه

سکنجبین

مشکطرامشیع صمغ عربی تخم خطمی فلفل شیا از هر یک یک مثقال و نیم با عسل سرشته از یکمثقال تا سه مثقال با آب
طبیخ حلبه و نخود سیاه بنوشند و رماد الارنب است که خرگوش را ذبح کرده در ستد ظرفی خزفی کنانند یکل
حکمت گرفته و در تنور حمام یا تنوری که مدتی بکنار زند تا بسوزد معجون زاد ابن هبل جهة وجع الفواد و تقلب نفس که
از برودت باشد نافع است بیا مقوی معده است اکل سرخ فلفل زنجبیل دار فلفل زرباد و نطویل دارچینی اسارون
هر یک دو جزو مصطکی زرنباد فودنج انیسون از هر یک یک جزو جند بیدستر نیم جزو با یک وزن عسل و یکوزن
شیره کلقند سرشته و قدر شربة دو مثقال معجون افسنتین درد معده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد
بغایت نافع است انیسون پنج مثقال تخم کرفس پنج مثقال افسنتین هفت مثقال سلیخه ده مثقال جند بیدستر و
افیون ده مثقال عسل دو وزن معجون جهة ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمة بصر و تقویة باه سنبل الطیب
قرنفل دارچینی حب البلسان فلفل سفید دار فلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد تخم مورد زنجبیل
قرفه قاقله با لسویه عسل دو وزن ادویه الشربة الی مثقالین معجون دبید الورد معنی او آنست که مثل جمیع اجزا
اوورد است نافع است جهة انواع صداع بارد هر قسم که باشد منع صعود ابخره میکند و جهة دوی و طنین و ضعف
معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع و ظاهر آنها باشد و در درجه
اولی و قدر شربة از دو مثقال تا چهار مثقال سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون
قسط شیرین عصاره غافت بزر الکشوث فوتنج معقول بذر هندی یا بزر کرفس زراوند طویل حب البلسان قرنفل
وانه هیل عود از هر یک یک جزو و ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل سرشته دواء المسک
شیرین که دواء المسک حار نامند جهة خفقان و مرة السودا و ضعف دل و معده و بادها که در نان دابتنی باشد نافع
باشد و دروناک تحتانی نیکو گردانند زرنباد درونج از هر یک یک درم لولو کهربا ابریشم القرض غیر محرق یکدرم و نیم
بهمن ابیض و احمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار و قرنفل جند بیدستر اشنه از هر یک چهار دانگ
زنجبیل دار فلفل از هر یک دو دانگ مشک یکدانگ و نیم با سی مثقال عسل مصفا آتش ندیده سرشته دواء المسک
تلخ از قرابادین حنین جهة خفقان و ورم کلو و رطوبة معده نافع است سنبل قرنفل مثل مرهم ساذج هندی از هر یک
دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس از هر یک چهار درم صبر اسقوطری افسنتین از هر یک هشت درم ریوند چینی
شش درم جند بیدستر یکدرم و نصف مر را در آب حل کرده و با سه وزن عسل خام سرشته دواء المسک با
مقوی اعضاء رئیسه و موافق محروح المزاج جهة خفقان حار و ناصحین نافع است غنچه گل سرخ طباشیر کثیر خشک از تخم
مقشر گل گاو زبان کهربا مروارید ناسفته بسد صندل سفید تخم خرفه از هر یک پنج مثقال فوفل گل ارمنی
شسته از هر یک سه مثقال نشاسته دو مثقال مشک یکمثقال عنبر اشهب دو مثقال عرق بید مشک پنجاه مثقال
گلاب پنجاه مثقال بقوام آورده سرشته و اگر به شکل خواهند بعینه تبها اکتفا نمایند و حقیر دو مثقال آب

ورق طلا یکمثقال مروارید دو مثقال
دو وزن ادویه با آب سیب
و آب انار بقوام
مثقال

اضافه نموده واثرش را دیباقوی یافته **نوشدارو لؤلؤی** منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر
طاب ثراه که بکرات فتحیات او مکرر بتجربه شده بجهة تقویه اعضاء رئیسه وضعف معده وبدن ونقاهت
و بر انگیختن اشتها مفید است طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گل سرخ
از هریک سه مثقال یاقوت زرد راوند سارون سعد عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج سلیخه هندی
تیز تیز بزرتخم باد رنجبویه درونج هیل زرشک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا ونقره از هریک دو مثقال مشک
یکمثقال دو مثقال املج را جدا طبخ نموده از پرویزن بیرون کنند و با یکوزن ونیم ادویه شکر سفید و مثل آن
عسل کف گرفته دیر شند **نوشدارو** هندی که ساده گویند جهة تقویه معده وجگر بغایت نافع اکل سرخ
شش مثقال سعد پنجمثقال قرنفل مصطکی سنبل اسارون از هریک سه مثقال قرفه زرنب زعفران قاقله
تباشیر هیل جوزبوا از هریک دو مثقال مازوء هریکی شش مثقال اجزا یکرطل املج را در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث
بماند بعد از پرویزن بیرون کنند با یکرطل فانید سنجری بقوام اورده دیر شند قدر شربت از یکدرم تا یک
مثقال **معجون فلاسفه** ومادة الحیوه نامند نافع احمه امراض بارده مثل مفاصل و فالج
وضعف معده وجگر وتقویه دماغ وحفظ وفهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده ومثانه و تقطیر
البول و امراض مثانه و مقعد نافع است ادریسیم کرم وخشک و محرق اخلاط ومضر محرورین ومصلحش شیر تازه
وسکنجبین شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال و قوتش تا چهار سال باقیست فلفل دار فلفل زنجبیل و آمیخته
کنند بلیله املج حب صنوبر شیطرج هندی بیخ بابونه بالسویه باسه وزن عسل دیر شند ورازی پوست
نارنج اضافه کرده و شیخ خبث الحدید بجهة زوداید خفقان و بعضی بداونه مدحرج وخصیة الثعلب
بجهة نعوظ و تخم الجزر بجهة تصفیه منی و کتخدا مقشر بجهة هزال الکلیه و بسباسه وجوزبلسان و مویزه ازهر یک
یکتند هریک از اجزا عشره اصل اضافه نمایند **معجونی** که اشتها و خواهش کل خوردن وچیزهای بد را قطع
کند معروف بمعجون ایارج فیقرا ایارج فیقرا هلیلج کابلی و بلیله و املج و ملح نفطی کوفته بعسل دیر شند شربتش
از سه درم تا چهار درم بطبیخ فودنج **معجونی** که در منفعت مثل معجون فیقرا است و بغایت مجرب
ومعروف بمعجون جوزبندم هلیلج کابلی املج بلیلج جوز بندم مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه
بعسل دیر شند باشد از طعام و بعد از طعام میل نمایند بقید جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک شور
کرده بجوزبندم و جوزبندم اشنو و شاتره و اشنا نمایند و غبار اسحصر با یکباب مرغ بخیه **معجون** عود هندی
کرده خسته کوبیده بمیل از خط مرحوم ابویم پوست هلیله کابلی پوست بلیله املج مقشر تربد سفید زنجبیل
قنبیل بالسویه باسه وزن عسل دیر شند خوراکی سه مثقال **اطریفل صغیر** جهة استرخاء معده و بواسیر
و قوه دماغ نافع است پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله زرد هلیله سیاه املج منقی مساوی یکدیگر
١٥ ١٥ ١٥ ١٥

کوفته

کوفته بروغن بادام یا روغن گاو چرب نموده باسه وزن عسل دیر شند **اطریفل کبیر** جهة تقویه دماغ و قطع
ریاح بواسیر ونفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است املیله کابلی بلیله املج زرد اکبر
الجبلی از هریک شش درم شیطرج هندی نانخواه صعتر از هریک دو اوقیه سنبل حماما هیل وج اذخر
سه درم دارچینی دو درهم فلفل اسود وابیض نارمشک ملح هندی از هریک نیم اوقیه خبث الحدید
سه اوقیه خردل ایک اوقیه ونیم نوشادر نیم درهم بروغن بادام تر نموده باسه وزن ادویه عسل
دیر شند **اطریفل مقل** جهة بواسیر و اسهال بواسیر نافع است پوست هلیله زرد املج منقی
ده مثقال مقل سی مثقال در آب کنند تا حل شود و با شصت مثقال عسل بقوام اورده هلیله
و املج را با آن دیر شند **اطریفل مقل ملین** جهة بواسیر نافع است پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه
املج منقی افتیمون اسطوخودوس از هریک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال مقل سی مثقال ملوس
شیر سی مثقال مقل و فلوس را در آب حل کنند تا حل شود و با عسل بقوام اورند واد ویه را بروغن
بادام چرب نموده دیر شند واستعمال نمایند **اطریفل کشنیزی** جهة منع بخارات از دماغ و رفع سوداء
سوخته بعده و تقویه حواس نافع است اجزاء او اجزاء اطریفل صغیر است بعینه و کشنیز خشک مثل ...
اطریفل ماهان جهة برص و بهق و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند هلیله کابلی بیست مثقال
بلیله املج از هریک ده مثقال برنگ مقشر پنج مثقال شیطرج سعد زنجبیل از هریک سه مثقال ...
پنجمثقال اسطوخودوس از هریک یکمثقال غاریقون شش مثقال قسط سه مثقال کندر
مصطکی انیسون قرنفل هیل جوزبوا از هریک شش مثقال فلفل دار فلفل نارمشک از هریک چهار
مثقال قدر شربت از سه درم تا چهار درم **اطریفل زمانی** تالیف حقیر که مسمی باسم والد خود ساختم
مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و سدا و مشان جهة قطع نزلات مجرب و مانع صعود بخارات
بدماغ وجون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت ندارد وجهة اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی و قولنج
رحم بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقیست وقدر شربتش جهة اسهال اخلاط از چهار مثقال تا شش مثقال
وچون مداومت نمایند هر روز یکمثقال تا دو مثقال الموافق جمیع امزجه است هلیله زرد کابلی و سیاه
١٠ل ١٠ل ١٠ل ١٠ل
کل بنفشه محموده مشوی از هریک ده مثقال تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب نموده کتیرا خشک
٢٠ل ١٥ل ٢٠ل
از هریک بیست مثقال پوست بلیله املج مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هریک پنجمثقال صندل سفید کثیرا
١٢ ٣٠ل ٥ل ٥ل ٥ل ٥ل ٥ل
از هریک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته و بیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد
کل بنفشه ده مثقال جوشانیده صاف نموده با یکوزن و نیم شیره هلیله و یکوزن عسل کف گرفته بقوام
اورده دیر شند **اطریفل افتیمونی** جهة مواد سوداوی و تنقیه دماغ و مالیخولیا وجنون و امراض بارده

دمانا صحت وقدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال پوست هلیله کابلی املهٔ مقشر بلیله از هریک
ده مثقال تربد افتیمون سنا مکی از هریک پنج مثقال شیطرج بسفایج اسطوخودوس کل سرخ از
هریک [illegible] مثقال انیسون نمک هندی از هریک دو مثقال عسل سه وزن ادویه دبرشند اطریفل
المنقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه نافع جهت بهق و برص و جذام و
داء الفیل و غیره و امراض بلغمی و سوداوی هلیله کابلی بلیله امله افتیمون غاریقون صبر اسقوطری
ایارج فیقرا شاهتره از هریک دو درهم بسفایج سنا مکی از هریک هفت درهم تربد سفید پانزده درهم
حاشا سه درهم اسطوخودوس پنج درهم انیسون یکدرهم سقمونیای مشوی پنجدرهم با عسل معجون کنند
مقدار شربت پنج درهم تا پنج مثقال معجون شهریاران که مسهل است جهت برودت معده و جگر و رفع
سودا و علل قولنج زنجبیل قرنفل [illegible] صینی سلیخه سنبل جوز بوا هیل قاقله مصطکی حب البلسان
زعفران از هریک چهار درهم و نیم سقمونیا سه درهم تربد هشت درهم حب النیل هشت درهم شکر سلیمانی
مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل دبرشند قدر شربت از چهار درهم تا چهار مثقال و در بعضی نسخه
شبرم بجای حب النیل است و این نسخه او فوات معجون سفرجلی مسهل جهت امراض معده و ضعف معده که
از رطوبت باشد و جهت قی و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات
و قدر شربتش تا پنج مثقال است به شرین که پاک کرده باشند از پوست و تخم یک رطل در دو رطل مثلث بجوشانند
تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل بگذرانند و یک رطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه را داخل
نمایند زنجبیل دار فلفل دارچینی از هریک دو مثقال هیل قاقله کبار زعفران از هریک سه مثقال مصطکی
پنجدرهم سقمونیا ده درهم تربد بروغن بادام چرب کرده سی درهم بعضی پنج مثقال تا هفت مثقال لباب کرم
و در نسخه دیگر زنجبیل و دار فلفل چهار درهم است معجون برناشه جهت قولنج صعب و تنقیه معده و امعا
و مسهل قویست و مجربست هیل قرنفل ساذج فلفل دار فلفل زنجبیل زرنباد کابلی مقشر قرنفل از هریک یکمثقال
امله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هریک نیم مثقال تربد سفید محمود از هریک ده مثقال
عسل سه وزن ادویه شربتی از یکمثقال تا یکمثقال و نیم معجون مسهل از تالیف حقیر جهت امراض حاره و مواد
سوداوی و صفراوی نضج قدر شربتش تا پنج مثقال و جهت قولنج ریحی نافع است سنا مکی گل بنفشه از هریک سی
مثقال گل سرخ نصف گل از هریک پنج مثقال مغز تخم کافنه بیست مثقال خیارشنبه محموده مشوی دب السوس
از هریک پنج مثقال هلیله سیاه پوست هلیله کابلی روغن بادام از هریک بیست مثقال عسل دو وزن ادویه
با آبی که در آن سنا ده مثقال و گل سرخ و بنفشه هلیله سیاه ده مثقال پوست هلیله کابلی بیست مثقال
جوشانیده باشند بقوام آورده دبرشند معجون مسهل که جهت کرم معده و حب القرع مجربست سرخس ابیض

کابلی

کابلی مقشر از هریک یکدرهم تربد مقل از هرکدام دو درهم ادویه را کوفته و بیخته با عسل دبرشند و مجموع
او یکشربت و باید که قبل از تناول این دوا بیست شیر تازه دوشیده بخورد و قدر دوا [illegible]
دوا جبه دو و پرهیز کند معجون سورنجان جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ مورد تیما
ابیض هفت مثقال بوزیدان دو مثقال فتر اصابع هرمس دو مثقال اصل الکبر کمون شیطرج از هریک
دو مثقال هلیله اصفر هفت مثقال تخم کرفس یکمثقال و نیم رازیانج یکمثقال و نیم فلفل ابیض صعتر
ملح هندی دوقا الحنا بذر البنج از هریک یکمثقال و نیم سمسم مقشر ده مثقال تربد ابیض سه مثقال زنجبیل
سه مثقال محموده سه مثقال عسل کف گرفته مثل ادویه قدر شربت پنج مثقال لباب کرم و اکر مداومت کنند
دو مثقال و نیم کافیست معجون نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ جهت قولنج و امراض دماغ که از سودا باشد
نافع است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه املهٔ مقشر از هریک ده مثقال تربد سفید هفت
مثقال غاریقون بسفایج از هریک پنج مثقال اسطوخودوس ده مثقال محموده مشوی سه مثقال گل سرخ
رب سوس مصطکی سفید از هریک پنج مثقال عسل کف گرفته سه برابر ادویه و شربت دو مثقال تا سه مثقال
نسخهٔ دیگر از هرمس اصغر است و حنین گوید از جالینوس گرفته از لکرم و قوتش تا یکسال باقیست جهت زحیر و درد
معده و شقاق و مالیخولیا و جنون نافع است هلیله سیاه بلیله از هریک ده مثقال افتیمون تربد اسطوخودوس
بسفایج از هریک پنج مثقال غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هریک یکمثقال گل سرخ زند
باد زوج حضض مکی دم الاخوین از هریک نیم مثقال و شیخ الرئیس طباشیر را اضافه نموده و بعضی کبابه
و بهمن و هلیلهٔ کابلی از هریک سه مثقال اضافه کرده اند با سه وزن عسل دبرشند معجون
شیرکه سمرقندی ذکر کرده جهت حار و بارده و رمد و زکام و نزله و درد سینه نافع و مضر معده سرد
و جهت دیگر گشتن او مصلحش استعمال او با آب رازیانه و خطمی و ثبت و کاوزبان است و قوتش تا دو سال
باقیست و قدر شربتش از پنج مثقال تا هفت مثقال فلوس خیار شنبر با صد مثقال عسل بقوام آورند
بنفشه و نیلوفر از هریک بیست مثقال سقمونیا پانزده مثقال رب السوس دوازده مثقال ملح هندی
هفت مثقال و نیم انیسون مصطکی رازیانه از هرکدام پنج مثقال ادویه را با سی مثقال روغن بادام چرب نموده
دبرشند معجون فارانی از تالیف حقیر جهت قطع مواد افیون بغایت مجرب و در دفع استرخا و فالج و امراض
بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع است فارانی که کجوله نامند در شیر جوشانیده پوست
جدا کنند بجوهار بزه مورده بعد از آن نرم ساییده نایند گل گاوزبان هیل زرنباد عود هندی اسطوخودوس
قرنفل کتیرا نارجیل شقاقل صندل سفید امله مقشر هلیله سیاه عسل سه وزن ادویه یکمثقال تا دو مثقال
مداومت نماید معجون مسهل منقولست از تذکره و تصریف مسهل جمیع اخلاط حار و محترق و مواد و جذام و ماده

حمیات و عطش انبم رطلا الوی بخارا و مثلان تمر هندی و هریلنا زعناب و سپستان و مویز منقی جمیعا بمثقال هلیله زرد تخم کشوث افسنتین بنفشه از هریک پانزده مثقال الکل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خیارزی و رازیانه و صندل زرد از هریک چهار مثقال در اب پخته صاف نموده ... مثقال ترنجبین و یکوزن اد و یه شکر بقوام اورند و طباشیر و کثیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته از هریک پنج مثقال اضافه کنند و اکر خواهند در اسهال قوی تر شود ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند قدر شربتش تا هفت مثقال معجون منقول از ارشاد و تذکره جهة قطع اخلاط بارده و فضلات بلغیه و جهة ادرار فرمون حیض نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو کرداند و کفته اند که جهة برص مجربست و تا سه روز پی هم تا پنج درهم استعمال نمایند و قطع کنند پس سه روز دیکر عود کنند و وقت ابتدا استعمال او وجوبست که قمر شروع در نقصان کند هلیله کابلی بلیلج املج افتیمون دو ... از هریک پنج مثقال قرفه دار فلفل از هریک چهار مثقال جوز بوا عاقرقرحا شیطرج از هریک د و مثقال با عسل سرشند **فلونیا رومی** منافعش مثل فلونیا فارسی است لکن نفعش استاد در قولنج و عسر بول و سنک کرده و مثانه و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دندان و دندان و اسهال و ضعف جکر و ابن اخوان ابیس و هرو ... هند و مکر انکه اکثار در ... حلو ... نمایند و تا حاجت نباشد استعمال نمایند اجزاو او بعینه اجزاء فلونیا فارسی است ان زیادتی سلیخه و ساذج هندی و دوغن لبان **فلونیا فارسی** جهة قطع خون و تقویه اعضا و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف معده و تقویه باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و قدر شربة تا یکدرهم فلفل ابیض بذر البنج از هریک بیست و پنج درهم افیون طین مختوم فوه تخم کرفس جوز بوا سنبل اسارون ناخواه را وند چینی سنبل قسط بادام تلخ از هریک پانزده درهم مغز تخم خوبزه پنجدرهم اشق سه درهم با عسل ... سرشند و در بعضی نسخه زعفران پنجدرهم مصطکی عاقرقرحا فرفیون از هریک د و درهم زرنباد درونج لؤلؤ مسک از هریک نیم درهم کافور یکدانک و نیم و در بعضی نسخه جند بید ستر مرجان کهربا ابریشم از هریک یکدرهم **برشعثا** ابی برکات منقول از خط استاد ابوی مرحوم حکیم محمد باقر و کوید بهتر از همه برشعثا بزر البنج فلفل سفید از هریک بیست درهم افیون ده درهم زعفران پنجدرهم عاقرقرحا عود سنبل الطیب سلیخه زرنباد بهمن سرخ و سفید از هریک دو درهم عود بلسان چهار درهم جند بید ستر دو مثقال خشخاش فرفیون نیم مثقال روغن بلسان پنج مثقال اکر نباشد بدل روغن زیتون کنند **فلونیا خا** که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب نموده و در جمیع امزجه موافقست بزر البنج فلفل زعفران مصطکی جدوار عنبر مشک

ینب

یشب مروارید ورق طلا یاقوت کبد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید درونج بادرنجبویه کنند و اکر تنکی پوست بیرون پسته مکیده و مثقال کهربا و ورق نقره زرنباد درونج بسباسه مکی واحد چهار مثقال عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس ... اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی غاریقون دار فلفل سلیخه حماما فوطراسالیون مرمکی میعه شاهی مکسه مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز نارجیل مکی پنج مثقال مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مکیده مثقال افیون صد مثقال عسل سه وزن ادویه **فلونیا مجرب** قریب الاعتدال و موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده او مسمی بحافظ الارواح نموده بزر البنج فلفل سفید افیون زعفران کشنیز خشک صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب کل سرخ خشخاش چلغوزه نارجیل زرنباد درونج کل کاوزبان **بسباسه** عود قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر املج پرورده دار فلفل سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست پسته ورق نقره مثل بهمن سرخ و سفید درونج تخم بادرنجبویه بوزیدان عسل سه وزن ادویه جهة بعضی از ادویه اضافه ... شده کهربا مروارید یاقوت لعل بید مرجان عقیق ورق طلا عنبر اشهب **فلونیا محمودی** افیون ٢ فلفل ٢ سنبل الطیب ٢ اسارون ٢ تخم کرفس ٢ کبابه ٢ زعفران ٢ کل سرخ ٢ مثل نیم عنبر یکمثقال ورق طلا پنجاه عدد و نقره صد عدد هیل دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هریک د و مثقال **برشعثا** **ابی برکات** که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی میفرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و تجربه نموده بهترین نسخست جهة رفع سموم حیوانات و نباتی و جهة سدر و دوار و ظلمه بصر و اواز کوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و زکاء قلب و قوه حفظ و رفع نسیان و کثرت بلغم و صفاء صوت و جهة سهر شب و شب سهری و از جهة قولنج و پیچش و برودت معده و جکر و کشودن سده جکر و تقویه ان بر طبخ خون و نافعست جهة ربو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بد و تقویه جماع و زیاده میکند حرارت را و زایل میکند کسل و نشاط و تمطی و استرخا و انواع اعیا و جهة سنک کرده و مثانه و ادرار بول نافع و ریک مجتمع را میخرد میراند و جهة دفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و قلب و هضم دیر شدن غذا نافع و قدر شربة او غایتش یکمثقال و اقلش یکدانک صاحب مقالات حاذق ذی باب کرم بیاشامد وقت خواب بنوشد و در زمان بارد پانزده روز و در زمان حار سه روز یکبار با ب کرم و روغن بادام شیرین و نبات و صاحب ... نمایند در مزاج خشک و سعوط او صداع بارد مقدار

حب باب مرزنجوش کنند و بدستور صاحب القوه و در امراض حلق حبه بدهان گرفته ابتلاع
نمایند و در سرفهٔ کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهة ضیق النفس و ربو باب
زیره و اصل السوس و در وجع فواد و مثانات رطبه و اگر متعذر باشد بطبیخ زیره و جهة سپرز باب
الاصول و جهة مبطون بماء الاس هرگاه ضبط شکم خود نتواند کرد و جهة درد تهیگاه بابی که گرم باشد
در افتابه نتابند و در زمستان بجلاب نیمگرم و جهة بهاء بالرز و هرگاه با او وجع فواد باشد باب
و جهة تب مرکبه بمطبوخ افیتمون و جهة زحیر باب بزر قطونا و باب نیمگرم و جهة حصات با اب
یا اب ورق ترب و جهة بیماری که خواب نکند بطبیخ خشخاش و جهة بواسیر بماء الکراث و جهة ثقل
لسان حب باب سماق و جهة عرق سب باب کاسنی و جهة جماع باب حمص مطبوخ و جهة نقرس حبه هر روز
فرو برد و جهة زنیکه زاید و نفاس قطع نشود باب حلبه و جهة هم باب حرمل و جهة کسی که افیون
خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهة کسی که کافور خورده باشد بطبیخ عود بماء الورد و جهة گزیدن
عقرب بعسل و جهة گزیدن افاعی حبه هر روز و هر چند قی کند باز بنوشد تا قی ساکن گردد و علامت
درین انست که مار گزیده وقتیکه پاک شود از سم خوابش میبرد و همچنین در هر سم قتالی و جهة
مادهٔ که در گرده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله و زبد و جهة رفع زیادتی خون حیض باب سماق و جهة
احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهة قولنج بطبیخ اصل السوس نافع است **شقتران**
دارفلفل دارچینی حنطیا یا سلیخه جند بید ستر از هر یک چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند
طویل از هر یک ده درهم افیون پانزده مثقال و یکدانگ و نیم زعفران بیست درهم افیون تخم کرفس و بزر البنج
از هر کدام پانزده مثقال فلفل سیاه بیست و دو مثقال و نیم قسط فو اسارون از هر یک ده مثقال و نیم
زنجبیل فودنج خشک از هر یک هفت مثقال روغن بلسان یا روغن گل سرخ زیتی ده مثقال عسل
بقدر کفایه **نسخهٔ دیگر** که از ظهیر الدین نقل شده و مکرر بتجربهٔ حقیر رسیده او در اکثر خواص
انه شرودیطوس است و جهة تب ربع مکرر بتجربه رسیده اسمیه سایله کما ذریوس مصطکی زعفران
حرف حنطیانا ۲ مکد طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بید ستر غاریقون مکد ۳ مثقال
اقاقیا هیوفاریقون فطراسالیون مکد ۲ قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیة التیس مکد ۵
زراوند طویل دیونجینی اسارون حماما حجر روغن بلسان مکد ۳ و نیم بدل روغن بلسان زیت
العتیق است و چندان او را دو وزن عسل بسرشند **تریاق بره** انا املاه ظهیر الدین عماد الاحدی از
شاگرد ابی برکات که مرهون نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه
بزر البنج افیون زعفران فرفیون سنبل الطیب قرقها عسل دو وزن اینها فیه و نعیما زشنام استعمال

باب الورد و دخل خمر و جهة درد پهلو بشراب الاصول و جهة درد جگر باب و عسل هرگاه از مادهٔ بارده باشد و اگر از سده باشد صح

در الدفعتر اینجا وبه را اضافه کرده و ضعفش را زیاده باغه نوشته اند متناصمن نموده عنبر اشهب یاقوت احمر فادزهر بزری ورق طلا و ورق نقره

و منافع ان و طریق استعمال او در هر علتی بموجبیست که در نسخهٔ شفا مذکور شد و در بعضی نسخه فلفل
مختصر و سفیدات و درین صورت مایل به برودت میشود و با فلفل مایل بحرارت کما لایخفی **مخلص
اکبر** که بیونانی سوطیرا گویند و بالفعل بخلصه نامند جهة درد سر کهنه و نقرس و صرع و سوار و
فالج و تبها که با نوبه و سرما باشد و بحوحهٔ صوت و درد چشم که از رطوبت باشد سعوط نمایند و
واکتحال کنند جهة درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو و شراسیف و جگر و احتباس بول
مثانه نافع و جهة نزله با ماء العسل بنوشند و دفع کردن خون باب بارتنگ یا اب عصا الراعی و درد معده
و ریاح غلیظه با ابی که در وی تخم رازیانه جوشانیده باشند و درد ها صعب روده و ورم ان و بدی فکر
و توحش سوداوی و رعشه و درد سپرز بدستور و طلاء او بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب
و حقنه بقدر نیم درهم باب طبیخ حلبه جهة درد شکم که از برودت باشد مفید است و انچه از اوزان
بر حی نوشته شده موافق مجربات ابوی رحمة الله امر سلیخه فقاح اذخر از هر یک ثلث و نیم جند بید
فطراسالیون از هر یک ۱۵ ال و در بعضی نسخ ۱۲ ال تخم کرفس و دوقیه سیاالیوس یکمثقال قسط المر دارچینی
اقراص اذرمعو میعه سایله اسارون از هر یک شش مثقال فلفل ابیض دوازده مثقال دار فلفل چهار
مثقال زعفران حماما از هر یک چهار مثقال قدر شربه تا یکدرهم و در بعضی نسخها افیون ده مثقال
دارفلفل چهار مثقال و در بعضی نسخه هفت مثقالست **قرص اذرومعی** در امراض مذکورات
و رازی بقدر شش مثقال ترتیب داده بی اختلاف ادویه و اوزان قسط المر تا بخواه فلفل سفید قرنفل
مکد ۲ دانق نوع دارچینی مصطکی زعفران مکد چهار دانگ سنبل الطیب سادج مکد یکمثقال مرصافی ۲
دانق حماما دارشیشعان قصب الذریره مکد ۲ دانق با شراب قائم مقام او بسرشند **معجون ربع** از
مجربات [illegible] الدین محمود که فرموده که چون روز نوبه دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم مثقال تناول نماید
البته در سه نوبه قطع مینماید و مشتمل است اجیل لؤلؤ جند حلتیت قرنفل دارچینی شونیز مرصافی میعه سایله
از هر یک سه درهم افیون سداب فلفل از هر یک یکدرهم با عسل بوزن جمیع بسرشند **معجون ربع** دیگر
منقول از محمد زکریا رازی و او نیز فرموده که زیاده سه چهار نوبه احتیاج نمی افتد و قدر شربت بدستور
معجون سابق است تریاق کهنه هفت درهم زعفران قنه مر از هر یک چهار درهم سلیخه حلتیت از هر یک دو درهم
میعه جند سنبل از هر یک هفت درهم قسط سه درهم عسل بوزن جمیع بسرشند **نسخهٔ دیگر** از مجربات
ابو بیم ره که در قطع تب ربع معدیکا و وقت استعمال و قدر شربت بدستور معجون سابق اسارون کندر مر مکی
جند بید ستر میعه سایله بزر البنج افیون بالسویه بعسل کف گرفته مثل جمیع بسرشند **للربو البلغمی** مجرب
ایضا از مجربات ابو بیم ره کوکنار بقدر مزاج و عادت عرکبی پاده دانه فلفل کوبیده جوشانیده بنوشند ایضا

افیون ده مثقال
۱۵ ال صح

للربع بادام تلخ فلفل شب دریکمن اب خیسانیده علی الصباح چندان بجوشانند که بیک پیاله
بیاید و هر روز یک پیاله را بخورد که مجربست **معجون** اعظم که اسود نیز خوانند و در کامل الصناعه
مسمی بکبیر دیت جهة زحیر و اسهال مزمن بغایت نافعست اجند بید ستر افیون میعه سایله بزر البنج
مرصافی اسارون زعفران کنند و ناخواه بالسویه بعسل بسرشند و در نسخه کامل جلنار طین ارمنی
تخم کرفس سلیخه اضافه است **معجون** قابض قبض النون جهة اسهال بواسیر مجربست تخم حماض ۳ تخم مورد ۳
بلیله مجموع را بو دهند املج ۳ مثقال هلیله سیاه انجبار ۳ خبث الحدید مدبر ۲۴ باریک بکوبند و با عسل
بالمناصفه دو وزن ادویه بسرشند و شربتی دو مثقال **اطفا معاجین** با هنید در استعمال
شرطست که اغذیه نیز موافق باشد الجمله معجون لبوب از اسرار الاطبا تالیف شمس الدین
ابن هلال اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغست و رنگ رخسار را نیکو کند و مداومت
کننده قبل از جماع و بعد از ان ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی قدر شربتش
از دو مثقال تا سه مثقال و حقیر بجهة معتادین افیون زعفران پنیرمایه شترا عرابی افیون بزر
البنج سقنقور ماهی روبیان کوده و بغایت موافق گشته قدر شربت از افیون دار او نیم مثقال تا یک مثقال
شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید دوج تودری سرخ و سفید لسان العصافیر
از هر یک سه درهم سره سقنقور سه درهم حب بلبان حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار تخم کزر تخم پیاز تخم شلغم تخم بوینجه خشخاش سفید خسک دانه که قرطم است تخم ترتیزک تخم کزر
[illegible] و انده و توات تخم شبت تخم هلیون خسک مربی از هر یک دو درهم نارجیل مغز بادام مغز حبه
مغز حب الصنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز [illegible] پنبه کنجد سفید مقشر هفت درهم دارچینی قرنفل
سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه سعد قرفه دار فلفل جوز بوا ماده مثل هو و عنبر اشهب زعفران
از هر کدام یک مثقال مشک یک دانک و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج از هر یک
دو درهم با عسل بسرشند مجربست و ازموده است **معجون چوب چینی** از نسخه مرحوم حکیم عماد الدین
محمود جهة تقویة معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضا و تقویة باه و فربهی بدن
و غیره بیخ چینی پنجاه مثقال مروارید دو مثقال قسط دو مثقال ریوند افتیمون سنبل از هر کدام سه مثقال
هیل مصطکی عود قماری پنیرمایه شترا عرابی اسارون سه مثقال املج تبریز ده ده مثقال گل مختوم
سه مثقال صدف سفید سه مثقال سرخ دو مثقال سمکه صیدا ماهی و بیا از هر یک سه مثقال دارچینی
قرنفل زنجبیل از هر کدام دو مثقال جوز بوا سه دو مثقال درونج زرنباد از هر کدام سه مثقال خصیة
الثعلب پنج مثقال تخم جزر تخم شلغم تخم ترب تخم بوینجه بهمن سرخ و سفید خسک مربی از هر کدام سه مثقال

تعریف نسبت بهر مزاجی در ادویه
ان لابدست و اینجا نیست که
در هر مزاجی معجون مذکور
موثر باشد
صح

بوزیدان

خیارین مغز تخم کدو رب سوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم رازیانه گل سرخ زعفران بالعاب بزرقطونا قرص سازند
و قدر شربة یک مثقال **قرص ریوند** جهة تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم جگر و ورم سپرز و ضربتی که
واقع شود بجگر و سپرز ریوند چینی شش درهم فوه عیدان بلبان للک منقی تخم کرفس افسنتین عصاره
غافت از هر یک یک درهم باب قرص سازند استعمال نمایند **قرص غافت** مجربست جهة شطر الغب و تبهای
کهنه گل سرخ پنج درهم سنبل الطیب دو درهم طباشیر دو درهم عصاره غافت ۶ درهم باب قرص
سازند قدر دو درهم **قرص الکبد** جهة اسهال دموی و قذف خون نافعست شبت ده درهم کندر اقاقیا دو درهم
صمغ عربی یک درهم دارچینی نیم درهم با سفیده تخم مرغ بقدر دو درهم قرص سازند **قرص** طباشیر الکوید جالینوس مجربست
بیخ سوس نیم اساع ۴ درهم فلفل ابیض سنبل اشق از هر یک دو درهم اشق را در سرکه خیسانیده بقدر یک مثقال
قرص سازند **قرص کافور** جهة تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان گل سرخ ۴ درهم طباشیر صمغ عربی کثیرا هر یک
تخم کدو تخم خیار تخم خرفه اصل السوس یک درهم نشاسته ۲ درهم زعفران یک درهم کافور نیم درهم بلعاب
بزرقطونا بقدر درهمی قرص سازند با اب انار مزوج استعمال نمایند **قرص مثلث** جهة صداع حار و اورام حاره
[illegible] نافعست امرصافی افیون لادن کافور از هر یک پنج درهم کندر [illegible] املکل ارمنی ده درهم
فرفیون [illegible] و دو درهم بگلاب اقراص مثلثه سازند با سرکه حل نمایند به پیشانی طلا نمایند **قرص شیث معمول**
زعفران افیون مرصافی بزر البنج پنج لفاح بالسویه باب کاهو قرصها مثلث سازند که مشابه قرصهای [illegible]
بنا و با سرکه و اب کشنیز و امثال ان با اورام حار و صداع حار طلا نمایند و در صداع بارد باب حنا و [illegible]
و مرزنجوش و امثال ان **قرص** جهة تب دق منقول از شیخ رئیس طباشیر ۴ درهم گل سرخ ۴ درهم گل ارمنی دو درهم
تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا ۲ درهم بقدر دو درهم قرص سازند و این قدر شربتست **قرص** جهة اسهال دموی
از تالیف والد مرحوم گل سرخ تخم حماض از هر یک پنج درهم صمغ عربی نشاسته طباشیر ۲ بلعاب بزرقطونا قرص
سازند و قدر شربة یک مثقال **قرص گل صغیر معمول** ابو [illegible] جهة درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجربست
گل سرخ دو جزو سنبل الطیب رب السوس از هر یک یک جزو قرص سازند قدر شربة یک مثقال **القرص للدق**
از مرحوم ابوی جهة تب دق و تب مطبقه و محرقه و اسهال صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت ازموده است
تخم بارتنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گل سرخ مغز تخم کدو و خیارین تخم خرفه مغز تخم
مغز تخم هندوانه رب سوس بالعاب بزرقطونا قرص سازند **قرص ایضا** جهة بول الدم و قروح کلیه و مثانه مغز
تخم خیار و تخم خربزه خشخاش کثیرا اکل [illegible] شادنج مغسول و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول [illegible]
صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج مقدار شربة دو درهم **قرص ایضا** جهة امراض مذکوره
و سکنگبین(؟) کثیرا مغز تخم خیار خربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس بزر البنج افیون گل ارمنی

عصارهٔ لحیة التیس خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربتش دو درم بنادق البزور جهة درد کرده
ومثانه تخم خربزه تخم خیار تخم کدو شیرین بزر البنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب سوس خشخاش
ابیض انزروت دو درم بلعاب بزرقطونا حب بقدر فندق سازند قرص زرشک منقول از قانون
مجرب جهة سده جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهة تبها و امراض معده حاره بسیار نافع است زرشک
بیدانه رب السوس گل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی مکدرم مصطکی سنبل الطیب
عصارهٔ الغافت یکدرم قوة الصبغ ریوند زعفران مکدانگ تجبین ترنجبین را باب حل کرده قرص سازند
و اگر ریوند دو مثقال باشد اجود خواهد بود قرص کاکنج جهة حرقة البول تخم خیار و حب کاکنج مغز بادام
شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی صمغ عربی دم الاخوین کندر مکدا تخم کرفس افیون م قرص کنند از یک درهم
تا یکمثقال و زیاده از آن قدر شربت با شراب بنفشه و قوتش تا دو سال باقی است قرص للفواق کنندهٔ راس
بابس فودنج ورق سداب بزر النمام صعتر نانخواه م و نیم شربتش یکمثقال بطبیخ زیره قرص لینا
طین الختم کاهو تخم خرفه انزروت ده درم کشنیز خشک ده درم گل سرخ جلنار انزروت درهم گل ارمنی و دو درم
کافور نیم درهم بآب انار ترش بنوشند و قدر شربت دو مثقال قرص برلا در دار الحیض مصطفا درم
درم ورق سداب فودنج مشکطرامشیع فوه حلتیت سکبینج جاوشیر فنط سنبل انزروت دو درم
بآب سداب قرص نمایند و قدر شربت یکمثقال قرص الورد المسهل للصفرا مطفی للحمیات گل سرخ تخم خیار
تخم کدو رب السوس سقمونیا م کافور ربع درهم بآب خرفه قرص کنند شربتش یکمثقال تا یکمثقال و شکر
قرص ورد نوع دیگر جهة درد معده و ورم معده گل سرخ سنبل رب السوس اکلیل الملک بابونج
اذخر مصطکی کهربا شربتش یکمثقال بطبیخ انیسون جهة درد معده و با ربّ عنب الثعلب جهة ورم
معده قرص الخشخاش جهة قروح سینه و شش و نفث الدم و درد سینه و زکام گل سرخ صمغ کثیرا رب السوس
خشخاش ابیض و اسود طباشیر زعفران بقدر یکمثقال قرص سازند و با شربت خشخاش بنوشند
قرص محرور از ملا مرحوم حکیم محمد باقر جهة حمیات و عطش و التهاب معده ... انزروت
صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز خشک گل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو ... زرشک
نشاسته کثیرا بزر البنج انزروت خشخاش سفید بزر قطونا را در آب عناب بلکه صاف کنند با
قرص مالوف طبعی که مستعمل باشد از شربت قرص کافور قرص کافور رازی جهة علل جگر و گفته
که انفع اقراص است جهة علل جگر و حمیات و معمول حقیر طباشیر گل سرخ تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم
خرفه صندل سفید کافور مکدرم کافور نیم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و اگر مجموعه که اکثر بزر البنج
داخل نمایند جهة تبرید جگر و تطفیه حرارت عجیب خواهد بود قرص سرطان جهة مسلولین طین ارمنی

طین مختوم

طین مختوم طین رومی نشاسته گل سرخ انزروت ده درم سرطان محرقه ده درم کثیرا طباشیر مغسول
انزروت یکدرم ربّه ابجبا بدل کنند یا شاخ کاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است خشخاش سفید
و سیاه زعفران بزر اضافه نموده رب السوس انزروت دو درم بآب لسان الحمل قرص سازند بقدر دو درهم
و با شربت انار شیرین بیاشامند قرص کاکنبه جهة تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر مرکبه گل
سرخ ده درم عصاره غافت عصارهٔ افسنتین انزروت سه درم مصطکی دو درم و نیم سنبل اسارون
عود اذخر مکدرم یکدرم شربتش دو درم بماء البزور و ترنجبین قرص کهربا از جهة نفث الدم جهة
خون از هر موضعی که باشد مجرب و انچه بنظر رسیده مرکب شده با اضافه موادیکه خشخاش سفید
و سیاه و گل مختوم گل قبرسی موافق کامل کهربا تخم خرفه تخم حماض شاخ کاو کوهی سوخته پوست
سوخته تخم مرغ گل ارمنی صمغ بوداده تخم کشنیز جلغوزه مکدرم و دم محرق جلنار بزر البنج لك مقشر
طباشیر کثیرا نشاسته مصطکی بوده زعفران افیون یکدرم سک سه درم شربتش یکمثقال با ربّ
نفث الدم و با شراب خشخاش جهة قروح امعا قرص شادنج بهتر از اقراص کهربا و قاطع خون جمیع اعضا و
قروح و رافع بقایا است از جهة تبهای مرکبه و اسهال دموی مجرب کشنیز بوداده خشخاش سفید مرتب مثقال
کهربا مرجان تخم خرفه انزروت یکمثقال طین مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ کاو کوهی سوخته پوست
تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی انزروت مثقال ودع سوخته بزر البنج شادنج مغسول انزروت دو مثقال
قدر شربتش یکمثقال است او بدل شادنج مقنا طیس محرق مغسول است قرص شادنج انفع است جهة ت و ق
و سل و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و اسهال مراری و ذوبانی و تبهای گرم دموی و سرفه حاد مجرب است
تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته گل سرخ طباشیر طین ارمنی مغسول طین رومی طین شرابی
مکدرم مثقال سرطان سوخته مثقال کثیرا رب السوس صمغ عربی شادنج مغسول ابجبا شاخ کاو کوهی
سوخته مکدرم سه مثقال بزر البنج افیون زعفران مکدرم یکمثقال با لعاب بزرقطونا قرص کنند قدر شربت
تا یکمثقال قرص زرشک منقول از نسخه حکیم محمد باقر مرحوم جهة استسقا و بتجربه رسیده زرشک بیدانه
رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصارهٔ غافت سنبل الطیب و نانخواه عصارهٔ
افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین آب
قرص گلنار جهة اسهال مراری رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی عفص خرنوب نبطی کزمازج
ساوی افیون صمغ عربی مکدرم جزو تا دو درم قرص سازند قرص کهربا جهة حمی لثقه و تبهای مرکبه و تبهای
کهنه مجرب است گل سرخ رب السوس شاهتره سنبل الطیب مصطکی کهربا انیسون قرص سازند قرص جهة تبهای
مزمنه گل سرخ مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافت عصارهٔ افسنتین طباشیر

شربتی تا دو درم با کلقند وطبیخ رازیانه قرص للاستسقاء الحار منقول از مختار مجرب تخمینا
زرشک یا زرشک ده مثقال کل یرخ ده درم تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس و مصطکی و لک مغسول
و ریوند از هر یک یکدرم سنبل الطیب نیم درم بقدر یکمثقال قرص سازند با چهل درم ابکاسنی
و بیست درم اب عنب الثعلب و ده درم سکنجبین و ده درم مغز خیار شنبر استعمال نمایند قرص
مسهل از تالیف حقیر و در امراض حاده و تبهای کرم و مرکبه و دفع قولنج ثقلی بغایت نافع و سریع العمل و بی فایده
و بهترین اقسام قرصهای مسهله است بنفشه مغز تخم کدو و تخم خیار نیلوفر مغز تخم هندوانه تخم خرفه طباشیر
کتیرا کشنیز ده مثقال افیون هر یک یکمثقال حب الملوک پاک کرده مشوی بطریق حکماء هند که
مذکور است یکمثقال با لعاب … قرص سازند از نیم مثقال تا یکمثقال با شیرها و ابهای مناسب استعمال نمایند
واکر حب الملوک را باکثیرا و افیون و مصطکی ساییده دو سه روز در اب لیمو بخیسانند بهتر از تنقیه
است قرص مروارید از تالیف حقیر جهت تب دایمی و بواسیر و دق و اسهال نافع است و بغایت مجرب
طباشیر کل یرخ کل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید تخم خرفه مروارید کهربا عصا الحیة البقر
تخم بارتنگ با اب مورد سرشته قرص سازند و یک مثقال و نیم را با شربت خشخاش و در بعضی مزاج
با شیر الاغ باید داد و در بعضی مواد سرطان محرق اضافه باید نمود و بجهت تسدید کافور و زعفران
اضافه کنند قرص … معمول الاطباء جهت امراض حاره که با یبوست طبع باشد کل یرخ بنفشه رب السوس
کتیرا مصطکی محموده مشوی تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خرفه با اب ترنجبین قرص سازند قرص قابض
از تالیف حقیر جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر عضوی و سرفه رطوبی و سحج و بواسیر
بغایت مجرب طباشیر نشاسته صمغ عربی کلنار کل یرخ کثیرا زعفران افیون تخم مورد الجبال کافور کوکنار
سوخته کل ارمنی خرنوب نبطی ابدکنار مازو تخم حماض دم الاخوین با اب بارتنگ قرص سازند بعد …
درم موضعی با ادویه موافقه مرض بخورند قرص طحال از تالیف ابوی جهت ورم سپرز که با تب
باشد مجرب کل یرخ … زرشک … تخم خیارین تخم خرفه از هر یک دو مثقال ریوند طباشیر لک
مغسول اعصاره غافث نیم کافور بعضا افسنتین زعفران ثمر الطرفا ابرسا سنبل الطیب با سکنجبین
و ابکاسنی یا اب بید معصور یا اب شاهتره بنوشند قرص کوکب واضع او سلیموس است و او دعوی کوکب
زحل میکرده و پیوسته مثلیس … ان کوکب بوده و در ان زمان معروف و ملقب بکوکب کشته …
قرص مسمی باین کوکب شده و سبب … تسمیه اینکه طلق را کوکب الارض میکویند و جزو اعظم این
قرص است و معتدل للحرارة و یابس است در اول جهت ضعف معده و دماغ و جکر و سپرز و مفصول غلیظه
و صداع و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهت درد کوش و قرحه امعا و مثانه و سرفه و قروح

وقولنج

وقولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملدوغه و قوتش تا چهار سال باقیست و شربتش تا دو مثقال منقول از تذکره است
و انچه او زان … نوشته شده موافق کامل … شفاء الاسقام ادو قوسیا الیوس تخم بزرالبنج بذر البنج
میعه سایله مکه جند بید ستر سنبل پوست بیخ لفاح کل مختوم … حلتیه طلق محلوب مکی و در بعضی نسخه
کافور او بعضی افیون … جهت قطع خون و حرقة البول اضافه کرده اند قرص کلنار منقول از تذکره جهت تبهای
حاره و اسهال المزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد نافع است او کویند در تجفیف قروح و باقی نار فارسیه
که معروف … نفع عجیبی میکند بشرط زیادتی مازو و یا پوست انار کل یرخ اقاقیا مکه افیون کل
توم سلیخه صمغ مکه کثیرا افیون مکه … استعمال نمایند قدر شربه از نیم مثقال تا دو مثقال قرص
و با مقوماطون جهت زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعا و نزف الدم و اسهال دموی و … نافع
و اثرش در حال ظاهر میکردد تخم کرفس … رازیانه انیسون سنبل الطیب … سلیخه افیون با شراب ریحانی
یا قایم مقام او قرص سازند قدر شربتش تا نیم مثقالست قرص ریوند منسوب بشیخ رئیس قلیل الغداء کثیر المنافع
مجرب جهت یرقان و درد … و درد سینه و معده و جکر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم
و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه او قوتش تا چهار سال باقیست ریوند
لک مغسول مکه … تخم کرفس انیسون عصا غافث افسنتین از هر یک … و اکر مریض را درد سر کهنه باشد قسط
مصطکی و تربد اضافه کنند و اکر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اکر با تصاعد بخار باشد کشنیز
خشک بجای تربد و اکر با تب باشد اصل السوس کل یرخ طباشیر بنفشه و اکر با عطش باشد بدل اصل السوس
تخم خرفه کنند قدر شربتش یکمثقال قرص … قابض جهت سحج و اسهال دموی بغایت نافع است منقول از
کل یرخ تخم حماض بو داده صمغ عربی کثیرا نشاسته بو داده با لعاب بزرقطونا قرص سازند قرص …
جهت سوء مزاج جکر و اسهال دموی بغایت نافع است … ریوند چینی عصاره زرشک تخم کاسنی با لوبیه
با اب بارتنگ قرص سازند و با اب بارتنگ بنوشند قرص اندرون تالیف قدماست منقول از کامل و تذکره
و عجیب الفعل است جهت بقایای نار فارسی و اکله و قروح مزمنه و اهل روم او را حب … و اهل فرنک …
هشت مثقال و زیبق … از هر یک از افیون و عنبر و مثل نیم کل اضافه مینمایند و در استعمال او شرط است تنقیه
بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال باقیست و بعد از چهل روز استعمال نمایند و دو مثقال …
در سه روز تناول نمایند و زراوند مدحرج … الکندر … عفص مکه … قلقدیس …
با کلاب قرص سازند قرص زردی در ضماد … مذکور است قرص … از جمله ضماد … مذکور خواهد شد …
… در سفوفات … که از اقدم تراکیب است و بعد از معجون ترکیب یافته و … کوید مخترع او
شاکرد اسقلیپوس است و بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معده و شدت امتلا جایز ندانسته مکر انکه

الطیف وسریع النفوذ ولذیذ الطعم باشد وقوتش زود ضعیف میکردد **سفوف ارسطو** وسفوف ارسطاطالیس وسفوف اسکندر نامند معده را قوة دهد وکهنه واسرخ کرداند وسواس وتراش کاری ببرد وجهة هضم طعام وبوی دهان خوش کردن نافع است ودر تفریح دل نظیر ندارد وبجهة بخار وقطع عرق فاسد وبد بویی بدن نافع واین سفوف ارسطو جهة اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندر رومی کویند وقوتش تا دو سال باقیست وشربتش تا دو مثقال است قرفه ساذج نارقیصر کهان معرب انکیر لغة هندیست وان دوائی است وقسمی از میوه ناریقونست عود میل اسارون مصطکی هلیله کابلی زنجبیل نانخواه مثل زیره کرمانی دارچینی اشنه فلفل دار فلفل زنجبیل قرنفل ناردانه جوزبوا کافور قاقله مکه جزو ومشک عنبر مکه نیم جزو شکر شش چندان پیش از طعام وبعد از طعام از یکدرهم تا سه درهم تناول نمایند **سفوف** جهة اسهال اطفال از مجربات بوی آمده اطفال را وغیر اطفال را نیز نافع است احب الرمان بو داده ربانیم صلایه کنند طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم مورد کل سرخ کل ارمنی سفوف کنند وباطفال نیم مثقال صباح ونیم مثقال شب با شربت یا شربه سیب ترش بدهند **سفوف بلوط** منقول از معصوم جهة تقطیر البول وسلس البول مجربست بلوط منقی بو داده کنند کشنیز خشک کل ارمنی صمغ عربی سفوف نمایند بقدر دو درهم صبح ودو درهم شام واکر با تقطیر وسلس البول تشنکی شدید باشد که مریض هم چیها نیز زود دفع شود باید که ماء الشعیر بزرقطونا نیز بیاشامد وغذا با آب غوره وسماق ومثل او ترتیب دهند **سفوف دیکر** جهة سلس البول مجربست از تالیف حقیر بلوط کشنیز خشک راس عرق السوس لسان الثور تخم خرفه انیسون سنبل الطیب طباشیر مصطکی زرورد سعد کندر شکر مثل همه وقت خواب استعمال نمایند بقدر سه درم **سفوف** جهة اسهال مراری مزمنه وبواسیر ونواصیر حاده بغایت مجربست از تالیف حقیر کل ارمنی ناردانه بو داده دانه انکور که از سرکه بیرون آورده باشد وبو داده هر یک پنج درم لسان الحمل کل سرخ صمغ عربی بو داده از هر یک سه درم طین ارمنی کل مختوم یا داغستانی هر یک دو مثقال مصطکی عود قماری هر یک یکمثقال قند شربتی دو مثقال با رب ریباس **سفوف** جهة اسهال بواسیر مجربست بتواتر خطائی نیم درم لیمو یکمثقال **سفوف الطین** جهة سحج واسهال صفراوی بزرقطونا تخم مرو تخم ریحان نشاسته صمغ عربی وکل ارمنی مکه یکجزو وصمغ عربی وکل ارمنی ونشاسته نیمکوب ساخته بزورها با آتش نرمی بو داده مخلوط کنند ووقت استعمال بروغن کل چرب نموده با شربت به یا ریباس بنوشند **سفوف حب الرمان** جهة اسهال که از ضعف معده باشد وامعا وتقویه معده وامعا میکند ناردانه بو داده دو جزو حب الاس بلوط سماق کون دری که بر سینه بو داده دارد نبقا ورد سفید کشنیز خشک بو داده خرنوب نبطی شامی مکه جزو وسک رامک مکه ربع جزو نیمکوب خرنوب

استعمال

استعمال نمایند **سفوف** جهة اسهال کهنه وزحیر وضعف معده وسردی معده ومغص وبواسیر نافع است اجرف بو داده یکرطل ونیم زیره کرمانی نیم جزو یکشب در سرکه خیسانیده خشک شده بو داده نیم رطل تخم کتان تخم کندنا نبطی مکه ربع رطل مصطکی یکاوقیه ونیم هلیله سیاه بو داده زیت ربع رطل نیمکوب ساخته استعمال نمایند **سفوف خرنوب** جهة اسهال وسستی معده خرنوب نبطی از دانه بیرون کرده زیره کرمانی یکشب در سرکه خیسانیده خشک شده بو داده سماق تخم مورد اردبنق بلوط کشنیز خشک بو داده مصطکی مکه جزو نیمکوب ساخته استعمال نمایند **سفوف زرشک** جهة تقویه معده وجکر وحبس شکم نانخواه سماق زنجبیل حب رمان بو داده زرشک بو داده اردبنق مکه دو درم شکر طبرزد دو درم کوفته سفوف سازند **سفوف سماق** جهة اسهال مزمن سماق دو جزو حب الاس دو جزو حب رمان بو داده یکجزو خرنوب نبطی سه جزو صمغ عربی کلنار نیم جزو کوفته سفوف سازند **سفوف بزور** جهة بادها ونفخ کرویا انیسون زیره کرمانی قاقله کبار قرفه نانخواه تخم کرفس دو درم قاقله صغار قرنفل نیم درم زنجبیل فلفل دار فلفل شکر بیست درم شربتش وزن دو درم **سفوف للحوامل** جهة دفع اشتهار ردیه در وقت حمل وتقویه معده واشتها طعام ونیکو کردن رنگ نافع است از بنا تخم کرفس دو درم نانخواه کندر سه درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی دو درهم سازند **سفوف دیکر** جهة حوامل بسیار نافع است اجوارشنی السمسم نیز کویند کنجد مقشر زیره کرمانی زنجبیل دار فلفل دار چینی درهم هیل قاقله شکر طبرزد یکرطل **سفوف الاشتها** منقول از حنین جهة ضعف معده که با اسهال باشد وتبدیع واشتها طعام زیره کرمانی کمون نبطی در سرکه خیسانیده ده درهم دو درم خیسانیده خشک شده وبو داده باشند هر یک سه درم حب الاس سه درم کشنیز خشک بو داده دو درم اردبنق سنجد ناردان دو درم قرط ایشتا دو درم سلیم سعد عود هندی مثله کوفته از پرده بیزند وبیع بجیه شربتش سه درم با میبه ساذج صبح وشام **سفوف للقواق** جهة قواق تشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس جبیلی سعد زیره کرمانی بالسویه سفوف ساخته شربتش یکمثقال با آب نعناع **سفوف لوجع الکبد** جهة درد جکر با شیر شتر استعمال نمایند لک مغسول سه درم طباشیر سه درم کل سرخ سه درم تخم کاسنی وتخم کشوث هر یک دو درهم سفوف ساخته قند دو درم یا پنج درهم شکر سلیمانی وچهار وقیه شیر شتر کرم کرده کف کرفته بنوشند **سفوف سورنجان** صغیر مجربست جهة نقرس وعرق النسا سورنجان ده درهم شکر سلیمانی پنج درم زعفران یکدانک سوده یکمثقال با آب استعمال نمایند **سفوف** [illegible] بواسیر مجربست منقول از معالجات بقراطی عجیب الفعل است جوز محرق یکجزو وزرده تخم مرغ سوخته یکجزو وکنجد بو داده سه جزو مجموع را سائیده دو مثقال با سیب یا به یا بیبا بناشتا استعمال نمایند **سفوف مقلیاثا** از تالیف والد مرحوم جهة زلق الامعا مجربست هلیله سیاه واملج وبلیله با روغن زیت برشته کرده مکه پنج درم زیره کرمانی یکشب در سرکه خیسانیده خشک شده

رطل نود مثقالست

هر اوقیه ده مثقال ونیم

با بهلیله را انکوییده با روغن زیت برشته نموده تا انکه منت

باید نکوبید از برشته با روغن زیت کرده تا مشتق شوند

حب الرشاد بوداده مکد ٧ م تخم کرفس انیسون در سرکه خیسیده خشک شده بوداده مکد ٢ درهم
مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب مکد ٢ م سعد ٢ م صبح وشام ٢ م استعمال نمایند
سفوف جهة اسهال البلغمی تالیف ابوی ناخواه کند دکلنار مکد بزر وانه مویز وجزو ...
ملتا استعمال نمایند سفوف للحفظ جهة تقویة دماغ وتنقیه او از رطوبات فاسده وزیادت
حرارت غریزی وزایل کردن نسیان نافع است کندر مصطکی دارچینی دارفلفل عود لسان الثور
بادرنجبویه کاکنج ١١ عدد شکر سفید مثل همه قند شربة ٢ دو درم تا دو مثقال با یکدم ودر تابستان
بگرو نمیل نماید ویکروز نه سفوف از تالیف حقیر جهة حرقة البول مزمن که با چوک باشد وبا
تقطیر بول وسلس البول نیز باشد نافع است در ورم منی ودر امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده
بسیا موثر افتاده بلوط بوداده اکل ارمنی کثیرا خشک صمغ عربی تخم حماض بوداده کندر کرمکد
٢ دو درهم بقدر دو مثقال با بلسر استعمال نمایند ودر ایام شربت این سفوف از با اجتناب نمایند
سفوف که در انواع اسهال با سحج ومغص وحرارة باشد نافع است تخم خطمی تخم خبازی مکده درهم نشاسته
صمغ عربی مکنا درم کوبیده اندک بوداده ده مثقال با اشربه مناسبه بنوشند سفوف للخفقان
البارد از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر نعناع کهربا بریان کرده ... بریان کرده مکد ٢ درهم
زراوند مدحرج زرنباد درونج نیم درهم مروارید نا شکر ... درهم شربتش ٢ درهم با طبیخ افتیمون
سفوف سورنجان کبیر جهة مفاصل وعرق النسا مجرب سورنجان مصری ١ درهم سنا مکی
٢ م مغز بادام ٢ م پوست هلیله زرد ٣ م زعفران نیم م قند سفید ٣ م سقمونیا مشوی یکدرم و
اکر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد ده درم کنند شربتش ٣ م باب سرد سفوف جهة قطع
سیلان منی ومذی وودی مجربست تخم کاهو تخم سداب تخم بنجنکشت ٢ م سعد شهدانج ٢ م کلنار
یکدرهم شربتش ٢ م باب سرد سفوف جهة درد پشت ودرد ورم منی وتقویة انعاظ وسستی الات
بول وتناسل مجربست از حکماء هندوستان از ترجمه باهو نقل شده فوفل اصلایه دسفالبا لک ...
بودهند دارچینی ٢ الهیم با بدسور کوبیده وبیخته اضافه نمایند بروی اتش نرم کذاشته
با چهار عدد زرده تخم مرغ بقدر انکه معجون شود امیخته مغز پسته ٢ ل ونیم نبات ٢ ل اصلایه
کرده نثار نموده مجموع را یکروز تناول نمایند ایضا وقطع مذی وودی بعدیل است ومجفف منی
فارسی وافنتک آملوط ده جزو کوبیده بروغن زیتون چرب کرده هر روز ده مثقال اصلاو
کند سفوف جهة قطع شهوة جماع از زنان ومردان بزر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم ... مکد
جزو نیلوفر ده جزو شربتش ٢ م باب تخم خرفه سفوف سودا که با ماء الجبن استعمال نمایند

کشندا جرو

الخلط

الخلط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی وسنا مکد ٥ م غاریقون ٢ م بسفایج ٤ م افتیمون ٤ م گل
گاوزبان ٤ م اسطوخودوس ٤ م نمک نفطی یکدرم لاجورد مغسول یکدرم خربق سیاه یک درهم
شربتش ٢ ل سفوف جهة سپرز از مجربات حکیم محمد باقر قهوات ذوفای خشک پوست بیخ کبر عنب
الثعلب پرسیاوشان تخم بنجنکشت تخم سداب بالتویه ٢ درهم با سکنجبین ناشتا تناول نمایند
سفوف جهة سپرز مجربست وتا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره مرجان سوخته یکدرهم کتیرا
دودانک بنوشند وبدستور شکر یکدرهم عرق بهار چهار درهم مرجان دودانک تا یکهفته مداومت
نمایند تجربت سفوف مجرب جهة سنک کرده ومثانه که با مزاج حار باشد مغز تخم خیارین دهندوانه
وکدو ومکد چهار م ل را زیانه حجر الیهود مکد ٢ ل صلایه نموده دو مثقال را با سکنجبین بنوشند سفوف
مجرب جهة حرقة البول ووجع حین بول مغز تخم خربزه ٣ م مغز تخم خیار ده درهم مغز تخم کدو ده درهم
تخم خرفه ده درهم خشخاش تام نشاسته ٣ م کتیرا ٣ درم بیخ سوس ٣ م بزرالبنج سفید ودرهم فندق مادی
هر دو مثقال را با ملاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند سفوف نقرس منقول از محمد بن ذکریا وسیفر ...
که تجربت جهة رفع نقرس بارده ووجع مفاصل بارده که بالکلیه قطع میکند ناخواه اهلیله وورق
سداب خشک تخم کرفس رازیانه دوقو مکد جزو فوه بادام تلخ قسط حلو زراوند مدحرج مکد نیم جزو
هر روز یکدرم استعمال نمایند وابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار وبعدا استعمال این سفوف
تا چهار سال ... چیزی میل نکنند ماکول ومشروب وبعد از تنقیه بدن استعمال نمایند سفوف سرطان و
مستعمل مرحوم ابوی یکبوند سرطان نهری وقطع کنند سرها وپاها او را وشکم او را شکافته چند بار
وخاکستر رز ونمک بشویند تا پاک شود وبعد از آن باب کرم شسته تری او را منع کنند ودر کوزه گل
اندوده کذاشته ودر تنور معتدل الحرارت انداخته یکشبانه روز بعد از آن سوخته باشد برخی بکوفته و
١٠ م او را انصمغ ترنج وطین قبرسی وخشخاش سیاه وسفید از هر یک ٥ م وکتیرا ٣ م کوفته سفوف سازند
قدر شربت دو مثقال سفوف جهة کسی که از حرارت بسیار بول کند از تالیف مرحوم ابوی مخبث الحدید ٢
کوفته وبحریر بیخته وهفت روز در سرکه خیسانیده بعد از آن بیرون آورده با آتش خشک کنند و باز بکو
کوفته ومخلوط نمایند با قند کرکندی که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده وخشک کرده باشند ٥ م طباشیر ٢ م کشنیز
خشک ٢ م شربة یکمثقال با آب میوه شاید یا آب سرد صبح وشام میل نمایند سفوف سنا جهة عرق النسا
از مجربات قدما سنامکی ١ م سورنجان ٥ م شیطرج هندی ٢ م زعفران نیم م قند شربة تا سه درهم
باسه درهم شکر سفوفی که مستی بیاورد وتقویه اعضا رئیسه میکند وفواید بسیار دارد عنبر اشهب
یکجزو وبنفشه خشک دو جزو کتیرا نیم جزو مجموع را یکروز به مرتبه تناول نمایند بسیار نافع است وجرب سفوف

جهت اسهال خون بلغم دار طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ مکی ده م روناس ۲م زعفران ۱م دو مثقال
بارب به بنوشند و اگر قرص کنند بهتر است **سفوف** جهت درد پشت و درد بول و منی و تقویت انعاظ و سلس
بول و تناسل مجرب است از حکماء هندوستان و از ترجمه باهر نقل شده فوفل ۷ لوبیم با صلابه نموده در سفال
پاك انلك بود هند و دارچینی هفت و مثقال لوبیم را بدستور کوفته و بیخته اضافه نمایند و بر روی آتش
نرم گذاشته با چهار پنج عدد زرده تخم بقدری که معجون شود آمیخته مغز پسته دو مثقال لوبیم را کوبیده
بران نثار کرده مجموع از ادویه و تناول نمایند **سفوف** تالیف حقیر جهت تب دق و سل و سرفه
که با تب باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات حاره مجرب است قدر شربتش دو مثقال تا سه مثقال ...
هفت م کثیرا ۴م نشاسته صمغ عربی تخم خطمی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه رب سوس خشخاش مغز بادام به
مغز بادام طباشیر مغز تخم خیار سرطان محرق عصاره لحیة التیس گلنار اقاقیا گل ارمنی **سفوف نانخواه**
از مجربات حقیر جهت ریاح و درد معده و سپرز و تقویت هاضمه و رفع حرقت و ... بغایت نافع است نانخواه
تخم کرفس بالسویه با مثل آن قند سفوف کنند **سفوف قابض** که مکرر حقیر تجربه نموده جهت اسهال
مراری و مغص و اسهال دموی صفتش با ادویه است صمغ عربی ... سه مثقال سائیده بنوشند
تا سه روز زیاده بران و اگر با اسهال سده بنا شد ... پوست خشخاش که مثل غبار سائیده
باشد از یک مثقال تا دو مثقال از مجربات است و اگر با صمغ ممزوج کنند بدستور **سفوف** جهت جوع
کلبی و فساد معده و تب با استسقا و اشتهاء اشیاء ردیه جفت البلوط انیسون مویز ... هلیله ...
کابلی و امله سفوف کرده سه مثقال با آهن تافته یا شراب خبث الحدید جوشانیده بنوشند **سفوف**
جهت درد سینه که با حرارت باشد از ابوی مرحوم گل سرخ بار کبر که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده
کرده باشند رشك بیضا بوداده ارمنی اسقولوقندریون بیخ کبر ثمرة الطرفا غاریقون شربتی از دو ...
تا ... با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب چوب گز یا سکنجبین بنوشند **سفوف** جهت ریاح ... و درد آن
کامل و تلخیص البیان هلیله سیاه و بلیله و امله مکی به روغن زیتون برشته تخم کندنا بوداده نانخواه
مکی ما حرمل ۲ هلیله ۲ بهل مغز دانه زردالو مکی بیخ مصطکی جوز بوا مکی شربتش دو م با ...
سفوف لاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی ره خشخاش حب الآس کندر سعد بالسویه کوفته
با شیر مرضعه بنوشند **باب پنجم در اشربه و ربوب** واضع او فیثاغورس است و باعتقاد او در تفتیح
سدد و امراض حاره و بارده اقسام او بهتر از اقسام سایر ترکیبات است و در وفور الاعتقاد است که
زود فاسد میشود و سریع الاستحاله است او ... امراض مختلفه ... و گویند سکنجبین
اقدم است او شیخ ره میفرماید که از حکما ... او بیونانیین رسید و اشربه بدستور حبوب و اقراص شد ...

بجاده و زمان و اختلاف استعمال آن در امزجه مختلفه بشصت قسم و سکنجبین را ... و شصت
قسم مخصوص ساخته اند و ظاهر است که ترتیب اشربه موافق امزجه و امراض مختلفه منحصر نمیتواند بود و مزاج اشربه زیاده
از یکسال نمی پاید ... و شروط ترتیب است که هر چه از فواکه صلبه باشد مثل سیب و به بعد از پاك کردن پوست و تخم
و کوبیدن با دو وزن آن آب بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نمایند و هر چه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ...
و امثال آن افشرده آب او را بگیرند و هر چه گیاه و برگ خشک باشد یک شبانه روز خیسانیده و بعد از آن بجوشانند
و هر چه از جمله تخمها و شاخها باشد زیاده از یک شبانه روز خیسانیده و هر چه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده
آب او را بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد بقوام آورند و عطریات
مثل مشك و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن از سر آتش داخل کنند و در شربتها فواکه که مطلب تقویت بوده
باشد شرط است که شیرینی و بقدر ثلث آب میوها باشد و قدما گفته اند که چون مریض از قوتها تغیر یافته
و بالطبع مکره ... شیرینی و جاذب یافت پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد جذب طبیعت میکند ...
میشود و اگر کمتر باشد جذب ... الواقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید
مزاج مریض را از شیرینی و با آنچه شربت میسازند ملاحظه نمود و موافق قصد مخلوط کرد و هر گاه المی در اعضا
نفس و یا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد
مثل سل و دق باید با صمغ عربی و کثیرا و غیره مغریات استعمال نمایند **سکنجبین ساده** که عبارت از سرکه و قند
هر گاه اجزا مساوی باشد مایل به بردی خواهد بود مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و امراض
سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سرد و تر خواهند سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند قند
دو چندان سرکه کنند **سکنجبین دوشاب** که با سرکه باده و شاب انگوری ساخت باشد معتدل است **سکنجبین عسلی**
که عسل و سرکه بالسویه باشد باعتدال و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده و تبهای
مرکبه نافع است **سکنجبین سفرجلی** جهت تقویت معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی
و قطع عرق نافع است آب به ترش و شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه و قند از هر یک یک جزو بقوام آورند و اگر با آب
شیرین ترتیب دهند قند بقدر آنکه کمتر خواهد بود **سکنجبین ...** جهت حمیات و سدها و عطش و جلای معده
از بلغم خل خمره رطل آب شیرین ... که مدت سرکه شکند پوست بیخ کرفس و رازیانه و انیسون مکی ده وقیه
در سرکه مذکور یک شبانه روز خیسانیده و با آتش هموار بپزند تا ثلث او کم شود پس از آتش گرفته و صاف نموده
بریزند هر جزوی از این مطبوخ دو جزو از شکر بریزند تا بقوام آید و اگر خواهند زعفران داخل کنند سه
درهم زعفران در خرقه بسته در وقت جوشیدن او بمیان آن بیندازند و در روز صاف کنند **سکنجبین افتیمونی**
که با ماء الجبن استعمال نمایند افتیمون ... خربق سیاه ... کوب کرده یک شبانه روز در نود مثقال که ...

بنود مثقال اب اضافه نمایند و باتش نرم بجوشانند و بفایج را کوفته در کیسه کرده در ان بیندازند و چون
ابی جوش کیسه افتیمون را انداخته یکجوش داده بعد از ان صاف نمایند و باد و بیت و پنجاه مثقال قند بقوام
اورند و هر روز تا چهارده مثقال با اب استعمال نمایند و در مزاجی که بسیار حار بوده باشد باین نسخه ترتیب
دهند افتیمون بفایج تخم کاسنی هکدام ۴ م تخم کرفس ۲ م تخم خیاره م بیخ کاسنی ۲ م بیخ رازیانه ۲ م ادویه را
با سرکه نود مثقال و اب ۹ مثقال جوشانیده افتیمون را در لته بسته در اخر دو جوش داده بعد از سرد شدن
اب صاف نمایند و باد و بیت و پنجاه مثقال قند بقوام اورند **سکنجبین بزوری** معتدل جهة تبها مرکبه
وضعف جکر و صفرای محترق و استسقا حار نافع است تخم رازیانه تخم کشوث انیسون کل سرخ تخم کاسنی تخم خیار
تخم خربزه تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه و اب صاف بجوشانند تا بنصف
رسد و با شکر بقوام اورند **سکنجبین انجدانی** که از تالیف حقیرات در رفع تب ربع مجرب و جهة امراض
سرد بسعید بلا انجدان را نیمکوب کرده شب در سرکه و اب خیسانیده روز دیکر بجوشانند تا بنصف رسد
بعد ان صاف نموده باد و شاب انکوری صد و بیت مثقال بقوام اورند و هر روز ده مثقال با اب شاهتره
یا شیره تخم کرفس و اکر حرارة غالب باشد با کاسنی و امثال ان استعمال نمایند **شربة ورد مکرر** مسهل جهة
احتراقات و جرب و حکه و امراض جکر و سده و سودای دقیق و ضعف کرده و صفرا سوخته نافع و مورث
تشنکی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر و مصطکی و انیسون از هر یک یکمثقال با ناء هر یک رطل شربة ادویه
مذکوره را بوزن مذبود کوفته در میان شربة بیندازند تا بجوشد و طریق ان که شانزده رطل اب جوشیده
اورده چهار رطل برک کل تازه را بچهار دفعه بریزند و هر دفعه یکرطل اب جوزد پس ان را صاف نکرده
بدستور حصه دیکر را بریزند تا اینکه از اب ربع بماند و اکر قویتر خواهند کل را پنج یا شش رطل مستوار
کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده پس با هم وزن اب صاف او شکر بقوام اورند قدر شربتش از
ام تا ۲ م ابایج و اکر بضعف وزن او سکنجبین بنوشند جهة قمع صفرا اولی است **شربة ورد فاینن** جهة
امراض جکر نافع اجها رطل کل سرخ اقماع دار را یکدفعه در ده رطل اب بجوشانند تا ربع رسد و صاف نموده
با هم وزن ان شکر بقوام اورند و اکر قویتر خواهند با ناء هر یک رطل ان هر یک از مصطکی و تخم مورد
و صندل سفید و ارد کتاد کتیرا خشک طباشیر یکمثقال در پارچه بسته در و بیندازند تا بجوشد
و شاید تصرف با مطبیات اکر اجزاء حاره قابضه باید اضافه کند و اکر بارده لازم باشد از ان نیز داخل کنند
جلاب جهة تبها و تشنکی و حرارت معده و جکر و حصبه و ابله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد
و جهة تقویة الات تنفس نافع و ملین و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و جهة اورام احشا
مفید شکر سفید یکجز و اب باران سه جزو عرق بیدمشک دو جزو کلاب دو جزو بقوام اورند و اکر

سرو چاهند

سرد خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند **نوعی دیکر** منقول از کامل و قانون شکر
یکجزو و اب باران دو جزو کلاب سه جزو بقوام اورند **شربة بالیمو** جهة تقویة هاضمه و تسکین تشنکی معده
و جکر حار را نافع است اب به شیرین دو جزو اب لیمو یکجزو شکر ثلث مجموع ابقوام اورند **شربة لیمو** جهة غلبه
صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنکی نافع است ده رطل اب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج رطل
شکر بقوام اورند **شربة بنفشه** منقول از کامل جهة تبهای حاده و سرفه و تشنکی و تسکین غلیان خون نافع است
و ملین طبع است سه رطل بنفشه تازه را بدستور شربة ورد سه دفعه در چهار رطل اب بریزند و بجوشانند تا ربع
و با سه رطل شکر بقوام اورند و اکر شکر دو رطل کنند تلیین قویتر خواهد بود و اکر بنفشه خشک باشد
یکرطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام اورند **شربة نیلوفر** موافق نسخه کامل جهة تبهای حاره و الام
تنفس و سرفه و تقویة دل و احشا نافع و با وجود شیرینی مسخیل بصفرا نمیشود و بخلاف سایر اشربه و شیره
طریق ساختن او مثل ساختن شربة بنفشه است او بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو و با یکجزو شکر بقوام اورند **شربة**
سفرجلی منقول از کامل الصناعة جهة ضعف معده و جکر و اسهال و غثیان و قی و تشنکی به ترش از دانه
و پوست پاک کرده ابش را بیفشرند و دو رطل از ان کرفته و از شراب جمهوری یکرطل و ثفل به را یکشبانه روز در
بجیسانند و بعد از ان افشرده صاف نمایند و اب ان را بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کهنه کوفته و بقوام
جمهوری یکرطل سفرجل اورند زنجبیل و مصطکی از هر یک دو درهم قاقله کبار و صغار دارچینی و زعفران غیر مسحوق
از هر یک چهار درهم قرنفل سه درهم در پارچه بسته در و بجوشانند و اکر دو دانک مشک نیز داخل نمایند
بهتر میشود **شراب الخندریقون** جهة برودت معده و تب ربع و درد احشا نافع و مناسب پیران است اعسل کف
کرفته سه من شراب کهنه ریحانی یا جمهوری ده من زنجبیل پنج درهم قاقله صغار و کبار نیم درهم قرنفل یکدانک
دارچینی نیم درهم زعفران یکدرهم دار فلفل یکدانک و نیم زعفران با سایر ادویه نیمکوب کرده ساخته بیندازند در شراب و
و در سایه سه روز بکذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانک و نیم مشک مطیب سازند **شراب**
دیاقرا طیلس جهة ضعف جکر و معده و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و کفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع
ایام حیوة از مرض اصل السوس اسمانجونی نیم مثقال تخم رازیانه فلفل مکی یکدرهم سلیخه چهار درهم خوب
سائیده و با سیصد و شصت و شش مثقال شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی کذاشته سر ظرف را بکل کرفته
چهل روز بکذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند **شربة حرمل** جهة صرع مجرب و رافع درد سپرز و
ضیق النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان یکرطل اسپند را کوبیده در سی رطل اب
انکور بجوشانند تا بربع رسد و هر روز یازده مثقال تا سی مثقال بنوشند جهة اعادة حمل زنانی که در وقتی که حامله
میشده باشند و بعد از ان خورند سه روز این شربة بنوشند تخلف در حمل نمیکنند **شربة نعناع** جهة تحرید

اشتها بمرتبهٔ موثوق است که صبر نتوان نمود و منقی معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و مشهی است و چون بواتر
معاجین باهیه بنوشند در سرعت اثر بعید نیست آب نعناع افشرده ۲۰ رطل خردل سرخ ۲۰ لشیاف یکمثقال
نرم ساییده با ۹ رطل خمیرمایه در ظرف او وده وبیست مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ششصد
مثقال عسل بقوام آورند شربت بدل الخمر یکجزو خمیرمایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن ترشند
در جمیع افعال قائم مقام خمر است شربت اسطوخودوس جهت تقویه دماغ بارده و معدهٔ بارده اسطوخودوس
زوفای خشک فاوانیا برشیاوشان عود قماری گل گاوزبان بیخ رازیانه تخم کرفس گل سرخ سپستان بادرنجبویه
کاشم مویز دانه بیرون کرده اذخر انیسون تربد عکوک بیخ سوسن اسمانجونی اصل السوس همه را بپزند
و صاف کنند و بریزند بر صد و پنجاه مثقال عسل و مثل آن قند بقوام آورند و ساذج و قرنفل و دارچینی و هیل
و زنجبیل سنبل الطیب افسنتین رومی مصطکی بادرنجبویه در خرقه بسته بیندازند تا بجوشد و صاف کنند قدر شربت
هر روز ده مثقال تا پانزده مثقال شراب یمانی از جمله اقسام خمر است و در خمر مذکور شد شراب اللیمو که مؤلف
شفاء الاسقام و تذکره ذکر کرده اند و نایب مناب تریاق کبیر دانسته اند جهت رفع اخلاط محترقه و تبهای دوری و ضعف
دماغ و دل و تلاغ و امراض اطفال و مواد سوداوی و رفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع
و فصاحت و رقیق کنندهٔ مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لزج و آنچه ترشی او بیشتر باشد مضر عصب
و مورث سعال یابس و مضعف باه و مصلح او بادام و خشخاش است و آنچه با نعناع ترتیب دهند جهت تقویه معده
و رفع بخارات دماغ و خیالات انفع است و آنچه با آب به باشد جهت تقویه معده و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند
و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند جهت ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هرچه با لعابها ساخته
باشد جهت حرقة البول و درد مثانه انفع است و طریق ساختن آن است که شکر سفید را ساییده در قدح مدهون
با آب لیمو تر کرده و روی قدح را بکرباسی پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیر تازه و حل نموده
و مثل شیر آب صاف اضافه کرده با آتش نرم بجوشانند و قدر شیر باید عشر شکر باشد و کف او را بگیرند و آب
لیمو بتدریج بخورد او دهند تا هر رطلی از شکر بقدر سه اوقیه تا چهار اوقیه آب لیمو برده و به لیموات
که دو چندان آب لیمو آب به شیرین بخورد او دهند و مصمغ آنکه صمغ عربی محلول بقدر با آب لیمو تنقیه نمایند
و ملعب آنکه لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تنقیه کنند و منعنع آنکه با نعناع تازه تنقیه نمایند
و آنچه با شیرخشت و ترنجبین کنند و با نصف شکر با شیرخشت شکر ترنجبین کنند و با نصف شکر باشد و نصف
دیگر ترنجبین تنقیه نمایند شربت انار دانه و شربت سیب و امثال آن مانند شربت ریباس و شربت حماض است
بقدر ثلث هر یک از آبهای آن قند یا عسل یا دوشاب انگوری باشد و بعضی صافیه المثال گفته اند و شربت انار ترش
جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی و دموی نافع است و شربت انار شیرین جهت اسهال

وزنات الرته و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال الطبع و از توت سفید
جهت امراض آلات تنفس و ضعف هضم و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشا و منع صعود بخارات و اسهال
و شربت حماض جهت تقویت معده و جگر و امعا و رفع حدت صفرا و شربت سماق و سایر میوهای ترش قاطع قابض
و مقوی احشا و مسکن حرارت اند و شربت میوهای شیرین بدستور اما هرگاه غلبه صفرا باشد مستحیل باو میشود
شربت ترنج جهت خفقان حار و امراض حاره دل بغایت آزموده است از پوست ترنج را در گلاب مکرر بشویند تا اثر
ترشی در جرم آن نماند پس بازاء هر یک یکعدد ترنج هفتاد و پنج مثقال قند اضافه نموده بقوام آورند شربت زوفا
نافع است اوجاع سینه و سرفهٔ کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سدها را مویز منزوع العجم ۲۰ م عناب
انجیر خشک بیخ سوسن اصل السوس از هر یک ۲ م بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشک از هر یک ده درم
بهدانه انیسون تخم رازیانه از هر یک ۵ درهم جو مقشر مغز خیارین مغز تخم کدو و خربزه مغز چهته مغز حب صنوبر
سنبل الطیب اذخر تخم خطمی تخم کتان از هر یک ۳ درهم اجزا را نیمکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام
آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند نوعی دیگر زوفای خشک پرسیاوشان مکد ۲ ل انجیر زرد ۲ عدد
عناب از هر یک سی عدد فراسیون تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن از هر یک ۲ ل حلبه ۴ ل مویز بیدانه ۲ ل
تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک د مثقال جوشانیده آب او را با دو رطل شکر بقوام آورند شربت گاوزبان جهت
تقویه دل و توحش سوداوی و خفقان نافع است گل گاوزبان چهل مثقال بادرنجبویه بیست مثقال جوشانیده
آب او را با دویست مثقال شکر بقوام آورند شربت الجبا جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضای باطنی
و رحم والتیام تفرق اتصال که در سینه و شش بهم رسد ربیه اجنبا هفت مثقال خرنوب شامی ۳ م لسند
سرخ و سفید سوهان کرده تخم مورد از هر یک د مثقال جوشانیده با یکرطل شکر بقوام آورند شربت
دینار از تالیف بختیشوع است و چون شربتی را بیکدینار طلا بیع میکرده و لهذا مسمی بشربت دینار شد جهت
تبهای عفونیه اخلاط و اخراج اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر و رسل بیاعم نافع است
مکد ده مثقال عود بیخ سوسن مکد ۴ ل تخم کشوث گل پاک کرده قنطوریون دقیق مصطکی دارچینی
زعفران فودنج مکد ۳ لاد و به را کوفته اگر جهت تب باشد در آب کاسنی نشسته و اگر جهت خفقان باشد در آب
بازیانه و بهی تا سه روز در ظرف آبکینه که در آن کاسنی و بادیان و گاوزبان و مویز بیدانه با
از هر یک پنج مثقال جوشانیده و بازاء هر یک رطل از آن یکمثقال ریوند و نیم ل اسارون اضافه نموده با دو رطل
شکر بقوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند شربت خشخاش نافع است جهت مرطوبین و جهت
نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و سهر و حرارت و رفع شدت اخلاط محترقه نافع و چون با شربت
ورد مکرر ممزوج سازند بعد از فصد بنوشند دفع ضعف فصد و تقویت قوتها میکند قدر شربتی ابیست

کر شهور است
صح

وقوتش تا ده سال باقیست با صد عدد تخم خشخاش سیده را با تخم او کوبیده و با پوست را علیحده نیمکوب کرده
و تخم را نرم دبایند و باده مثل آن آب خالص [illegible] بجوشانند تا بثلث رسد و با مثل او شکر بقوام آورند **شربة
عناب** منقول از تذکره و موافق نسخهٔ اصول الترکیب و مؤلف و غیر این نسخه را خطائی دانند جهة سینه
و آسا بدن و تسکین تشنگی و اطفاء حرارت خون و آبله و بثورها نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه
باقیست عناب یکرطل کشنیز خشک عدس مقشر کاسنی از هر یک ده اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا بثلث
رسد پس صاف نموده بوزن او شکر بقوام آورند **شرابة العنصل** سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل
جهة صلابة سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و دفع ضیق النفس و سرفه که از رطوبة باشد
نافع است پیاز عنصل را یکرطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با پانزده رطل سرکه با تش نرم بجوشانند
تا مهرا شود پس صاف نموده بازاء هر رطلی یکرطل و نیم شکر اضافه کرده بقوام آورند و کف بگیرند
و امین الدوله و جمعی از قدما این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زوفا کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان
زوفاء خشک پودنه نعناع از هر یک ده ل فلفل ده مثقال تخم جرجیر کاشم از هر یک دو مثقال و نیم قردمانا
٢ ل سلیخه ل ساذج هندی ٢ ل با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند در بقوره جهة جمیع علل عصبیة و امراض باردة
مزمنه بغایت نافع است **شربة عنصل** نوعی دیگر که مخترع حقیر است جهة سرفهٔ کهنه و ضیق النفس و موادّ
سوداوی و بلغمی و سدهٔ احشا و تقویهٔ معده و دماغ نافع و مکرر بتجربه رسیده و مجرب است با عنصل
بیست مثقال زوفاء خشک اصل السوس گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید
هر یک ده مثقال نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود قردمانا هر یک ٢ ل در صد و پنجاه مثقال سرکه و چهار
صد و پنجاه مثقال آب دو شبانروز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سیصد مثقال
شکر بقوام آورند هر روز از پنج مثقال تا ده مثقال با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند **شراب
الکدر** و شربة کادی نیز نامند منقول از کامل و موافق نسخهٔ قدما و جامع الادویه جهة حصبه و آبله
و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارة قویه و اخلاط محترقه که بمشارکه دل باشد و جهة
یرقان و حرارة جگر و معده و رفع تشنگی و عفونة مزمنه اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایة موثر است
چوب کادی نیمکوب کرده شاخ بادیان و تخم بادیان پوست بیخ بادیان تمر هندی عناب دانه بیرون کرده
از هر یک رطلی گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب از چوب پاک کرده از هر یک [illegible] صندل سرخ و سفید از هر یک ده درهم
یکشبانروز در چهار مثل آن آب [illegible] تا بقوام مایل شود و با کیل شکر بر زد که دو رطل آب چند جوش
دهند تا شبیه بقوام کرده و از سر آتش برداشته کافور و زعفران از هر یک سه مثقال در آن حل کنند قدر شربتش
از دو مثقال تا هفت مثقال و نیم است جهة اطفال یک مثقال است **شراب اترجی** موافق نسخهٔ قدما جهة ضعف دل و خفقان

بجهیسانیده بجوشانند تا بربع رسد
و صاف کنند و با دو رطل سرکه
و آب انار ترش و آب انار
شیرین از هر یک
یکرطل بجوشا
نند
٤

وضعف

وضعف معده بغایت نافع است ابلهٔ ترنج که بفارسی [illegible] درخت [illegible] است پنجاه عدد را در شراب صاف کهنه یا جهودی
بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه مثقال است هفت روز خیسانیده پس صاف نموده با سیصد و پنجاه مثقال عسل بقوام آورند کف گرفته
آورند و بعضی از پوست ترنج ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست ترنج را در دویست و
پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده با یکرطل عسل بقوام آورند **شراب جعده**
که از اختراع حقیر است جهة ادرار و فرود آوردن حیض و بول و رفع عفونة اخلاط و ریاح و تفتیح سده مجرب است
[illegible] جعده حرمل قسط تلخ ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار [illegible] تخم کرفس رازیانه
[illegible] تخم کاسنی فطوریون دقیق [illegible] انجره [illegible] از هر یک [illegible] خیسانیده
بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر بقوام آورند و هر روز [illegible] با آب [illegible] حیض و بول
بنوشند و هر گاه طبع یابس باشد با گل سرخ و محمودهٔ مشوی غاریقون بنوشند **شراب ابرساطون** از اقراباذین
جهة امزجهٔ بارده بغایت نافع و مقوی حرارت غریزی چهار هزار مثقال آب انگور صاف را با تش نرم بجوشانند
و کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد هیل قاقله کبار قرنفل دارفلفل
از هر یک [illegible] ساییده در پارچهٔ بسته در اول طبخ بیندازند و تا باخر بجوشند و بعد از سرد شدن پارچه را
افشرده بیندازند و [illegible] زعفران در آن حل کرده در شیشها کنند و سر شیشه را محکم گرفته تا چهل روز
در آفتاب بگذارند و هر چند کهنه تر شود قویتر میگردد **شربة افسنتین** [illegible] موافق نسخهٔ قدما مقوی
معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی اعضا و دماغ و حکوات [illegible] افسنتین چهار مثقال غاریقون سنبل اکلیل [illegible]
صبر [illegible] مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون سنبل الطیب [illegible] ساذج هندی هر یک یکمثقال
نعناع اصل السوس [illegible] بیخ کرفس رازیانه [illegible] زعفران هر یک یکمثقال و نیم در هشت رطل آب بجوشانند
تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتوان بود نوعی دیگر
که صغیر گویند جهة مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت آزموده است افسنتین
[illegible] اکلیل سرخ [illegible] تربد [illegible] غاریقون [illegible] سنبل الطیب [illegible] در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد
و با صد و بیست مثقال شکر بقوام آورند و اگر تربد [illegible] سنبل الطیب [illegible] کنند قویتر خواهد بود
نوعی دیگر از مجربات حقیر جهة ضعف معده و جگر که با یبوست طبع و حرارة مزاج باشد بغایت نافع است افسنتین
دو مثقال گل سرخ [illegible] تمر هندی [illegible] سکنجبین [illegible] بجوشانید صاف نموده بنوشند و مجموع یکشربت است **اشربهٔ
ابریشم** جهة تقویهٔ دل و اعضاء رئیسه و رفع خفقان بارد و بواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا
بغایت نافع است موافق نسخهٔ قدما ابریشم خام که عبارة از پیله آنست ابریشم متعارف که بعد از [illegible] ٣٠
[illegible] یکشبانروز [illegible] پانصد [illegible] خیسانیده پس بجوشانند

تا ثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون اورند و بیست و پنج مثقال گل گاوزبان و پانزده مثقال بادرنجبویه را علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را اضافه آب ابریشم کنند و با سیصد مثقال شکر بقوام اورند عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یکمثقال و نیم و ورق نقره مروارید مصطکی از هر یک ۲ درم داخل کنند و بعضی بجای پیله حریر کرده اند و اگر پیله کنند باید شکافت و کرم ابریشم را باید بیرون کرد که باقیله بجوشد شربت ابریشم که معمول متاخرین است موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر تقی موافق اکثر امزجه و در رفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضا رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت مؤثر است ابریشم حریر سیصد مثقال را سه روز در عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یک تبریزی که ششصد مثقال باشد و آب سیب شیرین و آب امرود شیرین و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک ۲ درم خیسانیده و بعد از آن بجوشانند تا بربع برسد و در حین جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوز بوا قاقله زعفران از هر یک یکمثقال هیل قرنفل عود سادج هندی از هر یک یکمثقال و نیم دارچینی ۳ درم همه را کوبیده در پارچه بسته در ان انداخته بجوشانند و بعد از انکه آبها بربع رسد ابریشم را دور افشرده آب صاف کرده را با ششصد مثقال شکر سفید و دویست مثقال عسل بقوام اورند عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یکمثقال و ورق نقره ۳ درم مشک نیم درم در ان حل کنند و اگر قوی تر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل عود هیل صندل زرد از هر یک نیم درم کوفته و بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست مثقال و عسل را سیصد مثقال میکنند و زعفران را نمی جوشانند بلکه بعد از قوام در ان حل میکنند و این اولی است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود شربت فواکه معتدل معمول متاخرین است مقوی اعضا و سایر قوتها و جهت ناقهین و ضعف احشا نافع است آب انار ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین آب امرود ترش و شیرین از هر یک یکجزو آب نعنع و دکه کوبج نامنداب دو شش هر یک نیم جزو با ثلث آبها شکر سفید بقوام اورند و بعضی یکجزو آب انگور را اضافه میکنند و آن آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است شربت فواکه شیرین جهت تقویت احشا و ناقهین و صاحب الینت طبع و جهت صاحب سعال موافق است آب میوههای شیرین را که مذکور شد با ثلثان شکر بقوام اورند شربت فواکه ترش قابض است از فواکه شربتست و در منافع مثل ان و صاحب سعال را موافق نیست و عمل ان بدستور سابق است اگر از آب میوه ها ترش ترتیب دهند و هر یک از انها تا شربه و اموافق هر شخصی تقویت بادویه مناسبه میتوان نمود که ادویه مناسبه را کوفته و در پارچه بسته در ان بجوشانند شربت عود ترش معمول متاخرین و مقوی معده و اعضای رئیسه و جهت دفع غثیان و بدی هضم و بخار است محرقه نافع است آب سیب شیرین و ترش آب انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه مثقال

آب بهتر ترش و شیرین

با سیصد مثقال شکر بقوام اورند عود قماری صندل سفید گل سرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب دارچینی قاقله بادرنجبویه مشک عنبر ورق طلا و نقره در ان حل کنند شربت تریاق که پادزهر سموم و گزیدن افعی است و جهت کوب و خفقان و غثیان و برانگیختن اشتها مجربست منقول از تذکره آب دو شلغم آب شیرین هر یک سیصد مثقال آب لیمو آب ترنج هر یک صد و پنجاه درم با ثلثان شکر بقوام اورند مروارید که با آب ترنج حل کرده باشند شش مثقال اضافه نمایند در نوبتی در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروق است شربت هندی منقول از ترجمه باهر و سیر ت جهت درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و دبیله و فواق و خفقان و قرحه امعا و بهادانه و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب دانسته اند انجره زرد را دانه هر یک صد و پنجاه مثقال و یکشبانروز در سه وزن آن آب خیسانیده بر جوشانند تا بثلث رسد و بعد از آن صاف نموده و با شیره گل سرخ تازه سیصد مثقال قند سفید ششصد مثقال بجوشانند تا بقوام سکنجبین برسد ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و پانزده مثقال روغن کره گاوی چرب نموده در ان حل کنند و ازده مثقال تا بیست درم استعمال نمایند شربت صندل جهت تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر حار نافع است صندل سفید را نیمکوب کرده در نیم رطل گلاب دو شبانروز خیسانیده صاف نمایند و جرم صندل را دو آب جوشانیده تا بقیه قوت را به آب دهند پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر بقوام اورند و اگر قابض تر خواهند بکوفته ناردان ترش را در ان خیسانیده و صاف نمایند و بعد از ان بقوام اورند و اگر قسم ترش را خواهند بجای گلاب به سرکه و آب لیمو خیسانیده و در شربت صندلین سرخ و سفید را صافی المنا کنند و آن قابض تر میشود شربت اجاص منقول از حاوی جهت درد سر و تبهای حاره و یرقان و نافع و مسهل صفرا آلوی بخارا در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه نموده بقوام اورند و اگر قدری از محموده مشوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود شربت تمر هندی بدستور شربت اجاص است شربت مورد جهت سرفه و قرحه ریه و اسهال و واقسام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعا نافع است تخم مورد را با چهار مثل ان آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن تا بربع رسد و با وزن او شکر بقوام اورند شربت قابض از تالیف بوی ده جهت اسهال و زلق امعا مجربست خصوصا هرگاه با سفوف قابضه بنوشند آب به آب امرود آب سیب از هر یک رطلی کوفته سی مثقال تخم خرد را در آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب مصطکی از هر یک ۲ درم در پارچه بسته در ان بجوشانند شربت مسهل از تالیف حقیر جهت امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تفتیح سدد و امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهل است گل سرخ سنا مکی هر یک از مال بنفشه ۲ درم تربد سفید غاریقون افتیمون هر یک ۵ درم تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هر یک ۳ درم سنبل الطیب ۲ درم عناب سپستان هر یک ۲ عدد چهار صد مثقال آب کرفس خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر با صافی المنا بقوام اورند از بیع تا ده درم

استعمال نمایند شربت کشوث که در اصفهان ابیا شهرت دارد مفتح سدد و ملین طبع و مقوی جگر و معده
و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است تخم کشوث رازیانه تخم کاکنج کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرفس
هر یک ۳ مثقال پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه گل سرخ البنون هر یک ۲ درم جوشانیده با ۹ رطل شکر یا با ترنجبین
بقوام آورند و تا ده مثقال با شیره تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند شربت دینار معمول
متاخرین جهت امراض جگر و سده ماساریقا و تبهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاکنج گل سرخ
ریوند ۴ تخم کشوث بکوبند خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند نوعی دیگر که بجهت
حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاکنج زرشک بیخ اصل السوس صندل سفید لک مغسول اصل السوس تخم کشوث
گل سرخ کوبیده در عرق کاسنی یا آب آن خیسانیده پس جوشانیده صاف نمایند و با شکر بقوام آورند و اگر ریوند
اضافه کنند قویتر میگردد شربت عود جهت حرارت معده و ضعف آن و ریختن صفرا به معده و درد ها کم
و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت احشا نان با بتن مفید است ده رطل آب غوره را بجوشانند تا بنصف رسد
و یک کناره دور رود دیگر با دو مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او بر آب رود و با دو رطل شکر بقوام آورند
شربت سلویه از تالیف قدماست مقوی معده و رافع خفقان و مانع او در امراض بارده نهایت نداد د پوست ترنج
رطلی مرماحور یکوقیه قرنفل ۲ عود یک مثقال نیم کوبیده در پنج رطل شراب ریحانی روز خیسانند
و با سه رطل شکر سفید و دو مثقال مصطکی و نیم مثقال زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند تا مایل بقوام
شود پس صاف نموده استعمال نمایند شراب صحیحه جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان
و فواق و تشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش ده رطل آب سیب ترش یک رطل بجوشانند تا بنصف
رسد و با یک رطل عسل و یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند عود زعفران مصطکی
و بسباسه و سنبل الطیب قرنفل جوزبوا هیل قاقله کبابه دارچینی زنجبیل مثل مثل ساییده اضافه نمایند ماء العسل
جهت امراض بارده عصبانی و دماغ نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سده است عسل صاف را با شش جزو آب
نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و بازای هر یک رطل عسل دو مثقال فلفل را کوبیده در پارچه بسته
در آن بجوشانند شراب العسل جهت معده و جگر سرد و امراض عصبی نافع است ده رطل عسل را با شش رطل
آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و هیل و جوزبوا و دار فلفل و قرنفل هر یک دو مثقال
بجوشانند تا بقوام رسد پس صاف نموده استعمال نمایند رب بوبر اشربه آنست که آب اجزایی که مقصود باشد بجوشانند
که ربع و ثلث رسد و مجموع آن قابض تر اثر ترش است و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد رب توت
جهت رفع قی و غرغره آن جهت خناق و درد گلو بسیار نافع است آب پوست گردکان تازه را بجوشانند تا ثلث بماند
و با مثل آن عسل و خمس آن مثلث بجوشانند تا ثلث بماند و یکوقیه از آن و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه زرانباد

اضافه

اضافه نمایند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث فقط کافیست رب خشخاش از تالیف قدماست جهت نزلات
حاره بغایت نافع است ادویت عدد خشخاش را با تخم کوبیده یکشبانه روز در نه صد مثقال آب خیسانیده بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که بطریق
لعوق کرده و اقاقیا زعفران عفص عصاره لحیة التیس هر یک درمی کوفته و بیخته مخلوط کنند باب
ششم در مربیات که اجیبات نامند و صفت بعضی از حلواها مربای شقاقل بهی و مسمن بدن و مقوی اعصاب
و کمر است شقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف کرده بقدری که شدی داشته باشد
و از آن آب در آن یک شبانه روز خیسانند و با آب بجوشانند یا بشویند تا اثر آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ
دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورده شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب کند عسل
و عسل انقدر باید که شقاقل را بپوشاند و باید بدستور مربای که و پوست هندوانه و زردک و امثال آن
و اگر قوی تر جهت باه خواهند در مربای شقاقل و زردک بازاء هر صد مثقال شقاقل دارچینی زنجبیل
قرنفل هیل جوزبوا از هر یک ۲ درم مثلث یک دانگ کوفته و بیخته اضافه نمایند مربای سیب مقوی معده و دل
و جهت نیکو کردن بوی دهان موثر است مربای به در منافع مثل او است و در تقویت معده قویتر مربای بالنک جهت
سینه و حلق و تقویت معده موثر است خصوصا چون با پوست بپزند او ترتیب دهند و طریق ساختن هر یک
آنست که سیب و به را از پوست و تخم و بالنک را از ترشی پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کرده طبخ نمایند تا پخته کرده
و از آب بیرون آورده عسل و شکر را با آب آن بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یک را با آن چندان بجوشانند که رطوبت
آب در جرم هیچ یک نماند مربای نارنج و لیمو جهت قطع صفرا و تقویت معده حاره و دل نافع است پوست بیرون هر یک را
خراشیده با دانه کشیده آنها را بیرون آورده در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل شود و نرم
کرده پس با عسل و شکر بدستوری که گذشت بجوشانند مربای زنجبیل که زنجبیل پرورده گویند جهت تقویت
باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و صداع است زنجبیل را بیست روز
در آب بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته را بر آن
چندان بریزند که آن را بپوشاند و بگذارند تا مزاج گیرد مربای هلیله مقوی معده و دماغ و مجفف رطوبت
معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سودا که از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافع است
صد عدد هلیله کابلی بزرگ دانه را در آب بقدری که او را بپوشاند بخیسانند و پنجاه درم خاکستر چوب تاک
بر آن ریزند و هر روز یکبار و هر سه روز یکبار آب و خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند
و باندکی آب که او را بپوشاند و یک کف جو مقشر چندان بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک
کنند و از جو پاک سازند و با سیخی سوراخ هر عددی را کرده با عسل کف گرفته بقدر فرو رفتن آن در ظرف کنند

وبعد از سه روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و جوشی چند باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از آب برداشته
بود در و نمانده باشد بعد از آن عسل کف گرفته بقدری که او را بپوشاند در ظرفی نگاه دارند اگر خواهند که قوتی
کرده باشند هر صد درم هلیله از مربا ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد بکوفته اضافه نمایند و در مربای گل
او را بفارسی گل انگبین نامند و معرب او جلنجبین است و شکری او را بفارسی گل شکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین
شکری و قوت گل انگبین تا یکسال و گلقند تا دو سال باقیست و عسلی در دوم گرم و خشک و شکری در اول
گرم و در یبوست معتدل و مفرح و مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع
بخار آن بدماغ اند و عسلی جهت مبرودین و فضول بارده اوفق و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و تفتیت سنگ
کرده و مثانه و عسر البول و … او زیره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون او را با
تخم کرفس جوشانیده و صاف نمایند و مکرر بخورند جهت ازالة القوه و فالج و استرخا نافع است و ابتدا فالج
مجرب دانسته اند و شکری او جهت محرورین و یابس المزاج اوفق و جهت ابتدا وسواس و جنون نافع است و چون گلقند را با مثل
اناسطوخودوس یا الوبه یا زهرمار یا بنفشه نصف گلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازالة
رمد کهن و غبار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و رفع سده مجرب … و چون با تمر هندی در آب
بجوشانند جهت ازالة سده بغایت مفید است و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند … شربت
ورد مکرر است و گویند مضر جگر است و مورث تشنگی و مصلح او خشخاش و قدر شربت در طبیخ تا چهار ده مثقال
وانجبین چهار مثقال است طبیخ او باید باشش مثل او آب باشد تا بثلث رسد و مضر او بجگر خلاف قیاس و تجربه است
صفت آن گل سرخ را از اقماع پاک کرده به بیست چندان بفشارند که خوب درهم شود و با قند سفید و تا ده روز
هر روز صبح و شام برهم زنند و بعد از آن چهل روز در افتاب بگذارند و هرگاه شکر کمی کند اضافه کنند و باید
وزن شکر و گل مساوی باشد و عسلی را باید بوزن گل عسل کف گرفته اضافه نموده و در افتاب بگذارند
مربای زردک جهت تصفیه صوت و تنقیه سینه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم
واستسقا و ضعف باه بغایت مفید است یک کوزه زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند
تا اب زردک جوشیده بقوام رسد پس بازاء هر صد مثقال دو مثقال دارچینی و زیره را کوفته و بیخته اضافه نمایند
عود قماری قرنفل دارچینی هیل جوزبوا زرنباد کبابه از هر یک نیم مثقال مربای بنفشه بفارسی خمیره بنفشه
گویند مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و ترطیب دماغ و الات تنفس و تپهای حاده
و حرقة البول و نزلات نافعست بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در افتاب
چند روز بگذارند و هر روز برهم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه نباشد بنفشه خشک
پاک کرده و ادویه که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند شکر و … با مثل آن شکر مخلوط نموده

درافتاب

درافتاب بگذارند قدر شربتش از پنج مثقال تا ده مثقال است و اگر گل بهی و سیب و مشک و سایر شکوفها را بدستور مزبور ساخته
هر یک را منافع است که در اصل آن چیزها مذکور است مربای پسته که از پوست بیرون پسته مربا بالتمام ترتیب
دهند بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض بارده مزمنه مفید مربای جوز جهت تقویت باه و تجفیف
رطوبت معده و تقویت جگر نافع است اگر گردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون
پاک کنند و اگر صلب شده باشد از دو پوست بیرون کرده با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از
سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردکان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند
مربای بادام که جهت خشونت سینه و سرفه نافعست بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را
در روغن تازه جوشانیده و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند اما انتها
حلوای ارد و روغن بادام … سده و غلیظ و دیر هضم … و مولد خلط حاری و سوداوی است خصوصا در محرورین
وانچه بی ارد و بی روغن باشد الطف و انفع است و قریب الفعل با انچه ازو ترتیب دهند و تفصیل مجموع آن
متعذر است و اکتفا به بعضی کرده میشود که دستوری که باشد جهت ساختن غیر مذکور حلوای گزر با زرد مولد
خون متین و ملین سینه و موافق سودا که از بلغم متکون گردیده شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است ارد گندم
نرم را با روغن بادام با اتش نرم بریان کرده شکر را بقوام آورند اندک اندک در ان ریزند و برهم زنند تا منعقد گردد
حلوای کزنکبین مایل باعتدال و لطیفترین حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و یبوست طبع نافع و
سریع الانحدار است … و کز انگبین صاف کرده با … و شکر با قدری اب بجوشانند و کف سفید تخم مرغ را
بر او زده کف بگیرند و چون بانتها قوام رسد قدری از کف چوبه بر آن زنند تا خوب سفید شود و بعد از آن
قوام تام که چون اندکی از و را سرد کرده باشند با اندکی حرکتی شکسته شود در ینوقت مغز پسته بو داده
و نارجیل و امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند حلوای سوهان موافق مبرودین و کثیر الغذا و مولد خون
غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعضا و باه نافع است گندم را در آب چندان بخیسانند که نرم … پوست کنده
کرده در افتاب بگذارند و هر روز قدری اب بر و بپاشند تا شروع کند بسبز شدن در افتاب خشک کرده
ارد کنند و یا بانصف و یا بمساوی او ارد گندم مخلوط نمایند و اب طلا بجوش آورده اندک اندک ریخته برهم زنند
و بجوشانند تا ارد تمام طبخ یافته … غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند
و بعد از جذب روغن چیزی شکر یا دوشاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده چندان بجوشانند
که روغن جذب کرده … شروع بدفع کردن نماید و بعد از آن مغز پسته و گردکان و نارجیل و فندق و زنجبیل
و هیل و جوزبوا و قرنفل و فلفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که بسلیقه موافق اید ترحلوا انچه از ترنجبین
ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعا و ترطیب اعضا و جهت سل و سرفه و تپ دق نافعست ترنجبین را باب بجوشانند

تا غلیظ شود و طبخ تمام باید کرد و شکر صاف اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب انعقاد شود قدری روغن بادام
شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه ترتیب دهند جهة امراض مذکوره بدستور
نافع و سبزوار تر از قسم سابق است تخم خرفه را شیرهٔ غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر
و روغن بدستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را شروع بدفع کنند و آنچه
از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح اکثر با نشاسته شیرهٔ برنج را چندان بجوشانند
که حل کرده و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران
داخل کنند و اگر دران و در حلواء نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی به ترکیب دارچینی خواهد بود **حلوای**
سیب و به که مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیه اند هر یک از آنها که خواهند بعد
از پاک کردن از پوست و تخم بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا گردد و آب آن جوشد و اگر قدری گلاب با آن
اضافه نمایند بهترات و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آمده را بقدری که شیرینی او مطلوب باشد اضافه
نمایند و طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته بو داده بقدر احتیاج مخلوط نمایند **حلوای نارنج**
و حلوای بالنگ نیز گویند بهترین حلویات و مقوی احشا و موافق محرورین است پوست بالنگ خشک را
بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری آب در آن جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور
حلوای سیب با شکر بقوام آورند و قدری آب نارنج که او را ترش کند اضافه نمایند و بعد از جذب
مغز پسته بو داده با او مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده اولی و اگر قدری
از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند نافع و لذیذتر و انفع خواهد بود و اگر بجای آب بالنگ
زردک را مهرا پخته بدستور بعمل آورند در تقویت باه قوی‌تر از حلوای سیب و نارنج **و طریق** بو دادن
مغز پسته و بادام جهة حلویات آنست که با سبوس گندم در دیگی کرده برشته و بریان بر هم زنند که مغزها
دود و بو بر دارد و پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند **فالوذج** معرب از فالوده فارسی است از
حلویات اعدل و در منافع مثل آن و مضرت معدهٔ سرد و مرطوبین است نشاسته را با قدری شکر که میل
بشیرینی کرده چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد پس در طبقی کرده بعد از بسته شدن
بکارد ریزه کنند و با شربت قند و شکر آمیخته استعمال نمایند **فرنی** که معرب حلبیه نامند کثیر الغذا و مسمن
و مسمن بدن و مقوی گرده و جهة خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولد منی و یبوست طبع نافع و
و مضر جگر ضعیف و در معده سرد بطئی الهضم است آرد برنج را با آب و شیر صاف بالمناصفه چندان بجوشانند تا مهرا شود
و شکر بقدر حاجت اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته شود **صفت حلوای مشهور به نخود بهشت**
سریع الانحدار و کثیر الغذا و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهة ناقهین و ضعیف الاحشا مفید است برنج کوبیده
۱۳۷

انذره

اندک بو داده را در پاتیل کرده قند سفید بقدر اندک آبی حل نموده با سی صد مثقال مجموع آب و عرق
بید مشک در پاتیل کرده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آلوده شود **باب هفتم در لعوقات** لعوق معجون
و شربت اکه در قوام انگشت پیچ گویند و اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن مخصوص آلات تنفس است تبلیغ
اثر او در فضای ریه و حلق و قصبهٔ ریه برسد و جبرئیل بن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است
اما در قرابادین یونانیین احدی مشاهده ننموده و از اینکه معجون حب القطن را که از تألیف
جالینوس است متأخرین لعوق حب القطن نامیده باشند دلیل اختراع لعوق نمی‌شود از جالینوس **لعوق ثابت**
منقول از کامل جهة سرفه و تب دق و سل صمغ عربی تا قله کثیرا از هر یک ۴ ل نشاسته کثیرا مکرر الطباشیر
۴ ل نبات سفید ۳۰ ل مغز تخم خیار و حب صنوبر کبار از هر یک ۷ ل نرم ساییده بروغن بادام چرب کرده
باشند فرشند و با شیر الاغ استعمال نمایند نسخهٔ دیگر جهة حرارهٔ مفرط و خشونت سینه که با سل باشد صمغ
عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک بیست مثقال مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین از هر یک الطباشیر ۴ ل
تخم خیارین تخم خطمی از هر یک ۳ ل نرم ساییده با روغن بادام شیرین و عسل یا دو شاب انگوری یا شیره
ترنجبین بقدر حاجت لعوق کنند و حقیر این ادویه را اضافه نموده ما انفع یافته کثیرا رب سوس کا بیرج مغز
تخم هندوانه **لعوق صبیان** جهة حرارة و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر و صمغ یا شیر الاغ بنوشند
رب سوس کثیرا و صمغ عربی فانید از هر یک ۴ ل مغز دانه به یکمثقال با روغن بادام و جلاب لعوق سازند
لعوق صنوبر که حقیر مکرر تجربه نموده جهة سرفهٔ کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی و
بغایت آزموده و بعد یک حلبه را حیثیات مقشر کهنه بعد از آن کوبیده شیر کشند با دو شاب انگوری
یا عسل شهد بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز چلغوزه مقشر را نیز نرم کوبیده مخلوط
کرده چندان جوش داده بعد از آن استعمال نمایند **لعوق خشخاش** از مجربات ابوی جهة نزلات بعد یک
تخم خطمی بهی اصل السوس در دوییست و پنجاه مثقال آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد
و با صد و پنجاه مثقال نبات بقوام آورده خشخاش سفید و بهی مغز دانه به صمغ عربی کثیرا نرم صلایه
نموده مخلوط کنند **لعوق حلبه** جهة ضیق النفس و ربو و سعال بیسی بغایت نافع است حلبه مویز بینه
منقی و مقشر هبانه کل کاو زبان جوشانیده آب آنرا با عسل بقوام آورند و مغز تخم کدو و مغز چلغوزه
تخم رازیانه کوفته اضافه نمایند و پنج مثقال از آن با ماء الشعیر بنوشند **لعوق الجمل** جهة ضیق النفس و سرفه
رطوبی بعد یک تخم کتان حرمل یا لوبیا با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند **لعوق حب القطن** جهة بحوحة
و رطوبت حنجره بغایت نافع است از تجربات ابوی مغز دانه پنبه مغز چلغوزه حلبه تخم کتان با عسل و یا دو شاب
انگوری لعوق کنند **لعوق النیرا** انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا شود و آب او را با دو شاب انگوری بقوام
۷۵

با مساوی ادویه
عسل کف گرفته کرد
بسیار بقوام
بیاورده
صح

بقوام آورده مغز چلغوزه مغز پسته بادام تلخ مقشر تخم انجره تخم رازیانه کرسنه حلبه مغز دانه پنبه حب القلقل
نرم سابیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند و جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو بلغمی بغایت نافعست
لعوق عنصل جهت ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است فراسیون بیخ عنصل مشوی
من کل واحد ده مثقال بیخ سوسن کبود ده درم با عسل لعوق کنند و با آب گرم حاشا یا فودنج جبلی یا زوفا
جوشانیده باشند استعمال نمایند لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج و دمی و صفراوی بسیار مؤثر است بنفشه
مویز منقی عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنجاه مثقال لعاب خیارشنبر و سی مثقال
روغن بادام شیرین بقوام آورده سی مثقال بنفشه سابیده اضافه نمایند و از پنج مثقال تا ده مثقال استعمال
نمایند لعوق خیارشنبر جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و بدستور جهت سرفه و نزلات مفید
خیارشنبر و نبات سفید را در آب حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کثیرا و صمغ
فارسی که صمغ الوشیا باشد و باقلا مغز بادام شیرین اضافه نمایند لعوق جهت منع اصابت نزله بسینه
سفید بزر البنج حب الصنوبر رب السوس با مثلث چهل مثقال لعوق کنند و صبح و شام یک مثقال تناول بنوشند
تریاق نزله از نسخه های فقیر در منع ریختن مواد نزله و جمیع نزله مجرب است تخم کاهو بزر البنج پوست خشخاش
مکد پر خشخاش سفید گل گاوزبان تخم مورد کشنیز مکد ده لا اسطوخودوس ده در جوشانیده بجوشانند
با مثلث چهارصد و پنجاه مثقال و نبات سیصد مثقال بقوام آورده ادویه را داخل نمایند گل سرخ کثیرا خشک
نبات رب السوس بسیار صمغ عربی کثیرا مرهم مکد ده بیانزم باید سائیده شربتی سه لعوق خشخاش
که متداول اطبا است جهت نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته کثیرا صمغ عربی مقشر تخم
مغز دانه به با جلاب لعوق کنند لعوق زوفا جهت امراض بارده سینه و امتلاء عصب و ربو و بلغم
لزج بسیار مؤثر است زوفا خشک انیسون رازیانه برسیاوشان اصل السوس سوسن کبود قرطم حلبه مویز منقی
انجیر تربد سفید تخم کتان در آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با مثل آن
عسل بقوام آورند و علک البطم را با تیاج تا در آن حل کنند لعوق حب القطن جالینوس که در تقویت باه
بغایت قویست در عرض معاجین مذکور شد لعوق کرنب جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ربو و گرفتگی آواز
و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربتش سه درم قوتش تا چهار سال باقیست آب کرنب را که در
اصفهان کلم قمری نامند افشرده بجوشانند تا بنصف رسد و با دو چندان او شکر بقوام آورند و با آن
مرد طلی از شکر هر یک از مصطکی و کندر و صمغ عربی کثیرا را با تیاج از هر یک پنج درم در آن حل کنند لعوق
الورد منقول از جامع امین الدوله جهت تبهای حاره و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و درد و دموی در
سینه و سل و سرفه مفید است گل سرخ پاک کرده صمغ عربی نشاسته کثیرا خشخاش سفید گل مختوم حب البلد

او کل سفید

او گل سفید داغ نکرده و بسیار مجرب یافته است تمام زعفران رب السوس نرم سابیده باد و شاه الکوری لعوق باید
لعوق ناردان جهت تقویت معده و دفع ضعف بسیار مجرب منقول از جامع مذکور گل سرخ اردی بهشت
پوست بیرون پسته انار دان زرشک رانه دادسماق نعناع تخم مورد ده رطل آب بجوشانند تا رطلی
بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمرهندی و سرکه شکر سفید بقوام آورند باب هشتم
در مطبوخها و نقوعات و ماء الاصول و مقیئات و مسکنات اما مطبوخها مشتمل است بر منضجات اخلاط
و ملینات طبع و خلطی که در طریق تحجر باشد و بر مسهلات و شرطست که بعد انضاج بجوشانند و هر
ادویه تاب طبخ داشته باشد مثل بیخها بیشتر بجوشانند و آنچه تاب آن نداشته باشد در آخر
اضافه نمایند مثل افتیمون و صفت هر یک در ادویه مفرده مذکور شد و شرب منضجات که مشتمل است
بر تنقیح و ترقیق غلیظ و تفریق خلط مستعفن از خلط صالح سوداوین و امراض زمنه بیشتر
محتاجند و بحسب شخصی و علتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب باید نمود بنا بر این نسخه که دستور تواند
بود ذکر میشود منضج سودا و بلغم غلیظ مویز منقی بادیانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه غافث برسیاوشان
عناب سپستان گل بابونه پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه شاهتره زوفا خشک املج مقشر تخم کاسنی
بادآورد تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده با گلقند و ترنجبین شیرخشت کرده در آن حل و صاف کرده باشند
بنوشند و باید قدر آب سیصد مثقال باشد که بربع باز آید و اگر سودا از صفرا محترقه باشد آلوی بخارا آلو
بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب برسیاوشان شاهتره خلنگ شکوفه غافث عناب سپستان املج مقشر تخم
خیار تخم کاسنی و گل گاوزبان گل سرخ در سیصد مثقال آب بجوشانند تا بربع رسد و با ترنجبین و شیر
خشت استعمال نمایند و هرگاه بلغم و صفرا مرکب باشد زوفا خشک اصل السوس شکاعی بادآورد آلوی بخارا
پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث انیسون عنب الثعلب شود
جوشانیده با گلقند آفتابی سکنجبین ساده بنوشند مسهل سودا و بلغم و منضج سودا سنامکی
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج تمرهندی تربد سفید خراشیده با روغن بادام چرب کرده
اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشنبر و روغن بادام و ترنجبین لاجورد مغسول تخم الحنظل
علی نفطی استعمال نمایند و در اسهال سودا و صفراوی پوست هلیله زرد و کابلی تمرهندی بنفشه افتیمون
سنامکی حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیارشنبر روغن بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم و صفرا
ریوند چینی سنامکی هلیله زرد و کابلی تربد بخراشیده تمرهندی آلوی بخارا افتیمون دو قی افتیمون رومی
گل سرخ سقاح اذخر فلوس خیارشنبر روغن بادام تمار بعنون سفید محموده مشوی داخل کنند مطبوخ
مسهل سودا که حنین بن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده هلیله زرد و سیاه و کابلی بسفایج بابونه طرطر

اب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از ان سنا مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند
والو بخارا مویز بیدانه باده رطل اب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده ابیت و پنج مثقال او را با چهل مثقال ترهندی ۲۰م
از اب صاف کرده اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند مطبوخ خیارشنبر جهة اخراج اخلاط ماده
منقول از کامل هلیله زرد الو بخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی گل سرخ گل نیلوفر بنفشه در سه
رطل اب بجوشانند تا یک رطل بماند و فلوس خیارشنبر ده مثقال تا پانزده مثقال روغن بادام شیرین دو مثقال
اضافه نموده بنوشند مطبوخ افتیمون غاریقون منقول از کامل جهة اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد
کابلی و سیاه هلیله زرد کابلی و سیاه پوست بلیله امله مقشر مویز بیدانه الو بخارا گل گاوزبان
کیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد سفید محکوک در پنج رطل بجوشانند تا بیک رطل
و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون را در ان
حل کرده بنوشند و باید غاریقون را با عسل سرشته باشند و بجهة صداع جنون و مالیخولیا صبر سقوطری
خربق سیاه اضافه کنند و جهة اخراج بلغم لزج صاحب خربق شحم حنظل کنند نوع دیگر که قویتر است
از جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه و بلیله امله مقشر الو بخارا تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه
و دانه مویز بیدانه سنا مکی گل سرخ افتیمون کیاه غافث اگر نباشد شکوفه او خوب شکاعی بادآورد اسطوخودوس
کمازریوس کمافیطوس گل گاوزبان بادرنجبویه ساذج هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک انیسون
رازیانه بسفایج خربق سیاه تربد محکوک در شش رطل اب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده بعد از
شدن کفیه افتیمون را بفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد و نمک نفطی لاجورد مغسول شحم
حنظل شکر سفید مجموع را کوبیده در ان حل کنند و نیم گرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند
هلیله زرد را داخل مطبوخ کنند و سقمونیا مشوی اضافه محلول نمایند مطبوخ زوفا جهة ربو و ضیق
النفس و سرفه نافع است عناب سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست پرسیاوشان تخم خطمی
تخم خیاری زوفاء خشک بیخ سوسن حلبیه در چهار رطل اب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده
هر روزی سه مثقال او را با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش یا معجون فقی با اضافه بادام بنوشند نوع دیگر که جهة ذات
الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس محکوک
پرسیاوشان تخم خیاری تخم خطمی جو مقشر در چهار رطل اب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل را
با روغن بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهة اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات
و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافع است ابقا
مغز دانه قرطم عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون سورنجان سفید

باسه مثل

باسه مثل ادویه اب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر باد درد سر و تشنج علت
و یبوسة دماغ باشد انجیر زرد کتیرا روغن بادام پرسیاوشان صمغ مرزنجوش اضافه کنند و اگر با ریاح
غلیظه باشد یا ضعف در مجاری بول کلکلانج افتابی بیفزایند مطبوخ بسفایج جهة درد معده و ریاح
و بواسیر و صرع و امراض سوداوی بسفایج کام هر روز سه مثقال تا پنج مثقال از ان خیسانیده بجوشانند
و صاف او را با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بنوشند مطبوخ دارشیشعان درد فم و درد معده بارد مجرب
هر روز از یک مثقال تا دو مثقال او را جوشانیده با نبات بنوشند اماده رنقو شاهتره شرط آنکه در آب
گرم بقدری که ادویه را بپوشاند بخیسانند و روز در آفتاب گذاشته و شب در زیر سقف باشد بعد از آن
افشرده و صاف نمایند و بعضی را نسخه شبانه روز بخیسانند تا قوت ادویه باب بازگردد و مخصوص
محرورین و فضول حاره است انقوع دیگر جهة بقایای امراض حاره و تبها که بقیه او در بدن مانده باشد و تنقیه
عروق و نزلات منقول از کامل الو بخارا مویز بیدانه عناب سپستان تمر هندی منقی از دانه و لیف
تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل او را با ترنجبین
یا شکر سفید در طلوع افتاب بنوشند و اگر قبل از ان بدو سه روز صبر زرد را با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند
اولی است نقیع صبر جهة درد سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض انها نافع است افتیمون رومی اسارون قنطوریون
دقیق مصطکی صبر زرد نیمکوب کرده با سه رطل آب گرم سه روز در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده
هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بقدر ربع رطل را برداشته نیمه را اضافه کنند اولی است
نوع دیگر جهة دوار و سدر و صرع و تقویه معده و رفع اخلاط غلیظ مفید است هلیله کابلی بلیله امله
مقشر عود افتیمون شکاعی بادآورد سنبل الطیب قرنفل حب بلسان نعناع مورماخور قاقله کبار گل سرخ
در ده رطل اب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند و هر روز سی مثقال بنوشند اولی است نوع دیگر که
محمد بن زکریا گوید مجرب است و جهة امراض معده بسبب اکل ادار چینی افتیمون عود بلسان گل سرخ عود مصطکی
در یک رطل و نیم اب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد حل کرده روزی یکوقیه بنوشند
نقوع جهة ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله گوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه پنج مثقال تخم کرفس
انیسون رازیانه از هر یک دو مثقال نیمکوب کرده در سه رطل اب سه شبانروز خیسانیده روزی نیم رطل
با یک مثقال روغن بادام بنوشند ماء الاصول جهة فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی
نافع است موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و ثابت بن قره پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر از هر یک
ده درهم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک ۴ م مصطکی سنبل الطیب حیطانا افقاح اذخر هر یک ۲ درهم
حب بلسان اسارون هر یک ۲ درهم عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان ناخواه هر یک ۳ درهم مویز بیدانه ۲ م درچینی

رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده وزنی مثقال دارا با روغن بادام شیرین یکمثقال و تلخ و روغن
بیدانجیر دو مثقال ذوحین تا که بجهت امراض مذکوره مناسب است با بنوشند ماء الاصول نوع دیگر جهت سده
جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقا و تبهای کهنه نافع است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه
اذخر فقاح او مصطکی سنبل الطیب فوة الصبغ لك پاك کرده عود بلسان شکاعی بادآورد کیا
غافث پوست بیخ کبر کادریوس کافیطوس افسنتین گل سرخ انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب
بجوشانند تا بربع رسد و هر روز سی مثقال او را با روغن بادام شیرین و تلخ و دواء الکرکم و امثال
آن بنوشند ماء الاصول نوع دیگر جهت نقرس و درد ورك و مفاصل که از برودت باشد بغایة
مجربست پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه پوست بیخ حنظل قنطوریون دقیق شیطرج نانخواه آزموده
بوزیدان ماهیزهرج در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و در روزی یکوقیه با یکدرم روغن
بیدانجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلانج استعمال نمایند
ماء البزور که در ضمیر او دار عرق مجربست کشنیز خشک سماق پاك کرده بیخ سفید مکروشته از هر یک
پنجمثقال با سه مثل آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده در روزی ده ل بنوشند ماء
الاصول مجرب ابوی زه جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه لیمون
تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب ابارون سادج قنطوریون دقیق غلیظ فراسیون اصل السوس
بیخ سوسن کبود انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس به حصه کرده هر روز
یکحصه را بالعوقات مثنا بنوشند مقیئ شرط آنست که مکرر قی نکنند تا عادت شود و در خلاء معده
جایز نیست و در تمادو با مستحسن است اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن مقیئ یکساعت شوربا
ترش تناول نمایند و اگر مراد دفع بلغم باشد ماهی شور و برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزی که تقویت
معده کنند بیاشامند و اگر مراد قی مرة السودا باشد شیرینی تناول نمایند و تخمیص و اگه کردن بلبند سینه
تنك باشد از قی منع باید نمود مقیئ مرة السودا و مرة الصفرا که در تبهای مرکبه و ربع نافعست
کنکرزد تخم ترتیزک تخم ترب جوز القی تخم شبت ملح هندی تخم اسفاناج بالسویه کوبیده بوزن آب عسل
پر شنده دو مثقال او را با سه مثقال در آبی که شبت جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و اگر
بجهت مقصود قی نیاورد آب شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند در نوبت قی با فراط خواهد شد مقیئ
دیگر جهت دفع مرة الصفرا و بلغم صفرا آمیخته بیست درم ترب ادیزه کرده با ده درم شبت تازه و پنج درم نمك
هندی و از تخم خربزه و تخم اسفناج هر یک چهار درم بجوشانند در چهار رطل آب تا بثلث رسد پس صاف نموده
با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم باشد با عسل بنوشند مقیئ دیگر جهت دفع رطوبات

معده

معده و مرة الصفرا و مرة السودا ترب را باریزه کرده یکشب در وزدر سکنجبین عسلی نهند صاف نمایند
و با کنکرزد تا نیم مثقال بنوشند مقیئ دیگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه و رشته خربزه اصل السوس از هر یک
سه مثقال جوشانیده آب او را با کنکرزد و سکنجبین بنوشند مسکنات اما آنچه در تسکین قی صفراوی
آزموده است زرشک بیدانه انار دان ترش سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون پسته از هر یک نیم درم
طباشیر گل سرخ غوره خشک از هر یک نصف جزو نرم کوبیده تا سه مثقال او را با آب انار شیرین یا ترش
به و امثال آن بنوشند نسخه دیگر مجرب حقیر است انار دان ترش مویز دانه دار با لوبیه زیره کرمانی ده یك بسیار نرم
کوبیده تا سه مثقال بنوشند اما مسکن قی بلغمی و سوداوی گل سرخ چهار درم زرشک بیدانه سه درم نعناع
پوست بیرون پسته مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرنفل قرنفل بخشك زیره کرمانی درکه پرورده
از هر یک ده درم دو مثقال آیند و او را با سکنجبین سفرجلی و امثال آن بنوشند باب نهم در سنونات
و غرغره و مضمضه سنونات ادویه مخصوصه امراض دندانست اعم از آنکه سایده بیاشامند یا بچیزی سرشته
با قرص کنند و مؤلف تذکره گوید که سنون از مخترعات جرجیس و ابن بختیشوع است و ظاهر این کلام اصلی
نداشته و از قدما بودن اظهر است و در استعمال سنون شرط است که معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال آن
دهن را با آبهای ادویه مناسبه بشویند و مسواك و امثال آن دندانرا پاك کنند سنون از مجربات والد حقیر
جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است آهو چوبه زرد چوبه تخم ریحان سرش پوست بیخ درخت توت
کتیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک دانگی فلفل بجعده بسیار نرم سوده استعمال نمایند سنون ابقراطی معالجات
جهت مستحکم نمودن دندان و گوشت بن دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ
به بن دندان بغایت مفید و دفع بدبوی دهان میکند و جلاء دندان میدهد چون با روغن زیتون یا قطران
سرشته بر دندان درد ناك گذارند در حال الدفع الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند
دندان متحرك را مستحکم کند و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا دوج کزمازج سعد از هر یك دو پوست
انار مازوی سبز کندر گلنار گل سرخ مروارید سفال چینی از هر یک ۳ بیخ سوسن کبود ۴ شاخ گاو
کوهی سوخته دندان فیل هلیله طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا کشنیز خشک بوداده عدس از هر یک ۷ ل
زبد البحر سنک صدف حلزون سوخته شب یمانی از هر یک الثیم فلفل عنبه مصطکی عود بلسان از هر یک
یکمثقال العیان نسایند اجزاء و دانك کافور اضافه نمایند سنون از تالیف والد حقیر جهت رویانیدن گوشت
بن دندان و رفع بدبوی آن بغایت نافع است دم الاخوین کزمازج اتدوت جوز السرو کندر بیخ سوخته طباشیر
اقاقیا گل سرخ گلنار جفت البلوط پوست انار ترش از هر یک یکجزو قصب الذریره نصف جزو در وقت خواب
استعمال نمایند سنون منقول از اختیارات ابن هیل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن و اکله و سیلان

خون لثه بغایة نافع وبعید کل سرخ تنج سرخ وزد اهل آب نمدیه زاج سفید مازوی سبز بالسویه قرص با سرکه کنند
و دانکی از آن بآب مالیده بعد از آن بشویند و اگر سود نکند روغن کل سرخ مضمضه کنند سنون جهة
تاکل و بد بویی دهان و چرک بن دندان مازوی سبز سوراخ دو جزو مرصاف یکجزو با روغن کل سرخ بمالند
و دیگر عنصل مضمضه کنند سنون مسمی بجوریجات منقول از کناش فاخر منسوب با بن سرابیون
جهة قطع خون و تقویت لثه و دندان نافع است پوست انار سه جزو کلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا از هریک جزوی
سماق یکجزو و نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه و آب انار مورد قرص سازند سنون جهة رویانیدن گوشت
بن دندان مجربست و اکثر اطبا برین اتفاق کرده اند ده درهم ارد کرسنه را با عسل سرشته بر روی لحی
در تنور بگذارند تا نزدیک بسوختن رسد و از آن کنند و دم الاخوین هریک پنج درهم و از ابرسا و زراوند مدحرج
هریک دو درهم اضافه کرده سنون کنند سنون منقول از غنی و منی و از مجربات حنین است جهة رویانیدن
گوشت لثه از مورد ۳ پوست بیخ کبر ابهل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه ارد جو بالسویه سنون از تالیف
حقیر موافق اکثر امزجه است و در تسکین الام و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مو مجربست
سعد طباشیر کل سرخ تخم مورد کلنار دوفلکات هندی کزمازج اقاقیا از هریک جزوی سماق سه جزو سنون
منقول از نهم عالجات بقراطی و ایلاقی جهة جلای دندان و پاک کردن آن از اوساخ و سفید کردن بیا مورد آس
زبد البحر نمک سوخته بالسویه با عسل سنون کنند سنون دیگر قوی تر از آن و سریع الاثر است نمک سنگ صدف
سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جو سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند و سحقونیا و زجاج
مسحوق سادج و رصاص دندان را سفید کند و هر گاه زردی دندان بارنکهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان
نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قویتر باید مسحقونیا اضافه نمایند
سنون نافع منقول از ایلاقی جهة دفع سیاهی دندان حادثه مجربست قنبیل ده درهم فلفل چهار درهم ما
سه درهم سادج هندی حضض محرق از هریک دو درهم سنون منقول از ابن هبل جهة دندان متحرک
که بسبب تعفن گوشت لثه باشد بغایة نافع است عود سوخته شب یمانی کلنار سماق اقاقیا بالسویه استعمال نمایند
و اگر سبب حرکت دندان از زیادتی رطوبت باشد مضمضه با آب ادویه که در مضمضها مذکور میشود کرده
بعد از آن این ادویه را بر بیخ دندان متحرک بچسبانند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرة الطرفا خاکستر شاخ
گاو کوهی از هریک جزوی نمک معجون بعسل که بعد از آن سوخته باشد مرصاف زعفران از هریک جزوی نصف
جزو سنبل الطیب مابنختک سماق از هریک نصف جزو بوم سنبل تا بادام سرشته استعمال نمایند [illegible]
از تالیف حقیر و بغایت مجربست در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت جند بیدستر افیون با
با عسل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و مولف شفاء الاسقام این ادویه را اضافه نموده اسم ... زراوند

مدحرج

مدحرج میعه شیخ از هریک نصف اجزاء سابق و آنچه در تسکین درد دندان مکرر بتجربه رسیده مالیدن
فلفل با عسل است هر گاه رطوبت و نزلات دماغی باشد و بدستور هر گاه فلفل و پوست خشخاش با دو کلاب
بجوشانند و از بیرون طلا کنند درد ساکن کرده و بدستور شیطرج هندی یا کوبیده در کف دست
کرده بخلاف جهة موضع درد بگذارند بان جهة کنند بسبب امالة مواد بالخاصیه تسکین دهد سنون منقول
از تذکره که در زمان هرون الرشید تالیف یافته جهة استحکام لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع رایحه
کریهه و تحلیل اورام و دفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته ده جزو و نان جو سوخته ۷ جزو
عود هندی ۶ جزو و مسک ۲ جزو کزمازج فلفل دارفلفل زنجبیل زبد البحر قاقله از هریک دو جزو با سرکه
قرص ساخته خشک کنند بختیشوع شیخ ارمنی و زراوند مدحرج از هریک نصف جزو اضافه کرده
و جبرئیل الداد عاقرقرحا و اذخر از هریک دو جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را
اضافه کرده اند صندل سفید سعد کل سرخ قوفل قرنفل خاکستر شاخ گاو کوهی از هریک ۳ جزو و بوره
ارمنی دو جزو و تصریح نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن دارو و بیخ دندان سرکه است که در آن
زیره کرمانی جوشانیده باشند و همچنین مضمضه او نیز جهة این بهترین اشیاست سنون جهة امراض دهان منقول
از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره جهة رویانیدن گوشت لثه و تعفن آن و حرکت دندان بتجربه رسیده
طباشیر کل سرخ از هریک ۳ درهم مروارید کل ارمنی برشته دم الاخوین از هریک ۲ درهم مرجان سوخته صندل
سرخ مرصاف حیکل کنج کزمازج مامیران هریک یک درهم سنون جهة امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج
خردل زنجبیل موده بالسویه با قطران یا طبیخ زیره برشته سنون جهة کندن دندان بی شکافتن آن
و تفتیت آن میکند منقول از کافی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شبرم مازریون پوست
بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجموع را ساییده سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیت با ضعف وزن او
مقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را برشته در وقت استعمال احتیاط نمایند که بدندان صحیح
بلکه بدندان مجاور دردناک را بخیر و موم غلاف کنند سنون جهة دندان متحرک مجرب حکما هند بیخ
سوخته سریع بالسویه سنون کنند سنون جهة قلاع سوداوی مویز بیخ افتیمون بالسویه با عسل سنون کنند
نوع دیگر ورق عوسج برگ زیتون اقاقیا از هریک یکجزو ملقطا سعتر شب یمانی سفیداب از هریک خمس جزو
بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهة اقسام قلاع شب عفص بالسویه سنون کنند بغایت مفید است
صفة ادویه که کرم دندان را ساکن کند تخم بنج بذر کراث بذر البنج سایید با پیه بز سرشته حب سازند
و بعدی از آن در آتش انداخته یک سر قیف را بر دندان ملاصق کرده سر دیگر را در ظرف آتش نیمی نصب کنند
که دود آن از راه قیف بدندان رسد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که قیف بر لوله نصب شود و دهن ظرفها بپوشانند

تا دو وار لوله داخل کرده و بدستور چون پنبه بقطران الوده بر دندان کنار ند کرم را بکشد مضمضه
با برک شفتالو و قدری زرد اوند طویل بغایت ازموده است او بدستور بخور دادن بتایج موثر است او چون سوراخ
دندان کرم خورده را بکافور پر کنند موجب تسکین درد میشود و بدستور تخریق معجون بعسل بغایت
و بدستور پر کردن ثقبه بمویزج و ملینیت و بوره ارمنی همین اثر دارد ادویه که دفع ضرس کند و ان
بحتی ندانت که از خوردن ترشی و برودت مفرط بهم رسد و چون قسا و تخم خرفه را بخایند دفع ان کند
و بدستور خاییدن نارجیل و فندق و خیرنان کرم و مضمضه بشیر بعتران و شیر الاغ و طلا کردن
روغن زیتون و روغن تازه مفید است ادویه که دندان اطفال از و دبر و یا ند از انجمله طلا کردن لثتها
بمغز سر خوکوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنا بر روغن سرشته صفة مضمضه
و غرغرها جهة دهنها و غیرها مضمضه جهة رطوبت بن دندان و حرکت اسنان سنبل الطیب کل سرخ جوز
السرو سعد ثمرة الطرفا بالسویه با آب جوشانیده مضمضه کنند مضمضه مجربه جهة قلع و خون
بن دندان و تعفن و جوشش رو یاییدن کوشت ان توتیا مغسول ۸ ۳ بنفشه ۱۹ م لشکر ...
بنفشه را سایید با سایر اجزا با سرکه هفتاد ... در شیشه ضبط نمایند و بجهة جوشش
یکمثقال سرکه مذکور را با بیست مثقال آب انار یا آب کشنیز مکرر مضمضه کنند و بجهة قطع خون
و رویاییدن کوشت با سرکه مخلوط نمایند هر کاه سرکه شیشه اخر شود بدستور سرکه تازه اضافه نمایند
ضبط نموده و اکر یکسال و زیاده بران بکذرد از ان بهم رسانند مضمضه که قبل از استعمال سنونها باید
تا تاثیر ادویه زود تر او سنونات سریع کرده منقول از کتاب فاخر و منسوب بحنین بن اسحاق است تخم کل سرخ
زد شک ثمرة الطرفا برک صنوبر برک زیتون انار ... جز وی پنج بار تنک یا برک ان یکجزو نیم جوشانیده
نیم جز و شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند مضمضه جهة ورم لثه و سستی ان طراثیث شب یمانی پوست انار
سماق بالسویه مضمضه کنند مضمضه جهة قلاع و ان جوشانیده دهانها و درد و اوایل برک علیق و اب برک
بارتنک و اب به و سرکه که در ان عدس و خبازی و شاهتره تازه تازه را ... جوشانیده مضمضه کنند
و بدستور کزمازج و کلنار و کشنیز خشک و پوست انار و عفص بالسویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره که ثقل
زبان و سستی ان و تشویش کلام را مفید است خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره شونیز
نمک بالسویه نرم سایید با سکنجبین عنصلی یا ابی که در ان مویزج و امثال ان جوشانیده باشند
غرغره کنند غرغره جهة خناق حار اب انار ترش که با پیه ان افشرده باشند با رب توت و اب کشنیز غرغره کنند
و بدستور غرغره با اب بارتنک و اب عنب الثعلب و اب سماق مطبوخ نافع است او بعد از انکه نضج یافته باشد
غرغره رب توت با بوره و مربیات مفید است غرغره که بعد از نضج نافع است اصل جز ... حلبه تمر هندی

اتوریا

السوس را جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اکر خناق در کلو شدید باشد عدس تمر
هندی کل سرخ تخم مورد را جوشانیده با رب سوس غرغره نمایند غرغره جهة خناق بلغمی که ذبحه نامند
رب کردکان که از آب کردکان سبز ترتیب داده باشند با مصطکی و زعفران غرغره کنند و بدستور با ابکامه و عسل
و سکنجبین عنصلی با اب ترب خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند غرغره که جهة حاره و بارده
امراض حلق نافع است عدس کلنار کل سرخ کزمازج جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره کنند باب دهم
در اکحال و شیافات و سایر ادویه عین کحل و ذرور عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال
میکنند بدون سرشتن ان بچیزی و برود انچه با بهای مخصوص سرشته شیاف نامند و ذرور را استعمال کنند
مثل توتیای غوده و امثال ان و مخترع ان سلیاطوس است او چون اول از کافور و صبر ترتیب یافته باین اسم
موسوم کشته و بعد از انکه اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر این اسم نداده اند شیاف انچه بما...
سرشته بقاطمی قطع کنند و در سایه خشک نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند و کویند مخترع ان بقراط است
و از کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از ان یافته باشد کحل مخصوص بانچه با میل در چشم کنند
و ذرور را بچه بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع رعاف الدم جراحات ... در باب دوم
نیز کفته شود و درهیاکل اسفلینوس منکور است که بموجب وحی ترتیب کحل شده و کویند مخترع ان فیثاغورس است مذکور میشود صح
و شرط است که در استعمال ان بعد از تنقیه باشد و هرکاه مزاج حار کحل حار در شب و وقت صبح استعمال کنند
و اکر کحل حاره باشد و مزاج مریض بارد در اخر روز در چشم کنند و اکر هر دو بارد المزاج باشند در وسط روز
و هر کاه بجهة نزول اب و امثال ان استعمال کنند باید مریض به پشت تکیه کند و هر کاه علة در احقاف باشد
باید بعد از انکشیدن دارو پلک را پوشیده بر رو خوابد و هر کاه جهة دمعه باشد پلک را نباید پوشید
و بر پا ایستاده باشند و بدستور نباید در امتلاء معده استعمال نمود کحل روشنایی بیا بعد از شین و نون
بعد از الف بیونانی بمعنی مقوی البصر و جابر الوهن است و مخترع ان بقراط و کویند فیثاغورس است جهة ضعف
بصر و غشاوه و دمعه و سلاق و حار و ابتداء اب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت چشم بغایت نافع است
راسخت و مقناطیس محرق که هر یکرا پانزده مرتبه با اب کرم شسته باشند از هر یک پنج درهم نوشادر صبر زرد
دار فلفل زعفران مروارید از هر یک یکمثقال زبد البحر ملیله کابلی زنکار از هر یک نیم درهم اقلیمیا فضه ... قنبیلا
فضی هر یک ربع مثقال و از نافه بیرون کرده استعمال نمایند و اکر با امراض مذکوره استرخاء باشد
دو مثقال دار فلفل را اضافه کنند و اکر با بیاض کهنه باشد ملح اندرانی دو مثقال باید کرد و اکر با ضعف اعصاب باشد
سنبل الطیب یکدرهم و نیم اضافه نمایند و بجهة برودت مفرط ربع مثقال دار فلفل داخل کنند باسلیقون

کبریا از تالیف بقراط اوسیون نا بمعنی جالب السعادة او کویند اسم پادشاه ان عصر است او بجهة او ترتیب داده اند
حاو حافظ صحت عین و جهة حکه و غشاوه و سطبری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض مزمن
نافع است اقلیمیا فضی زبد البحر از هر یك ده مثقال رواسخت پانزده مثقال سفیداب قلعی نمك ترکی
فلفل سیاه حبه ده نوشادر دار فلفل هر یك دو درهم و نیم قرنفل اشنه هر یك یکمثقال کافور نیم مثقال
سادج هندی یکمثقال و نیم جندبیدستر سنبل الطیب سه هر یك دو درهم باسلیقون صغیر نافع
ان مثل منافع کبیر است اقلیمیا ذهبی ده درهم نحاس محروق مغسول پانزده درهم سفیداب قلعی نمك ترکی
هر یك دو درهم نوشادر حبه ده فلفل سیاه اشنه هر یك یکدرهم کحل غرزی از تالیف بولس است
جهة حفظ صحت و قطع دمعه و امراضی که از رمد بهم رسد نافع و در سایر علل عین منافع ان مثل باسلیقون
اقلیمیا ذهبی توبال النحاس توتیا هندی قرنفل صبر زرد قرنفل هر یك یکمثقال الملح هندی زبد البحر نوشادر هر یك
یکمثقال و نیم مشك یکدانك کحل ملکایا معرب از مقلیا تا که تعبیر یا عبارة از ملائکه باشد و در قرابادین
یونانی مسطور است که بقراط در خواب بان ملهم شد قطعا و سلاطف و جا و جهة او اخر امراض صعبه و افساد
نافع است انزروت مربی بشیر الاغ نشاسته شکر سفید هر یك یکمثقال مغز تخم دنج ده مثقال کحل جهة احول
مولف شفا الاسقام و صاحب تذکره کویند مجربست دخان سند روس که در چراغ با روغن کل سرخ سوزند
باشند با قدری مشك و عنبر امیخته در چشم احول بکشند کحل جهة بیاض که البته تا سی روز زایل کند هر چند
که صاحب علة مایوس از علاج باشد منقول از مفاتیح زبد البحر بوره سرکین سوسمار سکر شقیفه محقوق بنا
بالسویه با یکرطل اب کهنه ماميران و وج از هر یك دو درهم جوشانیده تا بربع رسیده و مکرر در افتاب بنهند
پس خشك کرده از تا فته بیرون کرده استعمال نمایند کحل وردی از تالیف جالینوس جهة قرحه و
ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع و حافظ صحت عین است اسفیداب قلعی هشت مثقال اقلیمیا صمغ عربی
شادنج و اکر نباشد مقنا طیس محرق مغسول از هر یك چهار درهم افیون قبا نحاس محرق مغسول زعفران
هر یك یکمثقال کافور یکقیراط کحل سادج از تالیف قدما و عجیب الفعل است و در رمد مزمن و بیاض و غشاوه و دمعه و حکه
و استرخا جفن و اکثر امراض چشم و جا و حافظ صحت است و کویند چون روز یکشنبه و چهار شنبه با میل طلا در چشم
کشند از کوری ایمن شوند سرمه اصفهانی مرقشیثا فضی و ذهبی هر یك چهار درهم اقلیمیا فضی ضبد هر یك
دو درهم سادج هندی یك درهم مروارید زعفران هر یك نیم درهم مشك چهار قیراط کحل جهة دمعه بغایت
مجربست و از قدما است توتیا کرمانی معسول ده درهم ربد پوست هلیله زرد صبر هر یك دو درهم فلفل نیم درهم
کحل مقوی از متاخرین است بغایه جهة ضعف باصره و غلظت روح و نزول اب و خیالات مفید است و در جمیع انواع

یك درهم نیم خ ل

توتیا ارتیمار ماء است و عقیده ان نیست بیت مثقال توتیا کرمانی معسول را باب مرزنجوش ترکه یکی از کفته
کذاشته باشند تا ته نشین شود و بصافی او خمیر کرده خشك کنند و بعد زنجبیل فلفل دار فلفل مامیران
از هر یك دو مثقال نوشادر یکمثقال مجموع را کوفته باب رازیانه تر نمایند و خشك کنند پس با توتیای مذکور
منکو با از حریر بیرون کرده استعمال نمایند کحل الاشفا جهة رد بایندن مژه و انبوه کردن ان بغایه موثر است
دانه خرما سوخته پنج مثقال دخان الکندر چهار مثقال سنبل الطیب سه مثقال الحجر لاجورد حب البان
از هر یك ده یك مثقال با میل بر منبت مژه بکشند کحل الجواهر از اختراع متاخرین است جهة تقویت باصره
و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و اجفان و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت است
صفاهاده مثقال توتیا هندی که بخیر تر چاد کاو تر بیت شاده ذهبی مرجان لاجورد مغسول سادج هندی
فیروزه ورق نقره مامیران فلفل سفید اقلیمیا ذهبی توبال النحاس شادنج و اکر نباشد مقنا طیس محرق مغسول
از هر یك ٤ درهم سرطان بحری ٤ ل یاقوت کبد لعل مرد زبرجد ورق طلا مروارید دار فلفل عقیق یمنی
از هر یك ٢ ل زعفران ٢ ل و در بعضی نسخه دهنه فرنکی ٢ ل ابنظر سیده و در بعضی سرمه مساوی سایر اجزا
و صمغ عربی کثیرا مغز تخم دنج و صمغ الو هر یك ٥ درهم افیون ٢ درهم اضافه کرده اند و حقیر و الد حقیر
این نسخه را استعمال نموده ایم و باعتدال اقرب است و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره انست که با صمغ عربی
یا کثیرا سرشته بعد وی بسنك سماق چندان بسایند که مکلس کردد کحل بقراطی جهة رفع بیاض بعینك و در ابتدا
زمان قلع مینماید شیشه سبز محرق معسول ده درهم بوره ارمنی زبد البحر از هر یك یکدرهم کحل جهة مورسرج
بغایت نافع است و از مختارات ابن هبل و الکلا و شفاء الاسقام سفیداب قلعی ٤ ل اقلیمیا فضی صمغ عربی از
هر یك ٢ ل نحاس محرق معسول نشاسته افیون از هر یك یکمثقال بالعاب بزرقطونا سرشته خشك کنند
و باز سائیده ذرور نمایند ذرور وردی ابیض جهة مورسرج و بجهة شبیه بودن ان در رنك بورد مسمی باین
اسم شده سفیداب قلعی ده مثقال و چهار دانك صمغ عربی یکمثقال و دو دانك انزروت نیم مثقال نحاس محرق
افیون هر یك دو دانك شادنج چهار دانك اکر نباشد مقنا طیس محرق معسول بدل کنند ذرور دتشمیزج
جهة بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره ملتحمه و بقایای رمد و حرقه و دمعه حاره نافع و حافظ صحت و بغایه
ازموده است مثقال دتشمیزج را با بیست و دو مثقال کیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در ان کذاشته
بیرون اورده خشك کنند و از مغز هفتران ده مثقال صمغ سماق صمغ الو انزروت نبات هر یك ٢ ل
کود بزرقطونا که از کوبیدن ان هبا شود بدستور در درهم افیون دو درهم ذرور نمایند ذرور رمادی
منقول از معالجات بقراطی که جهة رفع حمره و درد چشم که از غلیان خون باشد بسیار نافع است انشاسته کثیرا
صمغ الو مکی ٢ صمغ عربی ٢ شیاف مامیثا یکدرهم و نیم ذرور مامیران از معالجات بقراطی جهة اختلاج با

و دمعه
٤

وامراض بارده مزمنه وتقویة بصر بغایة ازمودست زنجبیل زرنفل ماميران فلفل دارفلفل توتیا کرمانی
مغسول صمغ عربی شیاف نارنج از مخترعات حقیرست جهة منع نزلات وحمره وجرب وحکه وحفظ صحت چشم
وسبل ودمعه ورمد مزمن وچسپیدن پلك وامراض حاره مجربست توتیای باب نارنج پرورده ده درهم
کثیرا نشاسته انزروت کل سرخ صبر حضض مکی از هریك یکدرهم سفیداب قلعی هلیله زرد دانه دو درهم
افیون ربع درهم ذرور اقلیمیا جهة بیاض وجلاء بصر از تالیف حقیر زبد البحر بوره ارمنی سرکین
خطاف مامیران سادج نوشادر شب یمانی از هریك ۲ الصدف سوخته دبد سوخته روی سوخته اقلیمیا
طلا مکد یکمثقال پوست تخم مرغ ۳ انزروت صبر زرد دارفلفل مکدینم دانگ با عسل شهد جهة بیاض
استعمال نمایند ودر سایر امراض بارده نیز مناسب ذرور ابیض بیاض لطیف وعلل رمد ومجفف رطوبات
وجهة امراض چشم اطفال نیز نافعست انزروت خشخاش از هریك جزوی حبة السودا نشاسته از هریك نصف
جزو سفیداب قلعی ربع جزو ذرور اصفر منافع او مثل منافع ابیض او ده وقطع دمعه ونوازل مفید
انزروت جزوی صبر زرد زعفران تخم کل سرخ از هریك دو جزو افیون دو دانك مامیثا جزوی
ذرور منصف چون ذرورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند باین اسم نامند ذرور کافوری جهة حرارت
عین وبیاض خفیف صدف محرق مرواریده دو مثقال نشاسته یکمثقال کافور دانق ذرور جهة موی سرچ
وقرحه وبثور نیز نافعست اسفیداب قلعی اقلیمیا فضی مقناطیس محرق مغسول صمغ عربی مکی ۴ درهم نشاسته
یکدرهم افیون نحاس محرق زعفران مکی نیم درهم کافور نیم دانك ذرور منقول از معالجات بقراطی
جهة رفع حمره چشم ورمد وجلاء اثار وطرفه بغایة ازمودست ابرك عنب الثعلب سوخته کثوث سوخته
مرواریده مقناطیس سوخته مغسول ریك مکه که زرگران جلاء نقره بان میکنند برود منقول
از معالجات بقراطی وایلاقی جهة سلاق ودمعه وجرب وسبل وضعف بصر وغرناق وسایر امراض نافعست
توتیای کرمانی مغسول باب غوره تازه پرورده زردچوبه از هریك ده جزو هلیله زرد بانخم زنجبیل از
هرکدام ۵ درهم دارفلفل مامیران از هریك دو ونیم نمك هندی یکدرهم بعد از سایبدن تا پنج مرتبه باب
غوره ساخشك کنند توتیای غوره توتیای کرمانی اشته باب غوره سایبده خشك کنند جهة دمعه
وجرب وحکه وحرارة عین نافعست وچون باب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافعست خصوصا جهة رمد
مزمن وحکه ودمعه وسلاق وجرب ودفع نزلات وتقویة طبقات وحفظ صحت عین ورفع اشفتکی والتهاب
وچون با بادرنجبویه پرورده کنند جهة امراض مذکوره نافع ومحلل ورم عین ومقوی بصرست وچون باب
پرورده کنند جهة حدت بصر وامراض مزمنه مفیدست وبدستور باب رازیانه همین اثر دارد برود نفاع
بقا مقوی بصر وحافظ صحت وقاطع دمعه وجهة بیاض وحکه وجرب مزمن وتحلیل ورم نافعست واز تالیف جا

ومسمی بجلاء وکحل الزمانست توتیای کرمانی سادج نحاس محرق مکی یکجزو وصبر فلفل دارفلفل شادنج مغسول با
مقناطیس محرق مغسول مکی نصف جزو مامیثا عفص نیمرنج انزروت زبد البحر مکی ربع جزو سایبده
باب انار ونارنج مرتبه پرورده در افتاب کنارند برود القاطع وبرود مارستانیز نامند واز تالیف
محمد بن زکریا است واند رتقویة اجفان وروبانیدن مژه ودفع برصا جفان وتقویة بصر ومنع نوازل مجرب
دانسته اند سنبل الطیب مه اصفهانی مکی یکجزو دانه خرما دانه هلیله که هر دو را بخمیر کرفته سوخته باشند
مکی نصف جزو بعد از سایبدن باب کشنیز باب مورد پرورده خشك کنند برود اکبر وبرود لحمی نیز
نامند واز تالیف قدماست جهة التیام قروح وتجفیف رطوبات ورفع جرب مجربست شادنج ۴ م واکر نباشد
مقناطیس محرق مغسول سرمه ۳ درهم توبال النحاس یك ونیم صدف سوخته سفیداب قلعی مروارید مکی
نصف جزو اقلیمیا فضه صمغ عربی نشاسته مکی ربع جزو سایبده باب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند شیاف ابیض
از تالیف بقراطست جهة امراض حاره وتحلیل اورام ورادع ان مفیدست سفیداب قلعی پنج کثیرا صمغ عربی مکی ۲
نشا انزروت مکی دو وچون ربع درهم افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند وچون دو قیراط
تا نیم درهم کندر اضافه نمایند کندری خوانند وکندر جهة قروح اقوی است وبعد از سایبدن با لعاب بزرقطونا شیاف
سازند شیاف احمر لین جهة بقایای رمد نافعست کثیرا صمغ عربی سادنج مکی یکجزو
زعفران مکی نصف جزو شیاف وردی از تالیف ابن رضوان رادع ومحلل ومسکن مواد ومانع نزلات ومقوی
اعضاء عین وجهة رمد وورد پنج نافع وعظیم الاثرست در امراض حاره کل سرخ بی اقماع دو مثقال صندل
سفید وسرخ مکی پنج حضض کثیرا صبر شیاف مامیثا مکی ده یك باکلاب شیاف سازند شیاف مرقالیا بیونانی
بمعنی محلل است از تالیف جالینوس وحنین بن اسحق ترجمه نموده جهة ظلمت بصر ومواد متحلبه واوجاع
قروح مزمنه وجرب وطول رمد واکثر امراض بغایة نافعست اقلیمیا ذهبی توبال النحاس صمغ عربی مکی
۳ مرهم اسنبل افیون زعفران سادج مکی ده یك جزو فلفل سفید شش قیراط با شراب دیرینه شیاف سازند باسفیده
تخم مرغ استعمال نمایند شیاف اخضر جهة سلاق وجرب وحکه وغشاوه وسبل وبیاض نافعست صمغ عربی
سفیداب قلعی اشق مکی یکجزو زنجار شادنج مکی نصف جزو واکر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول
بدل کنند شیاف جهة منع موی زیاده زلج خبث الحدید مکی جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق مکی
نصف جزو با زهره طیور رمه پرچه با شیاف سازند شیاف مرارات وبیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی وبقراط
کوید که از تالیف اصطیطیفانست وقوتش تا دو سال باقیست جهة نزول اب وغشاوه ورطوبة مفیدست
وسریع النفوذ وعجیبست که در طبقات تاثیر میکند اقلیمیا محرق ۱۰ درهم صمغ عربی ۱۰ درهم مرتا هندی فلفل
سفید مکی ده درهم سفیداب قلعی ۴ درهم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر مکی ۲ درهم واکر روغن

ملينا نباشد روغن اجرا فيون يكدرم زهرهٔ كفتار يكدرم زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ كبك مكد ۷ درم
زهرهٔ باشه وعقاب وكاو وخرس وكرك وغراب وباز مكد يكدرم ونصف وشيخ ابو علی قدس سره
ميفرمايد كه ضرورى زهرهٔ شبوط وكبك است وساير مرايرد دركار نيست وبايد باب رازيانه اكتحال نمايند
وانمجربين تصريح يافته كه زهرهٔ صنا كه بفارسی غليواج نامند وبوم كه جغد نامند وكبك دری در دفع
نزول اب وغشاوه مجربست وچون زهرهٔ غليواج را باب رازيانه اكتحال نمايند جهة اخراج سم مجرب
دانسته‌اند شياف انقا بغاية لطيف وبغايله وجهة قروح وضربان وغشاوه وبثور ديبا مفيد است
اقليميا محرق منطفی دشير الاغ يا شيرد ختران ۱۰ درم سعيداب قلعی مغسول ۸ درم زعفران ۴ درم
كتيرا دو درم باب باران سرشته باسفيدی تخم مرغ استعمال نمايند شياف سماق كبير جهة رطوبات ودمعه
وحكه وسلاق وجرب وبياض رقيق وامراض حاره نافع است سماق يكجزو برك مورد هليلهٔ زرد عفص
مكد ربع سماق مجموع را باده چندان اب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند
وان ادويه را بان بسرشند وشياف بازند شياف مامیثا سرمهٔ توتيای كرمانی نحاس محرق سعيداب قلعی
مكد يكجزو اقاقيا نصف جزو كتيرا افيون نشاسته مكد ربع جزو شياف سماق صغير جهة رمد وحرارة چشم
والتهاب وحكه ودمعه وجرب وسبل وجحوظ حدقه ونتو والتصاق پلك نافع است وبتجربه حقير
رسيده سماق بيست ده جزو سعيداب يكجزو كتيرا نصف جزو كافور ربع جزو وهر كاه سماق را بجوشانند
واب انرا ثانيا طبخ نمايند تا غليظ كردد پنج جزو انكافيست شياف غرب وناصور از محمد بن زكريا
جهة غرب وناصور مجرب حقير است كه اصابه كند بانزروت كلنار سرمه شب يمانی دم الاخوين بالسويه زنجار ربع
يكی باب بسرشند شياف ابی نصر جهة تقويت چشم ومنع قبول افات وحمرة اجفان وجلاء بصر مفيد است
كل سرخ صمغ الوصمغ عربی ۳ حضض ۲ اقليميا يكدرم نشاسته توتيای مغسول يكدرم انزروت ۴ درم
اقاقيا اونيم باب بسرشند خرم المقبل جهة دفع بياض بغاية مؤثراست چند عدد پوست تخم مرغ كه
ولق شده را خالی كرده واب دران ريخته در افتاب بكذارند وتكرار اين عمل نمايند تا هر پرده كه دران
باشد جدا شود وانرا متعفن كنند پس خشك كرده بسايند وچند مرتبه از تافته پرورش كنند وبا صدف
سوخته وديده سوخته وسركين خطاف وسركين سوسمار وبورهٔ ارمنی بالسويه مخلوط نموده با زهرهٔ
بز وكلنك سرشته شياف بازند وباعسل شهد رقيق استعمال نمايند وقبل استعمال چشم را بخار طبخ
طبيخ بابونج واكليل الملك وسداب وحلبه بدارند ودر معالجات بقراطی مذكور است كه پوست تخم مدبر
مذكور را كه در حزم صغير نامند با سركين كبوتر وسوسمار وخطاف انا الله بياض چشم ومنع افات وسبل
وبياض چشم انا الله بهم رسيده باشد ميسايد وحزم مستعمل تمام قوی است شياف علائی جهة جلاء بصر وتقوية

چشم

چشم ومنع افات وسبل وبياض رقيق ودمعه وحكه نافع است توتيای كرمانی مغسول هليلهٔ زرد غير مقشر
كتيرا مكد ۵ نوشادر يكدانك زردچوبه ۳ زنجبيل صمغ عربی مكد ۲ باكلاب بسرشند شياف جلا جهة بصر ومنع
رطوبت بغايت مجرب واز اضافهٔ مرارة بهتر وبغايت مكمل است وجهة نزول اب وخيالات بی نظير است ده درم
توتيای كرمانی مغسول را باب مرزنجوش تازه كه شب مانده صاف شده باشد سرشته خشك كنند وبا زنجبيل
وفلفل ودار فلفل وماميران مكد ۲ نوشادر يكدرم زعفران حضض كتيرا صمغ عربی اشق نحاس محرق
زنجار اقليميا فضی مكد نصف درم مخلوط كنند وباب رازيانه تازه سرشته شياف بازند شياف ابار
جهة دفع اثار والتحام قرحه مجربست سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتيای هندی غير حار صمغ عربی
كتيرا مكد ۸ درم اقليميا ذهبی سعيداب مكد ۴ درم افيون مر ماميثا مكد نصف درم كندر ده درم باب بسرشند
شياف اسود جهة حرارة وسوزش وشدة وجع وسبل ودمعه حاره نافع است سعيداب ۴ درم صمغ عربی كتيرا
مكد ۸ درم اقاقيا ۶ درم ماميثا نصف درم سنبل افيون مكد ۴ دانك باب بسرشند شياف اصفر جهة ابتداء
نزول اب وغشاوه وبياض رقيق وسبل ودمعه بارده وجرب وسبل كهن نافع است انزروت ماميثا ۸ درم
ماميثا بورهٔ ارمنی فلفل سفيداب ۴ درم زرنيخ سرخ ۲ درم زعفران يكدرم ونيم باب بسرشند قطور كه در ابتداء
رمد بغايت نافع ومسكن وجع است وحقير تجربه نموده تشميزج سه دانه تخم خبازی از هر يك ده عدد نيمكوب
كرده باناشته نيم مثقال حضض دو دانك با اب بجوشانند تا غليظ شود پس صاف نموده با زرده
سفيدی تخم مرغ در شيشه كرده برهم زنند ونيم كرم در چشم چكانند قطور ديكر كه در ايام تزيد رمد نافع است
تشميزج سه دانه مكد سی عدد نيمكوب كرده با يكمثقال ونيم انزروت سفيد در شيشه كرده با بعصی الراعی
وشير دختران در اتش نرم بجوشانند وصاف از ان در چشم چكانند واب برك بارتنك بدل عصی الراعی
ميشود قطور ديكر كه در اخر رمد بسيار نافع ومسكن ومحلل ومانع ظهور بثور وقروح است اقلعی را بكفدست
بمالند تا دست سياه شود بسيار از ان بردارد پس با كلاب كف دست را تر كرده سياهی را جمع كنند وبا شير دختران
بچكانند وسياهی سرب را نيز همين خاصيت است ودر تسكين وجع شديد مكرر بتجربه رسيده اكر كوشت بره يا
كوسفند را ورق ورق بسيار رقيق كرده امقدار در كف دست نكاه دارند كه كرمی دست در ان اثر كند پس بر
چشم وپيشانی به بندند در حال درد را ساكن كند وهيچ ضمادی ازين بهتر نيست باب يازدهم در ذكر ادهان
مخرج ادهان فيثاغورس است وكويند اول بقراط اختراع نموده هرچه از بزور وكلها وما نند ان ترتيب دهند
مثل روغن كنجد وروغن كل وبنفشه كه اصل اند دادويه مفرده مذكور است مع خواص وافعال ومزاج
ان وهرچه در حكم مفرد است مثل روغن اجر وامثال ان بهترست وسطی ميشود مذكور اما طريق استخراج روغن
بزور دانسته كه ان تخم را كوبيده يا نرم كرده بپزند وهرچه از اوراق واغصان وازهار خسك كيرند بايد با شير وزن

وقدری اب كرم بان پاشيده

ازاب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل ان روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال ان بجوشانند
تا اب سوخته و روغن بماند و انچه متعارفست هر چه از کلها تازه و مانند ان کیرند بهتر است اکر کوبیده
اب ان اکرفته با مثل روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند و انچه متعارفست آنست که کلها را در روغن
کرده با فتاب کذارند و بعد از هر هفته صاف نموده کلها را تازه کنند تا سه مرتبه و اکر زیاده تکرار
عمل نمایند قویتر میشود و این قسم متعارف ضعیفتر از قسم اولست طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن
کندم و امثال ان در قسم اول در دستورات مذکورست بدانکه اکثر ادهان بزور و غیر ان متکرج
میشود مکر روغن حب البان که هر چیز را که بروغن او تربیت دهند متکرج و بدبو و فاسد نمیشود
و غلاف شکوفه خرما که کفری نامند بالخاصیة مانع فساد روغنهاست و هر کاه خواهند که روغنها را
سفید کنند طیوب و عودان باید بازای هر رطلی از ان روغن و مثل ان اب و یک اوقیه مغز کردکان و نیم
اوقیه نمک بام ساییده با شمع اضافه نموده بجوشانند تا اب بنصف رسد پس هر دو کرده روغن را
از ان جدا کنند و باز با اب بدستور بجوشانند و صاف نمایند و تکرار عمل کنند بحدی که خواهند
دهن الناردین روغن سنبل رومیست جهة کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده
و جکر و کلیه و مثانه و کرانی سامعه و درد رحم و احتباس حیض و بول و درد اعضا و اعصاب نافع است شربا و ضمادا و احتقانا
قصب الذریره عود بلسان سعد و ورق الغار قسط تلخ ناردین مرمکی جوشیر قردمانا ساذج اذخر
اهلیلج سیاه و اذان الفار مکی ده مثقال و نیم کوبیده با ششصد و پنجاه مثقال شراب کهنه یا جمهوری
یا نبیذ زبیب و عسل دو هزار و یکصد و پنجاه مثقال اب تا شش مثقال بجوشانند که بنصف رسد بعد از
یک شبانروز خیسانیده باشند پس صاف نموده با کل سرخ و حماما و سلیخه و اب ورد تازه و مر صاف و مکد بیت و
سه مثقال تا سه شبانه روز بجوشانند که بنصف رسد و صاف نکنند و با سنبل رومی و سنبل الطیب و قاقله
و میعه سایله و روغن بلسان و اکر نباشد روغن زیتون کهنه و جوزبوا مکدبیت و سه مثقال و روغن
کنجد ششصد و پنجاه مثقال یا قدر شش بار تا ثلث بجوشانند تا اب سوخته روغن بماند انکاه صاف نموده
و استعمال نمایند دهن الشفا جهة درد کمر و ورک و مثانه و کلیه و سنگ و ادرار بول و حیض و
تحلیل ریاح و درد کوش و صرع و صداع بارد ضمادا و شربا و قطورا و احتقانا نافع است ابارای هر رطل
سداب تازه یک اوقیه روغن زیتون یا کنجد و یک مثقال از هر یک از خردل و حب الغار و عاقر قرحا را نیکو
اب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند دهن العلقم دهن الحنظل است
و دهن الحمار نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصا جهة تقویة باه و اشتها و برودت
معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا بعید است و عجیب الفعل تا از روغن ناردین دانسته اند عصاره

قثاء الحمار

قثاء الحماره رطل روغن زیتون پانزده رطل میعه سایله پانزده مثقال قنطوریون شحم الحنظل زراوند
مدحرج زوفا خشک پودنه کوهی و بری و نهری سکبینج برک دفلی بیخ سوسن اسمانجونی مکد الفاقسطا
عود البلسان روغن زیتون بالمناصفه پانزده رطل بعد از خیسانیدن او ویه بجوشانند تا اب سوخته
و روغن بماند پس صاف نموده استعمال کنند دهن الکلکلانج از حکما هندست و جهة امراض بارده مثل
فالج و درد مفاصل و اعیا و ازالة اثار و تقویة موی و شراب ان جهة تقویة جکر و معده و کلیه و منع
و مدر حیض و بول کل انواع هلیله چاو بلیله و امله فلفل دار فلفل زنجبیل مکد هم جاو شیر اشق سکبینج
مکد ده ل ترید سفید ده ل خشک کوبیده تازه سداب تازه مکد ده درم با یکهزار و دویست مثقال اب
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با پانصد مثقال روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند دهن
الزعفران که دهن الخلوق نامند جهة صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنک ناخن و بخور
و تنقیه فروج و خروج رحم نافع است زعفران ده اوقیه ماناء لقصب الذریره ده ل مصطکی اد رسید مثقال روغن کنجد
یک هفته خیسانیده هر روز بر هم زنند و با صد مثقال اب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند دهن حبوب السبعه
منقول از قرابادین ابن تلمیذ بغایت مرطب و جهة امراض یابسه و ازالة علل سوداوی و صداع و جنون و مالیخولیا
نافع است ضمادا و شربا و سعوطا مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر کبار و مغز تخم
کدو و مغز تخم هندوانه و مغز بادام تلخ بالسویه کوبیده کرم کرده بیفشارند تا روغن از ان جدا شود دهن
المبارک منقول از شفاء الاسقام و دهن القوه نامند جهة لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و نقرس و تحلیل
ریاح و تهییج باه و اشتهاء طعام نافع و قطور ان جهة کری و کرانی سمع و سده مسام و درد و زموثر و فرزجه ان
جهة جمیع امراض رحم نافع است و مؤلف تذکره کوید که مشتبار و اح و عاقرقرحا و حلبه شونیز بالسویه کوبیده
تنقیه بروغن زیتون بطریق تکمیص نمایند تا بروی اتش نرم سه مثل خود روغن را جذب کند پس بقطره دهن
کنند دهن الثوم که دهن الراهب نامند و از جهة رهبان تالیف یافته در کل امراض بارده مجربست و اعانت باه
نا بوسیر میکند و جهة تعقد عصب و درد کمر و حدبه و بواسیر و تقطیر بول و سرخ کردن رنک رخسار
ازموده است و چون در زمستان استعمال کنند محتاج به پوشش نشوند ثوم مقشر یکجزو فرفیون عاقرقرحا
از هر یک ثلث جزو فلفل سیاه از هر یک ربع جزو با نه وزن ان روغن زیتون بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده
استعمال کنند دهن الحل معروف بدواء الهرمس جهة بثوری که در اصول شعر و مسامات بهم رسد و جهة جمیع مواد
غلیظه تحت جلد و حزاز و جرب و حکه نافع است ابیت مثقال روغن کل ایانو دو مثقال سرکه بجوشانند تا
روغن بماند فرفیون شیطرج هندی کهربا نانخواه از هر یک دانکی و کاغذ سوخته ماده چینی دانه ترنج سوخته
دانه هلیله سوخته را نعتا از هر یک نیم ل در ان حل نموده استعمال نمایند دهن حمص که نانا مند از اد

مکتومه شمرده اند در تقویت باه بیعدیل دانسته اند وچون با عسل ومعجون با هبته طبخ دهند منافع ازا
عدیل نمیتوان نمود وچون با شونیز استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت موثر است اوستخراج
روغن بخود بعنوان مختلف است وبهترین نقیط او دانست که بخود را نیم کوب کرده در قرع مطین کنند بطریقی که
کلوی قرع خالی باشد واز لیف وماننداو در کلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن او بخود از شیشه بیرون
نیاید کوزه ترتیب دهند وطبقه کلوی قرع را از سوراخ طبقه او ظاهر باشد وقابله را به ان قرع
وصل نمایند وبر اطراف شکم قرع اتش سرکین یا زغال کمی بر افروزند تا روغن از لیفها کلوی قرع بقابله بچکد دهن
البجاع از تالیف حقیر جهت ریاح واختلاج وتشنج وفالج وامراض عصبانی وتقویت اعضا وتفتیح مجاری
ضیقه واوجاع بارده وتحلیل مواد غلیظه بجربت حسن لبان مقل میعه سایله مکدره مثقال
اشق فرفیون حب البان خربق سفید زدنب کبابه شیطرج ماهیزهج قرنفل مکده لجوز بوا زنجبیل
خولنجان دارچینی بلادر مکده لکند سنبل نیم کنهاد شونیز تخم تربیزک نانخواه قسط تلخ تخم شبت مکده
سعد مرزنجوش حلبه اسپند مغز دانه کرچل مغز بن اشته حب الغار مکد ۹ لیل هفته در هزار مثقال
ما وامثال ان بجبشانند وبجوشانند تا بنصف رسد وصاف نموده با صد وپنجاه مثقال روغن بید انجیر
بجوشانند تا روغن بماند وسکبینج جاوشیر مومیا میعه سایله قند عاقلا البطم مکد ۳ در ان حل کنند
وسنبل الطیب مصطکی زعفران قصب الذریره قرنفل مکد ۳ دارچینی لجند فلفل فرفیون دارفلفل
مکد ۲ لا اخری کذا نسیک اضافه نمایند دهن المحلل از تالیف والدحقیر میر محمد زمان تنکابنی جهت تقویت
معده بی نظیر ودر تحلیل ریاح بیکو بعدیل است مقل ازرق ۲ ل سنبل الطیب مصطکی علک البطم مکد مثله
اشق اسارون قصب الذریره اذخر ۲ بار روغن بابونه وروغن کل سرخ بالسویه از هریک نیم رطل مخلوط نموده
ودر افتاب بگذارند وهر روز برهم زنند تا دو روز والا در خاک ستر کرم بگذارند دهن دار شیشعان جهت اسهال وضعف
معده وتحلیل ریاح نافع است دار شیشعان سلیخه ۶ لعود بلسان ۳ ل قرفه ۳۷ ل قصب الذریره ۱۰ ل نیمکوب
کرده با ۶ ل روغن کنجد با تش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد دهن البلادر جهت استرخا عصب وفالج ولقوه
وامراض بارده نافع وبغایت محلل ریاح است سنبل الطیب بلفونل وج شیطرج راسن دار فلفل جوز القی بلادر
بیخ سوسن اسمانجونی دار پانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج مکده البیمکوب کرده با شیر تازه واب از هریک
پانصد وده روغن کنجد دویست وپنجاه بجوشانند تا اب وشیر سوخته شود وروغن بماند نسخه دیگر جهت
بواسیر وجمیع امراض بارده وتحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است واز تالیف قدما است مقل ازرق ده مثقال
میعه سایله اشق افیون جند بیدستر حب البان بادام مقشر خربق سفید انیسون شیطرج ولا قرنفل جوز بوا
زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر جند ۳ ل بزر البنج کندر سنبل نیم کنهاد شونیز تربیزک نانخواه قسط تلخ

۳۰۷

۵ ل سعد برگ مورد مرزنجوش حلبه اسپند حبة الخضرا خروع ده مثقال اشنه شبت ۹ ل ورق الغار قرنفل
۴ ل عسل کهکرفته روغن گاو یا روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار ۱۲ ل روغن
زیتون ششصد وپنجاه ل اب هشت هزار مثقال بجوشانند تا اب بسوزد دهن القسط جهت درد جگر
ومعده ومفاصل وفالج وتقویت اعضا ونیکو کردن رنگ رخسار وحفظ سیاهی موی ورویانیدن ان مفتح
سدد واشامیدن ان جهت برودت احشا موثر است قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب بادرنجبویه سنا
ایرسا قرفه ۵ ل قرنفل راسن کبابه شاهسفرج سلیخه ۷ ل زرنباد ۴ ل جوزبوا ۱۰ ل عود بلسان ۵ ل کوبیده با هزار و
دویست مثقال اب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده با پانصد مثقال روغن کنجد
بجوشانند تا اب بسوزد روغن شیخ صنعان جهت التیام زخمها تازه مجربست واز نسخه هندی
نقل شده ومحلل اورام بارده ومقوی اعضا است در دچوبه ۲ ل زرشک که بهندی دار هلد گویند وبوی
که چوب صنوبر است ۲ ل اصل السوس که بیخ مهک است لعوب کز پوست خار مغیلان ابرک نیم ابنوس ۵ ل برک حنا
هو چوبه دو درم که سنبل باشد الدقنه ۲ ل ونیم جوز بوا مرداسنگ شنجرف کات هندی بلغت ارجنا است شمع
الموم کافوری ۳ م دانک صبر وارد ودانک روغن کنجد ودیست ل چوبها درد چوبه وسنبل وبرگ
حنا واصل السوس وبیخ خار مغیلان را در نهصد مثقال اب خیسانیده وبجوشانند تا بثلث
رسد پس صاف نموده باقی ادویه را سائیده با اب نیم وروغن بجوشانند تا اب بسوزد انگاه صاف نموده
استعمال کنند نسخه دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التیام زخمها تازه از نسخه اولست وظاهر
ترتیب نسخه اول جهت دکان ارایی باشد اصل السوس پوست درخت صنوبر هو چوبه پوست درخت
مغیلان زردچوبه بالسویه چهارصد مثقال کوبیده با ششصد مثقال با روغن چراغ که از پنبه دانه وتخم
کتان میگیرند وسه من تبریز اب با تش نرم بجوشانند بحدی که کف نکند تا اب بسوزد پس صاف نموده استعمال
کنند روغن مانع ریختن موی از علة الثعلب مجرب حقیر است وجهت داء الثعلب بغایت مفیدات
وچون موی عیندار موضع داء الثعلب برای استعمال این روغن موی سیاه میرویاند برگ مورد
۱۰ ل وسمه ۳۰ ل در چهارصد مثقال اب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد وبیست مثقال
روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند وشش مثقال لادن در ان حل کنند روغن ایضا جهت فالج ورعشه
وتشنج وخدر وامثال ان مناسب اعضا واعضاء دردناک را با کیسه درشت مالیده تا سرخ شود
وتدهین نموده بخوابند قسط تلخ سنبل الطیب هریک بیست ل نرم کوبیده در یکرطل روغن زیتون بجوشانند
تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند وصاف کنند واگر بجای اب هر مرتبه
عرق دار پانه عرق بهار کنند بهتر است وبعد از ان جند وفلفل وفرفیون ومیعه سایله هریک دو مثقال در ان

حل نمایند روغن ایضاً که موی را بتره در زرنیخ ششصد درهم اهک آب ندیده صد و پنجاه مثقال
قلی شصت مثقال مجموع را کوبیده ده حصه کنند و سه من شاه آب را بجوش آورده یک حصه از زرنیخ را
که ششصد مثقال باشد با حصه اهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب که شصت و سه مثقال است
بود پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشرها بماند انگاه امتحان به پر مرغ کنند
تا بمحض ملاقات موی از ابتره یا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا بامتحان رسد
و اگر از ملح القلی و اهک هر یک جزوی و زرنیخ ده جزو باشد قوی‌تر است و باید بقدری آب ریخته
که چهار انگشت بر سر آن آید و بعد از یکشبانه روز بدون جوشیدن صاف کرده و سه بار بدستور
اجزا تجدید نموده صاف او را با ربع وزن آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن
بواسیر پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده از روغن بیرون آورده باده درهم دنباله
بادنجان تنباو روغن را با موم موم روغن خشتا با اجزا سائیده بیامیزند و بر موضع بواسیر نهند
و جهة قطع خون باندک مازو که عفص باشد استعمال نمایند روغن دیگر جهة قطع نمودن
بواسیر مجرب و بغایة آهکو کوده زرنیخ را با آلمنا صفه سائیده تنقیه نمایند به روغن کنجد عمدی که جذب کنند
و با قرع و انبیق تقطیر نمایند و در حین تنقیه باید که بروی آتش نرم باشد روغن زرنیخ جهة درد
مقعده و بواسیر بغایة آزموده است اهرکاه از حرارة بوده باشد و زرنیخ را با پیه بز کوبیده در آب بجوشانند
تا ظاهر شود روغنیکه بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته شود بردارند و اگر دنباله بادنجان را
بیشتر اضافه کنند جهة بواسیر بارده نافع است و داغ کردن ما بین خنصر و بنصر دست چپ جهة قطع خون بواسیر
و داغ مفصل زانو جهة ریاح بواسیر از مجربات روغن ایضاً که موی بر وید و بغایة قوی الاثر است
دراریح را بلغة ترکان دارسا و بلغة اصفهان سین نامند بال و پر او را قطع نموده سه درم را بسیسه
با یکوقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع الملح
کند و موی بر آید باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات جراحات و ما یتعلق بها مخترع مراهم بقراط است و تصحیح
نموده اکثر مراهم مدتها باقی میماند و هرچه ممنوع بقا داشته باشد با بقیه است اما قوة ان باقیست
و بعضی را معتقد آنست که هرچه با روغن زیتون ترشح شود قوة قبض آن ساقط میکرده و آنچه با شحوم ترتیب
یابد قوتش تا یکسال باقیست بلکه ادویه شش جزو روغن پنج جزو و موم دو جزو باشد و ضماد اعم از مرهم
و مرهم مخصوص جراحات و آنچه در قوة جراحات باشد و شرطست که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از ربع ان
نباشد جهة مبرودین روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق
نامند و در متوالیا نیز روغن کنجد کنند و موم را اول با روغن و شحوم بگدازند و از سر آتش بزیر آورده

ادویه

ادویه صمغیه اول در آن حل کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم
و مومیا و سکبینج و امثال آن چنانست که در قدر مضاعف باشند یعنی ظرفی را آب در آن کرده بر آتش
بگذارند تا آب بجوش آید و ظرفی کوچکتر او روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن
از حرارة آب گرم شود پس عنبر و امثال آنرا در روغن بریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند
مرهم النخل بنون و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز خوانده میشود و هر یکی را وجه تسمیه گفته اند چه اولی یعنی
تحریک مواد جهة دفع از مسالک چنانچه از پرویزن مشاهده میگردد و ثانی بمعنی اضطجاع یا پای
کینه‌ها است سبب استشفاء با او از تألیف جالینوس و عظیم النفع است و جهة جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتگی بحوان
و التیام جراحات و تحلیل اورام و دفع جرب متقرح و حکه رطوبی و نمله و جمره و اکله مفید است یکوقیه
مرداسنک را با قدری سرکه بمقداری که سائیده شود بسایند و در آفتاب بگذارند تا چهار وقیه را
جذب کند پس به دو وقیه روغن زیتون تنقیه کنند و دو وقیه پیه کاو صاف و ربع وقیه قلقطار اضافه
نموده بر روی آتش نرم برهم زنند تا منعقد گردد مرهم الخل که مرهم اسود نامند جهة شقاق و حکه
رطوبی و قروح رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه و روغن زیتون بالسویه مرداسنک
مسحوق نمایند تا منعقد گردد مرهم زنجار جهة اسقاط بواسیر و تجفیف قروح و زوایید گوشت
جراحات و بردن گوشت زیاده و دفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است موم زفت ده مثقال اشق
محلول باب سداب سرکه ۷ ل روغن زیتون ۸ ل ۴ ل ازروت ۳ ل راتینج ۲ و نیم اضافه نمایند مرهم ذوخلیون
بلغة سریانی بمعنی لعابها و از تألیف بقراط است جهة اورام حاره و اوجاع شدیده و تفقع عصب و جراحات
و صلابات بغایة نافع است چهار وقیه مرداسنک مسحوق را با یکرطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند
و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان هر یک سه مثقال صباحانه خیسانیده لعاب هر یک را
بگیرند و از مجموع بقدر چهار وقیه بالسویه اندک اندک تنقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد
و هرگاه زفت و خاکستر چوب در مرهم صدا الحدید اشق مثقال اضافه نمایند بغایة قوی الاثر میشود
رعفران الحدیدیات
مرهم زنجفر جهة تحلیل اورام عسرة البرء و خنازیر و سرطان و ورم صلب انثیین نافع است کندر
آ درم علک البطم ۵ درم مرداسنک یکوقیه ۵ درم شنجرف مغسول ۲ درم موم ۱۰ درهم روغن زیتون
شصت مثقال مرهم حواریون و مرهم رسل و مرهم و شلیخا نامند جهة اصلاح خراج و جراحات
و تنقیه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه
و رفع کرم نافع است موم علک البطم ۱۴ درم اشق ۷ درهم مقل مرداسنک ۴ درم زراوند طویل کندر ۲ درم جاوشیر
زنجار مر قنه ۲ درم سکبینج یکدرهم اشق و مقل را در سرکه حل کرده با یکرطل روغن زیتون بجوشانند

مسحوق و ربع روغن
با آتش نرم بجوشانند
و پیوسته برهم
زنند که مرداسنک
صح

وقیه هفت مثقال و نیم است
و درهم نود مثقال

تا سرکه بوزد پس سایر صموغ و موم را بکداز‌ند و ادویه یابسه را مخلوط سازند مرهم ابیض جهة سوختکی
اتش و التهاب جراحات وورم مقعد و حمره و شقاق که مقبل حرارة باشد موم ا درهم روغن کنجد
زیتون ۳ درهم بعد ازانکه گداختن موم از سر اتش بر داشته با سفیدی تخم مرغ بر هم زنند و اگر تبرید زیاده
خواهند بجاء روغن زیتون روغن کل سرخ و حضض و سفیدی تخم مرغ اضافه نمایند و جهة
تسکین درد بجا حضض افیون کنند مرهم باسلیقون جهة جراحات مزمنه و ورم بارد نافع و در
مثل مرهم غلا آنست زاج هر یک جزوی قنه ربع یکی روغن زیتون دو وزن ادویه بر بدوی اتش
مخلوط سازند مرهم محلل جهة تحلیل اورام و صلابات و اقسام استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج
کرم بریده نافع و از مجربات دانسته اند تومس سرکین کبوتر دانه خرما شیلم بالسویه زفت امثل
مجموع و پیه مرغ ابی گداخته سایر ادویه را مخلوط سازند مرهم جاذب از تالیفات تلمیذ منقول
از شامل جهة اخراج پیکان و خار و انچه در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته اند بیخ نی خشک
زراوند طویل بالسویه سائیده با عسل سرشته استعمال نمایند مرهم مسقط بواسیر کود کان سوخته
دانه زود الو با روغن کوهان شتر سرشته بمالند و بخور به نیکو بعمل اورند و کتند مرهم سفیداب
جهة مزاج حار و رویانیدن گوشت در زخم بثور و بلجینه و امثال ان بغایة نافعست مرداسنک ده مثقال
با سرکه بسایند و با روغن کل حقنه کنند تا غلیظ کردد و پنج درهم سفیداب قلعی و اندکی کافور اضافه
نمایند مرهم النوره جهة سوختکی اتش و التهاب قروح بغایة نافع است موم ا درهم را با روغن کل
بم گداخته و اهک را هفت بار در اب شسته اضافه نماید مرهم عرق مدنی که رشته کویند و بیوک
نیز نامند و از میاه غلیظه و اهویه کثیفه بهم رسد خصوصا در بلاد لار و اکثر انه فاصل ما خیابیرون
می اید و باره بعد از ورم هاو هر چه بیرون اید با بیخ چوبی و مانند ان هر روز برفق بپیچند تا بیرون اید
و پاره نشود که هر گاه قطع شود از جای دیکر بروز میکند و این مرهم اسان میکند بروز او را هر کاه بروز
شود بایه موضع را بطول نشکافت و مرهم استعمال نمود موم بیت و پنج مثقال مرداسنگ خاکستر
سه درهم اهک یکدرهم موم را با روغن کل گداخته ادویه را مخلوط کنند و بجهة التهاب بزرقطونا را
با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارة از موم و روغنست و اقسام او با عتبار داخل
کردن ادویه مختلفه است اما بجهة التهاب سینه و ذات الصدر و بثور محرقه و اورام ملتهبه تا
موم سفید ده درهم روغن کل گداخت واب خیار و کدو واب برك خرفه مصفا کرده تنقیه نماید و هر گاه
ترطیب بیشتر خواهند بجا روغن کل روغن بنفشه کنند وکدو واب برك بید و برك خبازی تنقیه نماید مرهم
جهة سرطان متقرح و غیر متقرح سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته بالسویه با روغن کل سرخ بسایند

واب برك خرفه با لعاب بزرقطونا عنب الثعلب واب خیار واب کدو تنقیه نمایند مرهم للنار الفارسیة الصاعدة
با روغن زیتون بر روی اتش مخلوط سازند و ملك الابطم را در ان حل کنند مرهم جهة منفجر نمودن قرحه که
محتاج به نیشتر نباشد خمیر مایه سه بوره ارمنی جاوشیر سرکین کبوتر و کرغ مرغ آدبو مقل را اهل اب بدند
صابون با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم جهة سعفه زراوند طویل دوحج رانیاج کلنار اقاقیا
بالسویه با اندك روغن کل و سرکه بسایند مرهم بواسیر و باسور مرهم مقل نامند جهة شقاق مقعد
و درد ان نافع است روغن کنجد پیه مرغابی مغز ساق کاو روغن کوهان شتر زرده تخم مرغ مقل بالسویه مقل را
در لعاب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم ناصور و باسور و ضربات و غیر ضربات ذروح پیه مرده سنگ
نرم سائیده با چهار مثقال روغن کاو و دو درهم موم واب خالص بقدری که ادویه را بپوشاند بر اتش نرم
چندان بجوشانند تا مرهم شود مرهم مومیابه که شنکار نامند جهة زخمها و اورام و تشنج و تمدد
جراحات نافع است اهو چوبه را نرم سائیده با روغن کنجد پنج درهم موم چهار درهم مرهم سازند مرهم کافوری
جهة کل قروح حاره و سوختکی اتش و حمره و نمله مجربست چهار درهم موم را در اب پانزده درهم روغن
کل گداخته با سفیداب قلعی ده درهم کافور قیصوری ده درهم مرهم سازند مرهم رال منقول از حکما
هند است جهة جراحات مزمنه و عسر الیبوس بغایه مجربست و بجهة قروح اتشك و ناصور بغایه نافع و منبت
و رافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهرا عدیل نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه نموده در قروح
مایوسین کافور قیصوری رال الهندی که لعل عنبری و تجیره و دهقهمن نامند کات هندی هر یك ۲ درهم
کوفته و بیخته و موم را با روغن کاوی تازه بی نمك که مساوی مجموع باشد در ظرف اهن گداخته اول را کدا
جوش کنند پس کاه را بدستور پس کافور را بریزند و دیکر جوش نهند و در قروح مزمنه قدیمه تا سه روز
با قدری از نوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از ان به تنهایی مرهم زمانی از تالیفات الدحقیر میر محمد زمان
تنکابنی جهة جراحات مزمنه بغایة مجربست و در تاثیر کمتر از مرهم رال نیست و با عتدال اقرب است از زوت کاغذ
کبود سوخته پوست درخت کاج رونا سوکات هندی هر یك دو درهم سفیداب مغسول پنجدرهم روغن
کل سرخ دو درهم مرهم نیست مرهم اتشك زنند و از مجربات و از اسرار است و در یکبار روز زخم را و زخم ان میکند
توتیای هندی شسته دو درهم شنجرف یکدرهم کرد چوب چینی نیم و اکر نباشد با زموزرا یا زرده تخم مرغ
پخته که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایه سرشته استعمال نمایند و اگر بجای کرد چوب چینی زیبق را
مکرر از کرباس بکذرانند تا زیبق در ان ناپدید شود پس کرباس را بسوزانند و اکر خاکستر ان نیم درهم
داخل کنند بعید نیست مرهم جهة نضج دمامیل و جراحات بغایة نافع است تخم شود دانه تخم کتان سر یش هو چوبه
کل بابونه کل خطمی بالسویه کوبیده و با شیر پخته نیکو مکرر استعمال نمایند مرهم جهة تشنج جراحات از مجربات

وجهة پاك كردن چرك ورفع ورم جراحت ازموده است اره كندم را باقدری روغن كل سرخ واكر نباشد

روغن طعام و زرده تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط كرده استعمال نمایند **مرهم شقاق** مجربست

حقیر او بغایت موثر علك البطم یكجزو و پیه بز چهار جزو در قدر مضاعف كداخته استعمال نمایند در دیكچه

ناخن و تفشران و شقاق لب و اطراف و حكه و جرب و زخم اتشك و شقاق چهار پایان ازموده ایم

مرهم جذام از مجربات الدخیرا او در سایر قروح سوداوی و اورام بارده ازموده است سنبل الطیب حماما

قردمانا دارفلفل كبابه سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا مصطكی مقل مصفا جبلبان اشق صبر زرد میعه سایله

سیسالیوس زراوند مدحرج سعد اكلیل الملك قرنفل ایرسا روغن زیتون كهنه هریك یك اوقیه كلادن

دو درهم زعفران نصف اوقیه علك البطم موم هریك ۲ درهم روغن ناردین مثل جمیع **مرهم** سرطان در یكهفته

تحلیل سرطان و شامات باكند خردل بزر الانجره كبریت زبد البحر زراوند طویل اشق مقل بالسویه هریك یكجزو

وروغن زیتون كهنه مثل جمیع موم سرخ نصف ربع روغن **ذرور سترقولون** كه جراحات مزمنه را بیكدفعه

و دو دفعه التیام دهد چون بر سلعه و غدد دبیلها یعنی انجنان یابس به بندد برطرف نماید از اینها و از مجربات

وازاسرار كنند ۲ درهم مصطفی یكدرهم و نیم كلنار ۳ درهم جفت البلوط یكدرهم كل ارمنی كل سرخ از هریك

دو ثلث از حریر كنند و انیدون استعمال نمایند **ذرور اعظم** جهة اكله قروح ساعیه دهان و كلو و قضیب

و سایر اعضا مجرب و از تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است و در قطع خون و جراحات در رویانیدن

كوشت و منع ورم قروح و انضمام ازموده است موی سوخته كلنا شاخ كاو كوهی سوخته و اكر نباشد

استخوان برك عنا كل ارمنی از هریك دو جزو كند ركندی سوخته سفیداب قلعی توتیای كرماشته از هریك

یكجزو از حریر كنند انیدون استعمال نمایند و هركاه در غیر كلو و دهان استعمال نمایند صبر زرد یكجزو و مرداسنك

با تش مكرر سرخ و در سركه انداخته معقول نمایند دو جزو اضافه نمایند و هركاه خواهند كه فتیله ساخته

در سوزنك استعمال نمایند قدر دو دانك افیون مخلوط كرده با سفیدی تخم مرغ سرشته فتیله نمایند و در مجرای بول

بكذارند بغایت مسكن درد و رفع سوزنك نظیر ندارد **ذرور دیكر** جهة اكله و قروح عمیقه و بواسیر الانف

و نواصیر مجرب حقیر است استخوان رمیم یا سوخته صبر زرد بالسویه ذرور كنند و همچنین برك حنا خشك

ذرور نمایند جهة اكله و بعدیل است **ذرور دیكر** جهة قطع نزف الدم جراحات جبسین ۳ فناسته ۲ زاج سفید

یك مثقال شیاف دم الاخوین نیم صبر زرد نیم را مثل غبار سایند استعمال نمایند و مقرد هریك از این اجزا

همین اثر دارد **ذرور دیكر** برك و تخم انجره جهة قروح متاكله و سرطان متقرح بیعدیل و بیمانند

ذرور دیكر در رفع اكله و تجفیف قروح از مجربات موی سوخته دو جزو پوست پیاز سوخته یكجزو و تخم

ریحان بو داده نصف جزو كافور قیصوری ربع جزو **ذرور مصعد** از مجربات حكما قدیم ادراند مال جراحات

عسر البول

عسر البول و تجفیف او و رفع اكله و قروح ساعیه و بردن كوشت زیاد و در اسقاط بواسیر نایب مناب حدید است زنجبار

سرخ و زرد هریك دو جزو اهلیلج زرد و اب ندیده زاج سفید هریك یكجزو و زاج زرد و زاج سرخ هریك ربع

جزو با سركه سرشته ببست چهار روز در میان جو كنا پس تصعید كنند و هرچه متصعد اوست جهة اندمال

جراحات و اكله و هرچه رسوبی اوست جهة اسقاط بواسیر و بردن كوشت زیاد استعمال نمایند كه بهتر از بریدن

و بغایت بیتابله او اهل فرنك شرب از این در بعضی امور دیك نافع دانسته اند اما خلاف واقع مینمایند **ذرور دیكر**

منقول از تذكره جهة تجفیف رطوبات و بردن كوشت زیاده مجرب پوست انار عفص شب یمانی سعد

كاغذ كبود سوخته از قرب ان حل سرق هرصاف كنند دم الاخوین ۱ درهم **ذرور دیكر** كه از اسرار او در اندمال

جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفعلات صبر زرد كلنار دقشار كند دبالسویه **ذرور دیكر** جهة قروح

حار المزاج و ملتهبه و متورمه بغایت موثر است و از عجایب این صنعت است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه

ذرور نمایند **ذرور** جهة انقلاب و بیرون مقعد برك مورد مازو و كل سرخ كلنار بالسویه ذرور نمایند و بعد

از انكه مقعد را بروغن كل چرب كرده باشند بر انجا ریزند و باندرون فرستند **باب سیزدهم در ضماداتی و كمادات**

و نطولات و قطورات مخترع ضماد بقراط او الملیاع از وقت **ضماد سلطان البول** یعنی نرمی چون بر كنج دان ضماد

نمایند اسهال صفرا كند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورك بن اسهال سودا و بر پستان اسهال خون و از اسرار است

تودری زرد بقیاس ساید و حنظل بقدر نصف او و مغلوب مطلق بقدر خمس و زهره كاو بقدر ربع با شیر تازه در دیك خیسانیده

بجوشانند تا امتزاج یابد **ضماد مسهل** بر معده و تهیكا ضماد نمایند زهره كاو و عسل روغن زیتون شحم الحنظل

رزنیخ بالسویه **ضماد سلویه** مسمی باسم مولف اوست چون بر فم معده ضماد كنند قی اورد و بر ناف اطلاق نماید

و بر پشت ادرار حیض كند بزرك كابلی مقشر عصا قثاء الحمار ۳ خربق سفید مرداسنك ۳ پیه بزه درهم دهن

زیتون ۶ درهم **ضماد بقراطی** جهة ورم و صلابات حاره بغایت نافع است بوم انار مطبوخ در سركه ستاحی العالم بالسویه

كل ارمنی كشنیز نصف یكی كافور بقدر احتیاج با روغن كل ضماد نمایند **ضماد مفاصل حاره** و نقرس ازموده است

صندلین كلیل الملك ۱ درهم شیاف مامیثا ۵ درهم اقاقیا ۱ دو درهم زعفران افیون لفاح یكدرهم و نیم **ضماد**

فیشاغورس جهة استسقا و ماء اصفر و ضعف جكر و معده و رحم و غیران نعنا رطب ۳ درهم موم ۲.۴

زعفران ببادرك و مرغ ابی و مرغ ۱۲ درهم میعه سایله مقل ازرق اشق مصطكی ۸ درهم **ضماد** جهة اسهال حار

و ذرب و تقویه معده و جكر كعك كه نان بكسماط نامند ۵ مثقال شكوفه انكور اكر نباشد شاخ زبد

كنند برك مورد تخم مورد ۴ درهم اقاقیا عفص حصرم سماق جاورس بو داده زعفران مصطكی ۲ درهم

كافور نیم ل با به مورد بسرشند **ضماد** جهة اسهال بارده و تقویه جكر و معده كعك ۵ مثقال فقاح اذخر سنبل

سعد ۴ شب یمانی دم الاخوین نانخواه پوست ترنج جاورس مصفا كنند ۲ درهم با به مورد بسرشند درهمكاجهة تقویة

معده و مکرر استعمال نمایند و با اسهال باشد هفت مثقال صبر زرد کنند و بجای آب مورد با روغن
گل ضماد نمایند ضماد حابس منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجربست جاورس ۲ درهم کندر
گل سرخ برگ مورد کعک ۱ درهم ارد جو ۵ کم با آب به یا المبیخ او نبرشند ضماد جهة طحال و اورام صلبه
مجرب زدمغز کرده کاتا ۲ درهم و بلقل توس تخم کتان بالسویه اشق مقل حلبه هریک نصفی یکی سنبل الطیب اکلیل الملک
بابونه یع یکی با سرکه ضماد نمایند ضماد محلل صلابات با خصوا انثیان و تعقد عصب گل خطمی دنبه خطمی
تخم کلم تخم کتان تخم مرو حلبه هو چوبه هریک ۵ درهم مغز دانه کوچک زوفای رطب هریک ده مثقال
موم زرد مقل ارزق ادام هریک هفت مثقال ده چهل مثقال روغن دنبه یار و غن کنجد کما ختداد و مخلوط
کنند و نیمگرم ضماد نمایند ضماد جاذب جهة قروبا و اثار مفید و مجربست اقره مانا مویزج ۱ درهم ادرد نخود کبر
بزر ۵ درهم اصل السوس کوکرده درهم با سرکه و امثال ان بحسب عضوی بمیا حاجه بر شند ضماد قروبا
از مجربات و الدحقیر اجهة قروبا و سعفه یابسه و جرب از موده اکوکرد ۳ درهم صمغ عربی ۵ درهم دبنه تازه ۱۰ درهم
در حمام بعد از حمام بدن و شا ضماد نمایند ضماد دیگر ایضا از مجربات و الدمر حوم جهة شقاق از موده از اج سیاه
بالسویه با نفط سیاه بالند و دست را نزدیک آتش بدارند ضماد جهة سعفه و جرب بغایة نافع اسفاناخ
دو جزو نمک جزوی با سرکه طلا کنند ضماد جهة شقاق از جمیع حیوان بعید بلیت پنج درهم مرداسنگ
سائیده را با دو درهم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و سه درهم قنه اضافه نمایند و طبخ
دهند تا غلیظ کرده و بقوام زفت رسد پس موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده دوا مذکور را گرم نموده
در شکاف شقاق بچکانند ضماد جهة رفع داخس اقاقیا حضض گل ارمنی شیاف مامیثا صندل سفید
بالسویه افیون خمس یکی با لعاب بزر قطونا و سرکه ضماد نمایند ضماد جهة رفع ثالیل و قوباحیل ها با آب سائیده
بمالند در روز زایل کند ضماد ثالیل از مجربات و الدمغفور اشق مقل ۲ درهم نیمکوب کرده یکشباروز در سرکه
خیسانیده پس حل کنند و گل خطمی ۲ تخم مورد تخم کتان بابونج بنفشه یکمثقال اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیمگرم
باشد ضماد جهة تقویة معده اطفال و غیر ان بغایة موثرات و رفع اسهال میکند لادن یکوقیه اقاقیا
چهار درهم موم ۱ درهم با روغن سوسن ۵ مثقال در خلال معده ضماد نمایند ضماد ضربه و سقطه سنبل الطیب
مغاث برگ مورد ماش برگ گل بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ که قفر الیهود در وحل کرده بر شند باشد
ضماد دیگر جهة ضربه و جبر و کسر از موده امغاث گل ارمنی صبر زرد گل سرخ عدس شیاف مامیثا فوفل برگ حنا
صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد حابس حیض حوامل عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته
بر پشت زهار و کمر ضماد نمایند ضماد نقرس بغایة مجربست مرزنجوش خطمی بزر قطونا ارد جو سورنجان بالسویه
با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر تندی زعفران و افیون اضافه کنند اثرش سریعتر میشود ضماد المها

از حنین بن اسحق

از حنین بن اسحق بغایة از موده المجربست بقدر ده مثقال یکشباروز در سرکه خیسانیده در هاون حل کنند و قطع بجوی
۴ درهم مغز بادام تلخ ۱۰ درهم پنج کبر ۳ درهم اشنه ۵ درهم سداب خشک بوره ۳ درهم اضافه نموده در خلال معده
استعمال نمایند ضماد فوق از زوفت سماقا اقاقیا هریک ۱ مثقال مرتشیا کبریت شادنج و اگر نباشد مغناطیس
سوخته شب یمانی کندر صدف هریک ۷ مثقال مصطکی جوز السرو هریک ۱۱ با موم ۲۲ درهم در روغن مورد ۹ مثقال
بر شند لزوق الالتصاق عنق جهة دو سر بر پارچه کرباس که بقدر درهمی باشد گذاشته بر شریان صدغین بچسبانند
تخم کاسنی تخم کاهو یکدرهم مصطکی ۲ درهم حضض ۳ درهم افیون یکدرهم و نیم با لعاب بزر قطونا بر شند
و ضماد برگ عناب رافع اقسام صداع او ضماد برگ کو دکات و برگ حنا رافع شقیقه و صداع باردات ضماد
منوم که رفع بیخوابی کند و از مجربات والد مغفور افیون تخم کاهو بزر البنج بیخ لفاح بالسویه با اینکه خشخاش
در آن بجنه باشند استعمال نمایند ضماد سلیمانی جهة درد مفاصل از من مجربست دارا شکنه که سلیمانی نامند و بورق
هریک ۲ مثقال با هم سائیده با به صن ترکنند تا سیماب کشته شود و ده درهم صابون حلبی را در آب حل کرده
اضافه نمایند ضماد بوجهه مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع و مفتح و محلل قوی و جاذب خاصه
پیکان از عمق بدن و حقیر تجربه نموده که مداومه ضماد ان بر مهرها دینت و مفصل باعث نجات جمعی
کثیر از استرخا و تشنج چند ساله شد ابجره ۲.۲ درهم بوزیدان بوره نوشادر راوند مدحرج بیخ ملک
البطم پنجدرم حلبه فلفل دار فلفل عاقرقرحا سه درهم اشق ۴ درهم مقل فرد ما ماعو و ملبان کندر مرصافی اسانج
زاج استخوان سوخته ابهل صبر زرد افتیمون سعد اذخر فرفیون سورنجان سه درهم دبوصد و بیت درهم
موم پانزده درهم حب السلاطین ۳ م با روغن سوسن و امثال ان پانزده درهم بیستو رکه قاعده مرام مذکور است
ترتیب دهند و صمغ را در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه کنند ضماد مجرب حقیر جهة تسکین ضربات
مفاصل و درد سر ضربات مغز استخوان و پا چه ده مثقال روغن گل سرخ ۵ م فرفیون یکمثقال زعفران یکمثقال ضماد
مفاصل حاد در وقت هیجان تسکین الم کند افیون و زعفران بالسویه با شیر سائیده و با روغن گل سرخ ضماد
نمایند قیروطی تبرید که با ادویه حاره جهة بارده و اشیا بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است
ارد لوبیا مرزنجوش گل خطمی بزر قطونا سورنجان اکلیل الملک هریک الشیاف ارد جو هریک نیمثقال بیخ لفاح زعفران
افیون هریک دو مثقال قیروطی با استعمال نمایند ضماد دیگر جهة مفاصل و انچه قریب بمجرب باشد و مسکن اوجاع است
و حقیر تجربه نموده مغز دانه خروع که بید انجیر نامند سه جزو روغن تازه گاوی عسل جزوی هریک لای سرکه
بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرگین خشک گاوی سائیده بقدری که غلیظ شود اضافه کنند نیمگرم استعمال نمایند ضماد مسکن
الاوجاع در تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل
بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ کردد و نیمگرم طلا کنند ضماد دیگر جهة مفاصل بارده بعید یک اعراطینا

سوخته را با عسل و سرکه بقدر کفایه بالسویه سرشته ضماد کنند ضماد علل جهة مفاصل بارد و اورام
بوده دبق انواهل آب ندیده بالسویه با سرکه و عسل با یلنا طلا کنند ضماد دیگر در اخر مفاصل حاد
مجرب و رفع بقایا مواد مینماید صبر زرد زعفران مرصاف بالسویه با ب کلم طلا کنند و اگر حرارة زیاد
باشد با ب کاسنی ضماد اورام حاره و ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات پوست
خشخاش مسحوقرا بجوشانند تا مهرا کرده و بزر قطونای مسحوقرا بوزن او و روغن کل سرخ بوزن هر
اضافه کرده استعمال نمایند ضماد فروح ساخاکستر کاه کندم نمک طعام بالسویه با سرکه طلا نمایند ضماد جهة
اقسام استسقا بغایة مفید است سنبل الطیب صبر زرد یک درهم خاکستر سرکین کاو پانزده درهم سرکین بز
سعد فردمانا ایرسا فطالیخ نوشادر راشنه حماما سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره صعتر تکه
حنطیلا پنج با بول شتر ضماد نمایند و قندی آب بر شیر که کرم کرده باشند در اقسام نفیح مجرب حقیر اولی
ضماد جهة بواسیر حاره با جعود و درد خروج مقعد آزموده اکلیل الملک برک کلم هر ا پوخته و زرده تخم
مرغ ارد جو سفیداب زعفران روغن کل سرخ توتیا نیمکرم ضماد نمایند ضماد جهة بواسیر و شقاق
مقعد و قرحان و اسهال بواسیری و نزف حیض سفیداب موم سفید حضض هر یکی جزوی کل
مقل هر یک دو جزو بیه بز سه جزو روغن کل پنج جزو با زرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهة
درد و سوزش مقعد کنجد را کوبیده با روغن کل و سفیدی تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور ضماد زرده
تخم مرغ و ارد جو و روغن کل همینا ثر دارد و بدستور سفیداب مرداسنگ پنج بز البنج دو با زرده
تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز را در خاکستر کرم پخته و با موم و زنار و روغن کاو
ضماد کنند و بدستور برک خطمی کل بابونه اکلیل الملک چهار درم حلبه تخم کتان سه مثقال عدس مقشر
مثقال مجموع را پخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند ضماد جهة خنازیر حاره مرصاف
حضض و جزو با ب کشنیز ضماد نمایند ضماد جهة خنازیر که بحراره باشد و جهة سلعه بغایة مؤثر است
قنه ده درهم حلتیت اشق هر یک پنج درهم جاوشیر م فرفیون ۳ م مقل ازرق ۳ م سکبینج ۲ المجموع
در سرکه حل نموده با ب کشنیز ضماد نمایند و بعد از هر سه روز تازه باید نمود و مرهم حواریون و مرهم زنجفر
نیز بغایة مؤثر است ضماد جهة کزاز بارده و درد هایکه بجهة باد بواسیر در اعضا بهم رسد از تالیف
حقیر است و بغایة آزموده و مجربست فلفل قاقله نوشادر حلبه زنجبیل سورنجان با روغن کرد کان
موم زرد ضماد نمایند ضماد بواسیر بارد و مفاصل و ریاح بارد مجربست سیر را با روغن بزرک بجوشانند
تا نصف رسد پس صاف نموده ده مثقال روغن را طلا و سیر را ضماد نمایند ضماد جهة کشودن خون بواسیر
شحم الحنظل مغز بادام تلخ بخور مریم مویزج سرکین کبوتر قنه بارزد کما فیلجه کرده پنج عدد دادو پنج

استعمال کنند و هرگاه فتیله را بروغن کل الوده سازند دفع سوزش مینماید ضماد جهة ورم سپرز که از حرارت
باشد از مجربات والد مغفور حقیر است برک درخت کز را کوبیده با ارد جو سرکه استعمال نمایند و بدستور سبوس کندم با سرکه
پخته بمدبرابان اغشته ضماد کنند ضماد جهة ورم جکر بارد و سپرز از مجربات قابوسنامه سبعه موم اصطکی حماما
بابونج اکلیل الملک مکی م مثقال صبر زرد روناس ۳ ل اذخر حب البان ل اشق ۷ ل با روغن سوسن و
یا سرکه ضماد کنند ضماد دیگر جهة ورم جکر و معده بارده و تلیین صلابات و درد سینه مزمنه مجربست زوفا
رطب ل با پیه اردک و پیه مرغ هر یک ا مثقال حل نموده نیم کرم ضماد کنند ضماد جهة ورم انثیان تخم کشنیز را با ربع
رازیانه سابیده با کلاب و سرکه ضماد کنند و بدستور کل خطمی ارد جو ارد باقلی هر یک پخته با زرده تخم مرغ و
قدری صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم متحجر گردد زیره کرمانی مویز منقی ا مثقال را کوبیده با روغن دانه
خروع آ مثقال ضماد نمایند ضماد جهة حزاز که بفارسی کچلی گویند آزموده است سر را تراشیده بروغن کنجد چرب کنند
و کثیرا سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند ضماد دیگر ایضا جهة حزاز مجربست زرد چوبه
برک حنا هلیله زرد عفص مرداسنگ املج مقشر که هر یک جزوی بروغن کل سرخ م جزو ضماد جهة جراحت
و ناصور و اکله و نفخ حلوه نامند بغایة آزموده است مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو آ جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد
یک جزو با روغن تازه استعمال کنند ایضا جهة حلوه مجربست سفیداب ۲ درهم مرداسنگ مغسول ا درهم قلعی
سوخته ۶ درهم با شراب و روغن مورد استعمال نمایند و بدستور آب انار ترش و یا انار شیرین را در ظرف
مس بقلعی بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد جهة برص و بهق از مجربات والد حقیر او از جمله
اسرار او در رفع برص حیوانات که الاکوید تخلف نمیکند و در روییدن موی داء الثعلب و داء الحیة سریع الاثر است
و بغایة حاد و سریع النفوذ زیاده از نیم ساعت نباید که بماند و بعد از شستن آن صندلین بجهة رفع مدة و سوزش
آن طلا کنند و بر اعضای رئیسه طلا کردن آن جایز نیست و هرگاه مکان برص و امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه موضع
نباید ضماد نمود بلکه بر موضع بعضی دون بعضی تا همه ضماد شود و بعد از آبله کردن مراهم مناسبه علاج کنند سلیمانی
یک جزو و صندل سفید سوده پنج جزو با ب سرشته استعمال نمایند و اگر یک جزو سلیمانی را با دو جزو صندل سفید
خمیر مایه بار دیگر بدل کنند و دو جزو قسط تلخ یک جزو و از زرد ویس ضماد نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده و صندل بجهة
دوام لازم نیست ضماد جهة بهق عجیب الاثر است کبریت یک جزو و مغز کردکان و روغن تازه بی نمک دو جزو
بعد از ترکیب یکشب بگذارند و در حمام بعد از کیسه مالیدن موضع بعد از فرط ضماد نمایند در سه دفعه رفع بهق
و جمیع آثار میکند ضماد دیگر جهة بهق و جمیع آثار مجربست منقول از شفا و دع را نکوبیده در آب بیز بگذارند
تا حل شود زرنیخ سرخ خردل سفید که حرف بابلی است تخم ترب مغز پسته مغز بادام تلخ بنفشه خمیر مایه هر یک ا درهم
ضماد دیگر از شیخ قدس سره جهة رفع آثار قاطبه و جرب مکرر بتجربه رسیده است اسپاب ۲ مثقال مغز بادام تلخ ۲

تخم خربزه غیر مقشر ده درهم شب تا یکهفته دفع علة مینماید ضماد جهة جرب رطب و یابس و موی انتشار
از مجربات منقول از حکماء هند ال سر برا در ظرف سفال بکدازند و سیماب و کوکرد و زرنیخ هر یک آلت سدس
بعد از انکه ظرف را از سر آتش برداشته بهوای آتش نکاه دارند باشند اضافه نموده حرکة دهند تا منعقد
کرده پس از انعقاد چون بدست بمالند هر کاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هر کاه متحجر کردد سایید
طلا کنند و غیر متحجر نیز از موده است ضماد داء الثعلب و داء الحیه از مجربات حقیر و بعد بیت کنند شیطرج
هر یک جزوی زرنیخ سرخ دو جزو با روغن زیتون طلا کنند ضماد دیکر جهة داء الثعلب مجربست موی بز سرخ
سوخته صدف سوخته کوکرد با التویه بروغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز و اشنان یا پیاز عنصل
بمالند بشویند پس دواء مذکور را ضماد نمایند ضماد بجهت مژکان و منع سقوط موی مجربست
استخوان خرما سوخته سنبل الطیب سرکین موش صدف سوخته فلفل هر یک جزوی سرمه سه جزو قلعی سوخته
مغسول ده جزو زعفران نیم جزو ضماد شعر زاید که بعد از قلع بر چشم طلا کنند منع رویدن کند زعفران یکدرهم
کافور نیم دانک ساییده استعمال نمایند ضماد جهة باد سرخ که حمره کویند و درد کل و ورمها مجربست کچ را
از تافته بپخته با بکشنیز سبز بسیار رقیق سرشته انقدر بر هم زنند که کچ را بسنکی زایل شود و مکرر طلا کنند
قرص زردی که در کل ورمها از موده است صندل سرخ فوفل شیاف ماميثا سفیداب قلعی کل ارمنی بزر البنج
مرداسنک حضض مکی پوست بندی ریوند چینی هر یک جزوی بنج لفاح افیون هر یک نیم جزو با اب
سرشته بهیئت الت نرد ترتیب دهند با بکشنیز و کلاب و سرکه و امثال ان طلا کنند قرص سعفه منقول
از امین الدوله جهة سعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی بغایة از موده است ارد جو به بادام تلخ هر یک
یک جزو مقل ازرق دو جزو مقل با سه شیاف دو روز در سرکه خیسانیده قرص ترتیب دهند و با بکاسنی و روغن
کل و سرکه و امثال ان ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ که رفع نزلات منه بحسب مبادرت کند و جهة درد سر نیز
و تقویة دماغ بی عدیل است منقول از تذکره نمک سنک نمک طعام سوخته بوره ارمنی خربق سفید موی بز
شوره خردل سرخ زبد البحر هر یک یکجزو و کوکرد و کل سرخ سماق برک حنا اذخر عفص فراسیون
اکر نباشد افسنتین بدل کنند صمغ عربی کندر قرنفل عود صبر زرد بیخ سوسن زرنیخ زاج ساج سنبل حب
جوز بوا هر یک نیم جزو و سرکه را بجوشانند و صابون رقی بقدر دو وزن مجموع در سرکه حل کرده سرشته
و قرص ترتیب دهند و با بکوم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب ها و حکه و اورام حاره مجربست
و منع تزید مینماید سرطان با بکاسنی بپزند تا غلیظ شود و روغن کل با روغن بادام با التویه حل نمایند و اکر
با بکشنیز و اب بارتنک بسایند بدستور نافع است ضماد سرطان مجرب بغایة از موده است تخم دیباس ۲ مغز
که تلخ باشد زیبق هر یک ۲ درهم با سرکه سایید و با روغن کنجد در حمام طلا کنند و اشامیدن [illegible]

بالانقلاب

برک عنب بقدر نیم رطل با قدری شکر تا پنج روز در دفع خارش بدن مجربست ضماد ایضا جهة جرب و حکه بغایة مفید است
انار ترش را با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود پس بکوبند تا دانه و پوست
یکجا کردد و در حمام طلا کنند و هر کاه ماده سوداوی باشد و باعث خلط مغز دانه کدو هندوانه را با شیره
ساییده طلا کنند ضماد جهة خناق و کلف و ورمها از مجربات است و غدد و خنازیر تا انفجار ارد جو با اب کشنیز
و سرکه و هر کاه ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد ارد کندم با اب کشنیز بغایة مفید است و ضماد فلوس خیارشنبر با روغن
بادام جهة اکثر اوجاع و اورام مجربست ضماد جهة جرب مجربست کوکرد زاج سفید مازوی نیم سوخته بکوبد
فلفل زنجبیل سفیداب قلعی مرداسنک با روغن تازه بی نمک ضماد نمایند و بدستور طلا کردن عمل
و بدستور با حلبه از جمله مسکنات وجع بارد و محلل مواد است ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه و طلا و بزر
قطونا با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس از موده است ضماد ایضا جهة جرب و حکه مجربست سنا مکی
هلیله زرد مرداسنک سفیداب قلعی با التویه با روغن کل و روغن بنفشه ضماد نمایند ضماد جهة
سعفه یابسه و قوبا و امثال ان که با خارش و سوزش باشد و درد و سده نفعه زایل میکند و از مخترعات
حقیر و مجربست مغز تخم کدو ده مثقال توتیای مغسول ده مثقال شیخ یکمثقال با شیر تازه بجوشانند
ضماد نمایند ضماد منضج دمل و سایر اورام اکلیل الملک حلبه تخم کتان دانه تمر هندی سرکین کبوتر ارد کندم
با التویه با روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اکر اجزا را باب و شیره بپخته کنند و مکرر تغیر دهند بغایت
موثر است ضماد جهة کشودن دمل از مجربات است دانه تمر هندی کوبیده نیم مثقال پیه چراغ درابر دوی
کناشته مخلوط سازند و نیم کرم طلا کنند و چون بزر قطونا را با به هن تر کرده بر دمل بندند دماغ
تزید و مسکن وجع و منضج قویست ضماد جهة رعاف عدس مقشر شیاف ماميثا صندل سفید ارد جو
افیون کل ارمنی هر یک جزوی کافور نیم جزو با ب مورد و امثال ان طلا کنند ضماد جهة رفع ادرار
حیض از موده است پوست انار سماق کلنار جفت البلوط زاج کندر زیره کرمانی تخم مورد با اب بطلا کنند
و چون سفل الدن را که زموزنا مند و منتعل ز کرانت با سفیدی تخم مرغ بر کمر و پشت زنان طلا کنند
بغایة مفید است ضماد جهة رفع احتباس بول کلکا کاقیه که عصفر نامند در شیر پخته نیم وزن او شوره اضافه
نمایند و ضماد کنند ضماد جهة زیاد کردن شیر مرضعه و رفع ورم پستان ارد باقلی پوست انار ترش و تخم بادروج
پنج با اب بادروج یا اب ریحان بسرشته ضماد کنند منع بزرک شدن پستان زنان کنند کنند و دع سوخته جزوی
ارد جو دو جزو با سرکه سرشته روز ضماد نمایند ضماد جهة منع قی کل سرخ سبل صندل سرخ و سفید چهار
درهم عود ۳ درهم زعفران یکجزو کافور نیم جزو باب سماق طلا کنند ضماد جهة افتادن ناف و برون زدن ارد جو
کلنار عفص ارد باقلی پوست انار یکدرهم پوست تخم مرغ دو جزو و بعد از ریختن اجزا پوست تخم را از تافته

بجنه اضافه نمایند ضماد جهة کرم معده برک شفتالو نمک شونیز بالسویه با زهرهٔ کاو و سرکه حرشند ضماد
جهة کلف و اثار بغایة موثر آکریسنه پوست تخم مرغ ابریسم ملح القلی که هندی ساجی کویند قسط تلخ شاخ
کوزن سوخته بورهٔ ارمنی تخم خربزه زراوند طویل بادام تلخ نشا عاج سرکین کبوتر ارد نخود با سرکه
طلا کنند ضماد جهة رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران برک سوسن که مرزکوش کویند ادهم پسته اسنان توتیا
دانکی پوست درخت کاج دو دانک جوز السرو محرق دانک کندر سوده دانک با سرکه طلا کنند ضماد
جهة منع تولد قمل موبزج زراوند طویل بالسویه با روغن زیتون طلا کنند و طلا کبر و سیماب در
مستاصل کردن قمل از مجربات ضماد روغن ترب با نفع قمل است و بدستور صبر زرد و طلا بهمن قاتل قمل وجود
نشارهٔ چوب کردکان را چند روز در روغن زیتون بخیسانند همین او رافع قمل و صئبان و روغن
نیز همین اثر دارد و بدستور طلا درشك نشیمبابا کشتن قمل و صئبان است ضماد جهة سکته خردل چند
بید ستر بالسویه با سرکه بر سر ضماد کنند ضماد جهة سکته و سبات فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم الجرجیر
بالسویه با سرکه طلا کنند کماد عبارت از بستن ادویه یا ابی که کرم کرده بر عضو به بندند یا ادویه مطبوخ را
در مثانه کاو و امثال ان کرده یا باب ادویه اسفنج را تر کرده بر عضو بکذارند کماد جهة زکام ارزن مجربست شونیز را
نیمکوب کرده چند قطره اب نمک بران پاشیده نیم کرم کرده سر به بندند و اکر بدون کوبیدن بدستور کرم کرده
بندند استعمالنا بغایة مفیدست کماد جهة تحلیل ریاح معده و طحال و تهیکاه علیه شونیز کرفس نانخواه با اب نمک
بدستور که کذشت کرم کرده به بندند و چون سرد شود تبدیل کنند کماد جهة تحلیل مواد بارده و ریاح
سداب اذخر قرطم کل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل بورهٔ ارمنی زاج سفید افسنتین رومی درمنه ترکی ایضا
بالسویه بدستور استعمالنا بند کماد جهة رفع علل باردهٔ کوش و ریاح بابونه شبت [illegible] بجوش بابونه
عاقرقرحا در اب پخته در مثانه کوسفند کرده کرم بوده بر بن کوش و قفا کاه نمایند کماد دیکر جهة ورم کوش
ارد جو باقلی بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملك در اب پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده بامثال کماد نمایند
نطولات عبارة از انست که ادویه را طبخ نموده اب انرا بر عضو بریزند و جرم انرا به بندند و عضو را بر بخار
ان بدارند و باشویه قسمی از ان است که بجهة امالة مواد و تعریق معمول است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه و منضجه
و معرقه و مسیلة و مسهله را ادویه ان معلوم است و بجهة اختصار بعضی مرقوم میکردد نطول جهة ترطیب
اعضا و رفع یبس و صداع حار بنفشه بهدانه بید سیلوفر خبازی ارد جو خیار تازه و کدوی تازه در اب
طبخ دهند تا مهرا شود و عضو را بر بخار او داشته بابا و عضو را بشویند و ثفل را بمالند نطول
جهة تحلیل مواد بارده و تقویة اعضا بجاسف کل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس مشك
طرامشیع عصفر مشا جعده خلنا [illegible] اسالیون داشیشعان سوسنبر پودنه بدستور معلوم نطول

کنند

کنند اکر مجموع یافت نشود بعضی اکتفا جایز است و در باشویه و ادویه مرطبه هرکاه بابونه و نودنج و امثال
اضافه نمایند اعانت تعریق میکند قطورات عبارة از چیزیست که بر عضو بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است
بچشم و کوش و داد و ادویه عین با قسامها مذکور شد پس قطوری که اختصاص بکوش دارد در اینجا مذکور میکردد
قطور درد و وطنین بغایة نافع است منقول از معالجات بقراطی جند بید ستر مظهرون که بورهٔ سرخ حرتوق سیاه
بالسویه در سرکه حل کرده در کوش بچکانند و باید نیمکرم باشد قطور ایضا جهة دوی و سده از اجتماع
چرك وطنین نافع و مسمی بقرص خوبست خربق سفید بورهٔ سرخ پنج زعفران سه با سرکه قرص
ساخته با ادهان مناسبه حل نموده بچکانند قطور دیکر که رفع علة مذبوره در سنا کند صرصر بسیار در کوزه
سفالین سوزانیده خاکستر انرا با بول کاو و یا بول خوك بچکانند و صرصر را بلغة اصفهان بجره و بلغة
دیلمی ونکابن جیك نامند و ان حیوانیست کوچك شبیه بملخ قطور دیکر از مجربات اسمعیل طالقانی صاحب حدیقه جهة
کرانی سامعه کری و دوی و طنین بورهٔ ارمنی و دانك شحم الحنظل جند بید ستر بابونه تطولی عصاره نعناع
افسنتین فرفیون قسط تلخ با زهرهٔ کاو سرشته در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و والد حقیر داودا
ان بدستوریکه در فوق مرقوم شد نموده و مجرب دانسته اند قطور دیکر جهة کری که دفعة واقع شده
باشد طبیخ افسنتین را با زهرهٔ کاو استعمال کنند و زهرهٔ سلحفا که سنك پشت باشد با روغن بابونه
بغایة نافع است و چکانیدن دو قطره از قطرانی که با نفط یا روغن قسط حل کرده باشد صبح و شام
مداومت نمودن جهة جمیع انواع درد کوش و مواد بارده مجربست قطور دیکر جهة کشتن جانوریکه در کوش رود
قطران با اب غودنج یا اب برك شفتالو حل کرده نیمکرم بچکانند قطور دیکر که اخراج کرمهای متولده در کوش
نماید شراب کهنه عسل روغن کل سرخ سفیدی تخم مرغ پشمی را اغشته در کوش نیمکرم کرده بکذارند و ساعتی
بهمان حالت نکاهدارند پس یکدفعه برهنه بیرون اورند قطور دیکر که درد کوش از حرارة باشد یکجزو روغن کل سرخ
با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن
بنفشه یا کافور و اب کشنیز و بدستور اب عنب الثعلب نافعست و سفیدی تخم مرغ بالخاصیة از مجربات قطور
که جهة ورم بارده و ریاح نافع است زهرهٔ کاو را با روغن خیری و امثال ان بجوشانند تا رطوبة تمام بر طرف شود
انکاه استعمال نمایند قطور دیکر جهة چرك و قرحهٔ کوش مرصاف صبر زرد زعفران بروغن بادام شیرین
تقطیر نمایند جهة پاك کردن چرك اب برك زیتون با عسل نافع است و بدستور مر را در اب حل کرده با روغن کل
قطور کنند و بدستور انزروت با ماء العسل نیز نافع است قطور که جهة رفع سیلان رطوبات کوش اطفال
نافع است شیاف زعفران بورهٔ ارمنی سرخ از هریك دانکی عسل شراب [illegible] بخته اقطور کنند و یا به پنبه
الوده کنارند قطور دیکر که منع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از کوش کند پنیر مایه خرکوش با سرکه حل کرده

بچکانند و بدستور کدوهای کاو نر را با قدری پیه کرده کباب نیم پخت کرده اب انرا افشرده در کوش
بچکانند از مجربات اکثر الکتاب **باب چهاردهم در سعوطات** و عطوسات و نشوقات و بخورات و دخنه و سعوط
انچیزیست که در بینی کنند و عطوس انچه عطسه ارد و نشوق انچه به بینی کشند و بخور و دخنه هرچه بخار
و دود انرا استنشاق نمایند و لخلخه انچه از مایعات خوشبو در ظرف کرده بو کنند و نفوخ انچه در بینی دمند
سعوط جهة تقویة قوه حافظه و کوکبیت و مداومت ان موی سر و ریش را سیاه کرداند مغز سر کلنک و زهره
قراطی نرم سایده با روغن زنبق سعوط نمایند و مشایخ عجم به پشت بخوابند و سعوط زهره خطاف جهة زود نابیدن
موی سفید مجرب دانسته اند **سعوط** جهة قطع رعاف مجرب حضض هندی سوخته را باب بادروج سعوط کنند
و بدستور سعوط عصیر سرکین خر و نفوخ سرکین محرق و بسیار قوی الاثر است و سعوط اب برف یا اب کندنا
سعوط دیکر که در قطع رعاف بیعدیل است اجند زاج سفید اهل دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن
زیتون سعوط نمایند **نفوخ** جهة رعاف بغایت مفید است مازوی سوخته در سرکه انداخته زاج قلقطار کندر
بالسویه نرم ساییده نفوخ نمایند **نفوخ** دیکر کلنار کندر جفت البلوط زرد دکانو را فیون مازوی سوخته را
برک بید باب کاهو را سعوط کنند و یا بی انها نفوخ نمایند **سعوط دیکر** جهة درد سر بارد و شقیقه و بیضه
و خوده نافع است اصعتر ... صبر زرد حضض هکی ... جند بیدستر سکبینج مشک زهره کلنک زهره کبک
اب کوفس سرشته قندی عدسی اب مرزنجوش سعوط نمایند **سعوط** تحلیل ریاح دماغ و سده بلغمی مومیای جند مشک
فرفیون بالسویه قندی بکجیه را با روغن زنبق و لیمتان سعوط کنند **نفوخ** جهة سکته و سبات و لیثرغس نافع است
جند بیدستر حلتیت زهره کلنک مفرده و مجموعه با ب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند **عطوس** جهة سده دماغ و مواد
بارده نافع است و دفع مواد بعطسه میکند کندش خربق سفید جند خردل سرخ زراوند طویل مفرده و مجموعه
چون نرم ساییده بر پر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه میکردد **عطوس** دیکر جهة فالج و لقوه و امراض دماغ
صبر زرد خربق سفید نوشادر مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه استعمال نمایند **لخلخه**
جهة تقویة دل و دماغ خاکلاب سرکه کافور روغن بنفشه اب سیب در ظرف سر تنکی کرده بو بیند **لخلخه** دیکر
جهة ضعف دل و مواد بارده قرنفل دانکی کبابه دانکی بسباسه دانکی با کلاب و عرق بها لخلخه کنند **لخلخه** جهة منع صعود
بخارات به دماغ و درد سر حاره و اختلاط عقل نافع است اب کشنیز اب برک بید سرکه روغن کل سرخ صندل سفید
نشوق جهة تقویة دل و دفع غشی و خفقان اب مورد صندل سفید کلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند
نشوق جهة جرب بینی و چرک ان بود نه خشک انرا نرم ساییده با شراب استنشاق کنند و جهة پاک کردن چرک
انرا زود تا استنشاق نمایند **نشوق** جهة دفع بد بویی بینی و سده مصفات و تحلیل مواد مجتمعه و دفع سده خیشوم
منقول از کتاب شعر سنبل صبر زرد قرنفل با اب پودنه یا اب مورد سرشته در بینی کذارند **بخور** جهة تقویة

دل و دماغ

دل و دماغ عود حسن لبان پوست بیرون ترنج ساییده با کلاب مخلوط کرده در جوف بهی کذاشته
در اتش نرم بسوزانند **بخور** جهة صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغ از مجربات اجراب بید عدد
در اتش سرخ کرده در شراب انداخته سر انبخاران بدارند و اکر ماده بسیار غلیظ باشد بجای شراب اب کنند
و بدستور اب ممزوج بسرکه جایز است **بخور** جهة زکام سیاه دانه را بر روی سنک تافته ریخته دود انرا استنشاق
نمایند و جهة حبس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجربست **بخور**
جهة ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است مرزنجوش سداب افسنتین شیح ابهل صعتر ابهل بابونج
اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ کوش بکذارند
تا بخار داخل کوش کردد **بخور** جهة دفع احتباس حیض شحم الحنظل شونیز کندش معیه سایله علک البطم مر
جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران ربع جزو بروغن زنبق سرشته قدر فندقی در اتش انداخته
دود انرا برحم رسانند و باید که اتش در لوله باشد که از ان لوله دود برحم رفته پراکنده شود **بخور** دیکر
جهة اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافع است شحم الحنظل قنه جاوشیر کوکرد مر بالسویه با زهره کاو سرشته
بدستور بخور کنند **بخور** جهة درد دندان و موا ... پوست خشخاش عنب الثعلب بابونه بالسویه بجوشانند
و سر بخاران بدارند تا عرق بر جبین ظاهر شود **دخنه** جهة ساقط کردن دانهای بواسیر ازموده است کوکرد بلادر
اصل السوس بیخ کبر برک مورد بالسویه با روغن زنبق سرشته جهة استعمال دخنه نمایند و در اب برک مورد
جلوس کنند و عمل را تکرار باید نمود **باب پانزدهم** در حقنها و فتایل و فرزجات و حمولات و حقنه عبارت از استعمال
مایعات بامعاء مستقیم و فتایل از استعمال جامدات بروده مذکوره و در عرف شافه نامند و فرزجات
انچه زنان از ادویه در قبل و رحم بردارند و حمول اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است و اوضع حقنه
بقراط است و اله حقنه باید از قبیل جلو باشد بهیئت کیسه نه ندوخته که طرف دیکر بهیئت کردن کدو باید
و ادنی لوله بطرف باریک او وصل نمایند که از چوب کرده در مقعد کنند بر روی بخوابند تا اب بجا علیا برسد
و میبابد قدر هر ابی که هر دفعه بریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد انست که کمتر از انجا
نبت و اکثر اطبا صحت اعضای رئیسه را شرط دانسته اند و مراعات اعتدال اب دویه لازم است چه غلیظ باعث
ورم میکردد و بسیار رقیق باعث انتشار و انفتاق میشود و بارده مولد ریاح و حاره مورث غشی و کرب است
و منافع حقنه بسیار است از انجمله اماله مواد ... بدماغ و اعضاء عالیه او دفع سده امعا و دفع
قولنج و درد و فتایل مسهله شرط است که طول ان بقدر انکشت میانه شخص باشد و فرزجات زیاده از قدر یک
بند انکشت باشد و چون اب حقنه بریزند تدبیر انست که نصف قدر اول باد بریزند تا اب اولا دفع شود
و قبل از حقنه باباد و یه و باد تها مناسبه و اب کرم حقنه کنند **حقنه** جهة قرحه امعا و سحج بغایت مفید است

و اب حقنه را در ان کیسه کرده
دهن کیسه را بهم اورده ببندند
تا اب بیرون ... نرود
و باید حقنه
کنند

سفیدا قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی هریک یکمثقال زرده تخم مرغ پخته سه عدد آب بارتنک مطبوخ
وجو مقشر پخته کرده بروغن گل سرخ هریک دوازده درم وهرگاه بقابض محتاج باشد روغن پسته
کرده وگل سرخ انماغ داد وکلنار داخل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج منقول از کامل الصناعه عناب
سپستان مویز منقا حلبه تخم کتان سپوس گندم گل خطمی فنطوریون دقیق تخم رازیانه برک چغندر زرد
مثقال آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف نموده اضافه نمایند شکر سرخ بوره ارمنی ایکامه که از اطبا
نامندوان بی سرکه وترشی میباشد وروغن کنجد حقنه نمایند حقنه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند
عناب سپستان بنفشه جو مقشر خطمی سپوس گندم خیار شنبر اکلیل الملک ابجر زرد در سیصد مثقال آب
بجوشانند تا بثلث رسد وچهل مثقال آورا با شکر سرخ روغن بادام حقنه نمایند واگر تبرید بیشتر
لازم باشد لعاب بزرقطونا روغن تخم کدو وآب لبلاب اضافه نمایند حقنه جهت برودت رحم واحتباس
حیض نافع است اشق مقل سکبینج جاوشیر جندبیدستر تخم کرفس نانخواه رازیانه سیسالیوس بابونه حلبه سنبل آب
وشیر تازه بجوشانند تا بنصف رسد وچهل مثقال آورا با روغن تازه گاوی وعسل کف گرفته روغن کنجد
دو قبل حقنه نمایند تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل وعرق النسا
وامثال آن نافع است آب بادام تلخ مغز دانه ابجیه تخم کتان بابونه شبت حب الغار خطمی سورنجان خربق سفید
قنطوریون سکبینج اشق جاوشیر شحم الحنظل مقل تخم کرفس تخم شبت سداب ابجیر زرد ده عدد عناب
سپستان بعد از طبخ نیم رطل را با روغن گاو وروغن خیری حقنه نمایند حقنه جهت قرحه امعا نافع وبغایت
برنج عدس مقشر آرد جو بوداده گلنار جفت البلوط پوست انار ترش دو رطل آب بجوشانند تا تهرا
شود وسی مثقال آورا با سفیداب کل قبرسی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره لحیة التیس هریک
یکمثقال کاغذ سوخته یکمثقال دو نیم زرده تخم مرغ پخته دو عدد بروغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه
زرنیخ جهت زحیر واسهال وتعفن قرحه امعا مجرب قدما است آنان یکمثقال سوخته زرنیخ سرخ وزرد واسخت شب یمانی
مازو سنبل اهل آب نددیم افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیده با آب مورد سرشته قرص
سازند ویکمثقال از آن را با آب برنج مطبوخ وروغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه جهت حاده جهت لینت وغیره
وامراض دماغی شحم حنظل قرطم تخم انجره فودنج پوست بیخ کبر جوشانیده با روغن زیتون حقنه کنند حقنه
حاده جهت فالج ولقوه ولینت عسر وامراض دماغی وامثال آن نافع است بابونج مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان
برک چغندر سپوس گندم شحم حنظل دانه بیدانجیر قنطوریون دقیق از هریک کف ابجیر زرد جوشانیده
با عسل وروغن زیتون وایکامه والطبا مری گویند واوغیره ایکامه مشهور است اگر با سرکه ترتیب میدهند حقنه
نمایند حقنه جهت عرق النسا وامثال آن اگر بعد از حقنه مسهل باید حقنه نمود وهرچند امساک شود بهتر است

جمند

جندبیدستر مقل صمغ جاوشیر فرفیون زرد دو مثقال آنرا با روغن قسط وامثال آن حل کرده حقنه نمایند
حقنه جهت نضج ورم کرده وآورام رحم صلبه بغایت نافع است لعاب خطمی لعاب تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه
روغن کنجد استعمال نمایند صفت حقنه جهت اسهال صفراوی وکرائی که با تب وسده باشد از مجربات حقیر جبال زری
بنفشه نیلوفر جو مقشر سپستان عنب الثعلب پوست هلیله زرد تخم کدوی نیم کوب جوشانیده با لعاب
بزرقطونا وروغن تخم کدو وشیرخشت حقنه نمایند وانچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعضی در حقنه
جایز نیست اصلی ندارد چه عصره در فوهات مجاری وعروق ضیقه جاریست چنانچه در اقضیه ودر شرح اسباب
در علاج سرسام صفراوی ادخال هلیله جایز حقنات مذکورات حقنه معتدله که در اکثر امراض نافع است
قرطم عناب سپستان بنفشه عنب الثعلب خبازی جو مقشر برگ چغندر سپوس گندم جوشانیده با فلوس
خیارشنبر روغن بادام بوره ارمنی ترنجبین بطریق معلوم حقنه نمایند فتیله دیگر که قویتر است بنفشه خطمی
نمک بدستور فتیله بسازند واگر قویتر خواهند شحم حنظل وزهره گاو وبوره بقدر احتیاج اضافه کنند
بتنهای حاره ادخال ادویه مذبوره جایز نیست وچون فلوس خیارشنبر را با ترنجبین یا شکر بقوام آورند
ومحموده مشوی وبوره وخطمی وشحم حنظل وامثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل میشود وسرگین
موش بسیار تقویه میکند شیاف که در قطع خون مقعد مجربست خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صاف
مصفا اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بوداده بالسویه با آب مورد سرشته شیاف سازند شیاف جهت زحیر
که سده با آن نباشد از مجربات افیون مصفا کندر زعفران بالسویه با آب گشنیز سرشته شیافها باریک بسازند
ودر میان دو سرین بگذارند که سر دیگرش بیرون مقعد باشد شیاف جهت قولنج ریحی بغایت مفید است برگ سنا
زیره کرمانی نانخواه بوره ارمنی بالسویه با عسل سرشته شیاف بسازند با بلبه الوده حمول نمایند شیاف
جهت اخراج کرم مقعد که دود النخل نامند مجربست شحم الحنظل افسنتین مویز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون
وقطران شیاف سازند شیاف جهت عرق النسا ووجع ورک بغایت آزموده است بوره شحم الحنظل سورنجان محموده نرم
سائیده بوزن مجموع شکر سرخ سرشته شیاف بسازند فتیله که جذب اخلاط از عمق بدن نماید ومحلل ریاح ومسکن
درد ورک وعرق النسا است مکی تخم خبازی غاریقون جندبیدستر شحم الحنظل سرگین موش بوره نمک
هندی با عسل یا انجیر پخته فتیله بسازند فتیله جهت قطع خون بواسیر مجرب قدما است کوسفند افتیله
شبانه روز در سرکه بگذارند پس یک قیراط که نمک ورق الخیال گویند نرم سائیده بر آن فتیله پاشیده
حمول کنند فتیله که در قطع بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند اقماع بادنجان که بفارسی کلاه بادنجان نامند
با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول نمایند حمول جهت گشودن خون بواسیر هرگاه مسدود شده باشد وباعث زحمت
گرد داول مقعد را بروغن تخم زردالو ومغز سائیده وروغن کوهان شتر بقدری مقل طلا کنند علقه را بآن

رواند و غرطنیثا قنه شحم الحنظل را با زهرهٔ گاو سرشته حمول کنند و هرگاه ببندد و داد و به خروج
مقعد و وجع بهرسد به روغن گل و مرزنجوش سرکین کبوتر و زهرهٔ گاو طلا کنند فتیله جهة رفع حرقة البول
و قطع چرک ان بغایة نافع و انحتحات حقیرا و بغایة مجرب و بدستور جهة نواسیر بعید بلات
چون فتیله را در سوراخهای نواسیر گذارند و در باب ذرور را اکله نیز اشارة باین نسخه شده اوانا سرا
میتوان بود صبر زرد توتیای مغسول مرداسنگ مغسول سفیداب قلعی مغسول کلنار گل ارمنی موی سوخته
کدوی سوخته کندر افیون نرم سائیده از حریر کنار ابریشم با ابکثیرا سرشته فتیلها باریک ساخته خشک سوزاند
قضیب بگذارند فرزجه جهة حمل مجرب و باید بعد از حیض به شش روز متصل بردارند زهرهٔ خرگوش
و سرگین او و عسل هر یک یکمثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهة حمل منقول از ابن سرابیون که دوا
حقیر مجرب دانسته زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملک من کل واحد سه و نیم ساذج قرنفل ماملکدا
بیه اردک زردهٔ تخم و اوقیه روغن ناردین نیم اوقیه بالته کبود سه روز حمول نمایند و هر روز
تازه کنند و هر روز یکمثقال نشارهٔ عاج را با مثل ان نبات تناول نمایند فرزجه جهة گشودن حیض مجرب
سداب مرهم اهیل را با تخم مرو با زهرهٔ گاو فرزجه سازند فرزجه جهة گشودن حیض منقول
که حیض محتبس هفت سال را ادرار نموده مرهم بوده گوهی مویزج سقی سداب خشک اهیل زهرهٔ گاو بقدر
سرشتن فرزجه جهة اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علة رحا بغایة موثر او قاتل جنین
حبا و نیز خربق سیاه بالتویه با زهرهٔ گاو سرشته فرزجه جهة ادرار فرو بودن حیض مجرب فرفیون ارزم
سائیده به پنبه الوده استعمال نمایند فرزجه جهة گشودن حیض و اخراج جنین مرده و زنده بغایة موثر است
و مجرب دانسته انفحة عصارهٔ قثاء الحمار هفت قیراط را با زهرهٔ گاو حل نموده و بالته کبود بردارند فرزجه
که در غایة جذب و تنقیه است جهة اخراج جنین و مشیمه بعد بدیل منقول از تذکره عصارهٔ قثاء الحمار شحم
حنظل مازریون اشق بخور مریم مویزج با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است فرزجه جهة تحلیل اورام صلبه
موم پیه اردک پیه مرغ مقل ازرق خطمی تخم کتان با عسل یا با فارس خیاشنبر سرشته فرزجه جهة
قطع نمودن حیض مجرب صمغ عربی کافور گلنار گشنیز تازه بالته حمول سازند فرزجه جهة اختناق رحم مجرب تخم
تخم مرو کثیرا اکلیل خطمی بالتویه در شیر بخته بالته حمول کنند فرزجه جهة قطع خون حیض و ازالهٔ قروح
و عفونة و رطوبة سائلهٔ رحم گلنار نیم مازو مغاث سوخته زیرهٔ کرمانی در سرکه خیسانیده باشند گل ارمنی
بوده در سرکه با اب برگ بید با اب کثیرا با اب مطبوخ مازو و سرشته فرزجه دیگر که در قطع خون حیض
عدیل ندارد منقول از جامع امین الدوله شب یمانی بزر البنج افیون فرزجه دیگر که بغایة قویة باشد
نارج گلنار ارمنی گل مختوم سرمه بالتویه فرزجه که اعانه بر حمل نماید و مورثرا مهیا ابریشم سرگین خرگوش

وحمول

وحمول زهرهٔ خرگوش از جملهٔ مجربات است فرزجه که در قطع سیلان خون حیض مجرب است مازوی سوخته دم
الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ بالتویه از حریر کنده ابریشم پوست انار ترش را نیمکوب کرده طبخ نمایند
تا مهرا شود و قدری پشم را با اب او تر کرده با ادویهٔ مسحوقه اغشته حمول نمایند فرزجه دیگر که همین اثر دارد
و قویتر است برگ مورد مازوی سوخته سریه نشاسته زاج سوخته گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق
استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز ثقل الخ را که زرد کوان زمو گویند یکمثقال سائیده با زردهٔ
تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند تخلف نمیکند و مکرر تجربه شده است و خوردن زیرهٔ بو داده و بو نداده
بالتویه با اب بنج مطبوخ بغایة مجرب است فرزجه که چون زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد
سقط کند و از مجربات مکتومه است تخم تربچه صحرائی سرگین فیل خردل سرخ دانهٔ زعرور ۲۸ بالتویه
نرم سائیده با میعهٔ سائله سرشته بالته حمول کند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است او قاتل
جنین و مدر حیض است غاریقون اشنان قطران شحم حنظل اشق قثاء الحمار خربق سیاه مویزج نوشادر دارند
تخم مازریون روغن بید انجیر زهرهٔ گاو جاوشیر سکبینج مرصاف مفردة و مجموعة کلا او بعضا استعمال نمایند
فرزجه که صلب حیض نماید و از موده است و در تقویه رحم بی عدیل است مومیا صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین
فرزجه جهة ورم حار رحم خشخاش سفید کوبیده را در شیر بخته با روغن گل سرخ و اندک زعفران و موم
فرزجه نمایند و بدستور مرهم داخلیون را با روغن گل حل کرده با اب بارتنگ بشیر ختمی ممزوج کرده استعمال
نماید فرزجه جهة دفع حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات است نعناع خشک ناردین گل نسرین خشک گل
برگ سرو برگ سد لاجورد بالتویه به روغن سرشته یکمثقال فرزجه کنند و یک مثقال را با اب بنج مطبوخ
بر ناف ضماد نمایند و از اب و شراب و صدرات اجتناب نماید تا در امکنه نمایند و در حینی که حیض جاری باشد
باین دوا عمل نماید فرزجه که اعاده ۱۲۰۲ نمایند و از اسرار مکتومه است استخوان خروس سیاه با
او چوبک سوزانیده و باع سرشته استعمال نمایند
فرزجه اخر بعید النسب کما ابن الجامع صدد و جزو ۱۰۸ بکجز و بالته شراب الود
استعمال نماید فرزجه که باعث حکه و اختلاج کرده بمرتبه که زن را قرار نماند و باید که تا یکهفته استعمال نمایند
استعمال اثر از حکه نخواهد بود و روزی که ترک فرزجه کنند ظاهر میگردد و تا مدت شش ماه اثر نیز بود
با تمیما الحوائل اهیل اشنه انجدان بنج درخت فندق اشنا سیر زنجوش مرماحوز مرحوث بالتویه از حریر
گذرانیده یکمثقال را با شیر حیوانات سرشته بالته حمول نمایند و اگر روزی یک ان دانه حمول نمایند
اثر داده و هرگاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی از ان کافیست و بدستور داد و پیه را تا نافع این علة که مذکور شد
بعضی از ان کافیست باب شانزدهم در ادویهٔ که مخصوص است به مثل خضاب او اینچه موی را دراز کند و قوی

کرده اند و آنچه موی را برویاند و آنچه بشره و امثال آن بیان کنند اطبا در باب دهان خضابیه اختلاف نموده اند
و اکثر را اعتقاد آنست که دهنیت مانع ایصال قوت صباغیت است و بعضی را نیز اعتقاد آنست که خضابات
که در فعل آن بقای اثر چند ماه تا یک سال باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که بحدی ثبات دارد
که در هیچ وقت زایل نمیگردد و آنچه تحقیق اقرب است آنست که چون تکون مو از بخار دخانی غلیظ است هر گاه قوه
نافذه و قوه صبغ خضاب بحدی باشد که تاثیر تام در رطوبت تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکون موی است
تواند نمود و افنا بیاض او تواند کرد امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون نماید و الا فلا چون
خضاب جلد را سیاه کند مثل اطلا روغنها نمیکرم و رفع مینماید بخصوصا ادهان خضاب منقول از حکمای
هند و در مست جوک و ترجمه باهر تصریح شده که مجربست و گویند که در سن پیری موی سیاه میرویاند
سیصد و پنجاه مثقال سرکه انگوری و مثل آن شیر تازه گاو را باهم بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد
پس بگذارند تا سرد شود و پوست انار و امله مقشر و هلیله سیاه هر یک سه مثقال کوفته و بیخته اضافه
نمایند و در شیشه کرده سه ماه در سرگین اسب دفن کنند پس موی را بآب شسته خضاب کنند خضاب
دیگر منقول از حکمای هند که مدعی اند تا هفت سال اثر آن باقیست کلاه بادنجان دبیه و درخت انار نوباد
مازو هلیله سیاه زیبق مازوی سبز نخود سیاه پوست … کوبیده و بیخته بآب … سرکه و روغن کنجد
سیاه سرشته در ظرف آهنین کرده چهل روز … دفن کنند پس استعمال نمایند خضاب دیگر ایضا از حکمای هند که
تا شش ماه اثر آن باقیست نارجیل را سوراخ کرده مغز آنرا بیرون آورده هفت درهم از باد و درم براده آهن
و یکدرم بوره نرم کوبیده در میان نارجیل کنند و سوراخ آنرا با همان پاره که از آن برداشته بودند مسدود
نمودند بگل حکمت گرفته یکساعت در تنور بگذارند بحدی که بسوختن نرسد پس روغنی که دران جمع شده باشد
استعمال نمایند خضاب منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثر آن باقیست و مجرب دانسته اند
وسمه تازه بسیار رنگین را نرم سائیده از حریر بیخته بازای هر بیست مثقال ده مثقال ملح اندرونی و یک مثقال
زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر کرده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی اضافه در وقت استعمال
نموده با آب سرشته خضاب کنند و شب در حمام گرم مکث نمایند خضاب دیگر بدستور منقول از حاوی کبیر
که عجیبه دانسته است برگ حنا برگ وسمه حبلکانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند پس صاف نموده تا سه بار
تجدید نمایند تا آب بسیار رنگین شود براده آهن را در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد و بعد
صاف نموده مازوی سبز را سائیده در آب خیسانیده بدستور در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد مرداسنگ و آهک را
صاف بالمثل نرم سائیده با آب در آفتاب بگذارند بحدی که چون پر سفید مرغ بران فرو برند موی آنرا سیاه کند و این
بعد از انکه را داخل مرداسنگ و آهک میشود پس یکی نما آب حنا و آب وسمه و آب مرداسنگ و آهک

از هلیله

از هلیله کابلی یک جزو و از آب مازو و سرکه و آهن خیسانیده هر یک ربع جزو و مجموع را مخلوط نموده بوزن درآرند و بازاء
هر رطلی که نود مثقال باشد راسخت زاج سیاه ملح اندرانی پوست گردکان تازه نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه
در آفتاب بگذارند و بر پشم سفید آلوده امتحان رنگ کنند و آنگاه سر را با خطمی شسته با پر مرغ یا موی
چه انگشت را سیاه میکند و قدری انار را بجوشانند تا غلیظ گردد و جنبها کبا و در وقت احتیاج
با پر مرغ بر منبت موی طلا کنند خضاب دیگر از حاوی کبیر تا یکماه اثر آن باقی دانسته اند برگ سدر مازوی امله
خبث الحدید وسمه دانه خرما سوخته زاج سیاه پوست انار راسخت نوشادر هلیله سیاه از هر یک یکمثقال
در یک رطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف
رسد پس صاف نموده استعمال کنند و غیر هم ها نیز موثرات خضاب دیگر ایضا منقول از حاوی کبیر و متفق
علیه مجربین است هلیله سیاه خبث الحدید امله زاج زرد مازوی بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ
گردد و جبهها سیاه استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوت است حتی
اینکه هر گاه در حمام خصیه را در ان گذارند و سرکه در دهان بدارند که دندان را سیاه نکند باعث تسوید موی
سر و لحیه میگردد و تا دو سال اثر آنرا باقی دانسته اند خون بزغاله سیاه که کمتر از یکماه باشد و برو بیکا ذبح
کرده گذارند تا منعقد گردد و از گاه دور کنند ده مثقال آنرا با پنج مثقال راسخت و پنج مثقال زاج سیاه و دو مثقال
ملح اندرونی … نرم سائیده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را در سرکه تا گلو در یک هفته
مدت چهل روز بگذارند و اگر زودتر خواهند سه روز در سرکه و سه روز در سرگین تازه اسپ بگذارند
خضاب ایضا منقول از ابن هبل و بتجربه رسیده است مرداسنگ و آهک را با شش وزن آن آب عنب تا سه روز در آفتاب
بگذارند و بر پشم سفید امتحان کنند و هر گاه سیاه نکند صاف نموده بار دیگر مذکور را تا بقدر رسد … اضافه
کنند تا با متحان رسد پس صاف نموده دو جزو حنا و سه جزو را با آن خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و صبحها
ناشتا استعمال کنند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بنیه یکدرم از زاج سبز بلع نموده شود
موی سفید سیاه گردیده سیاه میروید و چون زاج مذبور سمست او مضر شش ترطیب شش لازم است خضاب منقول
از ایلاقی و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویت و تسوید موی بعید یک امله پنجاه مثقال آب مورد تازه صد و
پنجاه مثقال بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده پنجاه درم خطمی و پنجاه درم وسمه و مثل آن حنا و
عدد مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده باشند پنجاه درم صمغ عربی ده و ده درم زاج بجوشانند
تا منعقد گردد به مثل و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند و از اهل تجربه مکی تصریح نموده و از متقدمین نیز منقول است
که چون هر روز بروغن زیتون صحرایی دهن نمایند موی سفید نمیگردد و بدستور هر روز یکعدد هلیله سیاه
تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاه دارند تا بدوام سواد مویست و آنچه بعد از مداومت یکسال شروع

سیاه شدن میکند و این از مجربات است دوائی که چون موی سفید را قلع نموده در حال در ان موضع ضماد کنند
سیاه برویاند و از مجربات زهرهٔ خطاف و خون او و نوشادر طلا نمایند دوائی دیگر که صاحب جامع امین الدوله
مجرب دانسته و میاد تا تاثیر ان ننموده و از عجایبات اسرار شمرده زهرهٔ گربه سیاه بالتویه با روغن کنجد مخلوط
نموده بر سر و لحیه بمالند تاثیرش سیاه کردن موی است که ابدا سفید نشود دوائی دیگر علقه را با سرکه در شیشه
کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کرده بر موضع موی مقلوع بمالند دیگر موی سفید بنباید ایضا مجرب البقرا
باشراب بر موضع موی مستون برص و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه برمیاید خضاب دیگر منقول از ان
که زمان سیاه میماند روغن نارجیل کهنه هلیله سیاه نوشادر یکسان خضاب دیگر ایضا منقول
از ان که دست و طلب را سیاه نمیکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب دانسته اند برگ نیل را با آب داشته
بقدری که یک بند انگشت از او بپوشاند تا پخته شود و قطره از ان آب بر روی کاسه و یا صفحه از صیقلی
بریزند چون آهن را سیاه کند انگاه صاف نمایند و مادامیکه سیاه نکند باید جوشانید پس آب صاف را بجوشانند
تا قریب الی انعقاد کرده دو چرم تمام انجه پخته بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با یک گرم حل نموده بر اصول
شعر بمالند و روز دیگر بشویند و الا در حمام تا شش ساعت مکث نمایند اما ادویه خضابیه که امهات اند
حنا و برادهٔ آهن و مس و سرب و زاغ و خبث الحدید و آب پوست بلوط و آب پوست گردکان تازه
و آب مورد و تخم ان و برگ چغندر و لادن و مرداسنگ و اهلیلج و امله و مازو و پوست انار و زاج سیاه
و شقایق و قرنفل و حضض است و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را بالتویه از خضابهای قویه شمرده است و همچنین سم
سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلیغ الاثر بیان فرموده اند و بتجربه رسیده اکثر تطویر و سیاه تقمید
حنا اولا یا بعد از ان ذایل میکند مبیضات که چون موی را بکوکرد بخور نموده طلا کنند سفید گرداند
سرگین خطاف ماش پوست تنه بید خشک کرده بیخ راسن کوکرد مجموعه و یا بعضی از انها با زهرهٔ گاو در سرکه
سرشته طلا کنند و بدستور سرگین خطاف را با زهرهٔ گاو موی را سفید کند و بدستور ضفدع را با روغن
زنبق رشته کرده چهل روز در سرگین اسب گذارند و استعمال نمایند و اگر موی را با کلایه کافور برگرده
بکوکرد مسحوق بیالاید و بدود کوکرد بباراند و بعد از چند ساعت که شسته باز اعاده عمل کنند و چند
دفعه موی را سفید نماید دوای دیگر که از اسرار عجیبه است اچه ضماد ان موی را سفید گرداند و چون با توتیا شوند
باز سیاه میشود طلق محلول را با آب شکر سرشته طلا نمایند محمر که موی را سرخ کند صدا الحدید را با آب ناج بپزند
چون طلا کنند موی را مثل رنگ حنا دهد و بدستور مرهم و شوره بالتویه با آب خیر کرده یک شبانه روز به
و بدستور زرد چوبه رابد و وقیه ترمس و نیم رطل مازو و دو وقیه شما قدر آب عفنیا تا ده روز بگذارند
پس آب او موی را تر کنند و چون خشک شود تکرار نمایند تا ده یا پانزده مرتبه انگاه با آب و صابون بشویند مقوی

زهرهٔ غراب زهرهٔ
بزه سیاه زهرهٔ
مرغ سیاه
صح

که موی را برویاند

که موی را برویاند شونیز را سوخته با آب طلا کنند و بدستور مغز سر روباه بالخاصیه عجیب الفعل است و سم کبر
و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مفرده و مجموعه را با روغن زیتون استعمال نمایند و مؤلف حاوی کبیر ضماد
اطبا متقدمین را اعتقاد است که چون کنند با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی برویاند
حتی در پشت دست و بدستور چون دو عدد کرده کانرا با پوست دو دانه خرما یک مثقال بجوشانند بمرتبه که
توان سایید نه انکه بریان بسوزد و با روغن گل سرخ و پانزده عدد فلفل بمالند و در رویانیدن موی ابرو
و غیره عدیل ندارد و بدستور بادام تلخ و فندق را در تابه بجوشانند و با روغن زیتون استعمال نمایند
با بعضی از ادویه مجربه در این باب مذکور شد و هرگاه انها البته ادویه جراحت و آبله حادث شود
بمرهم اسفیداج و موم روغنها معالجه کنند و بدستور چون پوده ارمنی نوشادر را سوزانیده با سرکه کهنه
طلا نمایند موی را سه روز بشرط تکرار در هر شب میرویاند آزموده است ادویه که منع ریختن موی کنند از انجمله
این نسخه آزموده است موافق جامع و مختار و غیرهما لادن مازو مرهم مصطکی بدهن ماکیان در با روغن گل سرخ
ضماد نمایند نسخه دیگر موافق مختار و از مجربات و با منع ریختن موی باعث رویانیدن موی نیز میگردد
برگ شقایق برگ مورد پرسیاوشان سعد سنبل الطیب برگ سرو پوست گردکان تخم چغندر تخم کتان
مرهم بالتویه از هریک ۲ م خاکستر دانه صنوبر اقاقیا مصطکی دانه خرمای سوخته هر یک یکدرم با یک رطل
روغن خیری و امثال ان و سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده چهار مثقال
لادن در او حل کرده استعمال نمایند نسخه دیگر بغایت قوت جهت دراز کردن و تشقق و سیاه کردن و منع سقوط
بیاموزد املج مازو پوست هلیله چهل و را صاف نموده بر روی این ادویه بریزند برگ مورد تخم چغندر
حنا پرسیاوشان مشک بید مصطکی تخم کتان بو داده پس شبانه روز بگذارند و بعد از ان بجوشانند
تا روغن بماند نسخه دیگر موی برویاند و دراز کند و از زیره شدن و ریختن نگاه دارد بطون اریب قضیب
گاو نر ختلی کرده همه را بسوزانند سم سوخته الاغ شاخ جامیش محرق بالتویه با پیه خروس اگر بهم رسد
با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا متعذر باشد بعضی نیز کافیست ادویه منع رویدن موی کنند
از انجمله طلای پیه افعی است که تحلف میکند و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و اهل موی را ساقط کرده
دیگر بر نمیگرداند و از مجربات طلا تخم مورد چهره و بزر البنج بزر قطونا و شیافیون با سرکه مصعد بعد از کندن
موی و بدستور بعد از نتف موی اهل را در سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ پشت و قدید و وزغ
و خون زلو که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و همچنین چون زبد البحر را با روغن ترنج بعد از قلع موی
بمالند و نوشادر محلول بزهرهٔ گاو و برگ خشک توت با خون وطواط بغایت مؤثر است و خون خفاش و مغز سر
و جگر او آزموده است و قدما تصریح کرده اند که جند مسحوق با عسل در منع روییدن موی بعد از قلع ان مجرب

وچون صمغ عربی را با روغن زیتون بعد از قلع موی بالند اصلا نروید و مجرب یافته **اما** آنچه موی را
مجعد و پیچیده کند ضماد برگ چغندر با زمازریون و بدستور دحلبه و بزر البنج و مرداسنگ کتیرا املج
کل سرشوی از هریک یکجزو واهک آب ندیده پنج نیم جزو با آب برگ چغندر استعمال نمایند **اما** آنچه جعد
و پیچیدگی موی را زایل کرده مانند همین او ست بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج باب وشستن او بالغاسول
و ملح بهک کنجد و طبیخ ریشه توت سیاه و سفید **ادویه** که موی را تیره و بعضی از آن در باب دهان مذکور
شد و اینده و ابغایه قویت اهک تازه را در شش مثال آن آب تا سه روز گذاشته صاف نموده تجدید اهک
سه بار کنند پس در آب صاف کرده او بقدر ثلث آن اهک زرنیخ زرد اضافه نموده در آفتاب گذارند تا بکیه
چون پر مرغ با و رسد تیره دو پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد و مختلط کرده در حین احتیاج
قدری از آن در آب و امثال آن مانند آب تیخ و شیره از دجوصل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را
رقیق کنند و نوره خاکستر چوب زنو با بوره کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل و میشود
و چون خواهند که بدبویی او کم شود زعفران سعد مخلوط نمایند جهت رفع بدبویی او کم شود زعفران
سعد مخلوط نمایند جهت دفع بدبویی بعد از نوره بالخاصیه برگ شفتالو عجیب الفعلات و بدستور
گل خوشبو و برگ رزو شاهسفرم سعوق حنا و گل سرخ و سعد و اذخر موثرات **دوائی** که چون
بر عضوی بمالند یکماه صبر کنند موی آن عضو باشد قلع شود و باعث در دنکرده و بغایه مجرب است انقوزه را
در سرکه حل نموده استعمال نمایند و چون بیلن بیدانجیر را کوبیده داخل نوره کنند منع رویش موی مینماید

باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و ذکر مسمنات و مهزلات بدن و ما یتعلق بها غسول جهت صاف کردن
رخسار آن سبز ارد باقلی ترمس نخود پوست مغز تخم خربزه تخم خیار زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه
و قدری عسل طلا کنند و روز بشویند **نسخه دیگر** زعفران روناس کندر مصطکی بالسویه با آب
پیاز سرشته قدری از آن با آب گرم بمالند و بعد از سه ساعت بشویند **نسخه دیگر** و بغایت سرخ کنند
و مجرب است خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند زوفاء خشک نعناع
شکر سفید مثل هم و نرم کوبیده روزی دو مثقال آن را تناول نمایند و دو برابر طبیخ بادام تلخ بشویند
و بدستور خوردن حلتیت و سیر و اینار شیرین باعث سرخی رخسار میکردد **نسخه دیگر** که در حال
گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده لته را با او تر کرده چند بار از پی هم بر روی
بزنند **غمره** که بشره را سفید براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطها
همه زایل کند و باید یکهفته استعمال نمود حب محلب مقشر بیاز عنصل فرفیون مغاث کلنار گل سرخ سرنج
خولنجان مویزج مصطکی بیاز نیما کول صمغ عربی ماميران زردچوبه نبات نعناع خشک آرد نخود کتیرا

برنج پوست سبز پسته مغز بهدانه خردل سفید انجره پخته با آب سبوس گندم شیره ختمی سفیدی تخم
بشره درختان بهم سرشته قرص ساخته در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب ما لیدن روز بآب گرم
و آشنان سوخته بشویند و بروغن گل خسار را چرب کنند **غمره** که در سرخ کردن گونه عدیل ندارد
کندش زعفران روناس مر عفص مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند **دوائی** که جهت رفع زردی بشره و بر غان
مجرب است پرسیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده بابونه الخوان شبت ترشی ترنج بالسویه جوشانده با آب
آن روی را مکرر بشویند **دوائی** که بشره را از وشیه بموریض کند نوره گرم را زردچوبه آرد گندم از تا فته پخته
باشند با عصفر ضماد نمایند و با طبیخ آنجره بشویند **دوائی** که جلد را بغایت صاف کند و بخواری سیاه
او زایل کرده واهک و مرداسنج بالسویه با آب چغندر با طلا کنند و چون خواهند که زایل گردد آن را
در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او مینماید **دوائی** که رفع شقاق
روی و لب و کف دست نماید و بغایت مجرب است موم زرد روغن گل سرخ زوفاء تر پیه مرغابی نشاسته کتیرا
لعاب بهیدانه موم را در روغن و پیه گداخته زوفا و غیره را اضافه نموده در هاون بهم زنند تا یکسان گردد
و نسخه مجرب در باب ضمادات مذکور و شنجرف را اگر قوی در این امراض است و چون پنج مثقال اضافه نمایند
بعد یل و حقیه مجرب یافته است **نسخه دیگر** که بغایت نافع است علک البطم زوفاء تر مصطکی صقل با پیه بز و موم و دوقد
مصا صل کنند **نسخه** جهت شقاق رخسار نموده العاب بزرقطونا تخم خطمی بهدانه با روغن گل و امثال آن
چند جوش داده استعمال نمایند و باب گرم بشویند **نسخه** جهت شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از آنکه موضع را در آب
گرم گذاشته باشد نرم شده باشد ضماد نمایند و قدری از آب گرم بوده در شکافها بچکانند مرداسنگ را
در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس آنگاه استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند سندروس
بوزن مرداسنگ اضافه کنند و بدستور پیه بز را گداخته پنج مثقال ما زوی سائیده مثل غبار را با بیست مثقال
آن مخلوط نموده در شقاق مزمن بچکانند و بدستور سرطان محرق سائیده بروغن زیتون از مجربات است
و بدستور کتیرا کهربا کند و علک البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند و با پیه علک البطم را با روغن بید انجیر
در ظرف مضاعف صاص نموده و سایر اجزا را مثل غبار سائیده اضافه کرده **صبغی دیگر** حمره منکره و برص ناخن
و بهق اعضا و کبودی چشمها رنگ سیاه دهد و از اسرار است نخود پوست دار سوخته شیطرج هر یک دانگی سه
جبین حنا هر یک دو دانگ نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد پنج مثقال سرکه ۲ درم بر آن ریخته در آفتاب
گذاشته مکرر برهم زنند و امتحان برنگ او به پشت ناخن کنند هرگاه آنکه تغیر دهد روغن را صاف نموده
بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت رنگ کردن عرض نمیقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را به بار رنگین کند
و این روغن استخوان و شاخ و امثال آنها را رنگ میکند **در ذکر مسمنات** یعنی آنچه بدن را فربه کند از آنجمله

اشامیدن شکر و حبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام با شکرات و تناول نمودن غذا شیرین و چرب و کثیر الغذا
مثل هریسه و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر نشده باشد و مالیدن دبیا که
جلد بدن بجد حمرة رسد و اجتناب از ترشیها مفرط و تند و گرم بافراط لازم است با مداومت باد و یه سمنه
سمنه که قریب الاعتدال و بغایت نافع است مغز بادام فندق پسته حبة الخضرا شاهدانه مغز حلغوزه با نخود
با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال تناول نمایند و از عقب آن شراب قایم
مقام آن بنوشند سمنه دیگر موافق مبرود المزاج بغایت قوی الاثرات و قوة این ترکیب تا سه سال باقی
میماند و قدر شربتش از سه مثقال تا پنج مثقال و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند کنجد مقشر بادام نخود
حب الصنوبر کبار خشخاش سفید هر یک یک جزو مغز کردکان نارد کندم زنیاد حبة الخضرا هر یک نیم جزو طلبه
شاهدانه حب السمنه هر یک ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیرها جذب کند و بوزن
ادویه عسل کف کرفته اضافه کنند و چون قریب الانعقاد کردد بقدر ثمن جزو حجر البقر را که با دزهر
کاری باد بکالیحل نموده تصفیه نماید سمنه موافق محرور المزاج و مقوی باه است نخود پوست دار را در شیر
کاو یک شبانروز خیسانیده بدستور بخدید شیر کرفته تا سه دفعه و برنج شسته شکر سفید خشخاش
سفید و کندم و جو مقشر و بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز بیست مثقال از آن در شیر پخته تناول نمایند
و در حمام مدتی مکث کنند سمنه دیگر که بالخاصیه بغایت موثرات بچه مکس عسل که پر نیاورده باشد در سایه
خشک کرده هر روز یک مثقال آن را با شکر و آرد کندم سابیده با آب مانند پالوده طبخ نموده بنوشند و اگر
او را بدون طبخ بر پالوده مزبور پاشیده بنوشند انفع است تسمین عضو مخصوص مانند بازو و ساعد
و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالید تا بحد حمرة رسد پس این دوا طلا نمود و بعد از
یک شبانروز با آب گرم شست و بدستور اول باز طلا کرد خراطین را از کل شسته خشک نموده با نبات و بادام و عزه
کنجد نیم کرم طلا کنند و بدستور علق را که زلو نامند در نارجیل که جوف او آب باشد بکذارند تا خشک شود
پس سابیده طلا کنند و این از مجربات و صحیح و اجهه سطبر کردن قضیب او منیر سد و هرگاه در نارجیل
آب نباشد قدری شیر در آن کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن زفت انداختن و بعد لمحه
کندن و باز انداختن و تکرار عمل مدتی کردن باعث تسمین آن عضو میکردد و بدستور دود و دم عاقرقرحا
نرم سابیده با سه مثقال و نیم لزوجه با عسل خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال آن مکرر بمالند باعث
تسمین میشود و از موده مجربات است ادویه که هزال آورد و آن عبارت از لاغریست چون فربهی خواهد لاغر شود
باید صبر بر جوع و عطش و قلة اکل نماید و بقول و ترشیها و غذا آبها شورو قدید تناول کند و بیشتر
غذای او نان خشک و نان جو و امثال آن باشد و ریاضات عنیفه و کثرت استفراغات و مدرات و تعریق سیار

مؤثرات و از تعرقات مقویه اشامیدن سرکه و آب کامه آکیی ناشتا بنوشند مهزلی که بغایت موثر است ناخواه راز
سداب زیره هر یک یک جزو مرزنجوش و بوره ارمنی ربع جزو لک مغسول ده جزو سفوف کرده هر روز یک مثقال
بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر کند و از موده است مهزلی دیگر که
سریع الاثرات زراوند مدحرج قنطوریون دقیق حنطیانا جعده فطراسالیون ملح الاقاعی هر شربتی
سه درم با نیمه مهزل دیگر که بغایت سریع الاثر است تخم سداب ثابت و شاخ تازه او را ناشتا چند روز تناول نمایند
و بدستور مداومة اطریفل کمونی و فلافلی و امثال آن باعث هزال است دوا که مانع بزرک شدن پستان و خصیه
اطفال کردد زیره را سابیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند ولته را بسرکه تر کرده بر آن به بندند و تا سه روز بکذارند پس
از آن برداشته پیاز سوسن سفید را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه روز بکشایند و باز بدستور اول
عمل نمایند تا سه روز در هفته معمول کردد دوا که خصیه را ذبول فرماید و مانع روییدن موی پشت زهار کردد
و از مجربات است قیمولیا سفیداب قلعی التوتیه با آب یخ تازه سرشته ضماد نمایند و اگر یخ تازه نباشد برف را
جوشانیده با آب او استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند بدستور منع روییدن نماید
از موده است باب هجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و خیلان و نمش و برش و باد نشام و سعفه و امثال آن
چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت آن را بطرف جلد دفع کند و تحلیل نرود و از آن اثار فاسده
در سطح جلد بهم رسد پس آنچه رقیق و مایل بکموده باشد او را کلف نامند و مایل بسیاهی را برش و غلیظ و
بهق و رقیق مایل بحمره را برش و حموه منکوه غلیظه که در رخسار و اطراف بینی بهم رسد باد نشا کویند و آنچه از مواد
بلغمیه و سقطه در تحت جلد منجمد کردد و سم بیین مهمله نامند و آن سرخ و تیره و کبود و سبز میباشد و سرخ
تیره و کبود در آدم میت نیز کویند و مواد سوداوی متفرق شبیه بنقطها را خیلان و بفارسی خال نامند
و آنچه از مواد بلغمی ناشی کردد بهق سفید و وضح کویند و اغلظ را برص سفید و سوداوی را برص سیاه
با خارش اندکی که متفرق باشد و متقرح کردد و مایل بسرخی باشد سعفه نامند و هرگاه چرک از آن سیلان کردد
سعفه رطبه و شیرینج و بی چرک را سعفه یابسه و بثور صغار سوداوی بی چرک را قوبا نامند و شبیه است
بسعفه یابسه چه قوبا در سطح ظاهر شبیه است و سعفه غایص تر است و آنچه چرک او مجاور در را متقرح سازد سلعیه
نامند و آنچه سفید و شبیه بآبله باشد و بخارش لبنیه و شهدیه و آنچه با التهاب و حکه و وجع و قلیل العدد و
زرداب تراوش کند بلحنیه و نار فارسیه و آنچه از جلد تا کل لحم رسد جمره و آنچه تا کل نرسد نمله نامند و آنچه صلب
و مستدیر و با حمره و در باطن قرحه او و انها شبیه بدانهای انجیر باشد تینیه و بثور متقرحه که جلد را انقبه کند
و رطوبت شبیه بکوشتاب تراوش نماید جره نامند و بثور دب قرحه که در سر بهم رسد و با خارش باشد
و پوستهای سفید از و جدا کردد و مثل شوره ریزد سنجر نامند و قسمی از حکه است و آنچه با ریختن موی باشد و پوستهای

وجلد را متقرح کند حزاز کویند و معروف بکچلی است و بثور غیر متقرح هرگاه بسیار ریزه و متصل بهم باحمره و
وخارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد بنات اللیل چه اکثر بروز او در شب و بعد از خواب
میباشد و بفارسی ابره کهیر خوانند و هرگاه با اتصال و خارش و کمودی لون باشد جرب یابس کویند و جرو
متفرق و برامده و تیره رنک باشد ثالیل نامند و ان عدسیه بطمیه و خطیه و مسماریه و منکوسه میباشد و چون بثور سودا و نیم
مخصوص با وساق باشد از جنس ماده دوالی بطم نامند و بثور شبیه به سرها خار بغایت کوچک و باحکه و زشت
و لذع را حصف کویند و شرط سه تاثیر ادویه کلف و نمش و بهق و امثال ان که بعد از حمام بمالند یا موضع را تندی
بخارات کرم بیارند و بمالند تا سرخ شود پس ادویه را ضماد نمایند چون بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره
در باب ضماد امسطور کشته درین باب برخی از ان مرقوم میکردد دوایی که جهة کلف مجربست از وتر اکثر هم
کاو طلی نموده بمالند و بدستور تخم خربزه مغز بادام تلخ حب المحلب خاک زیبق با اب سرشته استعمال نمایند و بدستور
جهة کلف و نمش و بهق بغایت نافع است ضماد ترمس و تخم ترب و تخم تربیزک و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره و فلفل
اشق که مجموع را با اب عصفر بسرشند و بدستور جهة کلف و نمش و امثال ان ازموده است ازاله ابیخ سوسن سرکین کبوتر
قسط تلخ با اب و سرکه طلا کنند و دیکر با اب سبوس کندم بشویند دوای دیکر باقلی مقشر کرسنه ترمس
تخم ترب تخم مغز خربزه نخود پوست دار ناشسته از هر یک جزوی زرنیخ زرد و سرخ دو جزو انزروت و مصطکی
بوره یکجزو و نیم با اب بینا و امثال ان طلا کنند دوایی که جهة رفع خیلان و رفع اثار بغایت نافع است انزروت بنات
مغز بادام تلخ با اب صابون بمالند و بدستور اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوای دیکر که اثار و باد نجا بندا
رفع کند و وسم را قلع نماید کندر بوره صبر زرد بالسویه با سرکه استعمال نمایند و بدستور مرداسنک سفید
کرده را با پیه مرغ بمالند و همچنین زرنیخ را با اب کشنیز طلا کنند دوایی که جهة جمیع اثار خون مرده و خیلان و نمش مغز
ازموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف باقلی نخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده انزروت
بنات با اب عصفر استعمال نمایند دوایی جهة سعفه رطبه عفص محرق و سه بار روغن دبه بمالند و بدستور بادام
تلخ مازوی سبز و سرکه ضماد نمایند و بدستور با النحاس مرهم کنند شب یا زراوند طویل زاج خاکستر چوب
زر صبر زرد با روغن کل سرخ و سرکه بمالند دوای که جهة سعفه یابسه نافع است و بدستور جهة رطبه و خراز
و جرب قول و قوبا و ریختن موی و داء الثعلب مجربست شیاف مامیثا عفص فلفل زهج زرد چوب بوره
با روغن بادام تلخ و روغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند دوای که جهة بنات اللیل نافع است صبر زرد مرهم [illegible]
عدس با سرکه و عسل بمالند و بدستور در سرکه و بوره و حنا و زعفران بغایت مفید است و اشامیدن یکدرم
قاقله با اب سرد از مجربات دانسته اند و بدستور نمودن ابهلیله با صبر زرد و انچه با حرارة باشد ماش
ارد جو با اب کاسنی و اب کشنیز و بدستور اب برک درخت بید با صندل و پوست و بندی از مجربات و در سعفه رفع

بنماید

بنماید دوایی که جهة جرده و سعفه رطبه و قروح و سعفه کشنیز خشک ده مثقال کل توره ده مثقال برک
حنا ده مثقال نمک ده [illegible] را با سرکه و روغن کل سرخ ضماد نمایند و چون برنج سفید را کوبیده با سرکه طلی نموده
و نصف وزن برنج کوکرد اضافه نمایند در حمام بمالند جهة بنات اللیل هم مفید است دوایی که جهة جرب یابس
و حکه عجیب الاثر است املج غیر مقشر هلیله زرد غیر مقشر نوشادر زیبق مقتول در روغن کنجد بکوبند
و با نفل ان بمالند و نزدیک اتش عضو را نکاه دارند و ما دامیکه از حرارة اتش ملتذ شوند باین تکرار طلا نموده
و بعد از اکراه موقوف دارند و تصریح کرده اند که این تدبیر در یکشب زایل میکند و جهة حکه کرم از حرارة مفرطه
باشد طلا نمودن مغز تخم هندوانه و کدو با شیر دختران از مجربات است و بدستور خشخاش مسحوق و صبر زرد و همچنین
صبر زرد و نشاسته با اب کاسنی و اب کدو [illegible] با سرکه بسیار موثر است دوای هندی که در رفع برص و بهق سفید
تازه از مجربات است قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنکار بالسویه با سرکه در ظرف مس سایده
بکذارند و بعد از یکهفته بمالند و در افتاب بنشیند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار
زایل میکند دوایی که برص و اثار زخم را رنک کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنکار در و ناس پوست
انار شقایق بالسویه با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده اند و مجربست صبغ دیکر از سیاه منقولست
که انچه قابل دفع باشد زایل میکند و انچه علاج پذیر نباشد تا یکسال برنک اصل جلد میاورد و از جمله
[illegible] کاو سرکین سوخته کاوی زعفران الحدید خبث فولاد شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم
او با پیه انار و نارسها زوی سوخته و نسوخته از هر یک یکجزو نرم بسایند و خون عقاب و خون [illegible]
چند بار متوالی بخور دهند باید در سایه پس به پیش افتاب خشک شود و مکرر با خونهای مذکور تر کند
و بسایند تا در رنک مثل زر و زاصفر کردد و در وقت حاجت با سرکه خیر کرده در صبح و شام بدن
بمالند تا سه روز چون از ان بشویند و هرکاه تغیر رنک زیاده از صد اده باشد بروغن بنفشه تدهین نمود
بحمام روند و روغن باذنجان نیز برص و بهق سفید را رنک میکند و حرف با خون خطاف رنک میکند و
هرکز زایل نمیکردد دوایی که جهة قوبا مقشر نافع است کندر زاج کوکرد صبر هر یک یکجزو صمغ دو جزو با سرکه استعمال
نمایند دوای دیکر که جهة قوبا بغایت نافع است اشنا ماهی افیا کندر زبد البحر قوبا الغاس بوره ارمنی خربق سفید ترمس اشق
بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سیر سوخته با عسل جهة اطفال بغایت ازموده است و بدستور حب البان
و سرکه بسیار موثر است دوایی که جهة رفع ثالیل و خیلان مجربست کوکرد زرنیخ زرد شونیز خاکستر عقرب بالسویه
با زفت یا سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا را با سرکه چند بار بمالند از مجربات است و بدستور بازهر پس جهة
رفع قمل و قمقام برک درخت انار و برک درخت حنظل و برک مورد و برک کتان و قصب الذریره و برک سرو
و دارچینی مفرده و مجموعه با روغن قرطم یا روغن زیتون نافع است و رویدن ترب از مجربات خاکستر [illegible] بمالند

ومکرر بتجربه رسیده است او بدستور سیماب کشته بغایة عجیب الفعلست دوای مجرب که دفع زنخ سرخ زراوند
طویل قطران موبزج سیماب مقتول بالسویه با زهره گاو بمالند باب پانزدهم در مطیبات بدن و عرق
و مضیقات فرج و ملذذات جماع و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان را خوش کنند چون این باب خصوصیتی بمناکحات
بیشتر دارد و بناء علیه لازمست که شطری در اصول کلیه بعضی از ان کرده در توافق و امثال ان دخلی عظیم دارد
مذکور کرده چه مراد التذاذ عاجل و بقای نوع در اجل است و عمده درین دو مطلب توافق طرفینست و رفع
تناکر بقدر وسع و مهره الطبا اتفاق کرده اند که هر گاه عنق رحم و قضیب موافق باشد تخلف در موافقت
طرفین در دوستی نمیکند و بدستور هر گاه علتی دیگر در طرفین نباشد در توالد نیز تخلفی نماید و این اصل
عظیم و محققست و اما استدلال کاین معنی انست که مردان و زنان را قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار شش انگشت
مضمومه و بلند تر از دوازده انگشت نمیباشد و متوسط بقدر نه انگشتست بعد از موازنه انگشتان مرد و زن
موافقت و مناسبت معلوم میکردد و طویل را با قصیر مباینت بمرتبه ایست که بلذذات اصلاح پذیر نیست
اما مباینه قصیر و طویل با متوسط بقدری تدبیر می پذیرد و ان بمطیبات و مضیقات فرج و مسوحات قضیب
و استعمال غوالی و عطریات و نکهة که بوی دهانست صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات جالینوس است
که جهة ملکه یونان ترتیب داده و اطیاب اقسام است قسمی منحصر در عرقهاست مثل عرق فتنه و بهار و صندل
و امثال ان و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویه اعضا را با دوغن بان بجوشانند و بمشک و عنبر
تقویت نمایند و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال ان و قسمی ادهان مثل روغن گلاب و صندل
و امثال ان و هر یک از عرقها و ادهان از رقم اول دستور است مذکورات و بعضی غالیه را منحصر در شش اوزان
و حجر الرخام و روغن بان دانسته اند و ظاهر است که اقسام باشد و انچه درین دوا و بمفرده بنیاد ان نموده اند
مخصوص ساداوران و ادویه مذکوره میباشد غالیه منسوب بنجاشی از تراکیب ابنة العرس جهة تقویت بدن
و خوشبو کردن ان و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تشنج و نفتیح سده دماغ و صداع بارده و نزلات
و حمولات جهة تقویت و سیلان و نفخ ان نافعست اقرنفل دارچینی گل سرخ هر یک یکجزو سنبل الطیب کبابه عود
هر یک نیم جزو ناخن پریان یکجزو و نیم از حریر بخته باده و زنیاد و به گلاب سه روز خیسانیده اب ان مورد را
بجوشانند تا بربع رسد و از ان یکوزن نیاد و بیا اضافه گلاب کرده مجموع را با نثریا تا نوم بجوشانند تا بربع رسد
بیصا نموده بوزن او روغن بان و عنبر او زیاده مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین تازه
اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر بغلظت عسل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند و بعد از ان باز اهر ایکدرم
درم او یکحبه از مشک و یکحبه عنبر حل کنند غالیه دیگر که از اسرار مخزونه است و در خزاین خلفا یافته شده
چه از ان اثار عجیبه مشاهده نموده اند از انجمله انکه چون مسوح موقعه نمایند بغیر رغبت نکرده بقرار نشوند

در میان شهوة طرفین و لذة جانبین بحدی که عقل بر نتابد و جهة فالج و لقوه و خدر و درد و ورم مفاصل و کمر
و جمیع امراض بارده رحم نافعست لادن چینی تنبول کبابه قمر الیهود که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل
هر یک یکجزو نرم سحق نموده با سه وزن ان ماء الخلاف سه روز در خاکستر اتش ارطبخ دهند پس چهار
روز دیگر با روغن بان دستور بجوشانند و زهره بز سیاه و زهره مرغ هر یک یکجزو مشک و عنبر و سل هر یک
بازاء هر درهمی یکحبه اضافه نموده در ظرف مزجج یا نقره چهل روز بگذارند دوای دیگر که رایحه بدن را و عرق را
خوشبو کند سوسن نعناع مرزنجوش برگ سیب بالسویه جوشانیده صاف نموده سعد برگ مورد پوست
ترنج صندل سفید اشنه نرم سائیده و اضافه کنند و با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند ایض جهة دفع
بدبوی زیر بغل و کنج ران صندل ملیخه سنبل مرصافی مشک گل سرخ هر یک سه جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص
بسازند و استعمال نمایند ایضا جهة بدبوی زیر بغل که صنان بصاد مهمله مضمومه است اباید موضع را با تیغ خراشیده نمود
و این دوا را مالید و تا خون بقدری دفع شود و بعد از یکشبانروز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که دیگر
عود نمیکند و مجربست راس خشک محرق زراوند طویل محرق زجاج فرعونی محرق زعفران هر یک جزوی با اب برگ
مورد تازه تر بشند و قرص بسازند دوای که جهة رفع بدبوی عرق بغایة مؤثر است مرداسنگ توتیا
مغسول خاکستر برگ سوسن که مرو گویند و بترکی شیرین بیا نامند مرصافی صبر زرد گل سرخ بالسویه با گلاب و
امثال ان طلا کنند و در دفع بدبوی انگشتان پا ابتن برگ سوسن تازه از مجربات ادویه مجربه که قطع عرق
مفرط کند از انجمله دهن سفرجل است که ابرا با ثلث او روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند بدستور صندل
سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند اما ادویه که باعث تضییق فرج شود از انجمله حمولیست که جالینوس
ترتیب داده و هفت منافع در و موجودست تضییق و تقویت عنق رحم و تسخین و تطییب و اکثار التذاذ و جذب
مواد از قدمین و جذب مهر سداب بستان مرزنجوش صعتر بری کندر اذخر گل پوست انار ترمس بالسویه با روغن
بان و امثال ان سرشته با لته اولاد و حمول کنند و شب اخراج نمایند ایض شکر قرنفل سه ماز و بخور
سوخته با اب مورد سرشته بدستور استعمال نمایند حمول دیگر که سریع الاثر است عود سعد رامک را
اقاقیا قرنفل مازو هر یک یکجزو مثل عشر جزو یا اب به یا اب مورد سرشته استعمال نمایند ادویه که چون
استعمال نمایند رجاع و ولادت باعث توسیع نکرده دندان اسب پوست شغال سم بز صعتر فارسی جوز
مائل سرطان بحری موی خرس همه را باید سوزانید و با روغن بان سرشته و در ماسه بار بقدر یکدانک
بالته حمول نمایند دوا که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هر گاه حامله باشد تقویت جنین نماید و هر گاه
بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند حب بید سروج افیون تخم کرفس بالسویه سحق نموده یکدرم را با شراب
ممزوج بیاشامند دوای که در تضییق و ایضاب بکارت باشد مازو کندر گلنار پوست انار دانه خرما سوخته توبال

النحاس صعتر بری جفت البلوط دانهٔ زعرور و در شراب خشک کرده که طرطیر نامند با اب برتوتی سرشته استعمال

کنند و درین باب در فرزجات بعضی ادویهٔ مجربه مذکور شد اما ادویهٔ ملذذه از انجمله این ترکیب بغایت

باعث لذة طرفین میکرده پیاز نرکس زهرهٔ کاو مویزمنقی عاقرقرحا بالسویه در رحین جماع بر قضیب

طلا کرده بعد از خشک شدن مباشرت نمایند و چون بر عانه مالند بغایت نعوظ اورد مسوحی که نفاخ

موثرات و بیشتر باعث لذة طرفین میشود کما به زنجبیل عاقرقرحا هر یک بکجز وحصی لبان که بفارسی حب اللبه

کویند کثیرا هر یک نیم جزو با اب دهن طلا کنند و اکر نیم جزو زهرهٔ مرغ اضافه کنند بغایت لذة افزای زن

میکردد مسوح دیکر که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی زنجبیل هر یک یکمثقال مشک یکحبه با عسل سرشته

حب سازند و در وقت حاجت در روغن حل نموده بر قضیب مالند و بعد از جفاف مباشرت کنند

مسوحی که در تقویت قضیب بعد سستی کرده و دفع عنین میکند بیا عنصل بیاز نرکس از هر یک نیم وقیه با ابعا

درسی مثقال روغن زیتون بقدر اب بجوشانند تا رفع اب شود پس صاف نموده زهرهٔ کنجشک تخم الجزر

عاقرقرحا خردل سرخ از هر یک یکمثقال عنبر نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قضیب و عانه و انثیین

تمدد نمایند و اکر مومیا و امثال ان و زهرهٔ مرغ و مانند ان اضافه کنند باعث تقویت ان میشود و جوز

سه درم پیاز نرکس را یکشب روز در شیر خیسانیده پس سایده بر ذکر عنین مادرون حشفه طلا کنند

عجیب الاثرات و چون سورنجان درم ضخامه هر یک یکمثقال اضافه نمایند و بر کنج ران و زهار و خصیه و قضیب

مکرر طلا کنند از مجربات صفة ادویهٔ که چون مسوح کرده مجامعت نماید باعث بغض و نفرت

طرفین میکردد سفیداب افیون بیروج کعب خنزیر غیر محرق ماميران زهرهٔ خرس و دندان سوخته بلبلک

اشنان سبز سوخته سرکین کبوتر مجموعه و مرکبه یکجا نک انزا سایده با اب طلا کنند و اکر بر باطن زبر علم

مردی بمالد کنسکه قدری ازین ادویه ملصق قضیب کردد با هرزنیکه مباشرت کند باعث نفرت زن

میکردد و عنید یکه دیکر ملاقات ان رغبت نماید ادویهٔ که باعث توسیع فرج کردد عنیدی که لعدی عنت

بماشرت ان نکند بصل العنصل بستانی جوب بقم تخم بنگ افروز تخم شاهسفرم تخم باد روج زهرهٔ کفتار

در روغن زیتون بالسویه با زهرهٔ کاو سرشته خشک کنند و قدری از ان در روغن زنبق حل نموده

حمول نمایند و باید دو مهاه یکجا استعمال نمایند صفت حمولی که چون زن حمول نماید تا سه ماه رحم را

بدبو و متعفن کرداند و باعث نفرهٔ مردان کردد و سلیخه قضیب الذریره فقاح اذخر شاهسفرم قرنفل

جوز بوا قسط اشیرین میعه سایله جاوشیر با نفط سفید سرشته استعمال کنند اما ادویه که جهة بدبوی

دهان نافع باشد و نکهة را نیکو کرداند از انجمله حب عنبر است که در باب حبوب مذکور است و از تحفهٔ

حقیر و عدیل ظاهر انداشته باشد بکوابن دوا که از معالجات ایلاقی نقل میشود و بتجربه رسیده است

جوز بوا هیل نوفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان هر یک یکمثقال مشک ثلثه درم با رب به سرشته

حب کرده در زیر زبان نکاه دارند و بدستور خاییدن پوست ترنج و در مواد حاره مضغ کشنیز خشک

نافع است و هر کاه که خواهند که حبوب معطره در دهان مدتی نکاهدارند وحل نشود با عنبر و قدری مومیا

و مصطکی لبان را در عسل با شیرهٔ نبات در قند مصفا حل نموده و ادویهٔ مخصوصه با او سرشته باب

بیستم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه از ثابت بن قره منقولست و بتجربهٔ مجربین رسیده که چون

مرارهٔ ... و عینین قنفذ را بر روی اتش نرم جوشانیده با چیزهای مناسب چشم اکتحال

نماید قوة باصره بحدی رسد که در شب اشیا را بدستور روز ببیند ایضا بدستور فرموده که ...

... را در سایه خشک کرده اکتحال نماید مشاهدهٔ روحانیات نماید فی المحبة منقولست که

چون کل سجده را با ... معجون کرده با قدری شیرینی ... دهند در دوستی بحدی رسد که بی ارام

کردد و بدستور هر کاه مذکور اول را با قطرهٔ از خون سر انکشت وسطی و قلیلی ابدهان و اندکی عرق

جبین و قطرهٔ خون هدهد با شیرینی امیخته الطعام ... کنند در محبت بیقرار کردد و بدستور فرموده

از مجربات شمرده اند که چون تخم مرغ اسود را نخ کنند و سفیده را بالتمام اخراج نموده از ... ادخال کرده

ثقبه را مسدود کنند و چهل یوم در سرکین اسب دفن کنند تا چون مضغه کردد پس خشک کرده بسا

بسایند و ناشتا بجور در زن دهند در محبت بحدی رسد که احدی را اختیار ننماید ایضا چون زحل

در سنبله باشد مقناطیس را در کلابشته مثل سهم ... و مریخ در میزان بوده اهن را مثل سهم ...

هر یک بشخص معین اکتحال کنند و شخص مکحول باول مدتی مدید نظر بشخص مکحول ثانی نماید باعث محبت

مفرط ثانی باول کردد و مجرب دانسته اند بحدی که امکان مفارقت محال یافته اند ایضا جهة دوستی

مجرب دانسته اند ناخن هدهد را با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار ساییده

با شراب یا شیرینی به که دهند مطیع و منقاد او کردد داسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است و از جعفر

طوسی منقولست که چون طرفین عارض را و ما تحت ذقن را مقراض نموده با ارد کندم امیخته الطعام زن

کنند در محبت او بی ارام کردد و ایضا خاک چهار راه ما در عشا سیم روز چهارشنبه بردارند جهة دفع

عداوة و تفریق مجرب دانسته اند بخور حب المحلب باعث الفت خصمین و نکاهداشتن ان بالته کبودی صبح

ایضا جهة افراط محبت از کتاب طلسمات عطارد نقل نموده اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است

نکینی ختم در اول ساعة ... زحمه که قمر در میزان باشد مثال زهره بران نقش کنند و ان صورة زنیست

که ایستاده باشد و در دست او سیبی و در باطن نکین این حروف ... همه ... بر انکشتری نحاس احمر

نصب نمایند لا بر ان تا یکسال با هر زنی که مباشرت کند از دوری بجوید انشخص نزد جمیع زنان محبوب باشد

فی البغض منقول از کتاب طب روحانی چون کوزه خزف اب ندیده را بموی ... بود ...
ان ابِ انجو و دا امرد از ان زن بجدی نفرة نماید که هرکز باو نظر نکند فی اذهاب الغیرة عن النسوان در کتاب اسرار
بیان شده که چون مغز سر خرکوش را با شراب زنی بیاشامند غیرت از و سلب شود و چون قضیب کاو را
در سایه خشک نموده نیم مثقال را با شراب بزنی دهند سلب شهوة جماع او شود و بدستور چون قضیب
کرکرا قبل از طلوع افتاب یا بعد از غروب کرفته و در سایه خشک کنند که افتاب نه بیند هر زنی که ان را بخورد
متنفر از مردان و قطع خواهش از و شود و بدستور چون شجره مریم را سائیده با اب نعناع حب سازند
هر زنی که یکدانک از و بنوشد تا یکسال انقطاع شهوه از و شود و و دانک و نیم و سال و همین اثر کند و بدستور
مذکورات که چون در مقنعه زن کرم سرخ را چنان به بندند که ان زن نداند در حال هیجان شهوه
او را حاصل کرد و بدستور چون بکیرد ... ریحان را با نیم جزو نوشادر جوشانیده با اب و هر زنی که استنجا
کند طالب جماع کردد فی العقد از ثابت بن قره منقول است که چون موی سری که از شانه فرو ریزد بجوز اشنه
مرد احلیل را بجا کستران انباشته جماع با ان زن کند دیکری قادر بر مباشرت ان زن نباشد و ان زن
بغیر از ان مرد بدیکری نه پردازد و در حیوة الحیوان مذکورات که چون مرد احلیل را بخون شفتین کبوتر
طوقدار تری اغشته با هر زنی که مباشرة کند احدی قادر بر جماع ان زن نکردد و ان زن با دیکری
انس نکیرد و در اسرار الاطباء مرقومست که هرکاه مرد قضیب خود را بزهره کرک الوده مباشرت کند
احدی با ان نتواند مقاربه نمود و بدستور زهره کفتار و زهره خطاف و خون خطاف و خون غراب
همین اثر دارد لترک شرب الشراب چون یکدانک فضله اسد را در شراب حل نموده بنوشند بحدی متنفر
کردند که هرکز خواهش نکند فی امتحان الحامل والبکر حنین ابن اسحق تصریح نموده که چون یکدانه
سیر مقشر کرده با سوزن سوراخها نموده محمول نمایند هرکاه صباح ان شب رایحه سیر از دهان او ظاهر
کردد حامله نیست بکر نخواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف بالسویه دبا ساینده در بینی دختر سعوط کنند
هرکاه عطسه اورد باکره است والا فلا و بتجربه بحرین رسیده که چون کفهای حامله املس و صاف باشد
حمل او مذکر خواهد بود و هرکاه مایل بسرخی باشد مؤنث و بدستور نقل طرفدات و دلالت بر ولادت
پسر دارد و طرف چپ بر دختر و چون در اول حمل قدر باقلا از زهره خرس نر با شراب ممزوج بنوشند
پسر تولد کند و از زهره ماده دختر و چون زرا و نده مدحرج را با زهره کاو حمل کنند بعد از طهر
و در صلاح طعم او را باید انزال فرزند خواهد شد والا عاقر ابدی خواهد بود فی سرعة الحمل و عدمه
چون با انفحه ارنب و سرکین او و عسل بالسویه سه روز و سه شب حمول کنند و هر روز یکمثقال از ان
ناشتا تناول نمایند در سرعة حمل از مجربات و بدستور حمول بول شتر با شراب و عسل همین اثر دارد

وچون هرماه قدری بول شتر بنوشد حامله نکردد و چون بول کبش بیاشامد هرکز حامله نشود و بدستور انتا ملت
حلتیت با بول زنان همین اثر دارد سر غریب از ابی جعفر طوسی منقولست که زبان ضفدع را در حین خواب
بر روی دل زن بکذارند با والش او در انجو وی از اجزاء ضفدع کنند ان زن هرچه در روز کرده بیان کند
خروج الریح من الاسفل خردل سفید جوزبوا محرق برک خشک سرو ناخواه محرق برک سداب تخم هلیون
ابل انجدان محرق محروث محرقا از یون مجموعة و منفردة و چون سائیده یک درم با ماکولات طعام اکل کند
در خواب و بیداری ضبط خروج ریح نتواند نمود و اکر مجموع را با چهار مثل ان اب بجوشانند تا ربع بسد پس صاف
نموده با مثل ان روغن بجوشانند تا اب بسوزد و بر شکم بمالند اثر او در اخراج ریح بقدر ضعف اثر ادویه مذکوره
و در این باب تخم مورد چه از مجربات و رافع او خوردن دنبه کباب است صفة عملی که بیهوشی اورد کوشت کرفندی
چرب بدا شرحه نموده شرحها را به بزر البنج بیالایند و پر کرده در کوزه سفال کذاشته در سرکین اسب دفن کنند تا کرم
شود پس کرمها را در شیشه کرده بکذارند تا خشک کردد و در وقت استعمال دو جز و او را با یکجز و افیون
سائیده دانکی در بینی هر که بدمند بیهوش کردد و چون خواهند که بهوش اید چند قطره سرکه را با پنجه
در بینی انفحه نبض باید کرد و بدستور چند بید ستر فرفیون زنجبیل بالسویه نفوخ نمایند یا بسرکه مخلوط
کرده استنشاق فرمایند عطسه کند دوای دیکر که بغایة قوی الاثر است افیون بزر البنج پوست بیخ لفاح جوز
ماثل که تاتوره نامند تخم کاهو بالسویه نیمکوب کرده بجوشانند و صاف کنند و کندم بقدری که خیسده شود در ان
ریخته بکذارند که خشک شود پس بدستور ادویه مذبور را جوشانیده و تنقیه نمایند تا پنج مرتبه انکاه کندم را
خشک کنند و در شیشه ضبط نمایند و در وقت حاجت از یکدانک تا دو دانک او را سائیده بیاشامند و تدبیر دفع ان نیز بدستور
که مذکور شد فی خواص شتی کلها مجربة خوردن ۳۴۱۴۱۵۴۴۱ بی شبه جذام اورد و ۴۱۹۷ ۱۵۱۲۱۲ ۱۶۰۱
و با مداومت مورث کوری است لتقویة الذکا چون تخم خربزه را در ۲۳۲۳ ۵ ۱۶۴۱ که تخم از ابد ملح
الوده باشد از خاک مملو ساخته غرس نمایند و بطریق معمول اب دهند تا خربزه بیار اورد هر که از ان تناول نماید نور عقل
و ذکا و صحت حدس و علم با مور خفیه بمرتبه قصوی رسد و ظنون و رؤیای او تخلف ننماید و قوة حافظه بغایة قوی کردد
و چون تخم خربزه را در کاسه ۲۱۴۸ ۴۲۴۴ که تخم ان مغز سر ۳۰۱ الوده غرس کنند خوردن ثمر او بلادت و حمق عجیب
اورد سر دیکر اکتحال ۱۹۷ ۲ ۵ ۸۳۶۵ مورث ۱۱۲۹۲ است بدون المی و سوخته او نیز همین اثر دارد
سر دیکر بخور مغز سر سور وحشی و اهلی مخرج نطفه بسته در رحم است سر دیکر شرب دوم مغز سر رخمه باعث
بلادت و جنون است و ۲۴۲۳۵۰۶۸۲ مورث جنون و قطور اب پودنه در دماغ دافع ان و رافع مستی است
شرب دله للذ طاعت روحانیات مؤثر دانسته اند چون بزرک خردل سرخ ایه و عنده مفاتح الغیب بخوانند
و یکصد و دو یا ربا مبین بکویند و بازایه را یکبار دو باریا مبین کفته تا صد مرتبه تمام شود و خردل را در زمانکه کمان داشته دفنیه

افشانده در خانه را ببندند و روز دیگر خون لها را در موضع دفینه جمع یابد و بتجربه این امر را دانسته اند
و چون نوشادر را حل نموده کاغذ را بان نقش کنند و در هوا خود بگذارند هوام پیرامون آنکس نگردد
و از مجربات طلی عجلو لرا با اشنیا و خطمی و طین معرکه و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند مانع سوزانیدن
آتش است و از غرایب خواص عاقرقرحا آنکه هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش بر دهن بر بوند ها
نسوزاند چون شاخ دار شیشعان را باد و دکند بجو کرده در شب چهاردهم ماه در لته بسته در زیر جا خواب
بگذارند و در خواب شخصی را ببیند که از جابسا و جواب [illegible] گوید قطری که در زیر خم شراب و سرکه بروید
پوستها و قاتلها و نفوخ جوف خشک او موروث بیهوشی مفرط است چون هفت عدد جعل را که خنفسا نامند در زیر
طاس سرخ حبس کنند باعث برودت هواها و باریدن باران میگردد و با خود داشتن دندان روباه مانع زیادتی است
و مجرب دانسته اند چون قمر در برج آتشی باشد بر یک مثقال سنگ یشب صورة انسان نقش کنند تعلیق او
رافع جمیع دردها باطنی است و بر کردن جهة خناق و بر معده و مری جهة تقویة معده و رفع درد دندان و بوزن جهة
عسر ولادت و در دست داشتن جهة رفع سحرها و عقها و چشم بد موثرات و حجر الدیک سنگیست
که در سنگدان خروس باشد در دهن داشتن او رافع تشنگی است و مجرب دانسته اند و شبها رافع جوز
و وسواس **حفظ جنون و زهره دنان** چون از پوست کفتار دبیتها ساخته جلود را بان کنند و بعد آن تغرس نمایند
از جمیع آفات محفوظ ماند و مادامیکه در انبار باشد آفتی بان نرسد **دفع ساس و کیک و ارضه** آب برگ
که جوشانیده باشند کشنده مذکورات است و چون بیه روباه را بر چوبها الیه در خانه نصب کنند جمیع کیکهای
آن خانه بران چوب جمع میشوند **باب بیست و یکم در بیان بعضی از رساین حکما هند** و باصطلاح هند
رساین بمعنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است با دویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویة قوی
و اعضای رئیسه باشد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان در امزجه سکان اقلیم ثالث و چهارم و پنجم موافقت
ندارد بناء علیه در اقالیم مذکوره متداول نشده و طریق یونانیین بتناسب مناط اعتبار گشته او حقیر
آنچه اقل قلیله دانسته تجربه ان مبادرت مینماید از آنجمله **رساین** کندهیست که عبارة از کوکرد باشد و ابو
الاجبا اشاره باوست و طریقش آنست که کوگرد سندوسی را نرم کوبیده در مغرفه آهنین با روغن
گاوی بقدری که او را بپوشانند با آتش نرم گداخته و از خرقه که بر سر شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نما
تا مصفا او داخل شیر گردیده منعقد و مشابه سنگی زعفران رنگ شفاف صاف گردد پس خشک
نموده ضبط کنند و این مسمی است به کندهیت منقی و بچندین قسم مستعمل میگردد **اول آنکه** هر روز
یکدانگ او را ساییده با یکوقیه شیر تازه گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند و تصریح نموده اند که چون
بیست روز مداومة کنند بهق و جرب و قروح را زایل نماید که در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت بدن

نماید

نماید که هرگز تغیر مزاج و مرض بران طاری نگردد و در سه ماه تقویة و صحت قوی و حواس و زکا و تجدید بصر
احداث کند و در یکسال ضعف پیری را زایل گرداند **دیگر آنکه** هر روز یکدانگ او را با یکدرم از هلیلجات
نرم ساییده بروغن بادنجان که از تخم آن گرفته باشند چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت غذا میل
نکنند و بعد آن نان با غذیه لطیفه تناول نمایند تا شش ماه باین طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه کرده
بنهجی که دیگر سفید نگردد و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را دفع کند و حدة بصر و
قوة سمع و حواس بغایة قصوی باشد **دیگر آنکه** هر روز یکدانگ او را با یکدانگ طلق محلول بکل بیضه شب نما
با روغن تازه گاوی حب کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکور را مشاهده نمایند و از شرایط
استعمال جمیع رساین آنست که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و آنچه در او حرارت غالب
باشد و از سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه اجتناب کنند چه هرگاه بشروط مزبوره عمل ننمایند
باعث هلاک و امراض مهلکه و صعبه میگردد **دیگر رساین** تری بهلاست و آن عبارة از هلیلجات است
و طریقش آنست که ششصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ اعلا را در ظرف سفال و مانند کوزه کرده
بول گاو ماده بران بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاکی دفن
نموده بنهجی که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب بدو هفته گذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هرچه از بول
کم شده باشد اضافه کنند تا هلیلهها نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را اخراج نمایند و هرچه زیبق را
که ابو الارواح عبارة از وست با کوگرد منقی مزبوره بالتسویه از هر یک نود درم بستانند تا یکسان گردد و در
گل حکمت گرفته در دیگ پر ریگ با خاکستر با آتش نرم گذارند تا منعقد شود پس جدا نرم سایید و در جوف هر
هلیله نیم درم گذاشته نصفین هر هلیله را بر یکدیگر بنهند و بپیچند مستحکم نمایند و هلیلهها را در ظرف پاکی کرده عسل کف
گرفته را بران بریزند بقدری که او را بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون
آورند اجسام مزبوره را در اجرام هلیلجات عوض نموده اثری از آن نماند هلیلجات مربی شده باشد هر روز یکعدد را
تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر تازه گاوی و اطعمه لطیفه و نان و شکر
و گوشتها لطیفه تناول نمایند و چون یکسال مداومت کنند بدستوری که مذکور شد جمیع منافع مزبوره سابقه
از سیاه کردن موی سفید و زیادتی عمر و تقویة قوتها و رفع ضعف پیری و اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج
و حرارة غریزی مشاهده کنند **صفت زیبق منقی** زیبق را در هاون سنگ یا زجاج با مزج با آب کباب بید انجیر
بسایند تا جرم و سیاهی او زایل گردد پس با آب کیاه عنب الثعلب بدستوری سحق نمایند و مرتبه دیگر با آب نقیع
هلیله بسایند بعد از آن مغسول کرده هفتاد مثقال او با نود مثقال ابخا الصره در دیگ سنگ با آتش نرم بجوشانند
و هرچند آب تحلیل رود تا یک رطل دیگر بتدریج برو بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد مثقال آب تحلیل رود پس در داشتهم

منبسط کنند و این مسمّی است با بو الارواح منقی اما استعمال بیش [..]سان که مشتمل بود بادویه سمیّه
و بندبیران و چون خطرناک دانست بقید تحریر در نیاورد مثل پوس که عبارة از دوای بیشی است
و مهاوس که عبارة از دوای بیشی مزبور با اجساد سبعه است او امثال ان از ادویه بلادری و زرنیخی و غیرها اما
تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر ان در دستور العلاج اول این کتاب مذکور است
مع منافع هر یک صفة ترکیبی که جهة احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیه معده بعید ...
از تجربات حکما هند است قلعی را در ظرف سفال یا ظرف اهن کداخته چند بار زرد چوبه سایده با نانخواه
محروق قدری باو امیخته با التی اهنی برهم زده سر ظرف را بپوشانند تا مانع صعود بخار کردد و بحدی
رسد که رنگ او سفید شود پس بارد برنج حبها بقدر نخودی ساخته از یک عدد تا سه عدد استعمال نمایند
و هر کاه مطلب تلیین طبع بوده باشد قدری از ان مشتری مدبر مبیض مزبور را با لیمو خمیر کرده
در بوطه بدمند و بار دیگر بروغن کرد کان خمیر کرده در بوطه کرده چندان بدمند که مایل بسرخی کردد
در اینوقت یک عدد از ین حب مسهل قوی الفعل است و رفع افراط اسهال از احیب سفید از ل میکند باب
بیست و دوم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص چهار پایان است و از کتب بیطره نقل شده مخفی نماند
که عروقی که فصد ان در امراض بهایم حاجت میافتد بیست و یک رک است باین تفصیل عرقین بادرین هر یک
پهلوی کوشی و فصد ان جهة تحریک سر و کران خیزی و جنون نافع است عرقین منخرین در هر بینی یکی است
و جهة امراض چشم و بینی و کوش و دهان مفید است عرقین و دلجین در دو طرف کردن جهة حکه
جرب و برص و ریختن موی و امراض حاره و نزلات نافع است اذرعان از حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده
تا باطن دماغ و جهة درد دستها و معلهٔ و ظفره و کام نزدیک زدن نافع است صافنات چهار عرق اند در طرف
وحشی دستها و پاها جهة ریختن موی که جرده کویند مع ضعف قوائم و زحمة بار کران و جراحة سم
ابهر متان دو عرق اند و طرف کتف کشیده تا بزهار جهة امراض پشت و کمر و صعوبة خوابیدن و بر خواستن
و تشنج و بدی نشخوار و فصد ان نافع است عرق ذنب رکیست در زیر دم جهة امراض رحم و خصیه و قلة شیر و
بدی هضم فصد کنند عروق وحشیات چهار عدد است در باطن دستها و مقابل صافنات جهة امراض قوایم و
و سینه و حرارت مفرط باید فصد کرد صفد عین دو عدد است در تحت زبان جهة بدی نشخوار و سیلان کف دهان
و ورم کلو فصد کنند اما طریق معالجات اینست که در حالت علفها سرد مثل قصیل و اسفناج و کاسنی
و کاهو و غیر ان دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای کرم و بجای جو خلر و پنبه دانه و عدس و امثال آن
پر ادویه مخصوصه هر علتی را استعمال نمایند امراض راس یکی انست که در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان
رطوبة بینی و قلة اکل و بعینان و ورم مستطیل در عقب کوش بهم رسد علاج کشودن رک بادرین است

برطلا

پس طلا کردن ثفل تخم کتان که روغن او را افشرده باشند با صابون و بورق طونا و هر کاه منفجر کردد علاج مرهم
باسلیقون کند دیگر ناخنه است که بترکی ساجو کویند علامتش تنکی نفس و بر امدن غضروف بینی و سر پیش افکندن
و عدم اکل است علاج قطع با نشتر و اخراج غضروف و فصد عرقین منخرین و سعوط کردن بزاج و زرنیخ
و مرهم زنکار است و استعمال معطسات بر امدن دندان زیاده که مانع لجام و باعث قلة اکل و نشخوار است
علاج قطع و مالیدن موضع بنفت و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سوده
نمودن نبت یا سم و شونیز دیگر ضفدع است و ان ظهور ورم در کف و زیر زبان است علاج کشودن ضفد عین
و تضمید نان که در مرق ضفدع طبخ نموده باشند در اکل ان دیگر تاثیر هوا است و علامتش بهم بر امدن چشم
و سر به پیش افکندن و غمکین بودن و انکنندک سینه و برخواستن موی اوست علاج ادر جو را با ربع وزن
او ریوند چینی با دوغ ممزوج کرده بر روی یخ سرد نموده بخورانند و با ان حقنه کنند و هر کاه از برودت
هوا باشد شبت و حلبه از هر یک چهل و پنج مثقال نیمکوب کرده و با جوشانده … روز ببهند امراض عین مثل ظفره
و امثال ان و بیاض و غیره علاج همه بدستور معالجات انسانست مکر انکه در بهایم ادویه قوی تر را باید
استعمال نمود امراض ریه و احشا از انجمله سعال است هر کاه بعد از اکل عارض کردد از ضعف ریه خواهد بود
و الا از دماغ علاج حاره از اب تخم مرغ خام بکلو کنند و یا در سرکه چند روز بکذارند تا پوست تخم نرم کردد
انکاه بدهند و بدستور دادن شیره و اسفناج و علف خبازی و خطمی و اب طبیخ حلبه مع خبازی دیبا
نافع است و حب السعال تریاک دار و حب نشاط را تجربه نموده است و بارده را حب طباشیر و حب صمغیه داده و در قسم
بارده تصریح نموده اند که این دوا مجربست راز یانه شونیز تخم سیر مقشر هر یک سه مثقال دو غن دنبه
تازه هفتاد مثقال و نیم کرم کرده بدهند هر روز بدستور تا سه یوم باید داد و اکر اثری باقی ماند سه روز
دیکر در بینی چارپا بریزند و کویند اکر در سالی یکبار ایند را بدهند بهیچ مرض در ان سال مبتلا نکردد و باعث
فربهی او نیز میشود و بدستور رد بو را با زیت و اب کرم دهند از مجربات دانسته اند و این دوا نیز بجهة نافع است
سیر مویز زیره نانخواه زراوند مدحرج هر یک ۳ ل جوشانیده صاف نموده با بیست مثقال عسل بدهند
و در شدة سعال فصد و داجین را نافع دانسته اند و داغ مرافق و سعوط زعفران با روغن زیت بغایة
مؤثر است دیکر قولنج است علامتش احتباس زبلات و بی ارامی و بر امدن شکم علاج تخم کافشه که عبارة
از قرطم است پنج مثقال او را در اب پخته جرم او را بخورانند و با ب ان حقنه کرده بکردانند تا اطلاق واقع شود
و تخم فشیا لحنظل با صابون و مویز از مجربات خصوصا با قدری زهرهٔ کاو و خورانیدن یک مثقال زهرهٔ
خرس جهة درد شکم و درد جکر و سده ان مجربست و بدستور فتیا از حلتیت و اشق و شحم حنظل کردن و خورانیدن
اب بزر و رمع سرکین کبوتر و زیت و شراب عصیلیست دیکر احتباس بول است علاج شراب و روغن کاو هر یک بود

منقال بیکوم بدهند و حیران دوارا تجربه نموده است شوره صاف را از پنج مثقال تا هفت مثقال در
حل کرده بدهند و رحال رفع علت کند و باید بعد از دادن دوا از جو بهائم عوض بجهانند و چون در
زبان دراب کنند بالخاصیه در ساعة ادرار نماید و مجربست **جوکیری و سینه کیری** هرگاه
کیری از جو کیری حادث شده باشد در وزاب وکاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف تر ده ند
واکر هیچ علف سبز بهم نرسد کاه جو را قدری در اب و شیر پخته بدهند و در اب سرد حرکت بیا باید
و هرگاه سینه کیری از جو باشد فصد عروق و حشیا دست و فصد اذرعا کنند و تخم مرغ خام را چند
عدد شکسته در کلو ریزند و بجای جو خلر و عدس و حب البقر و امثال آن دهند و کندم در شیر
پخته نافع است و سیر را در روغن دنبه جوشانیده بر سینه کرم کرده بقوت تمام بمالند و به پوست تازه کوسفند
بپوشانند **امراض قوایم** یکی قصر تحریکات وان وقتی عارض میشود که عرق داشته باشد دفعة سرد شود
و مانع حرکت کردن کردد بخلاف تشنج که شامل جمیع اعضاست علاج پوشانیدن بجل و سعوط بوره در
و روغن کل سرخ و بخور و نطول کردن و بمطبوخ درمنه ترکی و برنجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه
زایل نشود داغ مفصل سر و کردن و پنج دم باید کرد **جرذ** علتی است که با سستی قوایم موی او مثل داء الثعلب
ریزد علاج موضع را باستره چند جا بشکافند تا خون بقدری دفع شود و بعد از آن مفصل مالیده بروغن
کوهان شتر و روغن حب الغار و شونیز و ثفل تخم کتان تضمید نماید **جمود** علتی است که بسبب کثرت
شرب بعد از اکل عارض میشود و علامتش دیر کام برداشتن و کرانی سینه و خشکی اعضا و تشنج قوایم
علاج فصد بازوین پیشانیت و زیر سم او سعوط کردن بکلاب وکافور و نطول بطبیخ ادویه هاضمه
مثل حاشا و بابونه و برنجاسف و افسنتین **تعقد** علتی است که بسبب حمل کران و حرکت بسیار و سیر
سنکلاخ و زمینها درشت بر بالا زانو برامدکی بهم رسد علاج بماینات و محللات مثل موم و زعفران
و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نماید **ورم تحت الرکبه** و خراج و سطری یکی از قوایم بعد
داء الفیل از ریختن مواد غلیظه است علاج تضمید موضع است بحنظل تازه و مقل و اشق و سیر و غدده
انسان از مجربات و بدستور سعیه با زرنب و خوراندن ریوند چینی با دنبه و شیر و نطول بابونه
و نخاله اکلیل الملک و امثال آن **طباق** علتی است که باعث ورم حوالی سم کردد با خشونت و شکافها و شقاق
علاج بریدن موضع و داغ کردنست باستره با آتش سرخ کرده و اخراج انچه شبیه بدانهای انجیر باشد
بعد از آن استعمال مرهم و قطران و مراهم مناسبه **قرحه خصیه خارق** که از میخ بهم رسد علاج کشیدن میخ و چکانیدن
روغن چراغ و روغن شیخ صنعان و امثال آنست **شقاق** طریق علاج آنست که مکرر باب کرم بشویند
بلکه مدتی در اب کرم بگذارند پس سم را تخلیل کرده این دوا را کرم نموده در شکافها بچکانند علك البطم را

دربیز

در بیه بزد رقد رمصاعف بگذارند و سیریخ اضافه نموده استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است و بعضی مالیدن
مغز سر کوسفند و کنجد محلول و زرده تخم مرغ و سفیداب و زعفران را مدح نموده اند و داغها خطی
بالای سم و ساقها بسیار نافع است **امراض جلد** از آنجمله جرب علاج آنست که نمک و زرنیخ را با ملح النشادر در روغن کاو حل نموده
طلا کنند و در آفتاب به بندند و تا سه روز تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده این دوا کوکرد و زرنیخ
بگیرد و مغز بادام تلخ بگیرد و بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن
باب کرم و صابون ضماد کنند **شیرپنج و نفاخات** و آن علتی است که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد
علاج تضمید اوست بصابون و سرکه و سدر و بدستور خردل با ماء نافع است و زنیما و زاج و خاکستر چوب تاك
با سرکه و روغن کل از مجربات حقیر است **حکه** علاج خارش مثل جرب و شیرپنج است و ورداد و بیاو شراب و سرکه
سریع التاثیر است و هرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث شود کنجد سوزانیده با آب کرم مخلوط کرده دم او را بشویند
و یکهفته همین عمل کنند **برص** که بترکی الاکویند حقیر آنچه تجربه نموده ضمادیست که در باب اطلیه برص مذکور است
باید موضع را باب اشنان شست و ضماد نمود و چون بیفکند و اثری باقی ماند تکرار نماید و الا فلا **کوکب** علتیست
که بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کتف جمع کرده و بروز کند علاج تضمید اوست بقنه و سرکین کبوتر با روغنها
و بعد از آن شکافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه جراحات در باب مراهم مذکورات و احتیاج بتکرار نیست
امراض فاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است و چون دست بران مفصل گذاشته بفشارند معلوم کردد
و علاج فصد قوائم و تضمید بزنجبیل و نفط و سیر و سرکه و ادویه محلله است و داغ مفصل معلوم و درد ظلع بها
و مفاصل بی داغ نافعست الصاق زفت و تدهین بروغنها حاره و نفط **اوراما** آنچه در زانو تا آخر ساق و یا قانانع
باشد ریح الجمال نامند علاج تضمید بعد ره از ادویه مجربات و بدستور حاور س و سپوس کندم کماً نماید
و سایر اورام ابدستور ان ضمادنا نماید و **علاج** ورم پشت که از کوتنگی بار و تکلیف باشد نمک را در شیر کاو
جوشانیده مدیرا باو تر کرده و سه روز مکرر بگذارند و ورم محلل شک را با صبر و سرکه ضماد کنند و
باو تر کرده بگذارند و تنك را بر روی او بکشند و اورام حاره را از رادع مثل کل ارمنی و طحلب و برد
قطونا و ارد جو با آب کاسنی و آب کشنیز و سرکه طلا کنند و بعد از آن بمحللات و اورام حاره و بارده زهنه را
در ابتدا و انتها بمحللات تضمید نماید مثل مغز دانه بیدانجیر و سرکین و زوفای تر و مرهم صفا و اشق و دبوه
و اهل و امثال آن **جراحات** علاج آن بروزات و مراهم مذکوره در ابواب اینها هند و آنچه مخصوص بجراحت پشت
دوابست سرکین خشك الاغ و خاکستر تنباکوست که بعد از شستن با بکرم هر روز تجدید کنند **امراض عامه**
از آنجمله اعیاست که ماندکی باشد علاج شکر وارد جو را بالسویه باب ممزوج کرده بدهند و بعد از لحظه اندك
بکردانند و یکبار دیگر از آن داده غشا حرکت نفرمود هیچ رهبر ابدستها و پاها را با دم و مقعد و دهان

بصابون بشویند پس خشک کرده بروغن کاوی و نمک و شراب زانوها را تا سه تطلیه نمایند و اگر ماند که
از دویدن بسیار باشد سینه اش بپوشانند و بجهل و بخمنقال روغن کنجد یا روغن تازه حقنه نمایند
و یکبار دیگر با آب سرد حقنه نمایند **قشیج** علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است **علاج** داغ کردن
تهیگاه است که مرطرف و در سه داغ مثلث کنند و یکی زیر ناف **دبیبه** علامات با کثرت تشنگی و بی آرامی
و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات **علاج** بتربیه ماء الشعیر و تعلیف بکدوی تازه و هندوانه
و دوغ آب و فصد عروق و حشیش و تضمید جراده کدو و خیار و امثال آن و یخ بسیار دادن و سعوط
کردن بکافور و آب کشنیز و سرکه و حقنه با شیر تازه و آب ملح کنند **مغیر الالوان** چون بهار اخوا‌هند
که تغیر رنگ کنند باید خاکستر بخته را با آب خمیر کرده و بقوه تمام مالید تا چرک زایل گردد و باب گرم
بشویند پس موضع را با شب یمانی بقوه تمام بمالند و جهة سیاه کردن بقم را با نیل پخته بمالند سیاه گردد
و جهة سرخ کردن بقم را با ملح القلی پخته ضماد نمایند و جهة کبودی نیل را که از بقم کنند و جهة سفید
کردن بروغن و زرنیخ تدهین نمایند و آن در مبیضات موی مذکور شد و اکثار عمل بلاد رمورث بیاض
چشم حیوانات است خربق را فع انوار اسرار آ **من الجرباء** چکانیدن آب پودنه در دماغ شتر رافع مستی او
و مجرب است **ابیض سیم وسیم د بقلع اثار لباس رنگها و امثال آن** **قلع رنگ سیاه** دو جزو اشنان و یکجزو
انار دانه را با سرکه و آب بجوشانند و آنچنان گرم بوده موضع سیاه جامه را در آن بگذارند بعدی که دست
تاب گرمی او آورد پس بدست بمالند و هرگاه اثری باقی ماند باب و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که
باب و صابون زایل نگردد باین عمل رفع شود و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند و هر سیاه و الوان
مختلف را باو بشویند و بعد از آن باب و صابون رفع اثار میمایند **یا اثر مداد** شیر تازه با نمک نیمکوفته مخلوط
کرده بآن بشویند و پس از آن بصابون و اشنان و متفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر اثار سیاه
اثر سیاه پوست انار و سایر اثار سیاه موضع را بکوکرد دود کنند و سرگین کبوتر مالیده بشویند **رنگ دود**
موضع را خمیر آرد برنج مالیده بصابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و لیمو رافع اوست **قلع جمیع الوان**
اول باب باقلی شسته با بقیه مثل کی دود کرده **صندل ابیض** در این باب مجرب یافته اند موضع را ببرگ
مرغ طلا کرده و در آفتاب خشک کنند پس بصابون بشویند **قلع رنگ خون** در حاوی ابن تلمید مذکور است
که ترشی ترنج با نمک زایل کننده جمیع الوان خونها است مگر خون بکارت و این فرق غریب است و بدستور چون
موضع را بجا اکثر آلوده باب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را بجوشانند
و با آب او بشویند از مجربات **قلع رنگ زعفران** چند بار بقند سائیده دود کنند رفع کند و بدستور
انجیر او را بجوشانند تا رنگ بردارد جامه را آنچنان گرم بوده باو بشویند پس از آن بصابون ببند

بخشس

شستن جامه بوره و صابون همین اثر دارد **قلع اثر بقم** لیمو را پاره کرده در آن بیفشارند و موضع را باب
آلوده بعد از سه ساعت بدست مالیده بیفشارند و بصابون و آب گرم بشویند **قلع رنگ نیل** مات تریز را
بجوشانند و موضع را بآن فرو برده بعد از دو ساعت باب و صابون بشویند **قلع رنگ شکوفه‌ها و میوه‌ها** اشنان
و اندکی بوره را بآب بجوشانند و بدستور قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی
در همان آب گرم بگذارند پس باب و صابون بشویند **قلع رنگ آلو و آلوبالو** برگ آلوبالو را سوزانیده خاکستر او را
در آب سرشته موضع را طلا کنند و بعد از دو روز باب و صابون بشویند **قلع رنگ انار** اشنان را باب
غریب و شیر بجوشانند و بآن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده از موضع بیفشانند و باب بشویند
و بدستور آن صمغ عربی و اشنان همین اثر دارد **قلع رنگ توت** از توت سیاه باب توت سفید بشویند
و بدستور هرگاه بکوکرد دود کنند زایل میکرداند گویند از پوست گردکان تر را برد و صابون بشویند **قلع رنگ**
خمر و نبیذ باب انار دانه و قراقروط بشویند و بعد از آن بصابون و گویند چون بکوکرد دود کنند زایل گردد و
بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات **شستن جامه‌های رنگین که تغیر نیابد** قطف را در آب
جوشانیده لباس را بآن بشویند و جهة ثبات رنگ جامه‌های خز نوبت بطی را کوبیده بخیسانند و جامه را بآن تر
کرده بعد از آن هر رنگی که کنند دیگر زایل نگردد **قلع اثار روغنها** ادجور اید و ج امیخته بآن بشویند
تا از آن چربی شود و چون لباس پشم سفید بروغن آلوده باشد صابون و بعد از تر کردن موضع بآن بسیار
بدست مالیده باب سرد صابون بشویند و هرگاه پوست بچربی آلوده شود نخاله گندم تا سه روز
بر آن ریخته بدست بمالند و بیفشارند و تصریح نموده اند که چون بزهره گوسفند و بز طلا کنند باب اشنان
و قلی بشویند از جمیع ادهان زاد و اقسام البیه زایل گرداند و هرگاه خواهند که ناشسته زایل شود اهل
نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن بگذارند و بعد از مدتی بیفشارند و در **قلع دوغن**
بزرک و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشمی بآن آلوده شود سبوس گندم را جوشانیده و موضع را
با آن تر کرده بکوکرد بخور کنند و در خواص الاشیا انا له ان از جامه پشمین نیز بدستور مذکور است **قلع اثر نفط**
سیاه و سفید اول بدوشاب بشویند پس باب باقلا که گرم باشد و جهة رفع بوی آن اول بسرکه و بعد از آن بصابون
بشویند و آب طبیخ باقلا را جمیع مهره مجرب شمرده اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیم کوب بر موضع بسیار
بقوت بمالند و بعد از آن بشویند زایل گرداند و گویند بروغن زیتون نیز رفع اثر نفط میشود **قلع رنگ غالیه و**
طیب سرگین کبوتر را باب جوشانیده جامه را بآن بشویند پس بصابون و ازاله اثر عرق چهارپایان و اثر پوست
سیاه بدستور یست که در قلع رنگها سیاه مذکور شد **قلع دوغنها از اوراق کتاب و کاغذها** هفت درهم
استخوان سوخته و اشل غبار اسفید نیم و باده درهم شب و یکدرهم نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاشیده سنگ

کران و بالای ان از شب تا صباح کذاشته پس او را قی بفرمایند و همچنین کل نیشابوری و اهل و نمک و
نوره همین فعل میکند اما قلع نوشتجات باید کچ را با روغن زیتون و اندکی بوره ارمنی و نشاسته بیامیزند
بر نوشتجات مالیده پس رفع ان نمود و همین عمل در بردن چرک جامه نیز موثرات و در قلع موم
عسل را کرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا موم و عسل بیامیزند پس عسل بر داشته موضع را با اب کرم
بشویند اما قلع لکهای روغن شیر بخت جوشانیده کذارند پس بصابون و اب کرم بشویند اما بوره
وصابون و اب کرم رفع نمایند قلع قیر و زفت و قطران و مومیا و امثال ان اند نخود را با اب امیخته
کنند و بدستور روغن زیتون کرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در دفع اشیا مذکوره
و اشیا چسبنده مثل دبق از بجر با اهتمام دانسته اند اما شستن بها لباس زربفت را چیزی بهتر از نکل و نون
و اهل و نیت و ثیمی را کل و ابر ثیمی و صفوف و سقرها و لندره و امثال ان از اجوبک و نمک و جامه
ابر ثیمی چنانکه بصابون پاک میکرده با پشم کوسفند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را کیر
کیوتر ازاله چرک میکند و جامه سفید هر رنکی که الوده کرده چون یکشب در بول تر کنارند و دو
دیگر بصابون و اهل بشویند رفع ان میشود و بول اطفال نیز همین اثر دارد والله یعلم بالصواب باب
بیست و پنجم در دستور معالجات طیور که بنده عبارت ازانست پوشیده نماند که علماء این صناعت
و فضلا این علم بسیار قلیل اند و بهترین ایشان قسطوس رومی و ابن العوام و ادهم و قطریف و سوماریر
و ابن جابر است و اول کسی که صید شاهین و باز کرده ایشان اشکار اموخته قسطون پادشاه رومیست
و صید باشه اختراع کسریست و شکار بحری و چرخ را نسبت به بهرام داده اند و طریق اصطیاد و بیان بیک و بد
و سایر حالات طیور و سباع که جوارح نامند با نحاء مختلف ذکر کرده اند و چون امور معالجات امراض ان متعلق
الحاق این مجموعه دانست بنا علی ذلک اکتفا به بیان ان نموده و انچه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و
تصریح کرده اند که بعض طیور نه مفصل ساق بالمحسوس میکرده و حرکت نیم مابین مقعد و انتها آنخواند
سینه که عظم ذو رقبت و از جهت عدم دندی که در سایر حیوانات قاعده دماغیت و عمل و قوت مواد
غلیظه و شمول در زکامه سر جمیع سر اصداع عارض نمیکرده و چه با این سبب بخارات محتبس نمیشود
و جبره کردن و پشت طیور را سناس نمیباشد و ان عبارت از برامدگی طرف بیرون مهرهاست و در دها این جنس
مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است او فالج و عرق النسا نیز طاری نمیکرده و علامت
کلیه صحت و مرض چون هر صبح بعد از خواب شب بال و پر خود را مبتقاری ساده و بالا فشانی کند و مرت
دیده او صاف و نورانی و نظر با طراف از روی جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید با خواهش صید
و فضله او معتدل القوام و سفید و بسهولت دفع شود علامت صحت است و با این ها هر کاه در حین پرواز

بر دبره

بر دبرئه و قوت زند و کثیر الحرکة باشد دلالت بر حرارة و یبوسة مزاج اصلی دارد و ضدان بر برودت و رطوبة
و اضداد صفات مذبوره علامة عدم صحتاست پس اکر سر را حرکه بسیار دهد دلالت بر افة دماغ کند اعم
از انکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکة عضوی و اکر مکرر چشم را بپوشد و رطوبة از و سیلان نماید
دلالت بر طرفه و افة چشم کند و هر کاه دهانش بعبارتیست سفید کرده دلالت بر اکله کند و اکر بالقوه
جمع نماید دلیلاست بر غلبهٔ رطوبة غریبه و چون هر دم با وجود ان بپای خشیند و در حین دفع فضله
بدشواری اخراج نماید دلیلاست بر بواسیر و افة روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا
دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق زانواست و کشیدن موی خود بمنقار دلیل کرم معده و قمل او کامیدن
بالذات و منقار دلیل ضعف جکر و خارش بدنی بعد افراط دلیل اکله و صداع و جوف دلیل ریاح غلیظه
و میل بطعمه نمودن دلیل تخمه و افتادن از نشستن و تنکی مفرط دلیل موتست امراض راس و له علتیاست
که سر را بسیار حرکة دهد منکوس کند و کاه مرتفع سازد پس اکر نکون داشتن سر زیاده بود رفع باشد و
در چشم بهم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بشارکة اعضا اسفل علاج انچه از اصل دماغ باشد
در موا حاره باب کشنیز و سفیداب بطلبه نمایند و سعوط کنند و تنقیه بکلاب نمایند و در بارد دقیقه بکلاب
که مرزنجوش در ان حل نموده باشند باید کرد و تضمید بمرزنجوش مطبوخ و انچه بمشارکة باشد علاج
ان عضو کنند مهقه علتیاست که موی راست ایستد و مخلب که عبارة از ناخن کج و ستعبدی کرده
که ضبط طعمه تواند نمود علاج هر کاه زمستان باشد در پیش اتش و الا در افتاب بدارند و نطول بطبوخ
بابونه و تنقیه باب نرکس و اب مورد کنند تقلیس علتیاست که از پیش دماغ که حرکة دشوار کند علاج نطول
باب شبت و روغن کنجد تنقیه بشره نیم کرم ذره کنند و بدستور اب عناب و بنفشه نیز مفید است امراض چشم
غشاشی کوریت و تصریح نموده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خانکی و کبوتر با یدجمیع حیوانات شیا را
در شب ببیند و عدم ایضا جوارح بسبب خلط غلیظه است علاج منع لحوما و اقتصار بعبور و تقطیر بکلاب و شکر کنند و
علاج غشاوه و بیاض بتقطیر زهرهها و شکر و مروارید است دماع و نزول اب علتیاست که در دراز بمار نکند
علامتش وسیع شدن مردمکاست در رو نجه طیور را صحت بصر نیکو اشد بر برودت مفرط هوا مردمک
وسیع نمیکرده و علاج سطری پلک چشم و بهم امدن و بعد از حمله ان شکر طلا بجوز بال نادس طیور بغاز
ازموده است او بدستور جهة طرفه و اکثر امراض چشم مفید است عبدری و ان حدوث نقطها سرخ مدورست
در پلک چشم و علاج موضع را باسیر بمالند و بعد ازان خاکستر برک زیتون بپاشند علاج سلاق که سرخی پلک چشم
باصلابه و بی جوشش و تقطیر کلاب و روغن پسته کنند و علاج جرب که خشونة و سرخی پلک است بقطور شراب
و سفیداب و شیاف منقوع در کلاب کنند و علاج بندله که عزب بسیلانست بقطور روغن کل سرخ و شراب

باید کرد و دموع که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران
تقطیر نماید امراض منسر و مخلب منسر را بفارسی منقار و مخلب را چنگال گویند از جمله امراض یکی تقشر آن
که عبارة از ریزه شدن و پوست انداختن باشد علاج بسعد یل تضمید این دو و افاره شاخ بز و تره را
در روغن بید انجیر جوشانیده استعمال نمایند و سطبری منقار و ناخن را که از صدمه و اسباب خارجه بهم رسیده
باشد تضمید باب مورد و لادن نمایند و انچه بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته
تطلیه نمایند و التوا را که کجی و پیچیدگی است تضمید بسرکه و شب کنند و تطبیق را که بهم امدن ... است
مخلب و منقار است معاوضة تضمید روغن کنجد و روغن تازه و سعوط نیز از ان نمایند و طعمه بزرده تخم مرغ
خام باید کرد و ثالیل را که بترکی ذکیل گویند و ان در چنگال و انگشتان حادث میشود باید و اگر تضمید
و تطلیه نمایند کما از مجرب است شق مقل ارزق هریک دو جزو نیم کوب کرده یکشبانه روز در سرکه کهنه خیسانیده
پس در هاون حل کنند و گل خطمی دو جزو تخم مرو تخم کتان بنفشه بابونه هریک یکجزو اضافه نموده استعمال نمایند
و علاج ریش کردن چنگال دایم منقار بخون اوردن موضع بن ناخنان باید کرد تضمید دارچینی و امثال
ان باید نمود و اورام حارة تازه بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بادوه مزمنه را
تطلیه بمرهم داخلیون و دبقه و مویزج با عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و لاله
علاج خشونة دهان که مانع خوردن طعمه کرده بهدانه را یا حلبه را در گلاب خیسانیده و تنقیه بان کنند
و کنجد طعمه دهند با شیر و کثیرا و نشاسته دیبا مفیداست و تشنج عضلات حنجره را که مانع فرو بردن طعمه
میشود تنقیه باب طبیخ انجیر و مویز و تضمید بروغن کدو کدان و ورم کنج دهان از تنقیه باب کرم مدوخ را
بزر قطونا و تضمید با نجیر ممرا با قدری سیر نمایند و چون منفجر کرده چرک را پاک کرده برگ عناب را مثل
غبار سایید بپاشند سعال و ضیق النفس را علامت تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف حرکت
هرگاه این علة را از حرارة مزاج و یا هوا باشد با شدة تغبصیل با ب میکنند و نبض سریع و کف با کوم
شمیم و انچه بسبب بخار و دخان باشد این اعراض با و بمیا شد و ان تنقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی
و لعاب بهیدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض کرده تنقیه بشیر الاغ و کثیرا و ماء الشعیر با قدری
اب کدو باید کرد و بر روی برگ اسفناج و کشنیز و برگ بید و امثال ان خوابانیدن و داغ طرفین معتبر
و پیشانی را مجرب نموده کنند نافع است و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکه سر و سیلان رطوبات
غلیظه از دهان علاج تنقیه بشیر الاغ که قدری سرگین موش حل کرده باشد باید کرد و روغن زیره را
از مجربات شمرده اند و حلتیت را بعضی تجویز نموده اند خفقان را علامت تواتر نفس و صدا منخری و حرکه
منتها اعظم ذو و قوی است که بالذات حرکتی این عوض محسوس کرده علاج تنقیه بگلاب و گل مختوم

لعب

٣٣١

... بمن ارزانی داشت و این از عجایب اسرار است و غیر مجدث در یافته شد که
... شوند و دلیلش انکه هرگاه پارچه بدود تنباکو رنگ پذیرد بخشیر انواع
و جمعی برگهای سبز او را در اب ترنج مجوشانند و بعد از ان بکار میبرند و گروهی با سرکه ...
و برخی با قند امیخته استعمال میکنند و فرقه با ب لیمو شسته ...
و جماعتی قدری کافور بر وافزوده بکار میبرند و همچنین است
اگر دو دانه کبابه در چلیمش داخل ساخته بکشند اوفق
انکه هیچ متنفسی دل باین ابتلای دهان اخوان زمان
نه بندد و مبتلا استیلا که چنین غایله
تا گمان نگردد للمؤلفه هیچ افرید را
نشود خوردنش نصیب
ای افرید کار بس است
افریدنش
تمت

صفت مفرحی که از برای ضعف قلب نافع است
مروارید ناسفته ...
فلفل ...
صندل سرخ ...

[illegible] الى التدبير خالصة وفق الله جوده من اعلا واسفل
بعد الغسل [illegible] واخد بعد التدبير ما كان حلالا
[illegible] اوحمرا اصفرا [illegible] وسنن الحلال
وعقد بالتاليف ما كان رفعا وركبه بالتحليل ما كان [illegible]
والبسه الفرفير لونا كاتما كساه به ثوبا من الدم اشكلا
فذلك الذي طبنا نفوسا بكشفه البر واما غيره طبا لنا فلا
[illegible] في [illegible] ان العمل الاول المكتوم يشتمل على تحصيل [illegible]
الحجر من اعلا واسفل وقد كملت الصورة والهيولي وحصل البيض
المكتوم فافهم هذا ايضا يدل على العمل الاول المكتوم [illegible] فانه لا
[illegible] التحليل بالماء والتداوير لكل ما كان جامدا ثم اجماده عند النهاية لا بعد تمام
[illegible] فاذا ركب فانه يعود في المكتوم [illegible] ولنا [illegible]
[illegible] والاكسير يصفر ابيض واكسير [illegible] يبيض كل اسود [illegible]
[illegible] الاشياء على [illegible] من كان كذلك فقد [illegible] كلامه [illegible]
العلم لاهليته له

[illegible]